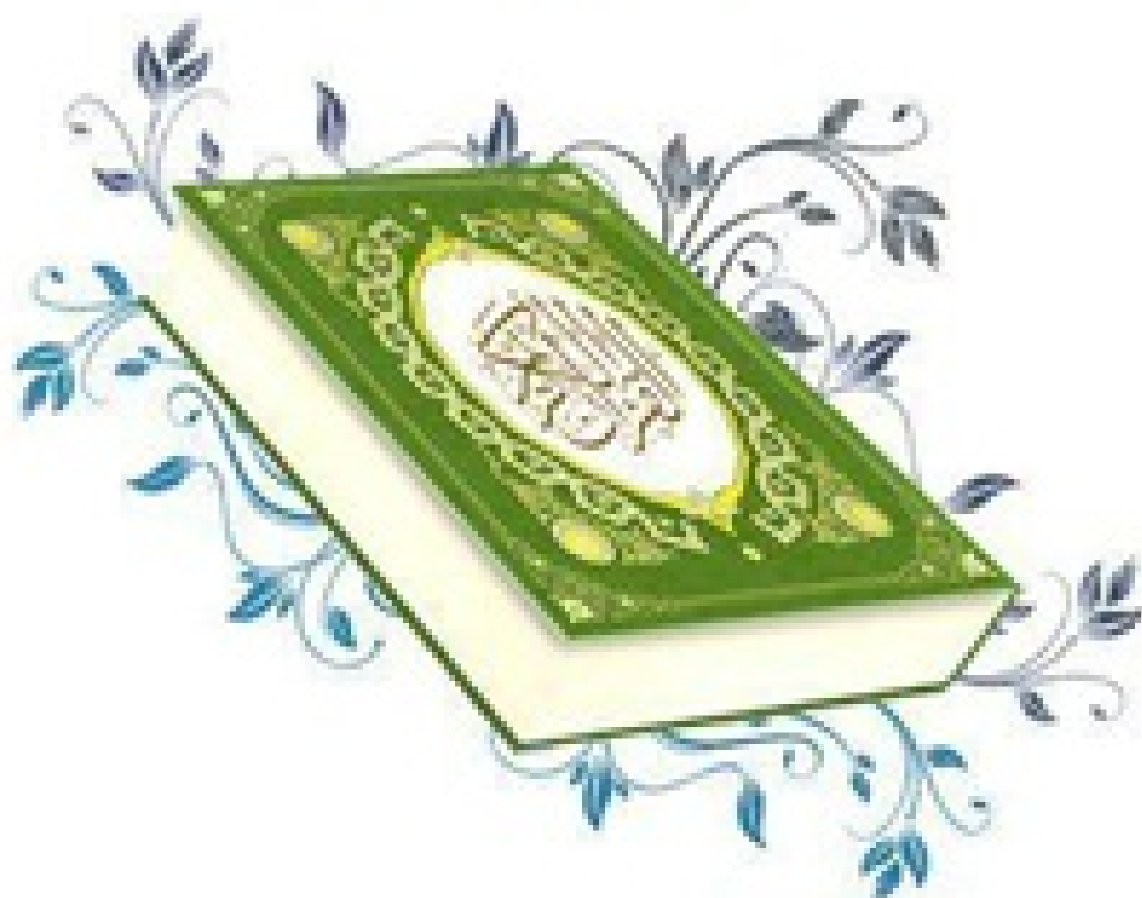
آیین اخلاق در قرآن



بسم الله الرحمن الرحیم

آیین اخلاق در قرآن

نویسنده:

محمد عبد الله دِراز

ناشر چاپی:

آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آیین اخلاق در قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : دراز، محمد عبدالله، ۱۸۹۴ - ۱۹۵۸م.

عنوان قراردادی : دستورالاخلاق فی القرآن. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : آیین اخلاق در قرآن / محمد عبد الله درِاز ؛ ترجمه محمد رضا عطایی

مشخصات نشر : مشهد : آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۸۸۱ص.

فروست : آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ؛ ۸۸۰.پژوهشهای قرآنی ؛ ۶.

شابک : ۷۰۰۰۰ریال : ۱-۱۰۳۲-۰۲-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : این اثر به زبان فرانسه بوده است و ترجمه فارسی آن از عنوان عربی«دستورالاخلاق فی القرآن» ترجمه عبدالصبور شاهین گرفته شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع : قرآن-- اخلاق

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : اخلاق اجتماعی -- جنبه‌های قرآنی

شناسه افزوده : عطایی، محمدرضا، ۱۳۴۷ -مترجم

شناسه افزوده : شاهین، عبدالصبور. دستورالاخلاق فی القرآن

شناسه افزوده : شرکت به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

رده بندی کنگره : BP۱۰۳/۳/د۴د۵۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۲۸۷۶۱

فهرست مطالب

اشاره

[مفهوم قرآنی از حس اخلاقی

فصل اوّل: تعهّد

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶

فصل دوم: اجمالی از فضایل مهم اسلامی

اشاره

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷

نظریّه اخلاقی

فصل سوم: مجازات

اشاره

نظریّه اخلاقی

فصل چهارم: نیّتها و انگیزه‌ها

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹

فصل پنجم: کوشش

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰

[اخلاق عملی

فصل اوّل: اخلاق فردی

فصل سوم: اخلاق اجتماعی

فصل چهارم: اخلاق دولتمردان

فصل پنجم: اخلاق دینی

مقدّمه مترجم

مقدّمه را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که خود به داشتن خلق عظیم در کلام خدا ستوده شده است (إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ) «۱» آغاز می کنم که در کلامی موجز می‌فرماید: «افضلکم ایمانا احسنکم اخلاقا»؛ «۲» برترین شما در ایمان و دیانت، خوش‌خلق‌ترین شماست.

پس از ترجمه تفسیر قرآن کریم، تألیف علّامه فقید استاد محمود شلتوت، رئیس پیشین دانشگاه الازهر مصر، و نشر آن توسّط مؤسّسه به نشر- انتشارات آستان قدس رضوی- ترجمه کتاب «دستور الأخلاق فی القرآن» را پیشنهاد فرمودند که پس از مطالعه و بررسی، به دو دلیل خواستم جواب رد بدهم؛ یکی حجم زیاد متن کتاب که قریب ۱۰۰۰ صفحه می‌شد، و دوم این که مؤلّف دانشمند به دلیل جامعیّتی که داشته، مباحث فقهی و فلسفی را با مباحث اخلاقی به معنای مصطلح درهم آمیخته که کاری غیر متعارف است. به‌طور مثال واجب و حرام تکلیفی از قبیل نماز و زکات، و غش و ربای در معامله و هم‌چنین ارث و وقف و دیات و

قصاص و نظایر اینها از مباحث ویژه فقهی را در ضـمن فضایل و رذایل اخلاقی مطرح کرده است. ضمنا، چنان‌که در مقدّمه محقّقانه مـترجم (از فرانسه به عربی) آمـده است، زبـان اصـلی این اثر فرانسه بـوده و مؤلّف آن را به عنوان رسـاله دکـترای خود در فرانسه به منظور معرّفی اسـلام و اخلاق اسـلامی به غربیان نوشـته بوده است و بعدها توسّط وی یعنی دکتر عبد الصّبور شاهین اسـتاد دانشـگاه قاهره، به عربی برگردانده شده است. خود این مسئله نیز تا حدّی از جاذبه کتاب کاسته است.

براستی یک اثر زیبا در زبان اصلی همچون گلی است با تمام رنگ و بو و طراوت طبیعی خود،

---

(۱)- قلم (۶۸)، آیه ۴: «به راستی که تو دارای خلق عظیم و برجسته‌ای.»

(۲)- ابن شعبه حرّانی (ق ۴ ه): تحف العقول عن آل الرّسول، ص ۴۴، ش ۶۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰

ولی همین‌که دست‌به‌دست گشت و از زبـانی به زبان دیگر- هرچنـد به وسیله مترجم چیره دست- برگردانـده شـد، از طراوتش کم می‌شود و دیگر آن تروتـازگی و شادابی اوّلیه را نـدارد. این نکته نیز شایـد در تردیـد بنـده نسبت به ترجمه این کتاب بی‌تأثیر نبوده است.

با وجود اینها، امتیازهای فراوان این اثر نسبت به آثار مشابه خود، بنده را بر آن داشت که اقدام به ترجمه نمایم:

۱- این کتـاب توسّـط شخصـیّتی کم‌نظیر آشـنای به زمان نوشـته شـده است، چنان‌که دانشـمند رجالی خیر الـدّین زرکلی درباره وی می‌نویسـد: «وی محمّـد بن عبد اللّه دراز (۰۰۰- ۱۳۷۷- ۱۹۵۸۰۰۰ م) فقیه و متـأدّب مصری از جمله بزرگترین دانشـمندان و اساتید دانشگاه الازهر دارای تألیفات مختلف است، از جمله «دراسهٔ تمهیدیهٔ لتاریخ الاسلام» «۱» که این اثر گرانسنگ را آقای دکتر محمّد باقر حجتی از اساتیـد بزرگوار دانشـگاه، ترجمه و نگارش فرموده و با عنوان «مـدخلی بر کاوش در تاریخ ادیان» (سال ۱۳۷۶) توسّط دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران، در ۳۳۶ صفحه منتشر شده است.

۲- متن کتاب حاضـر توسّط بزرگمردی چون استاد دکتر عبد الصّبور شاهین، استاد زبان دانشگاه قاهره، علاوه بر ترجمه از فرانسه به عربی، تحقیقـات و تعلیقـات سودمنـدی نیز انجام گرفته است که دانشـمند اخیر نیز صاحب آثار ارزشـمندی در علوم قرآنی است؛ از جمله کتـاب «تاریـخ القرآن» و از جملـه آثـار ارزشـمند وی در ردّ ادّعاهـای خاورشـناسان و دیگر پنداشته‌های باطـل اسـت کـه در سال‌های اخیر آقای دکتر سیّد حسین سیّدی از اساتید دانشـگاه فردوسـی مشـهد با نام «تاریخ قرآن» ترجمه و توسّط مؤسّسه به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی) در سال ۱۳۸۲ انتشار یافته است.

هم‌چنین، آقـای دکتر شـاهین کتاب‌هـای دیگر بزرگان را از این دست مورد ترجمه و تحقیق قرار داده است؛ از قبیل کتاب «الإسـلام یتحـدّی: مـدخل علمیّ الی الایمان» اثر خان وحید الدّین (۱۹۲۵ م) که عنوان اصـلی کتاب «علم جدیـد کاچیلنج» بوده است. (چاپ کویت، دار البحوث العلمیّه: ۱۳۹۰- ۱۹۷۰ م) و توسّط خان ظفر الاسلام به عربی برگردانده شده و استاد دکتر

---

(۱)- زرکلی، خیر الـدّین: الاعلام، قـاموس تراجم الأشـهر الرّجـال و النّساء من العرب و المسـتغربین و المستشرقین، ج ۶، ص ۲۴۶، افست تهران (بی تا).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱

عبد الصّبور شاهین، ارجاعات و تحقیقات آن را انجام داده است.

۳- علاوه بر این‌ها، متن کتاب حاضـر «دسـتور الاخلاق فی القرآن» پس از تعریب و تعلیق توسّط دکتر عبـد الصـبور شاهین به وسـیله دانشـمند دیگری به نام دکتر سیّد محمّد بدوی، اسـتاد علم الاجتماع دانشـگاه اسـکندریّه مصر، تطبیق شده و ارجاعات مورد بررسی

قرار گرفته و نیز توسّط استاد دیگری از اساتید مصر به نام استاد سامی غریری، برای دومین بار یک‌سری تحقیق و تعلیق انجام گرفته است.

شایان ذکر است، محقّقان نامبرده با سعه صدر، روایاتی را که متّفق علیه فریقین (عامّه و خاصّه) بوده است در ارجاعات خود تنها به ذکر منابع عامّه بسنده نکرده‌اند، بلکه به منابع شیعه و کتب معتبر پیروان اهل بیت علیهم السّلام از قبیل اصول و فروع کافی، وسایل الشّیعه، بحار الانوار، تحف العقول و نظایر این‌ها نیز ارجاع داده‌اند، شکر اللّه مساعیهم.

از امتیازهای مهم این کتاب آن است که در بخش اخلاق نظری قرآن کریم، نظرات فلاسفه غرب بویژه اخلاق نظری کانت را مورد مقایسه قرار داده و با بررسی و کاوش دقیق آنها را به نقد کشیده است و در نهایت مزایای اخلاق را در دیدگاه قرآن کریم برشمرده است.

و سرانجام، یکی دیگر از امتیازهای مهم این کتاب در بخش اخلاق عملی آن است که از صدها آیه شریفه قرآنی به عنوان دستور کامل اخلاق عملی بهره جسته که خود بر وزن کتاب افزوده است.

«اللهم صل علی محمد و آله، و اجعل القرآن وسیلهٔ لنا الی اشرف منازل الکرام و سلّما نعرج به الی محل السّلامهٔ و سببا نجزی به النّجاهٔ فی عرصهٔ القیامهٔ» «۱»

و آخر دعوانا ان الحمد للّه ربّ العالمین

محمد رضا عطائی

تابستان ۱۳۸۴

---

(۱)- صحیفه سجّادیّه، دعای ۴۲

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲

مقدّمه محقّق کتاب

اشاره

سامی غریری

علم اخلاق، به عبارتی علم قلب، یکی از علوم، بلکه سرچشمه همه علوم، و اساس و محوری است که تمام علوم پیرامون آن می‌گردند؛ بهتر بگوییم، چشم چراغ همه علوم است. و همین علم است که در آیات و روایات ستوده شده و خدای متعال فرموده است: إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ. «۱» و نیز می‌فرماید: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ «۲» زیراکه خوف و خشیت و بیم دادن تنها بر علوم اخروی استوار است؛ چون علم اخلاق همان آرایش جان به فضایل و پالایش آن از رذایل و همچنین مراقبت و محاسبه نفس است، به منظور افزایش عوامل و اسبابی که کسب اخلاق لازم در گرو آنهاست.

بنابراین، ارتباط مداوم با علم اخلاق، تنها راه درمان نفس است و تنها این علم است که درمان دردهای روح را در اختیار دارد؛ از این‌رو برخی از حکما آن را بر پزشکی- که عهده‌دار معالجه بیماریهای جسمی است- ترجیح داده‌اند، زیرا همان‌طور که عقل به ضرورت معالجه بیماری‌های جسمی و حفظ بدن از نابودی و هلاکت فرمان می‌دهد، همچنین به ضرورت معالجه بیماری‌های قلبی و حفظ سلامت روح به طریق اولی حکم می‌کند. و از طرفی، علم اخلاق تنها علمی است که از ملکات نفسانی مربوط به قوای نباتی،

حیوانی و انسانی و تشخیص فضایل از

---

(۱)- فاطر (۳۵) آیه ۲۸: «تنها بندگان عالم و دانشمندند که از خدا می‌ترسند.»

(۲)- توبه (۹) آیه ۱۲۲: «چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین و معارف اسلامی آگاهی یابند و به هنگامی که یاران مجاهدشان از میدان بازگشتند، احکام الهی را به آنها تعلیم دهند و از مخالفت بترسانند، باشد که از مخالفت فرمان خدا بپرهیزند».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳

رذایل گفتگو می‌کند تا با آراستگی و ارتباط با آنها، آدمی سعادت علمی خویش را تکمیل کند و فضایلی از او سرزند که سپاس و ستایش همگان را به خود جلب نماید و باعث مدح و ثنای افراد جامعه گردد.

پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «انّما بعثت لأتمّم مکارم الأخلاق» «۱»؛ براستی که تنها هدف بعثت من این است که مکارم اخلاق را به تمام و کمال برسانم.

بدان که خدا همواره با کسی است که دارای اخلاق فاضله است و هرگز در سفر و حضر، خواب و بیداری بلکه در مرگ و زندگی از او جدا نمی‌شود. او پروردگار، سرور و سالار و آفریدگار اوست. هر وقت به یاد او باشد، در کنار او و همنشین اوست، زیرا خدای متعال، خود در حدیث قدسی فرموده است:

«انا جلیس من ذکرنی» «۲»؛ هرکه مرا یاد کند، من همنشین اویم.

و هرگاه بنده‌ای به خاطر کوتاهی که در حق دینش کرده، غمگین و دل‌شکسته شود، باز هم خداوند در کنار او و همراه اوست، زیراکه خود او فرموده است: «انا عند المنکسرة قلوبهم» «۳»؛ من در کنار دل‌های شکسته‌ام!

بنابراین، اگر بنده‌ای چنان‌که سزاست او را بشناسد، به یقین با او همراه و همنشین شده و او را انیس و مونس خود خواهد گرفت و مردم را به حال خود خواهد گذاشت. و اگر هم در تمام اوقات چنین توفیقی را نیافت، زنهار که وقتی از شب و روزش را با مولای خود خلوت کند و از راز و نیاز با او لذّت برد. و به گفته بعضی از دانشمندان، حقّ مصاحبت با خدا را به‌جا آورد! «۴»

---

(۱)- ر ک: کنز العمّال: ۳/ ۱۶، حدیث ۵۲۱۷.

(۲)- ر ک: کافی: ۲/ ۴۹۶؛ تفسیر قرطبی: ۴/ ۳۱۱؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۱/ ۱۰، حدیث ۱۲۲۴؛ الجامع الصّغیر: ۱/ ۳۰۴؛ صفوة الصّفوة: ۳/ ۱۶۰؛ کتاب الزّهد ابن ابی عاصم: ۱/ ۶۸.

(۳)- بحار الانوار: ۷۰/ ۱۵۷، باب ۱۲۵؛ کتاب الزّهد الکبیر: ۲/ ۱۶۲، حدیث ۳۶۷؛ کتاب الزّهد: ۱/ ۷۵؛ حلیة الأولیاء: ۲/ ۳۶۴؛ کشف الخفاء: ۱/ ۲۳۴؛ صفوة الصفوة: ۲/ ۲۹۳.

(۴)- ر ک به کتاب‌های آداب و عرفانی که علمای اعلام دراین‌باره نوشته‌اند، از جمله: آداب معنوی امام خمینی- قدس سرّه- فصل اوّل «فی التّوبة الی عزّ الرّبوبیة و ذلّ العبودّیة» که ان شاء اللّه در آن کتاب به قدر کافی تأمین خواهید شد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴

روش ما در این کتاب

جای خوشبختی است، این کتاب که ما اقدام به طبع و نشر آن نموده‌ایم، دارای ۷۸۰ صفحه از نوع قطع بزرگ است که در سال ۱۹۵۰ میلادی نسخه فرانسوی آن از طرف هیئت علمی الأزهر به چاپ رسیده بود، و اوّلین‌بار- پس از این‌که از طرف دکتر عبد

الصّبور شاهین در سال ۱۳۹۳ ه ۱۹۷۳ م به عربی برگردان شد- در مؤسسه رسالت بیروت چاپ شد و در «دار البحوث العلمیّه» ی کویت، افست کردند و همچنین، سومین بار منتشر شد. تمام تلاش من بر این شد که روی عبارات کتاب دقت داشته و آن را به‌گونه‌ای درآورم که نزدیکتر به وضع کنونی شود؛ به این ترتیب که با تمام منابع و مآخذی که امکان دسترسی داشتم و آنچه را که درباره همین مطالب، نویسنده کتاب از آنها بحث کرده، با همه آنها مقابله کنم.

بیشتر آیات قرآنی را که در این کتاب آمده است، استخراج کردم و با قرآن مجید مقابله کرده و مطابق اعراب قرآن کریم اعراب‌گذاری نمودم؛ با علم به اینکه برخی از آیات شریفه اصلا نوشته نشده بود و بعضی به صورت صحیح و بعضی ناصحیح- نه نسبت آیه به سوره و نه ترتیب و شماره آنها- آمده بود؛ علاوه بر این‌که نویسنده کتاب، گاهی عبارت خود را از آیه قرآنی اقتباس کرده است که من در حاشیه- تحت عنوان اقتباس از آیه کریمه- به این موارد اشاره کرده و نام سوره و شماره آیه را ذکر کرده‌ام.

مرجع احادیث شریفه را از «صحاح» (صحاح ششگانه) و کتاب‌های حدیثی دیگر برحسب روش معمول در کارهای تحقیقی، تعیین کرده‌ام؛ بدین ترتیب که اوّل نام کتاب سپس شماره جلد و صفحه و شماره حدیث را آورده‌ام. با علم به این‌که نویسنده محقّق زحمت زیادی کشیده است، ولی حدیث را به صورت متعارف کنونی نقل نکرده، بلکه تنها به نام کتاب و باب مربوط بسنده کرده است؛ مثلا: صحیح البخاری: باب چهارم یا کتاب زکات- به‌طور مثال- یا اصلا حدیث را نیاورده است. البتّه، من برگردان عربی را به خاطر رعایت امانت علمی- با این‌که جلد و صفحه و شماره حدیث را آورده‌ام- به حال خود واگذاشته‌ام.

وانگهی تعلیقات من بر پاره‌ای از مواردی که نویسنده کتاب یا مترجم عربی آن نیز ذکر کرده‌اند، از باب همخوانی و مقایسه با مذاهب دیگر است. و همچنین، به یک منبع- آن‌طوری که نویسنده ذکر می‌کند- بسنده نکرده‌ام؛ بلکه نهایت تلاش ممکن را برای ثبت منابع دیگری به

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵

کار برده‌ام که در این زمینه بحث کرده است. به خاطر این‌که خواننده گرامی با منابع حدیث، در دیگر مذاهب نیز آشنا گردد. البتّه من با نویسنده کتاب و همچنین با مترجم عربی آن در مواردی برخورد و اختلاف‌نظرهایی دارم، چنان‌که در مورد جنگ‌های ردّه و موارد زیاد دیگر اتّفاق افتاده است.

شرح حال مؤلّف در چند سطر

شیخ محمّد عبد اللّه درّاز (متوفّای ۱۳۷۷ ه) دانشمند و ادیب، در روستای «محلّه دیای» مصر به دنیا آمده و به دانشگاه دینی اسکندریّه انتساب داشت و گواهینامه دوم الأزهر و همچنین گواهینامه جهانی را کسب کرد؛ سپس زبان فرانسه را آموخت و برای تدریس در دوره عالی الأزهر انتخاب شد، آن‌گاه با یک گروه علمی به فرانسه رفت و مدرک دکترای خود را از دانشگاه سوربون گرفت و دوباره به مصر برگشت و در دانشگاه قاهره و در دار العلوم و همچنین در دانشکده زبان عربی دانشگاه الأزهر به تدریس پرداخت و به عضویّت هیئت بزرگان جماعت علما نایل گشت، و عضو شورای عالی مشورتی فرهنگی بود و در کنگره جهانی اسلامی در شهر لاهور پاکستان شرکت کرد و همان‌جا در روز شانزدهم جمادی الآخر، به‌طور ناگهانی درگذشت.

وی تألیفات زیادی دارد، از جمله:

۱- تاریخ آداب اللّغهٔ العربیّهٔ.

۲- منهل العرفان فی تقویم البلدان.

۳- کتابی در مبادی علم اخلاق.

۴- کتاب الدّین.

۵- تفسیر آیات الاحکام، با همکاری فردی به نام درویش.

۶- دستور الاخلاق فی القرآن (کتاب حاضر). «۱»

محقّق، سامی غریری

---

(۱)- ر ک: معجم المؤلّفین؛ نوشته رضا عمر کحّاله: ۱۰/ ۲۱۳؛ الاعلام زرکلی: ۶/ ۲۴۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۶

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

این کتاب برگردان کتاب: [naroC uD elaraM aL] است که روان‌شاد استاد دکتر محمّد عبد اللّه درّاز آن را به زبان فرانسه تألیف کرد؛ و آن رساله مهمّی بود که بدان وسیله به درجه دکترای دولتی دانشگاه سوربون نایل گشت. نسخه فرانسوی این کتاب در سال ۱۹۵۰ م. از طرف هیئت علمی دانشگاه الأزهر به چاپ رسید؛ و استاد دکتر عبد الصّبور شاهین، برگردان عربی و تحقیق و بررسی و تعلیقات آن را انجام داد و استاد دکتر سیّد محمّد بدوی نیز ویرایش علمی آن را بر عهده گرفت.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷

مقدّمه به قلم استاد

دکتر سیّد محمّد بدوی

با این رساله دانشگاهی دو بار زیسته‌ام؛ یک‌بار در اثنای تألیف و یک‌بار در خلال ترجمه آن.

امّا راجع به تألیف آن؛ اوایل چله‌ها بود و جنگ جهانی دوم- پس از شکست فرانسه و ناامیدی متّحدین از جلوگیری طغیان آلمان نازی- به شدّت در اروپا گسترش می‌یافت. من با دیگر دانشجویان عرب در پاریس از محضر استاد بزرگوار می‌خواستیم که وظیفه ما را در وقت گرفتاری و شدّت تعیین کنند و استاد ما را در مناسبت‌های دینی و عربی در منزل خودش جمع می‌کرد، تا جای خالی کمبودهای فضای خانواده را که به خاطر دوری از وطن داشتیم، پر کند. و ما در خدمت ایشان از میهمان‌نوازی عربی برخوردار شده و از سخنان و مناقشات ایشان در ارتباط با دین و دانش و سیاست بهره‌مند می‌شدیم. و آن بزرگوار از نظرات مختلف ما هرگز دلتنگ نمی‌شد، بلکه با روحیه‌ای عالمانه و پرتوافکن جواب مناسب می‌داد و با بزرگواری و سعه صدر برخورد می‌نمود، و همچنان ادامه می‌داد تا ما را به مطلب مورد نظر خود که مستند بر برهان علمی و منطقی بود، قانع می‌کرد.

بعدها که به افتخار دامادی ایشان رسیدم و رابطه ما محکمتر شد و مجموعه تلاش‌های ایشان را از نزدیک لمس کردم و خطوطی را که از مدّت‌ها پیش برای انتشار پیام اسلام در جهان غرب ترسیم کرده بود، به خوبی شناختم و فهمیدم که ایشان از همان زمان دانشجویی‌اش در دانشگاه الأزهر، زبان فرانسه را به دقّت آموخته است، برای این‌که امروز آمادگی داشته باشد تا وظیفه علمی و دینی خود را انجام دهد. هنوز به خاک فرانسه قدم نگذاشته بود، که شروع به تحقّق بخشیدن آرمان‌های خود نمود؛ و همچون دیگران آماده‌سازی رساله دکترای خود از

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸

آغاز، راه آسانی را طی نکرد، بلکه ترجیح داد از همان ابتدا راه دانشگاهی را بپیماید و مسیری را برگزیند که دانشجویان فرانسوی می‌رفتند و خودشان را به‌طور بنیادی برای دانشگاه آماده می‌ساختند. از این‌رو، برای دریافت درجه لیسانس، درس فلسفه، منطق، اخلاق، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی از استادان دانشگاه سوربون و دانشکده دی فرانس، به جمع دانشجویان سوربون پیوست و از استادانی همچون ماسینیون، لیفی بروفنسال، لوسن، فالون و فوکونیه بهره جست.

و ما نتیجه این ساختار بنیادین علمی را در رساله او مشاهده می‌کنیم که تنها به بیان جهت مورد نظر اسلام نپرداخته؛ بلکه با مقایسه با نظرات اندیشمندان و فلاسفه، آنها را توضیح می‌دهد و هیچ مطلبی را فروگذار نکرده، مگر این‌که نظر یکی از دانشمندان غرب و یا یکی از برترین نظریات را در کنار آن آورده است و آن‌گاه قصور یا اشتباهی را که در این نظریّه وجود داشته بیان می‌کند و به دنبال آن به بیان کمال نظریّه اخلاقی قرآن کریم می‌پردازد.

نوشتن این رساله، حدود شش سال به طول انجامید. و پس از پایان حمله به فرانسه در سال (۱۹۴۱ م) این دانشمند بزرگ شروع به نوشتن این رساله کرد و پس از این‌که یک سال را در شهر «بوردو»، در جنوب غربی فرانسه، گذراند- موقعی که سپاهیان نازی به پایتخت فرانسه نزدیک شده بودند و چیزی نمانده بود که پایتخت سقوط کند- دوباره به پاریس بازگشت، و اگر ما آن پنج سالی را که استاد برای آشنایی با روش علوم در غرب و دریافت درجه لیسانس پیش از آن گذرانده بود، بر این شش سال اضافه کنیم، در حقیقت فاصله بین آماده‌سازی و تأیید مدرک وی، یازده سال طول کشیده است. و این زمان، مدّت زیادی نیست هنگامی که ما پیامدهای سال‌های دشوار جنگ و مشکلات مالی و جانی را که این جنگ در پی داشت- که استاد نیز از سختی‌های آن در امان نبوده و از طرفی احتمال بود که ایشان از خانواده بزرگی که همراهشان در غربت بودند، دور بیفتد- در نظر آوریم. خاطرنشان می‌کنم که ایشان- در خلال هجوم متّحدین برای آزادسازی فرانسه- ناگزیر بود مدّت زیادی را با اعضای خانواده در پناهگاه زیرزمینی به سر ببرد و در آنجا اوراقی را که سخت به آنها دلبستگی داشت، گرد می‌آورد و در میان سلاح‌های جنگی که اطراف او را محاصره کرده بود، در روشنایی شمع یا چراغ کم‌نوری سرگرم آن اوراق بود.

سرانجام دفاع از رساله در برابر جمعی که از پنج تن از اساتید سوربون و دانشکده «دی فرانس» تشکیل شده بود، در تاریخ (۱۵/ ۱۲/ ۱۹۴۷ م) پایان یافت.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۹

عموم محقّقان عرب و مسلمان، آوازه این کار ارزنده را می‌شنیدند، بدون این‌که دسترسی به خواندن آن و استفاده از آن را داشته باشند؛ تا این‌که خداوند استاد جوانی از بهترین جوانان عرب و مسلمان- یعنی دکتر عبد الصّبور شاهین- را برانگیخت که خود را در طول مدّت سه سال وقف ترجمه متن فرانسوی این کتاب به عربی نمود. این شخصیّت، اوصاف و ویژگی‌هایی دارد که در کمتر کسی- که چنین کار سنگینی را بر عهده می‌گیرد- آن اوصاف یافت می‌شود. ایشان در حالی این کار را انجام می‌دهد که از اطّلاعات عمیق دینی برخوردار، و استاد زبان عربی است، همان‌طوری که زبان فرانسه را به خوبی آموخته و پایه‌های آن را استحکام بخشیده و کتاب‌های زیادی از دانشمندان و فلاسفه را از فرانسه به عربی برگردانده است.

مترجم از هیچ کوششی فروگذار نکرده تا آنچه را که از راه و روش اطمینان‌بخش در توان دارد، در خدمت این متن قرار دهد و همچنین در راه بیان محتوای کتاب؛ تا در خدمت خواننده عرب زبان و در تعمّق بخشیدن فرهنگ دینی وی باشد. از جمله- همچون مؤلّف- تنها به اشاره به آیات قرآن در پی‌نوشت‌ها و ذکر شماره آیه و سوره بسنده نکرده است، بلکه زحمت نوشتن تمام آیات کریمه و درج عین عبارات را بر خود هموار و بدان وسیله زحمت خواننده را نسبت به مراجعه به قرآن در مورد آن آیات کم کرده است؛ آیاتی که خواننده برای دریافت منظور نویسنده، از آنها بی‌نیاز نخواهد بود. و از جمله، ارجاعاتی است که به کتاب‌های فقه، حدیث، تفسیر و علم کلام برای اطمینان به برخی از مطالب داده که مؤلّف به صورت خلاصه فرانسوی آنها را نوشته است؛ درحالی‌که مترجم آزمندانه اصل عبارت آنها را آن‌چنان‌که در آثار عربی ذکر شده، آورده است. و در پاره‌ای از موارد که نویسنده با اشاره‌ای از کنار یک حادثه گذشته است، مترجم خودش را به زحمت انداخته تا تمام جزئیّات حادثه را به‌طور کامل ثبت نماید.

من خود شاهدم که مترجم براستی در راه این ترجمه کوشش زیادی را مبذول داشته است؛ آن هم به خاطر این‌که در بعضی از مواردی که متن دشوار و مشتمل بر افکار دقیق فلسفی است، وی ناگزیر بوده در برابر عبارتی ساعت‌های طولانی وقت صرف کند-

چنان‌که خود من در وقت مراجعه به ترجمه این‌چنین کردم- تا از درستی ترجمه و بیان معنای مورد نظر مؤلّف مطمئن شود.

البتّه، من هم در این تلاش و کوشش به قدر توانم سهم دارم؛ به خاطر اعتمادی که نسبت به

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰

آگـاهی خودم راجع به اطّلاعـاتی که از سـبک نویسـنده و روش فکری و دقت وی داشـتم؛ در گزینش الفـاظی که بیانگر انـدیشه و تفّکر اوست.

و همین همیـاری اسـتوار بین من و مترجم بود که باعث شـد تا ترجمه‌ای به این صورت رضایت‌بخش را به وجود آوریم و آن را در اختیار خواننده عرب زبان قرار دهیم و امید حسن پذیرش او را داریم.

اکنون، خلاصه‌ای از اندیشه‌های مهم کتاب را به‌طور گذرا بیان می‌کنیم.

البتّه، هدف اصلی از این بحث، بازگو کردن طبیعت کلّی اخلاقی است که از دو جنبه نظری و عملی از قرآن کریم برگرفته می‌شود: امّا بحث و گفتگو در اصول نظری که مبادی اخلاق در قرآن کریم بـدان‌ها اسـتوار است؛ نویسـنده بـدون هیـچ پیرایه‌ای، با درک و دریافت خود آن‌ها را بیان می‌کنـد، زیرا او نخستین‌بار بر زمینی گام می‌نهـد که هیچ‌کس پیش از او بر آن گام ننهاده، ولی دشواری و خطرناک بودن راه‌هایی که او به خواست خدا تصـمیم بر وارد شدن در آنها را داشـته، باعث سـستی در اراده او نشده، بلکه هرچه بیشتر او را وادار بر مبارزه با سختی‌ها در راه دین حنیف الهی نموده است.

البتّه، او منکر این نیست که شـماری از فقهای مسـلمان درباره معیارهای خیر و شـر بحث کرده‌انـد، و نیز جمعی از حقوقدانان درباره شرایط مسؤولیت سـخن گفته و بعضـی از دانشمندان علم اخلاق نهایت کوشش خود را درباره سعی و تلاش انسانی و ضرورت نیّت پاک مبذول داشـته‌اند. کسـی منکر ارزش این زحمتها و تلاشـها نیست، جز این‌که تمام این‌ها در لابلای کتاب‌ها انباشـته شده است، بی‌آنکه به درمان و بهبود اخلاق بینجامد، بلکه نظرات فقهی، حقوقی و علوم دینی و لغوی مطالب اخلاقی را تحت الشّـعاع قرار داده است؛ چنان‌که نظریّه مورد توجّه این اندیشـمندان که خواسـته‌اند ابراز نمایند، تا حدّ زیادی از رأی و نظر شخصـی آنها برخاسته و یا این‌کـه بیـانگر جنبـه فکری مکتبی بـوده کـه دانشـمند صـاحب نظریّه در آن مکتب رشـد یـافته است و هرگز از آیـات قرآنی به جز استشهاد به آیات در تأیید نظرات خودشان کمک نگرفته‌اند.

امّا نویسـنده این کتاب از همان لحظه اوّل نظر خود را متوجّه زمینه اخلاق نموده و شـروع به حلّ مسائل اخلاقی یکی پس از دیگری کرده، برحسب مفاهیم و معیارهایی که از دیدگاه

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱

دانشـمندان جدید اخلاق، درمان‌پذیر است. از طرفی، می‌بینیم که مؤلّف، برخی از اندیشـمندان شرقی و غربی را با استفاده از نظرات و عقایـد خودشـان که مقـایسه کرده، به چـالش کشـیده است. و در بین تمام این‌ها، همواره نقطه مرکزی را قرآن قرار داده و در راه پاسخ نهایی بر مسائلی که طرح می‌کند، تنها به نصوص قرآنی تکیه دارد و بس.

اینجـاست که در حقیقت بـا یک مشـکل اساسـی روبرو می‌شویم، زیرا قرآن کریـم- چنان‌که می‌دانیم- یک کتاب فلسـفه نیست، در صورتی که منظور ما از فلسفه‌ها مجموعه اندیشه‌هایی می‌باشد که از عقل سرچشمه گرفته است، و طبق یک روش خاصّی در ارتباط با یکدیگرنـد و هـدف از تمامی آنها ساختن رشـته‌ای از مبادی برای تفسـیر و تبیین بخشـی از ظواهر طبیعت و یا هستی است. هرگاه نتـوانیم چنین نظم و نسـقی را وهله اوّل در قرآن پیـدا کنیم، وسیله‌ای برای تمـام عناصـر و موادّ اولیّه لازم برای سـاختن آن نیز پیـدا نخواهد شد؟ نویسـنده، همین سؤال را نسبت به مشـکل اخلاقی از خود پرسـیده و در ضـمن بحث و بررسـی خود به پاسخ مثبتی در مـورد این سؤال رسـیده است. وی پس از آنکه بخشـی از احکـام خـاصّ اخلاقی را مورد توجّه قرار داده، به دقّت در عبـارات قرآن کریم شـروع کرده است که از نشانه‌های واجب، و از طبیعت مسلّطی که باعث الزام و یا تکلیف است، و از میزان مسؤولیّت انسان و

شرایط آن، و از طبیعت کوشش مطلوب برای یک عمل اخلاقی، و از بالاترین مبدأی که باید اراده آدمی را برای عمل برانگیزاند، بحث و گفتگو می‌کند. و در تمام این موارد، نویسنده موفّق شده است تا شماری از اصول کلّی را پیدا کند که معرّف نظریّه قرآن کریم است و جنبه نظری را به‌طور کامل می‌رساند. و هدف آن، پاسخ به این پرسش مهم است که قرآن کریم عناصر زندگی اخلاقی را چگونه ترسیم می‌کند؟ و موقعی که بین مکتب‌های فکری درگیری شدیدی به وجود می‌آید، در تمام حالات، داوری را به آیات قرآن کریم می‌برد تا او را به انتخاب نظر خاصّی رهبری کند.

یک اندیشه مهّم از آغاز تا انجام بر این کتاب سیطره افکنده است که حسّ اخلاقی یک انگیزش درونی فطری است و قانون اخلاقی در جان و روح آدمی از آغاز پیدایش او سرشته شده است؛ وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها. «۱» واقع مطلب این است که انسان عادی می‌تواند

---

(۱)- شمس (۹۱) آیات ۷ و ۸: «و قسم به جان آدمی و آن‌کس که آن را (آفریده) و منظّم ساخته است، سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲

تا اندازه‌ای- در هر کاری که می‌خواهد به هر طریقی اقدام کند- خوب و بد را تشخیص دهد و این‌که میان خواسته‌ها کدام یک نه مفید است و نه زیانمند، چنان‌که در جهان محسوس بین زشت و زیبا و متوسّط را به خوبی می‌توان تشخیص داد. و کار تنها در شناخت خوب و بد خلاصه نمی‌شود، بلکه بروز و ظهور کار خوب و بد، احساس گوناگونی را در ما به وجود می‌آورد که بعضی از رفتارها را می‌ستاییم و برخی را نیز نکوهش می‌کنیم.

جز این‌که این قانون اخلاقی که در وجود ما نهاده شده، ناقص و ناکافی بوده و تنها در عمل ما مؤثّر نیست، بلکه عادت، وراثت و اثر محیط و مصالحی که با ما در تماسند، نقش ایفا می‌کنند و اهدافی را که در مقابل داریم، درهم ریخته و انواع سایه‌ها را روی نور بصیرت فطری ما می‌افکند، و اینها نیز تمام عوامل نیستند، بلکه سرگرمی‌های زندگی در دنیا بخش اعظمی از نشاط فکری ما را فرامی‌گیرد. اخلاق در بهترین دل‌های موافق و مساعد هم که باشد، باز هم با مشکل مهمّ دیگری روبروست و آن مشکل این است که دل آدمی هرگاه تنها به منابع فطری بسنده کند، بیشتر اوقات ناتوان است از اینکه در تمام شرایط برطبق قاعده کلی فراگیر عمل نماید؛ به اقرار همگان تحت تأثیر قرار می‌گیرد و هرگاه ما از یک حدّ معیّن تجاوز کنیم، می‌بینیم که یقین اخلاقی به خاطر احتمالات و دودلی‌ها و سرگردانی‌ها، جای خود را ترک کرده و رنگ باخته است.

در حقیقت، علّت اصلی همین است که خداوند بدان جهت این نیرو را از آغاز تا انجام در انسان‌ها برانگیخته است؛ نفوس متشخّص و الهام گرفته از وحی الهی که در طول تاریخ بشری می‌توانند رسالت بیدار کردن ضمیر و برطرف ساختن مانع نور فطری را عهده‌دار شود که خداوند آن را در وجود ما به ودیعت نهاده است.

و این نفوس برگزیده، با تعلیمات دقیقی که به انسان‌ها آموخته‌اند، می‌توانند اختلاف‌های ما بین آنها را در کمترین حدّ ممکن محدود سازد؛ بویژه نسبت به محدوده حکم اخلاقی. و این چنین نور فطری، مایه‌های کمال و تقویت خود را از وحی، یعنی نور الهی می‌گیرد و «نُورٌ عَلى نُورٍ» «۱» می‌شود.

---

(۱)- سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

رجوع کنید به حدیث قدسی که از ابن عباس درباره آیه: «نُورٌ عَلى نُورٍ» رسیده است؛ می‌گوید: «قلب مؤمن خدای عزّ و جلّ را به-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳

جز این‌که این آموزش مثبت، هم‌چون عملی ناخواسته و یا بدون هیچ مصلحت و دلیلی، بر ما القا نشده است که بعدها رنگ شرعی گرفته باشد، بلکه درست برعکس، با داشتن دو ویژگی نصیب ما شده است: از طرفی، دلهای ما را مخاطب قرار داده تا موافق خواست قلبی ما باشد، و از طرف دیگر بالاترین الگو را در ذات خودش می‌نمایاند تا قانونی و شرعی بودن خود را ثابت کند. و این دو ویژگی، شرط درهم آمیخته و ضروری برای بنیاد نهادن مفهوم «قانون اخلاقی» است.

توضیح این‌که قانون اگر مطابق خواست واقعی مردم نباشد، از آنها بیگانه خواهد بود و آنها نیز با چنین قانونی ناآشنا!

البتّه چنین قانونی می‌تواند مردم را مجبور کند، ولی نمی‌تواند از نظر اخلاقی الزام‌آور باشد.

از طرفی، اگر قانونی موافق فطرت ما نباشد تنها روی حقیقت ذات خودش ایستاده است؛ زیرا چنین قانونی را که ما در برابر آن خاضعیم، جز یک حالت شخصی و یا نسبی نمی‌باشد و گویا ما بدان وسیله خارج از سایه قانون حرکت می‌کنیم و یا به عبارتی برای پرستش بتی سر تسلیم فرود آورده‌ایم.

همچنین، می‌بینیم که یک امر واجب بر اندیشه بلندی استوار است که ما آن اندیشه ارزنده را

- خوبی می‌شناسد و مؤمن به وسیله قلبش بر وجود خدا استدلال می‌کند (برهان فطرت- م) و چون او را می‌شناسد، نور بر نور افزوده می‌شود». همان‌طوری که در تفسیر قرطبی: ۷/ ۶۶ و ۱۲/ ۲۶۳ آمده است: «یا این‌که در آیه، عبد المطّلب تشبیه شده است به مشکاة و عبد اللّه پدر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به شیشه و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به چراغ. و یا این‌که مؤمن را پنج نور فراگرفته است؛ سخنش نور، عملش نور، ورود و خروجش نور و سرانجام کارش به سوی نور، یعنی در روز قیامت به سوی بهشت است». چنان که در تفسیر ابن کثیر: ۳/ ۲۹۲؛ تفسیر طبری: ۱۸/ ۱۳۴- ۱۳۸؛ فتح الباری: ۱۱/ ۱۱۸؛ تحفة الأحوذی: ۵/ ۴۷۵ و ۹/ ۲۶۲؛ فیض القدیر: ۲/ ۱۳۷- ۱۳۸ آمده است. و یا حدیث وضوء که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که فرمود: «وضوء نور علی نور است» به کتاب ذکری از شهید اول ص ۶۶؛ وسائل الشّیعه: ۱/ ۳۷۷، حدیث هشتم و جامع المقاصد: ۱/ ۷۰ مراجعه کنید.

جهت تکمیل فایده- ابن مغازلی از امام کاظم علیه السّلام نقل می‌کند: «مشکوة در آیه نور، یعنی فاطمه علیها السّلام مصباح، یعنی امام حسن علیه السّلام «المصباح فی زجاجة»، امام حسین علیه السّلام است و می‌افزاید: «کوکب درّی»، فاطمه است که در بین زنان عالم چون کوکب درخشان است، «من شجرة مبارکة» حضرت ابراهیم است، «یکاد زیتها یضیئی» یعنی «یکاد العلم ینفجر منها» به علم سرشار حضرت زهرا علیها السّلام اشاره دارد؛ «و لو تمسسه نار نور علی نور»؛ یعنی امامی پس از امام، «یهدی اللّه لنوره من یشاء»؛ یعنی خداوند هرکه را بخواهد به وسیله ائمّه علیهم السّلام هدایت می‌کند، کلینی در کافی نیز از امام هفتم و ابن عبّاس و قمی به اسناد خود از صالح همدانی از قول امام صادق علیه السّلام، همین‌طور نقل کرده‌اند- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴

از الگوی برتر می‌گیریم؛ و عقل و وحی برای آن حقیقت بنیادین، دو عامل ظهور و بروزند که مصدر و سرچشمه واقعی آن دو را برای الزام اخلاقی معتبر دانسته است.

اکنون به یک اندیشه بنیادی دیگری می‌رسیم که مؤلّف روی آن پافشاری کرده و در ضمن این کتاب، آن را در نهایت وضوح ابراز داشته است؛ و آن تفکّر بنیادی عبارت است از این‌که، اخلاق بدون عقیده و ایمان هیچ جایگاهی ندارد. «۱» و عقیده در اینجا پیوند ذاتی با اخلاق دارد؛ بدین معنا که ایمان به حقیقت اخلاقی، همانند یک حقیقت قائم به ذات روی فرد سایه می‌گسترد و او را ملزم می‌سازد تا از هواهای نفسانی و مصالح و تمایلات خود چشم‌پوشی کند؛ جز این‌که موضوع این عقیده به دو روش مختلف قابل تصوّر است؛ درحالی‌که یک فرد منکر عقلانی در کنار فکر جامد و یا در برابر یک مفهوم مجرّد و یا در نزد یک موجود

گنگ بی‌جان متوقّف می‌ماند؛ می‌بینیم یک فرد باایمان در این ندای درونی (ندای فطرت) صدای معبودش را می‌شنود و در زوایای قلبش پیام آسمانی آفریدگارش را ترسیم می‌کند. و ما این طرز فکر را جایگزین اندیشه‌ای می‌بینیم که بیانگر یک حقیقت زنده و اثرگذار است و می‌فهماند که باهم ارتباط نزدیکی دارند و هم‌چون اعضای یک پیکرند و همواره از آن نیرو و روشنایی می‌گیرد و با عمیق‌ترین احساسی مایل است آن را احترام کند؛ احساس احترامی آمیخته با رقیق‌ترین احساسات دوستی. این شعله فروزان عاطفی که ایمان قلبی او را تحریک می‌کند، همزمان تاب و توان خلّاق او را نیز تغذیه می‌کند. چنین کسی، آنگاه که متوقّف می‌ماند و یا سقوط می‌کند، باز هم ناامید نمی‌شود و امیدوار است؛ بزودی روی پاهای خود می‌ایستد و به راه خود ادامه می‌دهد؛ درحالی‌که به این نیروی عظیم اعتماد دارد و از آن کمک می‌گیرد. و بدین وسیله امکان دارد که بگوییم اخلاق جایگاهی آماده‌تر از قلب مؤمن پیدا نمی‌کند که در آنجا شکوفا

---

(۱)- فضایل و کمالات اخلاقی زمانی از پشتوانه قابل اعتمادی برخوردار است که بر ایمان به خدا و روز جزا تکیه داشته باشد. «ژان ایزوله» دراین‌باره می‌گوید: «از ابتدای تاریخ فلسفه، یعنی از ارسطو و پیش از او سقراط، تا امروز همه کوشش‌ها این بوده است که بدون خدا مکتبی اخلاقی طرح کنند و اخلاق را از زیربنا و پایگاه مذهبی‌اش جدا سازند و بر خود اخلاق یا بر انسان‌دوستی یا بر فلسفه ماتریالیسم و یا بر منطق، استوارش کنند؛ امّا همه کوشش‌ها بی‌ثمر مانده و هرگاه که خواسته‌اند اخلاق را از زیر بنای همیشگی آن جدا سازند، فروریخته است. Jean Isole: la Sainte Cite. (مهندس سادات، محمّد علی: کتاب اخلاق اسلامی، ص ۲۴، نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، تهران ۱۳۷۲)- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵

شود. و نیز ممکن است به حقیقت بگوییم نه از روی مجاز، که «هر واجب- اخلاقی- مقدّس است».

استقلال قاعده اخلاقی نسبت به فرد، گاهی باعث می‌شود که نتیجه زندگی اخلاقی، فروتنی شود. جز این‌که فروتنی مطلق، نوعی نفی آزادی به شمار می‌آید! و در نتیجه، چنین فروتنی بی‌قید و شرط، خلاف اخلاق خواهد بود. این یکی از نکات آزاردهنده‌ای است که نویسنده کتاب در فصل اوّل تحت عنوان «الزام خلقی» به آن می‌پردازد و تأکید می‌کند: دراین‌باره هیچ راه چاره‌ای نداریم که بگوییم فروتنی «چون عقلانی و قابل قبول است»، آن را با آزادی کامل پذیرفته‌ایم. زیرا که ما اگر بتوانیم خود را از انواع طاعت بردگی آزاد سازیم، با فروتنی مخالفتی ندارد؛ و یا حدّ اقل بردگی ما را نمی‌رساند. در این صورت، اخلاق همان است که ضمیر آدمی را در وضع متوسّط بین عالم مثال و عالم واقع قرار می‌دهد و آن دو را درهم ادغام می‌کند. و این ادغام، به دگرگونی آمیخته‌ای در هر دو منتهی می‌شود: در عالم واقع، چیزی نو را به وجود می‌آورد که عبارت است از توجّه به بالاترین، همچنان که قاعده مثالی یعنی جنبه دیگر نیز به خاطر ارتباط با حقیقت، هستی خود را برای سازش با عالم واقع تنظیم می‌کند.

بنابراین، وقتی اختلاف ما میان دو جنبه واجب از بین رفت، قهرا یکی از آنها راه را برای دیگری باز می‌کند و یا این‌که طبیعت ارتباط اجزای ترکیب یافته، باعث ایجاد نوعی سازش در بین آنها می‌شود؛ و این رها شدن از قاعده، بستری را به وجود می‌آورد که انسان از روی اختیار نوعی آزادی را انتخاب کند که انسانیّت انسان را تقویت نماید.

چنین است که می‌بینیم الزام اخلاقی، فروتنی مطلق و بی‌حساب را مهار می‌کند، چنان‌که آزادی بی‌بندبار را کنترل می‌کند و انسان را در جایگاه حقیقی خودش، بین مادّه صرف و روح صرف، قرار می‌دهد.

از اندیشه الزام، اندیشه مسئولیّت پدید می‌آید که موضوع فصل دوم کتاب است. نویسنده، تمام جوانب اخلاقی، دینی و اجتماعی آن را بررسی کرده و سپس به بحث و بررسی نمود اخلاقی در مورد اندیشه مسئولیّت پرداخته است. و از همان اوّل می‌بینیم که توجّه خاصّی به تأکید و تثبیت اندیشه اصلی یعنی مسئولیّت شده که در این موضوع محور بحث است؛ چنان‌که قرآن کریم نیز آن را

به عنوان صفت مربوط به شخصیّت انسانی- در معنای کامل شخصیّت- مورد

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶

تأکید و تأیید قرار داده است. بنابراین، فرد مسئول برحسب شریعت قرآنی «شخص بالغ عاقلی است که قوانین دینی مربوط به تکالیف به وی رسیده باشد».

چنین کسی، مسئول کارهای خاصّ عقلانی و ارادی خویش است و کارهایی که نیّت قلبی و اراده شخص برای انجام آن لازم است. و در این صورت، آنجا که پای مسئولیت در میان است، مجالی برای ارزشیابی عمل یا پاداش آن از انسانی به انسان دیگر نیست و مسئولیّت یک امر موروثی و یا جمعی نیست؛ بدین معنی که جامعه نمی‌تواند مسئول کارهایی باشد که یکی از اعضای آن مرتکب می‌شود بدون این‌که در آن کارها به نحوی دخالت داشته باشد.

با این همه، هر شهروند که در یک اجتماع زندگی می‌کند؛ بخشی از مسئولیّت را که در وجود برخی از افراد شرور اجتماعی است، بر عهده دارد. و این مسئولیّت بر دخالت مثبت جامعه در پیدایش این افراد شرور یا الگوهای بدی محدود نمی‌شود، بلکه دامنه مسئولیّت فرد گسترش می‌یابد تا آن حالتی که افراد شرور را به حال خود واگذارند، بدون این‌که از شرارت آنها جلوگیری شود و یا دست‌کم او را رسوا کرده و از عمل او اظهار نارضایتی نمایند. بنابراین، بی‌مبالاتی اجتماعی در جرم داشتن، برابر با ارتکاب عمل است و خودداری از اعلام نظر در مورد یک عمل مخالف شرع، خود نوعی از مشارکت در مخالفت به شمار می‌آید.

جز این‌که مسئولیّت، فرع بر این است که قدرت انجام کار و یا خودداری از کاری باشد. و این جاست که سؤال مهمّی پیش می‌آید: آیا اراده انسان به راستی شامل آزادی اختیار می‌شود یا نه؟

البتّه ما نیاز نداریم به جدلی بپردازیم که مکتب‌های مختلف پیرامون این موضوع مطرح کرده‌اند و در این فرصت کافی است که حقیقتی را بدون هیچ‌گونه مجادله توضیح دهیم و آن حقیقت این است که هر انسان عاقلی همواره مسئول اعمال ارادی خویش است و اساس مسئولیّتش را نیز همان آزادی مقرّر وی تشکیل می‌دهد. فیلسوف معروف «کانت»، بهترین تعبیر را درباره این اندیشه نموده است، آنجا که در کتاب خویش: «ارکان متافیزیکی اخلاق» می‌گوید: «محال است که ما بتوانیم عقلی را در کاملترین حالات ادراکی‌اش تصوّر کنیم که آن درباره احکامش از خارج، توجیهی دریافت کرده باشد ... بنابراین، اراده موجود عاقل، به معنای واقعی اراده ویژه وی نیست؛ مگر این‌که زیر لوای اندیشه آزادی بدان دست یافته باشد.»

در صورتی که ما این اندیشه را در قرآن با وضوح بیشتری می‌یابیم: در طبیعت داخلی یا

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷

خارجی چیزی وجود ندارد که بتواند اراده انسانی را در انتخاب مسرّت‌بخشش درهم بکوبد. البتّه گاهی انگیزه‌ها یا تمایل و یا مصلحت و یا الهام درونی، و گاهی تمامی این‌ها باعث تحریک اراده شده و آن را به حرکت درمی‌آورند، ولی ثبات و دوام را نتیجه نمی‌بخشد، چون هیچ یک سبب مباشر آن نیستند.

بنابراین، آرامش نهایی در اختیار اراده است و او به تنهایی مالک واقعی ایجاد آرامش است. از این‌رو اراده به تحریکات حواس گوش فراداده، انگیزه‌های خارجی را نیز از سویی مشاهده می‌کند و از طرفی به ندای دل هم توجّه می‌نماید و پس از این‌که بین این دو جهت مقایسه و موازنه برقرار کرد، یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد.

لیکن این آزادی فراگیر، و این استقلال کاملی که اراده انسانی در برابر طبیعت از آن بهره می‌گیرد آیا در برابر آفریدگار نیز بدان وسیله حق مطالبه را دارد؟ و آیا این امکان وجود ندارد که در واپسین لحظات تصمیم‌گیری و انتخاب، خداوند بلندمرتبه دخالت کند و یکی از دو جهت موازنه، یعنی همان جهتی که اراده خداوند است، سنگین‌تر گردد؟

در حقیقت، این مسئله مربوط به «اراده قطعی عالم بالا» است که بر وسایل برآمده از فهم و درک ما و علّت‌یابی ما چیره است؛ و این

مسئله مطرح نمی‌شود، مگر به خاطر انگیزه جدل عقلی که نتیجه‌اش هرچه باشد، هیچ تأثیری روی اخلاق، عقیده و ایمان ندارد. نسبت به اخلاق که موضوع بحث ماست، پدیده یک عمل برای ما به اندازه‌ی راه و روشی که انسان می‌خواهد، بدان وسیله، آن عمل را انجام دهد و مبدأ عملی که براساس آن اقدام می‌کند، اهمیّت ندارد. و تمام این‌ها در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن کلمه «نیّت است».

و در این صورت، سؤال مهمّی که باید مطرح شود، این است که: نیّت انسان در وقتی که می‌خواهد رفتار خاصّی را برگزیند، چیست؟ و آیا کمترین توجّه را دارد که وی به خاطر این‌که تصمیم داشته به فرمان خدا این کار را بکند، وادار شده و هیچ راهی جز تسلیم در برابر او ندارد؟ و آیا نیّت وی آن است که از وجود خود به عنوان وسیله یا ابزاری برای اجرای یک «اراده مقدّس» استفاده کند؟

چگونه امکان چنین پدیده‌ای وجود دارد، در صورتی که انسان پیش از آن از اراده الهی بی‌خبر بوده است؟ براستی انسان موقعی که این کار را انجام می‌دهد و آن کار را ترک می‌کند،

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸

آنچه را که مناسب‌تر است برمی‌گزیند، و در حقیقت بر اجرای منظوری که اراده ذاتی وی صادر می‌کند، نیّتش صورت می‌گیرد. حتّی اگر نیرویی هم وجود داشته که دخیل در رفتار و سلوک او باشد، پذیرش آن نیرو بدان معناست که اراده انسان با آن موافق بوده است! و چنین است که انسان به صرف رفتار، مسئول است. و این بدان می‌ماند که یک بدهکار، به مجرّد نوشتن و اقرار به دین، بدهکار می‌شود.

و به دنبال قبول و مسئولیّت، به‌طور یقین پاداش و کیفر پدید می‌آید، که موضوع فصل سوم کتاب است. بنابراین، قانون اخلاقی که ما را ملزم می‌کند و در برابر مسئولیّتمان قرار می‌دهد، درعین‌حال باید براساس نظامی تنظیم شود تا با موقعیّت‌های ما همخوانی داشته باشد. و چون برخی از فلاسفه منکر جزای اخلاقی به معنای حقیقی کلمه شده‌اند، باید توجّه داشت که وجود جزای بالفعل، بر آن عقیده خطّ بطلان می‌کشد. قرآن کریم، این پاداش را به دو نوع افزایش می‌دهد: نخست پاداش مربوط به خوی اصلاحی است، بدان معنا که انسان بدرفتار به‌طور حتم باید فسادی را که این رفتار در پی دارد و یا حقوق دیگران را هدر می‌دهد، اصلاح کند. قانون در برابر ترک یک واجب اخلاقی با واجب دیگر، یعنی واجب جایگزین با آن، مقابله می‌کند. وانگهی، ما چگونه درک و شعور خود را برای ملامت وجدانمان وادار نمی‌کنیم، درحالی‌که شعور، نیروی داخلی است و راه اصلاح را به روی ما می‌گشاید و اصلاح نفس و اصلاح خطاهایمان را آسان می‌کند؟ جز این‌که این شعور به تنهایی برای بازگرداندن نظام کافی نیست، بلکه ناگزیر باید موضع جدیدی از اراده، آن را همراهی کند؛ موضعی که تلاش و کوشش را ضروری می‌داند. این موضع همان جایگاه پشیمانی «توبه» است؛ و این جایگاه در ساختار ترکیبی خود، شامل گذشته و حال و آینده می‌شود؛ زیرا اقتضای توبه خودداری و جلوگیری از رفتار بد و تصمیم بر تکرار نکردن آن رفتار و دلبستگی و ارتباطی تازه با واجبی که ترک شده و اصلاح خطا و اشتباهی که مرتکب شده و بالاخره اتّخاذ راهی نو برای سلوک و رفتار است. این دگرگونی اخلاقی، به‌طور کلّی همچون یک وسیله اصلاحی، اخلاق را بر ما فرض و حتمی می‌نماید.

علاوه بر این‌ها، نوعی دیگر از پاداش و کیفری که طبیعت استحقاقی دارد که عبارت از بازگشت عمل به قانون اخلاقی است که با آن تماس تنگاتنگ و رودررو دارد و انسان- خواه و ناخواه- راهی ندارد جز این‌که آن را تحمّل کند. بنابراین، برحسب موضعی که نسبت به واجب

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹

اخلاقی بر ما دیکته می‌کند، تسلیم باشیم یا متمرّد، می‌یابیم که ملکات والای ما رشد می‌کند یا این‌که رو به انحطاط می‌رود. البتّه،

مقصود این نیست که سروکار با نیکی تنها دل را صفا می‌دهد و اراده و تصمیم انسان را تقویت می‌کند، بلکه واکنش آن روی ملکه ذهنی نیز انعکاس دارد. و برعکس آن، می‌بینیم که اطاعت بی‌قید و شرط از خواسته‌های نفسانی، دل را کور و عقل و خرد را از دریافت حقیقت بازمی‌دارد. و خلاصه سخن این‌که، جزای اخلاقی استحقاقی به نوعی از ارزشیابی ذاتی منتهی می‌شود و سرانجام یا به ارزش آدمی افزوده می‌گردد و یا از قدر آن می‌کاهد.

و هرگاه انسان آزادانه کاری را انجام می‌دهد، بدین معناست که این عمل او برخاسته از تمام هستی او، از جسم و روح اوست. رابطه محکم و عمل متقابل میان این دو عنصر- جسم و روح- بر کسی پوشیده نیست. از این‌رو، عدالت اقتضا می‌کند که انسان هم پاداش کیفر حسّی (جسمی) را ببیند و هم روحی. «۱» و ما قانون طبیعت را می‌بینیم که مجازات را در برابر کار نیک و بد به‌طور مناسب تقسیم می‌کند: پاداش مبارزه، پیروزی است و میانه‌روی و اعتدال مزاج، سلامتی و تندرستی است؛ امّا پلیدی و رذالت نتایج زیان‌بخش جسمی و عقلی را در پی دارد. با این تفاوت که مجازات‌های طبیعی در این دنیا ناقص بوده و فراگیر و کامل نیست. از این‌روست که عدالت خداوندی از راه محاسبه دقیق در آخرت، عهده‌دار کامل ساختن این نقص است.

اکنون باید درباره موضع قرآن کریم نسبت به عمل انسان و معیار حکم قرآن در آن باره، نگرشی داشته باشیم. براستی که موضع قرآن کریم دراین‌باره بسیار روشن و کاملا- مشخّص است. آنچه از دیدگاه قرآن مهم است، اجرای مادّی و فیزیکی عمل نیست؛ بلکه آن نیّتی است که در پشت عمل نهفته است. نویسنده کتاب، موضوع «نیّت و انگیزه‌های عمل» را در فصل چهارم مطرح می‌کند و در کنار انتخاب موضوع مباشر عمل، انتخاب هدف دوری نیز وجود دارد، و در سایه حسن انتخاب این هدف، نیّت پاک به مفهوم اخلاقی صرف آن نیز تحقّق می‌یابد.

حال آن مبدأ والا و انگیزه اصلی که قرآن کریم آن را همچون شرطی برای داوری درباره ارزش

---

(۱)- این همان عقیده شیعه و اعتقاد به معاد روحی و جسمی است که متکلّمان شیعه سخت بر آن پافشاری می‌کنند. به مقصد ششم از «تجرید الاعتقاد» خواجه نصیر الدّین طوسی و همچنین شرح آن «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» از علّامه حلّی و دیگر کتاب‌های کلامی شیعه مراجعه شود- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰

اعمالمان قرار می‌دهد، چیست؟ آن شرط، خلوص بی‌قید و شرط است به‌گونه‌ای که تنها هدف عمل درخواست رضای خدا باشد. به راستی که ما دراین‌باره تعبیری پیدا نمی‌کنیم که علاقه شدید ما را نسبت به آن نتایج و اهداف سودمند- حتّی از نوع تعبیرات مشروع- به خوبی برساند.

بنابراین، اگر تصرّفات حکیمانه غایت ذاتی دارد و هدف نهایی همان ذات است، پس اخلاص نسبت به دیگران چیزی جز اضافه‌ها «۱»- غیر قائم به ذات خود- نخواهد بود. بنابراین، تنها عمل در ارتباط با مبدأ اوّل معنا می‌دهد؛ یعنی عمل فقط به خاطر رضای خدا ارزشمند است.

آخرین مبحثی را که نویسنده در فصل پنجم این کتاب مطرح کرده است، عبارت است از تحلیل مفهوم کوشش و تلاش انسانی، که قرآن کریم به آن فرمان می‌دهد، و درجه و میزان این کوشش است که ارزش آن را در فراهم آوردن اجر و ثواب تعیین می‌کند.

نویسنده از طرفی، ارتباط بین تلاش و کوشش و انگیزش درونی را و از سویی رابطه بین کوشش و تلاش و روح بازشناسی خیر و شرّ را مطرح کرده و توضیح داده است که قرآن کریم بین هریک از این دو طرف مخالف، توازن برقرار کرده و میان آنها چنان آمیختگی و ترکیبی به وجود آورده است که کمال و حکمت را در خود جمع کرده است. و مخالف با اندیشه گروه تندروی است که انگیزه درونی را در فعل اخلاقی قبول ندارند و به سلوک و رفتار هیچ بهایی نمی‌دهند مگر این که نتیجه کوشش و تلاش و یا

محصول آن رنج و زحمت زیادی باشد. بنابراین، اگر آنچه این گروه ادّعا می‌کنند، درست باشد؛ پس شخصی که خود را از شهوات نفسانی آزاد کرده، به خاطر کارهای خیرخواهانه‌ای که به این آزادی مربوط می‌شود، هیچ اجر و ثوابی به دست نمی‌آورد و جز آن هنگامی که طعمه انفعال‌هایی شود که بر او تسلّط یافته و به خاطر پیروزی بر آن مبارزه کند، استحقاق هیچ‌گونه اجر و پاداشی را ندارد؛ یعنی صرفا کوشش به خاطر پیروزی ارزشمند است و اخلاقی شمرده می‌شود. به عبارت دیگر، هرچه ما در انگیزش درونی نسبت به کار نیک به آن الگوی برتر «مثال اعلی» نزدیکتر شویم، عمل ما بخشی از ارزش خود را از دست داده است! بدیهی است که این نظریّه با هر منطقی منافات دارد؛ زیرا برطبق این نگرش، شخص شروری که تلاش می‌کند تا از خواسته‌های شرارت‌آمیزش نجات یابد، در مرتبه بالاتری از نردبان اخلاقی

---

(۱)- بدیهی است، اضافه در اینجا از نوع اضافه مقولی نیست که هریک از طرفین مضاف و مضاف الیه وجود استقلالی داشته باشند، بلکه اضافه اشراقی و از نوع ظلّ و ذی ظلّ یا بهتر بگوییم مضاف عین الرّبط به مضاف الیه است- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱

قرار دارد تا آن قدّیسی که به سهولت و آسانی با فضیلت سروکار دارد و بدون کوشش زیادی همراه با فضیلت است! براستی که افتادن در چنین تناقضی، پرده از روی عقیده خطای کسانی بر می‌دارد که معتقدند زندگی اخلاقی باید جنگ و نبردی باشد که هیچ‌گونه نرمش و مدارا در آن وجود نداشته باشد. به دلیل تعارض نهفته در انسان؛ انسانی که برخی او را طبعا شرور دانسته و ناتوان از این‌که خود را از دست این طبیعت شرور نجات دهد، (و به نظر این‌ها) قداست، یک تفکّر وهمی است و هیچ جایی در روی زمین ندارد!

البتّه، موضع قرآن کریم نسبت به این مسئله و با این موضع سرسخت ناهنجار کاملا متفاوت است و افق نگرش بسیار گسترده‌ای را با بیشترین خوش‌بینی و امید به آینده دارد. همواره، شماری از بندگان خدا وجود دارند که خداوند آنان را برای کار خیر برگزیده است، و برخی از ایشان همیشه و با گذشت زمان، برقرار خواهند بود. این گروه بندگان برگزیده، آنچه را خداوند از سجایای فطری در آنها به ودیعت نهاده، جبلّی آنها شده است؛ علاوه بر معرفت حقیقی و سروکاری که با فضیلت دارند.

و آنان همواره با اخلاص و از روی میل باطنی به سوی کار خیر می‌شتابند. و این سخن نارواست که بگوییم اینان هیچ کوششی را مبذول نمی‌دارند تا مستحق اجر و پاداش باشند؛ بلکه آن کوششی را که اینان مبذول می‌دارند، به جای این‌که به سمت و سوی پیروزی بر شر جهت‌گیری کند، به ساختار اخلاقی توجّه می‌کند؛ یعنی رو به سوی افزایش مصالح جدید برای ساختن کاخ فضیلت می‌آورد.

البتّه، ما انکار نمی‌کنیم که این صفت برگزیده ممتاز اندک است؛ جز این‌که هرکسی مقداری از این شهامت و هوشمندی را دارد، هرچند در شکل متفاوت است. و انسان این سجایای پاکیزه را در وجود خویش نمی‌آفریند، بلکه با استعداد آغازینی که دارد، آنها را از دست آفریدگار می‌گیرد و همواره با مبارزه و تلاش، آنها را رشد می‌دهد یا به دلیل مقاومت نیروی شر و یا به منظور درهم شکستن جمود مادّه و رکود زندگی معمولی. و این نوع آخر از مبارزه، کار شخصیّت‌های بزرگ اخلاقی است که تلاش آنان در ذات خود به دنبال میل قلبی، بهره زیادی را نصیب ایشان می‌کند و در حقیقت مبارزه با ایستایی در یک اندازه معیّن و صعود بیشتر به وسیله عمل اخلاقی است.

هم‌چنین، می‌بینیم که هماهنگی بین کوشش و تلاش و انگیزش باطنی امکان‌پذیر است، و نیز

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲

ممکن است که هرکدام از آنها در کسب فضیلت و استحقاق اجر و ثواب سهمی داشته باشد و نقش خود را ایفا کند.

امّا رابطه ترکیبی بین تلاش و کوشش و سهولت عمل را با وضوح بیشتر در قرآن کریم مشاهده می کنیم. بنابراین، سهولت عملی در ارتباط با شعایر، هیچ منافاتی با مفهوم تلاش و کوشش ندارد؛ بلکه رنگ طبیعت انسانی را بر آن می‌افزاید. و هدف این کوشش را به سمت دور کردن روح مشقّت جهت می‌دهد؛ رنج و مشقّتی که عقل آدمی آن را پذیرا نیست و هیچ ضرورت اخلاقی آن را نمی‌طلبد؛ چنان‌که تنگنا و سختگیری را در دینداری نمی‌پذیرد؛ سختگیری که در حال حاضر به تلاش و کوشش پایان می‌دهد، بدون این‌که چیزی برای آینده اندوخته کند تا بتواند ادامه دهد. این کوششی که در برابر فرمان عقل تسلیم است و به فضیلت و اعتدال معروف، بلکه خود حدّ میانه‌ای است که حکما و فلاسفه از آن سخن گفته‌اند و قرآن در تعیین مراتب ارزش هر کاری برحسب تلاش و کوششی که مبذول می کنند، ارزش هر کاری را بالا- می‌برد و تنظیم می کند. و پست‌ترین حدّی دارد که برای انسان معمولی قابل فرض است و افزون بر آن، کمال است که قرآن بر آن تشویق می کند و درجات فضیلت و مراتب ثواب بر آن اساس افزون می گردد.

امّا آنچه مربوط به بخش دوم کتاب است، مخصوص اخلاق عملی است. نویسنده کتاب راه و روشی را برای عرضه کردن مطالب برگزیده است که با روش غزالی و کسانی از نویسندگان که بر اساس آیات قرآن کریم راه غزالی را پیش گرفته‌اند، متفاوت است. وی به جای این‌که تمامی آیاتی را که به رفتار انسان مربوط است یکجا جمع کند، به ذکر آیاتی بسنده کرده است که به روشنی قاعده‌ای از قوانین سلوک و رفتار را شرح می‌دهد و در حدّ امکان از تکرار فاصله می گیرد و برحذر است. و به جای این‌که مقیّد به پی‌درپی آوردن سوره‌ها و یا ترتیب ابجدی باشد، روش نظام منطقی را رجحان داده است. بدین ترتیب، نصوص قرآنی؛ هر گروه را برحسب نوع علاقه و ارتباطی که هر قاعده‌ای از قواعد اخلاق آنها را نظم می‌دهد، در فصل مخصوصی جمع کرده.

بنابراین، فصل اوّل که مخصوص اخلاق فردی است، مشتمل بر آیاتی است که با آموزه‌های اخلاقی فردی و توان اخلاقی، و صفای روح، و پایداری، و پاکدامنی، و سیطره بر شهوات نفسانی، و فروخوردن خشم، و اخلاص، و آرامش، و فروتنی، و خویشتن‌داری در صدور حکم، و خودداری

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳

از شک و دودلی، و مواظبت در کار، و تحمّل و بردباری، و پیروی از الگوی پاك و پاکیزه و نظایر این‌ها، ارتباط دارد.

و از جنبه تحریم‌های اخلاقی و نارواها، آیاتی را می‌بینیم که خودکشی، بریدن اعضا و یا ناهنجار ساختن بدن را منع می کند، و دروغ، دورویی، بخل، ولخرجی، فخرفروشی به دیگران، و برتری‌جویی، و آزمندی نسبت به متاع دنیا، و حسد، و تبهکاری و نظایر اینها را حرام می‌داند.

و فصل دوم، به گردآوری آیاتی همّت می گمارد که به اخلاق خانواده مربوط می‌شود، و آنها را به چند قسم تقسیم می کند: امور واجب مربوط به پدران، و فرزندان، و امور واجب مربوط به همسر، و امور واجب مربوط به خویشاوندان، و امور واجب پیرامون آنچه از میّت بازمی‌ماند. و در ذیل هر قسمی از این اقسام، قسمت‌های فرعی دیگر را نیز می گنجاند.

و در فصل سوم، آیاتی را می‌بینیم که به اخلاق اجتماعی مربوط می‌شوند، و در ذیل آن مطالبی از این قبیل را می‌آورد: تحریم قتل، و دزدی، و ربودن و اختلاس مال اشخاص، و وام‌گیری با سود «ربا»، و تبدیل مال یتیمان، و خیانت و نظایر آن.

و نیز دستور بازگرداندن امانت، و نوشتن دین (نوشته ما بین طلبکار و بدهکار)، و رعایت عهد و پیمان، و شهادت راست، و آیین وفاق در میان مردم، و محبّت نسبت به دیگران، و احسان به ضعیفان و ناتوانان و آزاد کردن بردگان، و نظایر اینها.

چنان‌که آیاتی را می‌یابیم که قوانین رعایت ادب و ادب داشتن را تنظیم می کند؛ مانند: اجازه خواستن پیش از ورود بر کسی، و با صدای کوتاه سخن گفتن، و پیش از دیگران سلام دادن، و پاسخ سلام را نیکوتر دادن، و حسن اندام (و هیئت نیکو داشتن در برابر دیگران)، و گزینش سخن خوب.

و فصل چهارم، اخلاق ویژه دولت‌مردان و مردم در برابر یکدیگر را وجهه همّت قرار می‌دهد.
در این بخش، آیاتی را می‌بینیم که علاقه بین حاکم و رعیّت را شرح می‌دهد، و نیز آیاتی را مشاهده می‌کنیم که روابط خارجی حکومت (اسلامی) را تنظیم می‌کند ...
و در فصل پنجم، اخلاق دینی را مطرح کرده است؛ و مشتمل بر آیاتی است که وظایف واجب انسان را نسبت به خدا تنظیم می‌کند.
در پرتو این بیان شتابزده و عرضه سریع فصل‌های مختلف کتاب، ممکن است کسی بگوید که
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴
یک فرد مسلمان در قرآن کریم تمام چیزهایی که نیاز او را در زمینه اخلاق اشباع کند، چه از جنبه اخلاق نظری و یا عملی، همه را می‌یابد. بلکه ممکن است کسی بگوید که تمام انسانیّت با گذشت روزگاران و نسلها، به علاوه آنچه از دگرگونی‌های ژرفی که یکی پس از دیگری در عالم هستی پدید می‌آید، در قرآن کریم آمده است- با وجود همه اینها- قانونی را می‌یابی که نشاط اخلاقی و علاقه قلبی او را تنظیم می‌کند و همچنین وسیله‌ای برای وادار کردن انسان به تلاش، و الگوی برتر برای هدایت وی را می‌یابی.
سیّد محمد بدوی
استاد علوم اجتماعی دانشگاه اسکندریّه و دانشگاه لیبی
دوم رجب سال ۱۳۹۳ ه ق مطابق با اوّل اکتبر سال ۱۹۷۳ م.
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵

سخن مترجم از فرانسه به عربی

از بافت روزگار چیزی شگفت‌انگیزتر نیست، آن‌گاه که بافت‌های خود را به پایان می‌رساند و تصویرگری می‌کند! و شگفت‌انگیزتر از آن، چیزی است که در بافت روزگار است که آمیخته با زمان و رویدادهاست! و به راستی، آمیزش تار زمان با پود رویدادها بسیار گوناگون است؛ از اندیشه‌ای تا اندیشه‌ای و از وجدانی تا وجدانی دیگر تفاوت دارد، به‌گونه‌ای که ممکن است از خود این تاروپود اشکال و بافت‌های مختلفی به وجود آید. همه این‌ها به هنگام تحلیل و بررسی نشانه‌ای از قدرت خداوند مدبّر امور و احکام بدیع پروردگار است.
به راستی، چه کسی می‌توانست تصوّر کند- به‌طور مثال- این کاری را که من امروز به جهان اسلام تقدیم می‌کنم، به‌گونه‌ای پایان پذیرد که مشاهده می‌کنیم؛ و کسانی که در این کار سهمی دارند تا این اندازه با استاد امام محمّد عبد اللّه درّاز ارتباط داشته باشند؟!
استاد دکتر سیّد محمّد بدوی- کسی که بررسی کتاب را عهده‌دار بوده است- خاطرنشان کرد که وی با مرحوم مؤلّف کتاب در پاریس زندگی می‌کرده است و شاگرد خصوصی وی بوده و سرانجام به افتخار دامادی وی رسیده است.
و در ضمن بیان روابط، با بررسی‌ای که به عمل می‌آوریم، مدّتی را خالی می‌بینیم که این جانب در آن ایّام در حضور استاد مؤلّف، در حوزه درسش- دانشکده دار العلوم- زمستان سال (۱۹۵۴ م) برای دریافت لیسانس حاضر می‌شدم و گوش جان به تفسیر ایشان از قرآن کریم می‌دادم، و راه و روش وی را در امر تدریس فرامی‌گرفتم، و هرگاه خاطره‌ای در ذهنم می‌گذرد که مربوط به آن زمان است، درحالی‌که به تحصیل علم حریص بودم و نیز علاقه‌مند بودم که در برابر
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶
استاد به این امر تظاهر کنم، و با مهارتی که در زبان فرانسه داشتم با صدای بلند از استاد می‌پرسیدم و استاد با آهنگی محترمانه

لبخندی می‌زد، سپس پاسخ می‌داد و بحث و بررسی می‌کرد، درحالی‌که خوب می‌دانست آنچه را خدمت ایشان عرض می‌کنیم- با شناختی که از هم داشتیم- با این هدف است که مطلب استوار و قابل قبول باشد. رابطه ما همانند یک فرهنگ مشترک معمولی که یکی از عوامل نزدیکی مردم به یکدیگر است، نبود.

در همان وقت، قدر و منزلت استادم را به خوبی می‌دانستم، و اهمیّت مقام او را- با وجود تواضع بسیار و شخصیّت سخاوتمند وی- دریافته بودم؛ و باوجود این‌که از آن تاریخ ما از هم جدا شدیم، از نظر جسمی بود، ولی از نظر روحی و فکری هرگز جدا نشدیم، چون یک سال تمام با غم و اندوه گذراندم؛ سپس دیداری نداشتیم تا این‌که در ششم نوامبر سال ۱۹۵۸ م، زندگی را بدرود گفت.

من هرگز تصوّر نمی‌کردم که این رابطه بعدها دوباره تجدید شود و من سه سال تمام و یا بیشتر خودم را ملزم کنم و در خلال این مدّت، گرانبهاترین اثر استاد را استخراج نمایم؛ بلکه ماندگارترین نوآوری اندیشه او، یعنی کتاب «دستور الاخلاق فی القرآن» را، کتابی که نسخه فرانسوی آن در سال ۱۹۴۸ م. به چاپخانه داده شد، و ترجمه عربی آن تحقّق نیافت؛ مگر پس از گذشت ربع قرن از آن تاریخ و پس از آنکه مؤلّف- رضوان اللّه علیه- بیش از پانزده سال بود که به دیار باقی شتافته بود.

این کتاب با همه عظمتش که تمام دنیا از بودن آن اطّلاع داشتند و از وجود آن آگاه بودند و مترجمان نیز- بحمد اللّه- بسیار فراوان هستند و کسانی از ایشان نیز آن را خوانده و تدریس کرده بودند؛ چگونه و چرا مانده بود؟!

این سؤالی است که پاسخی ندارد، جز اراده خدا که این کار ارزشمند را اندوخته کرده بود، تا علاقه و رابطه‌ای را که خدا خواسته بود، از عالم غیب با آن پیوند بخورد؛ که در حقیقت باهم رشد کرده بودند، آن هم با وجود فاصله‌ای که از دو طرف و یا فاصله‌ای که از تمام جهات باهم داشتند!

این کتاب همان‌طور که در متن فرانسوی آن آمده است: [naroC uD elaroM eL] یعنی «اخلاق در قرآن»، و من تصمیم داشتم که با همان عنوان- ترجمه تحت اللّفظی- منتشر شود، جز این‌که استاد نویسنده کتاب، ترجمه دیگری را برگزیده بود که با نتیجه کار او همخوانی داشته

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷

باشد. ازاین‌رو در حاشیه کتابش «۱» این نام را «دستور الاخلاق فی القرآن» عنوان کرده بود، به این خاطر من هم بدون کم و زیاد، نام برگزیده استاد را پذیرفتم.

حقیقت این است که نویسنده- به نظر من- این کتاب را تنها برای رسیدن به هدف کسب مدرک دکترای دولتی در رشته فلسفه از دانشگاه سوربون ننوشته بود، زیرا که او می‌توانست با کمترین زحمت به این هدف برسد؛ بلکه او در مدّت اقامتش در اروپا، رسالت دینی خود می‌دانست که مردم را به آرامش و رفق و مدارا دعوت کند، در آن خلایی که اروپا بلکه همه کشورهای جهان که هم‌چون تلّی از جنون در حال سوختن و نابودی بود و در بدترین حالتی که اروپا آن را رهبری می‌کرد و جهان را به آن سرانجام غم‌انگیز کشاند و نتیجه‌اش بدون تردید ویرانی اخلاقی شد که چهره زندگی سیاسی، اجتماعی و فردی را به اندازه‌ای چرکین کرده که حتّی جایگاه مسیحیّت بین دولت‌های در حال جنگ هم نتوانست آن‌ها را از جنگ باز دارد و یا مانع ویرانی‌ها از طرفین جنگ شود- اگر این تعبیر درست باشد!-.

و متّفقین در مواجهه با هیتلر و نازی‌ها، از نظر اخلاقی بهتر از آن‌ها نبودند. ویرانگری‌های فرانسوی‌ها در مقابل نابودسازی گروه نازی‌ها در یک شبانه‌روز، به راستی که در جوهر ذات خود، یک ویرانگری اخلاقی بود؛ همان رفتاری را که «مارشال پتن» رئیس‌جمهور فرانسه در آغاز درگیری ضمن پیامی که در صبحگاه یا شامگاه هزیمت به مردم فرانسه توصیه کرد، مورد توجّه قرار داده بود.

و دگرگونی عقاید که بر دولت‌های اروپایی با نام توده‌ای، مادّیگری، فاشیسم، نازیسم، و کمونیسم سیطره افکنده، در حقیقت

ویرانی اخلاقی است که انسانیت بدان دچار شده است؛ هر چند در پوشش‌های گوناگونی جلوه‌گر است.

و انگیزه اصلی استعمار در راه و روش ملّیت‌های اروپایی- با همه مشرب‌های مختلفی که دارند- خود نیز از شاخص‌ترین نمودهای ویرانی اخلاقی است که با بهره‌کشی‌ها و خودخواهی‌ها، و همفکری‌ها درباره سرنوشت ملّت‌ها و غارت ثروت‌های آنان و ترور و کشتار آزادگان آنها، همراه است.

---

(۱)- ر ک: کتاب النّبأ العظیم، ص ۷، نشر سال ۱۹۷۰ م. که به این کتاب ارجاع داده و این نام را بر آن اطلاق کرده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸

در میان این همه ویرانی‌ها و در کنار هدر رفتن نیروهای دفاعی و اسلحه‌ها، این رساله بسیار شباهت به فریادی دارد در میان دشتی از خونها، اشک‌ها، تبهکاری‌ها و نابودی‌ها، به این امید که شاید انسانیّت اروپا به راه رشد اخلاقی بازگردد و از تجربه‌های دردناک خود عبرت بگیرد و راهی دیگر به خاطر سلامتی و نجات خود برگزینند!

تردیدی نیست که اسلام بالاترین الگوی حلّ مشکلاتی است که انسانیّت از اروپایی و غیر اروپایی به عنوان درمان و داروی معالج می‌شناسد؛ ولی کجاست کسی که چشمان خود را به روی حقیقت باز کند؟ «۱»

اروپا از جنگ جهانی دوم با ویرانی‌ها و نابودی‌های فراوان و پس دادن کفّاره بسیار عمیقی از گناهان، بیرون آمد و با نفس‌نفس زدن امّا خارج از چارچوب دین، شروع به جستجو کرد تا راه‌حل‌هایی برای مشکلات اخلاقی خود پیدا کند. گاهی در افکار کمونیستی که آن روز سایه افکنده بود و گاهی در لابه‌لای هستی‌شناسی مثل اندیشه درباره خود هستی، انسان‌ها و دیدگاه‌های بسیاری از ملّت‌ها و مکتب‌های جدید، راه حل می‌جست و هیچ راه حلّ واحدی را که در آنچه بر انسان‌ها از اهداف فکری عرضه می‌شد، موفق نیافت. و این دقیقا همان زمانی بود که هنوز اندیشه و تفکّر و فلسفه اسلامی در نتیجه کوتاهی مسلمانان به آنها نرسیده بود، که وظیفه داشتند خالصانه مردم را به اسلام دعوت کنند. از طرفی، مؤسسات تبشیری (کلیساها) و صهیونیستی چهره حقیقی این دین مقدّس را بر خلق پوشانده بودند، بنابراین ویرانی اخلاقی سایه گسترد و جوان‌ها در میان امواج ناامیدکننده رها شدند، درحالی‌که میان کوره‌راه‌ها پرسه می‌زدند. در نتیجه، با هر ارزش اخلاقی که بشر پیشنهاد می‌کرد و یا ادیان به ودیعت نهاده بودند، به مخالفت برخاستند. جوان‌ها شروع به دادوستد موادّ مخدّر و ارتکاب زشت‌ترین جرایم جنسی و ستیزه‌جویی رو آوردند. و مردم از میان شناخته‌های خود از بهره‌ها و نتایج زمین، با چیزی آشنا شدند که گرانتر از طلا- و پربهاتر از الماس بود؛ یعنی ماری جوانا، هروئین و مشتقّات این‌ها؛ و پربهاتر و ارزنده‌تر از همه این‌ها خود مردم و اخلاق مردم بود که می‌سوخت!

---

(۱)- به یاد این شعر سعدی افتادم:

شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نخواهد

آری باید در معرّفی اسلام کوشید، اگر شب‌پره‌صفتان چشم از دیدن آن بربندند، بدیهی است که بیش از همه خود زیان بینند!- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹

شاید کسی بگوید: شما چطور این‌ها را خرابی می‌دانید؛ در صورتی که ما جز پیشرفت و آبادانی در تمام صحنه‌های اروپا و آمریکا چیزی نمی‌بینیم؟

واقع مطلب این است که جنب‌وجوش اجتماعی در این دو قارّه، در جهت مادّی متمرکز شده که برترین امکانات زندگی را از خوردنی، نوشیدنی، مسکن، رعایت بهداشت، خدمات و سایر خوشی‌ها را فراهم آورد، تا آنجا که از این جهت الگوی برتر برای هر نوع تعیین خطّمشی نهضت و حرکت در هر کشوری شده است.

امّا از جنبه اخلاقی تفاوت زیادی دارد، به حدّی که هیچ‌کس نمی‌تواند تصوّر کند که کوچکترین پیشرفتی در راه اصلاح جنبه اخلاقی کرده باشد؛ به‌ویژه پس از آنکه کار تمام ابعاد زندگی را به فرمان مغزهای الکترونی واگذار کرده است تا این دستگاه‌ها امرونهی کنند و چیزی را ببخشند و یا بازدارند!

به راستی، زندگی مجموعه‌ای از اعداد و ارقام و روابط ریاضی شد، تهی از هر نوع ارزش انسانی!

ممکن است این مطلب را به‌طور قطع و یقین بپذیریم که حجم مشکل اخلاقی براساس محور تمدّن غربی بسی بزرگتر از توان اصلاحگران و قدرت رودررو شدن آنان با این مشکل است. چه‌بسا به این خاطر که طبیعت تمدّن غربی در ذات خود یک طبیعت مادّی است. از این رو، دشوار است که برای اخلاق در چنین تمدّنی جایگاهی یافت، در جهانی که همه چیز را با معیار مادّی می‌سنجد، و محققا ابزار گنگ نه چیزی می‌فهمد و نه از چیزی اثر می‌پذیرد، همه این‌ها همچون اعداد و ارقام معده آن را پر کرده است.

امّا ما در سرزمین اسلامی و عربی هستیم، و همواره در پیشگیری از خطر استوارتریم و در این بحث کوشش خواهیم کرد تا مشکلات اجتماعی و سیاسی را از طریق درک مفهوم اخلاقی حل نماییم و این تلاش و کوشش ما با واقعیّت زندگی و میراث بازمانده از پیشینیانمان، تناسب دارد.

بلکه آنچه از شکست سال (۱۹۶۷ م.) در برابر نیروهای صهیونیسم جهانی بر سر امّت عربی آمد،- پیش از گفتگوی از مهارت‌ها و فنون تکنولوژی- ضرورت توجّه بیشتر به این حلّ اخلاقی را ایجاب می‌کند. با این توضیح که برای توده‌ها به اثبات رسید که این شکست در نتیجه بی‌بند و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰

باری و به دنبال شکست اخلاقی در پوشش وسایل سیاسی و یا تکنولوژی، در هر زمانی پدید می‌آید.

البتّه، آثار آن شکست اخلاقی در دل این امّت همچنان خواهد ماند، حتّی اگر بعدها بزرگترین پیروزی بر تجاوزگران نیز تحقّق یابد. و چقدر مغلوب ساختن آنها محال و یا بعید می‌نماید! ولی تردیدی نیست که بعضی شکست‌های تاریخی اموری هستند که در دل خود، عناصر جابجایی و دگرگونی را دارند؛ آن‌گاه که روی وجدان توده‌ها فشار آورند و آنها را به سمت پیروزی حرکت دهند و این نوع شکست‌ها شکست سازنده است که محال است حافظه تاریخ آنها را فراموش کند.

بیایید حجم مشکل اخلاقی‌مان را در جامعه نوین خود مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم:

به راستی که شکست (۱۹۶۷ م.) زلزله‌ای بود که به همراه خود ارزش‌های زیادی را در خاطر مردم زنده کرد. با وجود مقاصد فریبکارانه که می‌کوشند تا آثار آن را بپوشانند و فضا را از پیآمدهای ناراحت‌کننده آن خالی کنند، و به گمان قوی بلکه به ضرورت باید به آن شکست از جهت تربیتی و اخلاقی نگریسته شود؛ چه، به‌طور یقین آن شکست تازیانه‌ای از تازیانه‌های مقدّرات بود که بر پشت افراد بی‌بندوبار، مردمان تنبل و کسانی فرود آمد که در اطراف سرزمین عربی پراکنده بودند و آنان را به صحنه‌های نوگرایی و مکتب‌های دگرگونی می‌کشاند.

ولی آنچه فرض شد، چیزی است و واقعیّت چیز دیگر.

امّا واقعیّت این است که طمع‌ورزی دزدان و ربودن اموال مردم شدّت یافته بود. و رشوه گیران چشم به بالا- بردن ضریب رشوه بر توده مردم دوخته بودند، بلکه امّت اسلامی هر روز شاهد پیدا شدن طبقه جدیدی بود که به اردوی رشوه‌گیران افزوده می‌شد و نیرو و نفوذشان افزونتر می‌گردید. و رفاه‌طلبان و نازپرورده‌ها، چهارنعل رو به شهوات آورده و غرق در فراهم آوردن عوامل نابودی بودند. یعنی- به گفته مثل (ضرب المثل) مردمی-: عیار و ملاک از دست دررفته بود!

و بهترین نمونه‌ای که از شکل بی‌بندوباری اجتماعی را که بر اجتماعات عربی سایه افکنده بود، و می‌توان به خواننده ارائه داد، این

است که به همراه او جرائمی را بررسی کنیم که آثار و نتایج آنها پیاپی آشکار می‌شود و شمار آنها مرتّب افزایش می‌یابد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱

در آمار منظّم دولت‌های عربی که برای مقابله با ناهنجاری‌های اجتماعی بیان شـده، آمده است که معدّل جرایم مالی با وجود تحقّق رشـد اقتصادی، رو به افزایش است؛ زیرا فرصت‌های تجاوز به اموال آن‌گاه افزونی می‌گیرد که جامعه با زادوولد زیاد و پیچیدگی و تمـدّن‌نمایی و تجمّل‌گرایی روبه‌رو شود؛ بـدین سـبب است که نسـبت بالای جرایم نوجوانان و جوانان را در بیشتر جاها می‌بینیم که طبیعت اقتصادی دارد؛ از قبیل سرقت، ربودن اموال و ورود به خانه‌ها و دزدی با اکراه!

در خلال ده سال گذشته، رشد سریع اقتصادی در کشور مصر، با افزایش جرایم در زمینه مالی به‌ویژه اموال عمومی همراه بوده است و این تجاوزگری به شـکل‌های مختلف و نو دیـده می‌شود؛ مانند جرایم رشوه و اختلاس و تقلّب در اسـناد و اوراق رسـمی و خیانت کارکنان، سـکّه‌های تقلّبی و خروج نقـدینگی از کشور و سـرقت کابل‌های برق و نقل و انتقال مواد مخدّر و آدم‌ربایی برای دریافت پول (این نوع اخیر تجاوز، در آن واحد هم تجاوز به اشخاص است و هم اموال).

و نیز اشـکال جدیـدی از جرایم اقتصـادی وجود دارد که همراه بـا نظـام تعاونی زراعی پیـدا شـده است. هنگامی افزایش دزدی‌ها از محصولات کشاورزی مشاهده شد که پیش از انتقال محصولات به مناطق انبارسازی عمومی، آنها را نزد جمعیّت‌های تعاونی زراعی به امانت می‌گذاشـتند. و جرایم غش زدن و ربودن محصولات با دزدیـدن موادّ خام، و عوض کردن محصولات زراعی نوع جدید با نوع پست آن، و یا دسـتکاری و تقلّب در اوراق رسمی با گرفتن نوشته‌هایی از افراد ذی‌نفع با بهره‌گیری از ناتوانی آنها از خواندن و نوشـتن، و جرایم رشوه‌ای- نقدی و یا جنسی- برای جلو انداختن افرادی که استحقاق نداشتند نسبت به افراد ذی‌نفع، و یا چشم‌پوشی از خلاف‌هـایی که کشـاورزان در خلال آبیـاری زمین و یـا مبـارزه با آفات مرتکب می‌شونـد، و یا به خاطر تعّهـد نداشـتن به انجام دسـتورات ادارات کشـاورزی و جرایم بـازار سـیاه در هنگـام فروش کودهای شـیمیایی و سـموم و دزدیـدن قسـمتی از آنها و فروش مغشوش به جای اصل! «۱»

وی براساس بیانیه‌های مشخّصی، از برخی کشورهای عربی (سوریه، لبنان، عراق، اردن و

---

(۱)- این آمـار را دکتر محمود عبـد القـادر، رئیس اتّحـادیه پژوهش‌هـای خـانوادگی در مرکز ملّی پژوهش‌هـای اجتمـاعی و جنـائی قاهره، داده است، مراجعه کنید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲

مصـر) گزارش می‌دهد که جرایم دزدی، تجاوز به اشـخاص، جرایم جنسـی، و حالات تمرّد و سرکشـی، به‌ویژه در بین نوجوانان، از جمله نمونه‌های بارزی به شمار می‌آید که افزایش سالانه دارد، البتّه با اختلاف میزان جرایم شهری نسبت به شهر دیگر. «۱»

در وقت خوانـدن پژوهش‌های جرایم، وی همواره روی آمارهای رسـمی و یا شناسـنامه‌های مخصوص مجرمان تأکید می‌کند. حجم اصـلی مرتکبـان جرایم را در حـال حاضـر تجسّم نمی‌بخشـد، از این‌رو، جرایم ناشـناخته و یا منظور نشـده‌ای نیز وجود دارد. این نوع جرایم، جرایمی است که تلاش نیروهای پلیسـی و اطّلاعاتی آنها را کشف نکرده و یا این‌که قربانیان این جرایم نتوانسته‌اند آنها را به اطّلاع عموم برسانند.

دکتر صلاح الدّین عبد المتعال در ضمن پژوهش خود نسبت به رابطه جریمه با دگرگونی اجتماعی، نمونه‌ای را براساس این حقیقت در مورد جرایم آدم‌ربایی می‌آورد. نسبت افرادی که مورد جنایت واقع شده‌اند، نسبت به کسانی که پیش از آخرین بار مکرّر مورد تعرّض قرار گرفته‌انـد و نیروهای دولتی از این رویدادهای قبلی بی‌اطّلاع مانده‌اند، به ۷۵ درصد می‌رسد. زیرا برخی افراد از جرایمی که در مقابل آنها انجام می‌گیرد به نیروهای دولتی گزارش نمی‌کننـد و ترجیـح می‌دهنـد که به یکی از اولیا یا روحانیون (قدّیسـین)

اطّلاع دهند، به این ترتیب یکی از ایشان نامه‌ای به شخص روحانی می‌نویسد مشتمل بر شکایت از جنایتکاری که او می‌شناسد یا نمی‌شناسد و در این شکایت‌نامه از وی درخواست می‌کند حکم عادلانه خود را در حقّ وی صادر کند و یا جلوی ظلم او را بگیرد و یا با اولیای دیگر افراد ستمدیده درباره این قضیه همکاری کند و یا در تشکیل جمعیّت محکمه غیابی شرکت نماید. «۲»

البتّه، در برخی از کتاب‌ها می‌بینیم که نویسندگان، انتشار جرائم را جایز و روا می‌شمارند! و بعضی وقوع جرایم را کار پسندیده می‌دانند! بدین معنا که آن‌قدر بی‌بندوباری اجتماعی زیاد شود که ناگزیر شویم برای کمک به این جامعه، دگرگونی جدیدی را بپذیریم. معنای این حرف آن است که جرایم به عنوان یک عامل ایجادکننده دگرگونی مداوم، ضروری است! درحالی‌که این نظریّه مردود است؛ چون دگرگونی، هیچ ارتباط نزدیکی به وجود جرایم ندارد، اگرنه باید

---

(۱)- ر ک: دگرگونی‌های اجتماعی در کشورهای عربی و رابطه آن با جرایم، از دکتر صلاح الدّین عبد المتعال، ص ۵۵.

(۲)- ر ک: دگرگونی‌های اجتماعی در کشورهای عربی و رابطه آن با جرایم، از دکتر صلاح الدّین عبد المتعال، ص ۲۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳

تبهکاران را به عنوان مصلحان اجتماعی بشناسیم! گمان ما این است و در این مورد خاطرنشان می‌کنیم که دگرگونی‌های اجتماعی و تمدّن و تحوّل بزرگ را در تاریخ، مردمانی به وجود آورده‌اند که ایمان به خدا داشته، و به ارزش‌های آسمانی پای‌بند بوده‌اند، و بهترین نمونه آن هم، پیدایش اجتماع متمدّن اسلامی است.

گروه دیگری بر این عقیده‌اند که این تنها قانونگذار نیست که قوانین مورد نیاز جامعه را وضع می‌کند؛ بلکه تبهکار نیز در وضع این قوانین مشارکت دارد؛ آن‌گاه که می‌خواهد آثار جرم خود را با بهره‌گیری از سکوت قانون در بخشی از حالات پنهان کند، و یا با فرصت‌طلبی از رخنه‌هایی که در اثر برخورد قوانین و یا در نتیجه سوء تفسیر از قانون مرتکب جرمی می‌شود. پس این عمل وی به منزله هشداری به قانونگذار است تا نقص قانونی را که وضع کرده است، جبران کند!

با این همه، انحراف همان انحراف و فساد همان فساد است؛ و ماهیّت فساد تحت هیچ شعار و در پرتو هیچ فلسفه خوش‌بینانه‌ای تغییر نمی‌کند، زیرا این نظریّه به مفید بودن درهم‌ریختگی اخلاقی‌ای توصیه می‌کند که در خود، هشدار خطر برای ملّت و نظام آن را دارد!

به راستی، در نبودن یک روش اخلاقی، ممکن است پدید آمدن هر چیزی قابل تصوّر باشد.

در بعضی موارد ممکن است این ضرب المثل عامیانه که خلاصه آن این است رواج یابد، که می‌گویند: «راهزنان و عیّاران حامی ضعفا هستند!!».

و یا به‌طور مثال، ممکن است حکومت از بعضی جنبه‌های آن نظریّه پیروی کند که وجود تبهکاران پدیده قابل قبولی است، منتهی به پزشکانی نیاز دارد که مشکل انحراف این افراد اندک و انحراف آنان را بررسی کنند، و هیچ نیازی به قانون‌گذاری قاطع نیست.

و ممکن است کسانی را در همین کتاب معرّفی کنیم که معتقد به استقامت در راه و روشی انحرافی باشند! و مقاومت درباره آن روش را لازم بدانند درحالی‌که آن روش یک روش انحرافی است، امّا او کاری کرده است که اگر یکی از روزنامه‌ها آن را برای دختران مدارس مطرح کند و احساسات آنها را نسبت به اصول اخلاقی که از شکست اخلاق نشأت گرفته است، تحریک نماید، و آنان این روش را یک ضرورت شخصیّتی بپندارند و شما در خیابان‌ها اندام و موهای آنها را ببینید؛ سپس همان روزنامه قضیّه را وارونه کرده و دختران با فضیلت را در پشت آن طرح شوم خود، متهم به مخفیکاری و قرار و مدار با جوان‌ها کند!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴

آری، در نبود یک روش درست اخلاقی، دزد برای هدف‌های سرقتش فلسفه‌بافی می‌کند و آدم‌ربائی به قربانی‌هایی که گرفته

است، مباهات کرده و در مقابل اهل شهر از این‌که توانسته اموال مردم را از راه خلاف بخورد، به خود می‌بالد و برنامه‌های تازه خود و فنون مختلفی را که برای علاقه‌مندان به حرام‌خواری آماده کرده، اعلام می‌دارد و در چنین شرایطی است که اغلب به ذهن هیچ فردی تعهّد به قانون و یا آداب عمومی و یا دستور ملّی خطور نمی‌کند.

با چنین وضعی، تمام قوانین زیر پا گذاشته می‌شود ... هر نوع ادب و رفتاری جایز شمرده می‌شود. و تمام واجبات تباه می‌گردد.

البتّه، برخی از افراد خوش‌بین این حالت را تفسیر می‌کنند بر این‌که این حالت نتیجه ضایعاتی است که در اعماق جان هر فردی استقرار یافته و علّت آن سرافکندگی و استمرار آن حالت است، دیری نخواهد گذشت که پس از زوال کابوس شکست از شخصیت عربی، با اوّلین پیروزی که بر دشمن صهیونیستی پیدا کند، از بین خواهد رفت.

و این احتمال مانع نمی‌شود از این‌که ما بگوییم آزادی با اسلحه، آثار شکست را از بین می‌برد؛ امّا جرم و گناه در شکل حرفه‌ای دشوارتر از آن است که به مجرّد پیروزی در جبهه نظامی برطرف شود، زیرا در اعماق جان صاحبانش نشسته و همچون خونی در رگهای آنها جاری است و محال است با اسلحه دیگری جز سلاح اخلاق بتوان شیطان را از پای درآورد.

دولت مصر- به‌طور مثال- از جمله مقرّراتی را برای مقابله با چیزهایی که عنوان حالات بی‌بندوباری دارد، اعلام کرده است. و منظور از آن اعلامیّه، مبارزه با بی‌بندوباری و اختلاس است که واگیری‌اش در مؤسّسات و اماکن عمومی فراوان و میکروب آنها همه جا پراکنده است.

با کدام وسیله ممکن است دولت با این بی‌بندوباری مبارزه کند؟

تنها براساس تنظیم قوانین جدید که معایب قوانین جاری را رفع کند! و چگونه و در چه صورتی قوانین جاری تأثیر خود را از دست می‌دهند؟!

آیا این تغییر قانون به خاطر نقصی است که در آن وجود داشته؛ درحالی‌که نقص از ویژگی‌های بشری است؟ محتمل است نقص قانون ساخت بشر به انسان برگردد.

و یا به خاطر آن است که مجریان در تطبیق موارد آن موفق نبوده‌اند؟ احتمال دیگری است و هر دو احتمال به یک نابسامانی اخلاقی نامرئی اشاره دارد. بنابراین، در هر حال درد ما همان درد

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵

بی‌بندوباری اخلاقی است، ولی از نظر ما مسئولان درمان و اصلاح این درد، علمای اخلاق نبوده‌اند؛ بلکه افراد پلیس هستند که هر جرم را با خود همان وسیله معالجه و درمان می‌کنند، همان‌طور که یک پزشک ناتوان، هر دردی را با آسپرین معالجه می‌کند (بگیر ... بزن ... بخوابان)!

(مجرم را بگیر و او را نگهدار ... درحالی‌که دست‌هایش بسته است، بزن! دستهایش را باز کن ...

تحویل دادگاه بده! زندانی کن) این‌ها مقرّراتی است که طبق معمول با کشف سوابقی که احیانا تا پنجاه پیشینه می‌رسد، کامل می‌گردد. همه این‌ها در وقت تباه‌سازی اجتماعی و برهم زدن امنیّت مردم و به مسخره گرفتن دولت و مؤسّسات قانونی آن و پایمال کردن حقوق اجتماعی است و با گذشت روزها از نظر کمّی و کیفی افزایش می‌یابد. و با همه این‌ها، این تبهکاران را به مهمانخانه‌ها (زندان‌ها) وارد می‌کنند تا آنچه را که از وسایل جرم آشنا نبودند، بیاموزند و در وقت بیرون آمدن از آنجا توانایی بیشتری برای جرم داشته باشند و بتوانند با روش‌های مختلف بیشتری به جرائم خود دست بزنند. و همچنین شعار بی‌بندوباری از آبشخور خود بهره گرفته و می‌گردد.

و این‌چنین، تبهکاران و خائنان و رشوه‌گیران از آزادی فراوانی بهره‌مند می‌شوند و از این آزادی و گشایشی که در صحنه اجتماعی در زمینه عمل و نوآوری جامعه به آنها داده است، سوء استفاده می‌کنند. آزادی عمل برای تخریب آینده ملّت و آزادی در نوآوری

جهت تکامل روش‌های ارتکاب جرم.

همه این امور در موقعیّتی تحقّق یافت که ارباب تبلیغ و صاحبان روش‌های اصلاحی، فرصتی برای نشر افکار خود و زمان و مکانی پیدا نمی‌کردند. آری، تمام این‌ها در بیست سال گذشته اتّفاق افتاد که هرگز آن را تاریخ نخواهد بخشید و محصول آن دو شکست مهلک این امّت در برابر دشمن و هردوی آنها نتیجه طبیعی برای از بین بردن شخصیّت انسان مسلمان بود.

همواره امّت عرب به خاطر عبور از این شکست در برابر دشمن لجوج کوشش می‌کند؛ دشمنی که از تمام نقطه‌های ضعف ایشان بهره می‌جوید و به خاطر دور کردن آنها از هدفشان، سربازان جیره‌خوار، تبهکاران و رباینده‌گان زنان را به مزدوری می‌گیرد.

با این همه، ما اکنون تاریخ را کنار می‌گذاریم و با خطری بیمناک مواجهیم که در حال آمدن است و در برابر آن جز با اتّحادی که بر پایه روش اخلاقی و فکر دینی استوار باشد، نمی‌توان

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۶

ایستادگی کرد؛ همان‌طور که ننگ آن شکست را جز با اسلحه هرگز نمی‌توان شست. بنابراین، هر فسادی در دولت و یا در داخل جامعه در تحلیل نهایی یک فساد اخلاقی است و باید با یک روش قاطع با آن مبارزه کرد تا اصل بیماری را از بین برد، نه عوارض بیماری را. و در حالت خاصّی، معالجه بی‌بندوباری نیز الزامی است (به‌طور مثال در صورت اختلاس). راه علاج این نیست که مال ربوده شده را به صاحبش برگردانیم، بلکه باید به نابسامانی اخلاقی که باعث اختلاس شده است، پایان دهیم. و بر این مطلب تأکید داریم که ما از جهت قانون‌گذاری از خداوند داناتر و عادل‌تر نیستیم، درحالی‌که خداوند سبحان، به عنوان راه علاج چنین انحراف‌هایی و پایان دادن بر جرم سرقت، بریدن دست دزد را مقرّر فرموده است، «۱» تا این قبیل انحراف را معالجه کند و بر جرم سرقت خاتمه دهد.

البتّه، هدف قانونگذار از این مجازات کوبنده سه چیز است: این مجازات با شدّتی که دارد، شخص را هنگامی که هوای نفسش او را وادار به ارتکاب جرم کند، مانع از ارتکاب می‌شود، بدین طریق که قانونگذار با دوراندیشی و عدالتش دست مجرمی را که مرتکب سرقت شده، هرکه باشد- مرد یا زن- می‌برد. خدای تعالی می‌فرماید: «این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده‌اند و مجازاتی است از طرف خدا، خداوند توانا و حکیم است». «۲»

و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «اگر فاطمه علیها السّلام دختر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دزدی کند، هر آینه دستش را می‌برم.» «۳»

(۲ و ۱)- منظور نویسنده، آیه ۳۸ سوره مائده است که می‌فرماید: «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ دست مرد و زن دزد را قطع کنید! این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده‌اند و مجازاتی است از طرف خداوند، خداوند توانا و حکیم است.

(۳)- هرگز! حاشا که فاطمه علیها السّلام دزدی کند! زیرا که او مشمول آیه تطهیر و مصداق بارز این آیه است: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» احزاب/ ۳۳، وانگهی اگر این حدیث از دیدگاه شما صحیح است، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده است: «لو» و آن حرف برای ناممکن بودن چیزی است و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خواسته به مردم بگوید که مبادا در احکام شرعی به‌خصوص در حدود الهی سهل‌انگاری شود!

این حدیث نزد اهل سنّت مشهور است، چنان‌که در تفسیر ابن کثیر: ۲/ ۵۸؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۱۵، حدیث ۱۶۸۸؛ صحیح بخاری: ۳/ ۱۲۸۲، حدیث ۳۲۸۸ آمده است و این عبارت وارد است: «هرگاه در بنی اسرائیل شخص بزرگی دزدی می‌کرد،-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷

وانگهی، شارع مقدّس در نهایت این موضع قانونی را با یک تدبیر اخلاقی قرین ساخته، می‌فرماید: فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ «۱»

البتّه، این حد را موقعی قانونگذار وضع کرد که تعداد دزدان از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کرد و بریدن یک دست عبرتی برای دیگران بود، اکنون چطور، درحالی‌که دزدها یک طبقه گسترده با روش‌های گوناگون هستند؟

آیا این وضع ایجاب می‌کند که تعریف جدیدی از مفهوم سرقت داده شود تا تمام شرایط دزدی را شامل گردد، به‌گونه‌ای که با تمام طبقات نوین دزدان تطبیق کند و حدّ سرقت را برای آنها ثابت نماید؟

به راستی که جمود یک مفهوم قانونی در حقیقت، جامد ساختن حرکت بنای اجتماعی و تعطیل کردن وظیفه روش اخلاقی است، و در نهایت ضایع کردن هدف‌های اجتماع در مورد پیشرفت و تمدّن است.

جرایم علنی به‌طور مستقل دلیل بر لجام‌گسستگی اخلاقی نیست، زیرا نمونه‌های دیگری از جرایم وجود دارد که بیشتر پنهانی انجام می‌گیرد و از دزدی هم کم‌خطرتر نیست. به عنوان مثال، کشاورزی را در نظر بگیرید که زمینی را اجاره می‌کند و آن را می‌کارد و بهره زیادی از آن می‌برد و خانواده‌اش را به وسیله آن اداره می‌کند و باوجود این، دستش موقع سررسید، از دادن مال الاجاره به صاحب زمین انگار مانند دست مرده بی‌رمق است و بهانه‌های مختلفی برای فرار از دادن حقّ مالک می‌آورد؛ درحالی‌که می‌خواهد از قانون به سود خود بهره‌برداری کند. این شخص اساسا بر ادای دین و حقّ دیگران اصرار ندارد، بلکه اصرار دارد تا حقّ دیگران را سلب کند.

کسی که می‌خواهد مال دیگران را به حرام بخورد و به سود خود بهره‌برداری کند، چگونه

- رهایش می‌کردند و اگر ضعیف دزدی می‌کرد، دستش را می‌بریدند (پیامبر افزود)؛ اگر فاطمه ...» صحیح بخاری: ۳/ ۱۳۶۶؛ صحیح ابن حبّان: ۱۰/ ۲۴۸، حدیث ۴۴۰۲؛ مستدرک علی صحیحین: ۴/ ۴۱۲، حدیث ۸۱۴۵؛ سنن ترمذی: ۴/ ۳۷، حدیث ۱۴۳۰؛ سنن دارمی: ۲/ ۲۲۷، حدیث ۲۳۰۲، مجمع الزّوائد: ۶/ ۲۵۹؛ سنن کبرای بیهقی؛ ۸/ ۲۵۳ و سنن ابی داود:
۴/ ۱۳۲، حدیث ۴۳۷۳.

(۱)- مائده (۵) آیه ۳۹: «کسی که بعد از این ستم توبه کند و در مقام اصلاح و جبران برآید، خداوند او را خواهد بخشید، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

شخصی است؟!! «۱»

و نیز مثال دیگری را در نظر بگیرید! کارگری که از توان و مهارت خود استفاده کامل نمی‌کند یا این‌که فرد تازه‌کاری را در بهره‌گیری استخدام می‌کند، یا این‌که با اعتماد بر نرمش قوانین کار، خود را به بیماری می‌زند و از مرخّصی‌های بیماری معمولی و اتّفاقی سوءاستفاده می‌کند و هرگاه به او هشدار داده می‌شود که رعایت مقرّرات را بکند و در کارش اخلاص داشته باشد، فریاد برمی‌آورد که «به قدر پولی که می‌دهند انتظار کار داشته باشند»!!

چطور ممکن است در این راه و روش خیری باشد و یا آینده این امّت تضمین گردد؟!

با این همه، آنچه از جرایم و انحراف گفتیم، بیشتر اوقات تحت عنوان خلاف قانون شمرده می‌شود. بنابراین، در مقایسه با قانون جرم است و از طرفی با مقیاس شرعی هم جرم محسوب می‌شود.

و اگر ما صفحه را برگردانیم، خواهیم دید که برخی از چیزها تنها به مقیاس شرعی جرم است درحالی‌که قانون آنها را مجاز دانسته و جرم نمی‌شمارد، به این نتیجه می‌رسیم که زندگی وقتی که در رفتار فردی از فرمان وجدان تهی باشد، سرشار از جرایم دینی-

گناهان صغیره و کبیره- خواهد بود. بدین ترتیب، قمارخانه‌ها و مجالس آوازخوانان زن که قانون در این موارد چشم‌پوشی می کند، بدان لحاظ که ارتباط با پسند و رضایت افراد دارد، بلکه هرآنچه از این نوع روابط بر پایه رضا و پسند است با قانون مخالفتی ندارد. انحراف‌های رفتاری در کوچه و بازار، و آزاد گذاشتن افراد در مورد واجبات دینی و اعمال پست و رذیلانه از قبیل دروغ، سخن‌چینی و غیبت که در عرف شریعت جرم اخلاقی است و بخشی از مشکل اجتماعی است که امّت اسلامی گرفتار آن‌هاست.

البتّه، ما می‌توانیم مثال‌های بی‌بندوبار اخلاقی را در سایر پلّکان نردبان اجتماعی، از

(۱)- اشاره به آیات و روایاتی دارد که خوردن مال حرام را حرام می‌داند؛ مانند پول شراب‌فروشی، و پولی که از راه فروش شراب مسکر خرما به دست می‌آید که بین مسلمانان اختلافی در حرمت آن نیست. خدای تعالی می‌فرماید: «بسیاری از آنها را می‌بینی که در مسیر گناه و ستم و خوردن اموال حرام بر یکدیگر سبقت می‌جویند، چه عمل زشت و ننگینی آنها انجام می‌دهند! چرا دانشمندان مسیحی و علمای یهود آن‌ها را از سخنان گناه‌آلود و خوردن اموال نامشروع بازنمی‌دارند؟! چه زشت است کاری که آنها انجام می‌دهند!» (مائده (۵) آیات ۶۲ و ۶۳).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹

پایین‌ترین درجه آن در سطح تجمّل گرایی تا بالاترین آن در هر سطحی، تا آنجا پیگیری کنیم که انسان وقتی درباره راه‌های احتمال اصلاح آن می‌اندیشد، چیزی نمی‌ماند که یک‌باره مأیوس شود.

من خود در کشورمان شاهد بودم- همان‌طور که در سرزمین‌های فراوانی از کشورهای عربی شاهد انقلاب‌های زیادی بودم- که طبیعت کمونیستی داشت و توده‌ها فکر می کردند که در آنها راه‌حلّی برای مشکلات خود پیدا خواهند کرد؛ مشکلاتی که پیش از انقلاب در سایه اوضاع قبلی داشتند!

ولی عجیب آن است که بر مشکلات افزوده شد، مشکلات فراوانی پدید آمد و چنان فراگیر شد که هیچ بخشی از بخش‌های اجتماعی نماند، مگر این‌که همه را پوشش داد و در داخل بخش‌های اجتماعی امواجی از نگرانی و ناامیدی چنان فزونی گرفت که متضمّن بسیاری از مظاهر انتقاد مردمی بود که در نکته‌های غم‌انگیز و دردناک تجسّم یافته بود و از کینه و عقده نهانی و یا ترس و بیم پنهان شده حکایت داشت.

همه این‌ها باوجود این‌که انقلاب به‌ویژه برای طبقات پایین و اجمالاً- برای تمام جامعه به وجود آمده بود، صورت می گرفت و ره‌آوردهایی داشت که نباید آنها را کوچک شمرد؛ در صحنه‌های اصلاح زراعی و صنعتی کردن، و نابودسازی مالکیت‌های بزرگ و تأمین آینده مردم در حالات ناتوانی، بیماری و پیری و تمام این‌ها کارهای پسندیده و گام‌های ضروری در راه برابری و راه‌های تغییر ساختار اجتماعی می‌نمود.

و لیکن، وحشتناک است وقتی که فهمیدیم این گام‌ها در ذات خود همان چیزی است که لجام‌گسیختگی اخلاقی را در پی دارد، که ما از دست آن می‌نالیم. برخی از نمونه‌های آن را از متن تحقیقات مرکز پژوهش‌های جنائی نقل کردیم که تمام تلاش‌های آن تنها در جنبه مادّی متمرکز بود، نه جنبه‌های دیگر زندگی انسانی. و این راه و روش تمام انقلابهایی است که از تفسیر اقتصادی برای جنبش تاریخ الهام می گیرند، «درحالی که تنها نان نیست که انسان را زنده می‌دارد».

راست است که طرفداری از انقلاب به خاطر محدود ساختن مالکیت و به منظور هدف قرار دادن مصالح بیگانه و یا با هدف ساختن مقرّرات زندگی که نابود شده، بود. امّا با هر صخره مادّی و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰

یا بشری که برخورد می کردی، باورت می‌شد و یا تصوّر می‌نمودی که این انقلاب معارض خیر و منفعت توده‌هاست. و تمام این‌ها

از باب وفای به مقتضیّات ایدئولوژی مادّی بود که باعث این حرکت شده بود.

امّا قوانینی که ذاتا طبیعت اخلاقی و فرهنگی دارند، ادارات و مؤسساتی برای آنها به وجود آمده است که دانشگاه‌ها و سازمان‌های بین المللی مکاتب متولّی آنهاست و در برنامه‌های آن انقلاب- از روی عقیده و یا به دلیل مصلحتی- گنجانده می‌شوند. و نتیجه این تفاوت در انقلاب‌های مشروع و ترسیمی و خطّی این است که برخی گام‌ها تا مدّتی با جدّیت و تلاش و پایداری برداشته می‌شوند و بقیّه به روش درجا زدن می‌مانند، که اولیای آن نه قدمی پس و نه پیش رفتند. «۱»

البتّه، بسیاری سیر شدند و شکم‌ها پر شد؛ ولی دل‌ها خالی از عواطف، ارواح زنگ‌زده و وجدان‌ها سقوط کرده بود، افرادی نیز در همان حال استوار بودند، زیرا راستی و استواری در این افراد فطری و قناعت در سرشت آنها بوده است، ولی اکثریّت قاطعی از مردم، اعتدال را نمی‌شناختند و یا قدرت سنجش بین خواست‌های معده و خواست‌های دل را نداشتند. انقلاب آنها را عادت داده بود که همواره آنچه را می‌خواهند دریافت کنند، نه آنکه با آنچه مواجه می‌شوند، تحمّل نمایند. از این‌رو- به‌طور مثال- هرگاه شداید زندگی پیش می‌آمد، شکم‌های قحطی‌زده به قرقر می‌افتاد و طبیعت‌های حریص می‌شوریدند. دیگر لجامی از وجدان بیدار و یا اخلاق انقلابی یافت نمی‌شد که آنها را مهار کند، زیرا جهاز اخلاق بیشتر اوقات در ماشین انقلاب از کار افتاده است. بنابراین، در برابر پر کردن شکم به هر قیمتی و با هر روشی که شده، آنچه پیش آید خوش آید! نه اخلاق اهمیّت دارد، و نه ارزش‌ها و نه اصول، همه این‌ها اصطلاحاتی است که نه جای خالی را پر می‌سازد و نه شکمی را سیر و نه بی‌پولی را پولدار می‌کند.

در اینجا، باید یادآور شویم که شداید زندگی در بین جمعیّت‌های مبارز چیز تازه‌ای نیست.

جامعه اسلامی در زمان حکومت عمر بن خطّاب گرفتار شداید سختی شد که در تاریخ به نام

---

(۱)- از آیه ۳۴، سوره اعراف (۷) اقتباس شده است: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ؛ برای هر امّتی زمان و مدّت معیّنی وجود دارد و به هنگامی که این اجل فرارسد، نه لحظه‌ای تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای بر آن پیشی می‌گیرند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۱

«سال قحطی» مشهور است و نخستین کسی که شدّت گرسنگی را تحمّل کرد، خود خلیفه بود! گویا هم‌اکنون او را می‌بینیم که از پلّه‌های منبر بالا می‌رود، درحالی‌که صدای شکمش- صدای گرسنگی- شنیده می‌شود! و مردم صدای عمر را می‌شنوند، درحالی‌که شکم خالی خود را مخاطب قرار داده، می‌گوید: «چه قرقر کنی و چه نکنی، به خدا سوگند تا وقتی که مسلمانان به رفاه نرسند، هرگز غذای چرب نخواهی دید!» «۱»

عمر تنها در این وضع نبود، بلکه تمام امّت با قحطی مواجه بودند و صبوری و چاره‌جویی کردند تا سختی‌ها رفع شد و مردم از بستن سنگ به شکم‌ها بی‌نیاز شدند، و تاریخ تنها یک حالت ناراحت‌کننده و یا حتّی یک نکته ملامت‌آور و ناپسند را نسبت به سیاست دولت و یا تنها یک مورد شکایت از پنهان‌سازی نان و یا خوراک را ثبت نکرده است؛ بلکه مردم با وجود تنگناها، جز بر خویشتنداری با اخلاق و علاقه بیشتر بر انجام واجبات و شکیبایی در برابر خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، به وقت سختی، چیزی نیفزودند.

البتّه، در مورد آنچه تاریخ نقل می‌کند، عمر از باب ارفاق به کسانی که در حال اضطرار بودند به خاطر ادامه حیاتشان- حدّ سرقت را آن روز برایشان تعمیم نداد؛ «۲» و باوجود این، تاریخ نمی‌گوید که این گرسنگان به صورت دزدانی در آمدند، یا این‌که توانگران به افرادی بهره‌کش یا محتکر تبدیل شدند. به راستی که اخلاق جماعت اسلامی از شدّت گرسنگی نیرومندتر و نیز بالاتر از آن است که سختی هزینه زندگی او را بلغزاند.

در پرتو این نور الهی، می‌توانیم نیاز جامعه عرب را با یک انقلاب اخلاقی استوار سازیم؛ بی‌آن که بر انقلاب کمونیستی تکیه داشته

باشیم و پدیده‌های مشکل اجتماعی را چاره‌اندیشی نماییم؛ مشکلاتی که نتیجه نبود توازن در حرکت اصلاحی بوده و هم‌اکنون نیز ادامه دارد.

---

(۱)- عبارت چنین است: «اسلم از قول پدرش نقل کرده، می‌گوید: سالی برای مردم پیش آمد که روغن در آن سال گران شد. عمر روغن زیتون می‌خورد و در نتیجه شکمش قرقر می‌کرد، به این خاطر می‌گفت: هرچه می‌خواهی قرقر کن! به خدا سوگند که روغن نخواهی خورد تا وقتی که مردم بخورند!» رجوع کنید به: سنن کبرای بیهقی: ۹/ ۴۳؛ الزّهد ابن ابی عاصم: ۱/ ۱۲۰.

(۲)- بریـدن دست در سال قحطی و سال خشکسالی وجود نـدارد، و تفصیلی هم نداده‌اند. مراجعه کنید به: المصنّف ابن ابی شیبه کوفی: ۱۰/ ۲۴۲، حدیث ۱۸۹۹۰؛ المحلّی: ۱۱/ ۳۴۳؛ تلخیص الحبیر: ۴/ ۷۰؛ الخلاف: ۵/ ۴۳۲.

(لازم به توضیح است، آنچه درباره «عمر بن خطاب» در این سطور آمده دیدگاه مؤلف کتاب بوده که پیرو فرقه تسنّن می‌باشد).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲

به راستی که بزرگترین اشتباه طرفداران انقلاب کمونیستی در کشورهای عربی این بود که آنها تصوّر می‌کردند انقلاب، یک ویژگی پزشکی دارد که از صاحبان انقلاب گرفته می‌شود تا هر زمان و مکانی اجتماع بیمار آن را به یکدیگر بدهند. از این‌رو، بسیاری از انقلابیّون فیلسوف‌نما شروع کردند به رونویسی تجربه‌ها و داروها از روی نوشته‌ها و آثار آماده و در چاپخانه‌ها می‌گرداندند و کتاب‌های انقلابی فراوان شد، پرباد و آکنده از ادّعا. و اگر بنا بود حدّ سرقت در مورد دزدها اجرا شود، باید نخستین کسانی که حدّ سرقت بر آنها جاری می‌شد، همان نویسندگان دزد باشند که بدون هیچ تشخیصی از روی نوشته‌های دیگران اقتباس کرده و افکار و اندیشه مردم را ربوده بودند و از دیگران کورکورانه تقلید می‌کردند!

حقیقت این است که اصلاح انقلابی، گیاهی است که ناگزیر باید از دل زمین سرسبز و از اعماق دل‌نگران و در انتظار انقلاب بیرون آید؛ سپس بناچار این گیاه را باید دست حکیمانه‌ای بپرورد و زمینه‌سازی کند؛ وانگهی ناگزیر از بستر مناسب و جامعه‌ای سخاوتمند است که آن را تغذیه کند تا رشد کند و روی پایش بایستد. «۱»

تخم را در زمین شوره‌زار افکنده بودند، از این‌رو محصولی نداشت. گاهی بذری مال گیاه قطبی است، نیازی به تابش آفتاب ندارد؛ ناگهان زمین شکافته و آن گیاه جوانه می‌زند، ولی خورشید آن را می‌گزد و می‌سوزاند و آن گیاه همچنان در حال تولّد است. و گاهی زندگی گیاه متوقّف بر شعاع تابنده و هوای تازه است. اگر از این‌ها محروم باشد، پژمرده و زرد می‌شود و سپس فدا شده و در حال اختناق می‌میرد.

البتّه، جامعه ما بار سنگین انقلاب را بر دوش می‌کشد، به انتظار ساعتی هستند که جنین متولّد شود و همین‌که جنین به وجود می‌آید و کامل می‌شود و به دنیا می‌آید، دست‌هایی دراز می‌شود و مانع روشنایی از جلو چشمانش می‌گردد و او را از هوای آزاد محروم می‌کند؛ درحالی‌که روشنایی و هوا باعث قدرت و زندگی اوست. ناگاه متوجّه می‌شویم که نوزاد شب‌کور است؛ در

---

(۱)- از آیه ۲۹ سوره فتح (۴۸) اقتباس شده است: «فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوى عَلى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً؛ تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری رشد کرده است که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد. ولی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳

روشنایی به شدّت ناراحت و از بدی هوا نفسش تنگ می‌شود.

ما در اینجا فرصت رمز و کنایه را نداریم، اگرچه سخن ما با رمز و کنایه درباره اموری شروع شد که در سرزمین عربی جریان دارد. به راستی برخی از کسانی که برای اصلاح قیام کرده‌اند، تصوّر می‌کنند که قید و بندهای اخلاقی مشکلی در راه اعمال انقلابی است و آزاد گذاشتن حرکت‌های فردی در شکل فنون مبتذل، راهی را برای ارتباط با جهانیان می‌گشاید و نظر جهانگردان را جلب می‌کند و سرمایه‌ها به کار می‌افتد و در نتیجه اوّلاً کارهای دشوار آسان می‌شود و در نهایت امر، می‌شود با جمود و ارتجاع مبارزه کرد.

و چه‌بسا انگیزه اصلی توجّه به این امور از جهت احساس برپادارندگان انقلاب، این باشد که این فنون، بیم و خطری را برای حکومت ایجاد نکند و این‌که صاحبان آن فنون در اصل حکومت رقیب انقلابیون نباشند، چون به صورت یک اردوگاه ایدوئولوژی مطرح نبوده و از طرفی آنها ابزار خوبی برای فروکش دادن جنبش‌ها و اهداف انقلابی با وسوسه توده‌ها و دغدغه آسایش آن‌ها، می‌باشند، برعکس هدفداران اعتقادی و اخلاقی.

و این‌چنین بود که زندگی جامعه عربی گستردگی زیادی در ایجاد لهو و لعب، مراکز تئاتر و سینما پیدا کرد؛ همان‌طور که شاهد ولخرجی‌های زیادی در ایجاد مراکز رقص و موسیقی و صورت‌سازی برای خردسالان و بزرگسالان بودیم؛ و در سطح اجتماع نمونه‌هایی از مردان و زنان هنرمند (!) را رها کردند، و همان‌ها محور خبرهای روزنامه‌ها و مجلّات شدند و تمام وسایل ارتباط جمعی برای مهم جلوه دادن آن‌ها و پیگیری اخبار ازدواج و طلاق، بدمستی و عربده‌کشی آن‌ها گسیل شدند، و آن‌ها بودند که جوان‌ها را به تقلید کورکورانه و به الگوگیری در رفتار رهبری کردند. در نتیجه، گروه‌های «خنافس» «۱» در مدارس و کارخانه‌ها از نظر ظاهر به وجود آمد که نشأت گرفته از خلاء اخلاقی و از جمله ثمراتی بود که هنرهای مبتذل به زندگی اسلامی در کشورهای عربی هدیه کرد.

و به دنبال این وضع، بسیاری از مشکلات زندگی پدید آمد که قبلاً به بخشی از آن‌ها اشاره کردیم و ریشه و جوهر همه این‌ها نبودن فاعلیّت فرد در بسیاری از صحنه‌ها بود، و آن وضعی

---

(۱)- خنافس جمع «خنفس»: حشره‌ای سیاه‌رنگ و بدبو، کوچکتر از جعل (المنجد، حرف خاء. و فرهنگ عمید، ص ۵۴۵).- م

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴

است که ضرورت ایجاد یک نهضت اخلاقی را ایجاب می‌کند، با هدف ساختن انسان آرمانی، انسان آینده و انسان انقلابی با تمام افتخارات دور و نزدیکی که دارد؛ و بدین وسیله برای وطن ابزار لازم برای رسیدن به افق‌های تمدّن مورد نظر، کامل می‌شود.

بسیار دشوار است که یک انقلاب اخلاقی بدون راه و روش مشخّص صورت بگیرد. و کتابی را که امروز تقدیم می‌داریم، متضمّن آن راه و روش است. کتاب به نام «دستور اخلاق در قرآن» پیام وجدان صادق ایمان است. این کتاب مشکلات جهان به‌ویژه جهان عرب و اسلام را عمیقاً درک کرده و نگرش استواری دارد به آنچه از راهنمایی‌ها و اشارات دقیق در قرآن کریم آمده است و درباره آنچه از مناقشات و اختلاف‌های تفسیری و یا نظرات مقارن فلسفی وجود دارد، به دقّت داوری نموده است.

درباره نویسنده کتاب، جز این معتقد نیستم که وی در عالم برزخ کمال خرسندی را دارد، درحالی‌که او از عالم بالا اشراف دارد و می‌بیند که سخن راست او دوباره به زبان قرآن حرکت نویی را آغاز کرده تا در ساختن زندگی و ساختن انسانی مسلمان سهیم باشد که جایگاه خود را جز در میدان‌های مبارزه، و صحنه‌های پیکار در برابر دشمنان خدا و دشمنان اخلاق قرآنی، نمی‌یابد.

تردیدی نیست که جنگ ما با صهیونیست‌ها و هم‌پیمانانشان درازمدّت است و بحق برنده‌ترین اسلحه این پیکار آن است که به اخلاقی مجهّز شویم که خیانت، سستی، کوتاهی و غفلت را در برابر دشمن حرام می‌شمرد و بذل و بخشش، فدا کردن جان و مال را واجب می‌داند. و در مواجهه با خطر بر دوام بیداری پا می‌فشارد: وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِکُمْ وَ أَمْتِعَتِکُمْ فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ

مَيْلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ. «۱»

این است همان تنها راه اصلاح؛ راه نهضت اخلاقی و هیچ راه دیگری جز این نیست. من امیدوارم در موضعی باشم که هدفم دعوت به راه خیر و کاستن از حجم عظیم مشکلات اخلاقی و حلّ آن براساس تعالیم قرآنی باشد که درباره پیام‌آور آن گواهی خدای عزّ و جلّ، بدین عبارت

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۰۲: «دشمن همواره در کمین است که از فرصت استفاده کند و دوست می‌دارد که شما از سلاح و متاع خود غافل شوید و یک‌باره به شما حمله‌ور شود. و گناهی بر شما نیست؛ اگر از باران ناراحت باشید و یا بیمار شوید که در این حال سلاح خود را بر زمین بگذارید، (ولی با این همه) حتما آنها را با خود داشته باشید (تا خود را حفظ کنید.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵

نازل شده است: وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ. «۱»

من نمی‌توانم قلم را فروگذارم، بدون این‌که در خاتمه این نوشتار شکر و سپاس خالصانه و تقدیر عمیق خود را نسبت به استاد دکتر سیّد محمّد بدوی به رشته تحریر درآورم، به خاطر عمل خیری که انجام داده و در بررسی و مراجعه کتاب بذل مساعی نموده است و نسبت به شخص این جانب تمجیدی که فرموده، دلیل بر سخاوت و بزرگواری اوست که نامه‌های او به من و سخنانش، نسیم‌هایی بود که مرا وادار ساخت تا کار را به این نحو محکم و استوار به پایان رسانم.

و نیز از همه کسانی که برای حلّ مشکلات اصطلاحی این کتاب و یا در بررسی عبارات فلسفی این کتاب، از کتاب‌های مرجع و کتاب‌های خطّی مرا یاری کردند، تشکّر می‌کنم و از استاد بزرگوار دکتر محمّد عبد الهادی ابو ریده سپاس ویژه را دارم.

و در اینجا، خواننده گرامی را به حال خود می‌گذارم تا آرام‌آرام در فضای این کتاب سیر کند و از بوی خوشش استشمام نماید و از میوه‌های شیرینش بهره‌مند شود و رسالت و پیام ارزنده آن را به دیگر مردمان برساند.

دکتر عبد الصّبور شاهین

(۱)- قلم (۶۸) آیه ۴: (ای پیامبر!) همانا تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶

مقدّمه نویسنده کتاب

اشاره

«هیچ‌کس کتابی را نمی‌نویسد، مگر این‌که به یکی از هفت صورت ذیل باشد، و جز این موارد تألیف کتاب ممکن نیست: یا راجع به چیزی تألیف می‌کند که قبلا راجع به آن چیزی ننوشته‌اند؛ یا در مورد چیزی که ناقص نوشته بوده‌اند، آن را کامل می‌کند؛ و یا چیزی را که پیچیده بوده است، شرح می‌دهد؛ و یا کتابی طولانی بوده و بدون این‌که لطمه‌ای به محتوا بزنند، آن را مختصر می‌کند؛ و یا مطالب درهم‌ریخته‌ای داشته است، آن را مرتّب می‌سازد؛ یا این‌که در نوشته‌ای، نویسنده آن اشتباه کرده است، اشتباه آن کتاب را تبیین می‌کند؛ و یا مطالب پراکنده‌ای را گردآوری می‌کند.» «۱»

این قاعده برجسته، که گوینده آن یکی از دانشمندان دانشگاه الأزهر از علمای قرن هفدهم میلادی است، همواره ارزش خود را حفظ کرده و همیشه هر نویسنده‌ای را دعوت می‌کند که بدان راه و روش حرکت کند.

البتّه برای خواننده اندیشمند ما این فرصت هست که تا هر مدّتی که بتواند کتاب ما را- که

(۱)- این گفتار به محمّد بن علاء الدّین بابلی، شمس الدّین ابو عبد اللّه، فقیه شافعی از دانشمندان مصر منسوب است. وی در سال ۱۰۰۰ ه ش- ۱۰۷۷ ه ق، در بابل از قرای مصر به دنیا آمد و در همان‌جا بزرگ شد و سرانجام در قاهره از دنیا رفت. وی برای دانشجویان بسیار مفید و به نوشتن کتاب کم‌توجّه بود؛ کتاب «الجهاد و فضائله» از اوست، در نیمه عمرش نابینا شد، و کتاب «منتخب الأسانید فی وصل المصنّفات و الأجزاء و المسانید» مال شاگرد او عیسی بن محمد مغربی می‌باشد که خطی است. این کتاب، فهرستی برای منقولات دانشمند مورد نظر و استادان و فرزندان اوست که ملّا محمّد امین بن فضل اللّه محبّی در کتاب «خلاصة الأثر فی اعیان القرن الحادی عشر»: ۴/ ۴۱ (چاپ قاهره، سال ۱۲۸۴ ه) نام برده است، کشف الظّنون: ۱/ ۶۲، الأعلام: ۶/ ۲۷۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷

امروز با این شرایط تقدیم می‌کنیم- به کمال و تمام دریافت کند. بنابراین، شروع ما در این نوشتار نو از قرآن کریم بیهوده و بی‌دلیل نبود که وقت خودمان را هدر دهیم و بار سنگینی را بر دوش خوانندگان بگذاریم و کتابخانه‌هایمان را بدان وسیله پر کنیم. بنابراین، اگر علم ما چیزی نو در عالم شرق یا غرب نیاورده باشد، چیزی جز تباهی، زحمت و سنگینی نخواهد بود.

۱- وضع قبلی این مشکل

به راستی، نگاهی گذرا بر کتاب‌های علم اخلاق جهان- نوشته دانشمندان مغرب‌زمین- کفایت می‌کند تا ملاحظه کنیم که در آنها یک خلأ هولناک و عمیقی وجود دارد که نشأت گرفته از سکوت مطلق آنها از علم اخلاق قرآنی است.

واقع مطلب آن است که این کتاب‌ها به‌طور اختصار و یا به‌وفور مبادی اخلاقی را برای ما نقل می‌کنند؛ همان‌طور که بت‌پرستان یونانی و پس از آنها ادیان یهودی و مسیحی عقده‌گشایی کرده‌اند. امّا موقعی که این نوشته‌ها از بیان این سه مرحله می‌گذرند، می‌بینیم یک‌باره ما را به قرون جدید در اروپا منتقل می‌کنند؛ درحالی‌که از تمام دستورهای اخلاقی موجود در اسلام غافلند.

و با وجود همه این‌ها، به راستی که ارتباط با قرآن در این باب (اخلاق) ارزش فوق العاده‌ای دارد و به زودی از بررسی تاریخی نظریه‌های اخلاقی هم از نظر گستردگی و عمق و هم از لحاظ انطباق بر یکدیگر فهمیده خواهد شد، همان‌طور که از ارتباط با قرآن حقیقت مشکل اخلاقی و راه حلّ مشکلات- چه مشکل مقطعی باشد و چه دائمی- شناخته می‌شود.

بنابراین، آیا غفلت از جریان چنین نظریّه‌ای، و به سکوت برگزار کردن آن، زیان و خسارت بزرگی نیست؟ ...

حقیقت این است که اگر ما به جای این‌که درباره این نوشته‌ها بحث کنیم، می‌خواستیم از علم اخلاق به مفهوم عام گفتگو کنیم، ناگزیر بودیم به کتاب‌های اروپایی روی آوریم که به‌طور ویژه مسائل اسلامی را مطرح کرده‌اند، تا چه رسد به مبادی اخلاقی در قرآن؛ جز این‌که میدان این هدف‌ها بیشتر اوقات محدود است؛ چنان‌که مضمون آنها از مطابقت دقیق با نظریّه واقعی قرآنی، بسی دور می‌باشد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸

بنابراین، از جهت زمینه‌سازی، می‌بینیم که آنان جنبه نظری این مسئله را مورد غفلت قرار داده‌اند، زیرا هیچ دانشمند اروپایی نیست که خواسته باشد مبادی اخلاق عمومی را از قرآن استخراج کند، چه رسد به این‌که خود اخلاق را بر آموزه‌های قرآنی بنیان نهد!! و در نزد هیچ‌یک از آن‌ها این همّت وجود نداشت که قواعد علمی خود را از قرآن فراهم کند و آن‌ها را در صورت یک آیین‌نامه کامل عرضه بدارد. تمام تلاش و کوشش آنها تنها منحصر بود در این‌که تعدادی از آیات قرآنی مربوط به عبادت و یا رفتار و

سلوك را گردآوری و کلمه به کلمه ترجمه کنند.

این مطلب برای ما روشن می‌شود، تنها کسـی که این مجموعه از فرازهای برگزیـده قرآنی را پدیـد آورده است، «گارسن دوتاسـی» «۱» مستشرق بود که کتاب کوچکی را با عنوان «القرآن: مبادئه و واجباته» (پاریس، ۱۸۴۰ م). و به دنبال او «لوفیفر» «۲» مستشرق که در سال (۱۸۵۰ م.) یك بخش انتخابی از ترجمه «سوری» «۳» را با عنوان «محمّد: قوانین اخلاقی، مدنی و دینی»، منتشر کرد. و بعدها پس از آن دو نفر، «بارسلمی سانت هیلر» «۴» در کتاب خود: «محمّد و قرآن» (پاریس، انتشارات دیدیر «۵»، ۱۸۶۵ م.) این از جهت فضایی که در داخل آن بحث‌های مربوط به آن انجام گرفته است.

و امّا از جهت نقص‌های محتوایی، مرجع این آثار یا ترجمه‌های نادرست بوده است و یا تلخیصـهای ناروا و یا از هردوی اینها، و این مطلب را به‌طور وضوح در کتـاب مستشـرق ژول لا-بوم «۶»: «تحلیـل آیـات قرآن» (پاریس ۱۸۷۸، evuennosiaM م.) مشاهده می‌کنیم و این کتاب با وجود این‌ها، در این صحنه کارهای تحلیلی کمتری دارد که بسی دور از تمام و کمال است. «۷»

از این‌رو، بر ما لازم می‌نماید که موضوع را دوباره بررسی کنیم و به پیروی از راه و روشی که

---

(۱)-. yssaT eD nicraG

(۲)- rev? efeL

(۳)-. yravaS

(۴)-. erialiH. S ymelehtraB

(۵)- reidiD

(۶)-. emuaeB al seluJ

(۷)- جز این‌که وی آیـات شـریفه را تحت عناوین مترادف تکرار کرده است و با وجود اشـتباهات مختلفی که به ناچار ژول لابوم از روی ترجمه کازیمرسـکی (iksrimisaK) اسـتفاده کرده اسـت و او بـه خـاطر ناآشـنایی به زبـان عربی مرتکب شـده است، چـون عنـاوینی که در تلخیص آیـات مطرح کرده با نصوص آیات سازگار نیست و احیانا معنی آن‌ها را وارونه کرده است، و در بعضـی از موارد شـخص احساس می‌کند که قرآن به خودخواهی و سودجویی دعوت می‌کند، و برای افراد، فریبکاری و خیانت و پیمان‌شکنی و جز این‌ها را که از شمارش بیرون است، مباح دانسته است!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹

سـالمتر است، به خـاطر تصـحیح این خطا و پر کردن خلأیی که در کتابخانه‌های اروپاست، چاره‌اندیشـی نموده و جبران کنیم. «۱» و بلکه چهره حقیقی اخلاق قرآنی را به دانشمندان غربی نشان دهیم، و در واقع هدف اساسی از این کار ما هم همین است.

جز این‌که با مراجعه به مکتب اسـلامیمان، می‌بینیم که تاکنون جز دو نوع از تعالیم اخلاقی آن، ناشناخته مانده است و آن دو نوع، یا نصایح عملی هستند که هدفشان استوارسازی اخلاق جوان‌هاست، هنگامی که به آنها رضایت و تسلیم در برابر ارزش والای فضیلت را الهام می‌کنـد، «۲» و یـا توصـیف خـالص و معرّفی طبیعت نفس و ملکات آن است. سـپس تعریف فضـیلت و اقسام آنکه در بیشتر جهات برحسب نمونه افلاطونی و یا ارسطویی مرتّب شده است. «۳» و بیشتر وقت‌ها

---

(۱)- بعـدها روشن خواهد شد که این کتاب در کتابخانه‌های عربی نیز آن خلأ را پر کرده است، وقتی که خداوند توفیق برگرداندن کتاب را به عربی داد، به‌گونه‌ای که خواننده در شکل عربی آن را به خوبی لمس می‌کند.

(۲)- از بهترین کتاب‌ها در این راستا، رساله ابن حزم «مداواة النّفوس» (چاپ ادهم، قاهره) را یادآور می‌شویم.

دکتر احسان عبّاس، سه جزء از رساله‌های ابو محمّد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی ظاهری، متوفّای سال ۴۵۶ ه را منتشر کرده است، از جمله: «طوق الحمامهٔ فی الألفهٔ و آلالاف» و رساله «فی مداواهٔ النّفوس» و رساله «الغناء الملهی» و «فصل فی معرفهٔ النّفس بغیرها».

و کتاب مداواهٔ النّفوس فی تهذیب الأخلاق و الزّهد فی الرّذائل را محمّد افندی هاشم کتاب‌فروش در مصر یا دمشق به سال ۱۳۲۴ ه به چاپ رساند و دوباره توسّط شیخ عمر محمصانی از روی نسخه قدیمی که دست یافته بود، منتشر شد و آن را «الاخلاق و السّیر فی مداواهٔ النّفوس»، به سال ۱۳۲۵ ه در بیروت چاپ شد و یادآوری می‌کند که اضافاتی از چاپ اوّل مصر و دمشق دارد. و در سال ۱۳۳۱ ه در چاپخانه جمالیه به چاپ رسید با نام «کلمات فی الاخلاق او مداواهٔ النّفوس» و به ضمیمه سخنانی درباره اخلاق از قاسم بک امین مصری است. ر ک به: کشف الظّنون: ۲/ ۱۶۴۱؛ سیر اعلام النّبلاء: ۱۸/ ۱۹۸؛ هدیّهٔ العارفین: ۱/ ۶۹۰؛ المطبوعات العرّبیهٔ: ۱/ ۸۶ و ۲/ ۱۴۸۲؛ الأعلام: ۴/ ۲۵۵ و معجم المؤلّفین: ۷/ ۱۶.

(۳)- بهترین کتاب و مشهورترین آنها که از این روش پیروی کرده است، کتاب ابن مسکویه: «طهارهٔ الاخلاق و تطهیر الأعراق» می‌باشد که دانشگاه آمریکایی بیروت (سال ۱۹۶۶ م) با تحقیق استاد قسطنطین زریق به صورت عربی چاپ کرده است.

و کتاب اخلاق ناصری در تهذیب اخلاق از حکیم محقّق نصیر الدّین محمّد بن محمّد بن حسن طوسی (متوفّی ۵۹۷ ه ش- ۶۷۲ ه ق) است؛ چنان‌که در کتاب کشف الحجب و الأستار، ص ۳۲، آمده است. و کتاب مکارم الاخلاق طبرسی که سال ۱۲۹۸ در چاپخانه وطن به چاپ رسیده است. و تهذیب الأخلاق سیّد ابراهیم بن سیّد محمّد شبّر حسینی نجفی و تهذیب الأخلاق مولی محمد صالح مشهور به آغا بزرگ بن آغا عبد الباقی بن مولی محمّد صالح مازندرانی و تهذیب الاخلاق فی تزکیهٔ النّفس از مولی عبد الوحید گیلانی شاگرد شیخ بهائی صاحب «انیس الواعظین». ر ک به الذّریعه: ۳/ ۸۵ و ۴/ ۵۰۷ و ۱۷/ ۲۲ و ۱۸/ ۲۹۶؛ کشف الظّنون: ۱۸/ ۲۶۹ و ۲/ ۱۴۳۶؛ و الاعلام: ۱/ ۲۱۲؛ معجم المطبوعات: ۱/ ۲۳۸ و ۲/ ۱۲۲۸؛ و هدیهٔ العارفین: ۱/ ۷۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰

می‌بینیم دو روش در قلم یک نویسنده پشت سر هم به کار رفته است، «۱»

و در این صورت جز کتاب‌های انسانی محض، کتابی نیست که نویسندگان آن‌ها خود را به زحمت انداخته و ثمرات دقّت نظرها و بررسی‌های فلسفی خویش را به ودیعت نهاده باشند؛ درحالی‌که در این آثار، یا به‌طور کلّی نصّ قرآنی ابراز نشده و یا این‌که با صفت ثانوی- به گونه دیگری- وانمود شده است.

بدین ترتیب، اخلاق قرآنی موضوع اصلی تحقیق و بررسی مسلمانان و یا مستشرقان- چه از جنبه نظری و چه از جنبه عملی- نبوده است. و من تصوّر می‌کنم که لازم است برخی مرزبندی‌های دیگر را به این تأکید مزدوج اضافه کنیم، تا کار با دقّت بیشتری انجام گیرد و از هر نوع شبهه و پیچیدگی برکنار باشد.

ما از ابتدا چنین ادّعایی را نداریم که تحقیقات ما در میدان اخلاق نظری در گستره‌ای وارد شده است که هیچ‌کس پیش از ما به آنجا نرسیده است، زیرا دانشمندان اسلامی از همان دوره‌های اوّلیّه ذوق و قریحه خود را در این موضوع به کار انداخته‌اند؛ (مثلا) دانشمندان کلام و دانشمندان اصول همگی درباره معیار خیر و شرّ (و یا برحسب تعبیر خودشان درباره مسئله حسن و قبح) «۲»، اندیشیده‌اند.

و فقها نیز درباره شرایط مسئولیّت و علمای اخلاق و صوفیّه در اثربخشی تلاش و کوشش و خالص نمودن قصد و نیّت، تفکّر و تدّبر نموده‌اند. اینک ما با صرف‌نظر از این‌که این افکار و اندیشه‌ها در مذاهب مختلف، کم‌وبیش با اخلاق تماس داشته یا خیر، و یا همچنان پراکنده مانده است و هیچ‌گاه به جنبه نظری اخلاق- به مفهوم خاصّ خود- توجّه ویژه‌ای نشده است، بحث را دنبال می‌کنیم. زیرا نظریّه اخلاقی که این بزرگان- حدّ اقل در بیشتر موارد- مطرح

(۱)- این مطلب به صورت بسیار کامل‌تر از دیدگاه اصفهانی، در کتاب «الذّریعه» وانمود می‌شود؛ و در همان راستا از دیدگاه غزالی در بسیاری از کتاب‌هایش به‌ویژه در موسوعه اسلامی وی «احیاء علوم الدّین» خودنمایی می‌کند.

کتاب المحجهٔ البیضاء فی احیاء الاحیاء، شرح کتاب غزالی اثر حکیم متألّه فیض کاشانی در هشت مجلّد توسّط این جانب و همکاران به فارسی ترجمه شد و در بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی با نام راه روشن چاپ و منتشر شده است.- م.

(۲)- در علم کلام بین دانشمندان اختلافی است که آیا حسن و قبح عقلی است- چنان‌که عدلیه معتقدند- و یا شرعی است- آن طوری که اشاعره می‌گویند- به کتاب‌های کلامی مراجعه کنید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱

می‌کنند، برخاسته از روح مذهبی است که فراهم‌آورندگان آنها به آن مذهب انتساب دارند- به فرض این‌که نشأت گرفته از نظرات شخصی آنها نباشد!- چون قرآن کریم درباره اخلاق جز به صورت کامل، با شاهد و یا برهان عقلی و یا با زمینه قبلی که داده است، سخنی نمی‌گوید.

و امّا در زمینه اخلاق عملی، چنان‌که می‌دانیم، به راستی که غزالی در کتاب «جواهر القرآن» «۱» خواسته است تا جوهر و حقیقت قرآن را بگشاید و آن را به دو عنصر اساسی بازگرداند که یکی از آنها به شناخت مربوط می‌شود و دیگری به رفتار و سلوک و در نهایت، از نوع اوّل به ۷۶۳ آیه و هم چنین از نوع دوم به ۷۴۱ آیه منحصر دانسته است. «۲»

متأسّفانه این نحو انحصار و دسته‌بندی که در راه فراهم آوردن موادّ اولیّه ساختن یک بنا به عنوان گام اوّل شمرده می‌شود، نمی‌تواند نیازهای ضروری مورد نظر را برای بالا بردن ساختمان به دنبال داشته باشد.

باوجود این، باید اعتراف کنیم که گزینش مواد در مقام عمل، به‌طور کلّی سرچشمه‌ای است که قاعده از آن جوشیده و نشأت گرفته است؛ و به راستی که آیات برگزیده در بخش اخلاق عملی، در بیشتر موارد با موضوع تحقیق ما همسویی دارد.

امّا نسبت به آنچه قاضی ابو بکر جصّاص حنفی (متوفّی ۳۷۰ ه) «۳» در کتاب «احکام القرآن» چاپ استانبول، (۱۳۳۸ ه) آورده، جریان بر این منوال نبوده و خلاف آن است. هم‌چنین، آنچه

(۱)- کتاب جواهر القرآن، نوشته ابو حامد محمّد بن محمّد غزالی طوسی (متوفّی ۵۰۵ ه) است. چنان‌که در کشف الظّنون: ۱/ ۶۱۶ و کشف الحجب و الاستار: ۴۴، آمده است.

(۲)- مجموع این آیات بالغ بر هزار و پانصد آیه می‌شود که به کمتر از یک چهارم قرآن می‌رسد، و به نظر ایشان بقیّه آیات جز در مسائل تکمیلی به کار گرفته نمی‌شود و- به گفته خود ایشان- به منزله صدفی قرآنی است که یک ماده گران‌قیمت را می‌پوشاند! و این کار قدیمی با برخی تعدیل‌های اندک، توسّط نویسنده ترک زبان- ژنرال محمود مختار کتیر جوغلو- در کتابی با عنوان [«الحکمهٔ القرآنیّهٔ- آیات مختاره»، La Sagesse] [Coranique .] Versets choisies)، پاریس، ۱۹۳۵، Geuthner م.] وارد زبان فرانسه شده است و نویسنده با این شکل کتاب غزالی را در ۱۲۰۰ آیه، به جای ۱۵۰۰ آیه خلاصه کرده، پس از آنکه هریک از دو عنصر را کاملا با یکدیگر آمیخته است تا به آنجا که عناوین سوره‌ها را- با این‌که قبلا مشخّص و متمایز بوده- انداخته است!

(۳)- فاضل ابو بکر احمد بن علی جصّاص رازی از مردم ری، ساکن بغداد که در همان‌جا از دنیا رفت؛ در بغداد ریاست مذهبی را بر عهده داشت و از او درخواست کردند که مقام قضا و داوری را بپذیرد، قبول نکرد. وی کتاب احکام القرآن و نیز کتابی در «اصول فقه» به زبان عربی تألیف کرده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲

قاضی ابو بکر بن عربی مالکی (متوفّی سال ۵۴۲ ه) «۱» در کتاب خود با همین عنوان؛ به نام «احکام القرآن» (نشر چاپخانه سعادت، قاهره ۱۳۳۱ ه) انجام داده و هم‌چنین نسبت به آنچه ملّا احمد جیون هندی حنفی (متوّفای ۱۱۳۰ ه) در کتاب خود «التّفسیرات الأحمدیّه فی بیان الآیات الشّرعیّه» (چاپ بمبئی، ۱۳۲۷ ه) فراهم کرده است، هیچ کدام سبک و سیاق لازم را دارا نیستند.

در این کتاب‌ها، به این مقدار بسنده نشده است که ما نصوص و عبارات قرآنی را با محتوای اخلاقی محض مشاهده کنیم، بلکه به‌طور فوق العاده در میان نصوص و عبارات، غرق در مطالبی شده است که با موضوعات فقهی یا اصولی و یا کلامی و یا مباحث هستی و نظایر این‌ها ارتباط دارد. و بلکه در نزد این دو شخصیّت قاضی، به آیاتی برخورد می‌کنیم که به مناسبت مسائلی ذکر شده است که هیچ ارتباطی با مطالب فوق ندارد- مگر با توجیهی بسیار دور- و این مسائل به طور بسیط و جدای از مناسبت با آیات دیگر، ذکر شده‌اند.

به‌هرحال، تمام مؤلّفان از جمله غزالی، به روش خود آیات قرآنی را به ترتیب سوره‌ها گردآوری کرده و از این آیات برگزیده خود، بخشی را برای موادّ متفرقه و موارد مختلف بدون هیچگونه روح ارتباطی به کار برده‌اند و در این کاربرد نیز هیچ رشته ارتباط فکری به چشم نمی‌خورد. و به همین دلیل، وقتی آن وحدت اوّلیّه در مورد هیچ سوره‌ای وجود ندارد، نتوانسته‌اند کار خودشان را با فراهم آوردن یک وحدت منطقی- که بین اجزای برگزیده، رشته ارتباطی برقرار کند و یا یک روش کتاب‌نویسی براساس قاعده آموزشی باشد- تکمیل کنند.

البتّه ما این نظام منطقی را در آثار بعضی از دانشمندان شیعه- از قبیل شیخ احمد بن محمّد اردبیلی (متوفّای سال ۹۹۳ ه) در کتابش «زبدة البیان فی آیات الاحکام» «۲» و شیخ احمد بن

---

(۱)- ابو بکر بن عربی، محمّد بن عبد اللّه بن محمّد معافری، اشبیلی مالکی، قاضی از جمله حافظان حدیث، مردی از مشرق‌زمین، ادیبی برجسته و در علوم دینی به مرتبه اجتهاد رسیده بود. وی کتابی در حدیث، اصول، تفسیر، ادب و تاریخ تألیف کرده بود و کرسی قضا را در شهر اشبیلیه بر عهده داشت. سرانجام در نزدیکی فارس درگذشت. و از جمله کتاب‌های مشهور وی: العواصم من القواصم، و عارضة الأحوذی فی شرح التّرمذی و احکام القرآن به زبان عربی است.

(۲)- احمد بن محمّد اردبیلی (مشهور به مقدّس اردبیلی- م) مردی فاضل از فقها و زهّاد امامیّه، منسوب به اردبیل از شهرهای آذربایجان، در کربلا- از دنیا رفته است. از جمله آثار وی: مجمع الفوائد و البرهان فی ارشاد الأذهان و زبدة البیان فی شرح آیات الأحکام می‌باشد. این کتاب- به‌طوری‌که نویسنده به اختصار نقل کرده- عربی است. نگاه کنید به شرح حال وی در کتاب الأعلام زرکلی: ۱/ ۲۳۴؛ کتاب ایضاح المکنون: ۱/ ۵۹۷ و هدیة العارفین: ۱/ ۱۴۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳

اسماعیل جزایری نجفی (متوفّای ۱۱۵۰ ه) در کتاب خود «قلائد الدّرر فی بیان احکام الآیات بالأثر» «۱»- مشاهده می‌کنیم، جز این‌که این دو کتاب «۲» را می‌توان فهرستی برای نصوص قرآنی مربوط به فقه اسلامی به شمار آورد که نسبت به امور اخلاقی- جز به‌ندرت- کارساز نیستند.

و همین‌طور- تا آنجا که ما اطّلاع داریم- هیچ‌کس تاکنون برای فراهم آوردن راه و روش جامع اخلاقی از قرآن کریم اقدامی نکرده و حتّی کسی بر این امر همّت نگمارده است که مبادی و قوانین اخلاقی را به صورت یک مجموعه به هم پیوسته و مستقل، هر مسئله از مسائل دیگری که رابطه نزدیکی با آن دارد، در اختیار ما (مسلمان‌ها) بگذارد، و اینک این همان مطلب مهمّی است که برای وفای به وعده‌ای که داده بودیم- به قدر توان امکاناتمان- در اینجا آغاز می‌کنیم.

۲- تقسیم و روش

اشاره

ما تحت عنوان «قانون اخلاقی»- همان‌طور که تمام محقّقان تحت عنوان یک اسم جنس نوشته و تحقیق خود را مشخّص می‌کنند- نوشتار خود را در دو فرع مختلف، یعنی نظریّه و تطبیق، مشخّص می‌کنیم.
حقیقت مطلب این است که بررسی نصوص قرآنی، این الهام را به ما بخشید که نه تنها وجود این دو فرع از علم اخلاق را در قرآن درک کنیم، بلکه برای ما روشن ساخت به این صورتی که در قرآن آمده، به درجه‌ای از کمال رسیده است که ورای آن نمی‌توان چیزی را تصوّر کرد.

اخلاق عملی

در رساله‌ای که جدیدا به نام «اخلاق عملی در قرآن» انتشار یافته، ارتباط آن را با فلسفه قدیم بررسی کرده و توانسته‌ایم سه ویژگی را در آن بیان کنیم که در ذیل به اختصار می‌آوریم:

---

(۱)- احمد بن اسماعیل جزائری نجفی، شخصیّتی فاضل، شیعی، اصلش از جزایر خوزستان بوده، ولی به نجفی شهرت یافته و در همان‌جا از دنیا رفته است. از جمله آثار وی: قلائد الدّرر فی بیان احکام الآیات بالأثر به عربی است. به شرح حال وی در کتاب الذّریعه: ۱/ ۱۴۰ و ۳/ ۳۲۰؛ طرائف المقال آقای بروجردی: ۱/ ۶۸ مراجعه کنید.
(۲)- این دو کتاب در ایران به چاپ رسیده و موضوعات هر دو مطابق روش معمول کتاب‌های فقهی تنظیم شده است و از هرکدام این‌ها نسخه‌ای نزد دوست و همکلاسی‌مان قاضی شیخ احمد محمّد شاکر در قاهره موجود است.
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴

قرآن، از آن جهت که حافظ (کتاب‌های آسمانی) گذشته و ادامه آنهاست، و این حرکت امتدادی، امتیاز قرآن است که مشتمل بر تمام جوهر قانون اخلاقی است، که در تعلیمات قدّیسین و حکما از مؤسّسان مکاتب و مصلحان تبلور یافته، باوجود این‌که آنها از نظر زمان و مکان با یکدیگر فاصله داشته، و چه‌بسا برخی از آنها هیچ اثری از خود به یادگار نگذاشته‌اند تا تعلیمات آنها را حفظ کند و شاید این یکی از نشانه‌های بارز قرآن باشد، هرچند ارزشمندترین و اصولی‌ترین آنها نیست.
به راستی که اصالت این روش اخلاقی در روشن‌ترین شکل خود، راه و روشی را آشکار می‌کند که پیشینیان برای تقدیم و تقریب درس‌های مختلف، پیموده‌اند و به‌گونه‌ای به هم پیوند داده که با همه تنوّعی که دارند، به یک رشته ناگسستنی مرتبط و با وجود اختلاف، در یک محدوده کاملا متّفق هستند. و این بدان جهت است که در ابتدا آنچه را در شرایع پیشین به ظاهر جنبه افراط و یا تفریط داشته، آنها را جدا کرده و پس از آنکه در ترازوی خودش متعادل و موزون ساخته- با این‌که گاهی به یک طرف و گاهی به طرف دیگر متمایل بوده‌اند- همه آنها را در یک جهت قرار داده و آن‌گاه روح واحدی را در آنها دمیده است، به‌طوری‌که این شایستگی را پیدا کرده که مجموع این اخلاق را تنها به او نسبت دهیم.
و عجیب‌تر از آن و مهمترین اصالت آن، جنبه خلّاقیّت آن است. بنابراین، در واقع کافی نیست که راجع به توصیف اخلاق قرآن کریم بگوییم: اخلاق قرآن میراث گذشتگان را پاس داشته و آن را تقویت نموده، بلکه هماهنگی میان نظریّه‌های گوناگون ایجاد کرده است؛ همان دیدگاه‌هایی که معمولا موجب تفرقه بوده‌اند. بلکه سزاوار است تا این مطلب را نیز بیفزاییم که اخلاق قرآنی، آن

بنای مقدّس را برافراشته و آن را با ضمیمه کردن بخش‌ها و فصولی به راه و روشی کامل مزیّن کرده و آراسته است تا سرآغازی مترقّی و پایانش تا ابد عمل اخلاقی باشد. «۱»

در این تحقیق بر عهده ماست تا آن احکام عملی را که قرآن کریم آورده و در مرحله نهایی سیر تکاملی آنها را مطرح کرده، بیان کنیم و پس از آن بر عهده خواننده است تا نصوصی را که در

(۱)- ر ک: به کتاب ما المدخل الی القرآن، جزء دوم، فصل دوم، مثال‌های مختلف مادّی را خواهید دید که به وجود این سه جنبه گواهی می‌دهد. در زمینه آنچه قرآن مجید افزوده است: اجمالی از گذشته و پیوند میان جنبه‌های مختلف و تکمیل جنبه‌های ناقص.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵

پایان این کتاب می‌آوریم، بررسی نماید و گستردگی این نظام و زیبایی آن را دریابد.

البتّه، روش ما تفاوت زیادی در عرضه کردن این جنبه اخلاقی (اخلاق عملی) با روشی دارد که پیشینیان ما داشتند. چون‌که، اوّلا: ما لازم نمی‌بینیم تمام نصوص و آیاتی را که ارتباطی با موضوع دارد، بیاوریم. از این‌رو، به نقل برخی از آنها که دلالت کافی بر قواعد مختلف رفتار اخلاقی دارند، بسنده کردیم. وانگهی، ما تصمیم داریم که در حدّ امکان از تکرار دوری کنیم.

و در نهایت، به جای این‌که مقیّد به ترتیب سوره‌ها باشیم- روشی را که امام غزالی پیروی کرده بود- و یا همچون (ژول لابوم) از نظام ابجدی پیروی کنیم، از یک روش منطقی پیروی نموده‌ایم. بنابراین، در روش ما نصوص (آیات) برحسب نوع ارتباطی که این قانون ترتیب آنها را می‌طلبید، جمع‌آوری شده است؛ و نیز در داخل هر گروه، تعدادی مجموعه‌های کوچک از نصوص، مشخّص شده است که برای هرکدام یک عنوان فرعی قرار داده‌ایم که به اختصار، آن آموزش ویژه‌ای را که خواسته انسان است به او می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که برای خواننده این زمینه را فراهم می‌کند که حکم مورد بحث را در نهایت سهولت پیدا کند.

و تنظیم مجموع نصوص (آیات) با این روش، روش کاملی را برای زندگی عملی ما آن‌چنان فراهم می‌سازد که قرآن مهندسی آن را کرده است؛ یعنی بیان می‌دارد که رفتار انسان با خودش، با خانواده‌اش و با توده مردم چگونه باید باشد؟ ... و یا مبادیی که باید رابطه بین حاکمان و محکومان و بین دولت‌ها و یا جوامع را استوار سازد، کدام است؟ ... و یا انسان وظیفه بندگی خود را نسبت به خدا چگونه باید ادا کند؟ ... تمام این‌ها با یک روش واضح و مشخّص گفته شده است.

این طبیعت اجمالی، مکمّل خود را در طبیعت دیگری پیدا می‌کند که ارزش بالاتری به او می‌دهد. توضیح این‌که قرآن مجید پس از آنکه برای هر صحنه‌ای از صحنه‌های زندگی خط سیرش را تنظیم می‌کند، منحنی‌های منظّمی به شکل دایره‌های مشترک المرکز، برای ما ترسیم می‌نماید که هرکدام از این دوایر- در هماهنگی با مجموع- قابل انبساط و انقباض است.

بلکه گاهی این دوایر به نوبت تداخل پیدا می‌کنند، بدون این‌که بر قلمرو یکدیگر تجاوز نمایند.

قرآن چگونه توانسته است این اثر معجزه‌آسا را به وجود آورد؟

به راستی که روش قرآن در نهایت بی‌پیرایگی است؛ آن‌گاه که برای بیان قوانین خود

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۶

سخنانی با تأثیر ویژه برمی‌گزیند، و این سخنان همواره میان دشوار و مبهم و افراطی‌ترین شکل محسوس در متعادل‌ترین صورت قرار دارد. همچنین، منحنی‌هایی را می‌سازد که در آن واحد هم تیز و برنده و هم نرم و بی‌آزار است!

بنابراین، از نظر روشنی و وضوح مضمون، می‌بینیم وضوح هر قاعده‌ای باعث به وجود آمدن نوعی از بازدارندگی شده که در مقابل بی‌بندوباری و نافرمانی هوای نفس می‌ایستد و لیکن از جهت نامحدود بودن مضمون، برای هر فرد به نوعی آزادی انتخاب را شکل می‌دهد که در محدوده الگوپذیری‌اش به حدّ اعلای خواسته‌اش برسد؛ البتّه برطبق شرایطی که تجربه راهکار آن را تعیین می‌کند،

بدان‌سان شکلی را برگزینند که میان ضرورت دنیوی و مقتضیات دیگری که اخلاق انسانی ایجاب می‌کند، ارتباط برقرار نماید. بنابراین، آنها دو امر جداگانه هستند؛ کیفیّت‌دار بودن و همسویی، که شایسته است به وسیله تلاش فوق العاده، و به دور از سستی و تنبلی و شتاب‌زدگی که قانونمند هم نیست، به انجام رسد.

و با همین روش است که شریعت قرآنی توانسته است به کمالی درهم آمیخته برسد که برای غیر قرآن ممکن نیست که بتواند بین این دو قسمت همسویی ایجاد کند؛ یعنی لطف در دوراندیشی و پیشرفت در پایداری و تنوّع در عین یگانگی!

و نیز بدین روش، شریعت قرآنی روان آدمی را مهیّا ساخته تا به خوشبختی درآمیخته اطمینان داشته باشد؛ خوشبختی جامع بین دو تناقض: فروتنی در عین آزادی و سهولت و آسانی در عین مبارزه و پیکار، شروع و آغاز در عین ادامه و استمرار، آری کمتر کسی است که این حکمت والا را درک کند!

از اینجاست که برخی معاندان به اسلام خرده می‌گیرند که- به‌طور مثال- راهی را مشخّص کرده است تا توده مردم در قضایای عمومی به آن راه هدایت شوند، و شکل دولت اسلامی را معرفی نکرده و نیز چگونگی راه انتخاب رئیس دولت اسلامی را، آیا همه جا با قرعه صورت می‌گیرد؟ یا به گزینش بسنده می‌شود؟ و آیا آن دولت جمهوری است و یا سلطنتی؟ ...

این بحث افراطی و تند در تعریف قانونی، ممکن است از دیدگاه کسانی که قانون‌گذاری می‌کنند مطرح شود و یا آن کسانی که پذیرای قانون هستند. در حالت اوّل، قانون را الزامی شمرده و نوعی از خطر و ترس را نیز از دیدگاه قانون‌گذاران در برابر افراد معتقد- که ملاک

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷

دینداریشان آن است که رفتار خود را با قانون تطبیق دهند- حتمی و ضروری می‌دانند؛ و با این همه، چنین کسی هر اصلی از اصول را ملغی دانسته و می‌خواهد زندگی مشترک، یکنواخت و غیر قابل تغییر باشد و مایل است که برخی از اعضای جامعه، نظیر نسخه‌های مکرّری از سنخ یک ابزار باشند!

ولی ما در میان همین کسانی که خود را محکوم می‌بینند، به افرادی برخورد کرده‌ایم که دوست دارند شخص قانونگذار، هر چیزی را خود مشخّص و قانونمند سازد! و هرگاه فرض را بر این قرار دهیم که چنین خواسته‌ای امکان تحقق دارد، در آن صورت- به اقتضای چنین فرضی- چگونه تفسیر جامع و کاملی می‌توانیم داشته باشیم؟! جز این‌که کمترین تلاش عقلانی و اخلاقی را به کار ببندیم؟ اگر نگوییم که این طرز تفکّر سقوط محض و نوعی بی‌شخصیّتی است!

البتّه قرآن با این جهت‌گیری تا سرحدّ محدود ساختن تمام قواعد، مخالف نیست، همان طور که با جهت مخالف و ضدّ آن نیز مخالفتی ندارد (امّا سؤالی که در اینجا پیش می‌آید، این است که) آیا این تصرّف حکیمانه و این موضعگیری میانه‌روانه که شخص همواره در این موضع به دور از دو طرف تناقض قرار دارد، یک اتّفاق صرف است؟ و یا از روی تکلّف و زور است؟ و یا این که به دلیل یک چنین هدف مشخّصی است؟

به راستی ما به خاطر این‌که قانع شویم که قرآن کریم در عبارات کوتاه و مفصّلش هدفمند است و هدفش همان حکمت قانون‌گذاری پاکیزه است، کافی است که رویداد ذیل را خاطرنشان کنیم:

«از ابو هریره نقل است که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ضمن خطبه‌ای فرمودند: ای مردم! خداوند حج را بر شما واجب کرده است، پس مراسم حج را انجام دهید. مردی پرسید: یا رسول اللّه! آیا هر سال باید انجام دهیم؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی نگفت، تا این‌که آن مرد سه مرتبه تکرار کرد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: اگر من می‌گفتم: آری، همه‌ساله واجب می‌شد؛ درحالی‌که شما استطاعت نداشتید! سپس فرمود: آنچه را که من نگفته‌ام، شما مرا به حال خودم بگذارید، «۱» همانا افراد پیش از شما به خاطر پرسش زیاد و مخالفت با دستور پیامبرانشان هلاک

(۱)- منظور این است که نظر خودتان را بر وحی الهی مقدم ندارید و از قوانینی که موجود نیست، نخواهید تا وضع کنند (و در عمل سنگینی کند).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸

شدند. بنابراین اگر من به شما دستوری دادم به هر مقداری که توان دارید، انجام دهید، و هرگاه از چیزی شما را نهی کردم، خودداری کنید. «۱»

و در روایت دیگری که صراحت بیشتری دارد، ابن جریر موقوفهٔ از ابو ثعلبه خشنی نقل کرده که در حدیث مرفوعی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده است که فرمود: «خدای تعالی واجباتی را بر شما واجب کرده است؛ آنها را ضایع نکنید و حدودی را تعیین فرموده است، از آن حدود تجاوز نکنید و چیزهایی را بر شما حرام گردانیده، آنها را مرتکب نشوید و از باب لطف و رحمت بر شما از گفتن حکم بعضی چیزها خودداری کرده است- نه آنکه فراموش کرده باشد- از آنها نپرسید.» «۲» و ابن حبّان نقل می‌کند که محتوای این قبیل احادیث مناسب با نزول این آیه شریفه است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَکُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْها وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ. قَدْ سَأَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِها کافِرِینَ. «۳»

این فاصله‌خواهی مبالغه‌آمیز و تندروی در کم و کیف از قوانین قرآنی، دستوری است که به طور واضح و به صراحت آمده است تا اگر برای کسی خوش نیاید به‌گونه‌ای که توان عقلی، جسمی و اخلاقی خود اقتضا دارد، برخلاف دیگران به کار ببرد. این بود آنچه به اخلاق عملی و

(۱)- ر ک: صحیح مسلم: ۲/ ۹۷۵، حدیث ۱۳۳۷؛ تذکرهٔ الفقهاء علّامه حلّی: ۷/ ۱۶؛ تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۴۳؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۳۸۶؛ مجمع الفائدهٔ و البرهان: ۲/ ۲۶۵؛ سنن الکبرای بیهقی: ۴/ ۳۲۵، حدیث ۸۳۹۸؛ مسند احمد: ۲/ ۵۰۸، حدیث ۱۰۶۵؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۸۹؛ البیان و التّعریف: ۲/ ۵۳؛ المستند المستخرج علی صحیح مسلم: ۴/ ۱۱، حدیث ۳۱۰۸ و به همین مضمون در روایت ابن حبّان آمده است، سیوطی آن را در درّ المنثور: ۲/ ۳۳۵، نقل کرده است.

(۲)- ر ک: سنن دار قطنی: ۴/ ۱۸۴. مؤلّف از طرق دیگر نیز این روایت را به عربی نقل کرده است. علل دار قطنی: ۶/ ۳۲۴، حدیث ۱۱۷۰؛ الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۱/ ۴۰۴؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۲۷۸؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۱۲۹، حدیث ۷۱۱۴؛ تفسیر قرطبی: ۶/ ۳۳۴؛ سنن کبرای بیهقی: ۱۰/ ۱۲؛ فتح الباری: ۱۳/ ۲۶۶؛ نیل الأوطار: ۸/ ۲۷۳.

(۳)- مائده (۵) آیات ۱۰۱- ۱۰۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از اموری که افشای آنها باعث ناراحتی و دردسر شما می‌شود، پرسش نکنید. اگر در این گونه موارد زیاد اصرار کنید، به وسیله آیات قرآن بر شما افشا می‌شود.» (تصوّر نکنید اگر خداوند از بیان پاره‌ای از مسائل سکوت کرده است، از آن غفلت داشته؛ بلکه می‌خواسته است شما را در توسعه قرار دهد و) آنها را بخشوده است و خداوند بخشنده حلیم است. (در تأکید مطلب اضافه می‌کند:) بعضی از اقوام پیشین این گونه سؤال‌ها را داشتند و به دنبال پاسخ آنها به مخالفت و نافرمانی برخاستند.

باید توجّه داشت که این آیات شریفه از سؤال‌های نابجا منع می‌کند، به هیچ وجه راه سوال‌های منطقی و سازنده را به روی انسان‌ها نمی‌بندد- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹

نشانه‌های کلّی آن مربوط می‌شد و مشخّص‌کننده آن به حساب می‌آمد. اکنون به سراغ اخلاق نظری برویم.

اخلاق نظری:

در این مـورد نیز روش مـا بـا روش عموم نویسـندگان متفـاوت است؛ توضـیح این‌که آنچه را که اغلب دانشـمندان مـا در درجه اوّل اهمیّت قرار می‌دهنـد، جنبه اقتصـادی و یـا شـرعی است؛ امّـا مـا قبـل از هر چیز همّت خود را در زمینه اخلاقی متمرکز می‌کنیم و هر مسئله‌ای را در همان اصطلاحاتی که در نزد دانشمندان جدید علم اخلاق معمول است، به کار می‌بریم.

و از سوی دیگر، از خود قرآن- همان‌طور که روش همیشگی ماست- نکته اصلی را می‌گیریم و با مراجعه مستقیم به عبارت قرآنی، پاسخ هر مسئله‌ای را استخراج می‌کنیم.

امّـا در اینجـا مشـکلی نهفته است؛ و آن این‌که نصوص مربوط به اخلاق نظری آن‌قـدر زیاد و واضـح نیسـتند که احکام عملی بـدان وسیله ممتاز و مشخّص شود. و در اینجا، پرسشی هم وجود دارد که باید پیش از هر چیز مطرح شود (آن پرسش این است که):

آیـا قرآن کریم یـک کتـاب نظری است؟ و آیـا ممکن است در این کتـاب هرچه را که می‌خواهـد- از آنچه در کتاب‌هـای دیگر و اندیشه‌های فلسفی آمده است- جستجو کند؟

فلسـفه به معنای معمول کلمه، یک کار فکری منطقی است که براساس صـرف خطورات طبیعی ذهن اسـتوار است که اندیشـمند در این کـار فکری از حکمی به حکم دیگر با روش خاصّ‌ی منتقل می‌شود، «۱» تا به نظام معیّن قابل قبولی برسد که بتواند همه اشیا را تفسیر کند، و یا قادر بر تفسیر وضع معیّنی برای یکی از این اشیا باشد. بدیهی است، این تلاش عقلی و این گام تدریجی قابل مقایسه و نسبت با روشنایی وحی نیست؛ که بدون کنجکاوی و یا انتظار روح آدمی را فرا می‌گیرد و ناگهانی بخشی از معرفت و شناخت را به او می‌دهد که نه (مثل قیاس اقترانی- م.) مقدّماتی پیش از نتیجه داشته و نه (مثل قیاس استثنایی- م) مقدمی پیش از تالی دارد.

---

(۱)- اصل اساسـی در اندیشه فلسـفی، اسـتدلال است و آن هم به یکی از سه طریق: تمثیل و اسـتقرا و قیاس که بیش از همه به قیاس متکی است و آن هم از راه اسـتدلال از علّت به معلـول (برهـان لمّی) و یـا از معلول به علّت (انّی) است که برهـان لم اشـرف و برای اعطای یقین الیق و سزاوارتر است!- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰

بنابراین، کار قرآن یک کار فلسـفی نیست؛ بدین معنی که قرآن محصول فکری و فلسـفی نمی‌باشد و هیچ‌یک از راه‌های فلسـفی را نیز به خدمت نگرفته است، علاوه بر آنکه از هیچ روشی از روش‌های آموزشی که فلاسفه از آن‌ها پیروی می‌کنند، پیروی نمی‌کند؛ یعنی راه و روش‌هـای عقلی که بر پایه «تعریف، تقسیم، برهان و اشـکال‌ها و پاسـخ‌ها» اسـتوار است؛ که تمام این‌ها- به جز جـدال- سازشـکاری است، ولی تنهـا به یـک جنبه روانی یعنی به جنبه عقلی بهـا می‌دهـد، درحـالی‌که قرآن کریم روش خاصّ‌ی دارد که به کـاملترین جنبـه نفس آدمی تـوجّه می‌کنـد و غـذای کـاملی را در اختیـار او می‌گـذارد کـه هـم عقـل و هم دل هر دو از آن کمک می‌گیرند و هر دو سهم برابری دارند.

همچنین، روش آموزش قرآنی نیز با روش فلسـفی متفاوت است؛ چه در منابع و مصادر و چه در راه و روش. و آیا این‌ها در موضوع و در هدف نیز باهم تفاوتی دارند، یا نه؟

معنای اعتقاد به این مطلب آن است که ما- دانسته یا ندانسـته- بپذیریم که قرآن یک کتاب دینی نیست. توضـیح این‌که، هرگاه بین فلسـفه و دین تفاوت‌هـایی باشـد، آنچه در ذهن آدمی می‌آیـد، این است که منبـع و ریشه فلسـفه از پوشـش عقـل کمـک می‌گیرد؛ درحالی‌که دین از روشنایی کامل وحی بهره می‌گیرد؛ و یا این‌که هردوی آنها احیانا به دنبال سـراب درخت خرما حرکت می‌کنند! «۱» درحالی‌که یکی از آنها (فلسـفه) چیزی جز معرفت محض و بسیط؛ و دیگری، جز قانع شدن و پذیرش از عمق جان و تأثیرگذار

و پرجاذبه نیست. تفاوت‌ها هرچه باشد، هدف فلسفه در بالاترین جنبه‌اش، و دین در تمام اشکالش، حل کردن مشکل هستی، اصل هستی و سرانجام آن و معرفی کردن روش حکیمانه و یک نمونه والاست که از جهت سیر و سلوک و کسب سعادت لازم است.
جز این‌که بالاـترین چیزی که بر تشابه مادّه خاصّ قرآنی و فلسفه دلالت دارد، این است که ما می‌بینیم، قرآن وقتی نظریّه خود را از عمق جان و از فضیلت مطرح می‌کند، همواره بدین مقدار بسنده نمی‌کند که بدان وسیله عقل را خاطرنشان کند و جریان آنها را به‌طور مداوم در برابر تفکّر و تأمّل قرار دهد، بلکه قرآن خود به تنهایی راهنمایی آنچه را پیشنهاد می‌کند، بر عهده می‌گیرد

---

(۱)- در اینجا سخن از دین و آیین به مفهوم عام است، نه ادیان آسمانی و الهی م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱

و خالصانه آن را در اختیار می‌گذارد. علاوه بر این‌ها، طبیعت استدلال‌های قرآنی و راه و روش دلیلی را که به کار می‌برد، هر دو به‌گونه‌ای آزموده هستند که بزرگترین فلاسفه با دقّت و بالاترین دانشمندان منطق با قاطعیّت مطرح می‌کنند، و درعین‌حال بیشترین مطالب مطابق با واقع را پاسخگوست، به‌گونه‌ای که مترقّی‌ترین و رقیق‌ترین ذوق‌های شعری ایجاب می‌کند و نیز کمترین و ساده‌ترین شعور آدمی می‌طلبد.
بنابراین، کافی نیست که بگوییم قرآن مخالف فلسفه حقیقی و زاییده اندیشه پخته و شیفته یقین نیست، و همچنین کفایت نمی‌کند که بگوییم قرآن موافق فلسفه است و آن را تأیید می‌کند، و بحث‌های منصفانه آن را می‌پسندد؛ بلکه سزاوار آن است که بر همه این‌ها این مطلب را نیز بیفزاییم که قرآن کریم به وسیله مادّه و سرمایه زیادی که دارد، در موضوعات و استدلال‌ها فلسفه را یاری می‌رساند.
تردیدی نیست که قرآن این حقایق اساسی را یکجا و به صورت نظام واحدی به ما عرضه نمی‌کند؛ پس رواست که ما از یکدیگر بپرسیم: اگر چنین است، پس نظام قرآنی به‌طور کامل وجود ندارد! و آیا در این کتاب (قرآن کریم) تمام عناصر ضروری و کافی برای ساختن آن نظام وجود دارد؟
حقیقت مطلب این است که هیچ‌گونه اختلاف‌نظری در این مورد وجود ندارد که قرآن کریم مشتمل بر تمام عناصر اساسی و بنیادی فلسفه دینی، یعنی: اصل انسان، سرانجام او، اصل جهان هستی، و سرانجام آن و علل فاعلی و غایی و همچنین اندیشه‌های مربوط به روان آدمی و خدا و نظایر این‌هاست. و به راستی که برای بررسی چنین موضوعی، شایسته است کار مستقلّی را به‌طور ویژه انجام داد.
امّا این‌که قرآن مجید درعین‌حال از اصول اخلاق نظری سخن گفته است، این همان نخستین پرسشی است که در این کار تحقیقی خود مطرح کرده و چیزی است که بیشترین مقدار از تلاش و کوشش‌مان را بدان اختصاص داده‌ایم.
به راستی، ما معتقدیم و این توان را داریم که از هم‌اکنون اعلان کنیم، پاسخی روشن و جوابی کامل برای این پرسش در اختیار داریم.
قرآن کریم در واقع به این مقدار بسنده نمی‌کند که قاعده‌ای برای رفتار و سلوک مقرّر نماید

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲

که شمول و گستردگی بیشتری داشته باشد، همان‌طور که هیچ آموزش عملی نیز این کار را نکرده است، بلکه ما قرآن را چنین یافتیم که زیربنای این کاخ بزرگ پایه‌ها و قواعدی از معرفت نظری را پابرجا می‌کند که بسی پرمحتواتر و استوارتر است. و بر این اساس- به‌طور مثال- پرسش ذیل مطرح می‌شود:
شریعت واجب قرآنی بر چه اصلی متمرکز است؟

و از چه نیروی کمکی قدرت خود را سیراب می‌کند؟

پاسخ تو را چنین می‌دهد که تفاوت و تمیز بین خوب و بد، یک الهام درونی متمرکز در نفس آدمی است، پیش از آنکه یک قانون آسمانی باشد؛ زیرا فضیلت- در سیر نهایی- صفا و زلالی خودش را از طبیعت خاصّ خود و از ارزش ذاتی خویش می‌گیرد. و از طرفی، بر این اساس، عقل و وحی چیزی جز نوری هدایتگر نیستند که برای یک موضوع درهم آمیخته‌اند و هر دو باهم بیانگر واقعیت اصیلی هستند که ریشه‌هایش در اعماق همه چیز گسترش یافته است.

و پس از همه این‌ها، از اوصاف شریعت و گستردگی دامنه قدرت آن بپرس؟ که به یقین، در پاسخ تو خواهد گفت: شریعتی است همگانی، و همیشگی، منافع و خواسته‌های مشروع بشریّت را تضمین کرده است و به روشنی و اصرار تمام، مخالف شهوات حیوانی و تمایلات نفسانی اوست.

علاوه بر این‌ها، از مسئولیّت انسانی و شرایط و حدود آن و از وسایل مفید برای کسب فضیلت و از بالاترین مبدأی که شایسته ستایش است و از اراده و عمل، بپرس! ...

یا از قرآن راجع به این مطلب بپرس: کدام اصل عمومی است که هیچ فرد اخلاقی با وجود بصیرت و آگاهی به عمل خویش، نمی‌تواند از آن غافل باشد؟

برای تمام این پرسش‌ها، حکم مشخّص و قاطعی را در قرآن خواهی یافت. آری، قرآن دادن پاسخی بی‌نظیر را بر خود فرض می‌داند و وظیفه قرآن است که بین درک و آگاهی‌هایی که در بالاترین درجه قرار دارند و آنهایی که از ادراکات کمتری برخوردارند، هماهنگی ایجاد کند.

و در نهایت، آنچه بیشتر بر شگفتی ما می‌افزاید، مشاهده اختلاف غفلت‌آوری است که بین روش قرآن در پاسخ پرسش‌های مطرح شده با روش دیگران وجود دارد.

با وجودی که این حقایق اساسی از چهارده قرن پیش، در پرتو قرآن پا به عرصه وجود گذاشته است، می‌بینیم محقّقان اندیشمند، از جمله کسانی که به دور از پرتو قرآن راجع به این حقایق

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳

گفتگو می‌کنند، همواره اظهار شک و تردید می‌نمایند و به حدّاقلّی از آنها نمی‌رسند، مگر پس از کوشش فراوان، آن هم بدون احساس امنیّت از این‌که مبادا در اشتباه بزرگی گرفتار آیند!

۳- تحقیقی همسو (چند مکتب)

باید به این مطلب اعتراف داشته باشیم که تصوّر ما در ابتدای این کار به شکل محدودی بود، به‌گونه‌ای که جز عرضه کردن قانون اخلاقی برخاسته از قرآن و در مواردی از تعلیمات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- نخستین بیانگر قرآن- و از افراد معتبر، چیز دیگری در نظر نداشتیم.

جز این‌که استاد لویس ماسینون (M .Louis Massignon) استاد دانشکده دی فرانس در مرکز تحقیقات عالی پاریس، در من این رغبت را ایجاد کرد که این تحقیقات همزمان شامل مدارس مشهور اسلامی باشد و ایشان در راه این هدف، آنچه را از آثار دانشمندان و نوشته‌های کمیاب، گرانبها، خطّی یا چاپی در کتابخانه‌اش بود، در اختیار من گذاشت.

همان‌طور که استاد رنیه لوسن (M .Rene ?Le Senne) استاد دانشکده ادبیّات در دانشگاه پاریس، ما را تشویق کرد تا نظریه اخلاقی برخاسته از قرآن را با برخی از نظریه‌های غربی در کنار هم قرار دهیم، و ما بحمد اللّه تشویق‌های سازنده آنها را پاسخ دادیم که امروز به لطف ایشان با برکت‌تر و با توفیق بیشتری همراه است.

بنابراین، کار ما بدین ترتیب نوعی از آمیختگی است که اندیشه‌هایی اخلاقی از اندیشمندان شرق با نظایر آنها از مکتب‌های غربی، در یک همسوئی قابل قبول و سازگار به هم می‌رسند، به دور از هر اندیشه پیش‌ساخته و هر نوع گرایش متعصّبانه نسبت به مکتب خاصّی. تنها راهنمای آن در هر مناقشه‌ای، حکم قرار دادن عقلی است که به وسیله اسناد معتبر و موثقی رهبری می‌شود. به نظر شما، آیا این همسوسازی بین مکتب‌های گوناگون، براعت استهلالی در گستره اخلاق عملی است، که به دنبال خود فهم و آگاهی گسترده‌تر و انگیزه‌ای با کشش بیشتر به سوی انسانیّت دارد، به‌طوری که دل‌ها از اینجا و آنجا جمع شده و دست‌ها برای نیکی به افراد انسان، درهم فشرده شود؟!

پاریس، هشتم ژانویه (۱۹۴۷ م.)

محمّد درّاز

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵

[مفاهیم اخلاقی قرآن (اخلاق نظری)]

فصل اوّل تعهّد

اشاره

هر آیین اخلاقی که شایستگی این نام را داشته باشد، در نهایت مستند به اندیشه تعهّد است.

این قاعده‌ای اساسی است که همه نظام‌های اخلاقی بر محور آن می‌گردند و نبودش به نابودی و فنای جوهر ذات حکمت عملی می‌انجامد، چه اگر تعهّد و الزامی نباشد، مسئولیّتی نخواهد بود و اگر مسئولیّت نباشد بازگشت عدالت به جامعه شدنی نیست؛ و در آن صورت آشفتگی و هرج و مرج فراگیر خواهد شد و نظم و ترتیب به تباهی کشیده می‌شود، و ناهنجاری و بی‌فرهنگی همگانی می‌گردد. این امر نه تنها در محیطی که اتّفاق افتاده، رخ می‌دهد؛ بلکه در حوزه قانون نیز خواهد بود. از این‌روست که تعهّد و الزام اخلاقی، مبدأ و خاستگاه اخلاق نامیده می‌شود.

از این‌روست که درمی‌یابیم برخی از نظریه‌پردازان جدید به چه سختی می‌خواهند ما را رهبری کنند. «۱»

از سوی دیگر، چگونه می‌توانیم قاعده اخلاقی بدون تعهّد را تصوّر کنیم؟ آیا این، نوعی تناقض در تعریف نیست یا آیا می‌توانیم وجدان را تنها وسیله سنجش دقیق، به شمار آوریم؟

باوجود این، آیا بدیهی نیست که علم اخلاق، و زیبایی‌شناسی دو امر متفاوتند؟

در مفهومی ژرفتر اگر درست باشد که هر کار خیری زیباست، آیا عکس آن نیز درست است؟

بی‌گمان اندیشه فضیلت، زیبایی‌ای ذاتی دارد که آدمی از آن لذّت می‌برد، حتّی در نظر کسی که چشمانش را بر حقیقت می‌بندد.

بااین‌حال، در اندیشه فضیلت، به‌جز زیبایی ذاتی، چیزهای

---

(۱)- از نمونه‌های این گروه است، گوئیو (uaguG) در کتاب خود: «به سوی اخلاق بدون تعهّد و پاداش» cnas ih ,noitagilbo snas elarem env'd essiuqsE

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶

زیادی خیلی بیشتر از این وجود دارد، چه، فضیلت طبیعتا عاملی مؤثر و محرّک است که ما را به عمل وادار می‌کند تا واقعیّت ملموسی از آن را دریابیم، درحالی‌که چنین وضعی را برای احساس زیبایی درنمی‌یابیم، زیرا چنانچه زیبایی را با ساده‌ترین شکلش

در نظر بگیریم، هیچ ارتباطی با عمل ندارد، بخصوص موقعی که موضوع زیبایی هیچ رابطه‌ای با اراده و خواست ما نداشته باشد.

بر این اساس شگفتی نسبت به قدرت الهی و یا شکوه گنبد آسمان به ما توان آن را نمی‌بخشد که نظیر آنها را بیافرینیم. نظیر همین، حالتی است که برای هنرمند اتّفاق می‌افتد، موقعی که اندیشه کاری را در ذهن می‌پرورد که امکان محقّق ساختن آن را دارد؛ امّا این اندیشه او را به هیچ وجه مجبور نمی‌کند که آن عمل را انجام دهد، هرچند او را به آرامی فرامی‌خواند که هرگاه بخواهد آن را انجام دهد، و در هر فرصتی که به دستش آمد، بدان اقدام کند. اگر چنین تفکّری برای بعضی افراد تعهّدآور و الزام‌بخش باشد، برای افراد دیگر در حدّ ضرورت، الزام‌آور نخواهد بود. این نوع تفکر در هر حال، بیانگر احساسات است، بی‌آنکه با آن، برخورد داشته باشد.

علاوه بر این، هر کم و کاستی که در کاری هنری باشد گاهی با حواس برخورد دارد، ولی در وجدان اثر نامطلوب نمی‌گذارد و گفته نمی‌شود: کسی که مرتکب این نقص فنی شده، کاری غیر اخلاقی انجام داده است.

امّا خیر اخلاقی- برعکس زیبایی- از این امتیاز سلطه و قدرت آمرانه در برابر همگان و از آن الزام و ضرورتی که هرکسی در خود احساس می‌کند، برخوردار است تا بدان حدّ که شخص، در گروه درك و فهم خود می‌باشد و باید آن خیر اخلاقی را انجام دهد؛ این همان ضرورت و الزامی است که از نافرمانی عملی، چهره‌ای زشت و ناهنجار می‌سازد.

به زودی خواهیم دید که قرآن به چه شکلی این ضرورت را به نام «امر»

(fitar ?epmI)

و «کتابت» (noitpircserP) و «فریضه» (rioveD) به کار می‌برد. «۱»

اکنون که با مبدأ و ریشه الزام و تعهّد آشنا شدیم و به این صورت آن را مطرح نمودیم، لازم است هرچه بیشتر در شناخت واقعیّت تعهّد و کسانی که در راه شناخت منابع آن تحقیق کرده‌اند

---

(۱)- ر ك: همین فصل، قسمت دوم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷

و نیز ویژگی‌ها و هرچه برخلاف و نقیض آن است، تلاش کنیم:

۱- ریشه‌های تعهّد و الزام اخلاقی

اشاره

فیلسوف فرانسوی، هانری برگسون، در تحلیل عمیق خود از الزام اخلاقی، توانسته است، دو مورد از ریشه‌های آن را کشف کند: نخست، نیروی فشار اجتماعی است، و دیگری نیروی جذب پردامنه انسانیّت که از کمك الهی تغذیه می‌کند. این نیرو از نیروی قبلی بسی توانمندتر و فعّالتر است.

وی نظریه خود را چنین تفسیر کرده است: ما نقشی را بازی می‌کنیم که جامعه برایمان تعیین می‌کند و به همان راهی که برای ما ترسیم کرده می‌رویم و زمام خود را در این راه به حرکت جامعه می‌سپاریم و آن عادتا هر روز راهی را برای ما مشخّص می‌کند که اندیشه ما در آن دخالت ندارد. این عادت ما بیشتر به غریزه زنبور عسل و یا مورچه شباهت دارد این همان چیزی است که طبق معمول، انجام وظیفه (ادای تکلیف) نامیده می‌شود.

اگر لحظه‌ای بخواهیم مقاومت کنیم و یا بخواهیم از حرکت آن منحرف شویم، بلافاصله- خواسته یا ناخواسته- چیزی نگذشته با

برتری این نیروی مسلّط بر حیات اجتماعی، دوباره به حال اوّل برمی گردیم.

امّا این نقش بـا حرکت اجتماعی که گفتیم از جهات دیگر، اختلاف کامل دارد. و درحالی که اخلاق عمومی، اثری نشأت گرفته از قـدرت اجتماعی است، می‌بینیم اخلاق افراد ممتاز همین جامعه، نظر به سوی بالاترین الگو دارند و این حرکت، حرکت بر بال عشق به آفریـدگار است که نه تنها رو به سوی رفتار و سلوک فرد و برتر از آن را نـدارد، بلکه بر آن است تا جامعه را با خود بکشد و به جای این که جامعه او را رهبری کند، او می کوشد تا رهبری جامعه را به دست گیرد. «۱»

اگر به این گفته برگسون به دقت بنگریم- علاوه بر این که توصیف و تحلیلی از واقعیّت معیّنی است که آن را در تجربه نیز خواهیم یافت- امکان دارد که بگوییم وی از بسیاری ارکان و ریشه‌ها غافل نبوده است.

---

(۱)- ر ك: برگسون، ریشه اخلاق و دین فصل اوّل

(hc - noigiler al ed te elarom al ed secruoS xued seL - ١.)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۸

امّا وقتی آن را- به عنوان نظریّه‌ای درباره تعهّد اخلاقی- بررسی می کنیم، می‌بینیم تحلیل وی با پاره‌ای مشکلات و کج‌روی‌ها نسبت به نظریّه قرآن کریم، همراه است.

بنابراین ازآن‌رو که سخن برگسون تعریفی توصیفی است، ممکن است از یکدیگر بپرسیم:

- وقتی که جریـان تعیین میزان تـأثیر هریـک از قوا روی اراده مطرح است- چرا برگسون به عامل سومی که پیشینه بیشتری داشـته و ریشه‌های عمیقتری در فطرت انسانی دارد، یعنی عنصر فردی

(leudividni ,L)

یا حیاتی (lativ eL) اشاره نکرده است؟

توضیح این که آنچه در همه جا اهمیّت دارد، تنهـا تسلیم شـدن در برابر قیـد و بنـدهای اجتمـاعی و حرکت کردن در داخـل کیـان اجتمـاعی- به ماننـد حرکت یـک سلّول در مجموعه یک عضو- نمی‌باشـد؛ بلکه علاوه بر این‌ها، به‌طور خاص از پاس داشـتن ذات خود و بدون در نظر گرفتن عادات اجتماعی، می‌تواند بحث و گفت‌وگو نماید.

تصوّر می کنم که دو اصطلاح الزام (noitagilbO) و اخلاق (elarom) که در این تحلیل دخیل هستند، در آغاز دو چیز مخالف به نظر می‌رسـند که هرکـدام نقیض دیگری است. بنـابراین، هر زمـان الزام به گونه غریزی سیطره پیـدا کنـد، صـفت اخلاقی رخت برمی‌بندد و برعکس، برخورد محبّت‌آمیز نیز نقیض الزام است.

حق این است که در هریک از این دو حالت یا حالت دیگر، اخلاق گرایی صحیح جایگاه و میدان عمل خود را نمی‌یابد. بنابراین از نظر ما، انسان به بازیچه‌ای در دست قوّه‌ای- هرکـدام از قوا که باشد- درآمده است؛ گاهی غریزه بر او حاکم بوده و گاهی به عاطفه وابسته گشته است، ولی هرگز شخصیّت مستقلّی نبوده است که توانایی مقایسه و ارزشیابی و گزینش داشته باشد.

در این صورت، وجود اخلاق گرایی در نزد مـا کـافی نخواهـد بود تا عالی‌ترین مرتبه انسانی را تجسّم بخشـد، تا چه رسـد بر این که هـدفی باشـد برای مخالفت و مبارزه با ظلم فراگیر و تا چه رسـد به این که امری اجتماعی و خانوادگی باشد، و گویی نوعی اسـتبداد است؛ بلکه هرکـدام از آن دو (الزام- اخلاق) و به صورت ذهنی بایـد در باطن آدمی بیاینـد و بگذرند و یک درک کامل و حقیقی را شـکل دهند که فرایند نوینی داشته باشد و بر مبادی قانونی خاصّی اسـتوار باشد و آن را تقویت نماید و عقل هم آن را ضـروری بشـمارد! امّا تا وقتی جاذبیّت الگوی والا رنگ و بوی صدور از عقل را نداشـته و حتّی اگر نوعی از نمود گستره سرابی و یا بردباری توهّمی را نداشته باشد، حتما به

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۹

نوعی از احساس زیبایی محکوم خواهد بود و این احساس زیبایی هرگاه به اوج خود برسد، باز هم هرگز مبدأ اخلاقی نخواهد بود! در تمام مواردی که بدون دلیل مجاز انسان تسلیم شود و سر بسپارد جریان از این قرار خواهد بود؛ مگر این‌که از نوعی حرمت اجتماعی و ترس از جامعه نشأت گرفته باشد.

از این‌روست که می‌بینیم قرآن مجید همواره در برابر این دو دشمن اخلاق‌گرایی، می‌ایستد:

پیروی از هوای نفس بدون اندیشه و تأمّل: «وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ» «۱» و «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا» «۲»؛ و تقلید کورکورانه: «قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ» «۳» امّا آیا کسانی که قصد دارند به روش پیشینیان خود بدون تشخیص و تمیز، حرکت کنند، پیشرفت می‌کنند، حتّی اگر «كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ» «۴»؛ پدرانشان چیزی نفهمند و گمراه باشند؟

پس در انسان- ازآن‌رو که انجام‌دهنده کار است- عنصری عقلانی، (عنصر اخلاقی) به معنای حقیقی وجود دارد و در امر اخلاقی نیز عنصری دیگر به نام عقل، آزادی و مشروعیّت هست. و مجموع این‌ها عوامل اساسی‌اند که برگسون در تحلیل خود، به غفلت از آن دو گذشته است و از این جهت نظریّه وی دارای نقص بزرگی است.

البتّه، هرکسی که بخواهد، می‌تواند ارزش و منزلت (ملکه فکری) و نقش آن را در تصوّر امور و قضاوت درباره آنها را کم بشمارد و یا به عبارت دیگر از جهت تاریخ ظهور آنها بکاهد، و می‌تواند بر این مطلب اصرار بورزد که تأثیر آن در برابر تمایلات نفسانی اندک است، ولی بی‌تردید در اینجا موضوعی باقی می‌ماند و آن عبارت از این است که جوهر اخلاقی در ذات خود، درون وجود قوّه متفکّره ما نهفته است.

البتّه، کانت آلمانی، برخلاف برخی کاستی‌ها که در روش پیشنهادی نظریه وی وجود دارد، کار بسیار خوبی را کرده است، آنجا که تأکید می‌ورزد پرده از ریشه تعهد اخلاقی در این ملکه

---

(۱)- ص (۳۸) آیه ۲۶: «از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف سازد.»

(۲)- نساء (۴) آیه ۱۳۵: «از هوی و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد».

(۳)- زخرف (۴۳) آیات ۲۲- ۲۳: «می‌گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز بر آثار آنها هدایت شده‌ایم».

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۷۰: «آیا نه این است که پدران ایشان چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند؟»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۰

والای موجود در نفس انسانی برگرفته است، و آن چیزی است که وجودی جدای از شهوت و نیز جدای از عالم خارج دارد. عبارت وی چنین است که می‌گوید:

«ای الزام! ای بالاترین نام بزرگ ...! کدام منبع، شایستگی پیدایش تو را دارد؟ ... و در کجا می‌توانیم ریشه ساقه برومند تو را پیدا کنیم؟ ... شاید آن ریشه- دست‌کم- جز این نباشد که انسان را به بالاتر از ذات خودش می‌رساند .. و همان که انسان را تا سروسامان دادن به همه چیز استوار می‌گرداند، هیچ قوّه‌ای جز قوّه ادراک انسان را یارای تصوّر آن نیست». «۱»

بنابراین، انسان در یک زمان با ارتباطی که با عالم ادراک و عالم حسّ دارد، دارای دو طبیعت است که نیرویی بالاتر از آنها یعنی عقل بر پست‌ترین آنها یعنی خوددوستی نامشروع (خودپرستی) سیطره دارد و این فریاد برخاسته از عقل، با تمام وضوح شنیده می‌شود؛ «با اثرگذاری فراوان و قابل درک برای همه کس، حتّی افرادی کودن ... و چارچوبی که اخلاق‌گرایی را از حب ذات در نهایت وضوح مشخّص می‌سازد، تا آنجا که نگاهی معمولی از تشخیص این دو از یکدیگر درمانده و ناتوان نیست.» «۲»

بنابراین، وقتی نظریّه کانت را با ساده‌ترین عبارت رد کردیم و از تمام مظاهر دقیق عبارتی و برداشت‌های شخصی جدا ساختیم و برداشت‌های بد را نیز- که بدانها متّهم بود- زدودیم و سردی عاطفی را که بدانها آمیخته بود، از میان بردیم، دیگر پس از این‌ها نه تنها از جمله مسلّمات شمرده نمی‌شود، بلکه چنان‌که می‌بینیم، کاملا با نظریّه برگرفته از قرآن کریم همسویی دارد.

به راستی این کتاب آسمانی به ما آموخته که نفس انسانی در ساختار اوّلیّه‌اش احساس خیر و شر را دریافته است: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها* فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» «۳»، و همان‌طور که به انسان ملکه زبان و حواسّ ظاهری عطا شده، بصیرت و بینش اخلاقی نیز بر او ارزانی گشته است:

---

(۱).. ۹۱. Kant, Critique de la Raison Pratique, p

(۲).. ibid, p ۳۵ - ۳۶

(۳)- شمس (۹۱) آیات ۷- ۸: «و قسم به جان آدمی و آن‌کس که آن را (آفریده و) منظّم ساخته است سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۱

«بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ* وَ لَوْ أَلْقى مَعاذِيرَهُ» «۱»

بی‌تردید، انسان به هر دو راه فضیلت و رذیلت هدایت (تکوینی) شده است: «أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ* وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ» «۲» درست است که «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» «۳» ولی انسان این توان را دارد که بر هواهای نفسانی‌اش حاکم باشد: «وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى «۴»

هرچند همه مردم این تأثیر را بر خود احساس نمی‌کنند، گروهی از آنان با توفیق الهی آن را به کار می‌برند، و این همان است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن باره فرمود: «هرگاه خداوند نسبت به بنده‌ای اراده نیکی کند، از خود او پنددهنده‌ای برایش مقرّر می‌فرماید که او را- به خوبی‌ها- امر و- از بدی‌ها- نهی می‌کند». «۵»

بنابراین، در انسان نیرویی باطنی هست که نه تنها بر خیرخواهی و راهنمایی او بسنده نمی‌کند، بلکه این نیرو فرمان‌هایی را- به معنای صریح- متوجّه او می‌سازد؛ بدین ترتیب که کاری را انجام دهد و یا از کاری خودداری کند.

بااین‌حال، چه چیز باعث این تسلّط ویژه است که سیطره بر تمام توانمندی‌های دنیوی ما را طلب می‌کند؟ اگر آن جنبه نورانی نفس و آن چیزی که عقل نام دارد، نیست؛ پس چیست؟

این همان چیزی است که قرآن کریم با الفاظ ویژه‌ای از آن یاد کرده است؛ آن‌گاه که حال کافران را بین دو امر به تصویر کشیده، می‌فرماید: «أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلامُهُمْ بِهذا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ»؟ «۶»

توجّه کنید، این همان مبدأ سومی است که بسی دور از ملاک‌های معتبر در اخلاق می‌باشد،

---

(۱)- قیامت (۷۵) آیه ۱۴: «بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، هرچند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد».

(۲)- بلد (۹۰) آیات ۸- ۱۰: «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟ و یک زبان و دو لب؟! و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم»، این هدایت به سه طریق است: ۱- از طریق ادراکات عقلی و استدلالی، ۲- از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال؛ ۳- از طریق وحی و تعلیمات انبیا و اوصیا.

(۳)- یوسف (۱۲) آیه ۵۳: « (می‌دانم) که این نفس امّاره، ما را به بدی‌ها فرمان می‌دهد.»

(۴)- نازعات (۷۹) آیه ۴۰: «و آن کسی که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی باز دارد، قطعا بهشت جایگاه

اوست.»

(۵)- دیلمی، مسند الفردوس، روایت از طریق امّ سلمه رسیده و صحیح است. سیوطی آن را در الجامع الصّغیر، ج ۱، ص ۱۷ نقل کرده است.

(۶)- طور (۵۲) آیه ۳۲: «آیا عقل‌هایشان آنان را به این اعمال دستور می‌دهد، یا آنان قومی طغیانگرند؟»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۲

امّا به خوبی و روشنی از ملاک‌های اخلاقی شمرده می‌شود. زیرا جز فرمان عقل و رهبری او، قاعده دیگری که زمامداری رفتار و حرکت انسان را به دست گیرد، وجود ندارد. بنابراین، تنها عقل است که سیطره شرعی و قانونمند را دارد.

در این زمینه‌ها می‌توانیم با کانت هم‌عقیده شویم و بگوییم در آن واحد، هم قانون‌گذاریم و هم رعیّت، و تجربه اخلاقی در وقت پشیمانی، این آمیختگی و ارتباط را تأیید می‌کند؛ زیرا وقتی در انجام وظیفه کوتاهی می‌کنیم، احساس می‌کنیم به جایی سقوط کرده‌ایم که شایسته ما نبود و ضمنا اعتراف می‌کنیم که مخلوقی والا- بوده‌ایم که هم‌اکنون لغزیده‌ایم. همواره قرآن کریم این احساس به کرامت اصلی را در ما بیدار می‌کند و آن را اصالت می‌دهد. قرآن تنها مقرّر نمی‌دارد که خداوند انسان را کرامت بخشیده است و او را بر زمین و دریاها سیطره و سلطنت داده است: «وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا» «۱» و خدای سبحان به این لطف بسنده نمی‌کند که به فرشتگان دستور داد تا در برابر پدر ما سجده کنند: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» «۲»، که این خود جایگاه والایی است. قرآن مجید بیشتر جاها آن را خاطرنشان می‌سازد، مانند این آیه مبارکه: «وَ لَقَدْ خَلَقْناکُمْ ثُمَّ صَوَّرْناکُمْ ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» «۳». تنها این موارد هم نیست، بلکه اگر این اشارات خارجی به کرامت انسانی را در یک‌سو قرار دهیم و در برابر ارزش اخلاقی بایستیم، این مطلب به خوبی برای ما روشن می‌شود که قرآن به طبیعت انسانی با این دید نگاه نمی‌کند که در اصل، شرور بوده و نیز با این نظر نمی‌نگرد که طبیعت انسان سخت فاسد است، بلکه برعکس می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ» «۴» و پس از رهنمود دادن کسی را هلاک نمی‌کند، مگر منکران و کسانی را که شعایر دینی خود را انجام نمی‌دهند: «ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ* إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» «۵» و در آیه دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۷۰: «ما آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم.»

(۲)- بقره (۲) آیه ۳۴: «به خاطر بیاورید هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید، آنها سجده کردند.»

(۳)- اعراف (۷) آیه ۱۱؛ نیز: حجر (۱۵) آیه ۲۹؛ طه (۲۰) آیه ۱۱۶؛ ص (۳۸) آیه ۷۲؛ ... «ما شما را آفریدیم و سپس صورت‌بندی کردیم، بعد از آن به فرشتگان فرمان دادیم، برای آدم (جدّ نخستین شما) سجده کنند، و سجده کردند.»

(۴)- تین (۹۵) آیه ۴: «مسلّما ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم».

(۵)- تین (۹۵)، آیات ۵- ۶: «سپس او را به پایین‌ترین مرحله بازگرداندیم، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۳

هَلُوعاً* إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً* إِلَّا الْمُصَلِّینَ» «۱». آری، هلاک نمی‌شوند مگر کسانی که: «لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ». «۲»

بنابراین انتخاب، کاری اختیاری، آزادانه و دنیوی است و نه امری آسمانی. البتّه همه این‌ها برمی‌گردد به این‌که ما نیکی را برگزینیم و یا برای ملکات والای خود بدی را انتخاب کنیم؛ ملکاتی که اصلاح آنها نفس را تزکیه می‌کند و سهل‌انگاری و مهمل گذاشتن آنها، نفس را آلوده و تیره می‌سازد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاها* وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها». «۳»

حقیقت این است که قرآن تنها بر ملکات عقلی بسنده نکرده، بلکه درعین‌حال عنایت فراوانی به بیدارسازی بالاترین و پاکیزه‌ترین مشاعر ما نموده است، و این مشاعر را تحت مراقبت عقلمان به حرکت واداشته است. بنابراین قرآن کریم همواره به ما توجّه دارد؛ بدین معنا که به این بخش تابناک عقل ما عنایت فرموده و توانایی درونی ما را ملهم داشته تا درک کند و در تشخیص کارهای زیانبخش و سودمند قدرت عمل داشته باشد و ارزش‌های متفاوت را دریابد.

از مشاعر ارزشمندی که قرآن کریم آن را در وجود ما برانگیخته است و برای مثال نام می‌بریم «۴» یکی آن است که به عنوان کمک و پشتیبان سایر واجبات اجتماعی‌مان- به معنای وسیع کلمه اجتماع- در قرآن آمده است و عبارت است از احساس برادری انسانی: «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا» «۵»؛ «اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ

---

(۱)- معارج (۷۰) آیات ۱۹- ۲۲: «انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده است. هنگامی که بدی به او برسد، بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او رسد، مانع دیگران می‌شود، مگر نمازگزاران.»

(۲)- اعراف (۷) آیه ۱۷۹: «آنها قلب‌هایی دارند که با آن درک و اندیشه نمی‌کنند، چشم‌های روشن و حقیقت‌بین دارند، امّا با آن چهره حقایق را نمی‌نگرند، (و همچون کران) با داشتن گوش سالم، سخنان حق را نمی‌شنوند».

(۳)- شمس (۹۱) آیات ۹- ۱۰: «هرکس نفس خود را تزکیه کرد، رستگار شده و آن‌کس که نفس خود را با گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشته است».

(۴)- برای کسب اطّلاعات بیشتر، به فصل «نظام توجیه قرآنی» (مبحث سوم از فصل ۳) مراجعه کنید- م.

(۵)- حجرات (۴۹) آیه ۱۳: «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۴

واحِدَةٍ» «۱». این احساس موقعی تبلور پیدا می‌کند که قرآن کریم در یک شکل عاطفی مؤثّر برای ما آن را مطرح می‌کند: منظره ناهنجاری که سزاوار است ما را از غیبت دیگران بازدارد؛ شخص غیبت‌کننده را به خورنده مردار تشبیه می‌کند و می‌فرماید: «یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ» «۲». آن‌گاه می‌افزاید: «فَکَرِهْتُمُوهُ»؛ همه شما آن را ناپسند بدارید.

هرگاه جریان از این قرار باشد، آیا امکان ندارد که ما از آن وضع نجات پیدا کنیم؟ زیرا انسان در حال غیبت کردن از تمام آموزه‌های مثبت برخوردار است، تمام وسایل ضروری عقلی و عاطفی را در اختیار دارد تا بتواند بین آنچه انجام می‌دهد و انجام نمی‌دهد؛ تفاوت بگذارد؟ علاوه بر این، آیا قانونمندی برای کار نیک و بد، یکی از شئون ما انسان‌ها نیست؟

سزاوار است که برای پاسخ به این پرسش، معنای این ادّعا و اهمیّت آن را تعریف کنیم. آیا می‌خواهیم تنها به جنبه تفکر و اندیشه انسانی بسنده کنیم و تنها به وجدان فردی متّکی باشیم، یا این‌که می‌خواهیم به جنبه ذاتی شیء نیز برسیم؟

بنابراین، اگر اندیشه خیر و شر از نظر عقلی چنین تعریف شود: «صفت کمال یا نقصی است که موافق طبع بشری یا مخالف آن و یا سزاوار ستایش و یا نکوهش باشد،» برای متکلّمان مسلمان دشوار نیست که صلاحیّت انسان را از این جنبه برای قانون‌گذاری مجاز بدانند؛ ولی آیا هرآنچه بر حسب عقل و در کمان خوب یا بد می‌بینیم، ضرورتا در ذات و حقیقت خود نیز همین‌طور است؟

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱: «از پروردگارتان بپرهیزید، آن خدایی که همه شما را از یک انسان پدید آورده است».

(۲)- حجرات (۴۹) آیه ۱۲: «... گوشت برادر مرده خود را بخورد، همه شما کراهت دارید.»

در شأن نزول این آیه شریفه در کتب تفسیر آمده است: دو نفر که سلمان را نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرستاده بودند تا

غذایی برای آنها ببرد، از او غیبت کردند.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سلمان را نزد اسامهٔ بن زید که مسئول بیت المال بود، فرستاد؛ اسامه گفت: الآن چیزی ندارم. آن دو نفر از اسامه غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده است و درباره سلمان گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (که چاه پرآبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد، سپس خودشان راه افتادند تا نزد اسامه بروند و در آن باره تجسّس کنند.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: من آثار خوردن گوشت را در دهان شما می‌بینم.

گفتند: ما امروز مطلقا گوشت نخورده‌ایم!

فرمود: آری، گوشت سلمان و اسامه را می‌خوردید.

آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.

تفسیر نمونه، جزء ۲۶ قرآن، ذیل آیه ۱۲، حجرات- م

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۵

به عبارت دیگر، آیا در نظر عقل و درک الهی نیز همین‌طور است؟ و آیا بنابراین ما در برابر خدای سبحان- حتّی پیش از دریافت اوامر الهی به دست پیامبرانش- وامدار و مسئولیم؟

اختلافهای متکلّمان درباره این نقطه از تعریف، بالاـ گرفته و پاسخ‌های مختلفی نیز، از همان آغاز از طرف عقل‌گرایان (معتزله، و شیعه) که به‌طور کلّی روی این نظریّه پا می‌فشارند، داده شده است. اشاعره نیز که به صورت مطلق منکر حسن و قبح عقلی‌اند، دلایلی آورده‌اند و در حدّ فاصل میان این دو گروه ماتریدّیه «۱» قرار دارند، که حسن و قبح ذاتی را تنها در حدود واجبات اوّلیه پذیرفته‌اند.

ولی کیست که این مطلب را نداند که طرفداران عقل (عقلیّون) از متکلّمان اسلامی، درباره عصمت عقل زیاده‌روی کرده‌اند؟ «۲» و آیا- دست‌کم- این نوعی فشار و تحمیل بر ادراکمان نیست؟

به این مثال توجّه کنید: در مسیری که انسان از آن راه بندگی خود را نسبت به آفریدگار انجام می‌دهد، چنانچه کسی به حال خود گذاشته شود که همین بندگی را- به دلخواه خود- تنظیم کند، همواره از دو صورت بیرون نخواهد بود: یا سرگردان و بلاتکلیف می‌ماند و کاری را انجام نمی‌دهد و یا این‌که به هر نوع از انواع تخیّل و راه انحرافی خواهد رفت.

---

(۱)- پیروان ابو منصور محمّد بن محمّد ماتریدی از متکلّمان بزرگ عامه است. وی با ابو الحسن اشعری (رئیس اشاعره) در مسائل کلامی اختلاف داشت و مذهب او به معتزله نزدیک‌تر است. در علم فقه پیرو ابو حنیفه بود و در سال ۳۳۳ ه ق در سمرقند درگذشته است.

ابن اثیر در کتاب خود، الکامل فی التاریخ، در حوادث سال ۴۶۶ می‌نویسد: «و هذا مما یستظرف ان یکون حنفیّ اشعریّا»؛ این از عجایب روزگار است که یک نفر حنفی مذهب، اشعری باشد! ر ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۷۹- م.

(۲)- نویسنده محقّق با همه سعه‌صدر و وسعت اندیشه و آگاهی‌اش، در اینجا هم چون بیشتر دانشمندان عامه که در مسائل اعتقادی اشعری مذهبند- به شیعه نسبت تندروی یا غلوّ داده است و چنان‌که در صفحات بعد خواهیم دید، با توجیهاتی که دارد و مثال‌هایی که می‌زند، اساسا ربطی به عقل شیعی، یعنی عقل سلیم ندارد و یا مقام ثبوت را با مقام اثبات در مسئله، خلط می‌کند، زیرا بحث معرکه آراء جنبه اثباتی مسئله است که اشاعره بر این عقیده‌اند که افعال و اعمال آدمی ذاتا هیچ حسن و قبحی ندارد، بلکه منتزع از امر و نهی الهی است. ر ک: میر سیّد شریف جرجانی: شرح مواقف، ج ۸، ص ۱۸۱؛ امّا معتزله و شیعه (بخصوص) برخلاف اشاعره معتقدند که افعال ذاتا متفاوتند؛ برخی خوب و برخی بد است و عقل مستقلا آنها را درک می‌کند. البتّه هرگز نمی‌گویند همه آنها

را می‌توانند درک کنند، بلکه معتقدند در مواردی جز توسّل به وحی راهی ندارد؛ مانند پاره‌ای از مثال‌هایی که در متن کتاب حاضر آمده است. ر ک: مظفّر، دلایل الصدّق، ج ۱، ص ۳۶۱- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۶

حتّی نسبت به همه زمینه‌های دیگر نیز چنین است و باید اعتراف کنیم که گاهی این نور فطری را هوای نفس خاموش می‌سازد و عادت‌های غلط آن را فاسد می‌کند که باید به نحوی از آن جلوگیری کرد و با امکاناتی بر آن سیطره یافت. البتّه، این وضع با اختلاف زمان و مکان و مزاج افراد تفاوت می‌کند. اگرنه یقین اخلاقی- صرف‌نظر از برخی ضرورت‌های اساسی که همه وجدان‌ها به‌طور مساوی به آنها اعتراف دارند- به‌تدریج جای خود را به اوهام و انواع شکّ و تردید و گمراهی می‌دهد.

برای مثال، وظیفه ما در برابر طبیعت عاطفی‌مان چیست؟ آیا نباید به هیچ‌یک از خواسته‌های شهوانی‌مان پاسخ مثبت دهیم و هر نوع رنج و درد و ناراحتی را بر خود هموار کنیم و در این راه با بودایی‌ها همراه شویم تا به مرحله «نیروانا» «۱»؛ یعنی درجه نابودسازی شهوات برسیم؟ و یا این‌که همین‌قدر بس است که ما به نوعی از لاابالیگری و بی‌تفاوتی در برابر انواع خیر و شرّ این عالم، تظاهر کنیم (کاری را که رواقیّون می‌کردند) هرچند در حقیقت برخی امور را بر بعضی دیگر ترجیح دهیم، و یا در سرانجام کار، بر ما واجب است که از تمامی لذّات زندگی بهره ببریم، خواه این کار حکیمانه و پاکیزه‌ای باشد (همان‌طور که در تعلیمات سودگرایان آمده است)، یا این‌که بدون هیچ قاعده و روشی، به طریقه اریستیپی «۲» و شاعران در تمام روزگاران باشد؟ ...

باوجود این، تمام این انواع و اقسام دریافت‌ها، بر این مطلب تأکید می‌کنند که ما در آن باره به فطرت انسانی رجوع کنیم و از هرکدام آن‌ها تنها وسیله‌ای را فراهم نماییم که به صاحبش این توان را می‌دهد تا در حدّ امکان، مطابق آن فطرت رفتار کند.

جریان امر در رابطه ما با امثال و اقرانمان از همین قرار است؛ زیرا پیدا کردن راه سلوک و رفتار مناسب- به دلیل اختلاف سلیقه و عقیده‌ای که داریم- کم‌زحمت‌تر نیست. در اینجا مثالی می‌آوریم که از دیرزمان با وجود عقاید مختلف پذیرفته شده است: آیا به کسی که اهانت شده است، باید انتقام بگیرد، یا چشم‌پوشی کند و ببخشد و یا مختار است که هرکدام را خواست

(۱)- «نیروانا» در اصطلاح فلسفه هندی به معنای فنای کلّ ذات است. (مترجم عربی)

(۲)- اریستیپ (eppitsirA) فیلسوف آفریقایی در قرن چهارم پیش از میلاد به دنیا آمد. وی شاگرد سقراط و صاحب مکتبی بود که خوشبختی را مبتنی بر لذّت‌ها می‌دانست. (مترجم عربی)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۷

انتخاب نماید؟ و آیا بر ما لازم است که با خواهران دینی با ملاحظه و خویشتنداری رفتار کنیم، یا با شدّت، و یا این‌که با ابراز محبّت برادرانه؟ ... و آیا واجب است که به دیگران به‌قدری کمک کنیم که آنها نیز زندگی خوشی داشته باشند و یا این‌که با همان امکاناتی که دارند، به حال خودشان بگذاریم؟ ... و نظایر این‌ها ... بنابراین اگر بخواهیم به تفصیل روی مسائل روزانه از خرید و فروش، ربا، شراب، ازدواج و زنا مطلب را پیاده کنیم، اشتباهات همواره فزونی می‌گیرد و همچنان عقل‌ها در برابر یکدیگر مقاومت می‌کنند و عواطف در برابر یکدیگر می‌ایستند.

البتّه کانت، سنگ بزرگی را نشان می‌دهد که با اخلاق مبتنی بر وجدان فردی برخورد دارد؛ ولی از جمله محالات این است که در هنگام رسیدن به مرتبه معیّنی ناگزیر باید قانونی را وضع کنیم که این قانون بر تمام وجدان‌ها ضرورتا حاکم باشد. به راستی چرا من خودم را به خاطر راضی بودن شما باید راضی ببینم؟

در حقیقت، از جمله بدیهیات این است که باید به یک قدرت برتر برای از بین رفتن اختلاف پناه ببریم و با تمام اصرار و تأکید بگوییم که هیچ چاره‌ای نیست از این‌که به این قدرت اجتماعی اعتراف کنیم؛ چون این کار یک کار اخلاقی ? (etilaroM)

است، نه یک امر شرعی ? (etilag? eL). در اینجا به نیروی بازدارنده سالمی اشاره می‌کنیم که کانت را ملزم می‌کند تا این قانون را از برترین قدرت بجوید که از دو ویژگی «اخلاق‌گرایی» و «شمول» برخوردار است و من معتقدم که این قانون در خود عقل- به صورت صافتر و خالصترش- نهفته است؛ آن صورت عقلانی که قانون عدم تناقض (noitcidartnoC - non al ed iol aI) را بر همه چیز حاکم می‌داند، و در آینده برای ما این فرصت فراهم خواهد بود که همانند این معیار یعنی معیار اخلاقی کانت را ناکارآمد ببینیم! «۱»

می‌بینیم که کانت خود به ناتوانی ارزشیابی خویش از تعریف واجبات ویژه انسان اعتراف می‌کند؛ همان واجباتی که تقسیم‌بندی آن از مسائل مهمّ نظام علمی شمرده می‌شود، نه نظام نقد همه‌جانبه عقل، زیرا این نظام از هیچ نوع رجوعی به فطرت انسانی پیروی نمی‌کند. «۲»

بنابراین، مردم به صورت مشخّص به قانون صالحی برای تطبیق فطرتشان نیازمندند، و هر

---

(۱)- ر ک: مباحث دوم و سوم همین کتاب.

(۲)- ۶. P, ecaf? erp, trap. R al ed. tirC, tnaK

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۸

کس در حالت‌های ساده هم می‌تواند این قانون مسلّم را به صورت اجمالی در باطن خود بیابد؛ یعنی این‌که شخص به احساس وجدانی خود در شکل مجردش نیازی ندارد و اگر نیازی هم داشته باشد، این اندیشه خالی و فارغ از همه چیز، هیچ نفع مشخّصی را عاید ما نمی‌کند.

در اینجا، ناگزیر باید به جنبه دیگری توجّه کنیم. اکنون که به هر طرف نگاه می‌کنیم جز تاریکی چیزی نمی‌بینیم، در کجا آن نور زیبا را بجوییم تا دل‌ها و وجدان‌هایمان را هدایت کنیم؟ ... و در کجا آن رهاننده را بیابیم که جان‌های ما به او وابسته است، درحالی‌که شکّ و تردید بر نفوس ما سایه افکنده است؟

در برابر این پرسش‌ها، جز یک پاسخ که خود را بر ذهن ما تحمیل می‌کند، چیزی برای گفتن نداریم، زیرا کسی جز ذات آفریدگار که خالق نفس آدمی است، جوهر نفس و راه سعادت و کمال آن را با صلاحیّت و بینش عمیق نمی‌شناسد:

«أَ لا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ» «۱».

از آن نور بی‌نهایت، باید نورانیّت کسب کنم و باید برای هدایت وجدانم روی دلم را به سوی آن ضمیر اخلاقی مطلق برگردانم: «وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» «۲»

بنابراین به جای این‌که بگوییم: عقل محض (elatnednecsnart nosiaR) (چنان‌که در بیان کانت بود)، باید بگوییم: عقل آسمانی (etnadnecsnart nosiaR)، و به جای این‌که به امری مجرّد و تصوّری ذهنی مستند کنیم، باید به آن واقعیّت محسوس زنده دانایی منتسب کنیم که همان عقل الهی است، بنابراین تنها نور وحی است که ممکن است جای نور فطری را بگیرد، چه این‌که قانون تعهدآور الهی است که باید مداوم باشد و قانون اخلاقی فطری را کامل سازد.

در قرآن کریم، عقل و نقل در کنار هم حرکت می‌کنند و این مطلبی است که از آیه شریفه

---

(۱)- ملک (۶۷) آیه ۱۴: «آیا آن کسی که موجودات را آفریده است، از حال آن‌ها آگاه نیست، درحالی‌که او (از اسرار دقیق) آگاه است».

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۱۶: «چه‌بسا شما از چیزی اکراه داشته باشید، درحالی‌که آن برای شما خیر است و مایه سعادت و خوشبختی؛ و

چه‌بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۹۹

استفاده می‌شود: «وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ» «۱»، و در دل مؤمن دو نور وجود دارد، درحالی‌که کافر جز یک نور در خود نمی‌یابد و این همان راز نور درهم‌آمیخته است:

«نُورٌ عَلى نُورٍ» «۲»

آیا معنای این سخن آن است که در الزام اخلاقی، ما بین دو منبع مختلف (عقل، وحی) تفاوت قائل شویم؟ هرگز! بلکه شایسته‌تر آن است که ما هر دو را هم‌چون یک منبع ببینیم، امّا نزدیک‌ترین آنها به مردم (عقل) از صفای کمتری برخوردار است، و این بدان جهت است که آن نور مکمّل (وحی) برای ما کمتر دست‌یافتنی است و تسلّطی نیز بر ما ندارد. بنابراین از ناحیه آن تعهد اخلاقی نیست، پس تعهد از خلال باطن و وجدان فردی ما و شرایط خاصّی است که تحقّق می‌یابد، به این ترتیب، از ناحیه همین وجدان فردی در همه حالات، این امر مباشر (عقل الهی) را دریافت می‌کنیم و عقل بشری ما نیز همان چیزی است که ما را فرمان می‌دهد تا در برابر عقل الهی تسلیم باشیم.

از این‌رو، غزالی امکان یافته است، بگوید: «سخن گوینده‌ای که می‌گوید: ناخواسته این کار انجام شد! سخن بی‌دلیلی است، زیرا کاری که نه در آخرت و نه در دنیا انجام دادن و ندادنش غرض و فایده‌ای برای ما ندارد، سرگرم شدن به آن معنایی ندارد، چه دیگران آن عمل را بر ما تحمیل کنند و یا نکنند». «۳» این از سویی؛ و از سوی دیگر، وقتی که من از خود می‌پرسم تا عملا با وظیفه خویش در جایی که از وضوح نسبی برخوردار است آشنا شوم، درحالی‌که پیش از شروع به کاری سر تسلیم در برابر انوار فطری خود فرود آورده‌ام، بنابراین راهنمایی وجدان و ضمیر من هرگز ارزش یک قانون اخلاقی را برای من ندارد، مگر وقتی که معتقد باشم که در ذات خود بیانگر یک حقیقت اخلاقی است، نه یک حقیقت نسبی نسبت به احساس من. تمام تلاش فکری و تأمّلم با هدف مطالعه این حقیقت است که معتقدم در اعماق جان من و در جوهر ذات هر موجود عاقلی ریشه دارد.

بنابراین، هرگاه به ما بگویند که ما کسانی هستیم که به عنوان اعضای عالم عقلی برای خود قانون‌گذاری می‌کنیم، بر ما لازم است که براساس آن استقلالی که ویژه عقل است باهم متّفق

---

(۱)- ملک (۶۷) آیه ۱۱: «و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم و یا تعقّل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.»

(۲)- نور (۲۴) آیه ۳۵: «نوری است بر فراز نور».

(۳)- احیاء علوم الدّین، چاپ حلبی، ج ۴، ص ۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۰

باشیم.

معنای این عبارت در واقع چیست: «آیا عقل، خود قانون‌گذاری می‌کند؟»، آیا عقل ایجاد قانون می‌کند یا این‌که عقل زمینه را برای دریافت قانون فراهم می‌سازد، بر این اساس که قانون جزئی از هستی عقل است، تا قانون را بر اراده الزام کند؟

توضیح این‌که هرگاه عقل به وجودآورنده قانون باشد، سروری مطلق بر قانون خواهد داشت، در آن صورت به پیروی از خواست خود یا قانونمند خواهد ماند و یا قانون را از بین خواهد برد، و اگر عقل چنین توانی را نداشته باشد، و قانون پیش از وجود عقل وضع شده و آفریدگار عقل، قانون را همانند یک اندیشه فطری در عقل سرشته باشد، پس عقل از قانون، جداناشدنی خواهد بود.

در این صورت، معنای عبارت چنین خواهد شد که انسان از عقلش نصیحت بطلبد، همان را که در کتاب فطرت پاک خود می‌خواند و در لوح انسانیّت با وصف نوعی آن جستجو می‌نماید، چیزی را که خداوند انسان را بر آن فطرت آفریده است. و به

عبارت دیگر، وقتی که ملحدترین و بی‌دین‌ترین فرد به سیطره عقل رجوع کند، در واقع هیچ کاری جز گوش جان سپردن به این صدای الهی نمی‌تواند انجام دهد که بدون نام بردن از خود، در درون هریک از ما به صراحت سخن می‌گوید، و آن‌گاه که مؤمن حدیث نفس کند، با وی حرف می‌زند.

امّا اگر این دو نور فطری و وحی الهی شاخه‌های یک ریشه‌اند و بس، پس باید سرانجام بپذیریم این خدای سبحان است که همواره ما را به وظایف ظاهری و باطنی ارشاد می‌کند.

آری این‌چنین به راه حلّ الزام اخلاقی در اسلام، به صورت اصلی خود هم‌چون یک قانون قطعی (evitisop ioL) می‌رسیم.

بر ما لازم است وقتی که با چنین زمینه جدیدی روبه‌رو می‌شویم، از خود این مطلب را بپرسیم که آیا شریعت اسلامی یک منبع دارد و یا منابع مختلف؟ این پرسش برای آن است که فقها برای شریعت اسلامی به‌طور کلّی، چهار منبع مشخّص کرده‌اند که عبارتند از: قرآن یا سخن خدا؛ سنّت یا آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده است، اجماع یا حکمی که اجماع شده امّت است؛ و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۱

بالاخره قیاس یا حکم از راه مقایسه. «۱»

هرگاه تحلیلی را که مطرح کردیم تحلیلی درست باشد- به استثنای بعضی از تعریف‌هایی که باید به این گفتار اضافه کنیم- سزاوار نیست که جز یک سلطه قانون‌گذاری به معنای صحیح داشته باشیم. قرآن کریم خود بر این اندیشه در بسیاری از آیات شریفه تاکید نموده است و می‌فرماید: «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»* «۲» و «أَلا لَهُ الْحُكْمُ» «۳» و «لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» «۴»

خدای سبحان پیامبرش را در میان ما برانگیخته است، برای این‌که نه تنها در برابر قانون الهی تسلیم باشد، بلکه نخستین کسی باشد که سر تسلیم فرود می‌آورد: «قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» «۵»

در این صورت، آیا مقصود از این چهار منبع قانونی چیست؟

الف- قرآن:

از آنجا که قرآن از نظر مسلمانان، در ذات خود سخن خداست، تمام شرایط لازم و کافی را برای بیان اراده پروردگار دارد، ولی آیا سزاوار نیست که این کتاب آسمانی تنها منبع شریعت اسلامی باشد؟ ... مگر نه این است که اقرار به وجود منبعی دیگر برای تکلیف اخلاقی، به‌طور مباشر و مستقیم و واقعی در کنار قرآن، به این معناست که بینش‌های دیگری در کنار خدا به صورت مشترک وجود دارد، که آنها نیز همان حقّ مقدّس را در صدور احکام دارند؟ پس باید ببینیم تا چه اندازه به منابع دیگر در واقع این قدرت (صدور حکم) داده شده است.

---

(۱)- باید توجّه داشت که منابع تشریع از دیدگاه شیعه امامیّه عبارت است از: کتاب، یعنی قرآن مجید و سنّت نبوی و بقیّه معصومان علیهم السّلام (قول، عمل و تقریر معصوم علیهم السّلام و اجماع [البتّه اجماعی از نظر شیعه حجّت است که حکایت از قول معصوم کند، اگرنه اجماع، یک منبع مستقل شمرده نمی‌شود.] و عقل).

(۲)- انعام (۶) آیه ۵۷ و یوسف (۱۲) آیه. ۴: «تمام کارها و فرمان‌ها به دست خداست».

(۳)- انعام (۶) آیه ۶۲: «دادرسی و حکم و قضا مخصوص ذات پاک اوست.»

(۴)- رعد (۱۳) آیه ۴۱: «هیچ‌کس را یارای ردّ احکام او یا جلوگیری از فرمان او نیست».

(۵)- انعام (۶) آیات ۱۶۲ و ۱۶۳: «بگو: (نه در عقیده، من یکتاپرستم، بلکه در عمل) نماز من و تمام عبادات من و حتّی مرگ و

زنـدگی من همه برای پروردگار جهانیان است؛ پروردگاری که هیچ شبیه و شـریکی ندارد و به این موضوع من دسـتور یافته‌ام و من نخستین مسلمانم».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۲

ب- سنّت:

حقیقت این است که تمام دانشـمندان اتّفاق‌نظر دارند که تعالیم سـنّت عملی یا آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ما رسیده است، «۱» منبع دوم با اهمیّت بسیار برای شریعت اسلامی- پس از قرآن- است.

قرآن کریم خود از مؤمنان می‌خواهـد که بدون زحمت پس از ایمان به نبوّت به تمام اوامر او تسـلیم باشـند، از جمله: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» «۲»، و این آیه: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» «۳»، و این آیه:

«وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» «۴»، و این آیه: «وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» «۵»

بـاوجود ایـن، اگر به حقیقت امر نگـاه کنیم، می‌بینیم که تمـام اوامر پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم، تکلیـف نهـایی را- هر نـوع تکلیفی کـه باشـد، خـواه شـرعی و یـا دینی- الزام و ایجـاب نمی‌کنـد، مگر در حـدّ معیّن و مشـروط و آن هم بـدین صـورت که به صراحت یا به‌طور ضمنی در پوشش تفکّری باشد، که صفت وحی آن را پوشش دهد.

هرگاه مشتمل بر این صفت الهی نباشد، زمینه‌ای برای آموزه قانونی نخواهد بود، و در مثل مانند آن است که شخصی بدون سلطه بر دیگران حرفی را گفته باشد! «۶»

---

(۱)- مقصود از سـنّت مأثوره، تمام اقوال، افعال و تقریرات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و تمام موافقت‌های ضمنی، استحسانی و یا ردّ آن حضرت است. البتّه از نظر شیعه: اقوال، افعال و تقریرات، ائمّه معصومین علیهما السّلام نیز سنّت است- م.

(۲)- نساء (۴) آیه ۶۵: «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این‌که تو را در اختلافات خود به داوری بطلبند، در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی ننمایند و کاملا تسلیم باشند.»

(۳)- نساء (۴) آیه ۸۰: «هرکس از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.»

(۴)- حشر (۵۹) آیه ۷: «آنچه رسول خدا برای شما آورده است، بگیرید (و انجام دهید).»

(۵)- نور (۲۴) آیه ۵۶: «رسول خدا را اطاعت کنید تا (در پرتو انجام این دستورات) مشمول رحمت او (خدا) شوید».

(۶)- چنان‌که اشاره شـد، تمام گفتار و رفتار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم حجّت است، به بیان صـریح قرآن کریم، هیچ سـخن پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم برخاسته از هوی و هوس نیست، بلکه همه وحی الهی است: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی (رحمن/ ۳ و ۴)، یعنی: و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، (سپس با صراحت می‌فرماید:) آنچه می‌گوید: جز وحی که بر او نازل شده نیست.-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۳

این تفکیک اشاره شده، در نصّ قرآنی آمده است، خدای متعال می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ» «۱»

علاوه بر این‌ها خود پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم به واضـح‌ترین و روشـنترین صورت این مطلب را مقرّر داشـته است، چنان‌که فرموده: «هرگاه از قول خود به شما چیزی را دستور می‌دهم، من هم بشری‌ام، ولی هرگاه از سوی خدا چیزی را گفتم، آن را بگیرید

(انجام دهید)، زیراکه من هرگز چیزی را به دروغ به خدا نسبت نمی‌دهم». «۲»

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تنها به این مقدار بسنده نکرده است که اعلان نماید پیشنهادهای وی درباره امور دنیا معصوم از خطا نیست، چون از محدوده رسالتش بیرون است، که خود به اصحاب و امّتش می‌فرماید: «شما به امر دنیاتان داناترید» «۳»، بلکه علاوه بر همه این‌ها چه‌بسا آن حضرت نیز

- متأسفانه از نظر دانشمندان عامّه چنین نیست؛ اشاعره جز کذب و کفر، بقیه گناهان کبیره را بر انبیا روا می‌دانند و معتزله گناهان صغیره را بر انبیا تجویز می کنند، ولی از دیدگاه شیعه پیامبران از گناه کبیره و صغیره و هر نوع خطایی معصوم و مصونند: ر ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مقصد چهارم- م.

(۱)- انفال (۸) آیه ۲۴: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اجابت کنید دعوت خدا و پیامبر را، به هنگامی که شما را به چیزی می‌خواند که شما را زنده می کند.»

(۲)- ر. ک: صحیح مسلم، ۷/ ۹۵؛ المجموع، ۱۱/ ۳۵۳؛ سنن ابن ماجه، ۲/ ۸۲۵، حدیث ۲۴۷۰؛ الجامع الصّغیر، ۱/ ۳۹۳، حدیث ۲۵۷۰؛ کنزل العمال، ۱۱/ ۴۷۴، حدیث ۱۲۱۷۹ و ۱۲۱۸۰؛ فیض القدیر شرح الجامع الصّغیر: ۱/ ۶۲۵ و ۲/ ۷۱۹؛ معتصر المختصر، ۲/ ۳۰۰؛ مسند احمد، ۱/ ۱۶۲، حدیث ۱۳۹۵؛ مسند ابی یعلی، ۲/ ۱۲ حدیث ۶۳۹؛ حلیة الأولیاء، ۴/ ۳۷۳.

ما در درستی این روایت تردید داریم، به دلیل این‌که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی گوید، چنان‌که خدای متعال می‌فرماید: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی، (نجم: ۳- ۴) و از طرفی معقول نیست که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبری دهد که برخلاف واقع و حقیقت باشد. ثانیا کسی که مدّعی شده است که وی گردافشانی درخت خرما را نمی‌دانست! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در جزیرة العرب زندگی می کرد و به خوبی می‌دانست. ثالثا؛ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به خوبی می‌دانست که مردم به سخنان او تعبّد دارند و به آن ترتیب اثر می‌دهند، بنابراین چگونه چیزی را می گوید که نمی‌داند، درحالی‌که به دیگران زیان می‌رساند. مترجم عربی کتاب می‌نویسد: این روایت را مسلم در کتاب فضائل، باب ۳۸، نقل کرده است و فقره اوّل حدیث را که مؤلّف ذکر کرده است، از قول رافع بن خدیج است و فقره دوم حدیث از قول طلحة بن عبید اللّه است که هر دو به مناسبت جریان گردافشانی درخت خرماست. [یادداشت محقّق

(۳)- ر. ک: صحیح مسلم، ۲/ ۲۲۳ و ۴/ ۱۸۳۶؛ البیان و التّعریف، ۱/ ۲۹۹؛ فیض القدیر شرح الجامع الصّغیر، ۱/ ۴۸۹ و ۳/ ۵۰؛-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۴

موقعی که موضوعی از موضوعات رسالت الهی خود را- راجع به نظام اخلاقی، تشریعی و یا عبادی- مطرح می کند، به خطاهای کوچک و بزرگ گرفتار می‌شود، «۱» مگر زمانی که با وحی الهی پشتیبانی گردد.

همچنین می‌بینیم که قرآن مجید در موارد زیادی به آن حضرت اعتراض می کند؛ چون وی به حال مشرکان دلسوزی کرد و نسبت به ایشان موضعی گرفت که نشانی از رحمت داشت، درحالی‌که باید بیشترین سختگیری را می‌نمود: «ما کانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْری حَتَّی یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ» «۲» در جای دیگر پیامبر را مخاطب می‌سازد: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» «۳»، و در مورد سوم

- المحلی، ۸/ ۲۸۶؛ مسند احمد، ۱/ ۱۶۲ و ۳/ ۱۵۳؛ شرح نهج البلاغه،/ ۲۰۷؛ الجامع الصغیر، ۱/ ۴۱۶، حدیث ۲۷۱۴؛ کنز العمّال، ۱۱/ ۴۶۵، حدیث ۳۲۱۸۲؛ فیض القدیر، ۱/ ۶۲۵؛ سبل الهدی و الرّشاد، ۱۲/ ۷.

به راستی نمی‌دانیم چه اموری بوده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن وارد نبوده است، بنابراین اگر اموری از قبیل گردافشانی درخت خرما بود که اوّلا چرا وارد نباشد ... ولی اگر منظور امور مربوط به خلافت و یا امامت است، بحث دیگری است.

یادداشت محقّق

(۱)- ما نمی‌خواهیم درباره این عبارت که نسبت خطا- العیاذ باللّه- به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داده، یادداشتی بنویسیم، ولی از مؤلّف کتاب می‌پرسیم: آیا خود اعتقاد به عصمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دارد یا خیر، و آیا او را مؤیّد از جانب وحی می‌داند یا نه؟ و آیا به او در قانون گذاری تنها، اعتماد است یا نه؟ و بالاخره موضع مؤلّف کتاب نسبت به آیات عصمت چیست؟

(۲)- انفال (۸) آیه ۶۷: «هیچ پیامبری حق ندارد اسیران جنگی داشته باشد، تا به اندازه کافی جای پای خود را محکم کند و ضربه‌های کاری و اطمینان‌بخش بر پیکر دشمن زند».

ما درصدد بررسی شأن نزول این آیه شریفه نیستیم، بلکه همین اندازه می گوییم که با این موضعگیری مؤلّف موافق نیستیم که می گوید: «همچنین می‌بینیم که قرآن مجید در موارد زیادی به آن حضرت اعتراض می کند». خلاصه عقیده دانشمندان شیعه امامیه در شأن نزول این آیه کریمه آن است: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحابش درباره اسیران مشورت کرد، پیشنهادهای آنان با نیّات آلوده همراه بود، در عوض خیرخواهی، خداوند از نیّات آنها پرده برداشت و آنان را نکوهش کرد و نیرنگ آنها را آشکار نمود و این آیه نازل شد، بنابراین سرزنش متوجّه آنها بوده و اعتراض نسبت به عقیده ایشان است و برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وضع آنان را روشن کرد تا معلوم شود که مشورت با ایشان به خاطر نیاز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به پیشنهادهای آنها نبوده است، بلکه تنها برای آن بوده که دل‌های آنان را نرم کند و به آنها بیاموزد، در وقت تصمیم‌گیریشان چه کنند، و برای این‌که به آداب الهی مؤدّب شوند، به این منظور با آنها مشورت کرد.

بعضی گفته‌اند که در میان امّت پیامبر کسانی‌اند که به دنبال آشوب و در کمین حادثه‌اند و خلاف را در باطن خود پنهان می‌کنند و کینه در دل دارند و در تخریب امر پیامبر می‌کوشند و برخلاف دینش عمل می‌کنند و کسی آنها را نمی‌شناسد و نام- و نشان ایشان را نمی‌داند، پس پیامبر خواست با چنین کسانی مشورت کند تا پرده از باطن ایشان بردارد. ر. ک شیخ مفید، الفصول المختارة، ص ۳۲؛ المسائل العکبریّه، ص ۱۰۸ با تصرّف.

نقل کرده‌اند که پیامبر در جنگ بدر درباره اسیران به اصحابش فرمود: اگر خواستید بکشید و اگر خواستید آزاد کنید! اصحاب گفتند: ما فدیه می‌گیریم تا بهره‌مند گردیم و بدان وسیله در برابر دشمن تقویت شویم، گویند: پیامبر از گرفتن فدیه راضی نبود تا این‌که سعد بن معاذ نارضایتی پیامبر را در چهره‌اش دید، گفت: یا رسول اللّه! این اوّلین جنگی است که در آن با مشرکان روبه‌رو شدیم، از نظر شدّت عمل و کشتن این‌ها بهتر از نگه داشتن آن‌هاست، عمر بن خطّاب گفت: یا رسول اللّه! آنها شما را تکذیب کردند و با شما جنگیدند، آنها را بیاورید و گردن بزنید! علی را اجازه بده تا گردن عقیل را بزند ... ر. ک محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۹/ ۲۴۲؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان: ۴/ ۴۹۵؛ محمّد حسین طباطبایی، المیزان: ۹/ ۱۳۹.

(۳)- توبه (۹) آیه ۴۳: «خداوند تو را بخشید، چرا به آنها اجازه دادی؟»

این آیه شریفه نیز مانند آیه قبلی است. دلیل بر این مدّعا سخن امام رضا علیه السّلام است که فرمود: این از باب «ایّاک اعنی و اسمعی یا جاره» نازل شده است به ظاهر خداوند پیامبر را مخاطب قرار داده، ولی منظور امّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است [همان‌طوری که در ضرب المثل معروف داریم: «به در می گوید، دیوار بشنود!» م درباره حدیث ر. ک: مسند الامام الرّضا، ۲/ ۱۳۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲/ ۲۲۲؛ محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۱/ ۸۳؛ سیّد مرتضی تنزیه الانبیاء، ص ۱۱۴.

و یا حدیثی که امام باقر علیه السّلام فرمود: تا کسانی را که عذر دارند و کسانی را که بدون عذر در خانه نشسته‌اند، بشناسی! ر. ک: منابع قبلی؛ نیز: قمی، التفسیر (تفسیر قمی)، ص ۲۶۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۵

می‌فرماید: «ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ» «۴».

و از این قبیل است موضعگیری پیامبر در یکی از حالات دزدی که داوری به نزد وی بردند، به طوری که در قرآن آمده است؛ و نزدیک بود که اگر کمک وحی نبود ایشان در قضاوتش فریب بخورد؛ بی گناه را مجرم و گنهکار را آزاد کند. قرآن دراین‌باره می‌فرماید: «وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنِینَ

---

(۴)- توبه (۹)، آیه ۱۱۳: «شایسته نیست که پیامبر و افراد باایمان برای مشرکان آمرزش خواهند».

دراین‌باره به کتاب «بلوغ المآرب فی نجاة آباء النّبی و عمّه» با تحقیق مترجم (فرانسه به عربی) نوشته شیخ سلیمان جمل از هری و هم‌چنین به تفسیر همین آیه در تفسیر طبری، ج ۱۱، ص ۳۰ مراجعه کنید که می‌نویسد: اهل تأویل در شأن نزول این آیه اختلاف نظر دارند؛ بعضی گفته‌اند: درباره ابو طالب نازل شده است و گروه دیگر می گویند: درباره مادر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است، چون رسول خدا خواست برای مادرش طلب مغفرت کند، منع شد! و عدّه دیگری گفته‌اند: به این خاطر نازل شد که مردمانی از اهل ایمان برای مردگانشان از مشرکان استغفار می کردند، این آیه نازل شد و نهی شدند.

از ابن عبّاس درباره این آیه آمده است که همچنان برای مردگان مشرکشان استغفار می کردند، تا این‌که این آیه نازل شد، از استغفار برای مردگان، خودداری کردند. ر. ک: زمخشری، الکشاف، ۲/ ۲۱۷؛ ابن عربی احکام القرآن، ۲/ ۱۰۲۱؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۶/ ۱۰۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱/ ۷۸؛ شوکانی، فتح القدیر، ۲/ ۴۱۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۶

خَصِیماً» «۱».

از این سبک و سیاق است موعظه رسا و شیوایی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در برابر دو طرف نزاع پیش از فیصله دادن آنان ایراد فرمود، به‌طوری که از امّ سلمه نقل شده است که ایشان فرمود: «همانا من هم بشری‌ام و شما داوری را نزد من می‌آورید و شاید یکی از شما گشاده زبانتر و سخنورتر از دیگری باشد و من مطابق آنچه می‌شنوم، داوری می کنم؛ بنابراین من به نفع هرکس چیزی از حق برادرش را حکم کردم، نباید بگیرد که در حقیقت پاره‌ای از آتش را به او داده‌ام.» «۲»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۰۶: «هرگز از کسانی مباشی که از خائنان حمایت نمایی».

واحدی در اسباب النّزول، ص ۱۲۰، در شأن نزول این آیه می‌نویسد: مردی از انصار به نام طعمهٔ بن ابیرق فردی از فرزندان ظفر بن حارث زره همسایه‌اش به نام قتادهٔ بن نعمان را دزدید، این زره میان کیسه‌ای پر از آرد بود. از قسمت پارگی کیسه تا خانه دزد آرد می‌ریخت و در خانه نیز اثر آرد بود. سپس زره را نزد مردی از یهود پنهان کرد که او را زید بن سمین می گفتند.

صاحبان زره آن را نزد طعمه جستند، ولی نیافتند و او سوگند یاد کرد که به خدا قسم زره را برنداشته است و هیچ اطّلاعی از آن ندارد، صاحبان زره گفتند: آری به خدا سوگند که او وارد خانه ما شده و زره را برداشته است و ما آن را پی گرفته‌ایم تا وارد خانه او شده و آثار آرد را در خانه‌اش دیده‌ایم. با این همه، وقتی که او سوگند یاد کرد، او را رها کردند و دنبال آرد را گرفتند تا به منزل مرد یهودی رسیدند و او را گرفتند. مرد یهودی گفت: طعمهٔ بن ابیرق زره را به او داده است و گروهی از مردم نیز گواهی دادند. فرزندان ظفر گفتند: ما را نزد رسول خدا ببرید و با آن حضرت دراین‌باره صحبت کردند و از او خواستند تا از اقوام ایشان دفاع کند و گفتند: اگر این کار را نکند، او هلاک می‌شود و رسوا می گردد و یهودی تبرئه می‌شود!

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خواست این کار را بکند و طرفداری آنها را نماید و یهودی را مجازات کند که خدای تعالی این آیه را نازل کرد.

(مترجم عربی)

ما با نظر مؤلّف و هم‌چنین مترجم عربی این کتاب درباره تفسیر و تأویل این آیه موافق نیستیم، زیرا خلاصه نظر دانشمندان شیعه از این قرار است: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به خاطر آن افراد منافق با مرد یهودی دشمنی نورزید و این کار را نکرد و اگرنه به خاطر وی- طعمهٔ بن ابیرق بن عمرو بن حارثهٔ بن ظفر انصاری- نهی وارد نمی‌شد، بلکه در روایت این مطلب ثابت شده است که اقوام طعمه، وقتی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درخواست کردند تا از طعمه، حمایت کند و دزدی را به یهودی نسبت دهد، او متوقّف و منتظر وحی ماند تا آیه شریفه نازل شد. استغفار در اینجا نیز مربوط به کسانی است که از طعمه حمایت می‌کردند و می‌خواستند که او را از دزدی تبرئه کنند؛ در صورتی که بعدا برخلاف تصوّر آنها شد. هم‌چنین منظور از کسانی که به خود خیانت می‌کنند، نیز طعمه و افراد قبیله اویند که با وجود علم به سرقت او، از وی دفاع کردند و او را یاری نمودند.

ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۷/ ۳۹؛ و ۲۲/ ۷۴؛ [هم‌چنین به تفاسیر شیعه، ذیل آیات ۱۰۶ تا ۱۱۳، سوره مبارکه نساء، مراجعه کنید- م.]

(۲)- ر ک: صحیح بخاری، ۳/ ۲۳۵؛ سنن دار قطنی، ۴/ ۲۳۹، حدیث ۱۲۶ و ۱۲۷؛ مسند احمد، ۶/ ۳۰۷؛ السنن الکبری،-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۷

علاوه بر این‌ها، گاهی برای آن حضرت پیش می‌آمد؛ امامت نماز جمعه را فراموش می‌کرد و یا در نماز بعضی تفاصیل را که خود مخالف صحّت آنها بود، می‌افزود، دراین‌باره بخاری روایت می‌کند: « [یک روز] پیامبر اسلام نماز را داد، گفتند: یا رسول اللّه! آیا در نماز اتّفاقی افتاده است؟

فرمود: چه اتّفاقی؟ گفتند: شما نماز را چنین و چنان خواندید، پیامبر روی پاهایش نشست و رو به قبله کرد و دو سجده به‌جا آورد سپس سلام داد و رو به ما کرد و فرمود: اگر در نماز اتفاقی افتاد، به شما خبر می‌دهم، ولی من هم مثل شما بشرم، مثل شما من هم فراموش می‌کنم، اگر فراموش کردم، یادآوری کنید ... «(۱)»

بنابراین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در موضع معیّنی اعلام می‌کند که معصوم است؛ آنجا که امری را- چنان‌که دیدیم- به عنوان رسول خدا ابلاغ می‌کند و چون رسالتش را ابلاغ کرد و برای مردم توضیح داد و در ذهن مردم به ودیعت نهاد، البتّه که نارسایی فطری همواره با آگاهی انسان- به هر مقدار که عقلش هم قوی و هوشمند باشد- برخورد دارد و ممکن است در نزد وی ظاهر شود،

- ۱۰/ ۱۴۳ و ۱۴۹؛ سنن ابن ماجه، ۲/ ۲۷۷، حدیث ۲۳۱۷؛ سنن ابو داود، ۳/ ۳۰۱، حدیث ۳۵۸۳؛ سنن ترمذی، ۳/ ۶۲۴، حدیث ۱۳۳۹؛ سنن نسایی، ۸/ ۲۳۲، از امیر المؤمنین علیه السّلام رسیده است که فرمود: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در بین مردم با دلایل و بیّنه و سوگند، در دعاوی قضاوت می‌کرد، و چون درخواست‌ها و مظالم زیاد شد، فرمود: ای مردم همانا من بشری‌ام ...» ر. ک:

وسائل الشّیعه، ۱۸/ ۱۶۹ و کتاب‌های فقهی و حدیثی.

(۱)- نمی‌دانم چگونه نویسنده کتاب به اختلاف دانشمندان، فقها، به‌ویژه متکلّمان درباره این حدیث و نظایر آن با اختلاف در عبارات و اختلاف نسبت توجّه نکرده است؛ گاهی حدیث را به صاحب دو دست و گاهی به صاحب دو دست چپ و گاهی هر دو با هم و در روایتی به یکی و در جایی به خرباق و در دیگری به مردی از سلیم و در دیگری به سلمی و نظایر این‌ها نسبت داده‌اند.

از این‌رو برخی حدیث را به خاطر تفاوت زیاد الفاظ و ناهنجاری متن، از اصل رد کرده‌اند؛ گاهی نوشته‌اند در نماز عصر اتّفاق افتاده و گاهی در نماز عشا و گاهی در یکی از نمازهای مغرب و عشا و سخن درباره دو سجده سهو نیز از این قرار است، از این‌رو

بعضی کتاب مستقلّی در سهو النّبی نوشته‌اند و بعضی رد کرده‌اند، خلاصه آنکه سهو و خطای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- به‌طوری که بعضی تصوّر کرده‌اند- پذیرفته نیست.

با اختلافاتی این حدیث در کتاب‌های ذیل نقل شده: صحیح بخاری، ۱/ ۱۲۲ و ۱۷۳ و ۲/ ۸۵ و ۸/ ۱۷۰؛ صحیح مسلم، ۱/ ۴۰۳، حدیث ۹۷- ۱۰۲؛ مسند احمد، ۲/ ۲۳۴- ۴۵۹؛ السنن دارمی، ۱/ ۳۵۱؛ موطأ مالک، ۱/ ۹۳ حدیث ۵۸- ۶۰؛ سنن ابن ماجه، ۱/ ۳۸۳ حدیث ۱۲۱۳؛ سنن نسایی، ۳/ ۲۰- ۲۶؛ کتاب الام شافعی، ۱/ ۱۲۳- ۱۲۶؛ السنن الکبری، ۲/ ۳۳۵؛ ارشاد السّاری، ۲/ ۳۶۵؛ صحیح البخاری بشرح کرمانی، ۴/ ۱۴۲؛ عمدة القاری، ۴/ ۲۶۲، حدیث ۱۳۹؛ فتح الرّبانی، ۳/ ۱۴۰. علاوه بر این‌ها ر ک: کتاب‌های کلامی در مبحث عصمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۸

ولی با این تفاوت که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ممکن نیست به‌طور مطلق بر نظری نادرست و خطا باقی بماند و اگر از طریق معمول به راه صواب برنگشت، به‌طور حتم، وحی برای تصحیح خطای وی و استوار ساختن او به راه راست، دخالت می‌کند، اگرنه تمام امّت به خطا خواهند افتاد و به پیروی از او به راه ضلالت خواهند رفت. خدای سبحان می‌فرماید: «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ» «۱».

بنابراین اگر این تعدیل و استوارسازی مستمرّ نبود، هر آینه می‌رفت که با تمام اوامر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و احکام آن حضرت که پشتوانه‌ای از وحی نداشت، موافقت ضمنی گردد و مردم آنها را احکامی الهی بپذیرند، درحالی‌که حجّت آشکارا دارند. احوال دیگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نیز بر این قیاس در نظر بگیر، وقتی که وی کاری را انجام می‌دهد، کردار ایشان الگوهای آغازین و عملی مردم است تا که از آن پیروی می‌کنند و مسلمانان بر آن اساس رفتارشان را- تا وقتی که خلاف آنها صادر نشده باشد- تنظیم می‌کنند. «۲»

خلاصه مطلب این‌که هر حدیث صحیحی که ناسخ نداشته و موضوع آن جزئی از رسالت پیامبر و در نهایت حاکی از اراده الهی باشد در نظر مسلمانان سلطه اخلاقی بر نصّ قرآنی دارد. «۳»

---

(۱)- توبه (۹)، آیه ۱۱۵: «چنین نبوده است که خداوند گروهی را پس از هدایت گمراه سازد تا این‌که آنچه را باید از آن بپرهیزند، برای آنها تبیین کند».

(۲)- به راستی چرا این همه تکلّف و توجیه؟ اگر همان‌طوری که پیروان اهل بیت علیهم السّلام معتقدند؛ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را معصوم در تمام احوال بدانیم، هیچ نیازی به این سخنان نیست، مگر ممکن است که بدون عصمت، هدف بعثت تأمین شود؟ و یا ممکن است مردم- از دید مؤلّف- مواردی را که پیامبر به وسیله وحی پشتیبانی می‌شود، با موارد دیگر به راحتی تمیز دهند؟

علّامه حلی در کشف المراد از جمله دلایل عصمت انبیا، می‌نویسد: ۱- غرض و هدف از بعثت تنها با وجود عصمت میسّر است؛ زیرا اگر مردم دروغ و گناه را بر پیامبر روا بدانند، در اوامر و نواهی و افعال ایشان نیز مجاز می‌دانند و دیگر تن به فرمان آنها نمی‌دهند و این نقض غرض بعثت است، ۲- در صورت خطا و معصیت پیامبر اگر متابعت کنیم، پیروی از عاصی جایز نیست و اگر نکنیم خلاف امر خداست، ۳- اگر پیامبر نیز مرتکب معصیت شود، چون نهی از منکر یک واجب عمومی است؛ پس باید پیامبر را نیز از منکر نهی نماییم و نهی کردن مستلزم آزردن اوست، از طرفی آزردن پیامبر نیز منع شده است؛ بنابراین پیامبر باید معصوم باشد. ر ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مقصد چهارم، مسئله سوم؛ شبّر، حق الیقین، ص ۹۱؛ مظفر، عقاید الامامیه، ص ۵۴- م.

(۳)- این هم یکی از تناقضاتی است که گروهی از عامّه مطرح کرده‌اند؛ وقتی که سخن از منابع شرعی می‌شود، اوّل قرآن را می‌آورند-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۰۹

و اگر حدیث علاوه بر آن، مشتمل باشد بر تفصیلات و تعریفاتی بیش از آنچه در نصّ قرآنی آمده است، حاکم بر نصّ قرآنی و مفسّر آن است «۱» و اهمیّت آن را توصیف می‌کند و نمونه‌های

- (که عقیده همه مسلمانان است)، امّا در مواردی می‌گویند حدیث حاکم بر نصوص قرآنی است! کاش- حد اقل- با قیدی همراه می‌کردند و می‌گفتند: حدیث صحیح و معتبر!

(۱)- «سنّت حاکم بر کتاب است»، عبارت حدیثی است که دارمی در مقدّمهٔ السنّه، ۱/ ۱۵۳، حدیث ۵۸۷ و تفسیر قرطبی، ۱/ ۳۹، مفتاح الجنّه، ۱/ ۴۴، الکفایهٔ فی علم الرّوایهٔ، ۱/ ۱۴ و ۱۵، نقل کرده‌اند، جز این‌که از احمد بن حنبل وقتی که راجع به این حدیث می‌پرسند، او می‌گوید: «من جرئت نمی‌کنم این حرف را بزنم! بلکه می‌گویم: سنّت قرآن را تفسیر و تبیین می‌کند»، به کتاب الاعتبار حازمی، ص ۳۷، چاپ هند، مراجعه کنید، شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات، ص ۲۱۹ و سیّد عاملی در کتاب الصّحیح من السّیره، ۱/ ۲۹۶ مناقشه لطیف و دقیقی کرده است، مراجعه کنید؛ و نیز به اصول سرخسی، ۱/ ۳۶۵؛ الکفایه فی علم الرّوایه خطیب بغدادی، ص ۳۰؛ الموافقات شاطبی، ۴/ ۲۶؛ تفسیر قرطبی، ۱/ ۳۹؛ الإصابه، ۱/ ۳۵؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۹۹؛ جامع بیان العلم، ۲/ ۲۳۴، مراجعه کنید.

تردیدی نیست که منظور مؤلّف از این سخن آن است که می‌گوید: آن‌گاه که راوی حدیث تفکّری اساسی را بیان کرده باشد، در حقیقت تعبیر عجیبی یا برخی کلمات جسورانه را به کار برده است، به‌گونه‌ای که ترتیب معمول بین سنّت و کتاب را جابه‌جا می‌نماید! درحالی‌که واقع مطلب این است که اگر اتّفاق بیفتد که عبارتی منسوب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شود و با مبدأ ثابت در قرآن موافق نباشد، بر ما واجب است که آن حدیث را رد کنیم، بر این اساس که درست نیست. از این قبیل است عبارت: «مرده به خاطر گریه بازماندگانش عذاب می‌شود» عایشه- این روایت را با این اعتقاد که تحریف شده، و معارض با آیه قرآنی است: «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، انعام/ ۱۶۴» که مقرّر می‌دارد که هیچ‌کس بار گناه دیگری را حمل نمی‌کند، مردود می‌شمارد، درحالی‌که روایت از عمر بن خطّاب است، آن‌طوری که در صحیح بخاری، ۱/ ۱۰۱؛ صحیح مسلم، ۲/ ۶۴۱؛ سنن نسایی، ۴/ ۱۵؛ سنن بیهقی، ۴/ ۷۳، آمده است. و عمر از حدیث چنین برداشت کرده است که حدیث عمومیّت دارد و عذاب کردن میّت به خاطر گریه بر میّت (خاص) است، درحالی‌که عامّه، حدیث را به ظاهر آن حمل کرده‌اند، به دلیل این سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که می‌فرماید: «هیچ میّتی نیست که بمیرد، درحالی‌که گریه‌کنندگانش وا جبلاه، وا سیّداه می‌گویند ... و نظایر این‌ها. بدانید که خداوند دو فرشته را بر میّت موکّل ساخته تا او را لطمه و ضربت بزنند- آیا من چنین بودم؟» این حدیث در سنن ترمذی، ۳/ ۳۲۷، حدیث ۱۰۰۳، همین‌طور نقل شده است.

عایشه گفت: خدا عمر را بیامرزد! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نگفت که میّت به خاطر گریه کسانش عذاب می‌شود، بلکه فرمود: «خداوند به خاطر گریستن کسانش بر عذاب کافر می‌افزاید»، ر. ک: المغنی ابن قدامه، ۲/ ۴۱۲؛ شرح کبیر ابن قدامه، ۲/ ۴۳۱.

سپس عایشه گفت: قرآن شما را بس است: «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى - انعام/ ۱۶۴. و این حدیث را بخاری نقل کرده:

۱/ ۴۳۲، کتاب جنائز، باب ۳۲، حدیث ۱۲۲۶؛ صحیح مسلم، باب جنائز، باب میّت به خاطر گریه کسانش عذاب می‌شود.

۲/ ۶۳۸، حدیث ۹۲۷.-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۰

- در روایتی آمده است که برای عایشه نقل کردند که عبد اللّه بن عمر می گوید: میّت را به خاطر گریه کسانش بر او عذاب می کنند، با این عبارت: «انّ المیّت لیعذّب ببکاء الحیّ ...»، به جامع الصّغیر، حدیث ۲۱۳۳، الموّطاء، حدیث ۳۱۸؛ سنن ابی داوود، حدیث ۳۱۲۷؛ حاشیه سندی بر سنن نسائی، حدیث ۱۸۳۹؛ ریاض الصّالحین نووی، حدیث ۱۵۳؛ سنن ابن ماجه، حدیث ۱۵۹۴؛ سنن ترمذی، حدیث ۱۰۰۷؛ صحیح بخاری، حدیث ۹۹۶؛ صحیح مسلم، حدیث ۹۲۷؛ فیض القدیر، حدیث ۲۱۳۳، مراجعه کنید.

عایشه گفت: خدا ابو عبد الرحمن را بیامرزد! او دروغ نگفته است ولی فراموش یا خطا کرده است. المجموع فی شرح المهذّب نووی: ۵/ ۳۰۸، الاجابهٔ لإیراد ما استدرکته عایشهٔ علی الصّحابهٔ، بدر الدین زرکشی، ص ۷۶، نقل کرده‌اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر زن یهودیّه‌ای گذر کرد که بر او می گریستند، فرمود: «بر او می گریند، درحالی که او در قبرش عذاب می‌شود.» عایشه از شنیدن این سخن بر عمر یا پسرش اعتراض کرد و گفت: «پیامبر درباره زن یهودیّه گفت: وی عذاب می‌شود، درحالی که بازماندگانش بر او می گریند. یعنی او به خاطر کفرش عذاب می‌شود، درحالی که کسانش به او می گریند، نه این که به خاطر گریه او را عذاب می کنند.

ر. ک: فتح العزیز فی شرح الوجیز، ۵/ ۲۷۲؛ المجموع فی شرح المهذّب، ۵/ ۳۰۸؛ مسند احمد، ۶/ ۱۰۷؛ صحیح بخاری، ۲/ ۸۱؛ سنن ترمذی، ۲/ ۲۳۶؛ سنن کبری، ۴/ ۷۲؛ اختلاف الحدیث شافعی، ص ۵۳۷؛ المسند شافعی، ص ۴۰۱؛ نسایی و فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ۳/ ۳۵۱ و ۷/ ۳۰۱؛ صحیح مسلم، ۲/ ۶۴۱. این حدیث در صحیح بخاری و غیره از طریق مغیرهٔ بن شعبهٔ بن ابی عامر بن مسعود بن معتب بن مالک بن عمرو بن سعد بن عوف بن قیس ثقفی ثبت شده که مادر قیس از قبیله نصر بن معاویه است.

خلاصه داستان مغیرهٔ بن شعبه این است که مغیره با امّ جمیل دختر عمر، زنی از قبیله قیس زنا کرده بود و ابو بکره و نافع بن حارث و شبل بن معبد بر زنای او شهادت دادند، همین که شاهد چهارم؛ زیاد بن سمیّه یا زیاد بن ابیه آمد که شهادت دهد، عمر بن خطّاب به او فهماند که می‌خواهد وی به‌گونه‌ای شهادت دهد که صراحت در موضوع نداشته باشد تا به مغیره عذاب اقامه حد وارد شود. آن‌گاه از وی راجع به آنچه پرسید: آیا تو خود دیدی که چون میل وارد سرمه‌دان کند و بیرون آورد؟ زیاد گفت: نه، عمر گفت: اللّه اکبر، مغیره، بلند شو و آن سه شاهد را بزن! او بلند شد و بر آن سه شاهد حد را اجرا کرد. ر ک: وفیات الأعیان، ۲/ ۴۵۵؛ ابن کثیر، ۷/ ۸۱؛ طبری، ۴/ ۲۰۷، با مقداری تلخیص و تصرّف.

مغیره در سال جنگ خندق (۵ هجری) اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد و در حدیبیه حضور داشت، پیامبر او را همراه ابو سفیان برای نابود کردن بت قبیله ثقیف به طایف فرستاد و در جنگ یرموک به چشمش تیر خورد. عمر او را والی بصره نمود، وقتی که بر زناکاری او شهادت دادند، او را از ولایت بصره خلع کرد و والی کوفه نمود و در زمان امارت بر آنجا پیش از معاویه در سال ۵۰ هجری از دنیا رفت. شرح حال وی در الاستیعاب، ۳/ ۳۶۸؛ الاصابه، ۳/ ۴۳۲؛ اسد الغابه، ۴/ ۴۰۶، با این عبارت آمده است: «هرکه بر وی بگرید، به خاطر گریه‌ای که شده، او را عذاب کنند.»، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ۳/ ۱۶۰؛-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۱

- صحیح مسلم، ۳/ ۴۵؛ مسند احمد، ۴/ ۲۴۵. پاسخ این است که:

اولا: این گریه حمل بر گریه نوع جاهلیّت و گریه غیر مشروع می‌شود، مثل گریه همراه با لطمه زدن و خدشه وارد کردن و سخنان ناروا، امّا گریه‌ای که این‌ها را ندارد، مشروع است به دلیل گفته امام صادق علیه السّلام چنان‌که در کتاب تهذیب، ۱/ ۴۶۵، حدیث ۱۵۲۴، آمده است: «ابراهیم خلیل الرّحمن از پروردگارش درخواست کرد تا دختری به او مرحمت کند که پس از مرگش بر وی

بگرید.»

ثانیا: گریه و ندبه با برشمردن فضایل میّت و براساس صداقت، اشکالی ندارد، این نظر و سخن احمد بن حنبل است چنان‌که در المغنی، ۲/ ۴۱۱؛ شرح کبیر، ۲/ ۴۲۹، آمده است.

ثالثا: حضرت فاطمه علیها السّلام بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نوحه‌سرایی می‌کرد، به‌طوری که در سنن نسائی، ۴/ ۱۳؛ سنن ابن ماجه، ۱/ ۵۲۲، حدیث ۱۶۳۰، آمده است که می‌گفت: «ای پدر! چقدر به خدا نزدیکتری، ای پدر! به جبرئیل تسلیت عزایت را می‌گویم! ای پدر! دعوت پروردگارت را لبیک گفتی!».

همه می‌دانیم وقتی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رحلت کرد، کوچک و بزرگ بیتابی کرد و گریه‌های فراوان و تسلیت اندک بود و مصیبت آن حضرت بر خویشان، اصحاب، دوستان و علاقه‌مندان، بیگانگان و خویشان گران بود، نمی‌دیدی مگر همه مرد و زن گریان و نالان، نه تنها اهل زمین، بلکه اهل آسمان و از همه غمگینتر و گریانتر و محزونتر بانو فاطمه زهرا علیها السّلام که همواره غمش تازه و افزون می‌گشت، هر روز از روز قبل بیشتر، از این‌رو طاقت نیاورد، روز هشتم بیرون شد و فریادی زد که گویی از دهان رسول اللّه برمی‌آید، زنها شتافتند، دختران و پسران خردسال دویدند و مردم گریه و نوحه برآوردند و مردم از هرجا آمدند، چراغ‌ها خاموش شد تا چهره زنان دیده نشود، و زنان چنین پنداشتند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آرامگاه خود برخاسته است و مردم همه وحشت‌زده و سرگردان که چه اتّفاقی افتاده است! درحالی‌که حضرت زهرا علیها السّلام فریاد می‌زد و بر پدرش می‌گریست: وا ابتاه، وا صفیّاه، وا محمّداه، وا ابا قاسماه، وا ربیع الأرامل و الیتامی، من للقبلهٔ و المصلّی، و من لا بنتک الوالههٔ الثّکلی.

بنابراین غم و گریه از لوازم عاطفه بشری و از مقتضیّات رحمت خدای سبحان است، البتّه در صورتی که سخن و عمل زشتی به همراهش نباشد. در مسند احمد، ۱/ ۳۳۵، از ابن عبّاس نقل شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «هرچه از قلب و چشم باشد، از جانب خدا و رحمت است و هرچه از دست و زبان باشد، از شیطان است.»

حضرت آدم بر پسرش هابیل گریه می‌کرد و می‌گفت: «چرا من از باریدن اشک چشم دریغ کنم- درحالی‌که هابیل را آرامگاهش دربر گرفته است!» و حضرت ابراهیم بر اسماعیل (به‌طوری که در منابع آمده)، گریه کرد و حضرت یعقوب بر یوسف و زکریّا بر یحیی علیه السّلام و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای جدّش عبد المطّلب و بر مادر و اعضای خانواده‌اش گریستند.

درصدد آن نیستیم تمام کسانی را که بر مصیبت پدر، مادر، برادر، همسر، فرزندان، دوست و همسایه‌اش گریسته است نام ببریم، کسانی که بخواهند، می‌توانند به منابع ذیل مراجعه کنند: طبقات کبری، ۱/ ۱۲۳؛ فرائد السّمطین، ۱/ ۱۵۲؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۶؛ کنز العمال، ۶/ ۲۲۳ و ۱۳/ ۱۱۲ و ۱۵/ ۱۴۶؛ سنن ابن ماجه، ۲/ ۱۳۶۶؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷؛ سنن-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۲

تطبیقی آن را بیان می‌نماید.

ج- اجماع:

عقیده ما ازهرجهت و در هر موقعیّت این است که سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مبدأ الزام‌آور می‌باشد.

- بیهقی، ۴/ ۷۰؛ الصّواعق، ص ۱۱۵ و ۱۹۰؛ مجمع الزّوائد، ۹/ ۱۸۷.

رابعا: درحالی‌که بعضی از اصحاب حدیث اهل سنّت گریه بر اموات را تحریم کرده‌اند، به این دلیل که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نهی فرموده است، به‌طوری که در صحیح بخاری آمده است (۲/ ۱۰۶)، که این نهی بر گریه همراه با دروغ و ناله و فریاد

بيتابانه، حمل مى‌شود. ابن قدامه در كتاب المغنى، ۲/ ۴۱۱، نقل مى‌كند: اهل خانه وقتى كه داد و فرياد و بيتابى مى‌كنند، ملك الموت كنار در خانه مى‌ايستد و مى‌گويد: «اگر بر من فرياد مى‌زنيد كه من مأمورم و اگر بر مرده‌تان مى‌ناليد كه او دفن شده است و اگر بر پروردگارتان است كه واى و فرياد بر شما كه من بارها و بارها ميان شما برمى‌گردم.»

خامسا: نقل كرده‌اند، وقتى كه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، از جنگ احد به مدينه برمى‌گشت، صداى ناله و گريه از هر خانه‌اى كه كشته‌اى داشتند، مى‌شنيد، ولى از خانه عمويش حمزه صدايى نشنيد، فرمود: «امّا حمزه گريه‌كنندگانى ندارد.»، به اهل مدينه دستور دادند كه بر مرده‌اى نگريند، مگر اين‌كه اوّل براى حمزه گريه كنند، مردم براى حمزه نوحه‌سرايى مى‌كردند و مى‌گريستند و تا امروز ادامه مى‌دهند». ر. ك: اسد الغابة و الطبقات الكبرى، ۲/ ۴۴؛ السّيرة النّبويه ابن هشام، ۳/ ۱۰۴؛ الكامل فى التاريخ، ۲/ ۱۱۳؛ مجمع الزّوائد، ۶/ ۱۲۰؛ وسائل الشّيعه، ۲/ ۹۲۲؛ السّيرة الحلبيّة، ۲/ ۲۴۶؛ الإمتاع مقريزى، ص ۱۵۴؛ المصنّف ابن ابى شيبه، ج ۶ و ۱۲؛ كنز العمّال، ۶/ ۲۲۳ و ۱۳/ ۱۱۲. بنابراين اين حديث به سه طريق از صحابه نقل شده است، ولى عايشه آن را با تمسّك به آنچه در حافظه داشت و به عموم قرآن، مردود شمرده است.

درصدد جواز يا حرمت گريه براى اموات نيستيم، ولى به خواننده محترم فرصت تفكّر را مى‌دهيم تا با مراجعه به منابع ذيل- براى نمونه- دريابد كه بى‌حدّ و بى‌حساب گريه از زمان آدم بر پسرش هابيل تا امروز ادامه دارد، چون سنّتى طبيعى است:

ر. ك: العرائس ثعالبى، ص ۶۴، چاپ بمبئى و ص ۱۳۰ و ۱۵۵؛ الطبقات الكبرى ابن سعد، ۱/ ۱۲۳ و ۲/ ۶۰، چاپ دوم، بيروت؛ فرائد السّمطين، ۱/ ۱۵۲، حديث ۱۱۴ و ۲/ ۳۴، حديث ۲۷۱؛ و المصنّف ابن ابى شيبه، ج ۶ و ۱۲؛ كنز العمّال، ۱۳/ ۱۱۲، چاپ دوم و ۱۵/ ۱۴۶ و ۶/ ۲۲۳ چاپ اوّل، تاريخ دمشق، ۲/ ۲۲۹، حديث ۳۶۷ و ۳۲۷ و ۸۳۱؛ مجمع الزّوائد، ۹/ ۱۱۸ و ۱۷۹ و ۱۸۹؛ الفضائل احمد بن حنبل، حديث ۲۳۱؛ المستدرک حاكم، ۳/ ۱۳۹ و ۴/ ۴۶۴؛ تاريخ بغداد، ۱۲/ ۳۹۸ و ۷/ ۲۷۹؛ المناقب خوارزمى، ص ۲۶، ينابيع المودّة، ص ۵۳ و ۱۳۵؛ سنن بيهقى، ۴/ ۷۰؛ سنن ابن ماجه، ۲/ ۵۱۸؛ ذخائر العقبى، ص ۱۱۹ و ۱۴۷ و ۱۴۸؛ دلائل النّبوة بيهقى، در شرح حال امام حسين عليه السّلام به نقل از تاريخ دمشق، حديث ۶۲۲ و ۶۱۲- ۶۱۴ و ۶۲۶- ۶۳۰؛ المعجم الكبير طبرانى، بخش زندگانى امام حسين عليه السّلام، ص ۱۲۲،

حديث ۴۵ و ۴۸ و ۹۵؛ كفاية الطّالب، ص ۲۷۹؛ أعلام النّبوة ماوردى، ص ۸۳ باب ۱۲، نظم درر السّمطين، ص ۲۱۵؛ البداية و النهاية ابن كثير، ۶/ ۲۳۰ و ۸/ ۱۹۹؛ الرّوض النّضير، ۱/ ۸۹ و ۹۲، ۹۳ و ۳/ ۲۴؛ مروج الذّهب، ۲/ ۲۹۸؛ اسد الغابة، ۱/ ۲۰۸؛ معراج الوصول زرندى؛ حلية الاولياء، ۳/ ۱۳۵؛ الرّياض النضّرة ۲/ ۵۴، چاپ اوّل.

آيين اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۳

بنابراين چه گمان مى‌بريد نسبت به آن قدرت بالايى كه آخرين منبع قانون‌گذارى به نام اجماع يا حكم مورد اجتماع امّت دارد؟ ...

حق اين است كه سيطره اجماع ممكن است از برخى نصوص قرآنى نشأت بگيرد، مانند اين آيه شريفه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ». «۱»

براى ما اهمّيّتى ندارد كه بگويند: اين آيه مربوط به تمام امّت محمّدى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است يا اين‌كه به نسل اول كه وحى را درک كردند كه بيشترين احتمال نيز همين قول است. همواره آنچه مورد توجّه ماست، اين است كه گروهى از مردم هم‌رأى و هم‌عقيده‌اند و قرآن كريم نيز آن را تصديق مى‌كند، به عنوان يک نظرى كه از جهت اخلاقى پاک و بى‌عيب است و بالاتر از آن است كه شرّى را بپسندد و يا مانع خيرى شود.

استدلال همسانى وجود دارد كه امتياز اجماع را مى‌رساند و ممكن است از آيه ديگرى نشأت گرفته باشد، بنابراين پس از آنكه قرآن براى اولى الأمر از مسلمانان حقّ اطاعتى را مقرّر فرمود كه براى خدا و رسولش مقرّر فرموده است، مى‌بينيم كه به‌طور مستقيم افزون بر اين توجّه خاصّى را مى‌طلبد و آن اين است كه در حال نزاع و برخورد بايد به دو قدرت ما فوق مراجعه كنند:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۱۰: «شما بهترین امّتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید (چه این‌که) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر و به خدا ایمان دارید.»

حقیقت مطلب این است که رأی همگـان امکان نـدارد که حجّت باشـد! و امکان نـدارد که قواعـد فقهی اسـلامی همگی صـحیح و اسـتوار باشـند، به‌طوری‌که هیـچ شکّ و خطایی در آنها نباشـد، به این خاطر که به دلیل اجماع وضع شده‌انـد! و نیز امکان ندارد که مقصود این آیه چنان‌که مدّعی‌اند، تمام کسانی باشـند که با پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم از مکّه به مدینه هجرت کردند، بلکه ممکن است بگوییم: رأی جمعی حجّت است، در صورتی که قول معصوم در آن باشـد، اگرنه بـدون قول معصوم پذیرفته نیست. نیز امکان نـدارد که تمام قواعـد فقهی اسـلامی- تا وقتی که بر پایه و قواعـد اسـتنباط شده از کتاب و سـنّت نبوی و یا قول معصوم علیه السّـلام اسـتوار نباشد- صـحیح باشد، و منظور آیه شـریفه تمام مهاجران همراه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مدینه نیستند، زیرا شامـل کـلّ مجموعه می‌شود که بسـیاری از آنهـا با میگساری، آدم‌کشـی و بی‌دینی از مجموعه خارج شدنـد، بلکه مقصود اهل بیت علیهم السّـلام است، چنـان‌که در منـاقشه دقیق و لطیفی در کتـاب دعائم الاسـلام قاضـی نعمان مغربی، ۱/ ۳۵ و کمال الـدین و تمام النّعمهٔ شیخ صدوق. ص ۹۷ و تفضیل امیر المؤمنین علیه السّلام شیخ مفید، ص ۳۷ و امالی سیّد مرتضی، ۴/ ۱۰۷ و تفسیر مجمع البیان طبرسی، ۲/ ۳۶۲ و بسیاری از منابع دیگر آمده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۴

إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ». «۱»

از این نص قرآنی به دست می‌آیـد که هر زمـان اتّفـاق‌نظر مشـترکی پیـدا شود، هرگز زمینه‌ای برای پنـاه بردن به معیـار دیگر، جهت برقراری عدالت وجود ندارد، تا آنجا که به اولی الامر مربوط می‌شود.

وقتی که ما به وسائل مطمئنّی مراجعه کنیم که سنّت آنها را نقل کرده است، خواهیم دید که این امتیاز به‌طور مطلق منحصر به زمان صحابه نبوده است. براساس آنچه از این نصوص قرآنی می‌فهمیم، بلکه تا بی‌نهایت به تمام نسل‌های مسلمان امتداد دارد. «۲»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۵۹: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اطاعت کنید از اولی الامر (اوصیای پیامبر). اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید.»

(۲)- نمی‌دانیم چگونه شامل تمام عصرها و زمان‌ها و همه امّت و هر فرمانروا حتّی آزادشدگان! [طلقا، عنوانی است برای خاندان ابو سفیان و بنی امیّه که در فتح مکّه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: بروید شما آزادید!- م.] می‌گردد.

ولی ما حدیثی را که جابر بن یزید جعفی نقل کرده است، می‌آوریم. این حدیث مقصود از اولی الامر را برای ما بیان می‌کند.

جابر بن یزید جعفی می‌گوید: من از جابر بن عبد اللّه انصاری شـنیدم که می‌گفت: «وقتی آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ، بر پیامبر نازل شد. گفتم: یا رسول اللّه! ما خدا و رسولش را می‌شناسیم، بفرمایید اولی الأمر که اطاعتشان را خداوند قرین اطاعت شـما نموده است، چه کسانی‌اند؟ فرمود: یا جابر! آنان جانشینان من و رهبر مسلمانان پس از منند، اوّلین آنها علی بن ابی طالب و پس از او حسن و حسین، سپس علی بن حسین و بعد از او محمّد بن علی معروف به باقر (در تورات) است و تو او را خواهی دید، و چون ملاقات کردی، سـلام مرا به او برسان! و سـپس جعفر بن محمد الصّادق و بعد موسی بن جعفر و پس از او علی بن موسی و آن‌گاه محمّد بن علی و بعد از او علی بن محمّد، سپس حسن بن علی و بعد از او هم نام و هم کنیه من حجّت خدا در زمین و بقیّهٔ اللّه در بین بندگان خدا، فرزند حسن بن علی است، او همان کسـی است که خداوند به دست او خاور و باختر زمین

را فتح می‌کند و او از نظر پیروان و دوستانش غایب می‌شود؛ غیبتی که کسی بر اعتقاد به امامت او ثابت نمی‌ماند، مگر کسانی که خداوند قلب آنها را به ایمان آزموده است».

ر. ک: کمال الدّین، ص ۳۵۳، حدیث ۳؛ مناقب ابن شهرآشوب، ۱/ ۲۸۲؛ تأویل الآیات الطّاهرهٔ، ص ۱۴۱؛ کفایهٔ الأثر، ص ۵۳. قریب به این عبارات در ینابیع المودّهٔ، ۳/ ۲۸۳، حدیث دوم؛ فرائد السّمطین، ۲/ ۱۳۳ و ۱۳۴، حدیث ۴۳۰؛ کافی، ۱/ ۴۶۶ حدیث ۱۰ آمده است.

نیز از ایشان می‌پرسیم: آیا این آیه شامل معاویه و پسرش یزید و پیشینیان آنها نیز می‌شود که آنها را أولی الامر بنامیم؟!

این یک اصطلاح شرعی است که مقصود امام بعد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و حتّی در زبان عرب تنها ما از امر، امر امامت و حکومت بر مسلمانان را می‌فهمیم.

آیا مکتب خلافت می‌پذیرد که معاویه از کسانی باشد که مشمول این آیه است، زیرا پیروان مکتب اسلام اولی الامر را کسی-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۵

در اینجا کافی است یکی از آن نصوصی را که به صحّت آن اعتراف داریم، ذکر کنیم و آن نصّ و روایت دراین‌باره نهایت صراحت را دارد، و آن سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرمود: «همواره گروهی از امّت من براساس حق ظاهر می‌شوند و از این‌که افرادی آن‌ها را خوار و تنها بگذارند، ضرری متوجّه آن‌ها نخواهد شد تا این‌که امر خدا برای آنها فرارسد- و در روایتی تا آنکه قیامت برپا شود- درحالی‌که آنها همچنان مشعلدار حق باشند! «۱»»

تا زمانی که گروه حق همچنان در عالم اسلام پایدار باشند، به یقین تفکّر پذیرفته شده همگانی و اجماعی و پایدار خواهد بود. در آن صورت، بعید به نظر می‌رسد که اجماع امّت بر انحراف و ضلالت سیر کند و علاوه بر این، چنین چیزی از جنبه عملی در جهان اسلام نیز امر محالی است.

بنابراین نظر نهایی این شد، که اجماع در هر زمانی معتبر و از قدرت بالایی برخوردار است و منبع دیگری پس از آن نیست. اجماع می‌تواند بر نصوص قرآن و حدیث حاکم باشد و ممکن نیست که محکوم آنها بشود، و یا با نظر دیگری- چه قبل و چه بعد- باطل گردد. در حقیقت، عموم مسلمانان نیز مقابل این سیطره بلامنازع، سر تسلیم فرود آورده‌اند، جز برخی خوارج،

- می‌دانند که مسلمانان در حکومت، با او بیعت کرده باشند و معتقدند که اطاعت کسی که مسلمانان با وی بیعت کرده‌اند، واجب است؟ و آیا این مکتب می‌پذیرد که یزید بن معاویه؛ کسی که نواده و ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در کربلا به قتل رساند و سه روز مال و جان و ناموس را در مدینه مباح کرد و کعبه را به منجنیق بست و ... خلیفه آنها باشد؟! و آیا می‌پذیرند که رسول خدا امّت را بلا‌تکلیف گذاشته و هیچ مرجعی پس از خود تعیین نکرده باشد تا این‌که فرمانروایی و رهبری به طلقا و فرزندان ایشان برسد که آنها مرجع تعیین کنند؟

(۱)- ر. ک: صحیح بخاری، ۶/ ۲۶۶۷، حدیث ۶۸۸۱ و ۹/ ۱۲۴، بخاری این حدیث را تفسیر کرده است، درحالی‌که اعتقاد دارد، این گروه یاد شده در عبارت حدیث همان اهل دانشند؛ صحیح مسلم، ۱/ ۱۳۷، حدیث ۱۵۶ و ۳/ ۱۵۲۳، حدیث ۱۷۰ و ۱۷۴ و ۱۹۲۰؛ سنن ابن ماجه، ۱/ ۴، حدیث ۶- ۱۰؛ الفقیه و المتفقّه خطیب بغدادی، ۱/ ۵ و ۶؛ المغنی، ۱۰/ ۳۷۷؛ نیل الأوطار، ۸/ ۳۱؛ کنز العمّال، ۱/ ۱۸۵، حدیث. ۱۰۳۰؛ الدّر المنثور، ۲/ ۲۲۲؛ الدّیباج علی مسلم، ۴/ ۵۱۱؛ تفسیر قرطبی، ۷/ ۲۲۲؛ تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۶۴؛ المستدرک علی الصّحیحین، ۲/ ۸۱، حدیث ۲۳۹۲ و ۴/ ۴۹۶، حدیث ۸۳۸۹؛ سنن ترمذی؛ ۴/ ۴۸۵، حدیث ۲۱۹۲ و ص ۵۰۴، حدیث ۲۲۲۹؛ مجمع الزّوائد، ۷/ ۲۸۸، المعجم الأوسط، ۸/ ۵۸، حدیث ۷۹۵۷؛ المعجم الکبیر، ۷/ ۵۳، حدیث ۶۳۶۰؛ و تهذیب البارع قاضی ابن براج، ۱/ ۱۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۶

معتزله و شیعه. «۱»

---

(۱)- الف: نمی‌دانم منظور نویسنده کتاب از این اجماعی که در این نوشتار و عباراتش مدّعی شده است، کدام اجماع است، آیا منظورش اجماع اهل مدینه است؟ یا اتّفاق‌نظر مردم مکّه و مدینه؟ و یا مردم مصرین (کوفه و بصره) یا اتّفاق شیخین؟ و یا اتّفاق‌نظر خلفای چهارگانه؟ یا اجماع بخصوص مجتهدان و یا اجماع صحابه؟ و یا کسانی که گزیده تمام نسل‌ها می‌باشند؟ یا اجماع سقیفه است؟ و یا اجماع قاتلان اهل بیت نبوّت است؟ یا اجماع کسانی که مدینه را سه روز مباح شمردند؟ و یا اجماع کسانی که کعبه را با منجنیق هدف قرار دادند؟ یا اجماع فرزندان طلقا (اولاد ابو سفیان و بنی امیه)؟ به راستی که نمی‌دانم، حقا نمی‌دانم؟ درحالی‌که تمام این اجماعات را سخن گروهی از بزرگان علمای اسلامی تکذیب می‌کند، و باید- به عنوان مثال نه به‌طور قطع و حصر- نظر دانشمندان از صحابه را در نظر بگیریم: ابن حاجب می‌گوید: «بیشتر بر این عقیده‌اند که صحابه عادلند، ولی بعضی گفته‌اند: آنها نیز مثل دیگرانند. و بعضی معتقدند: تا آزموده شوند، بنابراین کسانی که نفوذ در جمع صحابه کرده‌اند، پذیرفته نیستند، چون فاسق یاوری ندارد! معتزله معتقدند که همه صحابه عادلند جز کسانی که در برابر علی علیه السّلام جنگیدند (ناکثین، قاسطین، مارقین) ...» المختصر، ۲/ ۶۷.

ر. ک: النّصایح الکافیة لمن یتولّی معاویة، ص ۱۶۰؛ شرح المقاصد، ۵/ ۳۱۰؛ الإصابه، ۱/ ۱۹؛ ارشاد الفحول، ص ۲۱۶ چاپ قاهره. و از متأخرین:- ابو ریّة در شیخ المضیرة، ص ۱۰۱؛ اضواء علی السّنة المحمّدیة از شیخ محمّد عبده ص ۳۵۵ و النّصایح الکافیة: ص ۶۳، از محمّد بن عقیل علوی؛ المنار، ۴/ ۳۱۰، سیّد محمّد رشید رضا؛ اعجاز القرآن، ۲/ ۲۲۶، از شیخ مصطفی رافعی؛ و دیگران. اینان، به تمامی، صریحا نوشته‌اند: «همانا صحابه معصوم نیستند و در میان آنها افراد عادل و غیر عادل وجود دارد».

ب: چگونه تمام صحابه را باید تعظیم کرد و نباید آنها را به نقد کشید، درحالی‌که میان آنها برخی منافق و برخی فاسق و بعضی تجاوزگر و زناکار وجود دارد، چنان‌که در داستان مغیرة بن شعبة آمده است، خلاصه داستان از این قرار است که مغیره با امّ جمیل دختر عمرو زنا کرد و این زن از قبیله قیس بود، ابو بکره، نافع بن حارث و شبل بن معبد آمدند شهادت دادند، و چون شاهد چهارم، زیاد بن سمیّه یا زیاد بن ابیه آمد تا شهادت بدهد، عمر بن خطّاب به او فهماند که می‌خواهد به‌گونه‌ای شهادت دهد که صراحت در موضوع نداشته باشد! تا این‌که به مغیره ذلّت اجرای حد وارد نشود، آن‌گاه از آنچه وی مشاهده کرده بود، چنین پرسید: آیا تو دیدی که مثل میل در سرمه‌دان وارد و خارج شود؟ او گفت: خیر. عمر با شنیدن سخن وی گفت: اللّه اکبر، مغیره بلند شو! و آن سه نفر را تازیانه بزن! و او بلند شد و بر آن سه نفر اجرای حد نمود. ر. ک: وفیات الاعیان، ۶/ ۳۶۸؛ تفسیر ابن کثیر، ۷/ ۸۱؛ تاریخ طبری، ۴/ ۲۰۷.

در میان صحابه، میگسار و قاتل نفس محترمه بود! ... درحالی‌که قرآن کریم در موارد زیادی آنان را نکوهش کرده است و ما پیشتر اشاره کردیم، از جمله در سوره برائت: «وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ»، توبه/ ۱۰۱: «در میان کسانی که در اطراف شهر شمایند، گروهی از منافقان وجود دارند و در خود مدینه و در میان این شهر نیز گروهی‌اند که نفاق را تا سرحدّ سرکشی و طغیان رسانده‌اند و سخت به آن پای‌بندند و در آن صاحب تجربه‌اند، تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما می‌شناسیم، به زودی آنها-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۷

- را دو بار مجازات خواهیم کرد و پس از آن به سوی عذاب بزرگی فرستاده خواهند شد.»؛ و در میان آنها کسانی بودند که خدا از

آنها به خاطر افک و تهمتی که زدند، خبر داد (ر. ک: سوره نور ۱۱- ۱۷). و از آنها کسانی بودند که قصد کشتن ناگهانی رسول خدا را در مراجعت از جنگ تبوک داشتند، چنان‌که در مسند احمد؛ ۵/ ۳۹۰- ۴۵۳؛ صحیح مسلم، ۸/ ۱۳۲؛ مجمع الزّوائد، ۱/ ۱۱۰ و ۶/ ۱۹۵؛ مغازی واقدی، ۳/ ۱۰۴۲؛ امتاع الأسماع، ص ۴۷۷؛ الدّر المنثور؛ ۳/ ۲۵۸ و در آیه شریفه: «وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا ...» توبه/ ۷۴ آمده است: «آنها تصمیم خطرناکی داشتند که به آن نرسیدند».

ج: چگونه تعظیم تمام صحابه واجب است، در صورتی که میان آنها افراد مرتد بودند؟ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ ...»، مائده/ ۵۴: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر کسانی از شما از دین خود بیرون روند، در آینده ...» و در کتب سیره آمده است: «که عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح، اسلام آورد و به مدینه مهاجرت کرد و کاتب وحی برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شد، ولی در نهایت مشرک گردید.» ر. ک: الاستیعاب، ۱/ ۹۱۸؛ الإصابهٔ، ۴/ ۱۰۹؛ المعارف، ص ۱۳۱ و ۱۴۱.

د: نظیر آن مطلب در سنت نبوی به‌طور روشن و مفصّل آمده است، بخاری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده است: «هیچ پیامبری نیست، مگر این‌که دو همدم و همرازی دارد که یکی او را به نیکی و دیگری او را به بدی فرمان می‌دهد.» نظیر آن در مسند احمد، ۲/ ۲۸۹ آمده است، و نیز بخاری روایت کرده است: «آنان همگی مرتد شدند و به قهقرا برگشتند و آنان در آتشند و هیچ کدام از ایشان نجات نمی‌یابند، مگر به مقدار اندکی.»، ر. ک: دلائل الصّدق، شیخ محمّد حسن مظفر، ۵/ ۴، به نقل از بخاری؛ نیز: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۴/ ۴۵۴ «ای تاریخ‌دانان ارجمند! چگونه این گروه صحابه را تعظیم باید کرد؟» چگونه تعظیم و تقدیس کنیم و درعین‌حال به روایات عمل کنیم، درباره کسی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «خداوندا! من از عمل خالد در پیشگاه تو بیزاری می‌جویم!» این روایت را دو جا بخاری نقل کرده: در مغازی، باب فرستادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، خالد بن ولید را به سوی قبیله جذیمه؛ و در کتاب احکام (آنجا که قاضی به ظلم حکم کند و یا در مورد خلاف اهل علم که مردود است). و در صحیح بخاری، ۳/ ۷۱ و طبری در تاریخ خود، ۳/ ۱۲۲؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ۲/ ۱۲۳. اگر کاری را که خالد کرد صواب و درست بود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تبرّی از آن نمی‌جست، بنابراین اگر خالد کاری کرده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مخالف آن بوده و از او تبرّی جسته است، پس بعد از رحلت آن حضرت چگونه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیروی کنیم، سزاوارتر آن است که مطابق این آیه «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، احزاب/ ۲۱: «برای شما در (زندگی) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم (و عملکرد او) سرمشق نیکویی است» از هر عملی که از خالد (و نظایر او) صادر شده است بیزار باشیم.

ه: چگونه تعظیم و اقتدا کنیم به کسی که اسلام آورد و همان روز خلیفه دوم او را امارت داد و بر مسلمانان حاکم نمود، درحالی‌که او حتّی یک رکعت نماز نخوانده بود، صاحب اغانی نقل می‌کند: «امرؤ القیس به دست عمر اسلام آورد، و عمر او را پیش از آن که یک رکعت نماز بخواند منصب ولایت داد!» الاغانی، ۱۴/ ۱۵۸، چاپ ساسی؛ جمهرهٔ انساب العرب، ص ۲۸۴.

و هم‌چنین علقمهٔ بن علاثه کلبی در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اسلام آورد و مصاحبت پیامبر را درک کرد، ولی بعد در زمان-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۸

- ابو بکر مرتد شد ابو بکر خالد را به تعقیب او فرستاد و او فرار کرد، گفته‌اند که بعدها برگشت و اسلام آورد. ر. ک همان، ۱۵/ ۵۰، و در الجمهره، ص ۲۸۴ و در الإصابهٔ آمده است: «وی در زمان عمر میگساری کرد و او را حد زدند، آن‌گاه مرتد شد و به روم رفت ... بعدها برگشت و اسلام آورد ...» داستان طولانی است و در نهایت عمر بن خطّاب او را والی حوران- قصبه‌ای از نواحی

دمشق- کرد. شرح کامل داستان را در دو مأخذ قبلی و هم‌چنین شرح حال وی را در الإصابة، ۲/ ۴۹۶ و ۴۹۸ مطالعه کنید.

و: چگونه بزرگ بداریم و پیروی کنیم و راهنما قرار دهیم کسانی را که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درباره ایشان فرمود: «.. من می گویم: مرده باد! مرده باد!» سنن ابن ماجه، ۲/ ۱۴۳۹، حدیث ۴۳۰۶، باب الحوض؛ مسند احمد، ۶/ ۲۹۷؛ مصابیح السّنة، ۳/ ۵۳۷، حدیث ۴۳۱۵. و در حدیث حوض که مشهور است: «پس می گویم: پروردگارا اصحابم، می گویند: تو نمی‌دانی که بعد از تو آنها چه کردند؟!»، صحیح بخاری، ۹/ ۸۳، حدیث ۳، الفتن؛ صحیح مسلم، ۴/ ۱۷۹۶، حدیث ۲۲۹۷؛ مسند احمد، ۳/ ۱۴۰، ۲۸۱؛ الموطّاء، ۲/ ۴۶۲، حدیث ۳۲.

ز: چگونه تعظیم و تقدیس و پیروی کنیم و هدایت بگیریم، از آن صحابی که میگسار بود و بعضی از ایشان مدّعی بودند که از جمله کاتبان وحی بودند؟ در مسند احمد آمده است: «از عبد اللّه بن بریده اسلمی نقل شده است که می گفت: «من با پدرم نزد معاویة بن ابی سفیان رفتیم و روی فرش نشستیم. سپس غذا آوردند و خوردیم. آن‌گاه شراب آوردند، معاویه شراب نوشید و بعد از او پدرم، گفت: از زمانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شراب را حرام کرده بود تا به امروز من نخورده بودم! ... مسند احمد، ۵/ ۳۴۷.

ح: چگونه کسی را راهنما و مقتدا قرار دهیم که نمی‌تواند از فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حتّی یک مرتبه در تمام عمرش و حتّی در ساده‌ترین چیزها، مانند- به‌طور مثال- تغییر نامش، پیروی و به دستور او عمل کند؟! نقل کرده‌اند که سعید بن مسیّب می گوید نام جدّش «حزن» بود، خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد، فرمود: اسمت چیست؟ گفت: اسم من حزن است، فرمود: بلکه نام تو «سهل» است. او در جواب پیامبر گفت: من نامی را که پدرم بر من نهاده است، تغییر نمی‌دهم، و در روایت دیگری آمده است:

من گفتم: نامی را که پدرم مرا نامیده است، من آن را عوض نمی کنم! ابن مسیّب می گوید: از این‌رو همواره در بین ما حزن و اندوه بود! ... بخاری در اواخر کتاب «الأدب فی باب اسم الحزن» ... این داستان را نقل کرده است ... آیا بالاتر از این خودخواهی، پیدا می‌شود؟

ط: چگونه به کسی تعظیم و اقتدا کنیم که منافق بوده و جز خدا کسی از منافق بودن او خبر نداشته است؟ خداوند به پیامبرش خبر داد که علی علیه السّلام را دوست نمی‌دارد، مگر مؤمن و او را دشمن نمی‌دارد، جز شخص منافق. همان‌طوری که ابو سعید خدری روایت کرده است: «ما توده انصار همواره چنین بودیم که منافقان را از روی دشمنی‌شان با علی بن ابی طالب علیه السّلام می‌شناختیم».

ر. ک: سنن ترمذی، ۵/ ۶۳۵، حدیث ۳۷۱۷؛ حلیه ابو نعیم، ۶/ ۲۸۴؛ تاریخ دمشق (شرح حال امام علی علیه السّلام)، ۲/ ۲۲، حدیث ۷۱۸؛ تاریخ خلفا، ص ۲۰۲؛ المعجم الأوسط، ۴/ ۲۶۴، حدیث ۴۱۵۱ و نظیر آن در مناقب خوارزمی از طریق دیگر:-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۱۹

باوجود این، چگونه می‌توانیم میان موضعی این‌چنین نسبت به اجماع و میان تسلیم بی‌قید و شرط و محبّت و علاقه ژرفی که فرد مسلمان نسبت به خدا و کتاب خدا و پیامبرش دارد هماهنگی ایجاد کنیم؟ پیامبری که از طرف خدا تبلیغ رسالت می کند و بیان‌کننده کتاب اوست.

چگونه ممکن است که بخصوص این موضعگیری (قدرت اجماع) با منطق اسلام هماهنگ باشد، در صورتی که اسلام با هر نوع اطاعت کورکورانه به شدّت مخالف است، و همواره از عقل و نظریّه و اندیشه پخته در کلیّه عقاید اساسی خود تمجید می کند و آن را می‌ستاید؟

از اینجا می‌فهمیم که تا چه حدّی این تفکّر، خردگرایی چون نظّام [یکی از بزرگان معتزله را تحریک کرده و تا آنجا از این نظریه

دفاع کرده که اعلان می‌کند: «اجماع عبارت از هر قولی است که با حجّت و دلیل همراه باشد، هرچند که آن اجماع همراه دلیل، عقیده و قول یک فرد باشد.» «۱» و اجماعی که براساس برهان و دلیل نباشد ارزشی ندارد. «۲»

هرگاه ما نظریه نظّام را دوستانه و با تأنّی، به‌طور دقیق، بررسی کنیم، خواهیم دید که وی به صورت مطلق سخن درستی نگفته است، البتّه سخنش صددرصد هم اشتباه نیست، او سخنی درست گفته، چون از یک مبدأ والایی که قرآن آن را قبول دارد، دفاع کرده است و از سویی اشتباه کرده که معتقد است وی اوّلین‌بار چیزی را کشف نموده که دیگران پیش از او نمی‌دانسته‌اند.

- ۱ / ۳۳۲، حدیث ۳۵۳؛ الفضائل احمد بن حنبل، ۲ / ۶۳۹، حدیث ۱۰۸۶؛ تذکرة الخواص، ص ۲۸؛ عیون اخبار الرّضا، ۲ / ۶۷، حدیث ۳۰۵؛ کفایة الأثر، ص ۱۰۲؛ العمدة، ص ۲۱۶، حدیث ۳۳۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ۳/ ۲۰۷؛ قرب الاسناد، ص ۲۶، حدیث ۸۶، آمده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «هرکه ما اهل بیت را دشمن داشته باشد، منافق است، ر. ک: الفضائل احمد، ۲/ ۶۶۱، حدیث ۱۱۲۶؛ الدّر المنثور، ۷/ ۳۴۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ۳/ ۲۰۵.

(۱)- ر. ک: المستصفی غزالی، ص ۱۳۷.

(۲)- حجّیّت اجماع از دیدگاه شیعه امامیه منحصر به موردی است که مشتمل بر قول معصوم و یا نظر و رضایت قطعی او باشد.

اجماع فقها به دو قسم تقسیم می‌شود: ۱- اتّفاق‌نظر ایشان در مسائل فرعی که نظر و اجتهاد در اثبات آنها دخیل است. به عبارت دیگر آنچه که دلیلش منحصر در سمع و نقل نباشد، چنین اتّفاق و اجماع کاشف از قول معصوم نیست.

دوم، اتّفاق‌نظری که راه اثبات مطلب، منحصر به دلیل سمعی نیست، مثل مسئله عول (در مباحث ارث) به شرط آنکه به زمان معصوم برسد،

ر. ک: تقریرات اصول آقای بروجردی، ص ۲۸۵؛ الهدایه شیخ صدوق، ص ۲۲؛ رسائل سیّد مرتضی، ۱/ ۱۱؛ غنیة النّزوع ابن زهره، ص ۲۸؛ نیز: الاصول العامّة للفقه المقارن، مرحوم سیّد محمّد تقی حکیم، مبحث سوم، ص ۲۵۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۰

بنابراین، ناگزیریم این اجماعی را که ممکن است فردی مسلمان، همچون یک منبع مسلّط و مؤکّد تشریعی و تکیه‌گاه در امر قضا، بر آن اعتماد کند، روشنتر تعریف کنیم:

کلمه اجماع به‌طور کلّی، به (muinimo)، «۱» (susnesnoC) ترجمه شده است که ترجمه ناقص و ناتمامی است. در حقیقت لازم می‌نماید که ما این اتّفاق‌نظر را به‌گونه‌ای فراگیر تصوّر کنیم که از نظریّه مفروضی نشأت گرفته باشد که مشتمل بر تمام افراد یک جامعه و یا بر همه جوامع اسلامی باشد، به‌طوری که نادان‌ترین افراد و غیر متخصّصان نیز در آن شرکت داشته باشند، همگام و همسان با دانشمندترین فرد جامعه! چنان‌که لازم نیست یک مجموعه منتخبی را به صورت هیئت دینی و یا جمعیّت عمومی در نظر بگیریم که اعضای آن برگزیدگان و یا افراد معیّنی باشند که زیر یک سقف برای بررسی برخی مسائل عقیدتی، اقتصادی و یا سیاسی جمع شده باشند، بنابراین اجماع به هیچ‌یک از این اجتماعات منظّم غربی در شکل و موضوع، شباهت ندارد (همه‌پرسی عمومی تلقّی نمی‌شود).

امّا از جهت موضوع؛ نقش اجماع از میان بردن مشکل تازه‌ای «۲» است که در زمینه اخلاقی، فقهی و یا عبادی رخ داده است، بدون این‌که به مسائل زندگی هماهنگ و یا به مسائل نظری دینی توجّه داشته باشد.

امّا در زندگی مادّی؛ بدان جهت که هیچ نصّی ما را از ارتکاب خطایی که ممکن است در هر زمینه مشترک خطاپذیری به وجود آید، بازنمی‌دارد. امّا در مسئله اعتقادی؛ به این دلیل که با زندگی مادّی متفاوت است. حقیقت این است که احتمال اشتباه تمام امّت در یک موضوع دینی با زمینه عملی، امری است که شایسته است از الزام و وجوب به دور باشد، پس سزاوارتر آن است که این

احتمال در مسائل مربوط به موضوع ایمان و اعتقاد دورتر باشد و نهایت امر این است که

(۱)- کلمه‌ای لاتینی، به معنای؛ اتّفاق‌نظر در میان چندین نفر و یا چند گروه می‌باشد (مترجم عربی).

(۲)- می گوییم «مشکل تازه»، به این خاطر که اگر مشکلی قبلا مطرح شده باشد، دو حالت دارد: یا در نهایت به اتّفاق‌نظر و یا به اختلاف انجامیده است. بنابراین، در حالت اتّفاق‌نظر، بررسی دوباره آن هرگز فایده‌ای نخواهد داشت، بلکه سزاوار است که جایی برای طرح نداشته باشد، نظیر موردی که یک مشکل به وسیله وحی مستقیم حل شده باشد! ولی در مورد اختلاف‌نظر، بدون تردید برای رسیدن به وحدت، طرح اجماع مفید خواهد بود، ولی هرگز یک اجماع مؤکّد و کوبنده و قاطعی را ایجاد نخواهد کرد، زیرا یک نظر- به پیروی از نظر اکثر دانشمندان علم اصول- با از بین رفتن صاحبان آن نظر از بین نمی‌رود و بدین ترتیب آن نظر پذیرش اجماعی نخواهد داشت.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۱

بگوییم؛ مراجعه به اجماع در این زمینه با رضایت همه ادراکات و تمایلات قلبی، روبه‌رو نمی‌شود. «۱»

اگر برخی دانشمندان، اجماع را در مسائل ثانویّه مجاز شمرده‌اند، ولی هیچ‌کس در مسائل مربوط به عقاید اساسی با این نظر موافق نیست، بنابراین مطلقا هیچ مسلمانی حق ندارد که ایمان خود را براساس سلطه دیگران بنا کند، زیرا بنای دین بر پایه و اساسی جز به وسیله خود دین، شدنی نیست، همچون دور باطل است.

امّا از حیث شرایط که سزاوار است تا بدان وسیله بحث و گفتگو نسبت به ایجاد یک سلطه تشریعی با احکام قطعی پایان پذیرد، نیز جامع نیست چون قاعده ثابت اصرار زیادی روی جوهر موضوع دارد، هرچند که در شکل خارجی به‌طور مطلق بی‌عیب باشد؛ همان چیزی که ممکن است سامان گرفتن هیئت منتخب آن را بر عهده بگیرد و اعضای هیئت از سوی دولت مشخّص یا نامشخّص باشند، وسیله افراد جامعه برگزیده شده باشند یا نباشند، و اجتماعاتشان در یک جلسه عمومی باشد و یا در جاهای مختلف پراکنده باشند، تمام این‌ها، هیچ تأثیری در ارزش نتیجه ندارند، به شرط آنکه از روی دقّت و به استواری انجام گرفته باشد.

بنابراین، جوهر و حقیقت مطلب آن است که هر عضوی از اجماع، استقلال ادبی و مسئولیّت اخلاقی خود را درک کند و نظر خویش را با آزادی و پس از تأمّل دقیق و پخته در مسئله مطرح شده، بیان نماید. تحقّق امر اجماع به حق شایستگی آن را دارد که همّت بگماریم و بدانیم که هر کسی امکان ندارد که عضو این جماعت شود، مگر این‌که صفت عالم متخصّص در آن موضوع را قبلا احراز کرده باشد، به این معنا که شرایط مطلوب در کسی که حقّ مراجعه مستقیم به منابع، برای استخراج عالمانه احکام را داشته و در او محقّق باشد. به عبارت دیگر لازم است کوشش تمام اعضا محدود بر این نباشد که مدارک لازم را برای حلّ این یا آن مشکل بگذارند، بلکه لازم است علاوه بر آن در صورت نبودن نقد اطمینان‌بخش در نقد و بررسی نصوصی که نیاز به اثبات دارند، مهارت داشته باشد، و پس از همه این‌ها با زبان علمی در روش و اسلوب حقیقی و مجازی‌اش آشنایی کامل داشته باشد و به خوبی اندیشه‌های اساسی و افکار ثانوی را درک کند، چه این افکار

(۱)- ر. ک: ابن عبد الشکور در مسلم الثّبوت: ۲/ ۲۴۶، حاشیه المستصفی و رسائل سیّد مرتضی: ۲/ ۳۱۳، این بحث را به‌طور مفصل خواهید دید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۲

در لفظ و عبارت آمده باشد یا منظور و ملحوظ شده باشد. افزون بر همه این‌ها در تاریخ تشریع اسلامی همان مسئله ثابت‌قدم باشد و به اسباب نزول، ناسخ و منسوخ- اگر دارد- احاطه داشته باشد. و بالاخره لازم است که در روح شریعت و هدف نهایی مورد نظر، از

خلال تطبیقات مطلب با زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و صحابه ژرف‌نگر بوده و تعمّق نماید.
بنابراین، اجماع فراتر از آن است که تلفیقی از نگرش‌های حساب نشده، ذاتی و بی‌هدف و یا نتیجه ابزاری تقلیدی و یا این‌که برخاسته از روح منحرف و مغرضی باشد. به راستی که اجماع در نظر، وحدتی راسخ و یقینی جلوه می‌کند، یقینی که حقیقت همه چیز را بر تمام نفوس نورانی فرض می‌نماید.
ما باید بدانیم که چنان زمینه‌های ذاتی نگرش‌های شخصی ما را چقدر از هم جدا می‌سازد و ما غالبا می‌فهمیم که تا چه اندازه این استعدادهای ذاتی براساس جدایی و اختلاف عمل می‌کنند. از این‌رو اگر در چنین استعدادهای پراکنده، اتّفاق بیفتد که هر فردی تلاش عقلی خود را مستقل از هر تأثیر خارجی و به پیروی از روش خاصّ اندیشه خویش به کار ببندد؛ آن‌وقت است که این تلاش و کوشش به همان راه‌حلّی منتهی می‌شود که تلاش و کوشش دیگران نیز به همان منتهی شده است، امّا چنین چیزی اتّفاق نیفتاده است، مگر به خاطر این‌که این حل مسئله از خلال تمام وجدان‌ها با چنان وضوح و راستی که هیچ‌کدام خدشه‌بردار نیست، تبلور یافته است. «۱»
بنابراین عصمت اجماعی که موضوع بحث ماست، در حقیقت چیزی نیست که منسوب به خود اندیشمندان و هم‌چنین به این یا آن نصّ خاص باشد، تا این‌که درستی و صحّت آن نص نپذیرفتنی نماید. یا در تأویل و تفسیرش اختلاف صورت پذیرد. آری، این عصمت در مراجعه به تمام وسائل مطمئن قرآنی و آثار صحیح نبوی به دست می‌آید که بررسی شده‌اند. و تمام احکامی که اندیشمندان، بنا می‌نهند، بر آن استوار است.

---

(۱)- گویا نویسنده، روح جمعی را معصوم می‌داند و احتمال هیچ خطا و اشتباهی را در قول جمع متخصّصان نمی‌دهد، درحالی‌که انسان‌ها با همه تخصّص‌ها خطاکارند و نمونه‌های تاریخی آن هم بسیار است! لذا شیعه اجماعی را حجّت می‌داند که با وجود تمام شرایط مورد نظر نویسنده، شامل قول معصوم و کاشف از رأی او باشد، اگرنه جمع هزاران صفر، عدد صحیح نمی‌شود- م.
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۳

د- قیاس:

از زمانی که مکتب ظاهریه یا تفسیریه به ضرورت اکتفای بر سر منبع پیشین: (کتاب، سنّت، اجماع) معتقد شدند، مذاهب دیگر به استناد رفتاری که صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشتند و بنا به رأی و نظر اکثر تابعین به منبع و مصدر چهارم و آخرین مصدری معتقد شدند که بر آن نام قیاس «۱» اطلاق شده است.
آیا لازم است که معتقد شویم این نظریه (یعنی پذیرش قیاس) باعث می‌شود که این نوع از قانون‌گذاری صفت استقلال عقلی را از دست بدهد؟ قبلا گذشت که ما این عمل را نسبت به حکم اجماع و نسبت به سنّت نبوی رد کردیم.
هرگز! زیرا این نوع استدلال به مقتضای تعریف آن، وجود حالتی را فرض می‌کند که ما بر آن حالت قیاس می‌کنیم و حالت جدید با مورد مقایسه همگون می‌باشد و بر آن اساس، حالت نمونه شایسته است که قبلا در قرآن یا حدیث و یا اجماع ذکر شده باشد، علاوه بر این طبیعت مشترک بین دو حالت یا علّت تشریع را بیان می‌کند، «۲» و یا مشتمل بر علّت «۳» است، و منظور از علّت، همان سببی است که به خاطر آن، حالت اوّل به وجود آمده است.
بنابراین، هرگاه این طبیعت مشترک در نصّ قرآن و سنّت تعیین شده باشد و یا اجماع آن را پذیرفته که علّت وجود حکم مورد اصلی است، دیگر هیچ جای اشکالی- حتّی از سوی مکتب ظاهریّه- نمی‌ماند که همین طبیعت مشترک را دلیل، بلکه شرط قطعی و کافی برای حکمی بدانیم که قبلا صادر شده است و نیز از این‌رو، هرجا که این علّت موجود باشد، اشکالی در تعمیم این حکم و

تطبیق آن وجود نخواهد داشت.

امّا در آن حالتی که استخراج آن علّت یا علاقه سببیّت، جز با کوشش دقیقی- کم‌وبیش- در

(۱)- درصدد بحث اصولی نیستیم تا حقیقت قیاس بر ما روشن شود، بلکه درصدد تحقیق کتاب «دستور الأخلاق» هستیم. از این‌رو خواننده گرامی را به برخی از منابع ارجاع می‌دهیم تا با حقیقت قیاس و تعریف و حجّیت آن و موافقان و مخالفان آشنا شود.

به اصول فقه شیخ محمّد رضا مظفّر: ۲/ ۱۶۴؛ اصول فقه مقارن سیّد محمّد تقی حکیم، ص ۳۰۱، مبحث پنجم؛ المحصول رازی، ص ۲۸، مراجعه کنید. [اجمالا- قیاس فقهی همان تمثیل منطقی است که از نظر علمای منطق ارزش برهانی ندارد، زیرا به دلیل مشابهت، مثلا- عصاره میوه با آب، حکم پاک‌کنندگی آب را در مورد عصاره میوه سرایت دادن به هیچ وجه پذیرفته نیست و برخلاف نصوص است- م.]

(۲)- قیاس علّت.

(۳)- قیاس مشابهت.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۴

مسئله مورد نظر امکان‌پذیر نیست، آیا در این حالت لازم است که این علّت را که بازده نتایجی است، از جمله مقتضیات روح شریعتی بدانیم که از سوی خداوند نازل شده است؟

به عقیده ما پاسخ به این پرسش باید مراحل مختلفی داشته باشد، ولی سکوت مکتب ظاهریّه از پاسخ به این سؤال، حدّ اقل مانعی نسبت به کاربرد ناروای برخی از فقها از آزادی عقلی به شمار نمی‌رود.

و برعکس آن، مذهب مالکی در جهت آزادسازی عقل و به استناد نمونه‌هایی از وقایع دوران مسلمانان صدر اسلام، به چیزی معتقد شده است که بسی دورتر از آن چیزی است که فقها گفته‌اند.

بنابراین؛ امام مالک با این نوع برهان قیاسی موافق است، البتّه نه به استناد تنها نصّ محدود که راه حل مسئله مشخّصی را که همانند مسئله مورد نظر است، راه حل به حساب می‌آورد، بلکه این کار را به استناد روش‌های فراگیری می‌داند که در موارد بی‌شماری شریعت به آنها تمسّک جسته است که کمترین یا بیشترین شباهت را با یکدیگر داشته‌اند و ما اکنون درصدد بیان آن امور و هم آن چیزی که در مجموع، منشأ این‌گونه تفکّر شده، نیستیم که می‌گوید:

همانا این نوع خیر هدف جوهری و ذاتی شریعت است که با تمام وسائل ممکن برای تحقّق آن تلاش می‌کند.

بنابراین، حالت جدید جز وسیله دیگری که باید جهت تحقّق این خیر نوعی- که مالک آن را مصلحت مرسله می‌نامد- و در صورت لزوم نقش خود را ایفا می‌نماید، برای ما مطرح نمی‌کند. «۱»

به لطف این اصل، این فقیه (مالک) توانسته است تعدادی از مشکلات اخلاقی و شرعی را با رویکردی بسیار اصولی حل کند، هرچند با نصوص شرعی برخورد داشته باشد! «۲»

(۱)- چنان‌که قبلا- از خواننده نسبت به معرّفی کامل قیاس مورد نظر آقایان عذرخواهی کردیم، در اینجا نیز خواننده گرامی را به چند کتاب ارجاع می‌دهیم: المنخول غزالی، ص ۴۵۵؛ ارشاد الفحول، ص ۳۵۸؛ الاحکام آمدی: ۳/ ۲۹۸؛ الاصول العامه للفقه المقارن، ص ۳۸۲.

(۲)- برای این مورد، مثال ذیل را خاطرنشان می‌کنیم: آیا در جنگ رواست که سربازان خود را که دشمن به اسارت گرفته است، هدف قرار دهیم و پشت سر آنها خود را پنهان کنیم تا دشمن ما را هدف قرار ندهد و سرزمین ما را اشغال نکند؟ یا این‌که برعکس،

لازم است که به خاطر رعایت نصّ صریح قرآنی که ما را از ریختن خون افراد بی گناه نهی می کند، از هدف قرار دادن-
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۵

- آنها خودداری کنیم؟ خداوند می‌فرماید: «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»- انعام/ ۱۵۱: «دست به خون بیگناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده است، به قتل نرسانید، مگر این‌که طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد.»

امام مالک ترجیحا به این پرسش پاسخ می‌دهد که آنچه ضررش کمتر است باید انجام دهیم و برای این پاسخش چنین استدلال می کند که اگر ما به احترام این تعداد اندک سربازهایمان که دشمن آنها را سپر قرار داده است، اگر کاری نکنیم، بقیّه سپاه که اکثریّت قاطع سپاهیانند، در معرض نابودی قرار می گیرند، وانگهی اسیرانمان، سرانجام پس از این عمل نجات پیدا می کنند. و تردیدی نیست که شریعت اسلام همواره نجات جامعه و مصلحت مشترک آنان را بر زندگی افراد و مصالح دنیوی ایشان مقدّم می‌دارد. وی سخن خود را با این عبارت پایان می‌برد: «ما با احتیاط خود نسبت به افرادمان نبایستی جنگ را متوقّف کنیم، بلکه باید آن را ادامه دهیم، هرچند که صدماتی به آنها برسد».

مثال دیگر با ماهیّت فقهی: آیا قاضی حق دارد که دستور دهد متّهم به دزدی را بازداشت کنند، بدون این‌که بر ضدّ او دلیل مادّی یا شهادت و یا اعترافی داشته باشد، درحالی‌که با این شرایط، او گناهی ندارد؟ در صورتی که نصّ شرعی- همان‌طوری که می‌دانیم- از ضرر زدن به جان یا مال و یا آبروی مردم را تا وقتی که حرامی را حلال نشمرده‌اند، اجازه نداده است.

در صحیح مسلم: ۴/ ۱۹۸۶، حدیث ۲۵۶۴؛ سنن ترمذی: ۴/ ۳۲۵، حدیث ۱۹۲۷؛ سنن کبرای بیهقی: ۶/ ۹۲، حدیث ۱۱۲۷۶ و ۸/ ۲۴۹؛ تفسیر قرطبی: ۱۰/ ۱۸۷ و ۱۶/ ۳۲۳؛ کشف الخفاء: ۲/ ۱۶۵، حدیث ۱۹۹۳؛ مسند شهاب: ۱/ ۱۳۶، حدیث ۱۷۵؛ حاشیه ابن قیم: ۷/ ۲۰۰؛ مسند احمد: ۲/ ۲۷۷، حدیث ۷۷۱۳؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۳۲ و ۳۲۶؛ شعب الایمان:
۵/ ۲۸۱، حدیث ۶۶۶۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۳/ ۲۶۶، حدیث ۴۷۹۲؛ فتح الباری: ۱۰/ ۴۸۳؛ شرح سنن ابن ماجه:
۱/ ۱۰۵، حدیث ۱۴۱۶؛ فیض القدیر: ۴/ ۸۴ و ۵/ ۱۱؛ سبل السّلام: ۴/ ۱۹۴، آمده است: «خون، مال و ناموس هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است»، و در صحیح بخاری: ۱/ ۳۷ حدیث، ۶۷ و ص ۵۲، حدیث ۱۰۵؛ تفسیر قرطبی: ۲/ ۳۴۱ و ۴/ ۱۸۱ و ۱۰/ ۱۸۷؛ صحیح مسلم: ۲/ ۸۸۹ و ۲/ ۱۳۰۵؛ صحیح ابن حبّان: ۹/ ۲۵۶؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۱/ ۶۴۷؛ سنن ترمذی: ۴/ ۴۶۱، حدیث ۲۱۵۹ و ص ۹۳، حدیث ۱۹۱۶؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۱۳۹ و ۳/ ۲۵۴، آمده است: «خون، مال و عرض شما بر شما حرام است».

جز این‌که امام مالک به‌گونه ذیل در آن باره استدلال می کند: کمتر اتّفاق می‌افتد که مجرمی به جرم خویش اعتراف کند و یا این‌که در برابر چشم شاهدان مرتکب جرم شود و یا این‌که در حال ارتکاب جرم دستگیر شود، بیشتر جرم‌ها به این دلایل بدون مجازات می‌ماند. بنابراین؛ از طرفی به‌خوبی می‌دانیم که شریعت عنایت زیادی به برقراری نظام اجتماعی و حفظ آن دارد و از سویی می‌خواهد به هر وسیله ممکن برای هر فردی این امنیّت باشد که حقوق خود را بر ملکیّتش ایفا نماید، به این ترتیب ناگزیریم که به روش‌های اجرایی کم‌زحمت‌تر متوسّل شویم؛ که متّهم در برابر آن تسلیم باشد، نه آنکه به هر وسیله او را نسبت به کاری که انجام نداده، وادار به اعتراف کنیم و به دور از هر جنبه صحّت، چه آنکه از روی اجبار اعتراف کرده است،-
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۶

علاوه بر این اگر ما در زمینه‌های مختلف تفکّر تشریعی اسلام تعمّق کنیم، می‌بینیم، آن حقیقت معیّنی که همواره ثابت است، و هیچ جای بحث و گفتگو هم ندارد، این است که هدف نهایی تمام تلاش و کوشش فقها چیزی جز دسترسی به این تنها منبع نیست که باید همه مردم از آن به نحوی- از نزدیک یا دور- حکم خدا را استخراج کنند و آن حکمی است که در درجه اوّل به‌طور مستقیم

قرآن آن را مسجّل و قطعی می‌کند و پس از آن حدیث می‌آید تا توضیح و تعریف کند.
هرگاه در نصّ قرآن یا سنّت نیامده باشد، قیاس از روح و مفهوم عمیق قرآن و سنّت آن را کشف می‌کند، و در نهایت نوبت نقش اجماع به منظور دریافت این حکم از محتوای قرآن و حدیث فرامی‌رسد.
بنابراین خدای سبحان تنها قانونگذار و صاحب شریعت است و دیگران جز مجریان امر او به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم نیستند.
جز این‌که ما هنوز با ژرفترین ریشه‌های الزام اخلاقی در قرآن از نزدیک آشنا نشده‌ایم، بنابراین تاکنون ما کاری نکرده‌ایم جز این‌که قانون اخلاقی فطری را به نوعی از قانون الهی بازگردانیم که در وجود ذات عقل انسانی نهفته است. قبلا گذشت که ما به نارسایی این نور جزئی (یعنی نور عقل) از ایجاد یک قانونی که همزمان تمام صفات حسّی، کمال و شمول را داشته باشد، اشاره کردیم. همان‌طوری که بر ضرورت تمسّک به منبع دیگری به خاطر فراهم آمدن این اوصاف سه‌گانه نیز اشاره نمودیم و آن منبعی است که می‌تواند راه مردم را به بهترین صورت به وسیله آموزش مثبت مشخّصی روشن سازد، هرچند دارای طبیعت آسمانی باشد.
این قدرتی که باید دارای علم مطلق، و نور ابدی باشد، ممکن نیست چیز دیگری جز وجود کامل باشد. «۱»
سرانجام به آنجا رسیدیم که می‌خواهیم تمام منابع مثبت این شرع مقدّس را به یک منبع

- بلکه به این امید که متهم را وادار سازیم تا ما را به دلیل روشنی برساند .... شایان ذکر است که این مکتب معتقد است که این قبیل احکام مشروع نیست، مگر به این شرط که در ابتدا و پیش از هر چیز دلیلی بر ضدّ متّهم به دست آمده باشد.

(۱).. L'etye partait

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۷

بازگردانیم و تمام اوامر را به یک امر- ظاهر یا باطن- که همان امر خدا باشد، محدود سازیم.
علاوه بر این‌که قرآن کریم این امر الهی را سلطه‌ای مطلق معرفی نمی‌کند که خودکفا باشد تا در نظر ما پایه قدرتی واجب و قطعی باشد، بلکه از جمله موارد عبرت‌انگیز دراین‌باره آن است که- برعکس- متوجّه باشیم عنایت برتری را که غالب اوقات این کتاب عهده‌دار است، آنجا که هر حکمی را در این شریعت با مجوّز آن قرین نموده و هر تعلیمی از تعالیم خود را با ارزش‌های اخلاقی که اساس آن محسوب می‌شود، ارتباط می‌دهد. از جمله موقعی که از ما می‌خواهد از خودی‌ها هر نوع برابری را برای صلح بپذیریم، حتّی اگر این برابری موافق ما هم نباشد، دعوت خود را به وسیله آن حکمت تأیید می‌کند: «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ» «۱» و آنجا که از ما می‌خواهد، پیمانه را کامل و وزن را با ترازوی درست بسنجیم، در دنبال اینها می‌فرماید: «ذلِكَ خَيْرٌ» «۲».
برای این‌که قرآن قانون شرم و حیایی را مطرح کند که از مردان می‌خواهد تا چشمانشان را بپوشانند و شهواتشان را حفظ کنند، می‌بینیم چنین تفسیر می‌نماید: «ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ» «۳» و پس از آنکه به ما دستور می‌دهد تا پیش از صدور حکم، علّت آن را جستجو کنیم، می‌فرماید: «أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ» «۴»
همچنین دستوری را می‌بینیم که از ما می‌خواهد قرض و طلب خود را با مدّت پرداخت آن بنویسیم، و این امر و حکم را با این عبارت تفسیر و تبیین می‌کند: «ذلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا». «۵»
باری این مقدار از نمونه‌های اوامر خصوصی ما را کفایت می‌کند که با راه و روش قرآن آشنا شویم، که ما را به جستن ارزش‌های روحی و کیفیّت توجیه آن به عنوان یک صفت عمومی وامی‌دارد. علاوه بر این اوامر، خدای تعالی می‌فرماید: «قُلْ لا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۲۸: «به‌هرحال، صلح کردن بهتر است».

(۲)- اسراء (۱۷) آیه ۳۵: «چرا که این کار به سود شماست».

(۳)- نور (۲۴) آیه ۳۰: «این برای آنها پاکیزه‌تر است».

(۴)- حجرات (۴۹) آیه ۶: «مبادا (در صورت عمل بدون تحقیق) به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید.»

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۸۲: «این در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از شک و تردید بهتر است».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۸

أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبیثِ» «۱»، و می‌فرماید: «وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ» «۲»، و می‌فرماید: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً» «۳».

هم‌چنین خداوند ما را با مبدأ اصلی و اساسی‌ای آشنا می‌کند که تمام قوانین الهی از آن صادر شده است، لذا در ادامه سخن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ» «۴» و می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ» «۵»

به راستی آنچه را که ما معتقدیم آخرین حلقه از سلسله منابع است، و حال آنکه آخرین بودن آن به اثبات نرسیده است! بنابراین عقل الهی در این زمینه قوی‌تر و بسی استوارتر از عقل انسانی است. این عقل نمی‌خواهد که آن را دستآویز حکم گرفته و نخستین مبدأ اوّل الزام اخلاقی قرار دهد، بلکه ناگزیر در حرکت خود به معیار دیگری تمسّک می‌جوید و ما را به جوهر ذات واجب و به کیفیّت عمل و به ارزش ذاتی یک عمل ارجاع می‌دهد.

بنابراین امر الهی در نظر ما بر تطبیق آن با این حقیقت موضوعی تجویز می‌شود، و با این تطابق بر پذیرش ما استیلا می‌یابد، همان‌طوری که سیطره اخلاقی خود را بر این پذیرش استوار می‌گرداند.

امّا تنها نقیصه‌ای که به نظر می‌رسد این است که طبیعت و ماهیّت عمیقی که جوهر عدل و حقیقت خیر را فراهم می‌آورد، برای ما چندان مشخّص نیست که بتوانیم همیشه و هرجا پیدا شد، آن را تشخیص دهیم، و موقعیّت آن همانند تمام ماهیّات است که آن را در حال کمال خود نمی‌بینیم، بلکه به لطف آن بخشی از نوری که در امتداد و توانایی‌اش محدود است، و با روشنایی اندکی که از فطرتمان کمک می‌گیریم، لحظه‌ای آن را احساس می‌کنیم.

در این صورت جز یک نور محض و نامحدود وجود ندارد و همان است که می‌تواند به‌طور کامل و با اطمینان تمام با این جوهر (عقل انسانی) ضمیمه شود، از این‌رو حق افراد باایمان

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۱۰۰: «بگو! ای پیامبر هیچ‌گاه ناپاک و پاک یکسان نخواهد بود، اگرچه فزونی ناپاک و کثرت آلوده‌ها تو را به شگفتی فروبرد.»

(۲)- اعراف (۷) آیه ۲۶: «لباس پرهیزگاری و تقوا از آن بهتر است».

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۶۹: «و هرکس که به او دانش داده شده، خیر فراوانی نیز داده شده است.»

(۴)- اعراف (۷) آیه ۲۸: «خداوند هرگز به کارهای زشت فرمان نمی‌دهد».

(۵)- نحل (۱۶) آیه ۹۰: «خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۲۹

است که از عقل الهی وسیله هدایت اخلاقی کاملی را بگیرند و در این صورت است که منبع حقیقی برای الزام اخلاقی در تفکّر ارزنده نهفته و پنهان است که همان عقلانیّت عقل و آخرین مرجع برای حسّ اخلاقی می‌باشد.

۲- ویژگی‌های تکلیف اخلاقی

اشاره

هر قانون مادّی، یا اجتماعی، یا منطقی و جز این‌ها به‌طور قطع درباره تمام افرادی که آن را قبول دارند به یک نحو و روش حکم می‌کند، چنان‌که فردی تنها در شرایط مختلف حکم واحدی می‌کند، اگر چنین نباشد هرگز آن قانون، قانون نخواهد بود، یعنی قاعده‌ای همگانی و پایدار نمی‌شود.

قانون قطعی و لازم، هرچند دارای طبیعت کاملا-فردی باشد، باز هم از این طبیعت مشترک، یعنی فراگیری و قطعیّت خالی نیست. تبلور طبیعت همگانی بودن در قانون اخلاقی قرآن کریم، بدون تردید به روشنی مشاهده می‌شود، البتّه نه از آن جهت که مجموع مقرّرات آن تنها و به‌طور کلّی متوجّه تمام انسان‌ها می‌شود و خداوند آن را مقرّر فرموده است: «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً» «۱»، و نیز می‌فرماید: «لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» «۲»، و فرموده است: «لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً» «۳».

و آن گاهی بر یک معنای توزیعی و همگانی حمل می‌شود. بلکه یک قاعده، باید قاعده‌ای عادلانه و یا فضیلتی فراگیر باشد و لازم است که تمام افراد را به صورت یکسان شامل شود، خواه فردی آن را با شخص خود و یا با دیگران تطبیق دهد: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ» «۴»؛ «وَ لَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ» «۵»؛ «وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ* الَّذِینَ إِذَا اکْتالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ* وَ إِذا کالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ» «۶» و چه این تطبیق نسبت به خویشاوندان باشد و یا بر بیگانگان، بر

---

(۱)- اعراف (۷) آیه ۱۵۸: «بگو ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شمایم.»

(۲)- انعام (۶) آیه ۱۹: «شما و تمام کسانی را که سخنان من (در طول تاریخ و پهنه زمین و در تمام نقاط) به گوش آنها می‌رسد، از مخالفت امر خدا به وسیله آن بترسانم.»

(۳)- فرقان (۲۵) آیه ۱: « (قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد) تا بیم‌دهنده جهانیان باشد.»

(۴)- بقره (۲) آیه ۴۴: «آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، ولی خود را فراموش می‌نمایید.»

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۶۷: «... درحالی‌که خود شما حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت!»

(۶)- مطفّفین (۸۳) آیات ۱- ۳: «وای بر کم‌فروشان، آنان که وقتی برای خود پیمانه می‌کنند، حق خود را به‌طور کامل می‌گیرند، امّا-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۳۰

ثروتمندان باشد یا تهیدستان: «کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً». «۱» و چه بیرون از جماعت باشد و یا داخل آن: «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ* بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ» «۲»، بر دوستان باشد یا دشمنان: «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی «۳».

بلکه حتّی در حالتی که نصّ و عبارت تشریع به لفظ عام و فراگیر نمی‌باشد و حتّی اگر به مناسبت موقعیّت فردی نازل شده باشد، باز هم از جهت مبدأ قابلیّت برای همگانی بودن را دارد، به این معنا که ممکن است بر تمام حالات مشابه و همسان دلالت کند، از این قبیل است سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرمود: «من با زنان مصافحه نمی‌کنم، در حقیقت هر گفته من به صد زن همچون گفتارم به یک زن است.» «۴»

جمهور علمای عامّه بر این عقیده‌اند که حکم واحد درباره یک فرد بر همگان تطبیق‌شدنی است، در صورتی که قیاس به حدّی روشن باشد که نزدیکی و یکسانی را تداعی کند. به این معنا

- هنگامی که می‌خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند!».

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۳۵: «کاملا به عدالت قیام کنید و فقط به خاطر خدا شهادت بحق دهید، اگرچه به زیان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان باشد، ثروتمند یا فقیر باشند.»

(۲)- آل عمران (۳) آیات ۷۵- ۷۶: «این به خاطر آن است که آنها می‌گویند ما در برابر امّیّین (غیر اهل کتاب) مسئول نیستیم. آنان به خدا دروغ می‌بندند، درحالی‌که می‌دانند. آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد، زیرا) خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد.»

(۳)- مائده (۵) آیه ۸: «نباید کینه‌ها و عداوت‌های قومی و تصفیه حساب‌های شخصی مانع از اجرای عدالت و موجب تجاوز به حقوق دیگران گردد، زیرا عدالت از همه این‌ها بالاتر است، از خدا بترسید، زیرا خداوند از تمام اعمال شما آگاه است.»

(۴)- موطاء مالک: ۲/ ۹۸۲، حدیث ۱۷۷۵ و در روایتی آمده است: «همانند گفته‌ام به یک زن است».

ر. ک: تفسیر قرطبی: ۲۸/ ۷۹؛ رسائل محقّق کرکی: ۱/ ۱۴۳؛ تفسیر ابن کثیر: ۴/ ۳۵۳؛ صحیح ابن حبّان: ۱۰/ ۴۱۷، حدیث ۴۵۵۳؛ موارد الظّمئآن: ۱/ ۳۴، حدیث ۱۴، مجمع الزّوائد: ۶/ ۳۹، سنن کبری بیهقی: ۸/ ۱۴۸؛ سنن دار قطنی: ۴/ ۱۴۶، حدیث ۱۴ و ۱۶؛ سنن کبری: ۴/ ۴۲۹، حدیث ۷۸۰۴؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۹۵۹، حدیث ۲۸۷۴؛ المصنّف عبد الرّزاقّ: ۶/ ۸، حدیث ۹۸۳۱؛ مسند احمد: ۶/ ۳۵۷، حدیث ۲۷۰۵۳؛ المعجم الکبیر: ۲۴/ ۱۶۳، حدیث ۴۱۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب:

۱/ ۶۳، حدیث ۱۸۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۳۱

مادامی که هر دو حالت جز در صفات فردی اختلاف نداشته باشند، سخت نگرفتن و سهل‌انگاری در آن حکم امکان‌پذیر خواهد بود (به این ترتیب که صرفا اختلاف در افراد، یا در زمان و یا در مکان باشد).

مخالفان قیاس افرادی نظیر ابن حزم، پرخاشگرانه بر آن حمله برده‌اند، درحالی‌که فراگیر بودن حکم را تأیید می کنند و با تمام توان از آن دفاع می‌نمایند، به این لحاظ که نتیجه قطعی قیاس شمول رسالت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و تساوی همگان در برابر شریعت است. البتّه مبدأ استدلال به وسیله قیاس در یکجا مورد اختلاف فقهای مسلمان است، چنان‌که دیدیم؛ آنجا که صفت مشترک بین دو حالت نامحسوس باشد و استنباط حکم نیاز مبرمی به کار انداختن عقل به روشی کم‌وبیش هوشیارانه داشته باشد، البتّه این حالت جزئی است و کمترین برخوردی با اصل کلّی ندارد.

آری، شمول یک واجب اخلاقی به این معنا نیست که صرفا تمام افراد را فراگیرد، بلکه تطبیق آن را بر شرایط مختلفی که ممکن است در یک فرد معیّن به وجود آید، نیز در پی دارد، و این نوع از شمول همان است که در اصطلاح، ضرورت مطلقه (eulosba? etissec? en) می گویند. به زودی خواهیم دید که این وصف به‌طور دقیق صلاحیّت تطبیق بر تفکّر واجب قرآنی را ندارد، زیرا واجب- به‌طوری‌که قرآن کریم معیّن می کند- بر کسی واجب نمی‌شود، مگر این‌که انجام آن شدنی باشد، ولی ضروری است به این معنا که شایسته نیست که در برابر حالات مختلف ذاتی ما و در مقابل مصالح شخصی ما انعطاف‌پذیر باشد.

از آثار دودلی یا بیماری قلبی است- همان گونه که قرآن برای ما بیان می کند- که ما در برابر قانون سر تسلیم فرود نیاوریم، مگر در صورتی که برای ما سودمند باشد، درحالی‌که مؤمنان بدون قید و شرط در برابر قانون تسلیمند: «وَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ* وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ، أَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا أَمْ يَخافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ* إِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا». «۱»

(۱)- نور (۲۴) آیات ۴۸- ۵۱: «و هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش آینـد تا در میان آنها داوری کنـد، گروهی از-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۳۲

قرآن کریم، صرفا انفاق را که به روش خوشی یا ناخوشی انجام می‌گیرد، گرامی نمی‌دارد، چنان‌که می‌فرماید: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ» «۱» و تنها شجاعت را که با گرسنگی و تشنگی و سختی مبارزه می‌کند، نمی‌ستاید: «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ». «۲»

و تنها این امور یادشده نیست؛ بلکه در نهایت شدّت با این بیماردلان منحرف برخورد می‌کند که چرا چنین حالاتی آنان را از انجام وظیفه بازمی‌دارد؟: «وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا». «۳»

هنگامی که شرع الهی سخن می‌گوید، هیچ‌کسی را نرسد که حرفی بگوید. خدای سبحان در سخنانی به وضوح می‌فرماید: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» «۴»، آیا ممکن است برای اثبات ضرورتی که بدان وسیله وظیفه‌ای واجب گردد تعابیری قوی‌تر از آنچه گذشت، پیدا کنیم؟

باوجود این، سزاوار نیست که این تعبیر را در ذهن‌هایمان با دو کاربرد دیگر کلمه «ضرورت»

- آنان روگردان می‌شونـد. ولی اگر حق داشته باشند (و داوری به سود آنان باشد)، با سرعت و تسلیم به سوی او می‌آیند. آیا در دل‌های آنها بیماری است؟ (بیماری نفاق) و یا به راستی در شک و تردیدند؟ و یا این‌که به راستی می‌ترسیدند که خدا و رسولش به آنها ظلم و ستم کنند؟ بلکه در واقع خود آنها ستمگرند. تنها سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم.»

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۴: «آنها در همه حال انفاق می‌کننـد، چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیّتند».

(۲)- توبه (۹) آیه ۱۲۰: «این به خاطر آن است که هیچ‌گونه تشنگی به آنها نمی‌رسد و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی‌کنند و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آنها را نمی‌گیرد و در هیچ نقطه خطرناک و میدان پرمخاطره‌ای که موجب خشم و ناراحتی کفّار است، قرار نمی‌گیرند. و هیچ ضربه‌ای از دشمن بر آنها وارد نمی‌شود، مگر این‌که در ارتباط با آن، عمل صالحی برای آنها ثبت می‌شود».

(۳)- توبه (۹)، آیه ۸۱: «و به آنها گفتند: در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان نبرد حرکت نکنید، به آنها بگو: آتش سوزان دوزخ از این هم گرم‌تر و سوزان‌تر است، اگر بفهمند!».

(۴)- احزاب (۳۳) آیه ۳۶: «هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد، هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند، اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۳۳

اشتباه کنیم، چون ضرورت اخلاقی درعین‌حال با ضرورت مادی ? (euqisyhp etissec? en aL) و ضرورت منطقی ? (etissec? en aL euqigol)، تفاوت دارد.

بنابراین، قانون مادّی بر پیکر ما سنگینی می‌کند و ما آن را با ناراحتی تحمّل می‌کنیم، بدون این‌که بتوانیم آن را انکار نماییم و امّا قانون اخلاقی- برعکس- آزادی اختیار را مقرّر می‌دارد و ما را مکلّف می‌سازد. امّا از نظر مادّی مجبورمان نمی‌کند، زیرا اوّلا: امکان مراعات یا مخالفت آن را به خود ما واگذار می‌کند و (سرانجام نسبت به مقاومت در برابر آن ما را به خودمان وا می‌گذارد)، و این است که آن قاعده اصلی که قرآن کریم از اعلان آن غفلت ندارد، چه مربوط به یک وظیفه ایمانی و یا به وظیفه‌ای از

وظایف عملی باشد. اگر ما یلی این آیات را از قرآن کریم تلاوت کن: «وَ مَنْ تَوَلَّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً» «۱»؛ «لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» «۲»؛ «لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ» «۳»؛ «أ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ» «۴»؛ «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَیْکُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ». «۵»

چنین است که آدمی در برابر وظیفه، برحسب واقع اختیار دارد، ولی از نظر شرع چنین اختیاری را ندارد. بنابراین وظیفه اخلاقی را به عنوان یک ضرورت هستی نمی‌توان قبول کرد، بلکه یک ضرورت مثالی و آرمانی است. باوجود این، نبایستی ما آن را با ضرورت منطقی اشتباه کنیم، چون ضرورت منطقی خودش را به عنوان امر مسلّمی از مسلّمات، بر عقل ما تحمیل می‌کند، و شخص نمی‌تواند آنچه را آشکارا دیده است، نادیده بگیرد، و الزام اخلاقی نیز خودش را بر اراده انسانی- به عنوان چیزی که محقّق نشده است ولی باید محقّق شود- تحمیل می‌کند.

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۸۰: «اگر کسانی سرپیچی کنند و با دستورات تو به مخالفت برخیزند، مسئولیّتی در برابر اعمال آنها نداری و موظّف نیستی که به حکم اجبار آنها را از هر خلافی بازداری (وظیفه تو تبلیغ رسالت و امر به معروف و نهی از منکر و راهنمایی افراد گمراه و بی‌خبر است.)».

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۵۶: «در قبول دین هیچ اکراهی نیست، (زیرا) راه درست از بیراهه آشکار شده است.»

(۳)- غاشیه (۸۸) آیه ۲۲: «تو سلطه‌گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی.»

(۴)- یونس (۱۰) آیه ۹۹: «بااین‌حال آیا تو می‌خواهی مردم را اکراه کنی که ایمان بیاورند؟».

(۵)- نور (۲۴) آیه ۵۴: «پس اگر سرپیچی کنید و رویگردان شوید، پیغمبر مسئول اعمال خویش است (و وظیفه خود را انجام داده است) و شما هم مسئول اعمال خویشید. امّا اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد و (در هر حال) بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار، نیست.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۳۴

و این نتیجه را از حکم براساس ارزشی بودنش می‌گیرد و نه از روی حکم براساس واقعی بودنش.

آری، این‌چنین سلطه امر واجب با همان طبیعت اصیل ویژه‌ای که دارد، خودنمایی می‌کند، بنابراین هرچند اعضا و جوارح آدمی را مجبور نکرده است و ادراکات آدمی را به زور وادار نمی‌سازد، خویش را بر وجدان آدمی تحمیل می‌نماید. (یعنی انسان الزام اخلاقی دارد).

با همه این‌ها کانت معتقد است که می‌تواند عمل غیر اخلاقی (L'immoral) را به آنچه مخالف منطق (L'absurde) و عمل غیر عقلانی (L'irrationnel) است، بازگشت دهد. «۱» از سخنان اوست که می‌گوید: «هر اصل نادرست ممکن نیست به صورت قانونی فراگیر درآید، مگر این‌که در مفهوم ذات خود و یا در اراده‌ای که می‌خواهد آن را تا مرتبه شمول برساند، به تناقض انجامد.» «۲»

برگسون در بعضی از مثال‌هایی که فیلسوف آلمانی، کانت، براساس نظریه خویش بدان‌ها استدلال جسته، به دقت نگریسته و اعلان کرده است که او نمی‌تواند با نظر کانت موافق باشد، مگر به شرط آنکه معنا و مفهومی را از سخن وی دریافت کند، نه تنها در تعریف مادّی بسیط، بلکه به وسیله آنچه مشمول طبیعت الزامی آن و تمام شرایط اخلاقی کانت باشد. وی عقیده خود را چنین تفسیر می‌کند که چه‌بسا از باب تناقض اتّفاق می‌افتد که می‌بینیم کسی امانتی را به رسم ودیعه قبول می‌کند، با تعهد صریح یا ضمنی بر ردّ آن امانت، امّا بعد آن را تملّک و تصاحب می‌کند. این شخص درحالی‌که چنین کاری را انجام می‌دهد، دیگر آن ودیعه، ودیعه نیست. «۳»

امّا آیا واضح نیست که نظریه کانت- حتّی با این قید- همواره متزلزل خواهد بود؟ بلکه می‌گوییم: این نظریّه، هرطور که بخواهیم از نیروی جدل استفاده کنیم، باز هم اثبات‌شدنی نخواهد بود؛ توضیح این‌که وقتی تعهّدی را که دیروز گرفته شده، امروز نادیده می‌گیرند،

---

(۱)- با این تعبیر که عمل غیر اخلاقی هم غیر منطقی و هم غیر عقلانی است- (م).

(۲)-

p ,srueom sed euqisyhpat ?em al ed tnemednoF :tnaK. ۱۴۲.

با این توضیح که اصل نادرست قانون شمرده نمی‌شود، مگر وقتی که ذاتش یا اراده‌ای که به انجام آن تعلّق می‌گیرد، تغییر کند و این تناقض است- (ویراستار)

(۳)-

p ,noigiler al ed te elaroM al ed secruos xued sel ,nosgreB. ۸۶.

نتیجه‌ای که به دست می‌آید، بین دو موضعگیری متقابل، «تباین» نامیده می‌شود، ولی تناقض

(etsartnoC)

به معنای صحیح به هیچ وجه نیست، «بنابراین به این تعهّد باید پای‌بند بود». این جریان قانون است، «ولی این‌که پای‌بند نبوده»، این جریانی است که اتّفاق افتاده است! چه دگرگونی داخلی در این دو توضیح پیش آمده است؟

بنابراین، تا وقتی که دو جهت تقابل از منبع اصلی صادر نمی‌شود و به خود منابع برنمی‌گردد و مادامی که اثبات و نفی هر دو در یک چیز با یکدیگر و در شرایط همسان واقع نشده باشد تناقض محسوب نمی‌شود. در این مورد هر نوع تناقض منطقی غیر ممکن است، مگر این‌که ما اصطلاح جدیدی را اختراع کنیم! «بنابراین عقل از ما چیزی را می‌طلبد»، آری عقل از انجام دادن آن غفلت نمی‌ورزد «پس شعور و ادراک یا آن را می‌پذیرد و یا نمی‌پذیرد»، دریغ! ... لکن قانون کانت همین است!

شما این کشمکش همیشگی را بین الگوی برتر و واقعیّت؛ بین قانون اخلاقی و قانون فطری می‌بینید و بهترین دلیل بر تناقض نداشتن آنها این است که باهم کار می‌کنند، با این‌که دو متناقض به‌طور بدیهی از جایگاه واقعیّت به‌دورند.

بنابراین، به جای اعتقاد به تناقض، می‌بینیم بعضی اشخاص که معتقدند که هر چیزی را باید به نام خودش نامید، آنها می‌گویند: او یک «تأخیر و انصراف» یا «تزلزل و نگرانی» است. بنابراین نسبت به الگوی برتر یک عقب‌ماندگی و تأخیری است که خود را از ورود به واقعیّت بازمی‌دارد، و از داخل شدن در آن خود را ممنوع می‌بیند. و نسبت به وجدان‌های اخلاقی در جهت انتظار ارزشی را که دارند، متزلزل و نگران است.

نمی‌خواهیم که با الفاظ بازی کنیم، و هر نامی که می‌خواهند روی این عمل بگذارند که مثلا ودیعه، دیگر ودیعه شمرده نمی‌شود، زیرا آنچه به ثبوت می‌رسد، آن است که خطای اخلاقی در این تبدیل و جابجایی ساده، پوشیده نمی‌ماند، بلکه کافی است که یکی از عوامل اخلاقی وضع خود را تغییر دهد، (مثل این‌که مالک از حق خود به نفع ودیعه‌گیرنده صرف‌نظر کند) تا سزاوار ملامت و سرزنش نشود.

پس باید دقّت کنیم، در مورد یک پیشامد، نگوییم: انسانی با وجود التزام قولی و پس از پذیرش، به تکلیف اخلاقی خود عمل نکرده است، ولی در اصل چنین شخصی در حال نیاز، خود

را وادار می‌کند تا وعده دروغی بدهد، حال ببینیم به‌طور دقیق چه اتّفاقی می‌افتد که ما این اصل را به یک قانون فراگیر بازمی‌گردانیم؟

تردیدی نیست که تا این سطح بالا رفتن عملی که از انسان سر می‌زند و هر فردی بدان وسیله دیگران را فریب می‌دهد، این حادثه بر زیان کسی اتّفاق می‌افتد و این انسان به درستی که نمی‌خواسته است او را فریب دهد، و از آن لحظه اتّفاق، تعارض پدید آمده و به جایگاه بالای قانون‌گذاری انتقال یافته است.

امّا آیا این کشمکش در حقیقت تناقضی را در پی دارد که او- خواسته یا ناخواسته- فریب می‌خورد؟ البتّه ما معتقدیم که این تعارض ظاهری جز از نادیده گرفتن معنای لفظ «می‌خواهد» نشأت نگرفته که یک نقش دوگانه عملی (fitca) و عاطفی (fitceffo) را ایفا می‌کند.

بنابراین، واقعیّت این است که اراده ما به معنای حقیقی کلمه، عبارت از قدرت تصمیم‌گیری است که- همان‌طوری که یک فرد حریص خود را به مخاطره می‌اندازد- تا توانمندی لازم را جهت برقراری نظامی فراگیر پیدا کند و در ادامه، شایستگی تأثیرگذاری در چیزی را داشته باشد که ما در اصطلاح به آن واژه «اراده» اطلاق می‌کنیم، و آن چیزی جز حسّاسیّت یا قدرت بر رغبت و تمایل ما نیست؛ بر این اساس است که قاضی «اراده می‌کند» و مجازات تبهکار را عدالت به معنای عام می‌بیند، هرچند او دوست ندارد که خود عند الاقتضاء مجازات‌کننده باشد!

برمی‌گردیم به مثال وعده دروغ تا بپرسیم که چرا این خوش‌بینی نسبت به دیگران تضمین کننده نیست و این‌که مردم را فریب می‌دهند. دروغگوی زرنگ و هوشیار ادّعا می‌کند که می‌تواند تمام وسایل دستگیری افراد را از کار بیندازد و از شبکه‌های آنها فرار کند، بدون این‌که نیازمند به بیرون شدن از مبدأ دروغ باشد؟

ولی در پاسخ ما می‌گویند: آیا ما موقعی که به حرف‌هایی که بین ما ردوبدل می‌شود، اعتماد نداریم، در حقیقت زمینه را برای نابود ساختن تفکّر حقیقت وعده‌مان به وسیله مبدأ وعده دروغ فراهم نکرده‌ایم، درحالی‌که آنچه باعث امکان اطمینان به دیگران می‌شود، همان اعتماد است؟ ... به راستی که کشف حیله‌ای که بدان وسیله در یک اندیشه به‌طور پنهانی افکار زیادی می‌گذرد، سهل و آسان است، و به‌رغم همه این‌ها، تفکّر وعده به این خاطر و یا در جوهر ذات و یا در وجودش متناقض نیست، و یا حتّی در امکان تأثیرگذاری‌اش روی بعضی متناقض نیست، تا

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۳۷

وقتی که میان مردم افراد فریب‌خورده پیدا می‌شوند، بلکه تناقض در مورد اطمینان و یقین به نهایت و نتیجه آن تفکّر پیدا می‌شود و ما بر این اساس بسی دور از هر نوع ضرورت منطقی‌ایم.

آنچه از نظر منطقی ضروری گفته می‌شود یک حقیقت تحلیلی ساکنی (euqitatS) را برای ما تجسّم می‌کند و آن هم اتّحاد مورد تفکّر است با ذات خود، درحالی‌که ضرورت اخلاقی به عبارتی دارای طبیعتی ترکیبی متحرّک (euqimanyD) می‌باشد و به عنوان رابطه‌ای بین دو فرصت مختلف به حساب می‌آید، درحالی‌که ضرورت منطقی شتاب یک اندیشه به سمت جایگاه اصلی آن است، چنان‌که بوده است. البتّه معنای این حرف به‌طور مطلق آن نیست که ضرورت اخلاقی در جوهر ذات، خودکفاست، تا این‌که در واقع به صورت اندیشه‌ای کامل در نظر کانت پدید آید، زیراکه مفهوم اخلاقی امکان ندارد تا در واقع پنهان باشد، مگر به وسیله تلاش فاعلی با اراده و آزاداندیش، ولی این ضرورت اخلاقی به وسیله همین فاعل- هم‌چون یک ارزش شایسته- تصوّرشدنی و تحقّق‌پذیر است؛ اراده‌اش را وامی‌دارد تا آن را ایجاد کند. و به یک سخن، ضرورت اخلاقی پافشاری براساس بالاترین الگوی عملی است که در وجود فعلی جایگاه حقیقی خود را می‌طلبد.

با این طرز تفکّر از ارزش عملی، فرصت ویژگی‌های عمومی مشترک بین تمام قوانین را وا می‌گذاریم، تا به ویژگی‌های نوعی قانون

اخلاقی بپردازیم. «۱»

---

(۱)- به نظر می‌رسد که میان نظریّه کانت در موضوع اخلاق با مؤلّف محترم کتاب سوء برداشتی یا خلط موضوعی پیش آمده باشد، زیرا ضرورت مادّی، با ضرورت اخلاقی و ضرورت منطقی، سه مقوله جداگانه هستند، تناقض در ضرورت اخلاقی با تناقض در مفهوم منطقی متفاوت است. اگر راست گفتن در مفهوم اخلاقی و در همه جا لازم و ضروری باشد، چنان‌که کانت معتقد است، دروغ گفتن هرچند از روی مصلحت و از باب ضرورت اجتماعی گفته شود، با راست گفتن اخلاقی متناقض است. به اعتقاد کانت، هیچ مصلحتی ایجاب نمی‌کند، که انسان دروغ بگوید، چه اگر به دلیلی هرچند ضروری و لازم و خطرزا ایجاب کند که فردی دروغ بگوید، قانون اخلاق را که کلّی و الزامی است، از کلیّت و الزام ساقط می‌کند، دیگر اخلاقی نیست و با قانون اخلاق تناقض پیدا می‌کند، زیرا قانون اخلاق بر این‌که چگونه «باید» باشد (کلّی و الزام‌آور)، استوار است و نه بر چگونه «هست» و یا چگونه اتّفاق افتاده که موضوع اجتماعی است. این همان خلطی است که میان برداشت مؤلّف محترم از کلام کانت پیش آمده است.

برای توضیح بیشتر عقیده کانت، می‌گویم: کانت معتقد است که تکلیف به صورت (امر) به ما عرضه می‌شود. امّا امری که می‌تواند بیانگر تکلیف باشد، یک امر مطلق و غیر مشروط است، در مقابل امرهایی که مقیّد و مشروط هستند.-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۳۸

کانت به لطف ژرف‌نگری‌اش، تفاوت زیادی را یافته است که اساسا قاعده اخلاقی را از تمام قواعد دیگر عملی جدا می‌سازد. این تفاوت در اندیشه ارسطویی در «هدف» و «وسیله»، نهفته است؛ یعنی تفاوت بین آن چیزی است که یا به خاطر «خود او» به سمت و سویی می‌شتابیم و یا به خاطر «چیز دیگر». به راستی که این اندیشه جالبی است، و همین طرز تفکّر است که کانت

- با این شرح که ما سه قسم امر به ازاء سه قسم خوبی داریم، گاهی عملی خوب است برای رسیدن به هدفی، به تعبیر دیگر این عمل خوب وسیله رسیدن به فلان غرض است، بنابراین امر به آن عمل فقط برای رسیدن به آن هدف مطلوب است، مثلا؛ این جمله را در نظر بگیرید: «اگر بخواهید زبانی را بیاموزید، باید وسائلی را فراهم کنید».

در این صورت، امر به تهیّه وسائل برای خود آن وسائل مطلوبیّتی ندارد، بلکه مطلوبیّت آن متفرّع بر مطلوبیّت آموختن همان زبان است، امّا ممکن است کسی اصلا نخواسته باشد آن زبان را بیاموزد، در نتیجه امر به مقدّمات آن نیز بی‌معناست. این قسم امر را کانت امر شرطی تردیدی یا امر مهارت می‌نامد. آری، در صورت آموختن زبانی، امر به تهیّه وسائل ضرورت دارد.

فلاسفه اسلامی این نوع ضرورت را «ضرورت با قیاس» می‌نامند.

قسم دوم: امری است که برای رسیدن به هدفی است، امّا هدف مورد نظر چیزی نیست که کسی بتواند از آن رویگردان باشد.

مثلا هر انسانی سعادت خود را می‌خواهد و برای رسیدن به سعادت باید اعمالی را انجام دهد، در این مورد، انجام عمل خاصّ، برای رسیدن به سعادت است. هم‌چون آموختن زبان نیست که کسی بگوید به آن کاری ندارم، بلکه سعادت هدفی است که همگان آن را طالب و خواهانند، پس امر به انجام عملی که به هدف رسیدن به سعادت باشد، ضرورتی است که این هم ضرورت بالقیاسی است، امّا نه ضرورت بالقیاس که بتوان ترک کرد، کانت به این نوع، امر شرطی تأکیدی می‌گوید.

قسم سوّم: امری است که وسیله برای هیچ هدف و غایتی نیست، ذاتا نیکو است و هیچ ارتباطی با نتایجی که بر آن مترتّب می‌شود، ندارد و چنان عمل را ترسیم می‌کند که دارای ضرورتی عینی و ذاتی است. بدین جهت، قابل تصوّر است که اراده انسانی از اوامر مشروط سرباز زند (یعنی، انجام ندهد)، امّا هیچ اراده‌ای نمی‌تواند از قطعیّت و اطلاق امر مطلق خود را برهاند، چه مشروط به چیزی نیست، بلکه خود را بدون هیچ شرطی بر اراده تحمیل می‌کند، و به همین دلیل است که تنها امر مطلق می‌تواند مبنای اخلاق باشد، و

متّصف به عنوان قانون گردد. تنها کسانی که برای تحقّق چنین امری اعمال خود را انجام می‌دهند، اخلاقی است. کانت چنین امری را ضروری می‌نامد.

چنین امر مطلقی (قسم سوّم) فقط آنجا وجود دارد که حیثیّت کلّیت در آن لحاظ شود، نکته اساسی در امر مطلق همان است که کلّی می‌باشد.

کانت می‌گوید: بنابراین فقط یک امر مطلق وجود دارد و آن این است که فقط بنابر قاعده‌ای رفتار کن که به موجب آن در همان حال بتوانی و بخواهی که آن قاعده یک قانون کلّی شود، یعنی اگر به خاطر منافعی یا رفع خطری می‌خواهی دروغی بگویی، دوست داشته باشی که دروغگویی یک رفتار کلّی شود، چنان‌که همگان دروغ بگویند، حتّی در حقّ تو که اینک ما یلی دروغ بگویی!- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۳۹

دریافته است تا چگونه برای بهروزی خوب آن را به کار بندد و همان چیزی است که ما به نوبه خود- موقعی که از روش صوری کانت استخراج می‌کردیم- به آن دست یافتیم. واقع مطلب این است، آن‌گاه که هنر زیستن با آنچه از قوانین مهارت و هوشمندی که دربر دارد، نشاط و علاقه‌مندی ما را به صورت جدّی نمی‌طلبد، مگر براساس هدفی دوست داشتنی، زیرا قانون اخلاقی به تنهایی نشاط و علاقه را برای خود فرض می‌نماید، به این معنا که به موجب ارزش ذاتی که دارد، باعث نشاط می‌گردد، «۱» بنابراین امر واجب «۲» را به تنهایی ممکن است «الزام» به معنای حقیقی نامید. امّا اوامر دیگر که چیزی جز نصایح صرف نیستند وسایل را برای کسی که می‌خواهد به هدفی برسد، معرفی می‌کند.

ما به‌طور موقت مسئله معرفت را کنار خواهیم گذاشت؛ با توجّه به این‌که انسان همواره در چنین حالت تجرّدی می‌تواند وظیفه خود را تصوّر نماید. «۳»

اکنون نمی‌خواهیم از جنبه نگرش فاعل سخن بگوییم و بعدها نسبت به نظریّه‌ای که از این اخلاص نمونه در نیّت انسان یک واجب قطعی می‌سازد، انتقاد خواهیم کرد. «۴» ولی ما تنها نظریّه کانت را از آن جهت تأیید می‌کنیم که تمام ارزش نتیجه، نسبت به اندیشه واجب و لازم بودن بیگانه است، چون قانون اخلاقی به خودی خود به خاطر هر نوع ارزش خارجی که مجوّز آن است، به هیچ وجه مورد نیاز نیست. «۵» تنها چیزی که سزاوار است و بلکه در مورد تأکید سلطه قانون اخلاقی کفایت می‌کند، آن است که عمل را به عنوان این‌که امری الزامی است و حسن ذاتی دارد- با قطع‌نظر از هر نتیجه خوب و یا بد- به ما پیشنهاد می‌دهد.

بنابراین، هرگاه ما یکی از این اعتبارات را جایگزین دیگری نماییم، نظام امور دگرگون می‌شود و عمل ما یک عمل مرتبط با اعمال اخلاقی به حساب نمی‌آید. «۶»

---

(۱)- قبلا توضیح دادیم که امر اخلاقی، خود مطلوب است. بدون توجّه به هدفی در ورای آن- (م).

(۲)- منظور مؤلف از امر واجب، واجب شرعی است که الزام‌آور است. وی امر اخلاقی را الزام‌آور نمی‌داند.- (م).

(۳)- مؤلّف نظر کانت را توصیه اخلاقی و بدون پشتوانه اجرایی می‌داند- (و).

(۴)- ر. ک: همین کتاب، فصل چهارم، قسمت دوم.

(۵)- قانون اخلاقی کانت مشروط به چیزی نیست و ضامن اجرای خارجی هم ندارد- (و).

(۶)- به گفته کانت، مطابق تکلیف است؛ انجام تکلیف نیست- (و).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۴۰

جز این‌که اگر این مطلب درست باشد که بگوییم هر نوع تلاش و کوشش ممکن است عادلانه، سودمند و در زمانی پسندیده باشد،

در نتیجه بر قانونگذار منعی نخواهد بود که عوامل و اسباب مجوّز نظام خود را چند برابر کند. باوجود این، او در این حال هرگز به نقش اخلاقی بسنده نخواهد کرد، بلکه به این نقش چیزهای دیگری خواهد افزود که با آن تعارضی نداشته باشد. هر مربّی با مهارتی باید به این روش رو آورد تا تأثیرگذاری آموزش خود را تضمین نماید، و همچنان عوامل و اسباب این نسبت را- هرچه به تربیت نوآموزان مربوط باشد- خواهد افزود، امّا در صورتی که این حسّ اخلاقی تا حدودی محقّق گردد. به این ترتیب که به‌تدریج پاکیزه‌تر شود. در نهایت خودکفا خواهد شد و با این روش تدریجی برای ما روشن می‌گردد که قرآن در مسیر تعلیم اخلاقی خود حرکت کرده است. «۱»

به این مطلب باید اشاره کنیم که نشانه مشخّص الزام اخلاقی از جنبه قانون‌گذاری همچنان تنگاتنگ در کنار آن، خود نشان دیگری است که به جنبه تطبیق ارتباط دارد. به عبارت دیگر، عمل اخلاقی هرگز در یک پدیده مادّی، بی‌شعور و یا بدون اراده و یا بدون قصد تحقّق پیدا نمی‌کند، بنابراین در همان حالی که قانونمندی به مادّه عمل و جنبه اکتسابی خشک آن بسنده می‌کند، جنبه اخلاقی را نیز از واقعیّت روح آن می‌طلبد. بلکه ما- بدون این‌که در جدل مشهور بین فقها در اطراف ضرورت مطلقه راجع به این‌که شخص باید وظیفه خویش را به خاطر وظیفه انجام دهد، موضع‌گیری کنیم- یک واقعیّت غیر قابل تردیدی را در اسلام می‌بینیم و آن این است که قداست یک وظیفه اقتضا می‌کند که دست‌کم در لحظه عمل راجع به آن فکر کنیم و ناگزیر ذهن ما باید در آن لحظه وضعی داشته باشد که در خلال عمل تنها از جنبه مادّی آن را تصوّر نکند، بلکه لازم است روی ماهیّت و طبیعت الزامی آن به‌خصوص، سرمایه‌گذاری نماید.

آری، بدون در نظر گرفتن این حقیقت، بیشتر اعمال- مطابق نصّ قانون- جسد بی‌روح و امری دنیوی بوده و ارزش اخلاقی نخواهد داشت. «۲»

هم‌چنین می‌بینیم آنچه باعث امتیاز قانون قطعی و الزامی است، آزادگی، عقلانی بودن و ارزش ذاتی آن است و کوشش و تلاش اخلاقی، طبیعتی روحی در ذات خود دارد.

---

(۱)- ر. ك: همین کتاب، فصل سوم، بخش خاتمه.

(۲)- ر. ك: همین کتاب، فصل چهارم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۴۱

با این همه، شایسته است دوباره به سراغ ویژگی‌های قانون اخلاقی عمومی برویم که با سایر قوانین و شرایع مشترک است تا بتوانیم در شکل قرآنی خاصّ خود آن را ارائه دهیم. البتّه دیدیم که قرآن به این قانون به عنوان قانونی ضروری و فراگیر چگونه می‌نگرد، و باید بیفزاییم که پیامد این نظریه، آن نیست که مطلقا هیچ شرطی نداشته باشد. بنابراین (اگر شرایطی دارد)، این شروط چیست؟

ما سه شرط از آن شروط را می‌شناسیم: نخست، ناظر به طبیعت کلّی انسان است و دیگری ناظر به واقعیّت زندگی مادّی و سوّمی، ناظر به تدریجی بودن اعمال است.

الف- امکان عمل:

شاید بهتر باشد که بگوییم، ما اندیشه امکان مادّی برای عمل را همچون شرط مؤکّدی می‌دانیم که در الزام اخلاقی باید باشد. بنابراین وجدان عمومی تنها نیست که به این حقیقت بدیهی اعتراف دارد و می‌گوید: پرواز از شتران خواستنی نیست، ولی همین مطلب به عینه در بسیاری از نصوص قرآنی آمده است، مانند این آیات: «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها»؛ «۱» «وَ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» «۲» و «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» «۳»

شرایطی که در آیه آخر نازل شده است، به ما در مورد محدود ساختن معنای این امکان ناپذیری کمک می کند که به گونه‌ای ظاهر می‌شود که گویی با الزام سازگار نیست، زیرا در آیه پیش از آن، خدای سبحان می‌فرماید: «وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ» «۴» اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر این عقیده‌اند که این آیه بر آنچه از افکار، تصمیمات، تمایلات، خطورات و تخیّلات و نظایر این‌ها در باطن آدمی پیدا می‌شود، قابل تطبیق است، با تمسّک ایشان به شمول این نصّ عام. از ابو هریره نقل شده است: وقتی که این آیه بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

---

(۱)- طلاق (۶۵) آیه ۷: «خداوند هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی که به آنها داده است، تکلیف نمی کند.»

(۲)- انعام (۶) آیه ۱۵۲؛ مؤمنون (۲۳)، آیه ۶۲: «هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی کنیم.»

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۸۶: «خداوند هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی کند.»

(۴)- همان سوره، آیه ۲۸۴: «اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید و یا پنهان کنید، خداوند شما را مطابق آن محاسبه می کند.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۴۲

نازل شد: «لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ» «۱»، بر اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گران آمد، خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند، روی زانو نشستند و گفتند: یا رسول اللّه! ما مکلّف به اعمالی از نماز، روزه، جهاد و صدقه (زکات) شدیم و حال این آیه را خداوند فروفرستاده است، درحالی‌که ما بر این‌ها توانایی نداریم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: شما می‌خواهید همان حرفی را بزنید که اهل کتاب پیش از شما گفتند: شنیدیم، امّا نافرمانی کردیم؟ ... بلکه بگویید «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ» «۲». اینجا بود که آن عبارت تفسیری و بیانگر نازل شد که اندکی پیش از این ذکر کردیم تا به ایشان بگوید: «تکلیفی متوجّه انسان نمی‌شود، مگر در حدود وسایل و امکانات»، و این‌چنین دریافتند مواردی که نفس آدمی در برابر اراده‌اش تسلیم نیست، واقعیّت ندارد و ممکن نیست در آن احوال عدم امکان موضوع مباشر تکلیف باشد تا چه رسد به وسوسه‌ها، غرایز، شهوات و امیال فطری.

از این‌رو تمام اوامری که با حبّ و بغض و یا ترس و آرزو ارتباط دارند، از نظر شارحان تفسیر عقلی شده، علاوه بر این‌که این اوامر آمده‌اند تا عمل قبلی را استوار سازند که این حالات از آن نشأت گرفته و یا عمل همراه و یا عمل بعدی را، ولی امکان ندارد که از نوع عمل غیر ارادی باشند.

همچنین می‌یابیم عشق الهی که ذاتا یک حالت عاطفی و غیر ارادی است، می‌توان به وسیله یک عمل ارادی به دست آورد، یعنی با نگرش در رحمت بی‌پایان الهی و تذکّر فضل پروردگار که همواره شامل حال ما می‌شود؛ با این توضیح که در فطرت مردم محبّت کسی که به آنها نیکی کند، سرشته شده، و به این معنای غیر مستقیم حبّ الهی در این حدیث مورد امر قرار گرفته است که فرمود: «خدا را دوست بدارید که شما را از نعمت‌هایش برخوردار نمود.» «۳» و همچنین

---

(۱)- همان سوره، آیه ۲۸۴: «آنچه در آسمان و زمین است، از آن خداست، (به همین دلیل) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان کنید، خداوند شما را مطابق آن محاسبه می کند».

(۲)- همان سوره، آیه ۲۸۵: «ما شنیدیم (و فهمیدیم) و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم) و بازگشت (همه ما) به سوی توست.»

در کتاب مسند، بقیه حدیث آمده است، مستخرج از صحیح مسلم: ۱/ ۱۹۴، حدیث ۳۲۶؛ معتصر المختصر: ۲/ ۱۶۳؛ مسند احمد: ۲/ ۴۱۲، ج ۹۳۳۳ تفسیر طبری، ۳/ ۹۷؛ زاد المسیر، ابن جوزی: ۱/ ۲۹۵؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۳۴۵؛ لباب النّقول سیوطی، ص ۳۹، حدیث

۲۸۴؛ فتح القدیر – شوکانی: ۱/ ۳۰۵.

(۳)– ر. ک: سنن ترمذی: ۵/ ۳۲۹، حدیث ۳۸۷۸؛ شعب الایمان: ۲/ ۱۳۰، حدیث ۱۳۷۸ و نیز سیوطی در جامع الصّغیر: ۱/ ۳۹،–

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۴۳

ممکن است محبّت خویشاوندان امری حتمی باشد، به خاطر شباهت‌های نسبی که با مورد محبت الهی دارد و یا به خاطر ارزش تصرّفات عملی دیگری که بیشتر انجام می گیرد، و این‌ها چیزهایی است که نمونه‌های خوبی از آن را در فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌بینیم که می‌فرماید: «با یکدیگر دست دهید که آن کینه را از بین ببرد؛ به یکدیگر هدیه دهید تا یکدیگر را دوست بدارید، درحالی که کدورت‌ها از میان رفته است». «۱» با مشاهده این موارد امر دیگری برای ما نیز روشن می گردد و آن این عبارت است: «خشمگین نشو!» «۲»، بیشتر اشاره به آثار این خصلت عاطفی دارد تا اشاره به اسباب و عوامل آن، می‌خواهد بگوید که در این صورت میان نفس خود و لغزیدن در نتایج خشم تجاوزگر جای خالی نگذارید و در برابر حرکاتی که جهت فاسد را می‌پیماید، مقاومت کنید و هیچ نوع توجیهی را نپذیرید. «۳»

– حدیث ۲۲۴؛ سیر اعلام النّبلاء: ۹/ ۵۸۲؛ کنز العمّال: ۱۲/ ۹۵، حدیث ۳۴۱۵۰؛ الدّر المنثور: ۶/ ۷؛ میزان الاعتدال:

۲/ ۴۳۲؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۱۵۰، امالی طوسی: ص ۲۷۸، حدیث ۵۳۱؛ امالی صدوق: ص ۴۴۶؛ الأربعین البلدانیّه ابن عساکر، ص ۷۶؛ بشارة المصطفی: ص ۱۰۶؛ تهذیب الکمال: ۱۵/ ۶۴؛ فضائل الصّحابه احمد بن حنبل:

۲/ ۹۸۶. حدیث ۱۹۵۲؛ حلیة الاولیاء: ۳/ ۲۱۱؛ الطّرائف ابن طاووس: ص ۱۵۹؛ بحار الانوار مرحوم مجلسی: ۱۷/ ۱۴، حدیث ۲۸.

(۱)– ر. ک: موطّأ مالک: ۲/ ۹۰۸، حدیث ۱۶۱۷؛ نگارنده افزوده است: «الغلّ عنکم» یعنی: کینه را از شما ببرد چنان‌که در لسان العرب: ۱۱/ ۶۲۶، آمده است؛ ممکن است معنای تصافّحوا از صفح و یا از مصافحه باشد. (مترجم عربی)

المهذبّ ابن برّاج: ۲/ ۹۸؛ تفسیر قرطبی: ۹/ ۲۶۶ و ۱۵/ ۳۶۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۴۷، حدیث ۲۲۷۳؛ التّمهید ابن عبد البرّ: ۲۱/ ۱۲؛ فیض القدیر: ۳/ ۲۷۱؛ کشف الخفاء: ۱/ ۳۶۴، حدیث ۹۸۵ و ص ۳۸۲، حدیث ۱۰۲۳؛ سنن کبرای بیهقی: ۶/ ۱۶۹، حدیث ۱۱۷۲۶؛ مسند ابی یعلی: ۱۱/ ۹، حدیث ۶۱۴۸؛ مسند شهاب: ۱/ ۳۸۱، حدیث ۶۵۷؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۳۳۲؛ الأدب المفرد: ۱/ ۲۰۸، حدیث ۵۹۴؛ مکارم الأخلاق: ۱/ ۱۱۰، حدیث ۳۶۱؛ شرح زرقانی:

۴/ ۳۳۴؛ تحفة الأحوذی: ۳/ ۲۵۸؛ تنویر الحوالک: ۱/ ۲۱۴، حدیث ۱۶۱۷؛ شرح سنن ابن ماجه: ۱/ ۱۴۰، حدیث ۱۹۵۵.

(۲)– ر. ک: صحیح بخاری، ۵/ ۲۲۶۷ حدیث ۵۷۶۵، فقه الرضا ابن بابویه، ص: ۳۵۴، صحیح ابن حیان: ۱۲/ ۵۰۴، حدیث ۵۶۹۰؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۷۱۳، حدیث ۶۵۷۸؛ سنن ترمذی: ۴/ ۳۷۱، حدیث ۲۰۲۰؛ مجمع الفائده:

۱۲/ ۳۶۹؛ سنن کبرای بیهقی: ۱۰/ ۱۰۵؛ مجمع الزّوائد: ۸/ ۶۹ و ۷۰؛ المصّنف ابن ابی شیبه کوفی: ۷/ ۶۷، حدیث ۳۴۲۴۵.

(۳)– واقع مطلب این است که ما برای این موضوع راه چاره‌ای پیدا کردیم که در احادیث اشاره شده است: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به هرکه در معرض این خصلت تند (غضب) قرار می گیرد، توصیه فرموده است که صورت و اعضای بدن را با آب وضو شاداب کنند: «هرگاه–

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۴۴

بلکه خود این عقیده ممکن است بر این اساس مورد توجّه قرار گرفته باشد که الزام نشأت گرفته از یک امر واقعی است: تا وقتی که انسان در برابر امر ناپسند به روشنی مقاومت نکند، چاره‌ای جز این‌که اذعان کند و تسلیم شود، ندارد.

از این‌رو می‌بینیم وقتی قرآن می‌خواهد به‌طور مختصر سفارش‌های مربوط به ایمان را بگوید، همه را به یک سفارش منتهی می کند و آن تفکّر در گوشه‌گیری و یا در مصاحبت با شخصی است: «قُلْ إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا» «۱»؛

یعنی به دور از تأثیرپذیری توده مردم.

باوجود این، تاریخ اسلامی شاهد جدالی بوده که پیرامون این مسئله بین اشاعره و معتزله در گرفته، و آن این است: آیا خدای سبحان قادر است که مردم را تکلیف به کار محال و غیر ممکن کند، تا چه رسد به کاری که تاب‌وتوان آن را ندارند؟

عجیب آن است؛ در حالی معتزله را مشاهده می‌کنیم که اساسا رشته خرد را رها کرده و از عبارات نصّ دفاع می‌کنند، اشاعره که غالبا پرچم سرسختی را در دین برافراشته‌اند (با اعتراف به این‌که بهترین تجسّم‌بخش آن نیستند) و آنها از عکس قضیه دفاع می‌کنند و مقرّر می‌دارند که

- کسی از شما خشمگین شد، باید وضو بگیرد.» ر. ک: تفسیر قرطبی: ۷/ ۲۸۷؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۴۰۶؛ سنن ابی داوود: ۴/ ۲۴۹، حدیث ۴۷۸۷؛ مسند احمد: ۴/ ۲۲۶، حدیث ۱۸۰۱۷؛ الآحاد و المثانی: ۲/ ۴۶۴، حدیث ۱۲۶۷؛ المعجم الکبیر: ۱۷/ ۱۶۷، حدیث ۴۴۳؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۱۴۶؛ شعب الایمان: ۶/ ۳۱۰، حدیث ۸۲۹۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب:

۱/ ۱۸۰، حدیث ۶۷۲ و ۳/ ۱۱۳، حدیث ۴۳۱۴؛ فیض القدیر: ۲/ ۳۷۷؛ تهذیب التّهذیب: ۷/ ۱۶۸، حدیث ۳۵۸ و ۲۰/ ۳۴. و راه چاره دیگری نیز با تغییر وضع مادّی دارد و آن این است که اگر شخص خشمگین ایستاده است، بنشیند: «هرگاه فردی از شما خشمگین شد، اگر در حال ایستاده است، باید بنشیند، اگر خشم او رفت، چه بهتر و اگرنه به پهلو دراز کشد». ر. ک: تفسیر قرطبی: ۷/ ۲۸۷؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۴۰۶؛ صحیح ابن حبّان، ۱۲/ ۵۰۱، حدیث ۵۶۸۸؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۴۸۴، حدیث ۱۹۷۳؛ مجمع الزّوائد: ۸/ ۷۰؛ سنن ابی داوود: ۴/ ۲۴۹، حدیث ۴۷۸۲؛ مسند احمد: ۵/ ۱۵۲، حدیث ۲۱۳۸۶؛ مسند حمیدی: ۲/ ۳۳۱، حدیث ۷۵۲؛ شعب الإیمان: ۶/ ۳۰۹، حدیث ۸۳۸۴؛ تهذیب الکمال: ۳۳/ ۲۳۵، سبل السّلام: ۴/ ۱۸۳ و در اینجا فرصتی است برای مقایسه هریک از این روش‌های فنی روانی- عضوی با نظریه دکارت و مالبرانش که هرکدام از ایشان نظر خود را در مورد روش سیطره بر عواطف مطرح کرده‌اند: [SNOISSAP SEL RESIRT? Lam ed tra'L]

(۱)- سبا (۳۴) آیه ۴۶: «بگو: من تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن این‌که برای خدا قیام کنید؛ دو نفر، دو نفر، یا یک نفر، یک نفر، سپس اندیشه کنید.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۴۵

هم از نظر عقلی و هم از نظر شرعی خدای سبحان حق دارد که ما را به اعمالی مکلّف سازد که در توان ما نیست و چیزی را که قابل تحقّق نیست، حتّی اگر محال هم باشد، محقّق سازد. و علّت این تغییر موضع را به سهولت می‌توان کشف کرد، در صورتی که ما نقطه اختلاف را نسبت به هر مذهبی در جای خودش قرار دهیم.

معتزله معتقدند که این موضع‌گیری در ارتباط با نظام عقلی محض است، و می‌پندارند که ارتباط با نور عقل به تنهایی رسیدن به برترین موجود و به قوانین اخلاقی که حاکم بر کارهای اوست، ممکن می‌سازد، چنان‌که به قوانینی که بر ما فرض و لازم است، نیز می‌رساند.

علاوه بر این، شرایع الهی قابل شناخت نیست، مگر این‌که مجموعه‌ای از قواعد محدودی را از آنها استنباط کنند که قدرت خداوند بر نقض آن قواعد تعلّق نگیرد، با این‌که خداوند سبحان، پاک و منزّه، حکیم و عادل است.

در این صورت آنان مقرّر می‌دارند که خداوند در ذات خود با این صفات یکی نیست، بلکه ما او را بدین‌سان تصور می‌کنیم، خداوند سبحان قادر بر انجام آن نیست و هم جایز نیست که آن را انجام دهد.

با این رویکرد است که قواعد ذیل از قول ایشان در جای خودش آمده است: روا نیست که خدای سبحان چیزی را بدون در نظر گرفتن هدف سودمندی نسبت به مخلوق بیافریند و این همان چیزی است که (رعایت خیر و صلاح) می‌نامند، چنان‌که می‌گویند بر

خـدا واجب است از میان دو کار نیک آن را که بیشتر سودمنـد است، محقّق نمایـد (رعایت اصـلح). خداونـد سـبحان حق ندارد در اعمـال ارادی مـا دخالت کنـد، نه به خاطر این‌که واجب است و نه به خاطر ممنوع بودن آنها، و در مقابل بایـد نیروی ما را به انـدازه لازم برای انجام نقیضـین بیفزایـد و آن‌گاه ما را به حال خود بگذارد تا از میان آن دو آزادانه یکی را برگزینیم؛ پس کسـی که مطیع بود، بر خـدا واجب است تـا او را پاداش دهـد و هرکه نافرمانی خـدا را نموده و توبه نکنـد، بر خـدا واجب است او را کیفر نمایـد و اگرنه مرتکب ظلم شده است.

چه این کار مربوط به طبیعت وظایف ما نسبت به خدا و یا نسبت به خودمان، و یا نسبت به دیگران باشد، زیرا این وظایف به یقین از طبیعت خیر و شر نشأت می‌گیرد و ما هم تقریبا نسبت به این طبیعت، شناخت فطری داریم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۴۶

حتّی اگر ما فرض کنیم که خدای سبحان اراده خود را در کتاب‌هایی که فرستاده است، ابراز نکرده و اوامر خود را به پیامبران وحی ننموده بود، به‌طور مسلّم ما آنها را می‌شـناختیم، سپس به پیروی از آنها ملزم می‌شـدیم، کتب آسـمانی و پیامبران الهی هیـچ هـدفی ندارند، به‌جز اثبات نگرش‌های عقلی ما و برملا کردن آن.

به خـاطر مقـاومت این سـخن برخاسـته از غفلت و نسـنجیده و این انبوه اعتماد به عقل انسانی، اشاعره به مبارزه یکایک افکار معتزله شتافتند تا به آنجا که روح جدل و جدال آنها را احیانا به ارتکاب انحراف از عدالت و مخالفت با آنان واداشت.

بنابراین اشاعره وقتی که می‌خواهنـد دلایل خود را در مقابل دلایل معتزله اقامه کننـد، نخست به این اکتفا می‌کننـد که زمینه فلسـفی ثـابتی داشـته باشـند، چه آن خطر کمتری دارد؛ به این معنـا که موضع منفی، در این قبیـل مشـکلات اعتمـاد به حکم عقـل را مردود می‌شمارد.

امّا در جهت ایجابی آنها یک اشـتباه مباح و تحلیلی عرضه کرده‌انـد که حکمت کمتری نـدارد، درحالی‌که یک راه حلّ بنیادی و به حق قرآنی است و بین صـفات مخـالف را سازش می‌دهـد، بـدون این‌که نسبت به یکی از آنها غفلت بورزد و یا این‌که در اعتماد و توجّه به آن زیاده‌روی نماید.

قرآن کریم از جنبه حقیقت به ما می‌آموزد که: «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ»، «۱» بنابراین آیا ممکن است که از این عبارت چنین دریافت کنیم که خداونـد با اسـتبداد مطلق حکم می‌کنـد؟ ... درحالی‌که قرآن از دیگرسو تأکید می‌کند و می‌فرماید: «وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ»؟ «۲»

آری، این همان تقابل بین چند صـفت است، امّا در صورتی دیگر. زیرا قرآن کریم در عبارت دیگر می‌فرماید: «عَذابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ» «۳»، ولی در همین آیه می‌فرمایـد: «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» «۴»، و در آیه دیگر می‌فرمایـد: «ما يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كانَ اللَّهُ شاكِراً

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۱: «خداوند هر حکمی را بخواهد صادر می‌کند.»

(۲)- غافر (۴۰) آیه ۲۰: «خداوند به حق داوری می‌کند.»

(۳)- اعراف (۷) آیه ۱۵۶: «عذاب و کیفرم را به هرکس بخواهم (و مستحق ببینم) می‌رسانم.»

(۴)- همان سوره، آیه ۱۵۶: «امّا رحمت من همه چیز را دربر گرفته است.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۴۷

عَلِيماً». «۱»

و از همین قبیـل است وقتی اعلاـن می‌کنـد، به راستی خداونـد قـادر است که همگـان- فرمانبرداران و تبهکاران- را نابود سازد: «قُلْ

فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» «۲» و یا نیز موقعی که اعلان می‌کند هیچ‌چیزی در عالم هستی نمی‌تواند با آنچه از تکالیف دشواری که بر ما فرض و واجب گشته است و یا به آنچه از رویدادهای غم‌انگیزی که بر سر ما می‌آید معارضه کند؛ که می‌فرماید: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ» «۳» ... آیا این مطلب واضح و روشن نیست که فعل مضارع با مفهوم زمان حال و به صورت شرطی مطلق، غیر قابل تغییر است؟ ... بنابراین امکان دارد، تا ما تأکید ورزیم که هرگز چنین تغییری اتّفاق نمی‌افتد، چون خدای سبحان فرموده است: «كَتَبَ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» «۴» ...

پس در این صورت به جای این‌که اشاعره روی قدرت کامله الهی تأکید کنند که چنین تأکیدی از نظر معتزله دور مانده است، و به جای آنکه قدرت کامله را در برابر حکمت الهی قرار دهند، امّا معتزله خواسته‌اند آن را ابراز کنند، درمی‌یابیم که اشاعره با انگیزه جانبداری و تعصّب و کمبود تجربه نظری و فکری، تقریبا حکمت را به خاطر قدرت هدر داده‌اند، آن هم به‌گونه‌ای که نسبت به حکمت جز به نام و ارزشمندی آن، اهمیّتی قائل نشده‌اند.

بنابراین وقتی کاری را می‌بینیم با تدبیری استوار، به‌طور کامل نظم یافته است، به‌گونه‌ای که هر بخشی در داخل مجموعه، وظیفه‌ای دارد؛ و یا موقعی که می‌بینیم یک رویداد به نتایجی درست و نیکو انجامیده است، عادت بر این است که امور مختلف را به وسیله یکدیگر تفسیر می‌کنیم و این رابطه را در مکان و یا در زمان، و این ضمانت متقابل اصولی و یا این پی‌درپی آمدن تاریخی را بر یک هدف مورد نظر حمل می‌نماییم.

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۴۷: «خداوند چه نیازی به مجازات شما دارد، اگر شما شکرگذاری کنید و ایمان بیاورید؟ خداوند هم از اعمال و نیّات شما آگاه است و هم در برابر اعمال نیک شما شاکر و پاداش‌دهنده است.»

(۲)- مائده (۵) آیه ۱۷: «بگو: اگر خدا بخواهد مسیح و مادرش مریم و تمام کسانی را که در زمین زندگی می‌کنند، هلاک کند، چه کسی می‌تواند جلوی آن را بگیرد؟».

(اشاره به این‌که مسیح و مادرش مانند همه افراد بشر، انسانی بیش نبودند؛ به همین دلیل نیستی در ذات ایشان راه دارد).

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۲: «خداوند اگر بخواهد می‌تواند کار را بر شما سخت بگیرد و شما را به زحمت اندازد- م».

(۴)- انعام (۶) آیه ۱۲: «اوست که رحمت را بر عهده خویش قرار داده است».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۴۸

اشاعره می‌گویند: این یک تشبیه است! زیرا تفسیری انسانی بر امر الهی صدق نمی‌کند، زیرا برحسب عقیده ایشان جایی برای فرض وجود هدفمندی نیست، و خداوند آنچه را می‌خواهد، بدون در نظر گرفتن هدفی انجام می‌دهد. از جمله عبارات اشاعره این است که: «خداوند هیچ کاری را نه به خاطر چیزی و نه به وسیله چیزی، انجام می‌دهد، بلکه تنها به وسیله اراده وی، آنها با یکدیگر قرین می‌گردند و یا هرکدام را همراه دیگری انجام می‌دهد و نه به وسیله آن و نه به خاطر آن، زیراکه او آفریننده، و مالک هر چیزی است.» «۱»

ما می‌گوییم: باید این‌طور باشد، ولی آیا- به‌رغم این اراده‌ای که به یک هدف مقیّد نبوده و چیزی در مقابل و موازات آن نمی‌باشد- اشاعره ناگزیر به اعتراف بر این مطلب نمی‌شوند که میدان اراده و هستی مقیّدتر از میدان امکان و قدرت مطلقه است؟. در این صورت هیچ‌چیزی نمی‌تواند در برابر رویدادی که خداوند ابداع می‌کند و یا با مقتضیات عدالت و خیر به چیزی امر می‌کند، فاصله شود، هرچند که متعلّق قدرت خدا محدود به این دو مورد نیست. «۲»

امّا درباره آنچه مربوط به حالتی می‌شود که ذهن ما را به خود مشغول می‌سازد، می‌تواند ما را راضی کند، به شرط آنکه اینان برای ما ثابت کنند که خدای سبحان مردم را جز به اندازه توانشان مکلّف نمی‌سازد و تکلیف همین است، اگر این امر هم به وسیله شرع

صورت نگیرد، دست‌کم در واقع چنین بوده و به پیروی از عرف دائمی، تغییرناپذیر است.

البتّه بیشتر اشاعره این مفهوم را در تعقّل دریافته‌اند، «۳» ولی برخی دیگر از اشاعره تا دیرزمان هوای نفس آنها را گرفتار مجادله کرد، و آنان خود را به زحمت انداختند تا وسیله محکمی برای اثبات نظریّه تکلیف به محال ذاتی، پیدا کنند، نه از آن جهت که تنها حقّ قدرت الهی این است، بلکه به لحاظ این‌که آن واقعیّتی است که باعث ایجاد فعل شده است. وانگهی اشاعره را می‌بینیم که در یک اقدامی نمونه، ادّعا می‌کنند که ایشان بر این اساس نمونه‌های مادّی در قرآن دارند، و اینک این شما و این سخنان ارزشمند آنها!

---

(۱)- ر. ک: منهاج السّنّة النبويّة: ۱/ ۱۲۷؛ سير اعلام النّبلاء: ۱۴/ ۱۸۴.

(۲)- ر. ک: رسائل سيّد مرتضى: ۲/ ۳۰۷؛ اوائل المقالات شيخ مفيد، ص ۳۰۳؛ اعتقادات شيخ مفيد، ص ۲۹؛ الفصول المهمّة فى اصول الائمة، شيخ حرّ عاملى: ۱/ ۱۹۵ و ۲۵۷؛ تفسير الميزان، علّامه طباطبايى: ۱۲/ ۱۸۹.

(۳)- همان منابع.

برای این منظور، یک نمونه حال برخی از کافران را مطرح کرده‌اند که قرآن مجید اعلان کرده است که آنان به زودی در حال کفر می‌میرند، از قبیل این آیه: «سَيَصْلى ناراً ذاتَ لَهَبٍ» «۱»، و این آیه: «سَأُصْلِيهِ سَقَرَ» «۲» البتّه به زودی چنین خواهد شد، هرچند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در راه هدایت ایشان نهایت تلاش و کوشش را به خرج دهد: «سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ» «۳»

بنابراین، این گروه از مردم نسبت به حقایقی که از سوی خدا نازل شده است، با وجود کفر و انکار همیشگی‌شان تکلیف کمتری نسبت به حقایق نازل از طرف خداوند ندارند، و حال این‌که آنها باوجود این، کار محالی را انجام می‌دهند:

اولا: چون هر امری از اموری را که خداوند بر انجام نگرفتن آن علم دارد، ممکن نیست انجام بگیرد.

ثانیا: چه‌بسا که به این وحی مخصوصی که خداوند مقرّر می‌دارد، هرگز ایمان نخواهند آورد و این دو با یکدیگر متناقض است، پس اینان دارای دو حالت ایمان و بی‌ایمانی می‌باشند.

فخر الدّین رازی این برهان دوگانه را مطرح می‌کند و درباره آن اقوالی چند را می‌آورد، گویی که گردنه سختی است که عقل‌گرایان هرگز توان عبور از آن را ندارند. «۴»

علاوه بر این، حتّی اگر این مقدّمات را هم صادقانه فرض کنیم، در این استدلال دوگانه، جز ضروب قیاس کاذب چیزی را نمی‌بینیم. آغاز استدلال‌ها چیزی است که از علم سابق الهی کمک می‌گیرند که خود بر نوعی از خلط بین «ممکن» و «واقع» و نیز بین «جوهر» و «وجود» استوار است، زیرا معنای این‌که چیزی موجود نیست و یا هرگز موجود نمی‌شود، این نیست که محال ذاتی می‌باشد. بنابراین علم حق تعالی جوهر اشیاء را تغییر نمی‌دهد تا چه رسد به وقوع آنها، البتّه این واقع را مسلّم می‌سازد، سپس از آن حکایت و تعبیر می‌نماید، درحالی‌که اگر هرچه را که خدا می‌داند موجود نیست محال باشد، به همین دلیل پس باید بگوییم هرچه را خدا می‌داند که موجود می‌شود، ضرورتا باید موجود

---

(۱)- مسد (۱۱۱) آیه ۳: «و به زودی وارد آتش شعله‌ور و پرلهیب می‌شود.»

(۲)- مدّثر (۷۴) آیه ۲۶: «به زودی او را وارد سقر (دوزخ) می‌کنیم.»

(۳)- بقره (۲) آیه ۶: (آنها که کافر شدند و در کفر و بی‌ایمانی سخت و لجوجند)، برای آنها تفاوت نمی‌کند که آنان را از عذاب

الهی بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.»

(۴)- تفسیر کبیر، فخر رازی: ۱/ ۱۸۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۰

شود، «۱» بنابراین دیگر در عالم هستی برای تحقّق اراده الهی چه می‌ماند؟

امّا استدلال دوم این دلیل نیز براساس خلط منطقی بین دو نوع از قضایا استوار است؛ یکی قائم به ذات و دیگری وابسته به غیر است؛ ایمان و عـدم ایمان دو قضـیه متناقض است، با این فرض که این دو قضـیه تمام شـرایط و صـفات مورد نظر را دارنـد. «۲» ولی ایمان فردی بر این‌که وی هرگز ایمان نخواهد آورد، رویدادی واقعی است نسبت به کسـی که ایمان نمی‌آورد تا وقتی که او این احساس را در خود دارد و با تجربه مستقیم و شخصی از آن آگاه است.

وقتی که تمـام اهـداف اشـاعره در این صـحنه قرآنی نقش بر آب شـده و باطـل گردیـد، مباحث خود را متوجّه چیزهایی کردنـد که میـدان بحث بیشتری داشـته و بیشتر به عقـل خـالص تکیه دارد، و اینك آنهاینـد که می‌خواهنـد برای ما دلیل بیاورنـد که تکلیف به محال بیش از آنکه در شریعت الهی قاعده‌ای خصوصی باشد، از جهتی قاعده‌ای عمومی است.

مخالفـان ایشان، یعنی معتزله در مقام دفاع از آزادی انسان، عمل انسان را پیش کشـیده، می‌گوینـد: هرکس می‌توانـد قـدرت و توان خود را بیازماید؛ کاری را انجام دهد و یا خودداری کرده و انجام ندهد.

اشـاعره بر این گفته معـتزله اعتراض نموده و گفته‌انـد: احتمالاـ این قـدرت پیش از عمـل بوده، درحـالی‌که قـدرت فعلی همراه عمل است، «۳» از آن جهت که امکان ندارد این قدرت بر ضدّین تأثیرگذار باشد، مگر در پی هم.

بنابراین اگر قدرت به یکی از آنها مشغول شد، دیگری محال خواهد بود، البتّه تا وقتی که اوّلی در حال تحقّق است. پس کسـی که مخالف امر الهی است و تمام کوشـش خود را در جهت خلاف آن صـرف می‌کنـد، او در این حال قدرت بر طاعت ندارد؛ یعنی در حینی که مشغول معصیت است.

ولی با این همه در همین لحظه او مکلّف است که تکلیف واجب خود را انجام دهد، به این ترتیب

(۱)- یعنی اگر علم خدا دلیل فعل و یا عدم فعل انسان باشد، برای اراده خدا جایی باقی نمی‌ماند (و).

(۲)- دانشـمندان منطق، در تناقض بین دو قضیه، می‌گویند: باید دو افتراق و هشت اتّحاد وجود داشته باشد، دو قضیه در کم و کیف متفاوت باشـند و در: موضوع، محمول، زمان، مکان، شـرط، اضافه، جزء و کل و قوّه و فعل متّحـد باشـند و حتّی بعضـی وحـدت در مفعول، آلت و معدود را نیز بر این هشت وحدت افزوده‌اند (م).

(۳)- این نظریّه، نظیر نظریه برگسـون از آزادی است که مبتنی بر نداشـتن قـدرت بر آگـاهی از عمـل و دینـامیکی بـودن ذات فـاعل است؟

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۱

تعـدادی حالـات اسـتثنایی نـادر اتّفـاق می‌افتـد- به این معنـا که موضوع تکلیف در این موارد غیر قابـل تحقّق می‌شود- که حدّ اقل مساوی با تعدادی حالات متساوی الطّرفین می‌گردد.

امّا کیست که در این گفتار، سفسطه و مغالطه خالصی را مشاهده نکند؟

واقع مطلب این است که هیچ‌کس امکان ندارد در تفسیر امری که متوجّه شخص عاصی است، چنین فکر کند که در همان حالی که نافرمانی و معصیت می‌کند، چون تکلیف دارد، باید اطاعت هم بکند. در این صورت معلوم شد که هدف اشاعره ملزم کردن طرف مخالف بر خودداری از مقاومت و برای تلاش خود جایگزین اخلاقی جستن است!

بنابراین؛ اگر آنها اصرار دارنـد که صـفت محال را بر چنین عملی اطلاق نماینـد، پس این مسـئله چیزی جز یک مشـکل بی‌ارزش و بی‌اعتبار نخواهـد بود و اگر دو طرف مخالف درباره تعریف مسـئله نظر موافقی ندارنـد، پس در خود وقایع و هم‌چنین درباره مبدئی که ما از آن دفاع می‌کنیم، اتّفاق‌نظر کامل دارند. «۱»

ب- عمل آسان:

مـا تـا آنجا که توانستیم در زمینه تکلیف تمام آنچه را به‌طور مسـتقیم یا غیر مسـتقیم در توانمان بود بررسـی کردیم؛ با این همه، این بررسـی را نبایـد تنها منحصـر به اخلاق اسـلامی دانست، بلکه می‌بایست آن را مشـخصه مشترک بین تمام مـذاهب اخلاقی معتدل و معقول دانست، به‌ویژه در مکتب‌هـای اخلاـقی که تماما از وحی الهی سرچشـمه گرفته است، از جهت بـداهت این مطلب که عکس این نوع اخلاق با عـدالت و حکمت الهی ناسازگار است. مضـمون نصّـِی که گـذشت این منظور را تأییـد می‌کنـد، زیرا آن عبارت، برای مـا این شـرط را با شـدّتی گسترده، در واقع مطرح می‌کنـد تا این حق را به ما بدهـد که آن را چنین تفسـیر کنیم؛ بیانگر قانونی است که ذات مقدّس خداوند خود را بر آن ملزم داشته و نسبت به همه مردم در تمام زمان‌ها صادق است.

اینـک نصوصـی را تقـدیم می‌کنیم که بر نفی تمـام محالاـت به‌طور مطلق قابل صـدق است و بر محالات مربوط به اخلاق اسـلامی، بسنده نمی‌کند؛ بلکه همچنان تمام تکلیف‌هایی را نفی

---

(۱)- ر. ک: تفسیر المیزان، علّامه طباطبایی: ۶/ ۳۵۲- ۳۵۵ و: ۱۰/ ۳۶۹، که به تفصیل راجع به آزادی عمل انسان بحث کرده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۲

می‌کند که آدمی برطبق عادت امکان تحمّل آنها را ندارد، همان‌طوری که هر نوع مشـقتی را که ممکن است برای انسان طاقت‌فرسا باشد، نفی می‌کند، حتی اگرچه در حدود طاقت او هم باشد.

خدای سـبحان می‌فرماید: «یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ» «۱» و می‌گویـد: «وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» «۲» و نیز می‌فرماید: «یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ» «۳» و می‌گوید: «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ» «۴»

در این آیـات تمامـا زمزمه نوینی را می‌شـنویم، زیرا علاـوه بر شـرط اول، یعنی امکـان، می‌رسانـد که جـدای از زمـان و مکان، خود حقیقـتی ابـدی است. مـا در اینجـا جز به گفته‌هـای مقیّـِدی برخـورد نمی‌کنیم که این ویژگی دوم؛ یعنی «آسـانی» را برای مـا مطرح می‌کند. به این دلیل واقعیتی تاریخی است و نصیب امتی شده است که روی سخن با آنهاست؛ یعنی امّت اسلام.

پس اگر به یقین مقصود این نبود که این ویژگی نوعا اسـلامی است، دست‌کم این پیام را به ما می‌داد که منظور آن عمومیّت نیست تا درصدد گفتن مطلبی همگانی باشد، بلکه این، اندیشه‌ای است که بین تمام شرایع الهی مشترک نیست.

نـتیجه ایـن طرز تفکّر کـه ممکـن اسـت از مـواجهه بـا دیگر روش‌هـا بـه دست آمـده باشـد آشـکارا در آیه دیگری آمـده است که می‌فرمایـد: «رَبَّنـا وَ لاـ تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا» «۵» پس معلوم می‌شود که باری سـنگین (إصـر) در شریعت قبلی واجب بوده است. حال ببینیم در کدام یک از ادیان بوده و آن بار سنگین چه بوده است؟

اما راجع به نکته دوم، مفسران نمونه‌های زیادی نقل کرده‌اند که در اینجا فرصتی برای بررسی ارزش تاریخی آنها نیست.

اما نکته اول؛ از عباراتی که برخی به کار برده‌اند، چنین استفاده می‌شود که چنین چیزی در

---

(۱)- بقره (۲)/ آیه ۱۸۵: «خداوند راحتی شما را می‌خواهد و زحمت شما را نمی‌خواهد».

(۲)- حج (۲۲)/ آیه ۷۸: «او کار سنگین و شاقّی در دین (اسلام) بر شما نگذارده است».

(۳)- نساء (۴)/ آیه ۲۸: «خدا می‌خواهد (با دستورهای مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند اینها) کار را بر شما سبک کند.»

(۴)- انبیاء (۲۱)/ آیه ۱۰۷: «ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم».

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۸۶: «پروردگارا! بار سنگین بر دوش ما قرار مده، آن‌چنان‌که بر کسانی که پیش از ما بودند (به کیفر گناهانشان و طغیانشان) قرار دادی».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۳

تمام ادیان پیشین بوده است. که خود تفاوتی است بین آنها و شریعت محمدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و به‌سان امتیازی مکنون. با این حال، وقتی به راهنمایی‌های قرآن تمسک می‌جوییم، این اعتقاد را می‌یابیم که می‌توانیم به این دو پرسش، پاسخ قاطع و مشخصی بدهیم.

در گفتگوی میان خدای سبحان و موسی علیه السّلام پس از رعد و برقی که پیش آمد و هفتاد تن از برگزیدگان قوم موسی علیه السّلام را در کوه سینا گرفت، «۱» خود را در برابر آیه‌ای می‌یابیم که اگر آن را در کنار آیه‌ای قرار دهیم که اندکی قبل ذکر کردیم، ارزش آن بیان را درک خواهیم کرد؛ آنجا که عین همان الفاظ را به کار برده است و می‌فرماید: «وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیاتِنا یُؤْمِنُونَ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ» «۲» بنابراین بنی اسرائیل و پیروان دین یهود در این صورت ممکن است برای ما عبرتی باشند؛ عبرتی که عبارت مذکور را توضیح می‌دهد. ولی باید دید اهمیّت این توضیح چقدر است؟ ... آیا بر ما لازم است که هر دو نصّ را بپذیریم، بر این اساس که هرکدام بیانگر و معرّف دیگری است؟ یا برعکس سیر صعودی تاریخ را پذیرا باشیم، به این دلیل که بگوییم نسبت به ادیان قبلی عبرت است. «۳» سپس سخن را به امتیاز داشتن شریعت محمدی در این نقطه به پایان ببریم؟ ما به دلایلی با فرض اخیر موافق نیستیم:

۱- برای ما دشوار است که دینی همچون دین ابراهیم علیه السّلام را با این صفت توصیف کنیم؛ دینی که از دیرزمانی، اسلام بدان انتساب داده شده است و قرآن از ویژگیهای آن نشان بخشایندگی را

---

(۱)- ر. ك: تفسیر ثعالبی، ۳/ ۸۲؛ کامل ابن اثیر: ۱۰/ ۳۱۰؛ سیر اعلام النّبلاء: ۱۹/ ۲۹۸؛ سبل الهدی و الرّشاد؛ ۳/ ۳۰۵.

(۲)- اعراف (۷)/ آیات ۱۵۶ و ۱۵۷. «اما رحمت من همه چیز را دربر گرفته است، من به زودی رحمتم را برای (کسانی که سه کار را انجام می‌دهند) می‌نویسم: آنها که تقوا پیشه می‌کنند، و آنها که زکات می‌پردازند و آنها که به آیات ما ایمان می‌آورند. کسانی مشمول این رحمت می‌شوند که از فرستاده پروردگار پیروی کنند. (سپس برای این فرستاده شش صفت علاوه بر مقام رسالت بیان می‌کند: او) پیامبر خداست، پیامبری که درس ناخوانده و از میان توده جمعیت برخاسته؛ از سرزمین مکّه امّ القری، پیامبری که صفات و علامات و دلایل حقانیّت او را در (کتابهای آسمانی پیشین) تورات و انجیل مشاهده می‌کنند، به نیکی‌ها و آنچه خرد آن را می‌شناسد، دعوت می‌کند و از بدی‌ها نهی می‌نماید، طیبات و آنچه را طبع سلیم می‌پسندد، برای آنها حلال می‌شمرد و آنچه تنفرآمیز باشد بر آنها تحریم می‌کند، بارها را از دوش آنها برمی‌دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان سنگینی می‌کند، می‌شکند.»

(۳)- حتی دین حضرت ابراهیم علیه السّلام- (و)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۴

دانسته است: «وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ» «۱»

۲- سختی‌ها و تلخی‌هایی را که به گفته قرآن، بنی اسرائیل چشیدند (از قبیل مسئله روز شنبه و تحریم برخی طیبات و چیزهایی که طبع سلیم می‌پسندد)، در دیانت وی اصلا به چشم نمی‌خورد، درحالی که تنها همین کارها بود که بعدها به خاطر سوء عملشان باعث عذاب آنان گردید که قرآن کریم دراین‌باره می‌فرماید: «إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ» «۲» و نیز می گوید: «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ» «۳» و در جای دیگر این طیّباتی را که حرام گشته و در اینجا فقط اشاره کرده است، به تفصیل در اواخر سوره ششم قرآن (انعام)؛ بیان نموده و آن تفصیل را با عبارت «ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ» پایان برده است. «۴»

بنابراین اسلام کاری جز این نکرد که تمام امور را در حدّ نصاب خود و هر چیزی را در جای خود قرار داده، با این‌همه، آن همان رسالتی است که طبق گفته قرآن حضرت عیسی علیه السّلام مکلف شده بود، بخشی از آن را انجام دهد: «وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ» «۵»

۳- ما نمی‌توانیم به آسانی بفهمیم که چگونه رحمت خدا از همان آغاز نظامی را برقرار کرد که بر انسان به‌شدت سختگیری کند و این مخلوق ضعیف را در تنگنا قرار دهد، تا آنجا که زیر بار سنگینی، ناله او برآید، آن‌طوری که کلمه «اصر» دلالت دارد؟ آیا ممکن است که ما به پیروی از معتقداتمان تا حدودی از مشقت نسبی در پاره‌ای از فرایض که انجام آنها واجب است، گفتگو کنیم، و یا این‌که از مقدار مشخصی از مشقت و زحمتی سخن بگوییم که در برابر آزادی اولیّه و یا آزادی اختیار از نظر مقدار امتدادش متفاوت است؟ ...

به‌هرحال، سزاوار نیست که ما دراین‌باره که نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر دارد، سخن را به

---

(۱)- حج (۲۲)/ آیه ۷۸؛ «او کار سنگین و شاقی در دین (اسلام) بر شما نگذارده است (از این گذشته)، از آیین پدرتان ابراهیم (پیروی کنید)».

(۲)- نحل (۱۶)، آیه ۱۲۴: «روز شنبه (برای یهود) فقط به عنوان یک مجازات بود که در آن هم اختلاف کردند.»

(۳)- نساء (۴)/ آیه ۱۶۰: «به خاطر ظلم و ستمی که یهود کردند و به خاطر بازداشتن مردم از راه خدا، قسمتی از چیزهای پاک و پاکیزه را که بر آنها حلال بود، تحریم کردیم.»

(۴)- انعام (۶)/ آیه ۱۴۶: «اما به خاطر ظلم و ستمی که می کردند، از این‌گونه چیزها که پسندشان بود، محروم شدند.»

(۵)- آل عمران (۳)/ آیه ۵۰: تا پاره‌ای از چیزهایی که (بر اثر ظلم و گناه) بر شما تحریم شده بود (مانند گوشت شتر و برخی از پرندگان و ماهی‌ها و ...)، بر شما حلال کنم.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۵

درازا بکشانیم. باید به نقطه آغاز بازگردیم، تا نمونه‌هایی از برخی مظاهر سهولت عملی را ببینیم که قرآن به اوامر خود اختصاص داده است.

مظهر اوّل، این راز را می گشاید که قرآن کریم زیاده‌روی را در تطبیق برخی اعمال تعبّدی- مانند به پا داشتن نماز شب- بر ما واجب نکرده است، بلکه ما را بر ملتزم نبودن بر این زیاده‌روی سفارش می کند و از برخی پیامدهای آن چشم‌پوشی می‌نماید.

بدیهی است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آغاز رسالت خویش مأمور بود که بخش عمده‌ای از شب را به نماز و ترتیل قرآن بگذراند، چنان‌که می‌فرماید: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» «۱» و براساس راهنمایی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برخی از اصحاب چنان عادت کرده بودند که آنچه باید بکنند، می کردند. درحالی‌که ما در آخر همین سوره، درسی را می‌خوانیم که روی سخنش با این گروه از نماز شب‌خوان است، نظر آنان را به این نکته جلب می کند که آنها نمی‌توانند بر این روال در شرایط معینی، مانند بیماری، مسافرت و جهاد ادامه دهند. سپس به ایشان دستور می‌دهد که

شب‌زنده‌داری ایشان به اندازه‌ای باشد که برای حالشان مناسب است:

«فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنْهُ» «۲»

این روحیه زیاده‌روی در تعبد، نزد برخی از صحابه در مدینه پیدا شد که به کمتر از آن مقدار گذشته راضی نمی‌شدند، بدان لحاظ که انحراف و مخالف بـا روح شـریعت است!، درحـالی‌که از مجمـوع نصـوص قرآنی و نبـوی مربـوط به این موضـوع، چنین نـتیجه می‌گیریم که اسـلام به برخی از اوامری اهمیت می‌دهـد که شـخص پرهیزگـار نبایـد از آن غفلت کنـد و چه‌بسا غافل مانـدن از آنها نتیجه طبیعی این زیاده‌روی و افراط است.

به راستی می‌بینیم که تنهـا وظیفه انسان این نیست که عبادت طولانی داشـته باشـد که چه بسا این‌ها باعث کوتاهی در انجام واجبات دیگر از قبیـل تجارت و جهـاد می‌گردد، ولی عمل عبادی نبایـد هم به نوعی ابزار تبـدیل شود که شـخص از آنچه انجام می‌دهـد و می‌گوید، احساس

(۱)- مزمل (۷۳)/ آیات ۲- ۴: «شب را جز کمی به‌پـا خیز! نیمی از شب را یا انـدکی از آن کم کن، یا بر نصف آن بیفزا، و قرآن را با دقت و تأمل بخوان».

(۲)- مزمّل (۷۳): «آیه ۲۰ اکنون آنچه برای شما میسر است، قرآن بخوانید».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۶

روشنی نداشته باشد: «حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ» «۱»

البته اتفاق می‌افتد- چنان‌که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم توجه داشـته است- طول شب‌زنده‌داری و سـحرخیزی در نظام فکری اختلاـل ایجاد کنـد و باعث خطاهای آشـکاری در نماز شود؛ کسـی می‌خواهـد از خـدا طلب مغفرت کنـد، ولی کلمات کفرآمیز به زبانش می‌آید و یا این‌که خود را لعن و نفرین می‌کند، دراین‌باره رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «هرکدام از شما در وقت نماز کسل و در حال چرت باشـد، ممکن است به جای اسـتغفار خود را دشـنام دهـد.» «۲» بنـابراین برای این‌که کار به اینجا نرسد، اسلام به نوعی از آسایش بدنی و یا سیری مادّی تشویق کرده است، به این معنا که شخص در خلال انجام این امر مهم عبادی احساس راحتی کند. دراین‌باره به این سـخن پیامبر گوش فرا ده که فرمود: «باید هر فردی از شـما بانشاط نماز بخواند و هروقت دید کسل و یا سست است، بنشیند (و نماز نخواند.) «۳»

بنابراین؛ انجام هر نوع عبادت بانشاط، می‌بایست تمام مـدتی را که قلب نشاط و سـرور خود را همچنان دارد، فراگیرد و بس؛ زیرا از جمله امور واجب ما این است که عبادت خـدا را به یک عمل ناگوار قلبی مبدّل نسازیم: «عبادت خدا را بر خودت ناگوار و مبغوض نگردان». «۴»

(۱)- نساء (۴)/ آیه ۴۳: «تا بدانید چه می‌گویید!».

(۲)- در حـدیث چنین آمده است: «هرگاه کسـی از شـما در نماز چرت زد، باید نماز را ترک کند تا خوابش از بین برود، زیراکه او نمی‌داند؛ شاید به جای اسـتغفار، خود را دشـنام دهد.» ر. ک: صحیح مسلم: ۱/ ۵۴۲، حدیث ۷۸۶؛ مسند مستخرج صحیح مسلم، ۲/ ۳۷۷، حدیث ۱۷۸۴ و ۱۷۸۵؛ شـرح نووی بر صحیح مسلم: ۶/ ۷۴؛ تفسیر قرطبی: ۵/ ۲۰۱؛ تفسیر ابن کثیر و ۱/ ۵۰۲؛ صحیح بجاری: ۱/ ۸۷؛ حـدیث ۲۰۹؛ صـحیح ابـن خزیمه: ۲/ ۵۵، حـدیث ۹۰۷؛ صـحیح ابن حبـان: ۶/ ۲۲۰، حدیث ۲۵۸۳؛ سـنن ترمذی: ۲/ ۱۸۶، حدیث ۳۵۵؛ سـنن دارمی: ۱/ ۳۷۲، حدیث ۱۳۸۳؛ سـنن کبرای بیهقی: ۳/ ۱۶، حدیث ۴۵۰۴؛ موطّأ مالک: ۱/ ۱۱۸، حدیث ۲۵۷؛ مسند احمد: ۶/ ۵۶، حدیث ۲۴۳۳۲؛ بدایهٔ المجتهد و نهایهٔ المقتصد، ابن رشد: ۱/ ۲۶.

(۳)- ر. ک صحیح بخاری: ۱/ ۳۶۸، حدیث ۱۰۹۹؛ صحیح مسلم: ۱/ ۵۴۱، حدیث ۷۸۴؛ مسند مستخرج صحیح مسلم: ۲/ ۳۷۵، حدیث ۱۷۸۰ و ۱۷۸۱؛ صحیح ابن حبّان، ۶/ ۲۳۹، حدیث ۲۴۹۲؛ سنن نسائی: ۳/ ۲۱۸، حدیث ۱۶۴۳؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۳۴۶، حدیث ۱۳۷۱؛ مسند احمد: ۳/ ۱۰۳، حدیث ۱۲۰۰۵ و به کتاب این جانب با عنوان «الجذور التاریخیهٔ و النّفسیهٔ للغلوّ و الغلاهٔ» مراجعه کنید.

(۴)- در حدیث چنین آمده است: «این دین محکم و استوار است، با آرامی و مدارا وارد شو و عبادت پروردگارت را ناهموار و مبغوض-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۷

آخرین مطلب توجّه کردنی که از نظر مصداق کمتر از سه مورد قبلی نیست، این است شخصی که در کار معیّنی از روی خطا زیاده‌روی می‌کند، بیشتر وقت‌ها در نهایت، به کوتاهی در خود آن عمل می‌انجامد، بلکه گاهی برای همیشه از آن کار زده می‌شود و چنین کسی به فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همانند اسب‌سواری است که در میدان مسابقه به مرکبش فشار زیادی می‌آورد، دیری نمی‌پاید که اسبش را به قدری می‌دواند که می‌کشد، بدون این‌که به هدفش نایل شود؛ زیراکه «تندرو، نه راه را طی می‌کند و نه مرکب به جا می‌گذارد». «۱»

در تمام این مثال‌ها، جریان از بین بردن پیامد مشابه نیست، بلکه منظور آمادگی برای مقابله با پیامدهای احتمالی است، هرچند که تقریبا در همه آنها تأکید شده است؛ آزادی عمل دخالتی در مورد دگرگونی بعضی اشیاء در ساختار و بنیه عقل و خرد ندارد، بلکه در مدت زمان فعل تأثیرگذار است، تا این‌که در زمان مناسب و با اراده هم‌سوی منسجمی انجام عمل را بر مکلف واجب گرداند.

اکنون برآنیم تا به جنبه دوم مطلب بپردازیم:

در اینجا موضوع مهم و قضیه واجب و لازمی وجود دارد که در شرایط عادی و یا در شرایط ویژه مناسبی توجه ما را جلب می‌کند ولی باید توجه داشت که زمینه شرایط تغییر می‌کند، در نتیجه ما را در موضعی قرار می‌دهد که ادای آن واجب به معنای کامل خود که در ابتدا تعریف شد، واقعا سخت و دشوار باشد، بنابراین آیا به‌رغم همه این‌ها بر ما واجب است، آن وظیفه را

- نگردان، زیراکه تندرو نه راه را طی کند و نه مرکب به‌جا گذارد، هم‌چون کسی رفتار کن که گمان می‌برد، هرگز نمی‌میرد و خدا ترس باش، مانند کسی که فردا می‌میرد». ر. ک: مسند احمد: ۳/ ۱۹۸، حدیث ۱۳۰۷۴؛ کافی (با مختصر تفاوتی): ۲/ ۸۶، حدیث ۱؛ مسند الشّهاب: ۲/ ۱۸۴، حدیث ۱۱۴۷؛ سنن کبرای بیهقی: ۳/ ۱۸، حدیث ۴۵۲۰ و ۴۵۲۱؛ شعب الایمان: ۳/ ۴۰۲، حدیث ۴۸۸۶؛ معرفهٔ علوم الحدیث: ۱/ ۹۵؛ منیهٔ المرید: ص ۲۰۰، الأحادیث المختاره: ۶/ ۱۲۰، حدیث ۲۱۱۵؛ بحار الأنوار: ۶۸/ ۲۱۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۲۳۵، حدیث ۹۰۰؛ فتح الباری: ۱۱/ ۲۹۷؛ کشف الخفاء: ۲/ ۲۸۴، حدیث ۲۳۳۹؛ فیض القدیر: ۲/ ۵۴۴ و ۶/ ۲۴۵؛ جامع الصغیر: ۱/ ۳۸۴، حدیث ۲۵۰۸ و ۲۵۰۹؛ کنز العمال: ۳/ ۳۶، حدیث ۵۳۵۰؛ وسائل الشیعه: ۱/ ۱۰۹.

(۱)- همان منبع؛ هیثمی می‌گوید: در اسناد این حدیث ابو عقیل یحیی بن متوکل است و او کذاب می‌باشد (مترجم عربی)؛ ر. ک: الجرح و التعدیل: ۹/ ۱۸۹؛ مجمع الزوائد: ۱/ ۶۲؛ لکن در مجمع الزوائد: ۸/ ۲۷، آمده است که وی را ابن معین توثیق نموده است. ر. ک؛ کافی: ۲/ ۸۷؛ المجازات النبویهٔ شریف رضی، ص ۲۶۰؛ وسائل الشیعه: ۱/ ۱۱۰؛ منیهٔ المرید: ص ۲۰۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۸

چنان‌که هست، انجام دهیم؟ ... و آیا ممکن است خداوند به مشقّتی که ما می‌بینیم، توجه نکرده و به موضع جدیدی اهتمام نورزد؟ هرگز ... بدون تردید، در چنین شرایطی ذاتا طبیعت بخشش‌گر شریعت قرآنی، با تمام وضوح جلوه‌گر می‌شود، و از سویی آزادی در چهره واقعی خود به منظور تعدیل واجب به دنبال شرایط زندگی جدید خودنمایی می‌کند، یعنی این‌که عمل متعرّض نوعی از دخل

و تصرف با ژرفایی کمتر یا بیشتر می‌شود، و چنین چیزی برحسب مقتضیات شرط، چه نوعی تغییر باشد، یا تخفیف، مدت‌دار باشد و یا تا لغو کردن حکم پیش رود.

این اعتبارات به ذات خود قابل تطبیق بر عمل است، چه دگرگونی موضع نهایی تا ابد و یا نسبی و مخصوص این حالت یا آن حالت؛ این گروه از مردم و یا اشیا باشد!

برای این منظور مثلی را مطرح می‌کنیم که به شکل نهایی فهم تکلیف واجب در آن مثل، آسان و سهل خواهد بود. ما هریک از دیگری می‌پرسیم از نظر عدد و شمارش چه نسبتی است که به مقتضای آن هر جامعه مسلمانی که تحت تسلط قرار گرفت، لازم است تا در برابر دشمنش به نسبت یک به ده به موجب این آیه «إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا» «۱» قیام مسلحانه کند. این همان نخستین راه‌حلّی است که قرآن کریم به نخستین سپاه اسلامی پیشنهاد کرده؛ موقعی که جز چند ده نفر از مردان جنگی وجود نداشت.

ولی عجیب است که همین مردم وقتی که در طول زمان بیشترین عزت را از نظر تعداد نفرات دارند. به‌گونه‌ای هستند که هرگز به جای اول برنمی‌گردند، همین مردم جوانمرد سرشار از حماسه در وضعی قرار گرفته‌اند که آن صفات فراوانی را که قبل‌ها فراهم کرده‌اند، به کلی از دست می‌دهند و این وضعیت را می‌شود به نوعی از گرایش به تنبلی و سستی تفسیر کرد که برخاسته از کثرت جمعیتهایی است که در مورد مقصدی که می‌رود به ظهور برسد، به یکدیگر کمک می‌کنند و گویی که هر فردی از ایشان بخشی از تلاش خود را هدر می‌دهد. بنابراین چگونه ممکن است

---

(۱)- انفال (۸)/ آیه ۶۵: «اگر از شما بیست نفر سرباز بااستقامت باشند، بر دویست نفر غلبه خواهند کرد، و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران پیروز خواهند شد.» این آیه اهمیت تبلیغ و تقویت هرچه بیشتر روحیّه سربازان را به عنوان دستوری اسلامی بازگو می‌کند. (م).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۵۹

که در چنین شرایطی این امّت را موظف بدانیم بر این‌که آن جایگاه قهرمانانه‌ای را که پیشینیان تثبیت کرده بودند، اینان نیز داشته باشند؟

افزون بر این‌که مسلمان مجاهد به خاطر نیروی ایمانی که دارد و او را به حرکت می‌آورد، از برتری روحی برخوردار است و این چیزی است که همواره او را در برابر دشمن ممتاز می‌نماید و اجازه نمی‌دهد که خود را در سطح دشمن تنزّل دهد تا هم‌سطح او گردد، و از اینجاست راه حلّ دوم و آخرین راه حل که به موجب آن، نسبت یک در برابر دو روشن می‌گردد که خدای تعالی می‌فرماید: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ» «۱»

در این مثال می‌بینیم که قانون‌گذاری وارد راه حل دشواری نمی‌شود، مگر در حالت‌های بعدی، باوجود این‌که بیشتر وقت‌ها در همان زمان راه حل دشوار را بیان می‌دارد. بنابراین ما خود را در یک حالت عادی احساس می‌کنیم که قانون‌گذاری زمام اختیار آن موضع را در دست دارد و باوجود این، قانون حالت استثنایی پیدا می‌کند که راه خروج از آن وجود دارد.

این راه خروج گاهی معافیت کامل است، چنان‌که افراد ناتوان از وظیفه جهاد معافند و خداوند می‌فرماید: «لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ» «۲»

و همان‌طوری که برای مستضعفان زمین رواست و سزاوار آن هستند تا پناهگاه امنی را برای خود بجویند که در آنجا با آزادی عقیده و عبادت زندگی کنند- بر ایشان جایز است تا وقتی که وسیله مهاجرت فراهم نشده، همان‌جا بمانند: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ

الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا* فَأُولئِکَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ» «۳»

---

(۱)- همان سوره/ آیه ۶۶: «هم‌اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست در میان شما افرادی ضعیف و سست وجود دارد. در این حال اگر از شما صد نفر سرباز بااستقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر هزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا پیروز می‌شوند.»

(۲)- فتح ۴۸/ آیه ۱۷: «بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست، اگر در میدان جنگ شرکت نکنند».

(۳)- نساء (۴)/ آیه ۹۸: «مردان و زنان و کودکانی که هیچ چاره‌ای برای هجرت و هیچ طریقی برای نجات از آن محیط آلوده نمی‌یابند، از این حکم مستثنا هستند». از این‌رو «ممکن است اینها مشمول عفو خداوند شوند ...» چون این‌ها معذورند و خداوند تکلیف ما لا یطاق نمی‌کند- م.-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۰

مسافری که از خوردنی‌هایی که خداوند حلال فرموده است چیزی برای خوردن ندارد، مجاز است، بلکه بر او به خاطر حفظ جان، واجب است از هر چیزی که شده، تغذیه کند و خود را از گرسنگی، به هلاکت نرساند: «فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «۱»

گاهی معافیت، جزئی است، از قبیل نماز قصر در مدت سفر. خداوند می‌فرماید: «وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا.» «۲»

از آن جمله است نماز در میدان جنگ که ممکن است نماز را در حال راه رفتن و یا سوار بر اسب انجام داد. که می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالًا أَوْ رُکْباناً» «۳»

گاهی نیز این راه خروج در حد تأخیر وقت است، بنابراین بیماران و مسافران ملزم نیستند که در وقت مقرر، روزه بگیرند، بلکه می‌توانند در آینده، هر زمان که توانستند روزه بگیرند: «وَ مَنْ کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ» «۴»

نیز گاهی این راه خروج جایگزین ساختن کاری آسان به جای کاری دشوار است، بنابراین مسافری که برای تطهیر، آب ندارد و هم‌چنین بیماری که توان استعمال آب را ندارد، باید به جای آنها به یک عمل نمادین بسنده کند که عبارت است از تطهیر با سنگ و یا شن پاکیزه و سپس تیمم با (خاک) با مسح دست بر صورت و دست‌هایش: «فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا» «۵»

شایان ذکر است که عبارت قرآن کریم در بیشتر این مثال‌ها جنبه سهولت و آسانی عمل را

- مستضعف از دیدگاه قرآن و سنت کسی است که از نظر فکری یا جسمی یا اقتصادی چنان ضعیف است که قادر بر شناخت حق از باطل نیست و یا محدودیت‌های تحمیلی محیط، او را از انجام وظیفه ناتوان ساخته است و قادر بر مهاجرت نیز نمی‌باشد. (م).

(۱)- مائده (۵)/ آیه ۳: «کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شوند، در صورتی که تمایل به گناه نداشته باشند، خوردن آن برای آنها حلال است، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

(۲)- نساء (۴)/ آیه ۱۰۱: «هنگامی که مسافرت کنید، مانعی ندارد که نماز را کوتاه کنید، اگر از خطرات کافران بترسید، زیرا کافران دشمن آشکار شمایند.» البته تردیدی نیست که نماز مسافر ارتباطی به حالت ترس ندارد. (م)

(۳)- بقره (۲)/ آیه ۲۳۹: «و اگر به (خاطر جنگ یا خطر دیگری) بترسید، باید (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید.»

(۴)- بقره (۲)، آیه ۱۸۵: «آن‌هایی که بیمار و یا مسافرند، روزهای دیگر را به جای آن، باید روزه بگیرند.»

(۵)- مائده (۵)/ آیه ۶: «دسترسی به آب ندارید، با خاک پاک تیمم کنید.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۱

مطرح می‌کند و بر چیزی که رحمت قانون الهی است، تأکید می‌نماید. در این آیات، صفتی قطعی وجود دارد که دلیل بر آن است که این آسان شمردن امری عارضی نیست که در مواردی پیدا شده و یا رویدادی برخاسته از تصادف باشد، بلکه ریشه ذاتی دارد که می‌تواند به‌طور مداوم با هدف مورد نظر تطبیق یابد.

در اینجا باید جنبه دیگر ارتباط بین واجب الهی و این موضعگیری را بررسی کنیم. البته تاکنون در جنبه‌هایی بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که آن حالتی که در برابر آن، تکلیف تا حدودی تنزل می‌کند، حالتی طبیعی است، نه آنکه ساخته دست انسان باشد، زیرا چگونه می‌توانیم به حقیقت، ساخته خود انسان را از نوع مکانیکی و ضروری بدانیم، و از این‌رو او می‌تواند خود را از این‌ها جدا سازد؟

با این همه، حالت‌های مختلفی وجود دارد که در طول زمان این موضع ساختگی در آن حالات به طبیعت ثانوی سرکش شبیه‌تر است و امکان رام ساختن آن وجود ندارد. آیا در این صورت بر ما واجب است که در برابر این دشواری عقب‌نشینی کنیم و مانند عملی با آن برخورد کنیم که اجتناب از آن بیرون از توان آدمی است، به‌طوری‌که شایسته است در برابر آن به انتظار سرانجام کار، موضعگیری منفی داشته باشیم؟

راه حل ریشه‌ای که شریعت اسلام آن را آورده است، با تمام این‌ها متفاوت است، و این موضعگیری را عهده‌دار می‌شود و به راه و روش خاصی به آن می‌رسد، به‌گونه‌ای که به انسان این فرصت را می‌دهد تا از آنجایی که سقوط کرده است، بار دیگر اندک‌اندک به آنجا برسد، آن‌سان بالا می‌رود تا به سطح معیّنی که نظام اخلاقی پذیراست، می‌رسد؛ آن نظامی که تا آن لحظه همچنان معلق بوده است.

ما در این زمینه مثالی داریم که به روشنی می‌تواند ما را به موضع قرآن کریم در مواجهه با یکی از عادت‌های بد رهنمون سازد؛ عادتی که نه تنها در طول زمان از نسلی به نسلی منتقل شده و در سلسله اعصاب بدن ریشه دوانده است، بلکه در وجود کسانی که بدان فخر فروخته و به آن اعتیاد داشته‌اند، رسوخ کرده است.

می‌خواهیم از این درد و رنج و این آفت انسانی یعنی شراب سخن بگوییم. آیاتی که در آنها اشاراتی به مستی و به مشروبات مست‌کننده شده است، بالغ بر چهار آیه است، چهارمین و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۲

آخرین آیه همان است که بر حرمت واضح این مشروبات صراحت دارد.

اما سه آیه پیش از آن، چیزی جز مراحل تدریجی برای آماده‌سازی استعداد ذاتی مؤمنان جهت پذیرش این تحریم نمی‌باشد.

نخستین گام در این راه در کلمه‌ای پایان یافت که در مکه نازل شد. آری آن تنها کلمه‌ای بود که در رابطه با این موضوع با مدارا و مسالمت برخورد کرده است. و از جمله خیراتی است که خداوند سبحان آنها را در طبیعت به ودیعت نهاده است و می‌فرماید: «ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ» «۱»؛ یعنی میوه‌های خرما و انگور و می‌افزاید: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً» «۲». بنابراین هدفی جز موازنه بین شیرینی و میوه‌های دیگری که آنها را به «حسنهٔ» نیکی یاد می‌کند، وجود ندارد. و بدین وسیله برای مؤمنان دافعه‌ای شد که نسبت به آن احساس خودداری کرده و وسوسه‌ای در برابر این نوع از آشامیدنی‌ها داشته باشند.

ولی مسلمانان اندکی پس از رسیدن به مدینه ناگهان در برابر نصّ دومی قرار می‌گیرند که اجتناب آنان و وسوسه‌شان را تقویت می‌کند و این نصّ وادار به مقایسه کوتاهی بین منافع و مضرات شراب و قمار می‌کند و این مقایسه را قرآن کریم با این جمله پایان می‌برد: «وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما» «۳»

چون این یک حقیقتی است که در این دنیا هیچ چیزی نه خیر مطلق است و نه شر خالص و آنچه را که خیر و یا شر می‌نامند، چیزی نیست جز این‌که، نسبت بیشتری به این یا آن دارد، بنابراین نتیجه‌ای که می‌گیریم ناگزیر نزدیکی حقیقی باید باشد. امّا اتفاقی که افتاد این بود تحریم تا آنجا روشن نبود که همه عقل‌ها درک کنند. ازاین‌رو گروهی از مسلمانان همچنان میگساری می‌کردند و شاید اینان اکثریت بودند! درحالی‌که دیگران از همان آغاز از نوشیدن شراب خودداری می‌کردند، به همین دلیل لازم بود، قسمتی از فرمان‌ها با صراحت بیشتری صادر شود تا این‌که همه عقل‌ها به‌طور کامل بپذیرند. با این همه در تمام این مسائل آن جنبه ضعف شعور و ادراک اجتماعی بی‌تأثیر نبود، و حتّی برخی از صاحبان عقول برتر منتظر حکم

(۱ و ۲)- نحل (۱۶)/ آیه ۶۷: «و خداوند از میوه‌های نخل و درخت انگور (غذای پربرکتی نصیب شما ساخت که گاه آن را به صورت زیانبار درمی‌آورید) و از آن مسکرات (ناپاک و گاهی) روزی خوب و پاک می‌گیرید.

(۳)- بقره (۲)/ آیه ۲۱۹؛ «ولی گناه آنها بیشتر از نفع آنهاست».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۳

نهایی بودند تا این‌که آن جهت منظور ایشان را تأیید کند، ولی پیشامدی شد که حکم از جانب خدا رسید، اما این حکم نیز نهایی نبود، بلکه خواهیم دید که آن نیز مرحله متوسّط را تجسّم می‌بخشد.

در این سومین مرحله قرآن کریم به صراحت نمی‌گوید: «نیاشامید»، بلکه می‌فرماید: «لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری «۱» و در اینجا پیشرفتی را ملاحظه می‌کنیم که این گام محقق ساخته است، در صورتی که اگر ما توجه کنیم، نماز نخستین فریضه در اسلام محسوب می‌شود، نه به خاطر آنکه نماز اولین فریضه دینی است که باید در اوقات خاصی انجام شود، بلکه از آن جهت که نماز ملاک خارجی و علامت مشخّصه مؤمن است.

از سوی دیگر باید پنج مرتبه در شبانه‌روز به‌پا داشته شود که چهار مرتبه آن بین ظهر تا شب است، در نتیجه کسی که در فاصله این مدت میگساری کند، نه تنها به این واجب صدمه زده است، بلکه به قداست بیشتر واجبات خلل وارد کرده است.

هم‌چنین این تحریم جزئی غیر مباشر یک راه علمی بود، برای کاهش تأثیرات الکلی و درعین‌حال کم کردن رواج این نوع آشامیدنی‌ها و دور کردن تدریجی آنها از بازار، بدون ایجاد تعهد اقتصادی به وسیله تحریم فراگیر و ناگهانی.

موقعی که این مرحله تمام شد و بازار تجارت از تأثیر مشروبات الکلی نجات یافت، چیزی جز یک گام باقی نماند و این همان گامی است که آیه چهارم و آخرین فرمان الهی آن را قطعی کرد:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «۲»

این روش آسان تدریجی ما را وامی‌دارد تا راه و روشی را به خاطر آوریم که پزشکان ماهر برای معالجه بیماری مزمن به کار می‌برند، بلکه به‌طور کلّی روشی را یادآور شویم که مادران برای از شیر گرفتن بچه‌های شیرخوارشان استفاده می‌کنند، توضیح این‌که این قبیل وسائل که دور از فشار و غافلگیری است، دستگاه هاضمه را به تغییر تدریجی نظام خود فرامی‌خواند؛ از سبکترین

---

(۱)- نساء (۴)/ آیه ۴۳: «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید.»

(۲)- مائده (۵)/ آیه ۹۰: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بلیت بخت‌آزمایی) پلیدند و از عمل شیطانند. از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۴

خوراکی‌ها تا دشوارترین آنها درحالی‌که از تمام مراتب متوسط می‌گذرد. به راستی چقدر رحمت خدا که نسبت به بندگان مدارا

می کند، زیاد است! به حدّی که نه علم پزشکی به آن حد رسیده و نه علاقه مادران!!

این جنبه تدریجی که بررسی کردیم، تنها به چند نمونه محدود نمی‌شود، بلکه به‌طور کلی و به‌طور بسیار روشن، با اخلاق قرآنی نیز قابل تطبیق است، چنان‌که بر نظام کلی اسلامی منطبق است.

روشن است قرآنی که در این نظام نقش اساسی را ایفا می کند، یکجا به صورت یک کتاب به گونه‌ای که امروز مشاهده می کنیم، نازل نشد؛ بلکه برعکس، در اوقات معینی با تفاوت در کمیت و در خلال بیست و چند سال نازل شد که تقریبا به دو مرحله مساوی تقسیم می‌شود: مرحله مکّی و مرحله مدنی. درک این مطلب ساده است که بدانیم آیاتی که در مرحله اول نازل شده است، موضوع اصلی آن‌ها استوار کردن ایمان و پابرجا نمودن اصول و قواعد کلّی روش و رفتار می‌باشد و غیر از تعلیمات مربوط به نماز و معاش زندگی یعنی تطبیق همین قوانین عملی بر حل مشکلات ویژه اخلاقی، و شرعی، تمام این‌ها تقریبا به مرحله دوم مربوط می‌شود.

ازاین‌رو ما می‌توانیم بگوییم که مرحله مکّی در مجموع، نوعی از آماده‌سازی بوده است، ولی موارد مقدّر و مشخص تطبیق با این اصول کلی به صورت متفاوتی به مدت ده سال پراکنده بود.

هم‌چنین می‌توانیم بگوییم که هر امر جدیدی، در زمان تکلیف نسبت به حالت پیشین باعث پیشرفت و نسبت به حالت بعدی نقطه برخورد است.

همین‌قدر کافی است که ما این مجموعه از اوامر الهی را جدای از یکدیگر و از نظر درازی و کوتاهی در مراحل متفاوت در نظر بگیریم تا همگی متفق القول شویم بر این‌که این دستورها دارای روشی تربیتی بوده و به بالاترین حد از ارج و بها رسیده است، و این مطلب با چشم‌پوشی از اسباب نزولی است که بیانگر و مجوّز اثبات هر واجب جدیدی است.

ما را همین بس که امکان حدوث هر امری را تصوّر کنیم، البته اگر این مقدار انبوه از واجبات در ارتباط با همه فرصت‌های زندگی یک‌باره و به صورت فراگیر فرض شود!! اما درحالی‌که با این روش پراکنده باشد، تمام نفوس با آسودگی کامل آنها را پذیرایند، تا آنجا که گویی هرچه بیشتر با یکی از واجبات سروکار داشته باشد، بر نیرو و استعدادش افزوده می‌شود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۵

کافران در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از این حکمت والای قانون‌گذاری بی‌خبر بودند، از این‌رو اعتراض می‌نمودند و می گفتند: «لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً» «۱» و همین آیه در ردّ اعتراض ایشان می‌فرماید: «كَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ» «۲» سپس در آیه دیگری تفسیر دومی را می‌خوانیم:

«لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلى مُكْثٍ» «۳»

عایشه طبق روایت بخاری این معنا را از آیه فوق دریافته بود که می گوید: «تا وقتی که مردم به اسلام رو آوردند، حلال و حرام نازل شد ... در صورتی که اگر در آغاز نازل می‌شد: میگساری نکنید! مردم می گفتند: ما هرگز شراب را ترک نمی کنیم» «۴»

عمر بن عبد العزیز در زمان خودش به اهمیت این روش در زمینه سیاسی تأکید می کرد، به طوری که از وی نقل کرده‌اند که پسرش عبد الملک به وی گفت: «چرا شما امور را به اجرا درنمی‌آورید، به خدا سوگند من باکی ندارم که درباره حق، دیگ‌ها وسیله من و شما به جوش آید!»

عمر به وی گفت: «پسرم! عجله نکن که خداوند در قرآن دو مرتبه شراب را نکوهش کرد و بار سوم آن را حرام ساخت و من از آن بیم دارم که حق را یکجا بر مردم بار کنم و آنها یکجا همه را دفع کنند و از این بابت فتنه‌ای به پا شود.» «۵»

ج- محدودیّت وظایف و تدریجی بودن آنها

همچنان می‌بینیم که الزام اخلاقی در قرآن کریم مشروط به دو شرط آمده است:

اول، نشاط در رسیدن به هدف؛ می‌بایست وظیفه اخلاقی به‌طور کلّی بر طبیعت انسان سهل و آسان باشد، به این معنی که در برابر اراده انسان تسلیم باشد.

دوم، این نشاط در واقع زندگی محسوس نیز امکان‌پذیر باشد، به عبارتی سروکار با آن ممکن

---

(۱)- فرقان (۲۵)/ آیه ۳۲: «چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟!»

(۲)- همان سوره، آیه ۳۲: «این به خاطر آن است که قلب تو را به وسیله آن محکم داریم.»

(۳)- اسراء (۱۷)/ آیه ۱۰۶: «تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی ..»

(۴)- ر. ک: صحیح بخاری: ۴/ ۱۹۱۰، حدیث ۴۷۰۷؛ المصنّف عبد الرزاق صنعانی: ۳/ ۲۵۲؛ حدیث ۵۹۴۳.

(۵)- الموافقات ابو اسحاق شاطبی: ۲/ ۹۳؛ چاپ تجاریه، الامام جعفر بن محمد الصادق، عبد الحلیم جندی: ص ۱۵۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۶

و غیر استبدادی باشد. البته این تمام مطلب نیست، زیرا این مقدار کفایت نمی‌کند- حتی در صورتی که ما در محدوده خیر اخلاقی قرار داریم- که نشاط را چنین توصیف کنیم. کاری که امکان‌پذیر و عملی است تا در شمار وظایف باشد، چه آنکه ما در اینجا به سلسله مراتبی از ارزش‌های مثبت و منفی برخورد می‌کنیم که عالمانه مرتب شده و انواع زیادی دارد.

اگر ما در آغاز کار به سمت وظایف اولیه محدودی جهت داده شویم که کمترین اشکالی در تطبیق آنها نباشد، مانند: (دروغ نگو، امانت را به صاحبش برگردان، نیاز دیگران را برآور ...)، هر آینه جلو فضیلت نوین و ساختار میدان نشاط باز بوده، جامع شمار زیادی از مراتب خواهد بود که همگی امکان‌پذیر و عملی است، در این صورت آیا نسبت به همه آنها موظفیم؟ یا این‌که کافی است به بخشی از آنها اکتفا کنیم؟ به عبارت دیگر، آیا نیکی و وظیفه اخلاقی، دو تفکر قابل تطبیق و همسانند؟ و آیا بالاتر از رفتاری که به‌طور حتم الزامی است، درجات و مراتبی وجود دارد که باعث افزایش استحقاق پاداش گردد، و عبور از آن مراتب بدون ارتکاب عملی غیر اخلاقی صحیح است؟

البته با مراجعه به وجدان‌های فردی به زودی متوجه می‌شویم که همه مردم دارای چنان علاقه شدید و آن‌طور توان اخلاقی نیستند و در نتیجه این تنوع در پذیرش وظیفه است که ما با بسیاری از جهت‌گیری‌های متفاوت برخورد می‌کنیم؛ در آنجا که نفوس با اراده قوی «۱» وظایف خود را در بالاترین درجه کمال ممکن انجام می‌دهند و بدان وسیله دو مفهوم وظیفه و خیر نزد آنان منطبق برهم است. امّا توده مردم برعکس، به حد اقل و پایین‌ترین مرتبه آن توجه دارند تا وظیفه خود را به پایین‌ترین مرحله از اخلاق انسانی و حسن معاشرت محدود سازند.

علی‌رغم ادعای کانت، ما در جایگاه وی، میان فلاسفه‌ای که ارتباط مفهوم وظیفه با مفهوم نیکی را به معنای وسیع کلمه- آن‌طوری که ما می‌فهمیم- تأیید می‌کنند، تردید داریم؛ زیرا که وی به خاطر آنکه تفکر وظیفه را فوق همه چیز قرار دهد، آن را از میدان ارتباط انسان با مبدأ اعلی [L'e ?tre Superieur] و با موجودات دنیا [L es e ?tres infe ?rieurs] دور ساخته و تنها به فرد و اجتماع بشری مربوط دانسته است، وانگهی وی در همین میدان مقیّد و محدود دو گروه از

---

(۱)- ر. ک: به‌طور مثال؛ غزالی در احیاء العلوم: ۴/ ۱۰ و همچنین ابو المعالی که معتقد است که هیچ خطای عرضی وجود ندارد، بنابراین تمام شرور اخلاقی گناه کبیره است: «ابو المعالی، الارشاد، به نقل شاطبی در الموافقات: ۳/ ۲۵۳».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۷

وظایف را مشخص کرده است که بخشی را کامل و یا ذاتی و بخش دیگر را ناقص یا عارضی می‌نامد. «۱»

و بالأخره می‌بینیم آن وظایفی را که کانت در این گروه آخر داخل می‌کند، به صورت محدود، آن وظایفی نیست که موضوع آن رسیدن فرد به کمال خویش و خوشبختی دیگران باشد.

امّا وظایفی را که وی با عنوان صفت قطعی [stcirtS] توصیف می‌کند، در ذات خود چیزی جز وظایفی در قالب تحریم نیست، یعنی واجباتی در لباس تحریم که نه از کرامت انسان می‌کاهد، و نه شأنی برایش منظور می‌دارد. و نه او را به صورت یک وسیله صرف قلمداد می‌کند، و تنها کمالی را که وی به عنوان وظیفه اخلاقی مطرح کرده و درعین‌حال امری محال در این زندگی دنیوی، عبارت است از نیّت اخلاقی که مشتمل بر ادای وظیفه با انگیزه وظیفه بودن است.

ما از این گروهی که وظیفه را به تمام موارد خیر گسترش می‌دهند و درعین‌حال می‌خواهند برای هر موردی بالاترین درجات کمال ممکن را به عنوان امری الزامی و مؤکد تعیین کنند، می‌پرسیم راجع به این‌که آیا آنان تمام این کمالات را بر هر شخصی واجب و لازم می‌دانند یا این که هرکسی را آزاد می‌دانند تا گستره کمال خویش را انتخاب کند؟

بدیهی است که فرض اول (وجوب کمالات، برای همه انسان‌ها) و این چیزی فوق توان انسانی است، اما فرض دوم (آزادی در انتخاب کمالات) برخی از ارزش‌ها را بر انسان غالب می‌نماید و او را به‌طور کلی از منظور کردن ارزش‌های دیگر بازمی‌دارد، بنابراین آیا این مقدار، نیاز اخلاقی انسان را تأمین می‌کند؟

به راستی وجود انسان ترکیبی از علاقه‌هاست: عنصر حیات، جنبه فردی، خانوادگی، اجتماعی، انسانی و الهی تمام این‌ها رشته‌ای از عناصر به‌هم‌پیوسته و متکی به یکدیگر و همگی قابل دگرگونی و پیشرفتند.

ممکن نیست که ما از یکی از آنها غافل نباشیم، بدون این‌که این تناسب عجیبی را که در انسان ابداع شده، برهم زنیم و یا بد جلوه دهیم و یا بکوبیم.

حسّ اخلاقی درخشندگی همه این مجموعه را می‌طلبد و این هم ممکن نیست، مگر به

---

(۱)- ر ک.: ۹ - ۱۶۸. p. tarp. R al ed. tirG: tnaK

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۸

شرط آنکه به‌طور موازی، تمام جوانب را تا سطح معینی تربیت کنیم، به این معنی که باید نفس آدمی تمام ارزش‌ها را پیش از آنکه در آن میان تخصّص در یک جنبه پیدا کند، مورد عمل و ممارست قرار دهد، و این همان مفهوم وظیفه اخلاقی در اسلام است: «همانا پروردگارت را بر تو حقّی است و خویشتن را بر خود حقی است و خویشاوندانت را بر تو حقی است» «۱»، و در روایتی آمده است: «... و دیدارکنندگانت را بر تو حقی است، پس حق هر صاحب حقی را ادا کن!» «۲»

از این اختلاف‌نظر درباره ارزش‌ها به این نتیجه قطعی می‌رسیم که وظیفه، شاخه‌ای از شاخه‌های زندگی است، زیبنده نیست که به‌جز در گستره مشخصی از خیر ممکن و میسور در همان شاخه، خود را مشغول کند و فرصت را جهت شاخه‌های دیگر فروگذارد تا نیازشان را برآورده و از نشاط و علاقه ما بهره شرعی خود را ببرند.

اینجا مقیاسی وجود دارد که وجدان‌های پاک بدان وسیله می‌توانند به حد اعلای راهنمایی اشاره کنند که با این مقیاس معنای هر فضیلتی- در صورتی که به فضیلت دیگر زیان برساند- به نقیض خود تبدیل می‌شود.

جز این‌که این حد اعلا به تبع استعداد اشخاص و به تبع شرایطی که پیش می‌آید، تفاوت می‌کند، میدان خیر اخلاقی را جز به مقدار جزئی و منفی محدود نمی‌سازد، زیرا اگر آن میدان باز باشد، هر فردی درجات مختلف فضیلت و شایستگی خود را می‌شناسد، به‌گونه‌ای که در این درجه و یا در درجه دیگر کاستی را در پی دارد، البته گاهی با ملامت شدید و گاهی با ملامت اندک و یا سرزنش بیشتری و بالاخره کمترین انجام نگرفتن کاری در وجدان آدمی بدون پاسخ نمی‌ماند.

آیا این بدان معنی نیست که یک فرد، آگاهی ضمنی یافته است که کار خیر باید از دو ارزش

---

(۱)- بنگرید: تفسیر ابن کثیر: ۳/ ۴۰۰؛ بحار الانوار: ۶۷/ ۱۲۸؛ حدیث ۱۴؛ سیر اعلام النبلاء: ۱/ ۵۴۲؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۲۴؛ مسند ابو یعلی: ۲/ ۱۹۳؛ تاریخ واسط؛ ۱/ ۲۳۳؛ الاستیعاب؛ ۲/ ۶۳۷؛ مستدرک سفینهٔ: ۳/ ۲۶۸.

(۲)- بنگرید: صحیح بخاری: ۲/ ۶۹۶، حدیث ۱۸۷۳ و ص ۶۹۷، حدیث ۱۸۷۴ و ۵/ ۲۲۷۲ حدیث ۵۷۸۳، صحیح ابن حبّان: ۸/ ۳۳۷، حدیث ۳۵۷۱، سنن کبرای بیهقی: ۴/ ۲۹۹، حدیث ۸۲۵۷؛ سنن کبرا: ۲/ ۱۷۶، حدیث ۲۹۲۳؛ مسند احمد: ۲/ ۱۹۸، الترغیب و الترهیب: ۳/ ۲۵۰، حدیث ۳۹۰۴؛ فتح الباری: ۳/ ۳۹ و ۴/ ۲۱۷ و ۱/ ۵۳۱. حدیث ۵۷۸۳؛ طبقات الکبری: ۴/ ۲۶۳، المحلی: ۷/ ۱۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۶۹

مختلف برخوردار باشد: از کمترین حد الزام، به اضافه بیشترین حدّ واداشتن به ثواب؟

وجدان‌ها در این مورد خطا نمی‌کنند، بلکه در جایی خطا می‌کنند که بخواهند جنبه الزامی را بگیرند، به علاوه کمترین درجات ممکن. و این مقیاسی است که مردم به‌طور کلی نمی‌توانند رضایت خود را در آن به دست آورند.

اما خیراندیشان از مردم که بیشترین پافشاری را دارند، به‌طور مبهم حد وسطی از خیر را در نظر می‌گیرند، البته نمی‌توانند به‌طور دقیق آن را ارزیابی کنند، بنابراین چگونه ما می‌توانیم در واقع این مقدار متوسط را نسبت به هر وظیفه‌ای از وظایفمان داشته باشیم؟ اینجا هیچ مقیاس عقلی و موضوعی وجود ندارد که بتواند عقل انسانی آن را پیشنهاد دهد.

آیا می‌توانیم به وجدان فردی متکی باشیم؟

از این بابت اتفاق‌نظری وجود ندارد. بنابراین آیا ما می‌توانیم یک اندازه مورد اتفاق را مطرح کنیم؟

البته این پیشنهاد به معنای پناه بردن به تحکّم و زورگویی است!

و همچنان ما احساس نیاز مبرم به این تعیین حدود می‌کنیم.

البته فراگیری قانون [L'universalite ?de la loi]، اساسا مقداری از سنخیت را می‌طلبد، و جز این، چه‌بسا برای ما قاعده‌ای نمی‌ماند، وانگهی قانون در صورتی که به مفهوم آن توجهی نشود، بیشتر از یک کلمه‌ای نیست که ردوبدل می‌شود.

البته ما گاهی خواسته‌ایم که در برابر مخالفانمان از وظیفه دقیق خود یک ارزشیابی عقلی داشته باشیم، ولی جز جنبه منفی آن را نتوانسته‌ایم پیشنهاد کنیم تا اینکه به آنها ستمی نکرده باشیم! و معنای این حرف آن است که مردم در عدالت ما حقی دارند، نه در احساسات ما، و آن یک خودخواهی فوق العاده‌ای است در مورد قانون!

وانگهی ما چگونه می‌توانیم کمترین حد لازم از وظایفمان را در جهت خدا و خودمان ارزیابی کنیم؟ از همین نقطه‌نظرها است که اخلاق اسلامی اشارات ارزشمندی را پیشنهاد می‌کند.

بنابراین؛ در غیر واجب مطلق که نه متضمّن قیدی است و نه محدودیّتی دارد؛ یعنی ایمان، می‌بینیم که همین اخلاق در هر عملی که محدودیت‌پذیر است، دو درجه از خیر را تعیین می‌کند و برای هریک از آنها علامت‌های مشخص‌کننده می‌دهد، و به یک درجه کافی یعنی

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۰

همان پایین‌ترین حدی که عمل پایین‌تر از آن تنزل نمی‌کند، محدود می‌سازد، مگر این‌که به یک وظیفه لازم خللی وارد کرده باشد؛ سپس درجه بالاتر از آن را بدون این‌که به بالاترین حد برسد؛ و به عبارت دیگر؛ خیر الزامی و خیری که مورد رغبت است. بدین معنی که نسبت به درجه قبلی چیزی است که به عنوان یک وظیفه لازم قطعی شمرده می‌شود و تجسّم مشارکت ذاتی در تمام

ارزش‌هاست. «۱»

افزون بر این، قرآن کریم در هر زمینه، راهی به سوی مشارکتی بزرگتر می‌گشاید، و آن وادار ساختن هر انسانی بر آن است که به این مرحله مشترک بسنده نکند و همواره به درجاتی شایسته‌تر صعود کند، به‌طور مثال در آیات: «وَ أَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ» «۲»، «وَ یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» «۳» و «وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً» «۴»، که فضیلت بخشندگی و گذشت [Condescendance] را بالاتر از حق ثابت قرار می‌دهد. و به‌ویژه روی فضیلت نیکوکاری پافشاری می‌کند، و دراین‌باره به این سخن خدا توجه کنید: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ» «۵»

فرصت دادن به بدهکار در وقت ناتوانی از ادای دین واجب است، ولی در نهایت بخشیدن وام او عملی است که سزاوار ستایش می‌باشد: «وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلی مَیْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ» «۶»

و دفاع از خود در برابر ظلم حق است ولی تحمل و بخشش زیباتر است: «وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَ

---

(۱)- به‌طور مثال: ماهی از محرومیت را بر هوای نفسانی و شهوات ما (ماه رمضان)، و یک دهم از محصولمان را (زکات)، و جزئی از چهل جزء ثروتمان را به مستمندان (صدقات)، و پنج وعده نماز را در هر روز ... واجب می‌داند.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۸۴: روزه گرفتن برای شما بهتر است.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۱۹: از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند، بگو: از ما زاد نیازمندی‌هایتان.

(۴)- فرقان (۲۵) آیه ۶۴: و آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۳۷: عفو و گذشت شما (و پرداختن تمام مهر) به پرهیزگاری نزدیکتر است و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید.

(۶)- بقره (۲) آیه ۲۸۰: اگر (بدهکار) دارای سختی و گرفتاری باشد، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید و (چنانچه قدرت پرداخت ندارند) ببخشید برای شما بهتر است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۱

ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «۱»

و انجام واجبات نیکو است، ولی: «وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ». «۲»

در برابر این مراتب ارزشی مثبت و آنچه گذشت و ما درباره مفهوم اخلاقی خیر در قرآن کریم نقل کردیم، به سادگی می‌توانیم با مراتب ارزش منفی که قرآن برای نقیض آن مقرر فرموده است، آشنا شویم.

جز این‌که نردبان ارزش‌ها با این دو قائمه متوازی- حتی در خطوط برجسته و روشن- پایان نمی‌پذیرد، چه آنکه این نردبان سه پایه‌ای است که این دو طرف مخالف، به وسیله حدّ میانه‌ای باهم مرتبط می‌شود، بدون این‌که ادامه آنها گسسته شود؛ بنابراین میان ارزش و ضدّ ارزش، قرآن کریم بی‌ارزشی را مطرح می‌کند؛ چون بین واجب و حرام جایی برای مباح است.

سپس قرآن کریم در بین واجبات نخست واجب مهم‌تر را مشخّص می‌کند، بعد از آن نقش تکلیف‌های دیگر و سرانجام اعمالی را که ثواب تصاعدی دارند.

چنان‌که در اعمال حرام، گناهان کبیره را به ترتیب می‌آورد، سپس گناهان ریز و درشت دیگر را.

و هم‌چنین می‌بینیم که قرآن کریم بین دو درجه از اعمال مباح، یعنی: ساده و آسان و سپس سخت و دشوار را مشخص می‌کند.

در این صورت جا دارد که ما راجع به چیزهایی پرس‌وجو کنیم که دقیق‌ترین اندیشه و عقولی که تنوع بیشتری را درک می‌کنند، می‌توانند چیزهای دیگری پیدا کنند که به این سازمان درجه‌بندی شده ارزش‌ها بیفزایند؟!

به راستی ما قصد بیهوده‌ای داریم که می‌خواهیم از هر رخنه ممکنی که «گوتیر» «۳» رفته، آگاهی پیدا کنیم که نسبت به عقل اسلامی که این درجه‌بندی را مطرح کرده، تعبیر «عقل حریص به جداسازی» را اطلاق می‌کند. و این مطلب برحسب آنچه این اندیشمند معترف است،

---

(۱)- شورا (۴۲) آیه ۴۳: اما کسانی که شکیبایی کنند و طرف را مورد عفو قرار دهند، این از کارهای پرارزش است.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۵۸: کسانی که کار نیک به عنوان اطاعت خدا انجام دهند، خداوند شاکر و داناست.

(۳)- نام یکی از دانشمندان.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۲

یک نامگذاری اسلامی محض است «۱» زیرا که وی می‌گوید: «قرار دادن چیزی در برابر نقیضش صیغه‌ای است که تمام اشیاء در جهان عرب به‌ویژه مسلمانان با آن دین و تاریخی که دارند، خلاصه می‌شود ....» «۲»

این نظریه به‌هرحال یک نظریه گذراست؛ و باید به همان نقطه‌ای از بحثمان برگردیم که در آنجا سخن را قطع کردیم، تا کلمه‌ای از حق حقیقت این درجه‌بندی را در مورد آنچه به معفو عنه و مباح قرآنی است بگوییم، زیرا که بی‌تردید مباح به معنای صحیح، شامل اعمالی است که هیچ ربطی به اخلاق ندارد. «۳»

امّا راجع به آنچه که به معفو عنه مربوط می‌شود، اوّلا ما باید اندیشه خود را که نسبت به برخی از چیزهای مربوط به اخلاق و بعضی از تمایلات و خواسته‌های فردی مجازات، دور نگه داریم.

چه آنکه تمام آنها در نهایت به نوعی انکار پیشاپیش خود اخلاق منتهی می‌شود که بر حسب تعریف عبارت از «قاعده رفتار» است. بنابراین چگونه می‌توانیم به واقع پای‌بند به قاعده اخلاق باشیم، درحالی‌که قاطعانه بدان تمسّک نجسته و در برابر عوامل فریبنده‌ای که ما را از آن بازمی‌دارند، ایستادگی نکنیم؟! ...

ولی اینک ببینیم وضعیّت این مسئله چگونه است: هرگاه نوعی از مشقت و سختی وجود داشته باشد، قرآن در برابر آن موضع سرسختانه غیر قابل نفوذی گرفته است، وانگهی می‌بینیم که ما را به هر قیمتی که شده می‌خواهد بر این دشواری‌ها پیروز شویم. این همان چیزی است که به‌طور مشخص ایستادگی ما را در برابر تمایلات و در نهایت می‌طلبد. زیرا واجب است که ما بین اطاعت خدا و تسلیم شدن در برابر تمایلات سرکش یکی را انتخاب کنیم. از این‌روست که خدای سبحان می‌فرماید: «وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ» «۴» «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا» «۵» و

---

(۱)-

p ,ennamlusuM .solihp al ed edutel a dortnI ,erihtuaG. ۱۲۵.

(۲)-

p ,ennamlusuM .solihp al ed edut ?ePa .dortnI ,reihtuaG. ۳۷.

(۳)- به‌طور مثال: خوردن یک غذای معین و یا چیز دیگر که هر دو صحیح و رواست و هر دو نیز از نظر صحت و پاکی برابرند.

(۴)- ص (۳۸) آیه ۲۶: و از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف سازد.

(۵)- نساء (۴) آیه ۱۳۵: از هوا و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۳

می‌فرماید: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ» «۱»

بنـابراین معفّو عنه در قرآن آن نیست که مـا در برابر هواهای نفسانیمان منحرف شویم، بلکه با تمام بساطت و صـدقی که این مسـئله دارد و واقعیّت محسوسـی را که همواره مورد علاقه ماست، رعایت نمائیم، بدون این‌که در این راه به حدّ مهمل گذاشتن تلاشمان و بازداشـتن نفوسـمان از انجام وظایف پیش برویم، به‌طور کلی می‌بینیم که این قاعده به ذات خود تسلیم چنین موردی نمی‌شود، بلکه در شرایط مکانی و زمانی خاصّی مانند: مقدار، مدّت و شکل و تاریخ و ... است که در چنان مواضعی کوتاه می‌آید.

بنـابراین، هرگاه ما بخواهیم که قانون اخلاقی، تنها یک سـخن مرده‌ای نباشـد، در واقع بایـد آن را در یک محـدوده زمانی و مکانی قطعی و شرایط خارجی محض قرار دهیم و باید قانون از نظر شکلی و یا دیگر خصوصیات فرصت تطبیق را پیدا کند.

طـبیعی و عادلا‌نه است که فـاعلیّت این تطـبیق، نرمش منـاسب تکلیف- بـا واقعیت مسـتقل از اراده مـا- را می‌طلبـد، و در جـایی که تکلیف به وظیفه واجب، در چنین حدّی انجام‌پذیر است، در برابر مشـکلی که در این واقعیت پیش آمده، ایستادگی غیر قابل نفوذی خواهـد داشت، (به‌طور مثال: حالت یک انسان ناتوان از انجام وظیفه ارتشـی و یا محروم گرسـنه‌ای که نمی‌تواند از خوردن غذاهای نجس خودداری کند را در نظر بگیرید) در اینجا مسـئله به‌طور اساسـی فرق می‌کند، فضـیلتی را به حساب فضیلت‌های دیگری که از نظر اهمیت مساوی و یا برترنـد، فدا می‌کند. و هم‌چنین لطف شـریعت را می‌بینیم که هدفش از این کار کاسـتن از تلاش و کوشـش شخص نیست، بلکه تقدم فضیلتی براساس عقل و- اگر این تعبیر درست باشد- «عقلانیّت» آن است.

و بعـدها خـواهیم دیـد «۲» کـه قرآن کریـم- به‌هرحـال- ایـن دو نـوع تفکر را درهـم آمیختـه اسـت، بنـابراین؛ هم‌اکنون بایـد به خلاصه‌گویی موضع قرآن در برابر مشکلات مربوط به مفهوم تعهّد و ضرورت ذاتی ببنده کنیم.

---

(۱)- قصص (۲۸) آیه ۵۰: و آیا گمراه‌تر از آن‌کس که پیروی از هوای نفس خویش کرده، کسی پیدا می‌شود؟

(۲)- ر. ک. فصل پنجم، بخش سوم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۴

۳- تناقضات الزام

اشاره

حقیقت این است که مـا در برابر نظریه الزام در برخورد بـا مجموعه‌ای از تناقضـات عملی قرار داریم که هر انـدیشه اخلاقی احساس می‌کنـد که در بین آنها سرگردان است و می‌بایست در مقابل آنها موضـعی را- هرکدام که باشد- اتخاذ کند. از میان این تناقضات دو مورد مهم را یادآور می‌شویم.

اولا- وحدت و تنوع

حقیقتی که هیـچ تردیـدی نـدارد این است که اگر اخلاق، یک علم است؛ پس باید مبتنی بر قوانین فراگیر و قطعی باشد، نه آنکه بر قضایای خاص و ممکن استوار گردد.

و از نظر درستی کمتر از مورد قبلی نیست که اگر اخلـاق یـک علم معیـاری و حسـاب شـده است و موضوعش تنظیم علاقه و نشاط انسانی است، پس باید در واقعیّت محسوس زندگی قابل دسترسی باشد و چون زندگی در جوهر ذاتش در تنوع و دگرگونی و نو به نو شدن است، پس بنابراین باید خود را در برابر پیآمدهای ذیل ببینیم:

یا این‌که نمونه رفتاری را که این علم به ما پیشنهاد می‌کند باید ثابت و فراگیر باشد، و یا قابل تنوع و تعدیل.

در فرض اول؛ همواره سروکار انسانیت بـا یـک نمونه مشـابهی از عمـل با خودش خواهـد بود و از نظر مکان به یک نقطه و از نظر زمـان به یـک لحظه محـدود خواهـد بـود، دیری نخواهـد پاییـد که حرکت هسـتی متوقف خواهـد شـد و ذات حیـات از عـالم محو می‌گردد، تا این‌که تفکر مجردی جای آن را گرفته و جز در عالم تخیّل، دانشمندی به نام دانشمند اخلاق «۱» وجود نخواهد داشت. و اگر مـا برعکس چنین فرض کنیم که یـک عمـل بـا صـفت یگـانه بودن، قابل تصور در انـدیشه عمومی نیست و تنها در برابر تأثیر زمـان و اختلاـف مکـان تسـلیم است، بنابراین هرگز فرصتی برای سـخن گفتن از قاعـده و یا قانون و یا علمی وجود نخواهـد داشت. بنابراین تکلیف قاعده‌ای که از آغاز پیدایش سرانجام آن مرگ و نابودی است، چگونه خواهد بود؟ و حقیقت قانونی که جز به

---

(۱)- Le moraliste

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۵

شکـل فردی، آن هم برای فرد واحـد هرگز دسـتوری نـدارد، چیست؟ و حقیقت دانشـی که واجـد هیـچ عمومیّتی نخواهـد بود، چه می‌شود؟

و همین‌طور، یا وحدت قانون را پاس می‌داریم و یا این‌که تنوع طبیعت محکوم به این قانون را محترم می‌شماریم؛

یا به همان بساطت قاعده می‌مانیم و یا آن را برای استحکام حیاتی که برطبق آن صورت می‌گیرد، توجیه می‌کنیم؛

یا تا جایگاه مثل اعلا و جاوید آن را بالا می‌بریم و یا این‌که تا حدّ واقعیّت متغیّر در آخرین حدود دگرگونی آن را تنزل می‌دهیم؛

یا ما نسبت به جوهر پیروز می‌شویم و یا نسبت به وجود.

این دو همان انتهای دوراهی است که ما باید تا آخر آن را برویم و آن راهها در مسیر همان دو پایانی هسـتند که نمی‌توانیم به یکی از آنها نزدیک شویم، مگر این‌که از دیگری دور شویم.

این‌ها نخستین دشواری‌های اخلاقی هستند.

ثانیا- سلطه و آزادی

در اینجـا دشواری دیگری وجود دارد که با مورد اول بی‌ارتباط نیست؛ از جمله چیزهایی که هیـچ تردیـدی در آن نیست، این اسـت علاـقه‌ای را کـه از آن بـا واژه الزام نـام می‌برنـد، علاـقه‌ای جـامع بیـن دو اراده مختلـف اسـت، کـه بـه طبـع خـود بـه سـمت ابراز جهت‌گیری‌های خصمانه واداشته شده‌اند. قانون‌گذاری که با آزمندی شدید بر سیطره خود؛ فرمان می‌دهد و فردی که عمل می‌کند و از آزادی خود دفاع می‌نماید.

و چون سـلطه قانونگذار، به اندازه پاس داشتن قواعدی که مقرر داشته است، محترم می‌ماند، به معنای واقعی احترام، کاملا نیرومند و بدون هیچ برخوردی می‌باشد، زیرا که تنوع شـرایط نمی‌تواند هیچ‌گونه دخالتی در محدود ساختن و یا کاستن از گام‌های آن داشته باشـد. و در این حـالت قـانون اخلاـقی هماننـد هر قانونی از قوانین طبیعی می‌شود که فرد در برابر آن ناگزیر تسـلیم گشـته و خود را کورکورانه با آن تطبیق می‌دهد.

بدین معنی که الزام صرف به‌طور ضروری سلب آزادی و تسلیم کامل شدن را در پی دارد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۶

ولی بایـد دیـد در این صورت فایـده این وجدان چیست؟ وجدانی که هرگز حضور یا عدم حضورش چیزی را در مجرای امور تغییر نمی‌دهد؟

و چون از سـوی دیگر مطلب را مـورد توجّه قرار دهیم، و فرد انجام‌دهنـده عمـل را بـا آزادی کامـل در انتخـاب و تصـرّفش در نظر

بگیریم، نتیجه برعکس خواهد بود، زیرا در آن صورت فرمان وجدان به یک نصیحت صرف مبدّل می‌شود که برحسب اراده خودمان می‌توانیم بپذیریم و یا نپذیریم.

در برابر این انگیزه‌ها و عوامل متفاوت وظیفه ما چیست؟ آیا وظیفه ما گزینش یکی از دو طرف است، یا این‌که هر دو را باهم سازش دادن؟ و در صورت اختیار، کدام یک از دو طرف را برگزینیم؟ و در صورت سازش دادن، بر چه اساسی این سازش را باید انجام داد؟ این‌ها مشکلاتی است که راه‌حلی می‌طلبد، و ما اکنون باید ببینیم چگونه می‌شود راه‌حل‌های مختلف را پیدا کرد.

در سطور آینده تا پایان فصل، به بیان این مطلب اهتمام خواهیم ورزید که راه حل قرآنی چگونه می‌تواند هماهنگی منصفانه‌ای برای تمام جوانب قضیه را در نظر بگیرد، درحالی‌که از نظر دیدگاه‌های عادی نسبت به انتخاب یکی از دو طرف متفاوت، جهت‌گیری‌های متفاوتی در ارزیابی وجود دارد.

در بخش آینده- که اختصاص به خاتمه دادیم- بر این مطلب بسنده خواهیم کرد که شق اول از این دعوای دوسویه را اثبات کنیم، و اکنون به شق دوم می‌پردازیم تا مشکلاتی را که دو نظریه اصلی با آنها برخورد دارند، روشن سازیم، در اینجا دو مثال الگویی را برای دو طرف افراط و تفریط تقدیم می‌کنیم که یکی از آنها تجسّم‌بخش سلطه قاطع نسبت به وظیفه کلّی است و دیگری مدافع اصالت عمل خود شخص عامل در برابر اندیشه جزمی منطقی: نظریه کانت و نظریه روه. (huaR)

نظریه کانت [و مراحل مکتب اخلاقی او]:

اشاره

چنین معروف است که این فیلسوف آلمانی برای این‌که در برابر برخی از نظریاتی بایستد که اخلاق را درحالی‌که برای تمام مسائل زندگی دنیوی مفید دانسته، کاملا پسندیده بودند، این

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۷

مرد به ترسیم یک خط فاصل میان تفکّر اخلاق و تفکّر زندگی محسوس بسنده نکرد، بلکه بسیار دورتر از این‌ها رفته و افق دوری را مورد توجه قرار داد، زیرا به این مقدار اکتفا نکرد که مفهوم تکلیف و وظیفه را از هر نوع تجربه حسی و هر نوع رویداد مادی که ممکن است منطبق بر آن باشد، جدا کند، بلکه آن را از خاصیت ویژه‌اش؛ یعنی از ماده تکوینی خود که در این یا آن قاعده پدید می‌آید، نیز مجرد ساخت، و چیزی برای وظیفه اخلاقی جز همان صفت ظاهری و شکلی باقی نگذاشت، به این معنی که قانونی فراگیر و شایسته برای هر نوع اراده‌ای است، و این تعریف را برای وظیفه اخلاقی استنتاج کرد: «هر نوع رفتاری که ممکن است در قالب قاعده‌ای کلّی درآید، بدون این‌که در معرض نقد و یا تضعیف عقل بوده باشد» «۱»

کانت، براساس اعتماد بی‌حساب بر این شکل مجرّد، اعتقاد داشت که می‌تواند علم «وظایف اخلاقی» (?euqihtE eigolotno eD al) را براساس گفته بنتام (mahtneB) یعنی: علم وظایف حسّی خاص. با تمام معنای عملی آن- استنباط نماید. توضیح این‌که با سنجیدن هر نوع سلوک رفتاری از بابت آنکه اخلاقی یا غیر اخلاقی است از طریق سنجش با این ترازوی منحصربه‌فرد، صلاحیتش برای این‌که قانونی فراگیر باشد، مشخص می‌گردد.

آیا قانونی از این قبیل ممکن است در مقام عمل تحقق یابد؟ و آیا اساس این بنا در ذات خود به حدی استوار است که آن را سرپا نگهدارد؟ توجه کنید! نسبت به آنچه که از نظر ما در مورد خطّ فکری کانت اهمیّت دارد، و ممکن است اجمالا بگوییم این است که این خط فکری در سه مرحله پیدا می‌شود:

الف- اثبات نخستین پدیده.

ب- تحلیلی که تا بالاترین درجه از شمول و عمومیت می‌رسد.

ج- هبوط و سقوطی که در وضع قوانین اساسی برای اخلاق انسانی مورد نظر است.

الف- در نظریه کانت، نقطه آغاز، منحصر در این پدیده محسوس است، که وجدان به‌طور مستقیم آن را مطرح می‌کند، به این معنی که ما در احکام اخلاقی خود به هیچ وجه نسبت به نتایج خوب و یا بد اعمالمان را نمی‌سنجیم، بلکه آنها را با یک قانون کلی می‌سنجیم که

---

(۱)- ر. ک.

e ?esilasrevinu ert ?e ?etidrusba snas tuep emixam al tnod noitca etuoT.

ر. ک. ۴۰. p; itrap. R al ed tirG: tnak

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۸

صلاحیت دارد تا جدای از تمام نتایج خوب و بد بر همه افراد تطبیق شود، و این حقیقتی است که هیچ راهی برای ردّ و ایراد آن نیست.

بنابراین ما- به جای این‌که به عنوان یک اصل سنجش اخلاق از لذت بحث و گفتگو کنیم و از رنج و درد فرار کنیم- اعمال ارزشی را به قدری که بر ما سنگینی کند، نیکو شمرده و بها می‌دهیم.

و ما تا بالاترین حد نفوس قوی را اعجاب‌انگیز می‌دانیم که می‌دانند چگونه در برابر انواع فریبکاری‌ها مقاومت کنند و از تمام گردنه‌ها عبور نمایند و ما پیش از آنکه به خود این حق را بدهیم که پذیرای قاعده رفتار خاص احوال شخصی ما باشد، می‌دانیم که موظفیم همان قاعده را با قاعده‌ای مقایسه کنیم که از دیگران انتظار داریم: «هرچه را می‌خواهید دیگر مردمان با شما انجام دهند، شما نیز با ایشان همان رفتار را داشته باشید.» «۱» و قرآن کریم نیز این مطلب را مورد تأکید قرار می‌دهد: «وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ» «۲»

و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تا آنجا پیش می‌رود که این محبت به یکدیگر را برابر با شرط ایمان می‌شمارد: «کسی از شما ایمان ندارد، مگر این‌که برای برادر مسلمانش بپسندد آنچه را که برای خود می‌پسندد.» «۳»

از همین مقایسه کامل با خودی خود در تمام اشکالش وجدان کلی انسانی اصل فراگیری وظیفه و تبادل و دو جانبی بودن خود را استخراج کرده است.

بنابراین کانت در آغاز، کاری جز این نکرده است که این قانون را تثبیت کرده و به عنوان یک واقعیت وجدانی پذیرفته است.

باوجود این‌که وی نقص و ناتوانی این اقوال قدیمی را در مورد

---

(۱)- انجیل متی، قسمت اصحاح هفتم: ص ۱۲.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۶۷: به سراغ قسمت‌های ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید، درحالی‌که خود شما حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت.

(۳)- ر. ک: صحیح بخاری: ۱/ ۹۵، حدیث ۱۲؛ نسائی: ۸/ ۱۱۵، عبارت «من الخیر- از کار نیک» را می‌افزاید. سنن ترمذی: ۲۶۳۴؛ محاسن برقی: ۱/ ۱۰؛ سنن دارمی: ۲/ ۳۰۷؛ سبل السّلام: ۴/ ۱۶۵؛ المجموع: ۱/ ۳۱ و ۹/ ۱۵۳؛ المحلی: ۱۱/ ۱۴۳، حدیث ۲۱۷۳؛ وسائل الشّیعه: ۸/ ۵۴۹؛ منیة المرید: ص ۱۹۰؛ مسند ابو یعلی: ۵/ ۳۲۷؛ حدیث. ۲۹۵۰؛ البیان و التعریف:

۲/ ۳۹۸؛ مسند احمد: ۳/ ۲۷۸، حدیث ۱۳۹۹۵؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۲/ ۱۶؛ سنن أبی ماجه: ۱/ ۲۸۶، حدیث ۳۹۷۶؛ تحفهٔ لأحوذی: ۷/ ۱۸۴؛ بحار الأنوار مرحوم مجلسی: ۲۷/ ۸۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۷۹

پیشنهاد یک قانون کامل اخلاقی «۱» روشن ساخته، می‌بینیم که در آغاز، تمام نظام اخلاقی خود را بر همین طرز تفکر مبتنی ساخته است که الهام گرفته از همین آثار پیشینیان است.

در حقیقت کانت راجع به وضع قانون اساسی در مورد حکم مربوط به قوانین عقل محض، به حکم «ادراک عادی» تکیه می‌کند، یعنی قاعده‌ای که بدین شکل فراهم می‌کند: «وقتی کاری را می‌خواهی انجام دهی که ممکن است برطبق قانون طبیعتی که تو جزئی از آنی یک وظیفه قطعی باشد. از خود بپرس! آیا درخور توان اراده تو هست؟ باوجود این آیا به عنوان یک عمل ممکن آن را می‌پذیری؟

به عنوان مثال اضافه کرده، می‌گوید: «هریک از ما به خوبی می‌داند که اگر به خودش اجازه دهد، مخفیانه فریبکاری نماید، چنین چیزی باعث نمی‌شود که همه مردم چنان رفتاری داشته باشند و هرگاه کسی از ما با لاابالی گری تمام، به فکر سختگیری و تنگدستی دیگران باشد، به دنبال آن هرگز تمام مردم چنین موضعی نسبت به شدّت و تنگدستی وی نخواهند گرفت. «۲»

ب- ولی این درخواست وادارکننده به یک عمل نمونه‌ای که نظیرش در تجربه‌ها پیدا نمی‌شود، از کجا می‌آید؟ بنیان‌گذار مکتب اصالت عمل [emsilamroF euqitarP] به این پرسش چنین پاسخ می‌دهد: «خواهد آمد که قانون اخلاقی به روش الگویی در شرایط مختلف به طور کلی بیانگر قانون تجربی است. بنابراین وی تنها در عالم ذهنی محض آنجا که استقلال اراده متجلی است با ما شریک است و بس، نه در نوعی استقلال از قانون طبیعی محسوس. و این چیزی جز جنبه منفی برای آزادی نیست، ولی چنین است، به خاطر این‌که این اراده خود قانونش را برای خود وضع می‌کند.

این قانون شایسته است که یک قانون عقلانی محض باشد، یعنی به‌گونه‌ای که تنها از تأثیر هر نوع زمینه تجربی، یا حدسی [noitiutni] و یا هر ماده دیگری آزاد نباشد، بلکه بر محدودسازی اراده به روش قبلی [iroirpA] نیز قادر باشد؛ توضیح این‌که عقل محض بدان جهت چنین است که جایگاه وی در کاربرد عملی مانند موقعیت آن در کاربرد نظریش می‌باشد:

«او تنها یک عقل است و برطبق اصول قبلی حکم می‌کند». «۳»

---

(۱)- ر. ک:

p srueom sed euqisyhpatem al ed tnem ?ednoF :tnaK. ۱۵۳.

(۲)- ر. ک.. ۲ - ۷۱. p, euqitarp. R al ed euqitirc: tnaK

(۳)- ر. ک. ۱۳۰. p, euqitarp. R al ed euqitirC: tnaK

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۰

و چون برای قانون‌گذاری عمومی چیزی جز شکل ظاهری محض پیدا نمی‌کنیم- همان چیزی که می‌تواند اراده را پیشاپیش محدود سازد- از این‌رو لازم است که هر حکمی با این شکل هم‌گون باشد، اگرنه محال اخلاقی خواهد بود.

و این‌چنین عمومیّت آن را می‌یابیم که تنها به عمومیت قانون طبیعی که می‌بایست هر حکم عادی از آن رهنمود بگیرد- بر این اساس که آن، مطابق عقل محض است با این وجود او مدعی است که عمومیّتی مطلق دارد که شایسته تطبیق بر تمام موجوداتی است که دارای عقل می‌باشند، چه فانی باشند و چه جاوید، همه این‌ها اساس خود را در یک حکم قطعی یعنی ضروری و قبلی می‌یابند که از عقل محض صادر شده است.

کانت این قانون اساسی را برای عقل محض چنین اعلان می‌کند: «چنان رفتار کن که اراده تو ممکن باشد، قاعده و قانونی شود که صلاحیت قانون عمومی را داشته باشد.» «۱»

و اینجا به روش عقل مبتذل [elaivirT] که کانت خواسته تا بر آن استیلا پیدا کند، نیز ما آشنا می‌شویم.

ج- اکنون که ما به بالاترین مرحله تجرید تا این اندازه رسیدیم که در شمول و عمومیت بالاتر از آن قابل تصور نیست، حال می‌توانیم به پرتگاهی اشاره کنیم که باید از آن فرود آییم و از تطبیق دادن این قانون کلی بر طبیعت انسانی خود را معاف داریم.

و باید بار دیگر برگردیم و این مکتب اخلاقی را در سه مرحله پیاپی بررسی کنیم تا به عمق آن پی ببریم:

مرحله اول:

اوّلا راجع به این‌که اگر به واقع رابطه قطعی بین نظریّه عموم و نظریّه اخلاق وجود داشته باشد، باید از خودمان بپرسیم: آیا درست است که امکان تبدیل یک قاعده را به قانون عمومی، شرط، ضروری و کافی بدانیم، برای این‌که نام صفت اخلاقی را بر آن اطلاق کنیم؟

و نیز آیا صحیح است «در صورتی که یک قاعده در برابر تجربه هم‌سان با قانون طبیعی فراگیر

---

(۱)- ر. ک. ۱۳۰. p, euqitarp. R al ed euqitirC: tnaK

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۱

مقاومت نکند، این قاعده یک محال اخلاقی محسوب شود.» «۱»

و بنابه گفته مولف: در این مقیاس دوگانه: «قانونی که رفتار کلی ما را می‌سنجد» «۲» و «در کمترین زمان ممکن با وجود مصونیّت ما از خطا وسیله‌ای است برای آگاهی ما.» «۳» و نیز می‌گوید:

«و با این مقیاسی که در اختیار ماست در تمام حالاتی که پیش می‌آید، به خوبی می‌تواند هر آن چه را که خوب است از بد و آنچه را که وظیفه است، از ضد وظیفه تشخیص دهد.» «۴»

و این کار نیازمند عقل و هوش بالایی نیست که ما ببینیم چقدر بخش اوّل از این مقیاس- تحت عنوان همان مفهوم- ضمیمه ارزش‌هایی شود که اختلاف شدیدی بین این ارزش‌ها نسبت به وظیفه وجود دارد، تا تمام آن مقیاس را به‌طور گذرا نسبت به اعمال ناپسند و شبهه‌ناک سرایت دهیم.

حقیقت مطلب از این قرار است که ما هرگاه راه‌های سلوک را که گاهی انسان تبادل آنها را لازم می‌داند به یک‌سو نهیم، آنچه می‌ماند این است که در نظر انسان رفتاری معتبر است که بازخواستی در آن نباشد و احکام آن به نظر وی قابل تبدیل به یک قانون فراگیر باشد. از قاعده سلوکی آغاز می‌کنیم که انسان متوسط آن را در جهتی از جهات زندگی روزانه‌اش به عنوان یک روش زندگی انتخاب می‌کند؛ و این قاعده عبارت از حرکت در پی خواسته‌های بی‌شائبه‌ای است که تسامح در ارضای آنها رواست، و در این صورت است که می‌بینیم رفتار خوب اخلاقی و رفتار ناروای اخلاقی- برحسب مفهومی که «به امکان تعمیم چنین قانونی» معتقد است- قابل تشخیص نیستند، ولی وظیفه قطعی تا حد یک مباح محض تنزل می‌کند، زیراکه چقدر فاصله است بین این دو نظر که بگوییم قانون‌گذاری باید فراگیر و عمومی باشد، و یا بگوییم: ممکن است چنین باشد.

و چون همین تفاوت است که رفتار الزامی از رفتار جایز تنها بدان وسیله مشخص می‌گردد، موقعیّت اصل کانتی- به‌طوری‌که خود او مدّعی است- یک موقعیت بازاری [eriagluV] می‌شود، درحالی‌که توان پیشنهاد آن را نیز ندارد.

(۱)- ر. ک.: ۲۷. p, euqitarp. R al ed euqitirC: tnaK

(۲)- ر. ک. ۱۴۲. p. srneoM sed. teM el ed tnemednoF

(۳)- ر. ک.: ۱۰۴. p. srneoM sed. teM el ed tnemednoF

(۴)- ر. ک. ۱۰۶. p. srneoM sed. teM el ed tnemednoF

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۲

از سوی دیگر معلوم است که کانت با توجه به چه چیز بین دو گروه از قواعد رفتاری تفاوت گذاشته است که در پیرامون وظیفه اخلاقی «هم‌چون خیررسانی به دیگران» دور می‌زند.

گروه اول: تنها به انجام وظیفه فرمان می‌دهد، نه بیشتر از آن، «یعنی، انگیزه هرچه که می‌خواهد باشد، زمینه پاکی، خودخواهی و یا مصلحتی ...»

گروه دیگر: درعین‌حال شرط می‌کند که یک تکلیف واجب محدود به نیّت همان واجب است. و از طرفی چون روشن است که مقیاس شمول یک قانون اخلاقی چه ممکن باشد یا ضروری، لزوم چنین تفاوت‌های ظریفی را با تمام اهمیّت فوق العاده‌ای که دارند، برای ما روشن نمی‌سازد، بلکه یک اشتباه دیگری بین وظیفه اخلاقی و شرعی [etilag? el te? etilaroM] به وجود می‌آورد.

جز این‌که اشتباه بدتر آن اشتباهی است که این معیار و محک پنداری را در وجدان فردی پدید می‌آورد، وقتی که حق و حقیقت به او اجازه می‌دهد تا این‌که صفت اخلاقی را بر هر رفتاری اطلاق کند که می‌خواهد او را تا مرحله قانون فراگیر گسترش دهد، حتی اگر از جمله اعمالی باشد که بیشترین پلیدی را دارد؛ هرچند به حکم وجدان معمولی چنین باشد، دست‌کم در نظر حکمت کانت عمل اخلاقی خواهد بود!

به‌طور مثال، ما باید شعور و ادراک انسانی را بیازماییم که مرتکب خلاف‌های ضدّ اخلاقی می‌شوند، با تفاوت ارزشها: «پزشکی که بیمارش را می‌فریبد تا او را درمان کند، و فرد نیکوکاری که مرتکب نوعی دروغ محض می‌شود تا زندگی کسی را نجات دهد، و انسانی با احساسات رقیقی که دارد حاضر می‌شود خودکشی کند تا ننگی را متحمل نگردد ...»- چرا کانت برای رفتار این افراد ارزش یک قانون فراگیر قائل نیست که می‌بایست شامل تمام مردمی شود که خود را در همان شرایطی می‌بینند که آن افراد خود را دیدند؟

سپس چه؟! این انسان بدکاری که خودش را در آغوش فسق و فجور و پلیدی قرار می‌دهد، آیا کمترین احساس عیب و ننگی را می‌کند که مردم از عمل زشت او پیروی کنند؟ و آیا افرادی از مردم وجود ندارند که بخواهند صفت قانون عام را بر بی‌بندوباری و تمام آثار ضدّ اخلاقی آن بدهند؟!

جز این‌که در اینجا مطلب برعکس است؛ قواعدی برای سلوک وجود دارد که نمی‌تواند به

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۳

مرتبه عمومیّت برسد، بدون این‌که در ذات خود تعارضی باهم داشته باشد و یا این‌که طبیعت آدمی را در معرض خطر قرار دهد، و با این همه نمی‌توانیم به غیر اخلاقی بودن نسبت دهیم.

فرض کنیم که انسانی موضع خودش را در زندگی، در حدی قرار نداده است که به درجه‌ای از کمال برسد که هیچ‌کس جز او نرسیده باشد. بنابراین تعمیم به تنهایی نیست که این طرز تفکر را از بین می‌برد، بلکه حد اقل از گستردگی در آن را نیز به کلّی نابود می‌سازد، زیرا که آن برتری، دیگر آن برتری گذشته نیست. در نتیجه آیا قابل قبول است و عقل و خرد به ما اجازه می‌دهد که

این غایت و هدف را از جنبه اخلاقی شر بنامیم؟

مثال دیگر: ترک گفتن ازدواج .. ما باید یک نسل انسانی را که ازدواج نکردن را بر خود فرض نموده، پشت سر گذاریم ... آخرین فرد از این نسل به‌طور حتم شاهد پایان کار انسانیت خواهد بود، و آیا ممکن است ما موضع این ترک ازدواج را به عنوان یک عمل جرم بنامیم، درحالی‌که همین موضع را مسیحیّت فراوان ستوده است؟

عقیده خود کانت دراین‌باره چیست؟

چنین است که تقابل میان عمومیّت داشتن و اخلاقی بودن- در جهت دوگانه، مثبت و منفیش- از بین می‌رود، و کسی که این سخن را باور دارد، نمی‌تواند این مطلب را نادیده بگیرد که در اینجا یک رابطه قطعی بین عامل الزام و عمومیّت وجود دارد و این رابطه یک‌طرفی است که ما به زودی معنی و اهمیت این رابطه و علاقه را بازگو خواهیم کرد.

مرحله دوم:

جز این‌که کانت به تقریر و توضیح عمومیت واجبات ما به مانند یک واقعیّت حسّی، تجربی و احتمالی، بسنده نمی‌کند. و همچنین به نیمی از تجرید نیز بسنده نمی‌کند که از نیروی عقل انسانی برای قانون عام کمک بگیرد، بلکه بسیار دورتر از این‌ها پیش می‌رود تا به جوهر حقیقی برای ذات عقل عملی برسد، و او یک قانون اساسی برای این عقل مجرد به ما پیشنهاد می‌کند، افزون بر این‌که نمی‌توان از آن بی‌نیاز بود، نه تنها برای این قاعده و یا قانون دیگر «درحالی‌که

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۴

محدود به انجام کارهای معیّنی است.» «۱» بلکه برای قانون‌گذاری فراگیر عمومی. و برای ما تأکید می‌کند که قانونی با این شکل و با این فراگیری که به حدّ تجرید رسیده است، همان است که صفت جوهریّت را برای قانون اخلاقی تحقق می‌بخشد، وقتی که اراده ما این باشد که برای واجب، مفهوم توهّمی در نظر گرفته نشود، مطلقا امکان ندارد که دارای صفات دیگری باشد.

کانت به ما می‌گوید که وی از راه نیاز فلسفی به تجرید و یا از راه تقلید از شکل منطقی ارسطویی به این عقیده شکلی خودش نرسیده است، بلکه براساس اعتبارات اخلاقی با اهمیّت بالاـ و از راه خود منطق اخلاقی به این مطلب دست یافته است، زیرا وی چنان‌که خود می‌گوید:

هرگاه ارزش اخلاقی یک عمل در آثار و پیامدهای مورد انتظار از آن و نه در هماهنگی آن با خواسته‌های ما نهفته نباشد، بلکه در رابطه و وابستگی آن به قانون باشد و این قانون هم- از جنبه دیگری- یک واقعیّت مسلّمی برای عقل- به لحاظ این‌که یک نیرویی با کیان ذاتی خود و مستقل از نیروی شعور- محسوب شود، ناگزیر ما باید از مکتب امپری [emsiripmE] که خیر را محدود در نتایج سودمند می‌داند، و از تفکّر صوفیّه [emsicitsyM] که در عالم بالاـ سیر می‌کند، فاصله بگیریم، و به روش عقلی [emsilanoitaR] متمسّک شویم که تنها روشی است که با مفاهیم اخلاقی سازگار است. «۲»

تا اینجا ما می‌توانیم با کانت موافق باشیم، ولی او علاوه بر این، می‌گوید: «وقتی که من اراده را از تمام انگیزه‌ها و نتایج جدا کردم، چیزی جز تمسک به جنبه عام و فراگیر قانون در همان عمومیتش باقی نمی‌ماند، بنابراین تنها آن است که شایستگی دارد تا مبدأ اراده باشد.

به عبارت دیگر؛ وقتی که مادّه را موضوع اراده و تعیین‌کننده و مشخّص‌کننده آن دانستیم، بنابراین اراده از شرایط آزمون پیروی خواهد کرد، و هرگاه به وسیله تجرید، هر نوع ماده‌ای را از میان برداریم، چیزی جز همان شکل و صورت باقی نمی‌ماند.» «۳»

در اینجا مطابق عقیده ما، خلط و اشتباه همچنان نهفته می‌ماند، و نیاز به رابطه‌ای استوار روشن است، و به خاطر همین دو چیز است

که این علت‌گزینی، به عنوان مرز بین مقدمات و نتیجه به وجود آمده است، زیرا وقتی که انگیزه‌های حسّی و محاسبات عملی فاصله گرفتند،

---

(۱)- ر. ک. ۱۰۳. p. tnemednoF: tnaK

(۲)- ر. ک. ۷۳. p. etirC: tnaK

(۳)- ر. ک. ۲۶. p. etirC: tnaK

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۵

دیگر همه راه‌های ممکن برای رسیدن به شکل محض غیر قابل نفوذ می‌گردد، آیا در واقع ما نمی‌توانیم حدّ وسطی را در بین ماده درهم‌ریخته و شکل مورد نظر پیدا کنیم؟ البته این حدّ وسط آن مادّه مورد رغبت نیست که آماده برای آزمایش و متنوع نسبت به همه باشد، و نه شکل خالی به‌طور کامل و نه مضمون آن، بلکه آن حدّ وسط مفهومی است قابل اندیشه و موضوع برای ادراک، که از قبل شناخته شده و به لطف تصور ارزش ذاتیش، بر تمام اراده‌ها فرض شده است.

آیا ما به این خاطر که از معایب روش امپریسم- با وجود مواظبت کاملمان از این‌که مبادا در روش شکلی تباهی به بار آوریم- در هراس نیستیم؟

حقیقت مطلب این است که به سبب نوعی از نیاز منطقی، ضرورتا ما بر احکام خود یک شکل فراگیر را فرض می‌کنیم تا این‌که از جنبه قوانین اخلاقی آن را مجاز شماریم، بنابراین ما موافق نیستیم که نوعی از رفتار برای برخی الزامی باشد و برای دیگران غیر الزامی، درحالی‌که اینان نیز همان شرایط را دارند. و این چیزی است که عقل را برمی‌انگیزد، ولی این ارتباط ضروری بین مادّه و شکل جز به صورت اتحاد صحیح نیست. «بنابراین هر واجبی عام و فراگیر است، ولی عکس مطلب درست نیست»، و به خاطر قطعی بودن این رابطه است که حکم اخلاقی در جهت سلوک و رفتار، ارزش ذاتی خود را در نظر گرفته و با منطق درونی خود، اقدام به گسترش نموده است، و این خود ارزشی با ویژگی مخصوص به خود است. از این‌رو امکان وجوب و فرض بودن را دارد و نسبت به افراد نیز سهل و آسان است.

و هر روش سلوک و رفتاری که این شرط دوگانه را به‌طور کامل نداشته باشد، نمی‌تواند یک قانون اخلاقی محسوب شود. پس باید هر چیزی که خواهد باشد، جز این‌که واجب باشد، دیگر به طور قطع و یقین جرم و بزهکاری نیست، زیرا ممکن است یک عمل اختیاری (همانند ترک دنیا) باشد و یا عملی سزاوار بالاترین مراتب تقدیر باشد (همانند قهرمانی خارق العاده برای کسی که فوق بشر معمولی است)، از این‌رو یک فضیلت الهی که بالاترین ارزش اخلاقی را دارد، نمی‌تواند یک قانون عمومی نسبت به همه خردمندان عالم باشد.

و تا وقتی که جریان از این قرار است، یعنی مادامی که تمام ارزش‌ها این توانمندی را ندارند که شکل قانون عمومی را به خود بگیرند و مادامی که بر ما لازم است از بین تمام ارزش‌ها آن ارزشی را برگزینیم که برحسب طبیعت ذات خود امکان تحقق چنین عمومیّتی را دارد، سزاوار

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۶

است که ما از نظر عقلی این مطلب را بپذیریم که هر قاعده رفتاری که این شکل مجرّد را می‌پذیرد و یا تا اندازه‌ای خیر اخلاقی را به ما می‌رساند، الزامی و واجب و قطعی نیست و توجه به لحاظ عمومیّت یک قانون باعث نمی‌شود که به‌طور مطلق نسبت به شرعی بودن آن بی‌توجه باشیم. و چون این تصور را داشتیم که هرگاه شرعی بودن یک اصل خاصی را ارزیابی می‌کنیم- اگر ما به این مقدار بسنده کنیم که آن اصل را به عنوان یک قانون محض با ویژگی عمومیّت در نظر بگیریم، بدون توجه به مضمون و مدلول

خاص آن- برای ما ناممکن خواهد بود که ثابت کنیم این روش تنها اخلاقی است و نه آن روش، چنان‌که دشوار خواهد بود گستره فضیلت و رذیلت را مرزبندی نماییم.

به راستی کانت خود معترف است که هر چیزی ممکن است در مقام عمل از جهتی خوب باشـد، ولی از جهت دیگر بد، در هر حال خوب مطلق نیست. چرا این حالت را بر روش شکلی خود منطبق نمی‌سازد؟

البته اصـل و قـانون شـکلی عـام چیزی جز یـک قـالب نیست، ممکن است داخـل آن خمیر نانی قرار دهنـد و یا سـنگی از گل پخته. بزرگترین تناقض در نظریه کانت این است که آن چیزی که جز یک صـفت فرعی نیست، به عنوان یک صـفت اساسـی منظور شده است، از این‌رو کانت معتقد است که قانون شکلی تنها اساس و پایه خیر است، نه آنکه خیر تنها اساس قانون شکلی باشد.

این موضع مخالف با موضع قرآن- همان‌طور که مشاهده کردیم- به وسیله یک قیاس کاذب [emsigollaraP] در اندیشه کانت تعریف شده است که ما آن را مردود شمردیم. کانت می‌گوید:

«هرگـاه مفهوم خیر از یک قانون قبلی گرفته نشـده باشـد- که تنها اساس و پایه این قانون است- در آن صورت هرگز امکان نـدارد که چیزی جز یک مفهوم مجرّد برای امر دوست‌داشتنی باشد.» «۱»

درحالی‌که ما عکس آن را معتقدیم، می‌گوییم: «حکم به این‌که یک قانون اخلاقی باشد؛ نه به خاطر عمومیّت آن است، بلکه تعمیم یـک قانون در صورتی واجب می‌گردد که از اول براساس حق وضع شـده باشـد، زیرا اگر به اعتقاد ما یک قانون باعث رشـد بالایی برای ذات وجود انسانی نباشد، چگونه می‌توانیم سلامتی جهانی را از آن انتظار داشته باشیم؟

---

(۱)- ر. ک. ۶۰. p. tirC: tnaK

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۷

بایـد عکس مطلبی را که وی مقرّر داشـته است فرض کنیم، یعنی بایـد ناتوانـان مـورد توجه قرار نگیرنـد تـا میـدان را برای زنـدگی شایسته‌ترین افراد باز کنند! اگر چنین حکمی نماییم، فاصله‌ای نخواهد شد که اوضاع به کشمکشی فراگیر- به دلیل تنها نظریّه‌ای که مرد اخلاق به ما داده بود- تغییر می‌کند.

به راستی که فراگیری و عمومیّت کـاری بیش از این انجـام نمی‌دهـد که در عبـاراتی فراگیر بیـان می‌کنـد. هر آنچه را که از اول در شکل جوهر مفهوم فراهم کرده و آنچه را که بعدها پدید می‌آید، عبارت از این است که ضرورت، چه در نظام اخلاقی و یا در نظام منطقی، تنها عامل پیـدایش عمومیّت است. و از این‌رو سـزاوار است که قبلا این ضـرورت عمومیّت در اندیشه قانون‌گذار باشد، و از طرفی بدیهی است که ضرورت اخلاقی از ارزش درونی پیروی می‌کند، نه از شکل بیرونی.

ایـن دریـافت معکـوس در مـورد رابطـه فضـیلت بـا قـانون جز بـه دگرگـونی وضـع اراده الهی نمی‌انجامـد [euqigolo? eht emsiratnoloV]، به خاطر انتقالش به یک میدان متافیزیکی، به گونه‌ای که صاحبان این نوع جهت‌گیری معتقدند که خداوند به چیزی- به خـاطر این‌که در ذات خود حقّ است- فرمـان نمی‌دهـد، بلکه تنهـا به آن خاطر حق بودن است که مورد امر خـدا و فرمان اوست. بنابراین تنها اختلافی که وجود دارد، اختلاف در اصـطلاحات است؛ جایی که مرد الهی می‌گوید: «این دسـتوری آسمانی از طرف خداست.» کانت می‌گوید: «این فرمان حتمی از جانب عقل محض است.»

بـا این همه، تفـاوت بین این دو نظریه آن است که مردان الهی در کمـال خداونـدی یـک نوع ضـمانت واقعی در برابر اوامر ظالمـانه می‌بیننـد؛ امّا کـدام ضـمانتی را در این مفهوم تجریـدی برای عقل متعالی مشاهـده می‌کنیم؟ مگر این‌که بین این عقل را با عقل الهی هماهنگ سازیم؟

نباید کسـی در دریافت نظریه ما اشتباه کند، زیرا نظریّه ما با نظریّه شکلی کانت از جهات مختلف متفاوت است، مادامی که او قانون

عقل محض را در جنبه‌های مختلف به کار می‌برد، این قانون مبدأ موضوعی است که هم سلوک را و هم موضوعات آن (خیر و شرّ) را تعیین می‌کند، و در

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۸

عین‌حال یک مبدأ شخصی (انگیزه‌ای) است که اراده را به سمت فرمانبرداری هدایت می‌کند. «۱»

نسبت به این نکته اخیر مایلیم که هیچ نوع دشواری و صعوبت را مطرح نسازیم، بلکه برعکس اعتراف کنیم که شکل محض برای قانون تمام توانایی را برای تأثیرگذاری در وجدان اخلاقی دارد، بنابراین انجام دادن شخص یک عمل واجب را به خاطر واجب بودن آن بدون توجه به خیر اخلاقی مورد نظرش، همان تعریف اراده خالص علی الاطلاق است.

و ما در آینده توضیح خواهیم داد «۲» که مثل اعلا و برجسته‌ترین نمونه اخلاق قرآنی همین است، بنابراین شخص از پزشک مورد اعتمادش نمی‌پرسد که چرا این دستورها را می‌دهی، زیرا که پرسیدن در اینجا همان تردید و دودلی است، بنابراین آیا جریان در مورد آنچه مربوط به حکم، ارزشیابی و امر واجب- نه راجع به سلوک- از این قرار است؟ و آیا شکل خارجی برای قانون به‌طور عام می‌تواند نقش یک مبدأ قانون‌گذاری را برای خیر و شر ایفا کند؟

به راستی این عقیده که تنها تفکّر الزام به عنوان یک دلیل مثبت برای برترین راه سلوک بودن ما را کفایت می‌کند، برای ما عقیده وحشتناکی است؛ زیرا عقلی که دستور به تسلیم شدن در برابر قانونی را می‌دهد، چه‌بسا قانونی زور و ظالمانه باشد، چنین چیزی را نمی‌توان عقل نامید، زیرا پیشاپیش فرض نکرده است که این قانون باید با کاملترین الگو کاملا موافق باشد.

در این صورت کانت هر دو مرحله مختلف را با یکدیگر مخلوط کرده و برای وجدان اخلاقی با یک روش ارائه کرده است:

۱- آن لحظه‌ای را که همواره فکر انسان در جریان وضع قانون است.

۲- و آن لحظه‌ای را که در آن لحظه قانونی را که بالفعل وضع آن پایان گرفته، به اجرا در می‌آورد.

در یک کلمه، کانت بین «الزام» و «نیّت»، بین علم اخلاق [elarom aL] و بین رفتار اخلاقی ? [etilarom al] خلط کرده است.

---

(۱)- ر. ک. ۷۹. p. tirC: tnaK

(۲)- ر. ک: فصل چهارم، قسمت: ۱- ۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۸۹

مرحله سوم

تکلیف واجب کلی عام!! را باید بپذیریم، ولی لازم است که بین درجات مختلف از عمومیّت آن را جدا کنیم، زیرا به قدر همه مفاهیمی که داشته است، کشش و گستردگی نیز دارد:

وظیفه پدری، مادری، همسری و فرزندی.

وظایف مربوط به سرپرستی، دوستی، هم‌وطنی و انسانی.

وظیفه عملی، فکری و وظیفه محبت به دیگران.

آیا می‌توانیم به عنوان یک قانون شرعی برای همه این عنوان‌ها یک نوع گستره، نسبت به همه افراد و در تمام موضوعات قائل شویم، به‌گونه‌ای که حدود مخصوص آن را از آن برداریم و سپس بر یکدیگر امتداد دهیم؟

و آیا ما چنین حقّی را داریم که با رئیسی بگوییم که با کسانی که بالاتر از او هستند، همان رفتاری را بکند که با زیردستش

می کند؟ و از مردی بخواهیم که با تمام زنان دنیا همان رفتاری را داشته باشد که با همسر خودش دارد و به‌عکس؟

به راستی هر تکلیفی که از حدود مخصوص خودش تجاوز کند، از تکلیف بودنش می‌افتد، بلکه چه‌بسا یک جرم محسوب شود.

بنابراین مسئله یک امر عمومی نسبی است، امکان ندارد گستره آن را محدود کرد، مگر به پیروی از طبیعت عناصر تکوینش و با مقایسه نسبت به تمام شرایط مناسبی که دارد، و تقسیم و تعریف تکالیف و وظایف یک عمل جوهری برای یک دانشمند اخلاقی مهم است. بنابراین چگونه به این کار اقدام کنیم؟

آیا می‌توانیم از اول بدون هیچ کمک خارجی به یک حد نسبی از مطلق برسیم!

و چگونه می‌توانیم انواع رنگ‌های نقشی از نقوش و جریان تفصیلی هریک را که هنرمندی در آن نقش قرار داده، با اعتماد بر شکل و صورت تنها تعریف کنیم؟

چگونه برای یک دانشمندی که فقط در علم نحو تخصص دارد، از جهت این تخصصش میسر است که بتواند تمام دلایل لازم را برای معانی عمیق در گفتار و انواع سبک‌های سخن، برای ما بازگو کند؟

به راستی اگر ما بخواهیم اخلاق را به ریاضیات بلکه بیشتر از آن برگردانیم، چه‌بسا جریان عجیب و غیر قابل قبولی خواهد شد!!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۰

و چون واقعا از محالات است که تمام نظریات حساب شده را از یک مبدأ واحدی استنباط کنیم، پس چگونه امیدواریم که از این طریق به پیروزی بزرگتری در علم سلوک و رفتار برسیم؟

بنابراین در حالتی که استنباط دقیق به دلیل محال بودنش در این شرایط ناتمام و ناقص ز است، می‌بینیم کانت می‌خواهد بین شکل و ماده- با وجود تفاوتی که در برتری دارند- به عنوان نوعی از تکلیف ارتباط تنگاتنگ برقرار کند، از سویی با این هدف که قوانین اخلاقی را پس از جداسازی از روابط دینی و یا متافیزیکی تجویز کند.

و از سوی دیگر بعضی از نظرات شخصی او را از نوع مدینه فاضله که فیلسوف آن را برترین نوع زندگی می‌شمارد، از او مشاهده می کنیم.

به راستی وجدان‌های مخلص زیادی ممکن است در مشاهده بالاترین الگوی اخلاقی در روش کانت هم‌سو باشند و این مطلبی است که ما مردود نمی‌دانیم، اما وقتی که برخی از جنبه‌های فرعی آن را در ارتباط با مبدأ اول می‌آزماییم، این مطلب برای ما روشن می‌شود که یا هیچ گونه ارتباط قطعی ندارند و یا این که توافق ناروا و نادرستی بین آنها وجود دارد.

اما آنجا که رابطه قطعی وجود ندارد، مثل آنجایی که دستور می‌دهد به انسانیّت دیگران احترام بگذاریم، چنان که به انسانیت خودمان احترام می گذاریم، که به لحاظ شخصیت انسانی این خود یک غایت و هدفی است.

البته امکان دارد که از خودمان بپرسیم: به چه دلیل عقل محض که خود سرور مستقل و مطلقی است، چنین ضرورتی را حس می کند که چیز دیگری را غیر از خودش محترم بشمارد؟

آیا این مطلب قابل قبول است که ما غایت و هدفی را تا وقتی که جزئی و مشخص نباشد، لحاظ کنیم؟ این یک طبیعت آمیخته و فراهم آمده از چیزی به علاوه اندیشه است که در اصل بیشتر از آنکه معقول باشد، محسوس است؟

معلوم می‌شود که این ملاحظه به‌طور کامل از اندیشه و روش فکری کانت به دور نمانده بود و چه‌بسا به همین دلیل وی اصل خودش را مقیّد ساخته است. آنجا که رفتار شخصی انسانیت را به لحاظ این که تنها مفهوم «عنایت» و توجه خاص باشد، خواسته است، که نباید بسنده کرد، بلکه درعین‌حال به دیگران نیز منطبق باشد، ولی این دقت با کمال تأسف در بیان علّت، دیری نمی‌پاید و به مجرد این که به تعیین حدود و مرزبندی وظیفه عملی می‌رسیم که از همین احترام

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۱

سرچشمه می گیرد، به سستی می گراید.

درحالی که لازم بود منطق این دو گانگی در طبیعت آدمی به تأکید از هم جدا می‌شد، نه تنها بین شخصـی با شخص دیگر، یعنی بین آنچه که به همه مـا به صورت مشترک برمی گردد و آن چه که تنهـا به یـک شـخص مربوط است، ولی بین حقوق عقلی و نیازهـای جسمی نیز این ارتباط برقرار است.

ولی ما می‌بینیم که کانت با این همه از حقّ الناس در جهت امنیت و وظیفه قطعی دفاع می کنـد که مبادا کسـی بر جسم و مال کسـی تجاوز کند. چنان که برده گیری و مسخّر کردن اشخاص را در تمام اشکالش حرام می‌داند، در این صورت پس ما نیازی به همه این دقت‌هـای تحلیلی نـداریم، تـا این که در نهـایت به رد و ایراد دربـاره امور بی‌فایـده و فراتر از آنکه اصـل مطرح شـده از طرف کانت متضمّن آن چیز باشد، برسیم.

آیـا مـا در اینجـا نتیجه‌ای را مشاهـده نخواهیم کرد که متضـمّن بیش از آن چیزی است که در مقـدّمات وجود داشت؟ و اگر احترام ممکن است که به عنصـر محسوس در انسـان گسترش یابـد و بایـد چنین باشـد، پس چرا مـا گسترش آن را در وقت دیگر به عنصـر محسوسی رد می کنیم؟ و چرا جایز باشد که با حیوانات به صورت اشیایی رفتار کنیم، چه حیواناتی که با آنها مأنوسیم و یا آنهایی را که بی‌محابا سر می‌بریم؟

و اینجـا ملاحظات عجیب دیگری از ناحیه منطق محض وجود دارد که ناگزیر وارد در فکر قانونگـذار می‌شود، تا این که نتایـج عمل را به خاطر این وضع نابرابر، متفاوت می‌سازد، گاهی با گسترش آن و گاهی با محدود ساختن آن.

و امّـا این که چرا این اشـکال فرعی توافق درسـتی بـا اصـل ندارنـد، به این خـاطر است که وقتی این اصـل مـانع از آن می‌شود که به هر کسـی اجازه تماس با حقوقمان را بدهیم، یا این است که کلمات معنای خود را از دست داده‌اند یا این که هر حقی چنان که هست از طرف صـاحبش واجب و لازم نیست، مگر در برابر دیگران. بنابراین اگر این کار هم‌اکنون حق من است، پس من آزادم که آن را حفـظ کنم و یا این که برای هر کسـی که بخواهم از آن بگـذرم. و بایـد به نوعی از جـدایی ذات اعتراف کنم که من به لحاظ این که یک فردم، بایـد از حقّ انسانی خودم دفاع کنم، یعنی به اعتبار این که امین این اصل مقـدّس، اصل انسانیّتم هسـتم، ولی اگر از وظیفه عدالت صرف‌نظر کنم،

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۲

وظیفه رحمت و بخشـندگی وجـود دارد، آیـا این وظیفه نیز نمی‌طلبـد که به صـورت فراگیر پیـاده شود؟ و چون بخشـش سـزاوارتر، چشم‌پوشـی و گـذشت را در پی دارد، پس اخلاـق مسیحیت که در این‌بـاره به مـا دسـتور می‌دهـد که حـتی دشـمنانمان را دوسـت بداریم، اخلاص بیشتری نسبت به اصل و مبدأ این قانون کلی فراگیر دارد تا اخلاق کانتی.

و اینجا شاهـد یک اعتراف ضـمنی هستیم، بر این که عمومیت، ممکن نیست با تکلیف واجب هم‌سو باشد، مگر این که عمومیّت یک تکلیف مخـالف و متفـاوت را از بین ببرد. و حق این است که یـک امر حتمی غیر مشـروط به معنای دقیق کلمه قابل تصور نیست، به این معنی که از جنبه مطلق نامحـدود است، نه بـا تجربه و نه بـا ادراک قابـل دریـافت نیست، مگر این که یک مبـدأ واحـدی را برای تکلیف واجب بپذیریم و از آنجایی که وظایف مختلف است و باید این اختلاف و تعدّد وظایف وجود داشته باشد، پس در اینجا دو حالت امکان‌پذیر است:

یا این است که هر دو امر به موازات یکدیگر حرکت می کنند، بدون این که یکی از آنها دیگری را در تنگنا قرار دهد و یا این اسـت که هر کدام در جهت مخالف دیگری، نه تنها به سمت دیگری متمایل شود.

در حالت اول هیچ نوع دشواری و مشـکل عملی به وجود نمی‌آید، به‌طور مثال شایسـته است که ما دروغ نگوییم و کسی را نکشیم، و این دو وظیفه باهم یک‌سو و موافقند و امکان دارد که با هم حرکت کنند. و تردیدی نیست که الزام و ضرورتی ندارد که هردوی

این‌ها همواره در یک زمان فرض شوند، چون یکی از آنها مخصوص قول و کلام است، ولی دیگری ویژه عمل است، جز این‌که حدود مشخص شده‌ای برای هرکدام از آنها از خارج بر آنها فرض نشده است، بلکه به صراحت و نصّ خاصّ به خود فرض گشته است، و برخاسته از تحلیل مفهوم خاص خود آن است و آن عملی متناسب با ممارست و ارتباط ادراک انسانی جدای از هر نوع عنصر تجربی است.

اما در صورت برخورد و تصادم بین تکالیف و وظایف لازم، مشکلات و دشواری‌های فوق العاده مهمی بروز می‌کند.

و اینک برخی از نمونه‌های آن:

ما باید حقیقت را بگوییم و در برابر دیگران باادب باشیم.

بنابراین چه باید کرد آنجا که اعلان حقیقت تلخ و دشوار، بدون مشقت امکان ندارد؟

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۳

باید زبان به کام بگیرم.

ولی هرچند که من دریابم کمکی را که به من وعده داده‌اند، به خاطر مصلحتی، ستمی آشکار خواهد بود؟

بر من حرام است که دروغ بگویم، و نیز بر من حرام است که در صورت امکان نجات، بگذارم کسی هلاک شود

وظیفه چیست، وقتی که این حقیقت را یک شخص دیگری به دور از خطر متعرض می‌شود؟

به راستی قول حقیقی و درست در چنین وضعی به حساب زندگی دیگران، آیا نظیر این عمل از جمله اعمال کریمانه و پسندیده است، و یا نوعی خودخواهی ناپسندانه است؟

وقتی که شخص به خود اجازه می‌دهد تا برای نجات حیات انسانی دروغ بگوید، آیا این عمل او نسبت به خودش نوعی تحقیر به حساب می‌آید؟ یا نوعی فداکاری؟ و یا از خود گذشتن؟

و به منظور سازش میان این دو جهت به وسیله کاربرد، که هر دو معنی را شامل شود، تعبیری دشوار نیست آیا خود در زمره فضیلت است، یا این‌که برعکس در معرض خطر قرار دادن آن است؟ توضیح این‌که در برابر تجاوزگر از نظر معنوی تمسک می‌جوییم بر این‌که خود را قانع سازیم که ما در برابر شخص خطاکار قرار گرفته‌ایم و چنان باشیم که از گفتن دروغ دوری کنیم، هر چند که مرتکب معنای آن الفاظ شده باشیم.

و این‌چنین مشاهده می‌کنیم که تعمیم دو چیز- هرچند برحسب عقل- به‌طور حتم تجاوز از حدود و تناقض آن دو و تخریب هریک از آنها دیگری را در پی دارد، و از اینجاست که ضرورت قطعی در تنگنایی میدان تطبیق آنها بر یکدیگر وجود دارد. تا آن دیگری به راه خود برود، اما کدامیک از آنها؟ آیا ما حق داریم که یکی از آنها را آن هم به روش زور و تحکم مشخص کنیم؛ هرکدام که باشد؟ و چگونه به آنها حق برابری برای گذشتن بدهیم، بدون این‌که قبلا ارزش برابر به آنها داده شده باشد؟ «۱»

---

(۱)- کانت دروغ گفتن فردی را به دلیل هر مصلحت و منفعتی جایز نمی‌داند، به دو دلیل: ۱- فرد دروغگو راضی نیست که دروغگویی قانون رفتاری دیگران شود، به‌طوری که به خود همین دروغگو، دروغ بگویند، ۲- اگر دروغگویی، شخص گوینده دروغ برملا شود، ضرری که گوینده دروغ از جهت حیثیت و آبرو متحمل می‌شود، بیشتر از منفعتی است که به خاطر آن دروغ گفته است- (و).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۴

علاوه بر این قابل قبول نیست که ما، لازم، ضروری و پرفضیلت و همچنین آنکه بیشتر تضرّع می‌کند و آنکه کمتر و یا نایابتر و کامل، همه را در یک سطح قرار دهیم. مشکل یک دانشمند علم اخلاق به اینجا ختم نمی‌شود که صرفا یک ستونی برای وظایف

واجب در نظر بگیرد، زیرا که بر عهده اوست که درجات ارزشی نیز بین آنها برقرار کند، و حتی اگر ما فرض کنیم که چنین نظامی تعیین شده است، هرگز نظام نهایی به‌طور مطلق نخواهد بود، چون اخلاق در جوهر ذات خود نسبی است، زیرا آنچه که در یک حالتی لازم قطعی است، در حالت دیگری همان چیز در درجه دوّم اهمیّت و در حالت سوم، در حاشیه و زاید است. از این‌رو ما می‌بینیم که انسان در برابر خطر به خاطر نجات زندگی خویش ارزشمندترین کالاـ را فدا می‌کند. وانگهی همین انسان به خاطر نجات شرفش، زندگی خودش را در معرض خطر قرار می‌دهد.

البته در هنگام برخورد با یک واقعیت پایدار، تعیین ارزش مناسب در اختیار ما قرار دارد، و امکان تعیین خط دقیقی برای تمیز و تشخیص وظایف مختلف وجود ندارد، مگر برحسب طبیعت، و باوجود این، خط ثابتی نخواهد بود، همواره آماده تعدیل و تنظیم است، به‌گونه‌ای که اگر ما بخواهیم در یک زمان مشخص تکلیفی را تعیین کنیم، حرف آخر این است که حکم هر فرد به خود او واگذار شود، بلکه چه‌بسا به چیزی واگذار شود که ممکن است آن را «حسّ ششم» بنامیم.

ما نفوس خویش را چنین می‌یابیم، درحالی‌که از مکتب کانت دو مرحله گذشته‌ایم و خود همین گذشتن، ما را به طرف دیگر جاده منتقل می‌سازد.

فردریک روه [huaR cirederF]:

برخلاف نظریه کانت که سلطه قانون‌گذاری را به‌طور کلی از وظایف عقل محض می‌داند، نظریه‌های دیگری را مطرح می‌کند. او از قضیه آزادی تجربی برای ذات دفاع می‌کند و این اختلاف و تناقض عجیب در اثر گیو [uayuG] و نیچه [ehcszteiN] بیشتر آشکار می‌شود که این دو نفر اخلاقیت را به درک زیبایی و یا بر اراده زندگی محدود می‌دانند و براساس این نظریه اخیر ثابت می‌شود که ارزش اخلاقی به‌طور مستقیم در نظام ازلی اشیاء وجود ندارد، بلکه این ارزش، ساخته دست انسانی است که از خودش می‌گذرد تا فوق انسان معمولی شود [emmoh ruS]

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۵

فیلسوف فرانسوی فردریک روه [huaR cirederF] از این طرز تفکر تا آخرش دفاع نمی‌کند، این تفکری که می‌رود تا به‌طور کامل نظریه الزام و ضرورت تکلیف و به همراه آن خود اخلاق را نقش بر آب کند. درحالی‌که فردریک هرچند که به برتری اندیشه واجب، نسبت به فرد اعتراف دارد، جز این‌که با آن همه می‌خواهد بگوید که هرکسی صاحب مبادی و احکام ویژه خود و به وجودآورنده آنهاست. «۱»

ممکن است بدون ترس از تعجب دیگران، بگوییم که علی‌رغم فاصله زیادی که بین این طرز تفکر و تفکر کانت وجود دارد، درعین‌حال باهم تلاقی دارند و در بعضی از معیارها با یکدیگر توافق دارند، توضیح این‌که هریک از آنها منظورشان از وظیفه، چیزی جز معنای عام آن نیست که هیچ نوع جهت‌گیری خاصی را شامل نمی‌شود. جز این‌که اختلاف دو نظریه- پس از این توافق- در نقطه آزاد روشن می‌شود؛ درحالی‌که فیلسوف آلمانی در آسمان منطق دور می‌زند و جز چند پلکانی به سمت محسوسات فرود نمی‌آید و با همه محافظه‌کاری ما می‌بینیم که نویسنده «تجربه اخلاقی» «۲» ناگهانی با شتاب روی خاک نفسانی فرود می‌آید.

دیدیم که کانت چگونه می‌خواست از طرز تفکری خلاص شود که معتقد بود جوهر عمل خیر نسبت به تمام خواسته‌ها حق دارد که از این مبدأ برخی اشکال را به وجود آورد که کمترین تجرید را دارد و سپس از آن اشکال برخی از قواعدی را که بیشترین جنبه مادی را دارد.

در نهایت او به مجرد این‌که این شکل را کشف کرد، آن را تا ابد در دایره قاطع و ثابت خود پابرجا نمود و قسمتی را به قسمت دیگر حلقه زد، به‌طوری که گویا اعداد «لیبنزی» «۳» است.

بنابراین وی با مشکل برخورد وظایف با یکدیگر مواجه نبود، زیرا هر چیزی که به نظر او

(۱)- قبلا از فیلسوف آلمانی فیخته [ethciF] همان گونه که گذشت؛ وی ضرورتی را که هر فردی با آن مواجه است، یعنی همان عمل وی را در حد قانع شدنش قاعده اساسی اخلاق می‌دانست و برهان وی نیز این بود: که وجدان مطلقا امکان ندارد که اشتباه کند. ولی به‌طور واضح معلوم می‌شود، این اصطلاح در اندیشه شاگرد کانت به آن صراحتی که در اندیشه «روه» وجود داشت، به آن صراحت نیست.

(۲)- .elarom ecneir? epxe'L

(۳)- به فیلسوف آلمانی گوت فرید لیبنز [zinbieL dirfttoG]، متولد شهر لیبزج (۱۶۴۶- ۱۷۱۶ م) منسوب است. وی یکی از طرفداران فلسفه مثالی است و معتقد است که تمام موجودات براساس اعداد به وجود آمده‌اند که در بین آنها توافق قبلی برقرار است، و سرانجام به فلسفه تفاؤلی انجامید. (مترجم عربی)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۶

رسیده گویی محکوم به یک شکل مشخص واحدی بوده است.

به راستی «روه» حق داشت موقعی که اعلان کرد تمام قوانین مجرد ناتوانند از این‌که به خودی خود بر وقایع مادی حکم کنند، چنان‌که از محالات است، ما بتوانیم نقطه‌ای را روی نقشه جغرافیایی مشخّص کنیم، بدون مراجعه به نقطه‌های فراوان دیگر، یا این‌که بدون در نظر گرفتن سیاق عبارت، کلمه‌ای را تفسیر کنیم و یا این‌که بدون در نظر گرفتن مزاج و جنبه‌های دیگر بیمار، پزشک تأثیر داروی معینی را تضمین نماید، عالم اخلاق نیز همین‌طور نمی‌تواند در رفتار انسانی شرایط زمان و مکان را نادیده بگیرد، چون سلوک و رفتار در جوهر ذات خود، مکانی و زمانی است.

درحالی‌که سلوک و رفتار ما خصلتی واقعی است، ریشه در عالم واقع دارد، در این صورت امکان آن تنها از جنبه منطقی کفایت نمی‌کند، بلکه علاوه بر آن باید از جنبه عملی قابل تحقق باشد و جایگاه خودش را در بین وقایع اطراف پیدا کند، به‌گونه‌ای که نه به وسیله رویدادهای قبلی پیشگیری شده و نه به وسیله رویدادهای پیرامونش کنار زده شود، بنابراین ناگزیر پیش از این‌که قرار مشخصی بگذاریم، و به واقعیّت موضوع آگاهی لازم را داشته باشیم، نه تنها در مجرای رشد ثابت آن، بلکه از تاریخ و سرانجام آن نیز باید آگاه باشیم.

این تمام مطلب نیست، بلکه هم‌زمان باید تنوع عوامل نفسانی را نیز- که بازگشت عمل ما را به طبیعت مشخص می‌کند- در نظر بگیریم. بنابراین وقتی که این دو مجموعه عوامل را در یک دیگر ضرب کنیم، نتیجه‌ای که در هر حال عاید ما می‌شود، همان نتیجه مداوم اصلی است. و اگر افزون بر این بگوییم زمان که امکان بازگشت ندارد، به این نتیجه قطعی می‌رسیم که هیچ‌گاه امکان ندارد دو لحظه تاریخ همسان باشد. و همچنین صفت نسبیّت زندگی اخلاقی به وضوح روشن می‌گردد.

علاوه بر این‌ها فیلسوف ما (روه) که فهمید چگونه اشتباه کانت را فدای نظریه خودش بکند، نمی‌تواند خودش را از افتادن در یک خطای معکوسی نگهدارد، زیرا همان گونه که قبلا گذشت، به پیروی از روش وی در آموزش اخلاق، که گویی تفکّر ناهمسانی بین دو لحظه از لحظات زندگی، درعین‌حال مشابهت آنها را نیز بعید می‌نماید و اجازه هیچ نوع مقیاس مشترکی را در بین آنها نمی‌دهد، و گویا در کنار عنصر فردی هیچ جایی وجود ندارد که گنجایش عنصر جنسی

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۷

عام‌تر و فراگیرتر را داشته باشد، و گویا اشیائی که اثری دارند، هیچ اثری از خود باقی نمی‌گذارند.

بر همین اساس است که فیلسوف ما (روه) ما را به تمرکز حواس روی عنصر وقتی فرامی‌خواند و به صراحت ما را وادار می‌کند که آن را از مبادی و مثل آزاد سازیم و معتقد است که نباید از سپردن آن به دست تجربه و آزمون به جای تسلیم شدن خودمان بر آن،

خودداری کنیم. «۱»

در این صورت نتیجه، محدود بر این نمی‌شود که هرکسی حق دارد که وظایف خویش را مطابق با خواست طبیعی و استعدادها و منافع خویش تنظیم کند و بس، بلکه هرکسی این حق را دارد که مبادی و احکام خویش را به‌طور مداوم تحت بررسی قرار دهد و در هر لحظه‌ای آنچه را که در لحظه قبلی ساخته است، خراب کند.

آیا ما نیستیم که خودمان را در گرداب هوا و هوس می‌افکنیم، آن موقعی که به این‌گونه از زندگی دوچندان از بی‌بندوباری خود را تسلیم می‌کنیم؟

و با این فرض که در حقیقت، این مهم‌ترین نقطه نیست، بلکه لازم است از خودمان راجع به خود ریشه تجربه همانند نیرویی توانمند بر هدایت وجدان بپرسیم که این تجربه چیست؟ به راستی که تجربه متّکی به رویدادها است، ولی وجدان از ارزش‌ها تغذیه می‌کند، بنابراین با کدام عمل سحرآمیز ممکن است یک طرف را به جانب دیگری برگردانیم؟ ... ناگزیر باید «روه» اقرار کند که حکم ارزشی امکان ندارد که از حکم واقعی محض پدید آید، در هر صورتی که این رویداد- موضوعی یا شخصی، بسیط یا مرکب، در گذشته یا زمان حاضر و یا آینده- تجسم یابد.

بنابراین در مورد رویدادهای مربوط به گذشته و زمان حاضر، تمام نتیجه بحث تجربی ما در این منظور بسیط که مقرر می‌دارد، خلاصه می‌شود؛ هر عملی را که همراه تجربه بوده و یا همواره بر آن ملحق شود، اثر مشخّصی است، که ما آن را ثبت می‌کنیم و به آن آگاهی کامل داریم، و نه بیش از آن.

تردیدی نیست وقتی که ما حکم می‌کنیم که یک اثر خوب است یا بد، ما به آن حکم مایلیم، بلکه عمل ما که باعث آن اثر است ما را به سوی آن فرامی‌خواند.

ولی چه چیز است که در واقع ما را وادار می‌کند تا درباره این اثر چنین حکم کنیم؟

---

(۱)- ر. ک. ۶ - ۶۳۵. p, elarom ed? etiarT, ennes aL

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۸

به راستی تجربه ما اگر این امکان را داشته باشد که به حکم مقدّری این‌چنین بینجامد مطلوب است، درحالی‌که تجربه مجرای حکم است، نه به‌هرحال منبع آن، بلکه تنها با هماهنگی آن است. بنابراین ما به‌طور مطلق نمی‌توانیم از پدیده‌ای نامشخص نتیجه بگیریم که این پدیده به خودی خود ما را راضی یا ناراضی می‌کند.

و باید اعتراف کنیم که بین این دو حکم یک رابطه طبیعی وجود دارد، ولی این مطلب مانع از آن نمی‌شود که یک تفاوت مهمی بین آن‌ها ایجاد کنیم؛ زیرا حکم فرضی ما یعنی همان واقعیّت مورد نظر پدیده‌ای است نفسانی که از تجربه‌ای سرچشمه می‌گیرد که خود در تحت توجّه درونی ما قرار دارد ولی آن چیز که این حکم روی آن می‌ریزد، همان ارزش- به موجب تعریفی که دارد- با هر تجربه‌ای ناسازگار است و بی‌نهایت فراتر از تجربه می‌باشد.

بنابراین تجربه- اگر این تعبیر درست باشد- جز آب کشیدن تدریجی از چاه ارزش کاری انجام نمی‌دهد، با این درک عجیب نسبت به نگرش‌های خاص و این‌که مشخص و محدود است، نه همچنان جاری و روان.

درحالی‌که ارزش طبیعتی مطلق دارد و در زمان خاصی مسجل و تثبیت شده نیست، با وجود این‌که عنصر زمان به سرعت بر آن بگذرد، بنابراین صحیح نیست که در حل مشکل ارزش به چیزی که زمانی است، پناهنده شویم.

نقش تجربه نیز در امور مربوط به آینده که تنها فرصت یک کار اخلاقی است، ضعیف و کمرنگ است، (بنابراین چنین کاری از نوع کارهای حتمی شمرده نمی‌شود، بلکه از نوع کارهایی است که سزاوار انجام است و نیز از جنبه دیگر محال است که انجام

بعضی چیزها را در گذشته و یا در لحظه‌ای که آرام‌گیری، پایان می‌پذیرد، اثبات کنیم).

بنابراین از جمله اموری که از اول نیازی به گفتن ندارد، این است که تجربه به معنای خالص خود آن چیزی نیست که به ما اجازه می‌دهد تا نتیجه‌گیری کنیم که اشیاء اگر تاکنون به این یا آن روش پدید آمده‌اند، فردا و همیشه ممکن است با همان روش پدید آیند!!

پس این استقراء ریشه منطقی خود را در اعتقاد ما به پایداری طبیعت می‌یابد و این جریان- نسبت به قانون اعداد بزرگ- نیز از همین قرار است که باید فرض کنیم عوامل جدیدی در آنها دخالت نداشته که بتواند خللی در معدّل متوسّط حساب ما به وجود آورد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۱۹۹

بالاخره چه چیز است که از محاسبه تمام دستگاه تجربی عاید می‌شود و از مسلّمات چه چیز را به همراه می‌آورد؟ به راستی من نسبت به حصول قانون معین و یا درجه احتمالی موفق. علم دارم که امکان‌پذیر (و یا محال عملی) باشد؟ ولی کیست که به من بگوید: اگر چیزی را به عنوان خیر و شایسته پذیرفتم، به سوی آن بشتابم؟

هرگاه کارهای ممکن فراوانی پیش روی ما باشد، چه چیز باعث گزینش یکی از آنها می‌شود، چه‌بسا آنکه به ذات خود کمترین صلاحیّت را داشته، انتخاب شود.

البته روشن است که آنچه باعث انتخاب ما می‌گردد، به دلیل برخی از جهات برتری و کنار زدن برخی به نظر خود ما بستگی دارد که از مثل اعلی سرچشمه می‌گیرد، نه از واقعیت خارجی.

بنابراین؛ هرگاه این مثل اعلی چیزی جز ظهور تجربه پذیرفته خودمان نباشد و یا هرگاه چیزی از داده‌های شعور حقیقی و یا فرضی ما نباشد، به یقین آن نیز نتیجه‌ای گذرا و پدیده‌ای موقّت خواهد بود، بنابراین به چه حقی گمان می‌برند که تجربه به عنوان یک عمل مستقل حکم می‌کند، علاوه بر این‌که گاهی این حکم در لحظه شروع عمل نیز موجود است؟

به‌طور حتم یکی از این دو چیز است: یا این است که اراده ما می‌تواند به مثل اعلائی بسنده کند که با عمل ما سازگار است، یعنی با اراده ما به دنیا می‌آید و با آن می‌میرد و این نوع اراده، همان اراده ناتوانان و دیوانگان است.

و یا این‌که به عکس، اراده ما می‌رود و در مثل اعلی صفاتی را می‌جوید که بر خود فرض می‌داند- چه نسبت به آینده دور باشد و یا نزدیک- به این معنی که اراده می‌رود تا از مثل اعلی نوعی از پوشش‌ها را بجوید، پیش از آنکه این حق را به او بدهد که درباره آن حکمی صادر کند.

خلاصه این‌که ما در این صورت هرگز در میدان خود تجربه و تجربه محض قرار نداریم، زیرا که مثل اعلای ثابت، طبق تعریف، همان قانون اخلاقی است و چون مطلقا قانون معیّنی نتیجه تجربه خاصّی نیست، بلکه موضوع برهان و یا ایمان است و از طرفی تجربه مرجع اخلاق است ...

آیا این از نظر اصطلاحی یک تناقض نیست؟! ...

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۰

خاتمه [مفهوم منطقی و قانون عملی و هیچ‌کدام از مجموع مفاهیم و قوانین قادر مطلق نیستند که موضوع محسوسی فراهم آورند و یا نابود سازند]

در این صورت برای ما به‌طور کامل روشن شد که هر دو نظریه از حقیقت اخلاق جز یک جنبه را روشن نمی‌سازد و افزون بر این

کاستی مشترک خود را در تعصّب و مخالفت با یکدیگر بیش از آنچه در جنبه مثبت خود مخفی دارند، پنهان نگه داشته‌اند.

و هم‌چنین برای فلسفه عملی همان چیزی پدید آمده که برای نظریه معرفت و نظریه مثالی و مکتب واقع‌گرایی و فلسفه عقلی تجربی و گروه‌های زیاد فلسفی دیگر، پدید آمده بود. اختلاف بین فلسفه‌ها چیزی نبود، مگر برای این‌که هرکدام از آنها به نظر خود، روی یک شرط لازم برای شناخت انسان تکیه می‌کند، با این ادّعا که تنها نظریّه او به این لحاظ شرط کافی و سبب کلی است، با این وجود که آن چیزی جز یک عنصر در بین عناصر فراوان دیگر نیست.

واقعیّت مطلب این است که نه مفهوم منطقی و نه قانون عملی و نه هیچ‌کدام از مجموع مفاهیم و قوانین مشهور قادر مطلق نیستند که موضوع محسوسی را که نقطه برخورد آنهاست، فراهم آورند و یا نابود سازند، ولی بی‌حساب می‌توانند از آن بگذرند، تمام این مطلب از سوئی، و از سوی دیگر هر موضوع واقعی کاملا-اجنبی و غیر قابل تجسّم است تا وقتی که در اشکال عقلانی و قوانین آن قرار داده نشده باشد.

به عبارت دیگر، در صورتی که اصول اولیه و قوانین عمومی به‌طور مطلق آن سلامت و شایستگی را نداشته باشند که آنها را با واقعیّت تطبیق دهیم و در صورتی که این واقعیت هم شيء زایدی در خود نداشته باشد و چیز تازه‌ای را عاید ما نکند، در آن صورت جهان به یک مرحله همگون مبهمی می‌رسد و بدون حیات و بدون تاریخ و ابعاد خواهد بود!

ولی در مقابل، اگر هیچ حقیقت اکتسابی و هیچ قانون ثابتی نمی‌بود، عقل از عقل بودن می‌افتاد، و وحدت اساسی خودش را از دست می‌داد و هیچ و پوچ می‌شد و هرگز کم‌ترین سیطره را بر طبیعت نمی‌داشت.

اما برعکس، از جنبه نگرش عملی، اگر لازم بود که جهان همواره از آغاز شروع تاکنون چنان باشد، هرگز پیشرفتی در آن میسر نبود و هرگز ساخت و ساز کاخ حقیقت به جایی نمی‌رسید.

آری این نگرش، همان برخورد اندیشه با موضوع، برخورد شکل با ماده، برخورد فرضیه با آزمایش است تا این‌که شراره معرفت واقعی مشتعل گردد.

و این است همان جایگاه اخلاقی ... نه یک هیئت صرف برای یک قاعده عمومی و نه یک

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۱

تحلیل دقیق از یک حالت خاص- بدون هیچ‌گونه ارتباطی با یکدیگر- که بتواند اراده ما را رهبری کند. بلکه- چنان‌که اندکی پیش گفتیم- ترکیب یک الگوی فراگیر (که از جایگاه بالا آمده) با واقعیت ثابتی است که وظیفه‌ای جز روشنگری و بیان ندارد تا این‌که دلیل مشخصی در وجدان ما پدید آید. بنابراین از بین آن الگوی برتر و واقعیت، و از میان مطلق و نسبی، وجدان انسان نشانه توحید را می‌یابد، لازم است که همچنان نزدیک ساختن بین این دو طرف را ادامه دهد، به این ترتیب که رابطه بین آنها را در شکل عملی که از تقارن ارزنده آنها به وجود آمده، استوار گرداند و این صفت مرکب را که در یک زمان واحدی تجسم می‌یابد، به شکل یک قانون ثابت ماندگار و یک نوآوری فنّی درآورد.

آیا این همان ادراک تکلیفی نیست که از مفاهیم قرآنی حاصل می‌شود؟ گوش دل به قرآن می‌سپاریم که می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» «۱»، آیا در این آیه از وهله نخست یک خط فاصلی را مشاهده نمی‌کنیم که این هیئت را از انواع دیگر جدا می‌کند؟؟

این هیئت آن نیست که به پیروی از الهام لحظه‌ای بگوید: «هر کاری را که برای شما خوب جلوه کرد، انجام دهید».

و نیز این هیئت آن هیئت لازم قطعی اجباری نیست که هیچ استثنا و تعدیل نداشته باشد.

آری نه این است و نه آن، با این همه با هردوی آنها در امتداد عمیقی همراه و هم‌سو است.

با این سخنان جامع و روشن، قرآن کریم نظر ما را متوجه آسمان می‌کند و ما را بر پایه‌های محکمی از واقعیت استوار می‌سازد. و این‌چنین دو طرف سلسله را می‌بینیم که با صعود به سمت مثل اعلا و نجات فطرت و با فرود در برابر قانون و آزادی ذاتی، به هم

رسیدند.

ولی آیا شما چنین چیزی را (در مکاتب دیگر) امکان‌پذیر می‌دانید؟! آیا امکان ندارد که این دو طرف مخالف از هم دور شوند؟ و آیـا ممکن نیست برای یک فرد از همان لحظه‌ای که به صـراحت وظیفه‌اش را نسبت به حالت مخصوصـی درمی‌یابـد، با انگیزه‌های تازه‌ای به چون‌وچرا برخیزد و بدین وسیله سلطه آن امر را نپذیرد؟

امـا چنین چیزی در دین الهی هرگز اتفـاق نمی‌افتـد، چون وجـدانی که مخـاطب قرآن است، این وجـدان تهی و ناپاک و وامانـده و بی‌راهنما نیست که با آن حالت اولیه وجدان متفاوت است،

---

(۱)- تغابن (۶۴) آیه ۱۶: پس تا می‌توانید، تقوای الهی پیشه کنید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۲

آن‌طوری که یک انسان طبیعی از نظر «روسو» هست. و نیز آن وجدان معتدل، هم‌چون یک جوهر خالص [latnednecsnartio M] در نظر «کانت» هم نمی‌باشد.

بلکه وجـدانی جـامع دو شـرط است که هرگز در خـارج آن دو شـرط بـاهم جمع نمی‌شونـد، اوّلا از امتیاز تعلیمات مثبت که در آن وظایف مشـخص شده و در حدّ لازم و کافی درجه‌بندی شده است، برخوردار، و علاوه بر این در برابر یک واقعیت زنده قرار گرفته و در بالاترین حد، زیر نظر و مورد توجه است.

خلاـصه آنکه آن وجـدان مؤمن است و از ویژگی‌هـای چنین وجـدانی خودآگـاهی و آمـادگی برای نصیحت‌پذیری و داشـتن یک شخصـیت قانونمند است، بنابراین او اجازه ندارد که در برابر اعتباراتی سـر فرود آورد که می‌داند از نظر بنیانگذار شـریعت نامشـروع است، مگر کم‌خردی باشد که به خودش خیانت کند!

از جهت روشن شدن مطلب، مثالی می‌آوریم: خدای سبحان چیزی به این مضمون به ما می‌فرماید: این کار غیر حرام را انجام بده، و آن کار را نکن، مگر این‌که مجبور باشـی و از روی ضرورت انجام دهی! و آن‌گاه ما را در برابر انگیزه‌های خفی که ممکن است ما را زیر پوشـش ضرورت دروغین بر مخالفت امر الهی وادار کند، حفاظت می‌کند: «فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «۱»

آیـا من در این شـرایط می‌تـوانم خویشـتن‌داری کنم و خود را به عنوان یـک عمـل حرام مخـالف محض قرار دهم؟ یـا نه، وقـتی که کمترین ترسـی را از باب اکراه و اجبار ببینم، درحالی‌که یقین دارم این از آن مواردی نیست که خدای سـبحان با این عبارات منظور فرموده است (به جا آورم)؟

تردیـدی نیست که خـدای متعـال همواره در حالاـت شـبهه به صـراحت امری را بر مـا واجب نمی‌گردانـد و نیز به ما آن را وحی هم نمی‌کند. بنابراین انجام دادن و هم انجام ندادن هر دو راه پیش روی ما است و همواره فرصت‌هایی جهت ارتکاب خطایی در تفسـیر و یا تعریف عمل را داریم.

و این احتمالات نتیجه طبیعی دو نوع شرایط انسانی و آزادی اوست که در چنین شرایطی بر

---

(۱)- مائده (۵)/ آیه ۳. کسانی که به هنگام گرسـنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شونـد، درحالی‌که تمایل به گناه نداشـته باشند، خوردن آن برای آنها حلال است، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۳

ما ارزانی داشته است.

و امر ذاتی نسبت به من به عنوان یک مؤمن آن است که در حال شبهه بکوشم و با امانت و اخلاص هر چقدر ممکن است نسبت به فرمان خدا به پیروی از مجموع تعلیمات الهی پیروی کنم. و اگر آن راه‌حلی باشد که کوشیده‌ام، ولی به غلط برگزیده‌ام، هرگز گناهی مرتکب نشده‌ام، در صورتی که کوشش لازم را که جهت روشن کردن راه ضرورت داشت، به کار برده باشم، خدای متعال می‌فرماید: «وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ فِيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لكِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» «۱»

اما این‌که هرکسی در حالات مشتبه موظف است به وجدانش مراجعه کند و به راه خاصّی که او راهنمایی می‌کند، باید تسلیم شود، مطلبی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با استفاده از وحی الهی از قرآن در سخنان معروف خود «۲» از جمله می‌فرماید: «حلال و حرام روشن است، در آن میان اموری مشتبه وجود دارد که هرکه از شبهات بپرهیزد، در حقیقت دین و آبروی خود را حفظ کرده است.» «۳» و نیز می‌گوید: «از آنچه باعث تردید تو است، رو آور به آنچه باعث تردید نیست، زیرا که راستی آرامش‌بخش و دروغ تردیدآور است.» «۴» و موقعی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم راجع به معنای خیر و شر می‌پرسیدند، پاسخ می‌دهد: «از دلت بپرس و از خودت بپرس، نیکی آن است که جان آدمی با آن آرام گیرد و دل به آن مطمئن شود، و گناه آن است که در نفس آدمی اثرگذار باشد و باعث ناآرامی دل شود، هرچند که مردم به تو چیزی گویند و تو را نظر دهند.» «۵»

---

(۱)- احزاب (۳۳) آیه ۵: اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سر می‌زند، ولی آنچه را از روی عمد و اختیار می‌گویید (مورد حساب قرار خواهد داد).

(۲)- در سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶، می‌فرماید: «و از آنچه بدان آگاهی نداری، پیروی مکن، زیرا چشم، گوش و دل همه مسئولند».

(۳)- ر. ک: صحیح بخاری، ۲/ ۷۲۳، ج ۱۹۴۶؛ منتهی المطلب: ۲/ ۱۰۲۶؛ التّرغیب و التّرهیب: ۲/ ۳۵۰؛ حدیث ۲۶۸۱؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری: ۴/ ۲۹۱؛ حدیث ۱۹۴۶ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱۱/ ۲۷؛ الفصول المختاره: ص ۲۰۷؛ بحار الانوار: ۱۰۴/ ۱۰۹؛ حدیث ۵؛ کشف الخفاء: ۱/ ۴۳۸، حدیث ۱۱۶۷؛ معرفة علوم الحدیث: ۱/ ۲۵۱؛ المجموع: ۹/ ۳۴۳؛ المدونة الکبری: ۳/ ۴۴۱؛ مسند احمد: ۴/ ۲۶۹.

(۴)- ر. ک: صحیح بخاری: ۲/ ۷۲۱، حدیث ۱۹۴۶؛ الانتصار شریف مرتضی: ص ۲۶۳؛ الناصریات، ص ۱۳۹؛ سنن ترمذی: ۴/ ۶۶۸؛ حدیث ۲۵۱۸؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۴۹۸؛ حدیث ۷۲۲؛ سنن دارمی: ۲/ ۳۱۹، حدیث ۲۵۳۱؛ سنن کبرای بیهقی: ۵/ ۳۵۵، حدیث ۱۰۶۰۱؛ وسائل: ۸/ ۱۲۲؛ کشف الرموز فاضل آبی: ۱/ ۲۱۰؛ المصنف ابن ابی شیبه کوفی: ۱/ ۱۱۷، حدیث ۱۳۳۶؛ مسند احمد: ۱/ ۲۰۰، حدیث ۱۷۲۳؛ منتهی المطلب علامه حلی: ۲/ ۱۰۲۶.

(۵)- ر. ک. مسند احمد از طریق وابصه (نام کسی): ۴/ ۲۲۸؛ صحیح مسلم، ۴/ ۱۹۸۰، حدیث ۲۲۵۳، از قول نواس؛ المجموع:- آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۴

اما گاهی درحالی‌که شرع همه چیز را سروسامان داده است، بااین‌حال- در غیر این حالات شبهه‌ناک، به نسبت کمی- اعتراض پیش می‌آید، اعتراضی که می‌گوید وجدان فردی هیچ نقشی در اثبات وظیفه ندارد!

ما به این اعتراض پاسخ می‌دهیم: این اعتراض در صورتی درست است که اولا قانون همواره توانایی بر تعیین تمام افراد مورد حکم خود را داشته باشد و علاوه بر این به اطلاع تمام افراد در همه حالاتی که آن شبهه‌اش را حل می‌کند، برساند. وانگهی در هر حال صورت محسوسی را از حکم اجماعی درحالی‌که با دیگر قوانین همخوانی دارد، به آن فرد ابلاغ کند.

به عبارت دیگر، زمانی اعتراض به‌جاست که برای دریافت قانون و تطبیق آن و هماهنگی بین آن با قوانین دیگر یک راه بیشتر نباشد. و لیکن واقعیت به‌طور مطلق با این نگرش از این سه جهت موافق نیست.

اگر فرض کنیم که نخستین نقطه حل شده است، به سادگی خواهیم فهمید که بیشتر قواعدی را که ما تعریف می‌کنیم به‌طور قطع

مشتمل بر برخی از جنبه‌های تعریف نشده است و از این‌رو تعریف ناشده نیز روشن می گردد و آنچه تعریف شده نهایت تأثیر ممکن را می گذارد، نه تنها روی اختیار شخص آزاده و بر وجدان شخصی او، بلکه نسبت به ارزیابی شخص هوشیار از نظر وجدان اخلاقی اثر گذار است. توضیح این که ویژگی‌های مشخص مربوط به عمل فردی را ممکن نیست یکجا نادیده گرفت، چنان که ارزیابی تمام آنها نیز میسر نیست، در صورتی که همین ویژگی‌های خاص فردی است که بیشتر وقت‌ها، آن صفت مزدوج و دوپهلو را بر انسان تحمیل می کند، چه به صورت متوالی برحسب حالات مختلف و یا در آن واحد برحسب جهتی

– ۹/ ۱۵۰؛ سنن دارمی: ۲/ ۳۲۰، حدیث ۲۵۳۳؛ معتصر المختصر: ۲/ ۲۰۸، مسند ابی یعلی: ۳/ ۱۶۲، حدیث ۱۵۸۷؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۲۴۹؛ التّرغیب و التّرهیب: ۲/ ۳۵۱، حدیث ۲۶۸۳؛ فتح الباری: ۱/ ۲۲۱؛ تفسیر قرطبی: ۷/ ۳۹، آنجا که می گوید: «این قول زندقه و کفر است، زیرا که انکار علم نسبت به قوانین و احکام است، چون خداوند سنت خود را جاری و کلمه خود را نافذ گردانیده است بر این که احکام وی جز از راه انبیاء علیهم السّلام و یا سفرای بین خدا و خلق که بیانگر قوانین و احکام الهی هستند، دانسته نشود. و در جای دیگری قرطبی می گوید: خدای گوینده این قول را بکشد! و توبه‌اش قبول نشود و با چنین عقیده‌ای نیاز به سؤال و جواب نخواهد بود، زیرا که این قول باعث نابودی احکام و اثبات پیامبرانی پس از پیامبر ما محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌شود!».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۵

که مورد توجه قرار می‌دهیم. در این صورت ناگزیر جهت ارزشیابی واقعی از عمل، کوشش و بصیرت ویژه‌ای لازم است تا آن جهتی را برگزینند که از منطق بیشتری برخوردار است.

این توسّل به تلاش و کوشش فردی جهت تعریف و تعیین وظیفه فرد در ارتباط با واقعیت موضوع، یک امر لازم فراگیری است که بر عهده انسان دنیادار و دیندار می‌باشد، و این مطلب با صرفنظر از ایجاز یک امتیاز محدود برای متخصّصانی است که توان قانون گذاری را دارند.

بنابراین ضرورتی مواجه با هرکسی است که می‌خواهد از مفهوم اخلاقی به عمل اخلاقی برسد. و همان‌طوری که یک نفر قاضی باید تمام حالات را بررسی کند تا به خوبی معلوم شود که در حال حاضر این همان حالت مورد نص در ساختار این قانون یا آن حکم است، زیرا که هریک از ما ملزم است در صورتی که تحقیقش در حال حاضر موافق با شرایط قانون است، مطلب را برای خودش بازگو کند. «۱» به عنوان مثال یک قاعده اخلاقی را در نظر بگیریم که به ما دستور رسیدگی به نیازمندی‌های یتیمان را می‌دهد، ولی این قاعده نسبت به همه شرایط؛ از نظر ارزش، مرتبه، نوع، صفت برجسته و مناسبت اشاره نمی کند.

و هم‌چنین می‌بینیم یک قانون تعبدی که مؤمنی را دستور می‌دهد که در بین نماز به جهت خاصی توجه کند، به این معنی نیست که در هر زمانی خطی ترسیم کند که جهت مورد نظر را تنظیم نماید. و قاعده قانونی که از یک قاضی می‌خواهد تا از شهود، جز از افراد عادل و صاحب مروت چیزی را نپذیرد، این قانون که برای قاضی عدالت یا پاکی فرد مشخصی را تعیین نمی کند.

این جنبه از تعریف قطعی، و این سکوت همراه هر قاعده و این مسافت طولانی بین مفهوم با واقعیت، تمام این‌ها، رساترین دعوتی است که متوجه وجدان ماست تا آن عمل قانونی‌ای را که این قاعده آغاز کرده، ادامه دهد و بر عهده ماست که این کار را تا آنجا پی گیری کنیم که هر نوع پیچیدگی برطرف شود، و به‌گونه‌ای باشد که هرکسی به خود بگوید: وظیفه فعلی من در این عمل مشخص این است و بس؛ بنابراین، این همان جایی است که مشکل تعریف یک قاعده پایان یافته و به همراه آن سلطه اجباری آن نیز پایان می‌پذیرد و نشاط فرد در ارتباط با آزادیش آغاز می گردد. و ما می‌توانیم وقتی که با قاعده از جهت تعریف و تحدید آن روبه‌رو می‌شویم تا شعاع دورتری پیش برویم، زیرا باید بدانیم که یک قاعده به‌طور مطلق وضع نشده است تا آزادی

(۱)- ر. ک: کتاب «المستصفی غزالی»: ۲/ ۲۳۰- ۲۳۱، شاطبی در «الموافقات»: ۴/ ۸۹- ۱۰۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۶

ما را محدود سازد، بلکه وضع شده است تا با روش خاصّ‌ی آزادی ما را بالنده کند و فایده یک قاعده مقرر، در درجه اوّل آن است که بر خطاپذیری ما بیفزاید و بدان وسیله از فرصت‌های خطا و اشتباهاتمان بکاهد؛ به جای آنکه اندیشه ما را به حال خود رها کند تا در جستجوی احکام درست در هر جهتی از جهات ممکن پراکنده شود، وانگهی یک قاعده وقتی که میدان تلاش ما را محدود می‌سازد، هدفی جز تقویت این تلاش و کوشش ما و افزایش میزان کارآیی آن را ندارد، بسان جریان متوالی آب که مجرای خودش را سوراخ می‌کند و بیشتر جاری می‌شود. بنابراین هر چه یک قاعده از امتداد آزادی ما را سلب کند، در جستجوی برترین راه‌های انجام وظیفه، بر عمق آزادی ما می‌افزاید.

از سوی دیگر نمی‌توان گفت که تنها یک وظیفه وجود دارد و بس، بلکه در کنار آمیختن شرایط مختلف زندگی و دگرگونی مداوم آن، دستور اخلاقی بیشتر و متراکم‌تر می‌گردد. و از پذیرش متقابل این دو مجموعه، پیش‌روی آزادی ما گسترده‌ترین فضا باز می‌شود. برای این‌که مطلب را به خوبی هضم کنیم، به‌طور استعاره مثالی از قواعد یک بازی را مطرح می‌کنیم؛ در بازی شطرنج- به عنوان مثال- بدیهی است که جابجایی هر قطعه یک عمل ساده‌ای است، درحالی‌که تابع قاعده مشخصی با دقت لازم است. با این همه آیا ممکن است بگوییم که این دقت در قاعده باعث سلب آزادی بازیگر است؟ برعکس واقعیت معلوم، به این ترتیب است که هر بازیگر شطرنج می‌تواند تا بی‌نهایت عملیات خودش را ادامه دهد، تا آنجا که ترتیب عمل در دو نوبت مطلقا اتفاق نمی‌افتد که همسان باشد. جز این‌که مهم‌ترین توجّهات در این ارتباط، آن است که اصالت هر بازیگر در روش تطبیق وی با قانون بازی و در راستای حرکت دادنش هر قطعه‌ای از قطعات را آن‌قدر نهفته نیست که در راستای وارد ساختن ضربه به هر قطعه، بلکه در ایجاد انسجام میان حرکت‌ها و جمع کردن قوای مختلف، نهفته است. اینجاست که برجستگی و نبوغ بازیگر در حدس وی تجلی می‌کند که از میان آن سرگردانی، کوتاه‌ترین و امن‌ترین راه‌ها را برای رسیدن به نتیجه کشف می‌کند.

چنین چیزی در نظام اخلاقی نیز پیش می‌آید: که از میان تکالیفی که من باید آنها را انجام دهم و هر روز بر من ادای آنها واجب است که برخی از آنها در گردش و یا مربوط به زمان و شرایط خاصی است و برخی نیز جز یک‌بار در زندگی پیش نمی‌آید، و تا وقتی است که فرصت آن پایان نیافته است. و هریک از بدن، عقل، خانواده، وطن و سایر متعلقات من به وسیله قانون، یک تلاش

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۷

مشخصی را می‌طلبد، باوجود این‌ها موقعی که بامدادان از خواب بیدار می‌شوم، می‌توانم آن وظایف را انجام دهم و می‌توانم در یک زمان معیّنی برخی از اعمال نیک را انجام دهم و بعضی را نسبت به بعضی دیگر کامل‌تر به‌جا آورم و عملی را بر دیگری به قدر امکان مقدم بدارم و به اشکال عادی از نیکوکاری بسنده کنم، یا این‌که نهایت تلاشم را برای ایجاد شکل جدید و ارزشمندتری از نیکی به کار برم. بلکه گاهی کار به حدّی می‌رسد که مجرد یک اشاره یا یک توجّه لازم است که ترکیبی مشتمل بر کم‌وبیش از کاردانی لازم در تألیف بین مجموعه‌ای از وظایف فراهم آید.

و همین‌طور هرکسی می‌تواند با تمام آزادی یک صفحه اصلی از زندگی اخلاقی خود را فراهم آورد، هرچند که قوانین عمومی این هنر انسانی را محترم می‌شمرده است. و چگونه می‌توانیم خواستار مقدار بیشتری از آزادی باشیم که بدون افتادن ما در فساد و یا جنون؛ بخواهد این دایره را گسترش دهد؟ البته این همان چیزی است که باید با تمام حکمت قانونی، چنان‌که زیبنده نام آن است- آنجا که خطوط پرعرضی را برای رفتار ما ترسیم می‌کند- از آن دوری کنیم.

اما آنچه را که نباید انجام دهد، از ترس این‌که مبادا حقّ طبیعی ما را از بین ببرد و ما را به ذلّت بکشاند و آلت دستمان گرداند، آن

است که خود را به زور وارد جزئیات اعمالمان- اعمالی که براساس فطرتمان انجام می‌دهیم- نموده و همه را مطابق خواست خود گرداند.

بنابراین آن جنبه اختصاصی از قانونمندی وظایف ما، همگی مشخص و تعریف شده است.

ما قوانین شرعی را به وجود نمی‌آوریم، بلکه به سرعت و صراحت یا به‌طور ضمنی از دست قانونگذار دریافت می‌کنیم. اما تشخیص وظایف مادیمان را به قدر توانمان از آغاز برطبق آن الگوی برتر انجام می‌دهیم. این است آن وضعیّت معقول و امکان‌پذیر که تکلیف اخلاقی در قرآن- چنان‌که مشاهده می‌کنیم- بر آن منوال است. و همان است که انسان را در جایگاه درست خودش و در شرایط مناسب- به‌طور مشخص، ما بین فطرت و عقل محض- قرار می‌دهد.

آنجا که برگسون اظهار عقیده می‌کند که دو نوع اخلاق را کشف کرده است: یکی با طبیعت الزامی و دیگری با طبیعت ابداعی، و او چیزی افزون بر این‌که حد فاصلی بین دو عنصر جدایی‌ناپذیر برای یک حقیقت واحد در هر دو حالت ایجاد کرده است، یا نه؟! بیان نمی‌دارد.

براستی اخلاق راستین نه تسلیم محض است و نه ابتکار مطلق، بلکه در یک زمان واحد هم این است و هم آن، و موضع شخص اخلاقی نه موضع یک برده در قید بردگی است و نه موضع یک آقای مطلق، بلکه موضع هم‌وطنی است که به مقدار معینی در سلطه قانون‌گذاری به وسیله

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۸

اختیاری که دارد و مبادرت بر انجام کاری که مالک می‌باشد، شریک است. بنابراین چه کسی می‌تواند چیزی را بر این بیفزاید یا کاری از او سر بزند، بدون این‌که کم‌وبیش خطا کند؟

آری ما تا اینجا بین قانونگذار و شخص انجام‌دهنده عمل، نوعی از وابستگی را ثابت کردیم که هرکدام به موجب این وابستگی بخشی از تعیین حدود وظیفه حسّی را عهده‌دار است و در این صورت شرکت فرد در سلطه قانون‌گذاری نوعی از تعاون را تجسم می‌بخشد که اساسش تقسیم کار است، و آن تعاونی است که هر دو طرف بدون این‌که برخوردی داشته باشند، تکامل می‌یابند و به‌گونه‌ای است که همچنان دو شریک مستقل از یکدیگر باقی می‌مانند، و جز در نیمه راه به هم نمی‌رسند.

و اینجا در حقیقت چیزی بیشتر و برتر وجود دارد که در وقت ارتباطمان با قانون مقدّسی، وجدانمان آن را تجسّم می‌بخشد و از آن پشتیبانی می‌کند و آن را عین خودش قرار می‌دهد، تا آنجا که گویی در آفرینش حقایق ازلی سهمی دارد، این از سویی.

و از سوی دیگر، ما به وسیله آمیختگی با قواعد مقرّر گوناگون و تطبیق آنها بر موضع خویش، کاری به دور از نظر مولی انجام نمی‌دهیم، بلکه هر کاری که انجام می‌دهیم در تحت قدرت او و زیر نظر و مراقبت اوست.

ما همواره از او الهام می‌گیریم، چنان‌که اگر نقش آن هم‌چون یک قانون‌گذاری در اعماق جانمان حتی در دقیق‌ترین شکل تفصیلی خود به ما می‌رسید. و بدان وسیله می‌توانیم بگوییم که بین شخص عمل‌کننده و قانونگذار نه تنها نوعی مشارکت است، بلکه اتّحاد و یا بگو: یک درهم فرورفتگی بین دو اراده است.

بنابراین کدام فلسفه از فلسفه‌های زمینی می‌تواند چنین سازش مطمئنی را بین مطالب متفاوتی به صورت مطلق پدید آورد؟

به راستی که- به عقیده ما- جز اخلاق دینی هیچ‌چیز دیگری هرگز از عهده این مهم برنمی‌آید و آن است که به حق، اخلاق قرآنی به صورت کامل بدان وسیله استوار گشته است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۰۹

فصل دوم اجمالی از فضایل مهم اسلامی

اشاره

برخی از مهم‌ترین فضایلی که قرآن کریم آنها را از ویژگی‌های یک مسلمان واقعی می‌داند:
«وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «۱»
«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ» «۲»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۷۷: بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز آخر و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، و مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان، مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند. آنها نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند وفا می‌کنند، و کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر، و به هنگام بیماری و درد و هم‌چنین موقع جنگ با دشمن، صبر و استقامت به خرج می‌دهند، و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند. آنها کسانی هستند که راست می‌گویند و آنان پرهیزگارانند.

(۲)- انفال (۸) آیه ۲- ۴: مؤمنان تنها کسانی هستند که هروقت نام خدا برده شود، دل‌های آنها (به خاطر درک عظمت او و احساس مسئولیت در پیشگاهش) ترسان می‌گردد. و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده شود، بر ایمانشان افزوده می‌شود، و تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می‌کنند. آنها کسانی هستند که نماز را (که مظهر رابطه با خداست) برپا می‌دارند و از آنچه به-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۰

«وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِینَ عَلی ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقِیمِی الصَّلاةِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ». «۱»
«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِلزَّکاةِ فاعِلُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ، أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ، الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ، هُمْ فِیها خالِدُونَ» «۲»

نظریه اخلاقی آن‌طور که ممکن است از قرآن استفاده کرد، در مقایسه با نظریه‌های دیگر قدیم و جدید

اشاره

بی‌تردید ما از مسئولیت به معنای حقیقی سخن می‌گوییم که گاهی در شدت و ضعف تفاوت می‌کند، و گاهی پیش می‌آید که این اصطلاح را با گستردگی دلالت و یا دوچندان کردن آن می‌شود به خدمت گرفت تا صرفا براساس و بنیاد عمل دلالت کند، هرچند الزام و موقعیت پرسش و یا پاسخی وجود نداشته باشد، از همان آغاز تنها آفریدگار «خدای یکتا» بود که با قدرت تمام در این عالم تصرف می‌کرد. بدین جهت او آفریننده مسئول اعمال خود- به کامل‌ترین معانی کلمه- است.

- آنها روزی داده‌ایم، در راه بندگان خدا انفاق می‌کنند. مؤمنان حقیقی تنها آنها هستند. آنها درجات مهمی نزد پروردگارشان دارند. و روزی‌های کریمانه (همیشگی) در انتظار آنهاست.

(۱)- حج (۲۲)/ آیه‌های ۳۴- ۳۵: و بشارت ده متواضعان و تسلیم‌شوندگان (در برابر پروردگار) را که چون نام خدا برده می‌شود، دل‌هایشان پر از خوف (پروردگار) می‌گردد. آنها در برابر حوادث دردناکی که در زندگیشان رخ می‌دهد، صبر و شکیبایی پیش می‌گیرند، آنها نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

(۲)- مومنون (۲۳)/ آیه‌های ۱ - ۱۱: مؤمنان رستگار شدند، آنها که در نمازشان خشوع دارند، و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند.

و آنها که زکات را انجام می‌دهند. و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی‌عفتی) حفظ می‌کنند، و تنها آمیزش جنسی به همسران و کنیزانشان دارند که در بهره‌گیری از آنان ملامت نمی‌شوند. و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند و آنها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند. و آنها که بر نمازشان محافظت می‌کنند، آنان وارثانند، که بهشت برین را به ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۱

در این صورت ما باید به مفهوم مسئولیت انسانی بسنده کنیم؛ مسئولیتی که اگر به فرض پیشینه تفکر وظیفه قطعی نباشد، دست‌کم تفکری معادل الگوی برتر زمینه‌ساز قبل از آن بوده است، به‌گونه‌ای که انسان خودش را در برابر خویشتن خویش مسئول می‌بیند.

در بررسی‌های ذیل نخست از صفات عامّی گفتگو خواهیم کرد که از تحلیل این طرز تفکر به دست می‌آید، سپس از شرایط آن‌ها از جنبه ترکیب اخلاقی و دینی و سرانجام از جنبه اجتماعی آنها صحبت می‌کنیم:

۱- تحلیل تفکّر عام مسئولیت

نتیجه تعریف لغوی مزبور آن است که این تفکر مشتمل بر رابطه دوگانه‌ای از جانب فرد مسئول است: رابطه وی با اعمالش و رابطه‌اش با کسانی که از جهت شغلش او را بر این اعمال وامی‌دارند.

امّا از جنبه عمل، اصطلاح مسئولیت برعکس عقیده شخص، از اول بر یک وابستگی واقعی دلالت نمی‌کند، بلکه دلیل بر وابستگی، حقّی است که پذیرفته است و باید آن حق در احکام خصوصی‌مان پیش از هر چیزی انجام گیرد. و این مسئولیت قبل از هر چیزی یک استعداد فطری است، البتّه این توانمندی بر آن اساس است که نخست شخص خویشتن را ملزم ببیند، و پس از آن، این توان را داشته باشد که با کوشش خاص خود بر التزام خویش پای‌بند باشد.

بنابراین هرگاه مسئولیت به این معنای گسترده و اولیه باشد، هرگز چیزی نخواهد بود، جز علامتی از علامت‌های مشخّصه‌ای که انسان از جوهر ذات خود می‌گیرد.

اگر ما همه چیز را در مجرای عادی خود (به‌طوری‌که در این انسان فیزیکی و نفسانی وجود دارد) پی‌گیری کنیم، خواهیم دید که، در واقع آن نقشی را که ایفا می‌کند، قانون طبیعت به روش مقدر و بر یک نظم و نسق برایش تعیین کرده است، و مبادرت مخصوص آن شئی کمترین دخالت ممکن را- نه از جهت حفظ نظام ثابت و نه از جهت دگرگونی و یا تعدیل آن در هر شکلی که هست- ندارد، بنابراین، هیچ مسئولیتی مطلق نیست.

امّا در نظام اخلاقی قضیه برعکس است، آنجا که انجام‌دهنده فعل با امکانات مختلفی روبرو می‌شود که می‌تواند از آن میان یکی را که موافق میل اوست، برگزیند. چه بخواهد حرمت

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۲

قانون را پاس بدارد و یا حرمت‌شکنی کند!

بنابراین؛ پس امکان و ضرورت دو صفتی هستند که هرکدام علی‌حده، فرصت مسئولیت و عدم فرصت آن را فراهم می‌آورند.

درحالی‌که گزینه اول همان است که انسان استعدادش را متوجّه او ساخته است.

این تفاوتی را که موجود عاقل بر ضدّ موجودات بی‌بهره از عقل و خرد از جهت توانایی اخلاقیشان قرار می‌دهد، این مطلب را برای ما روشن می‌سازد که قرآن در این عبارت کوتاه ابراز داشته است:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا» «۱» زیراکه این انسان حرمت مسئولیتش را از بین برده است. «۲»

---

(۱)- احزاب (۳۳)/ آیه ۷۲: ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، اما آنها از حمل آن سرتافتند، امّا انسان (این اعجوبه عالم آفرینش جلو آمد و) آن را بر دوش کشید (ولی افسوس که) او بسیار ظالم و جهول بود.

(۲)- این یکی از وجوهی است که اکثر مفسران معنای عبارت قرآن را بر آن حمل کرده‌اند، ولی فعل «حمل» در قرآن کریم کاربرد دوگانه‌ای دارد، گاهی به معنای قبول تکلیف آمده است، مانند این آیه: «ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ» نور (۲۴) آیه ۵۴: پیامبر مسئول اعمال خویش و شما نیز مسئول اعمال خود هستید. اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد، و (در هر حال) بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست. و این آیه «حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها». جمعه (۶۲) آیه ۵: کسانی که مکلف به تورات شدند، ولی حق آن را ادا نکردند ... و گاهی نیز به معنای بر دوش کشیدن خطا آمده است، مثل «يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وِزْراً» طه (۲۰) آیه ۱۰۰: در قیامت بار سنگینی (از گناه و مسئولیت) بر دوش خواهد کشید. و این آیه: «وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً» طه (۲۰) آیه ۱۱۱: و مأیوس (و زیانکار) است آنکه بار ستمی بر دوش دارد. و به استناد همین معنای دوگانه، واژه «حمل» برخی از مفسران بر معنای دوم حمل کرده‌اند. و معنای عبارت قرآنی در راستای همین مفهوم است؛ باوجود این‌که مخلوقات دیگری هستند که وظیفه خود را انجام می‌دهند و بدون هیچ مقاومتی در برابر قانون (طبیعی) تسلیمند: «قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ» فصّلت (۴۱) آیه ۱۱: آنها گفتند: ما از روی اطاعت و امتثال فرمان می‌آییم. به راستی انسانی که قانون اخلاقی را رعایت نکند، به حال خود واگذار خواهد شد. «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ» عبس (۸۰) آیه ۲۳: چنین نیست که او می‌پندارد، او هنوز آنچه را (خداوند) فرمان داده، اطاعت نکرده است. بنابراین این دستور به تمام انسان‌ها مربوط نمی‌شود، بلکه مربوط به کافران و تبهکاران است، و همین است معنای «لا ریب» که مورد قبول است، ولی علاوه بر این قیدی که بر مفهوم انسان تنها آن را فرض می‌کند که در آیه بدون تعیین آمده است، به‌طور دقیق تطبیق مقصود بین ضمیرها و اسمایی که مرجع ضمایر است، مشخص نیست؛ زیرا امانت‌های عرضه شده بر انسان و دیگر مخلوقات به‌طور قطع ذکر نشده است. از این‌رو لازم است که بدانچه در اندیشه توده مردم از امانت می‌آید، بسنده شود. همان‌طوری‌که لازم است به تفکر مجاز رو آوریم تا این‌که بتوانیم نوعی از التزام را در برابر قانون اثبات نماییم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۳

جز این‌که این مفهوم چیزی جز یک جهت نامحسوس نیست که بیانگر استعدادی دور از دسترس برای قبول مسئولیت بالفعل است، و این جنبه نهادی روشن نمی‌شود، مگر وقتی که برخی از شرایط: (از قبیل سنّ و سلامتی مثلا) محقق گردد تا اینکه مقاصد اخلاقی به‌طور مشخص بر تعهدات و التزامات ما بار شود. هم‌چنین تنها اجتماع این شرایط کلی، جهت مسئولیت فعلی ما کافی نیست، بلکه شرایط مادّی نیز باید بر آنها افزوده شود، تا این‌که کوشش و تلاشمان را وارد تاروپود وقایع و رویدادها نماییم.

حقیقت این است که این شرایط تخلف‌ناپذیر است، بنابراین هریک از ما به‌طور یقین پاره‌ای از وابستگی‌ها را داریم که جای مشخّصی را اشغال می‌کند و برخی وظایف را در ساختن اجتماع بر عهده دارد. بنابراین پدر مسئول رفاه مادی و اخلاقی فرزندان خود است، مربی مسئول فرهنگ اخلاقی و عقلانیّت جوان‌ها و عامل جریان انداختن عمل و کمال جوان‌هاست. و قاضی مسئول نشر عدالت و دادگستری و پلیس مسئول امنیت عمومی و سرباز و ارتشی مسئول حفظ وطن است. هم‌چنین فردفرد ما مسئول پاکسازی

دل‌ها و استوار اندیشه و افکارمان هستیم، همان‌طوری که مسئول مراقبت از تندرستی و زندگی خود هستیم، تا آنجا که می‌توانیم هر لحظه‌ای از لحظات زندگی انسانی برخی از مسئولیتها را احساس کنیم، درحالی‌که همه آنها تنها مسئولیت‌های واجبه نیستند، بلکه در زمان حاضر و اتفاقی هستند، در هر زمانی که شرایط عمومی آنها تحقق یابد، وانگهی اختلاف موارد هیچ دخالتی در مسئولیت ما ندارد، مگر از جهت تخصیص و تعیین موضوع مسئولیت.

افزون بر این نباید ما در اینجا بین دو معنای متفاوت مسئولیت را به‌طور کلی باهم مخلوط کنیم، بنابراین به مقداری که خصوصیّات و اعتبارات ویژه از درهم شدن آنها (که از نوع خاصّی است که بعدها خواهیم دید) بازمی‌دارد. ما در مرحله مسئولیت طبیعی می‌مانیم که همان صرف خواستن برای موضع خاصی است، و این‌که تو مسئولی، معنایی جز این ندارد که تو شایستگی چنین مسئولیتی را داری و بس. پس انسان، پیش از آنکه خودش را مسئول ببیند و قبل از آنکه مسئول اخلاقی محسوب شود، مسئول طبیعی است.

اکنون، اگر این درست است که مسئولیت ما به این صورت یا به آن صورت همواره به ما چسبیده است، پس لازمه‌اش این نیست که ما همیشه موافق آن باشیم، بلکه حتّی پس از آنکه

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۴

به‌طور وضوح وظایفمان را پذیرفته‌ایم، باز هم این اختیار را داریم که همچنان نسبت به آنها مخلص باشیم و یا این‌که در حق آنها کوتاهی کنیم، به تبع این‌که در آینده تمام تلاشمان را در خود آن جهت صرف کنیم یا این‌که خودمان را تحت تأثیر عوامل مختلف رها کنیم.

از اینجا مرحله تازه‌ای از مسئولیت به وجود می‌آید که به مجرد تصمیم‌گیری بر مصلحت این طرف یا آن طرف مسئولیتی که برای این عمل داشتیم، متوجّه آینده نخواهد بود، بلکه به گذشته برمی‌گردد، بنابراین ما از آن زمان مسئولیم، نه به لحاظ این‌که ما توانایی کار را داریم، بلکه از آن جهت که ما انجام‌دهنده یک کار تمام و کامل هستیم، یعنی این‌که مسئولیت، نتیجه فعل را به همراه دارد. و این‌چنین است که به حدود عنصر دوم این تفکر می‌رسیم. موقعی که شخصی از وظیفه سر بازمی‌زند، ناگزیر باید دلایل خود را بازگو کند، زیرا نخستین لحظه از لحظه‌های مسئولیت، احساس می‌کنیم که توانایی بر انجام عمل را داریم، این خود توانمندی و استطاعت است، اما در لحظه دوم، برعکس موضع نرمش و فروتنی را می‌گیریم، پس این مسئولیت الزامی و «واجب» است.

البته ما باید اعتراف کنیم که مسئول بودن شخص، او را وادار می‌کند، بر این‌که حساب بعضی چیزها را نسبت به برخی از مردم داشته باشد، ولی نسبت به کدام شخص؟ و چه وظیفه‌ای دارد؟ ...

تا وقتی که ما اتفاق‌نظر داریم، بر این‌که مسئولیت از قبل الزام‌آور بوده است. از جهتی نتیجه می‌دهد که موضوع محاسبه باید آن روشی باشد که بدان وسیله عمل الزامی و واجب به تمام و کمال می‌رسد و یا به حال خود مهمل گذاشته می‌شود، و از جهت دیگر آن داوری که شخص به زودی در برابر او قرار می‌گیرد، چیزی جز آن قدرتی نیست که تکلیف از ناحیه او صادر می‌شود. بنابراین ما از این سلطه سه نوع آن را می‌شناسیم: ممکن است شخص در برابر تکلیفی سر فرود آورد و خودش را بر انجام آن ملزم ببیند و یا این‌که از مردم دیگر و یا از سلطه‌ای برتر آن را دریافت نماید. در حالت اوّل مسئولیت از درونمان می‌جوشد، به این ترتیب شخص خود را مسئول کاری می‌بیند که هیچ‌کس مکلف بر انجام آن نیست.

امّا در دو حالت دیگر، ما مسئولیت را از بیرون می‌گیریم. ولی فرقی نمی‌کند که شخص در

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۵

برابر خود مسئول باشد و یا در مقابل انسانی و یا در پیشگاه خدای سبحان، زیراکه حکم مسئولیت همواره به وسیله آن سلطه‌ای صادر می‌شود که در آغاز صادر شده است.

از این‌رو، ما سه نوع مسئولیت احساس می‌کنیم: مسئولیت دینی، مسئولیت اجتماعی، و مسئولیت اخلاقی محض و قرآن کریم هر سه نوع مسئولیت را در این نظام و یکجا در این آیه شریفه ذکر می‌کند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «۱»

به یک معنا ما می‌توانیم بگوییم، هر مسئولیت تا وقتی که آن را بپسندیم، مسئولیتی اخلاقی است. بنابراین مسئولیتی که دیگران بر ما تحمیل می‌کنند، به مجرّد این‌که ما آن را پذیرفتیم، به صورت مطلبی درمی‌آید که از خود ما صادر می‌شود. و در این صورت جای شگفتی نیست که ما می‌بینیم قرآن کریم خود مسئولیت دینی را به شکل اخلاقی محض- آن‌گاه که به مناسبت برخی از تعلیمات مربوط به روزه واجب سخن می‌گوید- به ما پیشنهاد می‌کند، درحالی‌که برخی از مردم می‌خواهند به‌طور پنهانی و با حیله از انجام تکلیف سر باززنند: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ» «۲»، قرآن کریم بیشتر وقت‌ها موقعی که مؤمنان را وادار به اطاعت می‌کند. به این مقدار بسنده نمی‌کند که تنها فرمان الهی را به ایشان بازگو نماید، بلکه درعین‌حال پیمانی را که به زبان خود بسته‌اند تا این فرمان را اطاعت کنند، به ایشان خاطرنشان می‌کند: «وَ قَدْ أَخَذَ مِیثاقَکُمْ» «۳» و «إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا» «۴»

بنابراین وقتی ما می‌توانیم نسبت به غیر مؤمن مسئولیتی را تصور کنیم که از بیرون ذات او بر او واجب می‌شود، بدون این‌که مسئولیت دیگری از وجدان خاص او صادر شود، امّا در مورد فرد مؤمن برعکس، امکان ندارد که یکی از دو نوع مسئولیت بدون دیگری به وجود آید، زیرا عمل اول ایمان مستلزم شناخت خدایی است که شایسته اطاعت است و آن کسی است که درعین

---

(۱)- انفال (۸) آیه ۲۷: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید، و در امانات خود نیز خیانت نکنید، درحالی‌که می‌دانید و آگاهید.

(۲)- بقره (۲)/ آیه ۱۸۷: خداوند می‌دانست که شما به خویشتن خیانت کردید (و این عمل را که ممنوع بود، بعضا انجام می‌دادید).

(۳)- حدید (۵۷) آیه ۸: و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق فطرت و خرد).

(۴)- مائده (۵) آیه ۷: (پیمانی را که به‌طور محکم خداوند با شما بست، فراموش نکنید) آن زمان که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۶

حال دوست‌داشتنی و معبود است.

و لیکن در جهت دیگر ممکن است بگوییم که در راه عینیت یافتن اخلاق، مانند اخلاق قرآن باید هر مسئولیّتی به نوعی از مسئولیّت دینی سرچشمه گیرد و یا دست‌کم پیآمد آن باشد.

ملاحظه می‌کنید که در واقع این اخلاق نه التزامات فردی و نه مؤسّسات اجتماعی هیچ‌کدام قادر نخواهد بود که مصدر تکلیف و مسئولیت باشد، مگر به نوعی از واگذاری سلطه الهی. و ما بایستی پیش از هر چیز مسئولیتی را بپذیریم که مبادرت فردی ما به وجود آورده است، تردیدی نیست که اسلام مسئولیت فردی را در جایگاه وسیعی قرار داده و آن را در موارد زیادی وسیله مسئولیتی استحکام می‌بخشد که شریعت الهی آن را مقرر داشته است. به عنوان مثال؛ برای مطلب فوق این است که شخص نیکوکاری که با میل و رغبت و با اختیار محض خویش عمل نیکی را انجام می‌دهد، شرع امکان ندارد او را از عملش بازدارد. و همچنین شخص ثالثی که از راه جوانمردی وامی را ضمانت می‌کند، سپس خودش نقش یک مدیونی را دارد. و پرهیزگاری که تصمیم انجام عمل مستحبی را دارد و خدا را شاهد بر ایمان خود می‌گیرد، از آن وقت در برابر تکلیفی الزام‌آور قرار می‌گیرد. در یک کلام، هر شخصی که یک کلمه، به انسانی در مورد یک عمل مشروع می‌آموزد، حتی اگر رودررو باشد، به موجب همان کلمه‌اش مسئولیت قطعی دارد، همین است فرموده خدای سبحان که می‌فرماید: «وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا» «۱» و رسول خدا صلّی اللّه علیه و

آله و سلّم می‌فرماید: «نشانه منافق سه چیز است: به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و چون وعده می‌دهد خلف وعده می کند و اگر امانتی بسپارند، در امانت خیانت می کند.» «۲» و این درسی است که ریشه‌اش در قرآن است: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۳۴: به عهد خود وفا کنید، چرا که از وفای به عهد سؤال می‌شود.

(۲)- ر. ک: صحیح بخاری: ۱/ ۲۱، حدیث ۳۳ و ۲/ ۸۶۸، حدیث ۳۲۲۷ و ص ۹۵۲، حدیث ۲۵۳۶ و ۳/ ۱۰۱۰؛ حدیث ۲۵۹۸؛ سنن ترمذی: ۵/ ۱۹، حدیث ۲۶۱۳؛ مجمع الفائدة: ۱۲/ ۲۷۴؛ صحیح مسلم: ۱/ ۷۸، حدیث ۵۹؛ کافی: ۲/ ۲۲۳؛ حدیث ۸؛ مسند ابی عوانه: ۱/ ۳۰؛ حدیث ۴۳؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۲/ ۴۸؛ صیانیهٔ صحیح مسلم: ۱/ ۲۳۲؛ سنن ترمذی: ۵/ ۱۹، حدیث ۲۶۳۱؛ من لا یحضره الفقیه: ۴/ ۲۶۱، حدیث ۸۲۱؛ الخصال: ۱۲۱، حدیث ۱۱۳؛ مجمع الزوائد: ۱/ ۱۰۷؛ سنن کبرای بیهقی: ۶/ ۸۵، حدیث ۱۱۲۴۰؛ تحف العقول: ص ۲۱؛ بحار الانوار: ۷۲/ ۲۰۵، حدیث ۶ (با مختصر تفاوت و تقدم و تأخّر کلمات). م

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۷

وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ.» «۱»

در مثال‌های فوق این مطلب روشن است که انسان همان کسی است که خود را با دخالت ارادی، مسئول می گردانـد، که اگر اراده نداشت و مسئول نبود، همچنان آزاد بود که انجام دهد یا انجام ندهد، و مسئولیتی که در این حال- چنان‌که می‌بینیم- در برابر خدا او را وادار بر انجام عمل می‌نماید، کمتر از آن مسئولیتی نیست که بر شخص سهل‌انگار و کاهل، در مورد انجام واجبات اصلی وارد می‌شود.

بـا ایـن همه از محالات است که بـدون هیـچ‌گونه قیـد و شـرطی همین را مبـدأ (الزام ذاتی) بـدانیم، بنـابراین برای این‌که وعـده‌ها و گرایش‌های ما درست باشـد و بتواند مسؤلیّت ما را مشـخّص کند- دست‌کم- باید موضوع انجام آن، نوعی از نیکی باشد که قبلا از طرف شرع مقرر شده است.

از این‌رو رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روایتی که عایشه نقل کرده، به صورت قضیه شرطیّه می‌فرماید: «هر که نذر کند که فرمان خدا را ببرد، باید فرمانبردار خدا گردد و هرکه نذر کند که نافرمانی خدا را بکند، نباید نافرمانی کند». «۲»

و از این قبیل است رابطه مسئولیت ما در مورد تکالیفی که در برابر دیگران- مستقل از اراده فردی- بر عهـده داریم. به عنوان مثال، هیـچ‌کس نیست که مخالف حق مقـدس پـدر و مادر باشد که فرزندان باید آنها را احترام کنند و در برابر آنها فروتن باشـند، خدای تعالی می‌فرماید: «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما

(۱)- توبه (۹) آیه‌های ۷۵- ۷۷: این عمل و این پیمان‌شکنی و بخل نتیجه‌اش این شـد که روح نفاق به‌طور مستمر و پایـدار در دل آنان ریشه کنـد و تا روز قیامت و هنگامی که خـدا را ملاقات می‌کننـد، ادامه یابـد. (این) به خاطر آن است که از عهـدی که با خدا بستند، تخلف کردند، و به خاطر آن است که مرتبا دروغ می گفتند.

(۲)- ر. ک: بخاری ۶/ ۲۴۶۳، حدیث ۶۳۱۸ و ص ۲۴۶۴، حدیث ۶۳۲۲؛ سرائر ابن ادریس: ۳/ ۶۶؛ تفسیر قرطبی: ۱۲/ ۵۰؛ تفسیر ابن کثیر: ۴/ ۴۵۵؛ المعتبر علامه حلی: ۲/ ۷۱۲؛ مسند ابی عوانه: ۴/ ۱۳، حدیث ۵۸۵۲؛ سنن ترمذی: ۴/ ۱۰۴، حدیث ۱۵۲۶؛ سنن کبرای بیهقی: ۱۹/ ۲۳۱؛ سنن دارمی: ۲/ ۲۴۱، حدیث ۲۳۳۸، مسند شافعی: ۱/ ۳۳۹؛ سنن ابی داود: ۳/ ۲۳۲ حدیث ۳۲۸۹، و بخاری بابی را درباره این آیه گشوده است: «وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُهُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ»، بقره (۲) آیه ۲۷۰: آنچه را که انفاق می‌کنید یا نذرهایی که (در این زمینه کرده‌اید) خداوند همه آنها را می‌داند. و ظالمان را یار و یاوری نیست.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۸

قَوْلًا كَرِيماً. وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ.» «۱»

جز این‌که این حق را- چنان‌که در قرآن آمده است- به‌طور سلطه محدود و مشروط در اندکی از موارد عطا می‌کند. توضیح این‌که این سلطه تنها متوقّف بر زمانی نیست که پدر و مادر از ما چیزی را بخواهند و ما برایمان خود خیانت کنیم و یا مرتکب نوعی از ستم گردیم: «وَ إِنْ جاهَداكَ لِتُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما» «۲»

بلکه وضعیت در صورتی که پدر و مادر مرتکب ستمی شوند، فرق می‌کند و در آن صورت بر فرزندان واجب است که آنها را به واجب الهی دعوت کنند و در حدّ توانشان آنها را در برابر داوری نگه دارند. باید در نظر داشت که توجه مسلمان نسبت به احترام بر پدر و مادر بسیار مهم است و محبّت به آنان فوق العاده عمیق، به‌ویژه «۳» در صورتی که آنها نیز مسلمان باشند و همگی دارای یک دین بوده باشند، ولی (محبت به والدین باید برای خدا و برای عدالت باشد، از این‌رو) احترام حق و عدالت را باید ترجیح دهد. با این‌که بنابر قانون ناپلئونی بر فرزند حرام است که بر ضد پدر و مادرش در قضایای مدنی یا جنایی «۴» شهادت دهد، قرآن کریم برعکس آن، می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ» «۵» و هم‌چنین

---

(۱)- اسراء (۱۷) آیه‌های ۲۳- ۲۴: و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو یا هردوی آنها نزد تو به سن پیری و شکستگی برسند (آن‌چنان‌که نیازمند مراقبت دائمی تو باشند، از هرگونه محبت دریغ مدار و کمترین اهانتی مکن، حتّی) سبک‌ترین تعبیر، یعنی اف به آنها مگو و بر سر آنها فریاد مزن! با گفتار سنجیده و بزرگوارانه سخن بگو! و بال‌های تواضع و فروتنی را در برابرشان از محبّت و لطف فرود آور!

(۲)- عنکبوت (۲۹) آیه ۸: و اگر پدر و مادر تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی، که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن.

(۳)- گفتیم «لا- سیّما» و نگفتیم «به‌خصوص» از آن جهت که قرآن به ما می‌آموزد که اختلاف‌نظر دینی به‌طور مطلق فرزندان را معاف نمی‌کند، از این‌که با پدر و مادر به عدالت، احترام و محبت رفتار کنند، چنان‌که در سوره لقمان/ ۱۵ می‌فرماید: «وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً»، یعنی: با آن دو در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن! قرآن نخواسته است که بدین وسیله تنها به پدر و مادر یک امتیازی بدهد، بلکه برعکس به ما می‌آموزد که نسبت به همه مردم با قطع‌نظر از عقایدشان باید از عدالت و نیکوکاری ما برخوردار شوند: «لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ»، ممتحنه (۶۰) آیه ۸: خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که با شما در امر دین پیکار نکردند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نساختند، نهی نمی‌کند.

(۴)- ر. ک.: ۲۱ ruT, I ervil, no? elopaN edoC

(۵)- نساء (۴) آیه ۱۳۵: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کاملا قیام به عدالت کنید و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید اگرچه به-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۱۹

بر ما لازم است که از اولیای امورمان «۱» اطاعت کنیم. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «۲» ولی به شرط آنکه دستوراتی که می‌دهند، مطابق با شرع باشد! ولی اگر این مشروعیّت مورد اختلاف بود، بایستی در مورد اختلاف، حکمیّت را به کتاب خدا و سنّت رسول خدا واگذاریم. «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ» «۳» مگر این‌که امر آنان مخالفت آشکاری با قاعده و قانون الهی داشته باشد، در آن صورت از طرف ما جز صرف ترک و طرد واضح کار دیگری شایسته

نیست. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مطابق روایت عبد اللّه بن مسعود، می‌فرماید: «تا وقتی که فرد مسلمان مأمور به معصیتی نشده است، وظیفه‌اش شنیدن و اطاعت است، چه در کار مورد پسند یا ناپسندش باشد، اما اگر مأمور به انجام معصیتی شد، نباید گوش دهد و نباید اطاعت کند.» «۴»

و بالاخره وظیفه ما در برابر برادران دینی وفای به عقود و قراردادهاست. خدای متعال

- زیان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود.

(۱)- در جای خودش توضیح داده‌ایم که منظور از اولیای امور ائمه معصومین علیهم السّلام در آیه شریفه است و بس- م.

(۲)- نساء (۴) آیه ۵۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر و اولی الامر (اوصیای پیامبر) را.

(۳)- نساء (۴) آیه ۵۹: اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ارجاع دهید، اگر ایمان به پروردگار و روز واپسین دارید، این برای شما بهتر و پایانش نیکوتر است.

(۴)- ر. ک: صحیح بخاری: ۴/ ۱۵۷۷، حدیث ۴۰۸۵ و صحیح مسلم: ۳/ ۱۴۶۹، حدیث ۱۸۳۹؛ سنن کبرا: ۴/ ۴۳۴، حدیث ۷۸۲۹؛ سنن نسائی: ۷/ ۱۶۰، حدیث ۴۲۰۶، فتح الباری: ۱۳/ ۱۲۳، حدیث ۶۷۲۵. و بخاری از علی علیه السّلام نقل کرده است که «پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گروهی را به جبهه جنگ فرستاد و مردی از انصار را فرمانده آنها ساخت و دستور داد که از او اطاعت کنید و او بر سپاهیان خشم گرفت و گفت: مگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دستور نداد که از من اطاعت کنید؟ گفتند: چرا، گفت: من تصمیم دارم، وقتی که هیزم جمع کردید و آتش برافروختید، آنگاه داخل آتش بروید. آنها هیزم جمع کردند و آتش افروختند، همین‌که خواستند داخل آتش شوند، ایستاده بودند به یکدیگر نگاه می‌کردند، یکی از آنها گفت: ما به خاطر فرار از آتش پیرو پیامبر شدیم، آیا سزاوار است که داخل آتش شویم؟ در آن میان که ایستاده بودند، ناگاه آتش خاموش و خشم او فرونشست، بعد که جریان را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفتند، فرمودند: «اگر داخل آتش رفته بودند، هرگز بیرون نمی‌رفتند. اطاعت تنها در کار نیک است.» رجوع کنید به صحیح بخاری: ۶/ ۲۶۱۲، حدیث ۶۷۲۶ و ص ۲۶۴۹، حدیث ۶۸۳۰؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۱۵۶؛ سنن ابی داود: ۳/ ۴۰، حدیث ۲۶۲۵؛ مصنف ابن ابی شیبه: ۶/ ۵۴۳، حدیث ۳۳۷۰۶؛ مسند احمد: ۱/ ۱۲۴؛ حدیث ۱۰۱۸؛ مسند ابی یعلی:

۱/ ۳۰۹، حدیث ۳۷۸؛ فیض القدیر: ۱/ ۵۱۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲۰

می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» «۱» و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «مسلمانان به شرایط و قراردادها باید وفادار باشند.» «۲» جز این‌که «اگر شرطی باشد که در کتاب خدا نیامده باشد، باطل است.» «۳»، «سازش میان مسلمانان جایز است، مگر سازشی که باعث حرام کردن حلالی گردد و یا حرامی را حلال کرده باشد.» «۴»

بنابراین از نظر مبدأ در اخلاق اسلامی برخوردی بین وظیفه هم‌وطن شایسته و وظیفه یک مسلمان شایسته وجود ندارد و ممکن نیست که وجود داشته باشد، زیراکه هر دو جریان تابع ذات قانونی است که از یک سرچشمه قانون‌گذاری ریشه می‌گیرد، جز این‌که این احتمال می‌رود که با برخی از مطالب ناهنجار از سردمداران روبرو شویم که باعث ایجاد چنین برخوردی شود. با وجود این، قانون واقعا خالص و بی‌عیب است، این مطلب را رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در یک جمله خلاصه کرده، می‌فرماید: «اطاعت از مخلوق در برابر نافرمانی خالق نباید انجام گیرد» «۵»

باید چنین فرض کنیم که این دستورات با وجود تنوعی که دارند، هم‌سو و هم‌جهتند. و به

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۱: ای افراد باایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید.

(۲)- ر. ک صحیح بخاری: ۲/ ۷۹۴، حدیث ۲۱۵۳ و ص ۹۸۱، حدیث ۲۵۸۳ و ۳/ ۵۲؛ مستدرک حاکم: ۲/ ۵۲، حدیث ۲۳۰۹؛ سنن ترمذی: ۳/ ۶۳۴، حدیث ۱۳۵۲؛ الخلاف: ۲/ ۱۱۵؛ مجمع الزوائد: ۴/ ۲۰۵؛ سنن کبرا: ۶/ ۷۹؛ کافی: ۵/ ۴۰۴؛ من لا یحضره الفقیه: ۳/ ۱۲۸؛ التهذیب: ۷/ ۳۷۱، حدیث ۱۵۰۳؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۶/ ۵۶۸؛ الاستبصار: ۳/ ۲۳۲؛ حدیث ۸۳۵؛ المغنی: ۴/ ۳۵۴.

(۳)- ر. ک. صحیح بخاری: ۲/ ۹۰۴، حدیث ۲۴۲۴، محاسن برقی، ۱/ ۲۲۱، حدیث ۱۲۹؛ تفسیر قرطبی: ۶/ ۲۳؛ سنن کبرای بیهقی: ۷/ ۱۳۲، حدیث ۱۳۵۳۳؛ سنن کبرا: ۳/ ۱۹۴، حدیث ۵۰۱۵ و ص ۳۶۵، حدیث ۵۶۴۴؛ عون المعبود: ۱۰/ ۳۱۳؛ سنن نسائی: ۶/ ۱۶۴، حدیث ۳۴۵۱؛ تفسیر عیاشی: ۱/ ۹، حدیث ۵؛ مسند اسحاق بن راهویه: ۲/ ۲۴۵؛ سبل السّلام: ۳/ ۶۴؛ المحلی: ۹/ ۲۴۳، حدیث ۱۶۹۵؛ سرائر: ۲/ ۵۹۰؛ مختلف الشیعه: ۵/ ۲۹۹.

(۴)- ر. ک: سنن ترمذی: ۳/ ۶۳۴، حدیث ۱۳۵۲؛ هدایه شیخ صدوق: ص ۲۸۶؛ صحیح ابن حبان: ۱۱/ ۴۸۸، حدیث ۵۰۹۱؛ موارد الظمآن: ۱/ ۲۹۱، حدیث ۱۱۹۹؛ سنن کبرای بیهقی: ۶/ ۶۵؛ حدیث ۱۱۱۳۴؛ سنن دارقطنی: ۴/ ۲۰۷، حدیث ۱۶؛ سنن ابی داود: ۳/ ۳۰۴، حدیث ۳۵۹۴؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۷۸۸، حدیث ۲۳۵۳؛ بحار الانوار: ۱۰۳/ ۱۷۸، حدیث ۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۴۱۸، حدیث ۳۸۵۶؛ کتاب الام: ۳/ ۲۲۱؛ بدایة المجتهد: ۲/ ۲۲۱؛ وسائل: ۱۸/ ۴۴۳.

(۵)- ر. ک: مسند احمد: ۵/ ۶۶. از قول عمران بن حصین؛ المبسوط شیخ طوسی: ۷/ ۴۱؛ وسائل الشیعه: ۱۱/ ۴۲۲، حدیث ۷؛ مسند زید بن علی: ص ۵۰۱؛ المهذب: ۲/ ۴۶۷؛ تفسیر قرطبی: ۵/ ۲۶۰؛ مجمع الزوائد: ۹/ ۱۸۷؛ المصنف ابن ابی شیبه: ۶/ ۵۴۵؛ مسند شهاب: ۲/ ۵۵/ ۸۷۲؛ شرائع الإسلام: ۳/ ۷۲۳؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۳۶۹، حدیث ۳۶۴۷؛ کشف الخفاء: ۲/ ۴۹۱، حدیث ۳۰۵۷؛ مجمع الفائدة: ۷/ ۴۴۲؛ المعتبر: ۲/ ۷۶۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲۱

راستی وظیفه‌ای را که ما اکنون واجب می‌دانیم و یا سلطه انسانی آن را واجب می‌داند، برطبق قانون قرآنی وضعیت ما در این حال با هر سه زمینه مسئولیت در ارتباط است: یعنی ما هم مسئولیت اخلاقی و هم اجتماعی و هم دینی خواهیم داشت. حال آیا معنای این سخن آن است که این مراتب سه‌گانه مسئولیت از نظر حکم درهم ادغام شده و یا کلا همسان و موافقند؟ ... هرگز چنین نیست، بلکه هر نوعی از مسئولیتها همواره ویژگی‌ها و شرایط خاص خود را دارد. و تنها تفاوتشان از آن جهت نیست که مسئولیت اخلاقی فوریت دارد و با یک روش ثابت و پایدار است، درحالی‌که مسئولیت اجتماعی انجام وظیفه نمی‌شود، مگر در خلال مدت‌هایی که از نظر کم و زیاد این اوقات متفاوتند، و مسئولیت دینی جز در روز جزا به ظهور نمی‌رسد، و هم‌چنین هرگز این تفاوت تنها از آن جهت نیست که پاداش اخلاقی، مختص درون ماست، درحالی‌که پاداش اجتماعی در ارتباط با اجسام و اموال ما و حقوق مدنی ماست و تأثیری در شخص ما ندارد، مگر از طریق این رویدادهای خارجی. و اما پاداش الهی هم به روح و روان ما و هم با جسم ما هر دو به صورت کیفری سخت و یا پاداشی نیکو در زندگی جاودانه سروکار دارد .. تمام این‌ها که گفتیم تنها پاداش مسئولیت‌ها نیست، بلکه بیش از این‌هاست، به راستی شرایطی که در مسئولیت‌های اخلاقی و دینی ما موجود است از سویی، و از سوی دیگر مسئولیت اجتماعی‌مان در قانون‌گذاری اسلامی از امتداد و کشش زیاد برخوردار نیست.

اینک به بحث و بررسی شرایط مسئولیت اخلاقی و دینی می‌پردازیم که از نصوص قرآنی استفاده می‌شود، جز این‌که شایسته است تا ما نخست روی طبیعت گسترده و فراگیر مبدأ این نوع مسئولیت پافشاری کنیم که قرآن کریم آن را بر تمام مخلوقات برخوردار از عقل و خرد گسترش داده است، بدون این‌که فرقی بین عقل انسانی و عقل فوق انسانی قائل شود، بلکه بدون کمترین تفاوتی بین توده مردم و مردمان صالح، باید گوش جان به فرموده خدای سبحان بسپاریم: «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً» «۱» و این آیه: «فَوَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كانُوا يَعْمَلُونَ» «۲» و «فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» «۳» بدون

تردید

(۱)- مریم (۱۹) آیه ۹۳: تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بنده اویند.

(۲)- حجر (۱۵) آیه‌های ۹۲- ۹۳: سوگند به پروردگارت که ما به‌طور قطع از همه آنها سؤال خواهیم کرد، از تمام کارهایی که انجام می‌دادند.

(۳)- اعراف (۷) آیه ۶: از تمام کسانی که پیامبران به سوی ایشان فرستاده شدند، به‌طور قطع در روز قیامت سؤال می‌کنیم، (نه تنها از آنها سؤال می‌کنیم) از پیامبرانشان نیز می‌پرسیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲۲

مقصود اصلی در این عبارات مسئولیت در پیشگاه خدا در روز واپسین است.

ولی باید در آیات ذیل جایگاهی را که قرآن مجید به مسئولیت اخلاقی اختصاص داده و چگونگی آن را مورد توجّه قرار دهیم، حتی در چنین موقعیت حساس محکمه وجدان را مقدم می‌شمارد تا آنکه حکم مبدأ اعلا را وعده دهد و اجرا کند، خدای سبحان می‌فرماید:

«وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً» «۱» و می‌فرماید: «عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ» «۲» و «عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ» «۳» این فراگیری از جنبه فردی و هم از جنبه موضوعی دوچندان می‌شود، بنابراین در آن لحظه تمام اعمالی که در زندگی دنیوی پدید آمده بود، در ذهن صاحبانشان حضور پیدا می‌کند: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً. وَ عُرِضُوا عَلی رَبِّکَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونا کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً. وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا فِیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَهً وَ لا کَبِیرَهً إِلَّا أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً» «۴»

بلکه هرگز محاسبه، تنها از همه اعمال ظاهری و نهانی انجام نمی‌گیرد، چون خدای تعالی می‌فرماید: «وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ» «۵» بلکه محاسبه از تمام آنچه از

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۱۴- ۱۵: و هر انسانی اعمالش را به گردنش آویخته‌ایم! و ما روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند، (آن‌گاه به او گفته می‌شود:) نامه اعمالت را خودت بخوان، کافی است که خودت امروز حسابگر خویش باشی!

(۲)- تکویر (۸۱) آیه ۱۴: هرکس می‌داند که چه چیزی را آماده کرده است!

(۳)- انفطار (۸۲) آیه ۵: هرکس می‌داند آنچه را که از پیش فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است.

(۴)- کهف (۱۸) آیه ۴۷- ۴۹: ما همه آن‌ها را در این هنگام محشور می‌کنیم، به‌گونه‌ای که حتی یک نفر را ترک نخواهیم کرد. آن‌ها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می‌شوند، (به آنها گفته می‌شود:) شما همگی نزد ما آمدید، همان گونه که در آغاز شما را آفریدیم، اما شما گمان کردید که ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد! و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسان‌هاست) در آن جا گذارده می‌شود، پس گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، مگر این که آن را به شمار آورده است، همه اعمال خود را حاضر می‌بینند و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۸۴: اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید، یا پنهان کنید، خداوند شما را مطابق آن محاسبه می‌کند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲۳

ملکات و توانمندی‌هایمان استفاده کرده‌ایم و همه اموال طبیعی و موروثی و اکتسابی‌مان نیز به عمل می‌آید؛ «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا.» «۱» و خدای تعالی می‌فرماید:

«ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ» «۲» و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم طرز تفکری را از این مسئله به ما می‌دهد و می‌فرماید: «روز قیامت هیچ بنده‌ای قدم از قدم برنمی‌دارد، مگر این‌که از عمرش سؤال می‌شود که در چه راهی گذراندی؟ و از عملش پرسیده می‌شود که چه کار کرده است؟ و از مال و ثروتش بازخواست می‌شود که از کجا به دست آوردی و در چه راهی صرف کردی؟ و از جسم و بدنش سوال می‌شود که در چه راهی فرسوده کردی؟» «۳»

اگر بخواهیم فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را پی‌گیری کنیم، این صفت فراگیری و شمول در آن به صورت خلاصه آمده است و هرگز بهتر از این سخن معروف پیدا نخواهیم کرد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن گفتارش هرکسی را از جهتی به پاسدار و پلیس یا مدیر مسئول نسبت به کارکنان خوبی که همراه او هستند، تشبیه کرده، می‌فرماید: «همه شما چوپان (دیده‌بان) و همه شما مسئول رعیت خود هستید، امام، چوپان، و مسئول رعیت خویش و مرد دیده‌بان اعضای خانواده و مسئول آنهاست، و زن در خانه شوهرش. چوپان و مسئول افراد زیر دستش و خدمتگزار، چوپان (پاسدار) مال مولای خویش و مسئول رعیت خود است.» «۴».

---

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۳۶: زیرا گوش و چشم و دل همه مسئولند.

(۲)- تکاثر (۱۰۲) آیه ۸: سپس در آن روز (همه شما) از نعمت‌هایی که داشته‌اید، بازپرسی خواهید شد.

(۳)- ر. ک: صحیح ترمذی: ۴/ ۶۱۲؛ حدیث ۲۴۱۷؛ سنن دارمی: ۱/ ۱۴۴، حدیث ۵۳۷ و ۵۳۹؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۷/ ۱۲۵، حدیث ۳۴۶۸۴؛ المعجم الأوسط: ۷/ ۳۰۷، حدیث ۷۵۷۶؛ المعجم الصّغیر: ۲/ ۴۹، حدیث ۷۶۰، مسند ابی یعلی:

۱۳/ ۴۲۸، حدیث ۷۴۳۴؛ المعجم الکبیر: ۱۰/ ۸، حدیث ۹۷۷۲؛ تهذیب الکمال: ۱۰/ ۵۱۷؛ و حدیث چنین است: «سوگند به خدایی که جان من در اختیار اوست، روز قیامت بنده‌ای قدم از قدم برنمی‌دارد، مگر این‌که خدای تعالی از چهار چیز می‌پرسد: از عمرش که در چه راهی گذرانده، از جسمش در چه راهی فرسوده، از مالش از کجا آورده و در چه راهی صرف کرده و از محبت ما اهل بیت بازخواهی می‌کند.»، ر. ک. مجمع الزوائد: ۱۰/ ۳۴۶؛ المعجم الکبیر: ۱۱/ ۱۰۲، حدیث ۱۱۱۷۷؛ المعجم الأوسط: ۹/ ۱۵۶، حدیث ۹۴۰۶، بشارة المصطفی: ۲۵۲؛ تفسیر نور الثّقلین: ۴/ ۴۰۲.

(۴)- ر. ک: صحیح بخاری: ۲/ ۸۴۸، حدیث ۲۲۷۸ و ص ۹۰۱، حدیث ۲۴۱۶ و ص ۹۰۲، حدیث ۲۴۱۹ و ۳/ ۱۰۱۰، حدیث ۲۶۰۰ و ۵/ ۱۹۸۸، حدیث ۴۸۹۲ و ص ۱۹۹۶، حدیث ۴۹۰۴ و ۶/ ۲۶۱۱، حدیث ۶۷۱۹؛ صحیح ابن حبان: ۱۰/ ۳۴۲، حدیث ۴۴۸۹؛ سنن ترمذی: ۴/ ۲۰۸، حدیث ۱۷۰۵؛ مجمع الزوائد: ۵/ ۲۰۷؛ منیة المرید شهید ثانی: ۳۸۱؛ بحار الانوار:

۷۲/ ۳۸؛ تفسیر قرطبی: ۵/ ۲۵۸: صحیح مسلم: ۳/ ۱۴۵۹، حدیث ۲۹/ ۱۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲۴

بنابراین هرکسی در گستره توانش مسئول از گردش خوب تمام کارهای کلّی و جزئی می‌باشد که موکّل آنها و بر آنها گمارده است!

جز این‌که اگر مسئولیّت اخلاقی فراگیر باشد، با این حال بدون شرایط نخواهد بود، بنابراین باید دید شرایط آن چیست؟ قرآن کریم این شرایط را به تفصیل بیان می‌کند که ما بخش آینده را بدان‌ها اختصاص داده‌ایم:

۲- شرایط مسئولیّت اخلاقی و دینی:

الف- طبیعت شخصی مسئولیت

نخستین چیزی که باید خاطرنشان گردد، این است که مسئولیّت اخلاقی و دینی شخصی محض است. اگر ما تمام نصوص قرآنی را که این اصل سیاسی را مطرح می‌کنند، یادآور شویم، سخن به درازا خواهد کشید، از این‌رو به نقل برخی از آنها بسنده می‌کنیم و آنها نصوصی هستند که در الفاظی کاملا واضح، این حقیقت را بیان می‌کند، از جمله:

«لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ» «۱»،

و «وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّما یَکْسِبُهُ عَلی نَفْسِهِ»، «۲»

و «مَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری «۳»

و «لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً» «۴»

و «الْیَوْمَ تُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْیَوْمَ» «۵»

و «وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا» «۶»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۸۶: هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است.

(۲)- نساء (۴) آیه ۱۱۱: هر گناهی که انسان مرتکب می‌شود، نهایتا و در نتیجه به خود ضرر زده و به زیان خود گام برداشته است.

(۳)- اسراء (۱۷) آیه ۱۵: هرکسی هدایت شود، برای خود هدایت یافته و آن‌کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده، هیچ‌کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد.

(۴)- لقمان (۳۱) آیه ۳۳: نه پدر کیفر (اعمال) فرزندش را تحمّل می‌کند، و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را.

(۵)- غافر (۴۰) آیه ۱۷: امروز هرکسی در برابر کاری که انجام داده جزا داده می‌شود، امروز هیچ ظلم و ستمی (بر هیچ‌کس) نخواهد بود.

(۶)- احقاف (۴۶) آیه ۱۹: و برای هرکدام از آنها درجاتی است برطبق اعمالی که انجام داده‌اند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲۵

و «وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی «۱»

از همه این‌ها به وضوح این نتیجه را می‌گیریم که در ثواب و عقاب امکان هیچ‌گونه تغییر یا امتداد و یا اشتراک و یا اشتباه وجود ندارد، حتی بین پدران و پسران؛ در صورتی که پدران و نیاکان ما الگویی از الگوهایی را به ما القا کرده‌اند و عاداتی را که ما از آنها آموخته‌ایم. و هرگاه ما مسئول روشی باشیم که این آموخته موروثی را از آن طریق به کار بسته‌ایم، باید به‌طور مطلق به همراه ایشان تمام بار گناه عمل آنها را نیز به دوش بکشیم: «تِلْکَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما کَسَبَتْ وَ لَکُمْ ما کَسَبْتُمْ وَ لا تُسْئَلُونَ عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ» «۲»

و این‌چنین با کشیدن قلم، دشواری خطای اصلی، محو می‌گردد. بنابراین قرآن تنها این مطلب را رد نمی‌کند که خطاهای انسان نخستین را بر همه مردم تقسیم می‌کند، بلکه این خطا در قرآن کریم در پوشش این صفت دنیوی مطرح نیست، به‌طوری‌که اختصاصا دیانت مسیحی چنین عقیده‌ای را دارد. زیراکه حضرت آدم به خاطر خبث طینت و یا نیّت بدش مرتکب آن خطا نشد. و این نیز کفایت نمی‌کند که بگویند به خاطر تحریک شدید وی مرتکب شد، بلکه به پیروی از قرآن باید اضافه کنیم که این وادار

ساختن و تحریک بر عمل در ذات خود طبیعت مادی نداشت، زیراکه نخستین جدّ ما را سخنان دشمنی فریب داد که برای اثبات سخنانش سوگند یاد کرد. «۳» و او پنداشت که خیرخواه اوست از روی سادگی، چه‌بسا در حین خوردن میوه ممنوعه و

---

(۱)- نجم (۵۳) آیه ۳۹: که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

(۲)- بقره (۲) آیه‌های ۱۳۴- ۱۴۱: آنها امّتی بودند که درگذشتند، و اعمالشان مربوط به خودشان است، و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست، و شما هرگز مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

(۳)- از مطالب شایان ذکر این است که ما معتقدیم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امام علیه السّلام معصومند، به این معنی که پیامبر منزّه از گناهان کبیره و صغیره و از خطا و نسیان است، بلکه از آنچه با جوانمردی منافات دارد و از هر عملی که عرفا زشت و ناپسند باشد، مبراست. پناه به خدا اگر عصمت نداشته باشند. اگر ما در هر حال احتمال خطا و نسیان بدهیم، در آن صورت هیچ‌یک از گفتار و رفتار آنها برای ما حجت نخواهد بود و ما الزامی به پیروی از آنان نخواهیم داشت، و این خود هدف بعثت انبیا را نقش بر آب می‌کند. درحالی‌که تمام دانشمندان شیعه امامیه به عصمت انبیاء اجماع دارند و انبیاء علیهم السّلام را از خطا و نسیان منزه می‌دانند. و هرچه از ظاهر برخی از اخبار خلاف این عقیده تصوّر می‌شود، قابل تأویل است؛ به‌طور مثال چنین توجیه می‌کنند: اوّلا، آدم و حواء علیهما السّلام پیش از آن کسی را ندیده بودند که به دروغ بر خدا سوگند بخورد. ثانیا، این رویداد پیش از رسیدن حضرت آدم علیه السّلام به نبوت بوده است، و از طرفی این گناه کبیره نبوده است و گناهان صغیره بخشوده است (شاید در آن-

حرام، اعتقاد داشت همچون فرشتگان پاک و پاکیزه می‌شود و به جاودانگی خدا جاودانه می‌گردد: «وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحِینَ» «۱» و گفت: «ما نَهاکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلّا أَنْ تَکُونا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدِینَ» «۲» شگفتا چه اشتباه بزرگی!! ... بنابراین چه کسی می‌تواند به چنین چیزی بی‌اعتنا باشد، در صورتی که پای‌بند دستورات وجدانی است؟ ... ولی توهّم دروغین را این ناصح دورو در چشم حضرت آدم آراست و علی‌رغم این‌که وی از آغاز در برابر حیله‌های احتمالی دشمنش حفاظت می‌شد، انسان نخستین همه این‌ها را فراموش کرد «۳» و لحظه‌ای فرارسید که در آن لحظه اراده استواری در خود نیافت: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً.» «۴»

با وجود همه این‌ها فراموشی به عنوان نسبت به حضرت آدم یک عذر پذیرفته محسوب نمی‌شود، چنان‌که نیت پاک نیز باعث شفاعت او نمی‌شود، زیراکه فراموشی از خود آن عمل نبوده، بلکه نسبت به هدف بوده است. و انگیزه‌های مخالفت هرچه باشد، نمی‌تواند ما را از پای‌بندی مطلقی برکنار کند که نشانه‌ها و حدود روشن و واضح دارد. در این نوع از فرمان قطعی

- حدیث مقصود امام رضا علیه السّلام از بخشودگی گناهان صغیره، ترک مستحب باشد) که بر انبیاء علیهم السّلام پیش از نزول روا بوده است، همین‌که خداوند حضرت آدم علیه السّلام را برگزید و او را پیامبر قرار داد، از هر گناه صغیره و کبیره معصوم بود. رجوع کنید به کتاب‌های: الإحتجاج: ۲/ ۲۱۶؛ عیون اخبار الرضا: ۲/ ۱۷۶؛ تفسیر المیزان: ۱/ ۱۴۵؛ بحار الانوار: ۱۱/ ۷۸؛ مسند الامام الرضا: ۲/ ۱۲۵؛ تفسیر صافی؛ ۱/ ۱۲۲؛ تفسیر نور الثّقلین: ۲/ ۱۱؛ تفسیر کنز الدّقائق: ۲/ ۶۴؛ قصص الأنبیاء جزایری: ص ۱۷ و حیاة الامام الرّضا باقر شریف قرشی: ۱/ ۱۵۷، با اندک تصرّف.

(۱)- اعراف (۷) آیه ۲۱: سوگندهای شدیدی برای آنها یاد کرد، که من خیرخواه شما هستم!

(۲)- اعراف (۷) آیه ۲۰: خداوند شما را از این جهت نهی نکرده، جز این‌که اگر از آن بخورید یا فرشته خواهید شد و یا عمر جاویدان پیدا می‌کنید.

(۳)- منظور از فراموشی در اینجا ترک مأمور به است، به‌ویژه پس از سوگندی که شیطان برای آنها خورد؛ زیراکه فراموشی بر انبیاء علیهم السّلام روا نیست، علاوه بر این‌که نهی وارد در آیه شریفه نهی ارشادی است، نه مولوی و تحریمی. رجوع کنید به کتاب‌های: کافی: ۱/ ۴۱۶ و ۲/ ۸؛ کمال الدّین و تمام النّعمة: ص ۲۱۳؛ شرح اصول کافی: ۷/ ۶۳ و ۱۲/ ۵۷؛ التّبیان شیخ طوسی: ۷/ ۲۱۳؛ تفسیر مجمع البیان: ۷/ ۶۰؛ تفسیر صافی: ۳/ ۳۲۴؛ تفسیر المیزان: ۱۴/ ۲۱۹.

(۴)- طه (۲۰) آیه ۱۱۵: پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم، امّا او فراموش کرد، و عزم استواری برای او نیافتیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲۷

به‌طور واضح استواری قاطعیّت نظریه کانت آشکار می‌گردد که هیچ استثنایی را اجازه نمی‌دهد که بر قاعده اخلاقی وارد شود.

بنابراین خطای حضرت آدم علیه السّلام یکی از آثار ضعف و سستی بوده که پدید آمده و کوتاهی در تلاش و کوشش در رعایت وظیفه، از این‌رو فطرت انسان نخستین به‌گونه‌ای فاسد نگشت که مستلزم دخالت دیگران شود تا او را نجات دهند، زیرا همین‌قدر کفایت می‌کرد که او به خطای خودش اعتراف کند و اظهار پشیمانی نماید، نه به خاطر شستشوی آلودگی و بازگشت به باطن پاکش چنان‌که بوده است و بس، بلکه از آن جهت که این توبه کار جدید، تربیت شود و به مرتبه برگزیدگان زبده برسد. «ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیْهِ وَ هَدی «۱»»

و فطرت انسانی به‌طور کلی برخلاف این نیست، تا آنجا که قرآن کریم آن را چنین توصیف می‌کند: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ.» «۲»

به راستی قرآن برای ما به تصویر می‌کشد آن بی‌گناهی را که به جای گنهکار بگیرند، نه تنها یک عمل ضد شرعی است، بلکه هم‌چنین با طرز تفکر اساسی عدالت انسانی ناسازگار است: «قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ» «۳»

باوجود این در قرآن کریم دو حالت وجود دارد که معلوم می‌شود هردوی آنها براساس مسئولیت فردی است، که از سویی راجع به برخی از گنهکاران گفته‌اند: «وَ لَیَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالًا مَعَ أَثْقالِهِمْ» «۴» و از سوی دیگر گفته‌اند: اولاد مؤمنان چنان با یکدیگر رفتار خواهند کرد که نیاکانشان رفتار می‌کردند، به شرط آنکه مؤمن باشند، و این است قول خدای تعالی که می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ

---

(۱)- طه (۲۰) آیه ۱۲۲: پس از این ماجرا پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرا شد و هدایتش کرد.

(۲)- تین (۹۵) آیه‌های ۴- ۶: مسلّما ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم، سپس او را به پایین‌ترین مرحله بازگردانیدیم، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداشی تمام‌نشدنی است.

(۳)- تین (۹۵) آیه ۴- ۶: یوسف (۱۲) آیه ۷۹: و گفت: پناه بر خدا! (چگونه ممکن است) ما کسی را جز آن‌کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم، بگیریم، اگر چنین کنیم مسلما ما ظالم خواهیم بود.

(۴)- عنکبوت (۲۹) آیه ۱۳: آنها بارهای سنگین گناهانشان را بر دوش می‌کشند، و بارهای دیگری را نیز به اضافه بارهای سنگین خودشان!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲۸

أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ» «۱» در این صورت هرگز ثواب و عقاب نتیجه تنها کوشش فردی نخواهد بود، بلکه گاهی این‌چنین از عمل دیگران نشأت می‌گیرد. و تردیدی نیست که این دو نمونه، شایسته دقت نظر و بررسی هستند، تا ببینیم که تا کجا ممکن است آن اصل فراگیر را تضعیف و یا پشتیبانی می‌کند.

به نخستین چیزی که قبل از هر چیز باید بپردازیم این است که یک طرز تفکر مشخصی را از ذهنمان بزداییم. و آن تفکر این است

که مسئله اینجا مسئله دگرگونی کلی نیست که بدان وسیله یک فردی را که در رأس مسئولیتی است از ثمره تلاشش بی‌بهره سازد و یا این‌که از پیآمدهای کردار بدش تبرئه نماید هیهات که چنین اتفاقی بیفتد.

درحالی‌که نصوص قرآنی که این دو حالت را چاره‌جویی کرده، نسبت به تأکید این واقعیت کوتاهی نکرده است.

به راستی ثواب و عقاب صاحب عمل امکان ندارد بدین وسیله کم شود: «وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» «۲»، «وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْءٍ» «۳» بنابراین مسئولیت‌های فردی در این صورت به‌طور کامل به حال خود می‌ماند و این نکته‌ای است که هیچ جای حرف ندارد. و تمام مطلبی که در اینجا وجود دارد، این است که دنباله ثواب و عقاب- آن‌طور که به نظر می‌رسد- از خارج می‌آید تا چه رسد به نتیجه عمل فردی.

و لیکن علی‌رغم توضیح مطلب به این‌گونه، همواره نوعی از تعارض و مخالفت با نصوص فراوان در اینجا وجود دارد که- به نظر ما- مطلقا این موضوع را مردود می‌شمارد و منکر این مطلب است چیزی را که مربوط به عمل خود او نیست، به او نسبت دهند.

بنابراین حقیقت مطلب در این مسئله چیست؟

و پیش از آن، بار سنگین اضافی که به حساب ستمگران اضافه می‌شود، چیست؟ و اگر عبارتی که اندکی قبل از قرآن مجید نقل شد، شرایطی را که این اضافه را روشن سازد، ذکر نکرده

---

(۱)- طور (۵۲) آیه ۲۱: کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از ایشان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می‌کنیم، و از (پاداش) عملشان چیزی نمی‌کاهیم.

(۲)- طور (۵۲) آیه ۲۱: و از (پاداش) عملشان چیزی نمی‌کاهیم.

(۳)- عنکبوت (۲۹) آیه ۱۲: آنها هرگز چیزی از خطاها و گناهان این‌ها را بر دوش نخواهند گرفت، آنها دروغ می‌گویند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۲۹

است، عبارت دیگری آن را به برخی از متکبران اختصاص می‌دهد. و این اشخاص- طبق گفته قرآن- مسئولیت کامل اعمال مخصوص خود را به دوش خواهند کشید و در مسئولیت آن‌هایی که گمراه ساخته‌اند، نیز شریک خواهند بود: «لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ» «۱»

اگر آن‌ها مسئول جرایمی نیستند که دیگران را بر آن جرایم دعوت کرده‌اند، پس معنای این حرف که آن‌ها مسئول اعمالی هستند که مرتکب شده‌اند، چیست؟

و تکرار می‌کنیم که فداکاری‌های آنان نیز هرگز باعث بخشش خطاهایشان- که تسلیم گمراهی شده‌اند- نمی‌گردد. قرآن کریم در موارد بسیاری ما را بیم داده است که سنگینی بار گناه پیروان، هرگز سبکتر نمی‌شود، و قرآن این حقیقت را به شکل مناقشه‌ای نقل می‌کند که بین دو گروه از گنهکاران در روز قیامت نزاع درمی‌گیرد و این مناقشه‌ای است که ریشه و مبدأش و همچنین حل این مناقشه همواره ثابت و غیر قابل تغییر و ماندگار است: بنابراین ناتوانانی که می‌خواهند خود را از خطاهایشان تبرئه کنند، به گردن کسانی می‌اندازند که آنها را در گمراهی افکنده‌اند، درحالی‌که این گروه از آنها فاصله می‌گیرند و می‌خواهند خود را از گناه آنها تبرئه نمایند، و همواره مناقشه به وامداری هر دو طرف می‌انجامد. «۲» ولی چوپانان علاوه بر رفتار

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۲۵: این‌ها باید روز رستاخیز هم بار گناهان خود را به‌طور کامل بر دوش بکشند و هم سهمی از گناهان کسانی را که به خاطر جهل گمراه کرده‌اند.

(۲)- رجوع کنید به: آیات ۱۶۶ و ۱۶۷ سوره بقره که می‌فرماید: «در این هنگام رهبران گمراه آنها دست رد به سینه آنان می‌کوبند

و از پیروان خود تبّری می‌جوینـد، و در همین حال عـذاب الهی را با چشم خود می‌بیننـد و دسـتشان از همه جا کوتاه می‌شود، (برای تسلّی دل خود می‌گوینـد:) ای کـاش مـا بـار دیگر به دنیـا بـازگردیم تـا از آنهـا تبّری جوییم، همـان گونه که آنها امروز از ما تبری جستند! (آری) این‌چنین خداونـد اعمالشـان را به صورت مـایه حسـرت به ایشـان نشان می‌دهـد، و آنها هرگز از آتش دوزخ خارج نخواهند شد.»

و آیات ۳۸ و ۳۹ سوره اعراف که می‌گویـد: «در روز رسـتاخیز خداونـد به آنهـا می‌گویـد: در صف گروه‌های مشابه خود از جن و انس کـه پیش از شـما بودنـد، قرار گیریـد و در آتش داخـل شویـد. هر دسـته‌ای کـه وارد دوزخ می‌شونـد، بـه دیگری لعن و نفرین می‌کند، هنگامی که همگی با ذلت و خواری در محیط شربار دوزخ قرار می‌گیرند (شکایت آن‌ها به پیشگاه پروردگار از یکدیگر شروع می‌شود)، نخست فریب‌خوردگان عرضه می‌دارنـد: پروردگارا! این اغواگران بودنـد که ما را گمراه ساختنـد، خـدایا عـذاب و کیفر آنان را مضاعف گردان! (عجبا! خداونـد در پاسخ آنها) می‌فرمایـد: برای هرکـدام (از شـما) عـذاب مضاعف است، ولی شـما نمی‌دانید.-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۰

شخصـی به مقدار معینی در نافرمانی و تبهکار اعضای گلّه سـهیم هستند، زیرا آنها خود را دارای مسئولیت اضافی می‌بینند که نشأت گرفتـه از علاـقه سـببّیتی اسـت که نسـبت به جرایم دیگران غیر از جرایم خودشـان را بر دوش می‌کشـند. بنـابراین آنـان از دو جهت مسئولند، بـه همین دلیـل از دو جهت گنهکارنـد. و گنهکـاری که مرتکب جرایم فراوانی می‌شـود، بـدیهی است که نمی‌شـود بـا او رفتاری کنند، شبیه رفتار کسی که به جز یک گناه مرتکب نشده است، خدای تعالی می‌فرماید:

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ بِما كانُوا يُفْسِدُونَ» «۱»

و در مقابـل هرچه که از رابطه سـببّیت یـا واسـطه‌گری بین مسـئولان زیـاد کم شود، می‌بینیم مسـئولیت به معنـای دقیق کلمه فروکش می‌کنـد و تفکیک می‌شود، خـدای تعالی می‌فرمایـد: «لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ» «۲» و «قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ» «۳» و «قُلْ لا تُسْئَلُونَ

- آنها به پیروان خود می‌گوینـد: شـما هیچ تفاوت و برتری بر ما ندارید، بنابراین شـما هم در مقابل اعمالتان عذاب دردناک الهی را بچشید!»

و آیات ۳۱ و ۳۲ سوره سبأ: «کافران گفتنـد: ما هرگز به این قرآن و کتاب‌های آسـمانی دیگری که قبل از آن بوده، ایمان نخواهیم آورد، اگر ببینی هنگـامی که این سـتمگران در پیشـگاه پروردگارشان (برای حساب) نگه داشـته شده‌انـد، درحالی‌که هرکـدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد، مستضعفان به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم. (ولی مستکبران) در پاسخ به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از راه هدایت بازداشتیم، بعد از این‌که هدایت به سراغ شما آمد، بلکه خود شما گنهکارید.»

و آیات ۳۶- ۳۹ سوره زخرف: «و هرکس از یاد خدا روی‌گردان شود، شیطانی را به سراغ او می‌فرستیم، پس همواره قرین اوست، و آن شـیاطین این گروه را از راه خـدا بازمی‌دارنـد، (و چنان در نظر آن‌ها جلوه می‌دهنـد) گمان می‌کنند هدایت‌یافتگان حقیقی آن‌ها هسـتند، تا زمانی که نزد ما حاضـر می‌شود، می‌بینـد (که عامل همه بـدبختی‌ها بوده) می‌گویـد: کاش میان من و تو فاصلـه مشـرق و مغرب بود! چه بـد قرین و هم‌نشـینی است! هرگز این نـدامت امروز به حال شـما سودی ندارد، چرا که شـما ظلم کردید، و در نتیجه همه در عذاب مشترکید.

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۸۸: کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، مجازاتی ما فوق مجازات کفرشان بر آنها می‌افزاییم، در برابر آنچه فساد می‌کردند.

(۲)- شورا (۴۲) آیه ۱۵: نتیجه اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن شما.

(۳)- هود (۱۱) آیه ۳۵: بگو: اگر من آنها را از پیش خود ساخته و به دروغ به خدا نسبت داده‌ام، گناهش بر عهده من است، ولی من از گناهان شما بیزارم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۱

عَمَّا أَجْرَمْنا وَ لا نُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ» «۱»

و هرگاه جریان از این قرار است، پس دیگر اثری از تعارض و اختلاف نمی‌ماند، حتی استثنائی نیز وجود ندارد تا بر قاعده کلی وارد شود. و در آینده بررسی این حالت اولیه- برعکس- برای ما بازگو خواهد کرد و برخی محدودیت را برای روشی مطرح می‌کند که بدان وسیله اسلام مسئولیت فردی را به تصویر می‌کشد. به راستی که آن یک طرز تفکر گسترده‌ای است، بسی گسترده‌تر از تمام نصوصی که ایراد فرموده است. بنابراین انسان تنها مسئول اعمالی نیست که به سوی آنها در شکل دخالت مثبت و مباشر از نظر دیگران دعوت می‌کند، آن‌گاه که اوامر، یا نصایحی و یا الهاماتی نسبت به ایشان صادر می‌کند، و این مسئولیت تنها مسئولیت الگوئی نیست که از مقام بالاتر- جهت انتشار در بین توده‌ها به خاطر تنها عظمت صاحبش- می‌آید، بلکه هر نوع اقدام نیک یا بد، از هر جهتی که باشد از اهمیّتی برخوردار است و از نظر واقع و یا نتایج مستقیم آن حدّ و حسابی ندارد، تا وقتی که شایستگی پیشوایی دیگران را دارد.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مسئولیت صاحب یک عمل نو را اعلان می‌فرماید که به مقداری که تمام مردم در خلال قرن‌های آینده تا روز قیامت مسئولیت دارند، او تنها دو برابر مسئول است، می‌فرماید: «هرکه در اسلام سنّت نیکی را رایج کند، اجر و پاداش آن را دارد و نیز اجر کسانی را که پس از وی به آن سنت عمل کنند، بدون این‌که از اجر و پاداش آنها چیزی کم شود، و هرکه در اسلام سنت بدی را رایج کند، بار گناهش به گردن اوست و نیز بار گناه کسانی که پس از وی به آن عمل کنند، بدون این‌که از گناهان آنها چیزی کم شود.» «۲»

و هم‌چنین در روایتی که عبد اللّه بن مسعود نقل کرده است، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «هیچ کسی نیست که از روی ستم کشته شود، مگر این‌که به گردن (قابیل) پسر نخستین آدم سهمی از

---

(۱)- سبأ (۳۴) آیه ۲۵: بگو! شما مسئول گناهان ما نیستید، و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود.

(۲)- ر. ك: صحیح مسلم: ۳/ ۸۷؛ مختصر صحیح مسلم حافظ منذری: حدیث ۵۳۳، نشر اداره امور اسلامی وزارت اوقاف و امور اسلامی کویت؛ تفسیر قرطبی؛ ۱۳/ ۳۳۱؛ سنن نسائی (برگزیده): ۵/ ۷۶؛ جامع معمر بن راشد: ۱۱/ ۴۶۶؛ المعجم الأوسط: ۸/ ۳۸۴، حدیث ۸۹۴۶؛ مستدرك الوسائل: ۱۲/ ۲۲۹: الفصول المختاره شیخ مفید: ص ۱۳۶؛ بحار الأنوار: ۷۷/ ۱۰۴، حدیث ۱؛ مسند احمد: ۴/ ۳۵۷؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۷۴، حدیث ۲۰۳؛ مجمع الزوائد: ۱/ ۱۶۸؛ روضة الطّالبین: ۱/ ۷۳، فیض القدیر: ۱/ ۵۲۶؛ تهذیب الأسماء: ۱/ ۲۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۲

خون اوست» «۱» و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در تأیید سخن خویش دراین‌باره آیه شریفه را یادآور شد: «مِنْ أَجْلِ ذلِكَ كَتَبْنا عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» «۲»

بلکه جریان در وسعت بیشتری پیش می‌رود!! نسبت به آنچه که فقط خود مرتکب آن شده‌ایم، بلکه در آینده به‌گونه‌ای از ما راجع به کارها و تصرّفات دیگران می‌پرسند و ما در زمینه انحراف رفتار هم‌نشینانمان مسئولیم چنانچه ما آن‌ها را به حال خودشان

بگذاریم و آن‌ها کارهای بـد کننـد، بدون این‌که با هیچ‌یک از امکانات شـرعی که می‌توانستیم از بدی عمل آن‌ها جلوگیری کنیم، کمترین دخالتی نکنیم. و نظیر این است آن عمل اجتماعی منفی یا بی‌مبالاتی که در حـد یک عمل مثبت، جرم و گناه دارد، بنابراین خودداری، خود نوعی مشارکت منفی در جرم است، قرآن داسـتان یک جامعه قدیمی را بازگو می‌کند که مورد لعنت و نفرین انبیاء علیهم السّلام قرار گرفت و تمام گناهش که باعث استحقاق این لعن و نفرین شد، این بود که بر بخشی از اعضای خود که کار بد و گناه می‌کردند، اعتراض نکردند (نهی از منکر ننمودند)، می‌فرماید: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِى إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ» «۳»

---

(۱)- ر. ک: صحیح بخاری: ۳/ ۱۲۱۳، حدیث ۳۱۵۷ و ۶/ ۲۶۶۹، حدیث ۶۸۹۰؛ فتح الباری: ۱۲/ ۱۶۹؛ المصنف ابن ابی شیبه کوفی: ۶/ ۴۰۲: حدیث ۷؛ تفسیر قرطبی: ۶/ ۱۳۷؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۰۳، حدیث ۱۳۷۷؛ سنن کبری بیهقی: ۲/ ۲۸۴، حدیث ۳۴۴۷؛ مجمع الزوائد: ۷/ ۲۹۹؛ شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۳/ ۱۴۶. کسـی که قتل را به صورت سـنت درآورد، او قابیل است. کفل یعنی نصیب، چنان‌که در «النهایهٔ فی غریب الحدیث» ۴/ ۱۹۲ آمده است.

(۲)- مائده (۵) آیه ۳۲: (پس از ذکر داستان فرزند آدم یک نتیجه‌گیری کلی و انسانی در این آیه شده است، نخست می‌فرماید): به خـاطر همین موضوع بر بنی اسـرائیل مقرر داشتیم که هرگاه کسـی انسانی را بـدون ارتکاب قتل، و بـدون فساد در روی زمین به قتل برساند، چنان است که گویا همه انسان‌ها را کشـته است و کسی که انسانی را از مرگ (حتمی) نجات دهد، گویا همه انسان‌ها را از مرگ نجات داده است.

(قابل توجه است که کسـی از امام صادق علیه السّـلام تفسیر این آیه را پرسـید، امام علیه السّـلام فرمود: منظور از کشـتن و نجات از مرگ که در آیه آمـده، نجات از آتش‌سوزی یا غرقاب و ماننـد آن است، سـپس امام علیه السّـلام سـکوت کرد و بعد فرمود: تأویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد- م).

(۳)- مائده (۵) آیه ۷۹: کافران از بنی اسـرائیل بر زبان داوود و عیسـی بن مریم لعن شدنـد و این دو پیامبر بزرگ از خـدا خواسـتند که-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۳

بدین وسـیله می‌بینیم که مسئولیت فردی در این درجه از گسترد گی، هم‌مرز، بلکه نزدیک به اندماج و تداخل در مسئولیت اجتماعی است، ولی نه به گونه مرزبنـدی و تعیین حـدود، زیراکه منظور از اجتمـاع در اینجا چیزی جز گروهی از وجـدان‌های فردی مشـخّص نیست که قـانون اخلاقی را می‌دانـد و هم‌زمان اعمالی را که باعث شکسـتن و بی‌حرمتی به این قانون است، می‌شـناسد. در نتیجه این جامعه، تبهکاران از اعضای خود را با اطمینان به حال خود رها می‌کند، به این معنی که باکی ندارد تا در برابر آن‌ها موضع سـرزنش صریـح و روشن بگیرد. و برعکس، آن کسانی که کمترین تلاش و کوشـش را انجام می‌دهنـد، چه با یادآوری وظیفه‌ای که دارند و یا با فاصله گرفتن از گنهکار، آنان نجات می‌یابند: «هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ» «۱»، «فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ» «۲»

و این نیز تمـام مطلب نیست، بنـابراین منظور تنهـا آن اعمـالی نیست که علنی مـا آن‌ها را در اجتماع با رفتارمان نشان می‌دهیم، بلکه نتایج طبیعی دور آن‌ها که پیآمد آنها بوده و بر حجم محتوای آنها می‌افزاید. سـعادت و شـقاوتی که ممکن است به انسانیت برسد از ناحیه کاری که بـدون قصـد انجام گرفته، بلکه صاحب آن عمل راه چاره و امکان فاصـله گرفتن از آن کار را نداشـته، و انـدازه آن عمل را نمی‌دانـد، چگونه با یک میزان ایجابی و یا سـلبی عاید صاحبش می‌شود، حتی اگر تا زنده است، نیز انجام نگرفته، بلکه پس از مرگ وی با او ارتباط پیدا می‌کند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در این‌باره می‌فرماید: «وقتی که فرزند آدم بمیرد، رشته عمل

او گسسته می‌شود، جز در سه مورد:

صدقه جاریه، علمی که سودمند است و یا فرزند صالحی که برای او دعا کند.» «۳»

- آن‌ها را از رحمت خویش دور سازد. این اعلام تنفر و بیزاری به خاطر آن بود که آنها گناهکار و متجاوز بودنـد، یکـدیگر را از کار خلاف نهی نمی‌کردند، و حتی جمعی از نیکان آنها با سکوت و سازشکاری، افراد گنهکار را عملا تشویق می‌کردند.

(۱)- انعام (۶) آیه ۴۷: (در این آیه شریفه پس از خاطرنشـان کردن سه نعمت: چشم، گوش و فهم که سرچشـمه تمـام نعمت‌هـای دنیوی و اخروی است، اشاره به امکان سلب این نعمت‌ها وجود دارد، می‌فرمایـد: ای پیامبر به آنها بگو: آیا عـذاب بـدون مقـدمه به سراغ شما می‌آید) و آیا جز ستمکاران نابود می‌شوند؟

(۲)- اعراف (۷) آیـه ۱۶۵: امـا هنگـامی کـه تـذکراتی را که به آنهـا داده شـده بـود، فراموش کردنـد (لحظه عـذاب فرارسـید، و) نهی‌کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم (و کسانی را که ستم کردند، به خاطر نافرمانیشان به عذاب سختی گرفتار ساختیم).

(۳)- ر. ك: صحیح مسلم: ۳/ ۱۲۵۵، حدیث ۱۶۳۱؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱/ ۹۰؛ المحلی: ۷/ ۳؛ الإنتصار شریف مرتضی-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۴

در اینجا به حالت دومی می‌رسیم که برخلاف همه این تفسیرهاست و آن این است که فرزندان ما که اعمال ما نیستند، چون تلاش آنها ادامه دارد و کامل‌کننـده تلاش و کوشش ماست، از این‌رو به حساب اضافه می‌شود، ولی عکس قضیه را چگونه تجویز کنیم؟ از نظر زمانی اشـتباه خواهد بود که قبل از به دنیا آمدن آنها، به خاطر علاقه سببیت به آنها چنین نسبتی را بدهیم و آنها را در اعمالی شریک بـدانیم که پیش از تولـد آنها انجام گرفته است و این علاقه مشروعیّت بدهـد که آنها با گذشـتگانشان در برابر عدالت الهی مساوی باشـند. باوجود این ما نمی‌دانیم چگونه سازش دهیم بین عبارتی که این برابری را به صـراحت بیان می‌کنـد، یعنی این سـخن خـدا که می‌فرمایـد: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمـانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ» «۱» و بین نصوص دیگر به‌خصوص این آیه شـریفه: «تِلْکَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما کَسَبَتْ وَ لَکُمْ ما کَسَبْتُمْ وَ لا تُسْئَلُونَ عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ» «۲» و این آیه: «یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً» «۳»

که کاملا عکس مطلب را اثبات می‌کند. و این حدیث مشهور را که ابو هریره از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده، بخوان! می‌فرماید: «کسی که عمل خودش کند و نارسا باشد، نسبت فامیلیش او را پیش نمی‌برد و سرعت نمی‌بخشد» «۴»

- ص ۱۹۸؛ المعتبر محقق حلی: ۱/ ۳۴۱؛ سنن ترمذی: ۳/ ۶۶۰، حدیث ۱۳۷۶؛ سنن کبرا بیهقی: ۶/ ۲۷۸، حدیث ۱۲۴۱۵؛ سنن ابی داوود: ۳/ ۱۱۷، حدیث ۲۸۸۰؛ مسند أحمد: ۲/ ۳۷۲، حدیث ۸۸۳۱.

(۱)- طور (۵۲) آیه ۲۱: کسانی که ایمان آوردنـد و فرزنـدانشان به پیروی از ایشان، ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می‌کنیم، و از (پاداش) عملشان چیزی نمی‌کاهیم.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۳۴: آنهـا امتی بودنـد که درگذشـتند، و اعمالشـان مربوط به خودشان است، و اعمال شـما مربوط به خود شـما است. و شما هرگز مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

(۳)- لقمان (۳۱) آیه ۳۳: ای مردم، تقوای الهی پیشه کنیـد و بترسـید از روزی که نه پدر کیفر (اعمال) فرزندش را تحمل می‌کند و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را (می‌پذیرد).

(۴)- ر. ك: صحیح مسلم: ۴/ ۲۰۷۴، حدیث ۲۶۹۹؛ شرح النوری علی صحیح مسلم: ۱۷/ ۲۲؛ الرسالهٔ السعدیهٔ علامه حلی: ص ۱۶۳؛ نهج البلاغه: ۴/ ۶، حکمت ۲۳؛ عیون الحکم و المواعظ: ص ۴۵۴؛ صحیح ابن حبان: ۱/ ۲۸۴ و ۳/ ۴۵، حدیث ۷۶۸؛ سنن ترمذی: ۵/

۱۹۵، حدیث ۲۹۴۵؛ سنن دارمی: ۱/ ۱۱۱، حدیث ۳۴۵؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۸۲، حدیث ۲۲۵؛ مسند احمد: ۲/ ۲۵۲، حدیث ۷۴۲۱؛ مستدرک الوسائل نوری: ۳/ ۲۶۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۵

مفسران برای این‌که خود را از این تعارض و اختلاف نجات دهند، می‌گویند: آیه نخستین از سوره طور اساسا به مجازات مربوط نیست، بلکه لطف محضی است که خداوند برایشان ارزانی می‌دارد، غیر از پاداشی که استحقاق داشته‌اند، و بر پاداش ایشان می‌افزایند، و الطافی از این قبیل صحیح نیست که تحت یک قاعده و قانونی درآید. و آنچه را که اخلاق می‌خواهد آن است که شخصی را از حقوقش محروم نکنند: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «۱» و نیز خدای متعال می‌فرماید: «وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً» «۲» بنابراین اگر عدالت مطلقه برای هر انسانی حقش را مقدم داشته است، پس چیزی تغییری نکرده است، جز این‌که خداوند بر کسانی که می‌خواهد (شایستگی دارند)، بیشتر از آنچه استحقاق دارند، مرحمت فرماید.

البته ما می‌توانیم اعتراض کنیم، اولا به این‌که چرا به صرف رسیدن شخص مقصر به درجه‌ای، سزاوار کیفری می‌شود که پیشنهاد شده، درحالی‌که چه‌بسا در مورد آن دیگری- اگر تعبیر درستی باشد- نوعی از رابطه کرامت و بخشایش است، این باعث تحریک خشم قانونی او می‌شود، در صورتی که خود را با آن دیگری برابر می‌بیند (و در مقایسه) از نظر اخلاقی پست‌تر!

حقیقت این است که این اعتراض از آن جنبه عاطفی دقیق و حساب شده نیست، زیراکه دشوار نیست که ما پاسخ دهیم در بهشت الهی جای مقایسه و مسابقه نیست، و دل‌های افراد سعادتمند از هر نوع کینه و حسد فیما بین تهی است، «وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ» «۳» علاوه بر این، حتّی در همین زندگی دنیوی، باید ویژگی‌های اختصاصی را بین مردم آینده و گذشته مستبعد شمرد، به‌ویژه از ناحیه نسل‌های اولیه، زیرا نیاکان همواره چیزی جز رضای کامل مشاهده نمی‌کردند، وقتی که می‌دیدند فرزندانشان همانند حلاوت سعادتی را که آنها چشیده‌اند، برخوردارند، اگر بیشتر از آن حلاوت نباشد، کمتر از آن هم نیست.

---

(۱)- زلزله (۹۹) آیه‌های ۷- ۸: پس هرکس وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد (پاداش) آن را می‌بیند. و هرکس هم‌وزن ذرّه‌ای کار بد کرده است، (کیفر) آن را می‌بیند.

(۲)- انبیاء (۲۱) آیه ۴۷: و ما ترازوهای عدل و داد را در روز قیامت برپا می‌کنیم، پس به هیچ‌کس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی‌شود.

(۳)- حجر (۱۵) آیه ۴۷: ما هرگونه حسد و کینه و عداوت و خیانت را از سینه‌های آنها می‌شوییم و برمی‌کنیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۶

و لیکن ما باید فرض کنیم که تمام جهان از این رضایت برخوردار بوده است، اما آیا عدالت نیز در ذات خود به آن وضع راضی بود؟ چرا به برخی از مردم احسان شده و به دیگران در همان اندازه احسان نشده است! آیا کرم و بخشندگی نیز در امتیاز دادن و بخشش ویژه حقی ندارد؟

به راستی که هدف تمام مفسران این بوده است که جریان حکم الهی را چنان بدانند که در واقع بین دو طرف و دو شخص که برحسب طبیعتشان از حق مساوی برخوردارند، برابر و همسانی است، و ما پیش از این‌که بخواهیم این تجویز مفسران را بررسی کنیم، بیشتر مشروعیت این مطلب روشن می‌شود که اولا از خودمان راجع به همسانی و برابری از این قبیل بپرسیم که از نص قرآنی بالا استفاده می‌شود.

وقتی که ما به عبارت عربی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم واژه «الحق» ممکن است به معنای «شبّه» و یا به معنای «اتبع و ضمّ» تفسیر شود

و چون در سبک و سیاق گفتار چیزی نیست که یکی از این معانی را قطعی کند بنابراین اعتبارات و برداشت‌های لغوی زیاد است و هم‌چنین از نظر طبع عقلی برداشت‌هایی وجود دارد که ما را بر آن وامی‌دارد که معنای آخری را برگزینیم.

از جمله مقرّرات، هم‌چون یک قانون عمومی در مورد تفسیر الفاظ و واژه‌های متشابه این است که در حد امکان می‌بایست بر معنای حقیقی- که کمترین اشتباه پیش می‌آید- حمل کنیم. بنابراین اگر ثابت شد که یکی از دو معنی مادی محسوس است و دیگری مجرد و با طبیعت اخلاقی، که چنین چیزی غالبا جز از طریق مقایسه امکان‌پذیر نیست. پس سزاوارترین معنایی را که در این حال ما باید در نظر بگیریم، همان ضمیمه کردن «ضم» خواهد بود که این معنی درعین‌حال تأکید بیشتری را نیز می‌رساند. به این ترتیب که هر دو تفسیر در این مضمون اتفاق دارند، درحالی‌که معنای تشبیه جز یک چیز را نمی‌رساند.

جز این‌که، در نزد ما غیر از این اعتبارات کلی، نصوص دیگری وجود دارد که حالات شبیه به این مورد را حل می‌کند، و اتفاقی هم نیفتاده است که در بیان عمل متقابل، مساوات و برابری را مطرح کرده باشد، بلکه صرف اشتراک را که با واژه «مع» تعبیر شده، ذکر کرده است و در قرآن کریم آمده است: «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۷

وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ» «۱». همان‌طوری که در بسیاری از احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد است که مقرر می‌دارد، چگونه کسانی که در راه خدا باهم دوستی دارند، در بهشت گرد هم می‌آیند: «تو با کسی هستی که دوست داری.» «۲» و «شخص با کسی است که او را دوست دارد.» «۳» در این صورت ما می‌بینیم مثالی که ما را به نتیجه بحث می‌رساند، چیزی جز حالت خاصی از یک مفهوم نیست، یعنی همان محبت در راه خدا، بنابراین آن فرزندانی که تنها به آن فرزندی طبیعی بسنده نکرده، بلکه فرزندی روحی و روانی را نیز بر آن افزوده‌اند، چرا نتوانند بر حقیقت مثل اعلای خود با اجتماع در راه خدا عمل کنند، تا این‌که جایگاه واقعی اجتماع را پیدا کنند و با آنانی گرد آیند که آنها را الگو قرار دادند، درحالی‌که به‌واقع پیرو آنها بودند و از نظر درجه کمال با آنها تفاوت داشته‌اند؟ آیا جدایی این‌ها از ایشان انکار ارزش این محبت و دوستی نیست؟ بنابراین، هم سویی و اتحاد در بهشت خدا اختلاف درجه پاداش را به‌طور مطلق نفی نمی‌کند و لزوما پیآمد آن، اختلاط در ارزش‌ها نیست؛ پس ما به خوبی می‌فهمیم که اعضای یک جمعیت واحد، درجات مختلفی در مقام و منصب و وظایف مختلفی دارند، استحقاقشان نیز متفاوت است، مانند یک قطاری که مجموعه مختلفی از گروه‌های مسافران را منتقل می‌کند.

بنابراین، وقتی که آیه را به این ترتیب معنی کردیم و چنان‌که شایسته است با همه نصوص دیگر مقایسه نمودیم، ملاحظه خواهیم کرد که کم‌ترین برخوردی با اصل فراگیر و به‌خصوص با قانون مسئولیت فردی ندارد.

در اینجا اعتراض دیگری وجود دارد، که نتیجه‌اش برخلاف این اصل است و آن اعتراض

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۶۹: و کسی که خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را اطاعت کند (در روز رستاخیز.)، همنشین کسانی خواهد بود که خداوند نعمت خود را بر آنها تمام کرده است؛ از پیامبران، صدیقان و شهیدان و صالحان.

(۲)- ر. ک: کافی: ۸/ ۸۰، حدیث ۳۵؛ دعائم الإسلام: ۱/ ۷۲؛ امالی مفید ص ۳۳۹؛ صحیح ابن حبان: ۱/ ۳۰۸، حدیث ۱۰۵؛ مسند احمد: ۳/ ۱۱۰، حدیث ۱۲۰۹۶، ۱۲۷۹۲، ۱۳۴۱۱؛ فتح الباری: ۱۰/ ۵۶۰؛ تحفة احوذی: ۷/ ۵۱؛ فیض القدیر: ۴/ ۳۲۰؛ کشف الخفاء: ۲/ ۲۶۵، حدیث ۲۲۸۴؛ إعانة الطّالبین: ۴/ ۳۸۵.

(۳)- ر ک: فتح الباری شرح صحیح بخاری: ۱۰/ ۵۵۹، حدیث ۵۸۱۸؛ علل الشرایع: ۱/ ۱۴۰، حدیث ۲؛ امالی طوسی: ۶۲۱؛ امالی صدوق: ص ۳۵۲؛ صحیح مسلم: ۴/ ۲۰۳۲، حدیث ۲۶۳۹؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۳۱۶، حدیث ۵۵۷؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۶۲۱، حدیث ۲۵۰۶؛ سنن ترمذی: ۴/ ۵۹۵، حدیث ۲۳۸۵؛ مسند احمد: ۳/ ۲۶۵، حدیث ۱۳۵۴؛ مسند ابی یعلی: ۵/ ۲۷۰، حدیث

.۲۸۸۸

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۸

این است که ممکن است از اعتقاد به شفاعت سرچشمه بگیرد (به این معنی که در روز قیامت از جانب فرشتگان یا پیامبران، نسبت به صالحان و یا از جانب مؤمنان نسبت به برادران دینی‌شان در پیشگاه خدا وساطت شود) و این طرز فکر را در بسیاری از احادیثی می‌یابیم که معروف به صحتند و مشهور است که همه این‌ها صحیح هستند. «۱»

---

(۱)- خداوند پیامبران و رسولان را بشارت‌دهنده و ترساننده فرستاده و آنان را وسیله رحمت و هدایت تمام مردم قرار داده است، وانگهی پیامبر بزرگی را براساس فطرت و به عنوان پیام‌آور رحمت فرستاده است که بر هدایت ایشان به خاطر لطفی که بر ایشان دارد، حریص است و آنان را به چیزی دعوت می‌کند که از باب دلسوزی سعادت و زندگی‌شان در گرو آن است: «پیامبری از خودتان به سوی شما آمد، او سخت به هدایت شما علاقمند است، او نسبت به مؤمنان رءوف و مهربان است.» توبه/ ۱۲۸.

این دلسوزی و مهربانی چیزی جز از فیض بخشش‌های پروردگاری و راه الهی نیست که خداوند برای نیکی انسانیت و خوشبختی بشر به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ارزانی داشته است. «ما هریک از این گروه و آن گروه را از اعطای پروردگارت می‌دهیم و امداد می‌کنیم، چرا که بخشش پروردگارت از هیچ‌کس ممنوع نیست» اسراء/ ۲۰. از این‌رو، این لطف الهی در آخرت به احترام پیامبرش و برای بزرگداشت از مقام والای او و به منظور رحمتی از جانب خود به بندگان چند برابر می‌شود «چرا که او نسبت به مؤمنان رءوف و مهربان است.» احزاب (۳۳) آیه ۴۳. وقتی که روز جزا فرارسد و گرفتاری شدت یابد و کار خطرناک و موقف عظیم گردد و بندگان آرزو کنند، کاش شدت این ترس نبود و عظمت رستاخیز و لرزش آن روز بازمی‌ایستاد! و مردم به انبیاء و رسولان خدا پناه ببرند و همه آنها نقش خود را به پیامبر رحمت و شفیع امّت و پناهگاه خلایق حواله کنند، رأفت الهی تجلی کند و دریای محبت به جوش آید و عواطف تحریک شود تا دست متوسلان را بگیرد و طالبان شفاعت را نجات دهد و درخواست فریادخواهان را پاسخ دهد! جای تعجب نیست، چون پیامبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کعبه فضیلت و قبله امید و آرمان امت‌ها و محل آرزوهاست! بنابراین توجه، پناه‌جویی و درخواست شفاعت به وسیله او و دیگر انبیاء و اولیاء و صالحان از نظر مسلمانان و در دل آنان چیزی جز این معنی مورد اشاره نیست «بگو تمام شفاعت از آن خداست.» زمر/ ۴۴. به راستی که شفاعت برای معبود دیگر و برای بنده‌ای نیست که به عبادت معبود دیگر راضی بود، بنابراین انحصار در این آیه شریفه نسبی است، مقصود نفی شفاعت بت‌ها در مورد بت‌پرستان و نفی شفاعت تمام معبودها در مورد پرستندگان آن‌ها است.

احمد و ترمذی و ابن ماجه از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند؛ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «روز رستاخیز. من سرور فرزندان آدمم، فخر نیست. چنان‌که در المعجم الأوسط: ۵/ ۲۰۳، حدیث ۵۰۸۲؛ شرح سنن ابن ماجه: ۱/ ۷۶، حدیث ۲۴۴۵؛ العلل المتناهیه: ۲/ ۹۲۱، آمده است. و نیز فرمود: «پرچم حمد در دست من است، و این به عنوان فخر نیست، و آن روز هیچ پیامبری نیست- آدم و دیگران- مگر این‌که زیر پرچم منند، و من نخستین شافعم و نخستین کسی هستم که شفاعتم پذیرفته است، و این فخر نیست.» ر. ک: تفسیر قرطبی: ۴/ ۸۴؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۵۶۱، و ۱۴/ ۱۳۵؛ صحیح ابن حبان: ۱۴/ ۳۹۲، حدیث ۶۴۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین: ۱/ ۸۳؛ حدیث ۸۲، موارد الظمآن: ۱/ ۵۲۳، حدیث ۲۱۲۷. بزاز و طبرانی از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده‌اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «به قدری از امتم شفاعت می‌کنم تا این‌که منادی پروردگارم ندا می‌کند و می‌فرماید: یا محمد! آیا راضی شدی؟ می‌گویم: آری، پروردگار من راضی شدم.» ر. ک. صحیح مسلم: ۱/ ۱۳۴،-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۳۹

بنابراین نقش این دخالت و اهمیّت آن چیست؟ و هرگاه ما آن را با رویدادهایی که در مقابل ما در همین دنیا اتفاق می‌افتد، مقایسه

کنیم، خواهیم گفت که سرانجام شخص مورد شفاعت ممکن است تغییر اصولی پیدا کند و یا تحت اصرار و یا فشار شخص شفیع تعدیل گردد. و البته این سرانجام، چیزی غیر از آن خواهد بود که استحقاق داشت و غیر از آن خواهد بود که بدون این دخالت رقم خورده بود. بنابراین، آن فضیلتی غیر استحقاقی است و یا این‌که پاداشی است از خارج می‌رسد.

طرز تفکر شفاعت به این صورت خطاهای بزرگی را دربر دارد، برخاسته از متن بت‌پرستی عربی است که مشکل اولیه اسلام بود که با آن مبارزه می‌کرد و قرآن از اول تا آخر در برابر آن ایستاد، آیات ذیل را باهم می‌خوانیم:

«مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» «۱»

«ما مِنْ شَفِیعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» «۲»

«وَ اللَّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ» «۳»

«لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا.» «۴»

«وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی «۵»

«وَ هُوَ یُجِیرُ وَ لا یُجارُ عَلَیْهِ» «۶»

- انتشارات محمد علی صبیح و فرزندان، چاپ مصر؛ المستدرک الأعلی الصحیحین، از امام حافظ ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری؛ و پاورقی تلخیص از حافظ ذهبی: ۱/ ۶۶؛ چاپ دار المعرفة، بیروت، مراجعه کنید! مطالب زیادی راجع به شفاعت خواهید یافت؛ سنن ترمذی: ۵/ ۳۰۸، حدیث ۳۱۴۸ و ۳۶۱۰ و ص ۵۸۵، حدیث ۳۶۱۵؛ سنن دارمی: ۱/ ۳۹، حدیث ۴۷؛ مجمع الزوائد: ۸/ ۲۱۵؛ سنن کبرا: ۴/ ۴۰۱، حدیث ۷۶۹۰؛ مسند احمد: ۱/ ۴، حدیث ۱۵؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۴۵، حدیث ۱۱۱؛ التاریخ الکبیر: ۷/ ۴۰۰، حدیث ۱۷۴۸.

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۵۵: کیست که در نزد او، جز به فرمانش شفاعت کند.

(۲)- یونس (۱۰) آیه ۳: هیچ شفاعت‌کننده‌ای جز به اذن و فرمان او وجود ندارد.

(۳)- رعد (۱۳) آیه ۴۱: حکومت و فرمان از آن خداست و هیچ‌کس را یارای رد احکام او یا جلوگیری از فرمان او نیست.

(۴)- طه (۲۰) آیه ۱۰۹: شفاعت هیچ‌کسی سودی نمی‌دهد، مگر کسانی که خدای رحمن به آنها اجازه شفاعت داده و از گفتار آنها (دراین‌باره) راضی است.

(۵)- انبیاء (۲۱) آیه ۲۸: هرگز شفاعت نمی‌کند مگر برای کسی که بدانند خدا از او خشنود است.

(۶)- مؤمنون (۲۳) آیه ۸۸: چه کسی به بی‌پناهان پناه می‌دهد و خود نیاز به پناه دادن ندارد؟!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۰

«وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» «۱»

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِیعاً» «۲»

«وَ لا یَمْلِکُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» «۳»

«وَ کَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّماواتِ لا تُغْنِی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی «۴»

«یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً» «۵»

از مجموع این نصوص، این تعریف برمی‌آید که مفهوم شفاعت را محدود می‌کند که بسیار با مفهومی که اندکی قبل ذکر کردیم، متفاوت است. بنابراین شفاعت طبق این نصوص سه شرط دارد:

۱- شخص شفاعت‌کننده هیچ دخالتی در کار ندارد و به خود چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد که از پیش خود دخالت کند، بلکه تنها

فرمان کار در دست خداست و اوست که اجازه سخن گفتن را می‌دهد.

۲- شفاعت‌کننده دخالت نمی‌کند، جز به خاطر کسانی که خدای سبحان راضی به پذیرفتن اوست.

۳- شفاعت‌کننده براساس جایگاه و مقامی که در نزد حاکم برتری دارد، دخل و تصرفی نمی‌کند، بلکه او با توسّل به برخی از فضایل فرد مورد شفاعت خود از او دفاع می‌کند، و این توسّل می‌باید مطابق با واقع باشد. اینجاست که ما می‌بینیم نقش شفاعت نمی‌تواند یک نقش منفی به شمار آید و یا ساختارش اطمینان‌بخش باشد. شفاعت، مسئله تکمیل دستگاه عدالت استقرار

---

(۱)- سبأ (۳۴) آیه ۲۳: هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده، فایده‌ای ندارد.

(۲)- زمر (۳۹) آیه ۴۴: بگو تمام شفاعت از آن خداست.

(۳)- زخرف (۴۳) آیه ۸۶: معبودانی که آنها غیر از خدا می‌خوانند، مالک و قادر بر هیچ‌گونه شفاعتی نیستند، مگر کسانی که شهادت به حق دهند، درحالی‌که به خوبی می‌دانند.

(۴)- نجم (۵۳) آیه ۲۶: بسا فرشتگان آسمانها که شفاعت آنها هیچ سودی نمی‌بخشد، مگر پس از این‌که خدا برای هرکس بخواهد و راضی باشد، اجازه شفاعت دهد.

(۵)- نبأ (۷۸) آیه ۳۸: روزی که روح و ملائکه در یک صف می‌ایستند و هیچ‌یک، جز به اذن خداوند رحمان سخن نمی‌گویند و (آن‌گاه که می‌گویند) درست می‌گویند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۱

یافته است و عمل شفاعت‌کننده در این مسئله مهم آن است که صفات و کارهای نیک و شایسته‌ای را اعلان می‌کند که بدی‌های مؤمنان را تبدیل به حسنات می‌کند و باعث بخشش و عفو از ایشان و یا استحقاق اجر و پاداش آنها می‌گردد. «۱»

و این‌چنین است که می‌بینیم، شفاعت به این معنی، شرافت دوگانه‌ای را به دفاع‌کننده (شفیع) و دفاع شده (مشفوع له) ارزانی می‌دارد. ولی هیهات که این قضیه همیشه سودمند باشد. توضیح این‌که احادیث شفاعت، خود برای ما حالاتی را یادآور می‌شود که شفاعت‌کننده در آن موارد راجع به صحت وقایع نقل شده، اشتباه کرده است و در آن صورت دفاع از بین می‌رود و به صرف اطّلاع از حقیقت از تلاش در دفاع خودداری می‌کند.

این آن چیزی است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درباره خودش فرموده است که در آن روز چگونه از خداوند درخواست بخشش از مردمانی همچون اصحابش را می‌کند که در خلال زندگانی‌اش در دنیا می‌شناسد، و به او گفته می‌شود: «تو نمی‌دانی که آنها پس از تو چه کردند! آن‌گاه می‌گوید:

---

(۱)- چنین است که می‌بینیم احادیث شفاعت متضمن پنج نوع از شفاعت است، همان‌طوری که اشاره کردیم. عبارتند از:

۱) شفاعت عام، که در آنها مردم به سوی انبیاء علیهم السّلام یکی پس از دیگری می‌شتابند تا این‌که خداوند نسبت به موضعی که دارند، آنها را راحت و آسوده می‌کند.

۲) شفاعت در مورد باز شدن در بهشت به روی اهل بهشت،

۳) شفاعت در وارد شدن کسانی بدون حساب به بهشت،

۴) شفاعت در بیرون ساختن افرادی از موحّدان از آتش دوزخ،

۵) شفاعت در مورد تخفیف عذاب از برخی دوزخیان.

و دو نوع دیگر از شفاعت می‌ماند که بسیاری از مردم نقل می‌کنند:

الف- شفاعت درباره مردمانی که مستحق دوزخند، شفاعت می‌شوند که وارد دوزخ نگردند. و من تاکنون در هیچ حدیثی به این نوع از شفاعت برخورد نکرده‌ام، درحالی‌که بیشتر احادیث صراحت دارد که شفاعت راجع به موحدان صاحب گناهان کبیره تنها پس از ورود به آتش دوزخ است و اما کسانی را که پیش از ورود به دوزخ شفاعت کنند تا وارد آتش نگردند، در هیچ نصّی ندیده‌ام!

ب- شفاعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای گروهی از مؤمنان جهت فزونی ثواب و بالا رفتن درجات را به دعای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای ابی سلمه استدلال می‌کنند که عرض می‌کند: «خداوندا، ابو سلمه را بیامرز! و درجات او را در میان هدایت‌یافتگان بالا ببر!» ر. ک: السیرة النبویه ابن هشام: ۲/ ۵۹، چاپ دار الإحیاء بیروت؛ تهذیب سنن ابی داوود، باب شفاعت، حدیث ۴۷۳۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۲

هلاک باد! هلاک باد!» «۱»

چنین است که می‌بینیم همواره حکم برطبق فضائل محکوم علیه صادر می‌شود، نه بر

---

(۱)- ر. ک: صحیح بخاری: ۵/ ۲۴۰۶، حدیث ۶۲۱۲ و ۶/ ۵۸۷، حدیث ۶۶۴۳؛ صحیح مسلم: ۱/ ۲۱۸، حدیث ۲۴۷ و ۴/ ۱۷۹۳، حدیث. ۲۲۹؛ مسند احمد: ۲/ ۳۰۰، حدیث ۷۹۸۰، و ص ۴۰۸، حدیث ۹۲۸۱ و ۳/ ۲۸، حدیث ۱۱۲۳۶ و ۵/ ۳۳۳، حدیث ۲۲۸۷۳ و ۲۲۹۲۴؛ موطّاء مالک: ۲/ ۴۶۲، حدیث ۳۲؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۴۳۹، حدیث ۴۳۰۶؛ مسند رویانی: ۲/ ۱۹۲، حدیث ۱۰۲۲ و ۱۰۵۴؛ مسند ابی یعلی: ۱۱/ ۳۸۸؛ المعجم الکبیر: ۲۳/ ۴۱۳، حدیث ۹۹۷؛ التّرغیب و التّرهیب: ۴/ ۲۰۶، حدیث ۵۴۱۹؛ البیان و التّعریف: ۱/ ۲۹۶؛ فتح الباری: ۱۱/ ۳۸۵؛ مصابیح السّنه: ۳/ ۵۳۷، حدیث ۴۳۱۵؛ تفسیر قرطبی:

۴/ ۱۶۸؛ صحیح ابن خزیمه: ۱/ ۶، حدیث ۶؛ سنن کبرای بیهقی: ۴/ ۷۸، حدیث ۳۶۲؛ مسند عمر بن خطاب: ۱/ ۸۷؛ المعجم الأوسط: ۸/ ۳۰۷، حدیث ۸۷۱۴؛ شرح النوری علی بر صحیح مسلم: ۳/ ۱۹ و ۱۳۶- ۱۴۰ و ۱۵/ ۳۱۰، حدیث ۲۲۹۱؛ فیض القدیر: ۳/ ۴۵، ۵/ ۳۵۳؛ السنن الأبین: ۱/ ۱۷۶؛ مسند ابی عوانه: ۱/ ۱۲۲، حدیث ۳۶۲.

البته منظور تمام صحابه نیست که پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کارهایی کردند! بلکه بعضی از آنها را بهشت، مشتاق دیدنشان است و خداوند آنان را ستوده و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در احادیث خود ایشان را ثنا گفته و آنان مورد ثنای خدا و پیامبرند: «در برابر کافران سرسخت و شدیدند و در میان خود مهربانند. پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند. نشانه‌های آنها در صورتشان در اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات و توصیف آنها در انجیل است، همانند زارعی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که کشاورزان را به شگفتی وامی‌دارد. این برای آن است که کافران را به خشم آورد، (ولی) کسانی که از ایشان ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.» فتح/ ۲۹.

اینان بودند که قیام بر نشانه‌های رسالت نموده و بذل نصیحت کردند و راه‌ها را پاک‌سازی نمودند و به وسیله اینان کفر و شرک را خوار ساخت و به وسیله آنان کلمة اللّه برترین شد و کلمه کافران پست‌ترین، پس درود خدا بر ایشان و به ارواح پاکشان باد! پس از آنکه در زندگی از اولیای خدا بوده و پس از مرگ زنده هستند.

توجه کنید که دعای امام علی بن ابی طالب نیز درباره ایشان همین است، آنجا که می‌گوید: «من اصحاب محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دیدم، اما هیچ‌کدام از شما را مانند آنها نمی‌بینم، آنها صبح می‌کردند درحالی‌که موها ژولیده و چهره‌ها غبارآلوده،

شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می گذراندند، و بین پیشانی و صورت‌ها را در پیشگاه خدا به خاك می‌ساییدند، با یاد معاد چنان ناآرام بودند که گویی روی آتش ایستاده‌اند، پیشانی آنها بر اثر سجده‌های طولانی وصله (چون وصله زانوی بز) بسته بود.

اگر نام خدا برده می‌شد، چنان می گریستند که گریبان آنها تر می‌شد، چون درخت روز تندباد می‌لرزیدند، از ترس کیفر الهی و امید پاداش»، نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، ص ۱۴۳، کلام ۹۷. و می‌فرمود: «کجا هستند برادران من که به راه حق رفتند و با حق درگذشتند. کجاست عمار؟ کجاست پسر تیهان؟ کجاست ذو الشهادتین؟ کجاست برادران همانند ایشان ... که قرآن را خواندند و براساس آن حکم کردند، در واجبات اندیشیدند و برپا داشتند و سنت‌ها را زنده و بدعت‌ها را نابود کردند، دعوت به جهاد شدند، پذیرفتند و چون به رهبرشان اطمینان داشتند، از او پیروی کردند.» نهج البلاغه، ص ۲۶۴، خطبه ۱۸۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۳

اساس توسّلات. و هرگاه ما بذل تلاش و کوششی دوچندان کنیم و درخواست‌ها و امیدهای بیشتری به کار ببریم، نسبت به کسانی که دوست داریم و یا به آنها عطف توجه بیشتری بنماییم، این کار خوبی نخواهد بود، البته این وظیفه ما است، ولی آن، راهی نیست که بتوانیم آنها را نجات دهیم. و چون کوشش ما به نهایت برسد و دعاهای ما مستجاب گردد، این بدان خاطر است که آنان به خاطر پیروی از قوانین الهی، استحقاق رضای پروردگار را دارند. و دعای ما جز فرصتی نخواهد بود که اراده مقدسی در آن تجلّی می‌یابد که تا آن لحظه پوشیده بوده است.

در هیچ جای قرآن اجر و ثواب عاریه و یا زروزیور مردود و یا عنوانی براساس تهی بودن باطن نداریم، بنابراین اجر و ثوابی در کار نیست، مگر آن چیزی که میوه رسیده‌ای برای موضع مرتبط ما در برابر قانون الهی باشد.

با این همه ما فراموش نمی کنیم که این موضع بیش از آنکه به کمیّت مربوط باشد، به کیفیت وابسته است. خدای متعال می‌فرماید: «قُلْ لا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ» «۱»، و چون ارزش این کیفیت به هزاران شرط وابسته است، بنابراین عمل باطنی به خصوص آن عملی است که به بالاترین مراتبش می‌رسد، از این‌رو پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درحالی‌که به قلبش اشاره می کرد، فرمود: «تقوا اینجا است». «۲»، و به این خاطر است که ما پیش از آنکه کار مشخصی انجام گیرد، نمی‌توانیم بگوییم این ویژگی را دارد که خطای معینی را جبران می کند، زیراکه ما نمی‌توانیم در نظام معیارها و مقیاس‌هایی که خدای سبحان بدان وسیله دل‌ها را می‌سنجد، دخل و تصرفی بکنیم. پس ما عاجزیم از این‌که درباره مردم حکم کنیم، به همان روشی که خدای متعال بدان روش بر مردم حکم خواهد کرد، ناتوانیم از این‌که درباره خودمان نیز حکم کنیم: «فَلا تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقی «۳»

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۱۰۰: (بگو ای پیامبر!) هیچ‌گاه ناپاک و پاک یکسان نخواهد بود. اگرچه فزونی ناپاک و کثرت آلوده‌ها تو را به شگفتی فروبرد.

(۲)- ر. ك: صحیح مسلم: ۴/ ۱۹۸۶، حدیث ۲۵۶۴؛ مکارم الأخلاق طبرسی، ص ۴۶۹؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۳۲۵؛ الجرح و التّعدیل: ۹/ ۳۷۵، حدیث ۱۷۳۷؛ بحار الأنوار: ۷۰/ ۱۹۹، مجمع الزوائد: ۱/ ۵۲ و ۴/ ۱۷۲؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۲۴۹: مسند احمد: ۲/ ۲۷۷، حدیث ۷۷۱۳ و ۸۷۰۷؛ شعب الإیمان: ۵/ ۲۸۱، حدیث ۶۶۶۰؛ فتح الباری: ۱۰/ ۴۸۳؛ الدّیباج: ۵/ ۵۰۸، حدیث ۲۵۶۴. و در بعضی از منابع آمده است: (سه مرتبه به سینه‌اش اشاره کرد.)

(۳)- نجم (۵۳) آیه ۳۲: پس خودستایی نکنید، (و از پاك بودن خود سخن مگویید، چرا که) او پرهیزگاران را بهتر می‌شناسد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۴

جز این‌که ناآگاهی ما به تفصیل احوال نمی‌تواند، گسترش یابد، به مبدأی که از رفتار فردی تنها وسیله‌ای را برای سنجش اخلاقی و

آنچه از انواع پاداش در پی دارد، فراهم می‌آورد، خدای سبحان می‌فرماید: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى «۱»»

نباید کسی بگوید که ما با این روش کرامت الهی را به‌طور قاطع تنظیم می کنیم، زیراکه ما نیستیم که این کار را می کنیم، بلکه قرآن است که این را می گوید، آن گاه که بین دو نوع از فضل و کرم الهی را جدا می کند: یکی را عام و دیگری را محدود معرفی می کند. و موقعی که قرآن از نوع اول سخن می گوید، به صورت فعل ماضی به کار می‌برد: «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» «۲» به راستی که این نوع از لطف و کرم الهی تمام اشیاء را در دنیا شامل است و از این‌رو است که تمام مردم به یک اندازه از آن برخوردارند؛ خوبان از مردم و بدانشان. این لطف عمومی تابع نظام هستی است و آن شرط مسئولیت است و به مقتضای آن، انسان از دو جنبه اخلاقی و مادی مالك وسایل لازم برای فهم شریعت و قانون و تسلیم در برابر آن است.

ولی قرآن موقعی که از نوع دوم فضل و کرم الهی سخن می گوید، به آینده محوّل می‌سازد:

«فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ» «۳»، زیراکه آن تابع نظام ارزش‌هاست و آن بهای مسئولیت است، بنابراین سزاوار است تا برای افرادی که وظایف و تکالیف خود را با اخلاص رعایت می کنند، تضمین شود و این یک امر طبیعی است. و بر این اصل حکمت مشهور قرآنی تکیه می کند: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» «۴»

ب- اساس قانونی

این شرط دوم مسئولیت است، قرآن کریم به ما اعلام می کند که هیچ کسی را هرگز به خاطر اعمالش بازخواست نمی کنند، مگر این که قبلا احکام آنها را دانسته باشد.

---

(۱)- نجم (۵۳) آیه ۳۹: که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

(۲)- اعراف (۷) آیه ۱۵۶: اما رحمت من همه چیز را دربر گرفته است.

(۳)- اعراف (۷) آیه ۱۵۶: من به زودی رحمتم را برای (کسانی که سه کار را انجام می‌دهند) می‌نویسم، آنها که تقوا پیشه می کنند، و آنها که زکات می‌پردازند و آنها که به آیات ما ایمان می‌آورند.

(۴)- حجرات (۴۹) آیه ۱۳: گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۵

این اعلام قرآن از دو طریق: داخلی و خارجی می‌رسد، بنابراین قوانین اخلاقی در بیشترین اشکالش به نحوی در وجود خودمان ثبت شده است، ولی ما نمی‌توانیم حقیقت آنها را درک کنیم، مگر این که تمام توانمندی‌ها و ملکات فطریمان را به کار بگیریم، در آن صورت ما از عقلمان راهنمایی می گیریم و قلبمان را در باطن به کمک می گیریم و یا از غرایز خوبمان پیروی می کنیم. و چون شناخت این قانون در توان هر انسانی با وجود تفاوت افراد است، پس این شناخت به‌طور قطع برای تاکید مسئولیت ما نسبت به خودمان اکتفا می کند. و بیشتر مکاتب اسلامی، اختلافی در این مورد ندارند که در اینجا نوعی از مسئولیت فراگیری وجود دارد که قائم بر این تکلیف فطری است، بنابراین آیا این موضوع برای اثبات مسئولیتمان در پیشگاه خدای تعالی نیز کفایت می کند؟ در اینجا مکاتب مختلف اختلاف‌نظر دارند، معتزله بر این عقیده‌اند و بدون استثناء آن را قبول دارند، درحالی‌که ماتریدیّه «۱» به صورت جزئی (در مواردی که به وظایف اولیّه مربوط می‌شود) موافقند، بیشترین مکاتب اهل سنت به‌طور مطلق آن را قبول ندارند.

می گویند: ما در پیشگاه خدا مسئول نیستیم، حتّی نسبت به وظایف اصلی‌مان مگر زمانی که خداوند وظایف‌مان را به گونه‌ای خاص و به صورت مثبت اعلام نماید. و این اندیشمندان به ظاهر قران تمسک می‌جویند که می‌فرماید: «وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ

هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ» «۲»، «وَ ما کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا» «۳» «وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُری حَتَّی یَبْعَثَ فِی أُمِّها رَسُولًا یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِنا» «۴»

و به یقین این مطلب مفید است که ما راجع به وسایل و اسباب گفتگو کنیم، در این مورد که قرآن کریم این شرایط مفید را قرار می‌دهد، پس چرا بدون هیچ قید و شرطی بر خود لازم و

---

(۱)- ماتریدیه، پیروان محمد بن محمد بن محمود ماتریدی از متکلمان بزرگ قرن ۴ (متوفّای ۳۳۳ ه) در فقه پیرو ابو حنیفه، ولی در کلام پیرو اشعری است. ابن اثیر درباره او می‌گوید: «این از عجایب است که کسی هم حنفی و هم اشعری باشد» فرهنگ فرق اسلامی از دکتر محمد جواد مشکور، ص ۳۷۹- ۳۸۱. (به اختصار)- م.

(۲)- توبه (۹) آیه ۱۱۵: چنین نبوده که خداوند گروهی را پس از هدایت گمراه سازد، تا این‌که آنچه را که باید از آن بپرهیزند، برای آنها تبیین کند.

(۳)- اسراء (۱۷) آیه ۱۵: و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیغمبری مبعوث کرده باشیم.

(۴)- قصص (۲۸) آیه ۵۹: و پروردگار تو هرگز شهرها و آبادی‌ها را هلاک نمی‌کرد، تا این‌که در کانون و مرکز آنها پیامبری بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۶

واجب کرده است که مردمان را به وسیله پیامبران که واسطه بین او و مردمند، از وظایفشان آگاه سازد؟ و چرا آنان را تنها به روشنایی فطرتشان وانمی‌گذارد ... پاسخ همان است که قرآن کریم بیان می‌کند: «لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» «۱»

واقع مطلب این است که بیشتر مردم در صورت یکی از دو گروه رشد می‌کنند: یا آنها مردان کارند و به لقمه زندگی روزانه سرگرم هستند و یا این‌که فارغ از همه جا بر محور لذت‌هایشان می‌گردند. بنابراین آیا بیش از حد کمیاب نیست، لحظه‌هایی که برای این گروه یا آن گروه خطور کند و در ذهنشان در آن لحظات بگذرد که چشمانشان را به سمت آسمان کنند و یا به اطراف خودشان بچرخانند؟ چند نفر از ما از خودمان راجع به بهترین وسایل بیداری روح و تغذیه دل پرسیده‌ایم، بگذریم از مشروع بودن آن وسایل یا نامشروعیت آنها؟ و این هزاران مؤلفه از گرفتاری‌ها و سرگرمی‌های روزمرّه زندگی است که ما را از این امور آسمانی بازمی‌دارد، آیا این‌ها خود برای ما بهانه‌ای نیست؟

البته که این برهان در صورتی بیشتر مورد قبول خواهد بود که ما شاهد ضعف سیطره اخلاقیمان باشیم. و آیا عقاید ناهنجار و عادت‌های زشت موروثی، چیزی جز طبقات انباشته‌ای است که جلوی چشمان ما را می‌پوشاند و مانع دید ما می‌شود؟ .... پس به خاطر پیشگیری از این اختلاف درهم و آمیخته است که خدای سبحان اراده فرموده تا انوار فطری ما را به وسیله انوار وحی منزل تقویت کند: «أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ» «۲»

حقیقت مطلب این است که خدای سبحان بر خود فرض کرده است تا مردم را پیش از آن که مسئول قرار دهد، آنان را آگاه سازد، زیراکه در نظر خداوند عذاب کردن مردمان ناآگاه و غافل از وظایف، ظلم است، چون آنان نسبت به وظایفشان ناآگاه بوده‌اند: «ذلِکَ أَنْ لَمْ یَکُنْ رَبُّکَ

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۶۵: تا این‌که اتمام حجّت بر آنها شود و بهانه‌ای نداشته باشند.

(۲)- اعراف (۷) آیه‌های ۱۷۲ و ۱۷۳: که در روز قیامت نگویید ما از این موضوع (توحید و شناسایی خدا) غافل بودیم، یا نگویید: پدران ما پیش از ما بت‌پرست بودند و ما هم فرزندانی بعد از آن‌ها هستیم (چاره‌ای جز تبعیّت از آن‌ها نداشتیم) آیا ما را به گناه و

افراد بیهوده کار مجازات می کنی؟!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۷

مُهْلِكَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها غافِلُونَ» «۱» «وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَها مُنْذِرُونَ ذِكْرى وَ ما كُنَّا ظالِمِينَ» «۲»

اما اگر جریان از این قرار باشد، به این معنی که اگر مجرّد پدیده غفلت کافی باشد- چه به دلیل نقص آگاهی و توجّه خود مردم و یا به خاطر عادت‌هایی که زمینه‌ساز معصیت است- برای این‌که همه مردم را همسان مسئول نشماریم، و عدالت خداوندی از اول ملتزم به بیدارسازی مردم به وسیله تعلیمات مثبت از خواب غفلتشان باشد، در آن صورت، تکلیف دل‌هایی که همواره غافلند و یا به‌طور کلّی نسبت به رویدادهای طبیعی ناآگاه هستند، چه می‌شود؟ آیا شایسته‌تر نخواهد بود که ما انتظار هوشیاری و یا بیداری معمولی آن‌ها را داشته باشیم، تا به گونه‌ای باشند که از قوانین و مقرّرات شریعت آگاه شوند؟ به راستی که این بدیهی‌ترین چیزی است که از منطق قرآنی استفاده می‌شود. در این صورت کافی نیست که قانونگذار و شارع مقدّس، تنها قوانینی را وضع کند و پیامبرانش را موظّف کند تا آن‌ها را به مردم ابلاغ نمایند، بلکه لازم است تا این آموزش را نیز به مردم بدهند و مردم از آن قوانین آگاه شوند.

و این‌چنین شرع مقدس دو بخش دارد که بخش دوم آن در ضمن بخشی که اول ایجاد می‌شود، موجود است.

سنّت نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به منظور بهره‌برداری بهتر، این مطلب کوتاه را در عبارات صریح به‌طور کامل بیان کرده و نتایج روشن آن را استخراج کرده است، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «قلم تکلیف از سه کس برداشته است: از شخص خوابیده تا وقتی که بیدار شود، و از دیوانه تا این‌که بهبود یابد، و از کودک تا این‌که بزرگ و بالغ گردد.» «۳»

---

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۳۱: این به خاطر آن است که پروردگار تو هیچ‌گاه مردم شهرها و آبادی‌ها را به خاطر ستمکاری‌هاشان درحالی که غافلند، هلاک نمی کند.

(۲)- شعراء (۲۶) آیه‌های ۲۰۸ و ۲۰۹: ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم، مگر این‌که انذارکنندگانی برای آن‌ها بود، تا متذکر شوند، (درحالی که) ما هرگز ستمکار نبودیم.

(۳)- ر. ک: سنن ابی داوود: ۴/ ۱۴۱، حدیث ۴۴۰۳؛ صحیح بخاری: ۸/ ۲۰۴، بخاری به این صورت حدیث را نقل کرده است: (باب مربوط به مرد و زن دیوانه که سنگسار نمی‌شوند) علی علیه السّلام به عمر فرمود: «مگر نمی‌دانی که قلم تکلیف از مرد و زن دیوانه برداشته شده تا وقتی که بهبود یابند و از کودک، تا قدرت درک پیدا کند و از خفته تا بیدار شود؟» و ر. ک: مسند احمد: ۱/ ۱۱۸، حدیث ۹۵۶ و ص ۱۴۰، حدیث ۱۱۸۳ و ص ۱۵۵، حدیث ۱۳۲۷ و ص ۱۵۸، حدیث ۱۳۶۰؛ الخلاف: ۲/ ۴۱؛ الفردوس-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۸

چه‌بسا ما در اینجا لازم می‌بینیم تا خواننده را در برابر تفسیر غلطی که در این حدیث اتفاق افتاده، آگاه سازیم. زیراکه سزاوار نیست که از مشابهت کودکان به دو گروه دیگر در حدیث شریف این نتیجه را از مسئولیت نداشتن آن‌ها بگیریم که اینان بخش مهمل جامعه‌اند و یا جایز است که در جامعه اسلامی از آن‌ها غافل بود، زیراکه کودک مسلمان همچون فرد بالغ مسلمان نظام کامل خودش را دارد، و همین‌قدر ما را بس که یک کتاب فقهی از آثار پیشینیان را باز کنیم، تا ببینیم که در هر فصلی از فصول آن مطالب مخصوص کودکان آمده است که نه تنها از جنبه اخلاقی مورد بحث قرار گرفته است، بلکه جنبه‌های گسترده‌ای که ما می‌توانیم آنها را مطرح کنیم تا واضح و روشن شود که چه چیز را لازم است از کودک خواست و اما آنچه را که رواست از کودک چشم‌پوشی کرد، بسی طولانی‌تر از مقدار لازم می‌باشد.

و علی‌رغم این‌که راه و رفتار کودکان در شریعت اسلامی در دقیق‌ترین شکل تفصیلی‌اش تنظیم شده است، امّا روی سخن شرع

متوجه کودکـان نیست، بلکه متوجه پـدران، حاکمان، اسـتادان و سـران، یعنی تمام امت به‌طور کلی است، بنابراین؛ وظیفه بزرگان و بزرگسالان امت است که کودکان را تربیت کنند و استوار گردانند تا این‌که آنان به بالاترین حد از هم‌سویی با قانون برسند.

در این صورت اگر مسـئولیت ایشـان سـبک است، تنهـا از آن جهت است که بـا مسـئولیت مـا در برابر ایشان در ارتباط است. تصور می‌کنیم که اگر در اینجـا سه نمونه تقـدیم کنیم مـا را کفـایت کنـد، تـا معلوم شود که انسـان مسـلمان خردسـال بایـد از همان آغاز کودکی‌اش به چیزهایی عادت کند که نزدیک به رفتار یک فرد پخته، هم در رفتار شخصی و هم در ارتباط با دیگران و در رابطه با خدای سبحان باشد.

نمونه اول: ما با قوانین و مقرّرات ادب و حیایی که قرآن مجید بر هرکسی واجب کرده است،

- بمأثور الخطاب: ۲/ ۲۷۷، حدیث ۳۲۸۵؛ فیض القدیر: ۴/ ۳۵۷؛ کشف الخفاء: ۱/ ۵۲۳، حدیث ۱۳۹۴؛ الناصریات: ص ۲۸۲؛ کتاب السّنن: ۲ / ۹۵، حـدیث ۲۰۷۹ و ۲۰۸۰؛ المبسوط شـیخ طوسـی: ۱/ ۳۵۴؛ المصـنف ابن ابی شـیبه: ۴/ ۱۹۴؛ موارد الظمـآن: ۱/ ۳۵۹، حدیث ۱۴۹۶؛ جـواهر الفقه: ص ۱۸۸؛ سـنن دارمی: ۲/ ۲۲۵، حدیث ۲۲۶۹؛ مجمع الزوائـد: ۶/ ۲۵۱؛ سـنن کبرای بیهقی: ۴/ ۲۶۹، حدیث ۸۰۹۱ و ۶/ ۸۴، حدیث ۱۱۲۳۵؛ غنیهٔ النّزوع ابن زهره، ص ۱۱۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۴۹

آشـناییم. از جمله آن است که نبایـد بـدون کسب اجازه وارد خانه دیگران شد، و باید مؤدبانه بر اهل خانه سـلام داد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها» «۱» اما آنچه مربوط به خـدمتگزاران و کودکان ما است، قرآن کریم، در برخی از قیدوبنـدها نـوعی از مسـامحه و چشم‌پوشـی را نسبت به آن‌هـا روا داشـته، نه به عنوان نادیـده گرفتن آنـان، بلکه وجوب این دسـتورات را مقیّـد و محـدود به اوقـات آسـایش نموده است، زیرا بیشتر اوقـات مـا پوشـیده هستیم: «یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ وَ الَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حِینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهِیرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ» «۲»

نمونه دوم: اسـلام در دعوت کودکان برای انجام شـعائر دینی‌اشان منتظر نمی‌مانـد تا بالغ شونـد، بلکه وظیفه ما می‌داند که آنها را از زمانی که به هفت سالگی می‌رسند، وادار بر انجام نماز کنیم، نه از روی اجبار! و چون به ده سالگی رسیدند و فرمان نبردند، با ادبی نرم و دوستانه تأدیب نماییم، و در این سن بایـد در وقت خواب بسترشان را جدا کنیم، از جمله سـخنان رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم دراین‌باره است که می‌فرماید: «کودک را وقتی که به هفت سالگی رسید، با نماز آشنا کنید و چون به ده سالگی رسید به خاطر نماز بزنید (ادب کنید)» «۳»، و در روایتی آمـده است که «فرزنـدانتان را به نماز عادت دهید ... و در وقت خواب، بسترشان را جدا کنید.» «۴»

---

(۱)- نور (۲۴) آیه ۲۷: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود وارد نشوید، تا اجازه بگیرید، و بر اهل آن خانه سلام کنید!

(۲)- نور (۲۴) آیه ۵۸: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید بردگانتان و هم‌چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شـما اجازه بگیرند: قبل از نماز صبح و نیمروز هنگامی که لباس‌های معمولی خود را بیرون می‌آورید و بعد از نماز عشاء سه وقت خصوصـی برای شـماست، گنـاهی بر شـما و آنـان نیست (که بـدون اذن وارد شونـد) و بر گرد یکـدیگر بگردیـد (و با صـمیمیّت به یکدیگر خدمت کنید.)

(۳)- ر. ک: تفسیر قرطبی: ۱۸/ ۱۹۵؛ خلاف شیخ طوسی: ۱/ ۳۰۸؛ تفسیر ابن کثیر: ۴/ ۳۹۲؛ جامع المقاصد محقق کرکی:

۱۲/ ۴۴؛ سنن ابی داود: ۱/ ۱۳۳، حدیث ۴۹۴؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۱/ ۳۰۴، حدیث ۳۴۸۱؛ المعجم الکبیر: ۷/ ۱۱۵، حدیث ۶۵۴۷ و ۶۵۴۸؛ تحفه احوذی: ۲/ ۳۷۰؛ تحفة المحتاج: ۱/ ۲۶۰، حدیث ۱۹۴.

(۴)- ر. ک: سنن ابی داود: ۱/ ۱۳۳، حدیث ۴۸۵؛ کتاب الصلاة «باب متی یؤمر الغلام بالصلاة»؛ تفسیر قرطبی: ۱۸/ ۱۹۵؛ المستدرک علی الصحیحین: ۱/ ۳۱۱؛ الخلاف: ۱/ ۳۰۶؛ مجمع الزوائد: ۱/ ۲۹۴؛ سنن کبرای بیهقی: ۲/ ۲۲۸، حدیث-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵۰

نمونه سوم: بر ما لازم است که کودکان را از همان آغاز کودکی نگذاریم از آنچه مال خودشان نیست، بخورند و یا اشیاء دیگران را به کار ببرند. و ما می‌دانیم که در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صدقات (به شکل امروز) نقدی و یا جنسی به‌طور مستقیم، و آنچه که برای تقسیم بین مستمندان و نظایرشان اختصاص داده می‌شد در بین مردم معمول نبود. ابتدا در مسجد جمع می‌کردند و یا در یکی از خانه‌های مخصوص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در همسایگی مسجد گردآوری می‌شد.

روزی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حال برگشتن به خانه نگاه کرد، دید نواده‌اش امام حسن علیه السّلام یکی از خرماها را برداشت و آن را داخل دهانش قرار داد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به فارسی فرمود: «کخ! کخ! بینداز، مگر نمی‌دانی که صدقه بر ما آل محمد، حرام است؟!» «۱»

برای این‌که مقداری با این بحث گسترده آشنا شویم، باید به اصل علم و آگاهی شرعی برگردیم که شرط قطعی و ضروری مسئولیت است، از خودمان راجع به آن معنای مشخص کننده که باید این علم و آگاهی را به آن حمل کنیم بپرسیم زیراکه در این مورد مشکلی با اهمیت فوق العاده نهفته است و آن این است که آیا این آگاهی همان آگاهی جمعی است و یا فردی؟ ...

ما با این اصل قانون فرانسوی آشناییم که می‌گوید: «هیچ فردی را نمی‌توان جاهل به قانون شمرد» در شریعت اسلامی نیز عبارتی نظیر این وجود دارد که می‌گوید: «در سرزمین اسلامی هیچ بهانه‌ای نسبت به هیچ‌کس برای نادانی وجود ندارد.» «۲» بنابراین آیا در این صورت همین‌که

- ۳۰۵۰ و ۳۰۵۱ و ۳/ ۸۴، حدیث ۴۸۷۱؛ نهایة الاحکام علامه حلی، ۱/ ۳۱۸؛ سنن دارقطنی: ۱/ ۲۳۰، حدیث ۲؛ المصنف ابن ابی شیبه: ۱/ ۳۰۴، حدیث ۳۴۸۲؛ مسند أحمد، ۲/ ۱۸۰، حدیث ۶۶۸۹؛ شعب الإیمان: ۶/ ۳۹۸، حدیث ۸۶۵۰؛ سبل السّلام: ۳/ ۲۲۸؛ المدوّنة الکبری: ۱/ ۱۰۲؛ وسائل الشیعه: ۳/ ۱۲، حدیث ۵.

(۱)- ر. ک: صحیح بخاری: ۲/ ۵۴۲، حدیث ۱۴۲۰ و ۳/ ۱۱۱۸، حدیث ۲۹۰۷؛ المبسوط طوسی: ۳/ ۳۰۲؛ المعتبر حلی: ۳/ ۵۸۴؛ صحیح مسلم: ۲/ ۷۵۱، حدیث ۱۰۶۹؛ صحیح ابن حبّان: ۸/ ۸۹، حدیث ۳۲۹۴؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۵، حدیث ۲۳۹۱؛ سنن دارمی: ۱/ ۴۷۳، حدیث ۱۶۴۲؛ سنن کبرای بیهقی: ۷/ ۲۹، حدیث ۸۶۴۵؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۷/ ۳۲۴، حدیث ۳۶۵۲۴؛ مسند أحمد: ۲/ ۴۰۹، حدیث ۹۲۹۷؛ مسند طیّالسی: ۱/ ۳۲۵، حدیث ۲۴۸۲؛ البیان و التعریف: ۲/ ۱۳۹؛ فتح الباری: ۳/ ۳۵۵؛ الدّیباج: ۳/ ۱۷۰، حدیث ۱۰۶۹؛ فیض القدیر: ۴/ ۵۴۹؛ کشف الخفاء: ۲/ ۱۴۰، حدیث ۱۹۱۶.

(۲)- عبارت چنین است: «لا یعذر بالجهل فی دار الإسلام» (یعنی در کشور اسلامی بهانه جهل و ناآگاهی پذیرفته نیست)، آن‌طوری که در حاشیه «رد المحتار» ابن عابدین: ۲/ ۴۰۷ و ۶/ ۵۴۴، آمده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵۱

قانونی منتشر و در بین جمع معیّنی معلوم باشد، برای اثبات مسئولیت تمام کسانی که در آن ناحیه زندگی می‌کنند، علی‌رغم ناآگاهی برخی از افراد، کافی است؟ ...

حقیقت مطلب این است که فقها از دیرباز این اصل را مقید ساخته‌اند، چون از جهتی به‌جز کسانی که مسلمان به دنیا آمده‌اند، بر

دیگران تطبیق نمی‌کند؛ آن کسانی که در بین جامعه با واجبات دینی سروکار دارند، (به این معنی که افراد تازه مسلمان در ناآگاهی از قانون معذورند).

ولی از جهت دیگر جز بر قوانین عمومی که به صورت عام و به‌طور کلی واضح و روشن است- نه به‌طور تفصیل که افراد غیر متخصص آن را درک نکنند.

با عنایت به این‌که تمام مراقبت‌ها جز احتمال زیاد و قرینه‌ای قومی، بر ناآگاهی تمام افراد، بدون این‌که باعث یقین ما گردد، چیز دیگری را عاید ما نمی‌کند و همچنان این سؤال برای ما باقی می‌ماند: مسئولیّت افراد ناآگاه از تکلیف خود در حالت خاصّی به کدام اصل از اصول عدالت استوار است، حتّی اگر تمام مردم در جای خودش با آن تکلیف آشنا باشند؟

تردیدی نیست که برخی از امور قطعی و لازم نسبت به من، آن است که دلم را نورانی کنم و هرکدام از وظایفم را که نمی‌دانم، بپرسم و بیاموزم. و حتمی هم نیست که برای این منظور با یک مشکل خاصی روبرو شوم، ولی یک حالت‌هایی وجود دارد که با کمال صداقت اعتراف می‌کنم که در آن حالات کاری، که خودم را پای‌بند و یا مخالف آن ببینم، چیزی نیست جز یک عمل فطری طبیعی که از هیچ تحریم و یا تکلیفی نشأت نگرفته است؛ و این مورد به استثنای حالت ناآگاهی ارادی خطاکار است، که یک آدم فاسق اقدام می‌کند، و ارسطو از این سخن می‌گوید. «۱»

چگونه ممکن است که من در این شرایط بدون این‌که خودم بدانم مسئول باشم؟ و چگونه ممکن است بدون این‌که آگاهی وجدان من مسئولیّت مرا برانگیزد، من مسئول باشم؟

---

(۱)- معلوم می‌شود که پاسکال [lacsaP] در حملات خود به یسوعیان (گروهی از مسیحیّت) در سخن ارسطو تندروی کرده است، آنجا که می‌گوید: تمام افراد شرور از آنچه باید انجام دهند، یا خودداری کنند- به نظر پاسکال- ناآگاهند! زیرا که ارسطو اساسا بین ناآگاهی اتّفاقی و ناآگاهی از قانون (یعنی خیر و شر در عمل) فرق می‌گذارد، زیرا تنها در مورد اوّل فاعل معذور است. [erttel e ۴ selaicnivorP] علاوه بر این‌که این تخصیص ارسطویی به نظر نمی‌رسد، چون از میان حالاتی که سزاوار آمرزش و بخشش می‌داند، خیالی‌ترین حالت [elyhcsE] در افشای رازهاست، بدون این‌که بداند این عمل حرام است. [du evil III tubed. euqihtE] علاوه بر این، در صورتی که اگر نظر پاسکال را بپذیریم. نظریه ارسطو به نظریه افلاطون و سقراط مشتبه خواهد شد که اینان فضیلت را با آگاهی به خیر و شر، یکی می‌دانند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵۲

حقیقت مطلب آن است که این اصل جز نوعی از عدالت قانونی را بیان نمی‌کند که مردم را از بیرون نگاه می‌کند و به صورت موضوعی و سرشماری- به پیروی از رفتار افراد متوسط مردم- درباره آنها حکم می‌کند. تردیدی نیست که برای حفظ نظام اجتماعی مفید و لازم است که از این زاویه به امور نگاه کنیم. اگرنه، این باب بسی گسترده‌تر نسبت به تمام مخالفت‌های قانون با برهان جهل به قانون است.

اما درباره آنچه به مسئولیت اخلاقی و دینی مربوط می‌شود که هم‌اکنون داریم بررسی می‌کنیم، شایسته نیست که چنین مسئولیتی وجود داشته باشد، مگر براساس واقعیّت وجدانمان با مراقبت از یک چیز و آن این است که این وجدان از روی اختیار از راه هدایتی که می‌رفت، منحرف نشود، بلکه به هنگام نیز آهنگ جستجوی آن را بنماید، خدای تعالی می‌فرماید: «وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» «۱»

بنابراین در نظر ما این کافی نیست که قانون به آگاهی تمام مردم حمل شود و من هم به گونه‌ای باشم که پذیرای آن گردم، بلکه سزاوار آن است که من خود ضرورت ابلاغ قانون را به آگاهی خویش بیفزایم، چه این آگاهی به وسیله تربیت یا انتشار و یا

تصادفی و یا به جستن آن از راه کوشش و جستجوی خودم باشد. و در حقیقت ما دیده‌ایم که قرآن کریم چگونه بر اثبات این مطلب به عنوان یک حقیقت تاریخی- اگر به عنوان یک روش قانونی ثابت نباشد- پای می‌فشارد و تعلیمات الهی که روی خطابش به جوامع پیشین بوده، همواره به افراد مورد نظر می‌رسید، پیش از آنکه آنان به مسئولیت خود ملزم گردند. خود این حقیقت باید مطابق تعلیمات قرآنی باشد، که البته چنان است، زیرا که قرآن مجید مقرر فرموده است: «وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هـذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» «۲»

و این تمام مطلب نیست، بنابراین ما باید فرض کنیم که این قاعده نسبت به همه مردم مقرر شده است و من هم آن را دریافت کرده‌ام، ولی هم‌اکنون در هنگام برخورد عملی، این تعلیم از ذهن من رفته و به‌طور کلی آن را فراموش کرده‌ام، بلکه من در یک حالتی قرار دارم که امکان به

---

(۱)- زخرف (۴۳) آیه ۳۶: و هرکس از یاد خدا روی‌گردان شود، شیطانی را به سراغ او می‌فرستم، پس همواره قرین اوست.

(۲)- انعام (۶) آیه ۱۹: این قرآن بر من وحی شده است، بدان جهت که شما و تمام کسانی را که سخنان من در طول تاریخ بشر و پهنه زمان و در تمام نقاط جهان به گوش آنها می‌رسد، از مخالفت فرمان خدا بترسانم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵۳

یاد آوردن آن، در وقتی که پی‌گیری کنم، وجود دارد، ولی من در حال حاضر به خاطر نمی‌آورم، بلکه به مجرد وجود آن نیز ممکن است آن را درنیابم، چه این فراموشی تنها یک فراموشی سطحی و عارضی باشد یا فراموشی عمیق و همیشگی؛ از نوع یک بیماری یا فراموشی معمولی و عادی. زیرا که موقعیت من، آمادگی دائمی برای خودداری از عمل مخالف و یا موضع فعّالی بود که به مجرد یادآوری قانون وسیله فردی از مردم عمل می‌کردم! بنابراین چگونه می‌توانم مسئول عملی باشم که در چنین شرایطی انجام گرفته است؟ وقتی که فراموشی یک فراموشی ظاهری و طبیعی باشد، فعل از روی اراده من صادر نشده است و از طرف من مربوط به خطا و گناه نمی‌شود، و آیا در منطق عدالت مطلقه که بر واقعیت اشیاء استوار است- نه بر تخمین و یا اعتبارات سود و منفعت- نیز پذیرفته است که من از چنین عملی، با ملاحظه جنبه قهری و ناخواسته آن، مسئول شمرده شوم؟ ... خداوند بالاتر از چنین ستمی است.

از اینجاست که می‌بینیم موقعی که قرآن کریم به وسیله این دعا با مؤمنان سخن می‌گوید:

«رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا» «۱» پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درنگ نمی‌کند تا این پی‌نوشت مطمئن را به آن بیفزایند: «خداوند بفرماید که من چنان کردم!» «۲»

ج- عنصر اصلی در عمل

تا اینجا از رابطه‌ای صحبت کردیم که فرد مسئول را با قانون مربوط می‌ساخت و دیدیم که مسئولیت از دیدگاه قرآن ممکن نیست که اثبات شود و یا مجاز گردد، مگر به شرط آنکه شریعت آن وظیفه را همگانی ساخته و آن را به هرکسی که مربوط است، معرفی کند، و هنگام عمل در نزد عقلش حاضر باشد.

ولی ما علاوه بر ارتباطمان با شریعت رابطه دیگری نیز با عمل داریم، پس قبل از هر چیز

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۸۶: پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم، ما را مؤاخذه مکن.

(۲)- ر. ک: صحیح مسلم: ۱/ ۱۱۶، حدیث ۱۲۶؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۱/ ۱۹۵، حدیث ۳۲۷؛ تفسیر قرطبی: ۳/ ۴۲۱؛ تفسیر طبری: ۳/ ۱۴۴؛ تفسیر ابن کثیر: ۳/ ۴۶۸؛ صحیح ابن حبان: ۱۱/ ۴۵۸، حدیث ۵۰۶۹؛ مسند أبی عوانه: ۱/ ۷۵، حدیث ۲۱۹؛ سنن ترمذی: ۵/ ۲۲۱، حدیث ۲۹۹۳؛ سنن کبرای بیهقی: ۶/ ۲۰۷، حدیث ۱۱۰۵۹؛ شعب الإیمان: ۲/ ۴۶۲، حدیث ۲۴۰۷؛ حلیهٔ الأولیاء: ۷/ ۱۰۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵۴

«رابطه معرفت» یعنی «رابطه اراده» است. و وجدان کلی برای فرد اخلاقی در یک لحظه این رابطه دو جانبه را دارد و بسان یک هنرمندی است که تابلوی نقاشی خود را آماده می‌کند و به الگو می‌نگرد؛ چه در همسان‌سازی با او و یا در قوانین مستقل از او، بنابراین پس حکمتی که اهتمام دارد بر این‌که اعمالی را به اشخاص نسبت دهد، نمی‌تواند در این مورد حکم عادلانه‌ای را صادر کند، مگر این‌که آن راه و روشی که اعمال ما بدان راه و روش انجام می‌گیرد و هم ارتباط آن را با شخص ما در نظر بگیرد.

بنابراین عمل غیر ارادی باید پیش از هر چیز از میدان مسئولیت دور شود، از آن جهت که عمل غیر ارادی به‌طور مطلق این عنصر تکوینی شخصیت- یعنی اراده- را همچنان می‌کاهد.

بنابراین به‌طور مثال: کسی که در سیر و حرکتش به زمین بخورد، ممکن نیست که نه مسئول افتادن خودش باشد و نه مسؤل پیآمدهای تیره و ناراحت‌کننده و یا گوارا و خوش‌آیند آن نسبت به خودش و یا دیگران.

عمل غیر ارادی از جنبه انسانیت یک پدیده است، هرچند که از نظر اصطلاحی به آن، عنوان یک عمل را اطلاق می‌کنند، زیرا وقتی که ما تعبیر قرآنی را به کار ببریم، هرگز یک عمل غیر ارادی از جمله اعمال اکتسابی ما نمی‌باشد! «۱»

بنابراین آیا ما براساس نقیض قضیه می‌توانیم بگوییم که همین‌قدر کافی است که یک عمل مورد نظر ما باشد تا بر ما حمل گردد؟ ... آری ... و نه ...

آری ... در صورتی که مقصود از حمل، سببیّت به نحوی از انحاء باشد، و نه ... در صورتی که حمل یک عمل مترادف و هم‌معنای مسئولیت اخلاقی باشد، زیراکه این مسئولیت، صرف نسبت عمل به انسان به صورت کلّی و گسترده نیست، بلکه ناگزیر از وجود یک صفت مشخّص کننده است، بدان معنی که این عمل به استحقاق پاداش و یا کیفر می‌انجامد.

و بنابراین از جمله مطالب قطعی همین است که عملی را از این صفت جدا کنیم، این عمل ارادی از طرف صاحب آن عمل با همان راه و روشی قابل تصور است که قانونگذار آن را تصور کرده است. و همچنان که در منطق، تماثل و تعارضی نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر وقتی که دو

---

(۱)- برگرفته از آیه ۲۸۶ سوره بقره است که می‌فرماید: «هرکس کار نیکی انجام دهد، برای خود انجام داده و هرکس کار بدی کند، به زیان خود کرده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵۵

طرف متماثل و یا دو قضیه متعارض، شرایط واحدی داشته باشند. در علم اخلاق نیز همین‌طور است، اطاعت و یا مخالفتی موجود نمی‌باشد، مگر وقتی که توافق کامل باشد بین عمل، به لحاظ این‌که واجب یا حرام است، با همان عمل، به لحاظ این‌که هم‌اکنون انجام گرفته است.

لازم است برای توضیح مطلب مثالی بزنیم، شما به قصد شکار به یکی از بیشه‌ها و یا دریاچه‌ها می‌روید و معتقدید که اسلحه شما به شکار اصابت کرده، درحالی‌که انسانی را هدف آتش اسلحه‌تان قرار داده‌اید، و یا هدفتان صید ماهی بوده، ولی ناگهان کودکی را که در حال غرق شدن است، بیرون می‌آورید. بنابراین باوجود این‌که در این اعمال از جنبه مادی تماثل و همانندی با اعمالی که

موضوع قانون را تشکیل می‌دهد، وجود دارد، ولی از نظر کیفیّت می‌بینیم مثل هم و متماثل نیستند، من می‌خواستم یک عمل مباح و یا مکروهی را انجام دهم، درحالی‌که قانون یک عمل واجب و یا حرام را ترسیم کرده است. البته موضوع تنظیم قانون، زندگی موجود انسانی است، ولی هدف شما نجات زندگی موجود انسان و یا اعلام و آگاهی دادن به او نمی‌باشد. بنابراین آنچه که تصمیم بر انجام آن را داری، عمل مستحقّ اجر و پاداش و یا کیفر و مجازات نیست. و در این صورت خوب شمردن و یا بد دانستن یک عمل اخلاقی هر دو حکمی است که بر صفت مشخّصی استوار است که آن صفت را قانون اخلاقی به تصویر کشیده است.

بنابراین کدام انحراف غیر ارادی است که اشیاء را به صورت مختلف ببیند، ولی هرگز تحت سیطره قانون قرار نگیرد.

آنجا که قرآن کریم می‌گوید: «لا یُؤاخِذُکُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمانِکُمْ»* «۱» سؤال ما این است که هدف از این «ایمان» چیست؟

اما مفسران به‌طور کلی دو تفسیر متفاوت در این مورد آورده‌اند: ابن عباس با گروهی از مفسران می‌گویند: «ایمان، چیزی است که در ضمن کلام و استعمال الفاظ بر زبان جاری می‌شود، نه به خدا سوگند، و آری به خدا قسم، بدون این‌که قصد سوگند را داشته باشد» «۲» ولی به

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۲۵، مائده (۵) آیه ۸۹: خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید، مؤاخذه نخواهد کرد.

(۲)- ر. ک: تفسیر قرطبی ۶/ ۲۶۶؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۲۶۷ و ۳/ ۲۱۶؛ سنن کبرای بیهقی: ۱۰/ ۴۹؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۵/ ۲۹۱، حدیث ۸۲۱۸؛ التّمهید ابن عبد البّر: ۲۱/ ۲۴۸؛ شرح زرقانی: ۳/ ۸۳، حدیث ۲۵؛ خلاصة البدر المنیر: ۲/ ۴۱، حدیث ۲۷۸۱ و سبل السّلام: ۴/ ۱۰۸، ألأم: ۷/ ۶۳.

عقیده مالک بهترین تفسیر که همیشه به آن استدلال می‌نماید و این نوع از سوگندها را چنین تعریف می‌کند: «قسم خوردن انسان برای چیزی که یقین دارد، چنان است. سپس می‌بیند آن‌طور نیست، سوگندی بیهوده و لغو است.» «۱»

ما اکنون نمی‌خواهیم یکی از این تعریف‌ها را برگزینیم، بلکه ما هردوی آنها را دو حالت ویژه‌ای در دایره قانون عام و گسترده‌ای نسبت به عدم مسئولیت می‌دانیم. ولی اگر همین‌ها را با آیات و روایات مقایسه کنیم، خواهیم دید که تعریف اول به بهترین صورت با آیه شریفه سوره مائده توافق دارد. آنجا که آیه مبارکه سوگندهای حقیقی را در برابر سوگندهای مغلّظه قرار می‌دهد: «لا یُؤاخِذُکُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمانِکُمْ وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَیْمانَ» «۲» درحالی‌که در سوره بقره سوگند حقیقی را در برابر سوگندهایی قرار می‌دهد که شکستن آنها باعث زیان و ضرر عمدی می‌گردد: «وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ» «۳»، و این‌چنین از دو عبارت قرآنی استفاده می‌شود که عمل اراده آن است که تنها نیت براساس آن منعقد شده باشد و همان است که مسئولیت ما را در پی دارد.

جز این‌که این صفت دومی را شایسته است که مورد توجه قرار دهیم و بیشتر بررسی و تعریف کنیم. توضیح این‌که در اینجا نوعی از خطا و اشتباه وجود دارد که روی موضوع فعالیت ما تأثیرگذار نیست، بلکه روی ارزش کار و محتوای اخلاقی آن تاثیر دارد، زیرا گاهی شخص خطا می‌کند، منتهی نه در عملی که انجام می‌دهد، بلکه در نظام؛ یعنی در رابطه عمل با قانون؛ بنابراین خطای من نشأت گرفته از ناآگاهی من نیست، چون من موضع خودم را درک می‌کنم و درعین‌حال نسبت به اصلی که باید این موضع من در برابر آن تسلیم باشد، آگاهی دارم. ولی تمام جریان این است که من همه چیز را از زاویه‌ای می‌بینم که رفتار مرا به‌گونه‌ای قرار می‌دهد

---

(۱)- ر. ک: الموطّأ مالک: ۲/ ۴۷۷، حدیث ۹ وی نظرات دیگری را از ابن عباس و مالک نقل کرده است؛ تفسیر قرطبی: ۳/ ۱۰۰، و

رجوع کنید درباره تمام این بحث به: تفسیر البحر المحیط: ۲/ ۱۷۹.

(۲)- مائده (۵) آیه ۸۹: خداوند شما را در برابر قسم‌های لغو مؤاخذه و مجازات نمی‌کند، ولی در برابر سوگندهایی که گره آن را محکم کرده‌اید، مؤاخذه می‌کند و شما را موظّف به عمل کردن به آن می‌سازد.

(۳)- بقره (۲)/ آیه ۲۲۵: اما به آنچه دل‌های شما کسب کرده، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار یاد می‌کنید) شما را مؤاخذه می‌کند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵۷

که به نظر من بازخواستی ندارد، بنابراین موضع من موضع یک قاضی است که از خودش در برابر حالت خاصی از ماده قانونی می‌پرسد که به بهترین صورت بر آن منطبق باشد. یا بهترین تفسیر برای این ماده قانونی کدام است؟ و یا درجه گسترش آن تا کجا است؟ ... و آیا ممکن است با آن حالت مورد نظر منطبق باشد. ولی با وجود همه این‌ها قاضی با کمال تأسف، کارش به صدور حکم غلط می‌انجامد.

باید مثال دیگری بزنیم که مربوط به یک جنگجو و مبارز است، و آن مثالی است که از قرآن گرفته‌ایم؛ به دشمن تند و بداخلاقی برخورد کرده و او را از پای درآورده و ناتوان ساخته است او امان می‌خواهد و اسلحه‌اش را به زمین می‌گذارد! اکنون من از خودم می‌پرسم که آیا در این حال این کار وی یک درخواست خالصانه است و یا صرفا یک نیرنگ استراتژی می‌باشد؟ و آن‌گاه من به تبع آینده نه‌چندان دور او و به خاطر صفت کینه‌توزانه وی حکم می‌کنم و چنین تصور می‌کنم که او امکان ندارد ناگهانی چنین تغییر موضعی بدهد، پس تصمیم کشتن او را می‌گیرم و او را می‌کشم، در نتیجه کاری که به این ترتیب پایان یافته یک عمل ارادی و از روی قصد بوده است، ولی به معنای کامل مورد قصد نبوده و به صفت طبیعیش مورد قصد بوده، نه به صفت اخلاقی، چون من قصد کشتن انسانی را کرده‌ام، اما قصد مخالفت با قانون را نداشتم، برای این‌که این فرض برایم پیدا شد که او پا از قانون بیرون گذاشته است!

کاری که به این ترتیب از روی قصد و نیت سرمی‌زند، به‌طور کلی آن را به عنوان یک عمل عمد مشتبه یا عمد به تأویل تعریف می‌کنند که از طرفی نقطه مقابل عمد غیر شبهه‌ای است و از طرف دیگر خطا است. و پس از این تقسیم سه‌گانه، عمل را عمد به شبهه می‌نامیم تا دو نوع تفسیر مجاز را درباره آن مشخص کنیم که یکی دارای تأویل نزدیک بوده و شخص را معذور، و دیگری تأویل بعید بوده و شخص را مدیون معرفی می‌کند.

در اینجا لازم است که ما این روش تندرو را مورد انتقاد قرار دهیم که درباره موضوعیّت و اهتمام به صفت قانونیت، این‌قدر بلندپروازی دارد که چنین تفرقه‌ای را مطرح می‌کند، بنابراین صاحبان این گرایش می‌خواهند درباره مردم قضاوت کنند، نه به پیروی از حالت وجدان فعلیشان، بلکه به پیروی از حالتی که به گمان آنها ما در بین بیشتر افراد متوسط بدان برخورد می‌کنیم، وانگهی با نوعی از استقراء ناقص، بدون بررسی از آنچه هم‌اکنون از این شخص یا آن

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵۸

شخص سر می‌زند!

این طرز تفکّر مجرد که ذات تنها در نظر گرفته می‌شود و تمام اصالت‌های فردی- که کلا با نیازهای زندگی اجتماعی هم‌سو است- نادیده گرفته می‌شود. جز این‌که اخلاقیت به‌طور مطلق یک امر استقرائی نیست؛ گویی که مسئولیت اخلاقی امکان ارتباط با چیزی جز با شخص مادّی را ندارد، و چون این مطلب نیز روشن و بدیهی است که مسئول با واسطه و دور را ممکن است باور کرد، زیراکه تأویل با فاصله و بعید باطل و بیهوده نیست. از این‌رو تحمیلی است بر علم اخلاق که این تفرقه و جداسازی را به دانشمند علوم اجتماعی واگذارد و او جداسازی را با چیز دیگری مناسب آن عوض کند و به جای فرود آوردن قانون و مشروعیت آن در برابر

تأویل نزدیک، شایسته است که ما مخلص را از غیر مخلص مشخص کنیم.

گاهی در واقع اتفاق می‌افتد که نیت غیر تجاوزگرانه من، غیر از آن نیتی است که توجیه کرده و ساختگی بوده، پس از گذشت لحظه‌ها برای به جریان انداختن، نیت دیگری می‌آید که در وجود من بسی ژرفتر و اصیل‌تر است و این نیت آخری امکان تجویز ندارد و آن در حال حاضر به نظر من غیر مجاز است، به شرط آنکه تنها من خودم برای خودم آن را تحلیل کنم و این نیت در وقت شجاعت در برابر انگیزه‌های واقعی برای کار من تحقق یابد. در این حالت تردیدی نیست که نیت دوم من بی‌ارزش بوده و از هر جهت ناتوان از آن است که مرا از مسئولیت اخلاقیم نجات دهد با این‌که می‌تواند مرا از نظر قانونی تبرئه کند.

برای این قصد مشتبه در حالتی که ذکر شد، می‌توانیم مثالی بیاوریم، و این مورد مخصوص برخورد با دشمنی است که آماده اسلام آوردن است و قرآن جریان او را نقل می‌کند و می‌فرماید:

«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً» «۱» و سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که در آن باره می‌فرماید:

«آیا پس از گفتن لا اله الا اللّه، او را کشتی؟!» «۲»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۹۴: و به کسانی که اظهار اسلام می‌کنند، نگویید مسلمان نیستید.

(۲)- ر. ك: صحیح بخاری: ۴/ ۱۵۵۵، حدیث ۴۰۲۱ و ۶/ ۲۵۱۹، حدیث ۶۴۷۸ و این حدیث را چنان‌که بخاری از اسامهٔ بن زید بن حارثه نقل کرده، می‌گوید: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما را به جانب گروهی از قبیله جهینه فرستاد، می‌گوید: ما با آن گروه برخورد کردیم و آنها را شکست دادیم. من با مردی از انصار به یک نفر از آنها رسیدیم، همین‌که در تنگنا قرار دادیم، گفت: لا اله الا-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۵۹

ولی موقعی که نیت من به‌طور کامل تابع جنبه فکری من است و من معتقدم که قانون‌شکنی نمی‌کنم (جز حالتی که ناآگاهی من دخالت دارد و دیگر درباره آن نمی‌اندیشم)، پس هیچ‌کس نمی‌تواند مرا به خاطر چنین موضعی سرزنش کند که نشان اخلاص را دارد، حتّی اگر منحرف هم باشد! توضیح این‌که هریک از ما به تبع آنچه در باطن دارد، هرچه باشد نسبت به آن حکمی می‌کند، ولی خدای متعال می‌فرماید: «رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما فِی نُفُوسِکُمْ إِنْ تَکُونُوا صالِحِینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً» «۱»

امّا راجع به آنچه مربوط به اختلاف در راه و روش است که فرق می‌گذارند بین عملی که با حسن نیت انجام می‌گیرد و عمل دیگری که بدون قصد انجام می‌پذیرد، این اختلاف صحیح است، در صورتی که منظور از کلمه غیر مقصود آن چیزی باشد که مطلقا- کلی یا جزئی- هیچ نوع اراده‌ای در انجام آن نداشته است. ولی اختلاف در صورتی که مقصود برخلاف این باشد، هرگز موضوعیت ندارد، زیراکه خطا چیزی است که به صورت کامل مورد توجه اخلاقی نباشد.

توضیح آنکه عمل صادر از حسن نیت، هرگز چیزی جز حالتی خاص از عمل بدون قصد به صورت عام (خطا) نیست، و این ویژگی چیزی نیست، جز تفاوت در درجه و مرتبه بین آن عمل و بین عمل غیر ارادی محض که این تفاوت درجه نمی‌تواند چیزی از صفت تبرئه بودن را منحرف سازد و از این‌رو مسئولیتی در کار نیست.

و در این صورت ما هرگاه بخواهیم شرط سوم را برای مسئولیت اخلاقی به کار ببریم، می‌گوییم: عملی که مربوط به مسئولیت است، آن عملی است که نسبت به او قصد کامل باشد، به

- اللّه، آن مرد انصاری دست از او کشید، ولی من با نیزه زدم و او را کشتم، می‌گوید: وقتی که برگشتیم، خبر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید، به من فرمود: اسامه! آیا پس از گفتن لا- اله الا- اللّه او را کشتی؟ عرض کردم: یا رسول اللّه! او از ترس

گفت، فرمود: پس از گفتن لا ـ اله الا ـ اللّه او را کشتی؟ همچنان تکرار می‌کرد، تا آنجا که با خودم گفتم کاش من تا امروز مسلمان نشده بودم!» ر. ک.

تفسیر قرطبی: ۵/ ۲۲۴؛ تفسیر ابن کثیر: ۲/ ۳۱۰؛ صحیح مسلم: ۱/ ۹۷، حدیث ۹۶؛ مسند احمد: ۵/ ۲۰۰، حدیث ۲۱۷۹۳؛ زوائد هیثمی: ۱/ ۱۴۹، حدیث ۳؛ الإیمان ابن منده: ۱/ ۲۰۸؛ شرح نووی صحیح مسلم: ۲/ ۱۰۰ و ۱۰۷؛ تهذیب الکمال:

۸/ ۱۰۶؛ المحلی: ۱۱/ ۹۴.

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۲۵: پروردگار شما به آنچه در دل دارید، از شما آگاه‌تر است، اگر شما صالح باشید (و توبه‌کار) خداوند توبه‌کاران را می‌آمرزد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۶۰

این معنی که عملی است از روی اراده نه فقط به خاطر صفات طبیعی نسبت به موضوعش، و تنها به این خاطر که نسبت به صفات اخلاقی به نحوی است که قانونگذار آن را فهمانده است و باید این عمل از نظر فاعلش به‌گونه‌ای باشد که اجازه داده‌اند و یا تحریم شده و یا مأمور به انجام آن است؛ و از آن جهت چنین است و هر نوع اختلاف‌نظر یا انحراف در قصد راجع به این صفت یا آن صفت، عمل را از دایره پیوست به نص شرع بیرون می‌کند، زیرا وقتی یک عمل حکمش در شرع مقرر شده، غیر از آن عملی است که اتفاق افتاده، پس برای عملی که اتفاق افتاده عین آن حکم نخواهد بود، بنابراین در فرض ما پدیده‌ای که به‌طور حتم خطاست، ما با آن رابطه خوبی نداریم.

بر این اساس موقعی که بر این مطلب پا می‌فشاریم که خطای از این قبیل ممکن نیست که خطا به حساب آید، پس ما کاری جز تفسیر قول عام انجام نمی‌دهیم که قرآن کریم خود مقرّر فرموده و می‌گوید: «وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ فِيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لكِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» «۱» و نیز این آیه مبارکه: «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا» «۲»

با تفسیر این آیه که اندکی پیش از این گفتیم.

گاهی می‌گویند: اگر نیّت و قصد آدمی این‌قدر اهمیت داشت و اگر مسئولیت اخلاقی همواره در ارتباط با این نیت یا قصد است، بنابراین آیا چنین نتیجه‌گیری نمی‌شود که نیّت به نظر شما تمام اخلاقیّت است و یا به تعبیر کانت: (تنها چیزی که در عالم به ذات خود خیر است، اراده پاکیزه است)؟

هیهات که چنین باشد، نه به خاطر آنکه تناقض‌گویی است که ما خیر مطلق را در حالت شخصی مناسب با وجدان هر فرد قرار دهیم؛ «۳» زیراکه نسبیّت وجودی برای این حالت فردی بدون داشتن ارزش اخلاقی مطلق، تغییر نمی‌کند، بلکه آنچه ما را بر رد این نظریه، وامی‌دارد، اوّلا؛ تهی بودن رفتار آدمی از هر ارزش خاصی است، وانگهی؛ علاوه بر این‌ها کانت وقتی که درباره ارزش نیّت در عمل بلندپروازی می‌کند، در تناقضی می‌افتد، و هر چیزی را تا وقتی که

---

(۱)- احزاب (۳۳) آیه ۵: اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سر می‌زند، ولی آنچه را از روی عمد و اختیار می‌گویید. (مورد حساب و مؤاخذه قرار می‌گیرد.)

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۸۶: پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم، ما را مؤاخذه نکن.

(۳)- ر. ک.: ۴۲. p, I. L, elaroM al, tenaJ luaP

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۶۱

فعل همراه با نیت خوب شدن باشد، خوب می‌داند، حتّی آن اعمال و افعالی را که عجیب و غریب و یا محال و غیر ممکن است! و بالاخره این نظریّه درعین‌حال که یک نظریه منطقی با تمام دقت است، به لغو هر نوع پیشرفت و نابود ساختن هر نوع تفاوتی در

جهت ارزش اخلاقی می‌انجامد! بنابراین اگر نیّت خوب معادل تمام اخلاقیّت باشد، پس باید بر این عقیده باشیم که تمام وجدان‌ها و همه رفتارها از قدیم برابر و همسان بوده‌اند که چنین عقیده‌ای بسی دور از مراتب ارزش‌هاست. و از همین‌جا است که نادان‌ترین و متعصب‌ترین مردم موقعی که طعمه دیگران می‌شود، درحالی‌که آن‌ها قوی‌ترند، تصور می‌کند که اراده‌اش هم‌سوی با شرع و قانون اخلاقی است، چنین کسی باید به استناد این منطق سزاوار باشد- با این ارزشیابی- تا بهره‌مند گردد از آنچه که داناترین و نورانی‌ترین مردم استحقاق دارند.

جز این‌که کانت در منظور خودش تمام این مشکلات را دخالت نداده است، زیراکه وی بر اساس تعریف معتقد به نرمش خالصی است که چشم‌انداز فکر عمومی در آن یکنواخت است، بدون هیچ‌گونه تنوع و تفاوت، و او نمی‌خواهد که خود را درگیر مشکلات و سختی‌هایی کند که وجدان در رویدادهای متعدد و محسوس به تصویر می‌کشد. به این معنی که کانت از سه عنصر وجدان اخلاقی، یعنی از معرفت، اراده و عمل، جز یک جنبه آن، همان اراده را نمی‌پذیرد.

ما به‌طور کامل با کانت در تمام آنچه مقرر می‌دارد، موافقیم، نسبت به آنچه بیشترین منفعت را دارند و هم‌چنین پاکیزه‌ترین اعمالند، در صورتی که از روی اراده نباشد، ارزش اخلاقی ندارد، بلکه اگر در محدوده اراده تابع قانون نباشد، نیز بی‌ارزش است و بدترین اعمال در صورتی که از روی عمد مخالف قانون نباشد، مسئولیتی را در پی ندارد. ولی چقدر تفاوت است، بین این مورد و بین حالت برعکس آن، که بگوییم: گمراه‌ترین اعمال با نیت خوب تمام ارزش خود را باز پس می‌گیرد و به عنوان یک نمونه روش اخلاقی می‌گردد. بنابراین؛ اگر نیّت پاک باشد، عذر صاحب نیت پذیرفته است، زیراکه آن پیآمدی نیست که جایگزین مبدأ مطلقی برای ارزش اخلاقی باشد هرچند به صورت مختصر برای این‌که ما به اندیشه خودمان شکلی بدهیم که بیشترین وضوح و تشخیص را داشته باشد، می‌گوییم: که نیّت شرط ضروری برای اخلاقیت است و بر این اساس همان شرط مسئولیت نیز می‌باشد، ولی در هر حال شرط کافی برای این و آن

نیست.

دید ما نسبت به نقش نیت در اخلاق اسلامی این است و عبارت مشهوری که آن را سنگ محک و معیار اخلاقیت می‌داند، اجازه نمی‌دهد که نیت همه مطلب باشد و تمام ارزش عمل را فراگیرد، بلکه آن را صرفا شرط صحت عمل می‌داند.

د- آزادی

وقتی که شخص با شریعت آشنا بود و از روی اراده عمل کرد و آگاهی کامل از جریان داشت، معنایش این نیست که وی تمام شرایط مسئولیت را دارد. زیرا من به خوبی می‌دانم که این عمل بر من حرام است، در مورد طبیعت مادّی و یا طبیعت اخلاقی آن اشتباه نمی‌کنم، و موقعی که بر اراده من حتمی شد که وارد کار بشود، از همان جنبه‌ای که حرام گردیده، وارد می‌شود. بنابراین، این عملی آگاهانه می‌باشد که برآمده از یک نیّت دوگانه است. جز این‌که اگر تنها اراده من باعث پدید آمدن آن عمل نیست و اگر زمینه اختیار آزادانه من هم‌چون صفحه سفیدی خالی نبوده، بلکه به وسیله نیروهای دیگری اشغال شده است که اختیار مرا در یک جهت خاصی محدود ساخته، نه در جهت دیگر، و هرگاه برای اراده من- درحالی‌که مواجه با این برخورد و تداخل است- جز پیروی از موجی نیست که قبلا خط آن ترسیم شده است. پس چگونه چنین عملی را به خودم نسبت دهم که شخصیت من جز در یک جهت معیّنی هیچ سهمی در انجام آن ندارد؟

آیا علاوه بر آنچه توضیح دادیم، راجع به اهمّیت ملکات شناخت و اراده، بر ما واجب نیست که در مورد اهمیت توانایی‌مان

کنجکاو بوده و ثابت کنیم که تأثیر تلاش ما در انجام عمل، یعنی آزادیمان شرط چهارم مسئولیت است؟ ...

به راستی اصل تناسب بین مسئولیت و آزادی، شاخ و برگش تا عمق وجدان انسانی گسترش یافته است، به‌گونه‌ای که ناآگاهی از آن بدون این‌که چیزی از تجاوزگری در موضع ما پدید آید، غیر ممکن است. بنابراین- اگر ما انسان را چنان‌که هست، در نظر بگیریم- تا چه حدی امکان دارد که از مسئولیت شرعی سخن بگوییم؟

البته ما می‌دانیم که مسئله آزادی از همان آغاز دو نظریه متفاوت را در پی داشته است که در بالاترین حد از حتمی و غیر حتمی بودن، باهم اختلاف دارند (دست‌کم در راه و روش محض)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۶۳

و اگر ما به گفته برخی از اندیشمندان گوش فرادهیم، دیگر مطلقا هرگز فرصتی برای اراده آزاد انسانی به معنای صحیح آن نخواهد بود. شوپنهاور [reuohnepohcS] می‌گوید: «افرادی از مردم پاک و افرادی پلید و ناپاکند، که اینان مانند موجودات بردبار و نیز پلنگانی هستند که گروه اول با ادراکات انسانی به دنیا می‌آیند و گروه دیگر با احساسات خودخواهی. و علم اخلاق، اخلاق انسانها را توصیف می‌کند، همان‌طوری که تاریخ طبیعی ویژگی‌های حیوانات را بیان می‌کند.»

اسپینوزا [azonipS] بر این عقیده است که اعمال انسانیت، همانند تمام پدیده‌های هستی نتیجه‌بخش است و طبق ضرورت قواعد منطقی استنباط می‌شود، همان‌طوری که وسیله قوانین منطقی از ذات مثلث این نتیجه به دست می‌آید که مجموع سه زاویه مثلث برابر دو قائمه است.

و همچنین کانت، آزادی را باطل دانسته و بخشی از آن را برای حس اخلاقی به عنوان اصل مسلم شمرده است، نوعی از حتمیّت و قطعیّت انسانی را به ما می‌آموزد که طبیعت مطلق و متافیزیکی انسانی آن را دگرگون نمی‌کند تا این‌که به قطعیت علمی مربوط شود، زیرا وی تاکید می‌کند که اگر ما با تمام شرایط و سوابق کسی آشنا باشیم، به یقین آگاهی و اطّلاع از اعمال انسانی او خواهیم داشت، با همان دقتی که بدان وسیله خورشیدگرفتگی را تعیین می‌کنیم.

براساس این سخن، جهت نجات آزادی و به همراه آن مسئولیت، هر دو را به‌طور کلی از میدان آزمایش و از عالم پدیده‌ها درآورده و در عالم مجهولات زندانی می‌کند! و آن را غیر قابل شناخت می‌داند و این سخن کانت برابر با انکار واقعیت ثابت آنها می‌باشد، تا آنجا که جز نام و نشانی کمرنگ و آرمانی مشتبه از آنها نماند!

هوم [emuH] هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد در گفتن این سخن با عبارتی روشن:

«احساس ما نسبت به آزادی چیزی جز توهّم نیست»

جز این‌که مسئولیت ما نسبت به تمام اعمال مورد نظر- طبق عقیده طرفداران قبول آزادی- امری است قطعی. به عقیده ایشان: اراده با آزادی دو کلمه مترادفند. «۱» و به‌هرحال، این دو طرز تفکر میدان و مجال آزادی را به‌طور مشخص می‌پوشانند. درحالی‌که این مطلب به

---

(۱)- دکارت در پاسخ به اعتراضات سوم می‌گوید: اراده و حریت جز یک چیز واحد نیستند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۶۴

طبیعت و اصل جریان ارتباطی ندارد که ما به انسان یک قدرت کلی جهت اجرای تصمیمات خویش به‌طور آزاد نسبت دهیم، علی‌رغم تمام مشکلات مادی و برخلاف قوانین قطعی طبیعت، زیراکه لازم می‌آید تا ما هر نوع اندیشه متعادل را از دست داده باشیم، در همان حالی که اصرار داریم ما همواره هرچه را بخواهیم، می‌توانیم انجام دهیم. و این مطلب- در شرایط عادی، در زندگی عملی و با فاصله گرفتن از اعمالی که نیروی جبری مانع از انجام آنهاست- خلاف حقیقتی است که گفته می‌شود: اراده

همان قدرت انجام است، جز این‌که معنای حقیقی لفظ همان است که مدافعان از اختیار آزادی می‌خواهند آن را به عنوان یک شرط مسلم برای مسئولیت اثبات کنند، این آزادی، آن آزادی در اجرا نیست (که نسبیت و ارتباط آن را با هزار شرط خارجی در نظر می‌گیرند)، بلکه اثبات همان آزادی است که اظهار می‌دارند، و هرگز از وجدان هیچ انسانی جدا شدنی نیست.

و هیچ‌کس هم‌چون دکارت مطلق‌گرا نیست که حدود فعالیت آزادی ما را تا دورترین افق گسترش می‌دهد، نه تنها در میدان عمل، بلکه در میدان معرفت نیز آزادی را به صورت گسترده مطرح می‌کند. بنابراین اراده ما همان است که فرمان می‌دهد و یا بازمی‌دارد؛ و همان است که اثبات می‌کند و یا انکار. و این آزادی نخست در مورد شک و تردید در راه و روش متجلّی می‌شود، یعنی در مورد قدرتی که ما در اختیار داریم، نسبت به ترک ارادی تمام احکام پیشین و همه معارف قبلی‌مان که از راه حواس و یا از راه نتیجه قیاس به دست آورده‌ایم، چه این شکّ و تردید چنان باشد که به دنبال آن حکم به درستی یا نادرستی آن احکام و معارف قبلی بکنیم یا این‌که حکممان را درباره آنها به صورت تعلیق محض و مجرد درآوریم. «۱» و لیکن این تلاش در احکام عادی ما به شکل موضوعی ظاهر می‌شود و ادراک ما این احکام را فرض و واجب نمی‌کند، بلکه جلوتر از ادراک پیدا می‌شوند و از آن می‌گذرند، چنان‌که در تمام حالاتی که مرتکب خطای فکری می‌شویم، این خطا چیزی جز یک حکم ارادی نیست که بر چیزهایی صادر کرده‌ایم که اعتقاد داریم آنها را درک کرده‌ایم، درحالی‌که به‌واقع آنها را درک نکرده‌ایم، «۲» و حتی ما موقعی که به نام بداهت پناه می‌بریم، این کار را نیز از روی آزادی انجام می‌دهیم، زیراکه ما می‌توانستیم

---

(۱)- ر. ک: Descartes. Premiere? me? ditation

(۲)- ر. ک: مرجع قبلی: Reponses aux ۵ es objections

مقاومت کنیم و آن را نپذیریم، (با یک شرط و آن این‌که ما صلاح بدانیم که با اختیار و آزادی کامل بر این حقیقت پا بفشاریم). «۱»

باید روی یک مسئله اخلاقی توقف کنیم؛ آیا ما در ضمن تلاش خود روی خیر و شر، این احکام را صادر می‌کنیم و آیا خود علت آن احکام هستیم؟ یا این‌که این احکام نتیجه حتمی طبیعت ثانوی ماست و یا پیامد غیر قابل اجتناب ضمیر قبلی: افکار یا عواطف ماست؟

قطعیّون پافشاری دارند تا برای ما یک طبیعت فطری را در دایره مشخصی تا حدّ نهایی مطرح کنند که هیچ‌گونه نرمی و درشتی نپذیرد. بنابراین تمایلات پاکی یا ناپاکی که موقع تولد با خودمان به دنیا می‌آوریم، همان فطرت ماست، پس چگونه ما می‌توانیم مسئول فطرتمان باشیم که ساخته ما نیست، و به‌هرحال ساخته آگاهانه ما نمی‌باشد؟ «۲»

جز این‌که اینان اوّلاـ برای این طبیعت ثابت و استوار غرایز ما، هیچ دلیل و برهانی اقامه نکرده‌اند، درحالی‌که به نظر می‌رسد، روان‌شناسی مقارن برعکس، ثابت می‌کند که غرایز انسانی کمترین قطعیت و بیشترین قابلیت دگرگونی و تربیت را دارد؛ برخی از غرایز در بعضی دیگر بیشتر از غریزه حیوان اثرگذار است، به دلیل این‌که تعداد غرایز انسان فراوان و از پیچیدگی زیادی برخوردار است.

و هرگاه انسان از همان آغاز بر صفات طبیعی حیوانات وحشی سیطره مستقیم داشته است، حیواناتی که به وسیله تمرین دادن- پس از آنکه وحشی و سرکش بوده‌اند- اهلی و دمخور شده‌اند، بنابراین چگونه می‌شود بر طبیعت ویژه خودمان سیطره مستقیم یا غیر مستقیم نداشته باشیم، تا بتوانیم آن را به خوبی و یا بدی تغییر دهیم؟ آیا در ژرفای این حکم نامیمون مقدمه‌ای شتابزده و دلیلی غیر معقول نهفته نیست؟! و دانشمندان در تمام زمان‌ها خلاف این نظریه را باور داشته و معتقدند که ما می‌توانیم با تمرین و ممارست بر

ذات خود اثرگذار باشیم و تجربه نیز آن را تأیید می‌کند که تغییرات از نظر ژرفا متفاوت باشد، امّا امکان وقوع دارد.
و هم‌چنین معلوم می‌شود که قرآن کریم از ناحیه خود به این قدرت دو سویه اعتراف دارد که آن را به انسان داده‌اند تا وجود واقعی خودش را پاکیزه کند و زیبا نماید، یا این‌که نابینا کرده و

---

(۱)- ر. ک. مرجع قبلی.: ۴۷ erttel. ennesreM er? ep ua serttel
(۲)- ر. ک: لیفی بریل: II III. pahc,? etilibasnopser aL

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۶۶

تباه سازد، خدای سبحان می‌فرماید: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها ...» «۱»
ما باید کمتر خودبین باشیم، و در حقیقت مقرّر بداریم که برخی از عناصر طبیعت اخلاقی ما با هر دگرگونی و پیشرفتی سرکشی و نافرمانی می‌کند، جز این‌که به روشنی نمی‌داند که موضوع تکلیف و یا مسئولیت است. گاهی شخص به طبع خود غمگین یا خوشحال، بدبین و یا خوش‌بین، کودن و یا حسّاس است بدون این‌که به این خاطر یک فرد غیر اخلاقی محسوب شود. انسان مسئول موارد نادر نفسانیاتش بیشتر از مسئولیت یک بیمار از معایب جسمانی نیست.
و بالاخره در محدوده فرضیه آن‌کسی که می‌گوید: جزئی از طبیعت ما به‌طور مطلق همیشه در برابر هر نوع میانه‌روی سرکش است، باید تفاوت قائل شویم بین مطالبی که الهام‌گر آنها تمایلات فطری ماست و آن چیزهایی که هیچ قدرتی برای مقاومت در برابر آنها را نداریم، هم و چنین بین رابطه این مطالب با اراده ما.
ما معتقد نیستیم که اراده یک نظام جداگانه‌ای است و به‌طور مستقل از بقیه وجود ما عمل می‌کند. بنابراین؛ باوجود این‌که اراده در ذات خود توانایی کافی را دارد، و یا چنان‌که در فلسفه کلاسیک گویند: علت فاعلی برای کارهای خود است، باوجود این نیازمند آن است که از انگیزه‌های بیرونی آن و از علت غائیش جستجو شود که هرگز منبع آن پیدا نمی‌شود، مگر در پایین‌ترین یا بالاترین جهت؛ یعنی غریزه و یا عقل. زیرا که هر عمل آگاهانه و ارادی همواره علتی دارد و مشخص شدن ماهیت و حقیقت این علّت، وقتی است که انسان به سوی خیر حقیقی یا منفعت و بهره‌ای می‌شتابد و با خود می‌گوید: چون آن عمل پرفضیلت‌تر یا سودمندتر است و یا این‌که برای من بهره بیشتری دارد، بنابراین شخص خودرأیی که بدون فکر و اندیشه و بدون تبادل نظر و مشورت با کسی تصمیمات خودش را می‌گیرد، سپس می‌گوید: «چون می‌خواهم تصمیم می‌گیرم!» این آدم خودرأی در حقیقت در برابر نوعی از سبب پنهانی سر فرود می‌آورد و آن سبب مانع می‌شود از آنکه به اظهار استقلال خود را نیازمند ببیند، و موقعی که شخص در

---

(۱)- شمس (۹۱) آیه‌های ۷- ۱۰: و قسم به جان آدمی و آن‌کس که آن را (آفریده و) منظم ساخت، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرد که هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۶۷

لحظه خاصی بین دو امر مردّد است، و می‌خواهد بدون این‌که کمترین سبب و انگیزه الزام‌آور، و بلکه کمترین نشانه برتری پیدا کند، روی یکی از آنها تصمیم بگیرد، سرانجام به خاطر اصرار بر پای‌بندی به قاطعیت موضعش و چون ناگزیر باید انجام پذیرد، به یک طرف تصمیم خودش را می‌گیرد، و این به خاطر آن است که زمام اختیار خودش را در این عمل به دست اسبابی داده است که دست‌کم همسان با عوامل و اسبابی است که از آن انحراف پیدا کرده است.
به راستی مسئله مشخّص کردن اراده به وسیله انگیزه‌ها و یا علل و عوامل؛ هرچه باشد در فلسفه اسلامی سه نوع تفکر مختلف را در پی داشته است که ما آنها را نزد علمای اخلاق اروپا نیز می‌بینیم، و این‌ها هستند که تمام هدف‌های ممکن را فرامی‌گیرند.

در مورد اول، نظریّه جمهور اهل سنّت و به همراه آنان برخی از معتزله است، این گروه اندیشمندان، بر این عقیده‌اند که جهت امکان انتخاب نهایی و انجام یکی از دو نقیض، باید به طور مطلق برخی از شرایط ویژه در آن طرف به حدّ زیادی وجود داشته باشد و نیز دارای یک علّتی باشد که به‌طور کامل انجام آن را بطلبد و انتخاب طرف مخالف را غیر ممکن سازد، و اگر چنین علّتی نباشد طرف مورد انتخاب همچنان در حال امکان خواهد بود، بدون این‌که مطلقا به مرتبه فعلیّت برسد. «۱»

پس از آن نظریّه خوارزمی و زمخشری می‌آید که به جای شرط ضرورت علّت موجبه، به برخی از عوامل و اسباب ترجیح‌دهنده، اکتفا کرده‌اند. «۲»

آن‌گاه در نهایت نظریّه اکثریّت معتزله می‌آید که معتقدند، اختیار ارادی چیزی جز خود اختیار را نمی‌طلبد و به عقیده آنها فاعل مختار را نمی‌شود محدود کرد و نمی‌توان از فاعل موجب بالذّات (مانند حرارت و سوزاندن آتش) مشخّص نمود، مگر به همان قدرت دوگانه‌ای که بر انجام و یا ترک فعل وجود دارد، یعنی برحسب اراده تنها و خود آن حالت امکانی، بدون این‌که تسلیم شود یا متمایل به برخی از امور خارج از انگیزه مخصوص گردد.

از مثال‌های معروف در این مورد مثال انسانی است که با دشمن روبه‌رو می‌شود و راه فرار

---

(۱)- ر ک: منهاج السّنة، ابن تیمیه: ۱/ ۱۱۰.

(۲)- ر ک: مرجع پیشین: ۲- ۵. ابن تیمیه می‌گوید: چون به حدّ وجوب نرسیده است ممکن است، پس نیازمند به مرجّحی می‌باشد. بنابراین چون غیر از وجوب یا ممکن چیزی نداریم، و ممکن هم هستی را می‌پذیرد و هم نیستی را.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۶۸

پیش می‌گیرد و خودش را که بر سر دوراهی دید؛ یکی از دوراهی را برمی‌گزیند که در پیش‌رو دارد؛ ولی رازی و برخی از اشاعره بین دو نظریّه مخالف مردّدند «۱».

قبلاـ گذشت و ما توضیح دادیم که مایل نیستیم به طرز تفکر شایع در نزد معتزله رأی دهیم، بنابراین این نوع از اختیار خودخواهانه باید در هر حال از موضوع ما بدور باشد، نه تنها از آن جهت که این اختیار پست‌ترین درجه آزادی است- به گفته دکارت- بلکه چون ما می‌بینیم که اراده بی‌مبالات یک اراده ناقصی است و آن جز نصف اراده نیست و نیمه دیگر اراده ابزاری و تصادفی است. من وقتی که بامدادان در برابر پوشاک‌های زیادی قرار می‌گیرم که همگی مناسب با موسم و فصل سال هستند، خودم را لحظه‌ای سرگردان می‌بینم، ولی زیر فشار وقت رفتن به محلّ کار، تصمیم می‌گیرم، هرکدام بود یکی را بپوشم، البتّه اراده من این پوشش را تصوّر نکرده، مگر با چشم‌پوشی از ویژگی‌هایش، با این نگرش که آن نمونه‌ای از طرز تفکّر عمومی است که نمونه‌های دیگری آن را نیز تحریم نکرده‌اند. البتّه هرچه‌قدر که من علاقه‌مندتر بودم که پیش از بیرون رفتن از خانه با حشمت و محترمانه زینت کنم، و این جنبه از عمل من با تمام تأکید، امری ارادی بوده و دلیل خودش را داشته است. ولی از جنبه تفصیلی وقتی که ما می‌گوییم: (برای من این یا آن فرق نمی‌کند) دست‌هایم را روبه‌رو بلند می‌کنم، درحالی‌که موضوع اختیار آن چیزی نیست که روبه‌روی من قرار دارد.

در زمینه اخلاق، جریان با این تفاوت دارد. در این زمینه اراده همواره مانع است که در یک آن واحد هم سلبی باشد و هم ایجابی؛ زیرا من وقتی که به این طرف مایلم، به آن طرف دیگر مایل نیستم و این چیزی است که اساسا به وسیله انگیزه‌ای- هرچه باشد؛ سود یا وظیفه واجب- قطعی و حتمی می‌شود. و جریان در تمام اختیارهای به معنای صحیحش همین‌طور است.

---

(۱)- ر ک: منهاج السّنه: ۱/ ۱۱۱. ابن تیمیه تردید اینان را بدین نحو ترسیم کرده است، می‌گوید: «آنها وقتی که در مسئله «قدر» به

معتزله و عقاید آنها می‌نگرند، این اصل را باطل شمرده و می‌گویند که فعل در صورت وجود مرجّح باید انجام گیرد، ولی بدون مرجّح تام ممتنع است، و از آنها پشتیبانی می‌کنند که قادر مختار هیچ‌یک از دو مقدور خود را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد، مگر با مرجّح تامّ و تمام. و چون فلاسفه در مسئله حدوث عالم و اثبات فاعل مختار و ابطال قول ایشان به وسیله موجب بالذّات، راه معتزله و جهمیّه را در این‌که قادر مختار یکی از دو مقدور خود را بر دیگری بدون مرجّح ترجیح می‌دهد، پیش گرفته‌اند، و دانشمندان عامّه‌ای که راه ابو عبد اللّه بن خطیب و امثال او را رفته‌اند، می‌بینند آنان نیز همین تناقض‌گویی را دارند. (مترجم فرانسه به عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۶۹

البتّه برای انسان امری فطری است، بدون این‌که به تناسب معیّنی بین کاری که می‌کند و هدفی که در نظر دارد، برسد، هیچ اختیاری را سامان ندهد، بنابراین، اراده برحسب تعریفش: «همان کوشش و تلاش برای رسیدن به هدف است.».

به راستی در نظر گرفتن استقلال ویژه، یکی از مشخّصات اراده انسانی است، در این صورت هیچ نوع قدرت اختصاصی برای اراده وجود ندارد تا بدون انگیزه یا هدفی به ذات خود کاری را انجام دهد و بتواند ارتباط خودش را با تمام قوای طبیعی دیگر قطع کند؛ بلکه این استقلال ویژه را نبایست وسیله قرار داد برای گسستن از منابع این قوا و یا خاموش کردن صداهایی که اراده را وادار به عمل می‌کند. البتّه منظور ما فقط این است که ثابت کنیم رابطه بین اراده خاصّ ما و مزاج ما، و یا راه و روشی که ما را در اندیشه یا در ادراکمان به آن جهت سوق می‌دهد، مطلقا برآمده از ضرورت حقیقی نیست؛ حال قصد ما از واژه ضروری هرچه می‌خواهد باشد.

بنابراین؛ من به این گروه یا آن گروه، به صورت یک فعل ضروری منطقی- به روش اسپینوزا (رابطه اتّحادی یا ارتباط تنگاتنگ)- تا وقتی که راه حلّ برعکس آن مستلزم تناقض نباشد، گرایش ندارم.

و نیز این کار را از باب تسلیم در برابر ضرورت تجربی (علاقه سببیّت، یا تسلسل و یا رابطه ضمانت مطمئن دوجانبه ناگسستنی) انجام نمی‌دهم.

و علی‌رغم گفته سقراط و افلاطون این درست نیست که علم به خیر حقیقی، اراده انجام کار خیر را به‌طور حتم در پی دارد، زیرا که به دلیل ضعف اراده ممکن است کار شرّ انجام پذیرد، همان‌طوری که امکان داشت به خاطر نادانی و جهل همه کارهایش شر باشد.

و همچنین گفته‌های «لایب‌نیتز» نیز درست نیست که می‌گوید: خیری را که من به ذات خود درک می‌کنم، به‌طور مطلق مانع می‌شود از این‌که من خیری را که فقط تصوّر کرده‌ام، ترجیح دهم، زیرا گاهی کاری را که نمی‌پسندم، انجام می‌دهم و خودم را از کاری که دوست دارم، محروم می‌سازم، مثل آن موردی که من شربت تلخی را به امید دوری، می‌پذیرم که شاید در سلامتی من بهتر باشد.

استوارت میل، [lliM .S] براساس برخی عناصر مشترک بین نظرات افلاطون و لایب‌نیتز، پدیده اراده را همچون سایر پدیده‌های وجدان ثابت برای ما توصیف می‌کند، بر این اساس که به

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۰

وسیله حالات قبلی، ضرورت و قطعیّت پیدا می‌کند؛ به روش توپ بیلیارد «۱» که در اثر برخورد با توپ دیگر رو به سمتی حرکت می‌کند که رانده شده است. بنابراین؛ خود ما گاهی به روش سلبی شاهد این منظره هستیم، یا این‌که سزاوارتر آن است که: این ذات (اراده) از وجود خاصّی به وجود نمی‌آید، زیرا در این عالم چیزی نیست، جز مجموعه‌ای از پدیده‌ها که قانونی قوی‌تر در میان آنها حاکم است.

ولی اگر پدیده اراده چیزی جز نتیجه طبیعی پدیده‌های قبلی نباشد، پس باید امر ممکنی باشد که تصوّر می‌کنی و از آن آگاهی داری، نمی‌گویم: نسبت به آنچه در بیداری می‌بینیم، بلکه نسبت به ذات شخص، با همان یقینی که بدان وسیله با یک پدیده طبیعی

آشنا می‌شویم.

جز این‌که این نوع آگاهی را تنها واقعیّت انـدازه‌گیری ما از انـدازه واجب مورد نظر تکذیب نمی‌کند و آن چیزی است که وقتی در پیش‌روی مـا ظاهر می‌شود، در جهت ایسـتایی پدیـده، بی‌نظیر است، بلکه قرآن کریم نیز به ما اعلان می‌کنـد که چنین آگاهی برای اندیشه انسانی غیر ممکن است: «وَ ما تَدْرِي نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ غَداً» «۲».

بی‌تردیـد، مـا به فرض خطور احتمـال این‌که اتّفـاقی افتاده است، نمی‌توانیم براساس رفتار قبلی‌مان حکمی را تجویز کنیم، جز این‌که اثبات این حکم به وسـیله رویـدادها به مقدار خواهش و کشـش عادت‌هایمان بهره‌مند خواهد بود. و هرگز به آن مقدار نخواهد بود که کاربردهای مختلفی برای آزادی ما داشته باشد.

این دریـافت مکـانیکی برای حالت‌هـای نفسانی از نظر «برگسون» با آزادی تعارض شدیـد دارد، زیرا که به گفته برگسون، کارهای درونی و وجـدانی انسان از یکـدیگر جـدا نیست و نسبت به یکدیگر بیگانه و برّانی نیسـتند، همین‌که به یک عمق معیّنی می‌رسـند، درهم شـده و آمیخته می‌گردنـد و هرکـدام از آنها منعکس‌کننده تمام جنبه‌های روح و روان انسان است. بنابراین؛ از محالات اسـت که اصل سببیّت را بر روح و روان آدمی منطبق نماییم که وجود دو حدّ متمایزی

---

(۱)- بیلیـارد، واژه‌ای فرانسوی است، نـام نوعی بـازی است که بـا توپ‌هـای کوچکی از جنس عـاج فیل روی سـفره مفروشـی بازی می‌کنند که بافته سبزرنگی است و اطراف آن از کائوچو است (المنجد، حرف باء)- م.

(۲)- لقمان (۳۱) آیه ۳۴: و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۱

فرض شود؛ یکی سبب و دیگری نتیجه «۱».

از سوی دیگر، این افعال درونی به ذات خود پیوسـته همسانند، بنابراین صـرف بقای این افعال به صورت یک واحد به این معناسـت که تغییر و دگرگونی دارد و ماننـد هر موجود زنـده‌ای تطوّر و تکامل پیـدا می‌کنـد و هرگز به وضـعیّت اوّلش برنمی‌گردد. بنابراین؛ پس نفس سبـب- اگر سببی در کار باشد- امکان ندارد که چندین بار پیدا شود و اگر یک‌بار نتیجه‌ای داد، هرگز بعدها آن نتیجه را نخواهد داد.

جز این‌که ما در این مورد نظری داریم و آن این است که امکان نـدارد ما اراده خود را از بند سـببیّت مکانیکی نجات دهیم، مگر به این شـرط که در برابر سـببیّت دینامیکی آن را تسلیم سازیم. و حقیقت مطلب آن است که هر دو تفسیر باهم قابل تقریر است و برای هرکدام زمینه و مجال مخصوصی ترسیم شده، که برای تفسیر اوّل سهم بیشتری را باید در نظر گرفت، مانند سهم شیر در شکار.

برگسون می‌گویـد: ما از دیرباز در ارتباط با جهان خارج بوده‌ایم و به اوامر اجتماعی نیز پای‌بنـدیم و حالت‌های باطنی و وجـدانی ما نیز همچنـان در نزدیکی سـطح ذات مـا بوده، نه آنکه در بخش ذات مـا آمیخته باشـد. و از این‌رو ممکن است این حالات به‌گونه‌ای حضور یکـدیگر را بطلبنـد که جنبه تـداعی پیدا کنند، و به همین دلیل است که بیشتر اوقات ما اعمال خود را در حالتی از آگاهی و شعور ظاهری ابزاری انجام می‌دهیم، و این‌ها همان اعمالی است که نظریّه مکانیکی بر آنها تطبیق می‌شود.

امّا اگر اتّفاق بیفتـد که ما خویشـتن را از عالم خارج جدا کنیم تا بتوانیم ذات خویش را بازگردانیم و اگر از امکان به زمان برگردیم و از زبان گفتاری به اندیشه محض و از آگاهی‌های دریافتی به باورهای شخصی- اگر چنین اتّفاقی بیفتد که بسیار نادر است- ما در همان لحظه به ذات اصـلی‌مان ارتباط پیـدا می‌کنیم و اعمال آزادانه ما همان‌هایی خواهـد بود که از این ذات صادر شده و عصاره‌ای از آن است «و همچون میوه پخته‌ای از آن ذات جدا می‌شود.».

بنابراین؛ ممکن است ما از خود بپرسیم: مگر تعریف آزادی چنین نیست؛ حرّیّت در جوهر

---

(۱)- به قول حکیم سبزواری: «النّفس فی وحدتها کلّ القوی»، بنابراین؛ اعمالی که از قوای مختلف نفس سر می‌زند، نیز به نفس منسوب و در نهایت از نوعی وحدت برخوردار است- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۲

ذاتش ماهیّت و طبیعت قطعی است؟

اما برگسون این را پنهان نمی‌دارد و می‌گوید: ما بیهوده ادّعا می‌کنیم که ما در برابر طبع‌مان تسلیمیم و طبع ما نیز همان ذات ماست! «۱» و اگر جریان از این قرار باشد، مسئله آزادی زیاد پیشرفته نخواهد بود، زیرا که بنده اگر اربابش عوض شد، او از بندگی خارج نمی‌شود.

البتّه نظریّات تداعی معانی به‌گونه‌ای تعامل و همکاری اندیشه‌های ما را پیشنهاد می‌کنند، مانند عمل دو تیم فوتبال که نیروهای متضاد موجود در درون ما به صورت ذاتی جداگانه برخورد می‌کنند و پیروز نمی‌شود، مگر آنکه از همه نیرومندتر است. امّا دینامیکی برگسون علی‌رغم فرود آمدن‌ها و عقب‌نشینی‌های زیادی که در برابر مخالفانش داشته، به این نظریّه معتقد است که بیانگر و کاشف از حالت‌های چندی است که به اعتقاد ما از یک قوّه برمی‌خیزد که آن قوّه بسی عمیق است و او همچنان رشد می‌کند و می‌درخشد، گویی آتش مداومی است!

ولی هرچه باشد نظر ما نسبت به این قوّه: یکی یا متعدد، عمیق یا سطحی، مکانیکی بودن و یا دینامیکی در بازگشت به طبیعت و ماهیت اصلی متّحد و متّفقند. امکان ندارد که ما جهت آنها را تغییر دهیم و یا این‌که آنها را از حرکت بازداریم، و هرگاه نظر دینامیکی از آزادی و از احتمال سخن می‌گوید، در حقیقت ضرورت و حتمیّت را نیز اثبات و تقریر می‌نماید و یا موقعی که صحبت از احتمال است، احتمالی است که ذات ناآگاه از آن سخن می‌گوید و از میان امکانات منطقی بسیاری، راه و روش رشد و نموّ آن را کورکورانه و بدون هدایت برمی‌گزیند.

و این‌چنین از سوی دیگری برگسون با کانت به هم می‌رسند و هر دو ثابت می‌کنند که ذات ما از نظر تجربی و ادراکی از انجام کاری ناتوانند، مگر این‌که از چیز دیگری کمک بگیرند و عملی انجام پذیرد، که به یکی از آنها ذات اصلی و اساسی اطلاق می‌شود و به دیگری ذات ماهیّت معقوله [lan? emuoN ioM] و تفاوت میان گفته برگسون و کانت در این زمینه این است که برگسون این توانایی را در یک واقعیّت محسوس می‌داند و به حکم اخلاص و علاقه‌ای که به هدف بیولوژی خود دارد، از مواجهه با «هر نوع مانع زندگی» در رشد طبیعی دفاع می‌کند که تمام تدبیرهای حساب شده را به مبارزه می‌طلبد.

---

(۱)- ر ک:

p III .hc .ecneicsnoc al ed setaidemmI se ?ennod sel rus iassE .nosgreB. ۱۲۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۳

جز این‌که آزادی به آن معنایی که وجود ما را فراگرفته است، نیز به جای آن چیزی نیست که مسئولیّت اخلاقی ما را استوار سازد، برعکس کاری جز نابود کردن آن نمی‌تواند انجام دهد.

بنابراین؛ اگر اراده ما را از طبعمان جدا سازند، درحالی‌که طبع ما بر ما فرض و مقدّر شده است و همه ما در یک دایره بسته به سر می‌بریم؛ هیچ‌کس نمی‌تواند جز خودش باشد.

البته آزادیی که همچون شرطی برای مسئولیّت ماست، باید در فرصتی دیگر- غیر طبیعت واقعی و یا موجود احتمالی و یا آن چیزی که در راه پیدایش آن قرار دارد- راجع به آن بحث و گفتگو کنیم. باید این آزادی دارای طبعی باشد که بر طبیعت سیطره افکنده و

در برابر سیطره طبیعت سر تسلیم فرود نیاورد، و یا- چنان‌که اسپینوزا معتقد است- طبیعت فاعلی باشد و اثرگذار، نه اینکه طبیعت انفعالی و اثرپذیر داشته باشد «۱».

واقع مطلب آن است وقتی که ما به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهیم: آیا با وجود مزاج‌ها و عادت‌ها و اندیشه‌ها و عواطف ثابتمان همچنان آزادیم؟ ما اعلام می‌کنیم که پیش از مجموع این داده‌ها ما چیز متفاوتی هستیم و ما همواره بالاتر از این زمینه‌های ویژه، آمادگی ارزنده‌تری را در اختیار داریم که همان زمینه و آمادگی ذات محسوس و کلّی است که می‌تواند خودش را به هزار روش گوناگون تنظیم کند، و ما به منظور تأکید مطلب، اضافه می‌کنیم و می‌گوییم: اعلان و ابراز این آمادگی با وجود همه این مطالب یک ادّعای ساخته قوّه وهم و خیال نیست، و این جریان مطلقا یک جریان مخالف کامل عالم باطن نمی‌باشد، وانگهی دوباره‌سازی آن امر به‌گونه دیگر، هرگز بر آن اساس نخواهد بود. و جریان نسبت به ما این است که ما یک قدرت مطلقه‌ای داریم برای ربودن عنصر یا مجموعه عناصر وجودیمان یا جلوگیری از حرکت عناصر و یا سلب اراده خویش از این مجموع تا در محیطی فارغ و بی‌انگیزه و بی‌هدف با آن ارتباط داشته باشیم.

البتّه مقصود ما رودررویی با طبیعت از آن جهت که دارای عنصر ذاتی و حتمی است، نمی‌باشد، بلکه مقابله با طبیعت است از آن جهت که دارای عنصری ملایم و نرم و قابل شکل دادن است.

و از آنچه به‌طور مطلق به ضرورت و قطعیّت آن اعتراف داریم، این است که هر گرایش و میل ارادی وجود انگیزه‌ای را می‌طلبد که آن را تحریک کند و هر حرکتی نیز در پی هدفی است

---

(۱)- عبارت فرانسوی آن چنین است:

.Une nature naturante, et non pas une nature naturée? e .

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۴

که به آن برسد. جز این‌که این انگیزه و این هدف در طبیعت تنها نیستند، به‌خصوص موقعی که قرار است مقداری از تدبّر و تعقّل در آن به کار گرفته شود.

به راستی بر کسی پوشیده نیست که گمراهی حتمی (مکانیکی و دینامیکی) صورت هماهنگ و برابری را در انگیزه‌ها و یا شکل وضعیّت آنی مزاج را می‌طلبد، بنابراین؛ هر انسانی با آگاهی لازم مواظب احوال خویشتن است، تا نسبت به پیاپی آمدن این اهدافی که برای خود در نظر گرفته است، به علاوه عوامل و اسبابی که آنها را پشتیبانی می‌کند، آشنایی داشته باشد؛ عواملی که در درجه آمیختگی با اهداف متفاوتند، چنان‌که در خودش نوعی از دودلی را احساس می‌کند که متوقّف نمی‌شود، مگر پس از آرام گرفتن. ولی هر نوع نظریّه طبیعی خطاست، در صورتی که غفلت خود را به عنوان یک پدیده میانجی پنهان بدارد، یعنی آن را یک لحظه مؤثّر در به وجود آوردن آرامش لحاظ کند؛ و این موقعی است که اراده را برای ما چنین ترسیم می‌کند که آن نتیجه مستقیم این حالات مخصوص است و یا این‌که اراده عبارت از درخشش برخورد با ریشه‌های عمیق آن حالت‌ها است. بنابراین؛ شخص نمی‌تواند با همان روشی آرامش بیابد که وادار می‌کند تا دستش را در جایی بلند کند که آنجا نیاز به شدّت عمل است و او شدّت عمل به خرج دهد، حتّی اگر در خواب باشد.

به راستی که اراده، نتیجه مستقیم برای پیدایش افکار نیست، مگر در یک صورت، آن هم به صورت مشخّص، وقتی که نه مسئولیّتی باشد و نه آزادی، و آن همان حالت نگرانی عقلی است که در آن حالت تنها یک اندیشه پیش از دیگر اندیشه‌ها ظاهر می‌شود تا راهی را در برابر مشکلات دیگر پیش بگیرد، و این راه همان چیزی است که برای تحریک تمایل قطعی آن اراده جهت تحقّق این اندیشه به روش عکس العمل کفایت می‌کند، بدون این‌که فرصتی را به او بدهد تا در آن فرصت جلو سرکشی او را بگیرد.

امّا در حالت‌های معمولی عادی که تصوّر می‌رود نظریّه‌های قطعی براساس اراده است- چون همواره بین فعل طبیعی و بازگشت فعل ارادی به آن فاصله زیادی است، درحالی‌که ابتدا این فاصله به یقین خودنمایی می‌کند- زیرا آنچه موجود است، تنها یک اندیشه نیست، بلکه دو اندیشه مختلف است که هر دو بر اختیار ما عارض می‌شوند و هر دو خواهان این هستند که به واقعیّت تبدیل شوند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۵

البتّه گاهی اتّفاق می‌افتد آن اهمیّتی را که به درخواست آنها می‌دهیم، تقریبا برابر است با این‌که پس از دقّت می‌بینیم که در یک طرف، عوض فزونی طرف دیگر، کاستی وجود دارد، و هم چنین به نظر می‌رسد که هردوی آنها در برخورداری وجدان همسانند، درحالی‌که بیشتر اوقات دوباره به همان نقطه اندیشه اوّلیه برمی‌گردیم و تجدیدنظر می‌کنیم.

و به این ترتیب، یک لحظه همچنان در اختیار خودمان بین دو چیز مردّد می‌مانیم؛ بین عمل مشروعی که بسیار زیبا و کم‌زحمت است، ولی سهل و سست است و بین عمل مجاز دیگری که آن‌قدر زیبا نیست و پرزحمت است، امّا استوار و متین می‌باشد. و بدین‌طریق سرگردانی و اضطراب بیشتر وقتی گریبان ما را می‌گیرد که از ما می‌خواهد از میان دو کاری که یکی پرفایده و شایسته‌تر و دیگری که پرفضیلت است و اجر و ثواب بیشتری دارد، یکی را برگزینیم.

و نیز گاهی اتّفاق می‌افتد که یکی از دو کار حلال نسبت به عادت‌هایی که داریم و زمینه‌های موجود در شکلی برتر و بیشتر قابل پذیرش است و حلال دیگر در همان شرایط پذیرفته و قابل قبول نیست، ولی در نظر عقل کمتر از آن اوّلی نمی‌باشد، درحالی‌که یک مانعی در این مورد نسبت به اوّلی وجود دارد که بین این عمل و بین قرار گرفتن آن در جایگاه اصلیش فاصله می‌اندازد.

جز این‌که حدّ فاصل بین پدیده اراده نسبت به پدیده‌های دیگر درونی از روی اختلاف طبیعت مخصوص آنها تشخیص داده می‌شود، زیرا که بین این پدیده‌ها و پدیده اراده ناسازگاری اساسی و جدایی مداوم وجود دارد، در نتیجه شخص از این حالات مختلف به یک عمل مخصوص به‌طور مساوی منتقل نمی‌شود.

بنابراین؛ از یک تفکّر معیّن به‌طور طبیعی یک نتیجه به دست می‌آید و هر جهت‌گیری برخاسته از تمایل خاصّی است و هر عاطفه‌ای از عواطف حالتی است برای نفس انسانی و از ترکیب همه این‌ها و یا درهم شدن این‌ها پدیده مرکّب دیگری به وجود می‌آید که دیگر آن اراده نیست و نزدیک‌ترین حالت‌ها به اراده همان میل و رغبت است، ولی «از میل و رغبت تا اراده مسافت زیادی وجود دارد، به همان اندازه که دعا کردن تا استجابت فاصله دارد».

به راستی معنای اراده آن نیست که ما طلب و درخواست را مجاز بدانیم، بلکه یک امر

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۶

معمول و مرسوم را صادر می‌کنیم، به این معنی هم نیست که ما دست درخواست‌کننده را می‌گشاییم، بلکه معنای اراده همان پیش گذاشتن گام آغازین است؛ اراده امتداد زنجیره بخشوده‌ها نیست، بلکه آغاز زنجیره دیگری است که شایسته آن است که ببخشند. واقعیّت این است که برای انگیزه و سببیّت انسانی طبیعت خاصّی وجود دارد که به غیر او مربوط نمی‌شود.

بنابراین؛ پیش از آنکه اراده انگیزه و یا محرّک مشخّصی را قبول کند، ابتدا به رنگ خاصّی آنها را درمی‌آورد و شکل عقلی به آنها می‌دهد، آن‌گاه است که بر آنها این عنوان را می‌چسباند: «من این اصل را همچون یک قانون رفتاری به جان و دل پذیرایم.».

هرگز ما نمی‌خواهیم از اهمّیّت انگیزه‌های ژرف و عواطف نیرومند و افکار روشن خود در اجرای احکام‌مان بکاهیم، ذهن ما، عمل حلال مشخّصی را به ما پیشنهاد می‌کند و احساس ما را به سوی حلال دیگری وادار می‌کند. و چه‌بسا در لابلای پنهان باطنمان انگیزه‌ای نهفته است که ما را به جانب حلال سوّمی متوجّه می‌سازد، ولی تمام این نیروها با این‌که در آخرین مورد و آنکه بیشترین ارتباط را دارد، مجتمع است، نمی‌تواند به تنهائی کار قاطع اراده را تفسیر کند، بنابراین؛ همان اراده عامل و سبب نهفته آن است،

ولی اراده سبب کامل آن نیست و عمل اراده در وجود آن که نوعی از دفع و تحریک است، تجسّم می‌یابد، پیش از آنکه نوعی از سببیّت و تسبیب باشد. و تردیدی نیست که اراده با دلایل قانع‌کننده و یا فریادهای عاطفیش بدان سمت تشویق می‌کند که آرامش را از ما بگیرد، ولی به آن حد نمی‌رسد که ما را به خاطر رسیدن به آرامش مجبور کند. بنابراین؛ نقش اراده به طبع خود منحصر به آماده‌سازی پیمان‌نامه و دفاع از جریان است.

بدین‌وسیله گاهی مقدار تأثیر اراده روی ما آن است که ما را به این حلال یا آن حلال متمایل سازد، ولی منحنی را با این تأثیر خود برای ما ترسیم می‌کند، یک حلقه محکمی نیست، و بر عهده ما است که یا این منحنی را راست کنیم و یا این‌که در همان حرکتی که آغاز کرده، ادامه دهیم تا به پایان برسانیم، (و یا سزاوارتر آنکه جلو برویم و در نیمه راه با آن روبه‌رو شویم.).

و بر این اساس و به وسیله این عوامل کار اراده و همچنین جایگاه آن در عالم ممکن باقی می‌ماند، پس به خاطر این‌که وجود ممکن واحدی را از بین ممکنات زیادی محقّق سازیم، عامل جدیدی لازم است، فشاری مبهم که راهی به خاطر او به سوی عالم واقع می‌گشاید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۷

این عامل جدید همان چیزی است که نشاط و رغبت ترکیبی را وارد ذات کلّی ما می‌نماید تا از مناقشه جلوگیری کند و حکم نهایی خود را صادر کند، حکمی که جز آن را هیچ ارزشی نیست و تمام نتایج اخلاقی در راستای آن است.

حقیقت مطلب این است که ذات غیر قابل قسمت ما، همان است که در این لحظه قاطع، یکجا ثابت و برقرار است، و همان است که حکم نهایی را براساس ارزش این یا آن هدف صادر می‌کند و همان است که به خاطر دفاع‌کنندگی‌اش بر دیگری رجحان دارد. نسبت به طرف ضعیف‌تر از موارد نادری نیست که اسلحه‌ای در خلال ردّوبدل شدن به لطف نیکی که داور ما در نهایت ابراز می‌دارد، گوی سبقت را برباید. و در این صورت، پس این ذات برتر همواره بر ملکات و قوای خویش تأثیرگذار است و موقعیّتش نسبت به آنها همچون موقعیّت راننده قطار در پشت موتور آن است که این توانایی را دارد که هر لحظه قطار را نگه دارد یا سرعت و یا جهتش را تغییر دهد.

و همچنین می‌توانیم اختیار خودمان را به بالاترین حد از تنوع که مایلیم توجیه کنیم، بدون این‌که قوانین ظاهری یا باطنی طبیعت را بشکنیم، بلکه با کمک این قوانین منظور خودمان را عملی سازیم. به‌طور مثال، می‌توانیم نیروی تخیّلمان را وادار کنیم تا به صورت روشن‌تر و دقیق‌تری موضوع عملی را که عادت یا غریزه در اختیار او نهاده، به صورت خطوط درشت مختلطی برای ما ترسیم کند، و ما می‌توانیم به عمق آگاهی‌هایمان نزدیک شویم؛ که آن چه در گذشته، به‌جامانده پشت سر او قرار دارد، و می‌توانیم توجّه خودمان را در آن متمرکز کنیم و اسباب و علل آن را فراهم آوریم، و اگر نتوانیم برای آن ارزش‌های درونی شایسته‌ای را کشف کنیم، ارزش‌های شخصی صرف دیگری را برایش تدارک ببینیم. و با همه توانمان پافشاری خواهیم کرد، به‌گونه‌ای که اراده خویش را از مجرای کنونی خارج کنیم تا راه جدیدی برگزینند. و آن نیز- اگر بخواهیم «۱»- حتمی است، ولی به شرط آنکه تعیین شده باشد، نه تعیین‌کننده،

---

(۱)- و می‌گویم: اگر ما اراده کنیم ... زیرا که واقع مطلب این است که ملکات دیگری که مسخّر انسانند، مطلقا چنین نیست که تنها اراده آنها را به ذات خود محدود و مشخّص کرده باشد، بلکه تمام نقش اراده آن است که زمینه ارتباط آن ملکات را آسان می‌کند و فرصت بیشتری برای آنها فراهم می‌کند تا خودنمایی کنند. و علی‌رغم همه این‌ها من می‌توانم بگویم: آری ولی-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۸

(محکوم باشد، نه حاکم، مورد قضا و داوری باشد، نه داور و قاضی)، به راستی که اراده، آن نورافکنی نیست که همچون تواضع

رهبان‌ها، ما آن را متواضعانه تحمّل کنیم، بلکه آن ابزاری دو دمه است که می‌توانیم از هر دو طرف آن را بگیریم، تا این‌که به وسیله نوعی از تکلیف جدید آن را نگه داریم که با هر هدفی از اهداف مخالف ما هماهنگی دارد. و از آنجایی که این ضرورت و حتمیّت مشتمل بر خصوصیّات فراوانی است. پس بر این اساس، در حقیقت خود اراده نیز نامشخّص است!

و اگر اراده انسان فاضل و ارزنده با اراده انسان تبهکار غالبا جز در یک جهت برخوردی ندارند، معنایش این است که هرکدام از آنها تصمیم دارند که اراده خود را با حفظ آزادی- انجام بدهند یا ندهند و هرطور می‌خواهند عمل کنند- به محرّک ویژه‌ای وابسته نمایند.

به راستی وقتی که ما به بالاترین پلّکان نردبان فضیلت بالا می‌رویم و یا به پایین‌ترین مرتبه پستی پایین می‌رویم، به یقین استوارترین مردم هم‌چون فاسق‌ترین آنها هرکدام احساس توانایی را در خود دارد، که بایستد، یا واژگون گردد و یا این‌که عقب‌گرد نماید. و اگر آن کار را نمی‌کنند، برای این است که نمی‌خواهند، نه برای آنکه نمی‌توانند. پس هردوی آنها می‌توانند یک دلیل روشن و ملموسی را برای این قدرت عملی در برابر مخالف اراده ارائه دهند؛ که چه‌بسا منکر قدرت آنها بر انجام کار است، مادامی که عمل را تکرار نکنند! بلکه برای هرکدام از ما اتّفاق افتاده است، که این دلیل را مطرح نموده باشد، نهایت چیزی که وجود دارد، آن است که چون ما آمیخته‌ای از امتیازات و عیب‌ها هستیم، بنابراین تفاوت بین اشخاص ممکن است یک مسئله نسبی باشد.

تردیدی نیست که بالاتر از این آزادی طبیعی که یک قدرت دوگانه است، آزادی دیگر اخلاقی به‌گونه خاصّی وجود دارد که تکلیف به معنای دقیق همان است.

بنابراین آزادی نوع اوّل، قدرتی است که ما بدان وسیله یکی از دو طرف مخالف (نقیض) را

- نخواهم. و برای این‌که موقعیّت خودم را حفظ کنم و در برابر تمام پیآمدها همچنان خویشتن‌دار بمانم، همواره در پیش رویم این فرصت وجود دارد تا این‌که این وسیله پرکار (اراده) را جهت مقاومت به کار ببندم، وسیله‌ای که تجسّم‌بخش آن است که من نظراتم را از آن برگردانم و درباره چیزهای دیگری بیندیشم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۷۹

برمی‌گزینیم، و نوع دوم عبارت از حسن استفاده و خوب به کار بستن نوع اوّل است. و این همان فاصله نهایی از بدی و اختیار و گزینش کار بهتر است. جز این‌که آزادی در اینجا آزادی نجات نیست، بلکه آن است که از ما رفع مسئولیّت می‌کند، و آن آزادیی است که شرط مسئولیّت است و اساس آن را برپا می‌دارد. و مهم آن است که بدانیم در تمام اعمال ارادی ما قدرت بر انجام هر دو طرف مخالف (نقیض) را داریم، یعنی علی‌رغم تنگنای طبیعتمان و فشار طبیعت خارجی که ما را در جهت انجام کار معیّنی ملزم می‌نماید (و موقعی هم که هدف این فشار آن نیست که اراده ما را به کلّی لغو کند، چنان‌که در حالت خواب رفتن و یا دیوانگی اتّفاق می‌افتد)، باز هم می‌توانیم بدون اجبار و یا اضطرار و با تمام آزادی انتخاب کنیم!

برای هرچه بیشتر روشن شدن مطلب: چون جریان مربوط می‌شود به نوعی از معرفتی که ما داریم و ما بدی را در شرایطی انتخاب می‌کنیم که طرف او را ترجیح می‌دهند، درحالی‌که (به عکس) ما می‌توانیم خوبی را انتخاب کنیم.

به یک کلام؛ آیا ما- به دنبال اختیاری که داریم- به راستی سازندگان اجر و پاداشیم و یا شریکان در شقاوت اخلاقی خود هستیم؟ البتّه ما تا حدّ این ادعا پیش نمی‌رویم که بگوییم تمام مردم از یک نیروی همسان بر انجام خیر و شرّ برخوردارند و این نیرو در نزدیک شخص واحد در تمام شرایط وجود دارد. زیرا پایین آمدن از بالا رفتن- چه به معنای مادّی و یا در معنای اخلاقی- سهل و آسان‌تر است، و ممکن است که بگوییم اراده به‌طور کلّی دارای گرایش و میلی است به پیروی از خیر و نیکی محسوس دنیوی بیش از خیر روحی و یا اخروی؛ توضیح این‌که گاهی اراده احساس زحمت و سختی بیشتری در پیروی از دستورهای عقل می‌کند، خیلی

بیشتر از آنچه در حرکت پشت سر امیال فطری و عادت‌های موروثی و یا اکتسابی احساس می کند. و چه‌بسا دقیق‌تر خواهد بود که بگوییم: به راستی که همه اشخاص نسبت به همه رذیلت‌ها و کارهای بد مثل هم لذّت نمی‌برند، بنابراین هر انسانی نقطه ضعف کوچک خود را دارد، و به همین دلیل است که در برابر بعضی از گمراهی‌ها به صورت کمتری مقاومت به خرج می‌دهد تا برخی دیگر. و تمام آنچه در این جریان است، آن است که ما این زحمت و سختی را تا آنجا دشوار بدانیم که آن را نوعی از محال به حساب آوریم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۰

و شاید لایب‌نیتز [ztin bieL] این مطلب را می‌خواهد به ما بگوید:

«آیا قانونی فراگیر وجود ندارد که هر نیرویی آنجا که سهولت و آسانی بیشتر و مقاومت کمتر ببیند، عمل می کند؟ ... بنابراین پس چرا برخی از نیروهای اخلاقی را از این قاعده مستثنی دانسته‌اند؟».

به راستی که این طرز تفکّر، یک تفکّر سوفسطایی و مغالطه گرانه درمانده است، وقتی که ما این دو اصطلاح را در شرایط نابرابر کنار هم قرار داده و مقایسه می کنیم، زیرا آنچه بر یک نیروی کور و به ذات خود تسلیم‌پذیر صدق می کند، چیزی جز ره‌آوردهای ثابت خود را مالک نیست؛ امّا وقتی که پشت تجهیزات آن، یک عامل سازنده ماهری را قرار دهیم که تمام نیازهای آن را برآورده سازد و امکاناتی را که در خود داشت، به کار بگیرد، دیگر آن‌چنان نخواهد بود. و این سازنده ماهر با چاره‌جویی مناسب انواع دیگری از سهولت و مقاومت را ابداع خواهد کرد. و آن‌گاه به‌گونه‌ای عمل خواهد نمود که جسم در حال سقوط را از سقوط بازمی‌دارد و یا همچنان در هوا نگاه می‌دارد، به‌گونه آن آبی که در دشت فرومی‌ریزد، طوری قرار می‌دهد که دوباره از بالا ـ به پایین برمی گردد.

باید ما خودمان را در همان شرایط قرار دهیم، در آن صورت است که هرگز یک نیروی اخلاقی هیچ‌گونه استثنایی را بروز نخواهد داد. و حقیقت مطلب آن است، وقتی که یک شخص اختیار خودش را در طرفی قرار می‌دهد که دارای مقاومت بیشتری است (با این فرض که از فرمان شرع یا قانون پیروی کند.)، در حقیقت او به این خاطر احتیاطهای خود را از نیروهای قدرتمند می‌طلبد تا کمبود قوای موجودش را جبران نماید. گاهی این کمک جنبه فکری دارد، به‌گونه‌ای که سببیّت عقلی به خاطر موازنه سنگینی غریزه راهنما و یا عادت جامد است. و گاهی نیز جنبه مادّی دارد، فرقی نمی کند که به خاطر ترس از موضع پیآمد آن باشد و یا برای دگرگون ساختن موج انحراف به خاطر انفعالی باشد که مانع برخورد و تفاهم است. و همچنین ثبات اخلاقی در این حالات به دست نمی‌آید، مگر به وسیله کوششی برخاسته از مقاومتی نو، و آن کوشش اثر دوچندانی دارد، وقتی که تنها بر بازگرداندن توازن به هم خورده بسنده نکند، بلکه موقعی امکان‌پذیر است که قلب نظام اصلی برای تحمّل بار سنگین آمادگی داشته باشد و ترازو به سمت جهت مقابل متمایل باشد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۱

برای این‌که یک صورت تقریبی از دشواری‌هایی که اراده ما در زمینه‌های موروثی و یا اکتسابی بر خود دارد، در ذهنمان داشته باشیم، کافی است که ما انسانی را تصوّر کنیم که در خوابی عمیق فرورفته، ولی صدای هشداردهنده ساعت را می‌شنود، به راستی ما دو نظام مختلف را به‌طور کلّی باهم خلط می کنیم، موقعی که می گوییم: قانون طبیعی که روی جسم فشار می‌آورد و حرکت او را سست می کند، به همان اندازه اراده بیدار شدن از خواب را از کار می‌اندازد. پس حقیقت مطلب آن است که امتداد بیداری برای چند لحظه جهت تحریک شعور و آگاهی کفایت می کند و نیز ضامن موفّق نبودن خواب در آن حالت است. چون این حالت طبیعی، پیش‌روی اراده، سه موضع گیری ممکن را برای اختیار و گزینش به‌طور مساوی به‌جا می گذارد: گاهی شخص همچنان در حال خمودی به خود و جسم خود می گوید: «باید من به آسایشم بپردازم.»، یا «امیدوارم بیدار شوم، ولی نمی‌توانم تصمیم بگیرم.»،

یا «باید برای کار بپاخیزم.» بدیهی است که موضع گیری اول به پافشاری روی یک امر لازم (راحتی) مربوط می‌شود، نمی‌تواند از چیزهایی باشد که طبیعت آن را الزام نموده است، زیراکه شخص بدون هیچگونه تغییر در وضع مادّی می‌تواند موضع گیری وسطی را برگزیند که مشتمل بر اراده ضعیفی است و این اراده همان اراده معادل عمل گریز از تکلیف است. و بر این اساس هروقت شخص به مرحله اختیار این راه حلّ وسطی برسد، آسان خواهد بود که نسبت به درستی این حکمی که پیشاپیش صادر می‌کنیم، سستی اراده ما تحقّق یابد. به اعتقاد ما، به صرف یک حرکت ساختگی ما راه‌یابی به هدف را آغاز می‌کنیم، تا این‌که هر نوع پرده وهمی را از چهره حقیقت آزادیمان برطرف کنیم. آری، با اندکی شدّت عمل و سرسختی و با مقداری از مبارزه و پیکار خواب‌آلوده‌ترین مردم از خواب بیدار می‌شوند و تصمیم خود را عملی می‌سازند «۱».

---

(۱)- این طرز تفکّری که ما در اینجا مطرح کردیم، حدیث معروفی بدان اشاره نموده است که به‌طور مشخّص به مقاومت این میل ضعیف به بیدار شدن مربوط می‌شود و راهی را که دستور داده‌اند، از مراحل مختلف ترکیب یافته که هدفش قطعی بودن توالی این شرایط مادّی مفروض یکی پس از دیگری بر اراده است: حرفی بزن تا تو را به یاد وظیفه‌ات بیندازد، از جا بلند شو، صورتت را بشوی و آبی بر اعضای بدنت بزن ... وقتی که بدن بدین ترتیب- با اندک کوشش آزاردهنده در ابتدا- شاداب شد، دیری نمی‌پاید که راحتی و شادابی به روح و جان بازمی‌گردد. (ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۳۷۷، باب تهجّد- باب ۱۲، حدیث ۱۰۶۹، فتح الباری ۳/ ۳، مقدمه فتح الباری: ۱/ ۴۶۶) ۱. ه مؤلف.-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۲

تجربه در حقیقت ثابت کرده است که اراده‌هایی که معتدل‌ترند در بحران و ازدحام کارها و در برابر مبارزه‌طلبی احساس می‌کند که در برابر تأثیر غرایز اوّلیه و انگیزه‌های تسلّط و تهدیدهای شرایط خطرناک می‌تواند به شدّت و سرسختانه مقاومت کند و ارزشمندترین چیزی را که در اختیار دارد، با رضا و رغبت فدا کند، این تنها نسبت به شهیدان صدق نمی‌کند که آنها به خاطر هدف بالاتر از روی اختیار حیاتشان را فدا می‌کنند، بلکه بر بیشتر سربازانی که در کار خودشان خاضعند، نیز صادق است، آنها کسانی هستند که به میدان جنگ فرستاده می‌شوند، بدون این که بدانند برای چیست، درگیر می‌شوند، بلکه به خاطر صرف اطاعت آنها از سران سپاه می‌باشد «۱».

چه‌بسا که به من بگویید: من تمام تلاشم را می‌کنم، ولی به هدفم نمی‌رسم. این حرف به صورت مطلق درست نیست، زیرا اگر دل تو، آن طبیعت کوچک توانایی بر مقاومت در برابر یک سپاه بزرگ را ندارد تا آن را فرونشاند و هرگاه بعضی از کارهای بد ناگزیر جاذبه دارند و بعضی از کارهای خوب خوشایند نیستند، روی این جزء اثرپذیر وجود تو (دل) تأثیر می‌گذارند، پس چرا براساس خیرخواهی عقل برای این حالت خود غمگین نمی‌شوی و این طبیعت ذاتی خویش را حقیر نمی‌شماری؟ ... و چرا از همه این‌ها بازمی‌ایستی و خودداری می‌کنی و خودت را نسبت به این جزء (قلب و دلت) به منزله بالاترین قاضی و آخرین داور قرار می‌دهی؟ .... و چرا به پذیرش این وضع و خرسندی به آن بسنده نمی‌کنی، و یک‌باره اوامری به قوای اجرائی خود صادر

- عبارت حدیث چنان‌که صحیح بخاری از ابو هریره نقل کرده است، که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «شیطان بالای سر هریک از شما وقتی که در خواب است، سه گره می‌زند که هر گرهی به‌قدر یک شب طولانی است، پس شخص می‌خوابد، اگر بیدار شد و خدا را یاد کرد، گرهی بازمی‌شود، و اگر وضو گرفت، گره دیگری بازمی‌شود، در نتیجه شاداب و از روی میل صبح می‌کند و اگرنه، نه ناپاک و از روی کسالت بیدار می‌شود.

و ر ک: تفسیر قرطبی: ۳/ ۲۳، ۱۹/ ۵۶؛ التّمهید ابن عبد البرّ: ۱۹/ ۴۵؛ صحیح مسلم: ۱/ ۵۳۸، حدیث ۷۷۶؛ تنویر الحوالک:

/ ۱ ۱۴۶، حدیث ۴۲۴؛ میزان الإعتدال: ۲/ ۸۹؛ صحیح بخاری: ۱/ ۳۸۳، حدیث ۱۰۹۱ و: ۳/ ۱۱۹۳، حدیث ۳۰۹۶؛ مستدرک الوسائل: ۶/ ۳۴۰؛ صحیح ابن حبّان: ۶/ ۲۹۳، حدیث ۲۵۵۳؛ مجمع الزّوائد: ۲/ ۲۶۲؛ موطّأ مالک: ۱/ ۱۷۶، حدیث ۴۲۴؛ مسند احمد: ۲/ ۲۴۳، حدیث ۷۳۰۶.

(۱)- این همان دیدگاه اهل سنّت است که زمامداران را به‌طور مطلق أولی الأمر و واجب الإطاعه می‌دانند در صورتی که از نظر شیعه اطاعت حاکمان جور کمک بر ظلم و ظالم است!- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۳

می‌کنی تا خود را در خدمت دلت قرار دهی؟ ...

در این وضع مشخّص جنبه غیر اخلاقی نهفته است و در تصمیم بر غلبه بر آن وضع است که مسئولیّت آغاز می‌شود. و این تصمیم‌گیری در جنبه مادّی پدیده نهفته نیست، و سرکوب کردن آن به ناتوانی حسّاسیّت تو برنمی‌گردد، ولی بریدن از این موضع در افزایشی است که تو خود در آخرین رنگ و شکلی که به او می‌دهی و در پایان سلطه‌ای که بر آن داری، می‌افزایی.

و بار دیگر وقتی که شرّ و بدی علی‌رغم میل تو حقّی را از بین می‌برد تا خود ناگزیر پدید آید، برای چه در آن حال از شر استقبال می‌کنی و به سوی آن می‌شتابی؟ حدّ اقل در جای خودت بایست! و بگذار طبیعت هرچه می‌تواند بکند! و حال این‌که هرگز طبیعت بدون تو هیچ کاری را نمی‌تواند بکند! مگر عمل غیر اختیاری، یعنی غیر ارادی باشد و پیآمد اراده نبوده و بدون مسئولیّت باشد.

و این‌چنین مسئولیّت اخلاقی مشخّص می‌شود. این همان است که طرفداران حتمیّت (جزمیّون) معتقدند که به هیچ وجه در انسان چنین مسئولیّتی وجود ندارد، و برعکس نظرات مخالفان، ایشان در همه جا آن را اثبات می‌کنند؛ هرجا که آرامشی باشد و بر آن اساس نیّتی منعقد گردد، و آنجا که از ناحیه طبیعت اجباری باشد که به ظاهر در برابر آن نمی‌شود مقاومت کرد- چه اجباری مادّی، یا اجتماعی و یا روحی و روانی باشد.

حال موضع قرآن کریم در برابر این مشکل چیست؟ ...

نخست دو عنصر پاسخ را یادآور می‌شویم که در خلال عبارت قرآنی در ضمن این بحث با آنها برخورد می‌کنیم:

۱- نامشهود بودن کارهای آینده ما: «وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً.» «۱».

۲- توانایی انسان علاوه بر نیکوسازی، بر فاسد کردن کیان باطنی و درونی خویش: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها» «۲».

و اکنون دو عنصر دیگر بر موارد بالا افزوده می‌شود:

۳- ناتوانی تمام چیزهایی که اثرگذارند از این‌که با زور و اکراه واقعی دخالتی بر تصمیمات ما

---

(۱)- لقمان (۳۱) آیه ۳۴: و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد!

(۲)- شمس (۹۱) آیه‌های ۹- ۱۰: هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده و آن‌کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۴

داشته باشند. واقعیت مطلب آن است که قرآن کریم در موارد بسیاری این حقیقت را به ما یادآور می‌شود، که بیشتر پندهای حکیمانه اقناعی و قوی‌ترین دعوت‌های فریب‌کارانه به بدی، کمترین تأثیر را در راه و رفتار ما به وجود نمی‌آورد؛ بدون این‌که اراده ما انگیزش آزادانه‌ای برای پذیرش و یا ردّ آنها داشته باشد. و قرآن مجید از زبان شیطان چنین بیان می‌کند: «وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ». «۱» و می گوید: «نَذِیراً لِلْبَشَرِ لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ.» «۲».

۴- نزدیک شـدن قساوتمندانه با اعمالی که از روی هوای نفس و یا از روی تقلید کورکورانه انجام می گیرد، قرآن کریم می‌فرماید: «وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ». «۳». و می گوید: «إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آباءَهُمْ ضالِّینَ فَهُمْ عَلی آثارِهِمْ یُهْرَعُونَ.» «۴»

و این قبیل کارها غالبا کارهایی هستند که وجدان عمومی به عنوان یک صفت غیر مسئولانه اجازه نمی‌دهد و یا آنها را با مسئولیّت کم‌رنگی آمیخته می‌سازد. آیا چنین نیست که ما این شکل از اعمال را با وجود متعدّد بودن آنها می‌بینیم که هیچ فردی از طرفداران حتمیّت (جزمیّون) نمی‌تواند آنها را بپذیرد و سرسخت‌ترین مدافعان از اختیار و آزادی تردیدی در پذیرش آنها ندارد؟

ولی از عجایب است که این همه سخت گیری درباره حکم مسئولیّت؛ یعنی آن چیزی که نمی‌خواهد هیچ بهانه درست و صحیحی از دشواری‌های مربوط به احوال درونی ما را خارج از دایره حکم ببینـد، چگونه در وقتی که نوعی اکراه مادّی پدیـد می آید، میدان را از همـان لحظه برای گـذشت و بخشش بـاز می گـذارد؟- چه این اکراه از بیرون عـارض شود، مثل این‌که تجاوزگری شخص را تهدید کند، و یا این‌که از درون وجود خود ما برخیزد، مثل این‌که فشار گرسنگی ما را

---

(۱)- ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲: من بر شما تسلّط و اجبار و الزامی نداشتم، تنها این بود که از شما دعوت کردم، شما هم با میل و اراده خود پذیرفتید، بنابراین مرا هرگز سرزنش نکنید، بلکه خویشتن را سرزنش کنید.

(۲)- مدّثّر (۷۴) آیه ۳۶- ۳۷: هشدار و انذاری است برای انسانها، برای کسانی که از شما می‌خواهند پیش بیفتند یا عقب بمانند (به سوی هدایت و نیکی پیش روند، یا نروند).

(۳)- اعراف (۷) آیه ۱۷۶: و او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد.

(۴)- صافّات (۳۷) آیه‌های ۶۹- ۷۰: چرا که آنهـا پـدران خود را گمراه یافتنـد، (امّا) بـا این حال به سرعت به دنبال آنان کشانـده می‌شوند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۵

وادار کند-.

از این‌رو، عملی که از فرد مؤمن در حـالی سر می‌زنـد که در معرض شکنجه کـافران است یـا موقعی که خویشتن را در بن‌بست و اضـطرار می‌بینـد، ناگزیر اظهار کفر می کنـد تا از دست دشـمنان نجات یابـد، این عمل او یک خطا محسوب نمی‌شود. خدای متعال می‌فرماید: «مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِیمانِهِ، إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ.» «۱».

و همین وضـعیت و حکم را دارد موقعی که گرسنه‌ای در شـدت گرسـنگی گرفتار آید (و راهی جز این ندارد که) غذای حرامی را بخورد: «فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «۲».

و همچنین نسبت به زن بدکاره‌ای که مولا (مالک برده) ی مستبدّی آن زن را بر این عمل زشت وادارد، مورد عفو قرار می گیرد: «وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «۳».

حق این است که این دلسوزی و رقّت در آن حـد نیست که از قاتـل و دزد و هتک‌کننـده نـاموس، هرچنـد بـا اکراه و اجبـار بیرونی، چشم‌پوشـی شود، بلکه این‌هـا جرایم نـابخشودنی هسـتند، حتّی اگر تحت فشار و تهدیـدی انجام گیرد و شـخص مرتکب این جرایم کشـته شود. و هیچ‌کسـی حق نـدارد برای نجات جـان خودش زنـدگی و حیـات کسـی را مباح سازد و اموال دیگری را بـدزدد و یا حرمت او را از بین ببرد، حتّی اگر خودداری از این کارها به قیمت از دست دادن جان خودش تمام شود.

ولی اگر دلیل قانع‌کننده و قابل قبولی اقامه شد که از گناهانی مانند اجبار بر زنا و کفر

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۱۰۶: کسانی که پس از ایمان کافر شوند- به‌جز آنها که تحت فشار و اجبار اظهار کفر کرده‌اند، درحالی‌که قلبشان مملوّ از ایمان است- آری چنین اشخاصی که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان.

(۲)- مائده (۵) آیه ۳: کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شوند، درحالی‌که تمایل به گناه نداشته باشند، خوردن آنها برای ایشان حلال است، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

(۳)- نور (۲۴) آیه ۳۳: کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند. و هرکس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد)، خداوند بعد از اکراه آنها آمرزنده و مهربان است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۶

چشم‌پوشی شود، در آن صورت مجال و امکان چنین پرسشی برای ما خواهد بود که بپرسیم:

چرا این دگرگونی ناگهانی در این مورد پیش آمده است که برای اجبار و اکراه مادّی و یا جسمی و عضوی امان و برائت است، درحالی‌که برای طبیعت نفسانی و فشار روانی چنین نجات و برائتی نیست؟

به اتّکا و اعتماد به چه چیز باید این‌طور باشد؟ ... و آیا ما بر حالات نفسانی و روانی خویش بیشتر از قوای مادّی خود سیطره داریم؟ و آیا عکس این مطلب، احتمال بیشتری ندارد (که ما به قوای مادّی خویش بیشتر از قوای نفسانی تسلّط داریم)؟ آیا استوار ساختن و سالم‌سازی طبع و سیطره بر هوای نفس برای بیشتر مردم، زحمت بیشتری از تحمّل گرسنگی و درد و رنج ندارد؟

این نخستین فرضی است که جا دارد آن را بعید شمرد.

و هم‌چنین، نمی‌تواند کسی به‌طور مطلق، مسئول نبودن خود را نسبت به چنین اعمالی به خاطر طبیعت غیر ارادی این قبیل کارها تفسیر کند که ما را به اکراه و اجبار بی‌قید و شرط وامی‌دارد؛ و شخص را طوری در یک حالت استحاله مادّی قرار می‌دهد که امکان ندارد راه دیگری غیر از آنچه را که وادار شده، انتخاب کند، زیرا اگر جریان از این قرار باشد، دیگر آن رحمتی که آیات و روایات راجع به آن سخن گفته‌اند، بی‌معنی خواهد بود؛ بنابراین هیچ عملی از هیچ‌کسی که مرتکب آن شده است، بخشوده نخواهد بود، درحالی‌که فرد دیگری در حقیقت آن را مرتکب شده و جسم (بی‌اراده) نفر اول را به عنوان یک ابزار به خدمت گرفته است! ولی حقیقت مطلب کاملا برعکس آن است؛ زیرا وقتی که عملی بدون موافقت انجام‌دهنده آن، سرزده و بدون بهره و لذّتی در مخالفت با قانون، ولی علی‌رغم همه این‌ها، آن یک عمل ارادی و از روی قصد است.

و نتیجه و پیآمدی که ما به آن می‌رسیم، بسی دور از آن است که هوشیاری اخلاقی ما را فرو نشاند بلکه اندیشه ما را بیدار و ادراک ما را شاداب‌تر می‌سازد، و تمام مطلب در این مورد همان است که ما وقتی با نتایج دشواری برخورد می‌کنیم که در سر راه وظیفه در انتظار ماست، ما را هشدار می‌دهد که از خطر بیمناک بوده و فاصله بگیریم.

و ما معتقدیم که در اینجا با یک تفسیر حقیقی و واقعی روبه‌رو هستیم.

زیراکه تفاوت بین مقاومت هواهای نفسانی و بین ممانعت ناشی از تهدید به وسیله اکراه (و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۷

اجبار به وسیله عامل دیگر) تنها مربوط به این است که چون دشواری‌های اینجا از نوع ملموس و روشن است، یعنی وجود این سختی‌ها و تنگنا قراردادنشان، با کمترین وهم و خیال آمیخته نیست و وجود کمترین مشارکتی را از طرف ما اعلام نمی‌کند، آن‌طوری که در موانع طبیعی و اخلاقی بیشترین موارد اتّفاق می‌افتد؛ ولی این تفاوت به‌خصوص بر این اساس است که عاطفه و عادت بدون هیچ مناقشه و یا علّتی با اراده در کمال بساطت گره خورده است و آن را تقویت می‌کند، و هرگاه کسی درصدد علت‌یابی و اثبات آن برآید، در حقیقت چیزی جز انگیزه‌های اهتمام و ارزش‌های شخصی را خاطرنشان نمی‌سازد، و این عمل هرگز

اسباب و عواملی را یادآور نمی‌شود که قانون معرّفی می‌کند، علاوه بر آنکه شخص در برابر تهدید، متوقّف و مردّد می‌ماند و به خاطر کشف راه حل، تأمّل و دقّت می‌کند. و در نهایت امر موقعی که تسلیم می‌شود او این کار را جز به خاطر عوامل و اسباب اخلاقی، برای هیچ‌چیز دیگر انجام نمی‌دهد. آیا در حقیقت علّت و سبب این تسلیم و پذیرش آن نیست که حیات و زندگی ما مستقیم یا غیر مستقیم با خطری مواجه شده است؟ و از این‌رو است که حفظ حیات خواسته غریزی ما و درعین‌حال دستوری از دستورات قانون اخلاقی است. زیرا از باب تسلیم در برابر ضرورت زندگی، آنچه به یک وظیفه لطمه می‌زند، درحالی‌که وظیفه لازم دیگری را ادا می‌کند، از نظر اهمّیّت به آن حدّی می‌رسد که شرط همه وظایف و واجبات است.

علاوه بر این‌ها ما طبیعت توسعه‌دهنده تفسیر خود را پنهان نمی‌سازیم:

اوّلا- مجازات معنا و مفهومی ندارد، مگر بین وظایف و واجبات ارزشمند همسان و برابر، از طرفی باوجود این‌که زندگی و حیات شرط تمام وظایف و واجبات است، درحالی‌که خود حیات در بالاترین مرتبه ارزشی قرار ندارد، بلکه چیزهایی بالاتر و یا پایین‌تر از آن وجود دارد، و اگر بدون کمترین مجادله و گفتگو، حیات و زندگی گران‌تر از غذای حرام است، آیا ممکن است در وقتی که با صدق ایمان و اخلاص عقیده مقایسه شود، نیز چنین باشد، (یعنی باز هم ارزش زندگی بالاتر از اخلاص در عقیده باشد.) «۱»؟

البتّه دادن یک چیز کم‌ارزش را به خاطر چیزی ارزشمند واجب است، از این‌رو چنین

---

(۱)- این سخن، فرمایش معروف سیّد الشهداء امام حسین علیه السّلام را به یاد می‌آورد که فرمود: «انّ الحیاة عقیدة، و جهاد»: زندگی عبارت از عقیده و پیکار در راه عقیده است. اگرنه زندگی بی‌معنا و بی‌ارزش، بلکه مرگ بهتر از آن زندگی است- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۸

موردی جای ارزشیابی و مقایسه است، ولی عکس مطلب یک تناقض اخلاقی است و در این صورت، یک مسئولیّت است نسبت به انجام عملی که به‌گونه‌ای شرّ و نارواست. و واژه «عدم مسئولیّت» در هر دو مورد یک واژه مناسبی نیست.

از سوی دیگر: انسانی که در برابر خطر عقبگرد می‌کند، چنین کسی همیشه اصرار و تأکیدی ندارد که اقدام بر کار، یکی از وظیفه زندگی اوست بلکه او در تصوّر خطری که مواجه شده است، گاهی افراط و بزرگ‌نمایی می‌کند، یا این‌که در تصوّر انگیزه واقعی عمل خود، راه خطا را می‌پیماید، و حتّی اگر ما فرض کنیم که اصل تصوّر او و همان خطر مسلّم است، شاید به صرف این که وی آن عمل را آغاز کند، خود را در دام آن خطر افکنده و از لذّتی، بدان وسیله برخوردار گردیده که پیش از آن برخوردار نبوده است. بنابراین؛ واقعیّت مطلب آن است که این صورت مسئله پیچیده‌تر از آن است که این شخص را همان فردی بدانیم که به‌طور کامل و بدون هیچ قید و شرطی به دور از گناه و خطاست؛ و سزاوار نیست که حکم به عدم مسئولیّت را در چنین موردی به معنای برائت و دوری از گناه بدانیم، بلکه آن را یک رخصت یا اجازه‌ای (از طرف قانونگذار) باید دانست. و به این ترتیب عمق تعبیر قرآن مجید را درمی‌یابیم، آنجا که راجع به عفو و گذشت سخن می‌گوید، و آنجا که مفسّران روی این معنا تکیه می‌کنند و یادآور می‌شوند که تحمّل مشقّت و فداکاری زیباتر و ارزشمندتر است، می‌گویند: «پایداری زیباتر است.» «۱».

چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ.» «۲».

و همچنین ما باید حالاتی را که سیطره عفو و گذشت شامل وظیفه و تکلیفی نیست، جدا کنیم، و جایی را که سزاوار است که آزادی اراده هر نوع اکراه و اجباری را بپذیرد، حتّی اگر تهدید به مرگ باشد، و از این قبیل است حالت آن انسانی که مجبور می‌شود کسی را بکشد یا خود کشته شود، یا حالت آن کسی که در معرض نابودی قرار گرفته و هیچ راه و چاره‌ای برای نجات حیات خویش از آن مخمصه را ندارد، مگر این‌که شخص دیگری را بکشد تا از گوشت او تغذیه کند.

-(۱)

ام الغایهٔ القصوی الّتی ان بلغتها فأنت اذا ما أنت و الصّبر أجمل

یعنی اگر تو به آن آخرین مرحله‌ای برسی که می‌خواستی، باز هم تو همانی که بودی، ولی صبر و پایداری از هر چیزی زیباتر و بهتر است! ر ک: هاشمیّات و علویّات، قصائد کمیت، و ابن ابی الحدید، ص ۷۱.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۱۷: ایجاد فتنه (و منحرف ساختن مردم از دین خدا) از قتل و کشتن دیگران نیز بالاتر است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۸۹

«پیروان مذهب مالکی درباره کسی که مجبور بر کشتن کسی شده، معتقدند که باید کشته شود، درحالی‌که اجماع دارند بر این‌که اگر کسی در معرض هلاکت قرار گرفته است و راه و چاره‌ای ندارد، جز این‌که انسانی را بکشد و از گوشت او تغذیه کند، نباید او را کشت.» «۱». توضیح مطلب این که پایان دادن به زندگی فردی بی‌گناه کار زشتی است، نباید به خاطر حفظ زندگی و حیات خویش آن را مجاز بدانیم و برای این‌که اگر به اجل طبیعی بمیریم، بهتر از آن است که کشته شویم.

و این‌چنین اراده انسانی در ارتباط با رویدادهای فطری درونی و یا طبیعی بیرونی از خلال قرآن کریم به عنوان یک آزادی مستقل برای ما روشن می‌شود. بنابراین؛ آیا استقلال مطلق نیز بر این اساس، برای اراده انسانی مسلّم و ثابت می‌گردد؟ و آیا اگر برای ما روا باشد که بگوییم: در هیچ مخلوقی قدرتی وجود ندارد که او را مجبور بر انجام کاری کند- یعنی همان نفسش- آیا باید از آن مطلب این نتیجه را بگیریم که آفریدگار طبیعت به ذات خود در کار و تلاش ما هیچ دخالتی ندارد؟ به راستی این سؤال، یعنی این مشکل ماوراء طبیعی و یا بهتر بگوییم: این مسئله الهی در مورد قضای ازلی به‌طور کامل در مقابل ما مطرح است «۲»!

قبلاً کتابی به زبان عربی در یک موقعیّت تاریخی راجع به این موضوع، تألیف و منتشر کرده‌ایم «۳» که هدف ما در آن کتاب این بوده است که خلاصه نقدی از افکار مختلفی را ارائه دهیم که با تفکّر اسلامی درگیر شده است، و اینجا کافی است که ما به خطوط برجسته‌ای از آن اشاره کنیم:

نخست به مطلب مشکل قدریّه [emsinoitsed? erP] اشاره می‌کنیم که منظورشان از آن دو معنای مختلف است؛ به معنای مشخّص دقیق، نظریّه‌ای است که هر نوع عملی را که انسان بخواهد با اراده خود انجام دهد، به‌طور کامل لغو و بی‌مورد می‌داند. بلکه قدریّه، به معنایی

---

(۱)- نگاه کنید؛ بدایهٔ المجتهد و نهایهٔ المقتصد: ۲/ ۴۳۱.

(۲)- این همان مطلبی است که قدریّه معتقدند که خداوند امور بندگان را به خودشان تفویض کرده و هیچ دخالتی ندارد، در برابر جبریّه که می‌گفتند: تمام کارها را خود خداوند انجام می‌دهد و انسان هیچ دخالتی ندارد و ابزاری بیش نیست، که امام صادق علیه السّلام فرمود: لا جبر و لا تفویض بل امر بین الأمرین»: یعنی قدرت اصلی دست خداست، ولی انسان مکلّف، مسئول اعمال ارادی خویش است- م.

(۳)- المختار، چاپ قاهره، سال ۱۹۳۲. م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۹۰

گسترده‌تر نیز معتقدند، به این معنا که همه چیز در علم الهی گذشته است و جز آن امکان‌پذیر نیست (!!)، خداوند همه موجودات عالم هستی و نیروهای موجود آن را مطابق تدبیر قبلی آفریده است، مطابق آنچه در ملکه اراده ماست، و او خود علم قبلی دارد که چگونه تمام این قوا عمل خواهند کرد و چه رویدادهایی از نوع عمل آن نیروها عاید خواهد شد، ولی به ما نه به صورت مثبت و نه منفی گفته نشده که در این صورت خدای سبحان در سهولت و آسان‌سازی عمل این نیروها- به صرف این‌که در جریان حرکت

قرار داده است- دخالت می‌کند. و به این معنای دوم، تنها ما می‌توانیم بگوییم تمام تفکّر جامعه عربی، به‌جز در موارد استثنایی، تفکّر قدری است.

حقیقت مطلب این است که ما هیچ اثری از تفکّر برعکس (که اعمال ما را جدای از علم سابق الهی بداند) نه در مرحله پیش از اسلام و نه بعد از اسلام تا آغاز عصر اموی، در هیچ جا نمی‌بینیم. و در سال ۸۰ هجری مردی را در بصره به نام «معبد «۱»» بر این عقیده متّهم کردند، وی این اندیشه افراطی را لازمه آزادی انسانی می‌دانست، سرانجام او را در زمان عبد الملک بن مروان همانند یک فرد مرتدّ اعدام کردند. نظریّه وی دوام نداشت و کسی از آن پیروی نکرد، جز این‌که این رویداد باعث شد که تفکّر فلسفی روی این مسأله حسّاس شود. فاصله‌ای نشد که از آغاز قرن دوم هجری شاهد ظهور فرقه معتزله شدیم «با ظهور واصل بن عطا، متوفّای سال ۱۳۱ ه» و همین فرقه است که- هرچند به‌طور خفیف- لقب «قدریّه» را به خود گرفت، که منظور همان نظریّه افراطی قدیمی بود. درحالی‌که این گروه معتقد بودند که خداوند در هر کاری به یقین می‌داند که انسان ملکات و توانایی کامل خود را- که خداوند بر او ارزانی داشته است- به کار خواهد برد، باوجود این خداوند او را به حال خود می‌گذارد، تا در تحت مسئولیّت خویش آن کار را انجام دهد. و این همان مطلبی است که فرقه قدریّه به او اعتراض کرده‌اند، که صاحب این فرقه «جهم بن صفوان» «۲» از اهالی «ترمذ» است، وی معتقد بود که عمل ارادی با عمل غیر ارادی جز در

---

(۱)- وی معبد بن عبد اللّه بن عویم جهنی بصری است، نخستین کسی است که در بصره قائل به «قدر» شد و در روز تحکیم حضور داشت. او از بصره به مدینه منتقل شد و در آنجا عقیده خویش را رواج داد، با ابن اشعث بر علیه حجّاج قیام کرد، و در جنگ زخمی شد و در مکّه اقامت گزید، سپس حجّاج او را پس از شکنجه‌هایی به قتل رساند. و بعضی گفته‌اند: عبد الملک بن مروان وی را در دمشق به قتل رسانده است، همان‌طوری که در الأعلام زرکلی: ۸/ ۱۷۷ و اسد الغابه: ۳/ ۱۴۵ آمده است.

(۲)- ابو محرز جهم بن صفوان سمرقندی ترمذی، رئیس جهمیّه، به راستی که تخم شرّ بزرگی را کاشت. وی قاضی لشکر حارث بن-

ظاهر هیچ تفاوتی ندارد، توضیح این‌که انسان از ایجاد کم‌ترین حرکتی عاجز است، زیراکه او در اختیار خدا، هم‌چون پری است که در اختیار باد باشد.

باوجود این، هر دو گروه به مسلمانان تندرو انتساب دارند و هرکدام برای اثبات عقیده خویش به مجموعه‌ای از آیات قرآنی استدلال می‌کردند. و حقیقت این است که مادر اصل این اختلاف و مناقشه یک تناقض اساسی نسبت به فهم صفات الهی می‌بینیم که کمال هریکی سامان نمی‌پذیرد، مگر به حساب کمال دیگری. توضیح این‌که قرآن کریم از طرفی اعلان می‌کند: «اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» «۱»، و اگر سخن به‌طور مطلق بر این منوال باشد، پس پیشروی انسان جز یکی از دو راه نیست؛ یا باید به داشتن نقش ابزاری برای خودش قانع شود و یا این‌که از صفت شریک خدا برخوردار باشد. و لیکن عبارات قرآنی نصوص دیگری دارد که تأکید بر این‌ها نیز کمتر از آن‌ها نیست، و این نصوص خدای سبحان را به عنوان موجودی عادل به حق معرفی می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ» «۲»، «إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.» «۳».

در این شرایط کسی نمی‌تواند تصوّر کند که خدای سبحان شریعت واجب را با پیآمدهای آن از مسئولیّت و پاداش مقرّر فرموده است، بدون این‌که قبلا انسان را به وسائل لازم جهت ادای آن مجهّز کرده باشد.

حق این است که پیروان قدریّه درحالی‌که خواسته‌اند مبدأ یگانگی آفریدگار را- از شرک- نجات دهند، نتوانسته‌اند به حدّ انکار شریعت اخلاقی و یا نسبت به نوعی از ظلم به بنیانگذار شریعت برسند. و لیکن آنها این شریعت حاکم را تصوّر کرده‌اند که رمزی

برای قانون وصفی محض است، و جز او پاداش را نیز اثری طبیعی پنداشته‌اند که نشأت گرفته از نظام اشیاء است.

امّا آزادگانی که علاقه‌مند به دفاع از عدالت الهی بودند، آنها- برعکس- نخواسته‌اند که انسان

- سریح بود که بر امرای خراسان خروج کرد، نصر بن سیّار او را گرفت و دستور قتل او را صادر کرد و در سال ۱۲۸ ه او را کشتند. ر ك: الأعلام زركلی: ۲/ ۱۳۸؛ الملل و النّحل: ۱/ ۷۹- ۸۱، و رجوع کنید به نظریّه وی در کتاب إعانة الطّالبین بکری: ۲/ ۵۶؛ کشف القناع بهوتی: ۴/ ۵۷۴؛ شرح اصول کافی: ۳/ ۲۳۰؛ تاریخ جهمیّه و معتزله، ص ۴۴ و بعد.

(۱)- زمر (۳۹) آیه ۶۲: خداوند آفریدگار همه چیز است.

(۲)- نساء (۴) آیه ۴۰: خداوند حتّی به اندازه سنگینی ذرّه‌ای ستم نمی‌کند.

(۳)- یونس (۱۰) آیه ۴۴: چرا که خداوند به هیچ‌کس از مردم ستم نمی‌کند، ولی مردمند که به خویشتن ستم روا می‌دارند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۹۲

را به مرتبه خدایی برسانند، بلکه بر خود لازم می‌دیدند که به نوعی استثناء در کار آفریدگار قائل شوند. و منطق از همان آغاز این قید را در شکل قضیه‌ای بیان کرده: «هر موجودی مخلوق خداست.»، با علم به این‌که خود خداوند نیز موجود است و ممکن نیست که آفریده خود باشد، بنابراین چرا منطق تجربه نیز قید دیگری را پدید نیاورده باشد؛ به استثنای اعمال انسانی؟ ... و چون ما به این دو نوع نظریّه تا حدّ مرحله نهایی پرداختیم- برعکس آنچه محسوس است- به اینجا رسیدیم که یا اراده انسانی و به همراه آن واقعیّت وظیفه را لغو شماریم و یا این‌که به نوعی فعل اراده الهی را تا حدّ زیادی محدود سازیم.

بعدها مدارس اهل سنّت تصمیم گرفتند به لطف مبدأ اشتراکی که همگی قبول دارند، بین این دو مفهوم مخالف را آشتی دهند، به این ترتیب که نه تنها اراده انسانی و نه تنها اراده الهی، هریك از آنها ممکن نیست که در اعمال انسانی با صفت ارادی، ملاك واقع شود، بلکه هر دو اراده هم‌زمان عمل می‌کنند و در نتیجه‌بخش بودن اعمال ما مشترکند، ولی به صورت‌های مختلف؛ بنابراین فعل خدا فعل آفریدگار است، درحالی‌که انسان با وجود مسخّر بودن و درهم فشردن قوا، کاری- بیش از آنکه فعل الهی را ابراز کند تا عمل را به‌طور کامل دریافت نماید- انجام نمی‌دهد.

البتّه چنان‌که مشاهده می‌کنیم، مناقشه در نظریّه‌هایی که تمام نظرات دیگر را مردود می‌شمارد، بر محور اعمال ظاهری می‌گردد.

البتّه سؤال این بود که بدانیم آفریننده حرکات خارجی ما که حرکات ارادی نامیده می‌شوند، چه کسی است؟ ...

- «البتّه که ماییم»، چنان‌که برخی بر آن پا می‌فشارند، بدون دخالت خدا (نظریّه تفویض!- م)

- «البتّه که خداست»، همان‌طوری که گروه دیگر معتقدند، بدون مشارکت ما (نظر جبریّه- م) و مکتب سومی نیز وجود دارد که معتقد است به هر دو طرف سلسله تمسّك جسته، می‌گوید:

«خالق حرکات خارجی ما خداست، به‌علاوه دخالت اراده ما»، جز این‌که قائلین این حکم تأمّل نکرده‌اند تا جنبه واقعی مسئله را مشخّص کنند و آن را در اصطلاحات مناسبی قرار دهند.

ملاحظه کرده‌اند که سروکار با اراده پدیده‌ای است که توضیح می‌طلبد، از این‌رو فوری از یکدیگر پرسیده‌اند: چه کسی اراده ما را جهت می‌دهد و آن را تدبیر می‌نماید؟ ... و برای این‌که به این سؤال با همین تصویر پاسخ دهند، خود به دو گروه تقسیم شده‌اند:

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۹۳

الف- معتقدان بر این‌که قبلا- در قضای الهی گذشته است، اینان شاگردان ابو الحسن اشعری (متوفّای سال ۳۲۴ ه در بغداد). ب- مخالفان ایشان؛ پیروان ابو منصور ماتریدی از مردم بخاری (متوفّای سال ۳۰۳ ه در سمرقند).

و این‌چنین نظرات جدید به همان موضع اختلافی برگشت که پیشینیان در پیرامون آن مجادله داشتند؛ پس از آنکه تنها آن را به

میدان عمل درونی محدود کردند، و در اینجا نیز تنها به دلایل قرآنی هیچ‌کدام از دو طرف بسنده نکرده‌اند. بنابراین می‌بینیم قرآن کریم در برخی از موارد قدرت را به خود انسان- جهت تبدیل به آدم بدکار یا نیکوکار- نسبت می‌دهد، از طرفی در برخی از موارد که ظاهر کلمات را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم که اراده ما را به‌طور کامل نظیر قلب و هوش ما می‌دانند، بنابراین تمام این‌ها چیزی جز ابزاری در دست خدا نیستند؛ نوعی از لجامی که بدان وسیله هر طوری که بخواهد ما را می‌کشد، و در این‌باره قول خدای تعالی را بخوان:

«کَذلِکَ زَیَّنّا لِکُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ.» «۱» و آیه: «فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ.» «۲» و آیه: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلّا أَنْ یَشاءَ اللّهُ.» «۳» و آیه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» «۴».

تردیدی نیست که ما در این زمینه جدید قصد ترکیبی را نمی‌توانیم داشته باشیم، ولی خود قرآن کریم مبدأ این ترکیب را به ما پیشنهاد می‌کند، آن‌گاه که می‌فرماید: «إِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ.» «۵»، قرآن کریم درحالی‌که مقرّر می‌دارد؛ خداوند است که حاکم بر اراده ماست، باوجود این مجاز شمردن جانب ما را نیز نادیده نمی‌گیرد، زیراکه خدای متعال به‌طور مطلق از ابتدا آن کار را نمی‌کند، بلکه به صورت عمل مقابل عمل می‌کند، به این معنا که گویی برخی چیزهایی را که از جانب ماست، به ما بازمی‌گرداند. و در این صورت فرقی نمی‌کند که دل ما

---

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۰۸: ما این‌چنین برای هر جمعیّتی عملشان را زینت دادیم.

(۲)- انعام (۶) آیه ۱۲۵: هرکس را خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای پذیرش حق گشاده می‌سازد و آن‌کس را که بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آن‌چنان تنگ و محدود می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا رود.

(۳)- انسان- دهر (۷۶) آیه ۳۰: و شما هیچ‌چیز را نمی‌خواهید، مگر این‌که خدا بخواهد.

(۴)- انفال (۸) آیه ۲۴: و بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود.

(۵)- رعد (۱۳) آیه ۱۱: خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد، مگر این‌که آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۹۴

احساس شادی کند، یا به خاطر شناخت حقیقت و یا سروکار داشتن با فضیلت احساس گرفتگی نماید، چه عقل ما گمراه شود و یا هدایت گردد، احکام و تصمیمات ما به سمت و سوی خیر باشد یا شرّ، زیرا ما وقتی که اثبات می‌کنیم تمام این آثار به واسطه نیروی برتر و فوق طبیعی از ما سر می‌زند، می‌یابیم که پیشینه همه آنها از اراده ما برخاسته است. بنابراین ما هستیم که بر پایه نور و بر روشنایی چشم دلمان را باز می‌کنیم و یا ازآن‌رو برمی‌گردانیم: «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ.» «۱». ماییم که شروع به روشنگری عقلمان نموده‌ایم و یا به خاموش ساختن آن اقدام کرده‌ایم: «کَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ» «۲». بر هوای نفسمان حاکم باشیم، و یا از آن پیروی کنیم: «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ.» «۳»

جز این‌که سختی و دشواری اگر بدین ترتیب عقب‌گرد کند، به‌طور نهایی بی‌تأثیر نمی‌شود، زیراکه هرچه ما در اعمال باطنی خود ترقّی کنیم، باید در هر گامی توقّف نماییم و از خودمان راجع به انسانی صرف بودن عملمان بپرسیم، در آن صورت است که بخشی متضمّن فعل الهی است و یا این‌که آفریده خداست، پس از جانب ما به هیچ خطایی بازگشت نخواهد کرد.

و اگر ما موضع قرآن را نسبت به مشکل اختیار آزادی به خوبی درک کنیم، خواهیم دید که به‌طور مستقیم مخالف موضع کانت است، زیراکه قرآن برحسب ظاهر با نظریّه کانت مخالفت قطعی دارد؛ چون اراده ما را نسبت به رویدادهای طبیعی مستقل می‌داند.

اما در نظام ماهوی معقول [lan? emuon - erdro'l] این استقلال برعکس، میدان را برای پیروی از عامل دوگانه، بلکه سه‌گانه، نسبت به اراده الهی باز می‌کند. بنابراین در اموری که مربوط به فاعلیّت اراده ماست، تنها از کمک عنایت الهی صادر

نمی‌شود تا کوشش‌های ما را به نتیجه نهایی برساند و یا از آثار خود جدا سازد. بنابراین همسری که سلّول حیاتی فرزندش را (در رحم همسرش) به ودیعت می‌گذارد، آفرینش فرزند را کامل نکرده و روح حیات را در او نمی‌دمد:

---

(۱)- زخرف (۴۳) آیه ۳۶: و هرکس از یاد خدا روی‌گردان شود، شیطانی را به سراغ او می‌فرستیم، پس همواره قرین اوست.

(۲)- مطفّفین (۸۳) آیه ۱۴: چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است (و از درک حقایق دور مانده‌اند).

(۳)- اعراف (۷) آیه ۱۷۶: و اگر می‌خواستیم (می‌توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم) و به وسیله آن آیات و علوم، مقام والایی بدهیم، ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس پیروی کرد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۹۵

«أ فَرَأَیْتُم ما تُمْنُونَ. أ أَنْتُم تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ.» «۱»، و کشاورزی که زمینش را آماده می‌کند و بذرافشانی می‌کند، دانه را نشکافته و آن را نمی‌بالاند: «أ فَرَأَیْتُمْ ما تَحْرُثُونَ أ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ.» «۲»

و اراده ما در آنچه مربوط به وجود آن است، حالت قوّه را دارد و به‌طور کلّی مانند ملکه اختیار است و تنها از عمل نخستین آفریدگار- که فعل ما نیست- صادر نمی‌شود، و همه امور تنها این نیست، بلکه راه و روش ویژه‌ای دارد که تمام ذات اراده انسان هم‌اکنون بدان وسیله تحقّق می‌یابد، و آن از جهات مختلف در برابر قدرت آفریدگاری تسلیم است، و اگر وسیله‌ای در اختیارش گذاشته شود که از علم الهی و قدرت علوی او فراهم آید، به همان اندازه که موجود عاقل در جهان هستی وجود دارد، در ملك و سلطنت خدا، ممالك پدید آید.

به راستی که وحدت هستی، وحدت تدبیر و مدیریّت را می‌طلبد، و هرگز خداوند به مخلوق خود اجازه نمی‌دهد که در موضع مخالف و ضدّ او قرار بگیرد، بنابراین آنچه در دیدگاه او جریان دارد، سر تسلیم در برابرش فرود می‌آورد. و البتّه اگر شرّ اخلاقی باشد، با اراده تشریعی او موافق نیست و این توان را ندارد که در برابر اراده آفریدگاری او بایستد. بنابراین؛ دست‌کم باید عمل ارادی ما مصادف با مانع فوق طبیعی نباشد، به این معنی که باید نوعی اجازه و موافقت آسمانی را یافته باشد. این همان مطلبی است که از آیه کریمه استفاده می‌شود: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ ما فَعَلُوهُ.» «۳» و آیه: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ.» «۴». و این سخن جای هیچ‌گونه اختلاف نیست که هر انسانی به وجود عنایتی الهی ایمان می‌آورد، (و اگر جز این بود) باید از حدّ خود تجاوز کرده باشیم.

البتّه خدای سبحان علاوه بر این کمک سلبی که مانع اراده ما نیست، قدرت داشتن بر اختیار و آزادی ما را مشتمل بر تجهیزاتی نیرومند و پیوندی کرده است که تمام تصمیمات ما

---

(۱)- واقعه (۵۶) آیه ۵۸- ۵۹: آیا از نطفه‌ای که در رحم می‌ریزید، آگاهید؟ آیا شما این را (در دوران جنینی) آفرینش (پی‌درپی) می‌دهید؟ یا ما آفریدگاریم؟

(۲)- واقعه (۵۶) آیه ۶۳- ۶۴: آیا هیچ درباره آنچه کشت می‌کنید، اندیشیده‌اید؟! آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟!

(۳)- انعام (۶) آیه ۱۱۲: اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست به اجبار جلو همه آنها را بگیرد.

(۴)- دهر (۷۶) آیه ۳۰ و تکویر (۸۱) آیه ۲۹: و شما اراده نمی‌کنید، مگر این‌که (پروردگار جهانیان) خداوند اراده کند و بخواهد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۹۶

برگرفته از آن است؛ و این تجهیزات از عقل، حواس، انگیزه‌ها، جاذبه هستی و ارزش‌های روحی فراهم می‌آید، همان‌طوری که دید قلبی متضمّن چیزی به نام وجدان است، و آن نور خارجی است که آموزه وحی و یا غیر وحی است، بنابراین؛ هر نوع تصمیمی

خوب باشد یا بد، نظیر یک انفاق و بخششی است از گنجی بزرگ که آفریدگار آن را به امانت و ودیعت در فطرت و باطن و ظاهر ما در اختیار ما قرار داده است و اتّفاق‌نظر روی این سخن نیز اجماعی و همگانی است.

ولی آیا علاوه بر این تجهیزات عمومی که آفریدگار در اختیار همه انسان‌ها قرار داده، کمک ویژه‌ای وجود ندارد که خداوند به بعضی از بندگانش ارزانی بدارد و دیگران را از آن محروم بدارد؟

و آیا پاکان و شایستگان و برگزیدگان از بین مردم، از امتیاز و یا کمک مکمّلی برای اختیار نیکی برخوردارند، درحالی‌که دیگران به خاطر موارد عمومی که دارند، برخوردار نیستند؟ اینجا سرآغاز اختلاف است بین اهل سنّتی که این مساعدت را قبول دارند و قدریّه (معتزله و شیعه) که مطلقا منکر آن هستند. این گروه آخری معتقدند که چنین امتیازی با عدالت الهی نمی‌تواند همسو و موافق باشد، زیرا در آن صورت چرا با میزان خیر و شر سنجیده می‌شویم؟ بنابراین؛ هرچه برای یک حکم درست و جهت‌گیری صحیح لازم است، باید در اختیار همه افراد باشد، و بر هر فردی لازم است تا این سرمایه مشترک را تنظیم کند و از آن نهایت بهره‌برداری را در تحت مسئولیّت کامل خویش و برای خیر یا شرّ خود بنماید.

این روش در دقّت و نگرش عمیق، دارای پایه و اساسی از حق و حقیقت است، و واقع مطلب این است که ما جهت پایداری از عدالت سماوی لازم است تا کمترین حد از قدرت لازم و کافی انسانی را برای انجام تکلیف و اثبات مسئولیّت خویش اثبات کنیم، علاوه بر آنکه آن کمترین حدّ فراگیر و به‌طور مساوی بر همگان تقسیم شده باشد. ولی چرا برخلاف بداهت مطلب روی نام این اصل عمومی متوقّف شده و مدّعی هستیم که آفریدگار، همه مردم را در همان شرایط مناسب آفریده تا اراده نیکی نموده و آهنگ حق و راستی نمایند؟

دلیلی ندارد که تنوّع صفات موروثی و آثار مختلف آن‌ها را روی احکام و تصمیمات خویش یادآور شویم، و آن چیزی است که از سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استفاده می‌شود: «مردمان معدن‌هایی

هم‌چون معدن‌های طلا و نقره‌اند.» «۱» و «همانا در تو انسان دو خصلت است ... که خداوند در سرشت و فطرت تو نهاده است.» «۲».

ولی قرآن کریم مردم را در آیات زیادی به دو گروه تقسیم می‌کند: گمراهان و هدایت یافتگان، و نیز اضافه می‌کند که هر دو گروه با حالت خاصّ خود در گرو مشیّت پروردگارند: «بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ.» «۳»، «وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ، فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً.» «۴».

باید به‌طور خاص یادآور شویم که قرآن به صراحت می‌فرماید که خداوند به‌طور مثبت و مادّی، در لحظات حماسی و حسّاس دخالت در امور بندگان می‌نماید تا آنها را از فریبکاری‌های بد منصرف سازد: «فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ.» «۵»، و حتّی آنها را از افتادن در دام گناه و فحشاء برحذر می‌دارد: «كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ.» «۶»، و برای این‌که اراده مردّد آنها را تقویت کند: «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا.» «۷». در این لحظات حسّاس و دشوار

---

(۱)- ر ک: من لا يحضره الفقيه: ۴/ ۳۸۰، حديث ۵۸۲۱؛ مسند الشّهاب: ۱/ ۱۴۵، حديث ۱۹۶؛ فيض القدير: ۶/ ۲۹۵؛ صفوة الصّفوه: ۱/ ۲۰۶؛ كافى ۲: ۸/ ۱۷۷: حديث ۱۹۷؛ بحار الأنوار: ۵۸/ ۶۵، حديث ۵۱؛ كشف الخفاء: ۲/ ۴۱۴، حديث ۲۷۹۳؛ ابجد العلوم: ۲/ ۳۲؛ كافى؛ ۸/ ۱۷۷، ج ۱۹۷ كنز العمال: ۱۰/ ۱۴۹، حديث ۲۸۷۶۱؛ سبل الهدى و الرّشاد: ۲/ ۹۵؛ مسند احمد: ۲/ ۲۵۷، حديث ۷۴۸۷؛ فضائل الصّحابه: ۲/ ۸۸۵، حديث ۱۶۷۳. و در روايت بخارى: ۳/ ۱۲۲۴، حديث ۳۱۷۵ و ۳۱۹۴ و ۳۲۰۳ و: ۴/ ۱۷۲۹، حديث ۴۴۱۲: «مى گويد: از معادن عرب مى‌پرسيد، گزيده‌هاى آنها در جاهليّت، گزيده‌هاى در اسلام است، در صورتى كه به خوبى بفهمند و آگاهى داشته باشند.».

(۲)- ر ک: مجمع الزّوائد: ۹/ ۲؛ سنن کبرای بیهقی: ۷/ ۱۰۲، حدیث ۱۳۳۶۵؛ و در روایت مسلم: ۱/ ۴۸، حدیث ۱۷: «و به أشج گفت- أشج عبد القیس (نام وی منذر بن عائذ بود)-: تو دو خصلت داری که خداوند آنها را دوست می‌دارد: شکیبایی و گذشت. (مترجم عربی).

و ر ک: صحیح ابن حبان: ۱۶/ ۱۸۱، حدیث ۷۲۰۴؛ المسند المستخرج علی صحیح المسلم: ۱/ ۱۱۲، حدیث ۱۰۶؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۵۶۲، حدیث ۲۲۶۷؛ سنن ترمذی: ۴/ ۳۶۶، حدیث ۲۰۱۱؛ مجمع الزّوائد: ۹/ ۳۸۸؛ مصباح الزّجاجه: ۴/ ۲۳۲؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۴۰۱، حدیث ۴۱۸۸؛ المعجم الأوسط: ۳/ ۳۰، حدیث ۲۳۷۴؛ المعجم الصّغیر: ۲/ ۶۷، حدیث ۷۹۲:

المعجم الکبیر: ۱۲/ ۲۳۰، حدیث ۱۲۹۶۹؛ فتح الباری: ۸/ ۸۵؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱/ ۱۸۹.

(۳)- حجرات (۴۹) آیه ۱۷: بلکه خداوند بر شما منّت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد.

(۴)- مائده (۵) آیه ۴۱: و کسی که خداوند اراده مجازات و رسوایی او را کرده است، هرگز تو قادر نیستی از او دفاع کنی.

(۵)- یوسف (۱۲) آیه ۳۴: پروردگارش این دعای خالصانه او را اجابت کرد و مکر و نقشه آنها را از او برگرداند.

(۶)- یوسف (۱۲) آیه ۲۴: ما این‌چنین (برهان خویش را به یوسف نشان دادیم)، تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم.

(۷)- اسراء (۱۷) آیه ۷۴: و اگر ما تو را ثابت‌قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، از انحراف مصون نبودی)، نزدیک بود به آنان-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۹۸

خداوند نور درخشانی را در مقابل چشمان آنها می‌افروزد تا هرچه بیشتر برای ایشان واضح و روشن گرداند: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ.» «۱» و خدا است که بذر ثبات و آرامش را در دل ایشان می‌کارد: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.» «۲»، «لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلى قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.» «۳»، و ایمان را در برابر چشم آنها بسی زیبا و بر قلب آنها بسی دوست‌داشتنی و محبوب‌تر از هر چیز جلوه می‌دهد: «وَ لكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ.» «۴»، و بدی‌ها را برایشان منفور و زشت جلوه می‌دهد: «الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ.» «۵».

معتزله برای تفسیر و توجیه این نصوص به وسایل سخت و دشواری روآورده‌اند، زیرا- از دو صورت خارج نیست:- یا این تخصیص بی‌معنی و بی‌مورد است، و یا آن تخصیص بدین معنی است که عنایت ویژه‌ای که خداوند بدان وسیله برگزیدگان خود را حفظ می‌کند، آن جنبه عمومی نیست، بلکه چیز دیگری است که از آن وسایل عمومی که برای آگاهی همه مردم از وظایفشان فراهم کرده، از نظر کمیّت و کیفیّت متفاوت است و نسبت به دیگران برای ایشان کار را سهل و آسان نموده است.

نظیر این مورد است موضع‌گیری شما نسبت به دو مردی که راهی را از شما می‌پرسند، برای یکی راه را نشان می‌دهید تا خودش برود، ولی دیگری را به اتومبیل خودتان سوار می‌کنید و می‌برید. همان‌طوری که در انجیل گفته شده است: «بیشتر مردم دعوت می‌شوند، ولی اندکی از مردم برگزیده می‌شوند.» «۶»، و ما در قرآن کریم می‌خوانیم که عموم مردم را به دار السّلام و به راه امن و امان دعوت می‌کند، ولی هدایت منحصر به کسانی است که اراده خداوند بر هدایت ایشان

- تمایل پیدا کنی.

(۱)- یوسف (۱۲) آیه ۲۴: همسر عزیز مصر، قصد او را کرد و یوسف نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، چنین قصدی می‌نمود.

(۲)- فتح (۴۸) آیه ۲۶: خداوند آنچه را در درون دل‌هایشان (از صداقت و ایمان و ...) نهفته بود، می‌دانست، از این‌رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد.

(۳)- قصص (۲۸) آیه ۱۰: اگر دل او را (به وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود این مطلب را افشا کند.

(۴)- حجرات (۴۹) آیه ۷: ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده است.

(۵)- حجرات (۴۹) آیه ۷: و (به‌عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است.

(۶)- انجیل متی، الإصحاح، جمله ۱۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۲۹۹

تعلّق گرفته است: «وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم.» «۱».

و از این‌رو نفوس کبیره و انسان‌های بزرگ در هر زمانی می‌دانند که آنچه را از نیکی و نیک‌ترین انجام می‌دهند، برخاسته از فضل و عنایت خداست و بر خود لازم می‌دانند که همواره به کمک و یاری او پناهنده شوند تا آنان را بر این راه استوار و ثابت قدم نگه دارد. به موضع ابراهیم، اسماعیل، سلیمان و عیسی بنگرید و موضع این راسخان در علم، یعنی ابراهیم و اسماعیل را در نظر بگیرید؛ ببینید چه می گویند: «رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ.» «۲»، و «رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی.» «۳»، و سلیمان را که می گوید: «رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ.» «۴»، و عیسی را که می گوید: «وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیًّا.» «۵»، و راسخان در علم را که می گویند: «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.» «۶»

از این‌رو است که این نفوس کبیره، و شخصیتهای بزرگ بیش از آنچه به قوای خصوصی خود متّکی باشند، به فضل و عنایت خدای بزرگ متکی هستند: «وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلِینَ». «۷» و «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی.» «۸»، و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِکِ النَّاسِ، إِلهِ النَّاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ.» «۹»، و از جمله دعایی است که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

---

(۱)- یونس (۱۰) آیه ۲۵: خداوند به دار السّلام (خانه صلح و سلامت و امنیّت) شما را دعوت می کند و هر کس را بخواهد، به سوی راه راست می‌خواند.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۲۸: پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده!

(۳)- ابراهیم (۱۴) آیه ۴۰: پروردگارا! مرا برپاکننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن!

(۴)- نمل (۲۷) آیه ۱۹: پروردگارا! راه و رسم شکر نعمت‌هایی را که بر من و پدرم ارزانی داشته‌ای، به من الهام فرما!

(۵)- مریم (۱۹) آیه ۳۲: مرا نیکوکار و قدردان و خیرخواه نسبت به مادرم و مرا جبّار و شقی قرار نداده است.

(۶)- آل عمران (۳) آیه ۷: پروردگارا! دل‌های ما را پس از آنکه ما را هدایت نمودی، منحرف مگردان، و از سوی خود رحمتی بر ما بخش، زیرا تو بسیار بخشنده‌ای.

(۷)- یوسف (۱۲) آیه ۳۳: پروردگارا! اگر کید و مکر و نقشه‌های خطرناك این زنان آلوده را از من بازنگردانی، قلب من به آنها متمایل می گردد و از جاهلان خواهم شد.

(۸)- یوسف (۱۲) آیه ۵۳: من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی کنم، چرا که (می‌دانم) این نفس اماره ما را به بدی‌ها فرمان می‌دهد.

(۹)- ناس (۱۱۴) آیه‌های ۱- ۴: بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم! به مالك و حاکم مردم، به خدا و معبود مردم، از شرّ وسوسه گر پنهان کار.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۰

رسیده است: «خداوندا! به رحمت تو امیدوارم، پس مرا یک چشم برهم زدن به خودم وانگذار! زیرا اگر تو مرا به خودم واگذاری، در حقیقت مرا به سستی و ضعف و به دست گناه و خطا سپرده‌ای و به بدی و شر قرینم ساخته و از خیر و نیکی دورم کرده‌ای،

خداوندا! من جز به رحمت تو امید و اطمینانی ندارم!» «۱»

و به این خاطر است که سرانجام صیغه دعایی را که بدان وسیله مسلمانان همه روزه در چندین نوبت در یک روز خدا را می‌خوانند، به صورت خاص و منحصرا پس از آنکه تمام کوشش انسانی خود را ابراز داشته‌اند، برای این‌که توان و تلاش خویش را در برابر اراده خداوند- جلّ جلاله- تسلیم و کمک فوری او را بخواهند تا گام‌های آنان را به راه راست هدایت نماید، می‌گویند:

«إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ، اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ.» «۲»

و در این صورت ممکن است که ما بر این مطلب پافشاری کنیم که نصوص قرآنی نظریّه اهل سنّت را تأیید می‌کند، زیرا اثبات می‌کند که درجه دیگری از پیروی وجود دارد که اراده ما نسبت به اراده آفریدگار متّصف به آن است، و باوجود این ما توانایی آن را نداریم که کاری را انجام دهیم مگر این‌که دست‌کم به دو مطلب مهم گوش جان بسپاریم. که هردوی این‌ها را قرآن به ما وحی کرده است:

نخست: این‌که لطفی را که خداوند سبحان بر بعضی از بندگانش ارزانی داشته و دیگران را از آن برخوردار نفرموده است، امکان دارد که براساس جانبداری و حمایت و یا بدون تدبیر و حساب باشد. و علی‌رغم این‌که برخی از نصوص بسیار مختصر و کوتاه، احیانا نوعی از اراده افراطی را به خدا نسبت می‌دهد: «یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ.»* «۳» زیراکه اراده پروردگار در ذات خود منظّم است و پیرو نظامی است که علم و عدالت خالص و پاک آن را می‌طلبد. بنابراین به مصلحت کسی دخالت می‌کند که شایستگی چنین دخالتی را دارد: «وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ

---

(۱)- ر ک: مسند احمد: ۵/ ۱۹۱، حدیث ۲۱۷۱۰؛ کنز العمّال: ۲/ ۲۲۸، حدیث ۳۸۷۸ و ۴۹۶۱؛ تفسیر نور الثّقلین: ۳/ ۳۶۲، حدیث ۱۵۸؛ تفسیر درّ المنثور: ۴/ ۲۸۶؛ مجمع الزّوائد: ۱۰/ ۱۱۳؛ اعتقاد اهل السّنة: ۳/ ۴۹۰؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۱/ ۶۹۷؛ المعجم الکبیر: ۵/ ۱۱۹، حدیث ۴۸۰۳۰ و ۴۹۳۳۲.

(۲)- فاتحه (۱) آیه‌های ۴ و ۵: تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌جویم، ما را به راه راست هدایت فرما!

(۳)- نحل (۱۶) آیه ۹۳ و فاطر (۳۵) آیه ۸: خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌کند و هرکس را بخواهد هدایت می‌نماید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۱

أَهْلَها.» «۱» و همچنین به مصلحت کسی که ایمان و اعتراف به فضل و عنایت الهی دارد: «أَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاکِرِینَ.» «۲» و آن کسی که تشنه دیدار خدا و دریافت لطف اوست و دلش شایستگی استقبال لطف حق را دارد: «فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ عَلَیْهِمْ.» «۳».

امّا کسانی که برعکس و برخلاف آن گروه، چشمانشان را (همچون خفّاشان) از نور حق برهم نهاده و گوش‌هایشان را از شنیدن نصایح پاک و ارزشمند بسته‌اند. به راستی خداوند آنان را در همان حال کوری و کریشان رها می‌کند، زیراکه خداوند قادر توانا هرگز کار بیهوده و عبث انجام نمی‌دهد: «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ.» «۴»، «وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِیهِمْ خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ.» «۵».

خلاصه سخن آن است که خداوند جز اشرار را گمراه نمی‌سازد: «وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِینَ.» «۶».

و جز کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت نمی‌کند: «وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ یُنِیبُ.» «۷».

و دومین مطلب قابل توجّه آن است که در تمام این شرایط مثبت و منفی، نفرموده است که اراده الهی به‌طور مستقیم بر اعمال ما اثرگذار است، و اراده انسانی را محدود می‌سازد و یا جایگزین اراده انسانی می‌گردد، توضیح این‌که تأثیر مثبت لطف الهی به وضوح مشتمل بر نوعی از تکیه‌گاه ارزشی است که کوشش ما را حفاظت و نگه‌بانی می‌کند. به راستی اراده الهی بالی است که

نفوس ما را بر اوج گرفتن و بالندگی کمک می‌کند. به این ترتیب که خدای سبحان برای بندگان برگزیده خود مشکل را آسان و آشکار می‌سازد، در وقتی که امور را آن‌چنان‌که هست بر وی می‌نمایاند، و محبّت حقیقت و فضیلت را بر دل آنها می‌اندازد، ولی چنین نیست که به نیابت

---

(۱)- فتح (۴۸) آیه ۲۶: و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و بر مؤمنان نازل کرد.

(۲)- انعام (۶) آیه ۵۳: آیا خداوند شاکران را بهتر نمی‌شناسد؟!

(۳)- فتح (۴۸) آیه ۱۸: خداوند آنچه را در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و وفاداری بنده به این پیمان) نهفته بود، می‌دانست. از این‌رو آرامش را بر دلهایشان وارد کرد.

(۴)- زخرف (۴۳) آیه ۳۶: و هرکس از یاد خدا روی‌گردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم، پس همواره قرین اوست.

(۵)- انفال (۸) آیه ۲۳: خدا از این نظر اگر خیر و نیکی در آنها می‌دید، حرف حق را به هر صورت به گوش آنها می‌رساند و اگر با این حال سخنان حق را به گوش آنها برساند، باز روگردان می‌شوند.

(۶)- بقره (۲) آیه ۲۶: تنها فاسقان و گنهکارانی را که دشمن حقّند، به وسیله آن گمراه می‌سازد.

(۷)- شوری (۴۲) آیه ۱۳: و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می‌کند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۲

از ایشان مشکل را انجام دهد، زیرا حرف آخر را باید خود بندگان بزنند و بستگی به اراده آنها دارد و تا آنان نخواهند انجام نمی‌گیرد.

و جریان از همین قبیل است، موقعی که خداوند ستمگران را به حال خود می‌گذارد تا در تاریکی مرتکب خلاف شوند، درحالی‌که آن‌گاه در دام برخی از مشکلات گرفتارند، و این بدان خاطر است که باید خود آنها با تلاش خود درصدد بیرون آمدن از آن گرفتاری باشند؛ کسی نگفته است که خداوند بالاجبار اراده آنها را وامی‌دارد تا طرف آسان‌تر را برگزینند.

مسئله‌ای که در اینجا می‌ماند که باید آن را توضیح دهیم و آن چیزی که درباره آن به‌طور وضوح مکتب‌های اسلامی اختلاف پیدا کرده‌اند، عبارت از این است: وقتی که خداوند از ما می‌خواهد تا قدرتمان را براساس اختیار و آزادی به کار بگیریم- پس از این‌که تصرّفات ما را در گرو این موارد عمومی و خصوصی قرار داده است- آیا خداوند به‌طور کلّی از ما فاصله گرفته است؟

آیا برای مصلحت هیچ طرفی خداوند دخالت نمی‌کند؟ یا این‌که- بدون این‌که ما بدانیم- خداوند به عنوان مدافع و کمک غیبی دخالت و مباشرت فوری دارد، در شکلی مساعدت و یا ترک و یا مقاومت یا به مقدار اندکی از توان و طاقت، یا عملی غیر مقاوم از باب لطف و یا آزمون- به صورت‌های مختلف- نشاط و آمادگی ما را بیشتر می‌کند و حرکت آن را در جهت مقابل و یا جهت دیگر مشخّص می‌نماید، بدون این‌که هرگز ما آن را احساس کنیم؟

اینک این همان مسئله‌ای است که قرآن کریم از جانب خود آن را به‌طور واضح و به قدر کافی بیان نکرده است، بلکه معلوم می‌شود که قرآن از این جهت به نوعی از هشدار هدفمند ملتزم بوده که بعدها پذیرش و قبول آن را یادآور شده است: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ.» «۱».

از این‌رو است که مسلمانان اوّلیه از پیشینیان و افراد میانه‌رو از بعدیها در مورد چنین بحثی تأمّل نکرده‌اند، زیراکه در نظر آنها بحث مهم و سودمندی به حساب نمی‌آمد، و برای ما نیز در حقیقت روشن می‌شود که مسئله‌ای به این شکل امکان ندارد که به وسیله‌ای از وسایل معمولی و به وسیله انوار عقل و خرد به روشنی حل شود، زیراکه همواره این امر لازم و ضروری می‌نماید که خاطرنشان سازیم آن تناقضی را که اندکی قبل یادآور شدیم، بین عدالت و قدرت

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۴۹: خداوند اگر بخواهد همه شما را از راه اجبار هدایت خواهد کرد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۳

مطلقه الهی همچنان وجود دارد. و این‌گونه تعلیماتی که مربوط به وحی می‌باشد و تا اندازه‌ای صامت و مبهم است، یا مورد احتمال دو گونه تفسیر است، هرگز نمی‌توان حل کرد و تجربه نیز قادر بر حلّ آنها نمی‌باشد، زیراکه ما بر هیچ‌یک از دو طرف علاقه، تسلّط نداریم.

چگونه می‌توانیم مسئولیّت خویش را براساس فرضی تجویز کنیم که در نهایت، فرض به دور از منطق نیست و این همان فرضی است که به وجود نوعی از تعریف و تعیین قائل است و در هر مرتبه‌ای از مراتب فاعلیّتش که باشد بالاتر از اراده ما است؟ اگر ممکن باشد می‌گوییم که پناه بردن به این تعریف و وسیله قرار دادن آن برای نجات از مسئولیّت هیچ سودی ندارد، چون ما از وجود آن ناآگاهیم و به هیچ وجه نمی‌دانیم که تحقّق خواهد یافت یا نه.

و حقیقت مطلب آن است که یک مسئله قطعی آسمانی مطرح نمی‌شود، مگر آنگاه که نوعی از فزونی عقلانی و یا وساطت آن را دارا باشد و آنچه از فزونی عقل نشأت می‌گیرد، نه به جنبه اخلاقی اهمیّت می‌دهد، و نه به جنبه ایمان و نه به جنبه تقوا. امّا آنچه تنها به جنبه اخلاقی که موضوع بحث ماست، مربوط می‌شود، و آنچه که آگاهی شناختش اهمّیّت دارد، آن نیست که در حقیقت اتّفاق می‌افتد؛ و یا از عوامل مؤثّری که به پیدایش عمل می‌انجامد نشأت می‌گیرد، بلکه آن راهی است که انسان بدان وسیله عمل خویش را تصوّر می‌کند و عنوانی است که در تحت آن عمل می‌کند. و در یک کلمه: نیّت و قصد انسان می‌باشد. بنابراین ما باید باطن خود را در لحظه‌ای که تصمیم می‌گیریم، بررسی کنیم، آیا در آن لحظه ما تا حدودی به شناخت و معرفت اهمّیّت می‌دهیم، در صورتی که آگاهی‌مان- به وسیله آزادی علمی ما تحرّک‌پذیر نمی‌باشد- به‌طور مطلق با واقعیّت تطبیق می‌کند یا نمی‌کند؟ به راستی آن اهتمامی را که ما مصروف انجام کارهایمان می‌نماییم، تنها با ما ارتباط تنگاتنگی ندارد، به‌طوری‌که برای هیچ گونه اهتمام دیگری از این قبیل فرصتی نگذارد، و همچنین مسئله مورد بحث تنها این اثر را ندارد که ما را لاابالی نماید، و دیگر هیچ‌چیزی از موضع ما را دگرگون نسازد. این تنها نیست، بلکه حتّی اگر برای طبیعت و هم برای احساس ما ثابت گردد، ناگزیر باید برای ما شأن و موقعیتی در قضیّه مورد نظر باشد، بنابراین آیا تصمیمی که می‌گیریم، در حقیقت از ما دور است؟ و آیا این تصمیم بر ما الهام شده و یا آن را بر ما دیکته کرده‌اند و یا این‌که به وسیله نیرویی پنهانی بر ما تحمیل شده است که قادر بر تشخیص حقیقت آن نیستیم؟ و آیا خداوند نخستین محرّک آن

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۴

است؟ هیچ‌یک از این پرسش‌ها اهمّیّتی ندارد، زیراکه ما به مجرّد این‌که در لحظه دوم با نیّت دوم به تصمیم دیگری رو می‌آوریم و می‌خواهیم آن را عملی سازیم، ما در حقیقت بدان وسیله با فاعل حقیقی آن از یکدیگر ضمانت می‌کنیم و در برابر یکدیگر تعهّدی داریم. بنابراین علّت اخلاقی در ذات یک عمل، جوهر و صفتی نیست و دست‌کم از نظر کیفیّت بخشیدن به این صفت، سبب خود ما هستیم و سبب، آن نیست که خداوند اراده فرموده است که ما این را اراده کنیم، یا آن را. درحالی‌که به‌واقع ما هستیم که آن چیز را اراده می‌کنیم، زیرا ما در اثنای عملمان به‌طور مطلق اراده نمی‌کنیم تا خدای سبحان ما را ابزار قاطع اراده مقدّس خویش قرار دهد، مادامی که پیشاپیش از این اراده الهی چیزی را ندانیم.

ولی ما با صرف‌نظر از هر نوع اعتبار دیگر، تنها و با تمام بساطت راضی هستیم که آن اراده اختصاص به ما داشته باشد و تعهّد ما باعث این توقّع است. و این‌چنین انسان مسئول می‌گردد و خود را به‌وجودآورنده آن مسئولیّت می‌داند، چنان‌که از همان آغاز تعهّدش، خود را وامدار می‌داند.

و همین‌طور می‌فهمیم که قرآن کریم ملتزم است تا مسئولیّت ما را در برابر خدا ضمن آیاتی اعلام کند که در آن آیات معلوم می‌شود، اراده انسانی به‌طور کامل به اراده الهی پیوسته است.

خدای تعالی می‌فرماید: «یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.» «۱».

بنابراین مبدأ و ریشه مسئولیّت در تمامی فرض‌ها مبدأ و ریشه درستی است، بدون هیچ گونه برخوردی.

۳- جنبه اجتماعی مسئولیّت

اشاره

بنابراین شرایط ضروری و کافی برای مسئولیّت ما در پیشگاه خدا و در برابر خودمان عبارت است از: شخصی بودن عمل، ارادی بودن و انجام آن با آزادی که بدون اکراه (قصد انجام عمل را داشته باشیم) و دیگر این‌که با توجّه کامل و با آگاهی به شرع یا قانون. آیا این شرایط نسبت به مسئولیّت‌مان در برابر جامعه اسلامی که قرآن تنظیم کرده است، درست و قابل قبول است یا

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۹۳: خداوند هرکس را بخواهد، گمراه می‌کند و هرکس را بخواهد، هدایت. و شما به‌طور قطع در برابر اعمالی که انجام می‌دادید، مسئولید و از شما بازپرسی می‌شود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۵

نه؟ ...

و به زودی خواهیم دید که چگونه موضع قرآن به آن سمت و سویی توجّه دارد که هروقت موضوع آن مسئولیّت نسبت به مردم باشد، دگرگونی محسوسی پیدا می‌کند. معنای این حرف آن نیست که هر انسانی می‌تواند نسبت به هر چیزی مسئول باشد، ولی رابطه‌ای که بین واقعیّت زیر سلطه حکم و فرد مسئول قرار دارد، همین دقّت در تشخیص فوری است، بنابراین این مجموعه به اقتضای شرایطی که دارد، غیر قابل بازگشت خواهد بود.

با همه این‌ها لازم است که ما در یک زمینه قانونی بین مسئولیّت اصلاحی (معروف به مسئولیّت مدنی)، مسئولیّت جزائی (یا کیفری) فرق بگذاریم، و این نوع آخر- مسئولیّت جزائی- با مسئولیّت اخلاقی در تعریف و محدود بودن آن به انسان بالغ سالم در وقتی که عملی را از روی قصد و نیّت انجام می‌دهد، ارتباط دارد.

پول فوکونیه [tennocuaF luaP] در بحث‌های اجتماعی خود راجع به مسئولیّت می‌خواهد بیان کند که این تعریف دقیقی که ما در اجتماعات اروپائی معاصر می‌یابیم، از جنبه تاریخی دارای اصل و مبدأ نزدیکی است.

مؤلف، نخست شرایطی را مورد بحث قرار داده است که ممکن است فرد در آن شرایط مفروض، مسئول باشد، و آن‌گاه به وسیله رویدادهایی (که نه تنها برگرفته از قبایل ابتدایی، بلکه از اجتماعاتی که بیشترین پیشرفت انتظاماتی را داشته‌اند و حتّی جوامع نزدیک به عصر حاضر) اثبات کرده است که کودکان و کم‌خردان، حتّی حیوانات و اشیاء غالبا براساس مسئولیّت کیفری باهم در تعامل و برخورد دارند و با این صفت مسئولیّت، جزا و پاداش داده می‌شوند.

و کتاب‌های مؤلّف گویای این مطلب هستند: «مسئولیّت کیفری جانداران، یک مسئولیّت ظاهری ابتدائی نیست که در برابر تمدّن و جامعه متمدّن از بین برود، بلکه تقریبا عکس مطلب درست است، درحالی‌که ما این مسئولیّت را در هر سه جامعه‌ای که تمدّن ما از آنها برخاسته است، می‌بینیم، یعنی اجتماع بنی اسرائیل، یونان و روم» «۱»، و از این‌رو، طبق اوامر تورات می‌بینیم که گاو قاتل

سنگسار می‌شود و گوشتش را نمی‌خورند و این قانون کاملا اجرا می‌شود،

---

(۱)- ر ک:

p ,eigoloicos ed edutE ,?etilibasnopseR aL ,tennocuaF. ۵۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۶

حتّی اگر مالک گاو اقرار کند که خود او گنهکار است، وی نیز به مجازات مرگ محکوم شود. «۱»

افلاطون در کتاب [القوانین

siol sel

] می‌گوید: «اگر حیوانی انسانی را بکشد، آن حیوان کشته می‌شود، و به بیرون از مرزها انداخته می‌شود، و اگر چیزی از جمادات باعث قتل انسانی شود، آن را به خارج از آن محدوده می‌اندازند.» «۲».

در روم باستان نیز قضیّه از همین قرار بوده است، کیفر عاملی که حدود زمین‌ها را تغییر می‌داد، باید با همان مجازات گاو تطبیق داده می‌شد و درعین‌حال بر کیفر انسان نیز قابل انطباق بود. «۳»

مجازات کیفری برای حیوان به حدّ نهایی نرسید، مگر تنها در اروپای مسیحی‌نشین موقعی که شکایت‌هایی بر ضدّ حیوانات مطرح شد؛ نخست در فرانسه در قرن سیزدهم، آن‌گاه مانند یک کشتزار زیتون در مرکز اروپا منتشر شد و تا قرن هیجدهم، بلکه تا قرن نوزدهم در نزد بومی‌ها در جنوب اروپا ادامه یافت.

امّا راجع به کودکان «۴» و مجانین «۵»، به راستی وجدان انسانی همواره به اینان با یک نگرش ظالمانه نمی‌نگرد تا آنها را تسلیم مجازاتی با درجات متفاوت نماید، به‌ویژه در مورد قتل انسان و یا خون‌بهای ویژه‌ای که به گردن خانواده‌ای می‌افتد.

در قانون دوازده لوح «۶» می‌بینیم که مسئولیّت کودک نابالغ نسبت به بعضی از جنایات سبک است، ولی چنان نیست که مطلقا باطل و هیچ باشد «۷». و مجازات تمام کسانی را که به حدّ بلوغ نرسیده‌اند، در این قانون یکسان و برابر قرار داده‌اند، امّا پس از الواح دوازده‌گانه، تغییراتی پیش آمده است که کودکان را به کلّی معاف داشته است، ولی این دگرگونی بعدها اتّفاق افتاده، بلکه چه بسا معاصر «هادریان» [«۸» [neirdaH» بوده است. و در قرن هیجدهم نیز در انگلستان کودکی را در

---

(۱)- ر ک: همان مرجع ص ۵۹.

(۲)- ر ک: همان مرجع، ص ۶۰.

(۳)- ر ک: همان مرجع، ص ۶۱.

(۴)- ر ک: همان مرجع، ص ۳۱.

(۵)- ر ک: همان مرجع، ص ۴۱.

(۶)- نخستین شریعتی که در نزد رومیان نوشته شده و ده حاکم آن را وضع کرده‌اند که قوانین روم را در خلال قرن پنجم پیش از میلاد (۴۵۰ ق. م) مقرّر نموده‌اند و آنها را روی دوازده لوح از برنز (برنجی) نگاشته‌اند.

(۷)- ر ک:

p ,eigoloicoS ed edutE ,?etilibasnopseR aL ,tennocuaF. ۳۴.

(۸)- ر ک: همان مرجع: ص ۳۵، و هادریان امپراطور روم، در ایتالیا (۷۶- ۱۳۸ م) متولّد شد و آداب و فنون را ترویج کرد و ادارات را-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۷

سن هشت سالگی به خاطر قتلی که مرتکب شده بود یا آتش‌سوزی که باعث شده بود، اعدام کردند «۱». و بر عهده داوران و قضات فرانسه بود که حکم مجازات معمولی را برای دیوانه صادر کنند، آن‌گاه تنها پارلمان می‌توانست این مجازات را تخفیف دهد و یا به کلّی لغو کند، امّا مجازات مربوط به امور سلطنتی، هرگز تخفیف‌بردار نبود «۲». و از این‌رو نتایج اوّلیه چنین می‌گوید: حدّ مجازات انسان بالغ سالم به حدّ نهایی خود از درجه و مرتبه دگرگونی رسید و در خلال آن مسئولیّت اندک‌اندک ضعیف و کم‌رنگ شد «۳».

آن‌گاه مؤلّف پس از این‌ها درباره اجتماعات مختلف بحث می‌کند، راجع به شرایطی که از نظر واقع، مسئولیّت کیفری را به وجود می‌آورد، سپس دگرگونی تاریخی نوبت دوم را نسبت به این طرز تفکّر از مسئولیّت، پیش روی ما قرار می‌دهد، که چگونه از یک تفکّر قراردادی ابتدایی به یک تفکّر ذاتی بیشتر و بیشتر تحوّل یافته است. در نهایت می‌بینیم که بحث خود را چنین پایان می‌دهد- پس از آنکه برخی از ملاحظاتی را که رویدادهای مورد توجّه فرض کرده، مطرح می‌کند- و می‌گوید: وقتی که مجازات با اوصاف قصاص و انتقام منظور نظر است، یعنی وقتی که پیشرفت منظّمی دارد، یا به عنوان دیه [dlegyeW «۴»] یا با عنوان‌های کفّاره دینی مطرح می‌شود. در تمامی این شرایط، عمل مادّی شخص تبهکار به تنهایی در خلق مسئولیّت متّهمی که مجازات را تحمّل می‌کند، کافی است. حتّی اگر ناشی از سهل‌انگاری او باشد، یا این‌که رنگ عرضی از طریق تصادف محض داشته باشد.

تردیدی نیست که مؤلّف ما برای رسیدن به این نتیجه کلّی لازم بود که نظام کیفری را در خلال مدّت معیّنی از تاریخ و در بخشی از سطح کره زمین، به‌طور گسترده بررسی کند که تا حدودی مشتمل بر اجتماعات شکل گرفته متنوّع باشد؛ ابتدا از قبایل استرالیا و قبایل شمالی آفریقا تا اروپای جدید، تا برسد به چین، هند و برهما و فارس (ایران)، بنی اسرائیل، یونان،

- اصلاح نمود و به همسان‌سازی قوانین، توجّه زیادی داشت.

(۱)- ر ک: همان مرجع، ص ۳۷.

(۲)- ر ک: همان مرجع، ص ۳۷.

(۳)- ر ک: همان مرجع، ص ۳۰.

(۴)- ر ک: همان مرجع، ص ۱۱۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۸

آلمانی‌ها، رومی‌ها و همه طوایف مسیحی، تا مؤلّف بتواند بگوید: از این‌رو ما در نظام دارکون «۱» یافتیم (که در آتن تا جنگ رومیان باقی بود) که مجازات قتل غیر عمدی (غیر ارادی) نفی بلد (تبعید) موقّت بود. «۲»

امّا در قدیمی‌ترین قوانین روم (قانون الواح دوازده‌گانه) قربانی‌ای که یکی از اعضایش در اثر جنایت غیر عمد بریده می‌شد، می‌توانست در صورت نپذیرفتن دیه قصاص کند. «۳»

در قانون چینی قاتلی که به‌طور غیر عمد و یا تصادفی مرتکب قتل می‌شد، کیفرش صد تازیانه و نفی بلد بود. «۴»

در تورات، مجازات قاتل غیر عمد را نوعی از نفی بلد (تبعید) شمرده است، و برای اولیای دم این امکان است که قاتل را بکشند، در صورتی که قاتل به وسیله حیله‌ای پیش از مدّت، تبعیدگاه را ترک کند. «۵»

در قانون کنیسه (معبد یهودیان) کفّاره‌های سنگینی در خلال چندین سال برای پوشش خطاها (تکفیر) فرض و واجب شمرده شده است، نه به عنوان مجازات اداری، در صورتی که شخص مجرم به دلیل ناآگاهی مرتکب شده باشد. «۶»

در انگلستان تا اوایل قرن نوزدهم، علاوه بر مصادره اموالش، قاتل غیر عمد، از زیر بار دین اولیای مقتول خلاص نمی‌شد، مگر مورد

لطف فرمانروا قرار می گرفت، و همین قانون اخیر در قانون قدیم فرانسه نیز به چشم می‌خورد. «۷»

جز این که ما وقتی که این مقدار از جاها را بررسی می کنیم (به محدوده زمانی، یا جغرافیایی و یا عنصری اهمّیّتی نمی‌دهیم)، برای ما مطلبی روشن می‌شود که باعث این پرسش می گردد: چه نوع اندیشه‌ای بر گزینش این قوانین و احکام سیطره داشته است؟ ... و چرا در اجتماعی چنین اختیاری بوده و در اجتماع دیگر نبوده است و یا در عصری بوده و در عصر دیگر

---

(۱)- دارکون، در قرن هفتم پیش از میلاد در آتن شروع شد، و قانونی را که وضع کرد، با قاطعیّت مجازات همراه بود. (مترجم عربی)

(۲)- ر ک:

P ,EIGOLOICOS ed edutE ,?etilibasnopseR aL ,tennocuaF. ۱۱۰.

(۳)- ر ک: همان مرجع، ص ۱۱۳.

(۴)- ر ک: همان مرجع، ص ۱۳۰.

(۵)- ر ک: همان مرجع، ص ۱۰۷.

(۶)- ر ک: همان مرجع، ص ۱۳۳.

(۷)- ر ک:

p ,eigoloicoS ed edutE ,?etilibasnopseR aL ,tennocuaF. ۱۱۰.

، ص ۱۳۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۰۹

نبوده، و در بخش معیّنی از زمین بوده و در جای دیگر نبوده است؟ ... و آیا تصادفی بوده که ما فارس را انتخاب کردیم، به‌طور مثال؛ مصر و جزیرة العرب را انتخاب نکردیم و چرا هند برهمائی را برگزیدیم، نه جای دیگر را؟ ...

مؤلّف در مقدّمه خودش به این پرسش پاسخ می‌دهد که وی سرزمین‌های آباد مورد توجّه خودش را تعیین کرده، به‌طوری که جز مجتمعاتی را در مقایسه شامل نگردد که رویدادها را با قوانین و احکام مطمئنّی استوار کرده باشد.

و لیکن آیا ما به قوانین و احکام خودمان بیش از قوانین عرفی قبایل آفریقای شمالی اطمینان داریم که آنها برای نظم هموطنانشان نوشته‌اند؟ و همچنین از قوانین قبایل استرالیا نسبت به همسایه‌هایشان در بخش هند شرقی (اندونیزی). و از اوستا یا فیدا یا قانون حمورابی نسبت به قوانین قرآنی‌مان؟ حقیقت این است که ما از آنچه اتّفاق افتاده است، بیمناک هستیم، راجع به این که مؤلّف در طول حرکت و مسیر خودش از چین تا مراکش و از قرن هفتم تاکنون در هر گامی به موازات اجتماعات اسلامی، بدون اینکه توقّف داشته باشد، حرکت کرده است و تمام همّ او این بوده است، این‌ها را دور بزند و بگذرد. باوجود این بررسی این اجتماعاتی که شمار آنها تعیین نشده، ممکن است در کره زمین ناشناخته باشد، بسیاری از سختی‌ها یا پیچیدگی‌ها را تحمل نکرده باشد، آنان به شمار صدها میلیون از مردمان هستند که باهم در مورد قانون اساسی‌شان هماهنگی خاصّ ویژه‌ای دارند و در جلو چشمانمان زندگی می کنند، درحالی که اروپا با آنان پیمان اقتصادی و سیاسی بسته است.

چه‌بسا فوکونیه [tennocuaF] نسبت به آنچه قانون اسلامی در این مورد حکم می کند، علی‌رغم این که اشاره غیر مستقیم به آن دارد، شخصا بی‌اطلاع بوده است. «۱»

و کمتر برای ما اهمّیّت دارد که بدانیم انگیزه‌ای که باعث این غفلت‌زدگی حساب شده چه بوده است، ولی ما تنها این مطلب را ملاحظه می‌کنیم که نقص مهمّی که از این غفلت‌زدگی نشأت گرفته است، دو نتیجه را به ما می‌دهد که مؤلّف خواسته است تا آنها

را به صورت قانونی فراگیر مطرح کند، علاوه بر این که هردوی آنها از راه استقرای ناقص صادر شده‌اند.

---

(۱)- ر ک:

p ,eigoloicoS ed edutE ,?etilibasnopseR aL ,tennocuaF. ۱۲۲

، حاشیه: ۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۰

و از طرفی واقع مطلب آن است که محدود ساختن مجازات کیفری بر انسان بالغ و سالم مطلقا یک اصل جدیدی در جهان اسلام نیست، بلکه قدیم و مربوط به بیش از سیزده قرن قبل است و به اندازه انگشتان از آغاز مقرّر شدن این قانون تحرّکی اتّفاق نیفتاده است، و بنیان‌گذار اسلام فرموده است: «از سه گروه قلم (تکلیف) برداشته شده است: از کسی که خوابیده تا وقتی که بیدار شود، و از دیوانه تا بهبود یابد، و از کودک تا بزرگ شود.» «۱»، یعنی کودکان مطلقا مسؤول نیستند تا به سنّ ازدواج برسند و همچنین دیوانگان تا وقتی که عقلشان بازگردد. بنابراین؛ حیوانات سزاوارتر بر معاف شدن هستند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «العجماء جبار*» «۲» یعنی چهارپایان هدرند، مسئولیّتی ندارند، بلکه مکتب ظاهریّه در تفسیر این روایات به مطلب دورتری توجّه کرده است و تنها به رها ساختن این قبیل موجودات از مجازات دردناک قانع نشده است، بلکه به معاف قرار دادن مالک حیوان از هر نوع غرامتی به عنوان جزا نیز قائل شده است و همچنین کسانی را که سرپرستی کودکان و دیوانگان را برعهده دارند. «۳»

از طرف دیگر، می‌بینیم که تعمیم نظریّه دوم فوکونیه علی‌رغم تمام قیودی که ایراد کرده

---

(۱)- ر ک: سنن ابی داوود: ۴/ ۱۴۱، حدیث ۴۴۰۳، کتاب حدود، باب ۱۷؛ و صحیح بخاری: ۸/ ۲۰۴، کتاب لا محاربین من اهل الکفر و ردّه، باب ۷، و بخاری حدیث را به این نحو آورده است: (باب لا یرجم المجنون و المجنونه) علی علیه السّلام به عمر گفت: «مگر نمی‌دانی که قلم از دیوانه برداشته شده تا وقتی که بهبود یابد و از کودک تا وقتی که بزرگ شود و از خفته تا بیدار شود؟». (مترجم عربی) و رجوع کنید به: مسند احمد: ۱/ ۱۱۸، حدیث ۹۵۶ و ص ۱۴۰، حدیث ۱۱۸۳ و ص ۱۵۵، حدیث ۱۳۲۷ و ص ۱۵۸، حدیث ۱۳۶۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۲۷۷، حدیث ۳۲۸۵؛ کشف الخفاء: ۱/ ۵۲۳، حدیث ۱۳۹۴؛ کتاب السّنن: ۲/ ۹۵، حدیث ۲۰۷۹ و ۲۰۸۰؛ المصنّف ابن ابی: ۴/ ۱۹۴؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۳۵۹، حدیث ۱۴۹۶؛ سنن دارمی:

۲/ ۲۲۵، حدیث ۲۲۶۹؛ مجمع الزّوائد: ۶/ ۲۵۱: سنن کبرای بیهقی: ۴/ ۲۶۹، حدیث ۸۰۹۱ و: ۶/ ۸۴ حدیث ۱۱۲۳۵.

(*)- در المنجد (حرف ع)، عبارت حدیث چنین نقل شده: «جرح العجماء حبار». ای جرح البهیمهٔ هدر لأنّها لا تقاصّ». با این‌که اینجا با حاء مهمله (حبار) آمده، ولی (جبار) با جیم منقوطه نیز به معنای هدر آمده است- مترجم.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۵۴۵، حدیث ۱۴۲۸ و ۶/ ۲۵۳۳، حدیث ۶۵۱۴؛ رسائل المرتضی: ۱/ ۴۲۵؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۳۴، حدیث ۱۷۱۰؛ الخلاف: ۵/ ۵۰۹؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱۱/ ۲۲۵: «العجماء جرحها جبار» رجوع کنید به تفسیر قرطبی: ۱۱/ ۳۱۵؛ مبسوط شیخ طوسی: ۳/ ۹۲؛ صحیح ابن خزیمه: ۴/ ۴۶، حدیث ۲۳۲۶؛ سنن دارمی: ۱/ ۴۸۳، حدیث ۱۶۶۸ و ۲/ ۲۵۷، حدیث ۲۳۷۸؛ سرائر: ۳/ ۴۲۴؛ مجمع الزّوائد: ۳/ ۷۸؛ سنن کبرای بیهقی: ۴/ ۱۵۵، حدیث ۷۸۳۶ و ۸/ ۳۴۲؛ موّطا مالک: ۲/ ۸۶۹؛ المصنّف عبد الرّزاق: ۱۰/ ۶۶؛ المعجم الأوسط: ۳/ ۳۵۵، حدیث ۳۳۹۰؛ مسند احمد:

۲/ ۲۷۴، حدیث ۷۶۹۰.

(۳)- مسند احمد، ج ۲: ص ۲۹۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۱

است، در برابر قانون قرآنی لغزشگاهی را نمودار می‌سازد، زیراکه قرآن در مورد قتل غیر عمد دستور پرداخت دیه و کفّاره را می‌دهد، و از قاتلی که بدون اراده مرتکب شده است، از هر نوع مجازات بدنی حمایت می‌کند.

با صرف‌نظر از قانون رومی که معلوم می‌شود در این جهت دگرگونی و تحوّلی یافته است، آیا دست‌کم لازم نبود که مؤلّف این نظام اسلامی را که یکجا و بدون تردید و یا محافظه‌کاری تمام این گمراهی‌های یاد شده را پیرامون مسئولیّت کیفری بعید شمرده است، استثناء می‌کرد.؟

به راستی شکل این نگرش پیرامون نتایج کلّی «فوکونیه» درعین‌حال بدین معناست که ما نسبت به شریعت اسلامی با صفت انقلابی که دارد، اعتراف داریم که خود را به خاطر سوابق تاریخی به دست تفسیر طبیعی نسپرده است، مگر این‌که فرض کنیم بدون هیچ انگیزه‌ای در تاریخ قدیم عربی- که ما هیچ‌گونه آگاهی از آن نداریم- دگرگونی مشخّصی روی داده است، که اسلام نتیجه آن روی داد است؛ و همان است که به این نظریّه مخالفی انجامیده است که می‌گوید: صحرای عربی به خاطر طبیعتی که دارد، ممتاز است و از زمان‌های پیش از تاریخ با پیشرفت اجتماعی آغاز و انجام یافته است و در این زمینه بر بقیّه بخش‌های کره زمین تقدّم دارد.

و ما همواره از جنبه نظر شریعت اسلامی گفته‌ایم: مسئولیّت کیفری نظیر مسئولیّت اخلاقی است و این در جهات بسیاری قول درستی است، ولی باوجود این تفاوت‌های ذاتی و اصولی از آن دارد.

اوّل این‌که؛ علی‌رغم این‌که عمل درونی و واقعیّت خارجی در نظر عقل به‌گونه‌ای غیر قابل تفکیک در تمام آنچه مربوط به هرگونه حکم نسبت به مسئولیّت است، باهم مختلطند، چه اخلاقی باشد و چه کیفری، مگر این‌که عنصر مورد حکم یا مرکز ثقل جایگاه آن را به تبع جهت نگرشی که در آن منظور شده است، تغییر دهد. بنابراین، حرکت وجدان همان چیزی است که به گونه‌ای اساسی، در زمینه مسئولیّت اخلاقی برای ما اهمّیّت دارد و به صورت مطلق لازمه آن است.

بنابراین، عمل بدنی صرف مطلقا امکان ندارد که باعث ایجاد مسئولیّت اخلاقی شود، و عمل ارادی نیز ممکن نیست که جز همراه با نیّت منشأ مسئولیّت باشد. و برعکس، می‌بینیم که

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۲

کیفر پیش از روی‌داد خارجی عرضه می‌شود و همواره آن را هدف می‌گیرد. توضیح این‌که، نیّت‌های بسیار بد هم‌چون نیّت‌های بسیار پاکیزه هر دو ناتوانند از آنکه به تنهایی و بدون تعبیر جنبه مادّی آن باعث الزام حکم به یک مسئولیّت قانونی شوند.

البتّه در حالت‌های نهایی اتّفاق افتاده است که عنصر برتری امکان دارد، تنها عنصری باشد، و آن چیزی است که در محدوده اخلاقی با وجود آن تردیدی نمی‌ماند، و هرگاه مورد اقتضا کند که اراده ابراز شود، معنایش جز این نیست، تصمیمی که در درون انسان گرفته می‌شود، تصمیمی است به ذات خود قاصر از آنکه باعث ایجاد واقعیّت اخلاقی باشد، ولی به خاطر آنکه اجرای عمل جز به یاری تصمیم و بقا و اهمیّت آن امکان‌پذیر نیست (همان‌طوری که از نگاه مشاهده‌کننده درجه تصمیم با فاعلیّت قابل مقایسه است). که این اجرای عمل به وسیله آن تصمیم خود سبب مسئولیّت‌های جدیدی است، یا به صورت دقیق باعث استحکام و اهمّیّت مسئولیّت مقرّر قبلی است. «۱»

آیا ما نقطه مقابلی برای این مطلب در اسلام پیدا می‌کنیم؟ و آیا ممکن است یک پدیده موضوعی خالص مجازاتی در پی داشته باشد؟ تردیدی نیست که حکم کیفری همان‌طوری که قبلا دیدیم، همواره نیازمند بر استناد به عمل ارادی است که مخالف قانون باشد تا این‌که آن را بشود عنوان جزائی داد. و لیکن آیا ما حق داریم که با نگرش دقیق‌تری مسئله را بررسی کنیم؟

(۱)- باید در اینجا یادآور شویم که تنها در زمینه کیفر الهی است که معلوم می‌شود، اخلاق اسلامی بین عمل نیک و بد فرق می‌گذارد، بنابراین؛ درحالی‌که اجرای یک اراده پاک پاداش عمل را می‌افزاید و اجر دوچندان می‌دهد، می‌بینیم که با انجام یک عمل خطا نزد خداوند جز دو جهت یک عمل به حساب نمی‌آید، خدای سبحان می‌فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ.» انعام/ ۱۶۰، یعنی: هرکسی کار نیکی به‌جا آورد، ده برابر به او پاداش داده می‌شود و هرکس کار بدی انجام دهد، جز به همان مقدار کیفر داده نمی‌شود، به آن‌ها هیچ‌گونه ستمی نخواهد شد. بخاری روایت کرده: ۷/ ۱۸۷: «هرکه به کار نیکی همّت گمارد، ولی انجام ندهد، خداوند حسنه کاملی در نزد خود برای او مقرّر نماید و هرکه به کار بدی همّت گمارد، ولی انجام ندهد، چیزی بر او نوشته نشود.». ر ک: برای تفسیر این حدیث به احیاء العلوم غزالی: ۳/ ۳۹ و ... کافی: ۲/ ۲۷۲، حدیث ۱۷؛ تفسیر قرطبی: ۱/ ۴۸۴؛ صحیح مسلم: ۱/ ۱۱۷، حدیث ۱۲۸؛ صحیح ابن حبان: ۱۴/ ۴۵، تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۱۵۳؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۷/ ۳۳۴؛ المعجم الأوسط: ۴/ ۳۴۵، حدیث ۴۳۹۰، مسند أحمد: ۳/ ۱۴۸، حدیث ۱۲۵۲۷؛ بحار الأنوار: ۷۰/ ۳۳۱، حدیث ۱۴؛ مسند شامیّین: ۱/ ۸۷؛ مسند ابی یعلی: ۶/ ۲۱۸؛ المعجم الکبیر: ۴/ ۲۰۶، حدیث ۴۱۵۲؛ فتح الباری: ۷/ ۲۱۶؛ شرح النووی علی صحیح مسلم: ۲/ ۱۵۱؛ الدّیباج: ۱/ ۱۴۵، حدیث ۱۳۰؛ عدّة الدّاعی ابن فهد حلّی: ۱۹۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۳

اینجاست که می‌بینیم قاضی وقتی که عمل را به عنصر شخصی مستند می‌کند، به عنوان یک شرط ضروری برای بازخواست وی در حقیقت کاری انجام نمی‌دهد، جز این‌که سوء نیّت متّهم را در نظر می‌گیرد، درحالی‌که آن را از برخی از امارات خارجی استنباط می‌کند و برای خود آن را وجهه نظر موضوعی می‌داند، توضیح این‌که قاضی حتّی اگر شخص پیامبر باشد، ادّعا نمی‌کند که او از رازهای باطنی مستقیما آگاه است (و بر آن اساس حکم می‌کند)، بلکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود: «همانا من بشری هستم و شما نزد من از یکدیگر شکایت می‌کنید و شاید بعضی از شما بهتر دلیل خود را بازگو کند و من مطابق آنچه شنیده‌ام، قضاوت کنم، بنابراین کسی که به سود او از حقّ برادرش چیزی را حکم کرده‌ام، مبادا بگیرد که در حقیقت پاره‌ای از آتشی را برای او جدا کرده‌ام!» «۱».

و بالأخره دو مسئولیّت کیفری و اخلاقی به صورت واضح‌تری در آثارشان اختلاف دارند؛ خیلی بیشتر از اختلافی که در نقطه انطلاق و قلمرو خاصّ خود دارند. و هرگاه شرّ و بدی اساسا در مبدأ اراده نهفته است، پس بدیهی است که گنهکار می‌بایست ساحت خود را- به مجرّد تغییر موضع نسبت به قانون- پاک و مبرّا سازد تا این‌که بالفعل و در حال حاضر در نظر داور اعظم، خدای متعال پاک گردد. قرآن کریم وعده‌های زیبایی را به آن کسانی داده است که از گناهان خود برمی‌گردند، و آیا جریان نسبت به حدودی که در زندگی این دنیا واجب می‌شود، نیز از این قرار است؟ آیا توبه و پشیمانی و عدول از گناه جهت نجات گنهکار از مجازات و کیفری که باید بر او وارد می‌شد، کفایت می‌کند؟

قرآن کریم نسبت به یک حالت این سؤال مقابله کرده و به آن پاسخ مثبت داده است و آن حالت تمرّد از عدالت و سرپیچی از قانون به وسیله اسلحه و با نیروی محاربه است، پس به تبع اهمّیّت این حالت به اختیار قاضی یا قانون‌گذار تعیین اندازه آن را واگذار کرده است تا برای آنانی که در حال جنگ و محاربند، حدّ مرگ یا بریدن اعضا و یا تبعید را انتخاب کنند: «إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۳/ ۲۳۵؛ سنن دار قطنی: ۴/ ۲۳۹، حدیث ۱۲۶ و ۱۲۷؛ مسند احمد: ۶/ ۳۰۷: سنن کبرا ۱۰/ ۱۴۳ و ۱۴۹؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۲۷۷، حدیث ۲۳۱۷؛ سنن ابی داود: ۳/ ۳۰۱، حدیث ۳۵۸۳؛ سنن ترمذی: ۳/ ۶۲۴، حدیث ۱۳۳۹؛ سنن نسائی: ۸/ ۲۳۳. از امیر المؤمنین علیه السّلام رسیده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «ای مردم! همانا من بشری هستم ...» همان‌طوری‌که در وسائل الشّیعه: ۱۸/ ۱۶۹ و کتاب‌های فقهی و حدیثی آمده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۴

قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» «۱»، ولی ما توجّه کنیم که این تنها حالتی است در شریعت اسلامی، به‌رغم اختلافی که این آیه در بین فقها (ی مذاهب مختلف) «۲»، در مورد تعیین حقوقی که به وسیله این بخشش ساقط می‌شود، به وجود آورده است.

ابن حزم به حق مورد توجّه قرار داده است که امام شافعی در عقیده قدیم خود که در عراق تعلیم می‌داد، معتقد بوده است که می‌تواند این حالت خاص را گسترش و تعمیم داده و آن را یک اصل عمومی قرار دهد، به این ترتیب که: توبه تمام حدود را از بین می‌برد، امّا وقتی که وی به مصر آمد و در آنجا اقامت یافت و با سنّت بیشتر از گذشته آشنا شد، از آن طرز تفکّر فاصله گرفت و در عقیده جدیدش به نظریّه عموم برگشت که دو نوع مسئولیّت را که هرکدام به‌طور خاص تابع دو

---

(۱)- مائده (۵) آیه‌های ۳۳- ۳۴: کیفر کسانی که با خدا و پیامبر به جنگ برمی‌خیزند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند، این است که (یکی از چهار مجازات در مورد آنها اجرا شود)، این‌که کشته شوند، این‌که به دار آویخته شوند، این‌که دست و پای آنها به‌طور مخالف (دست راست با پای چپ) بریده شود، این‌که از محلّی که زندگی می‌کنند، تبعید شوند. این مجازات آنان در دنیاست و در آخرت نیز کیفر سخت و عظیمی خواهند یافت، مگر کسانی که پیش از دسترسی به آنها توبه و بازگشت کنند که مشمول عفو خداوند خواهند شد و بدانید خداوند غفور و رحیم است.

(۲)- درحالی‌که برخی از این قهرمانان عفو را به تمام مجازات‌های مربوط به حقوق عمومی گسترش می‌دهند که تبهکاران محارب مرتکب شده‌اند، با صرف‌نظر از بازپس دادن اشیائی که همواره در دستشان بوده است، دیگران نیز قاتلی را مستثنی کرده‌اند که خانواده قربانیان از او نگذرند، و گروه سوم نسبت به تمام زیان‌هایی که صاحبان حق از آنها نمی‌گذرند، حق را محفوظ می‌دانند. و گروه چهارم از جمله امام مالک برای توبه جز اهمّیّت کمی قائل نیستند و آن را مربوط به موارد خاصّی می‌دانند، بر این اساس که در اینجا نوع خاصّی را شامل و استثنایی است در مجازات محاربین (یعنی تطبیق آن بر سر راه‌بگیران غیر قاتل و دزدان است). ملاحظه می‌کنید که این مکتب اخیر معتقد است، محاربانی که با اختیار خود به دامن اجتماع برمی‌گردند نیز استحقاق تمام مجازات‌های مربوط به حقوق عام معمولی را دارند و همچنین در مورد احوال شخصی که بر آنها حق اللّه می‌گویند، مانند می‌گساری. «مؤلّف».

مؤلّف در تهیّه این اقوال به گفته ابن رشد در «بدایة المجتهد و نهایة المقتصد: ۲/ ۴۹۷» اعتماد کرده که می‌گوید: «و امّا آن چه با توبه ساقط می‌شود، اختلاف است، چهار قول وجود دارد: ۱- توبه تنها حدّ محارب را ساقط می‌کند و جز آن تمام حقوق الهی و آدمیان بازگرفته می‌شود (قول مالک)، ۲- توبه باعث سقوط حدّ محارب و تمام حقوق الهی از زنا و شراب و سر راه بگیری دزدی است، ولی حقوق مردم از اموال و دماء پی‌گیری می‌شود، مگر اولیای مقتول ببخشند، ۳- تمام حقوق الهی را توبه از بین می‌برد، ولی خون و اموال در حدّ موجود پس گرفته می‌شود، ۴- توبه تمام حقوق الهی و آدمیان را از مال و خون ساقط می‌کند، مگر از اموال چیزی از عین مال موجود باشد. به این ترتیب معلوم می‌شود که مؤلّف تنها مخالف ترتیب نظرات بوده است، با این‌که خواننده را به خود مرجع ارجاع داده است. (مترجم عربی)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۵

نظام مختلف اسلامی است، جدا ساخت: یکی زندگی دنیا را تنظیم می‌کند و دیگری مخصوص حکم آسمانی در آخرت است. و به این ترتیب تأثیر توبه در زمینه و محدوده دینی است، بدون این‌که به صورت قطعی بر زمینه اجتماعی تأثیرگذار باشد «۱».

واقع مطلب آن است که سنّت برای ما حالت‌های تنگنایی را مطرح کرده است. تبهکاران در آن حالات می‌آیند تا نسبت به جرمی

که مرتکب شده‌اند، اعتراف کنند و با اصرار درخواست اجرای مجازات را درباره خود بخواهند. و بر این اساس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با علم به عظمت این لحظه گنهکاران و ارزش بالای توبه آنان، تردیدی به خود راه نمی‌دهد که مجازاتی را که در شرع برای آنها تعیین شده است، بر آنها اجرا کند، و جریان درباره هر نوع تجاوزی که بر ضدّ شخص دیگر یا مال و یا ناموس کسی انجام گیرد، همین‌طور است، آن‌گاه تجاوزگر پیش از این‌که مجازات شود، توبه می‌کند.

بنابراین موضع درونی که در جرم داشتن عمل مورد توجّه بوده است، اهمّیّتی ندارد، زیراکه آنچه مورد توجّه و مطلوب است، از بین بردن آثار سوئی است که در قبل پدید آمده است، چون اعتبارات مختلفی علاوه بر اعتبارات شخصیّه [- sellennosreP artxe] دخالت دارد، همین‌هاست که موجب کیفر و مجازات می‌شود، امّا پشیمانی و توبه و اراده پاکی که دوباره به آن بازگشته است، چه‌بسا برای نیک‌سازی حال گنه‌کار و تأکید حرمت نهادن او به قانون کفایت کند،

---

(۱)- عبارت مربوط به این موضوع چنان‌که در کتاب محلّی ابن حزم: ۱۱/ ۱۵۲- ۱۵۸، به تصحیح خلیل هراس آمده، چنین است: «ابو محمّد می‌گوید: گروهی معتقدند که توبه باعث سقوط تمام حدود می‌گردد، و این روایتی است که ابو عبد الرّحمن اشعری از قول شافعی نقل کرده است: این مطلب را در عراق گفته است، ولی در مصر از آن قول برگشته است ... سپس در استدلال ایشان بر این گفته‌ها نیز نگریستم، دیدم همگی بر این عقیده‌اند که توبه عذاب اخروی را از بین می‌برد، درحالی‌که عذاب بزرگتر است، بنابراین؛ سزاوارتر آن است که عذاب کمتر که همان حدّ دنیوی است، نیز ساقط گردد، و چنین نیست که اگر یکی از آنها ساقط شد، آن دیگری نیز ساقط گردد، زیراکه نصّ قرآن، سنّت و اجماع، چنین چیزی را واجب نکرده است. درحالی‌که بسیاری از گناهان در دنیا حدّی ندارند، مانند غضب، و کسی به دیگری بگوید: ای کافر! و مانند خوردن گوشت خوک و عاق والدین شدن و نظایر این‌ها. و این بدان جهت نیست که چون این‌ها در آخرت مجازات دارند، بلکه در این‌ها بزرگ‌ترین مجازات اخروی وجود دارد. بنابراین صحیح آن است که بگوییم احکام دنیا ربطی به احکام اخروی ندارد.».

به این ترتیب می‌بینیم که مؤلّف جهت مورد نظر فقه ظاهریّه را درباره این مسئله خلاصه کرده است، همان‌طوری که سخن ابن حزم را با تفسیر افزوده است. (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۶

ولی برای راهنمایی احساسات و مشاعر دردناک که آثار گناه آفرینش نزد اشخاصی که حقّ مقدّس ایشان را در زندگی و امنیّت پایمال کرده‌اند، کفایت نمی‌کند.

بیشتر اوقات این اهداف را برای ما تضمین می‌کند که گنه‌کار هرگز به سوی گناه برنمی‌گردد و لیکن نمی‌تواند این ضمانت را بکند که او هرگز نسبت به آن کسانی که دنباله‌روی او هستند و به پیروی از او عمل می‌کنند، الگو و پیشوا نخواهد بود و در این صورت یک ضرورت دوگانه، بیرون از امر اخلاقی و یا اصل مجرّد عدالت وجود دارد. این ضرورت، خود قطعیّت خودش را مسلّم می‌سازد، و به گذشته و آینده باهم می‌نگرد و حتّی وقتی که جنبه اصل اخلاقی به‌طور کامل به طریق دیگری رضایت‌بخش است، انجام مجازات را درخواست می‌کند. این ضرورت دوگانه از طرف افرادی که دخالت در عمل دارند، خود یک خواسته شرعی است، و اینان همان کسانی هستند که مشاعرشان در نتیجه شرّ و بدی که پدید آمده، به پستی گراییده است، و از سوی دیگر؛ به خاطر حفظ نظام عمومی و پاس داشتن اجتماع در برابر تجاوز اخلاقی است، آن‌گاه که بدی را با بدی مجازات نکنند و هم به خاطر پیشگیری از گرایش به بدی است، در صورتی که گنه‌کار بی‌مجازات بماند!

جز این‌که تفاوت میان جنبه اخلاقی و جنبه قانونی به مجرّد تحوّل ما از مسئولیّت کیفری به مسئولیّت مدنی دورتر و بیشتر می‌شود.

تردیدی نیست که این مطلب برخاسته از آن نیست که طبیعت شخصی کاملا پنهان شده و نیز نشأت گرفته از آن نیست که فعّالیّت

ارادی شرط ضروری مسئولیّت به حساب نمی‌آید، چنین چیزی به‌طور مطلق موضع شریعت اسلامی نیست و سزاوار نیست که مثال شخص غاصب را برای ما بیاورند که مال غیر را بر خود حلال دانسته و برخلاف قانون از آن استفاده می‌کند، سپس مسئول تمام عواقبی است که از این مال پدید می‌آید، حتّی اگر امری عارضی باشد و به‌طور تصادف اتّفاق بیفتد. توضیح این‌که عمل اوّلیّه او تا وقتی که نام تجاوز و سوء نیّت دارد، به راستی عادی و معمولی است که تمام پی‌آمدهای طبیعی آن داخل در آن است.

ولی در صورتی که ما این حالت را کنار بگذاریم، هر مسئولیّت مستقیم از طرف صاحبش دخالت ارادی مشخّصی را می‌طلبد تا باعث ضرر و زیانی گردد ... و تاکنون هیچ تفاوتی بین شرایط مسئولیّت اصلاحی مدنی و شرایط مسئولیّت جزائی کیفری مطرح نشده است، بنابراین؛

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۷

روی‌دادی که به وسیله ما اتّفاق می‌افتد ولی مستقل از اراده ما و به موجب قوّه قاهره (همانند آن که گاهی از تصادف دو کشتی در اثر وزش باد یا افتادن شخص بازیگری که باعث قطع شدن ریسمانی می‌شود که او با همراهیش دو سر ریسمان را گرفته بودند)، چنین روی‌دادی ممکن نیست که بر ضدّ ما صورت بگیرد، یعنی به عنوان تأدیب یا تعویض قابل اجرا باشد و پدیده‌هایی از این قبیل هدر رفته است «۱».

و این‌چنین می‌یابیم که خلط و اشتباهی که فوکونیه [tennocuaF] در شرایع یونانی، رومی و عبری و ... بین حالت عارضی و حالت اشتباهی با حسن نیّت اشاره کرد، این خلط در شریعت اسلامی بی‌مورد است، بلکه جریان چنان است که ما اندکی قبل بدان اشاره کردیم. و آن این بود که عمل ارادی ضرورتی ندارد که حتما از روی قصد باشد. و در این صورت موقعی که مسئولیّت کیفری نیّتی را لازم می‌داند که کلّا بر ضدّ قانون باشد، همانند مسئولیّت اخلاقی، می‌بینیم که مسئولیّت مدنی تنها وجود اراده را کافی می‌داند. و در اینجا یک تفاوت مهم بین این زمینه‌های مختلف نهفته است که هرگاه زیان و ضرر حاصل از خطا یا غفلت و یا به دلیل ناواردی باشد، لازم نیست که صاحب آن خطا یا غفلت تعزیر شود، زیراکه او در برابر این اشتباه جهت انجام تکلیف مالی به مصلحت زیان‌دیده، تسلیم است.

قرآن کریم، قانون اساسی برای قتل ناشی از خطا را وضع کرده، می‌فرماید: «ما کانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلی أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ یَصَّدَّقُوا.» «۲». سنّت بدین وسیله هر نوع ضرر و زیانی را که از روی غفلت بر ضدّ جان و یا مال غیر وارد شود، مقرّر فرموده و تجسّم بخشیده است، ابن حزم می‌گوید: «هیچ‌گاه دو نفر از امّت دراین‌باره اختلاف ندارند که کسی به قصد شکار تیری بیندازد و آن تیر به انسان و یا مالی بخورد و او تلف شود، تیرانداز ضامن است، و اگر او با یک الاغ وحشی روبه‌رو شود که در حال رفتن بوده و انسانی را بکشد و یا آن خر در اثر برخورد تیر بیفتد، سپس انسانی را بکشد، دیگر تیرانداز ضامن چیزی

---

(۱)- ر ک: المجموع، اثر امیر: ۲/ ۳۵۸.

(۲)- نساء (۴) آیه ۹۲: برای هیچ مؤمنی مجاز نیست که فرد باایمانی را جز از روی خطا به قتل برساند، کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خونبهایی به کسان او بپردازد، مگر این‌که خاندان مقتول با رضایت خاطر از دیه بگذرند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۸

نیست.» «۱».

از این‌رو مسئولیّت مدنی بر عهده پزشک است و یا چنان‌که حدیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیان می‌کند، مسئولیّت بر کسی

است که سروکار با پزشکی دارد، در صورتی که قبلا به عنوان پزشک هم معروف نبوده است، می‌فرماید: «هرکه کار پزشکی کند و پیش از آن عمل پزشکی از او مشاهده نشده باشد، ضامن است.» «۲».

و از این‌رو به تبع بیشتر مذاهب، مسئولیّت مالک گلّه گوسفندان که در نگه‌داری یا حفاظت آنها کوتاهی می‌کند، در وقتی این کوتاهی و مسامحه کاری اثر خود را می‌بخشد که حیوانات فرار کنند و زمین‌های زراعتی همسایگان را از بین ببرند، و این یک حالت معروفی است در تاریخ پیش از اسلام و قرآن نیز بدان اشاره فرموده است: «وَ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِی الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِیهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ کُنَّا لِحُکْمِهِمْ شاهِدِینَ فَفَهَّمْناها سُلَیْمانَ وَ کُلًّا آتَیْنا حُکْماً وَ عِلْماً.» «۳».

امّا مذهب ظاهریّه معتقد است که مسئولیّتی که به گردن انسان در چنین حالتی می‌افتد، به‌طور خاص دارای طبیعت اخلاقی است؛ اوّلا منحصر در تربیت کسی است که از عقل و خرد بی‌بهره است و برای این است که او را راضی کنند، وانگهی در اجرای احکام نوعی حمایت بیشتر است، به‌گونه‌ای که مانع می‌شود از این‌که دوباره رویدادهایی اتّفاق بیفتد که باعث ضرر و زیان گردد «۴».

---

(۱)- ر ک: المحلی: ۱۱/ ۳.

(۲)- ر ک: بدایة المجتهد و نهایة المقتصد: ۲/ ۴۵۴، چاپ مکتبه دانشگاه ازهر، ۱۹۶۶ م، می‌گوید: دراین‌باره به‌علاوه اجماع حدیثی از قول عمرو بن شعیب از پدرش و او به نقل از جدّش می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود، و حدیث را نقل کرده، رجوع کنید: المستدرک علی الصحیحین: ۴/ ۲۳۶، حدیث ۷۴۸۴؛ سنن بیهقی: ۸/ ۱۴۱؛ سنن دار قطنی: ۳/ ۱۹۵، حدیث ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۴/ ۲۱۵، حدیث ۴۲ و ۴۳؛ سنن ابی داود: ۴/ ۱۹۵، حدیث ۴۵۸۶؛ سنن کبرا: ۴/ ۲۴۱، حدیث ۷۰۳۴؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۱۸۴، حدیث ۳۴۶۶؛ عون المعبود: ۱۲/ ۲۱۵؛ شرح سنن ابن ماجه: ۱/ ۲۴۸؛ فیض القدیر: ۶/ ۱۰۶؛ حاشیة السّندی: ۸/ ۵۳، حدیث ۴۸۳۰؛ سبل السّلام: ۳/ ۲۵۰؛ نیل الأوطار: ۶/ ۳۶.

(۳)- انبیاء (۲۱) آیه‌های ۷۸- ۷۹: و داود و سلیمان را به یاد آر! هنگامی که درباره کشتزاری قضاوت می‌کردند که گوسفندان قوم شبانه آن را چریده بودند، و ما شاهد حکم و داوری آنها بودیم، پس ما این داوری را به سلیمان تفهیم کردیم، ما به هریک از این دو آگاهی و شایستگی داوری و علم بخشیدیم.

(۴)- این مسئله را در «المحلی» در دو جا بررسی کرده است: یکی از آنها در آنجا که سخن از قتل غیر عمد و ضمان گفته است:-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۱۹

این مکتب به روشی خاص از هر نوع مسئولیّت قانونی غیر مباشر فاصله می‌گیرد، چه نشأت گرفته از عمل رودررو نسبت به موجودات غیر مسئول باشد، مانند کودکان، دیوانگان و حیوانات تا وقتی که ما آنها را وادار بر انجام آن کار نکرده باشیم، و یا برخاسته از عمل دیگران باشد، حتّی اگر ما مایل باشیم که آن کار را بکند، بدون این‌که او را وادار سازیم.

نتیجه این اختلاف دوم هرچه باشد، برای کشف عنصر موضوعی در مسئولیّت مدنی، در شریعت اسلامی کفایت می‌کند که ملاحظه کنیم، انسان بالغ سالم (به‌طور مثال یک پزشک) مسئول مالی است نسبت به ضرر و زیانی که با نشاط ارادی خود مباشرت بر ایجاد آن نموده است، به شرط آنکه از روی قصد باشد، علاوه بر این وی به خاطر این عملش تعزیر انسانی و کیفر الهی را تحمّل نمی‌کند. و تردیدی نیست که مسئولیّت اخلاقی به‌طور کلّی در اینجا نادیده گرفته نشده است،، زیراکه سهل‌انگاری عملی از نوع کم‌توجّهی می‌باشد و شایسته است که یک خطا و یا نصف خطا به حساب آید.

چگونه از جنبه دیگری، کفّاره‌هایی را که قرآن در حالت قتل غیر ارادی یعنی قتل خطئی دستور داده، تفسیر می‌کنیم «۱»؟

- ۱۰/ ۴۱۶ و دیگری درج ۱۱/ ۷- ۸ ابن حزم می‌گوید: «عقیده ما در این مورد چنین است که حیوان، هر نوع از حیوانات که باشد،

هرگاه به زراعت کسی صدمه بزند و یا میوه‌ها را از بین ببرد، صاحب حیوان با تازیانه ادب می‌گردد، و اگر سهل‌انگاری کرده، بازداشت می‌شود، و اگر مراغب شد، آنچه گرفته‌اند، پس می‌دهند و اگر دوباره سهل‌انگاری کرد، مجبور به فروش آن حیوان می‌کنند و یا کشتن و فروش گوشت آن، هرکدام که بهتر و مؤثّر است، انجام می‌دهند.». این قبیل اجرا مشتمل بر سه طرف است: انسان زیان‌دیده، مالک حیوان و بالأخره خود حیوان، با این همه طرف صاحب حیوان بیشتر ناراحت‌کننده است، از آن جهت که بالاترین سود را- در وقتی که تأدیب می‌شود و حمایت مالی به طرف می‌نماید، به دور از روح انتقام‌گیری- از دست می‌دهد. (مترجم عربی)

(۱)- تردیدی نیست که ما در مورد این حد و تنها این حد، حالات مختلفی را می‌توانیم فرض کنیم که قاتل علی‌رغم تمام احتیاطها و کوششی که برای تمیز و تشخیص هدف به کار بسته است، در هدف خودش به‌طور طبیعی مرتکب خطا شده است، در این حالاتی که خطا را به سهل‌انگاری نسبت نمی‌دهند، نمی‌توانیم و در توان ما نیست که مجازات کفّاره خطا- زیاد یا کم- را منظور کنیم، و در این صورت معتقدیم که ممکن است چنین تفسیر و توضیح دهیم که آن احتیاط آینده را در نظر گرفته، به جای آنکه به گذشته توجه کند!-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۰

به راستی مسلمانی که به غیر عمد باعث هلاکت برادر مسلمانش شده است، باید برادر دیگری را آزاد کند، علاوه بر عوض استحقاقی که باید به اولیای دم بپردازد. بنابراین؛ اگر یکی از انسان‌ها به مرگ طبیعی بمیرد، کسی به زودی جای او را پر می‌کند، در آن وقتی که شخص دیگری در زندگی اخلاقی قدم می‌گذارد.

بنابراین؛ اگر میسّر نشد (برده آزاد کند) باید دو ماه متوالی روزه بگیرد، خدای سبحان در این‌باره می‌فرماید: «وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ، إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كانَ اللَّهُ

- خطا منبع شرّ است و از شرّ نباید حمایت کرد، خطا در فرصت و زمینه اخلاق رذیله پدید می‌آید، چنان‌که در فرصت عقلی منجر به ضعف عقلانی می‌گردد، رذیلت و ضعف عقلانی هر دو، دو نوع نقص و کاستی هستند که روح را آلوده می‌سازند و توان و طهارت آن را می‌کاهند.

بی‌تردید خطا وقتی که اتّفاق می‌افتد، چیزی که در مقابل آن کارگر باشد، وجود ندارد، و هنگامی که خطا اتّفاق نمی‌افتد و بعد پدید می‌آید، هیچ کاری قبل از آن نمی‌توان انجام داد، به‌ویژه آنجا که فرض می‌کنیم ما هر عمل ممکن انسانی را برای پیشگیری از آن انجام داده‌ایم، پس دیگر ما توان درگیری در برابر خطا را نداریم، از آن جهت که یک پدیده‌ای است که اکنون اتّفاق افتاده و یا رویدادی تاریخی عرضی است، ولی اگر ما همچنان در برابر شرّی که خطا باعث آن می‌شود، ساکت بمانیم، شرّ دوباره خودنمایی می‌کند و استمرار می‌یابد، وانگهی به عنوان یک عادت، تمایلات ناهنجار را در ما بیدار می‌کند، در صورتی که تا آن زمان خفته بود. و همچنین ممکن است عملی که قبلاً براساس غفلتی انجام گرفته، یک عمل آزادانه و ارادی تلقّی شود. و در این صورت اگر هر خطایی مرتکبی دارد، همچنین هدفی نیز دارد، چنین نیست که خطا خود به‌طور استبدادی و دلخواه بر ما تحمیل شود، سپس ما نتایج آن را تحمّل کنیم، بلکه خطا از آن جهت به وجود آمده تا ما بیشتر عقلمان و توان اخلاقی‌مان را به کار اندازیم، تا این‌که از پیآمدهای بد آن به دور بمانیم. و هرگاه نتوانیم خود خطا را از بین ببریم، ما وسایلی را در اختیار داریم که بدان وسیله از روبه‌رو شدن با بدی که خطاکار انجام می‌دهد، دوری کنیم و همچنین به مقدار زیادی از تکرار خطا پیشگیری کنیم و آن چیزی است که در غیاب هر عمل مخالف اتّفاق می‌افتد.

به راستی بازگرداندن عمل ما به قدری مؤثر است که در کارهای ارادی می‌تواند، حسّاسیّت ما آن را لمس کند و در حافظه ما بماند و از نو همّت اخلاقی ما را برانگیزد، و به نظر می‌رسد که یک پشیمانی گذرا یا اتّهام، قرین با ما نیست. و این‌ها همان حسناتی است که ما از فداکاری انتظار داریم، آنها را آزادانه در پی اشتباهی که ما در حالات مختلف تعمّد نداشتیم، مرتکب شده‌ایم، پذیرا باشیم و بر خود بپسندیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۱

عَلِیماً حَکِیماً.» «۱»

جز این‌که این اشتباه منفی در جهت توجّه داشتن به مجرم بودن اثباتی و کیفری نسبت به عمل خارجی نمی‌انجامد که صفت موضوعی غالب آن برای وجوب مجازات مدنی کفایت می‌کند.

و این حالت دیگری برای بیرون شدن از اصول مقرّر، یعنی تفاوت و اختلاف بین مسئولیّت مدنی و انواع مسئولیّت‌های دیگر است: بنابراین؛ درحالی‌که این انواع مسئولیّت‌ها را پاس می‌داری، به عنوان صفت فردی دقیق یک مرتبه عنصری در جابه‌جایی زیان‌های برخاسته از خطا پیدا می‌شود، یعنی عنصر اجتماعی توانمند، بر جنبه فردی سیطره می‌افکند و آن بیچاره‌ای که باعث مرگ دیگری یا قطع عضوی از اعضای او یا مجروح ساختن او بدون اراده شده است، این بیچاره تنها از هر نوع رهبری محروم نشده است، بلکه جایگزینی‌هایی که قربانیان از او می‌خواستند، چیزی از آنها جز موجودی بسیار ناتوان را متحمّل نیست، زیراکه تمام این تعویض‌ها در حقیقت بر مجموعه زیادی از مردم بالغ سالم توزیع می‌شود «۲»، که به وسیله یک رابطه تعاون طبیعی و یا اتّفاقی با یکدیگر ارتباط دارند و کسانی که با ایشان همچون فردی از آنان مشترک است. بنابراین؛ در صورتی که این مجموعه‌ای که برای آن فرد، راحتی و آسایش حقیقی را فراهم کرده است، آسایش خودش را از بابت این بار سنگین از دست بدهد، بر دولت لازم است که به جای آن وسیله یکی از جایگزین‌ها را جبران نماید.

البتّه از نخستین وهله، من گمان می‌برم که ما در این نوع از مسئولیّت شاهد انبوهی از اختلافات هستیم، به‌طوری که اگر از نزدیک دقّت و بررسی کنیم، احساس خواهیم کرد، که جنبه

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۹۲: کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل برساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایی به کسان او بپردازد، مگر این‌که خاندان مقتول با رضایت خاطر از دیه او بگذرند. و اگر مقتول مؤمن وابسته به خاندانی باشد که با مسلمانان خصومت و دشمنی دارند، در این صورت کفّاره قتل خطا تنها آزاد نمودن برده مسلمان است. و اگر خاندان مقتول از کفّاری باشند که با مسلمانان هم‌پیمان هستند، در این صورت برای احترام به پیمان، باید علاوه بر آزاد کردن یک برده مسلمان، خون‌بهای او را به بازماندگانش بپردازد و آن‌کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد.

این (تبدیل شدن آزاد کردن برده به دو ماه روزه گرفتن، یک نوع تخفیف و توبه الهی است، بلکه همه این‌ها) برای انجام یک توبه الهی است و خداوند همواره از هر چیز باخبر و همه دستوراتش برطبق حکمت است.

(۲)- فقها بر کسی که دیه را در این حال برعهده می‌گیرد، نام «عاقله» را اطلاق می‌کنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۲

اجتماعی دخالتی در اینجا ندارد، مگر برای این‌که تا کمترین حد از بدی‌ها را به عنوان یک موضوع واقعی بکاهد، هرچند که این کاهش با محدود ساختن و یا تخفیف دادن آن باشد.

به راستی طبیعت مرکّب، برای عمل شخص خطاکاری که غیر عمد کاری را چنان‌که می‌بینیم، انجام می‌دهد، عمل را در حدّ وسط بین دو حالت افراط و تفریط قرار می‌دهد که این دو طرف عبارت از عمل مورد نظر و پدیده‌ای است که به‌طور تصادفی محض

انجـام می گیرد، پس اگر هر کـدام از آنهـا از جهتی شبیه است، به یقین از جهت دیگر بـا آن اختلاـف دارد. و در این صورت آن را نمی‌شود بر این طرف یـا آن طرف حمـل کرد. و ممکن نیست با همان روش، عمل متقابل را انجام داد، و نتیجه این مطلب نمی توانـد بـدون مسئولیّت کامل موفقیّت‌آمیز باشـد، و نمی توانـد موضوع مسـئولیّت کامـل گردد. بنابراین واقعیّت امر آن است که نیّت بدی در کار نبوده است و عـدالت، بخشـش مجازات را می‌طلبـد. با این همه وجود خطای معیّن، در بیشتر موارد آن را از روی‌داد اتّفاقی (که به صورت عرضـی و به‌طور تصادفی صورت گرفته است)، جدا می‌سازد، و از آن جایی که فرصتی هم در واقع برای مؤاخذه طبیعت وجود نـدارد، و این همان چیزی است که ضـرورت و لزوم نوعی اصـلاح انسانی را تأیید و تأکید می‌نمایـد. ولی ما این اصـلاح را از چه کسی خواستاریم؟ ... آیا اصلاح کلّی را روی فرد، لازم می‌بینیم؟

آیا معنای این حرف آن نیست که ما مجازات مشخّصـی را براساس خطای بدون قصد وارد می کنیم، و بدین وسیله فاصله زیادی بین مسئولیّت اجتماعی و مبدأ اخلاقی پیدا می‌شود؟

البتّه به‌طور جدّی مشارکت اجتماع هم‌سو و متناسب است تا آنجا که ضربان قلب و حرکت وجدان آرام می گیرد.

و این در واقع نوعی از پراکنده‌سازی یک مسـئولیّت واحد نیست، زیراکه ممکن نیست اجتماع را به حق به عنوان همیار معرّفی کرد، آن هم براساس یک عملی که بدون علم صورت گرفته است، بلکه نسبت آن عمل به فرد نیز کار دشواری است، و اجتماع به‌هرحال با عنوان اجتماع در آن عمل شـرکت نداشـته است. ولی نیمی از مسئولیّتی که بر دوش فرد قرار دارد، از ناحیه همین فرد متوجّه جمع گردیده است، و نسبت به فرد، موضع متغیّری دارد که استحقاق آن را ندارد. و چون اجتماع نسبت به رفاه نسبی افراد خود مسئولیّت دارد و حق ندارد که این افراد و اعضای خود را در معرض سختی و شدّت ناخاسته رها کند، درحالی که این افراد از روی

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۳

اراده گرفتـاری و سـختی مخصـوص را برای خـود نساخته‌انـد، از ایـن‌رو بخشـی از هزینه‌هـای دولت اسـلامی برای ادای دیـون افراد اختصاص یافته است؛ آنجا که این گروه بدهکاران را از جمله موارد مصرف زکات قرار داده است و می‌فرماید: «وَ الْغارِمِینَ.» «۱».

در این صورت تعهّـد متقابلی که ما در اینجا مشاهـده می کنیم، نوعی از همیاری نیکو است که باید در دشواری به صورت تبادل در یک اجتماع میان مردم صورت بگیرد. وانگهی، تقسـیم جابه‌جایی‌ها یا غرامت‌هایی که ذکر شـد، خودبه‌خود براساس تساوی عـددی بین نصیب کسانی که سهم دارند، صورت نمی گیرد، بلکه برعکس، باید امکانات هر فردی را ما در نظر بگیریم و در نتیجه امکانات هرکسی سهمی را فرض کنیم تا مبادا بر کسی ستم شود «۲».

خاتمه [بنای تفکّر قرآنی را نسبت به مسئولیّت

وقتی عناصـر مختلفی را که در خلال این تحلیل به دست آوردیم، در کنار یکـدیگر قرار می‌دهیم، بسیار سـهل و آسان می‌شود، که بنای تفکّر قرآنی را نسبت به مسئولیّت دوباره بازگویی کنیم.

قرآن کریم بـا ویژگی ذاتی خود عهـده‌دار و متولّی جنبه نگرش اخلاقی است، و در این زمینه شـرایطی را از همان آغاز مطرح کرده است که همه آن شـرایط با مقتضیـات قانونی با نورانی‌ترین وجـدان‌ها و آن‌هایی که به عـدالت بیشتر اهمیّت می‌دهنـد، به‌طور کامل موافق و هم‌سو است بـدون این‌که منتظر پختن و رسیـدن دیرهنگام و با تردید نتیجه و ثمره در برابر اندیشه‌های کهنه و نو بماند، تا به این وضعیّت روشن و استوار برسد.

بنـابراین؛ مسئولیّت به عنوان یـک وظیفه بـا شخصـیّت انسانی ارتباط کاملی دارد، و از این روست که جز انسان بالغ عاقل آشـنای به تکالیف، تحمّل مسـئولیّت را ندارد، به گونه‌ای که در برابر چشم بیننده آن را در هنگام عمل تجسّم می‌بخشد. پس هرگاه آن صفات

شخص فراهم شد، پس از آن به‌طور مشخّص مسئول اعمالی است که از روی اراده آزادانه انجام می‌دهد. بنابراین؛ اراده و آزادی از جنبه عملی مترادف و به یک معنا هستند. و هیچ نیروی طبیعی باطنی و یا ظاهری

---

(۱)- توبه (۹)/ ۶۰: (صدقات و زکات برای فقیران، مساکین و ...) و ادای دین بدهکاران است.

(۲)- ر ك: المجموع، امیر: ۲/ ۳۷۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۴

سلطه کافی ندارد تا بتواند فعّالیّت و نشاط درونی ما را نسبت به اراده‌مان به حرکت درآورد و یا متوقّف سازد.

گاهی طبیعت می‌تواند ما را از برخی شرایط مادّی لازم جهت اجرای تصمیماتمان محروم گرداند، و گاهی قادر است بعضی از صفات نرم و رقیق را از ما بگیرد که می‌توانست تصمیمات خوب ما را سهل‌تر و دوست‌داشتنی‌تر سازد، ولی طبیعت نمی‌تواند به ما قدرت این جانبداری گستاخانه را بدهد که علی‌رغم همه چیز با چشم‌پوشی از شادمانی خویش بتوانیم آن کارهای خیر را انجام دهیم. و همین‌طور، وقتی که شخص در برابر اکراه و اجبار خارجی و یا به خاطر ضرورت زندگی (اضطرار) تسلیم می‌شود، به راستی که این عمل را با آزادی انجام می‌دهد و بین دلایل و انگیزه‌های مخالف و متناقض، مقایسه و سبک و سنگین می کند، سپس آن را که متناسب‌تر است برمی‌گزیند، و براساس این گزینش- خوب باشد یا بد- محاسبه می‌شود.

و در نهایت، اساس و مبدأ قرآنی برای مسئولیّت مبدأ فردی است؛ هر نوع مسئولیّت موروثی و یا اجتماعی به معنای حقیقی کلمه را مردود می‌شمارد.

این اصولی را که ما با دقّت پی‌گیری کردیم و اصول و مبادی که دقیق‌ترین نتایج را در زمینه‌های اخلاقی و دینی از آنها به دست آوردیم، بدون تردید، در زمینه فقهی استثناهایی بر آنها وارد است، و با وجود همه این‌ها ما از مسائل حقیقی و ذاتی آنها زیاد غافل نیستیم. و تنها عمل ارادی برای فرد انسانی برخوردار از عقل، به عنوان تنها موضوع همیشگی برای مسئولیّت، و نیز نیّت انجام کار شرّ تنها شرط ضروری برای مجازات می‌ماند.

و موقعی که برای یک‌بار (در مسئولیّت مدنی) برخلاف این قاعده اخیر اتّفاقی بیفتد تا خواسته‌های دیگر رضایت‌بخش گردد، قانونی بودنش کمتر نیست، ما از ارتباط دادن آن با مخالفت دیگری که هدفش تخفیف آثار قاعده اوّل است، خودداری نمی‌کنیم. به گونه‌ای که شارع اسلامی- به دور از زمینه اخلاقی محض و با غلبه دادن مصالح دنیوی- از مبادی و اصول مربوط به ارتکاب جرم واقعی غفلت نداشته است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۵

نظریّه اخلاقی

آن‌چنان‌که از قرآن می‌توان به دست آورد در موازنه با نظریّه‌های کهنه و نو دیگر.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۶

فصل سوم مجازات

اشاره

رابطه انسان با قانون در برابر چشمانمان به صورت روآوردن و روگرداندن از سه دوره تشکیل یافته است، و البتّه ما با تفکّر الزام و تعهّد به قانون همچنان در نقطه آغازین بوده‌ایم و لیکن با تفکّر مجازات، می‌بینیم که دایره این رابطه جدلی بسته است و آن آخرین

وحدتی است که از سه چیز ترکیب یافته و بسیار به آخرین کلمه از گفتگو شباهت دارد.
بنابراین؛ قانون می‌خواهد دعوت خودش را متوجّه اراده پاک ما بنماید، و ما را ملزم می‌سازد تا به آن دعوت پاسخ مثبت دهیم، و پس از آن؛ به مجرّد این‌که ما با کلمه «آری» و یا «نه» پاسخ دادیم، بدین وسیله ما بار مسئولیّتمان را به دوش گرفته‌ایم، و در نهایت و به دنبال این پذیرش، قانون جایگاه ما را در برابر خود استوار می‌سازد و پاداش و جزا می‌دهد.
بنابراین؛ جزا، عبارت است از بازتاب عمل قانون بر جایگاه اشخاصی که در برابر این قانون تسلیم هستند، و ما دیدیم که قانون اخلاقی مطلبی است که در برابر هوای نفس ما نمی‌تواند مقاومت کند، و واجب قطعی برای وجدان اجتماعی ما است، با وجودی که همان قانون اخلاق در کامل‌ترین و مقدّس‌ترین شکل آن برای وجدان فردی امر مقدّسی است. این شکل سه ضلعی مسئولیّت که ما از گفتگوی در آن باره فارغ شدیم، از همین‌جا نشأت می‌گیرد. و نیز از این‌رو است که مجازات سه میدان دارد که در این فصل آن‌ها را بررسی می‌کنیم؛ مجازات اخلاقی، مجازات قانونی و مجازات الهی.
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۷

۱- مجازات اخلاقی

اشاره

بیشتر وقت‌ها شخص راجع به مجازات اخلاقی و یا از امکان وجود چنین مجازاتی می‌پرسد، آیا این دو واژه (اخلاق و مجازات) به‌طور کلّی از یکدیگر گریزان و متنافر نیستند؟ آیا این خود انکار طبیعت قانون اخلاقی که به‌طور مطلق پاک و منزّه است، نمی‌باشد که ما به‌جز از انجام وظیفه، به عنوان وظیفه برای فعّالیّت انسانی هدف و انگیزه دیگری را جستجو کنیم؟
به عقیده ما این اعتراض برخاسته از نوعی اشتباه و خلط شدید بین علم اخلاق و انگیزه اخلاقی است، هم‌چنین بین مقتضای خود عدالت و اهدافی است که برخاسته از اراده است، درحالی‌که این‌ها دو امر کاملا متفاوت و مغایرند، بدون این‌که ضرورت هم‌سویی داشته باشند. و در واقع ما هیچ حالتی را نمی‌بینیم که برای قانون معیّنی مجازات قاطعی باشد، بدون این‌که از ما بخواهد تا از مجازات‌های آن انگیزه‌ای برای کوشش خودمان فراهم کنیم، درحالی‌که قانون فیزیولوژی (عضوی) مثالی براساس این حقیقت برای ما مطرح می‌کند: آیا پاداش شرایط بهداشتی که ما در آن شرایط زندگی می‌کنیم یک وسیله برای سلامتی و بیماری نیست که باعث ایجاد هر دو می‌شود، حتّی زمانی که ما در این نتایج هیچ نیندیشیده‌ایم؟ پس در اخلاقی چرا قضیه برخلاف این است؟ به ما خواهی گفت: بر تو حرام است که نظر خودت را متوجّه چیزی جز فرمان سهمگین اخلاقی بکنی!! و لیکن این مطلب مانع از آن نیست که قانون اخلاقی می‌تواند و بلکه باید مرا از نتایج مختلف و متنوّع در برابر قانون حفظ کند، برحسب این‌که من باتقوا پای‌بند آن باشم و یا این‌که بی‌خردانه و ابلهانه از قانون اخلاقی سرپیچی کنم.
آری، جزای حتمی و مشخّص باید در اندیشه خود قانون وجود داشته باشد، و هرگاه قانون اخلاقی ضمانت اجرایی نداشته باشد، یا این‌که هیچ پیآمدی را که به مصلحت فردی است که آن را بر خود فرض می‌داند و یا مخالف آن است، تغییر ندهد، چنین قانونی نه تنها بی‌اثر است، بلکه انحرافی و نامعقول؛ و بلکه هرگز الزام‌آور نیست، یعنی هرگز قانون، آن قانون نیست.
بنابراین؛ تمام مطلب این است که بدانیم چرا این جزایی را که اخلاقی توصیف کردیم، در کجا تجسّم پیدا می‌کند؟ و باید به‌طور بدیهی، از هر نوع تفکّر پاداش یا کیفری که در حواسّ ظاهری ما تأثیرگذار است، فاصله بگیریم، زیراکه چنین مجازات‌هایی علاوه بر این‌که ممکن نیست نام اخلاقیّت بر آن نهاد، هم‌چنین ضروری و حتمی نیز نمی‌باشد، مگر این‌که فکرمان را
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۸

متوجّه عـالم آخرت بکنیم که در آنجا هریـک از سـعادت و شـقاوت براسـاس هم‌سویی کامـل با خیر و شـر و مطابق آنها مشـخّص می‌شود. ولی تا وقتی که ما از زمینه دینی فاصـله داریم، به راستی که تفکّر چنین دانشـمندی بسـی دور از اخلاق طبیعی به‌طور مطلق اسـت، و حـدود چنین اخلاقی از زمینـه وجـدان حـالی تجاوز نمی‌کنـد، و بر آن اسـاس، بسـا رذایلی کـه در این دنیـا بـه پیروزی می‌انجامد!! و چه بسـیار فضایلی که زیر فشار و ضـربات فقر و درماندگی به ضعف و سستی می‌گراید!! و ما هر روز موارد زیادی از این‌ها را شاهدیم.

چنان‌که گفته‌انـد، آیا ما بایـد از انـدیشه لـذّت و اندوه باطنی محض فاصـله بگیریم؟ و آیا پشـیمانی و خرسـندی وجدان نیز از جمله دریافت‌های عجیب زندگی اخلاقی است؟ آیا نیروی قانون در وجود این‌ها هیچ حق و سهمی ندارد؟

به ما گفته‌اند که این دریافت‌ها احتمالا چیزی جز بقایای تصفیه شده از اندیشه موضوعی مسئولیّت نیست، و اگر پشیمانی بیم مبهمی از کیفر نباشد، به یقین انتظار و یا امید است. «۱»

و اینک برهان قانع‌کننده‌ای را که بر ضدّ این احتمالات، و به خاطر نفی نهایی این احتمالات از میدان اخلاقی ترویج کرده‌اند، محققا این حالات تنهـا از انسـانی به انسـان دیگر به صورت قابـل توجّهی تنوّع نـدارد، بلکه در برخی از حالات فسق و فجور به‌طور کامل پنهـان است، بنـابراین؛ برای انجـام وظیفه یـا مخـالفت بـا آن نتایـج ضـروری و قطعی نیست و از این‌رو نتیجه‌ای که گرفته‌انـد، محال شمردن مجازات اخلاقی به معنای صحیح است.

ولی آیـا همه مـا روی معنـای این واژه‌هـا اتّفـاق‌نظر داریم؟ اگر مقصود از عبـارت «قـانون اخلاـقی» همـان واجب ذاتی، یعنی قـانون موضوعی- که بر همه مردم جـدای از حالات وجـدانیشان- فرض و واجب است، از واقعیّات است که قانونی این‌چنین امکان وجود دارد، بدون این‌که در تمام افراد با این حالات به احساس آسایش یا رنج، از شادمانی یا پشیمانی منتهی شود.

جز این‌کـه نادیـده گرفتـن و الغـای ایـن حالات مخصـوص به پایـان دادن بر تمـام حالات درونی نمی‌انجامـد که انجـام وظیفه و یا بی‌حرمـتی به آن این حالات را در پی دارد. و در آینـده نزدیکی خـواهیم دیـد که هر نوع رفتـاری- چه خوب یابـد- بـاعث حـالت درونی می‌شود که متناسب با آن

---

(۱)- ر ک:

IS III d ,?etilibasnopser al ed e ?edi'l lhurB yveL.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۲۹

رفتار است و این مسئله همگانی و ضروری است.

امّا اگر مقصود از کلمه «قـانون» قاعـده‌ای باشـد که انسـان آن را می‌شـناسد و احسـاس می‌کنـد که قانونی است مربوط به معارف و مشـاعر مـا، بنـابراین از بـدیهیات است که پس از مباشـرت در عمـل، برای تفکّر وظیفه امکـان ظهور بـار دیگر در صـفحه دل وجود نـدارد؛ آن هم بـدون جلای دل در یک درجه عمیق‌تر و متفاوت؛ که در حال پیروزی و راحتی بیانگر خشـنودی و رضایتمندی و در حـال سـستی و نـاتوانی بیـانگر درد و رنـج باشـد. و هرگـاه به فرض برای انسـان حالتی پیـدا شود، اخلاقش فاسـد گردد، درحالی‌که خودش ناآگـاه باشـد و اگر به کلّی معنای خیر و شـر از دلش محو شود، در چنین حالتی، چه می‌توان گفت، جز این‌که بگوییم هیچ قانونی نسبت به چنین کسـی وجود نـدارد؟، و هم‌چنین این دو واژه (خیر و شـر) همواره با یکـدیگر حرکت می‌کننـد، زیراکه نفیا و اثباتا از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند.

آیـا معنـای ایـن حرف آن است که مـا نیز همگـام نظریّه عمـومی شـویم که پشـیمانی و خرسـندی وجـدان را به عنـوان یـک کیفر و مجازات برای قانون اخلاقی کافی می‌بینند؟

هیهات! که تمـام انتظارات ما از قانون، هم‌چون مجازات براساس موضـعگیری ما نسبـت به قانون باعث برخورداری و یا رنجوری ما گردد، چه اعتمـاد کودکـانه‌ای!! به راستی کامیـابی و رنجی که پس از انجـام کـار نیک و بـد احساس می‌کنیم، در حقیقت بیشتر از آنکه ارجـاع دادن عمـل به قـانون باشـد، ارجـاع عمل به ذات و حقیقت وجـدان ماست. بنابراین؛ خیر و شـر دو تعبیر طبیعی از همین برخورد بین دو نوع احساس در ذوق اختصاصـی مـا و یا دو امر متضّاد است، به این معنی که ما به پیروی از هماهنگی احساسـمان با واقع و یا در اثر تضارب واقعیّت با شعورمان نسبت به مثل اعلا؛ یا از یک حالت سلامتی و آرامش برخورداریم که برخاسته از همین همـاهنگی داخلی است، یعنی از هم‌سویی مـا بـا خودمـان، به‌ویژه موقعی که مـا از این نیرو آگـاهی داریم که به ما اجازه می‌دهـد تا اندیشه‌هایمان را در پدیده‌ها متمرکز کنیم؛ و یا به دلیل این برخورد و تناقض رنجیده می‌شویم، و این ضعف و سستی در نیروهایمان نسبت به فشاری که در درون ماست، ما را می‌رنجاند.

این تفسیر روانی محض در مورد انفعالات اخلاقیمـان همسو و منسـجم با نصوص حرکت می‌کنـد، زیراکه در واقع پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم تنها به این حالات روانی توجّه نمی‌فرمود که خود اجر و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۰

ثوابی است که رفتار ما آن را می‌طلبـد، بلکه در عوض در آن حالات روانی بیان و تعریفی راجع به ایمان اخلاقی می‌دیـد، احمد بن حنبل در مسـند خود از رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که فرمود: «هرگاه عمل بدت تو را ناراحت کرد و کار نیکت تو را خوشحال کرد، پس تو مؤمنی.» «۱»

و در حـدیث دیگری آمـده است که درجه شـدت این سـرزنش باطنی، درستی ایمان ما را منعکس می‌کند و مقیاس دقیقی از درجه ایمـان مـاست، بر این اسـاس مـا در حـال حاضـر اهمّیّت و عظمت گناهمان را به صورت‌های متفاوت- به تبع درجه احساس زنـده و آگاهانه‌مان نسبت به تکلیف- احساس می‌کنیم، و همین است سخن رسول خدا: «مؤمن، گناه خودش را بالای سرش هم‌چون کوهی می‌بینـد که می‌ترسـد روی او بیفتـد، و منافق گناه خودش را هم‌چون پشه‌ای می‌بینـد که از روی بینی‌اش می‌گذرد و او می‌پراندش.» «۲»

و لیکن اگر این پشیمانی باعث مجازات پاداش و اجری نگردد، آیا نمی‌تواند به منزله مجازات اصلاحی و سازنده به شمار آید؟ این نظریّه نیز بیشـتر از نظریّه قبلی بهره و مـوفقیّت نـدارد، زیرا آنچه دوبـاره ارزش از دست رفته قـانون را بازمی‌گردانـد، احسـاس و شعور معیّنی نیست، بلکه موضـعگیری جدید اراده، یعنی توبه است. و پشـیمانی توبه نیست، بلکه تنها آمادگی برای توبه و مهیّا شدن برای آن است و بس، بنابراین، وقتی که نفس برای عمل شـرّی آماده می‌شود، نوعی بیماری در آن پدید می‌آید و بدون تردید خود را در گرمای دردآور و جریان تند پشـیمانی می‌بیند تا بدان وسـیله بهبود یابد، و دوباره با تمام نیرو بازمی‌ایستد و از آن لحظه امانت خود را با توان بیشتر و شـجاعت بیشتر تحمّل می‌نمایـد. و مع الأسف همیشه ما از این امکانی که در اختیار داریم، اسـتفاده نمی‌کنیم. پس به طور نادر و اتّفاقی نیست، بلکه بیشتر وقت‌ها پیش می‌آید که این لرزش و حرکت گذرا ناگهانی به

---

(۱)- ر ک: مسـند احمد از طریق ابی امامه: ۵/ ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۶، حدیث ۲۲۲۱۳ و نیز در مسند آمده است: ۱/ ۱۸ و ۲۶ از حدیث عمر بن خطّاب و در مسند: ۳/ ۴۴۶ از حـدیث عـامر بن ربیعه. ر ک: مجمـع الزّوائـد: ۱/ ۱۷۶؛ الایمان، ابن منـده: ۲/ ۹۸۴، حدیث ۱۰۸۸؛ الزّهد ابن مبارک: ۱/ ۲۸۴، حدیث ۸۲۵؛ التّرغیب و التّرهیب: ۲/ ۳۵۲، حدیث ۲۶۸۹.

(۲)- ر ک: سـنن ترمـذی: ۴/ ۶۵۸، حـدیث ۲۴۹۷؛ الفردوس بمـأثور الخطـاب: ۵/ ۳۴۲، حـدیث ۸۳۷۷؛ صـحیح بخاری: ۵/ ۲۳۲۴، حدیث ۵۹۴۹؛ المصـنّف ابن ابی شیبه کوفی: ۷/ ۱۰۴، حدیث ۳۴۵۳۸؛ نوادر الأـصول فی احادیث الرّسول: ۱/ ۲۷۹؛ فیض القدیر: ۶/ ۱۵۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۱

درجه صفر می‌رسد و آن آتشی که در برخی از حالات مشتعل شده بود، به سرعت خاموش می‌شود، و دیگر هیچ اثری در اراده و در سیر و سلوک ما ندارد. پس در این توبه نتیجه حتمی پشیمانی نیست و هم‌چون یک نتیجه اساسی به دنبال پشیمانی حاصل نمی‌شود.

البتّه پشیمانی اثر طبیعی کشمکش درونی است، ولی خود مجازات نیست، امّا توبه کاملا- برعکس آن، یک اثر و پیآمد طبیعی نیست، بلکه پاداش، مجازات و جزای اخلاقی به معنای حقیقی آن است، و دخالت یک تلاشی را می‌طلبد که تلاش جدیدی است که شرع مقدّس در اثر کوتاهی در انجام وظیفه شایسته بر ما فرض و واجب می‌فرماید: «وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» «۱» و «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً.» «۲»، و توبه واجب سریع و فوری است، تا بدان حد که توبه یک عمل معارض با امید نیست، مگر این‌که آن امید وسیله‌ای برای خطر از بین رفتن فایده توبه باشد. اوّلین اخطاری که تجسّم می‌یابد، در آن است، که استمرار اراده در جایگاه خطاکارانه‌اش هر لحظه باعث به وجود آمدن خطای جدیدی می‌شود، خدای متعال در وصف پرهیزگاران می‌فرماید: «وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا» «۳» علاقه و تمایل انسان به اینکه فرصت حاضر را غنیمت شمارد و تمام خواسته‌های مقدور و آماده خود را به اتمام رساند و محو گناهان را به وسیله توبه راستین، تا آخرین انگیزه به تأخیر اندازد چیزی جز یک توهّم باطل نیست. زیراکه قرآن در این مورد تأکید می‌فرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ.» «۴»

و بین توبه فوری و چسبیدن به همان جایگاه شخص گنه‌کار، عمل شخص سست‌رأی و کودن است که در چنین وضعی تجسم می‌یابد، از طرفی انسان بر گذشته خودش تأسف می‌خورد، سپس اصلاح کار خودش را تا وقت مردن به تأخیر می‌اندازد، همین‌جا مخفی‌گاه خطر است. زیراکه قرآن به صراحت می‌گوید: آمرزش برای هیچ‌کس نیست، مگر آن کسانی که

(۱)- نور (۲۴) آیه ۳۱: و همگی به سوی خدا بازگردید، ای مؤمنان! تا رستگار شوید.

(۲)- تحریم (۶۶) آیه ۸: به سوی خدا توبه کنید، توبه خالص!

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۵: آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند.

(۴)- نساء (۴) آیه ۱۸: کسانی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و می‌گویند اکنون از گناه خود توبه کردیم، توبه آنان پذیرفته نخواهد شد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۲

فوری و پس از اندکی، توبه می‌کنند: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ.» «۱» و «وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ.» «۲»، و حقیقت این است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این نصّ قرآنی را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که زمان توبه با مدّت زمان زندگی و زمان حیات موافق باشد، از این‌رو می‌فرماید: «خدای عزّ و جل توبه بنده را می‌پذیرد تا وقتی که با مرگ دست و پنجه نرم نکند.» «۳»

ولی چون مدّت زمان زندگی برای ما مجهول است و اکثر اوقات ناگهانی و در حالی اتّفاق می‌افتد که سرگرم و فریفته دنیا هستیم، بنابراین؛ از عقل و حکمت است که ما به استقبال آن ساعت برویم، به این معنی که همواره آماده سفر باشیم و همچنان حساب آن روز را در نظر بگیریم، و امام غزالی در آن باره می‌گوید: «وقتی که بنده‌ای مرتکب گناهی می‌شود، گناه وی نقد و حاضر است، ولی توبه‌اش نسیه، همین خود از نشانه‌های خواری و مذلّت است.» «۴»

ما می‌گوییم: توبه مجازات اصلاحی است، ولی چگونه می‌توانیم تصوّر کنیم که یک موضعگیری بعدی می‌تواند موضع گذشته را

اصلاح کند؟

البتّه هر چیزی نیاز به تعریفی دارد که ما به کلمات و الفاظ این تعریف را داده‌ایم، بنابراین واژه «یتوب» به معنای این است که شخص به خاطر عمل بدی که مرتکب شده، تأسّف می‌خورد و تصمیم دارد که دوباره آن کار را انجام ندهد، و بدیهی است که این مقدار برای از بین بردن آثار عملی که مرتکب شده، کافی نیست و بر این اساس توبه به این معنی وظیفه اصلاحی خودش را از نظر اخلاق اسلامی، انجام نداده است. بنابراین در این اخلاق، هدف از توبه در واقع، موضعگیری

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۷: پذیرش توبه تنها از سوی خدا برای کسانی است که کار بدی (گناهی) را از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس به زودی توبه می کنند.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۵: و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند.

(۳)- ر ک: شرح نووی بر صحیح مسلم: ۲/ ۴۵؛ بحار الأنوار: ۶/ ۱۶ و ۷۸/ ۲۴۰؛ نیل الأوطار: ۷/ ۲۱۰؛ کشف الخفاء: ۱/ ۲۸۸؛ میزان الإعتدال: ۴/ ۲۶۵؛ شعب الإیمان: ۵/ ۳۹۶؛ فتح الباری: ۱۱/ ۳۵۳؛ مجمع الزّوائد: ۱۰/ ۱۹۷؛ حلیة الأولیاء: ۵/ ۱۹۰؛ تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۳۱؛ تفسیر ابن کثیر: ۴/ ۹۱؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۳۹۵؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۴۲۰؛ حدیث ۴۲۵۳؛ مصباح الزّجاجه: ۴/ ۲۴۹؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۶۰۷؛ حدیث ۲۴۴۹.

(۴)- ر ک: احیاء علوم الدّین غزالی: ۴/ ۴۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۳

اراده با پیچیدگی زیادی همراه است، موضعی که هم به گذشته توجّه دارد و هم به زمان حاضر و هم به آینده، و در اعمال انسان تجلّی می کند، نه تنها در اتّخاذ خط سیر جدید، بلکه علاوه بر این‌ها در دوباره‌سازی بنایی متبلور می‌شود که به صورت صحیح و روش خاصّی ویران شده است. و تعبیر قرآن کریم تعبیر بنای جدید در همین راستاست، و علاوه بر این؛ قرآن مجید همواره به کلمه «تاب» کلمات دیگری از قبیل: «وَ أَصْلَحَ*- أو- وَ أَصْلَحُوا»* «۱» را اضافه می کند. یا به این عبارت: «ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا.» «۲»، بنابراین این‌ها مجموعه‌ای از شرایطی است که قرآن کریم شرط لازم و ضروری برای کسب غفران و آمرزشی قرار داده، که خداوند فرموده است.

نخستین نشانه بر توبه نصوح، یعنی همان امر واجب آنی فوری که بدون آن، اندیشه توبه بی‌معنی و درهم شکسته است. همان امر لازمی است که در کناره گرفتن فوری از گناه منحصربه‌فرد است، منظور متوقّف ساختن عمل بدی است که گنه‌کار ممکن است مرتکب شود.

وانگهی، پس از آن، دو کار مثبت دیگر لازم است تا نشانه مزبور را تکمیل کند، آن دو کار؛ یکی اصلاح گذشته و دیگری تنظیم آینده بهتر است. و اندیشه اصلاح تنها چیزی است که پیچیده و دشوار می‌نماید، نمی‌توان آن را همانند یک مفهومی با یک معنای خاص تعریف کرد، و در واقع به نظر ما چنین می‌آید که طبیعت تفکّر اصلاح به پیروی از نوع خطا و گناهی که باید اصلاح کرد، تفاوت می کند.

بنابراین؛ هر گاه خطا در مورد یک امر واجبی بوده است که سهل‌انگاری شده و همچنان مورد امر پروردگار است، باید اصلاح در شکل قضای واقعی و صحیح آن تجسّم یابد که طبع اخلاقی همین است و کلمه اصلاح در اینجا به معنای تدارک و جبران است، بنابراین عمل ناقص را باید اعاده کرد و به یک طریق مناسبی در آینده و یا هم‌اکنون باید انجام داد، خدای سبحان می‌فرماید: «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ.» «۳»، و نیز می‌فرماید: «فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ.» «۴»، ولی اگر آن حالت یک شرّ عملی باشد و کاری انجام گرفته

باشد، چگونه آنچه را که اصلاح‌پذیر نیست،

---

(۱)- بقرهٔ (۲) آیه ۱۶۰، انعام (۶) ۵۴ و نحل (۱۶)/ ۱۱۹.

(۲)- مائده (۵) آیه ۹۳: سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند، سپس تقوا پیشه کنند، و نیکی نمایند.

(۳)- کهف (۱۸) آیه ۲۴: هنگامی که یاد خدا را فراموش کردی (بعد که متوجّه شدی)، پروردگارت را به خاطر بیاور!

(۴)- بقرهٔ (۲) آیه ۱۸۴: (امّا آنهایی که بیمار یا مسافرند) روزهای دیگر را به جای آن روزه می‌گیرند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۴

اصلاح کنیم؟ در اینجا معنای دیگری برای کلمه خودنمایی می‌کند؛ واژه (اصلح) هرگز به معنای (اعاد) نخواهد بود، بلکه به جای اعاده کردن، عوض کردن و تغییر ذات خواهد بود.

بنابراین دست‌کم ممکن است آثار آن عمل را با انجام اعمالی که طبیعت متفاوت و مخالفی را دارد، محو و نابود سازیم، این قرآن کریم است که به ما می‌آموزد: «الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ.» «۱» و کسانی که حسنات‌شان، سیّئات را می‌زداید، همان‌هایی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: «خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللَّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها.» «۲»

باوجود این، سنّت در اینجا دو نوع از خطا را مشخص کرده است که باید آن را از بین برد؛ خطایی که باعث نادیده گرفتن و پایمال کردن وظیفه شخصی می‌گردد و بر آن نام «حقّ اللّه» اطلاق می‌شود، و همان است که شخص گناهکار نسبت به آفریدگار را، متوجّه به شهوات نفسانی می‌گرداند و همچنین خطاهایی که به حقّ غیر صدمه می‌زند؛ به حقّ بندگان خدا، «حقّ النّاس» می‌گویند. و در حقیقت حقّ اللّه در تمام وظایف لازم ما وجود دارد، یا در حالت خالص و یا با حق دیگری از حقّ النّاس مخلوط است. بنابراین؛ تمام شکل‌های توبه به‌طوری که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ما آموخته و تاکنون بدان‌ها اشاره شده است، نمی‌تواند باعث از بین رفتن و محو گناهان کبیره ما بشود، مگر از آن جهت که باعث بی‌حرمتی به شرع مقدّس است، بنابراین اگر علاوه بر آن، جریمه‌ای در پی داشته باشد، زیانی است که به برادران دینی ما می‌رسد، پس اصلاح ما هرگز به سامان نمی‌رسد، مگر با وارد کردن عنصر جدید.

به راستی ما به کار بدی که مرتکب شده‌ایم و از خداوند درخواست می‌کنیم تا ما را بیامرزد و تصمیم داریم که دوباره انجام ندهیم، و تمام توانمان را با انجام کارهای نیک، در رودررویی در مقابل با کار بد صرف کنیم، تمام این‌ها زیبا و مورد امر و محبوب خداست، ولی انسان همواره ناتوان از انجام توبه کامل است، زیرا لازم است که ما به صراحت و به‌طور مشخّص از کسانی که به

---

(۱)- هود (۱۱) آیه ۱۱۴: حسنات (و نیکی‌ها) سیئات (بدی‌ها) را از میان می‌برد.

(۲)- توبه (۹) آیه ۱۰۲ و ۱۰۳: و اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیختند، امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. از اموال آنها صدقه، یعنی زکات بگیر، تو با این کار آنها را پاک می‌کنی و بدان وسیله آنها را رشد و نموّ می‌دهی.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۵

آنها بدی کرده‌ایم- علاوه بر پشیمانی و هدایت‌پذیری- بریء الذّمه شویم. و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «هرکه از کسی مظلمه‌ای، ناموسی یا چیز دیگری بر گردن داشته باشد، باید امروز از وی حلّیت بطلبد، پیش از آنکه در آخرت دینار و درهمی داشته باشد و اگر عمل شایسته‌ای داشته باشد، به قدر مظلمه‌اش بردارند، و اگر اعمال خوب نداشته باشد از اعمال بد

طرف مقابل برمی‌دارنـد و روی نامه عمل وی می‌گذارند.» «۱». بنـابراین پیش از هر نوع توهّم و خودفریبی، حتّی شـخص قاتل و هر انسان گنه‌کار در حقّ دیگران باید اعتراف کند و خود را تسلیم قربانیان خویش نماید و به احکام آنها سر تسلیم فرود آورد، و اگر خود را در این دنیا بریء الذّمه نکند، باید به انتظار قصاص سنگینی بنشیند که در آخرت از او می‌طلبند، همان‌طوری که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ما خبر داد، و این قصاص یک امر طبیعی و طبیعت اخلاقی دارد، که بخشی از نیکی‌های ستمگرانی که به ایشان ستم کرده‌اند، به حساب آنها منتقل و تجسّم می‌یابد، و هرگاه حسنات و نیکی‌هایشان تمام شود و کفاف ندهد، یعنی حالت افلاس به فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیدا کننـد، عملیّات عکس شروع می‌شود: از گناهان ستم‌دیدگان گرفته می‌شود و به نـامه عمل ستمگران افزوده می‌شود. و این همان مطلبی است که رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به روایت ابو هریره، فرمود: «آیا شما می‌دانیـد مفلس کیست؟ گفتند: یا رسول اللّه! مفلس در نظر ما کسی است که پول و کالایی نداشته باشد، فرمود: همانـا مفلس از امّت من کسـی است که در روز قیـامت با نماز، روزه و زکات می‌آیـد، امّا این را دشـنام داده و به آن نسبت ناروا داده، مال این یکی را خورده و خون آن دیگری را ریخته است و این یکی را زده است. به این یکی از حسـناتش می‌دهند و به آن یکی می‌دهند، و چون حسـناتش تمام شود، قبل از آنکه مطالبات دیگران را کفاف کند، از خطاهای آن اشخاص می‌گیرند و به او می‌دهند، سپس در آتش می‌اندازند.» «۲»

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۱۶۵، حدیث ۲۳۱۷؛ شرح اصول کافی: ۱۰/ ۱۰؛ تفسیر قرطبی: ۱۰/ ۳۷۸؛ تفسیر طبری: ۸/ ۱۲۳؛ بحار الأنوار: ۷۲/ ۴۲۳؛ صحیح ابن حبان: ۱۶/ ۳۶۲، حدیث ۷۳۶۲؛ سنن کبرای بیهقی: ۳/ ۳۶۹، حدیث ۶۳۰۵؛ المعجم الأوسط: ۲/ ۱۹۱، حدیث ۱۶۸۳؛ مسند الشامیّین: ۲/ ۲۷۳، حدیث ۱۳۲۶؛ المعجم الصّغیر: ۱/ ۲۱۷، حدیث ۳۴۸ سبل السّلام: ۴/ ۲۰۳؛ المحلی: ۸/ ۱۶۵.

(۲)- ر ک: صـحیح مسلم: ۴/ ۱۹۹۷، حدیث ۲۵۸۱؛ شـرح اصول کافی: ۱/ ۲۴۴ و ۹/ ۲۳۲؛ سـنن ترمذی: ۴/ ۶۱۳، حدیث ۲۴۱۸؛ المعجم الأوسط: ۳/ ۱۵۶، حدیث ۲۷۷۸؛ بحار الأنوار: ۶۹/ ۶، حدیث ۳؛ شعب الإیمان: ۱/ ۶۷؛ التّرغیب و-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۶

برای این‌که به اهمّیّت ویژه‌ای که اسلام در مورد اخلال و کوتاهی به وظایف اجتماعی قائل است، پی ببریم، کافی است که این حـدیث را بخوانیم؛ گناهـان را سه قسمت می‌کنـد، از عایشه نقل کرده‌انـد که رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «نامه اعمال سه نوع است: نامه اعمالی که آمرزیـده است و نامه اعمالی که آمرزیـدنی نیست و نامه اعمالی که فروگذار نمی‌شود، امّا نامه اعمالی که بخشیده می‌شود، گناهان بین بندگان و بین خدا آمرزیده می‌شود، و نامه اعمالی که بخشیده نمی‌شود شرک است، و نامه عملی که فروگذار نمی‌شود، مظالم بندگان خداست.» «۱»

پیش از آنکه مفهـوم توبه را رهـا کنیم، بر عهـده مـاست که دو مطلب مورد توجّه را بر آن بیفزاییم که این دو مطلب در قرآن کریم آمـده است؛ نخست این‌که کافرانی که وارد دین حق می‌شونـد، از تمام کیفرهای اصلاحی گذشته بخشوده‌انـد، گویا این تحوّل به ایمان فضیلتی دارد که آنها را از تمام گناهان گذشته‌شان پاک می‌کند، خدای تعالی می‌فرماید: «قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ.» «۲»

دومین مطلب این‌که تأثیر توبه خالص که با شرایط مطلوب فراهم می‌آید، ممکن است به

- التّرهیب: ۳/ ۱۲۹، حدیث ۳۳۶۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۶۰، حدیث ۲۳۳۸؛ موضـح أوهام الجمع و التّفریق ۲/ ۲۳؛ المحلی ابن حزم ظاهری: ۱/ ۲۲.

(۱)- ر ک: مسند احمد: ۶/ ۲۴۰، از طریق عایشه، به این عبارت: «دواوین نزد خـدای عزّ و جل سه‌تاست: دیوانی که خداوند او را به

حساب نمی‌آورد و دیوانی که چیزی از آن را خداوند فروگذار نمی‌کند و دیوانی که خداوند آن را نمی‌بخشد. امّا دیوانی که نمی‌بخشد، شرک به خداست، خدای عزّ و جل می‌فرماید: «مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ.»، مائده (۵) آیه ۷۲: هرکس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است، برای ستمگران و ظالمان هیچ‌گونه یار و یاوری وجود نخواهد داشت. اما دیوانی که خداوند اهمّیّتی نمی‌دهد، ظلم به خویشتن است؛ بین خود و خدا؛ یک روز، روزه‌اش را ترک کرده، یا نماز نگذارده خداوند او را می‌آمرزد و اگر بخواهد از او می‌گذرد، و امّا دیوانی که خداوند هرگز از آن نمی‌گذرد، ظلم و ستم بندگان به یکدیگر است؛ قصاص ناگزیر است.»

ر ک: تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۵۰۹ و ۲/ ۸۲؛ بحار الأنوار: ۷/ ۲۷۳، حدیث ۴۴؛ اللّمعهٔ البیضاء تبریزی انصاری: ۳۴۲، المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۶۱۹، حدیث ۸۷۱۷؛ مجمع الزّوائد: ۱۰/ ۲۴۸؛ مسند احمد: ۶/ ۲۴۰، حدیث ۲۶۰۷۳؛ شعب الایمان: ۶/ ۵۲، حدیث، ۷۴۷۳ و ۷۴۷۴.

(۲)- انفال (۸) آیه ۳۸: به افرادی که کافر شده‌اند، بگو اگر (از مخالفت و لجاجت) بازایستند و به سوی آیین حق بازگردند، گذشته آنها بخشوده خواهد شد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۷

وسیله بازگشت احتمالی به گناه از بین برود، (چنین چیزی ممکن است، حتّی با تصمیم جدّی فعلی) بنابراین؛ آن یک حالت عارضی است و بر عهده ماست که کوشش و تلاش خودمان را برای اصلاح تکرار کنیم، بدون این‌که هرگز ناامید شویم و خدای سبحان می‌فرماید: «وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ.» «۱» و می‌فرماید: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ وَ أَنِیبُوا إِلی رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ.» «۲»، و می‌فرماید: «وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ.» «۳»، و احادیث صراحت بیشتری دراین‌باره دارند، باید این گفتگویی را که در حدیث قدسی وارد شده است، بخوانیم: «شیطان گفت: قسم به عزّت و جلالت ای پروردگار، همواره بندگانت را گمراه می‌کنم تا وقتی که روح در بدنشان است، خداوند فرمود: به عزّت و جلالم سوگند، تا وقتی که آنها از من طلب آمرزش کنند، من هم آنها را می‌بخشم.» «۴»

ولی در چه صورتی توبه تجسّم و تحقّق یابد، به همان معنای مرکّبی که ترسیم کردیم، زیرا توبه چیزی جز پاداش اصلاحی برای ما به وجود نمی‌آورد که شرع مقدّس آن را از ما خواسته است، آیا یک پاداش اخلاقی و اجر و ثواب نیز ایجاد می‌کند، بر اثر موضعی که گرفته‌ایم، ما آن را در خود می‌بینیم!

آری، این پاداش اخلاقی مقدّم بر جزای تکلیفی است که بر ما فرض نمی‌شود، مگر این‌که

---

(۱)- انفال (۸) آیه ۳۳: خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد، درحالی‌که استغفار کنند.

(۲)- زمر (۳۹) آیه‌های ۵۳ و ۵۴: به آنها بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید، از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا که او آمرزنده و مهربان است و به درگاه پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید (فرمانش را پذیرا باشید).

(۳)- شورا (۴۲) آیه ۲۵: و گناهان را می‌بخشد، و آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند.

(۴)- ر ک: مسند احمد از طریق ابو سعید خدری با این عبارت: «پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: ابلیس گفت: پروردگارا! من فرزندان آدم را همواره گمراه می‌سازم تا روح در بدن دارند، فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید: من همچنان تا وقتی که از من درخواست آمرزش کنند، ایشان را می‌آمرزم».

ر ک: تفسیر قرطبی: ۱۰/ ۲۷؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۴۰۸؛ فیض القدیر: ۳۵۱ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۲۹۰، حدیث ۷۶۷۲؛ مسند

احمد: ۳/ ۲۹، حدیث ۱۱۲۵۵، مسند ابو یعلی: ۲/ ۵۳۰، حدیث ۱۳۹۹؛ التّرغیب و التّرهیب: ۲/ ۳۰۹، حدیث ۲۵۰۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۳/ ۱۹۹، حدیث ۱۹۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۸

اثر این جزای دنیوی متوقّف گردد، یا از آن جهت که تکلیف اخلاقی دیگر معنا ندارد و یا به خاطر این‌که انسان با فضیلت سروکار دارد و از رذیلت پس از تأثیر واقعی خواسته یا ناخواسته، برای مصلحت یا عدم مصلحت خود دوری کرده‌ایم، و جز این اگر باشد، تسلیم عملی ما در برابر شرع بدون فایده و امری خواهد بود، از طرف یک قدرت جبر و مستبّد که ما را وادار می‌کند که فقط برای کامیابی عمل کنیم و اوست که ما را وامی‌دارد. و اگر برای روش زندگی ما اثر آینده‌ای باشد که با مدارا یا از روی شدّت به تماس با حسّاسیّت ما بیانجامد، بدون این‌که در ملکات والای ما دگرگونی عمیقی ایجاد کند، این بیشتر شبیه حال صاحب عمل خواهد بود که با هزار چیز سروکار دارد، وانگهی کمترین توجّه را به آنها ندارد، هرگز!! چون این امر درونی که مقاومتی ندارد و آنکه می‌خواهد همه چیز را در وجود ما مسخّر خود ساخته و به فرمان بگیرد: از جسم، جان، ملکات ادراکی، تسلیم و قدرت بر رهبری و اجرای عمل را، و آنکه می‌خواهد همه چیز را نظام بخشد و هر چیزی را به راه مشخّصی هدایت کند، نه به راه دیگر. این مطلب، در صورتی که یک عمل ناقص و نارسایی نباشد، باید بزرگ‌ترین هدف خیر را در وجود ما به کامل‌ترین شکل داشته باشد و به صورتی شرطی در وجود ما درآید.

البتّه ما این پرسش را از خودمان داشته باشیم که آیا انسان به خاطر قانون آفریده شده است، یا این‌که قانون به خاطر انسان؟ گاهی با دیدگاه اوّل پاسخ سؤال را می‌دهند و گاهی با نظریّه دوم. ولی به عقیده ما هریک از دو نظریّه بیانگر یک سوی حقیقت است، و ما این گفته و یا آن را در قرآن کریم می‌بینیم؛ خدای سبحان از سویی می‌فرماید: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.» «۱».

و از طرف دیگر تأکید می‌فرماید: «ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.» «۲»، و «مَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ.» «۳»، و «مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما يُجاهِدُ

---

(۱)- ذاریات (۵۱) آیه ۵۶: من جنّ و انس را نیافریدم، جز برای این‌که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

(۲)- مائده (۵) آیه ۶: خداوند نمی‌خواهد شما را به زحمت بیفکند، بلکه می‌خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمت خود را بر شما تمام کند، تا سپاس نعمت‌های او را بگویید.

(۳)- اسراء (۱۷) آیه ۱۵: هرکسی هدایت شود، برای خود هدایت یافته است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۳۹

لِنَفْسِهِ.» «۱»، و «وَ مَنْ تَزَكَّى فَإِنَّما يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ.» «۲».

پس ما باید این دو نظریّه را با حقیقت نسبی آنها در کنار هم قرار دهیم تا به حقیقت مطلقی برسیم، زیرا انسان به خاطر اجرای فرمان شرع یعنی عبادت خدا به وجود آمده است و از طرفی چون شرع به خاطر انسان ایجاد شده است، بنابراین؛ پس انسان در حقیقت برای خودش به وجود آمده است. و شریعت یک هدف است، البتّه نه هدف نهایی، زیراکه شرع جز یک حدّ وسط و حدّ اعتدال بین انسان در وضع موجود- همچنان که یک پدیده ناظر بر حیات اخلاقی انسان و وسیله نیرومندی برای کمال اوست- و بین انسان چنان‌که باید در قبضه فضیلت کامل باشد.

چیز دیگری نیست. به این معنا که شرع مقدّس حدّ وسطی است، بین انسان معمولی و انسان مقدّس و روحانی؛ بین یک سرباز و یک قهرمان.

آری، شرع بسیار شبیه به یک پل میان دو نهر آب است که ما نقطه آغاز و پایان آنیم و یا هم‌چون نردبانی است که پایه‌هایش روی زمین قرار گرفته است، ولی به کسانی که بخواهند بالا روند، وعده می‌دهد که آنها را به آسمان می‌برد. و مطابق پرتوی از قرآن، صورت دینامیکی انسان بسی بالاتر از شکل ساکن و میکانیکی آن است؛ قرآن کریم درد و رمز مشهور، حق و باطل را به دو درخت تشبیه می‌کند و می‌گوید: «أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ.» «۳». این تشبیه بر صدق و کذب دو نوع عمل تطبیق می‌کند، همان‌طور که بر صدق و کذب دو نگرش نیز قابل تطبیق است، بنابراین فضیلت تأثیرگذار یک درخت سرسبز سودمندی است که ارزش ما را رشد می‌دهد و ما را از

---

(۱)- عنکبوت (۲۹) آیه ۶: هرکسی جهاد و تلاش و کوششی کند (و مشکلات و مصائبی را تحمّل نماید)، در حقیقت برای خود جهاد کرده است.

(۲)- فاطر (۳۵) آیه ۱۸: و هرکسی پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش بازمی‌گردد.

(۳)- ابراهیم (۱۴) آیه‌های ۲۴- ۲۶: آیا ندیدی چگونه خداوند مثالی برای کلام پاکیزه زده است و آن را به شجره طیّبه و پاکی تشبیه کرده که اصل و ریشه آن ثابت و مستحکم است و شاخه‌هایش در آسمان، میوه خود را می‌دهد. در هر زمان (که دست به سوی آن دراز کنی ناامید برنمی‌گردی) و به اذن پروردگارش (یعنی مطابق سنّت الهی)، (آری) خداوند برای مردم مثال‌هایی می‌زند، شاید متذکّر شوند. و مثل کلمه خبیثه و ناپاک، همانند درخت خبیث و ناپاک و بی‌ریشه است که از روی زمین کنده شده (و در برابر طوفان‌ها هر زمان به گوشه‌ای پرتاب می‌شود)، قرار و ثباتی برای آنها نیست.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۰

درجه‌ای بالا به بالاتر می‌برد، و صفت رذیله ناپسند، یک بازدارنده‌ای است که ما را سطحی و مبتذل می‌گرداند، بلکه از انسانیّتمان جدا می‌سازد.

آیا مایلیم که با برخی از تمثیل‌های قرآن کریم آشنا شویم که بدان وسیله ثابت کرده است که سروکار با خیر و شر در اشکال مختلف اثر خود را در وجود انسانی پدید می‌آورد؟ اینک در جلو چشمان خواننده:

خوبی‌های فضیلت:

۱- نماز: نسبت به آن کسانی که آن را با روح و حقیقت به‌جا می‌آورند، دو وظیفه اخلاقی دارد: تنها به این اکتفا نمی‌کنند که از فحشا و منکر بازمی‌دارد: «تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ» «۱»، بلکه «وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ» «۲»، بنابراین؛ ما را از نظر روحی و روانی به منبع جامع و شامل تمام کمالات پیوند می‌دهد.

۲- صدقه: نیز اثری با دو فایده آمیخته دارد که عبارت از پاکداشت نفس، در وقتی که آن را از حرص افزون بر کسب بازمی‌دارد، و نیز شادابی و سرسبزی آن را بالا می‌برد: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها» «۳»

۳- روزه: روزه نیز هم‌چنین یک نقش دوجانبه دارد: هم ما را از شرّ و بدی بازمی‌دارد و هم از لغزش و سستی اعضا و جوارح‌مان جلوگیری می‌کند و ما را توانایی بیشتری می‌دهد تا قانون را محترم شماریم و نیز روزه وسیله تقواست: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.» «۴»

۴- ممارست و حکمت: به راستی انجام مداوم اعمال ارزشمند و افعال با فضیلت، انسان را در برخورد با دشمن، حکیم و شجاع می‌سازد و در وقت خوشی و رفاه نیز بخشنده و کریم

(۱)- عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵: (به راستی که نماز- انسان را-) از زشتی‌ها و منکرات بازمی‌دارد.

(۲)- عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵: ذکر و یاد خدا از آن هم برتر و بالاتر است.

(۳)- توبه (۹) آیه ۱۰۳: از اموال آنها صدقه (یعنی زکات) بگیر!

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۸۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما نوشته شده است، آن‌گونه که بر امّت‌هایی که قبل از شما بودند، نوشته شده بود، شاید پرهیزگار شوید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۱

می‌گرداند: «إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّينَ» «۱».

زشتی و قبح رذیلت:

۱- مستی: قرآن کریم، شرب خمر و قمار را به عنوان عمل زشت دو پهلو معرفی می‌کند، به این معنی که هردوی این‌ها تخم کینه و دشمنی را می‌کارند و از یاد خدا بازمی‌دارند، می‌فرماید: «إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ.» «۲». و هم‌چنین اسلام ثابت کرده است که شراب «امّ الخبائث» «۳»، ریشه همه پلیدی‌ها و کلید همه بدی‌ها «۴» است، واقع مطلب این است که هرگاه عقل و خرد زایل شود، کدام نیرو در برابر نفس‌مان باقی می‌ماند؟ ...

۲- دروغ‌گویی: در صورتی که فضایل و رذایلی نیرومند و اثرگذار در خیر و شرّ اخلاقی وجود دارد، به‌گونه‌ای که منشأ فضایل و رذایل دیگری می‌شوند، بنابراین بر ما لازم است که روی این بخش از صدق و کذب نیز محاسبه کنیم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «راستی و صداقت به نیکی راهنمایی می‌کند و نیکی به بهشت و شخص باید راست بگوید تا راستگو به حساب آید و از طرفی دروغ به تبهکاری هدایت می‌کند و تبهکاری به دوزخ و شخص آن‌قدر دروغ می‌گوید تا

(۱)- معارج (۷۰) آیه‌های ۱۹- ۲۴: انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده است، هنگامی که بدی به او رسد، بی‌تابی می‌کند، و هنگامی که خوبی به او می‌رسد، مانع دیگران می‌شود، مگر نمازگذاران (آنها که نمازها را پیوسته به‌جا می‌آورند).

(۲)- مائده (۵) آیه ۹۱: شیطان می‌خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و از نماز و ذکر خدا باز دارد.

(۳)- ر ک: جامع سیوطی: ۲/ ۱۳؛ المهذّب: ۵/ ۷۸؛ کشف الخفاء: ۱/ ۴۵۹؛ حدیث ۱۲۲۵؛ فیض القدیر: ۲/ ۱۲۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۲۶۷، حدیث ۳۶۳۹؛ المجازات النّبویه: ۴۴۲؛ شعب الإیمان: ۵/ ۱۰، حدیث ۵۵۸۶؛ مسند الشّهاب: ۱/ ۶۸، حدیث ۵۷؛ المعجم الأوسط: ۴/ ۸۱، حدیث ۳۶۶۷؛ الجعفریّات: ۱۳۴؛ سنن ابن حبّان: ۱۲/ ۱۶۹؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۳۳۴؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۲۸۷؛ سنن دارقطنی: ۴/ ۲۴۷، حدیث ۱؛ المصنف عبد الرّزاق: ۹/ ۲۳۶؛ المعجم الأوسط:

۴/ ۸۱، حدیث ۳۶۶۷؛ مسند الشهاب: ۱/ ۶۸، حدیث ۵۷؛ مستدرک الوسائل: ۱۷/ ۵۴.

(۴)- ر ک: سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۱۱۹، حدیث ۳۳۷۱ و ص: ۱۳۳۹، حدیث ۴۰۳۴؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۱۰۵؛ مصباح الزّجاجة: ۴/ ۲۷؛ سنن کبرای بیهقی: ۷/ ۳۰۴، حدیث ۱۴۵۵۴؛ المصنف عبد الرّزاق: ۹/ ۲۳۸؛ المعجم الأوسط: ۸/ ۵۸، حدیث ۷۹۵۶؛ المعجم الکبیر: ۲۰/ ۸۲، حدیث ۱۵۶؛ شعب الإیمان: ۵/ ۱۰، حدیث ۵۵۸۸؛ الادب المفرد: ۱/ ۲۰، حدیث ۱۸؛ التّرغیب و التّرهیب: ۱/ ۲۱۴، حدیث ۸۱۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۴۰۴، حدیث ۳۷۹۶؛ کشف الخفاء: ۱/ ۴۹، حدیث ۱۰۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۲

این‌که در نزد خدا دروغگو محسوب می‌شود.»، «۱»، و خدای سبحان می‌گوید: «إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ.» «۲»، و قرآن کریم از این مرحله جلوتر می‌رود، و به این مقدار بسنده نمی‌کند که ما را مطّلع سازد، از این‌که دروغ بالاترین فساد است، بلکه برای ما بازگو می‌کند که دروغ صفت ضدّ ایمان است، از آن جهت که با ایمان اخلاقی ناسازگار است. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنا به حدیثی که ابو هریره نقل کرده، می‌فرماید: «زناکار در وقتی که زنا می‌کند، در آن حال مؤمن نیست و می‌گسار در هنگام می‌گساری، ایمان ندارد و دزد درحالی‌که دزدی می‌کند، ایمان از او سلب شده دیگر مؤمن نیست.» «۳» به این ترتیب رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این ناسازگاری با ایمان را به همه گناهان کبیره و محرّمات اصلی- و دست‌کم- در لحظه ارتکاب آنها، گسترش می‌دهد، بنابراین؛ در آن لحظه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به‌طور مؤکّد می‌فرماید که ایمان از اعماق قلب گنهکار بیرون می‌رود و در نزد تبهکار و فاسق چیزی جز یک اندیشه مبهم و ابرگونه‌ای نمی‌ماند، گویی که بالای سرش سایه‌ای قرار دارد: «وقتی که شخص مرتکب زنا می‌شود، ایمان از قلب او بیرون می‌رود و روی سرش چون سایه‌ای می‌گردد، و چون پلیدی از او دور گردد، دوباره ایمان بازمی‌گردد.» «۴». امّا انگیزه و دلیلی ندارد که ما از نصوص و روایات بیشتری در این مورد نقل کنیم که آنها ما را بسی دورتر می‌برند و ما باید به

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۵/ ۳۲۶۱، حدیث ۵۷۴۳؛ کافی: ۲/ ۱۰۵، حدیث ۹؛ صحیح مسلم: ۴/ ۲۰۱۴، حدیث ۲۶۰۷؛ صحیح ابن حبّان: ۱/ ۵۰۸؛ حدیث ۲۷۳، تحف العقول: ۱۴؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۱/ ۲۱۷، حدیث ۴۴۰؛ سنن دارمی: ۲/ ۳۸۸، حدیث ۲۷۱۵؛ مسند احمد: ۱/ ۴۳۰، حدیث ۴۰۹۵؛ وسائل الشیعه: ۱۲/ ۱۶۲؛ مسند ابو یعلی: ۹/ ۷۱، حدیث ۵۱۳۸؛ صفوة الصّفوة: ۱/ ۴۱۰؛ بحار الأنوار: ۶۸/ ۷، حدیث ۸.

(۲)- نحل (۱۶) آیه ۱۰۵: تنها کسانی که (به مردان حق) دروغ می‌بندند که ایمان به آیات الهی ندارند.

(۳)- ر ک: صحیح بخاری ۲/ ۸۷۵، حدیث ۲۳۴۳ و ۵/ ۲۱۲۰، حدیث ۵۲۵۶ و ۶/ ۲۴۸۷، حدیث ۶۳۹۰ و ص ۲۴۸۹، حدیث ۶۴۰۰ و ص ۲۴۹۷؛ حدیث ۶۴۲۴، خصال شیخ صدوق، ص ۶۰۸؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۱۰۰، صحیح ابن حبّان: ۱/ ۴۱۴، حدیث ۱۸۶؛ سنن ترمذی: ۵/ ۱۵، حدیث ۲۶۲۵؛ تحف العقول: ص ۲۴۱؛ سنن دارمی: ۲/ ۱۵۶، حدیث ۲۱۰۶؛ سنن ابی داوود: ۴/ ۲۲۱، حدیث ۴۶۸۹؛ سنن کبرا: ۳/ ۳۲۷، حدیث ۵۱۶۹؛ تهذیب الأحکام: ۶/ ۳۷۱؛ المعجم الأوسط: ۱/ ۱۷۵، حدیث ۵۳۴؛ مسند احمد: ۲/ ۲۴۳، حدیث ۷۳۱۶؛ صحیح مسلم: ۱/ ۷۶، حدیث ۵۷؛ وسائل الشّیعه: ۱۷/ ۱۶۹.

(۴)- ر ک: سنن ترمذی: ۵/ ۱۵، حدیث ۲۶۲۵، این حدیث را ابن ربیع شیبانی در کتاب التّیسیر بخش ملحقات، باب اوّل نقل کرده است؛ کشف الخفاء: ۱/ ۹۵، حدیث ۲۴۳؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۲۹۳، حدیث ۱۱۵۲؛ تحفه احوذی: ۷/ ۳۱۵؛ فیض القدیر: ۱/ ۳۶۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۳

عبارات قرآنی بازگردیم.

۳- رفتار و سلوک و توانمندی‌های عقلانی: این کافی نیست که بگویند: نیکی و نیکوکاری دل را پاک می‌کند و اراده را تقویت نموده و استوار می‌سازد، و شرّ و بدی نفس را فاسد نموده و آلوده می‌نماید. توضیح این‌که اثر خیر و شر بسی دورتر از این‌ها پیش می‌رود، با انعکاس و تأثیری که دارد، حتّی روی عقل و هوش اثرگذار است، به راستی لغزش هوای نفس آیینه اندیشه را کدر و ادراک واقعی را تیره می‌سازد: «كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ.» «۱»، درحالی‌که توازن برخاسته از خیر و صلاح انسان را بر تمیز حق و باطل و خیر و شر قادر و توانا می‌گرداند: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً.» «۲»

۴- نفس با کاملترین صورت: چنین است که هر قوّه‌ای از قوای درونی ما بهره خود را از پاداش اخلاقی دریافت می‌کند، بنابراین

نفس مـا در کامـل‌ترین شـرایط خود همـان است که عمـل مـا بـاعث نجات آن می‌شود و آن را به کمال می‌رسانـد. یا این‌که گمراه ساخته و از همه امتیازات بی بهره می‌سازد: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها.» «۳» برای اینکه تمـام این حرف‌هـا را در یـک کلمه خلاصه نماییم، می‌گوییم: پاداش و کیفر اخلاقی در نیکوکاری و بـدکاری یعنی در کسب ارزش و یا زیان‌کاری و ضدّ ارزش تجسّم می‌یابد: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ.» «۴»

۲- مجازات قانونی

وقتی که از جنبه اخلاقی به جنبه قانونی برمی‌گردیم، پاداش و کیفر در حقیقت نیمی از

---

(۱)- مطففین (۸۳) آیه ۱۴: چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.

(۲)- انفال (۸) آیه ۲۹: ای کسـانی که ایمان آورده‌ایـد! اگر تقوا پیشه کنیـد و از مخالفت فرمان خـدا بپرهیزیـد، به شـما نورانیّت و روشن‌بینی خاصّی می‌بخشد که بتوانید حق را از باطل به خوبی تشخیص دهید.

(۳)- شمس (۹۱) آیه‌های ۷- ۱۰: و قسم به جـان آدمی و آن‌کس که آن را (آفریـده و) منظّم سـاخته، سپس فجـور و تقوا (شـرّ و خیرش) را بـه او الهـام کرده اسـت کـه هرکس نفس خـود را پـاک و تزکیه کرده، رسـتگار شـده و آن‌کسـی که نفس خـویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

(۴)- مطففّین (۸۳) آیه‌های ۷ و ۱۸: چنـان نیست که آنهـا (درباره معاد) می‌پندارنـد، بلکه نامه اعمال ابرار و نیکان در علّیّین است، (کتاب در اینجا به معنای سرنوشت و حکم قطعی الهی است که مقرّر داشته، نیکان در اعلا درجه بهشت باشند.)- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۴

معنـای خود را از دست می‌دهـد، دیگر آن طبیعت دوگـانه خود- پـاداش و کیفر- را نـدارد، جز همـان طبیعت دومی (کیفر) چیزی نمی‌ماند. مجازات [noitcnaS] در اینجـا اساسـا به معنـای کیفر به مفهوم وسیع کلمه است که مجازات‌هـای تـأدیبی و تعزیرات و مجازات‌های کیفری به معنای صحیح کلمه را به‌طور مساوی دربر می‌گیرد.

جامعه اسـلامی هم‌چون ملل متمـدّن دیگر، اصـرار بر این نـدارد که پاداش‌های مادّی برای آن کسانی که وظایف خودشان را به‌طور کامل انجام می‌دهنـد، مقرّر نماید، بنابراین؛ اینان اوّلا به نوعی از پاداش منفی قانع می‌شوند که در درخواست آنها تجسّم می‌یابد که در حمایت قانون قرار بگیرند تا در زندگی‌شان از امنیّت جسمی، مالی و ناموسی از هر نوع تعرّضی مصون بمانند.

وانگهی، آنـان به پـاداش همگـانی نسبت به خود از نظر توده مردم قـانع هستند، که بـا آنـان به گونه‌ای رفتـار می‌کننـد که شایسـته رعـایت، تشکّر و قـدردانی هسـتند و در نهـایت آنهـا از ایـن توانمنـدی ممتـاز برخـوردار می‌شونـد کـه بـه تنهـایی زنـدگی سـالم و شرافتمنـدانه و لایق یک انسان را برای آنها فراهم می‌سازد و به آنها اجازه می‌دهد که نقش مهم و سازنده‌ای را در سـروسامان دادن به امور جامعه و در توزیع عدالت اجتماعی ایفا نمایند، توضیح این‌که قانون‌گذاری اسلام بر این عقیده است که فساد افراد تنها عامل و بـاعث آن نمی‌شود که شـهادت شـخص در اختلافات و دعاوی پـذیرفته نشود، بلکه راه و روش تیره‌کننـده و رفتار غلطی است که شخص از حشـمت و شخصـیّت تهی می‌شود و غرق لـذّت‌های حیوانی می‌گردد، کـارش تـا به آنجا می‌رسـد که شـهادتش پـذیرفته نمی‌شود و او را از نظر قاضی فردی ناشایسته و ناباب و در نهایت نالایق به انجام وظیفه در جایگاه رئیس دولت می‌گرداند.

اگر ما بخواهیم نظام کیفری را در قانون‌گذاری اسـلامی بررسی کنیم، ناگزیریم که دو مرحله مختلف را از هم جدا کنیم: کیفرهایی وجود دارد که شرع با دقّت و قاطعیّت آنها را تعیین کرده است که آنها را حدود می‌نامند، و مجازات‌های دیگری وجود دارد که به آنها تعزیرات می‌گویند و در اختیار قاضی قرار داده‌اند.

امّا مرحله اوّل عهده‌دار شمار اندکی از جرایم است، «۱» که عبارت است از: محاربه با اسلام و

---

(۱)- آیا قتل عمد هیچ ارتباطی به خود جامعه ندارد؟ اکثر فقها می گویند: نه، و دلیلشان این است که حقّ اولیای دم در اینجا مقدّم-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۵

مسلمین، سرقت، می گساری، زنا، نسبت زنا به کسی دادن، امّا جرایم دیگر در مرتبه و مرحله دوم قرار می گیرند.

تشخیص گروه اوّل مشکل نیست، زیراکه کیفر این‌ها کاملاـ و به‌طور دقیق از نظر کیفیّت و کمیّت تعیین شده است. ولی علاوه بر این‌ها، این گروه دارای رنگ مطلقی است که به این معنی نه نیازی بر تطبیق با مورد دارد؛ و نه با حالت شخص تبهکار (سابقه‌دار است، یا نه، قابل اصلاح است یا قابل اصلاح نیست، مردم از او بیمناکند و یا نیستند) و نه بر روی افکار و درک قربانیان و صدمه‌دیدگان.

درست است که آنان حق دارند که مجرم را به محضر دادگاه نکشند؛ چه به‌طور کامل از گناه عمل تجاوزگرانه او بگذرند و یا به نحوی از یکدیگر راضی شوند و صلح کنند. دیگر در این صورت فرصتی برای مجازات قانونی نمی‌ماند. ولی وقتی که یک جرمی عمومی شد، به این معنی که به اطّلاع دادگاه خصوصی رسید، صاحبان حق در حقیقت از حق خودشان دست برداشته‌اند و به این ترتیب، به‌طور قطع مجازات از امور مربوط به مصلحت عمومی می گردد و باید بدون هیچ گذشت و یا ترحّمی انجام گیرد.

قاطعیّت در این مورد هیچ‌گونه فرصتی برای گذشت و یا میانجی گری نمی گذارد، و تردیدی نیست که ما با جریان سرقتی آشنا هستیم که یکی از زنان مرتکب شد که به طبقه اشراف عربی نسبت داشت و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدان مناسبت اعلام فرمود، با کلماتی که در نهایت صلابت مبدأ و

- بر حقّ جامعه است، حتّی اگر جریان در دادگاه مطرح شود، گذشت اولیای دم از مجرم برای بیرون کردن جریان از دست مدّعی العموم کافی است، در آن صورت هیچ‌گونه حقّی ندارد تا برخلاف تجاوزگر ادّعایی بکند. امّا فقهای مالکی عکس این را قائلند، به استناد برخی از احادیثی که محلّ بحث و جدل است و این احادیث مقرّر می‌دارند که گذشت خانواده میّت باعث تخفیف مجازات می گردد، نه لغو مجازات. در این حالت مجرم از کیفر مرگ نجات یافته، ولی نمی‌شود بدون کیفر گذاشت، و مصلحت می‌بینند که او را صد تازیانه بزنند، و یک سال در زندان و یا تبعید کنند، و تمام این‌ها برای این است که او کمتر فرصت ارتکاب جرم پیدا کند و درعین‌حال اثر تجاوز برای تجاوزگری این‌چنین نیز به حدّ اقل می‌رسد.

با این همه، باید یادآور شویم که این اختلاف جز در قتل عادی که به‌طور مثال در نتیجه مشاجره‌ای اتّفاق می‌افتد، مورد ندارد، امّا در قتل از روی قلدری و یا عمدی مثل ترور یا قتل از روی مکر و حیله و کمین کردن و ... همه مذاهب اجماع دارند که گذشت اولیای دم و افراد خاص کافی نیست، بلکه باید مجازات اعدام را بر قاتل اجرا کنند و بس.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۶

ریشه برابری همگان در برابر قانون بود، و موقعی که یکی از برگزیدگان یاران پیامبر نزد آن حضرت شفاعت می کند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به‌پا می‌خیزد و در حضور مردم این سخنرانی کوتاه را می کند:

«ای مردم! افراد پیش از شما گمراه شدند، به خاطر این‌که اگر کسی از اشراف آنها دزدی می کرد، او را به حال خودش رها می کردند، ولی اگر فرد ضعیفی از آنها مرتکب دزدی می‌شد، حد را بر او اجرا می کردند، به خدا سوگند که اگر فاطمه دختر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرتکب سرقت شود، هر آینه محمّد دست او را خواهد برید!» «۱»

و این حالت دیگری است که بر علم ما می‌افزاید، توضیح این‌که صفوان بن امیّه وقتی که دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را

پذیرفت، این دعوتنامه به مسلمانان درمانده و ستمدیده خارج مدینه دستور داده بود تا به مدینه بیایند و در پایتخت اسلامی مستقر شوند. و به وی گفتند که اگر مهاجرت نکند نابود خواهد شد، او شب هنگام مکّه، زادگاه خودش را ترک کرد، تا در کنار رهبر روحانی خودش آرام گیرد و آمد و آمد تا رسید و خواست در مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استراحت کند و داخل مسجد خوابید و عبایش را زیر سر گذاشت، در آن میان دزدی آمد و عبا را به سرقت برد، صفوان بلند شد و دزد را دستگیر کرد و نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آورد، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دستور داد تا دست دزد را ببرند. صفوان عرض کرد: یا رسول اللّه! من عبا را نمی‌خواهم، عبا را به او صدقه

---

(۱)- هرگز! حاشا! ساحت مقدّس حضرت فاطمه علیها السّلام و دزدی، زیراکه او مشمول آیه تطهیر است: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.»، احزاب (۳۳) آیه ۳۳. وانگهی، اگر این حدیث از نظر شما (اهل سنّت) صحیح باشد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «اگر»، این کلمه حرف امتناع وجود است و منظور آن حضرت این بوده که به مردم بگوید در احکام شرعی به‌ویژه در حدود شرعی سهل‌انگاری نکنند.

این حدیث در نزد اهل سنّت مشهور است، چنان‌که در تفسیر ابن کثیر: ۲/ ۵۸؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۱۵، حدیث ۱۶۸۸؛ صحیح بخاری: ۳/ ۱۲۸۲، حدیث ۳۲۸۸ و ۳/ ۱۳۶۶، و با این عبارت آمده است: «بنی اسرائیل وقتی که فردی از اشراف آنها دزدی می‌کرد، رها می‌کردند و چون ضعیفی دزدی می‌کرد، دستش را می‌بریدند، اگر فاطمه دختر محمّد ...»، به‌طوری که در صحیح ابن حبان آمده است: ۱۰/ ۲۴۸، حدیث ۴۴۰۲؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۴۱۲، حدیث ۸۱۴۵؛ سنن ترمذی:

۴/ ۳۷، حدیث ۱۴۳۰؛ سنن دارمی: ۲/ ۲۲۷، حدیث ۲۳۰۲؛ مجمع الزّوائد: ۶/ ۲۵۹؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۲۵۳؛ سنن ابی داود: ۴/ ۱۳۲، حدیث ۴۳۷۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۷

دادم! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «چرا پیش از این‌که او را نزد من بیاوری، این کار را نکردی؟!» «۱»

و این‌چنین است که می‌بینیم گذشت از این قبیل خطاها نادرست است، مگر در فرصت مخصوصی که هست، پس آن‌گاه که مدّعی العموم از جرم اطّلاع یافت، اجرای مجازات (حد) یک امر قطعی غیر قابل برگشت می‌گردد. و حدیث دیگری دراین‌باره از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیده و آن حدیث این است: «حدود را در بین خودتان معاف بدارید، زیرا وقتی که به ما رسید، آن حد واجب و قطعی می‌گردد.» «۲»

دزدی در این صورت از نظر قانون اسلامی باعث بریدن دست دزد می‌گردد، مطابق صریح قرآن: «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما.» «۳»

کیفر محارب یا کشتن و یا بریدن دست‌ها و پاها و یا تبعید است: «إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ.» «۴»

کیفر تعیین‌شده برای زناکار در قرآن کریم صد تازیانه است: «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ.» «۵»، ولی ما باید به این مجازات برطبق احادیث «تبعید یک ساله» را نیز اضافه کنیم. «۶»

---

(۱)- ر ک: موطأ مالک: ۲/ ۸۳۴، حدیث ۱۵۲۴؛ الخلاف: ۵/ ۴۲۷؛ المعجم الأوسط: ۷/ ۵۸، حدیث ۶۹۴۱؛ سنن کبرا: ۴/ ۳۳۰، حدیث ۷۳۷۰، مسند شافعی: ۱/ ۳۳۵؛ سنن دارمی: ۲/ ۲۲۶، حدیث ۲۳۲۹؛ سنن دارقطنی: ۳/ ۲۰۵، حدیث ۳۶۶؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۲۶۷؛ المبسوط شیخ طوسی: ۸/ ۱۹؛ مجمع الزّوائد: ۶/ ۲۷۶؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۴۲۲، حدیث ۸۱۴۸؛ الأحادیث

المختاره: ۸/ ۱۹، حدیث ۸؛ المهذب البارع: ۵/ ۸۷.

(۲)- ر ک: سنن ابی داود: ۴/ ۱۳۳، حدیث ۴۳۷۶؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۴۲۴، حدیث ۸۱۵۶؛ سنن کبرا: ۴/ ۳۳۰، حدیث ۷۳۷۲؛ المصنّف عبد الرزّاق: ۷/ ۴۴۰، حدیث ۱۳۸۰۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۴۸، حدیث ۲۲۷۶؛ فتح الباری: ۱۲/ ۸۷، حدیث ۶۴۰۶؛ میزان الاعتدال: ۱/ ۲۴۰۳؛ سبل السّلام: ۴/ ۱۵؛ بدایهٔ المجتهد: ۲/ ۳۳۹.

(۳)- مائده (۵) آیه ۳۸: دست مرد و زن دزد را قطع کنند.

(۴)- مائده (۵) آیه ۳۳: کیفر کسانی که با خـدا و پیامبر به جنگ برمی‌خیزنـد و در روی زمین دست به فساد می‌زننـد، این است که (یکی از چهار مجازات در مورد آنها اجرا شود: نخست) این‌که کشـته شوند. (دوّم) این‌که به دار آویخته شوند، (سوم) این‌که دست و پای آن‌ها به‌طور مخالف بریده شود، (چهارم) از محل زندگی‌شان تبعید شوند.

(۵)- نور (۲۴) آیه ۲: هریک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.

(۶)- ر ک: تفسیر قرطبی: ۱۲/ ۱۵۹؛ تفسیر جلالین: ۱/ ۴۵۷؛ سبل السّلام: ۴/ ۴؛ المحلی: ۱۱/ ۱۸۶؛ صحیح مسلم: ۱۱/ ۱۹۰،-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۸

به‌هرحـال، مجـازات مرگ بایـد وقتی که مـا به عبارت صـریح قرآن پای‌بنـدیم- عبارتی که در بالا ذکر کردیم- از این مجال دورتر مطرح شود، که هیـچ فرقی بین همسـردار و غیر همسـردار، یعنی بین دوشـیزه و شوهر کرده نمی‌گذارد، و لیکن مطابق آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحاب رسیده است، این فرق را ثابت می‌کند و به مقتضای این احادیث برای اشخاص همسرداری که جرم زنا بر آنها ثابت شود، مجازات مرگ را در بدترین شکل آن (رجم- سنگسار) ثابت می‌کند.

باید خاطرنشان کنیم که باوجود این، تعبیر قرآن می‌خواهد برای اجرای این دسـتور این فتح باب را بنماید که این نهایت سیر تکاملی قـانون دراین‌باره است، و واقع مطلب این است که کیفر تعیین شـده در قرآن نسـبت به زنان زناکار در ابتـدا زنـدان بوده است: «حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا.» «۱» و به جـای فرض و وجوب این راه، عبارت بعـدی پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بر همین اساس آمده است: «از من بگیرید که خداوند برای زنان راهی بازگذاشـته است، زن همسـردار راهی دارد و دوشیزه راهی؛ زن شوهردار را صد تازیانه و سپس سنگسار و دوشیزه را صد تازیانه و سپس یک سال تبعید.» «۲»

در نهـایت می‌بینیم شخصـی که به دیگری نسبت زنـا داده است، خود تقریبـا همـان کیفر را می‌بینـد، در وقـتی که به دیگران تهمت دروغ و افترا بسته و گوشت آنها را حلال شـمرده است. به جای صد تازیانه، هشـتاد تازیانه باید بخورد: «وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِینَ جَلْدَةً.» «۳»

- حدیث ۱۲ و ۱۴؛ فتح الباری: ۸/ ۴۳۷؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۱۴ و ص ۸۵۳؛ عون المعبود: ۳/ ۴۸۶؛ مشکاهٔ المصابیح: ۲/ ۳۲۸، حدیث ۳۵۵۸.

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۵: تا مرگ آنها فرارسد، و یا این‌که خداوند برای آنها راهی قرار دهد.

(۲)- ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۱۶، حدیث ۱۶۹۰؛ تفسیر طبری: ۴/ ۲۹۳؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۴۶۳؛ سنن ابن حبان: ۱۰/ ۲۷۱، حدیث ۴۴۵۲؛ سنن ترمذی: ۴/ ۴۱، حدیث ۱۴۳۴؛ مجمع الزّوائد: ۴/ ۲۶۴؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۲۱۰؛ سنن ابی داود: ۴/ ۱۴۴، حدیث ۴۴۱۵؛ المصنّف عبد الرّزاق: ۷/ ۳۱۰، حدیث ۱۳۳۰۸؛ المعجم الأوسط: ۲/ ۳۲، حدیث ۱۱۴۰؛ مسند احمد: ۵/ ۳۱۷، حدیث ۲۲۷۵۵.

(۳)- نور (۲۴) آیه ۴: و کسانی که زنان پاکدامن را متهم (به عمل منافی عفّت) می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعای خود)-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۴۹

امّا در مورد مجازات مربوط به دست‌اندرکاران شراب، در قرآن کریم یا در سخن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عبارت خاصّی وجود ندارد که بیانگر آن باشد، جز این‌که در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عادت معمول این بوده است که گروهی از مؤمنان اطراف کسی که دائم الخمر بوده، جمع می‌شدند و او را با چوب‌دستی و کفش می‌زدند و عذاب می‌دادند ...، ولی پس از وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خلیفه اوّل، بزرگان صحابه را جمع کرد و با آنها مشورت نمود تا یک عدد تقریبی برای زدن می‌گساران پیدا کنند، آن‌ها چهل ضربت را تعیین کردند (با جفت کفش می‌زدند) و در زمان عمر، بار دیگر با اصحاب رایزنی کرد و در نهایت هشتاد تازیانه تعیین شد (به جای هر ضربت با کفش یک تازیانه)، بین افراد طرف مشورت حضرت علی علیه السّلام بود که به این ترتیب استدلال کرد: «وقتی که یک نفر شراب می‌خورد، مست می‌شود و چون مست شد، هذیان می‌گوید و چون هذیان گوید، تهمت می‌زند، پس به این دلیل به نظر من حدّ چنین کسی همان حدّ مفتریان و تهمت‌زنندگان است.» «۱»، امّا از نظر عبد الرحمن بن عوف این کمتر مقداری است که می‌توان تصوّر کرد، از آن جهت که کمترین کیفری است که قرآن کریم معرّفی کرده و در حدیث آمده است: «کمترین و سبکترین حدود هشتاد تازیانه است.» «۲»

به این روش آمیخته از عقلی و نقلی صحابه به این نتیجه رسیدند و قرار مشترک آنها همچون قاعده‌ای با قدرت قانون پاگرفت.

- نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید.

(به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می‌کند: ۱- و هرگز شهادت آنها را نپذیرید، ۲- و آنها همان افراد فاسق و تبهکارند.)

(۱)- ر ک: موّطأ مالک: ۲/ ۸۴۲، حدیث ۱۵۳۳؛ ولی در کتاب موطأ جمله: «به نظر من حدّ چنین کسی حدّ تهمت‌زنندگان است.»، وجود ندارد (مترجم عربی). ر ک: الاحکام آمدی: ۳/ ۳۱۷ و ۴/ ۴۵ و ۷/ ۴۵۵؛ تفسیر قرطبی: ۶/ ۲۹۷؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۴۱۷؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۳۲۰؛ سنن دارقطنی: ۳/ ۱۶۶؛ مسند شافعی: ۱/ ۲۸۶؛ سنن کبرا: ۳/ ۲۵۲، حدیث ۵۲۸۸؛ فتح الباری: ۱۲/ ۶۹؛ الثّقات: ۲/ ۱۹۹؛ میزان الاعتدال: ۴/ ۳۵۸، حدیث ۵۰۸۷؛ سبل السّلام: ۳/ ۱۸۱؛ المحلی:

۱۰/ ۲۱۱؛ کتاب الأمّ: ۶/ ۱۸۰.

(۲)- ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۳۰، حدیث ۱۷۰۶؛ الخلاف: ۵/ ۴۹۸؛ صحیح ابن حبان: ۱۰/ ۳۰۰، حدیث ۴۴۵۰؛ سنن دارمی: ۲/ ۲۳۰، حدیث ۲۳۱۱؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۳۱۹؛ بحار الأنوار: ۳۰/ ۶۹۹؛ سنن کبرا: ۳/ ۲۴۹، حدیث ۵۲۷۵؛ مسند احمد: ۳/ ۱۷۶، حدیث ۱۲۸۲۸؛ مسند رویانی: ۲/ ۳۷۸، حدیث ۱۳۵۱؛ فتح الباری: ۱۲/ ۶۴؛ تحفة احوذی: ۵/ ۲۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۰

و اکنون اعتراف می‌کنیم که جز حدود استثنایی که بر ضدّ محاربان انجام می‌گیرد، وجدان معاصران و مردم این زمان را می‌بینیم که در عمل از این حدودی که بسیار سخت و دشوار است، فرار می‌کند، در صورتی که هدف اسلام آن است که برخی از لغزش‌های رفتار انسانی و برخی از جرایم قانونی فراگیر را اصلاح کند.

در این روزگاری که رقّت احساسات ما به حدّی رسیده است که با وجود آن هرچه بیشتر ما اکراه داریم که رنجش بدنی نسبت به بزهکاران کم‌نظیر را مطرح کنیم، چگونه می‌توانیم این قبیل دردهای سهمگین را بپذیریم که می‌خواهد بدان وسیله با افراد سست اراده برخورد کند، موقعی که آنان در زندگی خصوصی و یا عمومی خود بلغزند؟ ...

چگونه ممکن است چنین چیزی را بدون ترس و لرز بپذیریم؟ و جوامع اسلامی در سطح وسیعی این‌چنین در اجرای این نوع از مجازات‌ها از مدّتها پیش در اثر ارتباط با جهان اروپا همگون شده است.

ولی در اینجا مسئله‌ای وجود دارد که ما می‌دانیم، در این تأثیرپذیری شتابزده، چه اصول و پایه‌های محکم عقلانی و یا مصلحت

واقعی فردی یا اجتماعی وجود دارد؟

و با این همه، اجتناب ما در برابر کیفر چه معنایی دارد؟ آیا به این معنی نیست که ما- در حالت کشمکش میان قانون پایمال شده و حقّ فردی که مخالفت قانون را کرده است- اهمّیت زیادی را به حقّ این فرد می‌دهیم، و در همان حال به قانون کمتر بها می‌دهیم تا ارزش آن فرد؟ و به چه دلیل در وقت برخوردمان با دشمن خارجی یا داخلی از وارد کردن شدیدترین ضربات بر او و هم‌چنین آماده کردن سهمگین‌ترین سقوط او- در حدّ محروم ساختن وی از زندگی- اجتناب نمی‌کنیم؟

تمام این‌ها بدان جهت است که غریزه صیانت نفسی که در وجود ما از جایگاه بالایی برخوردار است، در این حال احساسات و مشاعر عادی ما را که آمیخته با محبّت و برادری انسان‌هاست، تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را مغلوب ساخته و به عقب می‌راند. وانگهی، مردود شمردن عمل ما در برابر مجازات خاصّی، به دقّت با عملی مقایسه می‌شود که یک تفکّر واجب و لازم با اجر و پاداشی باعث می‌شود که آن عمل را انجام دهیم، و هم‌چنین، وجدان عمومی که هرگز اجتناب ندارد، از این‌که جلو انحراف اعضا و افراد آن را با شدّت بگیرند، از آن جهت دلالت

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۱

برنداشتن احساس درد انسانی را ندارد، به آن اندازه‌ای که دلیل بر بزرگداشت عمیق و احترام دینی- به معنی حقیقی کلمه- نسبت به قانون جاری. این همان مقیاسی است که باید بدان وسیله مسافتی را بسنجیم که با مفهوم اخلاقی معاصر را از مفهوم اوّلیه اجتماع اسلامی فاصله دارد.

تا چه اندازه‌ای این اجتماع عمق صفت قداست را در اخلاص و صمیمیّت زوجیّت درک می‌کرده است!! و با چه زشت‌نگری در برابر خیانت همسران که یکی نسبت به دیگری خیانت کند، می‌ایستاده است؟! و چقدر عمل دزدی و بدمستی می‌گسار و فرومایگی سخن‌چین در نظرشان حقیر و پست جلوه می‌کرده است؟!

به راستی که این امّت هیچ کم و کسری از نظر عطوفت و رأفت انسانی نداشته است، ولی لازم می‌دیده است که این رقّت قلب و عواطف خودساخته را کنترل و به خاطر روح نظام و طاعت پروردگار آن را نادیده بگیرد، و مطابق واقع خدای سبحان فرموده است: «وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ.» «۱»

امّا راجع به احترام شخصیّت انسان و حقّ امنیّت فردی، بدیهی است که این‌ها چیزی نیست، تازه ایجاد کرده باشند، مگر این‌که خود اشخاص بدانند که چگونه کرامت انسانی را پاس بدارند. پیآمد لغزش‌های آدمی محدود بر این نمی‌شود که فرد تنها ارزش خودش را از دست بدهد، بلکه خود را در معرض سرزنش و ملامت قرار می‌دهد، و او نباید وقتی که این سرزنش را می‌بیند، جز خویشتن کسی دیگر را ملامت کند، زیراکه او خود پرده‌های آبروی خود را دریده است.

درباره این مطلب عمیق و ژرف‌نگری، به سخن شاعر عرب گوش فرادهید: «۲»

دستی که دیه‌اش دویست مثقال طلاست چه می‌شود که به خاطر یک‌چهارم دینار باید بریده شود

---

(۱)- نور (۲۴) آیه ۲: نباید رأفت (و دلسوزی کاذب) نسبت به آن دو، شما را از اجرای فرمان خدا بازدارد.

(۲)- بیت اوّل به ابو العلاء معرّی (شاعر معروف)، پس از شکاکیت وی در شریعت، نسبت داده شده است. و شعر دوم پاسخ اوست، توسّط شریف رضی (گردآورنده نهج البلاغه، پاسخی عالمانه داده است- م.) بعضی گفته‌اند: بیت دوم از قاضی عبد الوهاب مالکی است. ر ک: الاقناع: ۱۲/ ۱۹۰؛ مغنی المحتاج: ۴/ ۱۵۸؛ اعانهٔ الطّالبین: ۴/ ۱۷۸؛ فیض القدیر: ۱/ ۲۹۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۲

عزّت و شرافت امانتداری آن را گران کرده و ذلّت و خواری خیانت آن را کم‌ارزش نموده است، حکمت الهی را بفهم! علاوه بر

این‌ها، سزاوار است یادآور شویم که این شدّت عمل در برابر دزدان چیزی جز یک شدّت ظاهری و در جنبه نظری نیست، امّا از جنبه عملی، هرچه کیفر مجازات شدیدتر باشد، انجام آن کمتر اتّفاق می‌افتد. بنابراین؛ عظمت مجازات باعث می‌شود که در مخالفت با آن کمتر فریب بخورند و کمتر گمراه شوند، به این ترتیب نظام در برابر آن، مشکلات بزرگی را نمی‌بیند تا عبور از آن مشکلات را برای این‌که سیطره کامل پیدا کند، بر آن اساس مشخّص نماید.

ما نمی‌توانیم به این مقدار قانع شویم، مگر این‌که به پرونده‌های قضایی در کشورهای مختلف رجوع کنیم که سرقت را با گرفتن غرامت و یا عوض و یا زندان مجازات می‌کنند و در کشور دیگری مثل عربستان سعودی که همچنان مجازات قرآنی در آنجا معمول است، در آن کشورها تعداد بی‌شماری از افراد را می‌بینیم که امیدی به اصلاح شدنشان نیست، ولی اینجا در حدّی است که مردم (از این بابت!) نزدیک به عصمتند. چه‌بسا کسی بگوید: این تفاوت مربوط به طبیعت است! درحالی‌که من خود در اوایل سال (۱۹۳۶ م) از حجاز دیدن کردم، هوش از سرم رفت، وقتی که برگشتم، دیدم که تفاوت زیادی بین کشورهای خودمان و این کشور وجود دارد، به راستی نه تنها دزدی مخفیانه در شهرها نیست، بلکه حتّی در کوه و صحرا نیز دیده نمی‌شود، و بلکه شکّ و گمانی در وجود داشتن آن نیست تا بدان حد که اگر یک کیسه کهنه و بی‌نام و نشانی بین راه افتاده باشد، راهی که رفت و آمد نمی‌شود و کیسه‌ای که ممکن نیست صاحبش پیدا شود و احتمال دارد تا دیرزمانی در جای خودش بماند، بدون این‌که کسی، حتّی رفتگر جرأت کند دست بزند، باوجود اینکه همه عوامل محرّک برداشتن آن فراهم است: فقر ذلّت‌بار میان ساکنان جبال (کوه‌نشینان) و کثرت جمعیّت جهانگردان و حاجیان و کمبود وسایل ارتباطی و نبودن پلیس تقریبا در مسافت زیاد. ولی دستور ابن سعود در آغاز رسیدن به سلطنتش، چند نمونه پندآموز- هرچند که بسیار خشن بود- به‌طوری که برای یک مرتبه و همه جا، به هر نوع اراده سرقت و دزدی در مملکت پهناور سعودی خاتمه داد، و گویی یک معجزه بود.

بعد از مسئله دزدی، این مطلب باقی ماند؛ علی‌رغم عظمت جرمی که زناکار مرتکب شده است، راهی را که سنّت اسلامی برای کیفر زنا در نظر گرفته است، هیچ توجّهی به جنبه انسانی ما

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۳

نکرده و رعایت حال ما را ننموده است، یعنی سنگسار کردن وجود یک انسان که گویی سگ هاری است!!

با این همه، برخی ملاحظات وجود دارد که می‌تواند این صفت مزاحم را سبک کند. توضیح این‌که قرآن کریم از نخستین مرحله قانون، بی‌ناموسی را به‌طور کلّی مشتمل بر چند احتیاط کرده که اثبات این جرم را- اگر از جنبه عملی محال نباشد- امری بسیار سخت و دشوار می‌نماید. آن‌کسی که جریان زنا را به قاضی می‌رساند، اگر این اطّلاع‌رسانی به گواهی چهار مرد عادل صادق متّکی نباشد که گواهی دهند، نه تنها براساس ارتباط زن با مرد بیگانه‌ای در یک اتاق، بلکه با وصف انجام گرفته مشخّص [هریک از شهود مشاهده یکسان همچون میل در سرمه‌دان آمیزش را گزارش کنند- م شهادت دهند، اگر این شخص با این شرایط نتواند اثبات کند، خود به اتهام خبررسانی دروغ، هشتاد ضربه شلاق مجازات دارد.

وانگهی، از آن زمان به بعد شهادتش در دادگاه پذیرفته نمی‌شود، خدای تعالی می‌فرماید:

«وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَداً وَ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ.» «۱».

همچنین ما در سنّت حتّی یک مورد پیدا نمی‌کنیم که اثبات زنا به وسیله شهادت انجام گرفته باشد، بلکه حکم براساس اعتراف رودرروی شخص گنهکار صادر شده است.

حتّی این اقرار حضوری- که دومین مرحله است- برای اثبات نزدیکی زن و مرد کافی نیست، بلکه باید تأکید شود که شخص اقرارکننده، تمام آنچه را که می‌گوید، از روی فهم و درک باشد، به این معنی که جریان نسبت به وی جنبه مجازی نداشته باشد؛ مثل زنای در قلب و یا وسیله چشم ... یا عمل زناشویی که در زمانی مثل شکستن روزه (به‌طور مثال) حرام است ...

علاوه بر این‌ها باید تا آخر بر این اقرار پایداری کند و هرگز به وسیله انکار بعدی- به صراحت و یا ضمنی- آن را تکذیب نکند. و نیز در اینجا می‌بینیم بسیاری از فقهایی که از حالت یک فرد سرسخت، قاعده کلّی

(۱)- نور (۲۴) آیه ۴: و کسانی که زنان پاکدامن را متهم (به عمل منافی عفّت) می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعای خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید. (و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می‌کند) و هرگز شهادت آنها را نپذیرید، و آنها همان فاسقانند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۴

درست کرده‌اند که بر این اقرار ترتیب اثر نمی‌دهند، مگر با این شرط که چهار مرتبه در جایگاه چهار شاهد تکرار کند. «۱» و جریان این تفصیل هرچه باشد، قانونی که در دادگاه‌های عمومی بدون هیچ بحث و گفتگویی مورد قبول است، به یقین نخستین اصل و اساس برائت هر فرد است.

واقع مطلب این است که قانون اسلام، زندگی انسان، جان، مال، آبرو و ناموس او را چیزهای مقدّسی می‌داند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در بیان خودش آورده است: «همانا، خون، مال و ناموس شما- در روایتی، زیبایی‌های شما- همچون حرمت امروز شما بر یکدیگر حرام است.» «۲»

در این صورت ما نمی‌توانیم از مرحله نخستین یقین بیرون رویم، مگر این‌که به عکس آن یقین پیدا کنیم، به این معنی که باید تمام فرض‌های قابل قبول را به مصلحت شخص متّهم بررسی کنیم و اگرنه همین‌طور بی‌دلیل به او نسبت داده‌ایم، درحالی‌که امکان داشته با دلیل درستی برائت او را ثابت کنیم! «۳»

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۶/ ۲۴۸۷، حدیث ۶۳۹۰- ۶۳۹۵؛ سنن کبرای بیهقی: ۷/ ۳۵۹؛ سنن ابی داود: ۴/ ۱۴۵، حدیث ۴۴۲۰؛ فتح الباری: ۳/ ۱۹۹؛ عون المعبود: ۸/ ۳۳۰؛ تحفة احوذی: ۴/ ۵۷۳؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱۱/ ۱۸۹؛ تهذیب التّهذیب: ۵/ ۹۸، حدیث ۱۹۰؛ تهذیب الکمال: ۱۴/ ۱۹۰؛ الإصابه: ۳/ ۲۹۹، حدیث ۳۸۰۰؛ نصب الرّایة: ۳/ ۲۳۲۱؛ سبل السّلام: ۴/ ۴؛ المغنی: ۹/ ۶۱.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۳۷، حدیث ۶۷ و ص ۵۲؛ حدیث ۱۰۵ و ۲/ ۶۱۹، حدیث ۱۶۵۲ و ص ۶۲۰، حدیث ۱۶۵۴ و ۴/ ۱۵۹۸، حدیث ۴۱۴۱؛ المهذّب: ۲/ ۴۵۵؛ منتهی المطلب: ۲/ ۷۱۳؛ صحیح ابن حبان: ۴/ ۳۱۱ و ۹/ ۲۵۶؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۱/ ۶۴۷، حدیث ۱۷۴۲؛ کافی: ۷/ ۲۷۳، حدیث ۱۲؛ سنن ترمذی: ۴/ ۴۶۱، حدیث ۲۱۵۹ و ۵/ ۲۷۳، حدیث ۳۰۸۷؛ سنن دارمی: ۲/ ۶۹؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۱۳۹؛ مصباح الزّجاجه: ۴/ ۱۶۳؛ تذکرة الفقهاء: ۲/ ۷۷؛ سنن کبرای بیهقی:

۵/ ۸؛ سنن ابی داود: ۲/ ۱۸۵؛ وسائل الشّیعه: ۱۹/ ۳، حدیث ۳.

(۳)- به راستی می‌گوییم، زیرا هیچ فرض خیالی و یا فرض مخالف وقایع هرگز این توانایی را ندارد، چنان‌که ابن جزم در کتاب (المحلی): ۱۱/ ۲۴۳، بر آن است که نزدیکی، قطعی می‌شود، و یا برائت مطرح می‌گردد و در این صورت لازم است که ما گفته مشهور قانونی «حدود را به خاطر شبهات دور بیندازید!» را به معنایی فراگیر حمل کنیم که غیر مسلّم است زیرا این عبارت را بیشتر حدیث دانسته‌اند، با این‌که ریشه آن در واقع به بیشتر از نسل دوم مسلمانان نمی‌رسد، ولی از آن جهت که این عبارت به این ترتیب مقیّد شده و به صورت مطلوبی تفسیر کرده‌اند، قابل قبول تلقّی شده، بلکه از طرف همگان پذیرفته شده است.

ر ک: المقنع شیخ صدوق، ص ۴۳۷؛ خلاف شیخ طوسی: ۳/ ۳۴۶؛ من لا یحضره الفقیه: ۴/ ۵۳، حدیث ۱۹۰؛ الجامع الصّغیر: ۱/ ۵۲، حدیث ۳۱۴؛ فیض القدیر: ۱/ ۲۲۷، و ۶/ ۴۵۳؛ نصب الرّایه: ۳/ ۳۳۳؛ تلخیص الحبیر: ۴/ ۵۶، حدیث ۱۷۵۵؛ کنز العّمال: ۵/ ۳۰۵، حدیث ۱۲۹۵۷ و ۱۲۹۷۲؛ سرائر ابن ادریس: ۳/ ۴۴۵، تفسیر قرطبی: ۳/ ۲۹۸؛ مصباح-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۵

اینک سومین و آخرین دقّت و نگرشی که با اساس و ریشه مسئله در ارتباط است، ما وقتی که تأکید بر این مطلب داریم که قانون‌گذاری اسلامی برای کشف جرایم خصوصی تلاش نمی‌کند و کسی را ملزم نمی‌گرداند و از کسی نمی‌خواهد که بیاید و اعتراف کند؛ این گفته کفایت نمی‌کند.

در حقیقت این دو مصدر اساسی قانون‌گذاری اسلامی به مجرّد امتناع بسنده نمی‌کنند، بلکه موضعگیری واضح و روشنی دارند. قرآن کریم، به صراحت جستجوی اسرار برادران دینی‌مان را حرام می‌شمارد و خدای سبحان می‌فرماید: «وَ لا تَجَسَّسُوا.» «۱»، و این‌چنین بر سخن‌چینان وسط راه را می‌برد. و برای دستگاه قضایی این عمل را جز یک رذیله و صفت ناپسند افشاگری و تعرّض نفس و مبارزه‌طلبی چیزی نمی‌داند. امّا حالت آن انسانی که پنهان‌کاری می‌کند و در وقت تسلیم هوای نفسش، اعضای بدنش می‌لرزد، یک واقعیّتی است که برای ما نه حقیقت آن حالت و نه به وسیله صاحبش روشن نمی‌گردد و به یقین در محکمه اختصاصی دیگری غیر از محکمه بشری روشن خواهد شد، و روشی که در آن زمان بدان روش محاکمه می‌شوند، نیز از حدّ فهم محدود ما بیرون است، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «هرکه از این قبیل گناهان مرتکب شود، سپس خداوند آن را پوشیده نگه دارد، سروکارش با خداست؛ اگر خداوند بخواهد او را ببخشد و یا این‌که مجازات نماید.» «۲»، حتّی اگر ما ناگهانی بدون قصد و اراده کسی را دیدیم که می‌خواهد چیزی از ما بدزدد و یا مرتکب یک خلاف اخلاقی شخصی بشود، بلکه اگر او را در حال ارتکاب جرم دستگیر کردیم، مجبور نیستیم که او را تحویل دادگاه دهیم، و از توجیه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در

- الزّجاجه: ۳/ ۱۰۳؛ حلیة الأولیاء: ۹/ ۱۰؛ بدایة المجتهد و نهایة المقتصد: ۲/ ۲۹۷؛ الإحکام: ۲/ ۱۳۰؛ المدوّنة: ۶/ ۲۳۶.

باوجود این ترمذی در سنن خود: ۴/ ۳۳، حدیث ۱۴۲۴، قول دیگری شبیه به این را نقل می‌کند و آن را مرفوعا به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌رساند: «حدود را تا می‌توانید از مسلمانان دور کنید!» ر ک: المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۴۲۶، حدیث ۸۱۶۳؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۲۳۸؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۵/ ۵۱۲، حدیث ۲۸۵۰۲؛ المصنّف ابن عبد الرّزاق: ۱۰/ ۱۶۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۸۲، حدیث ۲۵۶؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۱۸۳، حدیث ۲۵۵۱.

(۱)- حجرات (۴۹) آیه ۱۲: و (هرگز در کار دیگران) تجسّس نکنید.

(۲)- حدیث در صحیح بخاری: ۱/ ۱۵، حدیث ۱۸ و ۳/ ۱۴۱۳، حدیث ۳۶۷۹ و ۶/ ۲۶۳۷، حدیث ۶۷۸۷؛ سنن دارمی: ۲/ ۲۹۰، حدیث ۲۴۵۳؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۱۸؛ سنن دار قطنی: ۳/ ۲۱۴، حدیث ۴۰۰؛ فیض القدیر: ۶/ ۴۵؛ المحلی: ۷/ ۴۹۵، صریح عبارت بیعت پیامبر با جمعی از اصحاب از جمله عبادة بن صامت است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۶

روایتی که از سعید بن مسیّب نقل شده، می‌گوید: «اطّلاع یافتم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مردی از قبیله اسلم که به او هزّال می‌گفتند، فرمود: ای هزّال! اگر به وسیله عبایت او را می‌پوشاندی، برای تو بهتر بود.» «۱»، چنین استفاده می‌شود که در تحویل دادن او را به دست عدالت لازم است که بصیرت کامل به جریان او داشته باشیم، و ما تمامی شرایطی را که باعث اقدام او به این عمل شده، مراعات کنیم. در همین حال که به سود همه مردم، بهترین کار این است که مرتکب جرم و شخص بزهکار را به دست قانون بسپاریم، می‌بینیم آن بیچاره‌ای که چه‌بسا خطایی را تصادفی و به خاطر ضعف ایمان مرتکب شده است، سزاوار است که مشمول عفو ما قرار بگیرد. «۲»

از سوی دیگر، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این گرایش خطرناک برخی از مردم را پلید و زشت می‌شمرد که در نهان

مرتکب حرام می گردند، سپس این عمل زشتشان را بازگو می کنند و جریان این گستاخیشان را نشر می‌دهند، درحالی که خوشحال هستند و باکی از گفتنش ندارند، رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «تمام امّتم قابل بخششند، جز کسانی که تجاهر به فسق می کنند، و به راستی که نابخردی است، مردی عملی را شب هنگام کرده باشد و بعد صبح کند، درحالی که خداوند آن عمل زشت را پوشانده است، بگوید: دیشب چنین و چنان کردم! درحالی که

(۱)- ر ک: الموطّـأ مالک: ۲/ ۸۲۱، حدیث ۱۴۹۹؛ التّمهید ابن عبد البر: ۲۳/ ۱۲۵، حدیث ۷۰۷؛ مسند احمد: ۵/ ۲۱۷، حدیث ۲۱۹۴۱؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۳۳۰؛ سنن کبرا: ۴/ ۲۷۷ و ص ۳۰۶، حدیث ۷۲۷۶؛ مسند الرّبیع: ۱/ ۱۳۷، حدیث ۳۳۵؛ مصنّف ابن ابی شیبه: ۵/ ۵۴۰، حدیث ۲۸۷۸۴.

(۲)- ابن حزم در کتاب (المحلی): ۱۱/ ۱۸۵، می گوید: «ما در این مسئله دقّت کردیم، دیدیم طبق دلایلی که قبلا گفتیم حدّ واجب نیست، مگر این که به امام برسد و او صحیح بداند، پس اگر جریان از این قرار است، پس اجرا نکردن حد به خاطر درخواست صاحبش پیش از رسیدن به امام جایز است، چون تا وقتی که حد اجرا نشده، بر او واجب نیست و برداشتن حد نیز مباح است، زیرا که هیچ نصّ و اجماعی مانع رفع حد نشده است، پس هر دو امر جایز است، پس آنچه خواست ماست، بدون این که فتوا باشد، بخشیدن مجرم است، در صورتی که مخفی و پوشیده باشد. پس اگر صاحب جرم را آزار داد و او خود ابراز کرد، باز هم ترک حد محبوبتر است برای ما». هدف گروه «ظاهریّه» از این موضعگیری ترجیح مداوم طرفی است که هم مصلحت جامعه در آن است و هم مصلحت فرد، بنابراین؛ اگر این دو مصلحت تعارض داشتند، مصلحت جامعه مقدّم است، و فرد باید در حدّ استحقاق جرم تأدیب شود، و در این مورد نیز تربیت ایجاب می کند کسی که عورت مسلمانی را شاهد بود، از باب ایثار و چشم پوشی از تعرّض بر نوامیس مردم بپوشاند، حتّی کسانی که دست‌اندرکار اجرای قانونند. پس این‌ها کجا و آن کسانی که آبروی نیکان را می‌ریزند و آن‌هایی که کارشان تهمت زدن به بندگان خدا و نشر اکاذیب برای تخریب اخلاقیّات جامعه و لکّه‌دار کردن شخصیّت افراد است کجا؟! ... (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۷

پروردگارش شب هنگام او را پوشانده، ولی او خود پرده‌ای را که خدا افکنده، می گشاید!» «۱»

چه سودی در واقع شخص به دست می‌آورد، از این که دیگران را شاهد سقوط خودش قرار می‌دهد؟ و برای چه به تبهکاری و بی‌خردی خودش، وقاحت اعلام بزهکاری خود را نیز می‌افزاید، به جای این که خجالت بکشد، همان‌طوری که عورت خودش را می‌پوشاند، آن را نیز بپوشاند؟ و چه دیوانگی است که شخصی تحقیر مردم را- علاوه بر حقیر شمردن خدا و وجدانش- برای خودش بخرد؟ و چه جنونی است که در نهایت کسی به بدبختی اخلاقی خویش یک شرّ مادّی را نیز براساس یک سنگدلی فوق العاده، بیفزاید؟ ...

با این همه، کسانی وجود دارند که این کارها را از روی قصد انجام می‌دهند، درحالی که کاملا توجّه دارند؛ کسانی هستند که می‌آیند و درخواست مجازات خویش را می کنند تا این که نیاز باطنی خود را به توبه اشباع کنند و بدترین و سخت‌ترین دردها را با ثبات قدم تحمّل می کنند، بدون این که در این راه احساس شقاوت و بدبختی کنند، بلکه احساس خوشبختی عمیق و شفابخشی از این کار خود می کنند و آن را وسیله‌ای برای نجات نهایی از آلودگی و پلیدی اخلاقی خود می‌دانند.

به راستی ما در برابر اینان موضعی برعکس داریم؛ بیشترین ارتباط عاطفی را داریم و نسبت به این نگرش قهرمانانه آنها به نظر اعجاب و شگفتی می‌نگریم.

بلکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی‌رغم این که در ابتدا پذیرش اعتراف شخصی که با جدّیّت مجازات خود را طلب

می‌کرد، به تأخیر انداخت، ولی در نهایت به اصرار و آه و ناله او بسنده نکرد، شجاعت او را ستود و ارزش والای بازگشت او را به سوی خدا دانست و فرمود: «به راستی توبه‌ای کرد که اگر بر امّتی تقسیم شود، همه را فرامی‌گیرد.» «۲»، و همچنین سرسختی آن زن جهینیّه را ثنا گفت و

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۵/ ۲۲۵۴، حدیث ۵۷۲۱؛ صحیح مسلم: ۴/ ۳۲۹۱، حدیث ۲۹۹۰؛ تفسیر قرطبی: ۱۴/ ۶۱؛ مجمع الزّوائد: ۱۰/ ۱۹۲؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۳۲۹؛ المعجم الأوسط: ۴/ ۳۸۳، حدیث ۴۴۹۸؛ المعجم الصّغیر: ۱/ ۳۷۸، حدیث ۶۳۲؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۳/ ۲۶۷، حدیث ۴۷۹۵؛ فیض القدیر: ۵/ ۱۲؛ التّذکرة: ۲/ ۴۵۶.

(۲)- ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۲۲؛ معتصر المختصر: ۱/ ۱۰۶؛ فتح الباری: ۱۲/ ۱۳۰؛ عون المعبود: ۱۲/ ۲۹؛ سنن ترمذی: ۴/ ۵۶، حدیث ۱۴۵۴؛ مجمع الزوائد: ۶/ ۲۶۸؛ سنن کبرای بیهقی: ۶/ ۸۳ حدیث ۱۱۲۳۱؛ سنن دارقطنی: ۳/ ۹۱؛ سنن ابی داود: ۴/ ۱۳۴، حدیث ۴۳۷۹؛ مسند احمد: ۶/ ۳۹۹، حدیث ۲۷۲۸۳؛ المعجم الکبیر: ۱۱/ ۳۶۹، حدیث ۱۲۱۱۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۸

فرمود: «البتّه و البتّه که او توبه‌ای کرد که اگر به هفتاد نفر از مردم تقسیم شود، همه را فراگیرد، و آیا بالاتر از این یافت می‌شود که او جان خود را برای خدا در معرض خطر قرار داد ...؟» «۱»

در این صورت ما حق نداریم که شرع را ملامت کنیم، بلکه این فرد است که در نهایت امر یا سنگدل شمرده می‌شود و یا نسبت به حقّ خویشتن خویش سهل‌انگار.

بنابراین؛ اگر ما این جرایم و جنایاتی را که یاد کردیم، در کناری بگذاریم، آنچه از مخالفت‌ها با قانون اخلاقی یا قانون اجتماعی باقی می‌ماند که باعث کیفر تأدیبی متنوّعی می‌گردد، ولی شریعت اسلام برای این کیفرهای تأدیبی جدولی را پیشنهاد نکرده است که در برابر هر خلافی مجازات مخصوصی باشد و اصراری نیز بر این کار نداشته است.

بی‌تردید، مجازات‌های مرگ و بریدن دست از نظر احساسات عمومی نسبت به مجازات تأدیبی فاصله زیادی دارد، مجازات مرگ مخصوص قاتلان (به عمد) و زناکاران (همسردار) است و بریدن دست به دزدان و راهزنان اختصاص دارد، جز این‌که در غیر این تعیین حدود سلبی، هیچ نوع تعیین ایجابی برای اجرای حد، نسبت به همه حالات نوعی و همچنین نسبت به هر مورد خاص وجود ندارد.

بنابراین؛ درعین‌حال که این مطلب نسبت به مجازات تعیین شده (یا اجرای حدود) یکی از اهداف مهم عدالت است که به‌طور دقیق نسبت به اثبات وقایع تعیین حدود کند که چه وقتی برملا شده و به صورت خاصّی مجازاتی درخور می‌طلبد، البتّه اهتمام دادگاه پس از آن در توجّه به مرحله دوم کم‌اهمّیّت‌تر نیست، یعنی به انتخاب مجازاتی که باید اجرا شود و در این انتخاب، هوشمندی و ذکاوت قاضی حرکتی در نهایت آزادی پیدا می‌کند، ولی این آزادی در حقیقت چیزی جز برابری نسبت به مسئولیّت سنگین وی نیست. زیرا در اینجا جنبه‌های مختلفی وجود دارد که باید رعایت شود. و عنصر نسبیّت باید دخالت کند؛ چون قاضی به‌طور کلّی نقش یک پزشک را در اینجا بازی می‌کند، همان‌طوری که پزشک باید مزاج بیمار را در نظر بگیرد و همچنین به خصایص ویژه شیمیایی دارو و شرایط زمانی و مکانی معالجه بیمار توجّه داشته

(۱)- ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۲۳، حدیث ۱۶۹۵ و ۱۶۹۶؛ المنتقی ابن جارود: ۱/ ۲۰۷، حدیث ۸۱۵؛ صحیح ابن حبان: ۱۰/ ۲۵۱ و ۲۸۹، حدیث ۴۴۴۱ و ۴۴۴۲؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۳۶۳، حدیث ۱۵۱۲؛ سنن ترمذی: ۴/ ۴۲، حدیث ۱۴۳۵؛ سنن دارمی: ۲/ ۲۳۴، حدیث ۲۳۲۴؛ مجمع الزّوائد: ۶/ ۲۵۲، علاوه بر منابع قبلی.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۵۹

باشد، پیش از آنکه بیشترین تأثیر دارو و کمترین اثر نامطلوب آن را در تمامی حالاتی که بر بیمار می‌گذرد، توصیف کند. در اینجا نیز همین‌طور است، کیفر از عمل خلاف بزهکار و طبیعت مجرم و شرایط ارتکاب خلاف قانون و احساسات صاحبان حق (موقعی که به خاطر زیان وارده در حق غیر عنوان جرم و مجازات پیدا می‌کند)، تأثیرپذیر است، به راستی مجازات در این شرایط باید از روی دقّت متنوّع و متفاوت تعیین شود، ابتدا بدون معطّلی و در نوبت قرار دادن فرد و یا درشتی در برابر دیگران، و تفاوت در سختگیری، حتّی زندان؛ به مدّت زیاد یا کم، شلّاق زدن به تعداد کم یا زیاد، ولی به‌طور کلّی صحیح نیست که شمار شلّاق‌هایی که در حدود تعیین کامل شود (البتّه این مسئله مورد اختلاف است. حتّی بعضی معتقدند اگر مجرم زیر ضربات مرد بقیّه را تا حدّ نصاب به مرده او بزنند!- م).

این راه‌های مختلف مجازات محدود نمی‌شود، بر این‌که مجازات به تبع حالت موجود قابلیّت اشکال مختلف تخفیف را داشته باشد، بلکه درشتی را ممکن است تا حدّ نصیحت خیرخواهانه یا آموزش خالص سازنده پایین آورد، تنها این موارد نیست، بلکه قاضی این حق را دارد، بلکه از جمله وظایف اوست که از بعضی گناهان و خطاهای کوچکی از یک انسان با اخلاق سرزده، با خوش‌رویی تمام چشم‌پوشی کند، دراین‌باره حدیثی منسوب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیده است، البتّه این حدیث به درجه عالی از صحّت نرسیده، می‌فرماید: «از لغزش‌های افراد ذی‌صلاح بگذرید، مگر حدودی که قابل گذشت نیست.» «۱»

۳- نظام توجیه قرآنی و جایگاه کیفر الهی:

اشاره

تا اینجا قانون‌گذاری قرآن کریم را در مورد کیفر اخلاقی و مجازات شرعی بررسی کردیم و علی‌رغم اختلاف این دو نوع مجازات و تفاوت زمینه‌های تأثیرگذاری، و روش و اهداف آنها؛ آن جا که یکی از آنها مستقیم در روح انسان اثرگذار است و در پی هدف مطلق است، درحالی‌که آن

---

(۱)- ر ک: سنن ابی داود: ۴/ ۱۳۳، حدیث ۴۳۷۵؛ جامع الصّغیر: ۱/ ۴۸، چاپ دار الکتب العربی، و حدیثی که از قول عایشه در مسند احمد نقل شده: ۶/ ۱۸۱، حدیث ۲۵۵۱۳؛ حلیة الأولیاء: ۹/ ۴۳؛ المعجم الأوسط: ۳/ ۲۷۷، حدیث ۳۱۳۹؛ سنن کبرا: ۴/ ۳۱۰، حدیث ۷۲۹۳؛ سنن دارقطنی: ۳/ ۲۰۷، حدیث ۳۷۰؛ صحیح ابن حبان: ۱/ ۲۹۶، حدیث ۹۴؛ مجمع الزّوائد: ۲/ ۲۸۲؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۱۶۱ و ۲۶۷ و ۳۳۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۰

دیگری جز حواسّ ظاهری رابطه مستقیم ندارد و در برابر خود جز نظام اجتماعی چیزی را نمی‌بیند. علی‌رغم تمام این‌ها، به راستی بین دو نوع مجازاتی که پیش از این بررسی کردیم، فایده و بهره مشترکی دارند و آن این است که هردوی آنها به زمینه‌های واقعی نسبت دارند و به این دنیا مربوط هستند.

و اکنون وظیفه داریم که طبیعت مجازات الهی و گستره آن را بررسی نماییم، و آن‌گاه جایگاه آن را در نظام تربیتی اخلاقی قرآن کریم تعیین کنیم.

در جهان غیر اسلامی یک تفکّر، شایعی وجود دارد که می‌گوید: محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در راه هدایت قبایل عرب با هیچ مشکلی برخورد نکرد، چون گرمای سوزنده و شرایط سخت زندگی، دو وسیله مؤثّر برای جذب قوم عرب و دعوت آنان به

زنـدگی بهتر بود، به آن مردم می‌گفت: آنچه من به شـما دسـتور می‌دهم، انجـام دهیـد. در آینـده نزدیک خداونـد به شـما رودها و باغ‌ها مرحمت خواهد کرد که آنچه بخواهید از آنها می‌خورید و می‌آشامید. «۱»

و این در حدّ شـئون ادب قبیله‌ای نبود که پیرامون این اندیشه «باغ محمّدی» دور بزنند. ولی مورّخان و فلاسفه زیادی «۲» به این سخن به دیده تردید نگریسـته‌اند، ولی از تأثیر این افکار جاری برگرفته از افکار قدیم که بیشتر اوقات تنها از راه گوش شـنیده‌اند، نتوانسته خود را نجات دهند.

به راستی این قبیـل افرادی که در مبـاحث تاریخ عربی اسـلامی چیزهـایی نوشـته‌اند، در تصوّر امور از این روش بیمنـاک بوده‌انـد و دست‌کم می‌توانسـتند، بگوینـد: این مطـالب به داده‌هـای بی‌سـند و بریـده مربوط و مستند است! بنابراین؛ مشکلی را که آنها مطرح کرده‌انـد و جـامعه عرب را در این وضـع مـادّی افراطی توصـیف می‌کننـد، از واقعیّت بسـیار دور است، و بحق آن جمعیّتی که آنها معرفی می‌کننـد، با جوهره ذاتی خود با این جامعه عربی هیچ آشـنایی و ارتباطی ندارد، که در هر زمان معروف به پارسایی و قناعت فـوق العـاده بوده، چنـان‌که مشـهور به روح عزّت نفس و اشـعار حماسـی می‌باشـد، و به راسـتی آنچه که تصویری نسبت به نمونه و الگوی اخلاق اسلامی را بدهد و آن را پاک و پاکیزه بنمایاند، بهواقع کم است.

---

(۱)- ر ک: شرح نووی بر صحیح مسلم: ۸/ ۱۵۰ و ۱۶۷.

(۲)- ر ک: بـه ایـن نمـونه: ۳. – ۶۲ .euqitarp, p. ۱۳۰ .G .senybmomeD, noitutitsnI senamlusuM, P .tnaK, euqitirc ed al nosiaR.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۱

امّا مـا هم‌اکنون نمی‌خواهیم در مورد ملاحظـات گسترده به این نحو بـایستیم، بـا این عقیـده که این بخش از مسـئله در ساده‌ترین و عادلانـه‌ترین حالـتش اقتضـا می‌کنـد که مـا به عین عبـارت مراجعه کنیم. حقیقت مطلب این است که وقـتی قرآن را می‌خـوانیم، به خـوبی روشـی را می‌بینیم که بـا آن روش تکلیف اخلاـقی را فرض و واجب می‌شـمرد، قـانع می‌شویم سـخنی که این تکلیف از آن نشأت می‌گیرد، ترکیب اسـتوارتری دارد تا این‌که به این صورت بسیار متفاوت منجر شود که برخی از مردم می‌خواهند، به خورد ما بدهند. جز این‌که اگر ما قبل از آن، به مقایسه برخی از عبارات کتاب مقدّس بپردازیم که میراث مسـیحیّت توانسته است آن را حفظ کنـد! که به یقین این مقـایسه کـار سودمنـدی خواهـد بـود، زیراکه به اسـتخراج مفهوم قرآنی در این موضوع، بـا امتیـازی که از نظر ترکیب و غنا دارد، به ما کمک می‌کند «راه و روش توجیه کتابی».

باید نخست به عهد قدیم مراجعه کنیم و نوع کیفرها و مجازات‌هایی را که براساس توصیه‌های الهی مطرح کرده است، مشاهده کنیم «۱» و برخی از فقراتی را که بسیار نادرنـد، کناری بگـذاریم، و آنچه را که اشاره‌ای به خیر اخلاقی واقعی دارد، پیدا کنیم، سـپس به کیفیّتی بنگریم که علّت این اوامر و دستورها را بیان می‌کند.

بنابراین؛ موقعی که خـدای سـبحان به نخستین خانواده انسانی، جریان میوه حرام را هشدار می‌دهد، می‌گوید: «امّا میوه درختی را که در وسط بهشت بود، خداونـد فرمود: از آن بخورید و آن را دست نزنید تا نمیرید.» «۲»، و موقعی که بزرگ‌ترین پسرش؛ قابیل قاتل برادرش هابیل را مخاطب می‌سازد، می‌گویـد: «اکنون نفرین شـده‌ای تو از زمین ... هروقت زمین را به کار بندی غذای خود را به تو نخواهد داد!» «۳».

و موقعی که زمین پس از مدّت‌ها فاسد می‌شود و به وسیله طوفان مجازات می‌شود، خداوند

---

(۱)- به‌طور مثـال: «برای ما نیکو خواهـد بود، در صورتی که همه این وصایا را حفظ کنیم ...» (سـفر تثنیه، اصـحاح ۶- جمله ۲۵) و

مثل:

«زنهار که مبادا به برادر مستمندت بد نگاه کنی، که خطایی است بر تو» (سفر تثنیه، اصحاح ۱۵- جمله ۹).

(۲)- سفر تکوین، اصحاح سوم، جمله ۳، این را با عبارتی که در سوره‌های بقره (۲) آیه ۳۵ و اعراف (۷) آیه ۱۹ آمده است، مقایسه کن: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ.»، یعنی: به آدم گفتیم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و هرچه می‌خواهید از نعمت‌های آن گوارا بخورید، ولی به این درخت مخصوص نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید شد!

(۳)- همان: ۴/ ۱۱- ۱۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۲

به نوح و پسرانش مبارک باد می‌گوید و می‌فرماید: «از میوه‌ها برداشت کنید و زیاد استفاده کنید، و زمین را پر کنید.» «۱»

و آیا ایمان و اعتراف ابراهیم نسبت به اراده الهی به‌جز خیرات زمین به عنوان پاداش پذیرفته شده است؟ «به ذاتم سوگند می‌خورم، پروردگار می‌گوید، همانا من به خاطر این‌که تو این کار را کردی و تنها پسرت را نگاه نداشتی، به تو مبارک باد ویژه می‌گویم، و نسل خود را هرچه بیشتر هم‌چون ستارگان آسمان و شن‌های کنار دریا زیاد کن! تا نسل تو درب دشمنانش را وارث گردد.» «۲»، و از آن زمان این افکار در نزد اولاد حضرت ابراهیم مأنوس گردید، و همین افکار جوهر عمل سلام و مبارک باد شد، و از این‌رو اسحاق به یعقوب با این عبارات تبریک گفت: «باید خداوند از بخشش آسمان و از چربی زمین و زیادی گندم و شراب به شما بدهد تا اجتماعات تو را بپرستند و قبایل تو را سجده کنند.» «۳»

و نیز پروردگار به اسرائیل (یعقوب) می‌گوید: «میوه بده، و افزون کن، امّت و جماعت امّت‌ها از تو باشند و پادشاهان از صلب تو بیرون خواهند آمد، و زمین را که به ابراهیم و اسحاق دادم به تو می‌دهم و پس از تو به ذرّیه تو بخشنده‌ترین زمین را خواهم داد.» «۴»

و سرانجام به موسی علیه السّلام می‌رسیم که هرگز کاری نمی‌کند، جز رشد دادن خود هدف تا فرزندان اسرائیل را پند دهد و به ایشان این دعوت الهی را منتقل می‌کند: «و شما پروردگار، یعنی خدایتان را می‌پرستید، و او به نان و آبتان برکت می‌دهد و بیماری را از بین شما برطرف می‌کند، در سرزمین تو سقط‌کننده جنین و نازا نخواهد بود، ایّام خودت را کامل کن، هیبت و جلال مرا پیش از خودت بفرست و بر تمام قبایل و بر تمام جوامعی که برایشان وارد می‌شوی، سخت بگیر تا از میان برداری ...» «۵». آن‌گاه در مرحله دیگری می‌گوید:

«هرگاه در واجبات من حرکت کردید و وصیت‌های مرا پاس داشتید و آنها را به کار بستید، در آن حال باران شما را می‌دهم و زمین غلّه‌اش را عطا می‌کند و درختان باغ‌ها میوه‌هایشان را می‌دهند و محصول کشاورزی شما به چیدن می‌رسد و چیده‌ها به کشت می‌پیوندد، پس نانتان

---

(۱)- سفر تکوین، اصحاح سوم: ۹/ ۱.

(۲)- همان: ۲۲/ ۱۶/ ۱۷.

(۳)- ر ک: سفر تکوین، اصحاح: ۲۷، جمله ۲۸- ۲۹.

(۴)- همان: ۳۵/ ۱۱- ۱۲.

(۵)- سفر خروج: ۲۳/ ۲۵- ۲۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۳

را به خاطر سیری می‌خورید و در سرزمینتان در امن و امان ساکن می‌شوید، و سلامت و تحیّت را در زمین قرار می‌دهم تا شما بخوابید و کسی نباشد که شما را ناراحت کند و حیوانات وحشی پست را از روی زمین نابود می‌کنم و هیچ شمشیری در سرزمین شما نبرد و شما دشمنانتان را دور سازید و در برابر شما به وسیله شمشیر به خاك افتند ... ولی اگر به سخنان من گوش فرا ندهید و به هریك از این وصایا عمل نکنید ... من این بلاها را به سر شما می‌آورم؛ ترس، سل و تب را بر شما مسلّط می‌کنم ... و شما بیهوده کشاورزی می‌کنید و دشمنان شما می‌خورند، و من توجّهم را بر ضدّ شما می‌کنم، پس شما در برابر دشمنانتان به هزیمت می‌روید و شکست می‌خورید.» «۱».

و در جای دیگر چنین می‌گوید: «به خاطر آنکه شما این احکام را می‌شنوید و پاس می‌دارید و بدان‌ها عمل می‌کنید، پروردگار خداوند شما، پیمان و احسان را برای تو حفظ می‌کند که بین پدرانت تقسیم کرده و تو را دوست می‌دارد و به تو برکت می‌دهد و تو را افزون می‌گرداند و میان شما فرد بی‌اولاد و نازائی نخواهد بود و همچنین میان دام‌های شما، و خداوند تمام بیماری‌ها را از شما دور می‌کند. و همه نعمت‌هایی را که پروردگار خدای تو به تو می‌دهد، همه را می‌خوری.» «۲»

ما این حق را داریم که در برابر کثرت این جریان صاحب تفکّر ویژه، از وضعیتی که موسی علیه السّلام داشت و در سخنان مرتّب خود می‌نالید و عرضه می‌داشت:

« (خداوندا) به لطف و مهربانیت مردمانی را که فدا کرده‌ای، راهنمایی کنی؛ به نیرو و توانت ایشان را به جایگاه قدست هدایت نمایی!» «۳»

البتّه از کلمه «جایگاه» اساسا چیز دیگری را- غیر از ارض موعود بعد از رود اردن، شهر کنعانیان- اراده کرده است ... با همه این‌ها، این همان تفسیری است که بخش دیگری آن را برای ما مطرح می‌کند: «جایگاه او را شما می‌طلبید و به آنجا می‌آیید و موادّ سوختنی و حیوانات قابل ذبح و اشیاء قابل تقسیم خود را به آنجا منتقل می‌سازید ...» «۴»

و همچنین از زمان آدم تا زمان موسی- تا پایان عهد وی به هیچ اشاره‌ای در هیچ مکانی به زندگی پس از مرگ برخورد نمی‌کنیم- گویا برای اعتقاد به زندگی دیگری جایی در ادیان

---

(۱)- ر ك: سفر احبار الاوّیّن: ۲۶/ ۳- ۱۷.

(۲)- ر ك: سفر تثنیه، اصحاح هفتم/ ۱۲- ۱۶ و ر ك: اصحاح یازدهم: ۱۳ و پس از آن.

(۳)- ر ك: خروج: ۱۳- ۱۵.

(۴)- ر ك: سفر تثنیه: ۱۲/ ۵- ۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۴

ایشان نیست. «۱»

ولی برای این‌که ما صفحات را برگردانیم و با یك جهش به «عهد جدید» برسیم، و در اینجا به آوایی نو و توانمند گوش فرادهیم، در اینجا شخص به خوبی احساس می‌کند که از طرفی به دورترین نقطه طرف مقابل آن انتقال یافته است، به راستی رابطه ما با جهان ثابت با تمام غنا و ثروت و عظمتی که به زودی از هم می‌پاشد، این علاقه و دلبستگی نسبت به ما قید و بندهایی است که سزاوار است ما خودمان را از آن آزاد کنیم، چشممان نباید همچنان به زمین دوخته باشد، بلکه همواره به آسمان توجّه کنیم، زیراکه از قول یسوع مسیح است که به یکی از تازه ایمان‌آورندگان می‌گوید: «اگر می‌خواهی کامل شوی، برو اموالت را بفروش و به مستمندان بده تا برایت گنجی در آسمان شود، و آنکه پیرو من باشد، مقامی والا دارد.» «۲»، و به شاگردانش گفت:

«شما در پی آن نباشید که بخورید و بیاشامید و سروصدا نکنید، که همه این‌ها را امّت‌های جهان می‌طلبند، و شما آگاه باشید که

پدرتان می‌داند که شما به این‌ها نیازمندید، بلکه ملکوت خدا را بجویید و همه این‌ها برای شما افزون می گردد ... اموالتان را بفروشید و صدقه دهید، زیرکانه برای خودتان عملی فناناپذیر انجام دهید و گنجی که در آسمان‌ها تمام نمی‌شود ...، زیرا در آنجا گنج شما همان قلب شما نیز هست.» «۳» عین این تعلیمات را شاگردان مسیح، همین‌طور مطرح می کنند، قدّیس بولس در رساله خود به تیموثاوس نوشت: «به ثروتمندان در تمام روزگار حاضر سفارش کن! خودبزرگ‌بینی نکنند و امید خود را به غیر از آنکه بی‌نیاز واقعی است، نبندند؛ بلکه بر خدای زنده امیدوار باشند که همه چیز را با بی‌نیازی به ما ارزانی داشته تا بهره ببریم، درحالی‌که برای خویشتن اساس و پایه نیکی، برای آینده، اندوخته کنند، تا به زندگی ابدی

---

(۱)- این برخلاف آن است که قرآن کریم در سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۷، راجع به ایشان به ما می گوید: «وَ لا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ»، (خداوندا) مرا در روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند، خوار نکن. و در سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶ «وَ اکْتُبْ لَنا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنا إِلَیْکَ قالَ عَذابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ، فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیاتِنا یُؤْمِنُونَ»: (خداوندا) در این جهان و در سرای دیگر نیکی برای ما مقدّر فرما! ما به سوی تو بازگشت کرده‌ایم خداوند فرمود: عذاب و کیفرم را به هرکس بخواهم می‌رسانم، امّا رحمت من همه چیز را دربر گرفته است من به زودی رحمتم را برای (کسانی که سه کار را انجام می‌دهند) می‌نویسم، آنها که تقوا پیشه می کنند و آنها که زکات می‌دهند و آنها که به آیات ما ایمان می آورند.

(۲)- ر ک: انجیل متی: ۱۹/ ۲۱، و مرقس: ۱۰/ ۲۱.

(۳)- ر ک: انجیل لوقا: ۱۲/ ۲۹- ۳۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۵

بپیوندند.» «۱»، «این عالم را دوست مدارید و نه اشیایی را که در این عالم است ... و این است آن وعده‌ای که او ما را بدان وعده داده، یعنی حیات ابدی.» «۲».

و این‌چنین می‌بینیم که آرمان انجیلی همواره جایگاه آخرت است، و درباره زندگی پس از مرگ، مگر در یکجا و بس «۳»، که در آن یکجا حضرت مسیح به پاداشی دوگانه: در زندگی آینده و در این زندگی وعده داده است (و این زیادتی است که در انجیل مرقس؛ اصحاح دهم، جمله ۳۰، می‌بینیم، ولی این مطلب در انجیل متی، اصحاح نوزدهم: ۲۹ وجود ندارد).

نظام توجیه قرآنی

هم‌اکنون ما در موضعی هستیم که می‌توانیم از خلال آن به بهترین روش با آموزش تبلیغ قرآنی مواجه شویم و ارتباط آن را با تبشیر کتاب مقدّس ثابت کنیم، و به زودی خواهیم دید که نظریّه یهود و مخالف آن نظریّه مسیحیّت در یک ترکیب هم‌سو، باهم سازش می کنند، تنها این هم نیست، بلکه علاوه بر این، خواهیم دید که عناصر جدیدی در این ترکیب داخل می‌شود تا این که بر غنا و گسترش آن بیفزاید.

به راستی ما به نوعی از شمارش عمومی اقدام کردیم «۴»، کمبود تعلیمات قرآنی که در استدلال حکمتش بر تنها قدرت و سلطه امر خدا بسنده کرده بود، ما را به وحشت انداخت. و در نتیجه دیدیم این شکل نظریّه کانت که الزام و تعهّد بر وظیفه را مجرّد از مادّه و براساس شکل محض وی استوار ساخته است: «این کار را بکن! چون فرض و واجب است.»، در بسیاری از موارد کتاب مقدّس اسلام، چنین چیزی معمول و مأنوس نیست، با این همه در ده آیه که تمام آنها نیز

---

(۱)- ر ک: رساله بولس، نخستین فرستاده به جانب تیموثاوس: ۶/ ۱۷- ۱۹.

(۲)- ر ك: رساله يوحنّا، نخستين فرستاده: ۲/ ۱۵- ۲۵.

(۳)- چه‌بسا مناسبت دارد كه ما نيز برخى از فقرات رسائل قدّيس بولس را بر آن بيفزاييم، آنجا كه به فرزندان فرمانبردارش وعده عمرهاى طولانى بر روى زمين مى‌دهد [رساله بولس، نخستين فرستاده به جانب مردم افسس- ۳] و به توده مردم وعده مى‌دهد كه خداوند تمام نعمت‌هاى مادّى آنها را زياد مى‌كند تا اين‌كه همه وقت و در همه چيز خودكفا شوند، در تمام اعمال شايسته بيفزايند و به مستمندان بدهند [رساله دوّم بولس، رسول به مردم كورنثوس، اصحاح نهم: ۸- ۱۱] و آنجا كه زيادى مرگ‌ها و شمار زيادى از بيمارى‌ها و ناتوانى‌ها را به خاطر كوتاهى و اخلال بر بعضى از واجبات دينى تفسير مى‌كند.

(۴)- در آخر هر مجموعه برخى از آياتى را كه بيانگر يك تفكّر واحدى است، ارجاع مى‌دهيم، حرف (آ) را براى تعيين آيات مكّى و حرف (ب) را براى تعيين آيات مدنى اضافه مى‌كنيم.

آيين اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۶

پس از هجرت نازل شده، اين را يافتيم «۱».

جز اين‌كه نبودن علّت مورد ذكر، وجود مضمون علّت را به يقين نفى نمى‌كند. و حق اين است كه اقتضاى ايمان و تسليم مشروط به اوامر الهى نيست، درحالى‌كه هدف از ايمان با همه شدّت و حدّت روشن است و خداى سبحان مى‌فرمايد: «وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ.» «۲»، و مى‌فرمايد: «وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ ما فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ.» «۳».

باوجود اين، به نام همين ايمان ما مى‌توانيم زير پوشش همين وضع ظاهر، سبب و علّت پنهانى را پيدا كنيم و به برخى از آثار پاكيزه هرچند در محدوده اندك، تسليم شويم: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً.» «۴».

دستور الهى بدون تعيين علّت و سبب در نظر ما يك حرف زور و يا ديكتاتورى نيست، بلكه صفاتى از علم و حكمت را به‌طور جدّى و قانع‌كننده تجسّم مى‌بخشد تا آنجا كه در باطن ما رضايت كامل را تأمين مى‌نمايد «۵».

بنابراين؛ اگر اين نوع از اوامر مطلقه را كنارى بگذاريم، خواهيم ديد كه وصايا و سفارش‌هاى قرآنى بر اصول و پايه‌هاى گوناگونى استوارند، ولى همه آنها را ممكن است به سه مجموعه بزرگ بازگشت داد كه عبارت است از: انگيزه‌هاى درونى، اعتبارات شرايط محيط، و موضع انسان و اعتبارات نتايجى كه مترتّب بر عمل است.

پس بايد به‌طور متوالى از اين سه گروه سخن بگوييم، و بايد هدفمان در اين بحث آن باشد كه ببينيم هركدام از اين سه مجموعه در چه چيز تجسّم مى‌يابد و جايگاه هركدام از آنها در مجموع چيست؟

---

(۱)- بقره (۲) آيه ۲۷۵، نساء/ ۷، ۱۱، ۱۲، ۲۴- مكرّر- و ۱۰۳، توبه/ ۶۰، مجادله/ ۳ و ممتحنه/ ۱۰ (اين‌ها ده آيه مدنى (ب ۱۰) مى‌باشد.).

(۲)- احزاب (۳۳) آيه ۳۶: هيچ مرد و زن باايمانى حق ندارد، هنگامى كه خدا و پيامبرش مطلبى را لازم بدانند، اختيارى از خود در برابر فرمان خدا داشته باشد.

(۳)- نساء (۴) آيه ۶۶ (بخشى از آيه): مسلّما اگر به آنان دستور مى‌داديم كه يكديگر را بكشيد و يا از وطن و خانه خود خارج شويد، تنها عدّه كمى از آنها آن را انجام مى‌دادند.

(۴)- نساء (۴) آيه ۶۶: اگر آنها اندرزهاى خدا و پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را بپذيرند، هم به سودشان است و هم باعث تقويت ايمان آنها است.

(۵)- ر ك: به‌خصوص (سوره نساء/ ۱۱ و ۱۲ و ۲۴ و سوره توبه/ ۶۰ و سوره ممتحنه/ ۱۰).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۷

الف- انگیزه‌های درونی

منظور ما از عبارت (انگیزه‌های درونی) در اصل تکلیف از نظر عقلی مراجعه کردن به ارزش اخلاقی است که با این تکلیف ارتباط دارد، و این یک ارزش مثبت است درحالی‌که هم به فرمان و دستور الهی دلالت می‌کند و هم بر عمل به آن، و یک ارزش سلبی است، درحالی‌که به نهی الهی و یا بر معصیتی دلالت دارد.

این ارزش هم‌چون حق و باطل، و عدل و ظلم در ذات خود یک ارزش موضوعی است، و یا یک ارزش ذاتی، مانند بصیرت قلبی و کوردلی، و پاکی دل و آلودگی آن است.

از نظر ما سه نمونه ممکن برای ارتباط بین ارزش و موضوع وجود دارد، و هرگز دشوار نیست که در عمل بر جنبه‌ای که به هرکدام از آنها برمی‌گردد، آگاهی پیدا کنیم؛ در بین اسنادی که تحت این عنوان آنها را گرد خواهیم آورد، به این ترتیب یا موضوع این ارزش را از طبیعت ویژه‌ای می‌گیرد، و یا این‌که از حالت قبلی به عنوان اثری از آن و یا حالت بعدی به عنوان یک سبب آن نگاه می‌دارد.

به عبارت دیگر، ما موضوع را اندازه‌گیری می‌کنیم و مبلغ معیّنی را برای آن اختصاص می‌دهیم، چه این بدان جهت باشد که دارای ارزشی است که به معنای خاصّ آن ارتباط دارد و یا به سبب ارزش‌هایی باشد که در وقتی که اصل آن را یادآور می‌شویم، آن ارزش‌ها را منعکس می‌کند، و یا به خاطر ارزش‌هایی است که همراه دارد و آنها را تحقّق می‌بخشد.

واقعیّت مطلب آن است که ما به طفیل تحلیلی که در دو جنبه ژرفا و امتداد داریم، می‌توانیم در مورد ارزش یک عمل یا یک قاعده، یا موضع‌گیری و یا نظریّه‌ای قضاوت کنیم، بنابراین؛ گاهی چیزی را در حالت ثابت و در معنای مشخّص آن، و گاهی به‌طور عمودی در مجرای رشد و پیدایش آن می‌نگریم و گاهی نزولی به آثار نزدیک و یا دور آن می‌نگریم، و چون هدف ما اینجا در تمام حالات رسیدن به حکم اخلاقی است، پس باید از جهتی ارزش درخواستی عین آن صفت را داشته باشد و از سوی دیگر، باید ارتباط آن با موضوع به صورت یک رابطه طبیعی جلوه‌گر باشد، و شاید بگوییم: از نظر تحلیلی، نه آن رابطه اصطلاحی که قانون‌گذاری پیشنهاد می‌کند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۸

آیات شریفه‌ای که هم‌اکنون بدان‌ها گزینشی مراجعه می‌کنیم، از این شرط دوجانبه پاسخ می‌دهد، و این آیات کامل‌ترین سهم، و بیشترین تجرّد و برکناری و پاکی از غرض را در روش تبلیغ قرآنی دارند؛ در این آیات اصرار بر انگیزه اخلاقی، با وسایل اخلاقی و به خاطر هدف‌های اخلاقی وجود دارد، بلکه این عبارات اشاره ندارد به آنچه در جاهای دیگر می‌بینیم که باطل و شرّ می‌روند و به نابودی می‌انجامند و حق و نیکی می‌مانند و نتایج و ثمرات ماندگار دارند، و از بین رفتنی نیستند؛ و چنان‌که این مطالب در این آیه شریفه به صورت رمز آمده است: «كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ.» «۱»، و این آیه: «أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ. تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ.» «۲».

به راستی که در اینجا به‌طور اساسی توجّه به صفات ذاتی ویژه به عمل آمده است. و اگر نبود که ما به‌طور دقیق گزینش کردیم، می‌توانستیم ستون اسناد خودمان را طولانی‌تر نماییم، و از این‌رو؛ اوّلا ما خودمان را ملزم کردیم که از قرآن جز آنچه را که مربوط به آموزش قرآنی به معنای دقیق کلمه است، انتخاب نکنیم، به این معنی که جدای از تعلیمات پیش از آن و آنچه در آن نقل شده

است «۳». وانگهی؛ ما توقّف نکنیم، مگر در عباراتی که در نظر ما کمترین کتمان و یا

(۱)- رعد (۱۳) آیه ۱۷: این گونه خداوند برای حق و باطل مثال می‌زند، امّا کف‌ها (ی بلندآواز و میان‌تهی) به کنار می‌روند، و آبی که برای مردم مفید و سودمند است، در زمین می‌ماند. این‌چنین خداوند مثال‌هایی می‌زند.

(قابل ذکر است که بسیاری از مباحث علمی را وقتی که با مثال آمیخته می کنند، برای توده مردم قابل فهم‌تر می‌شود.- م.)

(۲)- ابراهیم (۱۴) آیه‌های ۲۴- ۲۶: آیا ندیدی چگونه خدا مثالی برای کلام پاکیزه زده و آن را به شجره طیّبه و پاک تشبیه کرده است، اصل و ریشه آن ثابت و مستحکم، و شاخه‌هایش در آسمان است.

در هر زمان میوه خود را می‌دهد، به اذن پروردگارش (و طبق یک سنّت الهی). (آری) خداوند برای مردم مثال‌هایی می‌زند، شاید متذکّر شوند.

(امّا) مثل کلمه خبیثه و ناپاک، همانند درخت خبیث و ناپاک و بی‌ریشه است که از روی زمین کنده شده (و در برابر طوفان‌ها هر روز به گوشه‌ای پرتاب می‌شود و) قرار و ثباتی برای آن نیست.

(۳)- باید در حاشیه این سخن خاطرنشان کنیم که قرآن از طرح آنچه قبلا وحی شده، به آوا و نغمه پاکیزه‌اش بسنده نمی کند، بلکه آنها وحیی است که قرآن خود مدّعی نیست، مگر این که آنها را تصدیق دارد و مکمّل آنهاست.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۶۹

پوشیدگی را ندارند «۱».

و در نهایت، وقتی که انگیزه باطنی مانع از اعتبارات دیگر نیست، ما جز نصوصی را که عنصر باطن جایگاه نخست را در آنها دارد، پذیرا نیستیم.

و بیشتر اوقات می‌بینیم، مقدّمات انگیزه‌ای را قرآن یادآور شده است که بر آنها اعتماد دارد و به صورت تفسیر استعمال می‌شوند و احیانا، همان موضوع امر می‌باشد، تا آنجا که اگر ما اشیا را با نامشان بخوانیم، باید بگوییم که آن مقدّمات هم‌چون علّت و معلول به کار می‌روند.

و اکنون پس از این توضیح باید نخست بنگریم که چگونه قرآن درحالی‌که نگرش عمومی خود را توجیه می کند، اصرار دارد، بر این که به ما بنمایاند که این نظریّه و نگرش چیست و آنچه در جوهر ذات آن نیست و از این نظریّه نقایص را نفی کند، نظریّه‌ای که هر نوع نگرش باطل و یا مغرضانه را عیب می‌شمرد و نیز صفات ویژه توانمندی را برای قانع کردن عقولی که خود را مدیون حقیقت می‌بیند، اثبات نماید.

قرآن اعلان می کند که یک قضیّه اکتسابی نیست و هم‌چنین نظامی نیست که بنیانگذارش به خاطر رسیدن به اجر و مزدی آن را فراهم کرده باشد: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْری لِلْعالَمِینَ.» «۲».

(۱)- برای این که از چنین تردیدی به دور باشیم، ما را از این دسته مطالب به دور نگه داشته؛ از تمام احکامی که در ضمن این سخن آمده است: «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ.»، بقره/ ۵۴. این جمله تعبیری است که دو تفسیر متفاوت را پذیراست؛ یا به این معنی است که بیشترین سود را- با پاداش و مجازاتی که دارد- برای شما خواهد داشت، و یا این که خیر بزرگی برای شما در آن است، به خاطر کمال‌پذیری وجود خاصّ شما، و به این دلیل از بین احکامی که مربوط به ظلم انسان به خویشتن خویش است، ما را از احکامی غافل داشته است که سبک آنها به تفسیر آلودن انسان و تباه‌سازی اخلاقی وی تنها متوجّه نیست، بلکه احکامی را که سبک آن آیات به تعویض شخص، ثوابش را با عقاب نیز تفسیر می کند.

(۲)- انعام (۶) آیه ۹۰: به مردم بگو: من هیچ‌گونه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از شما تقاضا نمی‌کنم، به‌علاوه این قرآن و رسالت و هدایت یک بیدار باش و یادآوری به همه جهانیان است.

نویسنده براساس یادآوری معنای مورد نظر و اشاره به آیات شریفه با ذکر شماره آیات در حاشیه، مطالب را درج کرده است، درحالی‌که ما به عنوان کمک به خواننده لازم دیدیم، برای پی‌گیری این طرز تفکّر آیه‌ای از آیات را ذکر کنیم و به بقیّه آیات با ذکر شماره اشاره نماییم. دراین‌باره، به آیه ۱۰۴، سوره یوسف توجه کنید: «وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ.» یعنی: تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته‌ای، این دعوتی عمومی و تذکّری است برای جهانیان. و مؤمنون (۲۳)-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۰

و نیز اعلان می‌کند که نظام قرآنی آن نظامی نیست که به اجبار و اکراه خود را تحمیل کند، بلکه پیامی است برای ابلاغ و آموزشی است که براساس توافق و موافقت آزادانه عرضه می‌شود:

«لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.» «۱»، «فَإِنْ حاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْأُمِّيِّينَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ.» «۲»

علاوه بر این‌ها این قرآن، سخن یک شاعر یا کاهن و یا خواب‌دیده نیست:

«بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَذَكِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكاهِنٍ وَ لا مَجْنُونٍ أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ.» «۳».

و آن از نوع دیوانگی نیست: «أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ.» «۴».

و یک الهام شیطانی نیست: «وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّياطِينُ.» «۵».

و نه اختراعی دروغین: «وَ إِذا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قالُوا لَوْ لا اجْتَبَيْتَها قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما يُوحى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي.» «۶»

- آیه ۷۲: «أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَراجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»، یا این‌که تو از آنها اجر و مزد و هزینه‌ای (در برابر دعوتت) می‌خواهی، با این‌که مزد پروردگارت بهتر و او بهترین روزی‌دهندگان است، و سوره ص/ ۸۶، شورا/ ۲۳، طور/ ۴۰، قلم/ ۴۶.

(هفت آیه مدنی است- آ-).

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۵۶: در قبول دین، هیچ اکراهی نیست، (زیرا) راه درست از بیراهه آشکار شده است.

(۲)- ر ک: بقره/ ۲۵۶، آل عمران/ ۲۰، و همچنین مائده/ ۹۲ و ۹۹، انعام/ ۹۰، یونس/ ۹۹ و ۱۰۸، رعد/ ۴۰، نحل/ ۸۲، ص/ ۸۷، زمر/ ۴۱، شورا/ ۴۸، زخرف/ ۴۴، تغابن/ ۱۲، مزمّل/ ۵۲، الحاقه ۴۸، مدثّر ۵۴، انسان/ ۲۹، عبس/ ۱۱، تکویر/ ۲۷، غاشیه/ ۲۱ و ۲۲. (- ۱۷ مدنی (ب) و ۴ مکّی (آ))

(۳)- ر ک: انبیاء/ ۵، شعرا/ ۲۲۴، یس/ ۶۹، صافّات/ ۳۶، الحاقه/ ۴۱، طور/ ۳۰- ۵۲، عنکبوت، الحاقه/ ۴۲- ۲۱ و مائده. (- ۹ آیه- الف):

آنها گفتند: (آنچه محمّد آورده، وحی نیست)، بلکه خواب‌های آشفته است، به خدا افترا بسته، نه او یک شاعر است ....

(۴)- ر ک: اعراف/ ۱۸۴، مؤمنون/ ۷۰، سباء/ ۸ و ۴۶، صافّات/ ۳۶، دخان/ ۱۴، طور/ ۲۹، قلم/ ۲- ۵۱، تکویر/ ۲۲. (- ۱۰ آیه الف): آیا آنها فکر و اندیشه خود را به کار نینداختند، که بدانند هم‌نشین آنها (پیامبر) هیچ‌گونه آثاری از جنون ندارد، او فقط بیم دهنده آشکاری است.

(۵)- ر ک: شعراء/ ۲۱۰، تکویر/ ۲۵ (- دو آیه آ): شیاطین و جنّیان این آیات را نازل نکرده‌اند.

(۶)- ر ک: اعراف/ ۲۰۳، یونس/ ۱۵، ۳۷ و ۳۸، هود/ ۱۳ و ۳۵، رعد/ ۳، نحل/ ۱۰۱، انبیاء/ ۵، فرقان/ ۴، احزاب/ ۳، سبأ/ ۸ و ۴۳،

شوری/ ۲۴، احقاف/ ۸، طور/ ۳۳، الحاقه/ ۴۴ (- ۱۷ آیه آ): و هنگامی که آیه‌ای برای آنها نیاوری، می گویند: چرا از پیش خود-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۱

و نه بیانی از روی هوا و هوس: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی » «۱».

بلکه؛ قرآن نوری الهی است: «یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً.» «۲».

نوری است که جهت خیر و نیکی را به شما می‌نمایاند: «هُدیً لِلْمُتَّقِینَ.» «۳».

و شما را در استوارترین راهها قرار می‌دهد: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ.» «۴».

به راستی که قرآن بهترین گفتار است: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ.» «۵».

و قرآن فهم و آگهی ثابت و استواری است: «یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَةِ.» «۶».

دارای وزنی سنگین و ارزش والاست: «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیلًا.» «۷».

- آنها را تنظیم نمی کنی؟ بگو: من تنها از آنچه به سویم وحی می‌شود، پیروی می کنم و جز آنچه پروردگارم وحی می کند، نمی گویم.

(۱)- ر ک: نجم/ ۳ (- یک آیه آ): و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید.

(۲)- ر ک: نساء/ ۱۷۴، مائده/ ۱۵، انعام/ ۱۰۴ و ۱۲۲، اعراف/ ۱۵۷ و ۲۰۳، رعد/ ۱۶، ابراهیم/ ۱، نور/ ۳۵ و ۴۰، احزاب/ ۴۶، فاطر/ ۲۰، زمر/ ۲۲، شورا/ ۵۲، جاثیه/ ۲۰، جمعه/ ۹، تغابن/ ۸ (- ۱۲ آ و ۵ ب): ای مردم! از طرف پروردگار شما پیامبری آمده که دلایل آشکاری دارد، همچنین نور آشکاری (قرآن) با او فرستاده شده که روشنگر راه سعادت شماست.

(۳)- ر ک: بقره/ ۲، ۵، ۹۷، ۱۳۷ و ۱۵۰، آل عمران/ ۲۰، ۱۰۳ و ۱۳۸، انعام/ ۱۵۷، اعراف/ ۵۲، ۱۵۸ و ۲۰۳، توبه/ ۱۸ و ۳۳، یونس/ ۵۷، ۱۰۸، یوسف/ ۱۱۱، نحل/ ۶۴، ۸۹ و ۱۰۲، طه/ ۱۳۵، نور/ ۵۴، صافّات/ ۲/ ۷۷، ص/ ۴۹ و ۸۵، لقمان/ ۳ و ۵، سجده/ ۳، احزاب/ ۴، سباء/ ۲۴، زمر ۱۸، ۴۱ و ۴۴، زخرف/ ۲۴، جاثیه/ ۱۱ و ۲۰، فتح/ ۲۸، نجم/ ۲، ۲۳ و ۳۰، صف/ ۹، قلم/ ۷، ضحی/ ۷، علق/ ۱۱ (- ۳۰ الف و ۱۴ ب): ای مردم، از طرف پروردگار شما پیامبری آمده که براهین آشکاری دارد و نوری به نام قرآن ....

(۴)- فاتحه/ ۵، بقره/ ۲۵۶، آل عمران/ ۱۰۱، نساء/ ۴۶، انعام/ ۳۹، ۱۲۶، ۱۵۳ و ۱۶۱، نحل/ ۷۶، اسراء/ ۹، کهف/ ۱، طه/ ۱۳۵، حج/ ۶۷، مؤمنون ۷۳، نور/ ۴۶، روم/ ۳۰، یس/ ۴، ۶۱، زمر/ ۲۸، شوری/ ۵۲، زخرف/ ۴۳ و ۶۱، احقاف/ ۳۰، ملک (۶۷) آیه ۲۲، جن/ ۲، تکویر/ ۲۸، بیّنه/ ۲ و ۳ (- ۲۰ آ و ۶ ب): ما را به راه راست هدایت فرما!

(۵)- زمر (۳۹) آیه ۲۳ (- یک آ): خداوند بهترین سخن را نازل کرده است.

(۶)- ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷ (- یک آ): خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت‌قدم می‌دارد، هم در این جهان و هم در آن جهان.

(۷)- مزّمّل (۷۳) آیه ۵: ما به زودی سخن سنگینی را به تو القا خواهیم کرد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۲

و داوری و حکمی فیصله‌دهنده است: «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ.» «۱».

قرآن موافق فطرت است: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ.» «۲».

قرآن جهت درست است: «وَ عَلَی اللَّهِ قَصْدُ السَّبِیلِ.» «۳».

به راستی قرآن پیام‌رسان ملّت نیکوکار است و بر آن تأکید می‌ورزد: «قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» «۴».

قرآن عین عدالت است: «تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ.» «۵».

و عین حق و حقیقت است: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ.» «۶».

و برهان آشکاری است: «قُلْ إِنِّی عَلی بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّی.» «۷».

---

(۱)- ر ک: نبأ/ ۵، طارق/ ۱۳ و ۱۴ (- ۳ آ): که این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می‌کند و هرگز شوخی نیست.

(۲)- روم (۳۰) آیه ۳۰ (- یک آ): پس روی (دل) خود را متوجّه آیین پاک و خالص پروردگار کن! (چرا که) این فطرتی است پاک که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش خدا نیست، این است دین و آیین محکم و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

(۳)- نحل (۱۶) آیه ۹ (- ۱ آ): بر خداست که راه راست و صراط مستقیم را (که هیچ انحراف و کژی در او نیست)، در اختیار بندگان بگذارد.

(۴)- ر ک: بقره/ ۱۳۵، آل عمران/ ۹۵، نساء/ ۲۶، انعام/ ۹۰، نحل/ ۱۲۳، انبیاء/ ۹۲، مؤمنون/ ۵۲، صافات/ ۳۷، شوری/ ۱۳ (- ۶ آ و ۳ ب): بگو! بلکه پیرو آیین خالص ابراهیم گردید تا هدایت گردید و او هرگز از مشرکان نبود.

(۵)- انعام (۶) آیه ۱۱۵، نحل/ ۷۶ (- ۲ آ): کلام پروردگارت با صدق و عدل تکمیل شد و هیچ‌کس قادر نیست کلمات او را دگرگون سازد و شنوا و داناست.

(۶)- بقره (۲) آیه‌های ۲۶، ۹۱، ۱۰۹، ۱۱۹، ۲۱۳، آل عمران/ ۶۰، ۶۲، ۱۰۸، نساء/ ۱۰۵، ۱۰۷، مائده/ ۴۸، ۸۳، ۸۴، انعام/ ۵، ۶۶، ۱۱۴، ۱۱۵، اعراف/ ۱۸۱، انفال/ ۶، ۷، ۸، توبه/ ۳۳، یونس/ ۳۵، ۵۳، ۹۴، ۱۰۸، هود/ ۱۷، ۱۰۲، رعد/ ۱، ۱۹، نحل/ ۱۰۲، اسراء/ ۸۱، ۱۰۵، کهف/ ۲۹، ۵۶، مریم/ ۳۴، انبیاء/ ۱۸، حج/ ۶، ۶۲، مؤمنون/ ۷۰، ۹۰، قصص/ ۴۸، ۵۳، لقمان/ ۳۰، سجده/ ۳، احزاب/ ۴، سباء/ ۶، ۴۸ و ۴۹، فاطر/ ۲۴، ۳۱، صافات/ ۳۷، زمر/ ۲، ۴۱، غافر/ ۵، فصّلت/ ۴۲، ۵۳، شوری/ ۱۷ و ۲۴، زخرف/ ۳۰ و ۷۸، جاثیه/ ۶، احقاف/ ۷ و ۳۰، محمد/ ۲ و ۳، فتح/ ۲۸، ق/ ۵، ذاریات/ ۲۳، صف/ ۹، حاقه/ ۵۱ (- ۴۷ آ و ۲۳ ب): اما کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن مطلب حقی است از سوی پروردگارشان.

(۷)- انعام (۶) آیه‌های ۵۷، ۱۵۷، هود/ ۱۷، نمل/ ۷۹، عنکبوت/ ۴۹، غافر/ ۶۶، محمّد/ ۱۴، حدید/ ۹، طلاق/ ۱۱، بیّنه/ ۱ و ۴ (- ۷ آ و ۴ ب): من بیّنه و دلیل روشنی از طرف پروردگارم دارم، اگرچه شما آن را نپذیرفته و تکذیب کرده‌اید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۳

قرآن علم و آگاهی است: «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ.»* «۱».

و نیز حکمت است «۲». و هم ریسمان محکم: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى لَا انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» «۳».

و هم‌چنین شفای دل‌هاست: «يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.» «۴».

قرآن باعث تزکیه نفوس است: «وَ يُزَكِّيهِمْ.»* «۵»، و نیز حیات و زندگی را به معنای آسمانی کلمه بر آدمیان ارزانی می‌دارد: «أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ.» «۶».

این‌ها بودند حدود، (- ۲۰۹ آیه آ و ۸۰ آیه ب) که موضوعشان مشخّصات برجسته برای نگرش عمومی بود.

اگر ما اکنون از همه این‌ها به تفصیل درباره نگرش عمومی به احکام برگردیم، فضایل مهمّ عملی را نیز خواهیم دید، چه آن‌هایی که به ذات خود مورد فرمان الهی قرار گرفته‌اند (این‌ها بدون قید و شرط دیگری هستند) و یا آنهایی که هم‌چون نتیجه‌ای هدف

برای اعمال ویژه‌ای مقرّر گشته است و یا این‌که منبع ارزش‌هایی برای وجود آدمی می‌باشد.

امّا دستورات مثبتی که بیانگر این شرایط و امکانات است، دست‌کم آنها را در آیات ذیل

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۲۹، ۱۵۱، ۲۸۲، آل عمران/ ۱۶۴، نساء/ ۱۱۳ و ۱۶۶، هود/ ۱۴، طه/ ۱۱۴، ملک/ ۲ (- ۲ آ و ۷ ب): کتاب و حکمت به آنان بیاموزد.

(۲)- ر ک: بقره/ ۱۲۹، ۱۵۱، ۲۶۹، آل عمران/ ۱۶۴، نساء/ ۱۱۳، یونس/ ۱، اسراء/ ۳۹، لقمان/ ۲، احزاب/ ۳۴، سباء/ ۴، قمر/ ۵، جمعه/ ۲. (- ۵ آ، ۸ ب): ... حکمت به آنان بیاموزد.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۵۶، لقمان/ ۲۲ (- یک آ و یک ب): پس کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی دست زده است که گسستنی نیست و خدا شنوا و داناست.

(۴)- یونس (۱۰) آیه ۵۷، اسراء/ ۸۲، فصّلت/ ۴۴ (- ۳ آ): ای مردم! از سوی پروردگارتان، موعظه و اندرزی برای شما آمده، و کلامی که مایه شفای بیماری دل‌هاست و چیزی که مایه هدایت و راهنمایی است و رحمت برای مؤمنان می‌باشد.

(۵)- بقره (۲) آیه‌های ۱۲۹ و ۱۵۱، آل عمران/ ۱۶۴، زخرف/ ۲، عبس/ ۳، شمس/ ۹ (- ۲ آ و ۴ ب): و آنها را پاکیزه کند.

(۶)- انعام (۶) آیه ۱۲۲، انفال/ ۲۴، فرقان/ ۲۲ (- ۲ و یک ب): (افرادی را که در گمراهی بودند) آیا و کسی که مرده بود، به فرمان خدا (هدایت) زنده شده است، ما برای چنین افراد نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه بروند، مانند کسی است که در امواج ظلمت‌ها و تاریکی‌ها فرورفته و هرگز از آن خارج نمی‌گردد؟ این‌چنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۴

می‌بینیم که دستور می‌دهد یا ما را فرامی‌خواند به اینکه:

شخص به فراگیری وظایف و واجبات خود و آموزش واجبات دیگران اهمّیّت دهد: «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ.» «۱».

کوشش و تلاش اخلاقی: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراکَ مَا الْعَقَبَةُ فَکُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ یَتِیماً ذا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَةٍ.» «۲».

پیروی از الگوی خوب: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.» «۳».

اعمال متعادل به‌گونه‌ای که در حدّ میانه و معتدل باشد: «وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلًا.» «۴»

استقامت و پایداری: «فَلِذلِکَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ.» «۵».

سبقت گرفتن بر یکدیگر در کار خیر و بهترین امور: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ.»* «۶».

(۱)- توبه (۹) آیه ۱۲۲، نحل/ ۴۳، انبیاء/ ۷ (۲ آ و یک ب).

چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در شهر بماند) تا در دین و معارف و احکام اسلامی آگاهی یابند و به هنگام مراجعت یاران مجاهدشان از میدان جنگ احکام و فرمان‌های الهی را به آنها تعلیم دهند و از مخالفت آن انذار و بیمشان دهند، باشد (که این برنامه موجب شود) که آنها از مخالفت با فرمان خدا، بپرهیزند.

(۲)- ر ک: بلد (۹۰) آیه ۱۱- ۱۷ (- یک آ): ولی او (انسان ناسپاس) از آن گردنه مهم نگذشت، تو نمی‌دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده‌ای یا غذا دادن در روز گرسنگی یتیمی از خویشاوندان و یا مستمندی خاک‌نشین را.

(۳)- احزاب (۳۳) آیه ۲۱، احقاف/ ۳۵، ممتحنه/ ۴، صفّ/ ۱۴ (- یک آ و ۳ ب): برای شما در (زندگی) رسول خدا (و عملکرد او

در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود [برای آنها که امید به (رحمت) خدا و روز رستاخیز دارند ...].

(۴)- اسراء (۱۷) آیه ۱۱۰، فرقان/ ۶۷ (- ۲ آ) البتّه گاهی در زمینه نظام تفکّرات می‌خوانیم: مائده/ ۸۷، انعام/ ۱۴۱، اعراف (۷) آیه ۳۱: جز این‌که احکام در اینجا مشروط به جنبه دینی است، به‌طور خاص می گوید: خدای سبحان اسراف را دوست ندارد و همچنین یک اصل اخلاقی که وضع شده، پیش از هر چیز همچون ارزش ذاتیش محکوم و وابسته به این قدرت برتر می‌باشد.

بنابراین بر ما است که این آیات را نادیده بگیریم، چون به مجموعه‌ای که اکنون مورد بحث ماست، ارتباطی ندارد، و چون سزاوارتر به زمینه پاداش الهی است، بعدها بررسی می کنیم.

(۵)- شورا (۴۲) آیه ۱۵ (- یک آ): پس به همین خاطر تو نیز (انسان‌ها را به سوی این آیین الهی) دعوت کن و آن‌چنان‌که مأمور شده‌ای، استقامت نما!

(۶)- بقره (۲) آیه ۱۴۸، آل عمران/ ۱۱۴، مائده/ ۴۸، مؤمنون/ ۶۱ (- یک آ و ۳ ب): در اعمال نیک و خیرات بر یکدیگر سبقت بجویید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۵

اعمال نیکو: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.»* «۱».

اقوال نیکو و سخنان نیک: «وَ قُلْ لِعِبادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.» «۲».

راستی و درستی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.» «۳».

پاکدامنی و وقار: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ.» «۴».

استفاده از موادّ پاک و پاکیزه: «يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ.» «۵».

دلاوری، چابکی و پایداری: «وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» «۶».

نرمخویی و تواضع: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً.» «۷».

هوشیاری و بینش در احکام: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً.» «۸».

---

(۱)- هود (۱۱) آیه ۷، کهف/ ۷، ملک/ ۲ (- ۳ آ): به این خاطر قرار داد تا شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه ۵۳ (- یک آ): و به بندگان من بگو! سخنی را بگویند که بهترین باشد.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۷۱، توبه/ ۱۱۹، زمر/ ۳۳ (- ۱ آ و ۲ ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

(۴)- ر ک: نور/ ۳۰، ۳۱، ۳۳، احزاب/ ۳۲ و ۳۳، معارج/ ۲۹ و ۳۰، مدّثر/ ۴ (- ۲ آ و ۵ ب): به مؤمنان بگو! چشم‌های خود را (از نامحرمان) فروگیرند و عفاف خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است.

(۵)- بقره (۲) آیه ۱۶۸، ۱۷۲، مائده/ ۴ و ۵، نحل/ ۱۱۴ (- یک آ و ۴ ب): ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید، و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

(۶)- بقره (۲) آیه ۱۷۷، کهف/ ۲۸، مدّثّر/ ۷ (- ۲ آ و یک ب): کسانی هستند که در هنگام محرومیّت و فقر و به هنگام بیماری و درد و همچنین در وقت جنگ با دشمن صبر و استقامت به خرج می‌دهند و در برابر این‌ها زانو نمی‌زنند، آنها راستگویان و پرهیزگارانند.

(۷)- فرقان (۲۵) آیه ۶۳ (- یک آ): و بندگان خاصّ خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر روی زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند (و از روی جهل سخن زشت می گویند)، در پاسخ آن‌ها سلام می گویند.

(۸)- نساء (۴) آیه ۹۴، حجرات/ ۶ و ۱۲ (- سه ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه جهاد گام برمی‌دارید، تحقیق و جستجو کنید و به کسانی که اظهار اسلام می‌کنند، نگویید مسلمان نیستید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۶

نیکی به همگان: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ.» «۱».

نیکویی ویژه نسبت به والدین: «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً.»* «۲».

و بزرگداشت و اطاعت پدر و مادر و دلسوزی نسبت به آنها، فروتنی در برابر آنها: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً.» «۳».

رفتار نیک با همسران: «فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً.» «۴».

رفتار متقابل انسانی با زنان و مشورت دوجانبه و تبادل نظر با ایشان: «فَإِنْ أَرادا فِصالًا عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما.» «۵».

کمک و یاری در مورد نیاز فامیل به‌قدر امکاناتمان: «وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ.» «۶».

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۹۰ (- یک آ): (کلمه احسان از فعل متعدّی احسن به معنای کار خیر و یا محکم‌کاری، و از غیر فعل متعدّی (احسن الیه) یعنی به او نیکی و مهربانی کرد): خداوند فرمان به عدل و احسان می‌دهد.

(۲)- انعام (۶) آیه ۱۵۱، اسراء/ ۲۳، عنکبوت/ ۸، احقاف/ ۱۵ (- ۴ الف): و احسان نسبت به پدر و مادر.

(۳)- اسراء (۱۷) آیه ۲۳- ۲۴ (- یک آ): و پروردگارت فرمان داده، جز او را نپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو یا هردوی آنها نزد تو به سنّ پیری برسند (آن‌چنان‌که نیازمند به مراقبت دائمی تو باشند، از هرگونه محبّت در مورد آنها دریغ مدار و کمترین اهانتی نکن، حتّی) سبک‌ترین تعبیر اف به آنها مگو و بر سر آنها فریاد مزن! (بلکه) با گفتار سنجیده و بزرگوارانه با آنها سخن بگو! و بال‌های تواضع خود را در برابرشان از محبّت و لطف فرود آور و بگو: پروردگارا! آنها را مشمول رحمت خویش قرار ده، همان گونه که در کودکی، آنان مرا تربیت کرده‌اند.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۲۹، ۲۳۱، نساء/ ۱۹، طلاق/ ۲ (- ۴ ب): باید همسر خود را به‌طور شایسته نگهداری کنید و آشتی نمایید، و یا با نیکی او را رها سازید و برای همیشه از او جدا شوید. و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده‌اید، پس بگیرید.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۳۳، ۲۳۶، طلاق/ ۷ (- ۳ ب): اگر آن دو با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند، کودک را (زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست.

(۶)- بقره (۲) آیه ۲۳۳ و ۲۳۶، طلاق/ ۷ (- ۳ ب): در چنان حالی باید آنها را (با هدیه مناسبی) بهره‌مند سازید، بر آن‌کس که توانائی دارد، به اندازه توانائیش و بر آن‌کس که تنگدست است، به اندازه خودش هدیه مناسبی لازم است (و این حقّی است ...).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۷

عوض دادن به زنان در وقت طلاق: «وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ.» «۱».

کمک لازم برای خویشاوندان و همسایگان نزدیک و دور و در راه‌ماندگان و به‌طور کلّی کسانی که از ارث محرومند، و این‌ها کمکی است که پیشاپیش از مال انسان جدا شده است و همان‌طوری که سزاوار است از اشیاء ارزشمند در دست ما و از کسب و درآمد حلال ما داده شود:

«وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ.» «۲»، «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.» «۳»، «وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ.» «۴».

یاری به تهی‌دستان و یتیمان در زمان قحطی: «أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ یَتِیماً ذا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَةٍ.» «۵».

آزاد کردن بردگان: «وَ ما أَدْراکَ مَا الْعَقَبَةُ فَکُّ رَقَبَةٍ.» «۶».

امانتداری و پاکدامنی: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» «۷».

بخشندگی: «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً.» «۸».

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۲۹ و ۲۳۶ و ۲۴۱، ص/ ۴۹ (- ۴ ب): برای زنان مطلّقه هدیه شایسته‌ای است، این حقّی است بر پرهیزگاران.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۷۷: مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۹۲: شما هرگز به حقیقت برّ و نیکی نمی‌رسید، مگر این‌که از آنچه دوست دارید، در راه خدا انفاق کنید.

(۴)- معارج (۷۰) آیه ۲۴- ۲۵: و آنها که در اموالشان حقّ معلومی است، برای تقاضاکننده و محروم.

بقره (۲) آیه ۱۷۷، نحل/ ۹۰، اسراء/ ۲۶، نساء/ ۳۶، توبه/ ۶۰، معارج/ ۲۴ و ۲۵، بقره/ ۲۶۷، آل عمران/ ۹۲ (توجّه در برخی آیات تکرار شده- پنج آ و نه ب): یا غذا دادن در روز گرسنگی، یتیمی از خویشاوندان، یا مستمندی خاک‌نشین را.

(۵)- البلد (۹۰) آیه‌های ۱۴- ۱۶ (- یک آ)

(۶)- بلد (۹۰) آیه ۱۳، بقره (۲) آیه ۱۷۷، توبه (۹) آیه ۶۰ (- یک آ و دو ب): تو نمی‌دانی آن گردنه چیست! آزاد کردن برده‌ای ....

(۷)- انعام (۶) آیه ۱۵۲، بقره/ ۲۸۲، اسراء/ ۳۵ (- دو آ و یک ب): کم‌فروشی نکنید و حق پیمانه و وزن را با عدالت ادا کنید، هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی‌کنیم. هرگاه (به هنگام داوری و شهادت) سخن می‌گویید (از مسیر حق منحرف نشوید)، هرچند در مورد خویشاوندان شما باشد، به عهد الهی وفا کنید، این‌ها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند تا متذکّر شوید.

(۸)- رعد (۱۳) آیه ۲۲ (- یک آ): از آنچه به آنان داده‌ایم، در پنهان و آشکار انفاق می‌کنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۸

عدل و داد: «وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ» «۱».

و عدل و داد شکل شاهین ترازو است که به هیچ طرفی کج نمی‌شود، «وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ.»* «۲».

در وقت لزوم شهادت صادقانه ادای شهادت کردن «وَ لا تَکْتُمُوا الشَّهادَةَ» «۳» حتّی اگر شهادت راست به ضرر خویشاوندان و یا خودمان باشد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ.» «۴».

بازگرداندن امانت به صاحبش: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ.» «۵».

وفای به عهد و پیمان‌های قطعی که با عبارت خاصی گفته شده و سوگند نیز یاد کرده‌اند:

«وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» «۶».

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۵۸، بقره/ ۲۸۲، ۵۸، ۱۲۷، ۱۳۵، مائده/ ۸ انعام/ ۱۵۲، اعراف/ ۲۹، نحل/ ۹۰، شوری/ ۱۵، حدید (۵۷) آیه ۲۵ (- پنج آ و ۶ ب): به هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، از روی عدالت حکم کنید.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه ۳۵، رحمن/ ۷- ۹ (- دو آ): و با میزان و ترازوی صحیح و مستقیم وزن کنید.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۸۲- ۲۸۳، طلاق/ ۲ (- ۳ ب) و شهادت را کتمان نکنید.

(۴)- نساء (۴) آیه ۱۳۵، انعام/ ۱۵۲ (- یک آ و یک ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کاملا قیام به عدالت کنید و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید، اگرچه به زیان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۸۳، نساء/ ۵۸، معارج/ ۳۲ (- یک الف و ۲ ب): اگر بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می‌تواند بدون نوشتن سند و رهن با او معامله کند و امانت خویش را به او بسپارد)، در این صورت کسی که امین شمرده شده است، باید امانت (و بدهی خود را به‌موقع) بپردازد و از خدایی که پروردگار اوست، بپرهیزد.

(۶)- بقره (۲) آیه ۱۷۷، مائده/ ۱، رعد/ ۲۰، معارج/ ۳۲ (- دو الف و دو ب): کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند، وفا می‌کنند و کسانی هستند که در هنگام فقر و محرومیّت و به هنگام بیماری و درد و هم‌چنین در موقع جنگ با دشمن صبر و استقامت به خرج می‌دهند و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند، آنها کسانی هستند که راست می‌گویند و آنان پرهیزگارانند. و به‌طور خاص و متمرکز و مشخّص مورد توجّه قرار می‌دهد، دو مورد را که قرآن کریم این صفت وفای به عهد را در روابط دنیوی اعلان فرموده است: «وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.»- نحل/ ۹۲: همانند آن زن نباشید که-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۷۹

مهمان‌نوازی و ایثار: «وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ.» «۱».

مسامحه‌کاری و بزرگواری نسبت به نادانان: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ.» «۲».

در برابر بدی، نیکی کردن: «وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ.»* «۳».

امر به معروف و نهی از منکر: «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ.» «۴».

و در همه این‌ها مؤمنان، هم را یاری می‌کنند و کمک‌کار یکدیگرند: «بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ.» «۵»

وادار به سازش کردن: «أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ.» «۶»، و به نیکوکاری: «لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ.» «۷».

همیاری همگان برای سیطره فضیلت و گسترش نظام: «وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ.» «۸».

- پشم‌های تابیده خود را پس از استحکام وامی‌تابید. درحالی‌که سوگند خود را وسیله خیانت و فساد قرار می‌دهید، به خاطر این‌که گروهی جمعیّتشان از گروه دیگر بیشتر است. خدا فقط شما را با این وسیله مورد آزمایش قرار می‌دهد، خداوند آنچه را اختلاف داشتید، روز قیامت برای شما آشکار می‌سازد.

این تعبیرات چنان‌که می‌بینیم یک واقعیّت قطعی است، آیا توجّه نمی‌کنید که شما خطبه کوتاهی را پیشاپیش ایستاده، در مسائل مشکل مهمّ عصر ما می‌خوانید؟ و آیا می‌شود بهتر از این مختصر کنیم با رسوایی عوامل واقعی درگیری جهانی، عواملی که بیش از هر زمان در قرن بیستم بر فساد دامن می‌زند. (نویسنده قطعا توجّه داشته است که عوامل فساد همچنان روزافزون و دامنه فساد هر روز گسترده‌تر می‌شود- م).

(۱)- حشر (۵۹) آیه ۹ (- یک ب): و آنها را بر خود مقدّم می‌دارند، هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند.

(۲)- اعراف (۷) آیه ۱۹۹، نور/ ۲۲، فرقان/ ۶۳ و ۷۲ (- سه آ و یک ب): با آنها مدارا کن، مردم را به کارهای نیک دستور ده و از جاهلان روی بگردان.

(۳)- رعد (۱۳) آیه ۲۲، مؤمنون/ ۹۶ (- دو آ): آنها به وسیله حسنات، سیّئات خود را از میان می‌برند.

(۴)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۴، اعراف/ ۱۵۷، ۱۹۹ (- دو آ و سه ب): مردم را به نیکی‌ها دعوت کنند و از بدی‌ها

بازدارند.

(۵)- توبه (۹) آیه ۷۱ (- یک ب): دوست و ولیّ و یار و یاور یکدیگرند.

(۶)- نساء (۴) آیه ۱۱۴ (- یک ب): و یا اصلاح در میان مردم می‌نماید.

(۷)- نساء (۴) آیه ۱۱۴ (- یک ب): در غالب جلسات آنها که محرمانه و مخفیانه براساس نقشه‌های شیطانی بنا شده، خیر و سودی نیست.

(۸)- مائده (۵) آیه ۲ (- یک ب): باید دست اتّحاد در راه نیکی‌ها و تقوا به یکدیگر بدهید، نه این‌که تعاون و همکاری بر گناه و تعدّی-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۰

سفارش یکدیگر به صبر و مهربانی: «ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ.» «۱».

چنگ زدن به ریسمان مبارک وحدت: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ.» «۲».

محکم کردن روابط مقدّسمان: «وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ.» «۳».

توجّه و علاقه‌مندی به روح برادری: «يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ.» «۴».

و دعوت به برادری (یعنی روح اجتماعی): «يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ.» «۵».

استوارترین راه‌ها و درست‌ترین آنها برای دعوت به حق: «ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.» «۶».

و خلاصه کلام این‌ها بود تمام راه‌های عمل به آنچه که با دلایل عقلی و نقلی ایمان داریم و بدان‌ها سر سپرده‌ایم «۷». امّا چرا برخی از نمونه‌هایی که صرفا وظیفه ما را نسبت به خدای سبحان بیان می‌دارد، در این مجموعه یادآور نشویم؟ ...

- نمایید.

(۱)- بلد (۹۰) آیه ۱۷ (- یک الف): سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و رحمت توصیه می‌کنند.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۳ (- یک ب): و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ خدا) را بر خود به یاد آرید.

(۳)- رعد (۱۳) آیه ۲۱ (- یک الف): آنها کسانی هستند که پیوندهایی را که خداوند امر به حفظ آن کرده، برقرار می‌دارند و از پروردگارشان خشیت دارند.

(۴)- حشر (۵۹) آیه ۹: هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند، دوست می‌دارند و در دل خود به آنچه به مهاجران داده شد، احساس نمی‌کنند، و آنها را بر خود مقدّم می‌دارند.

(۵)- حشر (۵۹) آیه ۱۰ (- یک الف): می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز! و در دل‌هایشان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا تو مهربان و رحیمی.

(۶)- نحل (۱۶) آیه ۱۲۵ (- یک الف): به وسیله حکمت (برهان) به سوی راه پروردگارت دعوت کن و به وسیله اندرزها، و با آنها به طریقی که نیکوتر است، به مناظره پرداز!

(۷)- بقره (۲) آیه ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۳، نساء/ ۵، ۸، ۱۱۴، احزاب/ ۳۲ (- ۱۱ ب).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۱

- ایمان به خدا: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ.» «۱».

- طاعت خدا: «قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ.» «۲».

- تفکّر در گفته‌ها و کارهایش: «أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ.» «۳».

همیشه به یاد او بودن: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً.» «۴».

- اقرار و اعتراف به فضل و کرم او: «وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.» «۵».

- اعتماد بر او: «فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ.» «۶».

- اسناد همه چیز به خواست و اراده او: «وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ.» «۷».

- عشق و محبّت او: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.» «۸».

- عبادت و بندگی او: «یا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.» «۹».

و تمام این امور به وسیله صریح عبارت قرآنی مطرح شده است (- ۶۷ آ و ۹۱ ب).

و اینک محاسن اخلاقی و عناوین والا و شرف- اگر این تعبیر درست باشد- که قرآن کریم

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۷۷، انعام/ ۱۳۶ (- یک آ و یک ب): بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز آخر و ... ایمان آورده‌اند.

(۲)- نور (۲۴) آیه ۵۴ (- یک ب): به آنها بگو! اطاعت خدا و پیامبرش را کنید.

(۳)- اعراف (۷) آیه ۱۸۵، روم/ ۸ ص/ ۲۹ (- ۳ آ): آیا در حکومت آسمان‌ها و زمین و مخلوقاتی که خدا آفریده، از روی دقّت و فکر نظر نیفکندند؟

(۴)- احزاب (۳۳) آیه ۴۱ (- یک ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را فراوان یاد کنید.

(۵)- نحل (۱۶) آیه ۷۸، قصص/ ۷۳، زخرف/ ۱۲- ۱۴، واقعه/ ۶۳، ۶۴ (- ۴ آ): گوش و چشم و عقل در اختیار شما گذاشت، شاید شکر او را به جای آورید.

(۶)- توبه (۹) آیه ۱۲۹، زمر/ ۳۸ (- یک آ و یک ب): و بگو! خداوند برای من کافی است، همان خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست، کارهایم را به او واگذارده‌ام.

(۷)- کهف (۱۸) آیه‌های ۲۳- ۲۴ (- یک آ): هرگز در مورد کاری نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم، مگر این‌که خدا بخواهد.

(۸)- بقره (۲) آیه ۱۶۵، مائده/ ۵۴ (- ۲ ب): امّا کسانی که ایمان به خدا آورده‌اند، عشق و علاقه بیشتری به او دارند.

(۹)- بقره (۲) آیه ۲۱، ذاریات/ ۵۶ (- یک آ و یک ب): ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید، که هم شما و هم پیشینیان را آفرید، تا پرهیزگار شوید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۲

بیانات و تفسیرات خود را براساس آنها نهاده و ستایش خود را برای شعار و یا قاعده مشخّصی تجویز می‌کند، که می‌خواهد بدان وسیله برای اراده، توانی پرقدرت ایجاد کند و با منحصر کردن اراده فعل را داخل آن قرار داده، بدون این‌که درهای دیگری را بگشاید و یا جای توقّعی را باقی بگذارد:

عمل پاک متضمّن چنین صفاتی است: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَیْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ یَتْبَعُها أَذیً.» «۱»، «ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا.»* «۲».

عمل پاک خیر فراوان است: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً.» «۳».

و آن (علی‌رغم احساس‌های متفاوت) یک واقعیّت است: «اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ.»* «۴».

و آن بهترین عمل است: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ.» «۵».

و آن عادلانه‌ترین کارهاست: «ذٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ.» «۶».

و آن ارزشمندترین چیزهاست: «وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ.» «۷».

و آن ملاک تقواست: «أُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» «۸».

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۶۳: گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونت‌های آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۶۳، نساء/ ۵۸، ۵۹، ۱۲۸، اعراف/ ۲۶، توبه/ ۱۲۰، اسراء/ ۳۵ (- دو آ و شش ب): چرا که این کار به سود شماست و سرانجامش (از همه) بهتر است.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۶۹، آل عمران/ ۹۲ (- چهار ب): و هرکس که به او دانش داده شده است، خیر فراوانی داده شده است.

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۲۲، نساء/ ۱۹/ (- دو ب): به خاطر بیاورید نعمت‌هایی را که به شما ارزانی داشتم.

(۵)- نساء (۴) آیه ۱۲۵، مائده/ ۵۰، فصّلت/ ۳۳ (- یک آ و ۲ ب): چه آیینی بهتر است، از آیین کسی که با تمام وجود خود، در برابر خدا تسلیم شده و دست از نیکوکاری برنمی‌دارد.

(۶)- بقره (۲) آیه ۲۸۲، احزاب/ ۵ (- ۲ ب): این در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر ... و بهتر است.

(۷)- عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵ (- یک الف): ذکر خدا از آن هم برتر و بالاتر است.

(۸)- بقره (۲) آیه ۱۷۷، حج/ ۳۲، زمر/ ۳۳، حجرات/ ۳ (- یک الف و سه ب): آنها کسانی هستند که راست می‌گویند و آنان پرهیزگارانند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۳

و آن مقتضای نیکوکاری است: «مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ.» «۱».

و مقتضای تقواست: «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.»* «۲».

عمل پاکیزه مقتضای شکر و قدردانی است: «وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً.» «۳».

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ.» «۴».

و آن مقتضای عزم و چابکی است: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ.» «۵».

و آن مقتضای کمک و یاری ناتوانان است: «وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ.» «۶».

و آن مقتضای اهتمام و دلسوزی بر درماندگان است که با آنها همدردی کنیم، چه خودمان را جای آنها بگذاریم: «وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً.» «۷». و یا این‌که گذشته ویژه خودمان را به یاد آوریم که گرفتار عذاب بودیم و یا نادان و یا گمراه بودیم: «كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا.» «۸». و یا به این ترتیب که هم چون بشری حالات خودمان را در نظر بگیریم، بر ماست که به سوی آمرزش و رحمت الهی

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۳۶ (- یک ب): هدیه شایسته‌ای است و این حقّی است بر نیکوکاران.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۸۰ و ۲۴۱ (- دو ب): این حقّی است بر پرهیزگاران.

(۳)- اسراء (۱۷) آیه ۲۴: و بگو! بار پروردگارا! آنها را مشمول رحمت خویش قرار ده، همان گونه که مرا در کودکی تربیت کرده‌اند.

(۴)- قریش (۱۰۶) آیه ۳، ۴، آل عمران/ ۱۲۳، اسراء/ ۲۴، احقاف/ ۱۵، واقعه/ ۷۰ (- چهار آ و یک ب): پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت.

(۵)- احقاف (۴۶) آیه ۳۵، آل عمران/ ۱۸۶، شوری/ ۴۳ (- دو آ و یک ب): پس صبر کن، همان گونه که پیامبران اولو العزم صبر و شکیبایی کردند، درباره آنها عجله و شتاب مکن، هنگامی که وعده‌هایی به آنها داده می‌شد، احساس می‌کنند که گویا در دنیا جز ساعتی توقّف نداشتند.

(۶)- نساء (۴) آیه ۷۵ (- یک آ): چرا شما در راه خدا و در راه مستضعفان ... مبارزه نمی‌کنید.

(۷)- نساء (۴) آیه ۹: (- یک آ): کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند، از آینده آنان می‌ترسند، پس باید از خدا بترسند و با عواطف انسانی سخن بگویند.

(۸)- نساء/ ۹۴، ضحی/ ۶- ۱۱ (- یک آ و یک ب): گرچه در گذشته چنین بودید، ولی اکنون خدا بر شما منّت نهاده، پس تحقیق کنید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۴

بشتابیم و به درگاه او بنالیم: «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «۱».

و عمل پاکیزه دل‌های ما را پاک و تزکیه می‌نماید: «ذلِکُمْ أَزْکی لَکُمْ وَ أَطْهَرُ.» «۲».

و باعث انبساط روح می‌شود و بر افزایش قدرت او را کمک می‌کند: «وَ إِنْ قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ.» «۳». یا کمک می‌کند بر این‌که از تفکّری که دارد، به خوبی گذر کند، به‌طوری که هرچه بیشتر در دل اثر کند: «إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلًا.» «۴».

و باعث تثبیت و تقویت روح و روان است: «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ.» «۵».

و نیز باعث آرامش روح است: «أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.» «۶».

و از دل، شکّ و تردید را می‌زداید: «وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا.» «۷».

و آدمی را از تبهکاری دور می‌کند: «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ.» «۸». و تقوا را عاید انسان می‌کند و یا انسان را به پرهیزگاری نزدیک می‌سازد: «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.»* «۹».

و همچنین انسان را بازمی‌دارد، از این‌که به ظلم و ستم ناخواسته دچار شود و به دنبال آن پشیمان گردد: «أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ.» «۱۰»

---

(۱)- نور (۲۴) آیه ۲۲ (- یک ب): آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را بیامرزد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۳۲، مائده/ ۶، توبه/ ۱۰۳، احزاب/ ۳۳ و ۵۳، مجادله/ ۱۲ (- شش ب): این برای پاکی مؤثّرتر و مفیدتر است.

(۳)- نور (۲۴) آیه‌های ۲۸، ۳۰، بقره/ ۲۳۲، توبه/ ۱۰۳، لیل/ ۱۸ (- یک آ و چهار ب): و اگر به شما گفته شود، بازگردید (بپذیرید) و بازگردید که برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

(۴)- مزمّل (۷۳) آیه ۶ (- یک آ): مسلّما نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و بااستقامت‌تر است.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۶۵، نساء/ ۶۶ (- دو ب): (مثل کسانی که اموال خود را) برای خشنودی و استوار کردن (ملکات عالی) در روح

خود انفاق می‌کنند، هم‌چون باغی است که در نقطه بلندی باشد و باران‌های درشت و پی‌درپی به آن برسد، (چنان رشد کند که) میوه خود را دوچندان دهد.

(۶)- رعد (۱۳) آیه ۲۸، زمر/ ۲۳ (- ۲ آ): آگاه باشید، با یاد خدا دل‌ها آرامش پیدا می‌کند.

(۷)- بقره (۲) آیه ۲۸۲ (- یک ب): برای جلوگیری از شکّ و تردید بهتر است.

(۸)- عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵ (- یک آ): زیرا نماز (انسان را) از زشتی‌ها و منکرات بازمی‌دارد.

(۹)- بقره (۲) آیه‌های ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۳۷، مائده/ ۸ (- چهار ب): شاید که پرهیزگار شوید.

(۱۰)- حجرات (۴۹) آیه ۶ (- یک ب): مبادا (در صورت عمل کردن بدون تحقیق) به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۵

و نیز ارتباط ما را به خدا بازمی‌گرداند: «وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتاباً.» «۱». و خلاصه کلام این‌که، عمل پاکیزه کیفیّتی است که به‌قدری ارزش می‌دهد که احیانا با کمیّت عمل هیچ تناسب ندارد: «قُلْ لا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ.» «۲».

گاهی پیش می‌آید که قرآن کریم تحلیل خود را بسی دورتر از این‌ها می‌برد، و به این مقدار بسنده نمی‌کند که عناصر اخلاقی را جدای از عناصر عقلی یا روحی معالجه کند، بلکه- در اوج ارتباط این عناصر در جان ما و در بالاترین حدّ انعکاس متقابل آن‌ها- بی‌تردید صفات و مفاهیم و عقاید و راه‌های عملی ما را گسترش می‌دهد و بعضی را به وسیله بعضی دیگر قوام می‌بخشد و استوار می‌نماید.

از این‌رو می‌بینیم که برخی از فضیلت‌های عملی جزئی از ارزش خود را کمک از انعکاس ایمان قلبی می‌گیرد و خداوند برای درستی این مطلب برهان اقامه می‌کند و می‌فرماید: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» «۳».

درحالی‌که ایمان با همه نقشی که دارد، ارزش خودش را از آنجا می‌گیرد که خود صفتی از

- خود پشیمان شوید!

(۱)- فرقان (۲۵) آیه ۷۱ (- یک آ): و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می‌کند و پاداش خود را از او می‌گیرد.

(۲)- مائده (۵) آیه ۱۰۰ (- یک ب): بگو ای پیامبر! هیچ‌گاه ناپاک و پاک یکسان نخواهد بود. اگرچه فزونی ناپاک و کثرت آلوده‌ها، تو را به شگفتی فروبرد.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۷۷، انفال/ ۷۴، توبه/ ۴۴، نور/ ۶۲، عنکبوت/ ۳ و ۱۱، حجرات/ ۱۵، مجادله/ ۲۲، حشر/ ۸ (- ۲ الف و ۷ ب): بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند، و نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند، وفا می‌کنند و در هنگام محرومیّت و فقر و به هنگام بیماری و درد و هم‌چنین در موقع جنگ با دشمن صبر و استقامت به خرج می‌دهند و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند، آنها کسانی هستند که راست می‌گویند و آنان پرهیزگارانند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۶

صفات دل‌های خاشع و شکسته است: «وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ.» «۱». و این حالت روحی و این جایگاه روانی ارزش خود را از آنجا می‌گیرد که خصلت دانشمندان است: «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ.» «۲».

تعلیمات قرآنی ارزش خود را به‌طور کلی از آنجا می‌گیرد که رو به کسانی از مردم می‌آورد که از عقل برتری برخوردارند و می‌توانند آن را بیاموزند و در آن تأمّل و تعمّق کنند: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ.» «۳».

بنابراین گوش‌ها را باز کرده است، برای شنیدن بیم قرآنی که خود نخستین رخصت نشانه‌های حیات است: «لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ.» «۴».

ولی پای‌بندی به تعلیمات قرآنی دلیل بر بینش انسانی و بصیرت اوست: «قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْها.» «۵».

---

(۱)- مائده (۵) آیه‌های ۸۲ و ۸۳، سجده/ ۱۵ (- یک آ و ۲ ب): جمعی از آنان (مانند همراهان جعفر و جمعی از مسیحیان حبشه) هنگامی که آیات قرآن را می‌شنیدند، اشک شوق از دیدگانشان به خاطر دست یافتن به حق سرازیر می‌شد و با صراحت و شهامت بی‌نظیری صدا می‌زدند؟ پروردگارا! ما ایمان آوردیم، ما را از گواهان حق و همراهان محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و یاران او قرار ده.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۷، نساء (۴) آیه ۱۶۲، رعد/ ۴۳، عنکبوت/ ۴۳ و ۴۹، روم/ ۲۲، سبأ/ ۶، فاطر/ ۲۸، زمر/ ۹ (- ۷ آ و دو ب): می‌گویند: ما به همه آنها ایمان آورده‌ایم (چرا که) همه از سوی پروردگار ما است، (آری) جز صاحبان فکر و خردمندان متذکّر نمی‌شوند.

(۳)- بقره (۲) آیه‌های ۱۶۴، ۲۶۹، آل عمران/ ۷، انعام/ ۹۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۵۲، اعراف/ ۳۲، توبه/ ۲، یونس/ ۵، ۲۴، رعد/ ۳، ۴ و ۹، نحل/ ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۶۷، ۶۹، روم/ ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ص/ ۲۹، زمر/ ۹، ۱۸، ۲۱، ۴۲، جاثیه/ ۵ (- بیست و شش الف و چهار ب): خداوند به هرکس (شایستگی داشته باشد) حکمت و دانش مرحمت می‌کند، و به هرکس که دانش داده شده است، خیر فراوانی داده شده است.

(۴)- یس (۳۶) آیه ۷۰ (- یک آ): هدف از آن این است که افرادی را که زنده‌اند، انذار کند و (برای کافران اتمام حجّت نماید) تا فرمان عذاب بر آن‌ها مسلّم گردد.

(۵)- انعام (۶) آیه ۵۰، ۱۰۴، هود/ ۲۴، یوسف/ ۱۰۸، رعد/ ۱۶، نور/ ۴۴، فاطر/ ۱۹، غافر/ ۸ (- هفت الف و یک ب): دلایل و نشانه‌های روشن در زمینه توحید و خداشناسی و نفی هرگونه شرک که مایه بصیرت و بینایی است، برای شما آمد. آن‌هایی که به وسیله این دلایل چهره حقیقت را بنگرند، به سود خود گام برداشته‌اند و آن‌ها که چون نابینایان خود را محروم کنند، به زیان خود عمل کرده‌اند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۷

همان‌طوری که دلیل رشد عقلانی است: «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» «۱». و در نهایت، وقتی که ما زندگی قرآنی و عمل پاک داریم، چنان‌که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشت، این همان عظمت اخلاقی است: «وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ.» «۲».

بنابراین؛ اگر مردمانی مطابق تعلیمات قرآنی عمل کنند، این بدان معنا است که از این مردم بهترین امّت‌های فرزندان آدم را قرار دهیم: «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» «۳».

این‌ها عباراتی بود در ستایش و مدح اخلاقی: (- ۶۴ آ و ۶۶ ب).

این راه و روش آموزش اخلاقی است، بدون تجویز دیگری جز نتیجه‌ای که از اصول اخلاقی و هم‌چنین از تحلیل صفات ذاتی آن عاید می‌شود. همین‌ها را در واجباتی می‌بینیم که ما آنها را به جنبه سلبی توصیف می‌کنیم و این‌ها همان چیزهایی هستند که کارهای بد را تحریم می‌کنند، یا این‌که از طبیعت زیان‌بخش آن پرده برمی‌دارند.

باید قبل از هر چیزی نصوص و عباراتی را یادآور شویم که بیانگر نهی الهی هستند.

از جمله تحریم:

- خودکشی انسان است: «وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ.» «۴»

- هتک آبرو و ناموس و یا توجّه به اموری که زمینه‌ساز آن است: «وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِیلًا.» «۵».

- معاشرت با زناکاران و رفیق‌بازان، چنان‌که خدای تعالی فرموده است: «مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسافِحِینَ وَ لا مُتَّخِذِی أَخْدانٍ.» «۶». یا هر نوع فسادی از این قبیل چه علنی و یا پنهانی: «وَ لا تَقْرَبُوا*

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۸۶، حجرات/ ۷، جن/ ۱۴ (- یک آ و دو ب): پس باید بندگان من، دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان آورند.

(۲)- قلم (۶۸) آیه ۴ (- یک الف): (ای پیامبر!) و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۱۱۰، فتح (۴۸) آیه ۱۷ (- ۲ ب): شما بهترین امّتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (چه این‌که) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید.

(۴)- نساء (۴) آیه ۲۹ (- یک ب): و خودکشی نکنید!

(۵)- اسراء (۱۷) آیه ۳۲، نساء/ ۲۴، ۲۵، مائده/ ۵، فرقان/ ۶۸ (- ۲ الف و ۳ ب): و نزدیک زنا نشوید، چرا که عمل بسیار زشتی است و راه و روش بدی است.

(۶)- مائده (۵) آیه ۵، نساء/ ۲۵، نور/ ۳۳ (- ۳ ب): به شرط این‌که از طریق ازدواج مشروع باشد، نه به صورت زنای آشکار باشد و نه-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۸

الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ.»* «۱».

- به زبان آوردن دروغ و دروغ‌گویی: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.» «۲».

- خودستایی: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ وَ لا یُظْلَمُونَ فَتِیلًا.» «۳».

- پیروی از هوای نفس ویرانگر: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا.» «۴».

- تشبّه به کافران: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا.» «۵».

چشم طمع به مال دیگران داشتن: «لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ.»* «۶».

- گردآوری ثروت و زیاده‌روی در مال‌دوستی: «وَ تَأْکُلُونَ التُّراثَ أَکْلًا لَمًّا وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا.» «۷».

- راه رفتن به مثل خودخواهان: «وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا.» «۸».

- پوشش هواپرستانه (برای زنان): «وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ

الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ

– به صورت دوست پنهانی انتخاب کردن.

(۱)– انعام (۶) آیه ۱۵۱، اعراف/ ۳۳، نحل/ ۹۰ (– ۳ الف): به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، یا پنهان.

(۲)– حج (۲۲) آیه ۳۰ (– یک ب): پس از پلیدی‌ها، (یعنی) از بتها اجتناب کنید، و از سخن باطل و بی‌اساس بپرهیزید.

(۳)– نساء (۴) آیه ۴۹، نجم/ ۳۲ (– یک الف و یک ب): آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می‌کنند؟ بلکه خداوند هرکه را بخواهد می‌ستاید.

(۴)– نساء (۴) آیه ۱۳۵ (– یک ب): از هوا و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد.

(۵)– آل عمران (۳) آیه ۱۵۶، انفال/ ۴۷، احزاب/ ۶۹ (– ۳ ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما همانند کافران نباشید.

(۶)– حجر (۱۵) آیه ۸۸، نساء/ ۳۲، کهف/ ۲۸ (– ۲ الف و یک ب): هرگز چشم خود را به نعمت‌های مادّی که به گروه‌هایی از آنها (کافران) داده‌ایم، میفکن. (زیرا این نعمت‌های مادّی نه پایدارند و نه خالی از دردسر).

(۷)– فجر (۸۹) آیه ۱۹– ۲۰ (– یک الف): میراث را (از طریق مشروع و نامشروع) جمع کرده، می‌خورید.

(۸)– اسراء (۱۷) آیه ۳۷ (– یک الف): و در روی زمین از روی کبر و غرور گام بر مدار، چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی! و طول قامتت به کوه‌ها نمی‌رسد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۸۹

يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ.» «۱».

– استفاده از کسب ناپاک و به کار بردن هر شیئی نجس (حقیقتا نجس باشد یا مجازا): وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ.» «۲»، «وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ.» «۳».

– کشتن فرزندان (حتّی اگر به خاطر تنگدستی شدید واقعی یا احتمالی سهمگین باشد): «وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ.» «۴».

– ارتکاب کمترین بی‌ادبی در حقّ نیاکان و پدرانمان: «وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا كَرِيماً.» «۵».

بدرفتاری با همسرانمان (با ظلم و غضب و محروم کردن ...): «وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً.» «۶».

– ریختن خون یک انسان مگر به حق: «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» «۷».

(۱)– نور (۲۴) آیه ۳۱ و ۶۰، احزاب/ ۳۳ (– ۳ ب): و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند، و آنها نباید زینت خود را آشکار سازند، مگر (در دوازده مورد:) برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پسرانشان و یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان، یا بردگانشان یا مردان سفیهی که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند، آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند، تا زینت پنهانیشان دانسته شود.

(۲)– نساء (۴) آیه ۲: و هیچ‌گاه اموال پاکیزه آنها را با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید.

(۳)– نساء (۴) آیه ۲، مدثّر/ ۵ (– یک الف و یک ب): و از پلیدی دوری کن!

(۴)– انعام (۶) آیه ۱۵۱، اسراء/ ۳۱ (– ۲ الف): فرزندان خود را به خاطر فقر و تنگدستی نکشید.

(۵)– اسراء (۱۷) آیه ۲۳ (– یک الف): و پروردگارت فرمان داده، جز او را نپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی

از آن دو یا هردوی آن‌ها نزد تو به پیری برسند، سبک‌ترین تعبیر نامؤدّبانه (یعنی) اف به آنها مگو! و بر سر آن‌ها فریاد مزن. با گفتار سنجیده با آن‌ها سخن بگو!

(۶)- نساء (۴) آیه ۱۹، بقره/ ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، طلاق/ ۶ (- شش ب): و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را نگیرید، آیا برای باز پس گرفتن (مهر) زنان متوسّل به تهمت و گناه می‌شوید؟!

(۷)- انعام (۶) آیه ۱۵۱، اسراء/ ۳۳، فرقان/ ۶۸ (- ۳ الف): دست به خون بی‌گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۰

- باعث ضرر و زیان و یا فساد در روی زمین شدن: «وَ إذا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ.» «۱».

- خوی خصمانه و تجاوزگری حتّی در برابر دشمنان: «وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا.» «۲».

- استفاده از مال دیگران بدون رضایت ایشان (و تملّک مال غیر به طریق اولی): «وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوالِ النّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» «۳».

- دست زدن به مال یتیم، مگر به بهترین صورت (با هدف رشد دادن مال یتیم): «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.»* «۴».

- ردّ یتیم با درشتی: «أَ رَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ فَذلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ.» «۵».

خشم و تندی نسبت به یتیم: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلا تَقْهَرْ.» «۶».

- بی‌اعتنایی و خوار شمردن یتیم در رفتار: «كَلّا بَلْ لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ.» «۷».

- ریختن خون آن‌ها مجاز نیست، به قتل نرسانید، مگر طبق قانون الهی قتل آنها مجاز باشد، این‌ها اموری است که خدا توصیه کرده تا دریابید.

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۱، اعراف/ ۶۵ (- یک الف و یک ب): هنگامی که به آن‌ها گفته شود، در روی زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما فقط اصلاح‌کننده‌ایم.

(۲)- مائده (۵) آیه ۲، اعراف/ ۳۳، نحل/ ۹۰ (- ۲ الف و یک ب): نباید این جریان سبب شود که بعد از اسلام آوردن آنها، کینه‌های دیرینه را زنده کنید و مانع زیارت آنها از خانه خدا شوید.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۸۸، نساء/ ۲۹ (- ۲ ب): اموال یکدیگر را در میان خود به باطل و ناحق نخورید، و برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه و بخشی از آن را به قضات ندهید، درحالی که می‌دانید.

(۴)- انعام (۶) آیه ۱۵۲، نساء/ ۶، اسراء/ ۳۴ (- ۲ الف و یک ب): هیچ‌گاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید.

(۵)- ماعون (۱۰۷) آیه ۱- ۲ (- یک الف): آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می‌کند، دیدی؟! او همان کسی است که یتیم را با خشونت می‌راند!

(۶)- ضحی (۹۳) آیه ۹ (- یک الف): حال که چنین است، یتیم را تحقیر مکن!

(۷)- فجر (۸۹) آیه ۱۷ (- یک الف): چنان نیست که شما می‌پندارید (که اموالتان دلیل بر مقام شما نزد پروردگار است، بلکه اعمالتان حاکی از دوری شما از خداست) شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۱

- سهل‌انگاری نسبت به فقیر: «وَ لا تَحاضُّونَ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ.» «۱».

- درشتی و بدخلقی نسبت به سائل: «وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ.» «۲».

- انتخاب کسب‌های حرام و آلوده برای بخشش و انفاق: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّباتِ ما کَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ.» «۳».

- چیزی را با منّت به کسی دادن: «وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ.» «۴».

- هدفش از نیکوکاری مدح و ثنای دیگران باشد: «یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلامَکُمْ بَلِ اللَّهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَداکُمْ لِلْإِیمانِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ.» «۵».

- شهادت ناحق دادن: «وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ.» «۶».

- مرتکب خیانت شدن: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» «۷».

- بدون اجازه و سلام دادن، وارد خانه کسی شدن: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» «۸».

- گروهی را ترک کردن بدون این‌که از فرمانده آن گروه اجازه بگیرد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ

---

(۱)- فجر (۸۹) آیه ۱۸، ماعون/ ۳ (- ۲ الف): و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌کنید.

(۲)- ضحی (۹۳) آیه ۱۰ (- یک الف) و سؤال‌کننده (مستمند، درخواست‌کننده) را از خود مران!

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۶۷ (- یک ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از اموال پاکیزه‌ای که (از طریق تجارت) به دست آورده‌اید و از آن چه از زمین برای شما خارج کرده‌ایم، انفاق کنید، و به سراغ قسمت‌های ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید، درحالی‌که خود شما حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اکراه و اغماض، بدانید که خداوند بی‌نیاز و شایسته است.

(۴)- مدثّر (۷۴) آیه ۶ (- یک ب): و منّت مگذار و فزونی نطلب!

(۵)- حجرات (۴۹) آیه ۱۷ (- یک ب): آنها بر تو منّت می‌نهند که اسلام آورده‌اند، بلکه خداوند بر شما منّت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر (در ادّعای ایمان) راستگو هستید.

(۶)- فرقان (۲۵) آیه ۷۲ (- یک آ): آن‌ها کسانی هستند که هرگز شهادت به باطل نمی‌دهند.

(۷)- انفال (۸) آیه ۲۷ (- یک ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید، در امانات خود نیز خیانت نکنید، درحالی‌که می‌دانید.

(۸)- نور (۲۴) آیه ۲۷، ۲۸، ۵۸، ۵۹، ۶۱ (- ۳ ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید. این برای شما بهتر است، شاید متذکّر شوید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۲

آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا کانُوا مَعَهُ عَلی أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ یَذْهَبُوا حَتَّی یَسْتَأْذِنُوهُ.» «۱».

- غیبت برادران دینی را کردن: «وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً.» «۲».

- پی‌جویی اسرار ایشان: «وَ لا تَجَسَّسُوا.» «۳».

- سرزنش و مسخره کردن ایشان: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ.» «۴».

- القابی به خاطر اهانت به ایشان دادن: «وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ.» «۵».

- همکاری و همفکری در ظلم و تجاوز: «وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ.» «۶».

- روابط مقدّسمان را قطع کنیم و ایجاد تفرقه و جدایی نماییم: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا.» «۷».

- خدا را فراموش کردن: «وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ.» «۸».
سست ایمانی نسبت به خدا: «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصِيباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَكائِنا.» «۹».
- نافرمانی خدا کردن: «وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ

---

(۱)- نور (۲۴) آیه ۶۲ (- یک ب): مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمّی که حضور جمعیّت را ایجاب می‌کند، با او باشند، بدون اذن و اجازه او به جایی نمی‌روند.

(۲)- حجرات (۴۹) آیه ۱۲ (- یک ب): و هیچ‌یک از شما نباید دیگری را غیبت کند.

(۳)- حجرات (۴۹) آیه ۱۲ (- یک ب): و هرگز (در کار دیگران) تجسّس نکنید!

(۴)- حجرات (۴۹) آیه ۱۱ (- یک ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کند، شاید آن‌ها بهتر باشند.

(۵)- حجرات (۴۹) آیه ۱۱ (- یک ب): و با القاب زشت و ناپسند همدیگر را یاد نکنید.

(۶)- مائده (۵) آیه ۲ (- یک ب): بر گناه و تعدّی همکاری و تعاون نکنید.

(۷)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۳ (- یک ب): و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید.

(۸)- حشر (۵۹) آیه ۱۹ (- یک ب): و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به خودفراموشی گرفتار کرد.

(۹)- انعام (۶) آیه ۱۳۶ (- یک الف): کفّار مکّه و سایر مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایان خود را برای خدا و سهمی را نیز برای بت‌ها قرار می‌دادند، و می‌گفتند: این قسمت مال خدا است و این هم مال شرکای ما یعنی بت‌هاست!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۳

الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِيناً.» «۱».
- شریک قرار دادن برای خدا از هر نوع شرکی که باشد: «فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» «۲».
- و نام خدا را برای چیزهای بی‌ارزش و نالایق بردن: «وَ لا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمانِكُمْ.» «۳».
و تمام این موارد نهی که با خصوصیّات ذاتی بازگو شد: (- ۳۳ آ و ۴۷ ب) آمده است.
ولی ما در نهایت یادآور می‌شویم، چگونه قرآن کریم به صراحت این‌ها را بیان می‌کند و خواهیم دید که در برابر ارزش‌های موضوعی این‌ها را ابراز می‌دارد که دارای فضیلتی است در برابر ارزش‌هایی که مشتمل بر رذیلت و خوی پستی است. توضیح این‌که هر نوع رفتاری که برخلاف قانون مقرّر و یا هرگونه نقصی در ایمان به حقایق والا و آسمانی باشد پست است، نه از آن جهت که منتهی به از بین رفتن موضوع خود می‌شود، بلکه به خاطر آنکه نقایص ذیل را در پی و یا به همراه دارد:
- گمراهی: «أُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ.» «۴».
- غفلت: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ.» «۵».

---

(۱)- احزاب (۳۳) آیه ۳۶ (- یک ب): هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد، هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند، اختیاری از خودش در برابر فرمان خدا داشته باشد، کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند، گرفتار گمراهی آشکاری شده است.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۲، کهف/ ۱۱۰ (- یک الف و یک ب): اکنون که چنین است، برای خدا شریک‌هایی قرار ندهید و حال این‌که

می‌دانید!

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۲۴، مائده/ ۸۹، انعام/ ۱۰۸ (- یک الف و ۲ ب): خداوند را در معرض سوگندهای خود، قرار ندهید!

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۶، ۱۰۸، ۲۷۵، فاتحه/ ۷، آل عمران/ ۹۰، ۱۶۴، نساء/ ۴۴، ۶۰، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۷۶، مائده/ ۱۲، انعام/ ۳۹، ۵۶، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۴، اعراف/ ۱۷۹، یونس/ ۴۵، ۱۰۸، ابراهیم/ ۳، کهف/ ۱۰۴، مریم/ ۳۸، حج/ ۴، ۱۲، فرقان/ ۴۲، ۴۴، قصص/ ۵۰، ۸۵، روم/ ۲۹، لقمان/ ۱۱، احزاب/ ۳۶، سباء/ ۲۴، یس/ ۶۲، زمر/ ۲۲، فصّلت/ ۵۲، شوری/ ۱۸، زخرف/ ۴۰، دخان/ ۵ و ۳۲، نجم/ ۳۰، قمر/ ۴۷، ممتحنه/ ۱، جمعه/ ۲، ملک/ ۲۹، قلم/ ۷۰ (- ۳۱ الف و ۱۷ ب): آنها کسانی هستند، که (در دنیا) هدایت را با گمراهی معاوضه کردند، تجارت آنها سودی نداشت.

(۵)- اعراف (۷) آیه‌های ۱۷۹، ۲۰۵ (- ۲ الف): ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آن‌ها قلب‌هایی دارند که با آن درک و اندیشه نمی‌کنند، چشم‌های روشن و حقیقت‌بین دارند، امّا با آن چهره حقایق را نمی‌نگرند، با داشتن گوش سالم، سخنان حق را نمی‌شنوند. این‌ها در حقیقت هم‌چون چهارپایانند، بلکه آن‌ها از چهارپایان گمراه‌تر و پست‌تر می‌باشند. آن‌ها افراد غافل و بی‌خبر هستند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۴

- سرگردانی در تاریکی‌ها: «وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ.» «۱».

- انحراف و کجی از راه راست: «وَ إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُونَ.» «۲».

- راه بد: «إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ ساءَ سَبِیلًا.» «۳».

- دگرگونی ارزش‌ها: «یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ.» «۴».

- حرکت واژگونه: «أَ فَمَنْ یَمْشِی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشِی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.» «۵».

- سقوط و فروافتادن: «وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ.» «۶».

- پیروی کورکورانه از هوای نفس: «أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ.» «۷».

- هواپرستی: «أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ.» «۸».

- به جان خود عذاب را خریدن: «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ یَکْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ.» «۹».

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۷، انعام/ ۳۹، ۱۲۲، رعد/ ۱۶، ابراهیم/ ۱، نور/ ۴۰، فاطر/ ۲۰، حدید/ ۹، طلاق/ ۲ (- ۷ الف و ۲ ب): و در ظلمت رهایشان می‌کند، به‌گونه‌ای که چیزی را نبینند.

(۲)- ر ک: مؤمنون/ ۷۴، نساء/ ۲۷، ۱۳۵، نمل/ ۶۰ (- دو آ و دو ب): و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، به‌طور مسلّم از این صراط منحرفند.

(۳)- نساء (۴) آیه ۲۲، اسراء/ ۳۲ (- یک الف و یک ب): زیرا این کار عمل زشتی است و روش نادرستی می‌باشد.

(۴)- توبه (۹) آیه ۳۷، کهف/ ۱۰۴، فاطر/ ۸، زخرف/ ۳۷، محمّد/ ۱۴، حجرات/ ۱۱ (- ۳ الف و ۳ ب): آن‌ها در یک سال ماهی را حلال می‌شمرند و سال دیگر همان ماه را تحریم می‌کنند تا به گمان خود با تعداد ماه‌هایی که خدا تعیین کرده، تطبیق دهند.

اعمال زشتشان در نظرشان جلوه کرده بود، خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

(۵)- ملک (۶۷) آیه ۲۳ (- یک آ): آیا کسی که به رو افتاده حرکت می‌کند، به هدایت نزدیک‌تر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد؟

(۶)- حج (۲۲) آیه ۳۱ (- یک ب): و کسی که شریک برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده و یا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می‌کند.

(۷)- انعام (۶) آیه ۱۱۹، اعراف/ ۱۷۶، کهف/ ۲۸، قصص/ ۵۰، روم/ ۲۹، شوری/ ۱۵، محمّد/ ۱۴ و ۱۶ (- ۶ الف و ۲ ب): آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده است؟

(۸)- فرقان (۲۵) آیه ۴۳، جاثیه/ ۲۳ (- ۲ الف): آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده است؟!

(۹)- بقره (۲) آیه ۹۰، ۱۰۲، آل عمران/ ۱۸۷، کهف/ ۵۰ (- یک الف و ۳ ب): آن‌ها در برابر چه بهای بد، خود را فروختند؟ آن‌ها به آن چه خداوند نازل کرده بود، به خاطر حسد کافر شدند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۵

- انتخاب همراه و رفیقی نفرین شده: «وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً.» «۱».

- حرکت انسان پشت سر دشمنش و هم‌پیمانی با او: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ.» «۲».

- لقب و عنوان بد: «أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ.» «۳».

- تشبّه و همانندی با ستمگران: «إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِینَ وَ الْکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً.» «۴».

- همسانی با برخی از موجودات پست و بی‌ارزش: «فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ.» «۵».

- همسانی با برخی از چیزهای زشت و مورد تنفّر: «وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ.» «۶».

- کوری و نابینائی: «قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ أَ فَلا تَتَفَکَّرُونَ.» «۷».

- کری: «وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ.» «۸».

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۳۸، اسراء/ ۲۷، حج/ ۱۳ (- یک الف و ۲ ب): و کسی که شیطان قرین اوست، بدقرینی برای خود انتخاب کرده است.

(۲)- اعراف (۷) آیه ۲۷، بقره/ ۱۶۸ و ۲۰۸، کهف/ ۵۰، فاطر/ ۶ (- ۳ الف و ۲ ب): ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان افراد بی‌ایمان قرار دادیم.

(۳)- حجرات (۴۹) آیه ۲ (- یک ب): اعمال شما نابود می‌گردد، درحالی‌که شما نمی‌دانید.

(۴)- نساء (۴) آیه ۱۴۰، مائده/ ۵۱ (- ۲ ب): اگر شما در این‌گونه مجالس شرکت کردید، همانند آن‌ها خواهید بود و خداوند همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند.

(۵)- اعراف (۷) آیه ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، فرقان/ ۴۴، ملک/ ۵ (- ۵ الف): او همانند سگ است که اگر به او حمله کنی، دهانش باز و زبانش بیرون است، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز چنین است.

(۶)- حجرات (۴۹) آیه ۱۲ (- یک ب): و هیچ‌یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید.

(۷)- انعام (۶) آیه ۵۰، ۱۰۴، بقره/ ۱۷، ۱۸، ۱۷۱، هود/ ۲۴، رعد/ ۱۶، ۱۹، حج/ ۴۶، نمل/ ۸۱، قصص/ ۷۲، روم (۳۰) آیه ۵۳، سجده/ ۲۷، فاطر/ ۱۹، غافر/ ۵۸، شوری/ ۴۴، زخرف/ ۴۰ (- ۱۳ الف و ۴ ب): بگو: آیا افراد بینا و نابینا و آنها که چشم و اندیشه و عقلشان بسته است، با کسانی که حقایق را به خوبی می‌بینند و درک می‌کنند، برابرند؟ آیا فکر نمی‌کنید؟

(۸)- اعراف (۷) آیه‌های ۱۰۰، ۱۷۹، بقره/ ۱۸ و ۱۷۱، انعام/ ۳۹، انفال/ ۲۳، یونس/ ۴۲، هود/ ۲۴، انبیاء/ ۴۵، فرقان/ ۴۴، نمل/

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۶

- نادانی: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدى فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ.» «۱».

- زوال عقل و یا بد استفاده کردن از آن: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ.» «۲».- و «فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً.» «۳».

- آگاهی نارسا و قاصر: «ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ.» «۴».

- آگاهی سطحی: «يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا.» «۵».

- دور انداختن و ردّ آنچه را شناخت صحیحی ندارد: «بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ.» «۶».

- مجادله کردن بدون دانش و هدایت: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنِيرٍ.»* «۷».

- دفاع از جریانی که بدان یقین نداشته باشی: «وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ

- ۸۰، قصص/ ۷۱، روم/ ۵۲، فصّلت/ ۴، ۴۴، زخرف/ ۴۰ (- ۱۳ الف و ۳ ب): بر دل‌هایشان مهر می‌زنیم، آن‌چنان‌که هیچ حقیقتی را نشنوند.

(۱)- انعام (۶) آیه ۳۵، ۳۷، ۱۱۱، بقره/ ۱۰۲، ۱۰۳، نحل/ ۱۰۱، انبیاء/ ۲۴، نمل/ ۶۱، قصص/ ۵۸، روم/ ۳۰، ۵۹، لقمان/ ۲۵، سباء/ ۲۸، ۳۶، زمر/ ۹، ۲۹، ۴۹، ۶۴، غافر/ ۵۷، جاثیه/ ۲۶، منافقون/ ۸ (- ۱۸ الف و ۳ ب): اگر خدا بخواهد می‌تواند همه آن‌ها را بر هدایت مجتمع کند، این‌ها را برای این گفتیم که تو از جاهلان نباشی.

(۲)- بقره (۲) آیه ۴۴: آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، ولی خودتان را فراموش می‌کنید، با این‌که کتاب آسمانی را می‌خوانید، آیا هیچ فکر نمی‌کنید؟

(۳)- بقره (۲) آیه ۴۴، ۱۷۱، آل عمران/ ۶۵، نساء/ ۷۸، مائده/ ۵۸، ۱۰۳، اعراف/ ۱۷۹، انفال/ ۲۲، توبه/ ۱۲۷، مؤمنون/ ۸۰، فرقان/ ۴۴، عنکبوت/ ۶۳، ۳۶، ۶۲، ۴۹ (- ۲ الف و ۱۳ ب): پس چرا این قوم حاضر نیستند، حقایق را درک کنند؟

(۴)- نجم (۵۳) آیه ۳۰ (- یک الف): این آخرین حدّ آگاهی آن‌هاست.

(۵)- روم (۳۰) آیه ۷ (- یک الف): تنها ظاهری از زندگانی دنیا را می‌بینند.

(۶)- یونس (۱۰) آیه ۳۹، نمل/ ۸۴ (- ۲ الف): بلکه تکذیب و انکارشان به خاطر آن بود که از محتوای آن آگاهی نداشتند، درحالی‌که هنوز تأویل و واقعیّت مسائل مجهول برای آن‌ها روشن نشده بود. اقوام گمراه گذشته نیز (به همین گرفتاری مبتلا بودند) حقایق را انکار و تکذیب می‌کردند.

(۷)- آل عمران (۳) آیه ۶۶، حج/ ۳، ۸، لقمان/ ۲۰ (- یک الف و ۳ ب): بعضی از مردم هستند که درباره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت کتاب روشنی، مجادله می‌کنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۷

أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ.» «۱».

- و بدون برهان و دلیل: «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِما أَشْرَكُوا بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً.» «۲»، و بدون تجربه: «ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً.» «۳».

- داوری ناروا و بد: «فَما كانَ لِشُرَكائِهِمْ فَلا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ ما كانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلى شُرَكائِهِمْ ساءَ ما يَحْكُمُونَ.» «۴».

- برهان و استدلال بی‌پایه: «وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ.» «۵».

- بی‌پایه بودن: «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَیْ‌ءٍ حَتَّی تُقِیمُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ.» «۶».

- سستی و بی‌پایه بودن: «أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ.» «۷».

---

(۱)- بقره (۲) آیه‌های ۸۰، ۱۶۹، نساء/ ۱۵۷، انعام/ ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، اعراف/ ۲۸، ۳۳، یونس/ ۶۸، کهف/ ۵، حج/ ۷۱، نور/ ۱۵، روم/ ۲۹، لقمان/ ۶، زخرف/ ۲۰، جاثیه/ ۲۴، احقاف/ ۴، نجم/ ۲۸ (- ۱۷ الف و ۵ ب): آن‌ها گفتند: هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید، بگو آیا پیمانی نزد خدا بسته‌اید؟ که هرگز خداوند تخلّف از پیمان نخواهد کرد.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۵۱، اعراف/ ۳۳، انبیاء/ ۲۴، حج/ ۷۱، نمل/ ۶۴، صافّات/ ۱۵۶، غافر/ ۳۵، نجم/ ۲۳ (- ۶ الف و ۲ ب): ما به زودی در دل کفّار رعب و وحشت می‌افکنیم، به این جهت که آن‌ها چیزهایی را بدون دلیل شریک خدا قرار داده بودند.

(۳)- کهف (۱۸) آیه ۵۱، صافّات/ ۱۵۰، زخرف/ ۱۹ (- ۳ الف): من هرگز آنها (ابلیس و فرزندانش) را به هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین و نه به هنگام آفرینش خودشان حاضر نساختم و من هیچ‌گاه گمراه‌کنندگان را دستیار خود قرار نمی‌دهم.

(۴)- انعام (۶) آیه ۱۳۶، نحل/ ۵۹ (- ۲ الف): سهمی را که برای بت‌ها قرار داده بودند، هرگز به خدا نمی‌رسید و امّا سهمی را که برای خدا قرار داده بودند، به بت‌ها می‌رسید، چه بد حکم می‌کنند!

(۵)- شوری (۴۲) آیه ۱۶ (- یک الف): آنها که درباره خداوند یکتا به محاجّه برمی‌خیزند، بعد از آنکه دعوت او از سوی مردم پذیرفته شد، دلیل آن‌ها نزد پروردگارشان باطل و بی‌اساس است و خشم و غضب پروردگار بر آن‌هاست و عذابی شدید.

(۶)- مائده (۵) آیه ۶۸ (- یک ب): بگو: ای اهل کتاب! شما هیچ موقعیّتی نخواهید داشت، مگر آن زمانی که تورات و انجیل و تمام کتب آسمانی را که بر شما نازل شده، بدون تبعیض و تفاوت برپا دارید.

(۷)- توبه (۹) آیه ۱۰۹ (- یک ب): آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۸

- سستی و بی‌بنیادی فوق العاده: «وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ.» «۱».

- پیروی از نیاکان نادان و گمراه: «إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ.» «۲».

- پیروی از ظنّ و گمان: «إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً.» «۳».

- پیروی از باطل: «لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.» «۴».

- پیروی از توهّم غیر واقعی: «إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «۵».

- پیروی از نام‌های بدون حقیقت: «إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ.» «۶».

- دروغ‌آفرینی: «وَ یَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ.»* «۷».

- عمل شیطان: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ

- نهاده است، بهتر است یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که به زودی در آتش دوزخ سقوط خواهد کرد؟

(۱)- عنکبوت (۲۹) آیه ۴۱ (- یک ب): به راستی سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است، اگر می‌دانستند.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۷۰، آل عمران/ ۱۵۴، مائده/ ۷۷، ۱۰۴، توبه/ ۳۰، احزاب/ ۳۳، صافّات/ ۶۹، ۷۰، زخرف/ ۲۲ (- ۲ الف و ۶ ب): (آنها می‌گویند:) ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آن‌ها (هدایت شده‌ایم) اقتدا می‌کنیم.

(۳)- نجم (۵۳) آیه ۲۳، ۲۸، بقره/ ۷۸، نساء/ ۱۵۷، انعام/ ۱۱۶، ۱۴۸، یونس/ ۳۶، ۶۶، زخرف/ ۲۰، جاثیه/ ۲۴، ۳۲ (- ۹ الف و ۲ ب):

آنان به‌طور قطع هیچ دلیلی برای این ادّعا ندارند، تنها از پندارها و خیالات خام پیروی می کنند، درحالی که پندار هرگز بی‌نیاز از حق نمی کند.

(۴)- انفال (۸) آیه ۸، نحل/ ۷۲، اسراء/ ۲۸۱، کهف/ ۵۶، انبیاء/ ۱۸، حج/ ۶۲، فرقان/ ۴، عنکبوت/ ۶۷، لقمان/ ۳۰، سبأ/ ۴۹، غافر/ ۵، شوری/ ۲۴، محمّد/ ۳، مجادله/ ۲ (- ۱۰ الف و ۴ ب): حق تثبیت و جای گیر شود و باطل (شرک و کفر) ابطال گردد و از میان برود، هرچند مجرمان کراهت داشته باشند.

(۵)- عنکبوت (۲۹) آیه ۴۲، یونس/ ۶۶، (- ۲ الف): خداوند آنچه را آنها غیر از او می‌خوانند، می‌داند (شرک آشکار و پنهان ایشان را) و اوست قادر شکست‌ناپذیر و حکیم علی الاطلاق.

(۶)- نجم (۵۳) آیه ۲۳، ۲۷، توبه/ ۳۰، رعد، ۳۳، احزاب/ ۴ (- ۳ الف و ۲ ب): این‌ها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آن‌ها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی‌محتوا) و هرگز خداوند دلیل و حجّتی بر آن نازل نکرده است. آن‌ها فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می کنند.

(۷)- آل عمران (۳) آیه ۷۵، ۷۸، نساء/ ۵۰، مائده/ ۱۰۳، انعام/ ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۴۰، کهف/ ۵، مؤمنون/ ۹۰، عنکبوت/ ۳/، ۱۲، ۱۷، صافات/ ۸۶، ۱۵۱، ۱۵۲ (- ۱۱ الف و ۴ ب): آن‌ها به خدا دروغ می‌بندند، درحالی که می‌دانند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۳۹۹

لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «۱».

- گمراهی: «لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ.» «۲».

- نادانی: «قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَیْرِ عِلْمٍ.» «۳».

- تندروی و تجاوز از حدود: «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیراً.» «۴».

- کار بد: «إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ.» «۵».

- ارتکاب گناهان و فحشاء: «الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ.» «۶».

- عمل ناپسند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ وَ مَنْ یَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ.» «۷».

- کار زشت که ما را در نظر خودمان پست و بی‌ارزش می‌نمایاند: «لَمَقْتُ اللَّهِ أَکْبَرُ مِنْ مَقْتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ.» «۸».

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۹۰ (- یک ب): شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت‌آزمایی) پلیدند و از عمل شیطانند، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۵۶، فتح/ ۶ (- یک الف و یک ب): در قبول دین هیچ اکراهی نیست، (زیرا) راه از بی‌راهه آشکار شده است.

(۳)- انعام (۶) آیه ۱۴۰، بقره/ ۱۳، ۱۳۰ (- یک آ و ۲ ب): کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و جهل کشتند، زیان کردند.

(۴)- مائده (۵) آیه ۷۷، نساء/ ۱۷۱، انعام/ ۱۰۸، هود/ ۱۱۲، نحل/ ۹، کهف/ ۲۸/، مؤمنون/ ۷، معارج/ ۳۱، جن/ ۴، (۷- الف و ۲ ب):

بگو: ای اهل کتاب در دین خود غلوّ و تجاوز از حق نکنید و غیر از حق چیزی نگویید و از هوس‌های اقوامی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه مستقیم منحرف گشتند، پیروی نکنید.

(۵)- بقره (۲) آیه ۱۶۹، مائده/ ۶۲، ۶۳، ۷۹، توبه/ ۹، اسراء/ ۳۸، منافقون/ ۲ (- یک الف و ۶ ب): او شما را فقط به انواع بدی‌ها و زشتی‌ها دستور می‌دهد.

(۶)- بقره (۲) آیه ۱۶۹، ۲۶۸، نساء/ ۲۲، اعراف/ ۲۸، اسراء/ ۳۲، نور/ ۲۱ (- ۲ الف و ۴ ب): شیطان شما را از فقر و تنگدستی می‌ترساند و شما را به فحشاء (زشتی‌ها) فرامی‌خواند.

(۷)- نور (۲۴) آیه ۲۱، توبه/ ۶۷، مجادله/ ۲ (- ۳ ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گام‌های شیطان پیروی نکنید و هرکس از گام‌های شیطان پیروی کند، (به انحراف و گمراهی و فحشاء و منکر کشیده می‌شود) چرا که شیطان دعوت‌کننده به فحشا و منکر است.

(۸)- غافر (۴۰) آیه ۱۰، نساء/ ۲۲ (- یک الف و یک ب): خشم پروردگار نسبت به شما از عداوت و خشم شما به خودتان بیشتر است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۰

- فسق و فجور و خلاف‌کاری: «فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.» «۱».

- ستمگری: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ.» «۲».

- ظلم به خویشتن: «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ.» «۳».

- خطای بزرگ: «وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ.» «۴»، «أَ فَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَةِ إِناثاً إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيماً.» «۵».

- جرم و گناه کبیره: «وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلى أَمْوالِكُمْ إِنَّهُ كانَ حُوباً كَبِيراً.» «۶».

- گناه قلبی: «وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ.» «۷».

- خودفریبی: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لا تُباشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي الْمَساجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.» «۸».

---

(۱)- حدید (۵۷) آیه ۱۶، ۲۶، ۲۷، بقره/ ۲۸۲، آل عمران/ ۸۲، مائده/ ۳، ۵۹، ۸۱، انعام/ ۱۲۱، ۱۴۵، توبه/ ۸، ۶۷، نور (۲۴) آیه ۴، ۵۵، حشر/ ۱۹ (- ۵ الف و ۱۰ ب): سپس زمانی طولانی بر آن‌ها گذشت، (خدا را فراموش کردند) و قلب‌هایشان قساوت پیدا کرد و بسیاری از آن‌ها گنه‌کارند.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۲۹، ۲۵۴، آل عمران/ ۹۴، مائده/ ۱۰۷، انعام/ ۲۱، ۵۲، ۹۳، ۱۴۴، ۱۵۷، اعراف/ ۳۷، توبه (۹) آیه ۲۳، یونس/ ۱۷، ۱۰۶، هود/ ۱۸، کهف/ ۵۰، ۵۷، مریم/ ۳۸، نور/ ۵۰، فرقان/ ۴، عنکبوت/ ۴۹، ۶۸، روم (۳۰) آیه ۲۹، لقمان/ ۱۱، سجده/ ۲۲، زمر/ ۳۲، حجرات/ ۱۱، ممتحنه/ ۹/ صف/ ۷ (- ۱۹ الف و ۱۱ ب): و چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که شهادت الهی را که نزد اوست کتمان کند!

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۳۱، نساء/ ۹۷، اعراف/ ۱۷۷، یونس/ ۲۳۶، ۴۴، فاطر/ ۳۲، طلاق/ ۱ (- ۴ الف و ۳ ب): (چرا که) هرکس چنین کند به خویشتن ظلم و ستم نموده است.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۱۷: ایجاد فتنه (و منحرف ساختن مردم از دین خدا) از قتل هم بالاتر است.

(۵)- اسراء/ ۴۰، بقره (۲) آیه ۲۱۷، کهف/ ۵، مریم/ ۸۹، نور/ ۱۵، احزاب/ ۵۳ (- ۳ الف و ۳ ب): آیا پروردگار شما پسران را تنها در سهم شما قرار داد و دخترانی را از فرشتگان برای خود انتخاب کرد؟ شما سخن بسیار بزرگ و کفرآمیزی می‌گویید!

(۶)- نساء (۴) آیه ۲، ۲۰، ۴۸، ۵۰، ۱۱۲، بقره/ ۱۸۸، مائده/ ۱۰۶، اسراء/ ۳۱، احزاب/ ۵۸، حجرات/ ۱۲ (- ۲ الف و ۸ ب): و اموال

آنها را با اموال خود نخورید، این گونه تعدّی و تجاوز به اموال یتیمان گناه بزرگی است.

(۷)- بقره (۲) آیه ۲۸۳: (- یک ب) شهادت را کتمان نکنید و هرکس آن را کتمان کند، قلبش گنه‌کار است.

(۸)- بقره (۲) آیه ۱۸۷ (- یک ب): خداوند می‌دانست که شما به خویشتن خیانت می‌کردید (و این عمل را که ممنوع بود، بعضا-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۱

- آلودگی قلب: «أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ.» «۱».

- پلیدی اخلاقی: «إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ.» «۲».

- ناتوانی در برابر فریبکاری: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً.» «۳».

- تردید و دودلی: «إِنَّما یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ.» «۴».

- فرصت‌طلبی: «وَ إِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصابَتْکُمْ مُصِیبَةٌ قالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیداً وَ لَئِنْ أَصابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّةٌ یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً.» «۵».

- سودجویی: «وَ إِذا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ إِذا فَرِیقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَ إِنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ یَأْتُوا إِلَیْهِ مُذْعِنِینَ.» «۶».

- انجام می‌دادید) خدا بر شما توبه کرد و شما را بخشید، (اکنون که چنین است) با آنها آمیزش کنید و آنچه را خداوند بر شما مقرّر کرده است، طلب نمایید، بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد، سپس روزه را تا شب تکمیل کنید، هنگامی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید، با زنان آمیزش نکنید. این‌ها مرزهای الهی است به آنها نزدیک نشوید، آری! این‌چنین خداوند آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد، شاید پرهیزگاری پیشه کنند.

(۱)- مائده (۵) آیه ۴۱ (- یک ب): آنها کسانی هستند که خدا نمی‌خواهد قلب آنها را شستشو دهد.

(۲)- توبه (۹) آیه ۲۸، ۹۵ و ۱۲۵، مائده/ ۹۰ (- ۴ ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان آلوده و ناپاکند، بنابراین نباید بعد از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند.

(۳)- طه (۲۰) آیه ۱۱۵ (- یک الف): پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم، امّا او فراموش کرد، و عزم استواری برای او نیافتیم.

(۴)- توبه (۹) آیه ۴۵، ۱۱۰، نور/ ۵۰ (- ۳ ب): تنها کسانی از تو اجازه (برای عدم شرکت در میدان جهاد) می‌طلبند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند، دل‌هایشان مضطرب و آمیخته با شکّ و تردید است، و آنها پیوسته در سرگردانی به سر می‌برند.

(۵)- نساء (۴) آیه ۷۲، ۷۳ (- سه ب): این افراد دو چهره که در میان شما هستند، با اصرار می‌کوشند از شرکت در صفوف مجاهدان راه خدا خودداری کنند، در صورتی که شکست و یا شهادتی نصیب آنها شود، آنها با خوشحالی می‌گویند: چه نعمت بزرگی خداوند به ما داد که همراه آنها نبودیم تا شاهد چنان صحنه دلخراشی باشیم، ولی اگر غنائمی به آنها رسد، گویند: کاش ما هم بودیم و سهم بزرگی عاید ما می‌شد، مانند بیگانه‌ای که گویا هیچ ارتباطی میان شما و آنها نبوده است.

(۶)- نور (۲۴) آیه ۴۸- ۴۹ (- یک ب): و هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آنها روی‌گردان می‌شوند، ولی اگر حق داشته باشند، (و داوری به سود آنان باشد) با سرعت و تسلیم به سوی او می‌آیند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۲

- سنگدلی و قساوت قلب: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً.» «۱».

- خودپسندی بی‌حساب: «إِنَّ الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ إِنْ فِی صُدُورِهِمْ إِلَّا کِبْرٌ ما هُمْ بِبالِغِیهِ.» «۲».

- اهمّیّت بی‌جا و حرص زیاد به هر چیزی: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ.» «۳».

- رفتارهای برخلاف گفتار: «وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ.» «۴».

- علاقه و وابستگی به زمین: «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ.» «۵».

- و دوری از خدا: «وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ.» «۶».

بنابراین، کدام نتیجه طبیعی را از این انبوه کاستی‌ها به دست می‌آوریم، بیشتر از آنکه با قرآن کریم هم‌سخن شویم و بگوییم که این‌ها هیچ نتیجه‌ای ندارد، جز تیره کردن روح و روان و زیان خسران آن و بس: «وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها.» «۷»، و تنها بیماری و نزاری قلب نیست: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ.» «۸»، بلکه هلاکت روح و روان است: «إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ.»* «۹».

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۷۴، انعام/ ۴۳، حج/ ۵۳، حدید/ ۱۶ (- ۲ الف و ۲ ب): بعد از این ماجراها و دیدن این‌گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آن‌ها دل‌های شما سخت شد، هم‌چون سنگ یا سخت‌تر!

(۲)- غافر (۴۰) آیه ۵۶، فرقان/ ۲۱ (- ۲ الف): کسانی که بدون منطق و دلیلی که از سوی خدا برای آن‌ها آمده باشد، در آیات الهی مجادله می‌کنند. در سینه‌هایشان جز تکبر نیست، آن‌ها هرگز به منظور خود نخواهند رسید.

(۳)- شعراء (۲۶) آیه ۲۲۵ (- یک الف): آیا ندیدی که آن‌ها در هر وادی سرگردانند؟

(۴)- شعراء (۲۶) آیه ۲۲۶ (- یک الف): و (آیا نمی‌بینی که) سخنانی می‌گویند که عمل نمی‌کنند.

(۵)- اعراف (۷) آیه ۱۷۶ (- یک الف): و اگر می‌خواستیم (می‌توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگه داریم)، و به وسیله آن آیات و علوم مقام والا بدهیم، ولی او به پستی گرایید (و از هوای نفس پیروی کرد).

(۶)- مائده (۵) آیه ۹۱ (- یک ب): و شما را از یاد خدا بازدارد.

(۷)- شمس (۹۱) آیه ۱۰، مطفّفین/ ۱۴ (- ۲ الف): و آن‌کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

(۸)- بقره (۲) آیه ۱۰، مائده/ ۵۲، توبه/ ۱۲۵، حج/ ۵۳، نور/ ۵۰، محمد/ ۲۰ (- ۶ ب): در دل‌های آن‌ها بیماری خاصّی است. خداوند هم بر بیماری آن‌ها می‌افزاید، برای آن‌ها عذاب دردناکی است، به خاطر دروغهایی که می‌گفتند.

(۹)- نمل (۲۷) آیه ۸۰، انعام/ ۱۲۲، روم/ ۵۲، فاطر/ ۲۲ (- ۴ الف): چرا که تو نمی‌توانی سخنان خودت را به گوش مردگان برسانی!-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۳

امّا کسانی که کفر را برای خود، به عنوان راهی غیر قابل برگشت برگزیده‌اند، قرآن کریم آن‌ها را بدترین انواع و پست‌ترین مخلوقات روی زمین می‌داند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ.» «۱».

به این ترتیب ما در این مورد انواع راه‌های بازگرداندن و بیم دادن را به قدر کفایت مشاهده می‌کنیم (- ۲۴۷ الف و ۱۷۱ ب) ... و به خاطر همین جنبه‌های اخلاقی محض است که قرآن کریم به‌طور ریشه‌ای شروع به انجام عمل تربیتی و سازندگی خود نموده است و همین جنبه‌هاست که در سبک و سیاق آن‌ها انبوه زیادی از عبارات مشاهده می‌شود که قرآن مجید بدان وسیله فضیلت را گرامی می‌دارد و رذیلت را می‌کوبد.

و مجموع این دلایل آشکار و ضمنی، نخستین مجموعه از توجیهات قرآنی بود.

و هم‌اکنون باید در مجموعه دوم بحث و بررسی کنیم.

ب- جنبه‌های شرایط محیطی و موضع انسان

اینک از انگیزه‌های باطنی به پاداش‌های ظاهری منتقل می‌شویم، درحالی‌که آن‌ها را در یک منطقه میانه می‌گستریم که به شکلی فاصله انتظار قبل از این پاداش‌ها به حساب می‌آید، ولی نه آنکه یکی از این پاداش‌ها شمرده شود، بلکه بیشتر به دشواری و دور از حدّ و اندازه بر آن‌ها دلالت دارد.

و قبل از هر چیز تأکید می‌کنیم که ما در اینجا در راستای نظر عمومی نمی‌اندیشیم، زیرا وقتی که قیل و قال نامشروع است، به‌طور مطلق سزاوار نیست که مؤمن راستین را نگران سازد،

- حتی (کسانی که زنده‌اند، امّا) گوش‌های آن‌ها کر است، نمی‌توانی سخن خود را به آن‌ها برسانی، (مخصوصا) به هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند.

(۱)- انفال (۸) آیه ۲۲، ۵۵، تین/ ۶، بیّنه/ ۶ (- یک الف و ۲ ب): (از آنجا که گفتار بدون عمل و شنیدن بدون ترتیب اثر یکی از بزرگ‌ترین بلاهای جوامع انسانی و سرچشمه انواع بدبختی‌هاست، بار دیگر در این آیه شریفه روی این مسئله تکیه کرده و با بیان زیبای دیگری می‌فرماید:)

بدترین جنبندگان نزد خدا، افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند و نه زبان گویا و نه عقل و درک، کر و لال و بی‌عقل و خردند!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۴

او در زندگی خود به دنبال بالاترین الگو می‌رود و آن را به عنوان یک قاعده و نمونه برای رفتار و سلوک خودش قرار می‌دهد، این همان «مثل اعلا» است که مؤمنان بر آن اساس حرکت می‌کنند:

«الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً.» «۱»، «یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ.» «۲».

بنابراین؛ مؤمن واقعی وقتی که وارد حریم ایمان می‌شود، به هیچ‌چیزی اعتنایی ندارد، مگر براساس آنچه که ایمانش بر آن استوار است، و باوجود این؛ تا کجا جنبه نظر توده مردم سیطره بر اراده فردی دارد، درحالی‌که نگرش عموم مردم همان شعور و احساسی است که ما آن را درمی‌یابیم، موقعی که گمان می‌بریم، برادران دینی ما همچون ما احساس پاکی دارند و یا احساس پست و ناپاک، درحالی‌که مورد شگفتی و یا تحقیر آن‌ها قرار می‌گیریم؟ ...

البتّه، این مطلب کاملا روشن است که این قبیل ملاحظات تأثیر زیادی در ما ندارند، مگر هنگامی که ما به اجتماع پیوستگی داشته باشیم و یا دست‌کم موقعی که این تصوّر می‌رود که رفتار ما ممکن است، بعدها برملا شود.

ولی در حالت عزلت و تنهایی چه؟ موقعی که هیچ‌کس نیست و هیچ فردی از رفتار ما اطّلاع ندارد تا عمل ما را تحقیر کند؛ در هنگامی که نمونه‌های برتر در دل‌های ما به‌وسیله تربیت نفوذ کرده و به ایجاد عادت‌های پاکیزه انجامیده، و تا اعماق وجود ما ریشه دوانده است، پس ما وظایف روزانه‌مان را با امانت و انگیزه- بدون توجّه به این‌که اشخاص عمل ما را می‌بینند- انجام می‌دهیم.

به راستی موقعی که «روبینسون کروزو» را در جزیره خشک و خالی انداخته بودند، او می‌توانست همان‌طوری که در وطنش بود؛ کاملا از نوشیدن آب خودداری کند! ولی اگر اتّفاق افتاد که موقعیّت پیچیده شد و بدی و شرّ برانگیخته گردید و به شدّت وادار کردند و انسان در

---

(۱)- احزاب (۳۳) آیه ۳۹: کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی را می‌کردند و از او می‌ترسیدند و از هیچ‌کس جز خدا واهمه

نداشتند، همین بس که خداوند (حافظ اعمال بندگان و) حسابگر (و جزادهنده آن‌ها) است.

(۲)- مائده (۵) آیه ۵۴: جهاد در راه خدا به‌طور مستمر از برنامه‌های آن‌هاست، در راه انجام فرمان خدا و دفاع از حق از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌هراسند، به دست آوردن این امتیازات (علاوه بر کوشش انسان) مرهون فضل خداست، به هرکس شایستگی دارد، می‌دهد. (زیرا) دایره فضل و کرم خداوند وسیع است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۵

عین‌حال خودش را در امنیت دید که رازش هرگز برملا نمی‌شود، در این حال که هرگز یک فرد ناظر جانبی وجود ندارد که [آدم اسمیت- Adam Smit می‌گوید، و یا من اجتماعی- Le moi social] در کار نیست، چنان‌که «برکسون» قائل است، و نه هیچ شبحی از این مجتمع انسانی! هیچ‌کدام از این‌ها هرگز چیزی جز یک کمک و یاور در حدود کفاف نیستند.

البتّه قرآن کریم می‌خواهد ما را در یک حدّ وسطی کاملا متفاوت با همه این‌ها و در برابر یک واقعیّت زنده قرار دهد که همواره در هر زمان و مکانی در وجود خود ما حضور دارد.

و ما نمی‌خواهیم از آن جماعت پرفضیلت و عظیم گفتگو کنیم که قرآن کریم وجود باعظمت و نادیدنی آن‌ها را مورد تأکید قرار داده است؛ این گروه از فرشتگان نگهبان که انسان را همراهی می‌کنند: «لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ.» «۱».

و همچنین نمی‌خواهیم از این گروه همیشگی از کرام الکاتبین (بزرگوارترین نویسندگان) سخن بگوییم که این گروه: «عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ.» «۲».، مکلّف به مراقبت از کارهای انسانند، به‌گونه‌ای که: «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.» «۳»، هیچ‌چیز را فروگذار نمی‌کنند!

بلکه تنها می‌خواهیم از آن چیزی صحبت کنیم که از درون شخص سخن می‌گوید: «سَواءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ.» «۴».

آن‌کسی که ما را بدین وسیله مخاطب ساخته و می‌فرماید: «وَ ما تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ.» «۵».

---

(۱)- رعد (۱۳) آیه ۱۱: برای انسان مأمورانی است که پی‌درپی از پیش‌رو و پشت سر او قرار می‌گیرند و او را از حوادث حفظ می‌کنند.

(۲)- ق (۵۰) آیه ۱۷: دو فرشته‌ای که طرف راست و چپ او ملازم هستند، اعمال او را دریافت می‌کنند.

(۳)- ق (۵۰) آیه ۱۸: انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر این‌که همان دم فرشته‌ای مراقب آماده برای مأموریّت (و ضبط) آن است.

(۴)- رعد (۱۳) آیه ۱۰: برای او (خدا) یکسان است کسانی از شما که پنهانی سخن بگویند، و یا آن را آشکار سازند، و (نیز برای او تفاوت نمی‌کند) کسانی که مخفیانه در دل شب و در میان پرده‌های ظلمت گام برمی‌دارند و آن‌ها که روز روشن به دنبال کار خویش می‌روند.

(۵)- یونس (۱۰) آیه ۶۱: در هیچ حالت و کار مهمّی نمی‌باشید و هیچ آیه‌ای از قرآن را تلاوت نمی‌کنید و هیچ عملی را انجام نمی‌دهید، مگر این‌که ما شاهد و ناظر هستیم، در آن هنگام که وارد آن عمل می‌شوید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۶

و آنکه: «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا.»

«۱».

آنکه سخن گفته و می‌فرماید: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» «۲».

خدای سبحان: «وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ.» «۳»، و «يَعْلَمُ ما فِي قُلُوبِكُمْ.» «۴»، و «أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً.» «۵»، و «شَهِيدٌ عَلى ما يَفْعَلُونَ.» «۶»، و اوست که تأکید می‌فرماید: «إِنَّنِي مَعَكُما أَسْمَعُ وَ أَرى » «۷»، و «می‌بیند»، «می‌شنود»، «می‌داند» این‌ها بود که به‌طور کلّی اقوالی را که در این باب ما برخورد کردیم و آوردیم.

ولی آیا قرآن کریم، می‌خواهد این حقایق را برای ما یادآوری کند تا در ما حالت خوف و ترس از برخی کیفر و عذاب‌ها و یا آرزوی برخی از اجر و پاداش‌ها را بیدار کند؟

به راستی ما نصوصی را در اختیار داریم که همه آن‌هایی را که از این قبیل بوده و به ما هشدار می‌دهند و از مجازات معیّنی سخن می‌گویند، به کناری نهادیم «۸» تا در مجموعه سوم از

---

(۱)- مجادله (۵۸) آیه ۷: هیچ‌گاه سه نفر باهم نجوا نمی‌کنند، مگر این‌که خداوند چهارمین آن‌هاست و هیچ‌گاه پنج نفر باهم نجوا نمی‌کنند، مگر این‌که خداوند ششمین آن‌هاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از این‌ها، مگر این‌که او (خدا) همراه آنهاست، هرجا که باشند.

(۲)- ق (۵۰) آیه ۱۶: ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم.

(۳)- شوری (۴۲) آیه ۲۵: او (خدا) آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند.

(۴)- احزاب (۳۳) آیه ۵۱: و خداوند آنچه را (از اعمال و مصالح بندگان) در قلوب شماست، می‌داند.

(۵)- طلاق (۶۵) آیه ۱۲: علم خداوند به همه چیز احاطه دارد.

(۶)- یونس (۱۰) آیه ۴۶: خداوند شاهد و گواه بر اعمالی است که انجام می‌دادند.

(۷)- طه (۲۰) آیه ۴۶: من خود با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم.

(۸)- اوّلا، آیاتی که این مطالب را بازگو می‌کند، نقش اعتقادیش بیشتر از نقش اخلاقی است، به این معنی که جنبه الهی و اوصاف پروردگار را بیش از جنبه انسانی (همچون واداشتن و ترغیب به عمل) دارد و این قبیل آیات بسیار زیاد است. ثانیا، نصوصی که درصدد بیان واقعیّت قطعی هستند، امکان ندارد که با توجّه به فعل مذکور به عنوان یک انگیزه برای اراده منظور شود، از این قبیل است، آیه: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلى جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ.»- آل عمران/ ۱۲: (به کافران بگو! به زودی مغلوب خواهید شد (در این دنیا خوار و در قیامت) و به سوی جهنم محشور می‌شوید و چه بد جایگاهی است (دوزخ) و-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۷

آنها سخن بگوییم.

باوجود این، چیزی نیست که خواننده قرآن را، درحالی‌که می‌کوشد، تا افکاری که قرآن کریم بر آنها مشتمل است، بفهمد، مانع از اثرپذیری وی گردد، اوّلا به پیروی از حالاتی که این افکار بازگوکننده آنهاست و ثانیا به پیروی از احساسات رقیق و بالاخره از نوع راه و روش و سلوک وی. و نیز در صرف هشداری که به وجود پاداش مشخّصی، راهنمایی می‌کند، فرصت‌هایی خواهد یافت که توجّهات فراوانی با ارزش‌های متفاوت آمیخته با تهدید به عذاب پیدا کند.

اکنون که به این بخش معتدل و میانه (از بحث اخلاق) رسیدیم، تدریجا تمام این مراتب به هم پیوسته را بدون هیچ نوع گسستگی در شکل مستمر آنها مرور خواهیم کرد.

با این همه، تمام همّ خود را صرف خواهیم کرد تا چهار مرحله اصولی را در آن ترسیم کنیم، که با مواضع گوناگونی- که وجود

آنها را در نزد اشخاصی فرض می‌کنیم که این کلمات متوجّه آنهاست- توافق دارد:

اوّلا- موضع پذیرش روشن و هم‌سوی با جریان و نظام، باوجود این‌که این موضع شایستگی برای مراتب و درجات مختلف را نیز دارد، و آن موضعی است که با سخن لطیف و تحریک‌کننده، علاقه‌مند به بیان این اراده پاکی است که امکان دارد در جایگاه هستی خودنمایی کند، بدون کمترین اشاره به هر نوع ضعف ممکنی. جز این‌که مدام توجّه ما را به حضور خدا و علم محیط او گوشزد می‌کند: «وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.» «۱»، «الَّذِي يَراكَ حِينَ تَقُومُ.» «۲». چرا؟ و برای چه؟ ...

راز مطلب اینجاست که مؤمن صادق در این طرز تفکّر چیزی را می‌یابد که او را به راستی و تلاش هرچه بیشتر و تقویت تاب و توانش و ترقّی دادن خویش و چندین برابر نمودن کشش

- همچنین آیات ۱۵۳ و ۱۵۴ و نیز آیه ۹، سوره احزاب. ثالثا، و در نهایت بعضی مواقع که کمتر اتّفاق می‌افتد، هدف از گفته برحذر داشتن ما از غفلت است، بلکه به ما خاطرنشان می‌کند که تنها خدای سبحان شایسته درخواست است که بگوییم: خدا را می‌خوانم! به او پناه می‌برم .... به راستی او می‌شنود و می‌بیند (ر ک: سوره‌های انفال/ ۶۱، غافر/ ۵۶، فصّلت/ ۳۶).

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۱۵: و هر کار خیری انجام می‌دهید، خداوند از آن آگاه است.

(۲)- شعراء (۲۶) آیه ۲۱۸، بقره/ ۲۱۵، ۲۵۶، ۲۷۱، آل عمران/ ۹۲، نساء/ ۳۵، ۱۲۷، ۱۲۸، طور/ ۴۸ (- ۲ الف و ۷ ب): همان خدایی که تو را به هنگامی که برمی‌خیزی، می‌بیند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۸

ذاتیش وادار می‌نماید، نمی‌گویم: به خاطر آنکه همواره به آن جهتی متشبّث شود که برای خود برگزیده است و بس، بلکه به خاطر پاسداری از اعمال خوب و پاکی منویّاتش این‌چنین باشد اگرچه این بدان خاطر نباشد که همواره نوآوری کند و بهترین کارها را انجام دهد.

تردیدی نیست که واقعیّت اندیشه کردن درباره خدا به هنگام عمل، کمک کاری است که از تاب‌وتوان مؤمنان جدا نمی‌شود و تأثیر بسزائی بر اراده ایشان دارد، و بر شهامت ایشان می‌افزاید تا اعمالشان را کامل کنند و نفوس خودشان را به کمال برسانند، بلکه این امکان است که مؤکّدا بگوییم که این تفکّر ایمن‌ترین وسیله و کوتاه‌ترین راه رسیدن به چنین پایداری و به حقیقت پیوستن پیشرفت مورد نظر است.

از جانب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دستور رسید که از این طرز تفکّر وسیله‌ای برای کمال خویشتن بسازند. این بود که پرسیدند: احسان و نیکوکاری چیست؟ پاسخ داد: «نیکوکاری آن است که چنان خدا را بپرستی که گویی او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی، البتّه که او تو را می‌بیند.» «۱».

به راستی درک و شعوری که این روش در جهت‌گیری به انسان می‌دهد، بدین گونه و به این نحو، احساس راحتی و سرور، و قدرت بر سازندگی است و کشش عشق و محبّت است.

ثانیا- موضع پاسخ‌گویی است، به‌طور کلّی برای همه احکام شرع، ولی امکان اشتباه و خطا را بعید نمی‌شمارد. و در اینجا ما دوباره شاهد دیدار عمل صالح جدید نخواهیم بود و باید آن احساس را وادار کنیم، و در برابر کار بدی که ما را تهدید می‌کند، نباید چنین باشیم، بلکه تنها در موقعیّت پیش از عمل و در شرایط عادی باید چنین باشیم. و چون در برابر خود دو نوع امکان را می‌بینیم، پس امر در شکل مجرّدی، برخی از چیزها را صادر می‌کند؛ یعنی به‌طور مطلق به اختیار و انتخاب آینده ما توجّهی ندارد.

سخن توجیهی چیزی نیست، جز این‌که خود ماهیّت و طبیعت انسانی را پوشش می‌دهد، به این معنی که به‌طور واضح و صریح بر عمل خیر وادار نمی‌کند و از رویکرد به کار بد بازنمی‌دارد،

(۱)- ر ک: صحیح بخاری ۱/ ۲۷، حدیث ۵۰، و ۴/ ۱۷۹۳، حدیث ۴۴۹۹؛ المحاسن: ۱/ ۳؛ صحیح مسلم: ۱/ ۳۹، حدیث ۹ و ۱۰؛ القواعد و الفوائد: ۱/ ۷۷؛ صحیح ابن حبان: ۱/ ۳۷۵، حدیث ۱۵۹؛ ثواب الأعمال شیخ صدوق: ۱۴۷؛ سنن ترمذی: ۵/ ۶، حدیث ۲۶۱۰؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۳۸؛ وسائل الشّیعه: ۱۵/ ۲۲؛ سنن کبرای بیهقی: ۱۰/ ۲۰۳؛ نضد القواعد الفقهیهٔ: ص ۱۷۱؛ سنن ابی داود: ۴/ ۲۲۳، حدیث ۴۶۹۵؛ مسند احمد: ۱/ ۲۷، حدیث ۱۸۴؛ زبدهٔ البیان: ۳۲۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۰۹

بلکه همچنان پیچیده به حال خود می‌ماند، و گویی حالتی است ما بین دو حالت و درعین‌حال هردوی آن حالات است. و هرگز ما در قرآن کریم چیزی را بدین معنی نمی‌خوانیم: خداوند آن کار خیری را که انجام می‌دهید، می‌بیند! و هرگز چنین چیزی را نمی‌خوانیم: برحذر باشید از این که کار بد انجام دهید! بلکه چنین می‌خوانیم: واجب این است و خداوند آنچه را انجام می‌دهید، می‌بیند! در نظیر این آیه مبارکه: «تِلْکَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما کَسَبَتْ وَ لَکُمْ ما کَسَبْتُمْ وَ لا تُسْئَلُونَ عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ.»* «۱».

و این‌چنین آهنگ سخن به کلّی عوض می‌شود، و جنبه مأنوس و خوشحال‌کننده آن به سنگینی تبدیل می‌شود، ولی نه آنکه سخت باشد، و چون دو طرف احتمال سهم مساوی را در ظاهر دارند، پس هردوی آن‌ها با یک رنگ مخالف و مستقلّ، دو جنبه طبیعت کلام را تشکیل می‌دهند. و این ارتباط دوسویه به وسیله نقشی که دارد، تأثیر انعکاس خود را در آمیزش و ترکیب مشاعر، خواهد یافت که مخاطبان، در آن میان تقسیم می‌گردند، یا این‌که به نحو بهتری از ادراک و شعور مرکّب نتیجه‌ای بین حماسه و ترس و مخلوطی از احترام و انقباض و نیز چیزهایی که من نمی‌دانم، فراهم می‌گردد.

ثالثا، موضع بنده فرمانبر از جهت مبدأ است، ولی چون وجود بعضی از شرایط ویژه گاهی بعضی از تغییرات را وارد می‌سازد، در نتیجه آن آوا می‌رود که قاطع‌تر گردد.

حقیقت این است که موضوع تفسیر همچنان ثابت و غیر قابل تغییر می‌ماند و با قالب و عبارتی خشک همانند مرحله قبلی موضع خود را حفظ می‌کند، درحالی‌که ما عبارت تکلیف را می‌بینیم که به‌خصوص بر جنبه تحریم اصرار می‌ورزد، گویی که در آنجا عوامل محرّکی برای قانون‌شکنی وجود دارد. و در این صورت بسیار طبیعی است که هرچه بیشتر توجّه و هشداری که قانون را استحکام می‌بخشد، روشن و واضح گردد، و در همان لحظه معنایش دگرگون شود، اگرنه مقدار توانمندی‌ها که همچنان در ضمن آن قاعده است، به همان نسبت که از اوّل بود،

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۳۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۴، نساء/ ۱، ۳۳، ۵۸، مائده/ ۷، ۸ انفال/ ۳۹، ۷۲، توبه/ ۱۶، ۱۰۵، هود/ ۱۲۳، نور/ ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۶۰، فرقان/ ۲۰، عنکبوت/ ۴۵، احزاب/ ۳۴، ۵۴، ۵۵، مجادله/ ۳، ۱۳، حشر/ ۱۸، منافقون/ ۱۱. (- ۳ الف و ۲۵ ب): آنها امّتی بودند که در گذشته و اعمالشان مربوط به خودشان است، و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است، و شما هرگز مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۰

اندک شود و عنصر پیش‌گیری از آن وقت بر عنصر دفع مستولی گردد: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَی الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.» «۱».

و ازاین‌رو است که مشاعر سنگین باهم تناسب ندارند، مشاعری که شعور حیا بدون تردید بر همه آنها سیطره دارد، و واقعیّت مطلب این است، اندیشه بودن ما در پیشگاه خدا امکان ندارد- در وقتی که ما برخی از امور پلید و خلاف شرع را در تخیّل داریم- وارد بر عقل و خردمان گردد، مگر این‌که سروکارمان با ضدّ این ناپاکی‌ها به صورت بازدارنده باشد که از نظر مقدار توانمندی متفاوت و

بالاتر از آنها باشد، و چون این اندیشه بر عقول ما سیطره یافت (یعنی اندیشه حضور ما در پیشگاه خدا) ما به حق از ارتکاب امری، هرچند کوچک بیمناک خواهیم بود، به حدّی که در برابر عظمت خدا از خجالت سرخ خواهیم شد، و دراین‌باره روایتی را می‌خوانیم که ابن مسعود نقل کرده است. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «از خداوند آن‌طور حیا کنید که شایسته است، گفتیم:

یا رسول اللّه! البتّه که ما از خدا شرم می‌کنیم و خدا را از این بابت سپاس می‌گوییم، فرمود: چنین نیست، بلکه شرم و حیای شایسته در پیشگاه خدا آن است که اندیشه‌ات و آنچه را که شنیده‌ای حفظ کنی، و همچنین شکم را از آنچه می‌خوری، پاک بداری و مرگ و گرفتاری (پس از مرگ) را یادآوری، و هرکه آخرت را بخواهد، زینت دنیا را فروگذارد و آخرت را بر دنیا ترجیح دهد، پس هرکه چنین کند، البتّه چنان‌که سزاوار شرم است، از خدا حیا کرده و شرم دارد.» «۲». ولی اگر شخص خطا کند یا ناتوان باشد، پس به‌طور قطع در گرفتاری زندگی، حیا را از دست داده و از آن اندیشه هدایت‌کننده غفلت کرده است که یوسف علیه السّلام آن را روزگارانی پیش

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۸۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۸۲، ۲۸۳، آل عمران/ ۱۵۶، نساء/ ۹۴، ۱۳۵، ۱۴۸، هود/ ۱۱۲، نحل/ ۹۱، احزاب/ ۱، ۲، ۵۲، حجرات/ ۱ (- ۲ آ و ۱۴ ب): کسی که وصیت را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهش بر کسانی است که آن را تغییر می‌دهند، خداوند شنوا و داناست.

(۲)- ر ک: سنن ترمذی: ۴/ ۶۳۷، حدیث ۲۴۵۸؛ و ابن بدیع شیبانی در تیسیر الوصول: ۲/ ۲۳؛ نشر شیخ حامد الفقی آن را نقل کرده است (مترجم عربی). و نگاه کنید: المستدرک علی الصحیحین ۴/ ۳۵۹ حدیث ۷۹۱۵ کنز الفوائد کراجکی: ۹۸؛ مجمع الزّوائد: ۱۰/ ۲۸۴؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۷/ ۷۷، حدیث ۳۴۳۲۰؛ المعجم الأوسط: ۷/ ۲۲۶، حدیث ۷۳۴۲؛ مسند احمد:
۱/ ۳۸۷، حدیث ۳۶۷۱؛ المعجم الصّغیر: ۱/ ۲۹۸، حدیث ۴۹۴؛ مسند ابو یعلی: ۸/ ۴۶۱، حدیث ۵۰۴۷؛ المعجم الکبیر:
۳/ ۲۱۹، حدیث ۳۱۹۲؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۸۷، حدیث ۲۷۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۱

دریافته بود: «لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ.» «۱». ولی یاد خدا دیری نمی‌پاید که با دل‌هایمان آمیخته می‌شود تا نیاز مبرم به گریستن را در ما ایجاد کند، تا این‌که به خاطر آن غفلت ناروا بگرییم و تنها بدین وسیله است که شخص دوباره به جایگاه خودش در مجتمع الهی بازمی‌گردد و خدای بزرگ درست فرموده است: «وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ.» «۲».

البتّه ما در این سه مرحله دیدیم که امر، امر تربیت اخلاقی براساس بخشی از ادراکات دینی است و این ادراکات به حکم طبیعت کمتر می‌تواند تأثیری بیشتر و دورتر از ذات خود داشته باشد. ازاین‌رو در مرحله نخست توجیه الهی ادراک ما را نسبت به محبّت و علاقه‌مندی بیدار می‌کند که این خود محرّک ممتازی است! تا این‌که قدمی ما را در راه تحقّق ارزش‌های مثبت به پیش براند. و در مرحله سوم، احساس ما را با شرم و حیا مقرون می‌سازد که این خود لجام پاکیزه و نیکویی است تا این‌که ما را از سقوط بازدارد و در مقابل خطر حفظ کند، امّا در مرحله دوم، ما احتیاط خودمان را به لطف تعادل دو نیرو به دست می‌آوریم تا در نتیجه گام‌هایمان بر صراط مستقیم استمرار یابد.

رابعا- و بالاخره، آن موضع سرکش بی‌پرده برای غیر مؤمنان- برخلاف حالت اوّل- تنها به برخی از کارهای مخصوص خلاف شرع بسنده نمی‌کند، زیراکه آن موضع علنی ضدّ شرع است!

و این‌بار، بیش از سخنان معمول برخی از نصوص درباره جرایمی که انجام می گیرد، به گونه‌ای‌ست که امکان ندارد شخصی خطایی را مرتکب شود که نشانی از ماهیّت وعده عذاب را داشته باشد: «أ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ فَلا تَذْهَبْ

---

(۱)- یوسف (۱۲) آیه ۲۴: اگر برهان پروردگار را نمی‌دید (چنین قصدی می‌نمود).

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۵- ۱۳۶: و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند، و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و تکرار گناه نمی کنند، آنها پاداششان آمرزش پروردگار و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش نهرها جاری است (و لحظه‌ای آب از آنها قطع نمی‌شود). بهشتی که به‌طور جاودان در آن خواهند بود، و این چه پاداش نیکی است، برای آنها که اهل عمل هستند!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۲

نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِما يَصْنَعُونَ.» «۱».

بنابراین؛ کدام درک و احساسی را می‌توانی دریابی که از نظر کفّار تا بدین حد برانگیزاننده و به‌طور مشخص نتیجه‌بخش باشد؟ ... آیا آن ترس از مجازات است؟ ...

ولی چه تأثیری برای چنین بیم دادنی در دل‌های بسته‌ای هم‌چون دل این افراد منکر، وجود دارد؟ به راستی شخصی که ناظر بر اعمال این‌هاست، وضع خطرناک آنان را درک می کند، از کیفر و مجازات آنها بیمناک است، امّا نسبت به خودشان آیا کار دیگری می‌توانند انجام دهند، جز عاق کردن و بریدن از ایشان؟ ... جز نوعی از داوری پیشاپیش؟ جز علامت و نشانی که بیانگر پستی و سرنگونی فعلی آنهاست؟ ...

آری، ممکن نیست که هشدار و زنهاری از این نوع به خاطر منفعت مباشر (دنیوی) شان متوجّه منکران شود، چون این هشدار تنها یک فراخوانی است که از دور متوجّه انسان عاقل جا افتاده در بین انسان‌ها می‌شود، چه‌بسا که در ادامه راه به گشودن دری بینجامد، روح آزاد شود، مرده برانگیخته و زنده گردد! امّا اکنون، این خود موضوعی از موضوعات تفکّر است که رو به ایشان آمده است؛ اگر آنها فرصتی برای فکر کردن داشته باشند، بی‌تردید، در آینده، ترساننده و بیم‌دهنده‌ای را با تمام عظمتش خواهند دید که ناظر بر آنهاست و آن چیزی که راهنمای انجام دادن همه چیز است. ماهیت این بیم‌دهنده بزرگ چیست؟ چه وقت واقع می‌شود؟ و چگونه؟ در این‌باره تاکنون چیزی گفته نشده است.

و این‌چنین منطقه میانه پایان می‌یابد (- ۲۰ آ و ۶۲ ب).

و به وسیله این آخرین مرحله به آستانه کیفر و مجازات به معنای صحیح آن رسیدیم.

---

(۱)- فاطر (۳۵) آیه ۸، بقره/ ۷۴، ۷۷، ۱۴۰، ۱۴۴، آل عمران/ ۶۳، ۹۸، ۹۹، ۱۶۷، نساء/ ۶۳، ۱۰۸، مائده/ ۶۱، ۷۱، انفال (۸) آیه ۴۷، توبه/ ۷۸، یونس/ ۳۶، هود/ ۵، اسراء/ ۴۷، انبیاء/ ۴، مؤمنون/ ۹۶، نور/ ۵۳، فرقان (۲۵) آیه ۵۸، نمل/ ۹۳، عنکبوت/ ۱۰، یس/ ۷۶، شوری/ ۶، احقاف/ ۸، حجرات/ ۱۸، بلد/ ۷ (- ۱۳ الف و ۱۶ ب): آیا کسی که زشتی عملش در نظر او زینت داده شده و او زیبا می‌بیند، (مانند کسی است که واقعیّت را چنان‌که هست- زشت- می‌بیند؟)، خداوند هرکس را بخواهد، گمراه می کند و هرکس را بخواهد، هدایت می‌نماید، مبادا بر اثر شدّت تأسّف و حسرت بر وضع آن‌ها جان خود را از دست بدهی، برای این‌که خداوند از اعمال آنها آگاه است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۳

ج- اعتبارات نتایج و پیآمدهای عمل

اشاره

نتایـج طبیعی: وقتی که با دقّت به این آخرین مجموعه بنگریم، قبل از هر چیز نسبت کمی از نصوص را می‌بینیم که به چیزی اهتمام می‌ورزنـد که ما بـدان‌ها به‌طور عام نام «مجازات طبیعی» را اطلاق می کنیم، یعنی نتایـج سودمند و یا زیان‌بخشـی که همواره از راه و رفتار اخلاقی ما در شـرایط عادی صادر می‌شود، هم‌چون صـحّت و بیماری در نظام زندگی مادّی‌مان، بدون این‌که برحسب ظاهر از طرف خواست بالا دخالتی حاکم بر طبیعت صورت بگیرد.

البتّه در نظم و نسق این اندیشه و افکار می‌توانیم دو نوع از عوامل محرّک فردی یا عمومی را بشناسیم. امّا آنچه از توصیه‌هایی که به خاطر خیر فردی صورت گرفته و از عمل به آن‌ها نتیجه‌اش عاید فرد می‌شود، ما جز چهار مورد را نیافتیم که عبارتند از: «۱»

- «وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماً.» «۲».

- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ.» «۳».

- «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ وَ بَناتِكَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ.» «۴».- «ذلِكَ أَدْنى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً.» «۵».

---

(۱)- چه‌بسا مورد پنجمی را بر آن‌ها بیفزاییم، در صورتی که از روی برخی از تفسیرها به برهانی متمسّک شویم که قرآن کریم آن را به مصلحت یک‌همسری دانسته و از چندهمسری مانع شده است؛ آیه ۳، سوره نساء: «ذلِكَ أَدْنى أَلَّا تَعُولُوا»: این کار (انتخاب یک همسر ...) از ظلم و انحراف بهتر مانع می‌شود. واقعیّت مطلب این است که تعداد اندکی از مفسّران معتقدند که این عبارت ناظر بر عوامل اقتصادی است، یعنی: «آنان از هر نوع بار سنگین خانوادگی برکنار می‌شوند.». ولی بیشتر مفسّران و صاحب‌نظران آن‌ها برآنند که منظور عوامل اخلاقی است. به این معنی: «دوری کنید از این‌که ممکن است باعث ارتکاب ظلم و ستم گردید.». و این روش در تفسیر دقیق‌تر است، زیراکه به قواعد ترکیب بیشتر حرمت نهاده است، بنابراین؛ کلمه «أَلَّا تَعْدِلُوا»* معنای اوّل را نمی‌پذیرد، مگر این‌که متضمّن مفعول به مستقیمی باشد که آن در عبارت وجود ندارد.

(۲)- نساء (۴) آیه ۵ (- یک ب): اموال و ثروت‌های خود را به دست افراد سفیه نسپارید، خدا این سرمایه را قوام زندگی شما قرار داده است.

(۳)- مائده (۵) آیه ۱۰۱ (- یک ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از اموری که افشای آنها باعث ناراحتی شما می‌شود، پرسش نکنید.

(۴)- احزاب (۳۳) آیه ۵۹: ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو! روسری‌های بلند خود را بر خویش فروافکنند.

(۵)- احزاب (۳۳) آیه ۵۹ (- یک ب): این کار برای این‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است، و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۴

و سرانجام، پستی صفت بخل و ولخرجی را در این جهت منحصر می کند که هردوی آنها صاحبشان را دچار ملامت و سختی

می کنند: «وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً.» «۱».

ولی او امری که در مورد خیر عمومی رسیده است که به چنین نتیجه‌ای منتهی می‌شود، تعداد بیشتری است که عبارتند از:

- «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ.» «۲».

- «إِنَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ.» «۳».

- و مجازات قاتل، تنها هدفش باید گنه‌کاران باشد: «وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ.» «۴».

- و اختلاف در بین سپاهیان که باعث سستی و از هم‌پاشیدگی آنان، و یا در جامعه که موجب تباهی و از بین رفتن قدرتشان می گردد: «وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ.» «۵».

- مسلّح کردن سپاه در زمان صلح با هدف ترساندن دشمن: «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ.» «۶».

و در زمان جنگ باید آماده باشیم و نباید اسلحه‌مان را کنار بگذاریم، حتّی در بین نماز، و

---

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۲۹ (- یک الف): و هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.

(۲)- فصّلت (۴۱) آیه ۳۴ (- یک الف): بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، دوست گرم و صمیمی شده است.

(۳)- مائده (۵) آیه ۹۱ (- یک ب): شیطان می‌خواهد از راه شراب و قمار در میان شما عداوت و دشمنی به‌پا کند و از نماز و ذکر خدا بازدارد. آیا شما (باوجود این) خودداری خواهید کرد؟

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۷۹ (- یک ب): قصاص برای شما مایه حیات و زندگی است.

(۵)- انفال (۸) آیه ۴۶ (- یک ب): و از پراکندگی و نزاع بپرهیزید تا سست نشوید، و قدرت و هیبت شما از بین می‌رود، استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است.

(۶)- انفال (۸) آیه ۶۰ (- یک ب): با این وسایل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۵

این آمادگی به عنوان یک حفاظت واجب به خاطر این‌که مبادا دشمن ناگهانی هجوم کند: «وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِکُمْ وَ أَمْتِعَتِکُمْ فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَةً واحِدَةً.» «۱».

ولی باید توجّه داشت که ما برای چه می‌جنگیم؟

بدیهی است که ما «در راه خدا» می‌جنگیم و برای رسیدن به این هدف نهایی، نصوص قرآنی اهداف میانه زیادی را برای ما ترسیم کرده‌اند که عبارت است از:

الف- جلوگیری از قوّت و قدرت کافران و درهم شکستن توان دشمنی و عداوتشان:

«وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُوا.» «۲».

ب- پیشگیری از فساد و بی‌بندوباری تا در روی زمین گسترش نیابد:

«وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ.» «۳».

ج- نجات دادن مؤسّسات دینی از ویرانی:

«لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ.» «۴».

د- و بالأخره مجازات تجاوزگران، و برطرف کردن انـدوه و گرفتاری از مؤمنان: «قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.» «۵».

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۰۲ (- یک ب): این دشمن همواره در کمین است که از فرصت استفاده کند و دوست می‌دارد که شما از سلاح و متاع خود غافل شوید و یک‌باره به شما حمله‌ور شود.

(۲)- نساء (۴) آیه ۸۴ (- یک ب): امید است خداوند با تلاش‌ها و کوشش‌های تو حتّی اگر تنها بوده باشی، قدرت و نیروی دشمنان را درهم بشکند (زیرا قدرت او فوق قدرت‌ها و مجازاتش فوق مجازات‌هاست).

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۵۱ (- یک ب): و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، سراسر روی زمین فاسد می‌شود.

(۴)- حج (۲۲) آیه ۴۰ (- یک ب): دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد.

(۵)- توبه (۹) آیه ۱۴- ۱۵ (- یک ب): با آنها پیکار کنید که خداوند آنها را به دست شما مجازات می‌کند، خوار و رسوایشان می‌سازد و شما را بر آنها پیروز می‌گرداند، دل‌های گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد و خشم دل‌های آن‌ها را فرومی‌نشاند، خداوند توبه هرکه را بخواهد، می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۶

این‌ها بود تمام آنچه به عنوان مرجع در مورد مجازات‌های طبیعی که (در قرآن کریم) یافتیم «۱». (- دو آ و دوازده ب)

آری، ما آن‌کسانی هستیم که خودمان را از سطح حسّ اخلاقی به دور می‌بینیم که خود در ذات خود یک هدف نهایی است؛ آنجا که واجبات ستوده می‌شوند و به تبع طبیعت خاصّی که دارند، ارزشیابی می‌گردند و پس از آن، موقعی که احساسات دینی وارد می‌شوند تا این حسّ اخلاقی را نسبت به آن واجبات و وظایف تحریک کنند، ما همچنان در معرض و مجال عناصری هستیم که همگی به یک خانواده نسبت دارند.

امّا اکنون به یک جنبه سومی کار داریم که از آن خانواده نیست، و هرگز صحبت از لذّت و یا

---

(۱)- طبیعتا ما در اینجا نمی‌خواهیم از نتایجی صحبت کنیم که به آنها نتایج لازم می‌گویند. زیراکه این‌ها موقعی که با خود موضوع مرتبط هستند، برخی از ارزش‌ها را بر آن کم و زیاد می‌کنند، بدون در نظر گرفتن انعکاس آنها روی فرد و در قرآن دو مورد است که می‌تواند از این نتایج باشد، زیرا در برابر هم قرار دادن درخت پاکیزه و درخت ناپاک با اظهار صفات اخلاقی حق و باطل (پاکیزه و پلید، قوی و ضعیف ...)، این مقارنه درعین‌حال اهداف وجودی: قابلیّت حیات و یا زوال آن را مورد تأکید قرار می‌دهد (ر ك: سوره ابراهیم/ ۲۴ و ۲۶). و از این قبیل است، ارزشیابی بین کف آبی که پنهان می‌شود و از هم می‌پاشد و آبی که باقی می‌ماند

(رعد/ ۱۷). با این همه، این نصوص جایش اینجا نیست، مگر از جهت این‌که حقیقت دوام دارد و نتیجه‌بخش بودن آن ممکن است، از نظر قانون فطرت محقّق شدن هر دو را عهده‌دار باشد.

بی‌تردید، از جمله مشکلات است که ما به‌طور قطع ثابت کنیم که حقیقت بی‌نیاز است از این‌که به قدر کافی معروف و بین مردم منتشر شود تا مردم به آن معتقد شوند و از آن دفاع کنند. باوجود این مدّت زیادی مورد ستم قرار گرفته و بیشتر وقت‌ها از بین رفته است، البتّه در نهایت تاریخ عادلانه پیدا خواهد شد و اعتبار و ارزش حقیقت را به آن بازمی‌گرداند و ارواح پاکی خواهند بود که با جان و دل آن را پذیرا خواهند شد.

و نیز ممکن است بگوییم که پیروزی دروغ و زندگی موقّت آن همواره مدیون حقّ و حقیقت است، چون در پوشش قوانین حق درمی‌آید. و در نظام فکری که این مقایسه و موازنه انجام می‌گیرد، ممکن است بسیاری از نصوصی را یادآور شویم که راجع به مسخره کردن بت‌پرستی و شرك است که به چیزهای فانی متوسّل می‌شوند: «وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ کُلُّ شَیْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ.» (قصص/ ۸۸: هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان! معبودی جز او نیست، همه چیز جز او فانی است، حکم مخصوص ذات پاك اوست.). درحالی‌که این‌ها موجوداتی هستند عاجز از سود و زیان رساندن، و ناتوان از این‌که جلو اراده خدا را بگیرند: (مائده/ ۷۶، انعام/ ۱۷، ۴۶، ۶۲، ۷۱، ۱۹۲- ۱۹۸، یونس/ ۱۸، ۱۰۶، رعد/ ۱۴، ۱۶، اسراء/ ۵۶، ۶۷، انبیاء/ ۴۲، ۴۳، مؤمنون/ ۱۲، ۱۳، فرقان/ ۳، ۵۵، نمل/ ۷۱، ۷۲، روم/ ۳۰، فاطر/ ۲، ۳، ۱۴، یس/ ۷۵، زمر/ ۳۸، احقاف/ ۵، ملك/ ۲۰، ۲۱، ۳۰) و روشن است که در تمام این موارد یك امر وصفی برای واقعیّت ثابتی است، نه آنکه از نوع خبر از نتیجه آینده باشد. و باید از سوی دیگر توجّه داشته باشیم که عبارت این اشیاء (بت‌پرستی و ...) یك نتیجه مثبت طبیعی به دنبال ندارد، بلکه نوعی تناقض را در پی دارد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۷

طمع در کسب و درآمد و یا تدبیری ماهرانه برای اقدامات حفاظتی در ارتباط با رذایل اخلاقی نیست! بلکه عقل رشید عملی و غریزه صیانت نفس و شعور مشروع حبّ ذات و اهتمامی پاك و پاکیزه نسبت به ایجاد روابط صادقانه متقابل میان مردم است.

باوجود این فرقی نمی‌کند که آیا این یك مسئله همگانی باشد یا فردی، مشروع و یا حتّی سزاوار ستایش باشد- یا این‌که بدون تردید دائم المنفعه نباشد و جنبه تدافعی داشته باشد- نوعی قضیه قانون اخلاقی است؟ و آیا قرآن کریم در این صورت یك بخشی را- هرچند کوچك- به اخلاق بازاری- اختصاص داده، حتّی چیزهایی که به همین نحو از آن نوع اخلاق پاك و مبرّا باشد؟

و در اینجا باید آن تفاوتی را که در آغاز فصل گفتیم، یادآور شدیم؛ یعنی تفاوت بین اعلام ضرورت به کار بستن عقل و بین هدف مورد نظر اراده، و ما فرصت خواهیم داشت که این تفاوت را در فصل آینده به‌طور گسترده بحث و بررسی کنیم.

ولی برای چه، و چه چیز در مورد این تفاوت اساسی به وجدان انسانی کمك کرد، که غیر قابل انفکاك است؟ البتّه من به خوبی می‌فهمم که بر من واجب است، در وقتی که تکلیف من با منفعت مادّی برخورد دارد، به خاطر دستور الهی به انجام تکلیف، فدا کنم، نه تنها تمایلاتم را بلکه غرایز اولیّه را که به زندگیم مربوط است، ولی در وقتی که برخوردی نباشد، آیا امکان دارد که شخص واقعا به ذات خود اهمّیّت ندهد که از مقتضیات فطرت عمیق خویش منزجر شود.

یك فیلسوف رواقی چاره‌ای ندارد، جز این‌که اعتراف کند که اگر این مطلب نسبت به او ضروری نباشد، حدّ اقل یك ترجیح و برتری دارد. باوجود این، آیا برای کسی این امکان وجود دارد که به دلیل روح زهد و پارسایی بیشتر از خود مسیح تحت تأثیر قرار گیرد؟ آیا از جای خودش دور نمی‌شود، وقتی که بفهمد گروه تندرو یهودی به نام فریسیّون «۱» باهم رایزنی دارند تا او را هلاك سازند؟ «۲» ... و چون احساس خیانت کند، آیا به خدا پناه نمی‌برد تا از او بخواهد، این جام زهر را از او دور کند؟ «و گفت: ای پدر پدر، تو بر هر چیزی توانایی، پس این جام زهر را از من بازدار، نه آنکه من می‌خواهم، بلکه آنچه را که تو می‌خواهی» ...؟ «۳».

(۱)- (فریسّیون) طایفه‌ای از یهود که خود را از دیگران برتر می‌دانستند و دشمن حضرت مسیح بودند. (و)

(۲)- انجیل متی: ۱۲/ ۱۵

(۳)- انجیل مرقس: ۱۴/ ۳۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۸

موقعی که غریزه، هوش، ایمان و عقل و از طرفی وظیفه و مصلحت خویش را می‌نگرم، می‌بینم تمام این‌ها به سوی یک نقطه، توجّه دارنـد، و موقعی که همـان فریـاد و همان نـدا و همان فرمان را از تمام اعضا و جوارحم می‌شـنوم، آیا این حق را دارم که از خودم با افتخار بپرسم که من پاسخ نمی‌دهم، مگر به یک صـدا و من حرکت نمی‌کنم، مگر با انگیزه تنها وظیفه‌ام و عوامل دیگر هیـچ نقش اساسی یا ثانوی هم در مورد من ندارند؟ چگونه این را تحقّق بخشم؟ ...

آیا فیلسوف مشـهور «کانت» نیز به‌رغم طبیعت مکتب سـخت‌گیرانه‌اش، اعتراف ندارد که شـخص انسان حقّ دفاع از خود را دارد، به اعتبار این‌که آن حق غیر قابل زوال است، نه به وسیله دیگری و نه به وسیله خود شخص؟ ...

بنـابراین؛ در صورتی که موضوعی برای اراده مشـخّص شـد و به مجرّد این‌که شـکل موضوع پـاکیزه بود، دشوار خواهـد بود که آن شکـل را از آن موضوع جـدا کنیم و یـا این‌که آن موضوع را از دیـدگاه عقـل پنهان نماییم. و آیا در توان اراده این قـدرت جادویی هست که بتوانـد بـا یک ضـربت خاطرات ما را از بین ببرد، و آیا این توان را دارد که با یک دمیـدن روشـنایی‌های عقل و خرد ما را یکجا خاموش کند؟.

البتّه مـا این وظیفه را داریم که توجّهمـان را به پوشـش و پوسـته متمرکز کنیم، زیرا وقتی که بر مـا ثـابت شـد که داخـل آن پوشـش گران‌بهاست و ناگزیر به وزن آن می‌افزاید و ارزش آن را بالا می‌برد، و در نهایت پوسته را خواهد شکافت و با ادراک و احساس ما تماس خواهد داشت.

و در آن حال، هرگز ما نمی‌توانیم از رشد این عنصر جدید در وجودمان جلوگیری کنیم، نمی‌گویم: به سراغ هدف دیگری برویم و یا در خدمت آقا بالاسر دیگری باشیم که این‌ها روگرداندن از وظیفه است، بلکه آن وضع، برای ما یک مکمّل نیرو و شجاعتی- در حرکت پشتیبـانی شـده به سـمت هـدف- ایجـاد می‌کنـد، و در آن صورت نه تنهـا هرگز وظیفه محترم شـمرده نمی‌شود، بلکه هوای نفسمان است که با خونمان آمیخته می‌گردد.

آیا پاکی و طهارت کامل در زمینه وظایف اصلی ما پشت‌پا زدن به ضـعف انسانی‌مان را نمی‌طلبد؟ پاسـکال «۱» به این فریب‌کاری عیب گرفته و به شدّت با آن مخالفت کرده است.

(۱)- پاسکال، ریاضی‌دان، فیزیک‌دان، فیلسوف و نویسنده فرانسوی (۱۶۲۳- ۱۶۶۲ م.) از آغاز نوجوانی به فراگیری علوم همّت-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۱۹

البتّه مـا امکـان چنین موضـعی را نسـبت به بعضـی از ژرف‌نگران که در اوج پیش‌روی هسـتند، انکـار نمی‌کنیم، ولی این یک روش حکیمانه است که دیگران را به سوی اخلاق دعوت کنیم و بعـد شـروع کنیم پل اخلاق را پشت سـر قهرمانان خراب کنیم؛ به وسـیله قطع کردن روابط بین شخص با گذشته‌اش و بدین وسیله، برای انسانیّت چیزی جز ناامیدی مطلق باقی نگذاریم؟ ...

یک انسانی را که غرق در شـئون خویشـتن و یا کسـی را که مطیع هوای نفس خود است، چگونه می‌توان به وظیفه انسانی خود قانع سـاخت، در صورتی که از او می‌خواهی تـا از تمـام گذشـته به صورت یـک تحوّل جبری دست بردارد و خودش را در برابر قـانونی خشک که هرگز ملایم طبعش نبوده، سـر تسـلیم فرود آورد؟ و اگر علاوه بر این بخواهی او را مانع شوی، حتی یک بار به هیچ‌یک

از شئون خودش که از نظر او مجاز بوده، موجب خواهد شد که اخلاق را از دست بدهد نگاه نکند، اگرنه، چه نتیجه‌ای ممکن است از این نوع تربیت عایـد تو شود، اگر نگوییم که تمام اعتماد و اطمینان او را نسبت به خود از دست داده‌ای، بلکه تا ابد سلب اعتماد نموده‌ای؟

آیـا این به تعقّل و انسانیّت نزدیک‌تر نیست که به شاگردت مسائل اوّلیه حیات اخلاقی را تلقین کنی، خودت را به جای او قرار دهی و از زاویه‌ای به مسائـل اخلاقی نگـاه کنی که او نگـاه می‌کنـد؟ و به جـای این‌که می‌خـواهی از او چیزی را جـدا کنی، به او چیزی بـدهی و بر او بنمایانی که راه وظیفه‌شناسـی، همان راه هوشـیاری و ذوق خوب، راه امنیّت و راه عظمت است؟ ... به راستی هرچه به روش بهتری فایـده اسـتقامت را اندک‌انـدک بشـناسد و هرچه ارزشـیابی عقل را با عواطف زودگـذر جایگزین کنـد، دیری نخواهد پایید که حلاوت نیکی و جاذبه فضیلت و عظمت قهرمانی و شجاعت را خواهد چشید.

و چیزی نمی‌گذرد که به‌تدریج موافقت و هم‌سویی با خیر را در خودش ایجاد می‌کند؛ به

- گمارد و در سنّ هیجده سالگی ماشـین حساب را اختراع کرد و افتخار کشف بخشـی از قوانین فشار آب و هوا و توازن مایعات به او می‌رسد. مثلث معروف به «مثلث پاسـکال» به نام اوست (همان چیزی که بعدها ثابت شد، وی از اسـتاد مسلمان خود به نام کرکی آموخته بود). وی به مسـیحیّت معتقد شد، سپس شـروع به نوشتن کتابی در آن باره کرد، ولی پیش از پایان دادن کتاب درگذشت، برخی قسـمت‌های کتاب با عنوان (اندیشه‌ها) منتشـر شد، و اعمال وی در زمینه اخلاق به توجیه اندیشه عصر وی به بررسی نقایص و رذایلی انجامیـد که طبیعت به جـان و عقـل انسـانی تحمیل کرده است و از این‌رو پاسـکال را از جمله بنیانگـذاران مکتب کلاسیک می‌دانند (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۰

نوعی از همگونی بین اراده خود با قاعـده اخلاقی به وجود می‌آورد. و چه‌بسا در وقت رسـیدن به این اندازه می‌تواند به‌طور کامل از هر نوع عامـل مؤثّر بیگـانه فاصـله بگیرد، چنان‌که می‌توانـد کاملا به وظیفه خودش به عنوان یک وظیفه پای‌بنـد باشـد، بـدون این‌که عواطف ذاتیش مانع گردنـد و یا این‌که دخل و تصرّفات طبیعی که در وجود او جمع است، تأثیری در پیروزی یا شـکست او داشـته باشـند. بزرگ‌ترین فیلسوف غربی و سخت‌گیر از همه فلاسـفه جدیـد اروپـا یعنی کـانت، نـاگزیر بر اعـتراف به این روش در تصوّر تربیت اخلاقی گشـته و در نوشـته خود می‌گویـد: «سودمنـد خواهـد بود که این توقّع و انتظـار را برای یک زنـدگی سـعادتمندانه و شادمانه به آن انگیزه الهی نسبت دهیم: (که احترام شـخص، احترام به خود اوست) ...، ولی این تنها برای موازنه عوامل مؤثّری است که زنـدگی از سوی دیگر ما را به وسـیله آنها می‌فریبـد، نه به خاطر آنکه ما قـدرت و نیروی محرّکه به معنای صـحیح را در آن قرار دهیم.» ... «۱»

و در همین کتـاب پس از آن می‌خوانیم: «جز این‌که این بخش از مبـدأ حسّ اخلاقی برای اصـل خوشـبختی از بـاب تعارض نیست، درحالی‌که عقل عملی محض نمی‌پذیرد که شـخص از هر نوع انگیزه خوشـبختی برکنار باشد، بلکه چه‌بسا در برخی از زمینه‌ها لازم می‌بینـد که شـخص به خوشـبختی خـودش اهتمـام ورزد ...، از سـویی وسایـل انجـام وظیفه‌اش را پیشـنهاد می‌کنـد و از سـوی دیگر محرومیّت از خوشبختی (به‌طور مثال: در حال تنگدستی) عواملی جهت خودداری از انجام وظیفه را برای انسان فراهم می‌کند.

علاـوه بر این‌که؛ این مطلب روشن است، عمـل انسـان که تنها برای خوشـبختی اوست، نمی‌توانـد همواره یک وظیفه واجب باشـد و کمتر از آنکه ما نمی‌توانیم آن را اساس هر وظیفه بدانیم.» «۲».

و نیز با روشـی واضـح‌تر می‌گویـد: «تردیدی نیست که هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که عقل سالم و یا حتّی عقل فاسد مرا به سوی خیر اخلاقی می‌کشانـد، زیراکه ما نیازمنـد به برخی زمینه‌سازی‌ها هستیم تا به وسـیله آنچه که باعث تحقّق فایـده و منفعت ذاتی و یا

ترساندن از برخی زیان‌ها، عقل را وادار کنیم. ولی موقعی که این ابزار (مکانیکی) و این پیآمد برخی از آثار

---

(۱)- ر ک:. ۹۳. p starp. R al ed. tirC tnaK

(۲)- ر ک:. ۹۹. p starp. R al ed. tirC tnaK

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۱

فراهم شـد، لازم می‌آیـد که ما به خود آن اصل اخلاقی در شـکل خاصّ خودش- یعنی در شـکل تعهّـد به آن وظیفه- رو بیاوریم و اقدام کنیم. «۱».

و این‌چنین زندگی اخلاقی با وارد شدن عنصر مثالی (مثل اعلی) وارد میدانی می‌شود که قبلا به وسیله عنصر طبیعی اشغال شده بود، حق این است که الگوی برتر (مثـل اعلی) همواره می‌کوشـد که جایگـاهی را به دست آورد و آنجـا را که چیز دیگری قبلاـ اشـغال کرده بود، از او برباید.

و از این خواستـه‌اش تنها بر این‌که یگانه سـرور و حاکم بر وجـدان باشـد، نیز اکتفا نمی‌کند و حتّی نمی‌خواهد با چیزی مخلوط و یا مشتبه شود، ولی آیا چنین چیزی ممکن است؟ ... و آیا چنین حقّی برای او مقرّر است؟ و آیا به این هدف می‌رسد؟ ... تمام این‌ها از مسـئله‌ای که هم‌اکنون ما را به خود مشغول کرده، خارج است، بدین معنی که علی‌رغم همه این‌ها، یک امر طبیعی جدای از منویّات ذهنی مـا بیشتر اوقـات بـا قضایـای اخلاـقی مـا- خواه و نـاخواه- آمیخته است و در برابر این نیّت‌ها مقاومت دارد و از آنها نتایجی را استخراج می‌کند، و با اعماق ذهن ما کم‌وبیش در تماس است.

و این است آن حقیقت موجودی که قرآن کریم بر ابراز آنها به وسـیله مثال‌هایی که اندکی پیش آنها را نقل کردیم، پافشاری دارد، و همان‌طوری که از ابن عبّاس نقل کرده‌اند که می‌گفت:

«برای حسـنه نوری در دل و روشـنایی در سیما و گسترشی در روزی و نیرویی در جسم و محبّتی در دل‌های مردم است و برای عمل بد تیرگی در چهره و تاریکی در دل و سستی در جسم و کاستی در روزی و کینه و دشمنی در دل‌های مردم است.» «۲».

نتایج غیر طبیعی (یا مجازات الهی)

بـا این تفـاوت که مجازات‌هـای طبیعی فراگیر و همگانی نیست، و لازم نیست که ما سـخن را بـدون احتیاط و جانب‌داری با ویکتور کوزن [nisuoc rotciV] به این حد برسانیم: «فضـیلت و خوشبختی از سویی و نگون‌بختی و رذیلت از سوی دیگر، یک هم‌سویی و توافق قطعی دارند، نه تنها در نگرش قلبی، بلکه در بستر زندگی و تاریخ نیز توافق دارند، بنابراین؛ هیچ عمل و یا اندیشه

---

(۱)- ر ک: ۱۶۲. p starp. R al ed. tirC tnaK

(۲)- ر ک: منهاج السّنّه ابن تیمیه: ۱/ ۲۶۹؛ حلیهٔ الأولیاء: ۷/ ۳۳۰؛ تفسیر ابن کثیر: ۴/ ۲۱۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۲

و یا گرایش و یا شعور پستی نیست، مگر این‌که به کیفرش در این دنیا و یا در آخرت و به صورت مستقیم، تقریبا مداوم و با معیاری دقیق می‌رسـد، و عکس مطلب نیز در مورد هر عمل یا انـدیشه و یا تصـمیم و یا شـعور برتر صـحیح است، بنابراین؛ هر نوع فداکاری پاداش خود را به دنبال دارد.» «۱».

همـان‌طوری که نمی‌خواهیم بـا تیودور ژئوفروی «۲» هم‌سو شویم که می‌گویـد: «وقـتی که به مقـدار آزادیمـان از رسـیدن به کمـال حقیقی و هـدف واقعی‌مـان دور می‌شویم، در حقیقت به مجـازات بیشـتر از آنچه که نظـام طبیعی برای اشـیا مقرّر کرده، خودمـان را

گرفتار می‌کنیم، و آن نظامی است که ما را فراخوانده‌اند تا در سایه آن زندگی کنیم و در نتیجه بر کسانی که راه و روش آن را ترک کنند و به راه دیگری جز آن راه را بروند، مجازات و کیفر خود را قطعی می‌سازد.» «۳».

هرگز ... ما الزامی نداریم که با این دو نظریّه هم‌سو باشیم، زیرا اگر قانون طبیعت مادّی یا اجتماعی این توانایی را داشته باشد که مجازاتی برای برخی از مقرّرات خودش، در صورت سعادت، ملایم با طبع تعیین کند و تنهایی را وسیله نیرو، و اخلاص را وسیله تقدیر، پاداش دهد، هم‌چنین برخی از انحرافات، مانند مستی و تبه‌کاری را به وسیله سختی و شدّت نزدیک مجازات کند، بنابراین؛ تمام فضایل و رذایل در نظام طبیعی اشیا، حساب هم‌سطح و برابری ندارند ... هیهات که چنین باشد.

البتّه کانت حق داشته است موقعی که اعلام کرده؛ بین فضیلت و خوشبختی ارتباط تحلیلی وجود ندارد. با این شرط که مقصود وی از خوشبختی آن شادمانی ویژه‌ای نباشد که همراه و متّصل با تماس و ممارست اخلاقی است و آن چیزی که ارسطو می‌گوید: «این مسرّت، و سعادت به عمل انسانی اضافه می‌شود، چنان‌که به جوان شادابی افزوده می‌شود.»، بلکه مقصود وی از سعادت آن بهره بعدی و جدای از عمل و از نظر طبیعت و ذاتش متفاوت با آن می‌باشد.

البتّه ما به فراتر از آنچه کانت می‌گفت، معتقدیم، زیراکه این فیلسوف بزرگ، وقتی مشاهده نکرد که این ارتباط در تجربه ثابت، به دنبال عمل پیدا می‌شود، از این مطلب یک اصل مسلّمی برای قانون اخلاقی و در جهان آینده از آن، یک واجب الوجودی ساخت که در آنجا

---

(۱)- ر ک:

nocel ?e ۹ .olihp al ed .tsihl a .dortni ,nisuoC .V

(۲)- yorffuoJ. hT

(۳)-

nocel em ?e ۳۱ ,lerutan tiorD ed sruoC ,uorffuoJ .hT

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۳

قوانین طبیعت با قوانین احسان پروردگاری همسو و مطابق است. و خلاصه نظر وی چنین است:

این رابطه یک رابطه ترکیبی پیش‌ساخته است. امّا ما معتقدیم که این ارتباط یک ارتباط ترکیبی فعلی است، و سابقه قبلی نداشته است.

توضیح این‌که، ما وقتی که تعلیمات دینی را کناری بگذاریم، هر قانون اخلاقی را کاملا عادلانه تصوّر می‌کنیم، با این هدف که در هرچه این قانون گسترش و شیوع آن را اجازه می‌دهد، مجازات و پاداشی درخور دارد، مردم بدان وسیله آنچه از احترام و کرامت شایسته آن هستند، به دست می‌آورند، و در یک کلمه: به آنها پاداششان را می‌دهد، بدون این‌که پس از مرگ وجود پیدا کنند، بلکه بدون تضمین زندگی که سعادت جاودانه برای آنها داشته باشد. بنابراین: تمام این اندیشه‌ها نسبت به اندیشه قانون اخلاقی، و قانون عقلانی محض بیگانه است و آن نیز بسی بیگانه‌تر از اخلاق صوری است که انسان را از ابتدا به دو قسم تجاوزگر- به‌طور مطلق- و جز آن تقسیم کرد. به این ترتیب؛ اگر ما جنبه حسّی را از زمینه اخلاقی بدون کمترین انعطافی جدا کنیم، پس به نام چه اصلی به خودمان در نهایت اجازه می‌دهیم که درباره سرانجام آن انعطاف داشته باشیم؟ و برای چه پس از آنکه آن را از در بیرون راندیم، از دریچه وارد کنیم و سپس اجازه دهیم تا به حق اقامت مشروع نماید؟ ...

بنابراین؛ در صورتی که بعضی از مردم با این ادّعا که فوق این عدالتی که در قانون اخلاقی وجود دارد، عدالت دیگری در بالاترین درجه هست، با اصرار نظام‌های ارادی و حسّی را رودرروی هم و ناظر بر یکدیگر قرار دهند، ما هم می‌توانیم در صورت قطعیّت

مطلب بپذیریم، بدون پذیرفتن آن مسلّماتی که می‌گویند، ارتباط است بین عمل اخلاقی و زندگی دوباره (اخروی) و سعادت آینده. پس عمل کردن بسیطترین امور است، و ما حق نداریم، مگر عبارت این پیاپی آمدن را دگرگون کنیم تا خود را نسبت به آنچه از وظایف انجام می‌دهیم، خودکفا ببینیم.

آیا ما انتظار می‌کشیم تا جامعه به خاطر امانتداری و انجام وظایف معمولی‌مان و نظایر این‌ها، به ما پاداش دهد؟ ... و آیا ما به جامعه وامدار نیستیم، بیش از آنچه جامعه به ما وامدار است؟ در این صورت ما درباره آفریدگار جهان و هستی چه می‌گوییم که تمام افراد و اجتماعات به خاطر همه چیز وامدار اویند؟ ... چه کسی از ماست که از دست خدا؛ هستی خود، توانایی و قدرت خود، امکانات و نعمت‌های مادّی و روحی خود را نگرفته باشد؟ ...، ولی آیا در این صورت بر

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۴

ما واجب نیست به جای این‌که چشم طمع به اجر و پاداش دوخته باشیم، با رفتار پاک و پاکیزه‌مان به دنبال ادای دینمان و شاهد نمک‌شناسی نسبت به آن نعمت‌های بی‌شمار و آن چیزهایی باشیم که آفریدگار آنها را حتّی پیش از آنکه ما درخواست کنیم، بر ما ارزانی داشته است؟ ...

و همچنین می‌بینیم که هرگونه ردّ و طرد فعل آینده، هیچ‌گونه نتیجه طبیعی و مقابلی ندارد؛ از طریق عملی ما امکان اقامه برهان برای این مطلب وجود ندارد، و یا این‌که بتوانیم آن را مقدّم فرض کنیم، علاوه بر این‌که در ذات خود امری بدیهی است، و یا علاوه بر این‌که امر ضروری برای اثبات حقیقت اخلاقی است، نهایت چیزی که امکان دارد تا این استدلال پیش ساخته را برساند، در صورتی که بر اندیشه کیفر تطبیق کند، آن است که می‌تواند تا حدّی صحیح باشد و چه‌بسا قرآن به این مناسبت احیانا آن را به کار برده است.

به راستی و در واقع امر این یک حقیقتی است، گنه‌کارانی که هم‌اکنون خود را خوشبخت می‌دانند، هرگز بدون کیفر نمی‌مانند، زیرا در آن صورت یا آفرینش بیهوده و گزافه خواهد بود، و یا این‌که با تمام تأکید برای اجرای عدالت بازگشتی خواهد بود: «أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ.» «۱»، «أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً.» «۲».

جز این‌که چون تفکّر خوشبختی آینده هیچ ارتباط درونی با اندیشه فضیلت ندارد، و چون هیچ اصل عقلی وجود ندارد که هم‌سویی سعادت و فضیلت را قطعی سازد، پس این دو در نزد عقل ما از یکدیگر جدایند، و می‌توانند این‌چنین باشند تا وقتی که یک قانون‌گذار آزاد انسانی و یا الهی به مبادرت ذاتی خود دخالتی نکرده است تا بین آن دو (سعادت و فضیلت) را ارتباط دهد و ترکیب منظور را بین آنها برقرار نماید.

و با این همه، اخلاق قرآنی همچون سایر اخلاقیّات دینی در این تناقض فلسفی گرفتار نمی‌شود که مطلقا عنصر اخلاقی را از عنصر حسّی جدا می‌سازد، سپس برمی‌گردد و بعدها میان آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند، ولی با تأخیر زیاد.

البتّه، اخلاق قرآنی، اخلاقی است که انسان از نخستین لحظه در وجود متکامل خویش که

---

(۱)- مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۵: آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟

(۲)- قیامت (۷۵) آیه ۳۶: آیا انسان گمان می‌کند که بی‌هدف رها می‌شود؟!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۵

قلب و عقل از همیاری با اراده بازنایستاده‌اند، آن را تصوّر می‌کند. و این اخلاق، علاوه بر این‌ها جاودانگی روح و وجود خدا را از فرض‌های مسلّم نمی‌بیند، بلکه آنها را نقطه حرکت و انبساط می‌بیند. به راستی این‌ها به ذات خود، اوّلا دو عقیده اساسی هستند و نظام جزئیّات را با نقشی که دارند، تأسیس می‌کنند.

به راستی خدای قرآن و تمام کتاب‌های آسمانی تنها آفریننده و قانون‌گذار نیست، بلکه درعین‌حال جزادهنده عادلی است. و در این صورت از واضحات آشکار است که در چنین مفاهیمی، اندیشه انسانی در اشکال مختلف جزا، رشدی را با بیشترین بازدارندگی می‌بیند، همچنان که پاسخ‌های دقیقی برای مقتضیات و مطالب مختلف پیشنهاد می‌کند.

بنابراین؛ هرگاه انسانی به کامل‌ترین صورت مطیع افعال خویشتن است، نتایج آن را نیز به کامل‌ترین صورت تحمّل می‌کند، پس چه چیزی از این عادلانه‌تر می‌باشد؟

از سوی دیگر؛ می‌بینیم، فعل ارادی که خدای سبحان بدان وسیله امر واجب را مقرّر کرده است، در همان اندیشه الهی با فعلی حرکت می‌کند که خداوند بدان وسیله اصل عمومی مجازات را در کنار هم قرار داده است. و اگر بخواهید این آیه را قرائت می‌کنم: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.» «۱».

بلکه این ارتباط بین فضیلت و رذیلت، با مجازات و این جدایی بین نیکان و بدان وجود دارد، و آنچه در اینجا همچون یک واقعیّت و یا همانند یک وعده الهی و یا همچون امری تنفیذی روشن گشت، احیانا همانند یک نتیجه ضروری و قطعی برای دلیل و حجّتی استنباطی می‌آید که برخاسته از مفهوم (یا یک اصل) الهی حکیم عادل است. قرآن کریم می‌فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَواءً مَحْياهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۴۴، ۱۴۵، انعام/ ۱۲۰، ۱۳۸، هود/ ۳ و ۱۱۱، یوسف/ ۱۱۰، سجده/ ۲۲، جاثیه/ ۲۲، احقاف/ ۱۹، نجم/ ۳۱، ۴۱ (- یازده آ و دو ب): محمّد تنها فرستاده خداست، پیش از او هم فرستادگانی بودند که از دنیا رفتند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما باید سیر قهقرائی کنید؟ و به آیین بت‌پرستی برگردید؟ آنها که عقب‌گرد کنند و به دوران کفر و بت‌پرستی برگردند، تنها به خود زیان می‌رسانند، نه به خدا، خداوند شاکران را پاداش نیک می‌دهد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۶

ما يَحْكُمُونَ.» «۱»، «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ.» «۲»، «أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.» «۳».

طبیعی است که این استنباط برای این‌که قطعی و حتمی شود، باید محدود به تفکّر عمومی مجازات باشد و دیگر این‌که نباید تصوّر شود که اشکال مجازات محدود می‌گردد، به‌طور مثال آیا ممکن است، یک رابطه عقلی بین عمل خاصّی از اعمال ارادی انسان و یا حتّی تلاش مستمر در این زندگی فانی و بین مجازات دائمی در زندگی پایدار اخروی باشد؟ «۴».

ولی در صورتی که مجازات و مکافاتی از این قبیل نباشد و امکان این‌که نظیر اعمال ما باشد، نیز وجود نداشته باشد (در صورتی که به ذات و واقعیّت آنها توجّه کنیم)، در آن صورت مکافات موضوعی برای وعده الهی و یا التزام و تعهّدی خواهد بود که در حقیقت عوضی است در یک عقد قطعی و مبرم بین خدا و انسان:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.» «۵». به شرط آنکه اعمال ما- حدّ اقلّ- به مقدار اعمالی بزرگ، پاکیزه و بدون نقص باشد و تمام شرایط مطلوب را نیز داشته باشد تا خداوند آن‌ها را بپذیرد و آن هم در این حالتی که ما داریم، به‌طور یقین حکم کردنش محال است.

---

(۱)- جاثیه (۴۵) آیه ۲۱: آیا کسانی که مرتکب سیّئات شدند، گمان کردند آن‌ها را همچون کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! چه بد داوری می‌کنند؟.

(۲)- ص (۳۸) آیه ۲۸: آیا (ممکن است کسانی را که ایمان آورده‌اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم؟! یا پرهیزگاران را همچون فاجران و تبه‌کاران قرار دهیم؟

(۳)- قلم (۶۸) آیه‌های ۳۵- ۳۶: آیا مؤمنانی را (که در برابر حق و عدالت تسلیم هستند) همچون مشرکان و مجرمان قرار دهیم، شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟!

(۴)- با بیشترین فرض‌ها ما می‌توانیم تصوّر کنیم که این تعادل را وقتی که ما به عنوان معیار مقایسه در نظر می‌گیریم، برای یک عمل خاص که در تاریخ معیّنی اتّفاق افتاده نیست، بلکه عمل کلّی است که اراده در ذات خود آن را به عنوان یک قاعده برای رفتار و سلوک خود برگزیده، چه موافق با قاعده اخلاقی باشد و یا نباشد! پس واقعیّت مطلب از این قرار است که وجدان انسانی در این سطح به‌طور مطلق روشی را ایجاد می‌کند و آن را هدف قرار می‌دهد و دوست دارد که تا ابد و برای همیشه همان موضع خودش را حفظ کند، اگر به انسان جاودانگی را در این زندگی بدهند.

(۵)- توبه (۹) آیه ۱۱۱: خداوند از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریداری می‌کند و در برابر این متاع بهشت را به آنان می‌دهد، آنها در راه خدا پیکار می‌کنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۷

برای خودتان با همین اوضاع و احوال، حالت تباین ظاهری فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را (با آیات قرآنی) تفسیر کنید؛ آنجا که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پذیرفته شدن صالحان و نیکوکاران را در بهشت به عنوان یک لطف از طرف خدا می‌داند، در روایتی که ابو هریره از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود:

«عمل کسی هرگز او را وارد بهشت نمی‌سازد، پرسیدند: یا رسول اللّه، حتّی عمل شما؟ فرمود:

آری عمل من هم! مگر این‌که خداوند فضل و کرمش را شامل حال من کند.» «۱»؛ تباین و تفاوت با اقوال قرآنی که از آن پاداش الهی و میراث آسمانی به عنوان بهایی در برابر اعمال ما سخن می‌گوید، مانند این آیه شریفه: «وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.» «۲»، و این آیه: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.» «۳».

۴- مجازات الهی

طبیعت مجازات الهی و اشکال مختلف آن

اشاره

اکنون وقت آن رسیده است که از خودمان راجع به طبیعت و ماهیّت مجازات الهی و میدان عمل آن، آن‌چنان‌که قرآن توصیف کرده است، بپرسیم.

درحالی‌که تورات، خوشبختی موعود را در نعمت‌های این جهان می‌داند و انجیل تقریبا آن را منحصرا در آسمان معرّفی می‌کند، می‌بینیم که قرآن مجید، همان‌طوری که قبلا هم توضیح دادیم، می‌خواهد بین این دو مفهوم را جمع کند و میان آن‌ها یک توافق ایجاد نماید.

حقیقت مطلب این است که جریان نسبت به قرآن، یک جریان مصالحه و همسویی است، قرآن می‌خواهد در مورد وحدت اوّلیه مجازات دنیوی و اخروی، به عنوان دو عنصر متکامل برای یک واقعیّت را ثابت کند، همان کاری را که شارحان مختلف کتابی به گونه‌ای در مورد بخشی از کتاب انجام می‌دهند، درحالی‌که هرکدام روی یک طرف مطلب، شدیدا اصرار می‌ورزند که شارح

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۷/ ۱۰؛ مسند احمد: ۲/ ۲۳۵؛ سنن دارمی: ۲/ ۳۰۶؛ صحیح مسلم: ۸/ ۱۳۹؛ سنن کبرا: ۳/ ۱۸؛ مجمع الزّوائد: ۱۰/ ۳۵۶؛ فتح الباری: ۱۱/ ۳۵۴؛ الدّیباج علی مسلم: ۶/ ۱۷۰؛ المصنّف عبد الرزّاق: ۱۱/ ۲۸۹؛ المعجم الکبیر: ۷/ ۳۰۷.

(۲)- زخرف (۴۳) آیه ۷۲: این بهشتی است که شما وارث آن می‌شوید، به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید.

(۳)- نحل (۱۶) آیه ۳۲: سلام بر شما باد! وارد بهشت شوید، به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۸

دیگر آن جهت را نادیده گرفته است.

با این همه، اگر جریان از نوع توافق دادن و یا مصالحه و سازش تنها بود، هر آینه جمع بین دو نظام به‌طور مطلق با تفسیر نظام قرآنی صورت نمی‌گرفت، زیراکه مبدأ این ترکیب را موقعی که وضع کرده، خود قرآن در تعریف و نتیجه‌گیریش افزوده است، آن‌گاه که بسیاری از عناصر جدید را وارد آن نموده است.

نخست باید آیاتی را ذکر کنیم که در آنها این مبدأ را به‌طور خلاصه و ایجاز بیان کرده و تنها به اقرار آنها بسنده نموده است، به راستی که قرآن کریم اعلان می‌دارد که مجازات الهی- بدون این‌که طبیعت و ماهیّت آن را تعریف کند- در دو جا صورت می‌گیرد، و در این‌ها نیکوکاران و بدکاران تفاوتی ندارند؛

درباره نیکوکاران خداوند می‌فرماید: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ.» «۱».

و درباره بدکاران خدای سبحان می‌فرماید: «أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.» «۲». و البتّه اگرچه آیاتی را که در بالا اشاره کردیم، طبیعت و ماهیّت مجازات الهی را تعریف و تعیین نمی‌کنند، نصوصی در موارد دیگر وجود دارد که به نحوی درباره طبیعت و ماهیّت آن، با تفاوت در تفصیل‌ها، سخن می‌گوید. و باوجود این‌که در برخی از حالات دشوار است که ما ثابت کنیم از کدام یک از دو حیات (زندگی دنیوی یا اخروی) سخن می‌گوید، به مانند این آیه شریفه: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ.» «۳»، ولی به زودی بحث خواهیم کرد، به صورت

(۱)- نسبت به خیر و نیکی: بقره/ ۲۰۱، آل عمران/ ۱۴۸، نساء/ ۱۳۴، یوسف/ ۵۶، ۵۷، نحل/ ۳۰، ۴۱، ۹۷، ۱۲۲، عنکبوت/ ۲۷، فصّلت/ ۳۱ (- ۸ الف و ۳ ب): و گروهی می‌گویند: پروردگارا! در دنیا به ما نیکی مرحمت کن، و در آخرت نیکی مرحمت فرما! و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار.

(۲)- نسبت به شرّ و بدی؛ بقره/ ۸۵، ۱۱۴، آل عمران/ ۱۲، ۵۶، مائده/ ۴۱، توبه/ ۷۴، نحل/ ۷۵، حج/ ۹، ۱۱، نور/ ۱۹، سجده/ ۲۱، زمر/ ۲۶، ۴۰، فصّلت/ ۱۶، نوح/ ۲۵ (- ۶ الف و ۹ ب): آیا به بعضی از دستورات کتاب الهی ایمان می‌آورید و نسبت به بعضی کافر می‌شوید؟! پس جزای کسی از شما که چنین تبعیضی را در مورد احکام الهی روا دارد، چیزی جز رسوایی در زندگی این دنیا نخواهد بود و در رستاخیز به اشدّ عذاب بازمی‌گردند و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۷۶: خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۲۹

ویژه درباره هریک از دو جنبه این مجازات الهی: در دنیا و در زندگی دائمی آخرت.

الف- مجازات الهی در دنیا

این وعـده مجـازات الهی در بیشتر موارد جنبه اخلاقی: عقلی یا روانی دارد، بنابراین؛ آن جنبه مادّی محض در اینجا برخلاف روش عبرانی، بـه نسبت زیـادی تجسّـم و تمثّل پیـدا می‌کنـد، اگر یـک کمّیت منفی نباشـد، و هم‌اکنـون خـواهیم دیـد کـه چـه اعتـدال منحصربه‌فردی قرآن مجید دارد که از این نوع به خیر دنیوی (خیر عاجل) تعبیر می‌کند.

۱- جنبه مادّی تنها موردی که قرآن کریم، به برخی از خیر دنیوی وعـده می‌دهد، به‌جز آن عبارات کوتاهی که در بالا ذکر کردیم، و آیه‌ای که به اجمال اعلام می‌کند که فضیلت، به زودی پاداش خودش را در این دنیا فراهم می‌کند، و در جزء دیگر بعدها (پاداش بالاتری را) در غیر این مورد بیان می‌کند.

بنابراین؛ تنها موردی که به ظاهر مشتمل بر عنصر مادّی است، به این ترتیب آمده، در این آیه است: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً.» «۱».

و آیه دوم در همین سوره، محدودیّت کمتری دارد، به این معنی که جنبه مادّی را در ضـمن مطلب آورده است، در این آیه مبارکه: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً.» «۲».

و در آیه دیگری، تعبیر آیه مشتمل بر یک معنای واحد نیست، زیرا ممکن است تأویل دیگری نیز بر آن حمل شود، این آیه مبارکه: «وَ مَنْ یُهاجِرْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ یَجِدْ فِی الْأَرْضِ مُراغَماً کَثِیراً وَ سَعَةً.» «۳». و ممکن است به این معنی باشـد: «شـخص مهاجر الی اللّه در زمین از حرّیت و آزادی و رفاه برخوردار می‌شود.» و امکان دارد که معنایش این باشد: «روی زمین از دشمنان

---

(۱)- طلاق (۶۵) آیه‌های ۲- ۳ (- یک ب): و هرکس از خـدا بپرهیزد و ترک گناه کند، خداوند برای او راه نجاتی قرار می‌دهد (و مشـکلات زنـدگی او را حل میکند) و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد. و هرکس بر خدا توکّل کند (و کار خود را به او واگذار کند)، خدا کفایت امرش را می‌کند. خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

(۲)- طلاق (۶۵) آیه ۴: و هرکس تقوای الهی را پیشه کند، خداوند کار را برای او آسان می‌سازد.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۰۰: و کسانی که در راه خدا و برای خدا مهاجرت کنند، در این جهان پهناور خدا، نقاط امن فراوان و وسیع پیدا می‌کنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۰

نجات پیـدا می‌کنـد و عملش را در فرصت بیشتری انجام می‌دهد.». و این تفسـیر آخری با ذیل آیه سازگارتر است: «أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِیراً.» «۱».

و البتّه مـا این دشواری را در عبـارتی احسـاس می‌کنیم که به این مهاجرین در این عبارت قرآنی وعـده می‌دهـد: «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ.» «۲».

و اندیشه خیر و نیکی که در این دنیا به نیکوکاران وعده داده شد، عمومی‌ترین و فراگیرترین اندیشه است، خدای سبحان می‌فرماید: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ.» «۳».

و سـرانجام، خوشبختی اعلام شده مشتمل بر یک صفت سلبی است، در این آیه که خطاب به کافران می‌باشد: «ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُمَتِّعْکُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی وَ یُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ کَبِیرٍ.» «۴».

امّـا بقیّه آیـات وعـده، و یا بیم دادن مسـتقیم نـدارد، بلکه آنها خبرهای تاریخی؛ قـدیمی یا معاصـر به صورت وحی است که ارتباط آن‌ها را با پدیده‌های اخلاقی تفسیر می‌کند و بیشترین نصوص به‌طور ویژه بر جنبه کیفری اصـرار می‌ورزد و یا بر جنبه منفی پاداش!

بنابراین؛ یک شهر مشخّص و یا مجموعه معیّنی که در یک بحرانی زندگی می‌کردند، خود را در امنیّت و رفاه می‌دیدند، تا آن روزی که خداوند به آنها در آن روز وعده ترس و عذاب و تنگدستی می‌دهد و دچار مصیبتی می‌سازد که زراعت و باغ‌های میوه آنان از بین می‌رود و منابع آنها می‌خشکد!

و در برخی از آیات، قرآن کریم این بلا و این دگرگونی را سرانجام به نقص ایمان به خدا و انکار لطف و کرم خود نسبت می‌دهد، از قبیل این آیه: «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۹۷: مگر سرزمین پروردگار وسیع و پهناور نبود که مهاجرت کنید و خود را از آن محیط آلوده و خفقان‌آور نجات دهید، این‌گونه اشخاص (که با عذر واهی شانه از زیر بار هجرت خالی کردند) جایگاهشان دوزخ و بد سرانجامی دارند!

(۲)- نحل (۱۶) آیه ۴۱: (و به ستمدیدگان مهاجر) در این دنیا جایگاه و مقام خوبی به آنها می‌دهیم، امّا پاداش اگر بدانند بسیار بزرگتر است.

(۳)- زمر (۳۹) آیه ۱۰: برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند، پاداش نیکی است.

(۴)- هود (۱۱) آیه ۳: سپس به سوی او بازگردید تا پایان عمر شما را از زندگانی سعادت‌بخش این دنیا بهره‌مند و متمتّع می‌سازد. به هر صاحب فضیلتی به اندازه فضیلتش عطا می‌کند و امّا اگر راه مخالفت را پیش گیرید و (در برابر این دستورهای عقیدتی و عملی) سرپیچی کنید، من از عذاب روز بزرگی بر شما بیمناکم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۱

يَصْنَعُونَ.» «۱»، «ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا.» «۲».

و در جاهای دیگر قرآن کریم، این دگرگونی را در نهایت یا به زیادی آرامش و رفاهی که مردم در برابر آینده خود می‌دیدند (درحالی‌که قدرت خدا را فراموش کرده بودند)، تفسیر می‌کند، نظیر این آیه که خدای سبحان می‌فرماید: «قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالًا وَ وَلَداً فَعَسى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً أَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما أَنْفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَواباً وَ خَيْرٌ عُقْباً.» «۳».

و یا این‌که کیفر به دلیل سهل‌انگاری مردم در وظایف اجتماعی و احساس مسئولیّت

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۱۱۲: و خداوند (برای آنها که ناسپاسی نعمت می‌کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که در نهایت امن و امان بود، با اطمینان در آن زندگی داشتند. انواع روزی‌های مورد نیازشان به‌طور فراوان از هرجا به سوی آن‌ها می‌رسید، امّا سرانجام این آبادی (ساکنانش) کفران نعمت‌های الهی کردند و خدا لباس گرسنگی و ترس را به خاطر اعمالشان بر آنها بپوشاند.

(۲)- سبأ (۳۴) آیه ۱۷: این کیفر را به خاطر کفرانشان به آنها دادیم.

(۳)- کهف (۱۸) آیه ۳۵- ۴۲: من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود و باور نمی‌کنم قیامت برگردد، اگر به سراغ پروردگارم باز گردانده شوم (و قیامتی در کار باشد)، جایگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت. دوست (باایمان) وی گفت: درحالی‌که با او گفت‌وگو می‌کرد، آیا به خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی، ولی

من کسی هستم که اللّه پروردگار من است و من هیچ‌کس را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم، چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است، (چرا نگفتی) هیچ قوّت (و نیرویی) جز از ناحیه خدا نیست، اگر می‌بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم، شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد. و مجازات حساب‌شده‌ای (صاعقه) از آسمان بر باغ تو فروفرستد، به‌گونه‌ای که آن را به زمین بی‌گیاه لغزنده‌ای مبدّل کند، و این چشمه و نهر جوشان را در اعماق آن فروبرد، آن چنان‌که هرگز قدرت جست‌وجوی آن را نداشته باشی و تمام میوه‌های آن نابود شود، او مرتّبا دست‌ها را به هم می‌مالید و در فکر هزینه‌های سنگینی بود که در آن خرج کرده بود، درحالی‌که همه بر باد رفته و بر پایه‌ها فروریخته بود. و می‌گفت: ای کاش احدی را شریک پروردگارم نمی‌دانستم، کسانی را جز خدا نداشت که او را یاری دهند و نمی‌توانست از خویشتن یاری گیرد و در این هنگام (بود که) ولایت و سرپرستی و قدرت از آن خداست، خداوندی که عین حق است. اوست که برترین ثواب و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۲

نکردن نسبت به گرفتاری‌های برادران دینی‌شان بوده است، مانند این آیه: «إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ وَ لا يَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صارِمِينَ فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرِينَ فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا طاغِينَ عَسى رَبُّنا أَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها إِنَّا إِلى رَبِّنا راغِبُونَ كَذلِكَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ.» «۱».

و خلاصه سخن این‌که، قرآن، دگرگونی را به گناهان کبیره انسانی مربوط می‌داند و بر آنها تفسیر می‌کند: «ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.» «۲»، «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ.» «۳».

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ

---

(۱)- قلم (۶۸) آیه ۱۷- ۳۳: ما آنها را آزمودیم، همان گونه که صاحب باغ را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند: میوه‌های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند و هیچ‌یک از آنها را استثنا نکنند، امّا عذابی فراگیر (شب‌هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد، درحالی‌که همه در خواب بودند، آن باغ سرسبز هم‌چون شب سیاه و ظلمانی شد، صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند، به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید، اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید، آنها (به سوی باغ) حرکت کردند، درحالی‌که باهم می‌گفتند: مواظب باشید، امروز حتّی یک فقیر وارد بر شما نشود! آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند. (امّا) هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن را دیدند، گفتند: حقّا ما گمراهیم، بلکه ما محرومیم، یکی از آنها که از همه عاقل‌تر بود، گفت: آیا به شما نگفتم: چرا تسبیح خدا نمی‌گویید، گفتند: منزّه است پروردگار ما (از هرگونه ظلم و ستم)، مسلّما ما ظالم بودیم، سپس رو به یکدیگر کرده و به ملامت هم پرداختند، گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم، امیدواریم پروردگارمان (گناهان ما را ببخشد و) بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه‌مندیم. این‌گونه است، عذاب (خداوند در دنیا) و عذاب آخرت از آن بزرگ‌تر است.

(۲)- روم (۳۰) آیه ۴۱: فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که انجام داده‌اند، آشکار شده است، خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید به سوی حق بازگردند.

(۳)- اعراف (۷) آیه ۹۶: اگر مردمی که در این آبادی‌ها و نقاط دیگر روی زمین زندگی داشته و دارند (به جای طغیان و سرکشی)

ایمان می‌آوردند، و در پرتو آن تقوا و پرهیزگاری پیشه می‌کردند، (نه تنها مورد خشم پروردگار واقع نمی‌شدند، بلکه) درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می‌گشودیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۳

مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما يَعْمَلُونَ.» «۱».

و بالاخره: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً.» «۲»

و این آیه آخری، علاوه بر این‌ها این احسان موعود را به عنوان پاداش آن‌ها مطرح نمی‌کند، بلکه نوعی از امتحان و آزمایش می‌داند.

بنابراین؛ در حالات شدید خطر، متمرّدان و سرکشان را نه تنها از مال و ثروتشان، بلکه از زندگی‌شان نیز محروم می‌سازد، امّا در حالت فساد همگانی خدای سبحان در این رویارویی تمام افراد را نابود و هلاک می‌کند: «وَ كَذلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ الْقُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ.» «۳»، «فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِيراً.» «۴».

طبیعی است که این به استثنای کسانی است که دلیلی بر احسان و طاعتشان دارند و خداوند آنان را از افتادن در هلاکت نجات می‌دهد: «نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنا كَذلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ.» «۵»، «إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.» «۶».

و همچنین قرآن کریم بدون توقّف، تاریخ امّت‌های گنه‌کار را مطرح می‌کند تا این‌که برای ستمگرانی که مانند پیشینیانشان در روی زمین عمل می‌کنند، تجسّم‌بخش همیشگی در ذهنشان باشد، به‌ویژه کافران زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که نه بهتر از پیشینیان بودند و نه قدرتمندتر از آنها: «أَ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَراءَةٌ فِي الزُّبُرِ.» «۷»، بلکه برعکس آنها بودند: «مَكَّنَّاهُمْ فِي

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۶۶: اگر آنها تورات و انجیل را برپا دارند (و آن را به عنوان یک دستور العمل به کار بندند) و به همه آنچه از طرف پروردگارشان نازل شده. از کتب پیشین و قرآن بدون تبعیض عمل کنند، از آسمان و زمین نعمت‌های الهی فراخواهد گرفت، با این‌که بسیاری از آن‌ها بدکارند، ولی جمعیّتی معتدل و میانه‌رو در میان آنها وجود دارد.

(۲)- جنّ (۷۲) آیه ۱۶: اگر آنها (جنّ و انس) در راه ایمان استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می‌کنیم.

(۳)- هود (۱۱) آیه ۱۰۲: (آری) این‌چنین بود مجازات پروردگار تو نسبت به شهرها و آبادی‌ها که ستم می‌کردند، هنگامی که آنها را تسلیم هلاکت کرد.

(۴)- اسراء (۱۷) آیه ۱۶: و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدّت درهم می‌کوبیم.

(۵)- قمر (۵۴) آیه‌های ۳۴ و ۳۵: سحرگاهان از آن (سرزمین بلا) رهایی بخشیدیم، نعمتی بود از ناحیه ما، آری این‌گونه کسی را که شکر کند، پاداش می‌دهیم.

(۶)- صافات (۳۷) آیه ۸۰: ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

(۷)- قمر (۵۴) آیه ۴۳: آیا کافران شما بهتر از آنانند یا برای شما امان‌نامه‌ای در کتاب‌های آسمانی نازل شده است!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۴

الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ.» «۱». و در این صورت تمام خیانت‌کاران در معرض بازخواست هستند، گناهانشان باعث می‌شود تا به شدّت کیفر شوند، و هیچ‌کس حق ندارد که تبه‌کاران را از مصیبت و عذابشان در خشکی و دریا، درحالی‌که همه در غفلت‌اند، امان دهد و ایمن سازد: «أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً ثُمَّ لا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تارَةً أُخْرى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قاصِفاً مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِما كَفَرْتُمْ ثُمَّ لا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنا بِهِ تَبِيعاً.» «۲». یا این‌که این عذاب و کیفر در حال خواب و یا در حالی نازل می‌شود که سرگرم لهو و لعب‌اند: «أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا بَياتاً وَ هُمْ نائِمُونَ أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ

الْقُری أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا ضُحًی وَ هُمْ یَلْعَبُونَ.» «۳».، و یا این‌که این عذاب در ضمن مسافرتشان اتّفاق می‌افتد: «أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِینَ.» «۴»، و یا این‌که صاعقه آسمانی است: «یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً.»* «۵»، یا فرورفتن در زمین است: «أَ فَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُوا السَّیِّئاتِ أَنْ یَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ.» «۶»، و به هر وسیله دیگری که آنها نمی‌دانند: «أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ.» «۷»، و به‌هرحال فرقی نمی‌کند که نابودی و هلاک کردن یک امر همگانی فوری باشد و یا این‌که نابودسازی کند و با تأخیر صورت گیرد: «أَوْ یَأْخُذَهُمْ عَلی تَخَوُّفٍ.» «۸».

بدیهی است که در تمام این موارد، به‌طور مطلق قضیه مجازات به کیفری که در اندازه معیّن

---

(۱)- انعام (۶) آیه ۶، روم/ ۹، فاطر/ ۴۴، غافر/ ۲۱، ۸۲، احقاف/ ۲۶: امکاناتی در روی زمین در اختیار آنها گذاشتیم که در اختیار شما نگذاشتیم.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه‌های ۶۸، ۶۹: پس آیا شما از این ایمن هستید که به فرمان او زمین بشکافد و شما را در کام خود فروببرد (و) آیا از این ایمن هستید که طوفانی از سنگ بر شما ببارد (و شما را زیر سنگ‌ها مدفون سازد)، سپس حافظ و نگهبانی برای خود نیابید، یا ایمن هستید که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند و تندباد کوبنده‌ای بر شما بفرستد و شما را به خاطر کفرتان غرق کند و سپس دادخواهی در برابر ما نیابید!

(۳)- اعراف (۷) آیه‌های/ ۹۷، ۹۸: آیا اهل آبادی‌ها خود را از مجازات‌های ما در امان می‌دانند که شب هنگام، وقت خواب (به صورت صاعقه) بر آنها فروریزد و یا مجازات‌های ما به هنگام روز، موقعی که غرق بازی‌ها هستند، دامن آنها را بگیرد.

(۴)- نحل (۱۶) آیه ۴۶: و یا به هنگامی که در رفت و آمد هستند (عذاب) دامانشان را بگیرد، درحالی‌که قادر به فرار نیستند.

(۵)- اسراء (۱۷) آیه ۶۸، ملک/ ۱۷: طوفانی از سنگ بر شما ببارد.

(۶)- نحل (۱۶) آیه ۴۵، ملک/ ۱۶: آیا توطئه‌گران از این ایمن گشته‌اند که ممکن است خداوند آنها را در زمین فروببرد.

(۷)- نحل (۱۶). یا در حال غفلت عذابی که انتظار ندارند، به سراغشان بیاید.

(۸)- نحل (۱۶) آیه ۴۶: و یا این‌که (مجازات‌های الهی) به‌طور تدریجی و ضمن هشدارهای پیاپی آنها را گرفتار سازد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۵

مقدّر شده، مربوط نمی‌شود، بلکه به عنوان درسی است که از تاریخ انسانی و از قانون هستی به دست می‌آید، بنابراین مهم آن هشدار به توانگران و قدرتمندان است تا ببینند که امنیّت و رفاه آنها در موضع توهّم و بطلان است.

ب- عنصری که به تأیید گروه مؤمنان مربوط می‌شود

در اینجا بالاتر از زندگی جسمی و مادّی محض، زمینه و مجال دیگری وجود دارد که از اهمّیّت و ارزش بالایی برخوردار است، یعنی: زمینه سرانجام معنوی (و مثل علیای) ایشان و میدان مشاعر اجتماعی آنان و به این لحاظ می‌بینیم که برعکس (موارد قبلی) وعده‌ها خیلی بیشتر و مستقیم‌تر و واضح‌تر است. و در ضمن مخالفت‌های گزنده‌ای که بر ضدّ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحابش، اتّفاق افتاد، هم‌پیمانی و هم‌قسم شدن کافران و منافقان بود، که قرآن مجید بر این بسنده نکرده است که به مؤمنان این دلداری را بدهد و به آنها بگوید: «وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً» «۱». و نیز به این اکتفا نکرده که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا.» «۲»، بلکه به آنان وعده ایجابی و مثبت می‌دهد: «وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ.» «۳»، «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ.»* «۴»، «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ.»* «۵» و او است: «وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ» «۶»، و «مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا.» «۷»، «فَنِعْمَ

الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ.» «۸».

و هرگاه قدرت منحصرا در دست خداست، پس او مقداری از آن را به اولیای خود مرحمت

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۲۰ (- یک ب): و چنانچه حادثه ناگواری برای شما رخ دهد، خوشحال می‌شوند، امّا اگر در برابر کینه‌توزی‌های آنها استقامت کنید، و پرهیزگار و خویشتن‌دار باشید. آنان نمی‌توانند با نقشه‌های شوم خود به شما لطمه وارد کنند.

(۲)- حج (۲۲) آیه ۳۸ (- یک ب): خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند.

(۳)- انفال (۸) آیه ۱۹ (- یک ب): و خداوند با مؤمنان است.

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۹۴، توبه/ ۳۶، ۱۲۳ (- ۳ ب): و بدانید خدا با پرهیزگاران است.

(۵)- بقره (۲) آیه ۱۵۳، انفال/ ۴۶، ۶۶: زیرا خداوند با صابران است.

(۶)- آل عمران (۳) آیه ۶۸، محمّد/ ۱۱، حج/ ۳۸ (- ۳ ب): خداوند ولیّ و سرپرست مؤمنان است.

(۷)- آل عمران (۳) آیه/ ۶۸ محمّد/ ۱۱، حج/ ۳۸ (- ۳ ب): خداوند مولی و سرپرست مؤمنان است.

(۸)- آل عمران (۳) آیه ۶۸، محمّد/ ۱۱، حج/ ۳۸ (- ۳ ب): پس مولی و سرپرستی نیکو و یار و یاور خوبی است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۶

می‌کند: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ.» «۱»، «وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ.» «۲». و خدای سبحان برای این گروه کمک و یاری خودش را ارزانی می‌دارد: «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ.» «۳»، «وَ لَیَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ.» «۴»، «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ.» «۵»، «وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ.» «۶»، «وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ.» «۷»، «کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی.» «۸»، «وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» «۹».

امّا دشمنان برعکس ایشان به سوی شکست و عذاب رانده می‌شوند: «قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ.» «۱۰»، و به آنان وعده خواری و ذلّت داده‌اند: «أُولئِکَ فِی الْأَذَلِّینَ.» «۱۱»، آنان مشمول خواری و ذلّت‌اند: «غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِی الْکافِرِینَ.» «۱۲»، «وَ لِیُخْزِیَ الْفاسِقِینَ.» «۱۳» و به زودی قدرت آنها از بین می‌رود: «دَمَّرَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ لِلْکافِرِینَ أَمْثالُها.» «۱۴»، و تردیدی نیست: «إِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ إِنَّ الظَّالِمِینَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِیُ

---

(۱)- منافقون (۶۳) آیه ۸ (- یک ب): عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.

(۲)- مائده (۵) آیه ۵۶ (- یک ب): کسانی که ولایت خدا و پیامبر و افراد باایمان را بپذیرند، پیروز خواهند شد، زیرا حزب خدا پیروز است.

(۳)- صفّ (۶۱) آیه ۱۳ (- یک ب): یاری خداوند و پیروزی نزدیک است.

(۴)- حج (۲۲) آیه ۴۰ (- یک ب): و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آیین، و مراکز عبادتش دفاع کنند)، یاری می‌کند.

(۵)- محمّد (۴۷) آیه ۷ (- یک ب): اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

(۶)- روم (۳۰) آیه ۴۷ (- یک الف): و همواره این حق بر ما بوده است که مؤمنان را یاری کنیم.

(۷)- صافّات (۳۷) آیه‌های ۱۷۱- ۱۷۳ (- یک الف): وعده قطعی ما برای بندگان فرستاده از پیش مسلّم شده، که آنان یاری شدگانند و لشکر ما (در تمام صحنه‌ها) پیروزند.

(۸)- مجادله (۵۸) آیه ۲۱ (- یک ب): خدا چنین مقرّر داشته است که من و رسولانم پیروز می‌شویم.

(۹)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۹ (- یک ب): سست و غمگین نشوید، شما برترید، اگر ایمان داشته باشید.

(۱۰)- آل عمران (۳) آیه ۱۲، انفال/ ۳۶، قمر/ ۴۵ (- یک الف و ۲ ب): به کافران بگو: به زودی مغلوب خواهید شد (در این دنیا خوار و در قیامت)، به سوی جهنم محشور و رانده خواهید شد و چه بد جایگاهی است دوزخ!

(۱۱)- مجادله (۵۸) آیه ۲۰ (- یک ب): آنها در زمره ذلیل‌ترین افرادند.

(۱۳ و ۱۲)- توبه (۹) آیه ۲، حشر/ ۵ (- ۲ ب) شما نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید، خداوند کافران و فاسقان را سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت.

(۱۴)- محمّد (۴۷) آیه ۱۱ (- ۲ ب): خداوند آنها را درهم کوبید، و برای مشرکان و کافران نیز امثال این عذاب‌ها خواهد بود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۷

الْمُتَّقِینَ.» «۱»، و لیکن: «وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلی لَهُمْ.» «۲»، و آنها: «یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ.» «۳»، «وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «۴».

و یکی از نصوص قرآنی در این راه تـا نهایت و آخرین نقطه پیش می‌رود، و افقی را که در برابر مؤمنان شایسته می‌گشاید، تنها به کمک‌رسانی در کارهای عادلانه آنها و یاری مدافعان از آنها بسنده نمی‌کند، بلکه آن حکم مربوط به این دنیاست: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ.» «۵».

و البتّه ما می‌دانیم که این‌ها در خلال قرن‌ها اتّفاق افتاده است، ولی همچنان تا وقتی که شرایطش تحقّق دارد، باقی می‌مانـد. هرچند که برخی از امور به ظـاهر اختلاف و تفاوت دارنـد، ولی برطبق یک قانون انجام گرفته‌انـد، چون همه آنها از مقرّرات و نوشـته الهی هستند: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ.» «۶»

---

(۱)- جاثیه (۴۵) آیه ۱۹: آنها هرگز نمی‌توانند تو را در برابر خداوند بی‌نیاز کنند، و ظالمان یار و یاور (دوست و ولیّ) یکدیگرند و خداوند یار و یاور پرهیزگاران است.

(۲)- محمّد (۴۷) آیه ۱۱ (- یک ب): به راستی که کافران مولا و سرپرستی ندارند.

(۳)- توبه (۹) آیه‌های ۳۲، ۳۳، فتح/ ۲۸، صف/ ۸، ۹ (- ۳ ب): این‌ها می‌خواهند، نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که این نور را همچنان گسترده‌تر و کامل‌تر سازد، هرچند کافران را خوش‌آیند نباشد. او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمام ادیان پیروز گرداند، هرچند مشرکان نخواهند.

(۴)- روم (۳۰) آیه‌های ۴، ۵ (- یک آ): در آن روز مؤمنان (به خاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد، به سبب یاری خداوند؛ هرکه را بخواهد یاری می‌کند، او صاحب قدرت و رحیم است.

(۵)- نور (۲۴) آیه ۵۵ (- یک ب): خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید و دینی را که برای آنها پسندیده، به‌طور ریشه‌دار و پابرجا در زمین مستقر سازد و خوف و ترس آنها را به آرامش مبدّل خواهد کرد، (چنان می‌شود که) تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من قرار نخواهند داد، کسانی که بعد از آن کافر شوند، فاسقان و تبه‌کاران واقعی آنها هستند.

(۶)- انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵: و در زبور بعد از ذکر چنین نوشتیم که سرانجام بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۸

و مهم‌ترین فضیلت‌های مطلوب برای شایستگی حکومت، فضیلت اجتماعی است، از محسوسات است که حکومت با آگاهی و علم ممکن است استمرار داشته باشد و به وسیله اتّحاد و عدالت بدرخشد، بیشتر از حکومت مدّعیان ایمان، در صورتی که متّکی به خلق و خوهای فاسد و بی‌بندوباری و تبه‌کاری باشند، و قرآن کریم این حقیقت را در آیه کریمه اعلان کرده است: «وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لا یَکُونُوا أَمْثالَکُمْ.» «۱».

این‌ها بود نصوصی که مربوط به جنبه اجتماعی می‌شد (- ۴ آ و ۳۱ ب).

ج- جنبه عقلی و اخلاقی

جز این‌که پاداش‌های الهی در این حد متوقّف نمی‌شود و بر تثبیت و پایدار ساختن مؤمنان در برابر مشکلات زندگی مادّی و یا تأمین کردن خواسته‌های اجتماعی آنها به سلامتی و ترقی بسنده نمی‌کند، بلکه عمیق‌تر از این‌ها می‌باشد تا آنجا که به ژرف‌ترین ملکات و مترقّی‌ترین صفات ما مربوط می‌شود، تا این‌که بدین جهت، یک وسیله کامل و قطعی برای پاداش اخلاقی راستین گردد.

و حقیقت مطلب این است که آنجا که ما قبلا- گفتیم: نیکوکاری، شخص را نورانی می‌کند و دل را پاک می‌سازد و اراده خیرخواهی را تقویت می‌کند و شرّ و بدی، شخص را آلوده می‌سازد و چشم دل را کور می‌کند و قلب را فاسد می‌سازد، آن یک اشاره‌ای بود به جهت گیری پرواقعیّت‌تری و به هسته‌ای که بسی بیشتر از آنها قابل تصوّر است، و اشاره به نخستین مرحله در تاریخی طولانی و به حالتی پدید آمده در هاله‌ای از امکانات بی‌شمار و قابل برای نگه‌داری و دگرگونی، برای پیشرفت و واژگونی تا بی‌نهایت. و برای این‌که این حالت پدید آمده را به یکی از طرق و راه‌هایی که در مقابلش گشوده است، قرار دهیم، نیاز به یک مبدأ فعّال توانایی داریم که بتواند آن را در این جهت یا آن جهت توجیه کند.

و در این صورت، این شما و این هم آن مبدأ فعّال!! به راستی خداوندی که این فطرت را آفریده است، بر خود مقرّر و واجب کرده است که این فطرت را به سوی آن هدفی هدایت کند که

---

(۱)- محمّد (۴۷) آیه ۳۸ (- یک ب): و هرگاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد، پس آن‌ها مانند شما نخواهند بود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۳۹

رو به سمت آن دارد.

بنابراین خدای سبحان آنانی را که برای او کار می‌کنند، به راه‌هایی هدایت می‌کند که قابلیت هدایت را دارند: «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا.» «۱»، و به زودی دل‌های کسانی را که به او ایمان دارند، هدایت می‌کند: «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ.» «۲»، و تیرگی‌های آنها را برطرف می‌کند و به روشنایی می‌رساند: «یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ.»* «۳».

و آنها را به راه راست ارشاد می‌کند: «وَ لَهَدَیْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِیماً.» «۴»، و کسانی را که در گفتارشان اهل صداقت و راستی هستند، کاستی‌ها را از اعمال و رفتارشان اصلاح می‌کند: «یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمالَکُمْ.» «۵».

و آنانی را که رعایت اوامر او را براساس تقوا می‌نمایند، نیروی تشخیص حق را از باطل و خیر را از شر مرحمت می‌کند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً.» «۶» و دیری نمی‌پاید که به آن‌ها نور هدایت‌گر را پیش‌کش می‌کند: «وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ.» «۷» و به زودی تمام منویّات آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، اصلاح می‌نماید: «وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ.»

«۸»

و کسانی که جهت پسندیده را برگزیده و یا کاری می‌کنند تا این‌که راه خیر به سوی آنها گشوده شود، خداوند بر نورانیّت آنها می‌افزاید و گام‌های آنان را به راه راست هدایت می‌کند: «وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدیً.» «۹»، و اوست که در دل‌های ایشان آرامشی را فرومی‌فرستد که هرگز نگرانی با آن نیست، تا این‌که ایمانشان استوار گردد: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ

---

(۱)- عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ (- یک الف): آنها که در راه ما (با خلوص نیّت) جهاد کنند، قطعا به راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم.

(۲)- تغابن (۶۴) آیه ۱۱ (- یک آ): هرکس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می‌کند.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۵۷، مائده/ ۶، احزاب/ ۴۳، طلاق/ ۱۱ (- ۴ ب): آنها را از ظلمتها به سوی نور خارج می‌کند.

(۴)- نساء (۴) آیه‌های ۶۸، ۱۷۵، مائده/ ۱۶، یونس/ ۱۰، حج/ ۵۴ (- یک الف و ۴ ب): و ما آنها را به راه راست هدایت می‌کنیم.

(۵)- احزاب (۳۳) آیه ۷۱ (- یک ب): تا کارهای شما را اصلاح کند.

(۶)- انفال (۸) آیه ۲۹ (- یک ب): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر تقوا پیشه کنید، به شما نورانیّت خاصّی می‌بخشد که حق را از باطل می‌شناسید.

(۷)- حدید (۵۷) آیه ۲۸ (- یک الف): و برای شما نوری قرار دهد که (با آن در میان مردم و در مسیر زندگی) راه بروید.

(۸)- محمّد (۴۷) آیه ۲ (- یک ب): و کارشان را (در دنیا و آخرت) اصلاح می‌کند.

(۹)- مریم (۱۹) آیه ۷۶، محمّد/ ۱۷ (- یک آ و یک ب): و کسانی را که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۰

لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ.» «۱».

امّا کافران، ستمگران، متکبّران، تجاوزگران، منکران حق، شکّاکان، خودسران، دروغ‌گویان، طرفداران باطل، تندروان و اسراف‌گران، منحرفان، همه این‌ها که در نهایت راه مخالف شرع را برگزیده‌اند، خدای سبحان بر هدایت نکردن آنان بسنده نکرده و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ لا یَهْدِیهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ.» «۲». بلکه آنان بر گمراهی خود باقی می‌مانند و بر ضلالتشان می‌افزاید: «وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ.» «۳» و دل‌های آنان را سخت می‌کند: «وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ.» «۴»، و بر دل‌ها، گوش‌ها و چشم‌هایشان مهر می‌زند: «وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِیلًا.» «۵».

و اوست که کر و کور می‌سازد: «فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ.» «۶»، و بر بیماری آنان می‌افزاید:

«فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً.» «۷»، و زمان گمراهی و نابینایی آنان را طولانی می‌کند: «وَ یَمُدُّهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ.» «۸»، و آنان را گرفتار نفاق و دورویی می‌سازد: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ.» «۹»، و آنها را دچار

---

(۱)- فتح (۴۸) آیه ۴، ۱۸ (- ۲ ب): او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمن نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید، و لشکریان آسمان و زمین از آن خداست.

(۲)- نحل (۱۶) آیه ۱۰۴، آل عمران/ ۸۶، مائده/ ۵۱، انعام/ ۱۴۴، توبه/ ۱۹، ۱۰۰، احقاف/ ۱۰، صف/ ۷، جمعه/ ۵، مائده/ ۱۰۸، توبه/ ۲۴، ۸۰، منافقون/ ۶، صف/ ۵، مائده/ ۶۷، توبه/ ۳۷، نحل/ ۱۰۷، زمر/ ۳، غافر/ ۲۸ (- ۶ الف و ۱۳ ب): و کسانی که ایمان به آیات الهی ندارند، خداوند آنها را هدایت نمی‌کند و برای آنها عذاب دردناکی است.

(۳)- ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷، غافر/ ۳۴، جاثیه/ ۲۳، صف/ ۵ (- ۳ الف و ۱ ب): و خداوند ظالمان و ستمگران را گمراه می‌سازد.

(۴)- مائده (۵) آیه ۱۳ (- یک ب): و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم، آنها کلمات را تحریف و از محلّ و مسیر آن بیرون

می‌برند.

(۵)- نساء (۴) آیه ۱۵۵، بقره/ ۷، اعراف/ ۱۰۱، توبه/ ۸۷، ۹۳، یونس/ ۷۴، نحل/ ۱۰۸، کهف/ ۵۷، غافر/ ۳۵، جاثیه/ ۲۳، منافقون/ ۳ (- ۶ الف و ۵ ب): گفتند بر دل‌های ما پرده افکنده شده که مانع شنیدن و پذیرش دعوت شماست. خداوند به علّت کفر بر دل آنها مهر زده که به‌جز کمی ایمان نمی‌آورند!

(۶)- محمّد (۴۷) آیه ۲۳ (- یک ب): پس گوش‌هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور کرده است.

(۷)- بقره (۲) آیه ۱۰ (- یک ب): خداوند هم بر بیماری آن‌ها می‌افزاید.

(۸)- بقره (۲) آیه ۱۵ (- یک ب): و خدا آنها را در طغیانشان نگه می‌دارد تا به کلی سرگردان شوند.

(۹)- توبه (۹) آیه ۷۷ (- یک ب): روح نفاق به‌طور مستمر و پایدار در دل آنها ریشه افکنده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۱

خودفراموشی می‌گرداند، در وقتی که آنها خدا را فراموش کرده باشند: «فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ.» «۱»، و آنان را به شیطان واگذار می‌کند: «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ.» «۲»، و شیطان آن‌ها را در تاریکی‌ها می‌کشاند: «یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ.» «۳».

ولی ستمگران تنها نیستند که این خواری را می‌بینند و تن به این ذلّت می‌دهند، باید مؤمنان خودشان نیز توجّه داشته باشند که نورشان و الهامی که به آنها می‌شود، جز لطفی از طرف خدا نیست، ممکن است از آن‌ها گرفته شود، در صورتی که تغییر موضع بدهند: «وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنا وَکِیلًا.» «۴». و این‌چنین، آیات و نصوصی که این حالت از مخالفت و ترک اخلاقی دنیوی را برای ما به تصویر می‌کشند (- ۲۳ الف و ۴۰ ب)، است.

د- جنبه روحی

در کیفر دنیوی خدا، عنصر دیگری وجود دارد، که در شکل متعادل تجسّم می‌یابد و اعمال ما در ارتباطمان با خدا آن را قطعی می‌سازد. و آنچه اکنون برای ما اهمّیّت دارد، این است که رابطه بیرونی به هیچ نحو، از نوع رابطه یک فرد دیندار با دیندار و یا حاکم با زیردست او نیست، و این رابطه، رابطه‌ای است که در نوعی از آزادی و یا پستی تجلّی می‌کند و برای ما این امکان را فراهم می‌سازد که به پاداشی برسیم و یا در معرض کیفری قرار بگیریم. بلکه آنچه برای ما اهمّیّت دارد، رابطه دیگری است که بسی عمیق‌تر و دارای خصوصیّت بیشتری است؛ تمام انواع روابط دیگر چیزی نیستند، به‌جز رمزی که با این نوع علاقه درجه کمالشان متفاوت است، حتّی در حالت نبودن هر نوع تعبیر مثبتی از این علاقه، باز هم همه ارزش‌های عاطفی خود را حفظ می‌کند، درحالی‌که هم در هستیش و هم در اهمّیّتش از همه آنها جلوتر است. توضیح این‌که،

---

(۱)- حشر (۵۹) آیه ۱۹ (- یک ب): و خداوند نیز آنها را دچار خودفراموشی کرد.

(۲)- زخرف (۴۳) آیه ۳۶ (- یک الف): و هرکس از یاد خدا روی‌گردان شود، شیطانی را به سراغ او می‌فرستیم، پس همواره قرین اوست.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۵۷ (- یک ب): آن‌ها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند.

(۴)- اسراء (۱۷) آیه ۸۶، شوری/ ۲۴ (- ۲ الف): و اگر بخواهیم آنچه را بر تو وحی فرستاده‌ایم، از تو می‌گیریم، سپس کسی را نمی‌یابی که در برابر ما از تو دفاع کند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۲

موضع ما در مقابل شریعت، پاسخ مثبت خود را فوری در نزد خدا می‌یابد، چه در جهت قبول و یا ردّ آن، پیش از آنکه هر نوع ردّ فعل خارجی صورت بگیرد. بنابراین؛ موضع ما همان است که ما را راضی و یا درعین‌حال ناراضی می‌گرداند و همان است که محبّت خود را به عنوان یک چیز ارزشمند در دل ما جا می‌دهد تا ما او را بجوییم، آن را به دست آوریم یا از دست بدهیم.

قرآن کریم هم‌اکنون این جنبه مخصوص را برای ما روشن می‌سازد تا از خلال تعبیرات روشنش تأکید و پابرجا سازد: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.»* «۱»، «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ.»* «۲»، «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ.» «۳»، «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ.»* «۴»، «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ.» «۵»، «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ.» «۶»، «فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ.» «۷»، «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ.» «۸»، «یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ.» «۹»، و او به یاد کسی است که او را یاد کند: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ.» «۱۰»، «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ.» «۱۱»، و صابران: «أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.» «۱۲»، و «لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ.» «۱۳»، «اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ.» «۱۴»،

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۹۵، آل عمران/ ۱۳۴، ۱۴۸، مائده/ ۹۳ (- ۴ ب): خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

(۲)- مائده (۵) آیه ۴۲، حجرات/ ۹، ممتحنه/ ۸ (- ۳ ب): خداوند افراد دادگر و عدالت‌پیشه را دوست می‌دارد.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۱۴۶ (- یک ب): خداوند افرادی را که دست از مقاومت برنمی‌دارند، دوست می‌دارد.

(۴)- توبه (۹) آیه‌های ۴، ۷، آل عمران/ ۳۱ (- ۳ ب): خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۲۲، توبه/ ۱۰۸ (- ۲ ب): خداوند توبه‌کنندگان و پاکان را دوست می‌دارد.

(۶)- آل عمران (۳) آیه ۱۵۹ (- یک ب): خداوند متوکّلان را دوست دارد.

(۷)- آل عمران (۳) آیه ۳۱ (- یک ب): از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.

(۸)- صف (۶۱) آیه ۴ (- یک ب): خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند که گویی بنایی آهنی هستند.

(۹)- حج (۲۲) آیه ۳۷ (- یک ب): بلکه آنچه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری و پاکی اعمال شماست.

(۱۰)- بقره (۲) آیه ۱۵۲ (- یک ب): مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم.

(۱۱)- فاطر (۳۵) آیه ۱۰ (- یک آ): سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح را او بالا می‌برد.

(۱۲)- بقره (۲) آیه ۱۵۷ (- یک ب): این‌ها کسانی هستند که لطف و رحمت خدا و درود الهی بر آنهاست و آنها هستند هدایت یافتگان.

(۱۳)- فتح (۴۸) آیه ۱۸ (- یک ب): خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود شد.

(۱۴)- آل عمران (۳) آیه‌های ۱۶۲، ۱۷۴ (- ۲ ب): از خشنودی او پیروی نمودند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۳

و یا اتّبعوا «وَ إِنْ تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ.» «۱».

و کسانی که دشمنان خدا و رسولش را دوست ندارند، هرچند که پدران و یا خویشاوندانشان باشند، آنانند که: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ.» «۲»، و خداست که: «کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.» «۳»، و خداوند با کسانی است که خداترسند و مرتکب کار بد نمی‌شوند: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ.» «۴»، و اوست که «وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ.» «۵»، و همو: «وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ.» «۶».

و بالاخره هر موضعی را که مردم داشته باشند، درحالی‌که اوامر الهی را محترم شمارند، قدر و منزلت بیشتری را در نزد خدا به دست می‌آورند: «إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ.» «۷».

و خلاف تمام این‌هایی را که گفتیم، چه‌بسا که از چشمانمان افتاده باشد. بنابراین؛ دوری ما از ایمان و یا از قانون باعث گسستن ارتباط ما از خدا با تفاوت مراتب می‌شود که گاهی اصلاح‌پذیر است و گاهی دشوار. به راستی انسان در این صورت- به جای این‌که سزاوار محبّت خدا گردد- مستوجب خشم و غضب و نفرین او می‌گردد، علاوه بر انجام نکبت‌های وارده که در آینده برحسب دسته‌بندی آنها را شرح خواهیم داد: «کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً.» «۸»، «و الله»

---

(۱)- زمر (۳۹) آیه ۷ (- یک آ): اگر شکر او را به جا آورید، آن را برای شما می‌پسندد.

(۲ و ۳)- مجادله (۵۸) آیه ۲۲ (- یک ب) خداوند از آنها راضی است. خدا ایمان را بر صفحه دلشان نوشته و با روحی از طرف خود ایشان را تقویت نموده.

(۴)- نحل (۱۶) آیه ۱۲۸، عنکبوت/ ۶۹ (- ۲ الف): خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و کسانی که آنان نیکوکارند.

(۵)- اعراف (۷) آیه ۱۹۶، جاثیه/ ۱۹ (- دو الف): خداوند نیکوکاران و صالحان را سرپرست و یار و یاور است.

دقّت کنید این وحدت و این پیمان و این ولایت- ممکن است سوره‌های مدنی نیز مطرح کنند؛ به عنوان یک کمک نظامی با هدف دفاع از مؤمنان و پشتیبانی از آن‌ها در برابر حملات دشمن- سزاوار است که بیش از این‌ها در برابر تحمّل مصیبت روحی گسترش می‌یافت، زیراکه کشتار مورد امر و موافق با فرمان الهی نبوده، مگر بسیار متأخّر پس از نزول این آیات مکّی، بلکه حتّی در سوره‌های مدنی نیز آیاتی یافت می‌شود که صرفا یک تعریف اخلاقی را برای این ولایت الهیّه برای مؤمنین می‌رساند. و آن نظیر این آیه مبارکه که می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ.»، بقره/ ۲۵۷:

خداوند سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکی‌ها به نور خارج می‌سازد.

(۶)- جاثیه (۴۵) آیه ۱۹: خداوند یار و یاور پرهیزگاران است.

(۷)- حجرات (۴۹) آیه ۱۳ (- یک ب): گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.

(۸)- اسراء (۱۷) آیه ۳۸ (- یک الف): تمام این‌ها گناهش نزد پروردگارت منفور است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۴

لا یُحِبُّ الْفَسادَ.» «۱»، «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ.» «۲»، «إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ.» «۳»، و این‌ها هستند که هجوم بر دیگران را آغاز می‌کنند و یا این‌که بدون دلیل موجّه دست به کشتار می‌زنند.

«وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ.»* «۴»، «إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ.»* «۵»، «إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنِینَ.» «۶»، «إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ.» «۷»، «لا یُحِبُّ الْکافِرِینَ.»* «۸»، و «لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالًا فَخُوراً.» «۹»، «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ.» «۱۰»، و «لا یُحِبُّ مَنْ کانَ خَوَّاناً أَثِیماً.» «۱۱»، و «لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ.» «۱۲»، و «لا یَرْضی عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ.» «۱۳»، و «لا یُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ.» «۱۴»، و سخنان و گفته‌هایی که اعمال انسان آنها را تکذیب کند، خداوند را به خشم می‌آورد: «کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ.» «۱۵»، «وَ لا یَزِیدُ الْکافِرِینَ کُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتاً.» «۱۶». و همچنین بر خشم خدا می‌افزاید که مردم درباره آیات خدا بدون دلیل و بی‌اساس مجادله کنند: «الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ کَبُرَ مَقْتاً.» «۱۷». ولی غضب و لعنت خدای بزرگ وقف بر این گروه مجادله‌گر معاند

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۰۵: خداوند فساد را دوست نمی‌دارد.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۰۵، مائده/ ۶۴ (- ۲ ب): خداوند مفسدان و تبهکاران را دوست نمی‌دارد.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۹۰: خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

(۴)- آل عمران (۳) آیه ۵۷، ۱۴۰، شوری/ ۴۰ (- یک الف و ۲ ب): و خداوند هرگز ستمگران را دوست نمی‌دارد.

(۵)- انعام (۶) آیه ۱۴۱، اعراف/ ۳۱ (- ۲ الف): خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد.

(۶)- انفال (۸) آیه ۵۸ (- یک ب): خداوند خائنان را دوست نمی‌دارد.

(۷)- نحل (۱۶) آیه ۲۳ (- یک الف): خداوند مستکبران را دوست نمی‌دارد.

(۸)- آل عمران (۳) آیه ۳۲، روم/ ۴۵ (- یک الف و یک ب): خداوند کافران را دوست ندارد.

(۹)- نساء (۴) آیه ۳۶، حدید/ ۲۳ (- یک الف و یک ب): خداوند افراد متکبر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد.

(۱۰)- بقره (۲) آیه ۲۷۶ (- یک ب) و خداوند هیچ انسان بسیار ناسپاس و گنهکار را دوست نمی‌دارد.

(۱۱)- نساء (۴) آیه ۱۰۷ (- یک ب): خداوند خیانت‌کنندگان گنه‌کار را دوست نمی‌دارد.

(۱۲)- زمر (۳۹) آیه ۷ (- یک الف): او هرگز کفران را برای بندگان خود نمی‌پسندد.

(۱۳)- توبه (۹) آیه ۹۶ (- یک ب): خداوند هرگز از جمعیّت کافران راضی نخواهد شد.

(۱۴)- نساء (۴) آیه ۱۴۸ (- یک ب): خدا دوست نمی‌دارد که بدگویی شود و یا عیوب اشخاص برملا شود، مگر کسی که مظلوم واقع شده است.

(۱۵)- صفّ (۶۱) آیه ۳ (- یک ب): نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نکنید.

(۱۶)- فاطر (۳۵) آیه ۳۹ (- یک الف): و کفر کافران در نزد پروردگارشان چیزی جز خشم و غضب نمی‌افزاید.

(۱۷)- غافر (۴۰) آیه ۳۵ (- یک الف): آنها که در آیات خدا بی‌دلیل مجادله می‌کنند، خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده‌اند، به بار می‌آورند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۵

نیست: «وَ الَّذِینَ یُحاجُّونَ فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجِیبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَیْهِمْ غَضَبٌ.» «۱» بلکه غضب و لعن الهی شامل حال مرتدّان می‌شود: «کَیْفَ یَهْدِی اللَّهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ أَنَّ عَلَیْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ.» «۲»، و نیز شامل حال عموم کافران می‌گردد: «لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِکُفْرِهِمْ.»* «۳»، و نیز مجازاتی برای قاتلان است: «وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً.» «۴». و کسانی که پیمان الهی را شکستند: «وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.» «۵»، و کسانی که آبروی زنان شوهردار را با نسبت ناروا هدف می‌گیرند: «إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ.» «۶»، و فراریان از جنگ در روز مقابله با انبوه دشمن: «وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ.» «۷»، و مدّعیان ایمان که به حقوق جامعه خودشان تجاوز می‌کنند، تا این‌که دوستانی در میان کافران برای خودشان پیدا کنند، بدون این

---

(۱)- شوری (۴۲) آیه ۱۶ (- یک الف): آنها که درباره خداوند یکتا به محاجه برمی‌خیزند، بعد از این‌که دعوت او از سوی مردم پذیرفته شد، دلیل آنها نزد پروردگارشان باطل و بیهوده است و خشم و غضب پروردگار بر آنهاست.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۸۶، ۸۷، نحل/ ۱۰۶ (- یک الف و یک ب): چگونه خداوند جمعیّتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقّانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها کافران شدند و خدا جمعیّت ستمکاران را هدایت نمی‌کند، آنها کیفرشان این است که لعن خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنهاست.

(۳)- بقره (۲) آیه ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۵۹، ۱۶۱، آل عمران/ ۱۶۲، نساء/ ۵۲، مائده/ ۸۰، احزاب/ ۵۷، ۶۱، ۶۴، غافر/ ۵۲، محمّد/ ۲۳، فتح/ ۶ (- یک الف و ۱۳ ب): خداوند آنها را به خاطر کفرشان لعنت کرده است.

(۴)- نساء (۴) آیه ۹۳ (- یک ب): و هرکسی فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است که برای همیشه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و از رحمتش او را دور می‌سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

(۵)- رعد (۱۳) آیه ۲۵ (- یک الف): و آنها که عهد الهی را بعد از محکم کردن می‌شکنند، و پیوندهایی را که خدا فرمان به برقراری آنها داده، قطع می‌کنند و در روی زمین افساد می‌نمایند، لعنت و مجازات سرای دیگر از آن آنهاست.

(۶)- نور (۲۴) آیه ۲۳ (- یک ب): کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را به نسبت‌های ناروا متّهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی به‌دورند و عذاب بزرگی برای آنهاست.

(۷)- انفال (۸) آیه ۱۶ (- یک ب): هرکس که به هنگام مبارزه با دشمن پشت به آنها کند (مگر در صورتی که هدف آماده شدن و حمله مجدّد باشد)، چنین کسی گرفتار غضب خدا خواهد شد، جایگاه آنها دوزخ و چه بد جایگاهی است!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۶

که به خاطر دفاع از جانشان ناگزیر از این عمل باشند، پس این گروه مدّعیان ایمان رابطه خود را با خدا قطع می‌کنند: «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْءٍ.» «۱».

به این ترتیب نصوصی که مربوط به مجازات‌های روحی دنیوی بود، به‌طور کلّی (- ۲۰ آ و ۵۸ ب) می‌رسد.

کمبود مجازات دنیوی

و همچنین از آغاز زندگی در این دنیا، پاسخ الهی را براساس و راه و رفتار خود در عمل، خوب یا بد، می‌یابیم. و این پاسخ، در سطح مادّی، عقلی، اخلاقی و روحی می‌باشد؛ چه مربوط به فرد باشد و یا امّت. ولی تمام این‌ها در نظر عدالت آسمانی و الهی ناکافی است.

اوّلا: چون همه این پاداش‌ها، مجموعه و مقدّماتی برای عدالت کلّی هستند، بنابراین؛ پاداش‌های الهی که در این جهان برای ما بروز می‌کند، فراگیر و کامل نیست، و بیشتر از پاداش‌های طبیعی و پاداش‌های انسانی نیستند. امّا این‌که فراگیر نیستند، خداوند می‌فرماید: «وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ.» «۲»، و امّا این‌که کامل نیست، به دلیل این سخن خدا: «وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ.» «۳».

علاوه بر این‌ها چون خوشبختی و انواع بدبختی‌ها در این دنیا به یکدیگر آمیخته است، بنابراین؛ نیکوکاران در واقع بهای خطاهایشان حتّی آنچه در حدّ یک چشم برهم زدن، از چشم برهم زدنها باشد، می‌پردازند. از طریق گرفتاری‌ها و سختی‌هایی که در این دنیا می‌بینند، خدای تعالی می‌فرماید: «فَأَثابَکُمْ غَمًّا بِغَمٍّ.» «۴»، و نیز می‌فرماید: «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِکُمْ.» «۵»، «وَ ما أَصابَکَ

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۲۸ (- یک ب): و هرکس چنین کند، در هیچ‌چیز از خدا نیست.

(۲)- شوری (۴۲) آیه ۳۰: و بسیاری را نیز عفو می‌کند.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۱۸۵: و شما پاداش خود را به‌طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت، کسانی که از جاذبه دوزخ دور شوند و داخل بهشت گردند، نجات یافته و محبوب و مطلوب خود را پیدا کرده‌اند.

(۴)- آل عمران (۳) آیه ۱۵۳: در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به شما رو آورد.

(۵)- آل عمران (۳) آیه ۱۶۵: ای پیامبر! به آنها بگو: این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه می‌گیرد و عوامل شکست را در خود

جست‌وجو کنید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۷

مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ.» «۱»

این از جهتی و از سوی دیگر تیره‌ترین دل‌ها و سیاه‌ترین نفوس چنین نیست که هیچ کار نیکی انجام ندهند، و البتّه این افعال گاهی مغرضانه و گاهی از راه بخشندگی است، به این معنی که ایمان در آن کارها سیطره‌ای ندارد. باوجود این‌ها این گروه هرگز از اجر و پاداش خودشان به‌طور کامل محروم نیستند، بلکه برعکس، آنها پاداش تضمین‌شده‌ای دارند که از موادّ پاکیزه این دنیا فوری به آنها داده می‌شود. به‌گونه‌ای که جرایم آنها بدون قصاص می‌ماند، و انتظار داوری روز جزا را می‌کشند: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیها لا یُبْخَسُونَ.» «۲»، «أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِیها وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.» «۳»، و بر این اساس از این آمیختگی هیچ اثری برای روز جزا نمی‌ماند. بنابراین؛ آن‌گاه که هر اردوگاهی در جایگاه ابدی خود قرار می‌گیرد، پس در آنجا هرگز چیزی جز گوارایی محض نسبت به برخی از ایشان نمی‌باشد: «لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا» «۴»، «لا یَمَسُّنا فِیها نَصَبٌ» «۵»، و جز بی‌تابی و نالش مداوم ناگسستنی برای دیگران، به‌گونه‌ای که: «لا یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَ لا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کَذلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ.» «۶».

و در نهایت، چون آنچه برای ما از نیکی و بدی در خلال زندگی پیش آید، سزاوار نیست که به تنهایی برای آن پاداشی تصوّر کرد، یا این‌که باعث بخشش برخی از کارهایی است که ما مرتکب شده‌ایم، بلکه ممکن است آزمونی و عامل محرّکی برای کوشش ما باشد: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّی یَقُولَ

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۷۹: و آنچه از بدی‌ها و ناراحتی‌ها و شکست‌ها دامنگیر تو شود، از ناحیه خود توست.

(۲)- هود (۱۱) آیه ۱۵: کسی که تنها هدفش زندگی دنیا و زینت آن نباشد، همین جهان نتیجه اعمالشان را به‌طور کامل به آنها می‌دهیم، بدون این‌که چیزی از آن کم و کاست شود.

(۳)- هود (۱۱) آیه ۱۶، اسراء/ ۱۸، شوری/ ۲۰، احقاف/ ۲۰: این‌گونه افراد در سرای دیگر بهره‌ای جز آتش ندارند، و تمام آنچه را در این جهان انجام داده‌اند، در جهان دیگر محو و نابود می‌شود و تمام اعمالی را که برای غیر خدا انجام داده‌اند، نابود می‌گردد.

(۴)- کهف (۱۸) آیه ۱۰۸: هرگز تقاضای نقل مکان و تحوّل از آن نخواهند کرد.

(۵)- فاطر (۳۵) آیه ۳۵: در آنجا (در بهشت) رنجی به ما نمی‌رسد.

(۶)- فاطر (۳۵) آیه ۳۶: هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی‌شود تا بمیرند، و چیزی از عذاب دوزخ از آنها تخفیف داده نخواهد شد، این چنین هر کفران‌کننده‌ای را جزا می‌دهیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۸

الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتی نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِیبٌ.» «۱».

بنابراین لزوم پاداش از این سه نوع اعتبار برمی‌خیزد، و تنها به جزای کامل و خالص بسنده نمی‌شود، بلکه صرفا جنبه محاسبه‌ای دارد و نه آنکه جنبه پس‌اندازی داشته باشد، پاداش در حقیقت نتیجه نهایی تلاش و کوشش است، نه آنکه ترغیبی بر صرف افزودن اجر باشد.

و هم‌چنین سزاوار است که در مقابل این جهانی که همواره پر از تکالیف و وظایف روزافزون است، جهان دیگری از محاسبات باشد که آن را تنها بدین نحو تصوّر نماییم و بس.

پس ببینیم قرآن چه راهی را برای این هشدار طی کرده است؟ اینک آن چیزی که در بررسی آن تا پایان این بخش از کتاب پیش

می‌رویم.

ب-

پاداش الهی در حیات اخروی

اشاره

همه آیات قرآنی، این منظور را با روش خاصّی مطرح نکرده است، برخی از آیات جز نظر عام و نامحدودی را نداده و برخی دیگر همان نظر را به صورت محدود با تفاوت درجه دقیق آن را مطرح کرده است که گاهی جنبه منفی و گاهی مثبت، و گاهی مادّی و گاهی معنوی و روحی است. و در این صورت، وظیفه ماست که نمونه‌هایی از هرکدام را مشخّص کنیم:

الف: نخست آیاتی را ذکر می‌کنیم که برای تعیین سرانجام مخصوص نیکوکاران و گنه‌کاران، تنها به ذکر اسم نوعی هرکدام از آنها بسنده می‌کند که جایگاه ابدی آنان بهشت است یا دوزخ «۲»،

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۱۴، آل عمران/ ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۶، توبه/ ۱۶، انبیاء/ ۳۵، عنکبوت/ ۲، ۳، روم (۳۰) آیه ۴۱، سجده/ ۲۱، محمد/ ۳۱: آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه حوادثی همچون حوادث سخت گذشتگان به شما برسد، همانا که شداید و زیانهای فراوان به آنها رسید و آن‌چنان ناراحت و متزلزل شدند که پیامبر الهی و افرادی که ایمان آورده بودند، گفتند: پس یاری خدا در کجاست! آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است.

(۲)- بهشت: بقره/ ۸۲، آل عمران/ ۱۸۵، نساء/ ۱۲۴، توبه/ ۲۱، ۱۱۱، هود/ ۲۳، ۱۰۸، کهف/ ۱۰۷، حج/ ۵، ۶، مؤمنون/ ۲۲، فرقان/ ۱۵، شعراء/ ۹۰، لقمان/ ۸، سجده/ ۱۹، زمر/ ۷۳، غافر/ ۸، فصّلت/ ۳۰، شوری/ ۷، احقاف/ ۱۴، ۱۶، محمّد/ ۶، ق/ ۳۱، حشر/ ۲۰، قلم/ ۳۴، نازعات/ ۴۱، تکویر/ ۱۳، فجر/ ۳۰ (- ۱۹ الف و ۸ ب).

دوزخ: بقره/ ۳۹، ۸۱، ۱۶۷، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۵۷، ۲۷۵، آل عمران/ ۱۲، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۹۶، نساء/ ۱۰، ۱۴، ۳۰، ۹۳، ۹۷، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۶۹، مائده/ ۱۰، ۳۷، ۷۲، ۸۶، انعام/ ۱۲۸، اعراف/ ۱۸، ۳۶، انفال/ ۱۴، ۱۶، ۳۶، ۳۷، توبه/ ۱۷، ۴۹،-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۴۹

بدون این‌که هیچ‌گونه تفصیلی برای آن‌ها ذکر کند: (- هشتاد آ و پنجاه و هشت ب).

ب: و در مجموعه دیگری از آیات، نام آن سرای اخروی (بهشت یا جهنّم) را نمی‌برد، هم چنان‌که سرانجامی را که نام می‌برد، مخصوص همه آن افراد (به صورت اجمال) و با تفاوت در پیچیدگی آمده است. برای نیکوکاران به شرح ذیل اعلام می‌دارد:

- بشارت: «لَهُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ.» «۱».

- آرزو و امید: «وَ لا تَهِنُوا فِي ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا يَرْجُونَ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً.» «۲».

- وعده نیکو: «وَ كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنى »* «۳».

- رستگاری: «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ.» «۴».

- لطف و کرم فراوان: «وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً.» «۵».

- عملشان از بین رفتنی نیست: «فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ

- ۶۳، ۶۸، ۷۳، ۹۵، ۱۱۳، یونس/ ۸، هود/ ۱۶، ۱۷، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۹، رعد/ ۱۸، ۳۵، ابراهیم/ ۲۹، ۳۰، نحل/ ۲۹، ۶۲، اسراء/ ۶۳، کهف/ ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، مریم/ ۷۲، ۸۶، انبیاء/ ۲۹، حج/ ۴، ۵۱، ۷۲، نور/ ۵۷، فرقان/ ۶۵، شوری/ ۹۱، عنکبوت/ ۲۵، ۶۸، سجده/ ۱۳، احزاب/ ۶۴، سبا/ ۴۲، یس/ ۶۳، ص/ ۲۷، ۸۵، زمر/ ۸، ۱۹، ۳۲، ۶۰، ۷۱، ۷۲، غافر/ ۶، ۴۸، ۷۶، فصّلت/ ۱۹، ۲۴، ۲۸، شوری/ ۷، زخرف/ ۷۴، جاثیه/ ۳۴، احقاف/ ۳۴، محمّد/ ۱۲، فتح/ ۶، ۱۳، ق/ ۲۴، ذاریات/ ۱۳، حدید/ ۱۵، ۱۹، مجادله/ ۸، حشر/ ۳، تغابن/ ۱۰، تحریم/ ۹، ۱۰، جن/ ۲۳، نازعات/ ۳۹، تکویر/ ۱۲، انفطار/ ۱۴، مطفّفین/ ۱۶، انشقاق/ ۱۲، اعلی/ ۱۲، لیل/ ۱۴، بیّنه/ ۶، مسد/ ۳ (- ۶۱ الف و ۵۰ ب).

(۱)- یونس (۱۰) آیه ۲۹، بقره/ ۹۷، ۲۲۳، توبه/ ۱۱۲، حج/ ۳۴، ۳۷، نمل/ ۲، زمر/ ۱۷، احقاف/ ۱۲ (- ۴ الف و ۵ ب): برای آنان در زندگانی دنیا و در آخرت بشارت است.

(۲)- نساء (۴) آیه ۱۰۴، کهف/ ۴۶، فاطر/ ۲۹، (- یک الف و یک ب): هرگز از تعقیب دشـمن سست نشوید، درحالی‌که اگر شما در جهاد گرفتار درد و رنج می‌شوید، دشمنان شما نیز از این ناراحتی‌ها سهمی دارند، با این تفاوت که شما امید به کمک و رحمت وسیع پروردگـار عـالم داریـد و آنها فاقـد چنین امیـدی هسـتند، فراموش نکنیـد که تمام این ناراحتی‌ها و رنـج‌ها و تلاش‌ها و احیانا سستی‌ها و مسامحه‌کاری‌های شما از دیدگاه علم خدا مخفی نیست.

(۳)- نساء (۴) آیه ۹۵، قصص/ ۶۱ (- یک الف و یک ب): به هر دو دسته (مجاهدان و غیر مجاهدان) وعده نیک داده است.

(۴)- مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۱، نور/ ۵۲، احزاب/ ۷۱، غافر/ ۵۱ (- ۲ الف و ۲ ب): ولی من امروز به خـاطر آن صبر و پـای‌مردی (در برابر دشمنان) آنها را پاداش دادم. آنها پیروز و رستگارند.

(۵)- احزاب (۳۳) آیه ۴۷ (- یک ب): به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۰

أُنْثی » «۱».

- عمل ایشان پوشیده نمی‌ماند: «وَ ما یَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَلَنْ یُکْفَرُوهُ.» «۲».

- و بر خداست که از آنها تقدیر به عمل آورد: «وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ.» «۳».

- و آنان رستگارانند: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»* «۴».

- و سرانجام خوبی دارند: «وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.» «۵».

- و خدا برای آنها نیکوست: «ذلِکَ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ.» «۶».

- و به زودی مؤمنان نتیجه عملشان را خواهند دید: «وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.» «۷».

- و عملشان نیکوتر خواهد بود: «وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ.» «۸».

- سپس تمام پاداش آن را کامل پس می‌گیرند: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ

(۱)- آل عمران (۳) آیه‌های ۱۷۱، ۱۹۵، بقره/ ۱۴۳ (- ۳ ب): پروردگارشان درخواست‌های آنها را اجابت می‌کنـد. من هرگز عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را ضایع نمی‌کنم. این عمل‌کننده، خواه مرد باشد یا زن، تفاوتی نمی‌کند.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۱۵، انبیاء/ ۹۴ (- یک الف و یک ب): و (این دسـته از اهل کتاب) آنچه اعمال خوب انجام دهنـد، هرگز کفران نخواهد شد.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۵۸، نساء/ ۱۴۷، اسراء/ ۱۹، شوری/ ۲۳، تغابن/ ۱۷ (- ۲ الف و ۲ ب): کسانی که کار نیک برای اطاعت خـدا

انجام دهند، خداوند شاکر و علیم است.

(۴)- بقره (۲) آیه‌های ۵، ۱۸۹، آل عمران/ ۱۰۴، ۱۳۰، مائده/ ۹۰، اعراف/ ۸، ۱۵۷، انفال/ ۴۵، حج/ ۷۷، مؤمنون/ ۱، ۱۰۲، نور (۲۴) آیه‌های ۳۱، ۵۱، قصص/ ۶۷، روم/ ۳۸، لقمان/ ۵، حشر/ ۹، جمعه/ ۱۰، تغابن/ ۱۶، اعلی/ ۱۴، شمس/ ۹ (- ۹ الف و ۱۲ ب): این‌ها بر مسیر هدایت پروردگارشان هستند و این‌ها رستگارانند.

(۵)- آل عمران (۳) آیه ۱۴، نساء/ ۵۹، هود/ ۴۹، رعد/ ۲۹، اسراء/ ۳۵، مریم/ ۷۶، طه/ ۱۳۲، قصص/ ۸۳، زخرف/ ۳۵. (- ۷ الف و ۲ ب): و سرانجام نیک (و زندگی جاویدان) نزد خداست.

(۶)- روم (۳۰) آیه ۳۸، بقره/ ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۷۱، ۲۸۰، آل عمران/ ۱۱۰، نساء/ ۲۵، ۴۶، ۱۷۰، توبه/ ۳، ۴۱، ۷۴، نحل/ ۱۲۶، کهف/ ۴۶، مریم/ ۷۶، حج (۲۲) آیه ۳۰، نور/ ۲۷، ۶۰، عنکبوت/ ۱۶، محمّد/ ۲۱، تغابن/ ۱۶ (- ۵ الف و ۱۷ ب): این کار برای کسانی که تنها رضای خدا را می‌طلبند، بهتر است.

(۷)- بقره (۲) آیه ۱۱۰، آل عمران/ ۳۰، زلزله/ ۷ (- یک الف و ۲ ب): آنچه از نیکی‌ها از پیش می‌فرستید، نزد خدا خواهید یافت، خداوند به تمام اعمال شما بصیر است.

(۸)- شوری (۴۲) آیه ۲۳، مزمّل/ ۲۰ (- یک الف و یک ب): و هرکس عمل نیکی را انجام دهد، ما بر نیکی او می‌افزاییم که خداوند آمرزنده و شکور است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۱

لا تُظْلَمُونَ.» «۱».

- و چند برابر هم خواهد شد: «مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَةً.» «۲».

- به پیروی از بالاترین اعمالشان: «بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.»* «۳».

- بلکه و با افزایش برای ایشان همراه است: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَةٌ.» «۴».

- و خداوند ضامن پاداش آن‌هاست. «وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ.» «۵».

- و آن اجری بس بزرگ است: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِیمٌ.» «۶».

- از آنچه انجام داده‌اند، بهتر است: «فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها.»* «۷».

- و آن مزدی بس بزرگ است: «أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ.» «۸».

- اجری ناگسستنی است: «لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ.»* «۹».

- و برایشان جایگاهی والا و پسندیده است: «وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً.» «۱۰»، «لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۷۲، آل عمران/ ۵۷، نساء/ ۱۷۳، انفال/ ۶۰، طه/ ۱۱۲، فاطر/ ۳۰، زمر/ ۱۰، حجرات/ ۱۴، جن/ ۱۳ (- ۴ الف و ۶ ب): و آنچه را از خوبی‌ها انفاق می‌کنید، به شما تحویل داده می‌شود و هرگز ستمی بر شما نخواهد شد.

(۲)- بقره (۲) آیه‌های ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۷۶، نساء/ ۴۰، روم/ ۳۹، سباء/ ۳۷، حدید/ ۱۸، تغابن/ ۱۷ (- ۳ الف و ۵ ب): کیست که به خدا وام نیکو دهد تا خداوند آن را برای وی چند برابر کند.

(۳)- نحل (۱۶) آیه ۹۶، ۹۷، نور/ ۳۸ (- یک الف و یک ب): به بهترین نحوی که عمل می‌کردند.

(۴)- یونس (۱۰) آیه ۲۶، نساء/ ۴۰، ۱۷۳، روم/ ۴۵، شوری/ ۲۶ (- ۳ الف و ۲ ب): کسانی که کار نیک انجام داده‌اند، پاداش نیک و زیاده بر آن‌هاست.

(۵)- نساء (۴) آیه ۱۰۰، ۱۵۲، بقره/ ۶۱، ۱۱۲، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۷، آل عمران/ ۱۹۹، اعراف/ ۱۷۰، توبه/ ۱۲۰، هود/ ۱۱۵، شوری/ ۴۰،

محمّد/ ۳۶، حدید/ ۱۹ (- ۴ الف و ۱۰ ب): اجر و پاداششان بر خداست.

(۶)- آل عمران (۳) آیه ۱۷۲، ۱۷۹، نساء/ ۶۷، ۷۴، ۱۴، ۱۴۶، ۱۶۲، اسراء/ ۹، کهف/ ۲، حج/ ۵۸، احزاب/ ۲۹، ۳۵، ۴۴، فاطر/ ۷، فتح/ ۱۰، ۱۶، ۲۹، حجرات/ ۳، جمعه/ ۷، طلاق/ ۵، ملک/ ۱۲ (- ۵ الف و ۱۶ ب): برای کسانی از ایشان که کار نیک انجام داده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند، اجر بزرگی است.

(۷)- قصص (۲۸) آیه ۸۴، بقره/ ۱۰۳، نمل/ ۸۴ (- دو آ و یک ب): برای او پاداشی بهتر از آن است.

(۸)- انفال (۸) آیه ۴، ۷۴، حج/ ۵۰، نور/ ۲۶، احزاب/ ۳۱، ۴۴، سباء/ ۴، یس/ ۱۱، حدید/ ۱۸ (- ۳ الف و ۶ ب): مؤمنان حقیقی تنها آنها هستند، آنها درجات مهمّی نزد پروردگارشان دارند، مشمول مغفرت و آمرزش و روزی‌های کریم در انتظارشان است.

(۹)- فصّلت (۴۱) آیه ۸، مجادله/ ۳، انشقاق/ ۲۵، جاثیه/ ۶ (- ۴ آ): آنان اجر و پاداشی جاودانی و قطع‌ناشدنی دارند.

(۱۰)- نساء (۴) آیه ۳۱: و در جایگاه نیکویی شما را وارد می‌کنیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۲

یَرْضَوْنَهُ.» «۱»

- و آنها زندگی رضایت‌بخشی دارند: «فَهُوَ فِی عِیشَةٍ راضِیَةٍ.» «۲».

- و آن زندگی، زندگی مرفّهی است: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ.» «۳».

و وعده‌های خوشبختی به این ترتیب بالغ بر (- ۶۶ آ و ۱۰۰ ب) می‌گردد.

همچنین می‌بینیم که در مقابل این وعده‌ها، وعده عذاب بیشتر اوقات مطرح است، ولی با انواع کمتری. بنابراین، عبارت وعده عذاب خیلی پیچیده نیست، مانند این آیه: «وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.» «۴». زیراکه وعده عذاب منحصر در این کلام است که انجام‌دهندگان کار بد به زودی نظیر بدیشان را پس خواهند گرفت، پس خدای سبحان برای کافران، ستمگران، مستکبران، بزهکاران، گنه‌کاران به‌طور کلّی، کیفری سخت و عذابی دردناک، خوارکننده و جاودانه اندوخته می‌کند (- ۹۴ الف و ۶۶ ب). «۵» ج: بهشت و جهنّم در مفهوم قرآنی چه معنایی دارند؟ و طبیعت و ماهیّت ثواب و عقاب چیست؟ ... ما تاکنون چیزی از آنها نمی‌دانیم و قرآن کریم در موضوعات قبلی به شکل دوگانه روحی و مادّی آنها را مطرح کرد که گاهی طبیعت

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۳۱، حج/ ۵۹ (- ۲ ب): خداوند آنها را در محلّی وارد می‌کند که از آن راضی و خشنود خواهند شد.

(۲)- قارعه (۱۰۱) آیه ۷ (- یک الف): در یک زندگی خشنودکننده خواهد بود.

(۳)- انفطار (۸۲) آیه ۱۳ (- یک الف): به یقین نیکان در نعمتی فراوانند.

(۴)- به‌طور مثال: شعراء/ ۲۲۷، قصص/ ۶۱، زخرف/ ۸۳، أحقاف/ ۱۲، ق/ ۴۵، زلزله/ ۸: آنها که ستم کردند، به زودی می‌دانند که بازگشتشان کجاست (و سرنوشتشان چگونه است!).

(۵)- بقره (۲) آیه ۷، ۱۰، ۷۹، ۸۵، ۹۰، ۹۶، ۱۰۴، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۶، ۲۱۱، آل عمران/ ۴، ۲۱، ۵۶، ۷۷، ۸۸، ۹۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۸، نساء/ ۱۸، ۳۷، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۷۳، مائده/ ۲، ۳۲، ۳۶، ۷۳، ۸۰، ۹۴، ۹۵، انعام/ ۴۹، ۹۳، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۰، انفال/ ۲۵، توبه/ ۳، ۶۱، ۷۴، ۷۹، ۹۰، ۱۰۱، یونس/ ۱۵، ۲۷، ۵۲، ۷۰، هود/ ۳، یوسف/ ۱۱۰، رعد/ ۲۵، ۳۴، ابراهیم/ ۲، ۲۲، نحل/ ۶۳، ۸۸، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۷، اسراء/ ۱۰، کهف/ ۲، مریم/ ۳۷، ۷۹، طه/ ۱۲۷، حج/ ۱۸، ۲۵، ۵۷، نور/ ۱۱، ۱۹، ۲۳، ۶۳، فرقان/ ۱۹، ۲۷، ۶۹، شعراء/ ۲۱۳، نمل/ ۵، قصص/ ۶۴، ۸۴، عنکبوت/ ۲۳، روم/ ۱۶، لقمان/ ۶، ۷، ۲۴، سجده/ ۲۲، احزاب/ ۸، ۳۰، ۵۷، ۷۳، سباء/ ۵، ۸، ۳۸، فاطر/ ۷، ۱۰، صافات/ ۳۳، ۳۸، ص/ ۲۶، زمر/ ۱۳، ۲۶، ۴۷، ۵۴، ۵۵، فصّلت/ ۶، ۲۷، ۵۰، شوری/ ۱۶، ۲۱، ۲۶، ۴۲، ۴۵، زخرف/ ۳۹، ۶۵، جاثیه/ ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، احقاف/ ۲۰، فتح/ ۱۶، ۱۷، ذاریات/ ۶۰، طور/ ۷، ۴۵، حدید/ ۱۳، ۲۰،

مجادله/ ۴، ۵، ۱۵، ۱۶، حشر/ ۴، ۷، ۱۵، تغابن/ ۵، طلاق/ ۱۰، ملک/ ۲۸، قلم/ ۳۳، معارج/ ۱، جن/ ۱۷، انسان/ ۳۱، مرسلات/ ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۴۹، مطففین/ ۱، انشقاق/ ۲۴، غاشیه/ ۲۴، ماعون/ ۴ (- ۹۴ الف و ۶۶ ب).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۳

ایجابی و گاهی طبیعت سلبی داشت.

و در آینده این هر دو جنبه را در مورد حیات اخروی بررسی خواهیم کرد، هرکدام را جداگانه به قدری که برای ما میسّر باشد، مورد بحث قرار خواهیم داد، ولی در ابتدا باید سخنی درباره مرحله انتقال ما بین این دو نوع زندگی (دنیا و آخرت) بگوییم.

نخستین چشش مزه سرانجام کار

نیکوکاران از نخستین لحظه‌ای که دعوت آفریدگارشان را لبیک می‌گویند، بشارتی را که انتظار می‌کشیدند، مشاهده می‌کنند و فرشتگان با درود و سلام با آنان برخورد می‌نمایند و در این‌باره قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.» «۱». و به‌ویژه با شهیدان: «فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.» «۲».

امّا آنانی که در هلاکت‌اند، با آخرین خفقان از زندگیشان، مواجهه با تلخی و سختی واقعی شروع می‌شود: «وَ لَوْ تَری إِذِ الظَّالِمُونَ فِی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِکَةُ باسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آیاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ.» «۳». «وَ لَوْ تَری إِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا الْمَلائِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِیقِ.» «۴».

امّا راجع به آنچه مربوط به فاصله‌ای است که بین مرگ تا رستاخیز وجود دارد، قرآن

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۳۲: کسانی هستند که فرشتگان قبض ارواح روح آنان را می‌گیرند، درحالی‌که پاک و پاکیزه‌اند، به آنها می‌گویند:

سلام بر شما باد. وارد بهشت شوید، به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۷۰: آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است، خوشحالند و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند، (مجاهدان و شهیدان آینده) نیز خوشحالند که نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمی.

(۳)- انعام (۶) آیه ۹۳: اگر تو (ای پیامبر) این ستمکاران را درحالی‌که در شداید مرگ فرورفته‌اند، مشاهده کنی، درحالی‌که فرشتگان قبض ارواح دست گشوده‌اند، به آنها می‌گویند: جان خود را خارج سازید، خواهی دید که وضع آنها بسیار دردناک و اسفبار است، امروز گرفتار مجازات خوارکننده‌ای خواهید شد، به خاطر این‌که بر خدا دروغ بستید و در برابر آیات او سر تسلیم فرود نیاوردید.

(۴)- انفال (۸) آیه ۵۰، (ر ک: فتح/ ۲۷): و اگر ببینی وضع عبرت‌انگیز کفّار را به هنگامی که فرشتگان مرگ به صورت و پشت آنها می‌زنند و به آنها می‌گویند عذاب سوزنده‌ای را بچشید!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۴

مجید، تفصیلی در آن باره ندارد، بلکه تنها درباره قوم نوح نقل می‌کند: «مِمَّا خَطِیئاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً.» «۱». و به مناسبت نقل داستان فرعون و قومش می‌فرماید: «النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا.» «۲».

ولی سنّت نبوی نیز از انواع عذاب‌های هولناکی سخن می‌گوید که فرشتگان متوجّه کافران می‌سازند، گویی که آن‌ها را شکنجه

می‌دهند؛ در پی سؤالی که پس از دفن آنان در گورها از هر کدام آن‌ها به عمل آید.

سنت به صورت کلّی مقرّر می‌دارد که مردگان در قبرهایشان شادی و غم را احساس می‌کنند. و آنچه را که در سرای آخرت برایشان آماده شده است، می‌بینند، در هنگامی که صبح و شام برایشان عرضه می‌کنند، بخاری از عبد اللّه بن عمر نقل کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «وقتی یکی از شما بمیرد، جایگاهش را صبح و شام بر او عرضه می‌کنند؛ اگر از اهل بهشت باشد، از اهل بهشت و اگر از اهل دوزخ باشد، از اهل دوزخ.» «۳».

جز این‌که قرآن زندگی اهل بهشت و اهل دوزخ را پس از رستاخیز به تفصیل توصیف می‌کند، و در این توصیف خواهیم دید که چگونه عنصر اخلاقی و عنصر مادّی همواره در کنار هم هستند. و به زودی به تحلیل و دسته‌بندی آیات قرآنی تحت عناوین ذیل خواهیم رسید، و این آیات مخصوص سرانجام خوشبختی مهمان‌های آسمانی و سرانجام مربوط به سهم نکبت‌بار هلاک‌شدگان است.

بهشت:

اشاره

بهره روحی جنبه روحی خوشبختی عالم بالا، اوّلا به صورت سلبی، به وسیله وعده‌های

---

(۱)- نوح (۷۱) آیه ۲۵: به خاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد گشتند.

(۲)- غافر (۴۰) آیه ۴۶: همان آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند.

(۳)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۴۶۴، حدیث ۱۳۱۳، و ۳/ ۱۱۸۳، حدیث ۳۰۶۸، تفسیر قرطبی: ۱۱/ ۱۳۸؛ تفسیر ابن کثیر: ۴/ ۸۳؛ صحیح مسلم: ۴/ ۲۱۹۹، حدیث ۲۸۹۹: مسند احمد: ۲/ ۱۶، حدیث ۴۶۵۸؛ صحیح ابن حبّان: ۷/ ۴۰۰، حدیث ۳۱۳۰؛ سنن ترمذی: ۳/ ۳۸۴، حدیث ۱۰۷۲؛ موطّأ مالک: ۱/ ۲۳۹، حدیث ۵۶۶؛ سنن کبرا: ۱/ ۶۶۴، حدیث ۲۱۹۶؛ سنن ابن ماجه:
۲/ ۱۴۲۷، حدیث ۴۲۶۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۵

ذیل تأمین می‌شود:

- امنیّت بدون ترس و بیم: «فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.»* «۱».
- بنابراین اندوهی در کار نیست: «وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.»*
- خواری و ذلّتی نیست: «يَوْمَ لا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ.» «۲».
- محو گناهان و بخشش آنها: «وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا.» «۳» «كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ.» «۴».

رحمت «۵» (موقعی تجلّی می‌کند که شرور و عذاب، از کسانی برطرف می‌شود که خداوند آنها را دوست می‌دارد):

«وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.» «۶»

جز این‌که شادمانی ایجابی روحی تنوّع بیشتری دارد، بنابراین؛ زندگی افراد خوشبخت، آن

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۳۸، ۶۲، ۱۱۲، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۷، آل عمران/ ۱۷۰، مائده/ ۶۹، انعام/ ۴۸، اعراف/ ۳۵، ۴۹، یونس/ ۶۲، حجر/ ۴۶، شعراء/ ۸۹، سباء/ ۳۷، فصّلت/ ۳۰، ۴۰، زخرف/ ۶۳، دخان/ ۵۵، احقاف/ ۱۳ (- ۱۲ الف و ۸ ب): آنان نه ترسی دارند و نه

اندوهگین خواهند شد.

(۲)- تحریم (۶۶) آیه ۸ (- یک ب): در روزی خواهد بود که خداوند، پیامبر و کسانی را که با او ایمان آورده‌اند، خوار نمی کند.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۶۸: و خداوند به شما وعده آمرزش و فزونی می‌دهد.

(۴)- محمّد (۴۷) آیه ۲، بقره/ ۲۶۸، ۲۷۱، آل عمران/ ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۹۵، نساء/ ۳۱، ۱۲۹، مائده/ ۹، ۶۵، انفال/ ۴، ۲۹، ۷۴، هود/ ۱۱، نور/ ۲۲، ۲۶، عنکبوت/ ۷، احزاب/ ۳۵، ۷۱، سباء/ ۴، فاطر/ ۷، یس/ ۱۱، زمر/ ۳۵، غافر/ ۷، شوری/ ۲۵، احقاف/ ۱۶، ۳۱، فتح/ ۵، ۲۹، حجرات/ ۳، حدید/ ۲۰، ۲۱، ۲۸، حشر/ ۱۲، تغابن/ ۹، ۱۷، طلاق/ ۵، تحریم/ ۸، ملک/ ۱۲ (- ۱۶ الف و ۲۴ ب): خداوند گناهشان را می‌بخشد و کارشان را (در دنیا و آخرت) اصلاح می کند.

(۵)- پاره‌ای از الفاظ عربی به حدّی از ظرفیت رسیده‌اند که مدلول یک کلمه قابل انبساط و انقباض است و در صورت‌های مختلف تنها باشد، یا همراه این و یا آن لفظ مربوط به کار رود، به رنگ‌های گوناگونی درمی‌آید و از این قبیل است واژه رحمت، اگر با کلمه رأفت همراه باشد، جنبه مثبت دارد، به معنای بخشش است، ولی اگر با واژه فضل همراه باشد، بیشتر نقش منفی دارد و به معنای نجات از عذاب و حفظ از بدی‌هاست، و بالاخره اگر تنها باشد، گاهی هر دو معنی را باهم دارد و همچنین عنصر حمایت را در دو حالت اخیر می‌رساند؛ «وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ.» غافر/ ۹: که هرکس را در آن روز از بدی‌ها نگه داری مشمول رحمت ساخته‌ای.

(۶)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۵۷، بقره/ ۲۱۸، نساء/ ۱۲۹، ۱۷۵، أنعام/ ۱۵۵، اعراف/ ۵۷، ۲۰۴، توبه/ ۲۱، ۷۱، ۹۹، یونس/ ۵۸، مریم/ ۸۵ نور/ ۵۶، نمل/ ۴۶، یس/ ۵۸، شوری/ ۸ زخرف/ ۳۲، جاثیه/ ۳۰، حجرات/ ۱۰، حدید/ ۱۳، انسان/ ۳۱ (- ۱۲ الف و ۱۱ ب): امّا آن‌هایی که چهره‌هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود و در آن جاودانه می‌باشند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۶

است که:

- برادرانه و دوستی متقابل، به دور از هرگونه غش و یا حسدی باشد: «وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ.» «۱».

- و دقّت و تأمّل در جمال الهی: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ.» «۲».

- با نعمت‌ها و شادمانی‌ها: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ.» «۳»، «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ.» «۴».

- با شرافت و رفعت: «عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً.» «۵».

- و به زودی خوشبختی چهره آنان را نورانی می‌سازد: «وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.» «۶».

- و به زودی متوجّه می‌شوند که بر دشمنانشان برتری یافته‌اند: «زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَياةُ الدُّنْيا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ.» «۷».

- آنان به سوی بهشت در حالی می‌شتابند که هاله‌ای از نور آنان را احاطه کرده است: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ.» «۸».

- و خواهند بود از جمله: «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ

---

(۱)- حجر (۱۵) آیه ۴۷، اعراف/ ۴۳، مریم/ ۹۶، زخرف/ ۶۷ (- ۴ الف): کینه‌ها و حسدها و دشمنی‌ها را از دل آنها برمی کنیم.

(۲)- قیامت (۷۵) آیه‌های ۲۲، ۲۳ (- یک الف): در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است و به پروردگارش می‌نگرد.

(۳)- روم (۳۰) آیه ۱۵: پس گروهی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند؛ آنها در باغی از بهشت متنعّم و مسرور خواهند بود، آن‌چنان‌که آثار شادی در چهره‌شان هویدا می‌گردد.

(۴)- عبس (۸۰) آیه ۳۸، ۳۹، روم/ ۱۵، زخرف/ ۷۰، انسان/ ۱۱، انشقاق/ ۹ (- ۵ الف): چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است و خندان و مسرور می‌باشد.

(۵)- اسراء (۱۷) آیه ۷۹، صافات/ ۴۲، معارج/ ۳۵ (- ۳ الف): امید است پروردگارت تو را به مقامی درخور ستایش برانگیزد.

(۶)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۷، قیامت/ ۲۲، انسان/ ۲، عبس/ ۳۸، مطفّفین/ ۲۴، غاشیه/ ۸ (- ۵ الف و یک ب): و امّا آنها که چهره‌هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود و جاودانه در آن می‌مانند.

(۷)- بقره (۲) آیه ۲۱۲، مطفّفین/ ۲۹ (- یک الف و یک ب): زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است و افراد باایمان را که احیانا دستشان تهی است، به باد مسخره می‌گیرند، درحالی‌که این افراد باتقوا در قیامت از آنها بالاترند.

(۸)- حدید (۵۷) آیه‌های ۱۲، ۱۹، تحریم/ ۸ (- ۲ الف و یک ب): در روزی است که مردان و زنان باایمان را می‌نگری که نورشان در پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۷

وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً.» «۱».

- همراه با فامیل و دوستانشان: «جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ.» «۲».

- وقتی که می‌رسند، فرشتگان از آنها استقبال کرده، تحیّت‌گویان اظهار می‌دارند: «هذا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ.» «۳».

- و چون آرام می‌گیرند فرشتگان از آنها دیدن می‌کنند: «یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ باب.» «۴».

- با تمام تبریک و امنیّت و درود: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ.» «۵»

- و چون خدای مهربان از ایشان استقبال کند که برای ایشان است: «قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ.» «۶»، «تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ.» «۷»، «سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ.» «۸».

- خداوند به زودی آنان را مقرّب خود گرداند: «أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ.» «۹».

- و آنان را در بالاترین مراتب قرار می‌دهد: «دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً.» «۱۰».

- بنابراین جایگاه آنان بالاترین جایگاه در نزد قادر تواناست: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.» «۱۱».

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۶۹، عنکبوت/ ۹، فجر/ ۲۹ (- دو الف و یک ب): هم‌نشین کسانی خواهند بود که خداوند نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان، آنها رفیقان خوبی هستند.

(۲)- رعد (۱۳) آیه ۲۳، یس/ ۵۶، غافر/ ۸، زخرف/ ۷۰، طور/ ۲۱ (- ۵ الف): باغ‌های جاویدان بهشت است که هم خودشان وارد آن می‌شوند و هم پدران و همسران و فرزندان صالح آنها.

(۳)- انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۳، زمر/ ۷۲ (- ۲ الف): این همان روزی است که به شما وعده داده شده بود.

(۴)- رعد (۱۳) آیه ۲۳: فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند.

(۵)- رعد (۱۳) آیه ۲۳، ۲۴ (- ۲ الف): سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه پایان نیک و چه عاقبت خوبی!

(۶)- یونس (۱۰) آیه ۲ (- یک الف) برای آنان (در پیشگاه خدا) قدم صدق است.

(۷)- احزاب (۳۳) آیه ۴۴: تحیّت فرشتگان الهی به آنها (در روز قیامت) روزی که او را دیدار می‌کنند، سلام است.

(۸)- احزاب (۳۳) آیه ۴۴، یس/ ۵۸ (- یک الف و یک ب): برای آنها سلام و تهنیت الهی است. این سخنی است از ناحیه

پروردگار رحیم و مهربان.

(۹)- واقعه (۵۶) آیه ۱۱ (- یک الف): آنها مقرّبانند.

(۱۰)- نساء (۴) آیه ۹۶، انفال/ ۴، توبه/ ۲۰، مجادله/ ۱۱ (- ۴ ب): درجات مهمّی از طرف خداوند و آمرزش و رحمت او.

(۱۱)- قمر (۵۴) آیه ۵۵ (- یک الف): در جایگاه صدق، نزد خداوند مالک مقتدر.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۸

- و سرانجام آنان رضوان پروردگار است: «وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ.» «۱».

- و همان‌طوری که خدا از ایشان راضی است، آنان نیز از خدا راضی هستند، پس رضایت متقابل است: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ.»* «۲».

- بنابراین خوشبختی دوگانه است؛ چون آنان خوشحالند که پیش از خود چه فرستاده‌اند و نیز از خودشان خوشنودند: «لِسَعْیِها راضِیَةٌ.» «۳».

- و همان‌طوری که از سرانجام‌شان راضی هستند، زیراکه همواره سپاس خدا را می‌گویند، به خاطر آنکه آنان را هدایت نموده و بر آنان آنچه وعده داده بود، مرحمت فرموده است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا.» «۴». «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ.» «۵».

- آنجا جایی برای سخنان بیهوده و باطل و گناه و تهمت به گناه وجود ندارد، چون‌که ایشان: «لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً إِلَّا سَلاماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیها بُکْرَةً وَ عَشِیًّا.» «۶».

بلکه سخن آنجا سلام متقابل است: «إِلَّا قِیلًا سَلاماً سَلاماً.» «۷».

- و تسبیح خدای تعالی است: «دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ.» «۸».

و این‌چنین می‌بینیم آیاتی که بهره‌های روحی در آسمان (بهشت) یادآور می‌شود، بالغ بر (- ۱۰۲ آ و ۷۰ ب) می‌باشد.

---

(۱)- حدید (۵۷) آیه ۲۰، آل عمران/ ۱۵ (- یک الف و یک ب): و مغفرت و خشنودی الهی.

(۲)- مائده (۵) آیه ۱۱۹، انفال/ ۱۰۰، مجادله/ ۲۲، فجر/ ۲۸، لیل/ ۲۱، بیّنه/ ۸ (- ۲ الف و ۴ ب): خداوند از ایشان راضی و آنان از خدا راضی هستند.

(۳)- غاشیه (۸۸) آیه ۹ (- یک الف): از سعی و تلاش خود خشنودند.

(۴)- أعراف (۷) آیه ۴۳: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این همه نعمت رهنمون شد.

(۵)- أعراف (۷) آیه ۴۳، ۴۴، زمر/ ۷۴ (- ۳ الف): حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد.

(۶)- مریم (۱۹) آیه ۶۲، واقعه/ ۲۵، غاشیه/ ۱۱ (- ۳ الف): در آن (باغ‌های بهشتی) نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند، نه سخنان گناه‌آلود. هر صبح و شام روزی آنها در بهشت در انتظارشان است.

(۷)- واقعه (۵۶) آیه ۲۶، یونس/ ۱۰، ابراهیم/ ۲۳، مریم/ ۶۲، فرقان/ ۷۵ (- ۵ الف): تنها چیزی که در آنجا می‌شنوند، سلام است، سلام!

(۸)- یونس (۱۰) آیه ۱۰ (- یک الف): گفتار و دعای آنها در بهشت این است که: پروردگارا! منزّه و پاکی از هرگونه عیب و نقص.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۵۹

خوشبختی حسّی

و این خود یک مسئله است که بدانیم وقتی که روح به بهره کامل، آزاد، به خاطر خوشبختی ذاتی خود می‌رسد، درحالی‌که با بدن معذّب یا محروم همراه است، درباره نیازمندی‌هایش در ستیز است و یا حتّی در ذوقیّات جمالیش صدمه دیده است، توان راندن مگسی را یا برآوردن صدا، احساس بویی تند، حرارت زیاد و سرمای شدید را ندارد. عکس العملی در برابر امور مجرّده ندارند، زیرا عمیقا متفاوت هستند، پس چه وقت شخص آنها را احساس می‌کند؟ آیا منظور این نیست که این ناراحتی‌ها را از بدن دور سازیم و به قدر امکان، آرامش کامل برایش فراهم کنیم، به راستی که ما درعین‌حال روح را آزاد می‌کنیم و بالاترین شادمانی را برایش تهیّه می‌بینیم؟ ... ما را همین‌قدر بس که این را بگوییم تا اهتمام خودمان را به سلامتی، آسایش و دوری از رنج و مرگ نشان بدهیم و حتّی همه این‌ها را براساس جنبه اخلاقی استوار سازیم.

و به دور از این نظریّه مقرّر می‌داریم که هیچ نوع نظام پاداش اخلاقی به این مطالب اولیّه زندگی مادّی پاسخ مثبت نمی‌دهد، تا این‌که با همه صفا و جلاـ یک نظام ناقص تیره و تاریکی بشود. و چنین نقصی را امکان ندارد که در نظام قرآنی مشاهده کنیم، توضیح این‌که قرآن به این مقدار بسنده نمی‌کند که برای نیکوکاران در سرای آخرت تنها نمردن را تضمین کند که در این آیه فرموده است: «لا یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولی » «۱» و یا حمایت در برابر شرور که می‌فرماید: «لا یَمَسُّهُمُ السُّوءُ.» «۲»، بلکه این تضمین را نیز برای آنها دارد که از اماکن عذاب آنها را دور سازد: «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنی أُولئِکَ عَنْها مُبْعَدُونَ لا یَسْمَعُونَ حَسِیسَها وَ هُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ.» «۳»، و برای آنان راحتی را ضمانت می‌کند: «فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ.» «۴»، «لا یَمَسُّهُمْ فِیها نَصَبٌ.» «۵» و در کوتاه سخن، برای آنان سلامتی را تضمین می‌کند:

---

(۱)- دخان (۴۴) آیه ۵۶: آنها هیچ مرگی جز همان مرگ اوّل (که در دنیا چشیدند)، نخواهند چشید.

(۲)- زمر (۳۹) آیه ۶۱، غافر/ ۷، ۹، دخان/ ۵۶، احقاف/ ۳۱، طور/ ۱۸، ۲۷، حشر/ ۱۰، تحریم/ ۶، انسان/ ۱۱، لیل (۹۲) آیه ۱۷: هیچ بدی به ایشان نمی‌رسد.

(۳)- انبیاء (۲۱) آیه‌های ۱۰۱، ۱۰۲: کسانی که به خاطر ایمان و اعمال صالحشان وعده نیک به آنها از قبل داده‌ایم، از این آتش هولناک دورند، آنها صدای آتش را نمی‌شنوند، آنها در آنچه بخواهند و مایل باشند، به‌طور جاودان متنعّم‌اند.

(۴)- واقعه، (۵۶) آیه ۸۹: در روح و ریحان و بهشت پرنعمت است.

(۵)- حجر (۱۵) آیه ۴۸، فاطر/ ۳۵، واقعه/ ۸۹: هرگز خستگی و تعب به آنها نمی‌رسد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۰

«ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ.» «۱» و در زبان قرآن واژه هم‌معنی و مرادف بهشت: «دارُ السَّلامِ.»* «۲» است.

ولی این جز یک طرف قضیّه نیست، امّا مردم به خاطر این‌که آنها تنها در حال حاضر رنج و درد نداشته باشند، رضایت کامل ندارند، به راستی انسانیّت در هر زمانی این مطلب را روشن ساخته است که جهت‌گیری طبیعیش به سوی آن است که برای خودش به نسبت مشخّصی از رفاه را فراهم کند و امکانات زندگی خودش را بهتر بسازد.

هدف نهایی دانش و صنعت نیز با تمام تلاش چیزی جز این نیست، و این کاری است که از جنبه دیگری امکان‌پذیر است، وقتی که ما در نظر بگیریم که هر نیکوکاری گسترده، باید با انبوهی از تلاش مادّی و فرصت اضافی برای شکوفایی روح در آن واحد همراه باشد.

جای تأسّف است که کشمکش به خاطر رفاه زندگی نهایت‌پذیر نیست، علی‌رغم پیشرفت علم و تکنیک، بلکه چه‌بسا این درگیری بیشتر به خاطر همین پیشرفت علمی و همین اختراعات است!! بنابراین؛ نسبت به پیشرفت و اختراع برعکس درگیری رو به فزونی

است؛ هرچه انسان نقطه‌ای را برسد، اشتهایش به درجه بالاتر بیشتر می‌شود و برای رسیدن به آن درجه باید به سراغ دستگاه و ابزاری برود، هر روز بر پیچیدگی‌اش افزوده می‌شود. و از این‌رو کاوش‌های نو و تلاش و کوشش تازه ضرورت پیدا می‌کند و همین‌طور تا بی‌نهایت.

و جریان از این قرار است، در صورتی که ما بخواهیم همه چیز در همان حالی که هست، باقی بماند، بنابراین؛ لازم است که با صرف تلاش بیشتر در نگه‌داری آنها همواره مراقب آنها باشیم، تا نگذاریم که این ترکیبات ساختگی باعث نابودی آنها شود، و عناصر آن را به حالت اوّلیه برگردانیم، به‌گونه‌ای که بتوانیم بگوییم: ما در راه بحث درباره آسایشمان وقت بیشتری صرف می‌کنیم تا بهره‌برداریمان از آن، حتّی آنچه تنها یک وسیله‌ای بوده است، در اثر تلاش و کوشش ما به خاطر کثرت مشغله در حدّ هدف نهایی ما قرار گرفته است!

اما ما در این بحث سعادت مادّی چموش، انحرافی در وجدان معاصر ببینیم و به این مطلب اطمینان داریم، ولی نخستین دفاعی که از مقابل می‌آید، هرچند که آن را نپسندیم، عمیق‌تر از آن است که آن را انکار کنیم.

---

(۱)- حجر (۱۵) آیه ۴۶، ق/ ۳۴، واقعه/ ۹۱: داخل این باغ‌ها شوید، با سلامت و امنیّت کامل.

(۲)- انعام (۶) آیه ۱۲۷، یونس/ ۲۵: خانه امن و امان.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۱

آیا به‌واقع، یکی از آرزوهای هر وجدان پاک این نیست که انسان از تمام این لوازم مادّی بی‌نیاز باشد، تا این‌که بیشتر به ارزش‌ها اهمّیّت دهد و هرچه بیشتر باصفا و پاکی انسانی همراه باشد؟

البتّه در اینجا پیش‌روی شخص عاقل دو وسیله است، تا این‌که مطلقا به این تمایلات حسّی گرایش پیدا نکند: نخست این‌که در برابر این‌ها مقاومت کند و آنها را به حالتی از جمود بازگرداند و این راه ناهنجار و ساختگی است که در شرایط طبیعی به خفقان مجاز می‌انجامد.

وسیله دیگر، اشباع کردن خواسته‌ها و نگه داشتن آنها در حدّ اعتدال و متناسب است، به هر مقداری که بروز و ظهور یافت، و به شرط این‌که این اشباع از ما نخواهد که درعین‌حال همان میل و یا یکی از قوای لازم برای تهذیب روح را فدا کنیم.

و در مورد یک فرد مسلمان در حالت عکس، این مطلب می‌ماند که بهتر آن است که بزرگوارانه از کنار آن تمایلات بگذریم و درباره آنها جز به مقدار اندک ضروری برای زندگی بحث و گفتگو نکنیم.

و در این صورت فرق نمی‌کند که در این جهت ما زیاد کوشش کنیم یا کم، چون جز سعادت محدودی برای ما تأمین نمی‌کند، بلکه درعین‌حال پاکی و طهارت حیات روح و کمال آن را تهدید می‌کند.

باید برعکس، فرض کنیم که تمام وسایل مرغوب و مشروع روحی و مادّی در اختیار ما هست و ما هیچ نیازی نداریم که درباره آنها تلاش کنیم و بدان وسیله همه چیز را می‌توانیم به دست آوریم، بدون این‌که زیانی متوجّه ما شود! آیا الگوی برتر (مثل اعلی) این نیست؟

و اگر بالاترین نمونه این باشد، امکان ندارد که در دنیا چنین گرفتاری تحقّق یابد، بنابراین؛ چه چیز مانع می‌شود که در عالم جزا (آخرت) گرفتاری تحقّق یابد؟

و برای چه بعضی می‌خواهند جریان غیر از این باشد؟ ...

برای چه آنها می‌خواهند به هر قیمتی که شده، تمام عناصر حسّی و ایجابی را نسبت به سعادت آسمانی (اخروی) کنار بزنند؟

آیا نظام طبیعی و زیبایی آن، برای نظام روحی و زیبایی آن زیان‌بخش است؟ ... آیا بیشتر اوقات باعث قوام و استوار این‌ها

نمی گردند؟ ... تردیدی نیست که شخص عاقل وقتی که ارزش

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۲

واقعی نظام طبیعی و زیبایی آن را بدانـد، هرگز آنها را برای خود آنها نمی‌خواهد، همان‌طوری که اگر در اختیارش قرار بگیرند، رد نمی کنـد. آیا ما این حق را داریم دستی را که با صـداقت به سوی ما دراز شـده تا هدیه‌ای به ما بدهد و یا مدالی به سـینه ما بیاویزد، آن را پس بزنیم؟

به راستی که ارزش پنهانی این اشیاء، کمترین چیزی که در مادّه آنها در برابر معنی و مدلول آن است که خود رمز و گواهی بر رضا و خشنودی است، اجازه نمی‌دهد که ما آن را در برابر هدیه‌دهنده رد کنیم، مگر این‌که در ذوق اخلاقی ما خللی باشد!

از این زاویه، به نظر مـا لاـزم است که توصیف قرآن را از بهشت تصوّر کنیم و آن توصـیفی است که کمتر منافات با شادمانی قلبی دارد، به مانند جاذبه یک صحنه شعری که در آن پدیدار می‌شود.

قبلاـ گـذشت که مـا جنبه روحی از خوشـبختی معنوی را در مظهر دوگـانه آن، یعنی ایجابی و سـلبی اسـتخراج کردیم، و جنبه منفی مظهر مـادّی را از طرف اسـلام دیـدیم، هم‌اکنون ببینیم چه زیبـایی حسّـِی را قرآن کریم بـا عنوان (ملـک بزرگ) در آخرت برای ما مطرح می کند که مورد اشاره این آیه است: «وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً.» «۱».

نخست بهشتی با همه گستردگی را تصوّر کن، تا این انـدازه که می‌فرماید: «وَ جَنَّةٍ عَرْضُـهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ.» «۲».

بنابراین؛ هر آنچه در آنجاست، با حرکتی آزاد و آرامش هروقت بخواهـد بهره‌برداری می کند: «وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ.» «۳».

بهشتی با سایه مـداوم: «وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ.» «۴»، و اقامتگاهی معتدل، نه گرمای خورشـید آن را ناهموار می‌سازد و نه سـرمای سـخت: «لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً.» «۵».

---

(۱)- انسان (۷۶) آیه ۲۰: و هنگامی که آنجا را ببینی، نعمت‌ها و ملک عظیمی را می‌بینی.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۳، حدید/ ۲۱ (- یک الف و یک ب): بهشتی که وسـعت آن، پهنه آسمان‌ها و زمین است، این بهشت با آن عظمت، برای پرهیزگاران آماده شده است.

(۳)- زمر (۳۹) آیه ۷۴ (- یـک الف): و زمین (بهشت) را میراث مـا قرار داد و به مـا بخشـید، ما هرجا از بهشت را بخواهیم منزلگاه خود قرار می‌دهیم، چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان.

(۴)- واقعه (۵۶) آیه ۳۰، نساء/ ۵۷، رعد/ ۳۵، یس/ ۵۶، انسان/ ۱۴، مرسلات/ ۴۱ (- ۵ الف و یک ب): و سایه کشیده و گسترده.

(۵)- انسان (۷۶) آیه ۱۳ (- یک الف): در آنجا نه آفتاب را می‌بینند و نه سرما را.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۳

بنابراین؛ جای خوبی است برای خنک شدن، چنان‌که خدای متعال می‌فرماید: «أَصْحابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِیلًا.» «۱»، و میـدانی است که رودهـا از میـان آن جاری است: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ.» «۲»، و این رودهـا: «أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی.» «۳».

در بهشت چشمه‌ها جریان دارند: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ.»* «۴»، و این چشمه‌ها عطرهای خوش گوناگونی دارند که با شرابی لذیذ آمیخته است: «إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً.» «۵»، «وَ یُسْقَوْنَ فِیها کَأْساً کانَ مِزاجُها زَنْجَبِیلًا.» «۶».

و در این جایگاه‌های بـابرکت: «فاکِهَةٌ کَثِیرَةٌ.»* «۷»، نزدیـک بهشتیـان می‌شونـد به‌طوری که شاخه‌هـای درختـان میوه در دسترس آن‌هاست: «قُطُوفُها دانِیَةٌ.» «۸»، و این میوه‌ها «لا مَقْطُوعَةٍ، وَ لا مَمْنُوعَةٍ.» «۹»

و پس از این‌ها تصوّر کن که این فرش زمرّدین پهناور، آراسته با نـخ‌های نقره‌فام که در آن پدیـدار است: «وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً.» «۱۰»، و در این اقامتگاه‌هاست: «غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها

---

(۱)- فرقان (۲۵) آیه ۲۴ (- یک الف): بهشتیان در آن روز قرارگاهشان بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است.

(۲)- قمر (۵۴) آیه ۵۴ (- یک الف): پرهیزگاران در باغ‌ها و نهرهای بهشتی (و فضای گسترده و وسیع خداوند) جای دارند.

(۳)- محمّد (۴۷) آیه ۱۵ (- یک الف): در آن (بهشت) نهرهایی است از آب صاف که بـدبو نشـده و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته است و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذّت نوشندگان و نهرهایی از عسل مصفّاست.

(۴)- حجر (۱۵) آیـه ۴۵، دخـان/ ۵۲، رحمن/ ۵۰، ۶۶، واقعه/ ۳۱، مرسلات/ ۴۱، غاشیه/ ۱۲ (- ۷ الف): پرهیزگـاران در باغ‌های سرسبز بهشت، و در کنار چشمه‌های زلال آن خواهند بود.

(۵)- انسان (۷۶) آیه ۵،

به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.

(۶)- انسان (۷۶) آیه ۱۷، مطفّفین/ ۲۷ (- سه آ):

و در آنجا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است.

(۷)- زخرف (۴۳) آیه ۷۳، یس/ ۵۷، محمّد/ ۱۵، رحمن/ ۶۸، مرسلات/ ۴۲، نبأ/ ۳۲، رحمن/ ۵۲، واقعه/ ۳۲ (- ۷ الف و یک ب): و واقعه (۵۶) آیه ۳۲، رحمن/ ۵۴، انسان/ ۱۵ (- ۳ الف): میوه‌های فراوان.

(۸)- الحاقة (۶۹) آیه ۲۳، الرحمن/ ۵۴، انسان/ ۱۴ (- سه آ): میوه‌هایش در دسترس است.

(۹)- واقعه (۵۶) آیه ۳۳ (- یک الف): که هرگز قطع و گسسته نمی‌شود.

(۱۰)- توبه (۹) آیه ۷۲: (و جایگاه‌های پاک و پاکیزه) و منزلگاه‌های مرفّه.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۴

غُرَفٌ مَبْنِیَّةٌ.» «۱»، «فِی جَنَّةٍ عالِیَةٍ.»* «۲». و این‌هـا در کنـار یکـدیگر و یـا به عبـارت دیگر: «تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ.»* «۳». و این‌ها آماده و روح‌افزاست: «فِیها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ.» «۴»، و «عَلی سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ.» «۵»، از طلا و سـنگ‌های گرانبها ساخته‌انـد، با فرش‌های زیبا تزیین کرده‌اند: «بَطائِنُها مِنْ إِسْتَبْرَقٍ.» «۶».

و هم‌چنین در آنجاست: «وَ أَکْوابٌ مَوْضُوعَةٌ وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَ زَرابِیُّ مَبْثُوثَةٌ.» «۷».

و بالاخره این کاخ‌های مجلّل را که شامل نوعی از زندگی پادشاهی در سـطحی وسـیع در خلال شامگاهان روشن: گروهی درهم از مردان، زنان، فرزنـدان، خویشان و دوسـتان؛ «جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ.» «۸»، و هرکدام از آن‌ها زروزیور خاصی دارند: «وَ حُلُّوا أَساوِرَ.» «۹» و لباس‌هایی از ابریشم: «وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ.»* «۱۰»، با رنگی جالب و دلپذیر: «وَ یَلْبَسُونَ ثِیاباً خُضْراً.» «۱۱»، درحالی‌که نشسـته‌اند، تکیه داده‌اند: «مُتَّکِئِینَ.»* «۱۲»، و رو به یکدیگر هسـتند، با دوستی و محبت، چون روبه‌روی یکدیگر می‌نشینند: «مُتَقابِلِینَ.»* «۱۳»، با

---

(۱)- حاقه (۶۹) آیه ۲۲، فرقان/ ۷۵، عنکبوت/ ۵۸، سباء/ ۳۷، زمر/ ۲۰، غاشیه/ ۱۰ (- ۶ الف): در بهشتی عالی جای دارند.

(۲)- همان.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۵، آل عمران/ ۱۵، ۱۳۶، ۱۹۵، ۱۹۸، نساء/ ۱۳، ۵۷، ۱۲۲، مائده/ ۸۵، اعراف/ ۴۳، توبه/ ۷۲، ۸۹، یونس/ ۹، ابراهیم/ ۲۲، نحل/ ۳۱، کهف/ ۳۱، حج/ ۱۴، ۲۳، زمر/ ۵۸، احقاف/ ۱۲، فتح/ ۵، ۱۷، حدید/ ۱۲، مجادله/ ۲۲، صف/ ۱۲، تغابن/ ۹،

طلاق/ ۱۱، بروج/ ۱۱، بیّنه/ ۸ (- ۹ الف و ۲۰ ب): نهرها از زیر درختانش جریان دارد.

(۴)- غاشیه (۸۸) آیه ۱۳، واقعه/ ۳۴ (- ۲ الف): در آن (باغ‌های بهشتی) تخت‌های زیبای بلندی است.

(۵)- واقعه (۵۶) آیه ۱۵ (- یک الف): بر تخت‌هایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند.

(۶)- رحمن (۵۵) آیه ۵۴ (- یک الف): با آسترهایی از دیبا و ابریشم.

(۷)- غاشیه (۸۸) آیه ۱۴- ۱۶ (- یک الف): و قدح‌هایی که (در اطراف آن چشمه) نهاده و بالش‌ها و پشتی‌های صف داده شده و فرش‌های فاخر گسترده.

(۸)- رعد (۱۳) آیه ۲۳، یس/ ۵۶، غافر/ ۸، زخرف/ ۷۰، طور/ ۲۱ (- ۵ الف): باغ‌های جاویدان بهشت است که هم خودشان وارد آن می‌شوند و همسران و فرزندان صالح آنها.

(۹)- انسان (۷۶) آیه ۲۱، کهف/ ۳۱، حج/ ۲۲، فاطر/ ۳۳ (- ۳ الف و یک ب): و با دستبندهایی از نقره زینت داده شده‌اند.

(۱۰)- حج (۲۲) آیه ۲۳، انسان/ ۲۱، کهف/ ۳۱، فاطر/ ۳۳، دخان/ ۵۳ (۴ الف و یک ب): و لباسشان در آنجا از حریر است.

(۱۱)- کهف (۱۸) آیه ۳۱، انسان/ ۲۱ (- ۲ الف): و لباس‌هایی فاخر به رنگ سبز.

(۱۲)- کهف (۱۸) آیه ۳۱، حجر/ ۴۷، یس/ ۵۶، صافات/ ۴۴، ص/ ۵۱، طور/ ۲۰، انسان/ ۱۳، مطففین/ ۱۲ (- ۸ الف): تکیه می‌کنند.

(۱۳)- حجر (۱۵) آیه ۴۷، صافات/ ۴۴، دخان/ ۵۳، واقعه/ ۶ (- ۴ الف): در مقابل یکدیگر.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۵

شادمانی سخن می‌گویند و خاطرات دورشان را به یاد می‌آورند، درحالی‌که: «یَتَساءَلُونَ.»* «۱». غرق در خوش‌بختی هستند، چون‌که: «فِی شُغُلٍ فاکِهُونَ.» «۲».

هیچ کاری ندارند جز این‌که دستور بدهند که چه می‌خواهند: «وَ لَهُمْ ما یَدَّعُونَ.» «۳». زیراکه پسرانی در خدمت آنان هستند که در پیرامون آنها می‌چرخند، درحالی‌که: «مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً.» «۴»، در دستشان لیوان‌هایی است: «مِنْ ذَهَبٍ وَ أَکْوابٍ.» «۵»، «وَ أَبارِیقَ وَ کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ.» «۶»، و ظروف دیگری از نقره: «وَ یُطافُ عَلَیْهِمْ بِآنِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَکْوابٍ کانَتْ قَوارِیرَا.» «۷». و همه این‌ها با: «رِزْقٌ مَعْلُومٌ.» «۸»، و «بُکْرَةً وَ عَشِیًّا.» «۹» و آنجا پسران می‌شتابند تا آنچه را که آنان مایلند، تقدیم ایشان کنند: «شَرابٌ مُخْتَلِفٌ.» «۱۰»، «وَ لَحْمِ طَیْرٍ.» «۱۱»، «وَ فاکِهَةٍ مِمَّا یَتَخَیَّرُونَ.» «۱۲».

تمام این آیات با این تفصیل (- ۹۷ الف و ۲۷ ب) می‌باشد.

و در یک کلام: کلّ «ما تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ.» «۱۳»، در اختیار بندگان مخلص خدا خواهد بود: «لَهُمْ فِیها ما یَشاؤُنَ.»* «۱۴»، بلکه بیشتر: «وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ.» «۱۵».

---

(۱)- صافّات (۳۷) آیه ۵۰، طور/ ۲۵، مدثّر/ ۴۰ (- ۳ الف): از یکدیگر می‌پرسند.

(۲)- یس (۳۶) آیه ۵۵ (- یک الف): (بهشتیان امروز به نعمت‌های خدا) مشغولند و در نهایت سرور و شادی به سر می‌برند.

(۳)- یس (۳۶) آیه ۵۷، ص/ ۵۸، دخان/ ۵۵ (- ۳ الف): و هرچه بخواهند در اختیارشان خواهد بود.

(۴)- انسان (۷۶) آیه ۱۹، طور/ ۲۴، واقعه/ ۱۷ (- ۳ الف): (نوجوانانی) جاودانی می‌گردند که هرگاه آنها را ببینی، گمان می‌کنی، مروارید پراکنده‌اند.

(۵)- زخرف (۴۳) آیه ۷۰ (- یک الف): ظرف‌ها (ی غذا) و جام‌های طلایی (از شراب طهور)

(۶)- واقعه (۵۶) آیه ۱۸ (- یک الف): با قدح‌ها و کوزه‌ها و جام‌های (پر از شراب طهور که) از نهرهای جاری بهشتی ....

(۷)- انسان (۷۶) آیه ۱۵ (- یک الف): و در گرداگرد آنها ظرف‌های سیمین و قدح‌های بلورین می گردانند.

(۸)- صافات (۳۷) آیه ۴۱ (- یک الف): روزی معیّن و ویژه‌ای است.

(۹)- مریم (۱۹) آیه ۶۲ (- یک الف): هر صبح و شام.

(۱۰)- نحل (۱۶) آیه ۶۹، صافات/ ۴۵، طور/ ۲۳، واقعه/ ۱۸، انسان/ ۱۷، نبأ/ ۳۴، مطفّفین/ ۲۵ (- ۶ الف): نوشیدنی مخصوصی که رنگ‌های مختلفی دارد.

(۱۱)- واقعه (۵۶) آیه ۲۱، طور/ ۲۲ (- ۲ الف): و گوشت پرنده.

(۱۲)- واقعه (۵۶) آیه ۲۰، بقره/ ۲۵، طور/ ۲۲ (- ۲ الف و یک ب): و میوه‌هایی از هر نوع انتخاب کنند.

(۱۳)- زخرف (۴۳) آیه ۷۱ (- یک الف): و در بهشت آنچه دل‌ها می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذّت می‌برد، موجود است.

(۱۴)- نحل (۱۶) آیه ۳۱، زمر/ ۳۴ (- ۲ الف): هرچه بخواهند در آنجا هست.

(۱۵)- ق (۵۰) آیه ۳۵ (- یک الف): نزد ما نعمت‌های بیشتری است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۶

و این‌چنین سخن در: (- چهار آ) تکمیل می‌شود.

تمام خطوط سه گانه‌ای که ما از زمین، ساختمان و ساکنان ترسیم کردیم، وضع آنها براساس اخلاقی و روحی است که در پیش عرضه کردیم و در این هنگام مقابل خود لوحی از قرآن را در مورد زندگی بهشتی به قدری که زبان مردم دنیای فانی و اسناد و مدارکشان کشش دارد، ملاحظه می کنید.

علاوه بر این‌که، برخی از ملاحظاتی هست که شایان ذکر است، پیش از آنکه ما مقام خوشبختان را ترک کنیم:

اوّلا: قرآن کریم به این مقدار بسنده نکرده است که تنها وسایل گوناگون اخلاقی و مادّی را که در بهشت است، بشمارد، بلکه ثابت کرده است که بین آنها تفاوت ارزشی وجود دارد، به گونه‌ای که برای اشیاء معنوی بالاترین مرتبه را نگاه می‌دارد، و اعلام می‌دارد که بین تمام انواع نعمت‌هایی که در بهشت می‌دهند، یک نعمت است که نمی‌شود ارزش آن را تعیین کرد و آن نعمت رضای خدای متعال است: «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ.» «۱».

به راستی نعمت و لطف الهی به‌طور کلّی از دیدگاه قرآن کریم، بالاترین و ارزشمندترین هدف‌ها برای ایجاد شادی و فرح انسان است: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا.» «۲»، «وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ.» «۳».

و اگر این مثل عربی می گوید: «اوّل همسایه، بعد خانه» «۴»، آیا این تفکّر همان طرز فکری نیست که قرآن کریم به ما الهام می کند- موقعی که می‌بینیم بین دو نوع خوشبختی را جمع می کند که به نفوس مطمئنّه وعده داده‌اند-

نخست ورود محترمانه این نفوس در مجتمع الهی و سپس به طریق دیگری در جای دیگر

---

(۱)- توبه (۹) آیه ۷۲: و خشنودی خدا (که نصیب این مؤمنان راستین می‌شود) از همه برتر و بزرگتر است.

(۲)- یونس (۱۰) آیه ۵۸: بگو ای پیامبر! این مردم به فضل پروردگار و به رحمت بی‌پایان او (و این کتاب آسمانی) باید خشنود بشوند.

(۳)- زخرف (۴۳)/ آیه ۳۲: و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می کنند (از مال و مقام)، برتر و بهتر است.

(۴)- این ضرب المثل برگرفته از یکی از نامه‌های امیر المؤمنین علیه السّلام است، چنان‌که در نهج البلاغه (نامه شماره ۳۱) و در عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۸۴ آمده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۷

بهشت را دوباره ذکر می کند: «فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي.» «۱»

ثانیا: اگر ضرورت تحلیل از طرفی و سهولت شمارش از سوی دیگر ما را وادار کرد تا این‌که دو عنصر سازنده زندگی خوشبختانه را جداگانه مطرح کنیم، در صورتی که جریان به این شکل در آیات قرآنی ذکر نشده و در قرآن کریم این فصل به این صورت وجود ندارد، بلکه بدان صورت است که ما اندکی قبل برای هرکدام جداگانه ترتیب دادیم، در هیچ جای قرآن به‌طور کامل به این شکل وجود نـدارد، بلکه در قرآن این‌ها مجزّا هستند و در سوره‌های زیادی پراکنده است، به‌طوری که بیشتر وقت‌ها در هیچ کجا به‌طور کامل آنها را نمی‌بینیم، مگر در چند سطر اندک، گویی که آنها به عبارت کوتاهی در ضمن گفتاری می‌باشد.

و برای این راه و روش در نظر ما مدلولی دوگانه است:

البتّه بیشتر اوقات وادار نمی‌کند که در روح این اثر گمراه‌کننده از صورتی محدود و مغتنم پدید آید، تا این‌که در معرض آن باشد که احساس آدمی را برانگیزد، و یا این‌که زیادت نعمت را پایان دهد و یا به‌طور کامل اشباع نماید، وقتی که دل چیزی را می‌طلبد، در حقیقت از روی حکمت و اعتدال می‌طلبد، ولی از سوی دیگر برای ما خود آن خواسته روشن نیست که نتیجه آگاهی و علمی است که از آغاز کار به هدف خود رسیده است و نه علم و آگاهی که نتیجه خیال حیله‌گر و فریبنده است، آن‌طوری که بعضی تصوّر کرده‌اند، نزد انسانی که ما آن را به وی ابلاغ کردیم و بلکه نتیجه آموزش پاک جوشانی است که باوجود این معلوم می‌شود که ارتباط با خطّی توقیفی و حطمی دارد. نه آزمایشی در کار است و نه تنقیح و پالایشی.

ثالثا: بارزترین درخشندگی‌های سعادت حسّی، یعنی آنکه بیشتر از همه ذکر شده و در قرآن موجود است، آن‌طور که دیدیم، در این اشاره قرآنی موجود است: «جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ.»* «۲»، و هرکدام از ما می‌تواند آن لذّتی را که آب روان در وقتی که از بلندی نگاه می‌کنند، به جا می‌گذارد، آزمایش کند. و علاوه بر این، بدون تردید در این منظره پاک‌ترین و پاکیزه‌ترین چیزی است که دیدنش لذّت‌بخش است، و قرآن کریم به ما عمیق‌تر و برای خوشبختی شیرین‌تر از آن را در ذائقه به ما راهنمایی کند، این تنها آن موضعی نیست که رؤیاها به‌جا

---

(۱)- فجر (۸۹) آیه‌های ۲۹، ۳۰: پس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو!

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۵: باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جریان دارد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۸

می‌گذارند و یا شعر به ما الهام می‌کند، بلکه یک واقعیّت اخلاقی در جوهر ذات خود است؛ آن فراموشی هر نوع اندوه و از بین رفتن هر نوع عقده و کینه‌توزی از دل‌هاست: «وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ.» «۱».

رابعا: امّا در مورد آنچه مربوط به خوراک لذّت‌بخش بهشتیان است، تفسیر به مقتضای آیه: «فَواكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ.» «۲»، مشخّص می‌سازد که مهمانان آسمانی برای صرف شادی و شادمانی به یکدیگر چیزی می‌دهند و می گیرند، و هیچ نیازی برای حفظ حیات و یا سلامتی‌شان ندارند، توضیح این‌که چون از کسانی هستند که خداوند بر آنها منّت نهاده، بدن‌هایی غیر قابل تباهی داده است. از این‌رو نیازی به هیچ نوع حفاظتی ندارند. «۳»

خامسا: بیشترین چیزی که شایان توجّه است، همان عنایتی است که قرآن موقعی که از شراب آسمانی سخن می گوید، آن را ابراز می‌دارد، «به این ترتیب که جنبه ناگهانی بودن را از آن نفی می‌کند که صفت مشروبات معروف در این زندگانی دنیوی است.»، و قرآن کریم در آن باره می‌فرماید که نیکوکاران به زودی آن را می‌نوشند: «شَراباً طَهُوراً.» «۴».

و هرگز لذّت جام شراب بهشتی عقل را زایل نمی‌کند، زیراکه این شراب: «لا فِيها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ.» «۵»، و هرگز از این باده بهشتیان را دردسر و بیماری پدید نمی‌آید: «لا يُصَدَّعُونَ عَنْها.» «۶»، و هرگز دروغ‌گویی و پرت‌وپلاگویی را به همراه ندارد: «لا

يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا كِذّاباً.» «۷»، و هرگز آنها را به گناهی وانمی‌دارد، زیراکه: «لا لَغْوٌ فِيها وَ لا تَأْثِيمٌ.» «۸».

سادسا: این اهتمام به موضوع همسران را ملاحظه می‌کنیم که چندین بار تکرار کرده که با وجود این نسبتا کم است. بنابراین قرآن کریم نخواسته است که تنها اشاره به معاشرت مردان با زنان در بهشت داشته باشد، بلکه پس از آنکه مشخّص کرده است که چگونه زنان دوشیزه

---

(۱)- اعراف (۷) آیه ۴۳: کینه‌ها و حسدها و دشمنی‌ها را از دل آنها برمی‌کنیم، از زیر قصرهای آنها نهرهای آب جریان دارد.

(۲)- صافات (۳۷) آیه ۴۲: میوه‌ها (ی گوناگون پرارزش) و آنها گرامی داشته می‌شوند.

(۳)- ر ک: تفسیر جلالین، ص ۵۹۰، صافات/ ۴۲.

(۴)- انسان (۷۶) آیه ۲۱: شراب طهور.

(۵)- صافات (۳۷) آیه ۴۷: شرابی که در آن نه مایه تباهی عقل است و نه از آن مست می‌شوند.

(۶)- واقعه (۵۶) آیه ۱۹: از آن دردسر نمی‌گیرند.

(۷)- نبأ (۷۸) آیه ۳۵: (بهشتیان) در آنجا نه سخن لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغی.

(۸)- طور (۵۲) آیه ۲۳: نه بیهودگی در آن است و نه گناه از یکدیگر می‌گیرند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۶۹

خواهند بود: «فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً.» «۱»، و همچنان برای همیشه پاکیزه می‌باشند، می‌فرماید: زندگی با ایشان زندگی محبّت و دوستی متقابل است، زیراکه آنان زنانی «عُرُباً.» «۲» دوستدار همسر خواهند بود، دوستی بین جوانان همسن و سال بدین گونه است: «وَ كَواعِبَ أَتْراباً.» «۳».

آیا لازم است که ما به خاطر این واژه زیبای قرآنی بیمناک شویم که معتقد است، بهترین همسران در زندگی این دنیا پیش از هر چیز در آن آرامش باطنی است که مرد آن را در نزد همسرش احساس می‌کند که برآمده از دل اوست، یعنی دوستی و علاقه‌ای که خداوند آن را میان آن دو تن به ودیعت نهاده است: «أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.» «۴»؟؟

تنها همان اموری که برشمردیم نیست، بلکه از سوی دیگر ملاحظه می‌کنیم که صفات اخلاقی زنان بهشتی با صفات مادّی در تضّاد است و عنصر اخلاقی بر عنصر مادّی برتری دارد، به این دلیل است که قرآن می‌فرماید: «أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ.»* «۵»، و باز می‌فرماید: «فِيهِنَّ خَيْراتٌ (أوّلاـ) حِسانٌ.» «۶»، در آن بهشت‌ها نیکو زنان با حسن و جمال وجود دارند، و نخست این‌که «حسان.» «۷»، و همچنین «قاصِراتُ الطَّرْفِ.» «۸» می‌باشند، و در این قاصرات الطّرف، بودن، اوّلا: «عین» «۹» بوده و نیز «قاصِراتُ الطَّرْفِ أَتْرابٌ.» «۱۰» اند و آنان «حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي الْخِيامِ» «۱۱» هستند که این ویژگی‌ها هرگز از

---

(۱)- واقعه (۵۶) آیه ۳۶: و همگی را دوشیزه قرار دادیم.

(۲)- واقعه (۵۶) آیه ۳۷: زنانی که تنها به همسرشان عشق می‌ورزند.

این کلمه جمع است و مفردش (عروب» عبارت است از زنی که شوهرش را دوست می‌دارد، (لسان العرب: ۱/ ۵۹۱).

(۳)- نبأ (۷۸) آیه ۳۳: و (برای آنها) حوریانی بسیار جوان و همسنّ و سال است. واژه کواعب جمع کاعب و کعاب است، به معنای برخاسته و برجسته پستان (لسان العرب: ۱/ ۷۱۹).

(۴)- روم (۳۰) آیه ۲۱: و از نشانه‌های او این‌که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید، در این

نشانه‌هایی است، برای گروهی که تفکّر و اندیشه می‌کنند.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۵، آل عمران/ ۱۵، نساء/ ۵۷، در آن جایگاه خوش جفت‌های پاک و پاکیزه است.

(۶)- الرحمن (۵۵) آیه ۷۰، با حسن و جمال‌اند.

(۷)- در بزم حضورشان حوران زیبا چشمی است که عین هستند، یعنی جز شوهرشان به هیچ‌کس ننگرند.

(۸)- صافات (۳۷) آیه ۴۸.

(۹ و ۱۰) ص (۳۸) آیه ۵۲، و در خدمت آنها حوران جوان شوهردوست هستند.

(۱۱)- الرحمن (۵۵) آیه ۷۲، حورانی در سراپرده‌های خود مستور از دید بیگانگان.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۰

آن‌ها زایل نمی‌شود.

ذات این صفات اخلاقی همان است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ما دستور داده است که انتخاب همسرمان را بر آن اساس برگزینیم و فرموده است: «با زنان به چهار منظور ازدواج می‌کنند: برای ثروتش، برای خاندانش، برای زیبایی و جمالش و برای دینداریش، پس به دنبال زن دیندار باش تا دست‌هایت پرنعمت گردد.» «۱».

سابعا: و بالأخره، وقتی که قرآن کریم راجع به آسمان (عالم آخرت) سخن می‌گوید، نباید ما فراموش کنیم که می‌خواهد آفرینش جدیدی را ایجاد کند که اصالت آن ناشناخته است: «إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً.» «۲»، «وَ نُنْشِئَكُمْ فِي ما لا تَعْلَمُونَ.» «۳».

واقعیّت مطلب از این قرار است که هیچ انسانی نیست که بداند چه چیزی برای فروتنان، نیکوکاران و آنانی که بیشتر وقت‌ها به یاد خدایند، چه چیزی از پدیده‌های زیبا و نعمت‌هایی فراهم شده است که فوق تصوّر آنهاست، و قرآن دراین‌باره سخن گفته، می‌فرماید: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.» «۴». و نیز خدای تعالی در حدیث قدسی می‌فرماید: «برای بندگان صالحم فراهم کرده‌ام، آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر هیچ قلب بشری خطور نکرده است.» «۵». از آنچه که ابن عبّاس- که در بین صحابه از بهترین مفسّران است- می‌گوید: در دنیا از نعمت‌های بهشتی جز نام‌ها چیزی نیست.» «۶».

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۵/ ۱۹۵۸، حدیث ۴۸۰۲؛ سرائر: ۲/ ۵۵۹؛ صحیح مسلم: ۲/ ۱۰۸۶، حدیث ۱۴۶۶؛ سنن ابی داود: ۲/ ۲۱۹، حدیث ۲۰۴۷؛ سنن کبرا: ۳/ ۲۶۹، حدیث ۵۳۳۷؛ المحاسن: ۱/ ۱۶، سنن ابن ماجه: ۱/ ۵۹۷، حدیث ۱۸۵۸؛ مسند ابی یعلی: ۱۱/ ۴۵۱، حدیث ۶۵۷۸؛ تهذیب الأحکام: ۷/ ۴۰۱، حدیث ۱۵۹۹؛ فتح الباری: ۹/ ۱۳۵، حدیث ۴۸۰۵؛ کافی: ۵/ ۳۳۲، حدیث ۱؛ تلخیص الحبیر: ۳/ ۱۴۶؛ سبل السّلام: ۳/ ۱۱۱؛ وسائل الشّیعه: ۲۰/ ۳۸.

(۲)- واقعه (۵۶) آیه ۳۵: ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم.

(۳)- واقعه (۵۶) آیه ۶۱: و شما را در جهانی که نمی‌دانید، آفرینش تازه‌ای بخشیم.

(۴)- سجده (۳۲) آیه ۱۷: هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمّی که مایه روشنی چشم‌هاست، برای آنها نهفته شده.

(۵)- ر ک: صحیح بخاری: ۳/ ۱۱۸۵، حدیث ۳۰۷۲، ۴/ ۱۷۹۴، حدیث ۴۵۰۱، ۶/ ۲۷۲۳، حدیث ۷۰۵۹؛ منتهی المطلب: ۱/ ۲۵۴؛ صحیح مسلم: ۱/ ۱۷۶، حدیث ۱۸۹؛ تفسیر جلالین: ۱/ ۱۳۳، حدیث ۱۷۳؛ تفسیر قرطبی: ۱/ ۷۷؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۹۱، حدیث ۳۶۹؛ ذکری شهید اوّل، ص ۶۹؛ المستدرک علی الصحیحین: ۲/ ۴۴۸، حدیث ۳۵۴۹؛ سنن ترمذی: ۵/ ۳۴۶، حدیث ۳۱۹۷؛ سنن دارمی: ۲/ ۴۲۸.

(۶)- ر ک: تفسیر طبری: ۱/ ۱۷۴، چاپ حلبی، سال انتشار/ ۱۹۵۴ م و ۱/ ۲۵۱، چاپ بیروت.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۱

جز این‌که روشن نیست که این اصالت به حدّی می‌رسد که خلاصه‌شده‌ای از واقعیّت محسوس است. بنابراین؛ آیات قرآنی متوجّه به اثبات تفاوت میان مراتب بین دو زندگی بیش از تفاوت در طبیعت است.

دوزخ

اشاره

آیا اکنون می‌خواهید تصویر کاملی به‌قدر امکان از جایگاه هلاکت‌یافتگان و آنچه از عذاب، آنها را فرامی‌گیرد، بدهیم؟
به راستی این رودررویی بین دو جایگاه فرمانبرداران و گنه‌کاران به‌قدری روشن است که امکان دارد ما چنین تصویری را فراهم کنیم، به این ترتیب که خطهایی درباره نیکوکاران نوشتیم، به پیروی از آنها در جای هر نعمتی که به آنها داده شده، نقیض آن را نقطه به نقطه برای گنه‌کاران قرار دهیم، ولی از طرفی ما نیازی نداریم که به این روش گذشته پناه ببریم، و به خود قرآن واگذار می‌کنیم تا در آن باره سخن بگوید که این برای ما بهتر و سزاوارتر است.

کیفرهای اخلاقی سلبی:

جنبه سلبی و یا به عبارت بهتر: جنبه محرومیّت از کیفرهای اخلاقی در نظر گرفته شده برای ستمگران منحصر به رویدادهای ذیل است:
- از بین رفتن اعمال: «أُولئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ.» «۱».
- نقش بر آب شدن آرمان‌ها و آرزوهایی که از بت‌ها داشتند و آنها را شریک خدا می‌دانستند: «وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ.» «۲».

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۲۲، ۱۱۷، بقره/ ۲۱۷، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۶، مائده/ ۵، ۵۳، اعراف/ ۱۴۷، توبه/ ۱۷، ۵۲، ۵۳، ۶۹، هود/ ۱۶، ابراهیم/ ۱۸، کهف/ ۱۰۵، نور/ ۳۹، فرقان/ ۲۳، احزاب/ ۱۹، زمر/ ۶۵، محمّد/ ۹، ۲۸، ۳۲، حجرات/ ۲ (- ۶ الف و ۱۸ ب): آنها کسانی هستند که اعمال نیکشان در دنیا و آخرت نابود گشته.

(۲)- انعام (۶) آیه ۹۴، هود/ ۲۱، نحل/ ۸۷، قصص/ ۷۵، فاطر/ ۱۴، غافر/ ۷۴، فصّلت/ ۴۸، احقاف/ ۲۸ (- ۸ الف): تمام پندارها و تکیه‌گاه‌هایی که فکر می‌کردید، نابود گشتند و گم شدند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۲

- نومیدی آنان از رحمت خدا: «اولئک یأسوا من رحمتی.» «۱».
- و نومیدی از آمرزش و مغفرت او: «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ.»* «۲».
- و نومیدی از دیدار رحمت خدا: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ.» «۳».
- و از توجّه خدا به ایشان و تزکیه‌شان: «وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ.» «۴».
- محرومیّتشان از روشنایی (وقتی که به دنبال روشنایی جست‌وجو می‌کنند، بی‌حساب از مؤمنان روشنایی می‌طلبند.): «قِيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً.» «۵».
- محرومیّت از شنوایی و بینایی و سخن گفتن به هنگام بعث و برانگیخته شدن: «وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمًّا.» «۶».

- و محرومیّت از همه خواسته‌هایشان: «وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ما یَشْتَهُونَ.» «۷».

- نومیدی از زندگی اخروی: «قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ.» «۸».

- چون هیچ بهره‌ای برایشان در آنجا نیست: «أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ.» «۹».

- و خوار و ذلیل می‌گردند: «لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولًا.» «۱۰».

---

(۱)- عنکبوت/ ۲۳ (- یک الف): آنان از رحمت من مأیوسند.

(۲)- نساء (۴) آیه ۱۳۷، ۱۶۸، محمّد/ ۳۴ (- ۳ ب): هرگز خداوند آنها را نمی‌آمرزد.

(۳)- مطفّفین (۸۳) آیه ۱۵ (- یک الف): چنین نیست که می‌پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند.

(۴)- آل عمران (۳) آیه ۷۷، بقره/ ۱۷۴ (- ۲ ب): روز قیامت نگاهی به آنها نمی‌کند، و خداوند آنان را پاک نمی‌سازد.

(۵)- حدید (۵۷) آیه ۱۳ (- یک الف): گفته می‌شود: به پشت سر خود برگردید و کسب نور کنید.

این مطلب نزدیک به آن چیزی است که در انجیل متی- اصحاح ۲۵ (۱- ۱۲) آمده است، آنجا که ملکوت آسمان‌ها را به ده دوشیزه تشبیه می‌کند که چراغ‌هایی در دست دارند و پنج تن از آنها دانایند که روغن چراغ نیز در ظرف‌هاشان به همراه چراغ‌ها دارند، ولی پنج تن دیگر نادانند؛ چراغ برداشته‌اند، ولی روغن برنداشته‌اند ...

(۶)- اسراء (۱۷) آیه ۷۲، ۹۷، طه/ ۱۲۴ (- ۳ الف): ما آنها را در روز قیامت بر صورت‌هایشان محشور می‌کنیم، درحالی‌که نابینا و لال و کر هستند.

(۷)- سبأ (۳۴) آیه ۵۴: (- ۱ ب) سرانجام میان آنها و آنچه مورد علاقه آنان بود، (به وسیله مرگ) جدایی افکنده می‌شود.

(۸)- ممتحنه (۶۰) آیه ۱۳ (- یک ب): آنان از (نجات در) آخرت مأیوس و ناامیدند.

(۹)- آل عمران (۳) آیه ۷۷، ۱۷۶، بقره/ ۱۰۲، شوری/ ۲۰ (- یک الف و ۳ ب): آنان را در آخرت بهره‌ای نیست.

(۱۰)- اسراء (۱۷) آیه ۲۲، جاثیه/ ۳۴ (- ۲ الف): هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، نکوهیده و بی‌یار و یاور خواهی نشست.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۳

- آنجا که فراموش می‌شوند: «الْیَوْمَ نَنْساکُمْ کَما نَسِیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا.» «۱».

- و از رحمت خدا دور می‌شوند: «ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً.» «۲».

- نه سرپرستی و نه یاری‌کننده‌ای دارند: «وَ الظَّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ.» «۳».

- و هرگز درهای آسمان به روی آنها باز نمی‌شود: «لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ.» «۴».

- و هرگز از آنها، دفاع از خودشان پذیرفته نمی‌شود: «وَ لا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ.» «۵».

- و در یک کلمه آنها درمانده و کوبیده‌اند: «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.»* «۶».

- و در خسرانند: «أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ.»* «۷».

کیفرهای اخلاقی (ایجابی)

- روز رستاخیز اشرار و بدکاران در برابر خدا سرها به زیر می‌ایستند: «وَ لَوْ تَری إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ.» «۸».

- با روی‌های سیاه: «وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ أَ لَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرِینَ.» «۹».

---

(۱)- جاثیه (۴۵) آیه ۳۴ (- یک الف): امروز شما را فراموش می‌کنم، همان گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه‌های ۱۸، ۳۹ (- ۲ الف): سپس جهنّم را برای او قرار خواهیم داد که در آتش سوزانش می‌سوزد. درحالی که مورد سرزنش و دوری از رحمت خداست.

(۳)- شوری (۴۲) آیه ۸ (- یک الف): و برای ستمگران ولیّ و یار و یاوری نیست.

(۴)- اعراف (۷) آیه ۴۰ (- یک الف): درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی‌شود.

(۵)- مرسلات (۷۷) آیه‌های ۳۵، ۳۶، نحل/ ۸۴ (- ۳ الف): و به آنان اجازه داده نمی‌شود که عذرخواهی کنند.

(۶)- انعام (۶) آیه‌های ۲۱، ۱۳۵، یونس/ ۱۷، ۷۰، نحل/ ۱۱۷، طه/ ۱۱۱، مؤمنون/ ۱۱۷، قصص/ ۳۷، شمس/ ۱۰ (- ۹ الف): مسلّما هیچ ستمگری روی سعادت و رستگاری را نخواهد دید.

(۷)- بقره (۲) آیه‌های ۲۷، ۱۲۱، آل عمران/ ۸۵، ۱۴۹، نساء/ ۱۱۹، مائده/ ۵، ۵۲، انعام/ ۳۱، ۱۴۰، اعراف/ ۹، ۵۳، ۱۷۸، توبه (۹) آیه ۶۹، یونس/ ۴۵، ۹۵، هود/ ۲۱، نحل/ ۱۰۹، حج/ ۱۱، مؤمنون/ ۱۰۴، عنکبوت/ ۵۲، فاطر/ ۳۹، زمر/ ۱۵، ۶۳، ۶۵، فصّلت/ ۲۳، ۲۵، جاثیه/ ۲۷، احقاف/ ۱۸، مجادله/ ۱۹، منافقون/ ۹، عصر/ ۲ (- ۲۲ الف و ۹ ب): آنها همان زیان‌کارانند.

(۸)- سجده (۳۲) آیه ۱۲، شوری/ ۴۵، قلم/ ۴۳، معارج/ ۴۴، غاشیه/ ۲ (- ۵ الف): و اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه خدا سر به زیر افکنده‌اند.

(۹)- زمر (۳۹) آیه ۶۰، آل عمران/ ۱۰۶ (- ۲ الف): و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند، می‌بینی که صورت‌هایشان سیاه-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۴

- چهره‌ها گرفته و غمگین: «وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ.» «۱».

- تاریکی و غبار چهره‌هایشان را گرفته است: «وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْها غَبَرَةٌ تَرْهَقُها قَتَرَةٌ.» «۲».

- آنان در آن روز دوست می‌دارند که خداوند بین آنها و اعمالشان جدایی اندازد: «یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.» «۳».

- ولی پرونده اعمال در آنجا برای هر انسانی تمام اعمالش را برشمرده، حتّی به تفصیل آنها را ذکر کرده است: و می گویند: «یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً.» «۴».

- و بیشتر از همه این‌ها در قیامت در اندامشان، و در حواسّشان، گواهانی است که بر ضدّ آنها گواهی می‌دهند: «یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ.» «۵».

- پس آنها: «یَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلی ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ.» «۶».

و آنها: «سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ.» «۷».

- است، آیا در جهنّم جایگاهی برای مستکبران نیست.

(۱)- قیامة (۷۵) آیه ۲۴ (- یک الف): صورت‌هایی عبوس و درهم کشیده است.

(۲)- عبس (۸۰) آیه‌های ۴۰، ۴۱، یونس/ ۲۷ (- ۳ الف): و صورت‌هایی در آن روز غبارآلوده است و دود تاریکی آن را پوشانده است.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۳۰ (- یک ب): به یاد آورید روزی را که هرکس آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند، و همچنین آنچه را از کار بد انجام داده است، درحالی که دوست می‌دارد، میان او و آن اعمال بد فاصله زمانی زیادی باشد، خداوند شما را از (نافرمانی) خویش برحذر می‌دارد و درعین‌حال خداوند نسبت به همه بندگان مهربان است.

(۴)- کهف (۱۸) آیه ۴۹ (- یک الف): ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، مگر این‌که آن را به شمار آورده است، همه اعمال خود را حاضر می‌بینند، و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.

(۵)- نور (۲۴) آیه ۲۴، یس/ ۶۵، فصّلت/ ۲۰ (- ۲ الف و یک ب): در آن روز که زبان‌های آنها و دست‌ها و پاهایشان بر ضدّ آنان به اعمالی که مرتکب شده‌اند، گواهی می‌دهند.

(۶)- انعام (۶) آیه ۳۱، طه/ ۱۰۱ (- ۲ الف): آنها بار گناهشان را بر دوش دارند، چه بد باری بر دوش می‌کشند!

(۷)- آل عمران (۳) آیه ۱۸۰ (- یک ب): به زودی در روز قیامت آنچه (اموالی) را که نسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی در گردنشان می‌افکنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۵

- درحالی‌که نکوهش می‌شوند: «جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً.» «۱».

- و سرزنش‌شدگانند: «وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً.» «۲».

- و مورد خشم خدا هستند: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَکْبَرُ مِنْ مَقْتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَی الْإِیمانِ فَتَکْفُرُونَ.» «۳».

- ننگ و عار سراسر آنها را فرامی‌گیرد: «سَیُصِیبُ الَّذِینَ أَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللَّهِ.» «۴».

- و در پیشگاه خدا نگه داشته می‌شوند و ناظران آنها را می‌بینند و با حقارت به آنها اشاره می‌کنند: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أُولئِکَ یُعْرَضُونَ عَلی رَبِّهِمْ وَ یَقُولُ الْأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ.» «۵».

- وقتی از حساب خودشان مطّلع می‌شوند، آرزو می‌کنند که کاش مطّلع نمی‌شدند، و کاش مرگ آنها نابودی آنها می‌بود: «وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ یا لَیْتَها کانَتِ الْقاضِیَةَ.» «۶».

- و سرانجام عذاب دردناک را می‌بینند که به آنها نزدیک می‌شود: «وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ.»* «۷».

---

(۱)- اسراء (۱۷) آیه‌های ۱۸، ۲۲ (- ۲ الف): جهنّم را برای او قرار خواهیم داد که در آتش سوزان می‌سوزد، درحالی‌که مورد سرزنش و دوری از رحمت خداست.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه ۳۹ (- یک الف): و هرگز (برای خداوند یگانه شریکی قائل مباش و) معبود دیگری را در کنار (اللّه) قرار مده، که در جهنم افکنده می‌شوی، سرزنش شده و رانده (درگاه خدا) خواهی بود.

(۳)- غافر (۴۰) آیه ۱۰ (- یک الف): کسانی که کافر شدند، روز قیامت صدا می‌زنند که عداوت و خشم پروردگار نسبت به شما بیشتر است، چرا که شما دعوت به سوی ایمان می‌شدید، ولی راه کفر را پیش می‌گرفتید.

(۴)- انعام (۶) آیه ۱۲۴، یونس/ ۲۷، نحل/ ۲۷، حج/ ۱۸، فرقان/ ۶۹، ص/ ۱۸، غافر/ ۶۰ (- ۶ الف و یک ب): به زودی این گنهکاران را به خاطر مکر و فریبی که برای گمراه ساختن مردم به کار زدند، گرفتار حقارت و عذاب شدید خواهند شد.

(۵)- هود (۱۱) آیه ۱۸ (- یک آ): چه کسی ستمکارتر است از آن‌کس که بر خدا دروغ می‌بندد، آنها در آن روز به پیشگاه پروردگار (با تمامی اعمال و کردارشان) عرضه می‌شوند و در دادگاه عدل او حضور می‌یابند، در این هنگام شاهدان اعمال (گواهی می‌دهند و) می‌گویند: این‌ها همان کسانی هستند که بر پروردگار بزرگ و مهربان دروغ بستند.

(۶)- الحاقه (۶۹) آیه ۲۵، ۲۶، ۲۷، نبأ/ ۴۰: اما کسی که نامه عملش را به دست چپش بدهند، می‌گوید: ای کاش! هرگز نامه عملم را به من نمی‌دادند و نمی‌دانستم حساب من چیست؟! ای کاش! مرگم فرامی‌رسید!

(۷)- یونس (۱۰) آیه ۵۴، انبیاء/ ۹۷، سباء/ ۳۳ (- ۳ الف): آنها هنگامی که عذاب را ببینند (پشیمان می‌شوند، امّا) پشیمانی خود را-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۶

- و احساس می‌کنند که تمام روابطی که آنها را با بزرگان و پیروانشان ارتباط می‌داد، قطع می‌شود: «وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ.» «۱».

- و خود را ناتوان می‌بینند از این‌که دوباره در جریان زمان برگردند و به زمین مراجعت کنند: «وَ لَوْ تَری إِذْ وُقِفُوا عَلَی النَّارِ فَقالُوا یا لَیْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا وَ نَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ.» «۲».

- به این ترتیب پیش‌روی آنها راهی نیست، جز این‌که انگشتانشان را با بار سنگینی از اندوه گاز بگیرند: «وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا.» «۳»، «یا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا.» «۴».

این‌ها آیاتی بود که مربوط به کیفر اخلاقی است (- ۱۰۱ الف و ۴۱ ب).

کیفرهای بدنی

اوّلا: ممکن است ما رنج‌های بدنی را که پس از آخرین محاسبه ستمگران گرفتار آنها می‌شوند، بر کیفرهای دیگر مقدّم بداریم. در شکل سلبی منحصر در محرومیّت‌های مربوط به نیازمندی‌های ذاتی می‌گردد، به این ترتیب آنان گرسنه و تشنه می‌مانند و هرگز چیزی پیدا نمی‌کنند تا تشنگی و گرسنگی‌شان را فرونشانند: «لا یَذُوقُونَ فِیها بَرْداً وَ لا شَراباً إِلَّا حَمِیماً وَ غَسَّاقاً.» «۵»، «لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ

- کتمان می‌کنند.

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۶۶ (- یک ب): و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود.

(۲)- انعام (۶) آیه ۲۷، شعرا/ ۱۰۲، فجر/ ۲۴ (- ۳ الف): اگر حال آنها را به هنگامی که در روز رستاخیز در برابر آتش دوزخ قرار گرفته‌اند، ببینی. تصدیق خواهی کرد که به چه عاقبت دردناکی گرفتار شده‌اند، فریاد می‌کشند، ای کاش برای نجات از این وضع بار دیگر به دنیا برمی‌گشتیم و آیات پروردگار خود را تکذیب نمی‌کردیم و در صف مؤمنان قرار می‌گرفتیم.

(۳)- فرقان (۲۵) آیه‌های ۲۷- ۲۹ (- یک الف): روزی را که ستمگر هر دو دست خویش را از شدّت حسرت به دندان می‌گزد، می‌گوید: ای کاش! (با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) راهی را برگزیده بودم، وای بر من! کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم. او مرا از یاد حق گمراه ساخت، بعد از آنکه یاد حق به سراغ من آمده بود.

(۴)- فرقان (۲۵) آیه‌های ۲۷- ۲۹ (- ۱ آ).

(۵)- نبأ (۷۸) آیه ۲۴، ۲۵: در آنجا نه چیز خنکی می‌چشند (تا گرمای وحشتناک دوزخ را فرونشاند)، و نه نوشیدنی گوارایی جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۷

إِلَّا مِنْ ضَرِیعٍ لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ.» «۱».

جز این‌که آیات قرآنی که از نظر موضوعی عذاب‌های اینان را تعیین می‌کند، بسیار زیاد است.

- به راستی که جایگاه اهل عذاب برخلاف جایگاه فرمانبرداران، زندان است: «وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ حَصِیراً.» «۲».

- و آن زندان درهای زیادی دارد که هر دری مخصوص گروه ویژه‌ای است: «لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ.» «۳».

- زندانی که شکنجه‌گرانش فرشتگان سختگیر خشن هستند: «عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ.» «۴».

- ولی آن زندان زیرزمینی به سرداب‌های تاریک زیادی تقسیم می‌شود که برخی زیر برخی دیگر قرار دارد: «إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ.» «۵».

- و آن آتشی است که به شدّت روی آنها بسته است: «عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ.» «۶».
- و آن گودالی پر از آتش است: «وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.» «۷».
- و آن آتشی است برافروخته: «فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ نارٌ حامِيَةٌ.» «۸».

---

(۱)- غاشیه/ ۶، ۷، نبأ (۷۸) آیه‌های ۲۴، ۲۵، اعراف/ ۵۰: غذایی جز از ضریع (- خار خشک تلخ و بدبو) ندارند، غذایی که نه آنها را فربه می‌کند و نه از گرسنگی می‌رهاند.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه ۸ (- یک آ): و جهنّم را برای کافران زندان سختی قرار دادیم.

(۳)- حجر (۱۵) آیه ۴۴ (- یک آ): همان دوزخی که هفت در دارد و برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده‌اند.

(۴)- تحریم (۶۶) آیه ۶، مدثّر/ ۳۰، ۳۱ (- ۲ الف): فرشتگانی بر آن آتش گمارده شده، که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند، و آنچه فرمان داده شده‌اند، (به‌طور کامل) اجرا می‌کنند.

(۵)- نساء (۴) آیه ۱۴۵ (- یک ب): منافقان در پایین‌ترین و نازل‌ترین مراحل دوزخ قرار دارند و هیچ‌گونه یاوری برای آنها نخواهی یافت.

(۶)- بلد (۹۰) آیه ۲۰، همزه/ ۸ (- ۲ الف): بر آنها آتشی است فروبسته.

(۷)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۳ (- یک ب): شما در گذشته در لبه گودالی از آتش بودید که هرآن ممکن بود در آن سقوط کنید و همه چیز شما خاکستر گردد. خداوند این‌چنین آیات خود را بر شما روشن می‌سازد، شاید قبول هدایت کنید.

(۸)- قارعه (۱۰۱) آیه ۹، ۱۱ (- ۲ الف): پناهگاه او هاویه (دوزخ) است و تو چه می‌دانی هاویه چیست؟! آتشی سوزان است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۸

- از دور فریاد و نعره‌های آنها را می‌شنوند: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً.» «۱».
- به حدّی که گویی گودالی است که می‌جوشد: «وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ.» «۲».
- و آن آتش اخگرهایی را پرت می‌کند، همانند کاخ‌های بزرگ: «إِنَّها تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ.» «۳».
- و آن دوزخیان به غل و زنجیرهای محکم بسته‌اند: «وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ.» «۴».
- در گردن‌ها، دست‌ها و پاهایشان غل و زنجیر است: «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ يُسْحَبُونَ.» «۵»، «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ.» «۶».
- به زنجیرهای دراز بسته شده‌اند: «إِنّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالًا.» «۷».
- «يُسْحَبُونَ فِي النّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ.» «۸»، «وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ.» «۹».
- و به صورتهایشان در آتش دوزخ انداخته می‌شوند: «فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النّارِ.» «۱۰».
- و آنان در جایی تنگ و درمانده‌اند: «وَ إِذا أُلْقُوا مِنْها مَكاناً ضَيِّقاً.» «۱۱».

---

(۱)- فرقان (۲۵) آیه ۱۲ (- یک الف): هنگامی که این آتش آنها را از راه دور ببیند که صدای وحشتناک و خشم‌آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است، می‌شنوند.

(۲)- ملک (۶۷) آیه ۷ (- یک الف): برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، عذاب جهنم است و بدفرجامی است.

(۳)- مرسلات (۷۷) آیه ۳۲ (- یک الف): شراره‌هایی از خود پرتاب می‌کند، مانند یک کاخ.

(۴)- ابراهیم (۱۴) آیه ۴۹، فجر/ ۲۶ (- ۲ الف): و در آن روز مجرمان را باهم در غل و زنجیر می‌بینی.

(۵)- غافر (۴۰) آیه‌های ۷۰، ۷۱: آنـان به زودی (نتیجه شوم کار خود را) می‌فهمنـد، آن‌گاه که غل‌ها و زنجیرها بر گردن آنها قرار گرفته و با این غل و زنجیر آنها را می‌کشند.

(۶)- رحمن (۵۵) آیه ۴۱، غافر/ ۷۰، ۷۱، رعد/ ۵، ابراهیم/ ۴۹، سباء/ ۳۳، الحاقه/ ۳۰، انسان/ ۴، علق/ ۱۵ (- ۸ الف): مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند و آن‌گاه از موهای پیش سر و پاهایشان می‌گیرند (به دوزخ می‌افکنند).

(۷)- انسان (۷۶) آیه ۴، غافر/ ۷۱، الحاقه/ ۳۲ (- ۳ الف): ما برای کافران زنجیرها و غل‌ها آماده کرده‌ایم.

(۸)- قمر (۵۴) آیه ۴۸: در آن روز که در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می‌شوند.

(۹)- اسراء (۱۷) آیه ۹۷، فرقان/ ۳۲، انسان/ ۲۴ (- ۳ الف): ما آنها را در روز قیامت بر صورت‌هایشان محشور می‌کنیم.

(۱۰)- نمل (۲۷) آیه ۹۰ (- یک الف): به رو در آتش افکنده می‌شوند.

(۱۱)- فرقان (۲۵) آیه ۱۳ (- یک الف): و هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آن (آتش) افکنده شوند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۷۹

- تا آن روز عذابی بی‌نظیر را بچشند: فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ.» «۱».

- در آن روز در معرض کیفر سوختن قرار می‌گیرند: «وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ.»* «۲».

- پس آنان هیمه جهنّم می‌باشند: «فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً.» «۳».

- و هرچه گنه‌کاران عـذاب و رنـج را احساس کنند، می‌خواهند از آنجا فرار کنند، باز شـکنجه‌گران آنها را به آتش بازگردانند و با گرزهای آتشین آنها را می‌زنند: «وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِيدٍ كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ.» «۴».

- نکبت و نگون‌بختی از هر طرف آنها را احاطه کرده است: «إِنَّا أَعْتَدْنا لِلظَّالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها.» «۵».

- و لهیب آتش به صورتشان می‌خورد: «تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ.» «۶».

- پوستشان را می‌کند: «نَزَّاعَةً لِلشَّوى » «۷».

- و گوشتشان را می‌سوزاند: «لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ.» «۸».

- و حرارت به دل‌هایشان می‌رسد: «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ.» «۹».

- امّا طلایی را که بخیلان گردآوری می‌کنند، به زودی در آتش تفدیده می‌شود، سپس پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های آنها را بدان وسیله داغ می‌کنند: «يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ

---

(۱)- فجر (۸۹) آیه ۲۵ (- یک الف): در آن روز هیچ‌کس همانند او (خدا) عذاب نمی‌کند.

(۲)- انفال (۸) آیه ۵۰، حج/ ۹، ۲۲، بروج/ ۱۰ (- یک الف و ۳ ب): عذاب سوزنده‌ای را بچشید.

(۳)- جنّ (۷۲) آیه ۱۵، بقره/ ۲۴، انبیاء/ ۹۸، تحریم/ ۶ (- ۲ الف و ۳ ب): آتش‌گیره و هیزم دوزخند.

(۴)- حج (۲۲) آیه‌های ۲۱، ۲۲، سجده/ ۲۰ (- ۱ آ و یـک ب): تازیانه‌هـا یا گرزهایی از آهن سوزان برای آنها آماده است، هرگاه بخواهند از دوزخ و غم و اندوه‌های آن خارج شوند، آنها را به آن بازمی‌گردانند (و به آنان گفته می‌شود:) بچشید عذاب سوزان را!

(۵)- اعراف (۷) آیـه ۴۱، کهـف/ ۲۹، عنکبـوت/ ۵۴، ۵۵، زمر/ ۱۶ (- ۴ الـف): مـا برای ستمگران آتشـی فراهـم کرده‌ایـم که سراپرده‌اش آنها را از هر سو احاطه کرده است.

(۶)- مؤمنـون (۲۳) آیـه ۱۰۴، ابراهیـم/ ۵۰، احزاب/ ۶۶ (- ۲ الـف و یـک ب): شـعله‌های گرم و سـوزان آتش هم‌چون شمشـیر به صورت‌های آنها نواخته می‌شود.

(۷)- معارج (۷۰) آیه ۱۶ (- یک الف): دست و پا و پوست سر را می‌کند و با خود می‌برد.

(۸)- مدثّر (۷۴) آیه ۲۹ (- یک الف): پوست تن را به کلّی دگرگون می کند.

(۹)- همزه (۱۰۴) آیه ۷ (- یک الف): آتشی که از دل‌ها سرمی‌زند!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۰

فَتُکْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ.» «۱».

- آنجا فریادهای دردناک و عجزولابه‌ها به گوش می‌رسد: «وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیها رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ ما یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ.» «۲». و ناله و نعره و فریاد برمی‌آورند: «لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ.» «۳».

- و هرچه پوستشان ذوب شود، پوست دیگر بر آنها بروید، تا این‌که خداوند عذابی دو چندان برایشان بچشاند و همین‌طور تا ابد ادامه دارد: «سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً.» «۴».

- و هرگز کارهای آنها بر عذاب سوزان اکتفا نمی‌شود، بلکه همچنان در عذاب حمیم می‌مانند و در آن آب جوشان فروبرده می‌شوند، سپس میان آتش انداخته می‌شوند، و همین طور استمرار دارد: «یُسْحَبُونَ فِی الْحَمِیمِ ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ.» «۵».

- و این آب جوشان روی سرشان ریخته می‌شود، پوست و اعضای درون بدنشان ذوب می‌شود: «یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِیمُ یُصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ.» «۶».

- و هرگاه از آن آب جوشان بنوشند، صورت‌هایشان بریان شود و اعضای درونشان درهم

---

(۱)- توبه (۹) آیه ۳۵ (- یک ب): روزی فراخواهد رسید که (این سکّه‌ها) را در آتش دوزخ داغ و گداخته کرده و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ می کنند، (می گویند:) این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید و به صورت کنز درآوردید.

(۲)- مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۷، فاطر/ ۳۶، غافر/ ۴۹، زخرف/ ۷۷ (- ۴ الف): آنها در دوزخ فریاد می‌زنند: پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالحی به‌جا آوریم، غیر از آنچه انجام می‌دادیم، آیا شما را به اندازه‌ای که هرکس اهل تذکّر است، در آن متذکّر می‌شود، عمر ندادیم؟!

(۳)- هود (۱۱) آیه ۱۰۶، انبیاء/ ۱۰۰ (- ۲ الف): آنها در آتش دوزخ نعره و فریاد سر می‌دهند!

(۴)- نساء (۴) آیه ۵۶ (- یک ب): به زودی آنها را در آتشی وارد می کنیم که هرگاه پوست‌های تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوست‌های دیگری را به جای آن قرار می‌دهیم تا کیفر (الهی) را بچشند، خداوند (نسبت به انجام این گونه مجازات‌ها) هم قادر و توانا و هم حکیم است.

(۵)- غافر (۴۰) آیه‌های ۷۱، ۷۲، رحمن/ ۴۴ (- ۲ الف): آنها را به درون آب جوشان می کشند، سپس در آتش دوزخ سوزانده می‌شوند.

(۶)- حج (۲۲) آیه‌های ۱۹، ۲۰، دخان/ ۴۸ (- یک الف و ۲ ب): مایع سوزان و جوشان حمیم دوزخ بر سر آنها ریخته می‌شود، هم درونشان را می‌سوزاند و هم پوست‌ها (و برونشان) را.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۱

فشرده گردد: «وَ إِنْ یَسْتَغِیثُوا یُغاثُوا بِماءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ.» «۱».

- و بر آنان آشامیدنی دیگری که چرکین تر است، بیاشامانند که توان فروبردنش را ندارند:

«وَ یُسْقى مِنْ ماءٍ صَدِیدٍ یَتَجَرَّعُهُ وَ لا یَکادُ یُسِیغُهُ وَ یَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ.» «۲».

- و همان‌جا طعامی از زقّوم نیز وجود دارد که مانند سرب گداخته در شکمشان می‌جوشد:

«إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعامُ الْأَثِیمِ کَالْمُهْلِ یَغْلِی فِی الْبُطُونِ کَغَلْیِ الْحَمِیمِ.» «۳».

- و خوراکی‌های دیگر گلوگیر، و عذابی که تمامش درد و رنج است: «وَ طَعاماً ذا غُصَّةٍ وَ عَذاباً أَلِیماً.» «۴».

- از جمله انواع عذاب‌ها باد سوزان است: «فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ.» «۵».

- و سایه‌ای از دود فریبنده: «وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ لا بارِدٍ وَ لا کَرِیمٍ.» «۶».

- و همچنین وقتی که نهایت حالات برودت و آخرین درجه حرارت پشت سر هم بر عذاب شدگان وارد می‌شود، این معنایی است که مفسّران درباره کلمه «غسّاق» گفته‌اند: «هذا فَلْیَذُوقُوهُ حَمِیمٌ وَ غَسَّاقٌ.» «۷».

- خلاصه کلام این‌که دوزخیان کیفرها و شکنجه‌هایی ناگسستنی می‌بینند: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ.» «۸».

به این ترتیب نصوصی که کیفر جسمی را می‌شمارد، بالغ بر این مقدار (- ۷۴ الف و ۱۵ ب)

---

(۱)- کهف (۱۸) آیه ۲۹، انعام/ ۷۰، یونس/ ۴، صافات/ ۶۷، ص/ ۵۷، محمّد/ ۱۵، واقعه/ ۵۴، ۵۵، نبأ/ ۲۵، غاشیه/ ۵ (- ۱۰ الف و یک ب): در جهنّم هنگامی که تقاضای آب می‌کنند، آبی برای آنها می‌آورند، همچون فلزّ گداخته! که (اگر نزدیک صورت شود) صورت‌ها را بریان کند.

(۲)- ابراهیم (۱۴) آیه‌های ۱۶، ۱۷، الحاقه/ ۳۶ (- ۲ الف): و از آب بدبوی متعفّنی نوشانده می‌شود، به زحمت جرعه‌جرعه آن را سر می‌کشد، و هرگز مایل نیست آن را بیاشامد، از هر سو مرگ به سوی او می‌آید.

(۳)- دخان (۴۴) آیه‌های ۴۳- ۴۶، صافات/ ۶۶، واقعه/ ۵۲، ۵۳ (- ۲ الف): مسلّما درخت زقّوم غذای گنه‌کاران است، همانند فلزّ گداخته در شکم‌ها می‌جوشد!

(۴)- مزّمّل (۷۳) آیه ۱۳ (- یک الف): غذایی گلوگیر و عذابی دردناک.

(۵)- واقعه (۵۶) آیه ۴۲ (- یک الف): در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند.

(۶)- واقعه (۵۶) آیه‌های ۴۳، ۴۴، مرسلات/ ۳۰ (- ۲ الف): و در سایه دودهای متراکم و آتش‌زا، نه خنک است و نه آرامش‌بخش.

(۷)- ص (۳۸) آیه‌های ۵۷، ۵۸، نبأ/ ۲۵ (- ۲ الف): این نوشابه حمیم و غسّاق (دو مایع سوزان و تیره) است که باید از آن بچشند.

(۸)- غاشیه (۸۸) آیه ۲، ۳ (- یک الف): چهره‌هایی در آن روز خاشع و ذلّت‌بارند، آنها که پیوسته عمل کرده و خسته شده‌اند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۲

می‌باشد.

علاوه بر این‌ها سزاوار نیست که ما این کیفرهای مادّی را نهایت کیفرها بدانیم، بلکه این‌ها وسیله آزردن اخلاقی آنهاست. بنابراین؛ هدف اصلی از انداختن آنان در این جای تنگ و سخت، آتش نیست، به آن مقداری که ذلّت و خواری مورد نظر است: «رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ.» «۱».

و از جمله چیزهایی که به نگون‌بختی آنان می‌افزاید، این است که آنها در این درد و رنج‌های اخلاقی و مادّی هرگز در پیرامون خود قلبی مهربان و تسلّی‌دهنده نمی‌یابند، بلکه روابط دوستی که در گذشته بوده است، با آنچه که پیش می‌آید، در آن روز قطع می‌شود، این روابط در جای خودش همسایگان بدی برای این دوستان پیشین بوده است، هرگز بین آنها در آن روز جز خصومت و دشمنی چیزی نیست: «إِنَّ ذلِکَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ.» «۲».

و بغض و کینه: «الْأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ.» «۳».

و لعن و نفرین به یکدیگر: «کُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها.» «۴»، «ثُمَّ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً.» «۵».

البتّه منظور ما از این تقسیم‌بندی و این نصوص و آیات مشخّص آن است که به خواننده احساس دقیقی نسبت به روش تبلیغی بدهیم که قرآن آن را پی گرفته است، و به نسبتی که در مجموع هر طریقی از طرق آن را تجسّم می‌بخشد.

و ما نظر به غنای اسلوب قرآنی مدّعی نیستیم که شمارگان مبرّا از خطا را پیشنهاد کرده‌ایم، بلکه دست‌کم پدیده‌های اصلی را در جدول‌ها- هرکدام را در محدوده خاصّ خودش- مطرح کردیم و تصوّر می‌کنیم که وارد کردن هر نوع تعدیلی به آن‌ها کم‌اهمّیّت خواهد بود، ولی ما برای این‌که نتیجه این بحث را روشن کنیم، معتقدیم که مفید خواهد بود در یک جدول اجمالی به نحو ذیل آن را تلخیص کنیم:

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۹۲، توبه/ ۶۳، هود/ ۶۰: بار الها! هرکه را تو (بر اثر اعمالش) به دوزخ افکنی، او را خوار و رسوا ساخته‌ای.

(۲)- ص (۳۸) آیه ۶۴: این یک واقعیّت است، گفت‌وگوهای خصمانه دوزخیان.

(۳)- زخرف (۴۳) آیه ۶۷: دوستان در آن روز (حساب) دشمن یکدیگرند، جز پرهیزگاران.

(۴)- اعراف (۷) آیه ۳۸: هر دسته‌ای که وارد دوزخ می‌شوند، به دیگری لعن و نفرین می‌کنند.

(۵)- عنکبوت (۲۹) آیه ۲۵: سپس روز قیامت از یکدیگر بیزاری می‌جویید و یکدیگر را لعن می‌کنید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۳

جدول راه‌های مختلف توجیه

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۴

خاتمه [اعداد و ارقام سخن‌گوی اصلی

در این صورت این اعداد و ارقام است که بیش از هر تعلیل نظری سخن می‌گویند. و مهم‌ترین اعتراضاتی که اکثر اوقات به‌طور کلّی بر ضدّ اخلاق دینی مطرح می‌شود، منحصر به این گفتار است که اخلاق دینی مربوط به محتویات ذهنی؛ فردی یا اجتماعی. و تمام نیرو و قدرت خودش را از اراده فوق طبیعی و خارج از طبیعت اشیاء می‌گیرد، و اخلاق دینی به‌طور خاص خود را ملزم می‌بیند که از راه تشویق به اجر و پاداش و زنهار از کیفر و عقابی وارد شود که آن اراده فوق طبیعی آنها را مقرّر نموده است. «۱».

و ما اکنون می‌فهمیم که این نقص در هیچ حالی از حالات، ارتباطی با اخلاق اسلامی ندارد، زیرا- همان‌طوری که مشاهده کردیم- قرآن کریم اعلام می‌دارد که نفس انسانی امانتدار قانون اخلاق فطری است، که از همان آغاز آفرینش در آن دمیده شده، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز همه ما را فرمان می‌دهد که از دل و باطن خودش جویا شود که چه کاری را انجام دهد و چه کاری را انجام ندهد.

بلکه اکثر مذاهب اسلامی اتّفاق‌نظر دارند، به این‌که برای عقل انسانی فرصت و مجال ویژه‌ای است در تعیین و تشریع؛ به حدّی که تعیین مرجع خیر و شر، چه کمال باشد و یا نقص، و چه موافق با فطرت باشد یا مخالف، به دست عقل است.

مسئله‌ای که باعث اختلاف این مذاهب شده، تنها این نکته است که: آیا فرمان عقل را ما یک فرمان نهایی بدانیم یا خیر؟ و آیا دستور عقل همیشه و در هرجا که باشد با واقعیّت اشیاء موافق است یا نه؟ و آیا رهنمودهای عقل آدمی به‌ویژه با عقل الهی هم‌سو و هم‌جهت است یا خیر؟.

امّا این‌که وجدان آدمی به‌طور کافی برخوردار از قدرت و سیطره‌ای است برای تأیید و تأکید مسئولیّت‌مان در برابر خودمان، چیزی است که هیچ‌کس تردیدی در آن ندارد، و لیکن آیا وجدان آدمی به‌قدر کافی برای اثبات مسئولیّتمان در پیشگاه خدا نیز از این سلطه و قدرت برخوردار است؟ این مسئله خاص مورد اختلاف و ردّ و ایراد است.

---

(۱)- ر ك:

p ,eller - utan elarom al te ,esilg ?e'l ed elarom aL ,ellivettuoB. ۴۴۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۵

بنابراین؛ آیا آنچه که غالبا اتّفاق می‌افتد، برای ما واضح نیست که عادت‌ها چشم وجدان ما را کور می‌کند و یا اوهام و خیالات وجدان را گمراه می‌سازد و یا سودجویی بر وجدان ما سیطره می‌یابد، و یا احیانا عواطف به‌طور پنهانی در لباس عقل خودنمایی کرده و با همان زبان عقل با ما سخن می‌گویند؟ ... بلکه ما گاهی ناخودآگاه به این سخنان توجّه می‌کنیم با این اعتقاد که عقل دارد با ما سخن می‌گوید، درحالی‌که این عقل فرومانده و فاسد است، به خاطر این‌که بیشتر خودش را تحت فرمان غریزه حیوانی درآورده است، و چون به این اندازه از گمراهی رسیده است، گمان می‌برد که نقش اصلیش آن است که پرده از روی وسایل اشباع‌کننده منافع دنیوی ما بردارد و می‌خواهد از این بابت ما را پیروز کند!

ولی شگفتا!! موقعی که عقل و احساسات به‌گونه‌ای واضح باهم تعارض دارند که چنین اتّفاقی در اکثر اوقات می‌افتد، ما به خاطر این‌که عقل بر احساسات سیطره داشته باشد، سر تسلیم به سروسامان دادن عقل فرود می‌آوریم، بنابراین؛ آیا ما با این عمل‌مان در موضع انحرافی قرار گرفته‌ایم؟ ...

و موقعی که عقل به وسیله سیطره‌ای که یافته، راه باطل را در رفع اختلاف برمی‌گزینند، آیا در یک زمان هم خودش را بدین وسیله داور و درعین‌حال طرف دعوا قرار نداده است؟ ...

هرگاه ما با این استدلال تا آخر پیش برویم، این حق برای ما ثابت می‌شود که از خودمان راجع به این مطلب بپرسیم، در صورتی که آفریدگار این فطرت با تمام تنوّعی که دارد، عملی را بپسندد که بخش مهم‌تر و جلوتر از آفریده او را در راه دیگری که پیش آمده، فدا کند، در واقع چه دلیلی وجود دارد که خدای تعالی به این فدا کردن دستور داده باشد؟

و کجا چنین وکالتی داده شده است تا به مقتضای آن تنها یک جزء از آفرینش به نام آفریدگار سخن بگوید؟ و چه چیز در این دعوا می‌تواند راهنمای ما باشد؟ آیا آن راهنما غریزه صداقت است؟ و یا خودخواهی و مغرور بودن به تیزهوشی و ذکاوت؟

تردیدی نیست که اراده عقلانی، گران‌ترین جزء وجود ماست و همان عاملی است که بدان وسیله از موجودات دیگر تفاوت داریم، درحالی‌که در بقیّه امور ما با همه موجودات دنیا مشترک هستیم.

به راستی که اراده، ملکه‌ای است که می‌تواند ما را متمرکز در خود نموده و خودآگاهی بدهد،

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۶

درحالی‌که حواس و غرایز، ما را به خارج از ذات متوجّه می‌سازند. بنابراین، اراده این ویژگی را دارد که آفریدگار هستی به حق او را سروری داده و نقش یک اصل منظّم را بر او ارزانی فرموده باشد.

ولی آیا این کار عادلانه است که بزرگ یک ملّت و رعیّت بدون نظرخواهی از آنها، فرمان صادر کند؟ آیا لازم نیست که تمام نیروی خودش را صرف کند تا به اندازه توان آنها رشد داده و ترقّی آنها را تأمین نماید؟

در این سازماندهی و تنظیم تا کجا این کار دموکراسی پیش می‌رود، و نافرمانی و خودسری از کجا شروع می‌شود؟ و چه کسی می‌تواند چنین خطّ فاصلی را روی اساس درستی نسبت به انحراف، ترسیم نماید؟ ...

البتّه این مطلب را فقهای اسلامی- به‌جز شمار اندکی از معتزله و نظایر آنها- دریافته‌اند. و این گروه فقها مقرّر داشته‌اند که جهت پاسخ‌گویی به مسئولیّت‌مان در برابر خدا ناگزیر شریعتی از طرف خدا به‌طور مثبت و روشن، در برابر این قانون درونی که از آغاز در فطرت ما به ودیعت نهاده‌اند، لازم و ضروری است. و هرگز نقش این شریعت و قانون تازه بدون تردید، آن نیست که قانون فطرت را باطل کند، چون هر دو تا وقتی که باهم اختلافی ندارند، حق و بجا هستند، ولی نقش قانون الهی تأیید قانون فطرت است و

آن را به عنوان یک سند معتبر معرّفی نماید، البتّه همه این‌ها پس از آن است که آن را کاملا از اوهام پاک و پاکیزه نماید.
و لازم است که قانون این پاکسازی قبلی به‌طور بدیهی با پیشگیری از گمراهی‌های عقل راهنما آغاز شود، پیش از آنکه به ضلالت بیفتد و هم‌چنین با بیدارسازی وجدان خفته در سایه شکستن اوهام.
تقی الدّین بن تیمیه می‌گوید: «پیامبران برای تکمیل فطرت مبعوث شده‌اند، نه برای دگرگون ساختن فطرت.» «۱»، و جدای از این طرز تفکّر ممکن است بگوییم، محورهایی را که این آیین ایجابی اثبات می‌کند، تا برای وجدان فردی این امکان را فراهم آورد و بتواند با روشی آزاد و قانونی، حقّ خودش را از این محورها بجوید و آزاد گردد. نه تنها از آن جهت که حلال یا حرام

---

(۱)- ر ک: منهاج السّنه ابن تیمیه: ۱/ ۸۲، این‌چنین وارد شده، و نویسنده خاطرنشان کرده است که عبارت: «لتکمیل الفطرة لا لتغیر الفطرة» با «لام» به جای «باء»، و این اشتباه است- مترجم عربی-.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۷

است، بلکه درعین‌حال برای آنچه که به حق مورد قبول عقل است، و آنچه از این قبیل نمی‌باشد. بنابراین؛ آنچه مخالف نقل است، مخالف عقل نیز خواهد بود. و همان‌طوری که ابن تیمیه گفت: «هر گمراهی‌ای به یقین مخالفت با عقل است، همان‌طور که مخالفت با شرع نیز هست.» «۱»
به این ترتیب؛ این آیین دینی نیامده تا جای اخلاق و یا ضدّ اخلاق را بگیرد، بلکه آمده است تا آن را فرض و واجب گرداند و همواره آن را مورد توجّه قرار دهد. و ما به‌واقع مقدار توجّه خاصّی را که قرآن به اخلاق دارد، به خوبی دیدیم، اوامر اخلاقی را اجرا می‌کند و بر مطابقت آنها با عقل سخت پافشاری دارد و نیز مطابقت با حکمت، حقیقت، عدالت و استقامت از جنبه‌های ارزشی دیگر که ساختار ذاتی وجدان اخلاقی از آنها فراهم می‌آید.
و دیدیم چگونه قرآن کریم نتایجی را که از ارتباط نفس با فضیلت پدید می‌آید و تأثیر عمل آدمی روی دل و جان و نیز درباره اهمّیّت پشیمانی و توبه، مطالبی را مطرح می‌سازد. و تمام این‌ها به وجدان فردی مربوط می‌شود.
جز این‌که انسان به عنوان یک موجود عاقل و درعین‌حال موجودی اجتماعی در معرض برخورد دو نیروی ظاهری و باطنی است که اوامر خویش را یا از هردوی آنها باهم دریافت می‌کند و یا به‌طور متوالی؛ یکی پس از دیگری ... و بر ما رواست که بگوییم: بیشترین و مهم‌ترین غذای روحی و ارزش‌های والا نسبت به هر انسانی که در اجتماع زندگی می‌کند، قبل از هر چیز از بیرون وارد وجود او می‌شود، ولی او پس از این‌که در آن باره می‌اندیشد و بررسی می‌کند، مختار است که آن را به‌طور کامل تجسّم بخشد و یا این‌که آن را طرد کند و بهتر از آن را جایگزین سازد.
بنابراین؛ در مورد سیطره اخلاقی، کدام جنبه است که به امّت اسلامی بازمی‌گردد؟
این جنبه علی‌رغم محدود بودنش، از مهم‌ترین جنبه‌هاست، زیرا حدود این جنبه چیزی نیست، جز حدودی که عدالت فطری و قوانین عمومی عدالت که از طرف خدا نازل شده، آنها را فرض و واجب نموده است. به راستی که ما تنها به خاطر دوست داشتن جامعه و باهم بودن، اعتقاد به احترام و اطاعت از قانون را نداریم، درحالی‌که آن یک قرار اجماعی برای هیئت

---

(۱)- ر ک: منهاج السّنه: ۱/ ۸۱، اول عبارت چنین است: «و آنان در صفات و افعال خدا چیزهایی گفته‌اند که بدعت و مخالف شرع است و هر بدعتی گمراهی است ...»- مترجم عربی.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۸

اختصاصی تشریعی است، و نه تنها به خاطر هر نوع فرمانی است که از طرف سلطه تنفیذی به منظور برقراری نظم و گسترش نیکی

در سطح عمومی صادر گشته است، بلکه هر نوع تفصیل اداری که در ذات خود کم‌ارزش است، ولی موضوع یک امر شرعی باشد، با این ویژگی به حدّ یک قانون اخلاقی می‌رسد.

برای این‌که ثابت کنیم وجدان عمومی یک توهّم نیست، بلکه یک نسخه از وجدان فردی هم نمی‌باشد، پس بهتر از آنچه گذشت، نمی‌بینیم کـه ایـن مطلب را خاطرنشـان کنیم که تکلیـف فرمان‌روایـان آن است که مجازات‌هـای قـانونی را بر افرادی که اسـتحقاق مجازات دارند، حتّی پس از توبه و هدایت کاملشان اجرا کنند.

این مطلب به ذهن خطور می‌کند که از خود بپرسیـم: آیا تغییر موضع شخص بزهکار و تعهّد وی نسبت به راه و رفتار پسندیده باعث رضـایت کامـل اخلاقی نمی‌شـود؟ ... و از جنبـه نگرش ایمـانی آیـا بـاعث تـأمین بخشـش گناهـان مربـوط بـه ایمـان در پـاکی و تصمیم‌گیری نمی‌گردد؟ ...

بـا همه این‌ها، این وظیفه را مـا داریم، تا فضایی را که گناه، آلوده ساخته، پاکسازی کنیم و زخم‌های وجـدان عمومی را که صـدمه دیده، التیام بخشیم و پیروی از الگوی ناهنجاری را که پیش از آن داشتیم، جبران نماییم.

این‌هـا اعتبـاراتی بـا طبیعت اجتمـاعی محض بود که این نوع اقـدام و اجرا را با شـدّت تمام طلب می‌کرد تا در نتیجه انسانی با حالت شایسته و باطنی آراسته را در پی داشته باشد.

و اکنون یـک واقعیّت اجتماعی دیگری را بایـد خاطرنشان کنیم که این‌بار به رابطه میان افراد مربوط می‌شود، البتّه ما در این واقعیّت یک صـفت قداستی را سـراغ داریم که اسلام آن را به حقّ غیر می‌افزاید، به‌گونه‌ای که هر نوع ضرر و زیانی درباره برادران دینی ما اتّفاق بیفتد، و لو در حال ناآگاهی شخصی باشد که باعث این ضرر شده است، حقّی به گردن شخص واسطه ضرر (مسبّب) می‌آید، تا این‌که به افراد صدمه‌دیده مراجعه کند و از آنها پوزش بطلبد و بخشش صریح و قابل قبول آنها را به دست آورد.

و این‌چنین ما می‌بینیم که پایمال کردن حقّ توده مردم، مجازات‌های دیگری بیش از پشیمانی، توبه و اصلاح خویشتن خویش، بلکه از جنبه اخلاقی را می‌طلبد، مجازات‌هایی که در نهایت به چیزی بیشتر از خشنودی خدا می‌رسد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۸۹

به راستی که بالاـتر از اوامر وجـدان فردی و وجـدان عمومی یـک نظـامی وجود دارد، بسـی پرصـلابت‌تر از آنهـا، و آن نظام فطرت هستی فراگیر است، با قانون سببیّت خود، که نرمش و مدارا هم نمی‌فهمد، پس این روشی است که در عمل به سرانجام نیکی منتهی می‌شود، آری این راه و روش دیگری است، که بر ضـدّ صـاحبش تمـام می‌شود. از این‌رو هوش و ذکـاوت حکیمـانه ما را چنین پند می‌دهد که پیش از آغاز هر کاری پیآمدهای آن را در نظر بگیریم و حساب نتایج آن را داشته باشیم.

علاوه بر این‌که این اعتبارات نهایی از جنبه نگرش اخلاقی امکان نـدارد که به حدّ وصف شـرعی برسد، مگر این‌که از وظیفه واجب شرعی منحرف نشود، بلکه به‌طور شایسته‌تری هم سویی با آن، بلکه افزون‌تر از آن را بخواهد.

و با این شرایط، آیا سزاوار نیست که هر تربیت خوبی احیانا برای استواری آموزش خود به چنین روشی رو آورد؟ ... و به این ترتیب حکم قرآن در همه احوال جریان می‌یابـد، و ما را به اندکی از نمونه‌ها یادآور می‌شود که پیآمدهای طبیعی رفتارهای ماست و این‌ها پیآمدهایی است که از میان عمومی‌ترین و واقعی‌ترین و ماندگارترین پیآمدها گزینش شده است.

البتّه منابع عقلی‌ای که علمای اخلاق طبق معمول از آنها اسـتفاده می‌کننـد؛ هرکـدام برحسب دلخواهشان دلیل و برهان خود را برای تأسیس پایه‌های تکلیف اخلاقی، بر آن منابع استوار می‌سازند، عبارت است از: اقتضای اخلاقی محض، و ضرورت ذاتی اجتماعی، و عقـل رشـید عملی، این مجموعه بر روی هم منابع اخلاق می‌باشـند. اخلاق علمی در همین‌جا متوقّف می‌مانـد، ولی اخلاق قرآنی به این‌هـا بسـنده نمی‌کنـد، بلکه شامل همه این‌ها و فراتر از این‌هاست و از سوی دیگر با بهره خوبی که از مبـدأ والا می‌گیرد، این‌ها را تکمیل می‌کنـد، و آن بهره عبارت از ایمان به وجود قـدرت قانون‌گذار مافوقی است که او سـیطره آسـمانی قطعی دارد تا هر قراری

که از ناحیه دیگران گرفته می‌شود، تصدیق کرده و اعتمادسازی نماید.

و البتّه روی این زمینه جدید به خوبی می‌بینیم که امر قرآنی ارکان خود را بر سه پایه استوار می‌سازد:

اوّلا: بر این اساس که تنها سلطه قانون‌گذاری از آن کسی است که امر قانونی را مقرّر می‌دارد، خدای سبحان سزاوار آن است که بدون هیچ شرط و نیازی به هیچ راز و رمز دیگر، امریّه

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۰

و فرمانش مطاع باشد:

«هُوَ أَهْلُ التَّقْوی «۱»»، همچنان که ذات مقدّس او ندای حقیقت و داد است: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.» «۲».

ثانیا: با احساس این مطلب که خدای سبحان همراه ماست؛ همراهی دوست‌داشتنی و با هیبت، و از شئون این احساس آن است که ما را به انجام کار نیک وامی‌دارد و نیز وادار می‌کند تا به بهترین صورت آن را انجام دهیم، همچنان که این احساس می‌تواند تمام تمایلات ناپسند ما را به آرامی دفع کند.

ثالثا: امر اخلاقی قرآن کریم براساس انتظار اجرای مجازات‌هایی استوار است که خدای سبحان آنها را مقرّر داشته است. و چون به این نقطه رسیدیم، روش آموزش قرآنی بار دیگر به صورت مرکّب و به هم آمیخته برای ما روشن گشت؛ زیراکه هم با هدف زندگی دنیوی و هم زندگی اخروی است، و به انسان اعلان می‌دارد که بر اوست تا در هر دو نوع زندگی (دنیوی و اخروی) بهای اخلاقی، جسمی و روانی را برای اعمال و افعالش پذیرا باشد.

ما قبلا- این مسئله را روشن کردیم که شناخت و معرفت وقتی که رابطه جغرافیایی و شرایط اجتماعی را دگرگون کند، می‌تواند برخی از توازن و برابری‌ها را در مفهوم قرآنی،- از زندگی اخروی- الزامی و فرض نماید.

برای پاسخ به این سؤال، لازم است تا دوباره به نصوص و عباراتی بازگردیم که بدان‌ها اشاره کردیم، و دو مجموعه را به پیروی از نزول وحی پیش از هجرت و یا پس از هجرت، در آن نصوص مشخّص کنیم. و در اینجا وجود دو نوع از سعادت روحی و حسّی را در دو مرحله (باهم) با شرح و تفصیل زیادی ملاحظه خواهیم کرد.

باوجود این، شمار اندکی از آیات مدنی مربوط به بهشت یا دوزخ و حتّی در جنبه روحانی هر دو را ملاحظه می‌کنیم که احیانا به حدّ ندرت می‌رسد.

و هرگاه زمینه بحث را گسترده کنیم، خواهیم دید که مراجع ارزش‌های باطنی نیز از نصوص

---

(۱)- مدثّر (۷۴) آیه ۵۶: او (خدا) اهل تقواست.

(۲)- انعام (۶) آیه ۱۱۵: کلام پروردگار تو با صدق و عدل تکمیل شد و هیچ‌کس قادر نیست کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده و داناست.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۱

در دو مرحله بسیار زیاد است، و گویی که با زمان خاصّ خودشان متناسبند و همچنین با حجم احادیثی که با آنها همسو و مطابقند. «۱» و در مقابل این‌ها می‌بینیم درحالی‌که سخن از آخرت در مدینه کمتر به چشم می‌خورد، ولی در زمینه‌های دیگر قضیه کاملا برعکس است، از همان لحظه به بعد میدان تبلیغ گسترده‌تر برای درک حضور الهی و همچنین برای پیآمدهایی که طبیعت اخلاقی، اجتماعی و روانی دارند میدان‌داری می‌کند.

و نیز مجموعه جدیدی را می‌بینیم که خودنمایی می‌کند، که وظیفه واجب به دلیل سیطره شکلی محض در آن مجموعه فرض و

لازم گشته است، و تمام این‌ها به ما این اجازه را می‌دهند که این مطلب را مورد توجّه قرار دهیم که جهان اسلامی با هجرت از مکّه به مدینه شاهد پیشرفت اندیشه اخلاقی بود نه آن‌طوری که غالبا گفته می‌شود، خیلی بعد از هجرت چنین وضعی پیش آمده باشد.

و جریان هرچه باشد، ما هرگاه به همین منوال وسایل فراوانی را که قرآن برای تجویز فرمان خودش به کار می‌بندد، بشناسیم. و نیز میدانی را که برای کنار زدن امور ضدّ اخلاق والا را باز کرده است و با آن تجرّد مطلقی که دارد و به خاطر احترام شرع، در برابر آن تسلیم است. آری اگر ما همه این‌ها را بشناسیم، بدیهی است که متّهم کردن اخلاق اسلامی به عنوان یک اخلاق انتفاعی و سودجویی، ظالمانه خواهد بود.

البتّه بیشترین اختیاری که ما داریم آن است که تنها برای اخلاق محض، جزای اخلاقی بطلبیم. از این‌رو، ممکن است برای چنین اخلاقی نپذیریم که مختلط باشد، و چه‌بسا این ساختار مادّی برای پاداش و کیفر اخروی- علی‌رغم این‌که در برابری و مقابله با یکدیگر یک طور نیستند- از اموری است که ما دوست داریم، نمی‌بودند تا ارزش بالای آنها را با پاداش الهی عوض می‌کردیم.

و مؤکّدا باید توجّه داشته باشیم که اوّلا، چنین دریافتی از پاداش اخروی به عنوان یک مفهوم مادّی، جزئی است، نه نوع آن پاداش اسلامی که عنصر مشترکی است بین همه اخلاق دینی که برای مردم در زندگی اخروی مقرّر شده است و در آنجا روح و بدن پس از آنکه به

---

(۱)- بدیهی است که نصوص و آیات نازله پس از هجرت، نزدیک به یک سوم قرآن است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۲

وسیله مرگ به‌طور موقّت از هم جدا شده‌اند، از نو باهم جمع می‌شوند، تا پاداش و یا کیفر ابدی را دریافت کنند.

تردیدی نیست که این نوع اخلاق همان وضع اخلاق مسیحی است، که پدران و دانشمندان مذهبی کلیسا برآنند که عقیده برانگیخته شدن جسم و عقیده اشتراک جسم با روح را در پاداش، تعلیم دهند «۱»، درحالی‌که این دو عقیده براساس محتوای تعلیمات حضرت مسیح و مبلّغان مسیحی استوار است، جناب یسوع به حواریون خود می‌گوید: «از کسانی که پیکر شما را می‌کشند، نترسید، لیکن نفس را نمی‌توانند بکشند، بلکه شایسته است که شما از کسی بترسید که جسم و جان را باهم در دوزخ نابود می‌سازد.» «۲»، و نیز می‌گوید: «پسر انسان فرشتگانش را می‌فرستد و آنها از ملکوت عالم تمام لغزش‌ها و گنه‌کاران را جمع می‌کنند و به درون شراره آتش دوزخ می‌افکنند، آنجاست که گریه و فریاد و به هم خوردن دندان‌ها شنیده می‌شود.» «۳». و بیشتر اوقات جهنّم را چنین به تصویر می‌کشد: «آتشی که خاموش نمی‌شود، کرم‌هایی که از بین نمی‌روند و آتشی که هرگز خاموشی ندارد.» «۴».

توانگر پلیدی فریاد می‌کشد و می‌نالد که جامه‌های زمرّدنشان و لباس رفاه‌طلبانه را می‌پوشد و به تهی‌دست و درمانده که از او کمک می‌طلبد، چیزی نمی‌دهد تا او از گرسنگی می‌میرد، و او درحالی‌که در قعر جهنّم است، فریاد می‌زند و می‌گوید: «ای پدر! ابراهیم! به من رحم کن! و کسی را برای من که یاری می‌طلبم بفرست تا سر انگشتش را با آب تر کند و زبان مرا سرد نماید، زیرا من در این شراره آتش در عذابم.» «۵»، و در بخش رؤیای قدّیس یوحنّای لاهوتی می‌خوانیم: «امّا بیمناکان، و غیر مؤمنان، و پلیدان، قاتلان، زناکاران، جادوگران، بت‌پرستان و همه دروغ‌گویان، بهره و نصیبشان در دریاچه‌ای برافروخته از آتش و گوگرد است.» «۶».

علی‌رغم این‌که کلیسا چیزی راجع به ماهیّت آتش دوزخ نگفته ولی مقرّر می‌دارد که آن آتش واقعی است و تمامی نشانه‌های آن را از قبیل: شعله، شراره، دود و زبانه‌ای که هرگز

---

(۱)- ر ک:

p .trap ere ۱ euqilohtac enirtcoD :regnaluoB .A. ۲۳۱ - ۲۳۳

(۲)- ر ك: انجيل متى: ۱۰/ ۲۸.

(۳)- ر ك؛ انجيل متى: ۱۳/ ۴۳.

(۴)- ر ك؛ انجيل مرقس: ۹/ ۴۳- ۴۸، عين اين عبارت تكرار شده است.

(۵)- ر ك؛ انجيل لوقا: ۱۶/ ۲۴.

(۶)- ر ك؛ رؤياى يوحناى لاهوتى: ۲۱/ ۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۳

خاموشى ندارد، مى‌دهد.

و در اين صورت، پس دكارت حق داشت كه اعتراض كند بر نظريّه برخى از لاهوتيان كه مى‌گفتند: «خداى تعالى آرزوى اهل عذاب را نقش بر آب مى‌كند، وقتى كه در ذهن آنها مى‌افتد:

آنها مى‌بينند و آتش دوزخى را كه آنان را مى‌سوزاند، درك مى‌كنند، هرچند كه هيچ‌چيز از آن آتش در خارج وجود ندارد.»، دكارت بر اين گفته بدين بيان اعتراض مى‌كند: «ممكن نيست كه خداوند فريبكار باشد، زيرا چگونه ممكن است كه ما به چيزهايى معتقد شويم كه خداوند آنها را بر ما وحى مى‌كند و از طرفى گمان ببريم كه او ما را فريب مى‌دهد؟!» ... زيرا درك اهل عذاب نوميدى از آرزو نيست، بلكه به راستى آنها با آتش عذاب مى‌شوند، زيراكه خداوند قادر است تا روح را پس از مرگ عذاب‌هاى آتش مادّى را بچشاند، همان‌طورى كه پيش از مرگ آن را احساس مى‌كرد.» «۱»

و باوجود اين‌كه اشاره به بهشت در عهد جديد كمتر از دوزخ به كار رفته است، باوجود اين، بيشتر طبيعت سعادت حسّى و مادّى را به جنبه سعادت روحى تحمل مى‌كند.

البتّه اندكى پيش ديديم توسّلات توانگر پليد را كه اندكى آب براى تر شدن زبانش خواهش مى‌كرد. و از اين‌رو يسوع در بيشترين عبارات به صراحت و به‌طور عام مقرّر مى‌دارد: «و مرا قرار داده‌اند براى شما همان‌طورى كه براى من، پدر ملكوتيم را قرار داده‌اند تا سر سفره من در ملكوتم بخوريد و بياشاميد و بر صندلى‌هاى من بنشينيد، بر دوازده اسباط اسرائيل (يعقوب) معتقد باشيد.» «۲»، و نيز به كسى كه او را خوانده است، مى‌گويد: «هرگاه صبح و شام غذايى فراهم كردى ... تهى‌دستان، محرومان، شل‌ها و كورها را دعوت كن! تا اين‌كه طوبى نصيب تو شود، زيرا آنها نمى‌توانند همتاى تو شوند، چون تو در قيامت همتاى نيكوكارانى.» «۳»، و نيز محدودتر و مشخّص‌تر از اين سخن اوست در آخرين بار كه حواريون در گرد او جمع بودند: «به شما مى‌گويم:

من از هم‌اكنون از محصول تاك (شراب) نمى‌نوشم تا به آن روز؛ موقعى كه به همراه شما در ملكوت پدرم دوباره مى‌نوشم.» «۴»، و تعبيرى همانند اين را راجع به تفكّرى به مناسبت خوردن قربانى مقدّس نموده است، مى‌گويد: «ميلم مى‌كشد كه از اين گوشت قربانى با شما بخورم، پيش

---

(۱)- ر ك؛ دكارت: snoitcejbo seme ۵ xua sesnopeR

(۲)- ر ك: انجيل لوقا: ۲۲/ ۲۹- ۳۰.

(۳)- ر ك: انجيل لوقا: ۱۴/ ۱۲- ۱۴.

(۴)- ر ك: انجيل متى: ۲۶/ ۲۹ و مرقس: ۱۴/ ۲۵ و لوقا: ۲۲/ ۱۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۴

از آنكه رنجور شوم، زيرا من به شما مى‌گويم: من پس از اين هرگز از گوشت قربانى نخواهم خورد تا اين‌كه در ملكوت آسمان‌ها كامل گردد.» «۱».

جز این‌که جنبه حسّی و مادّی نعمت‌های بهشتی در رؤیای قدّیس یوحنّا بیشتر به چشم می‌خورد: «هرکه غالب شود، به او عطا خواهم کرد تا از درخت زندگی که وسط بهشت خدا «۲» از من پنهان شده است «۳»، بخورد، هرکه غلبه کند، چنین کسی جامه سفید خواهد پوشید.» «۴»، «من تشنه را از چشمه زندگی آب رایگان می‌دهم «۵»، که هرگز پس از آن گرسنه و تشنه نشود، خورشید و هیچ گرمایی بر او تأثیر نکند.» «۶».

کتاب قدس جدید را (از آثار مؤلّف) بخوانید، که می‌نویسد: «این شهر طلایی است ناب و پاکیزه مانند شیشه پاکیزه و پایه‌های دیوار شهر آراسته به سنگ‌های گران‌بهاست.» «۷»، «و از آن جاست درخت زندگی که دوازده نوع میوه می‌دهد؛ هر ماه نوعی از میوه‌هایش را می‌دهد.» «۸» ...

آیا گفته می‌شود که این‌ها رؤیای مرد قدّیسی است که تعلیمات اخروی که یهود بدان‌ها معتقد بوده است، او را در آن عصر وادار به این رؤیا کرده است؟ «۹» ... این ممکن است، ولی به یکی از دو صورت: یا این‌که رؤیا، توهّم ادراکی و صرف خیال شخص خوابیده است، و یا این‌که با چیزی از واقعیّت مطابقت دارد، نمی‌گویم که او همه چیز را درک کرده است، بلکه می‌گویم: به بیان حقیقت نزدیک می‌شود و به اختصار توضیح می‌دهد، زیراکه او خود می‌گوید: «به راستی چیزهایی را که خدا به دوستانش وعده داده است، چیزهایی است که چشم آنها را ندیده و گوش نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.» «۱۰». بنابراین آنها چیزهایی هستند که چشم‌ها به زودی خواهند دید و گوش‌ها خواهند شنید و دل‌ها آنها را درک خواهند نمود.

حقیقت مطلب این است که هیچ نصّی وجود ندارد که بر روی مشابهت این دو نوع زندگی پافشاری کند، بلکه هیچ نصّی یافت نمی‌شود که از امکان نوعی از استمرار ما بین آنها مانع گردد،

---

(۱)- ر ک: انجیل لوقا: ۲۲/ ۱۵ و ۱۶.

(۲)- ر ک: رؤیا یوحنا لاهوتی: ۲/ ۷.

(۳)- ر ک: رؤیا یوحنا لاهوتی: ۲/ ۱۷.

(۴)- ر ک: رؤیا یوحنا لاهوتی: ۳/ ۵.

(۵)- ر ک: رؤیا یوحنا لاهوتی: ۲۱/ ۶.

(۶)- ر ک: رؤیا یوحنا لاهوتی: ۷/ ۱۷.

(۷)- ر ک: رؤیا یوحنا لاهوتی: ۲۱/ ۱۹- ۲۰.

(۸)- ر ک: رؤیا یوحنا لاهوتی: ۲۲/ ۱.

(۹)- ر ک: ۵۸. p III. T sus? eJ. S. N ed, eiV, noilliF

(۱۰)- ر ک: ۹. P II niroc luaP. ts

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۵

بلکه ما می‌گوییم: این استمرار شرط سهولت ادراک آنها تا حدّ زیادی است.

ولی هرگاه، جهانی را که به ما وعده داده‌اند، به‌طور مطلق- از هر جهت- جهانی نو باشد، نه قابل دیدن و نه لمس کردن و نه هم در این جهان موجود نظیری داشته باشد، در آن صورت چه سیطره و حجّتی بر ما خواهد داشت؟ و چه نگرانی خواهد بود، وقتی که در ذهن ما افکنده شود؟

آیا در آن صورت به‌گونه‌ای خواهد بود که ما یکدیگر را می‌شناسیم و تاریک و مبهم است، به مقداری از بساطت که بین مرگ و رستاخیز ساعتی بیش نگذشته است؟ «۱»

وانگهی، تجربه ثابت ما از همه لذّت‌ها و آلام جسمی و اخلاقی، آیا صلاحیّت دارد تا به عنوان یک شیء گران‌بها شمرده شود؟ ... و آیا علّت وجودی این تجربه در حدّ زیادی در این جهت تجسّم نمی‌یابد که ما را با اوّلیات این زندگی نوین آشنا سازد و آن را به صورت ایجاز و تشویق به ما اعطا کند؟

البتّه من بایـد آن تأویلی را که ممکن است کلمات مسیح بـدان سبب وضع شـده باشـد، بدانم، زیراکه آنان برای این‌که از حملات طرفـداران عقل مصون بمانند و حال آنکه آنان درعین‌حال نصّی را راجع به آلام جسمی که با نهایت شدّت برای اهل عذاب آماده شـده است، تسلیم نماینـد- اینان می‌خواهنـد نصوص انجیلی را که مربوط به مائـده طیّبه‌ای است که برای اهل سعادت اعلام شـده، معتبر شـمارند- از قبیل راز و رمزها، درحالی‌که نه فرصتی در اینجا هست و نه این مقایسه فایـده‌ای دارد. بنابراین؛ این نصوصی که مسیحیان قدیم بدان‌ها با عبارت و الفاظ رسیده‌اند، همان کاری است که پدران کلیسای سریانی انجام می‌دادند «۲»، و همان‌طوری که هم اکنون پروتستان‌ها در قدس جدید عمل می‌کنند. «۳»

و بایـد بـدانم وقتی که در نصوص قرآنی دقّت کنیم، بـا این تأویـل ممکن است نیز مواجه شویم، بلکه چه‌بسا این تأویل به صحّت و صواب هم نزدیک‌تر است، زیراکه این آموزش در

---

(۱)- به مصداق این سخن خدا در سوره یونس/ ۴۵: «وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَأَنْ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنَ النَّهارِ یَتَعارَفُونَ بَیْنَهُمْ.»: به خاطر بیاور آن روز را که خداونـد همه آنها را محشور می‌کنـد و آنها چنان احساس می‌کننـد که در دنیا بیش از ساعتی نبوده‌اند به همان مقدار که یکدیگر را بشناسند.

(۲)- ر ک:. ۸۷ p enirtcoD as te eiv aS, demmahoM. eardnA. T

(۳)- ر ک:. ۱۳۲ p, temohoM ed siol seL. yssaT

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۶

جاهای زیادی از قرآن کریم به عنوان «مثل» «۱»، و یا رمز «مَثَلُ الْجَنَّةِ ...» «۲» می‌آید.

جز این‌که، علی‌رغم آنکه واژه «مثل» به معنای وصـفی، همچنان که به معنای مقایسه دو چیز آمده است، در برابر آیات زیاد دیگری که این واژه در آنها به کار نرفته، مشکل است که این واژه را از معنای حقیقی‌اش جدا کنیم و به اینجا برسیم که تنها به مفهوم رمز و راز است. و تردیـدی نیست که قرآن کریم، چنـان‌که روشن است، برای مـا روی این مطلب پافشاری دارد که لـذّت‌های بهشتی نظیر حالات و اشیاء زمین و این عالم است، بـدون این‌که بین آنها شـباهت ذاتی و جوهری وجود داشـته باشد؛ «وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً.» «۳»، و ابن عبّاس توانسته است بگوید: از این مشابهت جز یک اسمی نیست. ولی تا چه اندازه از یکدیگر متفاوت و متمایزند؟ ... آیا از نوع تفاوت معقول از محسوس است؟ یا این‌که اشیاء بهشتی برخی از شباهت‌های طبیعی را با اشیاء زمین دارد؟

باوجود این‌ها، اگر بـدنی که روز قیامت مبعوث می‌شود، با روح همه بهره‌های مشـروع و مقرّر خویش را جـداگانه نبرند، آیا مبعوث شدنش بیهوده نخواهد بود؟ و به‌هرحال آیا مجازات ناقص نمی‌گردد؟

با این توضیح که طبیعت مجازات قانونی و مجازات اخلاقی هیچ‌یک به‌طور مستقیم جز بر عنصر متفاوتی از شخص انسانی (حسّی و یـا بـاطنی) تأثیرگـذار نیست، آنچه مجـازات الهی را مشـخّص می‌سـازد این است که بایـد کلّی و کامـل باشـد، بنـابراین طبیعت این مجازات مرکّب ناقص نیست، بلکه آن‌طور که به نظر می‌رسـد، برعکس، شـرط کمالش از آن جهت است که این مجازات همراهی بـا ترکیب طبیعت انسـانیّت (روح و بـدن) است، به همـان نحوی که مـا امروز می‌شناسـیم، و معلوم می‌شود که این طبیعت، همچنـان هسـت- تـا عکس آن ثـابت شـود- همین هـویتش را حفـظ می‌کنـد؛ بـدین معنی که بـا همین ارتبـاط محکم بین جنبه بـدنی و جنبه اخلاقی (مجازات را دریافت می‌کند).

این‌چنین اکنون ما گستره نظر قرآنی را از مجازات می‌بینیم. وانگهی این‌ها تفکّرات خاصّ یک انسان و یا آراء و نظرات یک فیلسوف نیست، و یا یک نظریه شایع در یک عصر؛ هر عصری که

---

(۱)- رعد (۱۳) آیه ۳۵: مثل- توصیف.

(۲)- محمّد (۴۷) آیه ۱۵: توصیف بهشت.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۵: و میوه‌هایی برای آنها می‌آورند که با یکدیگر شبیهند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۷

باشد، چه عصر خود اسلام یا پیش از اسلام یا عصر بعد از اسلام، هیچ‌کدام از این‌ها به تنهایی آن نیست که این نظریّه بیانگر آن است، زیراکه این نظریّه با امتیاز در هدفی که دارد، فراگیر است و هم‌چنین با امتیاز در سبک و روش فراگیری و شمول را می‌طلبد، و از این‌روست که آنچه از زمان سقراط و اپیکتت [etetcipE] از فلاسفه قدیم به یادگار مانده، و آنچه فلاسفه عصر جدید نوشته‌اند، حتّی کانت و استوارت میل و آنچه را که قدّیسین و پیامبران از اوّل روزگار، حتّی موسی و عیسی علیه السّلام آورده‌اند؛ بنابراین هر مذهبی از این مذاهب ناگزیر باید در نظریّه قرآنی یکی از تصویرها و اشکالی را که با نظریّه آنها تطبیق می کند، بیابد.

و این نیست، مگر بدان جهت که هدف نظریّه قرآنی، نفس انسانی با تمام قوایش و در همه ابعادش می‌باشد، و از سوی دیگر همه مردم را، در تمام طبقات و از همه مراتب عقلانی مخاطب قرار می‌دهد.

و در ذات خود، عدالت تنها این نیست که مجازات مساوی برای تلاش و کار مساوی از جهت ترکیب و غنا باشد، بلکه از حکمت این سبک و روش آن است که آموزش فراگیر برخوردار از نظام مبرهنی باشد که در تنوّعش برابری کند با تنوّع جهت‌گیری‌ها، مزاج‌ها و عقل‌ها، در وقتی که متوجّه آنها می گردد، به‌گونه‌ای که هرکدام از افراد به پیروی از روش فکری خود بتواند در آن سبک و روش اموری را پیدا کند که برای قانع کردنش صلاحیّت داشته باشد. بنابراین؛ باید دستور به انجام یک وظیفه به هر صورتی که تحقّق می‌یابد، مجوّز خود را در حقیقت پیدا کند، و نیز باید با هر دیدی که به آن بنگری، بتواند در ارتباط با نفس تأثیرگذار باشد، و این است آنچه که قرآن کریم برای ما مطرح می کند.

به راستی که عظمت امر الهی و مطابقت آن با حکمت و موافقت ذاتی آن با خیر و مصلحت، و رضایتی را که برای بالا-ترین و ظریف‌ترین ادراکات تأمین می کند، و ارزش‌های اخلاقی که تطبیق و اجرای امر الهی در نهایت به آن ارزش‌ها می‌انجامد و هدف‌های مهمّ دنیوی و اخروی، همه این‌ها در استحکام قدرت و توانمندی تکالیف قرآنی سهمی دارند.

جز این‌که این خاتمه ما عوض این‌که همه مشکلات را آسان کند، مشکل جدیدی نیز بر مشکلات افزود؛ توضیح آنکه تمام زمینه‌ها وقتی که بر این منوال مسخّر می گردد، و هنگامی که همه قوا و تمام نیروها نیرومند و بانشاط می‌شود و موقعی که همه وسایل آماده و مهیّا می گردد،

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۸

دیگر چیزی نمی‌ماند، جز این‌که با سر انگشت اراده حرکتی ایجاد شود، به این ترتیب، آیا سزاوار است که این اراده انگیزه‌های خود را از زمینه‌های مختلف دیگری عاریه بگیرد؟.

و پس از آنکه اخلاق قرآنی بین اختلاف‌نظرها توافق ایجاد کرد و به تمام خواسته‌های مشروع در زمینه مجازات پاسخ مثبت داد، آیا این اخلاق ناگزیر در زمینه نیّت به ظهور می‌رسد، و همین است جهت فکری ما در عرضه کردن این موضوع؟.

و آیا مطابقت مادّی آن مجازات، مبدأ الهام‌بخش آن هرچه باشد، کفایت می کند، و یا حتّی در صورتی که از وظیفه هیچ آگاهی نداشته باشیم، باز هم کافی است؟ ... این‌ها مسئله‌ای است که هم‌اکنون ما را با اصرار و الحاح مواجه می‌سازد و این همان چیزی

است که فصل آینده را به آن اختصاص داده‌ایم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۴۹۹

نظریّه اخلاقی

آن‌طوری که از قرآن به دست می‌آید در مقایسه با دیدگاه‌های قدیم و جدید

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۰

فصل چهارم نیّتها و انگیزه‌ها

اشاره

نیّت [noitnetni'L] به معنای وسیع کلمه، حرکتی است که بدان وسیله اراده به سوی کار معیّنی،- خواه برای فراهم کردن، یا برای رسیدن به آن- رو می‌آورد.

موضوع مباشر برای اراده فاعله همان عملی است که می‌خواهد انجام دهد، ولی این کار هم چون یک خواسته ارادی به‌طور کامل امکان‌پذیر نیست، مگر موقعی که انسان در متن آن عمل بنگرد و در پشت سر آن چیزی از خیر و نیکی را ببیند، آن نیکی هرچه باشد، کار را در نظر انسان خوب جلوه می‌دهد و انگیزه وجود آن را بیان می‌دارد و در همین‌جا موضوع غیر مباشر و یا آخرین هدف نهفته است و این همان چیزی است که شخص عاقل و هوشیار بدان روی می‌آورد و آنچه را که بخواهد بدو می‌رسد.

واژه «غایت» [nif] یا هدف [tub] بر این موضوع بعید از آن جهت اطلاق می‌شود که در آینده تحقّق می‌یابد و به‌طور مشخّص کوشش و تلاش به دنبال آن و برای رسیدن به آن است، ولی از آن جهت که این موضوع یک آغاز و یا تفکّری است که فعّالیّت ارادی را برای خود آماده و مهیّا می‌سازد، به آن «انگیزه» [fitoM] و یا «دافع» وادارکننده [eliboM] نیز می‌گویند، بنابراین؛ این دو واژه از نظر همگان دو واژه معتبر و به‌طور کامل مترادف و هم‌معنایند، درعین‌حال این دو واژه مشتمل بر انواع دلالت‌ها به مقدار کافی نیز هستند و برای تصوّرات ما، در این آماده‌سازی عملی نقش‌های مختلفی را ایفا می‌کنند. بنابراین؛ از آن جهت که انگیزه است، اندیشه بالاترین خیر را به صورت عقلی محض در ذهن ما به وجود می‌آورد، در اجرای عمل مورد تصمیم به کار گرفته می‌شود و آن را یک عمل معقول می‌سازد و مطابقت آن را با قانون و یا شرع بیان می‌کند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۱

جز این‌که وقتی ما از این مرحله عقلانی می‌گذریم، می‌بینیم که اندیشه هدف هم‌چون محرّکی برای ما تجسّم پیدا می‌کند، ما را به کوشش وامی‌دارد، و موقعی که از جهت این تأثیرگذاریش روی اراده به آن می‌نگریم، نام وادارکننده «دافع» [elibom] را بر آن اطلاق می‌کنیم.

کانت، در این تفاوت واژگان، بسی دورتر از این‌ها رفته است، آنجا که واژه «دافع» [elibom] را به نوع غایت‌ها و اهداف ذاتی که تنها نسبت به همان شخص صادق است، اطلاق می‌کند، درحالی‌که انگیزه «باعث» [sfitom] از نظر کانت غایات موضوعی است که نسبت به همه موجودات عاقل صدق می‌کند «۱»، (یعنی هر موجودی غایتی دارد).

و جریان این انواع دلالت‌ها هرچه باشد، نقطه بحث ما در این فصل، تفاوت روشنی است که بین دو نوع از مطالب ارادی وجود دارد که عبارت است از: ماهیّت اراده [iouq eL] و سبب اراده [iouqruop eL].

به راستی این مطلب از نظر ما جزو مسلّمات است که در هر تصمیم عادی- و معمولی که پس از دقّت کافی گرفته می‌شود- ناگزیر اراده، بایـد دو نگاه و دو نگرش داشته باشد: یکی متوجّه عمل و دیگری متوجّه هدف و غایت باشد. و همین چشم غایت‌بین است

که اراده آن را فرو می‌بندد، ولی نه آنکه به‌طور کلّی آن چشم بسته باشد، و از این‌رو گاهی موضوع مورد توجّه از میدان شعور واضح دور می‌ماند، ولی این، هرگز از حقیقت حضور آن موضوع در محدوده آگاهی یا ناآگاهی چیزی را نمی‌کاهد، بلکه او عمیق‌تر و ویژه‌تر از این‌هاست. و بلکه همین موضوع نخستین اصلی است که الهام‌بخش اراده شده و حرکت آن را به سمت عمل مشخّص می‌کند.

این دو نگرش برای اراده دو موضوع مختلف از موضوعات بحث و بررسی در علم اخلاق است. بنابراین؛ وقتی که نیّت غایی به‌طور خاص از نظر دانشمندان اخلاق بیشتر بها داده می‌شود، می‌بینیم که روان‌شناسان و داوران و قضات بیشتر به بحث و بررسی نیّت به مفهوم عام و به شکل موضوعی به‌طور کلّی می‌پردازند، به‌گونه‌ای که بر ما رواست، بین این دو نوع از نیّت را تفاوت بگذاریم، و بر هرکدام به‌طور خاص نام: نیّت اخلاقی و نیّت روانی یا (سکولوژی) را اطلاق

---

(۱)- ر ک:

p ,noitces ۲ ,srueoM sed .at ?em al ed .tnemednoF ,tnaK. ۱۴۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۲

کنیم، نه آنکه علم اخلاق به گزینش موضوع مباشر اهمّیّت ندهد (برعکس، بلکه این گزینش موضوع، نخستین شرط آن است)، ولی به خاطر آنکه عمل مربوطه‌ای که این نیّت نخستین را به‌طور کامل فاقد است، در محدوده اخلاق

[elaromA]

«۱» نمی‌گنجد، به این معنی که منحرف از آن است، درحالی‌که اراده‌ای که به دنبال هدف‌های نامشروع می‌شتابد، اراده ضدّ اخلاق [elarommi] یعنی تبه‌کار است.

امّا نیّت روانی، بیش از آنچه که به حقیقت زندگی اجازه کار را می‌دهد، عمل نمی‌کند، واقعیّت حیات است که آن را صحّه می‌گذارد و بر آن اعتماد می‌کند، درحالی‌که نیّت نیکوی اخلاقی، ارزش‌های مناسب را به سمت آن عمل جلب می‌کند. بی‌تردید، پسندیده خواهد بود که این دو نوع عمل را در زبان رایج به دو نام مختلف مشخّص کنند، ولی با کمال تأسف این کار انجام نگرفته است، بلکه همواره با یک لفظ بین این مفهوم خلط می‌شود، تنها راهی که برای رفع این مشکل برای ما مانده، این است که معنای دقیق مورد نظر را برحسب سبک و سیاق و یا شرایط و مواردی که استعمال شده، از همان یک لفظ استفاده کنیم. امّا کسانی که سخت علاقه دارند که به طور وضوح و مشخّص معنی آن را بدانند، سزاوار است که به صفات ممیّزه و به ویژگی‌هایی از قبیل: معنای اوّل، یا معنای دوم، نیّت مباشر یا غیر مباشر، روانی یا اخلاقی، موضوعی و یا غایی آن را مشخّص کنند.

با این همه، برخی از علمای اخلاق به نام [نیت noitnetnI] برای معنایی که ارتباط با عمل دارد، و به نام [قصد etilannoitnetni] برای معنایی که به غایت مربوط می‌شود، بسنده می‌کنند، تا به نحوی این مشکل را حل کنند و درعین‌حال سخن را کوتاه می‌کنند.

امّا ما این دو مبحث را با دو واژه: [نیت noitnetnI] و [انگیزه‌ها seliboM] به خاطر وضوح بیشتر، عنوان می‌کنیم.

نیّت [noitnetni'L] به معنای وسیع کلمه، حرکتی است که بدان وسیله اراده به سوی کار معیّنی،- خواه برای فراهم کردن، یا برای رسیدن به آن- رو می‌آورد.

اشاره

ما هم‌اکنون فرض را بر این قرار می‌دهیم که ممکن است اراده، خود را در همان عمل

---

(۱)- منظور از این کلمه آن است که فاقد اندیشه مسائل اخلاقی است و ارتباطی با آنها ندارد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۳

محدود کند و با آن به‌طور کامل مرتبط باشد، بدون هیچ هدف دیگر و یا نیّت پنهانی، و به راستی هر نوع ارتباطی را با عوامل و اسباب عمیقی که آن را به این عمل واداشته، گسسته است.

البتّه جهت‌گیری استوار و مستحکمی به این ترتیب به سمت و سوی عملی که نتیجه همان نیّت و یا درصدد رسیدن به آن نتیجه است، بر آن: [قصد، یا نیّت noitnetnI] اطلاق می‌کنند، به این ترتیب براساس آماده‌سازی و وسیله اقدام به عمل، واژه [noitnetni] قرار داده می‌شود، که در ثبات و قرارش تفاوت می‌کند، پس همان قصد و تصمیم انجام فعل است. امّا وقتی که با عمل مقایسه شود- این همان حالتی است که واژه «نیّت» مناسب‌ترین واژه برای آن حالت است- یک آگاهی روحی و روانی است که با عمل همراه می‌باشد، به این معنی که در جایگاه عقل بیدار حاضر در کنار عملی است که انجام می‌دهد.

جز این‌که تفکّر (قصد، یا نیّت) در هر دو حالت وجود دارد، و چون با وظیفه عملی در ارتباط است، شایسته است که مشتمل بر سه عنصر تکوینی باشد و همین سه عنصر و بس، که عبارت است از:

۱- تصوّر شخص کاری را که می‌خواهد انجام دهد.

۲- اراده ایجاد آن عمل.

۳- اراده آن عملی که به‌طور مشخّص همان چیزی است که به انجام آن دستور داده شده، یا واجب گردیده است.

پس، این تفکّر در این صورت همان شعوری است که از فعّالیّت ارادی ما پیدا می‌شود؛ خواه موقعی باشد که این فعّالیّت ارادی نزدیک به اقدام است، یا این‌که در خلال عمل باشد، با علم و آگاهی ما بر این‌که بدین وسیله اقدام به انجام وظیفه مسلّم‌مان می‌کنیم. و چون این تفکّر را به این ترتیب مشخّص کردیم، تعدادی از مشکلات را برای این بحث ما مطرح می‌کند که راه حل می‌طلبد: وقتی که نیّت به‌طور کلّی و یا جزئی در کار نباشد، چه اتّفاقی می‌افتد؟ و تا چه اندازه نیّت، می‌تواند طبیعت عمل را دگرگون سازد؟ و آیا غلبه در کاری که کاملا اخلاقی است، برای عمل است، یا برای نیّت؟ و تا چه اندازه نیّت به تنهایی می‌تواند نقش لازم و کامل را ایفا کند؟

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۴

الف: نیّت هم‌چون شرطی برای باور داشتن عمل است

امّا نسبت به نخستین مسئله، یعنی مسئله مربوط به فقدان نیّت، برای این‌که این مسئله بیشتر مشخّص گردد، نخست باید آنچه قبلا در مورد مسئولیّت گفته شد و گذشت، یادآور شویم.

البتّه دیدیم «۱» که چگونه شرع اسلام از هر عملی که یکی از دو عنصر معرفت و اراده را نداشته باشد، روگردان است. بنابراین؛ عملی که ناآگاهانه و یا پدیده مادّی صرفی که از طریق ما پدید می‌آید، بدون این‌که آن را درک کنیم؛ به این ترتیب که- به‌طور مثال- خوابیده باشیم، این عمل را امکان ندارد، تا وقتی که نتوانیم روی آن حساب کنیم، به عنوان یک عمل خوب و یا بد توصیف نماییم. و از این قبیل است عمل آگاهانه، موقعی که از روی اراده انجام نگیرد، البتّه چنین چیزی وسیله علم و آگاهی ما سامان می‌پذیرد، ولی جدای از اراده ما به صورت تصادفی متعرّض آن می‌شویم؛ بنابراین از نیرویی غیر مقاوم صادر شده است و چنین چیزی، اتّفاقی و برخوردی تحقّق یافته است.

البتّه تاکنون می‌گفتیم که مبادی قانونی و اصول اخلاقی در کنار هم حرکت می‌کنند. جز این که از زمانی جدایی شروع می‌شود که امری مربوط به عمل آگاهانه و ارادی بوده، ولی نیاز به نیّت داشته باشد، یعنی وقتی که قانون به سمتی از آن حرکت می‌کند و اراده بر جانب دیگری می‌گردد، به‌گونه‌ای که از جنبه مادّی ممکن است با قانون هم‌سو باشد و یا مخالف آن، ولی از جنبه روحی و روانی که پایان‌بخش آن بوده، امکان ندارد که چنین اتفاقی بیفتد، و این حالت مثل حالت قتل غیر عمدی است، و یا هر پدیده‌ای که با نیّت خوبی پدید می‌آید، ولی باعث زیان و ضرر دیگران می‌شود.

بنابراین؛ موقعی که قانون اخلاقی اعلان می‌کند، چنان‌که قانون مجازات از سوی دیگر اعلان می‌دارد: که اعمال ما به ما منسوب نیست، مگر به قدر نیّتی که به اعمال ما می‌انجامد، از این‌رو قانون مدنی می‌خواهد اینجا نوعی از راه حلّ عادلانه را اجرا کند: و آن راه حل، هرچند که شخص را تبرئه می‌کند، بخشی از ثروتش را برای اصلاح و جبران ضرر و زیانی که باعث شده، به

---

(۱)- ر ک: به مطالب گذشته در صفحات قبل.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۵

خدمت می‌گیرد.

این قسمت‌هایی که از جهت نگرش مسئولیّت و مجازات تقدیم داشتیم، باید در اینجا دوباره آن‌ها را از جهت نگرش تصدیق بر انجام عمل بازنگری کنیم. بنابراین؛ از زاویه اخیر، به نظر می‌رسد، آنچه از نتایجی را که ما رسیدیم، در موارد مختلفی در معرض رد و نقض و یا اعتراض و هجوم قرار دارد، از آنجا که شرع اسلام اظهار می‌دارد که به هر مقدار از نتیجه‌ای که به دست آمده، قانع است، حتّی اگر نتیجه‌ای برخلاف نیّت ما و یا ناخودآگاه، عاید ما شده باشد.

ممکن است این را به جلوگیری وام مشخّصی از طرف شخص ثالثی تشبیه کرد، بدون این که طرف مقابل به بدهکار اخطار کرده باشد و یا درخواست کرده باشد که مالش را به او بازپس دهد.

و حتّی اگر طلبکار به تصرّفات قهری متوسّل شده باشد و جریان به حدّی رسیده که حقّ خود را از بدهکار به زور بگیرد و هرگز چیزی از مطالباتش را به او برگشت نداده باشند.

و ممکن است که ادای امانت و مساعدت و همیاری صاحبان سهام در همان شرایط به‌طور کامل انجام یابد. حتّی در حالتی که توانگران از پرداخت زکات یک دهم مال خود، خودداری کنند، در چنین حالتی حکومت می‌تواند، بلکه بر او لازم و واجب است که در چنین شرایطی انواع و اقسام فشار را بر ثروتمندان وارد کند، تا این که بدین وسیله حقّ مستمندان را تأمین نماید. و بی‌تردید، ما از جریان جنگ کوبنده و دشواری که خلیفه اوّل- ابو بکر- دراین‌باره وارد آن معرکه شد، اطّلاع داریم. «۱»

---

(۱)- این یکی از علل و اسباب جنگ ردّه بود، که ابو بکر همان وقت گفت: «به خدا سوگند که من با کسانی که بین نماز و زکات تفاوت قائل شوند، خواهم جنگید، زیراکه زکات حقّ مال است، به خدا سوگند اگر آنها به خاطر شدّت و تنگی معیشت به من زکات نمی‌پردازند، درحالی‌که به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌پرداختند، به خاطر این پرداخت نکردنشان با آن‌ها خواهم جنگید.». بخاری- باب وجوب زکات (مترجم عربی). ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۵۰۷، حدیث ۱۳۳۵ و ۱۳۸۸ و ۶/ ۲۵۳۸، حدیث ۶۵۲۶ و ۶۸۵۵؛ صحیح مسلم: ۱/ ۵۱، حدیث ۲۰؛ صحیح ابن حبّان: ۱/ ۴۴۹، حدیث ۲۱۶؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۱/ ۵۴۴، حدیث ۱۴۲۷؛ سنن ترمذی: ۵/ ۳، حدیث ۲۶۰۷؛ مجمع الزّوائد: ۶/ ۲۲۵.

اگر منظور مترجم (از فرانسه به عربی) از جنگ رده، جنگ با مسیلمه کذّاب، سجاح، اسود عنسی و پیروان ایشان باشد، درست است، ولی اگر معنایی را فراگیرتر از آن منظور داشته، به‌گونه‌ای که داستان مالک بن نویره را نیز شامل می‌شود، باید توجّه-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۶

- داشت که محکمات تاریخ برخلاف آن است ... زیرا اینان پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از پرداخت زکات خودداری کردند و این به مفهوم تمرّد از سپردن به ابو بکر و خودداری از بیعت با اوست، نه به معنای خودداری از پرداخت زکات و قبول نداشتن نماز، آن‌طوری که مورخّان آنان را توصیف کرده‌اند، از این‌رو ابو بکر با آنها جنگید و شمشیر را به دلیل این‌که آنها مرتد شده‌اند، بر آنها مسلّط گردانید و تمام جنگ‌های او را حتّی با پیامبران دروغین و مشرکان خارج مدینه، «جنگ‌های رده» نامیدند، با علم به این‌که «ردّه» در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است، همان‌طور که برای عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح اتّفاق افتاد، او اسلام آورد و به مدینه مهاجرت کرد ... سپس دوباره مشرك شد و به نزد قریش به مکّه رفت و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خون او را هدر شمرد و دستور قتل او را صادر کرد؛ هرچند که به پرده‌های کعبه آویخته باشد.

ولی عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح فرار کرد، نزد برادر رضاعیش عثمان رفت و او مدّتی وی را مخفی کرد، سپس در زمان خلافت خود او را استاندار مصر نمود. ر ك: الأستیعاب: ۲/ ۳۶۷، شماره ۴۷۱۱؛ الأصابه: ۲/ ۳۰۹.

و نیز در زمان وی، عبید اللّه بن جحش همسر امّ حبیبه پس از این‌که باهم اسلام آوردند، وی به حبشه مهاجرت کرد و نصرانی شد و در نصرانیّت مرد. ر ك: الأصابة: ۱/ ۱۱.

و هم‌چنین عبد اللّه بن خطل را که مرتد شده بود، درحالی‌که به پرده کعبه آویخته بود، کشتند. مصدر قبلی.

امّا ارتداد مالك بن نویرة بن جمرة بن شداد تمیمی بربوعی، آن‌طوری که مدّعی شده‌اند، ارتداد به معنای لغوی نبوده است- به معنای لغوی ارجاع داده و تغییرش داده‌اند- و نیز ارتداد به معنای اصطلاحی، یعنی بازگشتن از دین و جلوگیری مسلمانان از اسلام، نیست تا مطابق نصّ شرعی سزاوار قتل باشد، این اوّلا.

و ثانیا؛ فقهای سنّی و شیعه فتوا داده‌اند که مرتد را سه روز برای بحث و بررسی در مورد اشتباهی که در امر دین و عروض شبهات، مهلت می‌دهند. ر ك: کتاب مبسوط سرخسی: ۱۰/ ۹۸.

امام مالك می‌گوید: سه روز با شب‌هایش از روزی که ارتداد ثابت شده، نه از روز کفر، بدون گرسنه و تشنه داشتن، بلکه آب و غذا داده می‌شود و در خلال این مدّت نباید شکنجه کنند- شرح کبیر دردیری: ۴/ ۲۷۰.

امام شافعی به وجوب توبه دادن قائل است، به این خاطر که برای اسلام آوردنش احترام دارد- حاشیه بجیرمی بر شرح منهج، باب ردّه.

امام احمد بن حنبل قائل به وجوب بلوغ و عقل و نیز کفر قولی و عملی است. نه به احتمال نود و نه درصد که یك درصد احتمال ایمان برود.- کشف القناع علی متن الإقناع: ۴/ ۱۰۰؛ حاشیة ردّ المحتار علی درّ المختار، از ابن عابدین، ص ۲۸۳.

عمر به ابو بکر گفت: چرا با مردم می‌جنگی! درحالی‌که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده است: «من مأمورم با مردم بجنگم تا شهادت دهند که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمّد رسول خداست ...»، البدایة و النّهایة: ۶/ ۳۴۳؛ الاحکام السّلطانیه، ماوردی، چاپ مصر، ص ۱۷۴.

و سؤالی که در اینجا خودبه‌خود برای افراد باانصاف، علمای خیّر از متکلّمان، فقها، علمای دین، پژوهشگران، اهل نظر و-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۷

- درایت، مطرح می‌شود، این است که آیا این مطالبی را که بزرگان مذاهب گفتند، با مالك بن نویره- به فرض این‌که او مرتد شده باشد- تطبیق می‌کند؟ یا این‌که بیعت نکردن وی با ابو بکر بود که به قتل وی انجامید؟ یا کینه دیرینه پنهانی از او در دل خالد بن

ولیـد بود که به قتل وی منتهی شد؟ و یا طمع در زیبایی و جمال همسر مالک و امتیاز عقلی او باعث شد که خالد او را بکشد؟ یا به راستی چون وی زکات و صدقات را به ابو بکر نپرداخت؛ زیراکه زکات از طرف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مقرّر شده است، از این‌رو، او نـپرداخت، مگر به کسـی که پس از پیـامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صـاحب شـرعی زکـات بود؟ وانگهی چرا شـب هنگام بر آنها شوریـد؟ و در تاریکی شب آنها را در تنگنا قرار داد، آن قوم اسلحه برداشتند و آماده پیکار شدند؟ راوی می‌گوید: ما به ایشان گفتیم: ما همه مسلمانیم! گفتند: پس چرا اسلحه با شماست؟ گفتیم: اگر شما همان‌طور هستید که می‌گویید، پس اسلحه‌تان را بگذارید. راوی می‌گوید: آنها اسلحه‌شان را زمین گذاشـتند، سپس ما نماز خواندیم و آنها نیز با ما نماز خواندند- صحیح مسلم: ۲/ ۳، با مقداری دخل و تصرّف.

آیا پس از همه این گفت‌وگوها که دلیل بر آن است که آنها از مسلمین بودند و به امامت رهبرشان نماز می‌خواندند، مکر جاهلیّت بروز می‌کنـد و نمازشان را می‌شکنند و آنها را به غل و زنجیر می‌کشنـد و برای خالـد بن ولیـد، شمشیر آهیخته خدا!- آن طور که می‌گویند- آنها را اسیر می‌گیرند، آن هم به خاطر خبری که به او دادند؛ مالک مرتد شده است؟

وانگهی مالک بن نویره به خالـد بن ولیـد می‌گویـد: من مسـلمانم، نه وضـعم تغییر یافته و نه من عوض شـده‌ام، و ابو قتاده برادر بنی سلمه انصاری که در جنگ احد با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضور داشته است، به مسلمانی مالک گواهی داد، که به وی «فارس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم»- یکه‌تاز رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. می‌گفتند. ر ک: شرح حال ابو قتاده در الأصابهٔ: ۴/ ۱۵۷؛ الاستیعاب:

۴/ ۱۶۱؛ جمهرهٔ انساب العرب: ص ۳۶۰.

و نیز عبـد اللّه بن عمر بن خطاب برای مالک گواهی داد، ولی سیف اللّه (!!) مالک را احضار کرد و به ضـرار بن ازور اسـدی- که خالـد او را قبلا در یک سـریّه‌ای فرسـتاده بود و او بر قبیله بنی اسد هجوم برده بود و زن زیبایی از آنها را گرفته بود و با وی همبستر شده بود و بعد پشیمان شده بود، ولی سیف اللّه (خالد) آن زن را بر وی حلال شمرد، امّا او قبول نکرد و به او دستور داد تا جریان را به عمر بن خطـاب بنویسـد، و عمر در پاسـخ نـامه نوشت: او را سـنگسار کنیـد، ولی پیش از رسـیدن نامه عمر او مرده بود، و بعضـی گفته‌اند: که وی با ابو جندب شـراب خورده بود. ر ک: شرح حال ضرار بن ازور؛ الأصابهٔ: ۲/ ۲۰۰؛ الاستیعاب: ۲/ ۲۰۳.- دستور داد تـا گردن مالـک را بزنـد و او زد، آن‌گـاه خالـد همسـر مالک بن نویره- امّ تمیم- را گرفت و همسـر خود ساخت. جریان را در کنز العمال: ۲/ ۱۳۲ مطالعه کنید.

یعقوبی می‌افزاید: «وقتی که خالد همسر مالک را دید، از جمال او در شگفت شد و گفت: به خدا سوگند به آنچه همتای تو است با تو است، نمی‌رسم، مگر تو را بکشم.» تاریخ یعقوبی: ۲/ ۱۱۰.

و در تاریخ ابو الفداء آمده است: «ابو قتاده و عبد اللّه بن عمر بن خطاب با خالد درباره مالک زیاد صحبت کردند، ولی او از سـخن آنها ناراحت شد ... و مالک به خالد گفت: ما را نزد ابو بکر بفرست تا این‌که خود او درباره ما حکم کند، لیکن خالد بن ولید-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۸

جز این‌که تمام حالاتی را که یادآور شـدیم، مشکلات مهمّی نبود، و نه به‌گونه‌ای بودنـد که باعث سـر گردانی اخلاقی گردنـد. جز این‌که حقیقت- در واقع امر- این است که مـا به‌طور کامـل از وظایفمان به خاطر اتّفاقی که جـدای از ما رخ داده و یا برخلاف اراده اتّفاق افتاده است، چشم پوشی نکنیم. و باید در مثال‌های قبلی بین دو جنبه مختلف وظیفه را از هم تفکیک کنیم.

توضیـح این‌که هرگاه عـدالت اقتضا می‌کند که هر انسانی از اموال حلال آنچه را که حقّ اوست، ملک خودش قرار دهد، نتیجه این مطلب یـک تکلیـف دوسویه است: اوّلاً؛ اگر کسـی چیزی را برخلاـف روش شـرعی به دست آورد، مـال او نمی‌شود، بلکه بایـد به صاحبش برگرداند. ثانیا؛ بر عهده جامعه اسلامی است که پافشاری کند، بر این‌که حقوق صاحبان حق ضایع و یا حیف و میل

- نپذیرفت و گفت: خدا مرا نبخشد، اگر من تو را ببخشم ... پس مالک به همسرش نگاهی کرد و به خالد بن ولید گفت: این زن باعث قتل من شد خالد گفت: بلکه خدا به خاطر برگشت تو از اسلام باعث بر قتل تو است؟ مالک در جواب گفت: من مسلمانم» تاریخ ابو الفداء، ص ۱۵۸؛ وفیات الأعیان: ۵/ ۶۶؛ تاریخ ابن شحنه: ص ۱۱۴، از حاشیه الکامل، ص ۱۱، فوات الوفیات: ۲/ ۶۲۷.

و در الاصابهٔ آمده است: «... مالک به همسرش گفت: تو مرا کشتی- یعنی به خاطر تو مرا خواهند کشت.»، و می‌افزاید: «خالد بن ولید دستور داد تا سر مالک را روی سنگ اجاق بر روی آتش نهادند، به‌طوری که پیش از رسیدن آتش بر تمام قسمت‌های سر، درون آن را پخت.»، الاصابهٔ: ۳/ ۳۳۷؛ تاریخ طبری: ۲/ ۵۰۳؛ ابن کثیر: ۶/ ۳۲۲؛ تاریخ ابو الفداء: ص ۱۵۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۱۷۶؛ شرح حال مالک بن نویره در فوات الوفیات: ۲/ ۶۲۷، زیراکه مالک خدا بیامرز سر پرمویی داشت.

و در تاریخ یعقوبی آمده است: «خالد با امّ تمیم دختر منهال، همسر مالک در همان شب، تزویج کرد.»، تاریخ یعقوبی: ۲/ ۱۰۱.

و اینجاست که تأویل و نسبت خطا از طرف ابو بکر پیدا می‌شود و تمام نصوص شرعی از قرآن و سنّت مطهّره نادیده گرفته می‌شود و طرفداری از گفته خالد بن ولید می‌کند که خالد تأویل کرد و درست تأویل کرد و خطا کرد! وقتی هم که عمر بن خطّاب از ابو بکر خواست تا او را سنگسار کند، ابو بکر گفت: من شمشیری را که خداوند بر ایشان آهیخته است، در غلاف نمی‌کنم! منابع پیشین، و الأصابه: ۳/ ۳۴۰؛ الاستیعاب: ۳/ ۴۸۸؛ کنز العمّال: ۳/ ۱۲۳. حدیث ۲۲۸ خداوند بزرگ‌تر و بسی بزرگ است!!! چگونه حلال می‌شمرد کشتن مردی را که شهادتین را قبول دارد و اظهار می‌دارد؟ و فقها کافر شمردن اهل قبله را جایز نمی‌دانند، پس چگونه اجازه می‌دهند تا خون کسانی ریخته شود که شارع حکیم در آن باره تأکید زیادی کرده است؟ و چگونه و برای چه سرهای آنان پس از قتل بر دیگ‌ها گذاشته می‌شود؟ و چگونه بر زنی تجاوز می‌شود که هنوز عدّه‌اش را نگذرانده است؟ و چگونه حدود الهی را تعطیل می‌کنند؟ و چگونه و چگونه؟ ...

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۰۹

نگردد، و هرگاه به وسیله شخصی که آن مال را به دست آورده است، پرداخت به صاحب اصلیش صورت نپذیرد، خلل و رخنه در ثبات نظام لازم می‌آید.

این تنها دولت نیست، یعنی بالاترین هیئتی که جامعه او را در این پست اجتماعی تجسّم بخشیده، باید طوری عمل کند که عدالت بر جامعه سایه افکند، بلکه هر فردی از جامعه در برابر این ضرورت اخلاقی باید سر تسلیم فرود آورد؛ در حدود وسایل مشروعه به‌گونه‌ای که به دنبال ترک صفت رذیله، و عمل ناپسند مورد اصرار و عدالت گام‌به‌گام و اندک‌اندک، تقصیر و بزهکاری یک جرم فراگیر به حساب آید.

و در این صورت، پس آن کسانی که وظایف اجتماعی مرا به جای من ادا می‌کنند و یا آنانی که مرا برخلاف میلم وادار بر انجام وظیفه می‌کنند، اینان و آنان به خاطر من کاری نمی‌کنند، بلکه به خاطر خودشان و به مقتضای تکلیف دیگر، آن کار را می‌کنند. بنابراین؛ هرکه طالب این تکلیف دیگر است، باید خود اقدام کند، و باید عدالت ما را از این‌که چیزی را شما از من و یا از دیگران به خاطر مصلحت شخص ثالثی بخواهید، بازدارد. در صورتی که تکلیف من در برابر خودم تا وقتی که کسی را از روی رضا و رغبت بر انجام آن وانداشته‌ام و او را قانع نکرده‌ام و توجّه به مسئولیّتم ننموده‌ام، به‌طور کامل برجای خواهد ماند!

البتّه بعضی از روی قصد اصرار دارند که وانمود کنند که این ارتباط و پیوند دادن بین رویدادهای یاد شده و اصل و مبدأ موضوع را نمی‌توانند، بپذیرند. توضیح این‌که؛ گاهی به ما می‌گویند: فرقی نمی‌کند خواه انجام وظیفه‌ای بر تمام افراد یکسان و یا در سطح عموم لازم باشد، چه فرقی دارد که شما همواره بر وجود یک وظیفه در یک جایی توافق نمایید که قابل تحقّق به صورت ابزاری و

یا از روی اکراه است؟

ما به این سخن پاسخ می‌دهیم، به این ترتیب؛ ما موقعی که بین این دو جنبه وظیفه را تفکیک می‌کنیم، در حقیقت بدان وسیله بین دو چیز را هم در باب تکلیف تفاوت می‌گذاریم که یکی مهم است و دیگری اضافی است و بر این اساس، ادای این تکلیف آخری به یقین پیرو ادای تکلیف نخست نیست، ولی هرکدام جداگانه ارزشمند و معتبرند، علاوه بر این‌که مسئولیّتش برداشته نمی‌شود، مگر این‌که بداند چه می‌کند ... و به‌طور صریح قصد انجام آن را داشته باشد!

و یک نکته در این رویدادها باقی می‌ماند که سزاوار توضیح است و آن نکته، رابطه بین فرد و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۰

جامعه در شرع اسلام است، رابطه‌ای که رفتار اجتماعی را چنین می‌نمایاند که از جنبه اخلاقی کمتر پافشاری و اصرار می‌ورزد، تا آنجا که مانع هر نوع اجبار و اکراهی برای افراد خود می‌شود، بخصوص وقتی که روی یک مسئله مادّی از طرف آنها و یا حتّی اگر به‌طور مطلق از روی ناآگاهی باشد.

و پذیرش مسئله مورد نظر به این کیفیت از آسان‌ترین چیزهاست، پس چگونه می‌خواهید کاری جز این انجام بگیرد؟ ... آیا در توان ما هست که وجدان دیگران را به کاری مجبور کنیم؟ و آیا تسلّط بر این وجدان در اختیار ما هست؟ و حتّی در بیشترین حالات- اتّفاقا با وجود عادت- آیا ما پناهگاهی جز این داریم که به دیگران حسن نیّت داشته باشیم و یا به‌گونه‌ای که شایسته است به این صورت و یا به آن صورت براساس امارات خارجی حدس بزنیم که دیگران حسن نیّت دارند؟.

به راستی که تنها وظیفه جامعه است که آمادگی برای حفظ نظام عمومی و دفاع از حقّ مشترک و جلوگیری از ظلم علنی را داشته باشد، و بر عهده هریک از ماست که مواظب موضع درونی خود باشد و خواسته‌های کسانی را که در روح شریعت با وی موافقند تحقّق ببخشد.

ولی آیا در آن وقت و از وجهه نظری که اکنون یادآور شدیم، لازم نیست که در قانون‌گذاری اسلامی به موضوعیّت محض برسیم؟ واقع مطلب این است؛ آن اصلی که از این بحث عاید می‌شود، به‌طور کامل با اصلی که تاکنون دیدیم، متفاوت است. بنابراین؛ درعین‌حال که دیدیم اخلاقیّت و مشروعیّت از جهت مسئولیّت و مجازات هیچ تفاوتی نداشتند، مگر در نیمه راه، ناگهان مشاهده می‌کنیم که جدایی اساسی از جهت قبول فعل، بین قانون اخلاقی و قانون اجتماعی از همان آغاز تاکنون وجود داشته است.

بنابراین؛ از جهت اخلاقی ممکن نیست هیچ عملی را در صورتی که از روی آگاهی و اراده نباشد و نیّت انجام عمل حتّی در یک لحظه هم بر آن صورت نپذیرفته است، وارد حوزه اخلاق کنیم.

درحالی‌که هیچ‌یک از این شرایط برای اقدام به تکلیف اجتماعی ضرورت ندارد، بلکه لازم و کافی است که عمل دارای برخی از شرایط موضوعی محض را که مربوط به مکان، زمان، کم و کیف است، دارا باشد. حتّی اگر تنها صورت‌های واقعی از آن را بدون آگاهی و اراده داشته، و لو در

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۱

نتیجه اکراه و یا تصادف باشد، باز هم کافی است.

تردیدی نیست که نظر عمومی به‌طور کامل موافق با این نظریّه نیست، بلکه به‌طور قطع نمی‌پذیرد که برای رویدادهایی که در چنین شرایطی اتّفاق می‌افتد، اجازه اندازه‌گیری دهد، جز این‌که جهت نگرشی را در این اندازه‌گیری اتّخاذ می‌کند، دارای طبیعت اخلاقی محض خواهد بود.

و چه‌بسا که مهم‌ترین اعتراضات آن باشد که وجود یک‌سری اعمال اخلاقی را کشف می‌کنیم که هیچ ارتباطی به زندگی اجتماعی ندارد، و این‌ها کارهایی هستند که قانون گاهی در آنها قانع است، چه به تعبیر مادّی از وظیفه، در نبودن یک واقعیّت روحی و

روانی، یـا به صـرف وجود واقعیّت روانی بـدون این‌که از آن انتظـار یک واقعیّت اخلاقی را داشـته باشـد: و آن واقعیّت همان چیزی است که انـدیشه وظیفه، یـک جزء ذاتی از عمـل آگاهـانه را در آن فراهم می‌آورد که بـا کمـال آزادی مورد قبول است. به راسـتی اعمالی از این قبیل سزاوار نیست که از ناحیه و جهت مبدأ به وجود آید:

اوّلا؛ چون قرآن از مـا آگـاهی روانی و حضور ذهن را در آنچه می‌گوییم و آنچه را انجام می‌دهیم، می‌طلبـد، و این خواسـته قرآن، موقعی است که مـا را مـانع می‌شود از آنکه به انجـام واجبـات مقـدّسه و فرایض دینی‌مـان در حـال حواس‌پرتی، بیهوشـی یـا مسـتی، بیندیشیم: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ.» «۱».

وانگهی؛ قرآن کریم پس از آن، از مـا وجـدان اخلاـقی را- بـا مفهومی والاتر برای این واژه- می‌طلبـد: رضایت قلبی، و موجّه بودن عمل، شادمانی و همّتی که انجام وظیفه بـدان‌ها می‌انجامد، این‌ها همان صـفاتی است که اعمال ما را مورد قبول خدا قرار می‌دهد، و این مطابق اعلان قرآن همان سبب و علّتی است در مورد کسانی که اقدام به پرداخت برخی صدقات و یا انجام بعضی از شعائر تقوی در حال کسالت و بی‌میلی می‌نمایند و هرگز اعمالشان در نزد خدا هیچ‌گاه پذیرفته نمی‌شود: «وَ لا یَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلَّا وَ هُمْ کُسالی وَ لا یُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ کارِهُونَ.» «۲». و نیز

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۴۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید.

(۲)- توبه (۹) آیه ۵۴: آن‌ها نماز را به‌جا نمی‌آورنـد، مگر از روی کسالت و ناراحتی و سـنگینی (همان گونه که) انفاق نمی‌کننـد، مگر از روی کراهت و اجبار.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۲

به همـان سـبب است که خداونـد این گروه مردمان را توصـیف به بی‌ایمانی و نداشـتن شـجاعت می‌نمایـد، و کسانی را که تظاهر به ترسویی می‌کننـد، بـا ایمـان منافق‌گونه از روی خوف، نه از روی رضایت، خداونـد اینان را چنین معرّفی کرده است که به‌طور مطلق در شمار مؤمنان نیستند:

«وَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْکُمْ وَ ما هُمْ مِنْکُمْ وَ لکِنَّهُمْ قَوْمٌ یَفْرَقُونَ.» «۱».

و شـرط روشن و صریح برای اخلاقیّت (و برای خود ایمان) چنان‌که قرآن نقل کرده، در این مطلب تجسّم پیدا می‌کند که شخص از روی اختیار تمام اوامر شـریعت را بپـذیرد، و به‌طور کلّی در برابر اوامر الهی سـر تسـلیم به حـدّی فرود آورد که هیچ نوع تردیدی در دلش پیدا نشود: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً.» «۲».

جز این‌که ما برای خواننده، سـخنی فراگیر خلاصه‌شده‌ای را تقدیم کنیم که به‌طور نامحدود تمام مثال‌های قرآنی را فراگیرد. بهتر از این راهی را نمی‌بینیم که آن فرمـوده نبـوی را یـادآور شـویم که بخـاری آن را سـرآغاز صـحیح خـود قرار داده که عبـارت است از حدیث شریف: «إنّما الأعمال بالنّیات.» «۳». و این حدیث شریف که طبق معمول به این معنی ترجمه می‌کنند: «همانا تمام اعمال هیچ ارزشـی ندارنـد، مگر به وسـیله نیّت‌هـای آنهـا.»، درحالی‌که خود این سـخن پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم پرمضـمون‌تر و بسـی واضـح‌تر از ترجمه آن می‌باشـد و آن این است که بـا عبـارت گویـای خود می‌فرمایـد: «به راستی هیـچ‌یک از اعمـال، جنبه اخلاقی ندارد، مگر به وسیله نیّت‌های آن‌ها».

باوجود این، برخی از وظایف فردی، و به تعبیر دقیق‌تر: برخی از شعائر دینی پیدا می‌شود

---

(۱)- تـوبه (۹) آیه ۵۶: آن‌ها به خـدا سوگنـد یاد می‌کننـد که از شـما هسـتند، درحالی‌که نه از شـما هسـتند (و نه در چیزی با شـما

موافقند)، بلکه آنها گروهی هستند که فوق العاده می‌ترسند.

(۲)- نساء (۴) آیه ۶۵: به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این‌که تو را در اختلافات خود به داوری بطلبند. در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی ننمایند و کاملا تسلیم باشند.

(۳)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۳، حدیث ۱؛ ناصریّات: ص ۱۱۰؛ صحیح ابن حبّان: ۲/ ۱۱۳، حدیث ۳۸۸؛ جواهر الفقه: ص ۳۱؛ سنن ابی داود: ۲/ ۲۶۲، حدیث ۲۲۰۱؛ وسائل الشّیعه: ۱/ ۳۴، حدیث ۱۰؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۴۱۳، حدیث ۴۲۲۷؛ خلاف: ۴/ ۴۵۸؛ المعجم الأوسط: ۱/ ۱۷، حدیث ۴۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۱۱۸، حدیث ۴۰۱؛ المعتبر علّامه حلّی: ۱/ ۳۹۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۳

که فقهای اسلامی در مورد آنها از نداشتن نیّت چشم‌پوشی کرده‌اند، و این یک موضع عمومی فقهاست، هرچند اجماعی نباشد! مثل حالت استبراء و تطهیر و سایر مقدّمات نماز، معروف است که هر مسلمانی وظیفه دارد، وقتی که می‌خواهد نماز بخواند، باید پیش از آن به نوعی از مرحله انتقال گذر کند، و آن گذر از مرحله ناپاکی و زندگی زمینی است به عالم پاک زندگی روحی معنوی، بنابراین باید نخست پلیدی‌ها و چرک‌ها را از محلّ عبادتش بزداید، همچنان که از بدن و لباس‌هایش می‌زداید، درحالی‌که لباس‌هایش سزاوار است با هیئت محتشمانه و ارزنده باشد.

و علاوه بر این لازم است که به‌پا خیزد، در پی آن حالت برای وضو دادن اجزای بدن (پس صورت، دست‌ها و پاها را بشوید و موهای سر را مسح کند) و یا شستشوی کلّی دهد (به این ترتیب که غسل کند و شستشوی کامل دهد) و سرانجام باید روی خود را به سمت کعبه برگرداند. «۱».

و در این صورت تقریبا مسائل مربوط به توجّه و لباس و نظافت طبیعی یک امر اجماعی است، علاوه بر این‌که لازم نیست، این‌ها از روی نیّت و اراده انجام گیرد، امّا درباره آنچه مربوط به نظافت دینی محض می‌شود، از قبیل وضو و غسل بین مذاهب اختلاف است: درحالی‌که مذاهب اهل حجاز و مصر (مالکی، شافعی و حنبلی) وجود نیّت را شرط می‌دانند؛ بر این اساس که این‌ها در ارتباط با نماز واجب است، مذهب اهل عراق (حنفی) به‌وقوع موضوعی بسنده می‌کند، در وقتی که با دقّت انجام گیرد، هرچند که از روی نیّت نباشد. «۲».

---

(۱)- قرآن کریم تأکید فرموده است که آنجا (کعبه) قدیمی‌ترین محلّ عبادتی است که در روی زمین به وجود آمده است: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ.»- آل عمران (۳) آیه ۹۶: نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شده، همان است که در سرزمین مکّه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است.

(۲)- نیّت، عبارت از قصد انجام کاری با انگیزه عبادت و اطاعت امر خدای تعالی است، فقها اتّفاق‌نظر دارند که نیّت در وضو واجب است و وقت آن نیز هنگام مباشرت در عمل است: ناصریّات: ص ۱۰۸؛ المجموع: ۱/ ۳۱۲؛ مبسوط سرخسی: ۱/ ۷۲؛ مغنی المحتاج: ۱/ ۴۷؛ بدایة المجتهد: ۱/ ۸؛ بدائع الصّنائع: ۱/ ۱۹؛ المغنی: ۱/ ۱۲۱؛ الأم: ۱/ ۲۹؛ الوجیز: ۱/ ۱۱؛ تذکره: ۱/ ۱۴۳.

حنفی معتقد است: (مبسوط: ۱/ ۱۰؛ المجموع: ۱/ ۳۲۵؛ الوجیز: ۱/ ۱۲؛ السّراج الوهّاج: ۱۵؛ فتح العزیز: ۱/ ۳۲۷؛ الام: ۱/ ۲۹).: صحّت نماز متوقّف بر وضوی با نیّت نیست، بنابراین؛ اگر کسی به قصد سرد شدن، یا نظافت بشوید و شست و شوی تمام اعضای وضو را فراگیرد و نماز بخواند، نمازش صحیح است؛ چون مقصود از وضو طهارت است که حاصل شده، و استثنا کرده‌اند آبی را که نیم‌خورده الاغ و یا شراب خرما باشد، آنجا که گفته‌اند: نیّت در این دو مورد لازم است! ر ک: حاشیه-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۴

و اختلافی از این قبیل در پیرامون وقوف بر کوه عرفات در اثنای حج در مکّه وجود دارد. «۱».

بنابراین؛ چگونه می‌توانیم این استثناهایی را که به تزلزل و تفرقه اصل کلّی؛ اصل نیّت می‌انجامد که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اعلان کرد که همچنان لازم است در هر عمل اخلاقی، تفسیر کنیم؟

پیروان مذهب فقهی عراق برای صحّت اعتقاد خود دو توجیه آورده‌اند، ابتدا به آن تأویل شایع از حدیث مربوط به نیّت پرداخته‌اند که بطلان عمل همراه با نیّت نبودن تنها یکی از وجوه این عبارت است. بنابراین؛ نیّت شرط ضروری و لازم است، امّا نه برای وجود ذات عمل اخلاقی، یعنی صحّت عمل، بلکه شرط کمال و استیفای ارزش کامل آن است. و همچنان در برابر مخالفان عقیده‌شان می‌گویند عمل واجبی با حضور قلب انجام نگرفته، بلکه به عنوان یک عمل معمولی صورت گرفته است، هرگز ارزش مثبتی ندارد و مستوجب هیچ نوع پاداشی نیست، ولی آن را به طور مطلق باطل و یا گناه نمی‌دانند و همین‌قدر کافی است که صاحب آن عمل برای ابراء ذمّه

- ابن عابدین: ۱/ ۷۶؛ بدائع الصّنائع ۱/ ۱۷؛ تلخیص الحبیر: ۱/ ۳۱۴؛ الموطّأ: ۱/ ۲۸۸؛ ر ک: مبحث نیّت برای وضو و غسل در کتاب‌های شیعه امامیّه: مبسوط شیخ طوسی: ۱/ ۱۹؛ الکافی در فقه، حلبی، ص ۱۳۲؛ سرائر ابن ادریس: ص ۱۷؛ منتهی المطلب، علّامه حلّی: ۱/ ۲۵۵؛ جامع المقاصد، کرکی: ۱/ ۲۰۳؛ کشف اللّثام: ۱/ ۵۰۲؛ تهذیب: ۱/ ۵۴؛ خلاف شیخ طوسی: ۱/ ۷۵؛ استبصار: ۱/ ۶۷.

(۱)- اتّفاق‌نظر دارند بر این‌که وقت وقوف در عرفه، روز نهم ماه ذیحجه است، ولی در شروع زمان وقوف و پایان آن در این روز اختلاف دارند. ر ک: روضة البهیّه: ۲/ ۲۶۹؛ الفقه علی المذاهب الأربعة: ۱/ ۶۶۱- ۶۶۴؛ المبسوط سرخسی: ۴/ ۱۱۴.

حنفی، شافعی و مالکی می‌گویند: زمان وقوف از زوال روز نهم تا طلوع فجر روز دهم است، چنان‌که در: مبسوط سرخسی ۴/ ۵۵؛ شرح السّنه بغوی: ۴/ ۳۱۹ و ۴۰۹؛ المهذّب شیرازی: ۱/ ۲۳۳؛ الحاوی الکبیر: ۴/ ۱۷۲؛ حلیة العلماء: ۳/ ۳۳۷؛ فتح العزیز: ۷/ ۳۶۳؛ المجموع: ۸/ ۱۱۱؛ المدونة الکبری: ۱/ ۴۱۵؛ بدایة المجتهد: ۱/ ۳۴۸ آمده است.

حنابله می‌گویند: از طلوع فجر روز نهم ذیحجه تا طلوع فجر روز دهم است، همان‌طوری که در: المغنی: ۳/ ۴۳۳؛ الاقناع: ۱/ ۳۸۷؛ الفتح الرّبانی: ۱۲/ ۱۲۱؛ عمدة القاری: ۱۰/ ۵، آمده است.

شیعه امامیّه می‌گویند: از وقت زوال روز نهم تا غروب خورشید برای شخص مختار و امّا برای مضطرّ تا طلوع فجر است، و مستحب است برای وقوف در عرفه غسل کنند، مثل غسل جمعه، و در عرفه هیچ عمل دیگری جز حضور و وجود در هر جای آن نیست، هرچند خواب و یا بیدار، سواره یا نشسته یا پیاده در حال راه رفتن باشد: تذکره علّامه: ۸/ ۱۸۶؛ روضة البهیّة: ۲/ ۲۶۹؛ التّهذیب: ۵/ ۲۸۹؛ الخلاف: ۲/ ۳۳۷؛ استبصار: ۲/ ۳۰۱؛ المغنی: ۳/ ۴۳۶؛ المجموع: ۸/ ۱۱۰؛ الحاوی الکبیر: ۴/ ۱۷۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۵

نسبت به تکلیف، آن را دوباره با نیّت اعاده کند.

به این ترتیب؛ پس از آنکه این شارحان حدیث را ناظر بر این دانسته‌اند که بر بطلان کلّی عمل بدون نیّت صراحت دارد، ملتزم شده‌اند بر تقیید حدیث به‌گونه‌ای که تنها بر واجبات اساسی و مهم تطبیق می‌دهند که به ذات خود مأمورٌ به هستند، نه واجب غیری و مقدّمی برای واجبات دیگر (مثل: وضو و غسل ...).

و از این‌رو؛ انواع طهارت (از وضو و غسل و ...) از این قبیل خواهد بود، چون مأمور بها نیست، بلکه هم‌چون مقدّماتی برای نماز است که واجب اوّل محسوب می‌شود.

این تفسیر دوجانبه از نظر ما کافی نیست، زیراکه در بخش اوّل این تفسیر معنای حقیقی کلمات بدون هیچ ضرورت واضحی نادیده گرفته شده است، و در بخش دوم نیز همه واجبات کمکی به طریقی کنار زده شده است، درحالی‌که در آن میان واجباتی وجود

دارد که سزاوار است به‌طور صریح انجام گیرد، به عنوان این‌که خود واجب هستند- مطابق همین مذاهب- (و از آن جمله است طهارت رمزیه که بر آنها نام تیمّم اطلاق می‌کنند.) «۱».

---

(۱)- درباره تیمّم، بیشترین اختلاف مذاهب اسلامی درباره الفاظ آیه تیمّم است: «وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ.» نساء (۴) آیه ۴۳: و اگر بیمار باشید و یا در سفر (و یا) هنگامی که یکی از شما از قضای حاجت برگشت و یا با زنان آمیزش جنسی داشته‌اید و در این مورد آب برای وضو یا غسل نیابید، در این موقع با خاک پاکیزه‌ای تیمّم کنید، سپس صورت و دست‌های خود را مسح کنید.

فقها اختلاف‌نظر دارند درباره کسی که با فقدان آب، تیمّم بر او واجب است: آیا تنها شامل بیمار و مسافر است و یا این‌که شامل آنها و شخص غیر مسافر سالم نیز می‌شود؟ و آیا منظور از ملامسه، هم‌بستری است یا دست زدن است؟ و آیا منظور از آب فقط آب مطلق است و یا این‌که شامل آب مضاف هم می‌شود؟ و آیا منظور از خاک، صرفا خاک است یا این‌که هرچه روی زمین باشد، از خاک، شن و یا سنگ؟ و آیا مقصود از صورت، تمام صورت است یا قسمتی از آن؟ و آیا منظور از دست، تنها کف دست است یا کف و ذراع باهم؟ و اینک خلاصه اقوال راجع به آنچه گفتیم:

۱) ابو حنیفه می‌گوید: غیر مسافر سالم که آب در اختیار ندارد، تیمّم بر او جایز نیست و نماز هم بر او واجب نیست؛ زیراکه این آیه با فقدان آب تیمّم را بر خصوص بیمار و مسافر واجب دانسته است: الفتاوی الهندیه: ۱/ ۲۷؛ المبسوط: ۱/ ۱۱۳؛ المنتقی، باجی: ۱/ ۱۱۰.

بقیّه مذاهب معتقدند که هم‌بستری ناقص است، نه دست زدن: الخلاف: ۱/ ۲۲؛ مختلف الشّیعه: ص ۵۰، الغنیه: ص ۵۵۲؛ تذکرة الفقهاء: ۲/ ۱۶۹.-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۶

- ۲) حنفیّه می‌گویند: معنای عبارت «وقتی که آب نیافتند، تیمّم کنند.»، هر نوع آبی است، چه مطلق باشد و چه مضاف: شرح فتح القدیر: ۱/ ۱۰۶؛ المبسوط سرخسی: ۱/ ۱۱۳؛ المنتقی، باجی: ۱/ ۱۱۰.

امّا بقیّه مذاهب می‌گویند: واژه آب در آیه به آب مطلق انصراف دارد، نه آب مضاف: المجموع: ۱/ ۲۶۸؛ المغنی: ۱/ ۲۷۰؛ کفایة الأخیار: ۱/ ۳۹؛ فتح العزیز: ۲/ ۲۲۴.

۳) حنفیّه و گروهی از امامیّه معتقدند که مقصود از خاک در آیه؛ خاک، شن و سنگ است: بلغة السّالک: ۱/ ۷۴؛ المبسوط سرخسی: ۱/ ۱۰۹؛ المیزان: ۱/ ۱۲۲؛ الفقه علی المذاهب الأربعة: ۱/ ۱۶۰؛ الفقیه: ۱/ ۱۵۵؛ المعتبر، ص ۱۰۲؛ المبسوط شیخ طوسی: ۱/ ۳۱؛ سرائر ابن ادریس: ص ۲۶.

شافعی می‌گوید: مقصود از خاک، تنها خاک و شن است: المجموع: ۲/ ۲۱۲؛ المغنی: ۱/ ۲۸۲؛ تفسیر کبیر: ۱۱/ ۱۷۲؛ مبسوط سرخسی: ۱/ ۱۰۸.

حنابله می‌گویند: منظور خاک تنهاست؛ المغنی: ۱/ ۲۹۱؛ الشّرح الکبیر: ۱/ ۲۸۹؛ اللّباب: ۱/ ۳۳؛ الفقه علی المذاهب الأربعة: ۱/ ۱۶۰.

فقهای مالکی می‌گویند: شامل خاک، شن و سنگ، یخ و معادن می‌شود؛ حلیة العلماء: ۱/ ۱۸۳؛ کفایة الأخیار: ص ۳۵؛ تنویر المقباس: ص ۷۱؛ الفقه علی المذاهب الأربعة: ۱/ ۱۶۱.

هر چهار مذهب معتقدند: مقصود از صورت، تمام صورت است؛ المبسوط سرخسی: ۱/ ۱۰۸؛ بدایة المجتهد: ۱/ ۷۱؛ بدائع الصّنائع: ۱/ ۵۳؛ اقرب المسالک: ص ۱۰.

امامیّه می گویند: منظور قسمتی از صورت است؛ جامع المقاصد: ۱/ ۴۹۰؛ المبسوط شیخ طوسی: ۱/ ۳۳؛ المعتبر: ص ۱۰۲؛ المقنعه: ص ۸؛ تذکرة الفقهاء: ۲/ ۱۷۴.

۴) مذاهب چهارگانه معتقدند: مقصود از دست‌ها، دو کف، مچها با آرنج‌های دست؛ المبسوط سرخسی: ۱/ ۱۰۶؛ الهدایهٔ مرغینانی: ۱/ ۲۵؛ حلیهٔ الأولیاء: ۱/ ۲۳۰؛ الإستذکار: ۲/ ۱۲.

امامیّه می گویند: منظور از دست‌ها تنها دو کف دست است.

و اگر اختلاف این دانشمندان دلیل بر چیزی باشد، تنها می‌تواند دلیل سطحی باشد، نه ذاتی و جوهری و هم‌چنین اختلاف لفظی است نه معنوی؛ زیراکه این اختلاف شباهت زیادی به اختلاف لغویان روی معنای کلمه و ادبا روی تفسیر بیتی از شعر دارد.

و از اینجاست که فقهای یک مذهب کاملا در یک مسئله اختلاف‌نظر پیدا می کنند، چنان‌که هر مذهب با مذهب دیگر نظر مخالف دارند؛ الناصریات: ص ۱۴۹؛ المبسوط شیخ طوسی: ۱/ ۳۳؛ التّذکره: ۲/ ۱۹۶؛ النّهایهٔ: ص ۵۰؛ التّهذیب: ۱/ ۲۱۰.

همه فقهای مذاهب اتّفاق‌نظر دارند در این‌که وضو بدون نیّت صحیح نیست، حتّی پیروان مذهب حنفی می گویند: نیّت در تیمّم نیز شرط صحّت است، ولی در وضو شرط صحّت نیست. و از نظر آنها تیمّم مانند وضو و غسل رافع حدث است، از این‌رو-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۷

و ما از طرف خود علّت واقعی این تجاوز را از جانب این گروه و آن گروه، به‌طور خلاصه خواهیم گفت.

به عقیده ما، هیچ‌یک از حالت‌های مورد تجاوز، قیدی را در ارتباط با مبدأ نیّت تجسّم نمی‌بخشد، بلکه تنها یک اختلاف در فهم موضوع مورد نظر این قاعده یا قاعده دیگر از قواعد علمی است. و این اختلاف منحصر در دو کلمه عمل و پدید آمدن عمل است، و واقعیّت آن است که هرچه امر، یک امر عملی باشد، سروکار با آن واجب و لازم است، زیرا این عمل نمی‌تواند غیر ارادی باشد و هرگز جنبه اخلاقی نخواهد داشت، مگر وقتی که اراده بر طبیعت تکلیفی این عمل استوار باشد. بنابراین؛ اخلاقیّت با نیّت دو شاخه جدایی‌ناپذیرند.

امّا وقتی که جریان برعکس، تنها حالت پیدایش عمل باشد، روش پیدایش این حالت، زیاد اهمّیّت نخواهد داشت، بلکه سزاوار نخواهد بود که پیدایش عمل به وسیله تصادف و یا اعجاز را از آن استثنا کنند. از بدیهیّات در این شرایط نتیجه‌ای است که به هر وسیله به دست آید، به‌طور مطلق ما را نسبت به تکالیفمان معاف خواهد نمود، وقتی که تنها وظیفه، تحقّق و انجام کاری باشد که آن هم به دست آمده است.

بنابراین؛ ما اعتقاد داریم که تمام استثنائات بر یک عامل و سبب عمیقی استوار است که ما احیانا در پشت سر- وظیفه واجب فعّالی که به اجماع همگان مقتضی حرکتی ارادی است- یک

- اجازه داده‌اند که بدان وسیله نیّت از بین بردن حدث نمایند، همان‌طوری که نیّت مباح شدن نماز می کنند. ر ک: جامع المقاصد: ۱/ ۴۴۸؛ تذکرة الفقهاء: ۱/ ۱۸۷؛ الوجیز: ۱/ ۲۱؛ السّراج الوهّاج: ص ۲۸؛ المغنی: ۱/ ۲۲۱؛ کفایهٔ الأخیار: ۱/ ۳۶؛ مغنی المحتاج: ۱/ ۹۸؛ المجموع: ۲/ ۲۲۰؛ بدائع الصّنائع: ۱/ ۵۲.

بقیّه مذاهب برآنند که تیمّم اباحه‌کننده نماز است، نه رافع حدث. بنابراین؛ تیمّم‌کننده وظیفه‌اش نیّت اباحه است، برای آن چه که مشروط به طهارت است، نه آنکه نیّت رفع حدث کند. ر ک: الخلاف: ۱/ ۱۴۴؛ المجموع: ۲/ ۲۲۲؛ بلغهٔ السّالک: ۱/ ۷۳؛ المغنی: ۲/ ۲۲۱؛ الأم: ۱/ ۴۷.

ولی برخی از فقهای شیعه می گویند: با علم به این‌که تیمّم رفع حدث نمی کند، ولی نیّت رفع حدث جایز است. چون از نظر ایشان لازمه نیّت رفع حدث، نیّت استباحه است. و بهترین وسیله جمع بین اقوال این است که شخص تیمّم‌کننده، نیّت امتثال امر مربوط به

تیمّم به قصد تقرّب به خدا نماید، چه امر الهی از اوّل به تیمّم باشد و یا این‌که این امر به خاطر نماز و امثال آن به دنبال تیمّم باشد.

ر ک: جامع المقاصد: ۱/ ۴۴۸؛ الذّکری: ص ۲۵۷؛ تذکرة الفقهاء: ۲/ ۱۸۸؛ نهایة الأحکام: ۱/ ۱۸۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۸

ضرورت سلبی یا انفعالی دیگر، یعنی ضرورت و وجوب ساکنی «۱» (غیر حرکتی)- اگر این تعبیر درست باشد- را می‌بینیم.

البتّه برخی از قوانین را بر این اساس تصوّر می‌کنیم، که تنها تصمیم داشتن بر انجام عملی را از طرف ما باعث نمی‌شود، بلکه باعث نتیجه‌ای نیز می‌شود که رسیدن به آن نتیجه به هر قیمتی لازم است، بلکه گاهی جز این نتیجه را باعث نمی‌شود. و امّا مسئله نوعی آگاهی که این قانون یا آن قانون هم‌اکنون چنین اهدافی را دارد، خود مسئله فرق‌گذاری است که اهمّیّتی بیش از اهمّیّت حالات تطبیق را دارد، و ما منظوری جز این نداریم که جهت نگرش عمومی را استخراج کنیم که بر تمامی این رخصت‌ها حاکم است.

علم اصول شرعی در شرح قانون بین دو قسم از قانون را فرق گذاشته است:

۱- خطاب تکلیفی که به انجام و یا ترک فعلی مربوط می‌شود.

۲- خطاب وضعی، که منظور از آن تعیین شرایط و اسباب و بیان حالت صحّت عمل و عدم صحّت «۲» آن است.

از مسلّمات در این علم آن است، افرادی که نمی‌توانند مورد تکلیف واقع شوند، دست‌کم اهلیّت آن را دارند که مورد توجّه اوامر وضعی قرار گیرند.

از این‌رو، در اموال کودک و دیوانگان نیز همچون اموال دیگر افراد جامعه واجباتی مقرّر شده است، و آنجایی که وقت ادای این فرایض باشد، شریعت به‌طور کامل قانون را اجرا می‌کند، به این معنا که این افراد قاصر وقتی که به حدّ تکلیف می‌رسند و یا شخصیّت اخلاقی خود را باز می‌یابند، هرگز لازم نیست که دوباره نسبت به گذشته آن فرایض را همراه با نیّت بپردازند.

آری، ما در اینجا ضمن تفکیکی که بین واجب عمل و واجب پدیده عمل قائل شدیم، فایده این طرز تفکّر قدیمی را نیز بیان کردیم، بلکه آن را بیشتر باز کرده و روشن ساختیم و آن را به اعمال اخلاقی نیز گسترش دادیم. امّا درحالی‌که این تفکّر بدین نحو باز و گسترده شد، به حق

---

(۱)- عبارت «حرکت ارادی» ترجمه عبارت ? [etnolov al ed emsimanyd eL] و عبارت «واجب ساکن» ترجمه [euqitats rioved nu] است که دو واژه متقابلند. (مترجم عربی)

(۲)- ر ک: نهایة الأحکام، علّامه حلّی: ص ۳۸۴؛ مسائل الأفهام، شهید ثانی: ۱/ ۵۱؛ الشرح الکبیر ابو البرکات: ۱/ ۶۶؛ مواهب الجلیل، حطّاب رعینی: ۱/ ۵۰۵؛ القواعد الفقهیّه، شهید اوّل: ۱/ ۷۳؛ حاشیه دسوقی: ۱/ ۶۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۱۹

می‌تواند به‌طور مستقیم هر دو مجموعه از دشواری‌هایی را که اندکی قبل با آن‌ها روبه‌رو شدیم، حل نماید و هرگز دشوار نخواهد بود که در تمام حالت‌هایی که قبلا ذکر شد؛ فردی یا اجتماعی که عملی در آن حالات از روی جهل و یا اجبار و اکراه انجام گرفته است، از صدق این طرز تفکّر بهره‌ای از قبول و موافقت را تحقّق بخشیم.

آیا باوجود این، ما نیاز داریم که بگوییم هدف از تمام این گفت‌وگوها آن است که به موضوعات اخلاقی اعتبار آنها را برگردانیم و از عمل بدون نیّت برخی ارزش‌ها را به کناری نهیم؟!

از بدیهیّات است که چنین عملی را نمی‌توان به فردی از مردم نسبت داد، زیراکه عملی انجام می‌گیرد، ولی نامی به همراه نداشته و کمترین فضیلتی را برای شخص به دنبال خود ندارد.

البتّه دیدیم که مدرسه عراقی (مذهب حنفی) باوجود اینکه از همه مدارس و مذاهب دیگر در موضوع نیّت به عنوان شرط صحّت

فعل، کمتر توجّه داشت، چگونه در ضرورت وجود نیّت به عنوان شرطی برای ارزش عمل، یعنی شرط کمال به مدارس دیگر می‌پیوندد و در این صورت، پس اجماع در این نقطه (یعنی این‌که نیّت شرط کمال باشد) امر مسلّم و معیّن است، برعکس آنکه در نیمه دوم این مسئله در مورد این‌که تا هر زمان که امر و فرمان الهی مربوط به واجب حقیقی ایجابی باشد- تا آنجا که ما می‌دانیم- هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی، صحّت اخلاقی هرگونه عمل موضوعی را که فاقد تفکّر قطعی و ضروری از طرف وجدان باشد، قبول ندارد. البتّه ما هم اکنون دیدیم هرجا که این صحّت احیانا برای عمل بیشتر باشد، تصوّر قانون در شکل عدالت جانبی و غیر شخصی امکان‌پذیر است؛ با هدف شیء نه هدف شخص تا آنجا که گویا ظاهر عبارت در این صدد نیست: «باید انجام دهید!» بلکه درصدد آن است که بگوید: «باید چنین باشد.»، بدین معنی که آنها می‌خواهند اندیشه تکلیف را در حالت معیّنی به معنی اخلاقی کلمه، لغو کنند.

و این‌چنین می‌یابیم که رابطه کلّی و ضروری که حدیث در بین عمل و نیّت برقرار کرده است، به اجماع مذاهب محترم است.

ب: نیّت و طبیعت فعل اخلاقی

بحث نخستین مسئله، به‌ویژه بحث فقدان نیّت این زمینه را فراهم کرد که اصل نیّت را- به

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۰

عنوان شرط صحّت اخلاقی در هر عملی- اثبات کنیم. بنابراین؛ یک پدیده ناخودآگاه و پدیده غیر ارادی، بلکه یک عمل آگاهانه و ارادی که معلوم نباشد از روی تسلیم یا اخلال به تکلیف است، بلکه فقط از جنبه طبیعی انجام می‌گیرد، تمامی این‌ها از جنبه طبیعی دنیوی، در صورت وجوب تکلیف، از ادای تکلیف عاجزند.

و اکنون باید نقش مثبت نیّت، یعنی میزان فاعلیّت و تأثیر وجود آن را بررسی کنیم. و نخستین چیزی را که مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، مسأله نوعی شناخت است، در صورتی که بتواند تعدیل عمیقی در طبیعت ذات عمل ایجاد کند، و به عبارت دیگر: در صورتی که عمل بد از روی نیّت خوب انجام گیرد، بدین وسیله ارزش اخلاقی پیدا می‌کند و به این ترتیب عملی ارزشمند می‌گردد، ولی آیا در حالت مخالف، عکس این حالت صادق است؟

پیش از آنکه به این مسأله پاسخ دهیم، معتقدیم که لازم است معانی اصطلاحات به کار رفته را بازگو نماییم:

منظور از نیّت خوب یا نیّت بد چیست؟

آری ما همواره این فرض را داریم که اراده در اعمال ارادی و کیفیّات این اعمال نهفته است، با صرف‌نظر از تمام انگیزه‌هایی که باعث انجام آن اعمال می‌گردد.

از این‌رو حسن نیّت امکان ندارد که در ارزش اهدافی که اراده را به تحرّک واداشته است، تجسّم یابد. و باوجود این‌که بررسی این طرز تفکّر نهایی را باید پیش از قسم دوم این فصل می‌آوردیم، زیراکه ارزش نیّت در اینجا تنها از راهی به دست می‌آید که بدان وسیله بر مشروعاتمان از جهت موافقت یا مخالفت با قانون حکم می‌کنیم، و چون احکام اخلاقی ما به طور قطعی و ضروری با واقعیّت اشیا موافق نیست، و گاهی بین آنها و بین اراده فاصله است، در آنجا که اراده به سمت برخی از امور می‌شتابد که مطابق یا مخالف وظیفه است، درحالی‌که آن امور در واقع چنان نیستند.

و در حقیقت، مسئله همان مسئله نوعی شناخت است که کفایت می‌کند بر صدق عملی حکم کنیم که مباح و یا ممنوع است، و با این اعتبار آن را پی‌گیری کنیم تا آن صفتی را که متّصف به آن کردیم- اگر در ذاتش نباشد- کسب کند و دست‌کم نسبت به خود ما آن را داشته باشد.

و این یک مسئله‌ای است که تا حدّ زیادی برای ما دشوار است که بتوانیم پاسخ قاطع مثبت

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۱

یا منفی به آن بدهیم.

توضیح آنکه از سویی اگر ما به دقّت تعبیر پای‌بند باشیم و این تفکّر را داریم که می‌گوییم نیّت خوب در ذات خود، خیر اخلاقی «خیر مطلق بدون هیچ قید و شرط»، «تنها خیر در این عالم و در ماورای این عالم» «۱» است، و به‌طور منطقی این عقیده نه تنها ما را به مجاز دانستن تمام خطاها و گمراهی‌هایی می‌کشاند که در دل ما پیدا می‌شود، بلکه ما را وادار می‌کند تا از آن‌ها ارزش‌های مطلق و نمونه‌های کاملی از نمونه‌های فضیلت بسازیم. و چون بحث خفیفی وجود دارد که ما امیدواریم این حالات را به عنوان «اعمال مخالف وظیفه» نپذیریم، آن کاری را که کانت اندکی بعد از این می‌خواهد انجام دهد، زیرا حالاتی که به‌طور مشخّص ذکر شد، صاحبش آنها را مطابق با قانون می‌داند. اگر برای شخصی معلوم شد که خارج از محدوده نیّت می‌خواهد برطبق اساس قانون عمل کند، چنان‌که در ذات قانون است، در این صورت هرگز جریان به ویرانی راه عملی را که او رفته است، نمی‌انجامد. به‌طوری که وی با این روش از اصل ارزش مطلق اراده پاکش که آن را به مانند یک اصل و اساس در نظر گرفته، برگردد.

این از یک‌سو، و از سوی دیگر اگر ما فرض کنیم که جهت‌گیری‌های درونی ما از دگرگون ساختن هر چیزی در طبیعت عمل ناتوان است، بنابراین بیشتر ذهنیّت‌های ما گناه و مهم‌ترین نیّت‌های ما تیره و سیاه خواهد بود! که سزاوار است در زمینه اخلاقی پذیرفته باشد، چنان‌که بیشترین این نیّت‌ها به استناد انگیزه‌های پاک با یک شرط پذیرفته است و آن شرط این است که مادّه عمل بدون هیچ مأخذی در نظر شریعت روشن باشد.

و هم‌چنین ما از پاسخ آری یا خیر به‌طور قاطع عاجزیم. بنابراین؛ این مشکل ما را در برابر تنگنایی قرار می‌دهد که رسیدن به راه حلّ این مشکل برای ما بسی دشوار می‌نماید.

باوجود این؛ محقّقا این مشکل دوسویه وابستگی روشنی با خواسته مطلق بیش از حد دارد و آن خواسته‌ای است که کمترین عکس العملی در دل‌های پاک از آن پیدا نمی‌شود. و حقیقت مطلب این است که ما در موازین اخلاقیمان نمی‌توانیم که چنین مقرّر کنیم که عقاید باطنی هیچ تأثیری در اعمال ظاهری ما ندارد، ولی در این راه تا حدّ الغای ارزش این اعمال هم

---

(۱)- ر ک:

noitces ere ۱ al ed esarhp erel ,... stnemednoF ,tnaK

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۲

پیش نمی‌رویم. بنابراین؛ مشکل فلسفه اخلاقی این است که می‌خواهد نسبت به پدیده‌های قلبی به‌قدری نزدیک بماند که آنها را بتواند تفسیر نماید- در این صورت کار فلسفه اخلاق منحصر خواهد بود به نتیجه‌گیری از انواع این آگاهی معتدل و ابراز آن، علی‌رغم آمیختگی این آگاهی با انواع پیچیدگی‌ها- وانگهی، برای آنها به‌قدر توانایی‌اش حدودی را از روی دقّت ترسیم نماید.

بنابراین؛ بزرگان علمای اخلاق مسلمان چگونه توانسته‌اند بر این مشکل فایق آیند؟ و سرانجام به چه چیز این امر مربوط می‌شود؟ ... البتّه در اینجا نسبت به کسی که تصمیم اخلاقی می‌گیرد، چهار حالت امکان دارد: آیا می‌خواهد برطبق قانون عمل کند، یا برخلاف قانون؟ ... و در هر دو حالت آیا روش عملی او در ذات خود موافق با دستور قانون است؟ و یا برعکس دستور قانون؟ «۱»

باید در اینجا حالاتی را که حکم وی در آن حالات موافق با واقع است، کنار بگذاریم، زیرا در این فرض هیچ مشکلی رودرروی جنبه اخلاقی وجود ندارد، و باید در حالاتی بحث کنیم که در ذات خود با موضوع مخالفت دارد. «۲».

بنابراین؛ کدام یک از دو نظریّه را باید مقیاس برای سنجش قرار داد؟

آیا روش ما در تصوّر این عمل و یا آن عمل و جهت حکم ما بر مطابقت آن عمل و یا مخالفت آن با قانونی که در نهایت ارزش

رفتار ما را مشخّص می‌کند و اساس اخلاق بر آن قانون استوار است؟ این‌ها هرکدام مسئله است.

البتّه ما دراین‌باره باید ملاحظه کنیم که پاسخ به علمای اخلاق اسلامی همواره اشتباهی را به موازات اشتباه آنها در پی نداشته باشد: گاهی عامل قاطع در حکم ایشان به سرزنش همان

---

(۱)- کانت قانونی جدای از درک وجدان اخلاقی نمی‌داند، بلکه حکم وجدان اخلاقی خود قانون است!! (و)

(۲)- در آینده نوع دیگری از انحرافی را بررسی خواهیم کرد که تجسّم می‌یابد، نه در مورد ناآگاهی نسبت به ذات صفت شرعی عمل، بلکه به‌طور مشخّص در مورد اراده استعمال لفظی این قانون شرعی برای پنهان‌سازی عملیت دیگری که شرع آن را تحریم کرده است. و این‌ها راه‌حل‌هایی است که برخی از افراد به خاطر حلال کردن ربا و غش در آنچه خدا حلال کرده است، در مقام عمل به کار می‌برند. بنابراین؛ در این روش نظری، می‌بینیم اختلاف بر سر موضوع مباشر نیست، بلکه اختلاف در نتیجه است، و البتّه ما این بحث را به قسم دوم این فصل واگذاردیم، آنجا که موضوع بحث ما مربوط به دو نیّت می‌شود که یکی در پی دیگری است (ر ک: به بخش‌های ۲، ۳ و ۵).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۳

نیّت است و گاهی ذات عمل. حالت اوّل همان عمل مطابق شرع است که با نیّت خلافی انجام گرفته است و حالت دوّم، عکس حالت اوّل می‌باشد.

۱- بنابراین؛ وقتی که کسی عملی را به خطا در حقیقت ذات و طبیعت اخلاقی خودش انجام می‌دهد، سپس این شخص به تصوّر این‌که (همین عمل مشروع وی) خلاف قانون اخلاقی است، عمل را به انجام می‌رساند، درحالی‌که نیّتش مخالفت با دستور الهی بوده است، تردیدی نیست که وی با این روش در رفتار، خود را مدیون ساخته است. در اینجا می‌بینیم که مادّه عمل چیزی نیست، بلکه همه چیز نیّت است، و همین حکم صریح تمام فقهای مسلمان است.

مثال‌های ذیل به صورت کامل به ما نشان می‌دهد که آنان چگونه این حکم را به تمام موارد تکلیف گسترش می‌دهند، از جمله، مردی مالی را در اختیار می‌گیرد، درحالی‌که معتقد است آن مال متعلّق به دیگری است، ولی در حقیقت مال مخصوص خود اوست. و فرد دیگری: آب میوه‌ای که به او می‌دهند، به خطا حکم می‌کند و آن را به عنوان شراب می‌گیرد و با همین نیّت می‌نوشد، درحالی‌که این نوشیدنی در حال حاضر حرام نیست. و شخص سومی معتقد است که وی در ساعت معیّنی خواهد مرد، و از این‌رو خود را ناچار می‌بیند که نمازش را پیش از وقت بخواند و نماز را در وقت ادا نکند، با این‌که اگر ترس او از بین برود، نماز را در وقت معمولش ادا خواهد کرد. و به‌طور اختصار: هرکس عملی را انجام می‌دهد، درحالی‌که به نظر او خطاست، هرچند که در ذات خود عمل مشروعی باشد، این شخص، به خاطر نیّت گنه‌کارانه‌اش مرتکب جرم اخلاقی شده است. علی‌رغم مطابقت ماهیّت عمل که او را به‌طور قطع از مجازات شرعی نجات می‌دهد.

۲- آیا جریان در حالت تناقض نیز بر همین منوال است؟ و آیا نیّت خوب نیز چنین نیروی دگرگون‌کننده‌ای دارد که شرّ را به خیر تبدیل کند؟.

اینک از جهت روشن شدن مطلب مثالی می‌آوریم: ما می‌دانیم که بسیاری از مردم در برابر مقدّساتشان زود متأثّر می‌شوند و بسیار حسّاسند، به حدّی که هرگونه توهینی به خدایان ساختگی‌شان که می‌پرستند، باعث می‌شود تا از طرف آنها نسبت به خدای معبود به حق توهین کنند، از این‌رو قرآن کریم از این عمل نهی فرموده، می‌گوید: «وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۴

فَیَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ کَذلِکَ زَیَّنَّا لِکُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ.» «۱»، ولی اگر مؤمنی غیرتمند را ایمانش- ناخودآگاه- وادار کند که بت‌ها

را تحقیر کند، بدون این‌که درباره عکس‌العمل طرف مقابل به این کیفیّت بیندیشد، آیا به خاطر نیّت پاکش عذرش پذیرفته نیست؟ مثال دیگر: به راستی اخلاق قرآنی بدگویان و غیبت‌کنندگان را نکوهش می‌کند: «وَ لا ـ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ.» «۲»، به همان اندازه کسانی را مذمّت می‌کند که به سخن آنها گوش فرامی‌دهند، بدون این‌که اعتراض کنند و بدین وسیله شریک آنها می‌گردند: «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِها وَ یُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ.» «۳». ولی هرگاه من هرگز قصد بدی نسبت به شخص مورد تهمت نداشتم و تنها اعتقادم این است که نسبت به همه مردم رابطه خوبی باید داشته باشم و به هیچ‌کس بدی نکنم و یا بر کسی ستم روا ندارم، آیا نمی‌توانم بر مشاعر و حواسّ خودم کنترل داشته باشم و غیبت‌کننده را به حال خودش واگذارم، با این‌که در دلم احترام خاصّی برای او قائلم؟ آیا این حق را دارم که با خودم بگویم: انتخابی این‌چنین، انتخاب پسندیده‌ای است؟

حالت سوم: در حقیقت نشر و گسترش علم حقیقی بر هر شخص برحسب وسایلی که در اختیار دارد و به اندازه توانش واجب و لازم است. بنابراین؛ بر ما واجب است که آنچه از حقایق می‌دانیم با دیگران قسمت کنیم، و کم‌اهمّیّت‌تر از آن نیست که عمل ما از روی بصیرت و آگاهی باشد. درحالی‌که علم یک اسلحه دودمه است؛ ممکن است در خدمت عدالت باشد، همان‌طوری که می‌تواند در خدمت هوا و هوس باشد. و در این صورت آیا حق دارند آن‌هایی که طبیعتشان، یا

---

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۰۸: هیچ‌گاه بت‌ها و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید، زیرا این عمل سبب می‌شود که آنها نیز نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند. ما این‌چنین برای هر جمعیّتی عملشان را زینت دادیم.

(۲)- حجرات (۴۹) آیه ۱۲: هیچ یکی از شما دیگری را غیبت نکنید. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد، (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۴۰، انعام/ ۶۸: در قرآن قبلا ـ به شما دستور داده شده، هنگامی بشنوید که افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می‌ورزند و استهزاء می‌کنند، با آنها ننشینید تا از این کار صرف‌نظر کرده، به مسایل دیگری بپردازند، اگر شما در این‌گونه مجالس شرکت کردید، همانند آنها خواهید بود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۵

سودجویی و یا عادتشان وادار می‌کند، به خدمت گرفتن علم و دانش را بد بدانند، آیا آنها در مورد علوم و معارف ما چنین حقّی را دارند؟ ولی اگر نیّت من این نباشد که در راه بد آنها را کمک کنم، و هرگاه قصد من فقط این باشد که با طیب میل آنها را روشن کنم و سپس به حال خودشان واگذارم تا مطابق مسئولیّتشان به‌طور کامل عمل کنند، آیا این عمل از طرف من یک عمل کریمانه نیست که سزاوار ستایش باشد؟ هرگز ... علمای اخلاق ما همین‌طور تأکید دارند، زیرا امکان ندارد که شر به وسیله کیمیای اراده تبدیل به خیر گردد، و به وسیله این نوع صفای باطن عوض شود، «۱» و در توان خطاهای سحرآمیز ما نیست که بتواند پلیدی را پاک کند، بلکه این اشتباه و درهم کردن و تلوّن که ما به آن پناهنده می‌شویم، در سخنان غزالی گناه دیگری به حساب می‌آید، می‌گوید: «بلکه قصد و نیّت خیر به وسیله شر برخلاف مقتضای شرع، خود شرّ دیگری است، اگر می‌دانسته است که او دشمن و مخالف شرع است و اگر نمی‌دانسته است، به خاطر نادانیش گنه‌کار است (بنابراین؛ نادانی او دوطرفه است، چون هم نسبت به قانون و شرع ناآگاه و هم به جهل خود، که بعضی گفته‌اند: بدترین نوع جهل و نادانی آن است که شخص نداند که نمی‌داند [جهل مرکّب)، از این‌روست که بر هر مسلمانی رفتن پی علم و آگاهی واجب است، و نیکی‌ها تنها نیکی‌هایی است که به وسیله شرع شناخته شود. بنابراین؛ چگونه امکان دارد که خیر شر گردد؟! ... هرگز ...، سپس غزالی می‌گوید: «هرکه از روی نادانی بخواهد به

وسیله گناهی کار خیری را انجام دهد، چنین کسی عذرش پذیرفته نیست «۲»، مگر این‌که تازه اسلام آورده باشد و

(۱)- به این ترتیب، می‌بینیم که شرّ اخلاقی در اینجا مورد ندارد، از آن جهت که اراده متوجّه عملی بوده، ولی هدفش عمل دیگری بوده است، درحالی‌که آن عمل در نتیجه این نوع از قصور و کم‌توجّهی انسان که (متأسفانه) دورتر از عمل مباشر حاضر را نمی‌بیند، کاملا برعکس آن عمل منظور درآمده است.

(۲)- هرگاه نیّت خوب (که تعریف شد بر این‌که در شعور و ادراک انسانی نسبت به صفت اخلاقی برای خود عمل، خطا است.) تا این اندازه ناشناخته و مجهول باشد، در این صورت چه معنا دارد تا در حالت دیگری که به همین مقدار مبتذل است که آن را نیّت حسنه بگوییم، و این در موقعی است که انجام‌دهنده عمل- با این‌که کار خودش را ذاتا خطا می‌بیند- آن را تحلیل می‌کند و به آن، درحالی‌که می‌خواهد، بدان وسیله سهمی در کار خیر داشته باشد، وصف شرعیّت را می‌افزاید؟ و واعظان پست و داعیان فرومایه‌ای که مردم را به ایمان دعوت می‌کنند، این کار را می‌کنند؛ آنان پس از آنکه سخنان وعظ و خطابه شیرین و جالبی از خودشان می‌سازند، آنها را از زبان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل می‌کنند تا مردم را به خیال خودشان بر فضیلت وادار کنند و نظیر-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۶

فرصت آموختن و آگاهی یافتن از مسائل اسلامی را نیافته باشد.» «۱».

باوجود این، ما اضافه بر آن می‌گوییم اگر با وجود عذر جاهل به مسئله باشد، آیا می‌توانسته است که با وجود نیّت خطا عملش را به مرتبه و جایگاه اصلی از اصول اخلاقی برساند؟ ... اگر جریان از این قرار است، پس چه ضرورتی دارد که شخص از این حالت جهل بیرون بیاید و از خطای خودش برگردد؟

به راستی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منظورش از جمله «إنّما الأعمال بالنّیّات» «۲»، این نبوده است که اعمال انجام نمی‌گیرند و به وجود نمی‌آیند، مگر تنها به وسیله نیّات، بلکه به نقل از عایشه، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده است: «هرکس عملی را انجام دهد که ما دستور نداده‌ایم، آن عمل مردود است.» «۳». آیا این بالاترین برهان بر این مطلب نیست که رفتار نیکو منحصر در حسن نیّت تنها و یا دقّت عمل تنها نیست، بلکه در مجموع این‌ها از شکل و مادّه عمل است، به‌گونه‌ای که هیچ‌کدام از این‌ها بی‌نیاز از دیگری نیست؟

به راستی که ما سخن جامع و کاملی را درباره وظیفه و تکلیف در این حدیث مشهور می‌یابیم: «همانا خداوند به صورت‌ها و اموال شما نمی‌نگرد، بلکه به دل‌ها و اعمال شما می‌نگرد.» «۴»، و در حدیث دیگری می‌فرماید: «خداوند هیچ قولی را جز به عمل و هیچ قول و عملی

- این‌ها، آن نوگرایانی که به تصوّر ستایش خدا در راه و روش‌های عبادت عمل می‌کنند. و در ردیف این‌هایند، ارباب سیاست که با ادّعای خدمت به وطن، مخالفان بی‌گناه خودشان را نابود می‌کنند، همه این‌ها داستان آن زن فاجره‌ای را که از داستان‌های قدیمی است، به یاد انسان می‌آورد که خواست درآمد کار زشت خودش را صدقه دهد!! ... هرگز زیراکه ارزنده‌ترین و عادلانه‌ترین اهداف را باعث نمی‌شود که از وسایلی استفاده کنند که قانون اخلاقی آنها را مجاز ندانسته، هرچند که (به ظاهر) وسایل مشروعی باشد.

(۱)- ر ک: احیاء علوم الدّین غزّالی: ۴/ ۳۵۷- ۳۵۸، چاپ حلبی.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۳، حدیث ۱؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۱۱۳، حدیث ۳۸۸؛ سنن ابی داود: ۲/ ۲۶۲، حدیث ۲۲۰۱؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۴۱۳، حدیث ۴۲۲۷؛ المعجم الاوسط: ۱/ ۱۷، حدیث ۴۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۱۱۸، حدیث ۴۰۱.

(۳)- ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۴۳، حدیث ۱۷۱۸؛ تفسیر قرطبی: ۱/ ۳۵۸؛ صحیح بخاری: ۲/ ۷۵۳، حدیث ۲۰۳۴ و ۲۲۵۰؛ صحیح ابن حبان: ۱/ ۲۰۷، حدیث ۲۶؛ سنن دار قطنی: ۴/ ۲۲۴، حدیث ۷۸؛ سنن ابی داود: ۴/ ۲۰۰، حدیث ۴۶۰۶؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۷، حدیث ۱۴؛ مسند احمد: ۶/ ۱۸۰، حدیث ۲۵۵۱۱، مسند ابی یعلی: ۸/ ۷۰، حدیث ۴۵۹۴.

(۴)- ر ک: صحیح مسلم: ۴/ ۱۹۸۷، حدیث ۲۵۶۴؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱۶/ ۱۲۱؛ فتح الباری: ۷/ ۲۱۴ و ۱۳/ ۳۷۳؛-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۷

را جز به نیّت نمی‌پذیرد.» «۱».

حسن بصری و سعید بن جبیر که این حدیث را دیده‌اند، می گویند: «هیچ گفتار و رفتاری پسندیده نیست، مگر به وسیله نیّت، و هیچ گفتار و رفتار و نیّتی شایسته نیست، مگر این‌که مطابق سنّت باشد.» «۲».

با این همه، این دو شرط بدون این‌که شرط سوّم را به دنبال داشته باشند، پذیرفته نیست.

بنابراین؛ کفایت نمی‌کند که عمل تنها موافق با قاعده و قانون باشد و این چیزی است که ما بارها گفته‌ایم، بلکه لازم است که این مطابقت و موافقت از روی اراده و رضایت با آزادی کامل باشد.

در این صورت برای این‌که امکان داشته باشد تا قاعده مشخّصی در ارتباط با اراده باشد، باید از قبل آن قاعده معلوم باشد، از این‌رو پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قضات را به سه دسته تقسیم کرده است؛ که تنها یک دسته در نجاتند: «دو گروه از قاضیان در دوزخ و گروهی در بهشت است، آنکه در بهشت است، کسی است که حق را می‌داند و مطابق حق داوری می کند و آنکه در دوزخ است، مردی است که از روی نادانی داوری کند و کسی که حق را می‌داند و برخلاف حق داوری می کند.» «۳».

و باید اعتراف کنیم این سخنان عمیق‌ترین نگرانی را در وجود ما بیدار می کند و اگر تعریف درست برای اخلاقیّت منحصر در این سه روش است، پس چه تضمینی برای ما وجود دارد که ما برطبق قانون اخلاقی رفتار می‌کنیم؟ و چه ضمانتی برای ما وجود دارد که ما در یک حالت

- صحیح ابن حبّان: ۲/ ۱۱۹، حدیث ۳۹۴؛ مسند احمد: ۲/ ۲۸۴، حدیث ۷۸۱۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۱۶۶، حدیث ۶۱۴؛ تفسیر قرطبی: ۱۶/ ۳۲۶؛ حلیة الأولیاء: ۴/ ۹۸؛ نوادر الأصول فی احادیث الرّسول: ۴/ ۹۵.

(۱)- ر ک: قوت القلوب، ابو طالب مکی: ۲/ ۳۲۶؛ الحسبة، ابن تیمیه، ص ۹۲؛ تفسیر قرطبی: ۱۴/ ۳۳۰؛ لسان المیزان، ابن حجر: ۱/ ۱۵۰.

(۲)- ر ک: الحسبه، ابن تیمیه، ص ۹۲، و این روایت حسن است. و در روایت سعید بن جبیر به جای (یصلح)، (لا یقبل) آمده است، یعنی «پذیرفته نیست».

(۳)- ر ک: صحیح ترمذی: ۳/ ۶۱۳، حدیث ۱۳۲۲؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۹۰؛ کشف القناع: ۶/ ۳۶۳؛ المعجم الأوسط: ۷/ ۳۹؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۳/ ۲۳۵، حدیث ۴۶۹۵؛ مسند زید، ص ۲۹۵؛ شرح الأزهار: ۴/ ۳۰۹؛ المجموع: ۲/ ۱۲۷؛ السّنن الکبری: ۱۰/ ۱۱۷؛ فیض القدیر: ۴/ ۵۳۸؛ کشف الخفاء: ۲/ ۱۲۶، حدیث ۱۸۷۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۸

خاصّی راه درست را خواهیم شناخت و از آن موضوع شرعی پیروی خواهیم کرد که در این حالت مطابق با واقع حکم شود؟ و هرگاه نسبت به یک نیّت نگران لازم است که به چشم جرم و گناه بنگرد و نفس امّاره سرکش را متّهم کند، پس با چه حقّی انحراف غیر ارادی می‌تواند اعمال ما را باطل سازد، درحالی‌که به اختیار ما نبود تا از خطا دوری کنیم؟

و از سوی دیگر اگر ما قصد خیر داشتیم، ولی در اثر ناآگاهی گرفتار شر شدیم و سپس نیّت خیر ما نیز برای تبرئه ما کافی نبود، و

به‌طور دقیق جز به یک عفو و چشم‌پوشی تسامحی نرسید، آیا تمام تلاشی که در جست‌وجوی از حقیقت به کار می‌بریم، در این صورت، به دلیل نرسیدن به حقیقت، بیهوده و بی‌ارزش و بی‌پاداش خواهد بود؟

البتّه ما برای این‌که این نگرانی را از بین ببریم، شایسته است که قانون آسمانی اخلاق قرآنی را یادآور شویم: «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها.» «۱». به راستی آنچه که بر ما واجب است آن نیست که در خطا نیفتیم، و آن نیست که در تمام شرایط به شکل صحیح و دقیق خود واجب و وظیفه و تکلیفمان برسیم، بلکه وظیفه ما آن است که تلاش پیگر داشته باشیم، به حدّی که بر معرفتمان نسبت به این قانون موضوعی بیفزاییم و به وسیله نور آن هدایت شویم.

ولی چقدر فاصله است بین میل و رغبت شدید، بر این‌که بر حق استوار باشیم و اعتقاد مستقیم داشته باشیم. بر این‌که در طریق حق قدم برداریم، و بین به خدمت گرفتن تمام وسایلی که در اختیار ما است، برای این‌که به حق برسیم. بنابراین؛ ارتکاب خطای ساده با حسن نیّت، نتیجه‌ای جز عفو و بخشش را ندارد، و این چیزی است که قرآن کریم مکرّر به آن پرداخته است، ولی معنای این سخن آن نیست که کوششی که به همراه این خطا به کار می‌رود و آن را به صورت خاصّی تجویز می‌کند، هیچ ارزشی در مقیاس اخلاقی ندارد. البتّه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این دلداری را در روایتی که عمرو عاص از آن حضرت نقل کرده، به ما داده است: «هر گاه حاکمی بکوشد، سپس به حق برسد، دو اجر و پاداش دارد، و هر گاه حکم کند و بکوشد و سپس خطا نماید، تنها یک پاداش دارد.» «۲».

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۸۶: خداوند هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۶/ ۲۷۷۶، حدیث ۶۹۱۹؛ تفسیر قرطبی: ۱۱/ ۳۱۰؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۴۲، حدیث ۱۷۱۶؛ المعجم-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۲۹

البتّه در حال حاضر عناصر لازم را برای تفسیر و توجیه تناقضی که در آغاز این بخش ذکر کردیم، در اختیار داریم. هر گاه ما نیّت بد را به حدّی از تأثیر و فاعلیّت و کارآیی برسانیم که اراده پاکمان را به آن حد نرسانده‌ایم. البتّه چنین به نظر می‌رسد که ما موضعی درباره دو مفهوم مختلف برای ارزش یک عامل باطنی داریم که گاهی ظاهر می‌شود و گاهی در برابر عنصر مادّی مخفی می‌گردد، و ما هم‌اکنون می‌دانیم این دو حکم صادر نمی‌شود، مگر از یک مبدأ واحد، به این معنی که امکان اقتضای شکل و مادّه حکم باهم وجود دارد. بنابراین؛ هر گاه ما یکی از دو عنصر را ناقص کنیم، به یقین با خلأیی که آن عنصر ناقص به‌جا می‌گذارد، فاعلیّت آن در عمل اخلاقی و در عجز عنصر دیگر باقیمانده از این‌که وحدت فضیلت کاملی را ایجاد کند، به خوبی ظاهر می‌گردد.

واقعیّت این است که خیر اخلاقی در مجموع منحصر در حالت باطنی محض و همچنین در حالت ظاهری محض نیست، بلکه منحصر در انتقال از یک حالت به حالت دیگر است، و آن انتقال برای آن است که شایستگی عنوان خیر را داشته باشد، برای این منظور باید هر دو عنصر، به‌طور مساوی باهم ضمیمه گردد، و نیازی نیست که ما بر ناتوانی عنصر مادّی تأکید کنیم. با این توضیح که عمل ظاهری محض عملی است که شایسته انسان غافل و کوتاه فکری است که هم چون ابزاری گاهی خدمات مفیدی برای اجتماع انجام می‌دهد، ولی بدون این‌که علاقه‌ای به شخصیّت افراد جامعه داشته باشد. و برحسب تعبیر کانت، اکنون این شخص می‌تواند برای خودش جایگاه شرعی زیادی داشته باشد، ولی به هیچ وجه نمی‌تواند ضمانت اخلاقی پیدا کند.

جز این‌که برهان بر قضیه دیگر، به عنوان یک مشکل مهمّی آشکار می‌شود، آیا عنصر روانی تنها عنصر جوهری و حقیقی تکلیف است، اگر تمام تکلیف هم نباشد؟ ... این تفکّر به‌طور عام یک طرز تفکّر قطعی و مسلّم است، تا آنجا که از باب دوراندیشی جا دارد که ما درباره آن تردید کنیم، و یا این‌که برخی از قید و شرطهایی برای آن قرار دهیم. باوجود این نیاز به برخی از محدودیّت‌های ضروری دارد.

- الأوسط: ۳/ ۲۹۲، حدیث ۳۱۹۰؛ مسند احمد: ۴/ ۲۰۴؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱۲/ ۱۳؛ تهذیب الکمال: ۳۴/ ۲۰۵؛ سبل السّلام: ۴/ ۱۱۷: تحفة المحتاج: ۲/ ۵۷۶، حدیث ۱۷۶۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۰

نخستین محدودیّت آن است که مسئله اراده تنها مشتمل بر مسئله قدرت از جهت مبدأ و یا جدای از آن نیست (بنابراین؛ عمل اراده در حالت ناامیدی واقعی و یأس کلّی محال است.)، ولی از جهت این‌که اراده و تصمیم دو چیز متفاوتند، همان‌طوری که زمان حاضر از زمان آینده متفاوت است، بنابراین؛ اراده- مثل نتیجه مباشر- فعّالیّت بیرونی مشخّصی را می‌طلبد که هرگز در خلال مدّت نمی‌تواند با آن درنگ کند. و واقعیّت آن است که این دو عنصر رابطه تنگاتنگ محکمی در ادراک ما دارند، چنان‌که دو عضو از اعضای وجود ما باهم در ارتباطند. و همان طوری که در حالات معمولی یک سلّول به تنهایی و به حساب خاصّ خودش مطلقا کاری نمی‌تواند انجام دهد، هم‌چنین قدرت تصمیم‌گیری ما کمتر می‌تواند در عمل قانونی حرف آخر را بزند، بلکه اراده، خود اعتراف دارد که اختیار تنفیذ در دست قدرت ما به منزله رهبریی است که راه را برای یک سرباز حقیقی باز می‌کند. و این قدرت راه عمل را به خاطر آنکه یک لحظه درنگ کند، نمی‌بندد، بلکه به خاطر آنکه به صراحت تا میدان تنفیذ مستقیم بتواند عبور کند. بنابراین؛ این تصمیم است که به تنهایی باعث خیر موضوعی مورد نظر می‌گردد.

محدودیّت دوم: تا وقتی که عمل درونی مشتمل بر آغاز عمل نیست؛ هرچند به صورت حرکت ناچیز و ضعیفی، از نظر شرعی این امکان است که ما از خودمان بپرسیم، راجع به موردی که از مرحله نهایی افکار نظری و مرحله تأمّل و دقّت زیبایی گذشته تا به زمینه ارتباط اخلاقی و یا حتّی میدان عملی محض؛ یعنی میدان عمل ارادی، و خداوند می‌فرماید: «وَ لَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً.» «۱». توضیح این‌که اراده به معنای حقیقی خود عبارت از آن است که ما یک حرکت گسترده‌ای داشته باشیم که از اندیشه ما شروع شود و رو به سمت عمل پیش رود.

و اراده عبارت از رو آوردن از عالم مثال به واقعیّت است و در همین راستا حرکت از درون به بیرون و از شعور به تجربه است که باعث به وجود آمدن عمل اخلاقی می‌گردد.

این عمل یک حالت (ستاتیکی) ایستایی، عبادتی در خلوت، زندانی شدن در صومعه دل نیست، بلکه یک جهش زنده و حرکتی گسترده است، نقطه شروع آن در درون و نقطه نهایی‌اش در بیرون است. و هم‌چنین می‌بینیم که نیّت محدود بر این نیست که تنها به عمل می‌خواند و

(۱)- توبه (۹) آیه ۴۶: این‌ها اگر (راست می‌گفتند و) اراده داشتند که (به سوی میدان جهاد) خارج شوند، وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۱

توقّع دارد که از آن پیروی شود و بس، بلکه نیّت در درون خود چیزی هم‌چون نطفه‌ای را دارد که متولّد نشده است.

و باید هنوز به دورتر از این برویم.

یک عالمی را تصوّر کنید که انسان در آن عالم، به خویشتن پیچیده و به برخورداری از آرمان‌ها و اجرای قوانین و مقرّرات بسنده می‌کند و یا حتّی سرگرم تلاش‌های ناامیدکننده است، و با این فرض که او محکوم بر آن است که در همین محدوده بدون هیچ تفکّر و یا قدرت بر انجام کاری بچرخد و دور بزند. بنابراین؛ به کدام هدف عقلانی ممکن است آفرینش ابزاری همانند این افکار بی‌اثر و قوانین بی‌نتیجه و مقاصد مجهول را نسبت دهیم؟

آیا این به عنوان یک نمونه مثالی برای طبیعت عقلانی درست است؟ البتّه ما برخلاف آن اعتقاد داریم که هر موجودی که از نعمت عقل و خرد برخوردار است، خواسته و هدفش در روی زمین آن است که وقایع موضوعی ممکنی را بیافریند و نقش اخلاقی وی آن است که این آفرینش خود را در راه اندیشه خیر به کار ببرد تا دنیا را از مرحله‌ای به مرحله دیگر هرچه بیشتر به سمت کمال سوق دهد.

و از چیزهایی که هیچ تردیدی در آن نیست، این است که این خواسته و هدف مرکّب از تصمیم و تحقیق و چیزی که عموما به این دیده بر آن می‌نگرند؛ افزون بر این‌که به دو سلطه و نیروی متفاوت در انسان تقسیم می‌شود، وجدان اخلاقی را نیز قطعی می‌سازد که دارای وحدت فراگیر و وجودش تقسیم‌ناپذیر است. و حتّی اگر تلاش و کوشش ما در مقام اجرا و تنفیذ معوّق بماند و یا به مشکلاتی برخورد کند که نتواند حل نماید، با این همه ما از احساس این ضرورت مرکّب درونی به دور نمی‌مانیم.

و شایسته است که ما میان این دو حالت ممکن تفاوت قائل شویم:

یا این است که انتظار این دشواری‌های سخت در لحظه‌ای برای ما ظاهر می‌شود که اراده در همان لحظه به سوی تنفیذ و اجرای عمل حرکت می‌کند، و بدان وسیله عمل اراده در گهواره خفه می‌شود، زیرا این تناقض محال است که ما چیزی را اراده کنیم که اراده‌اش ناممکن است.

و یا این‌که پس از تصمیم‌گیری ما، این ناممکن بودن ناگهانی اتّفاق می‌افتد، در این صورت چه نومیدی را یک انسان فاضلی که در انتظار ارزش موضوعی بوده است که در طلب آن کوشش

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۲

فراوانی کرده، در خود احساس می‌کند!!! به راستی این لکنت سرد و خنکی که سرسختانه برای انسان پیش می‌آید و در برابر جای شرّی که او می‌خواهد مانع شود و یا محلّ خیری که امید کسب آن را دارد، گریبان‌گیر انسان می‌شود، بسیار دردناک است، به همان اندازه‌ای که تحقّق بخشیدن به آن ایده والا برایش اهمّیّت داشت و به همان مقدار خوشحالی که در او ایجاد حرارت کرده بود!

چه می‌توان گفت، جز این‌که برآورد وجدان اخلاقی در این شرایط این است که خواست او کی برآورده خواهد شد؟

و عدالت هرچه باشد، آن عفو و اغماضی را که بیننده جانبی بر او ارزانی می‌دارد، قدرت محدودی را برای طبیعت انسانی در نظر می‌گیرد، زیرا آن ناراحتی را که انسان در درون خود احساس می‌کند، یک وسیله مطمئنّی است، برای متّهم کردن خودش. به راستی که این مطلب در نظر وی به این معنی است؛ تلاشی را که او کرده است، همچنان کاستی‌هایی داشته است و گویا او می‌توانسته است، نهایت تلاش خودش را به کار ببرد تا به هدفش برسد.

ولی فرض مسئله هرچه باشد، حتّی در آن حالتی که شایسته است تا اراده پاک معوّق مانده را معذور بداریم، آیا ما این حق را داریم که در همین حالت درماندگی، نمونه عمل اخلاقی کامل را در نظر بگیریم؟

حقیقت این است که از جهت نگرش حقیقت عفو و اغماض بر ما لازم است که تفاوت درجه قائل شویم، بین ضرورت و لزوم عنصر درونی و ضرورت عنصر مادّی که بیانگر عنصر درونی است.

توضیح این‌که رضایت ارادی شرط لازم اخلاقیّت است، به‌گونه‌ای که کمترین نارضایتی و تمرّد درونی کافی است، نه تنها برای سلب ارزش از شایسته‌ترین کارها، بلکه برای جرم و خلاف جلوه دادن آن. بنابراین؛ رضایت ارادی یک ضرورت بی‌قیدوشرط و درونی است، درحالی‌که عدم تنفیذ و یا عدم مطابقت با ظاهر، علی‌رغم این‌که عمل اخلاقی را ناقص می‌کنند و عملی را که با حسن نیّت انجام گرفته ناقص جلوه می‌دهند، زیرا هردوی آنها در گرو عمل و مدیون آن نیستند، مگر موقعی که یک دگرگونی مادّی اتّفاق بیفتد و یا جهالت غیر قابل دفعی وجود داشته باشد و در این صورت ممکن است، بر این حالت نام ضرورت کمال مطلق

و یا ضرورت شرطی برای کامل ساختن مطلب اخلاقی نهاد.

ولی این مطلب چیزی جز جهت نگرش نسبی نیست، زیرا وضع اصولی یک وظیفه عمل

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۳

کاملی را می‌طلبد که انسان به صورت کلّی باید به آن پای‌بند باشد و در آن عنصر اخلاقی با عنصر مادّی درهم آمیخته باشد و هم‌چنین ملکه ابداع‌گر و تنظیم‌کننده با نیروی تحقّق‌بخش و ایجادکننده و نیز عقلی که می‌اندیشد با قلبی که پاك و خالص است و با دستی که عمل می‌کند، به هم برسند.

و پس از آن هیچ‌چیزی نمی‌ماند، جز مسئله‌ای که از این جهت خود را تحمیل می‌کند و آن مسئله این است که ما بدانیم چه وقت این زمینه مرکّب و به هم آمیخته، ارزش برابر و یا نابرابر برای این دو جزء سازنده عمل کلّی اخلاقی تعیین می‌کند، و این همان مطلبی است که بخش آینده پاسخ‌گوی آن است:

ج- برتری نیّت نسبت به عمل:

اکنون ما- اگر این تعبیر درست باشد- می‌خواهیم عملی را که براساس نیّت انجام می‌گیرد، تشریح و کالبدشکافی کنیم و بین دو مرحله درونی و بیرونی (نیّت و تنفیذ) عمل را مشخّص نماییم، وانگهی ما شرایط هر دو عنصر، و هرکدام را با نقشی که دارد، جدا کردیم تا درجه اهمّیّت ویژه آن را در ساختار اساسی تکلیف و وظیفه بدانیم.

البتّه این تعدیل، ویرانگری کلّی یا جزئی کاخ وظیفه و تکلیف را می‌طلبد، و در نهایت به ضرورت وجود این شرایط برای ساختن عمل اخلاقی کامل می‌رسیم.

جز این‌که این روشی که خود نوعی استدلال به محال است با کمک گرفتن از تحلیل تجربه اخلاقی، به طریق اولی یک جنبه منفی از مشکل را برای ما پیش می‌آورد؛ موقعی که ما آثار سوئی را مشاهده می‌کنیم که نبودن و یا انحراف یکی از این دو جزء آن را پدید می‌آورد، زیراکه از علم به طبیعت بخش ایجابی در تحقّق بخشیدن نیکی کمترین آگاهی را به ما نمی‌دهد. و به خاطر همین هدف اکنون برمی‌گردیم به وضع امور در ترکیب اوّلیّه‌شان، و از خلال ملاحظه و توجّهمان به این طبیعت دوگانه و مرکّب عمل اخلاقی در ضمن فعّالیّتی که دارد، می‌خواهیم از اقسام متفاوت نیکی که باعث می‌شود عمل اخلاقی در جهان، یا در وجود خود ما پدید آید، قیمت واقعی و حقیقی آن را تعیین کنیم.

از جمله قراردادهای عمومی است که وظایف را تقسیم می‌کنند به وظایف مربوط به خود و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۴

وظایف مربوط به دیگران (و وظایف مربوط به خدا در نهایت امر چیزی جز وظایف مربوط به خود ما نیست، زیراکه طاعت یا معصیت ما امکان ندارد که چیزی از عظمت قداست الهی را بیفزایند و یا بکاهند). و چون در اینجا نوعی از همجواری و نزدیکی بین مفهوم نیّت و مفهوم وظیفه شخصی وجود دارد، همچنان که ارتباط روشنی بین عمل ظاهری و روابط اجتماعی ما وجود دارد، پس قبل از هر چیزی ممکن است که ما به نوعی از تقسیم خصایص و ویژگی‌ها بپردازیم، به این ترتیب که برای این دو عامل درونی و بیرونی دو منطقه متفاوت از مناطق تأثیر را تعیین کنیم، و از اینجا به یک ارزش برابر تقریبی برای نیّت و عمل برسیم، هرچند که این ارزشیابی از دو دیدگاه مختلف متفاوت است: نیّت نقش خودش را در اثبات و استحکام طهارت قلب و شرافت نفس دارد و در یک کلمه در کمال ذات ایفا می‌کند. و نتیجه عمل نیز تأمین زندگی گوارا برای دیگر انسان‌ها و رشد و بالندگی آن است.

این روش نظری چه‌بسا از دو جهت اشتباه باشد، زیراکه از جهتی ما فراموش کرده‌ایم که وظایف اجتماعی‌مان تنها منحصر در اعمال

ظاهری ما نیست، چنان‌که وظایف شخصی ما نیز محدود به اعمال درونی ما نیست: زیراکه موظّفیم همسایه‌هایمان را دوست داشته باشیم و به آنها حسد نورزیم، و یا آنها را کوچک نشماریم و ما وظیفه داریم که زندگی خودمان را پاس بداریم و وسایل زندگی روزانه‌مان را شرافتمندانه تأمین نماییم، و هزینه‌های زندگی‌مان را عاقلانه توزیع کنیم، بدون ولخرجی و اسراف و یا حرص و آز ... و از سوی دیگر، در اینجا ممکن است در مورد رابطه مستحکمی که بین نیّت و عمل در تمام شرایط، و به مناسبت تمام وظایف، هرچه باشد، وظایف روحی یا جسمی که ثابت کردیم، مخالفت و انکاری پیش آید. حقیقت مطلب آن است که حتّی در وقتی که برای خودمان می‌کوشیم تا صفات اخلاقی خاصّی را بهبود بخشیم، وظیفه داریم که بین دو لحظه متفاوت- لحظه تصمیم به شروع در آن امر مهم به لحاظ این‌که یک امر شرعی است، و لحظه قرار دادن تصمیم در جای تنفیذ و اجرا- را از هم تفکیک کنیم.

ازاین‌رو، صحیح نیست که در هر نوع بررسی کاملی به نقش مثبت نیّت روی تقارن عنصر روحی با عنصر جسمی، مقارنت جسم و جان، طبق معمول بسنده شود، بلکه باید رابطه بین ملکه تصمیم‌گیری و بین قدرت بر تنفیذ را در هر دو جنبه درونی و بیرونی، در نظر بگیریم.

و هرچه جریان مربوط به تقارن عمل قلبی و حرکت بدنی باشد، بی‌تردید اخلاق اسلامی

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۵

واقعیّت قلبی را بر نمود حسّی آن غلبه می‌دهد. و حقیقت مطلب این است که قرآن کریم غالبا بر نقش دو عامل به همراه هم در آیات زیادی اصرار می‌ورزد: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً.» «۱» و «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا.» «۲» و «وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ.» «۳» و می‌گوید «وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ.» «۴»، «وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعى لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً.» «۵».

ولی علاوه بر این‌که نمی‌بینیم قرآن مجید به‌طور مطلق عمل نیکی را که از ژرفای قلب نشأت نگرفته است، بستاید، بیشتر وقت‌ها می‌بینیم به‌طور خاص عمل قلب را تنها ابراز می‌دارد، چه به لحاظ ارزش ذاتیش: «أُولئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى » «۶»، «فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ.» «۷»، و چه به لحاظ این‌که شرط اصلی برای تسلیم نهایی است: «وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ.» «۸»، «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.» «۹».

البتّه ما این امتیاز را می‌یابیم و در حدیث شریف به‌طور ویژه، و در عبارات مفسّران، به‌طور فراوان بر موضع جنبه درونی داده شده است که در این زمینه با صراحت بیشتر آمده است. و ما به عنوان مثال اصطلاح «تقوی اللّه» را در نظر بگیریم که تمام احکام قرآنی در پیرامون این اصطلاح به‌وفور دور می‌زند که بیش از دویست و بیست مرتبه در قرآن کریم ذکر شده است.

هدف قرآن مجید با این لفظ موضع اطاعتی است که فرمان الهی را گرامی می‌دارد و حرمت می‌نهد، و به این معنی است که این فرمان شنیده شده و در گسترده‌ترین مفاهیمش به جان و

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۶۲: آنها که به خدا و روز قیامت ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۱۸: کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند.

(۳)- انعام (۶) آیه ۱۲۰: گناه آشکار و پنهان را رها سازید.

(۴)- انعام (۶) آیه ۱۵۱: به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان.

(۵)- اسراء (۱۷) آیه ۱۹: امّا کسی که آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را در این راه به کار ببندد، درحالی‌که ایمان داشته باشد، این سعی و تلاش او مورد قبول خداوند خواهد بود.

(۶)- حجرات (۴۹) آیه ۳: کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده است.

(۷)- حجّ (۲۲) آیه ۳۲: این از تقوای دل‌هاست.

(۸)- ق (۵۰) آیه ۳۳: با قلبی پرانابه در محضر خدا حاضر شود.

(۹)- شعراء (۲۶) آیه ۸۹: مگر کسی که به حضور خدا بیاید، درحالی‌که قلب سلیم (سالم از هرگونه شرک و آلودگی به گناه) داشته باشد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۶

دل پذیرفته شده است: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی » «۱»، و به‌ویژه موقعی که در کنار امر تحریمی و در برابر نیکوکاری قرار می‌گیرد: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ.» «۲».

این اصطلاح در هر دو حالت غالبا به نظر می‌رسد که هدفش اطاعت کاملی است که دو نیروی جسمی و اخلاقی در آن شرکت دارند، و لیکن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با تمام وضوح و صراحت روی عامل قلبی تکیه کرده و آن را به عنوان این‌که جوهر فضیلت است، مشخّص نموده و می‌فرماید، «همانا تقوا اینجاست.» «۳»، با اشاره به سینه مبارکش، سه مرتبه سخنش را تکرار کرد. درحالی‌که پس از آن گروهی از علمای اخلاق، مانند حکیم ترمذی و غزالی آمده‌اند و بر همان راه و روش حرکت کرده‌اند و از این عنصر درونی تعریف دقیقی برای تقوا نموده‌اند، و حکیم ترمذی می‌نویسد: «تقوا پاکی دل و پاکیزگی سینه است از آنچه در مورد آزار و تحقیر مردم و کم‌توجّهی به آنان و جانبداری از حالات ایشان و خیرخواهی نسبت به آنان و یاری آنها در راه بندگی خدا و برانگیختن آنها بر نیکی‌ها و نه تنها دعوت کردن آنها به سمت خوبی‌ها، که از آغاز کتاب تا اینجا گفتیم. بنابراین؛ صاحب تقوا به منزله مردی است که از حمّام بیرون آمده و خودش را از پلیدی‌ها و چرک‌ها پاک کرده و لباس سفیدی پوشیده است و هرگاه غباری مشاهده کند و یا بادی بوزد، به‌طور کامل از سر و صورت و لباسش مواظبت می‌کند که مبادا گردی بنشیند.» «۴».

امام غزالی می‌گوید: «تقوا صفت دلی است که از علاقه به دنیا جدا شده و دنیا را به خاطر خدا

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۸۹: بلکه نیکی آن است که تقوا پیشه کنید.

(۲)- مائده (۵) آیه ۲: باید دست اتّحاد در راه نیکی‌ها و تقوا به یکدیگر بدهید، نه این‌که همکاری بر گناه و تعدّی بکنید.

(۳)- ر ک: صحیح مسلم: ۴/ ۱۹۸۶، حدیث ۲۵۶۴؛ بحار الأنوار: ۷۰/ ۱۹۹؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۳۲۵؛ الجرح و التّعدیل: ۹/ ۳۷۵، حدیث ۱۷۳۷؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۵۲ و ۴/ ۱۷۲؛ مکارم الأخلاق: ۴۶۹؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۲۴۹؛ مسند احمد: ۲/ ۲۷۷، حدیث ۷۷۱۳ و ۸۷۰۷؛ شعب الأیمان: ۵/ ۲۸۱، حدیث ۶۶۶۰؛ فتح الباری: ۱۰/ ۴۸۳؛ الدّیباج: ۵/ ۵۰۸، حدیث ۲۵۶۴. و در بعضی منابع آمده است: «سه مرتبه به سینه مبارکش اشاره کرد.».

(۴)- ر ک: حکیم ترمذی، الأکیاس، و المغترین: ص ۹۹- ۱۰۰، از آثار خطی شماره ۱۰۴، تصوّف در کتابخانه ظاهریّه دمشق، البتّه مؤلّف نقل به مضمون کرده است، ولی ما به اصل متن مراجعه کردیم و عین عبارت آن را آوردیم، و چه‌بسا عبارت ترمذی: «آنان را به خیرات مبعوث کنی و دعوت به آن ننمایی.» بر خواننده و اهل معنی مشتبه گردد که: پرهیزگار، مردم را با عملش به خیرات وامی‌دارد و بر آن برمی‌انگیزد! و تنها به دعوت زبانی بسنده نمی‌کند (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۷

ایثار کرده است.» «۱».

و عجیب به نظر می‌رسد که ما قبل از هر چیز جنبه ذاتی وظیفه را سرآغاز قرار دادیم، درحالی‌که آن جنبه‌ای است که جز یک مرحله دوری از مراحل نیکوکاری چیزی به حساب نمی‌آید. و واقعیّت این است که من نمی‌توانم زندگی همسایه‌ام را نجات بخشم و یا به صرف علاقه قلبیم به او حقّ او را به‌وفور در زندگی گوارایی ادا کنم. این یک مطلب درستی است. ولی اوّلا بر من واجب

است که بیش از حد درباره نقش نتیجه نهایی ادای تکلیف مبالغه نکنم. بدیهی است که این نتیجه نهایی تنها از کوشش اخلاقی ما و یا از فعّالیّت بدنی ما نشأت نمی‌گیرد، بلکه همیاری مجموعه بزرگی از شرایط طبیعی و حتّی فوق طبیعی را می‌طلبد. و در این صورت است که تکلیف ما در تنگ‌ترین حدود محدود می‌گردد، و بر استعمال وسایلی محدود می‌شود که در حوزه اختیار ماست و لازم نیست که به آخرین حد برسد. و از این‌روست که عقل و قلب و بدن همگی برای ما به صورت وسایلی درمی‌آیند با تفاوت در دوری و نزدیکی نسبت به مرحله نهایی که خیر موضوعی در آن تجسّم می‌یابد.

حقیقت مطلب آن است که عمل و تلاش مادّی ممکن است که نزدیک‌ترین مراحل این فاصله در نظام زمانی محسوب شود. جز این‌که این قرب زمانی به‌طور مشخّص هیچ نقشی را در سرنوشت اخلاقی ما ایفا نمی‌کند، مگر این‌که برهانی باشد بر برخورداری از یک سبب مستقلّی نسبت به فاصله زمانی قبلی.

امّا در حالت عکس باید اندازه‌گیری ما متفاوت باشد تا آنجا که با این پیشینه‌ای که وجود و هویّت تمام این مجموعه سببی را برملا کرده، ارتباط دهد.

به عبارت دیگر: هرگاه عنصر اخلاقی روی عنصر مادّی تأثیر فعّالی- چه اثر خیر و یا شر- داشته باشد، این تأثیرگذاری دلیل بر آن است که باید اوّلی را بر این آخری مقدّم بدارد، هرچند که این یکی در ارتباط با نتیجه مباشرت بیشتری دارد، و هم‌اکنون این تنها روشی است که در اخلاق اسلامی بدان وسیله به اشیاء می‌نگرند.

واقع مطلب آن است که دو لحظه فعّالیّت ما به مجرّد رابطه توالی زمانی و پشت سر هم

---

(۱)- ر ک: احیاء العلوم غزالی: ۴/ ۳۵۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۸

بودن آن دو لحظه در درون این فعّالیّت تجسّم نمی‌یابند، بلکه با این چشم به آنها نگاه می‌کنند که همچون ارتباط سبب به نتیجه باهم ارتباط دارند، و کوتاه‌نظران- یعنی آنها که به دورتر از سبب مباشر نگاه نمی‌کنند- کسانی هستند که تمام ارزش و امتیاز را در ایجاد نتیجه به نزدیک‌ترین عوامل نسبت می‌دهند. ولی آیا شخص خطا نکرده است، وقتی که در ارزشیابی نقش ابزار در تمدّن جدید زیاده‌روی کند، حتّی در مقدّم داشتن آن ابزار بر عقلی که آن را اختراع کرده و بازویی که آن را می‌چرخاند و اراده‌ای که آن را مرتّب می‌کند و در حالات مختلف آن را جهت می‌دهد؟

بر همین مقیاس روی نقش ابزار بشری که از گوشت و استخوان فراهم شده، قضاوت کن! زیراکه سلامت دل سلامتی جسم را تأمین می‌کند- چنان‌که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده است- چه در جنبه مادّی و یا در جنبه اخلاقی آن، در روایتی که نعمان بن بشیر از آن حضرت نقل کرده، می‌فرماید: «بدانید که در بدن انسان قطعه گوشتی است که اگر درست باشد، تمام بدن درست است و اگر فاسد باشد، تمام بدن فاسد است، بدانید که آن قطعه همان دل است.» «۱».

و نیز فرموده است: «دل پادشاهی است که سربازانی دارد (یا اعضای بدن سربازان آنند)، اگر پادشاه صالح باشد، سربازانش صالح خواهند بود و اگر پادشاه فاسد باشد، سربازانش فاسد خواهند بود.» «۲».

حکیم ترمذی در دنبال حدیث می‌افزاید: «و همچنین دل هرگاه فاسد باشد، نباید نماز، روزه و عمل اعضا و جوارح شخص تو را بفریبد، زیرا اگر تمام جوارح او آراسته به انواع طاعت‌ها باشد و سپس این طاعات جوارحی ادامه یابد و مدّت‌ها بر این حال بگذرد و جوارح و اعضای بدن بر طاعات آمیخته گردند، ولی در دل آن شخص سرمایه‌ای نباشد که بر اعضا و جوارح یاری

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۲۸، حدیث ۵۲؛ بحار الأنوار: ۵۸/ ۲۳؛ صحیح مسلم: ص ۱۵۹۹؛ سنن دارمی: ۲/ ۳۱۹، حدیث ۲۵۳۱؛

سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۳۱۸، حدیث ۳۹۸۴؛ حلیهٔ الأولیاء: ۴/ ۳۳۶؛ منیهٔ المرید: ص ۲۲۴؛ تهذیب الکمال: ۲۹/ ۴۱۲؛ المدوّنهٔ الکبری: ۸/ ۴۴۱؛ شرح کلمات امیر المؤمنین، عبد الوهّاب: ص ۶۶.

(۲)- ر ک: الجامع الصّغیر: ۲/ ۱۹۷، حدیث ۵۷۵۲ و ۶۱۹۱، روایت مذکور همان روایت سیوطی است. (مترجم عربی) ر ک: الجامع معمر بن راشد: ۱۱/ ۲۲۱؛ شعب الایمان: ۱/ ۱۳۳؛ نوادر الاصول فی احادیث الرّسول: ۲/ ۱۹۳؛ فیض القدیر: ۴/ ۵۳۸؛ المصنّف عبد الرّزاق: ۱۱/ ۲۲۱، حدیث ۲۰۳۷۵؛ کنز العمال: ۱/ ۲۴۰، حدیث ۱۲۰۵؛ میزان الأعتدال: ۱/ ۵۷۸، حدیث ۲۱۹۵؛ الکامل ابن عدی: ص ۲۱۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۳۹

رساند، اعضای بدن معطّل و دلفریفته خواهند ماند، و در نتیجه این پدیده ظاهری چه کفایتی روی جوارح دارد! ولی هرگاه دل بی‌نیاز باشد، امّا اعضا و جوارح معطّل و بیکار، با کمترین حرکت از جانب دل اعضا و جوارح خیر و نیکی فراوانی خواهند داشت.» «۱».

این بود آن جنبه‌ای که در انجام خیر موضوعی به عمل درونی مربوط می‌شود، بنابراین عمل باطنی تنها یک شرط ضروری برای خیر و نیکی نیست، بلکه سبب مؤثّر به وسیله عمل ظاهری است که آن عمل ظاهری جز یک مکمّل و انعکاس برای عمل درونی نمی‌باشد.

علاوه بر این؛ اوامر قانون اخلاقی، تنها هدفش این نیست که عدالت را در دنیا برقرار کند، بلکه همین‌طور هدفش بالا بردن ارزش شخصیّت ما در حدّ بالاتر از اشیای زمینی و زندگی حیوانی است.

و عمل درونی از جنبه نگرش عمومی چیزی جز یک وسیله دور و سبب غیر مباشر نیست. و از این جنبه نوین یا خود به ذات خویش هدف و غایت است، و یا این‌که آخرین مرحله در سلسله سببیّت است. بنابراین به هدف نهایی اتّصال و ارتباط پیدا می‌کند که بدان وسیله هدف تکلیف به‌طور کامل تحقّق می‌یابد.

البتّه بیان این موضوع به این معنی نیست که تلاش مادّی تنها در همین نقطه مورد نیاز است، ولی نقش آن تغییر می‌کند و یا به عبارت دقیق‌تر: نقش آن دوگانه می‌شود؛ پس به جای این‌که نتایج آن تنها به بیرون متمایل باشد، همزمان به درون حلقه می‌زند تا استعدادهای فطری ما را تقویت کند و بر اصالت بخشیدن آنها بیفزاید.

آیا قرآن کریم تأکید نکرده است که نیکوکاری باعث آرامش روح است، خدای تعالی می‌فرماید: «یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ.» «۲»، و انسان را پاک می‌کند و بر ارزش او می‌افزاید: «تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها.» «۳». و این اثر همه اعمال صالحه است، همان‌طوری که امام غزّالی گفته است. بنابراین؛ هدف اساسی از اعمال نیک، دگرگون‌سازی اوصاف روحی و

---

(۱)- ر ک: ترمذی، جواب المسائل: ص ۱۹۵- ۱۹۶، مؤلّف کتاب خلاصه مطلب را نقل به مضمون کرده است- (مترجم عربی).

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۶۵: و مثل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و استوار کردن (ملکات عالی انسانی) در روح خود انفاق می‌کنند.

(۳)- توبه (۹) آیه ۱۳: تو با این کار آنها را پاک می‌کنی و نموّ می‌دهی.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴۰

روانی ماست: «نباید گمان ببرید که هدف از پیشانی گذاشتن بر زمین (و سجده شما) از آن جهت که ارتباطی بین پیشانی و زمین است، بلکه از آن جهت است که به حکم عادت باعث استواری صفت فروتنی در دل می‌شود، زیرا کسی که در خود تواضع را دریابد و هرگاه اعضا و جوارحش آرام گیرد و شکل و صورت اعضا نیز با شکل متواضعانه آن، تواضع را تأیید کند، و کسی که در

دلش نسبت به یتیم احساس دلسوزی کند و دست نوازش بر سر یتیم بکشد و او را ببوسد، رقّت قلبش را تثبیت کرده است.»، و پیش از این می‌گوید: «و هرگاه اصل میل به معرفت پیدا شود و به وسیله عمل به مقتضای میل و مواظبت بر آن تقویت گردد؛ که مواظبت بر مقتضای صفات قلبی و اراده آن به وسیله عمل به منزله قوت و غذا برای آن صفت است تا آنجا که آن صفت می‌جوشد و بدان وسیله نیرو می‌گیرد ... ولی اگر خلاف مقتضای میلش عمل کند، آن میل، ناتوان می‌گردد و درهم می‌شکند، و چه‌بسا نابود شود و از بین برود، بلکه آن شخصی که به صورتی زیبا (به‌طور مثال) نگاه می‌کند، و به‌طور طبیعی میل ضعیفی به سمت او پیدا می‌کند، اگر به دنبال آن میل برود و به مقتضای آن عمل کند و نگاهش را ادامه دهد و همنشینی و معاشرت و گفتگو داشته باشد، میلش را تا آنجا تأکید کرده که جریان آن از اختیارش بیرون رود و دیگر نتواند از دست آن خلاص شود، ولی اگر از ابتدا جلو نفس را بگیرد و برخلاف میلش عمل کند، هر آینه مثل جلوگیری از قوت و غذای صفت میل است و هرگز چنان حالتی تثبیت نمی‌شود، مگر با مواظبت بر اعمال طاعت و بندگی و ترک گناهان به وسیله اعضا و جوارح، زیرا بین اعضا و جوارح و بین قلب، علاقه و ارتباطی است، به حدّی که هرکدام از آنها از یکدیگر اثرپذیری دارند. بنابراین؛ قلب و دل مقصود است و اعضا و جوارح ابزار رساننده به مقصود.» «۱».

این تحلیل شتاب‌زده‌ای برای ارتباط و وابستگی بین عنصر درونی و عنصر بیرونی به مفهوم اسلامی، و نقش هریک از آنها در هر نوع عمل اخلاقی تام و تمام بود، و ما در خلال این تحلیل توانستیم شاهد نوعی حرکت دوری باشیم، که ابتدا از مرکز به سمت محیط پیش می‌رود تا در شکل خیر موضوعی تجلّی کند. و سپس از محیط دوباره به سمت مرکز فرود آید تا به خیر شخصی مبدّل گردد.

---

(۱)- ر ک: احیاء العلوم الدین، غزّالی ۴/ ۳۵۶- ۳۵۷، چاپ حلبی.

و لیکن گاهی به ما می‌گویند: هرچند کنش و واکنش عمل نقطه آغازشان متفاوت است، امّا در تبادر ذهنی یکسان هستند، در این صورت این تفاوتی که می‌خواهید بدان وسیله روش عمل درونی را مشخّص کنید، برای چیست؟

در پاسخ می‌گوییم: هرگز این دو نقش نظیر هم نیستند، زیراکه عامل درونی در اهمّیّتش به جایی می‌رسد که با وجود آن اهمیّت، تحقّق مادّی عمل به‌طور مطلق به خاطر وجود اخلاقیش وامدار آن می‌گردد، درعین‌حال اثری که جنبه مادّی عمل روی جنبه اخلاقی آن، در ارتباط با هم می‌گذارد، چیزی جز مکمّل و رکنی از آن نیست که ممکن است در صورتی که لازم باشد، از آن بی‌نیاز گردد. بنابراین؛ عمل درونی این امکان را دارد که تا حدّ زیادی خودکفا گردد «۱».

و در اینجا یک تفاوت دیگری نیز وجود دارد که کم‌اهمّیّت‌تر از تفاوت قبلی نیست و آن این است؛ کوشش ظاهری ما که مرحله رابط و واسطه بین ما و مردم است، و به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به چیز دیگری در بیرون و یا درون از نقش خودش کمتر تجاوز می‌کند. درعین حال که عمل قلبی می‌تواند وسیله‌ای با جنبه فاعلی به خاطر خیر مردم باشد؛ همزمان و در هر حال، یا در ذات خود هدف و غایت است و یا سبب مباشر و رساننده به این نتیجه و غایت از آن جهت که جوهر و حقیقت خیر شخصی ما محسوب می‌شود.

و بدین وسیله عیب همه نظریّات دیگری را می‌بینیم، که بر این عقیده‌اند از خصوصیات عمل اخلاقی آن است که متوجّه هدف معیّن خاصّی می‌گردد، چه انسان آن را در درون خودش نگه دارد، و یا این‌که تنها برای اهداف بیرونی بیگانه و غیری به کار بندد.

البتّه ما قبل از هر چیز شروع کردیم به جداسازی بین دو لحظه: لحظه نیّت و لحظه عمل در فعل اخلاقی کامل و در این راستا بین عمل درونی و بیرونی را تفکیک کردیم. و تاکنون ویژگی اخلاق اسلامی را که همان برتری در تلاش اخلاقی درونی باشد، یادآور

شـدیم و هـدف مـا به‌طور نسبی میسّر گردیـد، به خـاطر وفور نصوصـی که این حقیقت را ثـابت می‌کرد و نیز به خـاطر طبیعت خود موضوع. و اکنون می‌خواهیم بدانیم اگر رابطه منظّمی در اخلاق اسلامی بین نیّت و عمل به طور کلّی وجود دارد، چگونه است.

---

(۱)- شاید نظر مؤلّف همانند برخی دیگر این باشد که نیّت از اهمّیّت بیشتری نسبت به عمل برخوردار است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴۲

پس نیّت ارزش و امتیـازی نسبت به عمل ظاهری دارد و آن امتیاز به‌طور منطقی از رابطه تـدریجی به دست می‌آیـد که برقراری آن بین قلب و جسد قبلا گذشت. ولی آیا ممکن است که این امتیاز در مواجهه عملی نیز برای نیّت ثابت گردد؟

برای مـا دراین‌بـاره جز یک عبارت تنها وجود نـدارد و آن حـدیث مشهوری است، علی‌رغم سـندی که طبرانی «۱» و بیهقی بر آن اعتماد کرده‌انـد تا به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم برسانند امّا سـند قوی نمی‌باشد، و حدیث این است: «نیّت مؤمن بهتر از عمل اوست و عمل منافق بهتر از نیّت او» «۲».

ابو طالب مکّی پس از این‌که این عبارت را نقل کرده، می‌گوید: این عبارت را به ده صورت تفسیر کرده‌اند که همه آنها مورد قبول است، و غزّالی در کتـاب احیـاء العلوم بیشتر این تفسیرها را آورده و همه آنهـا را به‌جز یکی رد می‌کنـد، تنهـا یکی را که بـا هـدف واقعی شرع اسلام تطبیق دارد، می‌پذیرد. و از بین تفاسیری که مردود می‌شمارد، این است که می‌گوید: «گاهی گفته می‌شود: نیّت به تنهایی بهتر از عمل بدون نیّت است. و همین‌طور است، ولی بعید است که مقصود حدیث این باشد. زیراکه عمل بدون نیّت، و یـا از روی غفلت هیـچ‌چیزی نـدارد، درحالی‌که نیّت تنها خیر است» و ادامه داده می‌گویـد: «بلکه مقصود حـدیث این است که هر طـاعتی بـه وسیله نیّت و عمـل سامـان می‌گیرد، و نیّت از جمله خیرات است و عمـل نیز از جمله خیرات است، و لیکن نیّت از جمله طاعـات بهتر از عمل است، یعنی برای هرکـدام از آنها اثر مورد توجّهی است، و اثر نیّت بیشتر از عمل است. بنابراین؛ معنای حـدیث چنین است: نیّت مؤمن از جمله طاعت است و بهتر از عمل اوست که آن نیز از جمله طاعت اوست.» «۳».

و ما نیز با غزّالی بر رجحان این تفسیر موافقیم، و لیکن چون استدلال او را پی می‌گیریم، می‌بینیم در حلّ مشکل موجود کمکی به ما نمی‌کند و در حقیقت غزّالی به این جنبه مشترک

---

(۱)- این روایت طبرانی از قول سهل بن سعد ساعدی، روایت مرفوعه است (مترجم عربی).

(۲)- ر ک: کشف الخفاء و مزیل الإلباس عمّا اشتهر من الأحادیث علی السنة النّاس، محدّث عجلونی: ۳/ ۴۳۰، حدیث ۲۸۳۶، مکتبه قدسی (مترجم عربی). ر ک: الفردوس بمأثور الخطاب: ۴/ ۲۸۵، حدیث ۶۸۴۲؛ فقه الرّضا: ص ۳۷۸؛ السّنن الصّغری: ۱/ ۲۰، حدیث ۴؛ کافی شیخ کلینی: ۲/ ۶۹، حدیث ۲؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۶۱؛ بحار الأنوار: ۷۰/ ۲۱۲، حدیث ۴۰؛ المعجم الکبیر: ۶/ ۱۸۵، حدیث ۵۹۴۲؛ المحاسن: ص ۲۶۰، حدیث ۳۱۵؛ شرح زرقانی: ۱/ ۳۴۵؛ علل الشّرایع: ص ۵۲۴، حدیث ۲؛ فیض القدیر: ۲/ ۴۵؛ امالی طوسی: ۲/ ۶۹.

(۳)- ر ک: احیاء علوم الدّین، غزّالی: ۴/ ۳۵۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴۳

مورد قبول از جنبه نظر خاصّ‌ی بسنده می‌کند، به این معنی که آخرین هدف مورد توجّه شـرع اسلام، سلامت نفس است، و تا وقتی که سـلامت نفس باقی است، چیزی جز وسایل رسیدن به این هـدف مورد توجّه نمی‌باشـد. و ما می‌گوییم: بایـد هم‌چنین باشـد!! ... ولی اگر این رجحان نسبت به اعمال بـدنی درست باشد، این حرف درستی است، ولی آیا در مقابل قلبی نیز همین‌طور است؟ و آیا نیّت از حقیقت تلاش درونی بهتر است یا نه؟ و اگر بهتر باشد، چرا بهتر است؟ این‌ها را دیگر غزّالی نگفته است.

و علی‌رغم تناقضی که در تأکید و تأیید این نظریّه به چشم می‌خورد، باوجود این ما می‌بینیم از چیزهایی که ممکن است اثبات کرد، اوّلا: چون شارحان حدیث ما را بر این گمان واداشته‌اند که این جنبه نظر فقه اسلامی است، بدون رجوع به این عبارت که سندش به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ضعیف است، بلکه با رجوع به سخن دیگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که سندش مشهورتر و محکم است که فرمود: «همانا اعمال در گرو نیّت‌هاست.» «۱»، می‌گویند: «تمام اعمال، اقوال و افعال واجب و مستحب خواه کم و یا زیاد که از مکلّفان مؤمن با نیّت صادر می‌شود، صحیح است و یا اسقاط تکلیف می‌کند. بنابراین؛ هیچ عملی بدون نیّت پذیرفته نیست، مگر آن اعمالی که دخالت نیّت در آن محال است، مانند خود نیّت و خداشناسی، زیراکه نیّت در این‌ها محال است.» ...، و چه‌بسا به حرکت نفس، نام عمل را اطلاق کرده‌اند، بنابراین می‌گویند: «عمل عبارت است از پدید آوردن چیزی، خواه قولی، یا فعل بدنی و عضوی و یا قلبی و درونی باشد.» «۲».

اکنون ببینیم چگونه این نظریّه را تجویز می‌کنیم؟ آیا این تناقض نیست که در اخلاق چیزهایی را اثبات کنیم که ارزشی بالاتر از ارزش ذات عمل اخلاقی دارند؟

به راستی که طرح مسئله به این نحو، کم‌بها دادن و انحراف از آن است. بنابراین؛ آنچه را که ما ادّعا می‌کنیم این است که در عمل زمینه‌ای برای جداسازی بین دو مرحله متفاوت وجود دارد، به این ترتیب که پیش از آنکه به یک عملی ملتزم شویم. سزاوار است که مبدأ آن را پیدا کنیم و روشی برای آن داشته باشیم، و وسایلی را برای آن فراهم نماییم و هدف آن را مشخّص کنیم. و در یک کلمه: شایسته است پیش از اجرای یک عمل آن را به شریعت پیوند دهیم.

---

(۱)- سند و منابع این حدیث در قبل گذشت.

(۲)- ر ک: ارشاد السّاری، قسطلانی: ۱/ ۵۲- ۵۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴۴

بنابراین؛ جنبه شرعی، شرط صحّت عمل و جلوتر از جنبه اجرای عمل در بعد اخلاق و یا در سیاست است.

و هرگاه نقش نیّت خوب، به‌طور خاص نقش گزینش صحیح است، از آن جهت که یک نیکی اخلاقی است، پس معنای این سخن چنین خواهد بود که نیّت وابسته به تکلیف است، از آن جهت که تکلیف است و به‌طور صریح این صفت را داراست.

هر تلاشی تا وقتی که وارد قلب و نیّت نشود و با قانون و شرع مطابقت ننماید، به ذات خود تلاشی منحرف و مبهم است، خواه متّصف به صفت قداست و یا ناپاکی و پلیدی، یا طاعت و معصیت، خوب یا بد و یا بی‌حساب و به پیروی از روشی که منظور نظر شخص است انجام پذیرفته باشد. علمای اخلاق اسلامی، حتّی فقهای امور عبادی از دیرزمان روی این نظریّه پافشاری داشته‌اند، همان‌طوری که حدیث متواتر بدون تردید از قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معنایی جز این ندارد. و بر این اساس، آنچه در مورد مشتبه شدن اعمال ظاهری صادق است، به‌طور کامل بر تلاش‌های باطنی ما نیز صادق است. بنابراین؛ موقعی که انسان از امر شرع غافل است، سپس در برابر خود این احساس را دارد که انگیزه‌ای او را بر این واداشته تا از خودش بخواهد که در این دنیا از منافع خوددوستی به دور و دوستدار خویشاوندان بوده و کرامت و اخلاص برای انسانیّت را بطلبد. به این ترتیب لازم است تا به وسیله این احساسات ارزشمند فریفته نشود زیرا این کششی که ما در خود احساس می‌کنیم؛ این علاقه بر تحسین صفت خودمان، چه‌بسا به خاطر تأثیر نوعی از ندای فطری، و یا به خاطر عشقمان به کمال و یا به مجرّد رغبت و علاقه‌مان در ارتباط با توانایی خلّاقه‌ای که داریم، بر ما فرض شده است و یا به خاطر آنکه برای خودمان به نوعی از همسانی پاک و پاکیزه در رفتار ظاهری‌مان برسیم و بدان وسیله مطمئن شویم که ما در برابر مردم یا به خاطر عوامل و اسباب دیگری با خلوص کمتر یا بیشتر هرگز نمی‌لغزیم.

نیّتی را که در انجام این عمل به همراه دارم که به تلاش درونی من معنی می‌دهد؛ همان نیّتی که با عمل به صفت نوعی‌اش

هماهنگ است و با نشان خاصّ خود آن عمل را مشخّص می‌کند. به راستی که این نیّت رگ و ریشه عمل و حیات آن است، و شبیه‌تر به روح روح است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴۵

د- آیا نیّت تنها کافی است؟

ما به‌طور متوالی سه حالت را مطرح کردیم:

در حالت اوّل: عمل بدون نیّت انجام می‌گیرد، این حالت بطلان اخلاقی است.

در حالت دوم: عمل و نیّت هر دو در کار است، ولی برخی کاستی‌ها بر آنها عارض شده است، در آن صورت یا نیّت بد است که این حالت غیر اخلاقی است، و یا این‌که عمل مطابق نیّت نیست، این حالت انحراف است که احتمال پستی و یا بخشش می‌رود.

در حالت سوم: عمل و نیّت هر دو وجود دارد و هم‌سو و مطابق که حالت اخلاقی کامل با برتری نیّت می‌باشد.

امّا حالتی که باقی مانده، نقطه مقابل حالت اوّل است و آن حالتی است که نیّت اخلاقی تنها و بدون تبیین به وسیله عمل در نظر گرفته شود، یعنی نیّت بتواند نقش فعل اخلاقی تکامل یافته‌ای را ایفا کند، در این صورت از خود می‌پرسیم؛ یعنی چه که نیّت خودکفا باشد؟

نخست باید دو معنایی را که واژه نیّت [noitnetnI] دارد، یادآور شویم. آنها معانی هستند که علمای اخلاق به تفاوت بین آنها همّت گمارده‌اند. گاهی این واژه، احیانا به معنای عزم راسخ می‌آید، که جز در برابر گردنه واقعی سخت و صعب العبوری متوقّف نمی‌شود، ولی بیشتر وقت‌ها مقصود از این واژه در مرحله تدبّر و تردّد، علاقه و یا گرایش مشروعی است. «۱».

ما نیازی نداریم که به ارزیابی معنای دوم بپردازیم، زیرا انسانی که وسیله عادات نرم خود گره خورده و کسی که نمی‌خواهد مشکلاتی را که سر راه هر نوع کوشش خوبی سبز می‌شود، درهم بشکند؛ انسانی که از هر وسیله متزلزل‌کننده آسایش، مانعی می‌سازد، این انسان بدیهی

---

(۱)- محاسبی در کتاب «الرّعایة لحقوق اللّه»، تحقیق دکتر عبد الحلیم محمود و طه عبد الباقی سرور، می‌گوید: نیّت دو نوع است: یکی این‌که قصد خلوص داری و از عمل خود چیزی جز خدا را در نظر نمی‌گیری و نیّت می‌کنی که برخیزی و نماز بخوانی و روزه بگیری و خدای تعالی را نافرمانی نکنی، و اگر معصیتی پیش آمد، آن را از خوف خدا ترک کنی، این اراده، همان نیّت تو و همان نیّت خدای عزّ و جلّ است.

و معنای دیگر نیّت آن است که تو می‌خواهی، یا دوست داری که مخلص باشی، ولی اخلاص را از دست داده‌ای، دوست داری که روزه بگیری، ولی نیّت تو روزه‌خواری است، ما یلی نماز بخوانی، ولی تنبلی می‌کنی و یا سرگرمی دنیوی تو را از نماز بازداشته است، و دوست داری که از خوف خدا گناه نکنی، ولی نفس امّاره اجازه توبه را نمی‌دهد، این نوع اراده، دوستی و علاقه تو نسبت به چیزی است.»- (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴۶

است که حق ندارد از برخورد عاطفی‌اش با اعمال خوب به مانند یک صفت اخلاقی پسندیده، و یا هم‌چون پوزشی قابل قبول از ناتوانی خویش، بهره‌مند گردد.

و در این نقطه از روشی استفاده می‌کنیم که قرآن کریم در مورد برخی از کسانی که از هجرت از مکّه به مدینه تخلّف کردند، بدان وسیله حکم کرده است، از این گروه خواسته شد که شهرشان را ترک کنند، چون دشمن در آنجا سیطره افکنده بود، از آنها

خواستند که به برادران مسلمانشان که به مدینه هجرت کرده بودند، ملحق شوند، ولی آنها این دعوت را نپذیرفتند و آنها به این دلیل در جای خودشان ماندند که در زمین مستضعف می‌باشند، ولی قرآن مجید به دنبال آن می‌فرماید: «أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِیراً.» «۱»، آن‌گاه از این جمع استثنا می‌کند و می‌فرماید: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا فَأُولئِکَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُوراً.» «۲».

همان‌طوری که حدیث نفس‌ها و میل طبیعی که شخص در برابر لذّت معیّن حسّی و یا خیالی احساس می‌کند، بهره بیشتری از نیّت خوب جاهلانه ندارد. بنابراین؛ تمام این‌ها نسبت به ما- تا وقتی که اراده قطعی بر آنها نداریم- عملی را به وجود نمی‌آورد که ما را از آن مؤاخذه کنند.

رسول خدا در روایتی که ابو هریره از آن حضرت نقل کرده، می‌فرماید: «خداوند به خاطر من از وسوسه‌های قلبی امّتم تا وقتی که عمل نکرده‌اند و یا به زبان نیاورده‌اند، گذشته و چشم‌پوشی کرده است.» «۳».

امّا راجع به آنچه به نیّت به معنای دقیق کلمه مربوط می‌شود، آن است که به عمل

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۹۷: مگر سرزمین پروردگار تو وسیع و پهناور نبود که مهاجرت کنید و خود را از آن محیط آلوده و خفقان‌بار برهانید. این‌گونه اشخاص (که با عذرهای واهی و مصلحت‌اندیشی شخصی شانه از هجرت خالی می‌کنند.) جایگاهشان دوزخ و بد سرانجامی است.

(۲)- نساء (۴) آیه ۹۸ و ۹۹: مردان و زنان و کودکانی که هیچ چاره‌ای برای هجرت و برای نجات از آن محیط آلوده نمی‌یابند، از این حکم مستثنی هستند، ممکن است این‌ها مشمول عفو خداوند گردند و خداوند همواره بخشنده و آمرزنده است.

(۳)- ر ک: صحیح بخاری: ۶/ ۲۴۵۴، حدیث ۶۲۸۷، و در متن اصلی عبارت متفاوت است و می‌گوید: «برای امّتم از آنچه در دلشان وسوسه شده و یا به زبان آورده‌اند، خداوند گذشت کرده و عفو نموده است.» (مترجم عربی) ر ک: تفسیر قرطبی: ۸/ ۲۱۱؛ سنن کبرای بیهقی: ۲/ ۳۴۹، حدیث ۳۶۸۵؛ المعجم الأوسط: ۴/ ۷۴، حدیث ۳۶۴۸؛ شعب الإیمان: ۱/ ۲۹۹، حدیث ۳۳۱؛ فتح الباری: ۱۱/ ۵۵۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴۷

درنیامده، چون روی‌داد و حوادث اجازه نداده است. مسئله آن نیست که بدانیم ارزش اخلاقی دارد یا این‌که جهت استحقاق پاداش و یا کیفر کافی باشد. بنابراین؛ به‌طور مطلق تردیدی نیست که مسئولیّت اخلاقی وقتی کامل است که تصمیم کامل گرفته شود، این کلام خداست که می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا.» «۱».

حتّی اگر ما از تصمیم خود برگردیم و به‌طور کامل برعکس آن عمل کنیم، نیّت اوّلی آثار اخلاقی خود را به‌جا گذاشته است، مگر این‌که تصمیم مخالفی را پذیرفته باشیم.

ولی مسئله حقیقی آن است که بدانیم در صورتی که تصمیمی به‌طور کامل گرفته می‌شود و تصمیم دیگری بین آن تصمیم اوّلی و بین تحقّق عمل فاصله می‌اندازد، آیا ارزش کامل اخلاقی را دارد؟ و باید آن حالتی را که این فاصله را در ما ایجاد کرده، نتیجه ناتوانی و کم‌تلاشی و نقص تصمیم از طرف ماست، به کناری بگذاریم.

و بدیهی است که در این شرایط سزاوار نیست که نیّت در مقایسه با عمل در یک رتبه قرار گیرند و در همان درجه سنجیده شود. و باید در همان حالتی که نیّت را فرض می‌کنیم، در نظر داشته باشیم که دو فرد طالب عمل اخلاقی جنبه انسانی خود را به‌طور کامل به کار می‌گیرند و هردوی آنها هیچ نوع وسیله‌ای را که در توان دارند، برای تحقّق بخشیدن به عمل ارادی خود مهمل نمی‌گذارند. و چون پیروزی یکی از آنها و محکومیّت دیگری را نمی‌شود، جز به فرصت بیرونی و مستقل از اراده آنها نسبت داد. بنابراین؛ بدون

تردید جایز است که بین آن دو همسانی کاملی را برقرار نماییم.

جز این‌که ما از سوی دیگر این توان و قدرت را نداریم تا آنچه را که رابطه قدرت اجرایی ما از ارزش‌های مثبت و منفی که در جهان پیرامون و نیز در نفس خودمان وجود دارد، نادیده بگیریم.

و هرگاه بگوییم: این ارتباط از شرایط بیرونی بهره گرفته است، زیرا واقعیّتی که پیش‌روی ماست، به‌طور مؤکّد می‌گوید: علی‌رغم این‌که این ممارست و ارتباط به وسیله طبیعت امکان یافته است، ولی همواره با اراده ما سامان می‌گیرد. و این احتمال وجود دارد که ما از چنین

---

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۳۶: همانا گوش و چشم و دل همه مسئول هستند (و در برابر کارهایی که انجام داده‌اند، از انسان سؤال می‌شود.).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴۸

امکانی غافل باشیم، ولی نتایجی را که به وسیله تلاش نافذ خودمان به دست آورده‌ایم، و آن چیزی که حقیقت ما را هرچه بیشتر فراگرفته و از وضعیّت قبلی بی‌نیاز ساخته است، همین نتایجی است که ره‌آورد خود ماست و از این‌رو باید بر دقّتمان بیفزاییم.

بنابراین؛ چگونه خواهد بود که ما هر دو حالت را همگام و به‌طور مساوی قرار دهیم؟ ...

باوجود این، هرگاه عین گفته‌های علمای اخلاق را در نظر بگیریم، به یقین جریان از این قرار خواهد بود، زیرا معلوم می‌شود که نظر آنان در اصل بر پایه اعتبارهای عقلی استوار نیست، بلکه بر نصوص و روایات زیادی متّکی است که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده است.

بنابراین؛ باید همین‌جا توقّف کنیم و نخست مهم‌ترین نصوصی را یادآور شویم که دانشمندان بر آنها استناد کرده‌اند، از جمله روایتی است که احنف بن قیس از ابو بکره نقل کرده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«هرگاه دو مسلمان با شمشیر با یکدیگر برخورد کردند، قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخند.». راوی می‌گوید: عرض کردم: این یکی قاتل است، امّا مقتول چرا در دوزخ باشد، فرمود:

«چون او اصرار می‌ورزید بر کشتن طرف مقابل» «۱»، و در حدیث دیگری رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صاحبان عذری را که عذرشان مانع از شرکت در جنگ شده، به مجاهدان همراه خود تشبیه کرده، می‌فرماید: «به راستی در مدینه مردمانی هستند که نه با شما راهی را طی کرده و نه همراه شما بیابانی را درنوردیده‌اند، جز این‌که با شما بوده‌اند ... عذر و مانع آنها را بازداشته است.» «۲».

و بهتر از آن! می‌فرماید: «به راستی تهی‌دستانی که بر صدقه‌دهندگان رشک می‌برند و غبطه «۳» می‌خورند که کاش آنها نیز چنان پاداشی را نزد خدا می‌داشتند، در مقابل آنانی که

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۲۰، حدیث ۳۱ و ۶/ ۲۵۲۰، حدیث ۶۴۸۱؛ صحیح مسلم: ۴/ ۲۲۱۳، حدیث ۲۸۸۸؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۱۹۰؛ سنن ابی داود: ۴/ ۱۰۳، حدیث ۴۲۶۸؛ سنن نسائی: ۷/ ۱۲۴، حدیث ۴۱۱۸؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۷/ ۴۶۰، حدیث ۳۷۲۲۰؛ مسند احمد: ۴/ ۴۰۱؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱۸/ ۱۱.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۴/ ۱۶۱۰، حدیث ۴۱۶۱؛ تفسیر قرطبی: ۵/ ۳۴۲؛ صحیح ابن حبان: ۱۱/ ۳۳، حدیث ۴۷۳۱؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۳۹۱، حدیث ۱۶۲۳؛ سنن کبرای بیهقی: ۹/ ۲۴؛ سنن ابی داود: ۳/ ۱۲، حدیث ۲۵۰۸؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۹۲۳، حدیث ۲۷۶۴ و ۲۷۶۵؛ مسند احمد: ۳/ ۱۰۳، حدیث ۱۲۰۸.

(۳)- غبطه، آن است که انسان آرزو می‌کند که مثل دیگری امکان داشته باشد تا کار خیر انجام دهد. رجوع کنید به مختار الصّحاح:

۱/ ۱۹۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۴۹

چشمشان را ولخرجی و اسراف‌کاری ثروتمندان خیره می‌کند و گول می‌زند و آرزو می‌کنند که ای کاش آنها نیز مال دنیا را به چنگ آورده بودند و مثل ایشان در ناز و نعمت بودند، این‌ها نیز مانند همان توانگران اسراف‌کار مجازات دارند.» «۱».

این روایاتی که نزد ناقدان حدیث هیچ تردیدی در صحّت آنها نیست. در نظر ما یک شکل مجموعه منسجمی را تجسّم نمی‌بخشد، بلکه برعکس جلوه می‌دهد که هر حدیثی پاسخ به گروه متفاوتی است، از این‌رو می‌توانیم آنها را در سه گروه قرار دهیم:

۱- نیّت با قصد اجرا.

۲- نیّتی که یک مانع عرضی از قصد اجرای آن جلوگیری کرده است.

۳- نیّت فرضی.

بنابراین؛ گروه اوّل که به دو مردی مثال زدند که اقدام به کشتن یکدیگر دارند، به هیچ وجه وارد در موضوع ما نیست که موضوع بحث ما نیّت بدون عمل است. و مشکلی نیست که ما در همین مثال تصوّر کنیم که شخص شکست‌خورده با همان سنگدلی رفتار می‌کرد که طرف پیروز و غالب رفتار می‌کرد، نه تنها چون او با روح کینه‌توزی و دشمنی اقدام می‌کرد، بلکه از آن جهت که تا بناگوش غرق در جنگ و کارزار بود، تمام نیرویش را در خدمت نیّت شرّش قرار داده بود، و هیچ تفاوتی بین آن دو نفر جز در نتیجه تلاششان وجود ندارد.

ولی نسبت به دو گروه دیگر مطلب از این قرار نیست، چون نیّت متّهم است که در جایگاه افکار باقی مانده است. با وجود برخی از حالاتی که آنها را از نظر دوری یا نزدیکی به عمل متفاوت می‌سازد.

واقعیّت آن است که در یکی از این حالات فرض ما بر این است که پس از نیّت کردن و پس از مقداری از آمادگی بر اجرای نیّت یا حتّی پس از شماری تجربه‌هایی که در قبل با موفقیّت آن نیّت همراه بوده است، با این همه تعویق و اجرا نکردن عمل پیش می‌آید، و چه‌بسا رشته این

---

(۱)- ر ک: ترمذی: ۴/ ۵۶۲، حدیث ۲۳۲۵، چاپ اوّل، در آنجا آمده است: «بنده خدا که خداوند او را نه مالی داده و نه علمی» می‌گوید: اگر من مالی داشتم، مثل فلانی با آن عمل می‌کردم، با این نیّت گناه هر دو به یک اندازه است.» ابو عیسی می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح است. ر ک: فتح الباری: ۱۱/ ۳۲۶؛ فیض القدیر: ۳/ ۲۹۹؛ تهذیب الکمال: ۱۴/ ۱۹۳؛ مسند احمد:

۴/ ۲۳۱؛ المعجم الکبیر: ۲۲/ ۳۴۵، حدیث ۸۶۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۰

زمینه‌ها و تجربه‌ها به وسیله پیشآمد غیر منتظره‌ای گسسته می‌شود، علاوه بر این‌که شخص در آن حالت دیگر، هم‌اکنون نیز دنباله آن (وضع و زمینه قبلی) موجود است، برای این‌که اجرای هرگونه تصمیمی را غیر ممکن سازد، و برای این‌که نیّت را به صرف یک رغبت و تمایل شرطی مبدّل سازد. مثل این‌که انسان بگوید: اگر توانگر بودم، صدقه می‌دادم، یا این‌که از تمام خوشی‌های زندگی به بهترین شکلی بهره‌مند می‌شدم.

و این‌چنین دو حالت متفاوت افراطی و تفریطی و یک حالت میانه پیدا می‌شود. بنابراین؛ بین نیّت فاعلی و نیّت فرضی ناتوان یک نیّت معطّل که وسیله مانع عارضی از عمل بازمانده، وجود پیدا می‌کند. و هرگاه عقل می‌خواهد که در دو مورد اولی حکم متفاوتی

داشته باشد، در مورد سوم، نسبت به حکم عقلی حالت مشتبهی از آن جهت دارد که بین دو صفت مخالف را در خود جمع کرده است.

باوجود این، آن‌طوری که به نظر می‌رسد، این نصوص فرقی بین این گروه‌های مختلف قائل نیستند. آیا لازم است که ما بپذیریم، تمام این‌ها به‌طور مطلق همانند یکدیگرند؟

عقیده ما این نیست، بلکه ما معتقدیم که این‌ها در طبیعت و ماهیّتشان مثل هم هستند، امّا در درجه و مرتبه متفاوتند. هرچه باشد، همواره هر نیّتی اجر و پاداش خودش را دارد، ولی نیّت هرچه به عمل نزدیک‌تر باشد، از ارزش بیشتری برخوردار است تا آنجا که به ارزش واقعی‌اش نمی‌رسد، مگر به وسیله عمل کامل.

این درجه‌بندی از جنبه عقلانی پذیرفته است، ولی آنجا که به مجازات و پاداش الهی مربوط می‌شود، چه‌بسا جرئت لازم است تا لطف الهی را بخواهیم محدود نماییم و آن را با مقیاس‌های خودمان که ثابت شده است و غالبا ناقص است، بسنجیم.

به راستی که بعید است ما به وسیله انوار فطری‌مان به تنهایی بتوانیم بر این امور الهی حکم کنیم. بنابراین؛ می‌دانیم که در زمینه حقایقی که از طرف خدا نازل شده است، باید روش مناسبی را اتّخاذ کنیم. به این ترتیب به نصوصی پناهنده شویم که این حقایق را به سوی ما وحی کرده است و تمام اختیارات ما در این حد است که از میان این نصوص بهترین را انتخاب کنیم.

پس در این صورت، اوّلا؛ ما اصلی را از اصول قرآنی در اختیار داریم که سزاوار است تا نقش خودش را در تفسیر تمام نصوص ویژه ایفا نماید. بنابراین؛ عدالت الهی که قرآن کریم از آن نام

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۱

می‌برد، بر تمام اشیاء یکجا و یا با صفت تقریبی حکم نمی‌کند، بلکه با میزان دقیقی هر درجه‌ای از درجات عمل و تلاش ما را می‌سنجد: «وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا.» «۱»، حتّی اگر به مقدار اتمی باشد: «وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ.» «۲»، «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ.» «۳».

و هرگاه تلاش درونی تمام اجر و پاداش را فراگیرد، پس چه‌بسا ذرّاتی از عمل که ضایع می‌گردد!! و به راستی که سزاوار است تا ما بگوییم که لطف خدا به‌طور مطلق این حق را دارد که این یا آن عمل را با لطف و احسان بیشتر بپذیرد و پاداشی بیشتر از آنچه سزای ذات عمل است، مرحمت کند. و از اینجاست که نیّت تا سطح عمل بالا می‌رود، و تمام این‌ها پس از آن است که هرکسی را برحسب اعمالش پاداش داده است. آری، امّا با این شرط که به دنبال این بالا- رفتن تزلزلی در تمام نردبان پیدا نشود! آن ترقّی ناگزیر حاصل می‌شود و تمام مراتب بالا را می‌بایست به ارتقای بالاتر رسانده و به مراتب بیشتر از آنچه بوده، ارتقا دهد. و در این صورت، جریان از یکی از دو احتمال هرگز تجاوز نمی‌کند: یا این‌که مقصود از نیّت مثبت است و بخشش الهی با عدالت پاک هماهنگ است، و یا این‌که نیّت باعث نتیجه تازه‌ای می‌گردد، و در این صورت نسبت مراعات می‌شود و سلسله مراتب بار دیگر برقرار می‌گردد.

پس از این اصل عمومی، نصوص و روایات محدودی داریم که به صراحت روی این تفاوت در درجه بین نیّت مسلّم و قطعی و نیّت خفیف پافشاری دارد:

اوّلا- حدیث قدسی است که دو تن از بزرگان محدّثان قدیم و موثّق‌ترین آنها نقل کرده‌اند، یعنی بخاری و مسلم، و آن حدیثی است که اثبات می‌کند: حسنه‌ای که اثری در پی نداشته باشد، یک حسنه نوشته می‌شود، درحالی‌که اگر تحقّق یابد، ده حسنه به حساب می‌آید. رسول

---

(۱)- احقاف (۴۶) آیه ۱۹: و برای هرکدام از آنها درجاتی است، برطبق اعمالی که انجام داده‌اند.

(۲)- یونس (۱۰) آیه ۶۱: کوچک‌ترین چیزی در آسمان و زمین حتّی به اندازه سنگینی ذرّه بی‌مقداری از دیدگاه علم پروردگار تو مخفی و پنهان نمی‌ماند (و نه کوچک‌تر از این و نه بزرگ‌تر از این، مگر این‌که همه این‌ها در لوح محفوظ و کتاب آشکار علم خدا ثبت و ضبط است).

(۳)- زلزله (۹۹) آیه ۷- ۸: پس هرکس هموزن ذرّه‌ای کار خیر انجام دهد، آن را می‌بیند و هرکس هموزن ذرّه‌ای کار بد کرده، آن را می‌بیند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۲

خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روایتی از قول پروردگار عزّ و جلّ نقل می‌کند: «خدای تعالی خوبی‌ها و بدی‌ها را ثبت کرده، و آن‌گاه توضیح داده است، به این ترتیب هرکس بر حسنه‌ای همّت گمارد، ولی آن را انجام ندهد، خداوند آن را در نزد خود یک حسنه کامله می‌نویسد، ولی اگر تصمیم گرفته و انجام بدهد، آن را در نزد خود ده حسنه تا هفتصد برابر و تا چندین برابر بیشتر مقرّر فرموده است.» «۱».

ثانیا- و کمتر از آن نیست دلالت آنچه را که قرآن مجید نسبت به تفاوت بین مجاهدان و غیر مجاهدان و در همین راستا، بین ضعفا و افراد سالم اثبات کرده است «۲» و حق آن است که تمام این‌ها تحت عنوان مؤمنان قرار دارند و همه آنها به نعمت‌های اخروی وعده داده شده‌اند و لیکن همه آنان در یک درجه نیستند.

از این‌رو، قرآن کریم یکجا نفرموده است: همه آنانی که هم‌اکنون جهاد می‌کنند، از دیگران بالاترند، ولی این برتری مقام به دنبال حالت آنها تغییر می‌کند: گاهی درجات زیادی نسبت به افراد سالم از مؤمنان دارند و گاهی در یک درجه نسبت به ضعفا برتری دارند. و این جاست که برهان ما در پرده‌ای نهفته است، زیرا این یک درجه و یا درجات برتری از کجا می‌آید؟

درحالی‌که بین افرادی که تنها برحسب نیّاتشان جهاد می‌کنند، تفاوتی بین کوششی که مبذول می‌دارند و فداکاری‌های سخاوتمندانه و از این قبیل وجود ندارد، با آن‌هایی که مال و جانشان را بذل می‌کنند، و این همان چیزی است که نصّ قرآنی نیز به ما می‌فرماید: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً.» «۳». و در عبارت دیگر به مقدار مشخّص بزرگ‌تری مقرّر می‌دارد: «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۵/ ۲۳۸۰، حدیث ۶۱۲۶؛ صحیح مسلم: ۱/ ۱۱۸، حدیث ۱۳۱؛ الایمان ابن منده: ۱/ ۴۹۴، حدیث ۳۸۰؛ مسند احمد: ۱/ ۳۶۰، حدیث ۳۴۰۲؛ التّرغیب و التّرهیب: ۱/ ۲۷، حدیث ۲۱؛ فتح الباری: ۱۱/ ۳۲۴؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۱/ ۱۹۹، حدیث ۳۳۹؛ شعب الایمان: ۱/ ۳۰۰، حدیث ۳۳۴؛ الأحکام ابن حزم: ۶/ ۳۰۷.

(۲)- مفسّران گفته‌اند: باید مقصود از ایشان تنها آن کسانی باشد که حضورشان در خطّ جبهه جنگ به خاطر دفاع مشترک لازم نیست.

(۳)- نساء (۴) آیه‌های ۹۵، ۹۶: خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود در راه او پیکار می‌کنند، بر خودداری‌کنندگان از شرکت در میدان جهاد برتری عظیمی بخشیده، به هر دو دسته (مجاهدان و غیر مجاهدان) وعده نیک داده است، خداوند مجاهدان را بر قاعدان اجر عظیمی بخشیده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۳

وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ وَ لا یُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً وَ لا یَقْطَعُونَ وادِیاً إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.» «۱».

البتّه نیّت خیر است، ولی عمل براساس نیّت خیر، بالاتر از آن خیر است، زیراکه یک عمل اخلاقی کامل است.

انگیزه‌های عمل

اشاره

بخش اوّل از این فصل از آن جهت به بررسی نیّت اختصاص یافت که نیّت رابط بین اراده و موضوع مباشر آن است، به این معنی که عمل را با صرف‌نظر از هر نوع انتظاری ممکن است این نشاط درونی به دنبال خود داشته باشد. به راستی ما مشاهده می‌کنیم که: این رؤیای درونی و این ادراک شعوری نسبت به آنچه انسان انجام می‌دهد و صفتی را که بدان وسیله عملی را انجام می‌دهد، عنصر مهمّی در اخلاقیّت به حساب می‌آید، ولی تمام شیء و همه چیز نیست، و از طرفی فقدان این عنصر بیشترین تصرّفات دقیق انسانی و از جهت مادّی مطابق با تکلیف وی به حساب می‌آید.

و هر نوع تغییر و تحوّلی در نیّت، یعنی هر نوع اشتباهی در اوصاف راستین عمل، یا این است که ارتباط با رفتار ما دارد و یا این‌که تنها به ما اجازه می‌دهد تا از عفو پروردگاری برخوردار باشیم.

و البتّه از میان دو عنصر سازنده پدیده اخلاقی نیّت نسبت به عمل از اولویّت و تقدّم برخوردار است.

و البتّه که نیّت، به تنهایی به عنوان یک کار اخلاقی قابل فرض است و در وقت لزوم

---

(۱)- توبه (۹) آیه‌های ۱۲۰، ۱۲۱: این به خاطر آن است که هیچ‌گونه تشنگی به آنها نمی‌رسد و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی‌کنند و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آنها را نمی‌گیرد و در هیچ نقطه خطرناک و میدان پرمخاطره‌ای که موجب خشم و ناراحتی کفّار است، قرار نمی‌گیرند، و هیچ ضربه‌ای از دشمن بر آنها وارد نمی‌شود، مگر این‌که در ارتباط با آن، عمل صالحی برای آنها ثبت می‌شود، زیرا پاداش نیکوکاران را هیچ‌گاه ضایع نمی‌کند، هم‌چنین هیچ مال کم یا زیادی را در مسیر جهاد، انفاق نمی‌کنند و هیچ سرزمینی را (برای رسیدن به میدان جهاد و یا به هنگام بازگشت،) زیر پا نمی‌گذارند، مگر این‌که تمام این گام‌ها و آن انفاق‌ها برای او ثبت می‌شود، تا سرانجام خداوند این اعمال را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش می‌دهد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۴

خودکفاست، ولی به‌هرحال چنین نیّتی در ارزش و اهمّیّت با عمل اخلاقی کلّی برابر نیست.

و اکنون بر عهده ماست که عنصر دیگر را که تاکنون بدون هیچ‌گونه اظهارنظری به حال خود گذاشته شده بود، استخراج کنیم، جنبه غایی برای اراده همان است که به خاطر نیاز روش اخلاقی به سادگی از کنار آن گذشتیم، شایسته است که اکنون در دایره روشنی قرار دهیم. و ما پیش از آنکه عملی را انجام دهیم، می‌دانیم که چه چیز شایسته انجام است و به همین لحاظ آن را انجام می‌دهیم. و موقعی که اقدام بر انجام آن عمل می‌کنیم، می‌دانیم که آن وظیفه ماست و با توجّه و از روی قصد و نیّت آن را انجام می‌دهیم. ولی چرا این وظیفه را من انجام می‌دهم، و با چه هدفی انجام می‌دهم؟

این دو پرسش: چیست؟ و برای چه؟ هرگز در هیچ عملی از اعمال ارادی که ذات عمل به طور کامل درک شود، قابل انفکاک و جدایی نیستند. ملاحظه می‌کنید، آیا پاسخ از این دو پرسش در یک عمل واحد، نهفته است، و بس؟ ... و نه تنها با این دو در یک درجه از اهمّیّت و تأکید روبه‌رو می‌شویم و بس، بلکه پاسخی که به دومی می‌دهیم، همان پاسخی است که به اوّلی باید داد. به این معنی که هدف غایی است که وسایلی را قطعی و لازم می‌سازد (نمی‌گویم: آنها را تجویز می‌کند، اگرچه هدف ظالمانه‌ای باشد!).

موضوع این بحث ما آن است که بدانیم: اخلاق قرآنی برای این پاسخ چه اهمّیّتی قائل است؟ آیا این اخلاق با تمام اهدافی که در

وقت اطاعت اوامر اخلاقی مورد توجّه اراده است، بی مبالات است؟ در صورت منفی بودن پاسخ، کدام اهداف است که این اخلاق به‌طور مطلق آنها را مجاز نمی‌داند؟ و کدام اهداف است که می‌پسندد و آنها را مجاز می‌شمارد؟ و کدام مبدأ والایی است که شایسته است، الهام‌بخش اعمال ما باشد؟ ... و آیا این مبدأ الگویی، در همه اعمال نیز مطلوب است؟ و یا این‌که برحسب ارتباطش با تکلیف انسانی و یا به صرف این‌که روش زندگی فردی است، در شرایط عادی به زندگی روزانه ما مربوط می‌شود، کم‌وبیش متفاوت است؟.

به راستی وقتی که ما به‌طور واضح و مشخّص به این قبیل پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم و هنگامی که در برابر امور عامّه درنمی‌مانیم، بدین وسیله ممکن است نظریّه اخلاقی قرآن را در این زمینه به‌طور دقیق عرضه بداریم.

واقعیّت آن است که این مقدار کافی نیست که ما متوجّه باشیم بر این‌که واژه عربی «اسلام»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۵

به معنای اطاعت و تسلیم است، یعنی خضوع در برابر اراده الهی و درعین‌حال به معنای اخلاص و به دور انداختن هر نوع سلطه دیگری از اراده انسانی است.

و همچنین کفایت نمی‌کند که ما بگوییم: قرآن کریم چقدر بر ضرورت این مطلب تأکید دارد که الهام‌بخش نیّت پاک در اعمال هر فردی باشد؟ زیراکه این مطلب نیز لازم است که ما توضیح دهیم، این پاکی نیّت در چه چیز تجسّم می‌یابد؟ و در چه وقت دگرگون می‌شود و به خاطر مجموعه‌ای از عوامل و اسباب ارکان و بنیانش فرومی‌ریزد؟

الف- نقش نیّت غیر مباشر و طبیعت آن:

جز این‌که ما پیش از ورود به تفصیل این موضوع سزاوار است که قبل از هر چیز بگوییم: تا چه اندازه ارزش یک عمل در اسلام با اهداف دور سنجیده می‌شود، و اکنون به سخنی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسنده می‌کنیم که معنی و مضمون زیادی را در خود تلخیص کرده و تا بی‌نهایت و بی‌شماری از نصوص قرآنی و غیر قرآنی را فراگیر است، از جمله نمونه‌های زیادی را در خلال بحث‌هایمان خواهیم دید. و آن سخن این فرموده پیامبر است: «فقط اعمال در گرو نیّت‌هاست.» «۱»، و این سخنی است که قبلا برای اثبات نیّت مباشر به عنوان یگانه شرط صحّت عمل- یعنی شرط وجود اخلاقی- از آن استفاده کردیم، و نیز ممکن است این فرمایش ما را یاری کند تا این‌که به صورت عمیق‌تر نیّت را بررسی کنیم؛ به لحاظ این‌که نیّت معیار ارزش و آخرین شرط پاداش و کیفر است.

این استفاده دوگانه از روایت و آنچه را که از طرف همه مفسّران درباره آن گفته شد، نخست در اشتقاق کلمه عربی نیّت (noitnetnI) می‌توان یافت. این واژه در واقع از دو ریشه‌ای که به‌گونه‌ای درهم آمیخته، مشتق شده است.

نخستین ریشه آن: «ناء بالحمل»، یعنی بدان قیام کرد.

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۳، حدیث ۱؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۱۱۳، حدیث ۳۸۸؛ سنن ابی داود: ۲/ ۲۶۲، حدیث ۲۲۰۱؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۴۱۳، حدیث ۴۲۲۷؛ المعجم الأوسط: ۱/ ۱۷، حدیث ۴۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۱۱۸، حدیث ۴۰۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۶

ریشه دوم: «نأی»، یعنی: دور شد «۱».

اکنون که اصل مرکّب این اصطلاح را یادآور شدیم که در این صورت آن واژه دو نگرش برای حرکت ارادی است که هر دو در آن واحد بر عمل همسانی وارد می‌شوند که انسان مکلّف به انجام آن است و شامل هدف دوری است که انسان آن را در نظر

می گیرد.

باوجود این، ما نیازی نداریم بر این‌که به این اشاره ضمنی متمسّک شویم و باید چنین فرض کنیم که این سخن به‌طور خاص به شاخه اوّل توجّه دارد و به‌خصوص در جنبه منفی آن، ولی باید بقیّه روایت را پس از آن کلمه بخوانیم تا معنای دوم را در آن ببینیم که به دست می‌آید و تمام محتوای گسترده سخن را فرامی گیرد و اندک‌اندک محسوس می‌شود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «به راستی نیّت هرکسی از آن اوست.» «۲»، (به هنگام عمل او) سپس حدیث را با این جمله سوم که آخرین جمله است، به پایان می‌رساند: «پس هرکس هجرتش به سوی خدا و رسولش باشد، پس به سوی خدا و رسول هجرت کرده و هرکس هجرتش برای رسیدن به دنیا باشد، پس هجرتش به سوی آن چیزی است که هجرت نموده است.» «۳».

بدیهی است که این نقش مهم برای اصل ارزشیابی اخلاقی تحقّق نمی‌یابد، مگر به وسیله نیّت حقیقی اصولی برگرفته از منبع عمیقی که در وجود خود ماست. بنابراین؛ برای تحقّق اصل ارزشیابی چند فکر سطحی نشأت گرفته از ساخت و ساز لغت، باطنی یا گفتنی نیست.

به این ترتیب این نیّت خفیف گاهی تا مدتی انبساط واقعی برای انگیزه‌های ما را

---

(۱)- مؤلّف می‌خواهد بگوید: مادّه هر دو فعل یکی و آن (ن- ء- ا) است، هرچند که ترتیب اوّلی با دومی متفاوت است، و این مطلب همان است که در نزد علمای لغت و اشتقاق به نام (اشتقاق کبیر) معروف است، و تحت این عنوان است، برخی از مجموعه‌های سه حرفی که ارتباط نامشخّصی با بعضی از معانی برحسب ترتیب صداها دارد، و این طرز تفکّر درستی است در پاره‌ای از اصول، ولی بدون صدق در همه جا. ابن جنی (لغوی مشهور) برای این منظور مثالی به مجموعه (جیم- باء- راء) زده است که اگر ترتیبش مختلف باشد، به معنی قوّت و شدّت می‌آید ... و ابو منصور ثعالبی در (فقه اللّغه) با او هم‌عقیده شده، رجوع کنید به اسرار اللّغه، ص ۴۹ و بعد از آن از استاد دکتر ابراهیم انیس (مترجم عربی)؛ مختار الصّحاح: ۱/ ۲۸۴؛ لسان العرب: ۳/ ۴۹۳؛ النّهایهٔ: ۵/ ۱۲۲.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۳، حدیث ۱ و ۲/ ۸۹۴، حدیث ۲۳۹۰ و ۶/ ۲۵۵۱، حدیث ۶۵۵۳؛ مجمع الزّوائد: ۱۰/ ۲۸۱؛ سنن کبرای بیهقی: ۱/ ۲۹۸، حدیث ۱۳۲۱؛ سنن ابی داود: ۲/ ۲۶۲، حدیث ۲۲۰۱؛ فتح الباری: ۱/ ۸.

(۳)- ر ک: منابع پیشین.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۷

می‌پوشاند، ولی هرگز به آن حد نمی‌رسد که آن را دگرگون سازد.

و موقعی که در صحنه جنگ زیر سلطه اجبار ولی درعین‌حال با روح فداکاری عملیّاتی را انجام دهیم، برای ما فایده‌ای ندارد که فکرمان را از این هدف دور نگه داریم و با خود بگوییم من برای مصلحت شخصی دفاع نمی‌کنم، بلکه به خاطر حقیقت مقدّسی می‌جنگم. بنابراین؛ ما نمی‌توانیم با بستن چشمانمان تا چیزی را نبینیم و بستن گوش‌هایمان تا چیزی را نشنویم، وجود عالم را بیهوده بدانیم. و این امکان را نداریم که به مجرّد تصوّرمان فضیلت را و یا تنها با زبان آوردن آن، مالک فضیلت شویم. بنابراین؛ یک فرد عاقل در این وضعیّت چیزی جز پوشش بسیار نازکی را نمی‌بیند که بی‌درنگ حقیقت از ورای آن رخ می‌نماید.

البتّه ما منکر نیستیم که بعضی وقت‌ها توضیح انگیزه‌های پنهانی اعمالمان دشوار است.

ولی تا آنجا هم پیش نمی‌رویم که نظریه کانت را تأیید کنیم که به‌طور مطلق آن را به دلیل پنهان بودنش محال می‌شمرد. «۱» این طرز تفکّر را به‌طوری که دلبوس «۲» (sobleD) در ارتباط با نظریّه کانت برداشت نموده، که کانت می گوید: وجود اراده بلند انسانی بدین احتمال که اختیار این اراده در خارج از زمان جریان داشته باشد، بدین اعتبار هیچ نوع معرفت تجربی را پذیرا نیست.

جز این‌که ما تا وقتی که در محدوده چیزهایی هستیم که قابل شناخت است، احساس می‌کنیم که دشواری‌هایی را که انگیزه‌های عمیق ما به دنبال دارند، فراوان است، و حتّی اگر ما فرض کنیم که انگیزه‌های حقیقی بروز یافته‌اند، باز هم دسترسی به آنها آن‌قدر ساده نیست که امکان شناخت کامل داشته باشد، و به مجرّد این‌که به نوعی مورد توجّه اندیشه ما قرار گیرد،

---

(۱)- ر ک: .a? enila ۲, noitceS - ۲, ateM tnemednoF, tnaK

(۲)- فیکتور دلبوس. فیلسوف فرانسوی، سال ۱۸۶۲ میلادی، در شهر فیجاک به دنیا آمده و در سال ۱۹۱۶ میلادی در پاریس درگذشته است، وی استاد دانشگاه سوربون بوده و آثاری از خود به جای گذاشته است، از جمله:

emsizonips ud sriotsih'l snad te azonips ed eihposolihp al snad larom em ?elborp eL

کسی که اخلاقیّت را در فلسفه و تاریخ اسپینوزا شکل داده و رسالتش:

tnak ed euqitarp eihposolihp al ed noitamrof al rus iassE.

بحث و بررسی در تکوین فلسفه عملی از نظر کانت. و اصول متافیزیکی اخلاق از نظر کانت را به فرانسه ترجمه کرده است و ... وی به عنوان عضو آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی در سال ۱۹۱۱ میلادی برگزیده شد. (مراجعه کنید به: dnarg ۳. T essuoraL) (مترجم عربی)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۸

مطابق اراده ما جای خودش را اشغال می‌کند.

بلکه گاهی جایز است که ما از خود این سؤال را داشته باشیم: آیا وقتی که نیّت کلّی و عام است، ممکن است جهت‌دار باشد؟ امام غزّالی بر آن است که انسان توانایی مباشرت بر این توجیه را ندارد و دراین‌باره می‌گوید: «نیّت» تنها انبعاث نفس و توجّه و میل آن است به سوی آنچه که معلوم شود هدف دنیوی یا اخروی نفس همان است. و این میل اگر نباشد، امکان ندارد که به صرف اراده آن را اختراع نموده و به دست آوریم، بلکه هم‌چون سخن شخص گرسنه‌ای خواهد بود که بگوید: من نیّت کرده‌ام که اشتها و میل به غذا داشته باشم! و یا شخص خالی الذّهنی بگوید: من عاشق فلان کس هستم و او را دوست دارم و در دلم او را بزرگ می‌دارم! چنین چیزی محال است. بلکه هیچ راهی برای میل و توجّه دادن قلب به سوی چیزی وجود ندارد، مگر با فراهم آوردن وسایل آن. و این از اموری است که گاهی قابل دسترسی است و گاهی مقدور نیست، بلکه نفس به منظور اجابت هدف انگیزه‌ای که موافق و سازگار با نفس است، به جانب فعل حرکت می‌کند و مادامی که انسان معتقد نباشد که هدفش مربوط به فعلی از افعال است، آهنگ جانب آن را نمی‌کند و این از جمله چیزهایی است که همیشه و در هر زمانی نمی‌تواند معتقد آن باشد و چون معتقد شد و قلب تنها وقتی متوجّه آن می‌شود که فارغ بوده و به هدفی قوی‌تر از آن مشغول نشده باشد. و این هم؛ همیشه امکان‌پذیر نیست، درحالی‌که انگیزه‌ها و موانع آن اسباب و عوامل فراوانی دارد که در اشخاص و حالات و اعمال مختلف، متفاوت است.» غزّالی دراین‌باره مثلی می‌زند و می‌گوید: «به‌طور مثال، هرگاه در کسی شهوت ازدواج و نکاح غلبه کند، ولی هدف صحیحی درباره فرزند از نظر دینی و دنیوی نداشته باشد، ممکن نیست که به نیّت داشتن فرزند آمیزش کند، بلکه به نیّت برآوردن نیاز شهوانی فقط انجام خواهد داد، زیراکه نیّت پاسخ دادن به انگیزه است و انگیزه هم چیزی جز برآوردن خواسته شهوت نیست، بنابراین؛ نیّت فرزند چگونه میسّر است، و هرگاه بر قلبش این نیّت غلبه نکند که انجام سنّت ازدواج به پیروی از فرمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فضیلت زیادی دارد، امکان ندارد که نیّت ازدواج پیروی از سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد، مگر آنکه این را به زبان و دل بگوید، و حال این‌که آن گفتار صرف است، نه نیّت. آری روش به دست آوردن این نیّت- به‌طور مثال- آن است که اوّلا ایمان به شرع داشته باشد و ایمانش را با

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۵۹

این مطلب تقویت کنـد که هرکس بر امّت محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بیفزایـد، پـاداش بزرگی دارد، و از دلش تمام عوامل نفرت‌آور را نسبت به داشتن فرزند، از قبیل هزینه زندگی و رنج فراوان و نظایر این‌ها را از دلش بیرون کند. و چون این کار را کرد، چه‌بسا در دلش شوقی به داشـتن فرزند برای ثواب پیدا می‌شود و این شوق و علاقه او را به تحرّك وامی‌دارد، و اعضای بدنش برای انجام عقد نکاح به حرکت درمی‌آید، و چون نیروی محرّك زبان برای پذیرش عقد به پیروی از فرمان این انگیزه‌ای که بر دل سـلطه یـافته، به حرکت درآمـد، نیّت تحقّق یـافته است. ولی اگر چنین نشـد، آن چه در دلش می‌گـذرد و به عنـوان فرزنـد داشـتن در دل می‌گذراند، وسواس و هذیانی بیش نیست.» «۱»

ولی مـا به چیزی بالاـتر از این‌هـا معتقـدیم، زیراکه ما اگر فرض کنیم که راه چاره اخلاقی ادامه یافته و پیروز شـده است، این مطلب می‌ماند که فطرت حسّـی بدان جهت از بین نرفته است. در نتیجه، این مقدار انبوه از افکار و ایده‌ها و برخی از عادات اکتسابی جدید امکان دارد که سیطره امیال غریزی ما را محدود کنند و یا تخفیف دهند، ولی باوجود این، این تمایلات همچنان گرایش دارند و به کلّی صـدایشان قطع نمی‌شود، بلکه احیانا این امر اتّفاق می‌افتـد، موقعی که فرمان عقل با انگیزه خودخواهی نهفته صورت می‌گیرد، ما به‌طور قطع نمی‌دانیم که تسلیم کدام دستور هستیم.

و بایـد مـا به خوبی ملاـحظه کنیم افرادی را که این شكّ و دودلی بر آنها چیره شـده، همه آنها توده مردمان نیسـتند؛ آنانی که زمام اختیار را به دست هوای نفسـشان می‌سپارند، و نیز کسانی نیسـتند که تازه مسـلمان شـده باشـند و کمتر از امور دینی آگاهی دارنـد. بـدیهی است که اینان چون تاکنون اصول جـداگانه‌ای داشـتند که با اصول دیگر تضاد و منافاتی نداشت، پس فرصتی نیافته‌اند تا راه روشنگری اصل واقعی را بپیمایند که الهام‌بخش اعمالشان باشد، و هرگز به‌گونه‌ای نبوده‌اند که نیّت‌های مخصوص را به وسیله تشابه اقوال و یا تشابه در شـکل ظاهری، موقعی که به ابهام یا مشـکلی برخورد می‌کنند، تفسیر نمایند [یعنی هنوز تجربه و اطّلاعات زیادی ندارند تا از راه مقایسه مشکل خودشان را حل کنند].

---

(۱)- ر ك: احیاء العلوم غزّالی: ۴/ ۳۶۲، چاپ حلبی، ما این عبارات را کامل‌تر از آنچه در اصل متن بود، نقل کردیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۰

بلکه شایسـتگان و صالحـان از مردم هسـتند که گرفتـار این شكّ و تردیـد می‌شونـد، آنها هسـتند که به‌حق در تشـخیص انگیزه‌های حقیقی و در زمینه‌سازی وسوسه‌هایشان در این موضوع نهایت رنج و زحمت را احساس می‌کنند.

و علی‌رغم بروز تناقض در این مورد، ممکن است بگوییم، به هر مقـداری که آنها پیشـرفت اخلاقی دارند، باید بیشتر بیمناك باشـند از این‌که مبادا در نظر ایشان آن بخش عظیم از رنـج‌ها و دردهای جدیـدشان پوشـیده بماند، با این تصوّر که همواره آنها را به خاطر فضیلت انجام می‌دهند.

آیـا چنین اتّفـاق نمی‌افتـد که احیانـا و پس از گـذشت فرصت‌هـا روشن شود که آنها دراین‌باره گول خورده‌انـد و بلکه آنها در این مناسبت و یا آن مناسبت برای خاطر انگیزه پنهانی از طبیعت خود این اعمال را انجام می‌دادند؟

ولی آیـا برای ایـن اسـرار عمیقی که غالبـا از نظر آزمون‌هـایی بـا دقّت بیشـتر نیز پوشـیده و پنهـان می‌باشـد، ممکن است از دیـدگاه خداوندی نیز پوشیده بماند، او که: «عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.» «۱»، «أَ لا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ.» «۲» است؟

از این‌رو ما در اخلاق دینی بیش از هر اخلاق دیگری یك ضـرورت را می‌یابیم که خود را بر هرکسـی الزام می‌کند و آن این است که دقّت و ژرف‌نگری را در آزمون دلش به قـدری به کار بنـدد که تلاش دلیرانه برای آزادسازی نفس خود از هر نوع تأثیرگذاری هر آنچه که با آن سروکار دارد، جز تأثیری که شرع بر او فرض می‌کند و می‌پسندد.

حقیقت مطلب آن است که هیچ شریعت عادلی پیدا نمی‌شود که ما را به بیشتر از آنچه توان فطری ماست، مکلّف سازد؛ تا این‌که چیزی را دریابیم که قدرت دریافت آن را نداریم، و یا در راهی بکوشیم که توان سیطره بر آن را نداریم. ولی وقتی که ما پیش از رسیدن به آخر راه، نیروی این فطرت را بازمی‌داریم، «پس در این نقطه بازداشت، موضع وجدان که تنها در برابر قانون عقل سر تسلیم فرود می‌آورد، با موضع کسی که در برابر قانون عظمت و فضل الهی تسلیم است، فرق می‌کند. و اینک آن موارد اختلاف»:

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۷: خداوند از اسرار درون سینه‌ها آگاه است.

(۲)- ملك (۶۷) آیه ۱۵: آیا آن کسی که موجودات را آفریده، از حال آنها آگاه نیست؟ درحالی‌که او (از اسرار دقیق) باخبر و آگاه است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۱

از جنبه عقلی به پیروی از جنبه نگرشی که ما به آن جنبه عقلانی داریم و هم به پیروی از مزاج و طبیعت‌مان می‌بینیم که عجز از انجام عمل نیکی که خود را ناگزیر از آن می‌بینیم که وجدانمان را با دو نوع دریافت و احساس متفاوت و مخالف هم توجیه کنیم که هرکدام از آنها به نتیجه‌ای می‌انجامد که انگیزه اخلاقی آن را نمی‌پسندد، زیراکه ما از جنبه قانونی خود را قانع می‌کنیم که وظیفه‌مان را انجام داده‌ایم، تا وقتی که به‌طور مطلق ملزم به عمل غیر ممکن نباشیم.

جز این‌که ملاحظه نقص اصولی درونی ما که می‌بایست اجباری و اضطراری هم باشد، باید در ما احساس خودکم‌بینی را برانگیزد. بنابراین؛ ما جز این‌که چنان معتقد بر این فطرت عقیم باشیم که هیچ نقض و ابرامی در آن نتوان کرد، هیچ راه دیگری نداریم، زیرا آن فطرت سزاوار ایده‌های اخلاقی‌مان نیست.

و هم‌چنین می‌یابیم که اعتبار اوّل، یعنی اعتبار منطقی بدون حرارت، به عمل و همّت‌مان اجازه می‌دهد و ما را فرامی‌خواند تا به آن اندازه در آرامش بیاساییم که گویی به هیچ وجه از آن حد تجاوز نمی‌کند. بنابراین؛ هرگاه ما به این توقّف راضی باشیم و اندکی طولانی شود، خیلی زود دگرگون شده و کم‌کم عقب‌گرد می‌کند.

و هرگاه ملاحظه این تفاوت بین واقعیّت ما و نظایر ما برعکس، باعث افروخته شدن شعله آتش در دل‌های ما گردد و ما را بر ضدّ خودمان، برانگیزد؛ کمتر اتّفاق می‌افتد که این عمل برای اصلاح فطرتمان باشد- و این امری است که به عنوان فرض محال، مطرح می‌کنیم- بلکه این عمل به خاطر آن است که ما براساس موقعیّت و شرط سقوطمان انتقام می‌گیریم. این ناپسندیی که پس از آن هیچ فایده‌ای نیست و آن چیزی به نام نومیدی است که انسان را به‌طور یقین، اوّلا به ایستایی می‌کشاند و سپس به عقب‌گردی که اندکی قبل بر آن اشاره کردیم. و این همان انسان است که باید هرچه بیشتر بر قوای خودش و پرتوهای خاصّ خود تکیه کند.

همه این‌ها در برابر نفسی است که از ایمان تغذیه کرده و آکنده از اعتماد و اطمینان در این حقیقت زنده آسمانی است؛ این حقیقتی که خیر و برکات و نیرو و توانش نامحدود است و آن چیزی است که موضوع محبّت و احترام ما می‌باشد و ما نام «اللّه» را بر آن اطلاق می‌کنیم.

به راستی نفسی که بر این حقیقت اطمینان دارد، هرگز به این نومیدی کشنده و به آن

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۲

سهل‌انگاری ابلهانه نسبت به ذات خود گرفتار نمی‌شود. توضیح این‌که اندیشه لطف شرع الهی که ما را اجازه نمی‌دهد تا از فطرت خویش بیرون شویم، در مقابل، اندیشه علم فراگیر آفریدگار این شرع را در قلب ما قرار می‌دهد. تنها این علم فراگیر است که بر اعماق دل‌های ما آگاه است و علمی است که حدود قدرت و توانایی ما را به مقیاس دقیقی می‌سنجد، اوست که می‌تواند، اگر ما همواره بتوانیم برای برطرف کردن کاستی‌های پوشیده‌مان و کاستی‌های رفتارهای باطنی‌مان و اصلاح آنها تلاش کنیم، به حق

داوری نماید، این از جهتی.

و از سوی دیگر، اندیشه وجود خدای ذو الجلال در همه جا، آن تفکّری است که وجود ما را از اهمّیت دادن به اخلاق و قاطعیّت نسبت به خود آکنده می‌سازد، این اندیشه، با نقشی که دارد، اندیشه رحمتی را که همواره به سوی ما گسترش دارد، سبک می کند. نه به خاطر آنکه تنها کسانی را دریابد که از غفلتشان برمی گردند و از به رو درافتادنشان به‌پا می‌خیزند و بس، بلکه به خاطر آنکه آنها را کمک کند و با نیرویی که همواره رو به گسترش است، به آنها یاری رساند.

در این راستا قرآن کریم حالت نفس مؤمن را برای ما توصیف می کند که هرگز از لطف خدا نومید نمی‌شود: «إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ.» «۱»، و نه از مکر او در امان است:

«فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ.» «۲»، بلکه مؤمن همواره در وسط راه، بین امید و خوف است و یا به عبارت بهتر، از هر دو شعور و احساس در یک زمان برخوردار است: «يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ.» «۳».

و در این صورت، وی در گفت‌وگوی زنده است، بین لطف، همّت، شجاعت و آرمان، و او گفتمانی است که برافروختن ما را بر عهده دارد، بدون این‌که ما را بسوزاند. دل‌های ما را تازه می کند، بدون این‌که غیرت و حمیّت را از آنها بگیرد. به این ترتیب؛ همه چیز هماهنگ و متناسب است و این است مجموع شرایط لازم و کافی برای ساختن عمل دائم و شاداب، و آیا انگیزه اخلاقی می تواند در دیگران بیانی بهتر و برتر به وجود آورد؟

اکنون که اصل عمومی نیّت را ثابت کردیم و پس از این‌که مشخّص کردیم، امکان ندارد که

---

(۱)- یوسف (۱۲) آیه ۸۷: چرا که جز کافران بی‌ایمان (که از قدرت خدا بی‌خبرند)، از رحمتش مأیوس نمی‌شوند.

(۲)- اعراف (۷) آیه ۹۹: هیچ‌کس جز زیان‌کاران، خود را از مکر خداوند در امان نمی‌دانند.

(۳)- زمر (۳۹) آیه ۹: از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۳

منظور از آن به‌طور مطلق نیّت سطحی و یا ساختگی باشد، بلکه ناگزیر انگیزه‌های حقیقی لازم است که ریشه در اعماق وجود ما داشته باشد تا این‌که ریشه‌های عمیقی در آنها بدواند و نفوس ما را پاک و پاکیزه کند. اینک می‌توانیم با موضوع اصلی در این بخش آشنا شویم، آری آن موضوع بررسی مجموعه‌های مختلف از این انگیزه‌ها و مرتّب کردن آنها در اخلاق اسلامی- هرکدام در جای خود- می‌باشد.

و در ضمن این بررسی برای نیّت نهایی، با هر نوعی از انواع نیّت مواجه می‌شویم. ابتدا از شایسته‌ترین آن‌ها به ستایش تا سزاوارترین آنها به نکوهش، به منطقه میانه در سطح معمولی گذر می کنیم که ممکن است آن را به بی‌مبالاتی توصیف کرد، اگر این توصیف در نظر برخی از علمای اخلاق و متصوّفه اسلامی سبک نیاید!، زیرا چگونه می‌توانیم در یک حکم واحد مبدأی را جدای از دو مبدأ متفاوت و به دور از یکدیگر جمع کنیم که برخلاف شرع متوقّف است و مبدأ دیگری را که برخلاف همه چیز ممکن است بیشترین اثر فاعلی را شرع داشته باشد؟

مگر قرآن و سنّت با روش خاصّ خودشان به ما نیاموخته‌اند که بین دو طرف خیر و شر محلّی به نام وسط و حدّ میانه است و بین مورد امر و مورد نهی، مجاز و یا مباح وجود دارد؟ به راستی که قرآن کریم در سه تعبیر: «کتب علیکم- بر شما نوشته شده است.» و «حرّم علیکم- بر شما حرام شده است» و «احلّ لکم- بر شما رواست» که بیشترین تعبیرات رایج می‌باشد و قرآن در قانون گذاری خود مجموعه‌های مختلفی را به وسیله این تعبیرات مشخّص می کند، پس چرا این تقسیم سه گانه را بر روح (یعنی انگیزه‌هایی) که انواع رفتارهای گوناگون را به تحرّک درمی آورد، تطبیق نمی‌دهد؟

پس در این صورت برای این‌که حکم کنیم، یک نیّت مشخّص تنها پاکیزه و یا ناپاک و یا جایز است، همیشه کفایت نمی‌کند که به مفهوم مجرّد بر آن بنگریم، بلکه بایـد درعین‌حـال دو عامـل دیگر را که دخـالت آنهـا حکم مـا را عمیقـا تعـدیل می‌نماینـد، در نظر بگیریم:

اوّل- نـوع عملی کـه می‌خـواهیم برای هـدف معیّنی انجـام دهیـم، زیرا اگر اشـیاء دارای ارزش مـادّی باشـند، ممکن است به عنـوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف‌های این دنیا به کار گرفت، ولی نسبت به تکلیف مقدّس جریان از این قبیل نیست، بلکه شایسته است تا ذات آن عمل و یا برای هدف‌های بالاتر را در نظر گرفت.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۴

دوم- نقشـی که به انگیزه یا به چیز دیگری داده می‌شود تا آن نقش را در ساختن نیروی محرّکه ما ایفا کند؛ به تبع آنکه یک انگیزه تنها باشد و یا با انگیزه دیگری مشترک باشد؛ و در این حال اخیر برحسب این‌که در این شـرکت انگیزه، عنصـر اصلی باشد یا درجه دوم؛ زیراکه ما در هر شـکلی از اشـکال انگیزه‌های گوناگون لازم نیست تنها به طبیعت هر عنصـری که افزوده می‌شود، نگاه کنیم و بس، بلکه همین‌طور به اهمّیّت نسبتی می‌نگریم که به همه این عناصر در مجموع مربوط می‌شود. و هرگاه ذات انسان مخلوطی است از عناصر مختلف، پس چگونه به آن عملی توجّه نکنیم که به صورت بهتری بر طبیعت انسانی دلالت دارد؟

البتّه فقـط منـاسب آن است که مـا به تبع برتری که این عمـل را با آن هـدف روا می‌دارد، درباره آن حکم می‌کنیم. و معنای نسـبت همین را اقتضا می‌کند، چنان‌که اصل قرآنی که بر آن اساس اعمال ما را می‌سـنجند، حتّی اگر به وزن اتمی باشد، نیز همین را اقتضـا می‌کند.

به این ترتیب درمی‌یـابیم که خط سـیر این بحث و بررسـی علی‌رغم این‌که سـخت پیچیـده و درهم است، در حال حاضـر محـدود و مشـخّص است، و ما به‌طور متوالی نظریّه این سه شکل نیّت را عرضه خواهیم داشت، با این فرض که هرکدام از آنها دارای سیطره بر وجـدان آدمی است، و آن‌گاه در نهایت راه‌های مختلف را شـرح می‌دهیم که ممکن است انگیزه‌های فراوانی در آنها به هم آمیخته باشند تا در تعیین اختیار اراده ما سهمی داشته باشد.

ب- نیّت خوب

در اخلاق عقلانی بدیهی است که سـخت‌گیرترین نظریّه‌ها، نظریّه کانت است که اصل مشـخّص‌کننده اراده پاک را در تفکّر صرف برای تکلیف- به لحاظ قانون شکلی برای عقل- قرار می‌دهد.

البتّه برای ما جایز است که این نظریّه را تنها بدیل متافیزیکی برای نظریّه قرآنی بدانیم.

تردیـدی نیست که قرآن اشیاء را در پرتـو گونـاگون قرار می‌دهـد، چـون قرآن این شـکل تهی را برای تکلیـف بـا مـادّه منـاسبی پر می‌کند، و برای بررسی این امر ارزشمند، سلطه و قدرتی مرتفع‌تر به صورت دیگری تعیین می‌کند. بنابراین؛ مؤمن برای یک تکلیف به مانند یک تفکّر و یا یک موجود عقلی عقیده ندارد، بلکه به لحاظ ارتباط آن تکلیف با حقیقت انسانی به آن معتقد است و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۵

از آن جهت که از بالاـترین موجودی صـادر شـده است که مـا را از نعمت این عقل برخوردار کرده و حقایق اولیّه را با آنچه در آن حقیقت اخلاقی مقام اوّل را داشته، به ودیعت نهاده است.

جز این‌که وقتی مـا این تفاوت‌هـای نظری را کنـار بگـذاریم، ملاـحظه خواهیم کرد که این دو نظریّه در اقتضـای عملی بر پایه‌ای که استوارند، هر دو نظیر هم هستند.

به این ترتیب؛ قرآن کریم به مـا می‌آموزد که تنهـا رسـالت اسـلام رسـالتی است که به خـاطر آن انسـان، بلکه تمـام موجودات عاقل

دیدنی و نادیدنی (انس و جن) را آفریده‌اند، این رسالت منحصر در عبادت و تسلیم در برابر آفریدگار جلّ و علاست: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.» «۱».

و آیات زیادی جهت تکمیل این آگهی به عباراتی مشخّص‌تر می‌آید و از الفاظ این آیات می‌یابیم که تسلیم نفس در برابر امر خدا باید خالص و بدون شرک باشد: «وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.» «۲»، «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ.» «۳»، «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ.» «۴».

و برای این‌که مقصود قرآن را وسیله این اخلاص به خوبی درک کنیم، شایسته است که دو مجموعه دیگر از آیاتی را که بدان وسیله- در حقیقت از جنبه سلبی- تعیین هدف آفرینش را برای ما مطرح می‌سازد، ولی صادق‌ترین تعبیر از این تسلیم خالصانه را دارد.

به این ترتیب که در مجموعه نخست، قرآن روی این نقطه اصرار می‌ورزد که سیطره هوای نفس ما باید از احکامی که از طرف ما صادر می‌شود، رخت بربندد. زیراکه او بدترین بتی است که پیروی می‌کنند: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا.» «۵»، «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ.» «۶»، «وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ.» «۷».

---

(۱)- ذاریات (۵۱) آیه ۵۶: من جن و انس را نیافریدم، مگر برای این‌که عبادتم کنند.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۳۹: ما با اخلاص او را پرستش می‌کنیم و موّحد خالصیم.

(۳)- اعراف (۷) آیه ۲۹: او را بخوانید و دین و آیین خود را خالص و مخصوص او قرار دهید.

(۴)- زمر (۳۹) آیه ۲: پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان!

(۵)- نساء (۴) آیه ۱۳۵: از هوا و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد.

(۶)- قصص (۲۸) آیه ۵۰: و آیا گمراه‌تر از آن کسی که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می‌شود؟

(۷)- ص (۳۸) آیه ۲۶: و از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف سازد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۶

و در مجموعه دیگر، قرآن کریم می‌خواهد نفوس ما را از تأثیر عالم خارجی آزاد سازد، زیرا که آن مانع می‌شود، از این‌که ما توان اخلاقی خودمان را در نظرات مردم، از خودمان بجوییم، و یا در موضع‌گیری‌ها که ممکن است در برابر ما؛- رضایت، خشم، مهابت و قدرت آنان- اتّخاذ کنند، باید ما به آنها بی‌اعتنا بوده و باکی از آنها نداشته باشیم و ما را در این مورد قول خدای تعالی کافی است: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ.» «۱»، و این آیه: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ.» «۲»، در برابر این آیه: «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ.» «۳»، و این کلام خدا: «يُراؤُنَ النَّاسَ.» «۴»، و نیز قرآن کریم می‌خواهد که ما اعتنایی به پاداش مردم یا آگاهی آنها نکنیم: «إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً.» «۵»، و قبل از این، از جمله اوامر ذاتی و جوهری خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آغاز وحی، این امر کوتاه و استوار بود: «وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ.» «۶».

بنابراین؛ اصل تعیین‌کننده اراده، در صورتی که از همه انگیزه‌ها، این‌چنین گسسته باشد، در کجا قرار دارد؟

به راستی قرآن کریم ما را بر آن اصل تعیین‌کننده اراده راهنمایی می‌کند، در این تعریفی که

---

(۱)- احزاب (۳۳) آیه ۳۹: کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و از او می‌ترسیدند و از هیچ‌کس جز خدا واهمه نداشتند.

(۲)- مائده (۵) آیه ۵۴: خداونـد در آینـده جمعیّتی را برای حمایت از این آیین برمی‌انگیزد؛ هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان خاضع و مهربان و در برابر دشـمنان و سـتمکاران سرسختند، در راه خدا همواره جهاد می کنند و از ملامت ملامت کننده نمی ترسند.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۰۸: آنها شـرم دارند که باطن اعمالشان برای مردم روشن شود، ولی از خدا شـرم ندارند! و حال این که خداوند همه جا با آنهاست.

(۴)- نساء (۴) آیه ۱۴۲: اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهند، آن نیز از روی ریاست، نه به خاطر خدا.

(۵)- دهر- انسان (۷۶) آیه ۹: ما شما را تنها به خاطر خدا اطعام می کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.

(۶)- مدّثّر (۷۴) آیه ۶: و منّت مگذار و فزونی مطلب!

بسیاری از مفسّـران در این منع، میـدان عمل را گستردهانـد، آنجا که این نص را بر گسترده‌ترین معنی‌اش حمل کرده و آن را شامل هر نوع حرکت نفس قرار داده‌اند؛ هرچه هدف دنیوی آن اندك باشد، حتّی اگر آن هدف انتظار شـخص برای پاداش گسترده الهی باشـد. و بعـدها راجع به این که این گسترش در مفهوم امر متضـمّن تحریم دقیق و مطلق است یـا روی کرد به سوی الگوترین، مناقشه خواهیم کرد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۷

انسان پرهیزگار را بدان وسیله توصیف می کند و می‌فرماید: «وَ سَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی الَّذِی یُؤْتِی مالَهُ یَتَزَکَّی وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزی إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلی » «۱».

البتّه قرآن کریم در این جهت به حدّی پیش می‌رود که می‌فرماید؛ کسـی که صدقه را می گیرد، شـخص مستمند نیست، بلکه خدای سبحـان است: «هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ.» «۲»، و پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم دراین‌بـاره تعبیر جـالبی دارد، آنجـا که می‌فرمایـد: «هرکه از کسب حلاـل و درآمـد پاك صـدقه‌ای دهـد، خداونـد جز مال پاك را نمی‌پـذیرد، گویی که آن صـدقه را در دست خـدای رحمان قرار می‌دهد، خداوند آن صدقه را بالنده می کند، همان‌طوری که شـما فرزند شیرخوار و یا از شیر گرفته‌تان را تربیت می کنید، تا به قدر کوهی شود.» «۳».

بنـابراین؛ از مجمـوع این نصوص، تعریف کامـل نیّت خوب مطـابق مفهوم قرآنی نـتیجه گیری می‌شود؛ و آن حرکـتی است که بـدان وسیله اراده پیروی از هرچه از روی میـل یا به اجبار، ظاهری یا باطنی، تعـدیل می‌شود، تا این که به سـمتی روآورد که فرمان را از او دریافت می کنـد. به راستی اراده جـدایی از مردم و از خود است و پیوسـتن به مثل اعلی و پاك‌ترین و کامل‌ترین الگو، یعنی خـدای جلّ و علاست.

قرآن کریم بر تعـداد نصوص معیّنی که غالبـا در عبارات فراگیری نیامـده است، بسـنده نمی کنـد، برای این که «مثل اعلی» و بالاترین الگو را برای مـا مطرح کرده، بر این اسـاس که او تنها موضوعی است که بایـد انسان او را مقابل چشـمانش، نصب العین خود در هر کاری که انجام

---

(۱)- لیل (۹۲) آیه‌های ۱۷- ۲۰: به زودی باتقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشـته می‌شونـد، همان کسـی که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاك شود، و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (بدان وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ است.

(۲)- توبه (۹) آیه ۱۰۴: خداونـد توبه را از بنـدگانش می‌پذیرد، زکات و یا صدقات دیگری را (که به عنوان کفّاره گناه و تقرّب به پروردگار می‌دهند) نیز خدا می گیرد، و خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

(۳)- ر ك: موطاء مالك: ۲/ ۹۹۵، حديث ۱۸۰۶؛ وسائل الشّيعه: ۶/ ۲۶۵، حديث ۵؛ صحيح مسلم: ۲/ ۷۰۲، حديث ۱۰۱۴؛ المسند المستخرج على صحيح مسلم: ۳/ ۹۰، حديث ۲۲۶۷؛ امالی طوسی: ۴۵۸؛ الجواهر السّنيه، شيخ حر عاملی، ص ۳۵۵؛ سنن ترمذی: ۳/ ۴۹، حديث ۶۶۱؛ بحار الأنوار: ۷۱/ ۴۱۰، حديث ۱۶؛ سنن دارمی: ۱/ ۴۸۵، حديث ۱۶۷۵؛ سنن كبرى:

۲/ ۳۱، حديث ۲۳۰۴؛ مسند أحمد: ۲/ ۴۱۸، حديث ۹۴۱۳؛ التّمهيد ابن عبد البرّ: ۲۳/ ۱۷۲، حديث ۱۲۷.

آيين اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۸

می‌دهد، قرار دهد: «وَ ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّهِ.» «۱»، «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً.» «۲». «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی.» «۳»، «وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِی أَمْوالِ النَّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ زَكاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ.» «۴» و آيات بسيار ديگر، ولی قرآن مجيد از اوّل تا آخرش ما را به سوی اين هدف متوجّه می‌سازد. زيرا كه اين دستور مهمّی است كه آدميان را از اين جوّ زمينی جدا نموده و نظر آنان را به سوی آسمان‌ها جذب می‌كند. به‌طوری كه ممكن است گفته شود كه سيطره اين تفكّر الهی همان چيزی است كه حاكم بر خطاب‌های قرآنی است.

برای اين‌كه ما بدان قانع شويم، چاره‌ای نداريم جز اين‌كه اين كتاب شريف را باز كنيم، به هر صورتی كه اتّفاق افتاد، نمی‌گويم: كه هيچ صفحه‌ای پيدا نمی‌شود و بس، بلكه يك سطر يافت نمی‌شود كه به‌طور متوسّط در آن ياد خدا- اسم، يا ضميری كه به خدا برمی‌گردد و يا برخی از صفات او- وجود نداشته باشد. «۵»

در اين صورت، نسبت به شخص قاری قرآن، امكان فراموشی عميق و يا حتّی غفلت طولانی وجود ندارد، تا وقتی كه كوبه‌ها و نغمه‌های اين عالم روحانی در گوش‌هايش طنين‌انداز است و پيوسته خاطرنشانش می‌كند، تا او را به جانب منبع نخستين نيرو و نور برگرداند، و ما گمان نمی‌كنيم كه تمرينی رساتر و پراثرتر از اين وجود داشته باشد، تا همچنان به بيداری و هوشياری خود باقی بمانيم و تا نيّت‌مان را پاك و پاكيزه سازيم.

---

(۱)- بقره (۲) آيه ۲۷۲: و نبايد انفاق كنيد، مگر به خاطر خشنودی خدا.

(۲)- نساء (۴) آيه ۱۱۴: و هركس برای خشنودی پروردگار چنين كند، پاداش بزرگی به او خواهيم داد.

(۳)- طه (۲۰) آيه ۱۴: من «اللّه» هستم، معبودی جز من نيست، اكنون (كه چنين است) تنها مرا عبادت كن! و نماز را بر پای دار، تا هميشه به ياد من باشی!

(۴)- روم (۳۰) آيه ۳۹: آنچه به عنوان ربا می‌پردازيد تا در اموال مردم فزونی يابد، نزد خدا فزونی نخواهد يافت و آنچه را به عنوان زكات می‌پردازيد و تنها رضای خدا را می‌طلبيد (مايه بركت است و) كسانی كه چنين می‌كنند، دارای پاداش مضاعف هستند.

(۵)- واقعيّت آن است كه اين كتاب در صفحات پانصدگانه‌اش- كه معمولا فراهم می‌آيد- نموداری را كه از نام خدا برشمرده‌ايم، بالغ بر (۱۰۶۲۰) مرتبه، يعنی كلمه «اللّه» در هر صفحه پانزده خطّی به‌طور متوسّط بيست مرتبه آمده است و تنها سی و دو صفحه است كه در هركدام از آنها ياد خدا و ذكر «اللّه» كمتر از ده مرتبه ذكر شده است.

آيين اخلاق در قرآن، ص: ۵۶۹

باوجود اين، از جمله مسائل قابل توجّه اين است كه قرآن كريم به‌طور مطلق در موضوع پاكی و پاك‌سازی خود هدف و غرض ما بين نيّت و عمل را خلط نمی‌كند.

به اين ترتيب؛ قرآن كريم علی‌رغم اين‌كه اشياء اين دنيا را به پستی و انحطاط نكوهش كرده است، هيچ توجيه و يا پند و اندرزی را مطرح نكرده است كه بر دنياداران واجب و لازم بداند كه از زندگی خودشان به پارسايی و دوری از نعمت و رفاه تنزّل كنند. البتّه قرآن مجيد با تأكيد فراوان ولخرجی و اسراف‌كاری را نكوهش می‌كند، ولی مطلقا رفاه فردی و شادابی و رونق زندگی اجتماعی را

حرام نمی‌شمارد.

درباره آنچه مربوط به رفاه شخصی است، می‌بینیم که در کلماتی به صراحت می‌فرماید:

«یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ.» «۱».

و درباره رشد کشاورزی، بازرگانی، صنعت و پیشرفت کشف و اختراع و تمدّن و فرهنگ به طور کلّی می‌بینیم که همواره ما را دعوت به تحقیق می‌کند، بدون این‌که چیزی از آن‌ها را منع کند. و هرگز نیازی به تکرار نصوص درباره این موضوع نمی‌بینیم، بلکه کفایت می‌کند که تنها یک نص را که از اهمّیّت فوق العاده‌ای برخوردار است، یاد کنیم که مشتمل بر الفاظی است که هر آن چه در دل زمین و روی زمین است و آنچه در دریا و هوا وجود دارد، همه را از جانب عنایت الهی مسخّر انسان قرار می‌دهد و می‌فرماید: «وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً مِنْهُ.» «۲».

و نکته قابل توجّهی که در اینجا هست، این است که قرآن فراهم آوردن این موارد و توزیع و استعمال آنها را به اطاعت از برخی قوانین عمومی دانسته است که خیر اجتماعی را عادلانه تأمین می‌کند و علاوه بر آن این دنیا را گذرگاه و منزل موقّتی قرار داده است: «زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَناطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ

---

(۱)- اعراف (۷) آیه‌های ۳۱، ۳۲: ای فرزند آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید، و بخورید و بنوشید! ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد، بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟

(۲)- جاثیه (۴۵) آیه ۱۳: و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، همه را از ناحیه خودش مسخّر شما ساخت.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۰

وَ الْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.» «۱».

قرآن کریم تمام اهتمامات دنیا و کالا و متاع دنیا را هدف و غایت قرار نداده، بلکه همه را وسیله برای رسیدن به چیزهای دیگری قرار داده، می‌فرماید: «وَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبِّکُمْ إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ.» «۲».

در این صورت، پس آن پاکی را که قرآن به ما آموخته، اگر در اندیشه و در نیّت نیست، پس در چه چیز است؟ توضیح این‌که هرگاه شرّ اخلاقی در ممارست و تماس مادّی برای عمل مشخّص با هدف نتیجه‌گیری طیّبات و به دست آوردن آنها ممکن نباشد، پس امکان وجود را نخواهد داشت، مگر در روحی که این ممارست را ایجاد می‌کند. و ما تکلیفی نداریم، جز این‌که استنباط کنیم، سپس در راستای اخلاق اسلامی آن را شکل دهیم، با شش ویژگی که احیانا به قدر تفاوت شب و روز اختلاف ارزشی دارند:

اوّلا- حالت نخست که اخلاقیّت روشن را توصیف می‌کند؛ حالتی است که انسان در آن حالت با انگیزه تملّک بی‌حساب و بدون تشخیص، یا بدون احتیاط و پرهیز با تمام وجود بر استیلای مادّی رو آورده است. و بدیهی است که این حالتی است که انسان در این حالت از نظر قانونی و اخلاقی گنه‌کار است، و این همان چیزی است که به صراحت در آیه شریفه بر آن «هواپرستی» اطلاق شده است: «أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلًا.» «۳».

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۴: امور مورد علاقه، از جمله زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان

و زراعت و کشاورزی در نظر مردم جلوه داده شده است، ولی این‌ها سرمایه‌های زندگی دنیاست (و هرگز نباید هدف اصلی انسان را تشکیل دهد)، و سرانجام نیک (و زندگی جاویدان) نزد خداست.

(۲)- زخرف (۴۳) آیه‌های ۱۲، ۱۳: همان کسی که همه زوج‌ها را آفرید و برای شما از کشتی‌ها و چهارپایان مرکب‌هایی قرار داد که بر آن سوار می‌شوید، تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگارتان را متذکّر شوید و بگویید: پاك و منزّه است کسی که این را مسخّر ما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم.

(۳)- فرقان (۲۵) آیه‌های ۴۳، ۴۴: آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده؟! آیا با این حالت تو قادر به هدایت-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۱

ثانیا- جز این‌که گناه اخلاقی این هرگز کمتر از حالت اوّل نخواهد بود، زیرا کوششی که برای دوری از این روش منحرف یا آن روش صرف می‌شود، به اجبار و یا از ترسی که دیگران بر ضدّ ما به کار می‌برند، صورت می‌پذیرد و فقط الزامی و مفروض است، و به‌گونه‌ای که اگر این منع بیرونی نبود، ما از حدود الهی خارج می‌شدیم و با انجام این روش، علی‌رغم زشت بودنش، با شرع مخالفت می‌کردیم. بنابراین؛ در این حالت نیز شخص تا وقتی که به اجبار تسلیم اجرای گوشه‌ای از شرع باشد، زیر فرمان هوای نفس است و قرآن، مواردی از نوع را اثبات می‌کند: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ مَغْرَماً وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ.» «۱»، و «وَ لا یُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ کارِهُونَ.» «۲».

ثالثا- اکنون باید فرض کنیم که این ناهنجاری و ناپاکی روحی وجود ندارد، ولی مردی وجود دارد با اندوهی فراوان جهت داشتن زندگی امن، و فرض ما این است که ارتباط این شخص به نوع زندگی‌اش به‌گونه‌ای است که ناراحتی عمیقی نسبت به هر کسب و کار پلیدی احساس می‌کند، نه از آن جهت که از جنبه اخلاقی آن را ناپسند و نکوهیده می‌داند، چون مسئله‌ای از این قبیل هرگز در ذهن او خطور نکرده است، بلکه چون این نوع کسب و کار برخلاف مزاج و یا عادات اوست. پس این حالت مسالمتی که زیانی به این فقدان برخورد با شر را ندارد، تنها از حالت پاکی غریزی کودکانه نشأت می‌گیرد، نه آنکه از اراده عقلانی کمکی دریافت کرده باشد. «۳»

به راستی که زندگی اخلاقی از وقتی شروع می‌شود که تلاش ما برای رسیدن به زندگی

- او و دفاع از او هستی؟! آیا تو گمان می‌کنی که بیشتر آنها می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنها تنها مانند چهارپایانند، بلکه آنان گمراه‌ترند!

(۱)- توبه (۹) آیه ۹۸: گروهی از این عرب‌های بادیه‌نشین کسانی هستند که (بر اثر نفاق یا ضعف ایمان) هنگامی که چیزی را در راه خدا انفاق کنند، آن را ضرر و زیان و غرامت محسوب می‌دارند، همواره در انتظار این هستند که بلاها و مشکلات شما را احاطه کند.

(۲)- توبه (۹) آیه ۵۴: انفاق نمی‌کنند، مگر از روی کراهت و اجبار.

(۳)- حالت این شخص نظیر حال کسی است که در صفوف مؤمنان تنها با انگیزه شجاعت و یا با انگیزه وطن‌دوستی می‌جنگد، که به طور مطلق سزاوار عنوان «مجاهد فی سبیل اللّه» نمی‌باشد- ر ك: صحیح بخاری: ۶/ ۷۱۴، حدیث ۲۰۷۰ (مردی به خاطر شجاعتش می‌جنگد و مردی به خاطر حمیّت و غیرتش مبارزه می‌کند)، این قبیل افراد در حاشیه اخلاقیّت می‌مانند. ر ك:

تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۲۲۸؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۱۳، حدیث ۱۹۰۴؛ سنن ترمذی: ۴/ ۱۷۹، حدیث ۱۶۴۶؛ المصنّف عبد الرزّاق: ۵/ ۲۶۸،

حدیث ۹۵۶۷؛ مسند احمد: ۴/ ۳۹۷؛ مسند ابی یعلی: ۱۳/ ۲۳۴، حدیث ۷۲۵۳؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۲/ ۱۲۱؛ حدیث ۲۵۲۵؛ صحیح ابن حبّان: ۱۰/ ۴۹۳، حدیث ۴۶۳۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۲

مشروع، نتیجه انتخاب آگاهانه و تشخیص آزاد بین خیر و شر باشد. و قاعده چنین زندگی خودداری از محرّمات و پای‌بندی به استفاده از مباحات است و بس. باوجود این، این چیزی جز یک آغاز و شروع (زندگی اخلاقی) نیست، چون هرگاه بدون هیچ تردیدی مستحب باشد که شخص از روی اراده- در وقتی که از بدی روی می‌گرداند- خودداری کند، پس در موقعی که به خود اجازه می‌دهد، تا کاری را که قانون اخلاقی مذمّت نکرده است، انجام دهد، جریان متفاوت خواهد بود. بنابراین؛ مباح دانستن یک عمل، تنها یک توصیه نیست، بلکه به قبول تکلیف نزدیک‌تر است.

البته اباحه به معنای وسیع کلمه عبارت است از مخالف نبودن با شرع، ولی به معنای دقیقی که در اینجا مورد نظر ماست؛ یعنی امکان اخلاقی انجام دادن و یا انجام ندادن کار، جز این‌که این ممکن بودن در ذات خود تمام اسباب و عوامل وجود عمل را با خود ندارد، زیراکه امکان هرچند یک شرط ضروری و لازم برای هر نوع وجودی است، امّا شرط کافی نیست.

در این صورت، ما باید در جای دیگری درباره مبدایی بحث کنیم که ما را ناگزیر از استفاده از حقّمان کند، به جای آنکه آن را به حال خود بگذاریم، زیرا در این مبدأ ارزش اختیار و آزادی عمل ما نهفته است.

این مبدأ چه چیز است؟ البتّه حالات سه‌گانه ذیل پاسخ این پرسش را می‌دهد.

رابعا- وقتی که ما از خود می‌پرسیم: چرا از رفاه و آسایش مشروع خودمان گفت‌وگو می‌کنیم؟ ما احیانا به این مقدار بسنده می‌کنیم که به خود بگوییم: چون رفاه شخصی حرام نیست، بدون در نظر گرفتن عوامل و انگیزه‌های دیگری که مکمّل آن است.

البتّه در این حالت ما می‌بینیم که انگیزه حقیقی عمل ما امکان ندارد که قانون از جهت قانون بودنش باشد، زیرا این قانون برای دو طرف مخالف به‌طور یکسان صلاحیّت دارد، و از این رو نسبت به تفسیر هریک از آنها عاجز است.

و هنوز ورای قانون و منفعت به معنای عام، مبدأ دیگری وجود ندارد تا اراده را قطعیّت ببخشد. زیرا انگیزه حقیقی عمل ما در این صورت به‌طور یقین همان هوای نفس است که برای اشباع نیاز فطریمان، احساس می‌کنیم. و تردیدی نیست که هوا و هوس کور نمی‌تواند تحت تأثیر عواطف باشد، بلکه می‌تواند کسب نورانیّت کند و در برابر عقل تسلیم شود. ولی این کار چه

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۳

اهمّیّتی دارد، زیراکه همواره مصلحت، نه قانون، در چنین حالتی اساس اختیار ویژه ماست. و نقش قانون آن است که مشکل را از سر راه دو طرفه بردارد، و لیکن فطرت فرمان می‌دهد که جز یکی از آن دو راه را نگزینند، چنان‌که همین فطرت در پی این لحظه مواظب است که اگر قانون اهمّیّتی نداد آنچه را که در نظرش بهتر است، خود برگزیند.

بـه راستی که توقّع گزینش کلّی و پذیرش آن دو امر گران‌بهاست، ولی گزینش خاص از جنبه اخلاقی هیچ ارزشی ندارد و بی‌معناست، از نظر ذاتی نه شایسته نکوهش است و نه ستایش، و این است همان موضعی که ما بر آن نام «موضع سطحی» گذاشتیم، و آن چیزی که در این فرصت بیانگر پست‌ترین درجه از نردبان اخلاقیّت است.

خامسا- ما تاکنون با حالاتی مواجه نشدیم، که استحقاق آن را داشته باشد که از راه استحسان آن را یاد کنیم. بنابراین؛ نیّت خوب تنها آن نیست که ما را از محرّمات دور کند و بر عمل مباح برانگیزاند، به این خاطر که بیشترین خواسته نیّت آن است، بلکه علاوه بر این، باید جنبه‌های مثبت اخلاقی نیز در نیّت به‌طور فراوان باشد تا شایسته تجویز انتخاب موضوع بهتر و مرغوب گردد.

و هم‌چنین درمی‌یابیم که فراهم کردن انسان معیشت خود را و خوردن تا حد سیری و لباس پاکیزه پوشیدن و خوش گذرانی و هم‌صحبتی شبانه راحت، همه این‌ها و دیگر کارهای نظیر این‌ها به‌طور مطلق مادامی که تنها هدفش بهره‌مندی ما از زندگی خوب

باشد، از هر گونه مفهوم اخلاقی تهی است، حتّی اگر ما در افراط عیب‌ناکی واقع نشده باشیم.
و هرگاه ما عمرمان را در این قبیل امور بگذرانیم- با نهایت تأسّف حالت گروهی از نیکوکاران چنین است- به راستی که تمام متاع ما در آینده نزدیکی بی‌وزن و بی‌بها خواهد بود و هیچ جایگاه اخلاقی برای ما نخواهد داشت، همچنان که وجود دوم ما «روحی و معنوی» به همان نسبت نیازمند خواهد بود. درحالی‌که ممکن است همین اعمال، ثروت‌های اخلاقی گردند، در صورتی که عوامل و اسباب شرعی پسندیده برای رفع نقص در موجه کردن آن اعمال، دخیل باشد. به‌طور مثال، وقتی که من به خاطر توانمندی بر انجام وظایفی که مکلّفم مواظب سلامت بدنم باشم و موقعی که هدفم از سخنان عادی محض، اطمینان از صداقت پاک با برادران مسلمانم باشد و در میدان اقتصادی وقتی که فعّالیّت می‌کنم، چیز دیگری غیر از بهره‌مندی
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۴
مالکانه محض را در نظر بگیرم؛ چه بخواهم زندگی خود را به فامیلم تحمیل نکنم و یا خودم را، به عنوان این‌که فقیر نباشم و سربار جامعه نگردم، کار اقتصادی نمایم، یا این‌که علاقه‌مند باشم که خوشبختی را بین کسانی گسترش دهم که کم‌بهره‌ترند، و برای گروههایی از مردم امکاناتی فراهم آورم که زندگی شرافتمندانه‌ای برای خود کسب کنند، و در پیش‌برد شکوفایی کشورم و یا بر ارزش آفرینش و صنع الهی به صورت کلّی در این کره زمین که ما را خلیفه خود ساخته، بیفزایم تا برای همه مخلوقات ساکن زمین امکان زندگی و برخورداری از نعمت و رفاه فراهم گردد و آفریدگار خود را پرستش و ستایش کنند.
و هم‌چنین می‌بینیم که حکمت اسلامی برای کسب شرافتمندانه ما یک اندازه اجباری تعیین نکرده است، بلکه آن راه و روش را در نگرش اعراض این دنیا به عقل ما واگذار نموده است که سزاوار پی‌جویی و خواستن نیست، نه به خاطر ذات آن اعراض و نه به خاطر بهره‌ای که عاید ما می‌سازند، بلکه تنها برای اهداف و نتایج معقول آنها را می‌جوییم، که بدان وسیله جستن اشیای مباح عالم، مستحب و یا مورد امر الهی (واجب) می‌گردد.
از این‌روست که حکمای مسلمان به نوع خاصّی از زندگی مشخّص نیستند، بلکه آنها را در همه جا؛ مزرعه، کارگاه و مغازه مشاهده می‌کنید، که کمتر از بروزشان در خلوت زاهدان و صومعه رهبانان نیست.
سادسا- واقعیّت آن است که نمونه‌هایی وجود دارد که ما زیباترین شواهد بر دوری از هدف را در آنها می‌توانیم جست‌وجو کنیم، و صاحبان این موارد نمونه، به زندگی مادّی اهمّیّتی نمی‌دهند، مگر بسیار اندک و در مناسبت‌های نادر، به قدری که جهت برآوردن نیازهای حاضرشان لازم باشد، بدون نگه‌داری چیزی، مگر آنچه را که بین دو وعده کار آنها را کفایت کند. و مردانی هم وجود دارند که همّ خود را تماما مصروف خانواده خود نکرده، بلکه تمام همّتشان را بر تزکیه و تهذیب دل و عقل خود معطوف داشته‌اند. و باوجود این هم‌زمان به خدمت دولت در جهاد و تلاش همگانی پای‌بندند و نسبت به جامعه و امّت نیز متعهّد می‌باشند.
و اینان از داده‌های جامعه به‌جز قوت ضروری که ضامن بقایشان باشد، چیزی نمی‌خواهند، و پس از آن هرچه افزون بر این است، به دیگران می‌بخشند.
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۵
این است حال و احوال جماعتی که معروف به «اصحاب الصّفّه» «۱» هستند که قرآن در این آیه به آنان اشاره فرموده است: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً.» «۲» و از جمله حالات نمونه در بین این افراد، حالت [برخی از یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است . و برخی از ایشان نیز کسانی بودند که فرصت استفاده از نصیب خود را در تقسیم اموال عمومی داشتند و خود آنها دست‌اندرکار توزیع آن اموال بودند، ولی به دلیل اهمّیّت ندادن به این امور خودشان را فراموش می‌کردند. که چنین مواردی برای عایشه امّ المؤمنین اتّفاق افتاد.

و بالاـخره کسانی از آن جمله بودنـد که هیـچ تردیـدی در کـار خود نداشـتند و بـا آگاهی کامل بر نتیجه عملشان، به برادران دینی می‌بخشیدند آنچه را که خود به آن نیازمند بودند «۳»، و این آیه

---

(۱)- اصحاب الصّفه، فقرای مهاجران بودند و کسانی بودند که منزلی برای سکونت در اختیار نداشتند و در زیر سایبانی کنار مسجد مدینه سکونت یافته و منزل گرفته بودند. ر ک: لسان العرب: ۹/ ۱۹۵؛ مجمع البحرین: ۱/ ۷۰؛ تاج العروس: ۳/ ۴۷۳.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۷۳: بایـد برای کسانی باشـد که در راه خـدا، محصور شده‌انـد، همان‌ها که نمی‌توانند سـفری کنند، کسانی که افراد نـادان و بی‌اطّلاـع آنها را از شـدّت عفاف، غنی می‌پندارنـد، آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسـی، هرگز چیزی با اصـرار از مردم نمی‌خواهند.

(۳)- زیباترین و برجسته‌ترین و بلکه بی‌نظیرترین نمونه ایثار کسانی هستند که سوره مبارکه «هَلْ أَتی سند بزرگ فضیلت آنهاست؛ تفسیر نمونه، (در شأن نزول آیه پنجم سوره دهر) آمده است: «ابن عبّاس می‌گوید: حسن و حسین علیهما السّلام بیمار شدند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند، و به علی علیه السّـلام گفتند: ای ابو الحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی؟ علی علیه السّـلام و فاطمه علیها السّلام و فضّه که خادمه آنها بود، نذر کردند که اگر آنها شفا یابند، سه روز روزه بگیرنـد. چیزی نگذشت که هر دو شـفا یافتند، درحالی‌که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند، علی علیه السّـلام سه من جو قرض نمود و فاطمه علیها السّـلام یک سوم آن را آرد کرد و نان پخت، هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد، و گفت: «السّلام علیکم یا اهل بیت محمّد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم! سلام بر شما ای خاندان محمّد! مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهیـد.» آنهـا همگی مسـکین را بر خود مقـدّم داشـتند و سـهم خود را به او دادنـد و آن شب جز آب ننوشـیدند. روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار، وقتی که غذایی را آماده کرده بودند (همان نان جوین)، یتیمی بر در خانه آمد، آن روز نیز ایثار کردنـد و غـذای خود را به او دادنـد، (بار دیگر با آب افطار کردنـد و روز بعد را نیز روزه گرفتند). در سومین روز اسـیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد، باز سـهم غذای خود را به او دادند. هنگامی که صـبح شد، علی دست حسن و حسـین را گرفته بود و خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند.

هنگامی که پیامبر آنها را مشاهـده کرد، دیـد از شـدّت گرسـنگی می‌لرزند! فرمود: این حالی را که در شـما می‌بینم، برای من بسـیار گران است، سپس برخاست و با آنها رفت. چون وارد خانه فاطمه شد، دید در محراب عبادت ایستاده و از شدّت گرسنگی شکم-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۶

شریفه در آن باره نازل شـده است: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِـهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ.» «۱»، و نیز نمونه برجسـته‌ای از این ایثار و از این دیگرخواهی در روایتی به ما رسیده است که مالک در «موطّأ» خود نقل کرده، می‌گوید:

«از عایشه همسر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده‌اند که مستمندی از او کمک خواست و او روزه‌دار بود و جز یک گرده نـان در خانه چیزی نـداشت. به کنیزش گفت: آن گرده نان را به او بـده! کنیز گفت: جز این یک نان چیزی برای افطار شـما نیست. عایشه گفت: بده! کنیز گفت: من نان را بردم و به فقیر دادم ...» «۲».

به این ترتیب می‌بینیم که این نفوس شـریفه و اشـخاص بزرگ چه هـدفی داشـته‌اند، توجّه به منافع مشـروع در زندگی مادّی، آنها را وادار نکرده بود تا ناگزیر اقـدام به چنین کاری کننـد و یا آن چه را که در اختیار داشـتند، به کار بندند. البتّه آنان در بالاترین پلّکان نردبان اخلاقی قرار داشتند، به‌طوری که هیچ وسیله‌ای از وسایل مادّی نمی‌توانست آنان را از آن جایگاه بلند پایین بیاورد، حتّی اگر در شکل مناسب و یا دعوت به خیر اخلاقی از نوع شایعه و برتر هم بود!

مگر این‌که آن دعوت یـک تکلیف می‌بود، به این معنی که جریان حفظ حیات به معنای دقیق کلمه بـدان بسـتگی داشت که در آن

صورت در نهایت فرود از آن جایگاه خود فضیلتی برای ایشان به شمار می‌آمد، ولی آن هم به مقدار ضرورت مشخّص و در نهایت حدّ لازم، سپس بار دیگر به جایگاه اصلی خود برمی‌گشتند.

- او به پشت چسبیده و چشم‌ها به گودی نشسته، پیامبر ناراحت شد، در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: «یا محمّد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گویند، سپس سوره «هَلْ أَتی را بر او خواند». بعضی گفته‌اند: هیجده آیه آن در این موقع نازل گشت. در الغدیر پس از نقل این حدیث از ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنّت نام می‌برد که این حدیث را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. پس این حدیث در میان اهل سنّت مشهور، بلکه متواتر است. امّا علمای شیعه اتّفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع سوره در ماجرای فوق نازل شده و همگی در کتب تفسیر یا حدیث به عنوان یکی از افتخارات و فضایل مهمّ علی علیه السّلام و فاطمه زهرا و فرزندانشان علیهم السّلام آورده‌اند (برگزیده تفسیر نمونه؛ ج ۵/ ۳۵۳- ۳۵۴)- م.

(۱)- حشر (۵۹) آیه ۹: و آنها را بر خود مقدّم می‌دارند، هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند.

(۲)- ر ك: موطّأ مالك: ۲/ ۹۹۷، حدیث ۱۸۱۰؛ تفسیر قرطبی: ۱۸/ ۲۶؛ شعب الایمان: ۳/ ۲۶۰، حدیث ۳۴۸۲؛ التّرغیب و التّرهیب: ۲/ ۸، حدیث ۱۲۸۶؛ شرح زرقانی: ۴/ ۵۴۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۷

بیان این مطلب ما را ناگزیر نمی‌کند که در طرف مخالف نیز نمونه‌هایی از بین صحابه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، نظیر حالت ابو هریره، و یا مردی از ثروتمندان صحابه، همچون عبد الرحمن بن عوف را قرار دهیم. حقیقت مطلب آن است که ممکن است به پارسایی به عنوان یك استثنا در جهان اسلام نگریست و نه به عنوان یك قاعده عمومی. زیرا وقتی ما پارسایی را به صورت مجرّد در نظر بگیریم، خواهیم دانست که همگانی شمردن آن از جمله زیانبخش‌ترین امور برای حسن سیر و جریان زندگی بشری است؛ نه تنها از جهت مادّی، بلکه از جهت اخلاقی نیز زیانبخش است.

واقعیّت این است که باید در جامعه کسانی باشند که ثروت سرشاری کسب کنند تا برای دیگران قوت ضروریشان را تأمین نمایند، و برای هر انسانی لازم است که کمترین حد از ما زاد را داشته باشد؛ نه به آن خاطر که تنها خود هرچه بهتر و به‌طور مداوم از آن بهره‌مند شود و بس، بلکه بدان جهت که برای خود آنچه را که ضروری است، تضمین نماید، زیراکه بین دو مفهوم خطّ فاصلی وجود ندارد تا بین آنها جدایی روشن و ملموسی را ایجاد کند.

بلکه علاوه بر این‌ها، ممکن است بگویند: این کسانی که به‌طور عمد در حاشیه فعّالیّت‌های اجتماعی می‌مانند مطابق لحاظ مشخّصی، راهی را انتخاب می‌کنند که از نظر اخلاقی کمترین مشقّت را دارد، و بدین وسیله از بسیاری صدمات و انواع آلودگی‌ها و فریبکاری‌ها به دور می‌مانند.

و تردیدی ندارد که اوّلا بر آن‌ها لازم است مقداری تلاش کنند، تا خودشان را به گوشه‌گیری و انزوا راضی کنند، ولی همین‌که گام اوّل پایان گرفت، همه چیز در مسیر خود به سوی هدف معیّن حرکت خواهد کرد.

و از اموری که هیچ تردیدی در آن نیست، این است که ملکات فاضله ما آزمایش نمی‌شوند، مگر در ارتباط و در درگیری با آنچه که اهتمام می‌ورزیم. و معرفت بالایی لازم است که بدانیم چگونه ممکن است خود را از سوختن بازداریم، درحالی‌که وسط آتشیم؟ و چگونه بر آسمان دست یابیم، درحالی‌که گرفتار امور زمین هستیم؟ به راستی حل مشکلاتی از این قبیل حکایت از روشنایی روح و صلابت اراده و پاکی قلب ما دارد. جز این‌که این جنبه‌های اخیر در شکل مجرّد خود، و در جایگاه مهمّی که در نردبان ارزش‌هایی که ما اشاره کردیم، به سادگی رام نمی‌شوند و به دست نمی‌آیند؛ یعنی همان که در جدول صفحه بعد به‌طور خلاصه آورده‌ایم:

در این دو درجه اخیر نیّت اخلاقی به معنای دقیق کلمه، یعنی اراده شایسته سپاس و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۸

پاداش متبلور است. این موضع‌گیری است که تنها بر عمل مباح سرگرم نشده است، بدون این‌که در آن یک خیر اخلاقی سراغ داشته باشد که سزاوار جستن و انجام دادن باشد، بلکه پی‌گیری می‌کند و همواره هدفش اجرای عمل است؛ چه امری باشد که ذاتا واجب است و یا عملی است که باعث کمال می‌شود.

علاوه بر این، پاکی به معنای اعمّ اخلاقی در دیدگاه ما منحصر بر آن است که مخالف شرع نباشد، و ما به‌طور کلّی اوامر آن را اجرا کنیم، فرقی نمی‌کند که اراده اجرای آن را داشته باشیم. به این ترتیب که بر خود مجاز بدانیم آنچه را که او مجاز دانسته است.

جز این‌که، این تطبیق باطنی حتّی آنکه در بالاترین پلّکان نردبان قرار دارد، در آنچه مربوط به هدف مستقیم و مباشر است، این تطبیق و مطابقت از جهت غایی نیز مشتمل بر نمونه‌های زیادی است که علمای اخلاق ما اهتمام زیادی بر تفاوت گذاشتن بین انگیزه‌های مختلف دارند و بعضی خواسته‌اند آنها را به شکل پلّکان نردبانی مرتّب کنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۷۹

بنابراین؛ وقتی که شخص در حال انجام وظیفه خویش است، از خود می‌پرسد: چرا این کار را می‌کنم؟ احیانا کافی است که با خود بگوید: چون وظیفه من است، و اگر این پاسخ با دقّت و صداقت باشد، هرچند با زبان ادا نشود، جواب صحیحی است. امّا با نبود دقت و صحت، پاسخ دشوار خواهد بود، به‌طوری که ممکن است با مجموعه‌ای از وسایل و اسباب پیاپی و یا باهم، رسیدن به این پاسخ غیر ممکن باشد. در این صورت، بر ما لازم است که در لابه‌لای دلمان و در محتوای آن کاوش کنیم و روی این پرسشمان پافشاری نماییم: ولی برای چه این وظیفه را انجام می‌دهیم؟ ... و چه‌بسا با این راه و روش به انگیزه ویژه‌ای برسیم که ما را به انجام وظیفه‌مان واداشته و ما از آن اطاعت کرده‌ایم. و پذیرا باشیم و بدانیم که این تحرّک و عمل ما از روی اکراه و یا به میل غریزی و یا از روی عادت اکتسابی نبوده است و بلکه این شرع مقدّس است که این راه و یا آن راه را از راه‌های عمل بر ما فرض کرده است.

و در این صورت، این مطلب باقی می‌ماند که به‌طور مشخّص بدانیم که چگونه ما تحت تأثیر این شرع قرار گرفته‌ایم؟ آیا آن بزرگداشت خدا و یا دوستی اوست؟ ... و یا از ترس کیفر و مجازات او و یا به طمع پاداش اوست؟ ... آیا به خاطر آزمندی بر خیری است که شرع آن را هدف قرار داده است، و یا صرف تسلیم شدن در برابر فرمان صریح شرع بدون توجّه حتّی به علّت این امر است؟

البتّه ابو طالب مکّی این حالات مختلف نفس و آن حالاتی را که ممکن است روی مؤمن اثر بگذارد و او را وادار بر انجام وظیفه کند، برشمرده است و باوجود این، وی همه آنها را تحت یک عنوان «به خاطر خدا» درآورده و اعتراف می‌کند که ما بین آنها در مراتب و درجات معیّنی تفاوت است، ولی نگفته است که چگونه می‌خواهد این درجات و مراتب را تنظیم نماید «۱»، البتّه تردیدی نیست که او فرض می‌کند این درجه‌بندی از قبل حدّ اقل از روی آثار بارزی که دارد، معروف است.

واقعیّت مطلب آن است که ما علاوه بر نصوص قرآنی که در آغاز این بخش ذکر کردیم، یک اصل اساسی برای تکلیف و وظیفه‌مان داریم که در تعبیر زیبایی از تعبیرات قرآن کریم آمده است: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوى » «۲»، و تعبیر دیگری را با دلالت بیشتر در حدیث شریفی می‌یابیم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خلق و خوی «سالم»، غلام «ابو حذیفه» را می‌ستاید و می گوید: «به راستی که سالم به

---

(۱)- ر ک: قوت القلوب: ۴/ ۴۰، چاپ مصر، قاهره.

(۲)- مدّثّر (۷۴) آیه ۵۶: او اهل تقوا و آمرزش است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۰

قدری محبّت خدا را در دل دارد که اگر از خدا هم نمی‌ترسید، نافرمانی او را نمی‌کرد.» «۱».

این ستایش مختصر معنای زیادی دارد، زیرا این ثنا و ستایش نشانه‌های اوّلیه در پلّکان نردبانی ترسیم کرده که بعدها بالا می‌رود و به لطف علمای اخلاق اسلامی در آن درجات بالنده می‌گردد.

بنابراین؛ حکیم ترمذی در کتاب خود «پرسش‌ها و پاسخ‌ها» به‌طور خاص اصرار بر احساس بزرگداشت و توقیر در برابر عظمت خدا را دارد، و نقش این احساس فعّال را بزرگ می‌شمارد، نه تنها در برابر خصلت‌های بد ظاهری و باطنی و بس، بلکه هم‌چنین در برابر غفلت و فراموش‌کاری نفس، و برای رسیدن مردم به این هدف، ترمذی می‌گوید: «بندگان خدا در گسستن از وسوسه نیازمند خوف از خدایند، نه خوف از عذاب و کیفر الهی، بلکه خوف در برابر عظمت خدا تا بدان حد که از وسوسه نفس جدا شوند.» «۲».

موقعی که یکی از شاگردان ترمذی از ناتوانی تمرکز فکری خود در اثنای نماز به وی شکایت می‌کند، حکیم به صورت رمز پاسخ می‌دهد و به اختصار می‌گوید: «چه می‌گویی اگر منزلی، با غرفه‌ها و قصرها و انواع موسیقی‌ها و شادی‌ها باشد و در آن میان که افراد میان آن منزل در شادی و شادمانی و نشاط هستند، ناگهان فردی وارد شود و بگوید: امیر آمد، آیا تمام آن صداها خاموش نمی‌شود و از بیم و هیبت آمدن امیر، آن افراد تمامی آن شادی و نشاطشان را فراموش نمی‌کنند؟ گفت: چرا، ترمذی می‌گوید: این سینه‌ای که دارای انواع شادی و شادمانی است، همین‌طور است، با آنچه که از حالات دنیا دریافت می‌کند و به آرزوهایی که می‌رسد. دل به آنها خوشنود می‌شود و آثارش در سینه پراکنده می‌گردد و نفس حریص، شاد می‌شود و آن اتّفاقات در دل حاصل می‌شود، و چون دل به درگاه ملکوت راه می‌یابد و عظمت، جلال و کبریایی خدا را مشاهده می‌کند، همه شهوات نفسانی از بین می‌رود و پژمرده می‌شود و دل خاضع و خاشع می‌گردد.» «۳».

---

(۱)- ر ک: الآحاد و المثانی: ۱/ ۲۳۹، حدیث ۳۱۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۲۳۴، حدیث ۸۹۶؛ حلیة الأولیاء: ۱/ ۱۷۷؛ صفوة الصّفوة: ۱/ ۳۸۳؛ کشف الخفاء: ۲/ ۴۲۸، حدیث ۲۸۳۱.

(۲)- ر ک: مسائل و اجوبتها: ۲۶۸، از مجموع مسائل ترمذی (مترجم عربی).

(۳)- ر ک: مسائل و اجوبتها: ۲۷۶، از مجموع مسائل ترمذی. (مترجم عربی)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۱

در رساله دیگری پس از معرّفی راه دیگری که بر مؤمن سزاوار است- وقتی که به خدا قرض الحسنه می‌دهد، با دادن مال خود به نیازمندان باید به آن متعهّد و ملتزم باشد، این است که نباید منتظر باشد تا در برابر این عطایش پاداشی از طرف مقابل به او برسد و تشکّر نماید، اگر این عطا و بخشش را از دلش بیرون کرده است- می‌افزاید: «و نفس وی اجر و پاداش آن را نجوید! گویا که قبیح است، بگوید: پروردگارا! در مقابل این عمل من تو چه می‌دهی؟» «۱».

امّا غزّالی سخنش از این هم واضح‌تر و رساتر است، می‌گوید: «امّا اطاعت خدا به نیّت بزرگ داشت او، به خاطر این‌که سزاوار اطاعت و عبودیّت است، برای شخص دل‌بسته به دنیا ممکن نیست و این بالاترین و ارزنده‌ترین نیّت‌هاست و کسی که آن را درک کند، کمیاب است تا چه رسد به کسی که آن را عمل کند.» «۲». و غزّالی آن‌گاه که از احساس محبّت سخن می‌گوید، ابتدا آن را در مرتبه بالایی از درک تعظیم و اجلال قرار می‌دهد، زیراکه آن را از اوصاف خردمندان و بزرگ‌ترین پرهیزگاران می‌شمارد و می‌گوید: «این گروه از پرهیزگاران غذا نمی‌خورند، مگر در راه تقرّب به خدا و دیدن عظمت او و گوش فرادادن به فرمان او و معرفتی که شایسته اوست، و آنان به وسیله این معرفت دیری نمی‌پاید که حقیقت همه چیز را می‌فهمند، امّا ایشان در عبادتشان از یاد و فکر خدا و دوستی جمال و جلال او تجاوز نمی‌کنند.» «۳».

امّا آنچه مربوط به نظریّه غزّالی درباره احساس مؤمنان نسبت به خوف از عذاب و یا طمع در ثواب است، به زودی خواهیم دید.
جز این که- آن‌طوری که من می‌دانم- پیش از شاطبی (متوفّای سال ۷۹۰ ه) کسی این درجه‌بندی را بیان نکرده است، و او با بحث دقیقی این مقارن‌سازی اخیر را بر عهده گرفته؛ همان مقارنه‌ای که می‌خواهد در حدّ لازم از معرفت را ما داشته باشیم و بدان وسیله تکلیفمان را انجام دهیم و به مسبّباتی توجّه کنیم که فرض بر آن است، آنها در نتیجه ادای تکلیف پیدا می‌شوند، و از سوی دیگر ما می‌دانیم که هدف شرع محقّق شدن آنهاست. و یا این‌که جریان برعکس آن است که در آن صورت ما باید نظرمان را به خود عمل متوجّه کنیم، نه آنکه خودمان را به هر چیزی غیر از آن مشغول سازیم، و به عبارت دیگر، آن‌طوری که خود شاطبی تعبیر کرده،

---

(۱)- ر ک: جواب المسائل: ۲۱۰، از مجموع مسائل ترمذی.

(۲)- ر ک: احیاء علوم الدّین غزالی: ۴/ ۳۶۳، چاپ حلبی.

(۳)- همان.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۲

می‌گوید: «هرگاه به تو بگویند: می‌خواهی با کشاورزی و یا با تجارت و یا با کار دیگری که می‌کنی، چه چیز را به دست آوری؟ می‌گویی: برای اینکه نژادم و زندگی خودم و خانواده‌ام را استوار سازم و یا دیگر مصالحی که از این سبب عاید می‌شود. یا می‌گویی: چون شارع مقدّس این کارها را بر من مقرّر کرده است، پس من به مقتضای دستور الهی انجام وظیفه می‌کنم، همان‌طوری که او به من دستور داده، نماز بخوانم، روزه بگیرم، زکات دهم و حج بروم و دیگر اعمالی که خداوند مرا بر آنها مکلّف داشته است. پس اگر به تو بگویند: شارع مقدّس به خاطر مصالح امر و نهی فرموده است، می‌گویی: آری، آن مربوط به خداست، نه مربوط به من.» «۱». مؤلّف، این قضیّه و نقیض آن را در صفحاتی زیبا و طولانی از کتاب «موافقات»، خود مورد بحث قرار داده «۲»، با یادآوری متوالی عوامل و اسبابی که برای تأیید هریک از آن دو نوع به کار برده می‌شود، سپس بحث خود را با این سخن به پایان می‌برد که راه حلّ اخیر به عوامل زیادی مربوط می‌شود، و لازم است که با اختلاف حالات آن عوامل تغییر کنند، «و این دو قسم بر دو گونه‌اند: یکی از آنها در وضعیّت مطلق است، به این معنی که سبب آن را قوی یا ضعیف می‌کند نسبت به مکلّف و به نسبت هر زمان و نسبت به هر حالتی که مکلّف دارد. و دوّمی در وضعیّت غیر مطلق است؛ نسبت به بعضی از مکلّفین و یا نسبت به بعضی از زمان‌ها و یا به نسبت برخی از احوال مکلّفین است، نه نسبت به همه آنها.» «۳».
به راستی اهمیّت این مشکل و عمق تحلیل آن، این اجازه را به ما می‌دهد که اندکی سخن را درباره این تفکّر جدلی به درازا بکشیم، تا این‌که به خواننده یک بیان روشن و کاملی در حدّ امکان بدهیم، علاوه بر این‌که بعدها به خودمان این اجازه را بدهیم که شکل مسئله را تعدیل و یا تکمیل نماییم.
و ما را همین بس که نگرشی کمّی به تحلیل دوگانه و مزدوج وی داشته باشیم، تا این‌که فوری بتوانیم بگوییم نظریّه‌ای که از بیشترین عوامل و اسباب اخلاقی کمک می‌گیرد، آن نظریّه‌ای است که انحصار نیّت مطلق را بر عمل می‌طلبد، به‌طوری که ماهیّت اراده را با علّت آن درآمیخته و آن دو را یک چیز می‌سازد و بس.
شاطبی دامنه سخن را می‌گسترد، تا می‌گوید: این راه و روش در تصوّر یک وظیفه، کاملا با

---

(۱)- ر ک: الموافقات شاطبی: ۱/ ۱۹۶- ۱۹۸.

(۲)- همان، ۱۹۳- ۲۳۷.

(۳)- همان ۱/ ۲۳۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۳

حالت بشری ما سازگار است، همانند کسانی که در برابر قوانین شرع تسلیم‌اند و نه هم‌چون کسانی که بر شارع حقوقی دارند و حقوق خویش را از او می‌طلبند. شاطبی می‌گوید: «از جمله اموری که مبتنی بر مطالب قبلی است: این است که فاعل سبب، می‌داند که مسبّب- هرگاه به فاعل واگذار شود- در حیطه اختیار او نیست و باید از آن صرف‌نظر کند که به اخلاص، تفویض و توکّل بر خدای تعالی نزدیک‌تر و بر استقامت در برابر اسباب و عوامل مأمور بها و خروج از اسباب زیان‌بخش و شکر و سپاس و جز این‌ها از مقامات ارزشمند و احوال پسندیده، مفیدتر خواهد بود. و این مطلب علاوه بر این‌که خود ظاهر و روشن است، با ذکر برخی از ویژگی‌ها روشن‌تر می‌گردد.».

امّا اخلاص، چون مکلّف وقتی که امر و نهیی را در سبب، بدون توجّه به غیر آن امر و نهی بپذیرد، خارج از بهره‌های خود و قائم به حقوق پروردگار، در جایگاه بندگی قرار گرفته است، برخلاف آنجا که به مسبّب توجّه کند و آن را منظور نظر سازد، زیرا وی در وقت توجّه به مسبّب در حقیقت روی دلش را به سوی آن کرده است. بنابراین؛ توجّه به پروردگارش در حقیقت توجّه به سبب است، به واسطه توجّه به مسبّب، و هیچ تردیدی نیست که این دو مرحله از اخلاص با هم تفاوت دارند.

و امّا تفویض و واگذاری به خدا، از آن جهت که اگر مکلّف بداند که مسبّب داخل در تحت تکلیف او نیست و نه از نوع مقدورات اوست. در آن صورت روی دل خود را به سوی خدای سبحان برمی‌گرداند و دارای توکّل و حالت تفویض و واگذاری کار به او می‌شود. این وضع در تمام تکلیف‌های معمولی و عبادی است، و نسبت به امر عبادی این را باید افزود، مکلّف پس از حالت تسبیب همواره در حال خوف و رجاست؛ او از جمله کسانی است که به مسبّب به عنوان این‌که داخل در سبب است، توجه کرده، نگران خواهد بود و درعین‌حال به نتیجه مسبّب قرار دادنش او را امیدوار، و چه‌بسا که این حالت وسیله اعراض وی از تکمیل سبب گردد، به خاطر شتابی که برای رسیدن به نتیجه داشته است. در این صورت به چیزی توجّه کرده که نباید می‌کرد و چیزی را که وی با توجّه به او می‌جست، ترک کرده است.

و اینجا حکایت آن پرهیزگار فریب‌خورده به خاطر می‌آید که «شنیده بود: (هرکه چهل روز برای خدا اخلاص ورزد، چشمه‌های حکمت از قلب وی به زبانش جاری می‌گردد)، به خیال خود

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۴

شروع به اخلاص ورزیدن کرد تا به حکمت برسد، و آن مدّت تمام شد، ولی از حکمت خبری نبود! از علّت این امر پرسید، به او گفتند: تو برای حکمت اخلاص ورزیدی، نه برای خدا.» «۱».

و از طرفی، انسان به وسیله انقطاع ذهنی بین عمل و نتایج آن استدلال می‌کند، بر این‌که به خداوند بیشتر ایمان دارد تا به خودش، زیرا وقتی که وی سبب را از نتیجه‌اش جدا سازد، هرگز این نتیجه را بعدها یک امر بدیهی به دلیل وجود سببش نخواهد دید، بلکه آن را تنها صادر از اراده خدا خواهد دید.

و در نهایت خوبی‌های این موضع‌گیری شخص عاقل دوچندان خواهد بود: نخست به شکل مباشر روی ذات خودمان آشکار خواهد شد و آن‌گاه در روش انجام وظیفه ما و سپس عکس‌العمل‌هایی روی موضع ما در آینده خواهد داشت. و همین‌قدر ما را بس است که برای ارزشیابی واقعی حالت نفسانی‌مان در وقت انجام تکلیف به عنوان این‌که یک وظیفه است و نه چیز دیگر، نگاه کنیم. به آن حدّی که انتظار نتایج به نگرانی روانی و ایجاد غم و اندوه بسیاری می‌انجامد.

بنابراین؛ شخص پیش از هر چیزی از خودش می‌پرسد: آیا به نظر تو تلاش من به جایی می‌رسد، یا این‌که ناتمام می‌ماند؟. و تا چه اندازه پیروزی محرز و مسلّم است؟

و پس از انجام عمل، به دنبال هم‌وزنی نتیجه و عمل، از خود می‌پرسد: اگر من بهتر از آن چه عمل کردم، عمل می‌کردم، نتیجه

بیشتری عایـدم می‌شـد؟ و یا این‌که در وقت قضاوت، می‌گویـد: تصـرّفاتش در نهایت درست و صـحیح بوده و یا این‌که از حدّ خود تجاوز کرده و افراط و یا تفریط نموده است؟!!

این فشـار روحی و دلهره و نگرانی و انـدوه و آن سرکشـی و خشم بر حکم قضـاء، همه این‌هـا نتیجه نگرش خوش‌بینـانه‌ای است که نسبت به راز نهفته در بطن فردای آینده داریم پس باید

(۱)- ر ک: الموافقات: ۱/ ۲۱۹- ۲۲۰، این حـدیث را ابو نعیم در کتـاب «حلیـهٔ الأولیـا» از ابو ایّوب نقل کرده است: ۵/ ۱۸۹. و ابن جوزی آن را در کتاب «الموضوعات» آورده است، ولی حافظ عراقی در «تخریـج الإحیاء» آن را ضـعیف دانسـته است: فیض القدیر: ۶/ ۴۴. (مترجم عربی)

و ر ک: المصنّف ابن ابی شـیبه: ۷/ ۸۰، حدیث ۳۴۳۴۴؛ مسند الشّهاب: ۱/ ۲۸۵، حدیث ۴۶۵؛ الزّهـد ابن مبارک: ۱/ ۳۵۹، حدیث ۱۰۱۴؛ التّرغیب و التّرهیب: ۱/ ۲۴، حدیث ۱۳؛ الزّهد، هنّاد: ۲/ ۳۵۷، حدیث ۶۷۸؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۳/ ۵۶۴، حدیث ۵۷۶۷؛ شرح سنن ابن ماجه: ۱/ ۵۸، حدیث ۷۹۸؛ فیض القدیر: ۴/ ۲۷۳؛ کشف الخفاء: ۱/ ۱۲۶، حدیث ۳۲۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۵

پرده ضـخیمی بین زمان حاضـر و آینـده بزنیم و دیوار حائلی بین عمل و آثار آن ایجاد کنیم تا بتوانیم بـدان وسـیله از این انبوه غم و نگرانی خلاص شویم!

در این صـورت جز بـا یـک غم روبه‌رو نخواهیم بود- همـان‌طوری که رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فرموده است- و آن اجرای وظیفه موجود است که بایـد به‌طور کامل به آن عمل کنیم و بقیّه امر را به خدا واگذاریم، زیرا اوست که بار سـنگین عمل را از دوش ما برمی‌دارد و به‌طور قطع از ما بهتر به سامان می‌رسانـد. رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم می‌فرماید: «هرکه غم‌ها را یک غم قرار دهد، خداوند مشکل دنیا و آخرت او را کفایت می‌کند و هرکه او را غم‌های زیادی فراگیرد، خداوند اهمّیتی نمی‌دهد که او در کدام بیابان دنیا هلاک شود.» «۱»

و این‌چنین درمی‌یابیم که بسیط بودن هدف و تمرکز کوشش و تلاش و آرامش روحی، تمامی این‌ها خوبی‌هایی است که پاکیزگی کامل آنها را به سمت شخص مخلص جذب می‌کند.

امّا عمل به این ترتیب از ثبات و پایـداری و کمال برخوردار می‌گردد، به راستی گاهی اتّفاق می‌افتـد که در اثر شـتابزدگی در وقت چیدن نتایج و محصول، زحماتمان را فراموش می‌کنیم که به تفصـیل ضـروری و لازم توجّه کنیم، یا این‌که به تعدیل راه و روشـمان بپردازیم تـا به هـدف مورد نظرمـان برسیم. و آیـا برای فریب کارکنـان و غش تجـاری جز بحث و بررسـی از نتیجه، منبع و مصـدر دیگری وجود دارد؟

آیا نتایجی را که یک عالم بـدان‌ها می‌رسـد و مغلوبیتی را که یک قهرمان می‌بینـد و ضـعف و سـستی که یک مؤمن غیرتمند دچار می‌شود، آیا تمام این‌ها رساترین نمونه‌ها در این زمینه نمی‌باشد؟

امّا اگر جریان برعکس باشد، ما به مراعات قاعده تکلیف و وظیفه‌مان و به پیروی از الگویی که ما را بر آن راهنمایی می‌کند، بسنده می‌کنیم. زیرا توجّه خاصّی که جهت کامل ساختن یک عمل به کار می‌بریم، و پی‌گیری که در عمل داریم، همه این‌ها این عمل را در نظر ما یک نمونه کامل فنّی قرار می‌دهد که در ذات خود سزاوار تقدیر است، نه به لحاظ نتیجه‌ای که ممکن است

(۱)- ر ک: سنن ترمذی: ۴/ ۶۴۲ حدیث ۲۴۶۵؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۲/ ۴۸۱، حدیث ۳۶۵۸؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۹۵، حدیث ۲۵۷؛ المصـنف ابن ابی شـیبه: ۷/ ۷۶، حدیث ۳۴۳۱۳؛ مسند الشّاشی: ۱/ ۳۳۸، حدیث ۳۱۷؛ نوادر الأـصول فی احادیث الرّسول: ۴/

۱۳۴؛ فیض القدیر: ۳/ ۲۶۱؛ علل دار قطنی: ۵/ ۴۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۶

از آن عمل به دست آید.

و سرانجام، این روش با توجّه به اشیاء، ما را برای روبه‌رو شدن با تمام احتمالاتی که از اعمالمان عاید می‌شود، از دو فضیلت قطعی برخوردار می‌سازد. و هرگاه این تلاش‌های ما نتیجه‌بخش نباشند، از قبل در حقیقت ما خود را تقریبا برای آن آماده کرده بودیم، و هرگز پیشامد ناگهانی سنگینی نخواهد بود. بلکه بیشترین نتایج بد را با شجاعت زیاد تحمّل خواهیم کرد، به اندازه انتظاری که ما از شرّ داشتیم و حدّ اقل این ما را بس که بر هردوی آنها زیاد دل نبسته بودیم.

امّا اگر تلاش‌های ما- برعکس- به نتایج خوبی منتهی شود، نسبت به ما پیشآمدی زیبا خواهد بود که از عهده شکر و سپاس خدایی که این آثار خوب را نصیب ما کرده و این احسان را به ما نموده است، هرگز برنمی‌آییم.

این‌ها دلیل کافی برای تأیید آن نظریّه‌ای که معتقد است؛ اخلاص نیّت، منحصر در آن است که انسان در عمل تکلیفی را به‌طور مطلق فراگیرد، درحالی‌که از هر نتیجه‌ای بریده است.

امّا نظریّه مخالف که چیزی کمتر از آنکه مستند به علل و اسباب خاصّی باشد، قانع نیست.

در تحلیل این برداشت می‌گوییم: این نظریّه اعتقاد ندارد که در جای این اصل، اصل دیگری را که ارزنده‌تر از آن است، قرار دهد، و بلکه او تنها روی این مفهوم مخالفت دارد تا به هر قیمتی که شده آن را ترجیح دهد، به‌گونه‌ای که هر نسبتی را با اعتبار دیگر، به غیر اخلاقی بودن متّهم می‌کند. یعنی این‌که این نظریّه می‌خواهد بر ما ثابت کند که تفکّر عمل تکلیفی و یا تحریمی ناتوان است از این‌که نیروی لازم را برای انجام دادن و یا ندادن عملی به وجود آورد، درحالی‌که ضرورت اخلاقی بر آن است که دو جنبه نظری ذیل نیز بر آن افزوده شود:

اوّل؛ از آن جهت که نتیجه طبیعی محتوای عمل و اهمّیّت آن را تعیین نماید.

دوم؛ از جهت نتیجه‌ای که اراده، تحقّق آن را برای خود تجسّم بخشد. همان که اراده برای تکلیف اخلاقی از آغاز در عمل لازم می‌دیده، روشن کند.

و در واقع ما چنین حقّی را داریم که راجع به این جهت دوم از خودمان بپرسیم: چگونه می‌توانیم قهرمانی را که از وطن خودش دفاع می‌کند و مصلحی را که به فکر نجات ملّت خویش است، مانع شویم از آنکه کمترین آگاهی و اشرافی به هدفی که از تلاششان دارند، داشته باشند،

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۷

و از این‌که هیچ اهتمامی به رسیدن هدف از اعمالشان نورزند.

به راستی که اراده محدود ساختن نظر این دو فرد را بر عمل از جهت مفهوم و مضمون دنیوی و مباشر عملشان و رغبت در این‌که ما چنین پرده ضخیمی را برایشان فرض کنیم که بین آنها و دورنگری آنها فاصله ایجاد کند. آیا معنای تمام این حرف‌ها محروم ساختن آن‌ها از منبع حماسی ذاتی آنها نیست؟ آیا معنای این حرف آن نیست که ما آنها را موظّف می‌کنیم تا به امنیّت و پیشرفت ملّت و امّت خودشان بی‌اعتنا باشند؟

و کیست، آن مرد با کار و تلاش فراوان که به محض حرکت نظام رهبری و استراتژی او، به طور کامل قانع شود؟

به راستی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در این زمینه برای ما الگویی نیکو و اسوه حسنه است، و همه ما می‌دانیم که آن بزرگوار چقدر علاقه‌مند به پیروزی رسالت خود بود، و چقدر از خدا درخواست می‌کرد تا به امّتش ایمان را ارزانی بدارد و آنها را به راه راست هدایت کند. این علاقه شدید را که ما در نزد هر مرد مصمّمی می‌بینیم، شایسته نیست در حقیقت به یک وسوسه

بیماری تبدیل شود و هم‌چنین سزاوار نیست که به درجه‌ای از سردی و بی‌تفاوتی برسد. البتّه نقش قرآن به‌طور مشخّص آن است که این علاقه شدیدی را که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشت، ضبط کند و این تسلّی و آن آرامش را در دل نگران وی جایگزین نماید تا آنجا که به حدّ اعتدال رسد، و از این‌رو، از جمله آیات آمده است: «فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ عَلى آثارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً.» «۱»

و «وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ.» «۲».

و «فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعْضَ ما يُوحى إِلَيْكَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّما أَنْتَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.» «۳».

---

(۱)- کهف (۱۸) آیه ۶: گویی می‌خواهی به خاطر اعمال آنان خود را از غم و اندوه هلاك کنی، اگر به این گفتار ایمان نیاورند.

(۲)- نحل (۱۶) آیه ۱۲۷: بر آنها اندوهگین مباش! و به خاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دلسرد مشو! و از توطئه‌های آنها، در تنگنا قرار مگیر.

(۳)- هود (۱۱) آیه ۱۲: گویا ابلاغ بعضی از آیاتی را که بر تو وحی می‌شود، ترك می کنی و سینه تو از آن نظر تنگ و ناراحت می‌شود، بگویند چرا گنجی بر او نازل نشده، و یا چرا فرشته‌ای همراه او نیامده، تو تنها بیم‌دهنده و انذارکننده‌ای، خداوند نگهبان و حافظ و ناظر بر هر چیز است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۸

امّا راجع به نتایج طبیعی عمل، همین‌قدر ما را بس که در حالت آن مردی بیندیشیم که به کار پلیدی اقدام می کند و درباره تفاوتی که در دل او بین سنگینی شرّ موجود نسبت به موضوع عمل مباشرش وجود دارد، و بین خطر اخلاقی که برای خود این شرّ است تأمّل کنیم، در وقتی که این تأمّل چه از خلال انعکاسات دور و نزدیك و یا به وسیله انتشار الگوی بدی گسترش یابد که این بدی را به دیگران منتقل می کند.

به راستی گناهانی که برای ما نخستین بار ظاهر می‌شوند- از اهمّیّت کمی برخوردارند و دیرپا نیستند، پس از آنکه از این زاویه ما به آنها برسیم، برای ما بیانگر نوعی رسوایی باشد. و ما را در شرایطی قرار دهد که در گستره وسیعی مسئولیّتی را که در پی دارد، بسنجیم، به گونه‌ای که ممکن است بگویند: مسئولیّت هرچه افق عمل وسعت یابد، عمیق‌تر می‌شود.

البتّه این اصل همان است که این سخن ما را تجویز می کند که: رایج ساختن یك درهم تقلّبی خطر بیشتری از صد درهم دزدی دارد، به خاطر ادامه غش و تقلّبی که این عمل در نقدینگی رایج باعث می‌شود. بنابراین؛ بار گناه آن درهم مغشوش به گردن رایج‌کننده آن است، حتّی پس از مردنش تا وقتی که آن درهم از بین برود.

غزّالی توانسته است به استناد به این اصل بگوید: «هرکه به صورت نامحرم نگاه کند، نعمت چشم و نعمت خورشید را ناسپاسی کرده است، زیرا دیدن به وسیله آن دو حاصل می‌شود، و آن دو تنها بدان جهت آفریده شده است که سود دینی و دنیایی داشته باشد و بدان وسیله از چیزهایی که ضرر دینی و دنیوی دارد، بپرهیزد، درحالی که در غیر مورد به کار برده است، و به علاوه چون مقصود از آفرینش مخلوقات و دنیا و اسباب دنیوی آن است که مردم به وسیله آنها برای رسیدن به خدای تعالی کمك بگیرند، و رسیدن به خدا ممکن نیست مگر به محبّت و دوستی او و انس با او در دنیا و دوری از فریب دنیا، و انس با خدا میسّر نمی‌شود مگر با ذکر دائمی و همیشه به یاد خدا بودن، و از طرفی محبّت جز به وسیله معرفت که با دوام فکر حاصل می گردد، فراهم نمی‌شود. و دوام یاد خدا و دوام فکر جز با دوام بدن امکان‌پذیر نیست، و بدن باقی نمی‌ماند، مگر به وسیله غذا و غذا به وجود نمی‌آید، مگر به وسیله زمین، آب و هوا، و این‌ها نیز جز با آفرینش آسمان و زمین و سایر اعضای ظاهری و باطنی سامان نمی گیرد. بنابراین؛ همه

این‌ها برای بدن است و بدن مرکب روح است و آنچه به جانب خدای تعالی برمی‌گردد، همان

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۸۹

نفس مطمئنّه است که با طول عبادت و معرفت به آن مرحله رسیده، از این‌رو خـدای متعال فرموده است: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ.» «۱».

بنابراین؛ هرکس چیزی را در غیر طاعت خدا صـرف کند، در تمام وسایل اسـباب لازم برای اقدام وی بر این نافرمانی، کفران نعمت خدا را کرده است.» «۲».

و شاطبی از این برخورد ادلّه متعارض و متفاوت، نتیجه ذیل را گرفته است: در این صورت سزاوار نیست که ما جمله‌ای را نپذیریم و یا به‌طور کلّی تمام آنچه را که بر نگرش در مسبّبات مترتّب است، بپـذیریم، ولی قاعده آن است که اگر توجّه به مسبّب باشد، باید طوری باشـد که سبب را تقویت و تکمیـل کنـد و بر مبـالغه در کامل ساختن آن ترغیب نمایـد، زیرا آن است که مصلحت را جلب می‌کنـد، ولی اگر مسبّب طوری باشد که بخواهد سبب را از بین ببرد و یا آن را تضـعیف و یا سـست کند، پس آن مفسده را جلب می‌کند. «۳».

بـا وجود اقرار مـا به تفکیـک مـا بین دو اعتبـار و دو لحـاظ، با این همه شـکل تفکّر و محصول فکری ما اختلاف انـدکی دارد. اوّلا؛ حالاتی وجود دارد که این روش در آن حالات، راجع به ارزشیابی اعمال به وسیله نتایج موضوعی آنها که ممکن است در پی داشته باشـند، به درد می‌خورد، نه تنهـا در بالاـ بردن شـدّت اخلاقیمـان، و یا در نگاه با چشم خطربین، به خطاهایی که آنها را قبلا کم‌خطر می‌دیدیم. بلکه این روش گاهی احیانا در دگرگون کردن احکام ذاتی مربوط به این یا آن عمل نیز صلاحیّت دارد.

بنابراین؛ آیا چیزی بیشتر از این هم وجود دارد که با قانون، نسبت به ترک جریمه بدون کیفر و ترک باطلی که غاصبانه جای حق را می‌گیرد و ترک سیطره ظلم، منافات داشته باشد؟

ولی هرگـاه ملاـمتی که بر ضـدّ خطـای مشخّصـی صورت می‌گیرد، خطاهای مهم‌تری را در پی داشـته باشـد، و هرگاه برملا ساختن باطلی تیره کردن چهره حقیقتی را به دنبال داشـته باشد، و هرگاه تمرّد و سرکشـی در برابر طاغوتی با وجود ناتوانی از برقرار ساختن یک نظام که به چیزی جز ریختن خون افراد بی‌گناه، نمی‌انجامد و نتیجه‌ای جز استحکام بخشیدن به استبداد بیش از

---

(۱)- ذاریات (۵۱) آیه‌های ۵۶، ۵۷: من جنّ و انس را نیافریـدم، جز برای این‌که عبـادتم کننـد، هرگز از آنهـا روزی نمی‌خـواهم و نمی‌خواهم مرا اطعام کنند.

(۲)- ر ک: احیاء علوم الدّین، غزّالی: ۴/ ۸۸.

(۳)- ر ک: الموافقات: ۱/ ۲۳۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹۰

پیش نـدارد، هرگاه چنین چیزها امکان‌پـذیر باشـد، آیا این قبیل موارد جای تطبیق با قاعـده‌ای مشـهور نمی‌باشد که می‌گوید: «از دو مورد شر، از آنکه بدتر است، دوری کن و سبک‌ترین آنها را پذیرا باش.»؟!.

خواهیـد دید که جریان محدود بر این نمی‌شود که بگوییم: ممکن است، بلکه واجب است پیشاپیش از تمام نتایجی که امکان اطّلاع یـافتن است، و آن‌هـایی که ممکن است در نظر گرفتن آنهـا کم‌وبیش در تنظیم وظیفه محسوس و تعیین ذاتی آن مؤثّر باشـند، باخبر باشیم و آنها را در نظر بگیریم.

شاطبی- با عبارت: حق می‌گویند- در جاهای دیگر به این مطلب اعتراف می‌کند.

ما در این حالات به حق مشاهده می‌کنیم، آن نگاهی که به اثر و یا مسبّب داریم، چیزی نسبت به انگیزه عمل برای ما عاید نمی‌کند،

ولی بنا بـه قـول صـحیح‌تر از شـرطی و یـا مجوّز قـانونی مـا را برخـوردار می‌سـازد، به این معنی که فایـده این نگرش در دفع اراده کم‌فایـده‌تر از روشن ساختن راه جلو پای درک و فهم تکلیف است. در تمام مدّتی که شایسـته است آن تکلیف سامان پذیرد، پیش از آنکه آن تکلیف بر اراده الزامی و مفروض گردد، واقعیّت مطلب آن است که اقتضای سـیر طبیعی چنین است که اوّلا باید شـرایط کامـل عملی را که انجـام می‌دهیم، پـذیرا باشـیم که گـاهی این تـوجّه و پـذیرش قلبی به اعتبـار عمـل به عنـوان یـک تکلیف مطلق می‌انجامـد، بدون توجّه به اعتبارات دیگر، و یا گاهی به شـکلی متبلور می‌شود که پیشاپیش ما را مطمئن می‌سازد که خیری را که ما آغاز کرده‌ایم، شرّ بزرگ‌تری را در پی ندارد و یا تکلیفی را که تصوّر کرده‌ایم، تکلیف دیگر پرارزش‌تری را باطل نمی‌سازد.

و موقعی که نظام عـالم به این نحو تحقّق یـافت، تنهـا در آن صورت امکـان دارد که نتایـج مورد انتظار از یک عمل غایی و هـدف نهایی باشند که اراده براساس آنها اقدام و عملی را تنفیذ کند.

به راستی که این ملاحظه و دقّت حکیمانه است، و ما جز این‌که تسلیم باشیم و با آن موافقت کنیم، راه دیگری نداریم.

بنابراین؛ نمونه‌هایی را که اندکی پیش نقل کردیم، به حال خود می‌گذاریم و به بحث و بررسی ارزش اخلاقی به لحاظ نتیجه بسنده می‌کنیم: نه همچون سـهیم کردن در تعیین تکلیف، بلکه بهماننـد یـک محرّک برای اراده‌ای که به مقـدار کـافی به موضوع عملش توجّه داشته است. و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹۱

نیز در اینجـا توجّه داریم که امکـان نـدارد بـا تمـام نتایـج به‌طور یکسان رفتار کننـد، زیرا نتایجی وجود دارد که ممکن است آنها را همانند غایات موضوعی ارزشمند اخلاقی بی‌چون‌وچرا به کار بگیرد، ولی نتایج دیگری هم هست که چیزی جز غایات ذاتی نیست؛ ممکن است مشـروعیّت آنها مورد چون‌وچرا باشـد؛ و نتایـج نوع سوم نیز ذاتی است، ولی نه به عنوان نزدیک‌ترین معنای کلمه یعنی خـود مـذموم، و ممکن است به‌طور کلّی گفته شود که: «این سه نوع از غایـات بـا سه مرحله نیّت که مـا درصـدد بیـان آنهـا هسـتیم، مطابقت دارد.».

منظور ما از عبارت «غایت موضوعی» همان هـدف و غایتی است که دل انسان جایگاه آن را اساسا خارج ذات می‌بینـد و البتّه فایـده آنکه ذات انسانی می‌توانـد از آن به دست آورد، هرگز در حساب اراده از جهت موضوعیّت آن نیست، با این‌که این فایـده می‌تواند یا در همان لحظه به تنهایی محقّق گردد و یا این‌که هدف حرکت دیگری از حرکات ارادی باشد.

و غایت ذاتی برعکس، عبارت از آن نتیجه‌ای است که ذات انسانی از تلاش و عمل خود انتظار آن را «از جهت سودمندیش» دارد.

به راستی بالاترین قانون اخلاقی که باید در موضوع نیّت و اراده‌ای جست که ممکن است به صفت «پاکیزگی» توصیف شود، نه آن اراده‌ای که مزد و پاداش تلاش و کوشـش خود را می‌طلبد و یا می‌جوید، بلکه اراده‌ای که خود را مطرح کرده و تمام کوشـش خود را بـه کـار می‌برد و آنچـه در تـوان دارد، بی‌حسـاب صـرف می‌کنـد. ایـن همـان اراده‌ای است که «در راه الگـوی برترینش از خـود فراموش می‌کند.»

البتّه دانسـتیم که این برترین الگو به دو شـکل مختلف بر مـا عرضه می‌شود که هردوی آنهـا را قرآن کریم بر مـا عرضه می‌کنـد. در شکل اوّل، نیّت در کنار تکلیف محض موضع‌گیری می‌کنـد و این نیّت را یک انـدیشه تحریک می‌کند، همان چیزی که می‌بایسـت از جهت آنکه فرمان آسـمانی است، فرمان صادر کند: فرمان‌بردار خدا باش که شایسته اطاعت است! به خاطر هدفی که در فرمان او تجسّم می‌یابـد و به خـاطر رسیـدن به رضـای او، بـدون این‌که بخواهی بفهمی چرا این فرمـان را صادر کرده است و با صـرف‌نظر از اسباب و وسایلی که شایسته تجویز آن فرمان است. و آن همان نخستین شکل اخلاص است.

جز این‌که شکل دیگری با تجرید کمتری برای برترین الگو (مثل اعلی) وجود دارد که

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹۲

سزاوار است نسبت به او خالص باشد. بنابراین؛ به جای این‌که در کنار این شکل متوقّف شویم، به معنای عمیق‌تری توجّه می کنیم و می‌خواهیم هدف خاصّ خودمان را با هدف شارع تطبیق دهیم. بنابراین؛ به استوار ساختن پایه‌های نظام، عدالت و حق و حقیقت همّت می گماریم، و به یک کلمه هدف ما آن خیری است که می‌دانیم مقصود شرع همان است و یا این‌که حدس می‌زنیم، هدف از پیش همان باشد.

و همچنان که دیدیم قرآن کریم غالبا هدف اراده پاک را در شکل اوّل مطرح می کند، ولی علی‌رغم کمی موارد آن، نصوصی که خیر را در ذات خود بالاترین نمونه برای نیّت قرار می‌دهد، به‌طور صریح آمده است، و هم‌چنین قرآن مؤمنان را بر جهاد در مقابل دشمنانشان وادار می کند، نه تنها برای اطاعت از خدا، بلکه برای نجات مستضعفان: «وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ.» «۱»، و برای این‌که اندازه‌ای برای رنج‌های سختی باشد که این افراد تحمّل می کنند و انواع فریب‌کاری‌هایی که کافران برای انحراف ایشان از دینشان به کار می‌برند: «وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ.» «۲».

باوجود این، جهاد در راه خدا چیست؟ ... پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن را برای ما در این سخنان خود تعریف می کند: «هر که برای اینکه کلمهٔ اللّه، برترین باشد بجنگد، در راه خدا جنگیده است.» «۳».

بنابراین؛ کدام یک از این دو موضع برترین موضع اخلاقی است؟

به نظر ما پاسخی که به این سؤال داده می‌شود، شایسته است، گوناگون باشد به پیروی از اولویّتی که به ایمان و یا به عقل داده می‌شود.

و حقیقت این است که هرگز در نزد خردمندان پذیرفته نیست که ما در بالاترین پلّکان

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۷۵: چرا شما در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکان مظلوم و بی‌دفاعی که در چنگال ستمگران گرفتار شده‌اند، مبارزه نمی کنید؟ آیا عواطف انسانی شما اجازه می‌دهد که خاموش باشید و این صحنه‌های رقّت‌بار را تماشا کنید؟

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۹۳: با آنها پیکار کنید تا فتنه از میان برود، و دین مخصوص خدا باشد، اگر آنها (از اعتقاد و اعمال نادرست خود) دست بردارند، (مزاحم آنان نشوید، زیرا) تعدّی جز بر ستمکاران روا نیست.

(۳)- ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۱۲، حدیث ۱۹۰۳؛ صحیح بخاری: ۳/ ۱۰۳۴، حدیث ۲۶۵۴؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۲/ ۱۱۹، حدیث ۲۵۲۰؛ سنن ابی داود: ۳/ ۱۴، حدیث ۲۵۱۶؛ سنن کبرا: ۳/ ۱۶، حدیث ۴۳۴۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹۳

نردبان از جهت اعتماد دو چشم را بسته قرار دهیم، سپس در پلّه دوم قلب نورانی و پاک را فرود آوریم. بنابراین؛ انسانی که از فرمانی اطاعت می کند، بدون آنکه قصد شناخت عوامل و اسباب آن را داشته باشد، تنها برای آن صفتی سر تسلیم فرود آورده است، که در حکم فرمان‌دهنده وجود دارد و بس، درحالی که آنکه اطاعت می کند و می‌داند که آن فرمان عادلانه و معقول است، در برابر شرع، احساس اعجاب و احترام بیشتری را می‌نماید. و همین‌طور است نیّتی که هدفش ادراک معنای عمیقی برای حکم است، بنابراین؛ از جهتی نیّت تا وقتی که به نتیجه برسد، از زیبایی ایمان چیزی را کم نمی کند، بلکه با تقویت و حفاظتی که می کند، بر زیبایی ایمان می‌افزاید، بنابراین در برابر تجاوزات روزگار متزلزل نمی گردد.

امّا اهل ایمان معتقدند، ایمانی که در حدود هوشیاری محدودی است، ایمانی است مقیّد و مقطوع، اگر نگوییم که ایمان نیست، و در حقیقت گواهی است بر این‌که اطمینان ما در موضوع تصدیقمان پایین‌تر از اعتماد درونی ما یعنی: در انوار جزئی ماست.

و در این صورت، ایمان به معنای درست وجود ندارد، مگر در صورتی که این انوار بمانند و متوقّف شوند، وگرنه جایی که به هیچ

دلیل خاص و مناسبی جهت تأیید صدق و عدالت یک قضیّه معیّن پناه نمی‌بریم، بلکه به سببی پناهنده می‌شویم که به شدّت گسترده و در همه چیز شایع است و در قضیّه مورد نظر پوشیده نیست و بلکه در ضمن سلطه‌ای است که آن قضیّه را مطرح می‌سازد.

اهل ایمان افزون بر این، می‌گویند هرکه بر انوار خاصّ خود اعتماد ورزد تا بین نیّت خود و اهداف قانون الهی تطبیق دهد، چنین کسی همواره بدون برترین الگوی کامل خواهد بود، تا وقتی که هدفش پاک و بلند باشد. زیرا وقتی که فکر و اندیشه پاکیزه شود و چون اهتمام به برقراری نظام جهانی عادلانه و پاکی بر آن سیطره داشته باشد، همواره وابسته به مخلوق خواهد بود، بدون این‌که بالا رفتن به سوی خالق صورت بگیرد و بس. بلکه هر تلاش عقلانی به‌طور مطلق نمی‌تواند به قدرت و نیروی خودش متّکی باشد که در این نظام یا آن نظام حکم الهی را کشف کند و علمش محیط بر آن باشد.

و در این صورت، هیچ‌یک از اهدافی که تلاش‌های ما متوجّه آنهاست، وجود ندارد که بتواند در قدر و منزلت جای خشنودی و پسند عقل الهی را بگیرد. درحالی‌که به رضای کامل الهی کسی

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹۴

نمی‌رسد، مگر این‌که آنچه را که عقل الهی و به وسیله علل شناخته و ناشناخته قابل ادراک می‌خواهد، ما هم همان را بخواهیم.

و در اینجا یک نقطه اوجی وجود دارد که بر همه ارزش‌ها حاکم است و آن نقطه‌ای است که بالاتر از آن هیچ هدف ممکنی با کامل‌ترین نیّت‌ها پیدا نمی‌شود.

تردیدی نیست که مقایسه این دو هدف نباید چنان باشد که در بین آنها گزینشی فرض شود که آنها را از یکدیگر جدا سازد و نه آن دو را نیز در برابر اراده به صورت متوالی قرار دهد، زیرا شایسته‌تر آن است که آنها به عنوان دو عنصر مکمّل یکدیگر باشند که تنوّع در ارزش واقعی، به قرار دادن آنها لازمه کمال «مثل اعلی» می‌انجامد، بلکه ما می‌توانیم بر این مطلب نیز تأکید کنیم که آن دو هم‌اکنون در نفوس مطمئنّه هم‌زیستی دارند، با مقداری از تنوّع که گاهی این یکی و گاهی آن دیگری در قلب روشن و ضمیر نورانی غلبه دارد.

توضیح این‌که مؤمنی که بیشترین اوامر الهی را اطاعت می‌کند، بدون توجّه بر این‌که حتّی برخی از آنها دشوار است، کمتر در خود احساس قصور و انحراف می‌کند. و او حتّی موقعی که آن اوامر را قابل فهم نمی‌بیند، باز هم از اعتقاد راسخ او چیزی کم نمی‌شود که اوامر دیگری مطابق حکمت وجود دارد، و او تسلیم ضمنی آنها می‌شود و برای تحقّق آنها تلاش می‌کند، بدون این‌که از حقیقت آنها آگاهی داشته باشد، و این همان چیزی است که قرآن دراین‌باره می‌گوید: «وَ لَوْ أَنَّا کَتَبْنا عَلَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیارِکُمْ ما فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِیلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتاً.» «۱»، این از طرفی.

و از طرف دیگر، اهتمام ورزیدن به تحقّق بخشیدن یک چیز اخلاقی بدون این‌که آگاهی از حقیقت آن داشته باشند و بدون احساس رنج و زحمت زیادی در بیشتر اوامری که عادلانه بودن آنها واضح است، مطلقا در قلب مؤمن باعث این احساس نمی‌شود که این اوامر درجات متفاوتی از دشواری را دارند، و بلکه او در طیّ انجام آن اوامر احساس رضایت کلّی و بدون شرایط، نسبت به تمام قوانین دیگر دارد. و بدون چنین رضایتی هرگز شایسته عنوان مؤمن نخواهد بود: «فَلا وَ

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۶۶: مسلّما اگر به آنان دستور می‌دادیم که یکدیگر را بکشید و یا از وطن و خانه خود خارج شوید، تنها عده کمی از آن‌ها را انجام می‌دادند، اگر آن‌ها اندرزهای خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بپذیرند، هم به سودشان است، و هم باعث تقویت ایمان آنهاست.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹۵

رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً.» «۱».

و این‌چنین درمی‌یابیم که دو جنبه نگرش نسبت به اخلاق دینی توافق دارند و هرکدام متضمن دیگری است. و با این همه چیزی از حقیقت کم نمی‌شود که بگوییم بالاترین و گسترده‌ترین مورد همان جهت نگرش ایمان مطمئن و تسلیم مطلق است، زیراکه این به‌طور قطع مستلزم جهت دیگری است، بدون این‌که آن جهت دیگر مستلزم این باشد.

گاهی به‌واقع جایز است- که غالبا نسبت به بی‌دینان و ملحدان اتّفاق می‌افتد- که کسی در راه خیر عمومی به خاطر خیر بودنش تلاش کند، و این تلاش از نوعی استعداد فطری او برخیزد که احسان را دوست می‌دارد و عدالت در نظر او به ذات خود زیبا می‌نماید، جدای از اوامر و توصیه‌های شرع.

و البتّه دیدیم که این نوع از برخورد هیچ ارزش اخلاقی ندارد. علاوه بر این‌که اندیشه طاعت الهی به‌طور مطلق خالی از ادراک اوامر او نیست، مبنی بر این‌که طاعت خدا محکم‌ترین وسایلی است که هدفش تحقّق بزرگ‌ترین خیر برای انسان و برای همه هستی است. و هرگاه ادامه نگرش و عمق تأمّل و دقّت، شرط واضح گشتن این مفهوم غیر مشتبه و استوار بودن، و عدم تزلزل آن است، و اگر وجود درجه‌ای بالاتر از درجات تقدّم اخلاقی، شرط در رسیدن این مفهوم به بالاترین حدّ از افق دل است، باید دانست که تمامی این‌ها میسّر نمی‌شود، مگر در ضمن عقیده ایمان که- علی‌رغم این‌که گاهی به نوعی دشوار می‌نماید- در وجود مؤمن بالفعل وجود دارد، حتّی اگر از طبقه متوسّط در فهم و ادراک باشد.

بنابراین؛ اکنون باید از سخن گفتن درباره این مراتب و درجات مختلف نسبت به «مثل اعلی» خودداری کنیم تا این‌که بتوانیم به‌طور خلاصه درباره یک شکل اساسی سخن بگوییم که شایسته مراتب و درجات مختلف باشد.

این شکل اساسی، همان وحدت موضوع اراده با موضوع شرع است، چه در آن شکل و تصویر متوقّف شویم و یا در جوهر ذات آن به زحمت بیفتیم. اگر شخص نظر ثابتی روی این موضوع

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۶۵: به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این‌که تو را در اختلافات خود به داوری بطلبند، در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی ننمایند و کاملا تسلیم باشند.

داشته باشد، در آن موضوعیّت چیزی را خواهد یافت که شجاعت و شرافت نفس را با آن می‌شناسند؛ چه به خاطر احترام شرع دور از آن موضوع بایستد و یا این‌که به وسیله جاذبه محبّت و با انگیزه معرفت نسبت به آن نزدیک شود.

بنابراین؛ ما وقتی که این قلّه را ترک کردیم، فوری به سطح نتایج و غایات ذاتی، یعنی منفعت تنزّل کرده‌ایم. و در آنجا وسیله‌ای جلوی اراده‌ای- که به راستی ملتزم است- جهت بیرون آمدن از این گرفتاری وجود ندارد: یا اراده ما در خدمت شرع است و یا در خدمت خود خیر و یا این‌که به دنبال یافتن خیر شخصی است. آیا ما حق داریم که بگوییم: این دو نوع خیر ممکن است باهم به‌طور کامل تطبیق داشته باشند و بلکه بگوییم: امکان دارد به حدّ ترکیب و آمیختگی برسند؟

از نظر من مانعی از موافقت با این نظریّه وجود ندارد که خیر عام گاهی هم‌زمان با خیر خاصّ ما نیز هست، ولی گاهی شخص از خود می‌پرسد از نظر ذات فاعلی: در صورتی که در توان آن ذات جز یک حرکت وجود ندارد، که به بیرون از خود تراوش کند، آیا در آن صورت به شرع اهتمام می‌ورزد و یا با انگیزه خودخواهی به سوی خود بازمی‌گردد؟

حتّی اگر ما فرض کنیم که این امر امکان‌پذیر است، به‌هرحال، این هدف مرکّب به دو نوع انگیزه برمی‌گردد، که شایسته است هم‌اکنون با هریک از آنها جداگانه آشنا شویم «۱».

در حال حاضر، مسئله آن است که با ارزش ذاتی این انگیزه‌ها آشنا شویم. آیا باید هر نوع اهتمام به خیر شخصی را گناه بدانیم؟ حتّی اگر از انواع خیر، مشروع‌تر باشد؟ و یا به خاطر این‌که با شرط بندگان مخلص ناسازگار است؟ و از طرفی، ما مکلّفین باید هر

عملی از اعمالمان را تنها برای خدا انجام دهیم؟

این همان عقیده‌ای است که بیشتر علمای اخلاق مسلمان از نظر حماسی و غیرت اسلامی آن را تأیید می‌کنند، حتّی استبداد رأی و قاطعیّت کانت، نسبت به قاطعیّت آنان چیزی نیست، درحالی‌که اینان معتقدند که وظیفه هر فردی تنها محدود و مقیّد ساختن تمایلاتش و تسلیم آنها در برابر قانون نیست، بلکه باید هیچ تمایلی جز میل به بذل (تمام توان در راه خدا) نباشد.

---

(۱)- ترکیب و آمیختگی انگیزه‌ها را به قسمت پنجم و آخرین بخش کتاب واگذاردیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹۷

توضیح این‌که اختصاص دادن مقداری از توان و تلاش به اشباع فطرت از آن جهت که فطرت است، به این معناست که خدای دیگری جز خدای راستین «اللّه» را در نظر بگیریم. و این همان اصل سوم و به دور از اخلاق است، پس در حدّ میانه و اعتدال از فضیلت و رذیلت نمی‌باشد.

بنابراین؛ هرجا که فکر ما به «اللّه» نپیوندد، نقطه مقابل و ضدّ آن خواهد بود.

و معتدلان و میانه‌روهایی که اکثریّتند، چنین نمی‌اندیشند، و خواهیم دید که میانه‌روی ایشان در پایان بحث و سرانجام کار به چیزی می‌انجامد که ما بر آن جزمیّت کانتی اطلاق می‌کنیم.

نخست اینان از خود می‌پرسند راجع به موردی که این تجرّد مطلق در برابر فطرت از نظر عملی امکان‌پذیر است، و یا حتّی اگر از نظر انسانی امکان‌پذیر باشد؟ بنابراین؛ هرکدام از ما انسان‌ها می‌تواند افتخار کند که او اهتمام به خاطر خود را نمی‌شناسد، و او می‌تواند خود را از هر نتیجه اخلاقی و یا مادّی که نتیجه عمل او باشد، بی‌نیاز ببیند؟ ... چه کسی می‌تواند ادّعا کند که تندرستی، زندگی، رفاه، سلامتی، صداقت با همسایه، حتّی علم و دانش، هوشمندی و کیفیّات قلبی و عقلی در نظرش بی‌ارزش است و هیچ جاذبه و یا سیطره و حاکمیّتی ندارد؟ ...

ابو بکر باقلانی توانسته است هواخواهان این تجرّد مطلق را با صفت سرسختانه‌ای توصیف کند، و به تکفیر کسانی حکم کند که ادّعای بیزاری از بهره‌مندی‌ها نموده‌اند، می‌گوید: این از جمله صفات الهی است، و نیز خواسته است دلایل دینی آنان را رد کند. البتّه آنها در واقع با این پاکی و طهارت خیالی برای نیّت می‌خواسته‌اند مؤمنان را زنهار دهند که مبادا در این نوع از شرک گرفتار شوند که همان سودپرستی است، و به راستی که آنها خواسته‌اند از آنچه مردم آنها را کامیابی‌ها می‌نامند، بیزار باشند، ولی باقلانی احساس می‌کند که آنها به این قرینه گرفتار شرّی می‌شوند که خواسته‌اند از آن دوری کنند، زیرا آنان کاری نکرده‌اند جز این‌که انسان را درحالی‌که به درجه‌ای از کمال اختصاص داده‌اند و او را به خدایی رسانده‌اند، که در حقیقت آن کمال صفتی از صفات خدا (اللّه) است «۱».

بدون این‌که ما در آن حدّی از گمان پیشروی کنیم که انسان هیچ تحرّکی ندارد، مگر برای

---

(۱)- ر ک: غزّالی، احیاء العلوم: ۴/ ۳۶۹. غزّالی این مطلب را مطرح کرده، و مورد تأیید قرار داده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹۸

بهره‌مندی و سودجویی. آیا از نظر عقلی ممکن است ثابت کنیم که کسی از مردم در هیچ حالتی مجاز نیست که از خیر شخصی به عنوان یک عمل خیر، جست‌وجو کند؟ و به‌طور مثال، آیا ممکن است ما انسانی را که به گرسنگی و تشنگی تهدید شده، تحریم کنیم که مبادا تحت سلطه این ضرورت فطری، چیزی را بخورد و یا بیاشامد؟ و آیا در این صورت سزاوار است که او چند لحظه‌ای منتظر بماند تا اوّل این امر واجب فراهم شود و جز به این فرمان کاری نکند، حتّی اگر این انتظار باعث هر نوع مشقّت بی‌فایده‌ای

شود؟

به راستی تنها این مثال کافی است، برای این‌که قساوت و سنگدلی و زشتی این روش جلوگیری از حقّ انسان را بشناسیم، در این‌که او به ندای فطرتش گوش فرا می‌دهد و به ندای آزادانه آن پاسخ می‌دهد، و هر آنچه بر ما لازم است که فراموش نکنیم، آن است که این مسئله مطلقا چنین نیست که ما از منفعتی که از نظر عقل قابل قبول است، اصل دومی از اصول اخلاقی بسازیم، زیرا فاصله زیادی است بین سود، و قانون، درحالی‌که تمام مردم در هر دو نظریّه- درباره این‌که اخلاقی بودن یک چیز است و علاوه بر آن هیچ ارزش اخلاقی موضوع در هیچ جایی خارج از اراده طاعت (در هر دو صورتش) پیدا نمی‌شود- اتّفاق‌نظر دارند.

امّا میانه‌روها به‌طور بسیط می‌خواهند این لکّه ننگی را که بعضی از صوفیّه خواسته‌اند، بدون تشخیص، هر کار هدفمندی را هرچه باشد، بد و معیوب بدانند، از خود بزدایند. به عبارت دیگر، آنها مایلند که به جای این تقسیم دو قسمی، یک تقسیم سه قسمی قرار دهند که به مقتضای آن، درست باشد که بین پاداش و کیفر، برائت محض را و بین کسب ارزش و فقدان ارزش، بی‌ارزشی (ruela? v – non aL) را و بین استحقاق ستایش و نکوهش، مشروعیّت محض را و بین تکلیف و تحریم، اباحه را قرار دهیم.

این جداسازی با طبیعت سه‌گانه تمام جنبه‌های قانون‌گذاری قرآنی را تنها تجسّم نمی‌بخشد و بس، بلکه آنها را در مورد بحث و گفت‌وگوی از نیّت به‌طور محدود نیز می‌بینیم که به صورت واضحی در حدیث مشهور بیان شده است. حدیثی که مالک، بخاری، مسلم و همه محدّثان نقل کرده‌اند، و در الفاظ این حدیث آمده است که واقعیّت تربیت اسبان و توجّه به آن‌ها تابع نیّت‌هاست، بنابراین گاهی پاداش دارد؛ سزاوار پاداش الهی است و گاهی گناه است و گاهی هیچ کدام؛ نه پاداش دارد و نه کیفر؛ عملی است که پاداش دارد، درباره آن کسی که همیشه به امر

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۵۹۹

خدا و برای خدا اسبان را نگه‌داری می‌کند، و عملی که گناه است برای کسی که برای تظاهر و فخرفروشی اسبان را نگاه می‌دارد و برای آنکه وسیله تجاوزی بر ضدّ مؤمنان قرار می‌دهد. ولی ما باید ببینیم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چگونه بین این دو حالت، حالت دیگری را قرار می‌داد که هیچ کسی دقیق‌تر از آن را قادر نیست: حالت مردی را که به اسبان به خاطر نیازهای شخصی بدون این‌که از وظایف دقیق خویش غافل باشد، اهمّیّت می‌داد، این مرد، نه استحقاق پاداش دارد و نه کیفر، و تنها به صورت دقیق می‌تواند در نجات باشد، و همه این‌ها در این سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمده است: «نگه‌داری اسب برای مردی پاداش و برای مردی پوشش و برای مردی گناه است.» «۱».

و ما واضح‌تر و دقیق‌تر از این حدیث برای استحکام نظر خودمان که نظر عموم دانشمندان نیز هست، دلیل بهتری نداریم.

و این‌چنین اراده خالص، تمام ارزش‌های مثبت را در پی دارد، امّا اراده ذاتی سزاوار دو فرض دیگر است. که بحث و گفت‌وگو از این یا آن منفعت شخصی به زودی خواهد آمد: به واسطه این عمل باشد، یا آن عمل، به این ترتیب که آن عمل یا پذیرفته است، یا مباح است و یا مردود و بی‌ارزش، و یا گناه، به تبع شرایطی که وجود داشته است. ما همه این‌ها را در دو قسمت آینده به صورت متوالی عرضه خواهیم کرد.

ج- بی‌هدفی نیّت

اشاره

مقصود ما از بی‌هدف بودن نیّت در یک عمل، هرچه باشد، آن صفتی است که اراده متّصف به آن است، در وقتی که نمی‌خواهد

این عمل را برای هـدف‌های پستی انجام دهـد، وانگهی درعین‌حال به مرحله ارزشـی اخلاص هم نرسیده و بدون هدف است و تنها در حدّ وسط مانده و قانع است، در انجام عمل منفعت مشروع را تحقّق می‌بخشد که قانون چنین منفعتی را حقّ وی می‌داند. و تمام حالاتی که ممکن است تحت این عنوان بگنجد، از جنبه شـرعی صـحیح و بی اشـکال است، ولی ارزش اخلاقی آن «صفر» است، به تبع بیشترین نظریّه‌های اسلامی از باب تسامح چنین است. و معنای صفر بودن، این است که نه استحقاق ستایش دارد و نه نکوهش و نه

(۱)- ر ک: موطّأ مالک: ۲/ ۴۴۴، حدیث ۹۵۸؛ صحیح بخاری: ۲/ ۸۳۵، حدیث ۲۲۴۲؛ صحیح مسلم: ۲/ ۶۸۱؛ صحیح ابن حبان: ۱۰/ ۵۲۷، حدیث ۴۶۷۵؛ سنن کبرا: ۳/ ۳۶، حدیث ۴۴۰۳؛ سنن نسائی (برگزیده): ۶/ ۲۱۶، حدیث ۳۵۶۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۰

اجر و ثوابی برای صـاحبش در پی دارد و نه کیفر و مجـازات. و این مورد بـدون تردیـد موضع‌گیری ناقص و یا عـدم کمال است، و جای تأسّف است که فردی خودش را بریء الـذّمه بدانـد، درحالی‌که می‌توانست بر ارزش خود بیفزایـد، ولی این مقـدار به او اجازه می‌دهـد که در نجـات باشـد. و برای ورود اعمال در این مجموعه دو شـرط وجود دارد: یکی قصـد غایت، و دیگری در نظر داشـتن وسیله مخصوص.

امّا آنکه هدف و غایتی دارد، بی‌نیاز از بیان است، زیرا اوّلا باید عمل از نظر شـرعی جایز و ذاتا به این صـفت معروف باشد، و همین است تعریف این دومین مجموعه و یا عبارت مربوط به آن (به‌خصوص در برابر مجموعه سوم).

و لیکن علاـوه بر این، بایـد آگاهی قلبی به عنوان یک شـرط که چگونه حرکت اراده به سـمت هـدف انجام می‌گیرد، وجود داشـته باشد، نه این‌که صرفا و تنها همراه اراده باشد.

و باید در این مطابقت بین خواست انسان و قانون، قانون خواست انسان را تحت تأثیر قرار دهد و این سیطره باید از روی رضا باشـد و نه اجبـار و اکراه. و اینجـا نوعی از عمل را می‌بینیم که می‌خواهـد از جلو چشـممان فرار کنـد، ولی به‌طور مطلق ضـرورت دارد که پیش از عمل به حساب آن برسیم تا مبادا که برائت شخص مبدّل به معصیت گردد.

و به خاطر همین ضـرورت نهایی است که می‌بینیم قرآن کریم وقتی که برخی حالات مربوط به خروج از دایره تحریم معیّن را تنظیم می‌کند، روی تکلیف کسـی که می‌خواهد از این حق استفاده نماید، پافشاری می‌کند تا اطمینان پیدا شود که مبادا این عمل وی، در حقیقت او را متمایـل به مباح شـمردن موضوع حرامی کنـد، می‌فرمایـد: «فَمَنِ اضْـطُرَّ فِی مَخْمَصَـهٍٔ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «۱».

امّا ما چگونه می‌توانیم در چنین حالتی، اصل را از تابع مقیّد تشخیص دهیم؟

اینک، دست‌کم به عنوان یک راه که هر انسانی می‌توانـد با تفاوت در فاعلیّت آن دخل و تصـرّف کنـد، با این توضـیح که شـخص شرایط تجربه خودش را هرچنـد در ذهن، تغییر دهـد، و از خود بپرسـد که اگر قانون چنین منفعتی را حرام می‌ساخت، چه می‌کرد؟ البتّه بهره پاسخی که

(۱)- مائده (۵) آیه ۳: کسـانی که به هنگام گرسـنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شونـد، درحالی‌که تمایل به گناه نداشـته باشند، خوردن آن برای آنها حلال است، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۱

عایـدمان می‌شـود، اعلاـم انگیزه حقیقی عمـل، بـه مقـدار بهره‌منـدیمان از تجربه‌هـای گذشـته، نسـبت به مرتبه زنهـاری است که در

رفتارمان به کار برده‌ایم، برای روبه‌رو شدن با وظایف و تکالیف دقیقمان. بنابراین؛ اگر من حالت خویشتن‌داری داشته‌ام، مقداری از نظم و انتظام در رقابت با شهوات و کنترل آنها را به دست آورده‌ام و من می‌توانم به قدر یک احتمال حکم کنم که اعتبار قانون در حال اباحه همان است که حاکم بر رفتار من است و نیازهای مرا محدود می‌سازد؛ و امّا اگر من در حالت کشمکش و درگیری بین وظیفه‌ام و هوای نفس قرار گرفتم، اعتراف می‌کنم که غالبا هوای نفس مسلّط می‌شود، و برای من ثابت شده است که در صورت اتّفاق وظیفه با خواست انسان. طبیعت نیز در نظر من حاکم بوده و حرف خودش را به کرسی می‌نشاند.

البتّه قرآن کریم به‌قدر کافی این موضع‌گیری متزلزل و رسوایی آن را توصیف کرده است. و آن موضعی است که بیشتر وقت‌ها در برابر شرع چهره عوض می‌کند؛ گاهی تسلیم شرع است و گاهی فاصله می‌گیرد! به پیروی از این‌که چه به دست می‌آورد و یا از دست می‌دهد از اشباع کردن نیازهای خودخواهی‌اش را. از این‌رو خدای سبحان می‌فرماید: «وَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا أَمْ يَخافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» «۱».

هرگز ... بنابراین، سلطه تکلیف نسبت به خواسته‌های نفسانی ما باید مطلق بلاشرط باشد، و راهی پیش‌روی ما جز این نیست که از روی میل و یا بی‌میلی بدان اعتراف کنیم: «إِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا.» «۲».

و این شعار ثابت مؤمنان است در برابر اوامر گوناگون خدا و پیامبرش «شنیدیم و مطیع فرمانیم.».

---

(۱)- نور (۲۴) آیه‌های ۴۷- ۵۰: و هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آنها روی‌گردان می‌شوند، ولی اگر حق داشته باشند (و داوری به نفع آنان شود)، با سرعت و تسلیم به سوی او می‌آیند، آیا در دل‌های آنان بیماری است، یا (اگر بیماری نفاق بر دل‌های آنها چیره نشده) به راستی در شکّ و تردیدند، یا می‌ترسیدند که خدا و رسولش بر آنها ظلم و ستم کند؟ بلکه آنها خود ستمگرند؟

(۲)- نور (۲۴) آیه ۵۱: سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۲

و در احترام این دلبستگی متفاوت و یا عکس آن، به مقدّم داشتن چیزی که شایسته تأخیر است نشانه‌ای را در خود دارد که میل نورانی را- که اشباع آن طبیعی و مباح است- از هوا و هوس کوری که قرآن همواره ما را از آن برحذر می‌دارد، مشخّص و متمایز می‌سازد.

گرچه این موضوع کفایت نمی‌کند، هدفی را که شخص از بین اهدافی که در ذات خود مباح هستند، منظور نماید، بلکه به موجب شرط دوم عملی را که مورد نظر است باید اخلاقی باشد، به مانند وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف.

و در اینجا تفکّر هدف غایی با همه پیچیدگی‌هایش «۱» وارد عمل می‌شود، زیراکه اهداف ما از این عمل یا آن عمل، تنها روی پای خودش هرگز نمی‌تواند بایستد، بلکه با در نظر گرفتن هماهنگی آن با اهداف شرع و یا ناهماهنگی همراه است.

آیا به‌طور مثال، نسبت به انسان، اهتمامات طبیعی، بیشتر از اهتمام انسان به زندگی بدون حوادث بزرگ غافلگیرکننده، و این‌که رفتار صادقانه با برادران دینی داشته باشد، پیدا می‌شود؟ ... جز این‌که انسان برای رسیدن به این اهداف یک راه طبیعی جدّی بدون عیب و ملامت را در اختیار دارد. و برای این‌که زندگی مادّی داشته باشد، راهی ندارد، جز این‌که تمام کوشش خود را در نتیجه‌گیری و یا مبادلات و یا برخی از امور مهمّ ارزشمند و مفید صرف کند، برای این‌که محبّت دوستانش را تأمین کند، کافی

است که در برابر آنها راه‌هایی را که با گذشت بیشتر و درخواست کمتر و با بیشترین بذل و بخشش در حدّ توان همراه است، در پیش گیرد.

به‌هرحال، روش عبادت و نتایج نیکی، به آن نیست که ما شایستگی داریم تا نسبت به ارزشیابی مردم به آنها طمع ورزیم و یا به کمک مردم امیدوار باشیم، زیرا اگر شخص این اعمال را برای چنین اهداف دنیوی انجام دهد، درحالی‌که از این اعمال، اهدافی جز قداست و حرمت تکلیف سزاوار نیست. پس آن نیّت، نیّت گناه و پلید است.

ولی هرگاه جرمی باشد که انسان یک فضیلت را با نیّت کسب برخی امتیازات انسانی انجام دهد، آیا این هم جریمه به حساب می‌آید که شخص براساس آرزوی رسیدن به اجر الهی و یا ترس از کیفر او انجام دهد؟

---

(۱)- در آینده خواهیم دید که از چندین برابر پیچیدگی برخوردار است، زیرا باید در یک عمل، اهداف شرعی و اهداف ذاتی را چه اساسی و یا اهداف ثانوی باشند، مورد دقّت نظر قرار دهیم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۳

این پرسشی است که بزرگ‌ترین مناقشات و درگیری را بین علمای اخلاق مسلمان ایجاد کرده است.

و البتّه ما باید با دلیل اساسی سخت‌گیران که یک برهان بسیار بسیط و برگرفته مستقیم از قرآن است، آشنا شویم: خدای سبحان انسان را فقط به خاطر اطاعت و بندگی آفریده و برای توجّه به ذات مقدّسش با نیّتی پاک و بس. بنابراین؛ هرگاه او به خود اجازه دهد که به نتایج مناسب یا غیر مناسب، به اعمالش، چشم بدوزد، معنای این کار وارونه کردن نظام غایی است؛ زیراکه در این صورت تکلیف، صرفا وسیله می‌گردد و سودجویی علّت غایی و موضوع حقیقی عبادت می‌شود.

و البتّه مخالفان نظر آنان، باید تلاش کنند تا برهان دقیقی در برابر آنها بیاورند، که بتوانند از دست برهان ایشان خلاص شوند. واقعیّت مطلب آن است که این گروه مخالفان از طرفی خواسته‌اند که برای مخلوقات یک هدف دوگانه‌ای را ثابت کنند و از طرف دیگر تأکید دارند که پیروی از اهداف ثانوی ممکن است بدون صدمه زدن به اهداف اساسی پیدا شود.

وانگهی اینان مطلب را با این عبارت تفسیر می‌کنند: حق این است که انسان به لحاظ این که در ذات خود مکلّف است، هیچ نقشی ندارد جز این‌که وظیفه خویش را به‌طور دقیق در وقت خودش انجام دهد و هروقت شخص از وظیفه‌اش دور شود، نه تنها انواع کیفرها را به جان خود خریده است، بلکه هرکس انجام وظیفه خود را در میدان عبادت وارد و هرگز با این صفت پست مستحقّ چیزی نمی‌شود که از مردم و یا از خدا آن را بجوید.

امّا از مردم، به این خاطر که ما در قبل توضیح دادیم، و به خوبی می‌دانیم که شریعت اسلامی بر دانشمندان و قضاة حرام کرده است، چیزی از توده مردم بخواهند.

و امّا از خدا، چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده است: «هرگز عمل کسی او را وارد بهشت نمی‌کند!» «۱»، منظور این است که عمل تنها کافی نیست.

و چیزی از درستی این قضیه نمی‌کاهد که انسان با این صفت که موضوع برای احسان و

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۵/ ۲۱۴۷، حدیث ۵۳۴۹؛ شرح اصول کافی: ۸/ ۲۲۹؛ تفسیر قرطبی: ۷/ ۲۰۹؛ صحیح مسلم: ۴/ ۲۱۷۰، حدیث ۲۸۱۶؛ المعجم الأوسط: ۸/ ۷۴، حدیث ۸۰۰۴؛ امالی سیّد مرتضی: ۲/ ۲۰؛ مسند احمد: ۲/ ۲۶۴، حدیث ۷۵۷۷؛ مسند ابی یعلی: ۷/ ۶۳، حدیث ۳۹۸۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۴

عدل الهی است، به زودی دعوت به چیدن محصول عمل خود می‌شود، و چون انسان می‌آید تا محصول خود را بطلبد، نمی‌گوید: من استحقاق آن را دارم، بلکه به آنچه وعده داده شده است.

بنابراین؛ آیا درخواست از جانب انسان اگر موافق با مشیّت قانون‌گذاری خداوند نباشد، چیزی جز هماهنگی با مشیّت مجازی پروردگار است؟

و در کنار این مطلب دو حقیقت را باید خاطرنشان کنیم که کسی نمی‌تواند آنها را انکار کند، حتّی از جهت نگرش تشریعی، (نخست)- اینکه این دو شاخه همانند: بیم و امید، هر دو در نظر دین دو صفتی هستند که سزاوارند به خاطر ذاتشان منظور نظر باشند، زیراکه این‌ها نظیر دو بال لازم برای صعود و بالا بردن ایمان و تقوا می‌باشند. و همچنین درمی‌یابیم که سنگدلی و قساوت آن در نظر تمام مردم دردی است که همه منکران را فرامی‌گیرد. قرآن کریم نیز همانند تمام کتاب‌های مقدّس دراین‌باره به تفصیل بحث کرده است.

و (حقیقت دوم)- این است که این احساسات دینی، ممکن است خود از نظر شرعی انگیزه‌هایی باشند برای انجام دادن اعمالی که با آنها تناسب داشته باشد. و کسی نیست که مخالف باشد در این‌که آلام و رنج‌هایی را که مؤمن احساس می‌کند و یا می‌ترسد از این‌که مبادا طبق معمول گرفتار آنها شود، این موضع‌گیری به مثابه موضع‌گیری شخصی صوفی است که در این موارد همه امور خود را به خدا واگذار می‌کند، درحالی‌که یاری او را می‌طلبد و احسان او را می‌جوید!! و قرآن کریم نیز به صراحت ما را دعوت می‌کند و می‌فرماید: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ.» «۱»، و «وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً.» «۲»، و سنّت نیز به ما می‌آموزد که: «پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هرگاه کار بر او سخت می‌شد، رو به نماز می‌آورد.» «۳».

و هرگاه ما این دو نکته را بپذیریم، باعث محدود شدن زمینه افراط و تفریط خواهد شد.

و در برابر این مورد فرصت مقابل گشوده خواهد شد؛ در نقطه مهمّی، آنجا که نقش

---

(۱)- بقره (۲) آیه‌های ۴۵ (و ۱۵۳): از صبر (و پایداری) و نماز کمک بگیرید.

(۲)- اعراف (۷) آیه ۵۶: و خدا را با ترس و امید بخوانید!

(۳)- ر ک: مسند احمد: ۵/ ۳۸۸، حدیث ۲۳۳۴۷، از طریق حذیفهٔ بن یمان، با این عبارت: «هروقت مشکلی پیش می‌آمد، نماز می‌خواند.». (مترجم عربی) ر ک: المعجم الصّغیر: ۱/ ۱۲۰، حدیث ۱۷۲؛ شعب الایمان: ۳/ ۱۵۴، حدیث ۳۱۸۱؛ تعظیم قدرهٔ الصّلاهٔ: ۱/ ۲۳۱، حدیث ۲۱۲؛ صحیح ابن حبان: ۶/ ۳۶۹، حدیث ۲۶۴۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۵

احساسات یاد شده فوق محدود می‌گردد. توضیح این‌که اصل کلّی، هرچند که ارزش ذاتیش قابل قبول است و اعلام می‌دارد که فرار از درد و غم و جست‌وجوی خوشبختی با وسایل شایسته، تنها از روآوردن به‌طور جدّی به کارهای مشروع فراهم می‌شود و بس. بنابراین؛ شخص نمی‌تواند تا آنجا پیش برود که احساسات دینی پاداش اخلاقی را بر او ارزانی دارند، موقعی که در باطن آدمی نقش نخستین محرّک به سوی وظیفه را ایفاء می‌کند، زیرا معنای این حرف آن است که چیزهایی سنّت باشند که قرآن هیچ کدام از آنها را پاکیزه نشمرده است.

و اینجا نکته‌ای وجود دارد که ما در اصرار بر آنها زیاده‌روی نمی‌کنیم و آن نکته‌ای است که غفلت‌ورزی از آن مقداری خلط تأسّف‌باری در بسیاری از ذهن‌ها افکنده است؛ خلط بین تفکّری که کاملا در تعالیم قرآنی باهم متفاوتند: بین نیّت که در موضع فاعل اخلاقی است و پاداش که بازگشت عمل از جانب قانون‌گذار است، و قرآن واجبات را از سویی اثبات کرده و از سوی دیگر نتایج جزایی آنها را مقرّر فرموده است، بنابراین؛ هرگاه فضیلتی والا باشد، اجر و پاداش داده شود و هرگاه رذیلتی زشت باشد، کیفر

داده شود، آیا این غیر عادلانه است؟ ولی بسیار فاصله است بین این‌که ما عاقبت اعمالمان را تعیین کنیم و برای اراده، مبدأی را برگزینیم که آن را الهام کند، و بین آن چیزی که آن را قرآن کریم در موارد زیادی مطرح کرده است که کاملا-این مبدأ با آن متفاوت است، زیراکه این «مثل اعلی» بالا-ترین الگوست، و انسانی که وظیفه‌اش را با خوف و رجاء انجام می‌دهد، و کسی که از امید به سرانجام کارش در زندگی اخروی نیروی محرّکه‌ای برای اراده اطاعتش می‌سازد، این انسان عملش بر ترکیب و توحید، یعنی دو نوع مختلف از علت غائی محدود نمی‌شود: غایت وجودی «نتیجه» و غایت اخلاقی «هدف»، و لیکن او از یک شرط جوهری و اساسی در مورد سرانجام موعود نیز غفلت دارد، زیراکه قرآن خطّی را برای او ترسیم کرده است که پیروی می‌کند و سعی و عملی را برایش ثابت کرده است که آن را به‌پا می‌دارد، به خاطر این‌که به آن زندگی سعادتمندانه برسد:

«وَ مَنْ أرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعى لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً.» «۱»، درحالی‌که

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۱۹: امّا کسی که آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را در این راه به کار بندد، درحالی‌که ایمان داشته باشد، این سعی و تلاش او مورد قبول الهی خواهد بود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۶

بهشت نیست، مگر برای قلب‌های سالم: «يَوْمَ لا-يَنْفَعُ مالٌ وَ لا-بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.» «۱»، و دل‌هایی که به سوی خدا برگردند: «وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ.» «۲». ولی هرگاه نزدیک سازی به این ترتیب بین عقاید متفاوت به سامان رسد، آیا این عمل باعث وحدت و اندماج آنها خواهد شد؟ ...

علی‌رغم این حرف‌ها، نزدیکی و تقارب به شکل کامل نیست، چون نقطه مورد اختلاف همچنان باقی است.

بنابراین؛ درحالی‌که نظریّه سخت‌گیر، همواره حاکم به تیرگی و ناپاکی در مورد هر چیزی است که پاک و پاکیزه نباشد، در حدّی که در آیه وارد شده است: «وَ ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّهِ» «۳»، نظریّه تسامح و سهل‌انگار معتقد است که بین پاکیزگی مطلقی که موضوع ستایش و پاداش است و بین ناپاکی شدیدی که در روایات زیادی مطرود و مذموم شمرده شده، طهارت نسبی متوسّطی وجود دارد که قرآن نه موافقت صریح خود را نسبت به آن اعلام کرده و نه مخالفت نموده است، و آن موضعی است که نه استحقاق مدح را می‌طلبد و نه ذم را، بلکه تنها مباح است و بس.

و هم‌چنین ممکن است ما بگوییم که قرآن کریم، این موضع را پسندیده است، اگرچه به نحوی با صرف بشارات، به جزا و مجازات وادار هم نکرده است.

تردیدی نیست که قرآن به‌طور مطلق نگفته است: درحالی‌که به سعادت اخرویتان چشم دارید، وظایفتان را انجام دهید! ولی گفته است: برای خدا انجام دهید، اگر با این نیّت انجام دهید، خوشبخت خواهید بود.

و چون این صورت مسئله دور از نظر مانده، حتّی از نظر بعضی فلاسفه، ما می‌توانیم به سخت فهمی آن برای عموم مؤمنان حکم کنیم. بنابراین؛ انسان متوسّط همواره از آن موضع، صورت وعده‌های نیکی برای صالحان و بیم‌های مخوفی برای اشرار در ذهن دارد، ولی چون این انسان ناتوان است و به طبیعت خود حسّاس و با فرض مؤمن بودن، به فطرت خود به سوی علاقه

(۱)- شعراء (۲۶) آیه‌های ۸۸- ۸۹: (روز رستاخیز) روزی است که هیچ مال و فرزندانی سودی نمی‌دهد، مگر کسی که به حضور خدا بیاید، درحالی‌که قلب سلیم (سالم از هرگونه شرک و کفر و آلودگی به گناه) داشته باشد.

(۲)- ق (۵۰) آیه ۳۳: (آن کسی که از خدای رحمان در نهان بترسد) و با قلبی پرانابه در محضر او حاضر شود.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۷۲: ولی جز برای خدا انفاق نمی‌کنید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۷

به آرمان‌ها و با احساس نسبت به امور بیمناک، به جانب احساس وظیفه گرایش خواهد یافت.

به این ترتیب، موقعی که حواسّ آدم نسبت به وظیفه و با نیاز به امنیّت جمع شود و این دو در دل انسان بدون تفرقه جاری باشد، زمانی که فطرت بجنبد، دیگر نیرویی در روی زمین نخواهد بود که بتواند مانع آثار این پیوند دائمی گردد؛ زیرا چگونه یک قانون عادلانه می‌تواند محصولی را که بذر آن را در دل به ودیعت نهاده‌اند، حرام سازد؟

امّا برای این‌که از نظر عقلی به این مطلب برسیم:

گاهی می‌گویند: با انگیزه خوف از عذاب، دورترین چیزی است که بتواند مبدأ یک عمل ارزشمند اخلاقی گردد. و ما نخستین کسی هستیم که موافق این نظریم، ولی آیا این انگیزه، در حقارت خود با حیله‌گری، چاپلوسی، نخوت و فخرفروشی برابر است؟ ... و آیا ممکن است که ما احساس ترس از خدا را در سطح احساس ترس از مردم قرار دهیم؟ آیا لازم نیست که دست‌کم بین این ترس ما فرق بگذاریم، به این ترتیب که ترس از مردم حکایت از دورویی و ترسویی می‌کند و باعث قانون‌شکنی است، در آنجا که موضوع این ترس قابل دسترسی نباشد؟

امّا در مورد آنچه که مربوط به سعادت آینده می‌شود، گاهی می‌گویند: آن قضیه، قضیّه روزی‌خواری و طمع در مزد و پاداش است.

آری، بدیهی است که توجّه به محبّت خالصی که از هرچه جز ذات محبوب است، باز می‌دارد، و باوجود این کیست که معتقد نباشد که مجرّد قبول این صفت و چنین چشم‌پوشی از مالی که در اختیار دارد و مورد تأیید و استحقاق فوری او است، نظیر خوشبختی نامشخّص و نامؤکّد در سطح فردی، دور و بسیار دور است، به حدّی که پیش از رسیدن به این خوشبختی باید شخص بمیرد و بار دیگر به زندگی برسد (تا از این خوشبختی برخوردار شود!). می‌گویم: کیست که معتقد نشود که در همه این‌ها ارتقاء به مرتبه فوق غریزه حیوانی مربوط به زمان حاضر، و رسیدن به سطح مرتبه اخروی است و خود برهانی بر داشتن صفات برتر از قبیل صبر و پایداری، سیطره بر نفس و وسعت عقل و خرد و به یک کلمه دلیل بر وجود نوعی از الگویی و مثالی است؟

گاهی می‌گویند: آن بینش و آگاهی دوچندان است.

ولی آن، دوچندان عجیب و مضاربه شگفت‌آوری است! هیچ حساب احتمالی بدون دخالت ایمان نمی‌تواند، آن را محاسبه کند و در این صورت آن ایمان چیست- در مورد کسی که نسبت به

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۸

ما قابل درک با حواسمان و قابل اثبات به وسیله تنها عقلمان نیست، اگر اعتقاد نباشد-؟ ... و آن حالت در این صورت اگر یافت شود، خود حسابی است، ولی ارزش والایی دارد، و از حساب همه حسابگران بیرون است، زیراکه عظمت و خطرات آن در نظر عقل عملی سلیم بسی بیشتر از فرصت‌های پیروزی آن است، بدون این‌که انسان موافق آن باشد و تا حدّ فداکاری در حدّ بالا به خاطر اعتماد و اطمینانش بر آن راضی باشد.

و برخی نیز اصرار بر این ادّعا دارند که بدی‌های اخلاقی، گاهی نتیجه‌اش وارونه شدن رابطه غایت و وسیله است. و در اینجا ناگزیر از ریشه‌یابی قضیّه هستیم: مقیاس و معیار این وارونه شدن رابطه چیست؟ ... به‌طوری که دیدیم استقلالی که منفعت را به حساب وظیفه ارزانی می‌دارد، باید در این صورت از هر مؤمنی بپرسیم: در صورتی که وضعیّت و حالتش در هر لحظه‌ای ممکن است، این باشد؟ ... یا این‌که برخوردش- به‌طور الزام- سؤالات ذیل را القا نماید:

اگر من تصوّر محال نمایم، خواهم دید که عمل به دستور شرع هیچ پاداشی ندارد، آیا می‌توانم در آن اجر و مزدی برای عملم درخواست کنم؟

و هر گاه بی‌اعتنایی به وظیفه هیچ کیفری را در پی ندارد، آیا بدین وسیله پایه ارتباط من با طاعت خدا سست می‌شود؟
و هر گاه به هر دلیلی اطمینان یافتم، به این که تمام گناهان مرا خواهند بخشید، آیا این اطمینان نسبت به من، فرصتی برای ارتکاب گناه خواهد شد؟ آیا هر کدام از این‌ها به طریق اولی یک سبب نسبی نخواهد بود تا ثابت کنم چنان‌که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده است: همانا من بنده سپاسگزارم؟ «۱» و گوش دل به این شاعر نخواهم سپرد که می گوید:
هب البعث لم تأتنا رسله و جاحمة النّار لم تضرم

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۱ / ۳۸۰، حدیث ۱۰۷۸ و ۴ / ۱۸۳۰، حدیث ۴۵۵۶ و ۵ / ۲۳۷۵، حدیث ۶۱۰۶ «أ فلا اکون عبدا شکوری؟- آیا من بنده سپاسگزاری نمی‌باشم؟». ر ک: مسند احمد: ۴ / ۲۵۵؛ المعجم الأوسط: ۲ / ۳۳۶، حدیث ۲۱۵۴؛ مجمع الزّوائد: ۲ / ۲۷۱؛ سنن ترمذی: ۲/ ۲۶۸، حدیث ۴۱۲؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۹، حدیث ۳۱۱؛ صحیح مسلم: ۴/ ۲۱۷۱، حدیث ۲۸۱۹ و ۴/ ۲۱۷۲، حدیث ۲۸۲۰؛ تفسیر قرطبی: ۴/ ۳۱۰، سنن کبرا بیهقی: ۷/ ۳۹، حدیث ۱۳۰۵۲؛ مسند ابی عوانه: ۱/ ۱۷۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۰۹

أ لیس من الواجب المستحقّ ثناء العباد علی المنعم؟! «۱» و چنین می‌یابیم که اهمّیّتی را که مؤمن صحیح الایمان به سعادت مربوط می‌داند، هیچ چیزی را تجسّم نمی‌بخشد، جز یک سود (به ظاهر) فرعی و ثانوی و یا زیادی که ممکن است عند اللزوم از آن بی‌نیاز باشد! آن چیزی که ممکن است بزرگ‌ترین هدف ذات مورد نظر او- یعنی کسب رضای خدا- را تهدید کند.
این موضع‌گیری عاقلانه و ارزشمند که با یک دید الگوی والای خالص به نظر می‌آید و اوج گرفتن فطرت محض است. این موضع به کامل‌ترین صورت در دعای زیبای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جلوه‌گر است، موقعی که مردم نسبت به دین او کافر شدند و منکر حقیقتی شدند که از طرف خدا آورده بود و او را با بدترین شکنجه‌ها آزردند. از پروردگار خود چنین درخواست کرد: «خداوندا! از ضعف نیرو و کمی چاره و خواریم در نظر مردم به تو شکایت می‌کنم، ای بخشنده‌ترین بخشایندگان. به چه کسی مرا وامی‌گذاری؟ به دشمنی که با من با خشونت برخورد می‌کند و یا به خویشاوندی امر مرا می‌سپاری؟ اگر تو از من ناراضی نباشی، من هیچ باکی ندارم؛ جز این‌که خداوندا عافیت تو و لطف تو بسی گسترده‌تر است برای من!» «۲».
باید به مطلبی ژرف‌تر توجّه کنیم و از خود درباره مرتبه و درجه این امید به سعادت آینده و اهمّیّت آن بپرسیم تا بدانیم که چه وقت ممکن است از نظر مؤمن انگیزه مستقل و شایسته‌ای به وجود آید که اراده او را به تنهایی رهبری کند.
امّا از جهتی که قرآن به جریان می‌اندازد و تربیت می‌کند، دو شرط برای استحقاق سعادت ابدی لازم است: پاکیزگی قلب و ایمان دائم تا لحظه مردن، به‌ویژه در آخر عمر.
پس باید دید کدام انسان است، ادّعا کند که به یقین هر دو شرط را داراست و از همه مردم

(۱)- این اشعار منسوب به امیر المؤمنین، علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است، ر ک: بحار الانوار: ۷۸/ ۶۹، حدیث ۱۶۳ و کتاب «التّخویف من النار» از ابن رجب حنبلی، ص ۱۷. یعنی: گیرم که پیامبرانی مبعوث نشده و از طرف خدا نیامده بودند- و شعله آتش دوزخ برافروخته نبود- آیا واجب و سزاوار نبود- که بندگان خداوندی را که این همه نعمت‌ها را ارزانی داشته است، ستایش نمایند؟!
(۲)- ر ک: جامع الصّغیر: ۱/ ۲۲۱، حدیث ۱۴۸۳، و این عبارت دعاست که ما برگزیدیم (مترجم عربی) ر ک: کتاب الدّعاء، طبرانی:

۳۱۵؛ کنز العمّال: ۲/ ۱۷۵، حدیث ۳۶۱۴؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۷/ ۸۵، حدیث ۶؛ السّیرة الحلبیّه: ۲/ ۲۶۸؛ تفسیر طبری: ۱/ ۵۵۴؛ تفسیر قرطبی: ۱۶/ ۲۱۱؛ فیض القدیر: ۲/ ۱۱۹؛ الأحادیث المختاره: ۹/ ۱۸۱.

آيين اخلاق در قرآن، ص: ۶۱۰

اطاعت و تسلیمش در برابر خدا بیشتر است؟

و آیا امکان تصوّر آن مکافات بزرگ در توان کسی هست؟، به‌گونه‌ای که این روح نگران، و نفس شخص مؤمن را بجنباند. این نگرانی را در دو آیه کریمه به راست‌ترین بیان آورده است: «وَ ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ.» «۱»، «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ.» «۲».

جز این‌که فاعلیّت احساس مخالف تأثیر کمتری برای جدل ندارد، و آیا انتظار کیفر، هرچند که دردناک باشد، در عالم آخرت برای مغلوب ساختن اقدام به کار بد و بازگرداندن اراده را از آن کفایت می‌کند؟ به راستی که ما حق داریم به مقداری که در برخورد با این زنهار، وسعت رحمت الهی را قرار می‌دهیم، تردید نماییم.

در این صورت از جنبه عمومی صحیح نیست که یکی از این دو تفکّر به تنهایی بر دل مؤمنان سیطره یابد، با این بیان که ملاحظه آن در توصیف قرآن برای نفوس صالحه شایسته نیست، زیراکه قرآن در حقیقت تأثّر خودش را به دو حالت متفاوت در زمان واحد، یعنی خوف و رجا را به ما پیشنهاد می‌کند، به‌طور مثال به این آیه توجّه کنید: «ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ.» «۳»، و این آیه: «أُولئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخافُونَ عَذابَهُ.» «۴»، و این آیه: «أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ.» «۵».

---

(۱)- احقاف (۴۶) آیه ۹: و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد؟

(۲)- مؤمنون (۲۳) آیه ۶۰: و کسانی که نهایت تلاش و کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال دل‌هایشان هراسناک است، از این‌که سرانجام به سوی پروردگارشان بازمی‌گردند.

(۳)- اعراف (۷) آیه‌های ۵۵، ۵۶: پروردگار خود را از روی تضرّع و در پنهانی بخوانید، او (خداوند) تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. در روی زمین فساد نکنید، بعد از آنکه اصلاح شده است. و خدا را با ترس و امید بخوانید، همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

(۴)- اسراء (۱۷) آیه ۵۷: کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرّب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هرچه نزدیک‌تر، و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند.

(۵)- زمر (۳۹) آیه ۹: یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است.

آيين اخلاق در قرآن، ص: ۶۱۱

چه نتیجه ممکن است از مخلوط کردن این دو عنصر متفاوت که هرکدام اثر دیگری را خنثی می‌کند، عاید شود؟ یا چنان‌که امکان دارد. گفته شود: از خلط دو نیمه این دو احساس اگر نتیجه شعار محکم قلبی نباشد، امکان تصویر و بیان در زبان عاطفی برای اراده تسلیم و پذیرا نخواهد تا امر واجب را با هر نتیجه‌ای که در پی داشته باشد، برگزینند؟

«آنچه- وظیفه است- انجام بده، نتیجه هرچه می‌خواهد باشد.»،- نهایت امر این است- این موضع کسی است که حالت تردیدی که قلب مؤمن را تکان می‌دهد، بدانجا می‌انجامد.

بنابراین؛ هرگاه ما بخواهیم بر این پدیده نو، نامی بگذاریم، با هر قیمتی که شده، بهتر از این نمی‌یابیم که بر آن «احساس حیا» اطلاق کنیم، این حالت ظریفی است که بین دو انفعال قوی پدید می‌آید، چنان‌که به «احساس احترام» نیز از هر چیزی نزدیک‌تر است، و ممکن است این احساس را چنین تعریف کرد: «دوری شخص از بدی، به دلیل ترس از آلودگی و یا شرمساری در برابر خود و در پیشگاه خدا.».

به راستی که این پدیده خوشی است که ما در نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عین این مفهوم را، به علاوه آنکه مشخّصه اخلاق اسلامی است، می‌یابیم که می‌فرماید: «هر دینی خصلتی دارد، و خصلت اسلام حیا است.» «۱»، و در روایت دیگری: «برای هر دینی خصلتی است» «۲».

عرب‌ها به اعتبار اخلاق یهود بر «شریعت خوف» و به لحاظ اخلاق مسیحیّت بر «شریعت محبّت» بودند. ولی نویسنده- تا آنجا که من می‌دانم- تاکنون هدفش این نبوده است که با این روش از افکار، خود را از دست عنصر غالب بر اخلاق اسلامی خلاص کند، ما آن بخش از حدیث بنیان‌گذار اخلاق اسلامی را آوردیم که خود بار دیگر تفکّرمحوری این بحث را تفسیر کند، یعنی نظریّه اسلامی که جامع مبادی مختلفی است که لازمه حیات اخلاقی در یک ترکیب منسجم

---

(۱)- ر ک: موطّأ مالک: ۲/ ۹۰۵، حدیث ۱۶۱۰؛ مستدرک الوسائل: ۸/ ۴۶۵؛ مسند الشّهاب: ۲/ ۱۲۳، حدیث ۱۰۱۹؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۳/ ۳۳۶، حدیث ۵۰۱۲؛ مکارم الأخلاق: ۴۱؛ التّمهید ابن عبد البر: ۲۱/ ۱۴۱؛ الأصابه، ابن حجر: ۳/ ۵۲۸، حدیث ۴۲۶۶.

(۲)- ر ک: سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۳۹۹، حدیث ۴۱۸۱؛ روضة الواعظین، ص ۴۶۰؛ الجامع الصّغیر: ۱/ ۹۷، حدیث ۱۳، از قول نعمان بن بشیر، مصباح الزّجاجة: ۴/ ۲۳۰؛ مسند ابی یعلی: ۶/ ۲۶۹، حدیث ۳۵۷۳؛ نوادر الأصول فی احادیث الرّسول: ۴/ ۴۵، التّمهید ابن عبد البرّ: ۹/ ۲۵۷، فیض القدیر: ۲/ ۵۰۸، میزان الإعتدال: ۸/ ۱۸۲، حدیث ۶۴۹، تهذیب الکمال: ۹/ ۲۲۲؛ مستدرک الوسائل نوری: ۸/ ۴۶۵.

است، به‌گونه‌ای که همه نظرات را متوجّه سمت و سوی حدّ میانه می‌سازد.

اینک به موضوع خودمان برمی‌گردیم و فرض را بر آن می‌گیریم که احساس روشنی نسبت به خوف و یا رجاء ممکن است باعث طاعت سودمندی برای مؤمن از راه توقّع مطمئن وعده الهی باشد. و در این صورت می‌گوییم آنچه را که اراده انسان برای انتقال این غایت وجودی به غایت ارادی انجام می‌دهد، یعنی انگیزه‌ای از آن برای عملش بسازد، این انتقال دادن بدون تردید رابطه شایسته و یا مسافت معیّنی بین منظور شرع و بین منظور خود ذات ایجاد می‌کند.

و چون اجتناب از این مسافت در نفوس ضعیفه تقریبا غیر ممکن است، چون آن مسافت ممکن نیست که باعث جریمه اخلاقی گردد و آنها تنها از قبیل لغزش‌های کوچکی است که هر شریعت عادلی آنها را می‌بخشد، هرچند که فاقد هر نوع ارزش مثبتی است.

به راستی دیدیم که غزّالی «نیّت حسنه» را چگونه به معنای رفیع کلمه تعریف می‌کرد و سپس وی پس از آن تعریف از این افراد سخن می‌گوید که ترس از عذاب و یا شوق پاداش آنها را وادار به طاعت می‌کند، می‌گوید: «حقیقت این است که این شخص اراده کاری را نمی‌کند، مگر به خاطر خدا، و این اشارتی است به اخلاص صدّیقین که اخلاص مطلق است، امّا آنکه به امید بهشت و ترس از آتش دوزخ عمل می‌کند، او نسبت به بهره‌های دنیوی، اهل نجات است. اگرنه در پی لذّت شکم و شهوت می‌بود، و تنها مطلوب حق برای خردمندان ذات مقدّس خداست و بس.» «۱».

به راستی بحث از سعادت آینده چیزی نیست، جز حالت خاصّی از یک مفهوم فراگیر، یعنی تلاش برای اصول و به اهداف ذاتی که ما آن را به مشروعیّت توصیف کردیم، امّا مشروعیّت در سطح پایین، و گفتیم: شرط در این اندازه متوسّط آن است که اراده به موضوع اصلی جدای از انگیزه شرع متوجّه نشده باشد، بلکه دست‌کم با موافقت ضمنی شرع کوشش خود را به این یا آن عمل متوجّه سازد.

و اینجا شرط دیگری را نیز می‌افزاییم که به صورت کافی نامشخّص و مقداری پوشیده می‌باشد، پس برای این‌که این فرض میانه را سزاوار گردیم، باید همچنین تأثیری که قانون

---

(۱)- ر ک: احیاء علوم الدّین، غزّالی: ۴/ ۳۶۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۱۳

اخلاقی بر این اراده سودخواهی می‌گذارد، طبیعت مقیّد و مشخّص‌کننده‌ای داشته باشد و بس.

و معنای این سخن آن است که مانع از آن شود که اراده به ماورای هدف مقصود متوجّه شود، ولی هیچ‌گونه سبب شایسته‌ای را برای واداشتن بر عمل را به اراده پیشنهاد نکند، اگرنه اراده اعتبار خود را بازمی‌یابد، همان‌طوری که به نیّت براساس این‌که از جنبه اخلاقی خوب است، می‌نگرد.

واقع مطلب این است مادامی که اراده از موضوع مورد نظر جز مباح بودن چیزی را نمی‌خواهد، چگونه می‌تواند آمادگی توجّه به این موضوع را داشته باشد، بلکه ممکن است به عکس آن (با این فرض که آن نیز مباح است) متوجّه گردد، اگر وسیله چیزهای نامشروع مانند میل و یا عادت وادار نگردد؟

به راستی شهوت حتّی اگر پای‌بند قانون هم باشد، باز هم همچنان شهوت و هوس است، از این‌رو از باب سبکی و پستی آن را تلاش برای خیر شخصی دنیوی و اخروی می‌شماریم، بلکه تنها از باب مباح بودن بر آن می‌نگریم.

ولی هرگز موقعی که از ورای بی‌مبالاتی ظاهری، اراده کشف شود که قانون به عنوان وسیله ایجابی آن را برملا می‌کند، قضیه چنین نخواهد بود «قانون عمل را از جنبه اخلاقی بالاتر از خودداری می‌داند»، پس اراده به سوی موضوع می‌شتابد، نه از آن جهت که شهوت را اشباع کند، بلکه از آن جهت که این اشباع فرصتی برای خیر اخلاقی خواهد بود که شرع مباح ساخته است.

و اینک نمونه‌هایی فراوان از سنّت نبوی:

۱- کسب

توضیح این‌که کار منظّم در فراهم کردن خیرات زمین ارزش آن را به پیروی از هدف ذاتی دگرگون می‌کند؛ هدفی که برای خودش ترسیم کرده و یا به پیروی از روحی که محرّک آن عمل است.

بنابراین؛ هرگاه هدف شادمانی به خاطر مالک شدن و امکان بهره‌مندی از زندگی بدون لغزش باشد، به یقین به فطرت انسان برمی‌گردد و بیش از این قابل وصف نیست که بگوییم:

«مهم نیست». و از این قبیل است فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «برای پرهیزگاران توانگری مهم

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۱۴

نیست.» «۱».

امّا اگر در ریشه این عمل نگرش پاکی دخیل باشد و اگر شخص عامل به خاطر نظام برتری در توزیع سعادت کلّی اقدام می‌کند و

آن نظامی است که امید دارد با این عمل در آن سهمی داشته باشد، چه خود را فراموش کند و چه خود را در این نظام فراگیر کسی بداند، در آن صورت، نیّت شایسته قدردانی و سپاس می گردد، درحالی که قبلا نیّت مبتذلی بوده است.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روایتی که ابو سعید خدری نقل کرده، دراین‌باره می‌فرماید: «چه همراه خوبی برای یک مسلمان است، مالی که به مسکین، یتیم و در راه مانده بدهد.» «۲»، و شاید در این جا لازم به یادآوری سخن قبلی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد که درباره اسبان فرمود: «برای مردی اجر است و برای مردی پوشش از عذاب و برای مردی بار گناه.» «۳».

۲- کمالیّات

و ذات این ارزش را ممکن است به عنوان استعمال معتدل وسایل خوشگذرانی و رفاه، به طور کلّی توصیف کرد «۴». توضیح این‌که هرگاه ما این نوع کمالیّات را بر این اساس تصوّر نکنیم که پاسخگوی انتظار ما و اشباع نیاز فطری ما هستند، بلکه به حساب این‌که نوعی احسان و نیکی هستند که عنایت الهی می‌پسندد، در کنار این مطلب که رضای به آنها ما را موافق مشیّت الهی قرار می‌دهد: «همانا خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد.» «۵» در نظر بگیریم.

---

(۱)- ر ک: سنن ابن ماجه: ۲/ ۷۲۴، حدیث ۲۱۴۱؛ مصباح الزّجاجه: ۳/ ۶؛ مسند احمد: ۵/ ۳۷۲، حدیث ۲۳۲۰۶؛ الأحاد و المثانی: ۵/ ۲۸، حدیث ۲۵۶۶؛ الأدب المفرد: ۱/ ۱۱۳، حدیث ۳۰۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۵/ ۲۰۱، حدیث ۷۹۴۹؛ البیان و التّعریف: ۲/ ۲۷۱؛ فیض القدیر: ۶/ ۳۸۲؛ تهذیب الکمال: ۱۴/ ۴۵۱؛ کشف الخفاء: ۲/ ۴۶۸، حدیث ۲۹۸۷.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۵۳۲، حدیث ۱۳۹۶؛ شعب الأیمان: ۷/ ۲۷۵، حدیث ۱۰۲۹۰؛ تفسیر قرطبی: ۱۹/ ۲۸۵؛ صحیح مسلم: ۲/ ۷۲۸، حدیث ۱۰۵۲؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۳/ ۱۱۷، حدیث ۲۳۴۶؛ سنن کبرای بیهقی:
۳/ ۱۹۸، حدیث ۵۵۰۱؛ مسند احمد: ۳/ ۲۱، حدیث ۱۱۱۷۳؛ مسند طیالسی: ۱/ ۲۹۰، حدیث ۲۱۸۰؛ شرح نووی: ۷/ ۱۴۴.

(۳)- مدارک این حدیث قبلا ذکر شد.

(۴)- از نمونه‌های این قیدوبند، خوش‌اندامی و شیک‌پوشی است، این دو نمونه به‌طور صریح در پرسشی آمده است که حدیث وارد ذیل این مطلب پاسخ می‌دهد.

(۵)- ر ک: صحیح مسلم: ۱/ ۹۳، حدیث ۹۱؛ فقه الرّضا، علیّ بن بابویه قمی، ص ۳۵۴؛ صحیح ابن حبّان: ۱۲/ ۲۸۰، حدیث-

و درعین‌حال به لطف او اعتراف و ایمان دارند: «همانا خداوند دوست می‌دارد که اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببینند.» «۱».
پس هرگاه مسئله را بر این نحو مطرح کنند، بهره‌وری معتدل از نعمت‌های خدادادی از عناصر طبیعت، تنها مباح نخواهد بود، بلکه مستحب خواهد بود، از آن جهت که به ما اجازه می‌دهد تا برهانی بر سپاس‌مان در برابر منعم با لطف و کرم داشته باشیم.

۳- استثنائات

محرومیّت ارادی از چیزهایی که خداوند دست ما را نسبت به آنها بازگذاشته بود، در این صورت شبیه اعتراض زشت و ناپسندی است بر مقاصد لطف الهی، و به‌طور خاص این مورد بر حالات استثنائی صدق می کند که شرع مقدّس می‌خواهد بر ما ارزانی بدارد در برابر برخی از سختی‌ها، و در حقیقت این موارد بیانگر برخی از استثنائات از قانون کلّی است: «خداوند دوست دارد که رخصت‌هایی مرحمت کند، چنان‌که دوست می‌دارد، اوامر اکید او انجام گیرد و یا نمی‌پسندد که معصیت او را مرتکب شوند.» «۲».
بنابراین؛ هرکس این‌ها را به دلیل روح نظام و موافقت کلّی انجام دهد و نه از باب افراط و تفریط، این شخص به فوق مرحله برائت

توده‌ها ارتقا

- ۵۴۶۶؛ قواعد الأحکام: ۱/ ۳۸؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۱/ ۷۸، حدیث ۶۹؛ مختلف الشّیعه: ۱/ ۳۸؛ سنن ترمذی: ۴/ ۳۶۱، حدیث ۱۹۹۹؛ ارشاد الأذهان: ۱/ ۵۷؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۹۸؛ وسائل الشیعه: ۵/ ۱۴، حدیث ۷؛ المعجم الأوسط: ۵/ ۶۰، حدیث ۴۶۶۸.

(۱)- ر ک: سنن ترمذی: ۵/ ۱۲۳، حدیث ۲۸۱۸؛ خصال، صدوق: ص ۶۱۳؛ المعجم الأوسط: ۵/ ۶۱، حدیث ۴۶۶۸؛ تحف العقول: ۵۶؛ مسند أحمد: ۲/ ۳۱۱، حدیث ۸۰۹۲؛ وسائل الشّیعه: ۳/ ۳۶۲، حدیث ۴؛ مسند طیالسی: ۱/ ۲۹۹، حدیث ۲۲۶۱؛ مکارم الأخلاق طبرسی: ۱۰۳؛ المعجم الکبیر: ۱۸/ ۱۳۵، حدیث ۲۸۱؛ بحار الأنوار: ۱۰/ ۹۲.

(۲)- این حدیث را در روایت اوّل، بزّار از قول ابن عبّاس نقل کرده است، همان‌طوری که در التّرغیب و التّرهیب حافظ منذری آمده: ۲ / ۹۲، حدیث ۱۶۱۱، و به روایت دوم، احمد از ابن عمر روایت کرده: ۲/ ۱۰۸، حدیث ۵۸۶۶ و ۵۸۷۳ (مترجم عربی)؛ صحیح ابن حبّان: ۲/ ۶۹، حدیث ۳۵۴؛ موارد الظّمآن ۱/ ۲۲۸، حدیث ۹۱۳ و ۹۱۴؛ مجمع الزّوائد: ۳/ ۱۶۲؛ سنن کبرای بیهقی: ۳/ ۱۴۰، حدیث ۵۱۹۹؛ المصّنف ابن ابی شیبه: ۵/ ۳۱۷، حدیث ۲۶۴۷۲؛ المعجم الأوسط: ۳/ ۸۹، حدیث ۲۵۸۱ و: ۵/ ۲۷۵، حدیث ۵۳۰۲؛ مسند أبو یعلی: ۱/ ۱۴۲، حدیث ۱۵۴؛ المعجم الکبیر: ۱۰/ ۸۴، حدیث ۱۰۰۳۰ و ۱۱/ ۳۲۳، حدیث ۱۱۸۸۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۱۶

می‌یابد، و می‌تواند بدان وسیله بر تواضع و تسلیمش در برابر خداوند استدلال کند، درحالی‌که به عدالت اجرای هر فرمان رحیمانه از جانب خود به دلیل این‌که لطفی الهی است در برابر ضعف انسانی ما، اقرار دارد.

و برعکس؛ هرکسی که در خود توان تحمّل مشقّت و تعهّد بر انجام قاطع عملی را ببیند که در شرایط عادی و یا مشکوک انجام دهد و شاید که به خدا بگوید: «من می‌توانم از رحمت تو بی نیاز باشم!».

۴- بازیچه

آیا چیزی در نظر حکمت قرآنی مبتذل‌تر و نابخردانه‌تر از لهو و لعب است؟، و هرچه که قرآن بخواهد از شأن زندگی دنیوی بکاهد و آن را تحقیر کند، آیا جز این‌که آن را با این دو لفظ «لعب و لهو» توصیف کند، چیز دیگری درباره آن می‌شد به کار برد؟ «۱».

باوجود این، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از برخی بازی‌های ورزشی، مانند تیراندازی و اسب‌سواری به عنوان بازی‌های ارزشمند سخن می‌گوید، به نقل عثمان، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «هرچه از نوع یاد خدا نباشد، لهو و لعب است، جز چهار چیز: بازی مرد با همسرش، تربیت اسب و تیراندازی و آموزش شنا.» «۲».

به گفته برخی از صحابه از جمله در حکمت‌های علی علیه السّلام است: «دل‌ها را شاد کنید که اگر ناخشنود باشند کور شوند.» «۳»، و از سخنان ابو درداء است: «همانا من اندکی خودم را با بازیچه سرگرم می‌کنم تا بر انجام حق کمکم کند.» «۴».

---

(۱)- انعام (۶) آیه ۳۲: «وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ.»- زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست.

(۲)- ر ک: الجامع الصّغیر سیوطی: ۲/ ۹۳، نسائی در: ۶/ ۱۸۵، چاپ حلبی و ۶/ ۲۲۲، حدیث ۳۵۷۸ روایت کرده است: «و لهو و لعب ممنوع است، جز در سه چیز: تربیت اسب، بازی با همسر و تیراندازی با تیرکمان»- مترجم به عربی. ر ک: مجمع الزّوائد: ۸/ ۲۶۹؛ مسند احمد: ۴/ ۱۴۶؛ فیض القدیر: ۵/ ۲۳؛ نصب الرّایه: ۴/ ۲۷۳؛ البیان و التّعریف: ۲/ ۱۴۶؛ المحلّی: ۹/ ۵۶؛ کتاب الأمّ: ۶/ ۲۰۸؛ المعجم الأوسط: ۸/ ۱۱۹، حدیث ۸۱۴۷؛ المعجم الکبیر: ۲/ ۱۹۳، حدیث ۱۷۸۵.

(۳)- ر ک: المهذّب البارع، ابن فهد حلّی: ۳/ ۱۷۳؛ شرح صد کلمه بحرانی: ۱۶۵؛ ادب الإملاء و الاستملاء سمعانی: ۱/ ۶۸؛ عوالی اللئالی: ۳/ ۲۹۶، حدیث ۷۰؛ الجامع الأخلاق الرّاوی و آداب السّامع: ۲/ ۱۲۹، حدیث ۱۳۸۹.

(۴)- ر ک: احیاء علوم الدّین: ۴/ ۳۶۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۱۷

آری، آنان معتقد بودند که گاهی خوب است که به وسیله برخی سرگرمی‌ها نفسشان را آسوده سازند تا این‌که ذهن‌هایشان تیز شود و دوباره نیروی لازم را برای کار اخلاقی به معنای صحیح، بازیابند.

از همه این‌ها دو نتیجه روشن در اخلاق اسلامی، برمی‌آید:

نتیجه اوّل- در اخلاق اسلامی یک قسمت متوسّط بین خوبی و بدی وجود دارد.

نتیجه دوم- دخالت نیّت خوب، اعمال مباح و اعمالی را که فقط اجازه داده شده، و یا حتّی اعمالی که کمتر شرع به صورت عام به آنها جنبه استحباب داده است، نیکو و سزاوار ستایش می‌نماید.

ولی اگر جریان از این قرار است، پس این گسستن از دنیا که بیشتر حکما و اهل ریاضت و عباد در اسلام مطرح کرده‌اند تا بر پیروانشان، و احیانا بر خودشان توجّه بر عملی از قبیل مباح تنها را حرام کنند و یا به خاطر رخصت شرعی استفاده کنند و از خواسته‌هایشان حتّی آن مواردی که ارتباط بیشتری با شرع هم دارد، فاصله بگیرند، جز در حالت ضرورت نهایی که حفظ حیات ایجاب می‌کند؟ ... این را چگونه تفسیر می‌کنیم؟

واقعیّت آن است که روش آنان می‌طلبد که هرکسی راهبر و راهنمای هوای نفسش باشد، نه آنکه پیرو آن، بلکه به‌طور کلّی جانب مخالفت هوای نفس را بگیرد «۱». و نیز آنان اعلام می‌دارند که می‌بایست شخص خودش را به وظیفه اصلی مشغول سازد، یعنی واجب شرعی و یا لازمه کمال، یعنی امور استحبابی. و آنها به صراحت معتقدند که انسان مکلّف است تا در برابر اشیاء مباح (مباحات) به‌طور کلّی همچون محرّمات توقّف کند. آیا در این گفتار خلط بین دو نظام نشده است که این نظریّه اهتمام زیادی به تفکیک و تمایز بین آنها قائل است؟ و آیا امکان دارد که بین این نظریّه و تعالیم قرآن و حدیث توافق ایجاد کنیم؟

امّا راجع به روش آنان در آماده‌سازی شاگردانشان، ما زمینه پذیرشی داریم که از تعلیمات خود بزرگان استفاده کرده‌ایم، به‌طوری که می‌گویند، این گسستن از دنیا جز نوعی از معالجه نیست که باید کسانی که بر آن بزرگان انتساب دارند، در مرحله انتقال از مرحله‌ای به مرحله‌ای بر

---

(۱)- ر ک: حکیم ترمذی، کتاب الرّیاضه: ۳۴۵ و ۳۴۸، از مجموع.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۱۸

خویشتن فرض بدانند، که در درازی و کوتاهی مدّت متفاوتند، و این روشی است برای شکستن نیروی شهوت حسّی در وجودشان که از قدیمی‌ترین تمایلات و ریشه‌دارترین آنها در فطرت انسانی به حساب می‌آید، و بدان وسیله زمینه کامل جهت سیطره عقل فراهم می‌آید.

همه ما تأثیر نامیمونی که از ناحیه عادت بر سهل‌انگاری در نفس پیدا می‌شود، آشناییم.

بنابراین؛ جهت درماندگی کامل این خوی ناپسند از وجود افراد مبتدی لازم است قبل از هر چیز دارویی با این روش سرسختانه را بپذیرند. به این ترتیب آنان اسراف‌کاری را با ضدّ اسراف‌کاری معالجه می‌کنند تا این‌که شخص پس از آن به وضع عادی برگردد، و هروقت سنگینی‌های این قوای مخالف اخلاق را از خود دور کرد، زمام اختیار را برای اعضا و جوارح خود اندک‌اندک آزاد می‌کند، زیراکه در این موقع به داشتن مقداری از نور در دلش اطمینان دارد که او را از افتادن به آسانی در ظلمات حواس نگاه

می‌دارد.

این روش در معالجه نفوس مبتدیان یک روش سرسختانه است، با این همه یک نوآوری و ابتکار برای ما به حساب نمی‌آید، وقتی که آن روش را در مجموع نظم انسانیّت مورد نظرش قرار می‌دهیم. البتّه، مردم در هر زمان وقتی که خواسته‌اند دگرگونی عمیقی به وجود آورند، از همین روش پیروی کرده‌اند، و مادر نیز برای از شیر گرفتن کودکش همین کار را می‌کند، همچنان که با حیوان شکاری جهت همدمی با وحوش و انس با اعضای شکار عمل می‌کنند «۱».

امّا راجع به عبّاد و پارسایان چون با تلاش و کوشش سعی در کسب پاکی و پاکیزگی دارند، بعید نیست که این سختی را در آغاز میدان مسابقه بر خودشان فرض کرده باشند «۲». ولی آنان

---

(۱)- ر ک: کتاب الرّعایه محاسبی، ص ۷۹ و ۸۰ و نیز کتاب الرّیاضهٔ حکیم ترمذی، شماره ۳۷۵، از مجموع، می‌گوید: همچنین نفس پس از گسستن از عادات اموری که مایل بود و لذّت می‌برد، تنها به اوامر پروردگارش لبّیک می‌گوید، و چون از لذّات برید، مشمول دعا و ثنای پروردگار و مدایح و نجوای او می‌شود تا بدان وسیله انس می‌گیرد و با یاد او به سر می‌برد تا آنجا که بعدها پرده‌ها گشوده می‌شود و با پروردگارش انس می‌گیرد و همین‌طور کودک را می‌بینی که با پستان مادر انس می‌گیرد، به قدری که یک ساعت نمی‌تواند از آن دور شود و چون جدا شود بر کودک سخت شده، می‌گرید و مضطرب است، ولی چون جدایی ادامه پیدا کند، فراموش می‌کند و رو به آب و غذا می‌آورد و هرچه حلاوت آب و غذا را بچشد، از پستان دوری می‌کند و از شیر معاف می‌شود و همین‌طور است حیوان ... و ترمذی پیش از این عبارت به باز شکاری مثال می‌زند که تربیت می‌شود و تمرین می‌کند تا با صاحبش انس و الفت می‌گیرد.

(۲)- این به مانند آن است که سهل بن علی مروزی را می‌بینیم که زمانی عادت می‌کند که به بازار برنگردد، مگر با چشم به هم نهاده-

هرگاه از این مرحله تعلیمی تخطّی کنند، با صفت عمومی معمولی به زحمت مسیر عادی را طی می‌کنند و پس از آن به این مشقّت و زحمت بازنمی‌گردند.

و هرگاه ما آنان را در ضمن مرحله نهایی احیانا ببینیم که از انجام کار مباح خودداری می‌کنند، سزاوار نیست که در این خودداری محرومیّت الزامی و یا تحریم ارادی را نسبت به آن چه شرع اجازه داده، مشاهده کنیم. توضیح مطلب آنکه ما برای تزکیه رفتار ایشان دو تفسیر داریم: یا این است که آنها احساس نیاز به کاربرد آن ندارند و یکی از دو طرف نقیض مباح را به طور یکسان برمی‌گزینند، و یا این‌که به دلیل سرگرمی به مراقبت طپش و توجیه قلب به سمت بهترین نیّت ممکن، عملی را که نیّت مبتذل آنها را بدان عمل بازمی‌داشت، به دور انداخته و تحت تأثیر عمل دیگری قرار می‌گیرند که در ارزش اخلاقی آن تردیدی ندارند. مطابق این سخن غزّالی: «هرکه نیّت انجام مباحی را داشته باشد، ولی نیّت انجام فضیلتی را نداشته باشد، انجام مباح بهتر است و فضیلت عاید شخص می‌شود و فضیلت درباره چنین کسی (یکی از دو طرف) نقیض است (چون ارتفاع نقیضین محال است، پس مباح به فضیلت تبدیل می‌شود)، چون اعمال وابسته به نیّت‌هاست. مثال برای این مورد، مانند عفو و گذشت که بهتر از انتقام در برابر ظلم است. و چه‌بسا نیّت انتقام دارد، نه عفو و گذشت. بنابراین؛ عفو بالاتر و بهتر است.» «۱». یعنی این‌که انتخاب و اختیار اشخاص گاهی به خاطر آنکه بالفعل انگیزه بالاتری بر آنها دیکته می‌کند، از حالتی به حالت دیگر تفاوت پیدا می‌کند، و این جایگاه ارزنده و کاملا قابل فهم است.

درحالی‌که فرصت عمل وجود دارد، ولی در وقتی که شرایط، سرعت عمل را می‌طلبید، چنان نشد (یعنی عمل صورت نگرفت)،

چون در این صورت باید بین انجام دو وظیفه را جدا کنیم:

تکلیف را انجام دهیم، و نیّت خوب داشته باشیم، و هر گاه شخص دومی را نتوانست محقّق سازد،

- و گوش بسته با لباسی از پنبه، و در همین مرحله از زمان به خواهر زنش می‌گوید از او حجاب کند، ولی بعدها از همه این احتیاطها دست برمی‌دارد. و شخصیّت دیگری از نسل تابعین وجود دارد که نام نبرده است، چندین سال سکوت را بر خود فرض می‌کند و همیشه ریگی را به دهان می‌گذارد، و جز وقت نماز و خوراک از دهانش بیرون نمی‌کرد. ر ک: کتاب الرّیاضه، از حکیم ترمذی: ۳۷۵- ۳۷۶، از مجموع (مترجم عربی).

(۱)- ر ک: احیاء علوم الدّین غزالی: ۴/ ۳۶۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۰

آیا دلیلی دارد که همه چیز را مهمل بگذارد؟ «۱»

در این صورت حکمای ما در اظهارنظر و بحث‌های خودشان از بهترین ارزش‌ها به‌طور مطلق تا حدّ غیر معقول پیش نرفته‌اند. آیا این مطلب به‌واقع از امور تناقض اخلاقی نیست که ما در انتظار بالاترین الگو (مثل اعلا) شرّ و بدی را به حال خود بگذاریم تا بدتر شود؟.

تردیدی نیست که از شجاعت و شهامت و مردانگی است که ما چنان‌که سزاوار است سختی گرسنگی را وقتی که یک ضرورت اخلاقی یا طبیعی بر ما تحمیل می‌کند، تحمّل کنیم، و زیبا و مهم است که انسان تجربه عزوبت و بی‌همسری عفّت را مشاهده کند و این بهتر است تا آنکه با وجود ازدواج به بداخلاقی دچار شود.

به راستی قرآن کریم ما را به این صلابت، تحمّل و استقامت دعوت می‌کند، حتی در آیاتی که رخصت را بر ما ارزانی می‌دارد. ولی برای خویشتن‌داری حدودی است که خشونت و خودبزرگ‌بینی را در پی دارد، نمی‌گویم: ننگ و وبال را تنها شرع مردود می‌شمارد و بس، بلکه هر امری برخلاف اراده و رضای خدا باشد، نیز مردود شمرده است.

سودمند است که ببینیم این سه نوع تفکّر در بخش‌های مختلف قرآنی چگونه در پی هم آمده است: ۱- اباحهٔ، ۲- سفارش به صبر و صلابت، ۳- رعایت مداوم رفق و مدارا، و این هر سه در آیات شریفه آمده است: «فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَ الْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ.» «۲». و می‌گوید: «ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ

---

(۱)- ر ک: المحاسبی، کتاب الرّعایه: ص ۱۶۹، می‌گوید: ابلیس «شما را به ترک به خاطر دوری از ریا دعوت می‌کند و اگر فرمان نبردی، به ریاکاری می‌خواند تا عملت را بی‌ارزش کند و چون اطاعت نکردی و جواب ندادی، به وسیله ترک عمل از ریا برحذر می‌دارد، می‌گوید: تو ریاکاری. عمل را ترک کن، پس تو را اوّلا وادار به ترک عمل می‌کند، اگر به زنهار او پاسخ ندادی و خود را ایمن ساختی از وسوسه او، چون نمی‌دانستی که می‌خواهد تو را از ثواب عمل محروم کند، زنهار او ضرر را به تو عرضه کرد و تو اخلاص در عمل را می‌جستی، ولی با ترک عمل اخلاصی برای خدا نورزیدی، چون اخلاص به عمل و دوری از ریاست که عمل را بی‌ریا و خالص برای خدا انجام دهی و اخلاص آن نیست که عمل را ترک کنی، دیگر عملی نیست تا خالص باشد. پس طالب اخلاص در عمل اگر عمل را به خاطر اخلاص ترک کند، برای خدا اخلاص در عمل نداشته، بلکه عملش را ترک کرده است!

(۲)- بقره (۲) آیه‌های ۱۸۴، ۱۸۵: بایـد روزهای دیگر را به جای آن روزه بگیرنـد و کسانی که با نهایت زحمت بایـد روزه بگیرند (مانند-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۱

تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيماً يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ.» «۱».

یـک حکیم مسلمان نمی‌توانـد این مراتب سه‌گانه را انکار کنـد. و در آن صورت وقتی که او به درجه بالاتری از اخلاقیّت می‌نگرد که واجب حتمی است، به یقین اعلام می‌دارد که پایین‌تر از آن مرتبه‌ای است که می‌توان تنزّل کرد و لازم است در وقت ضـرورت به این مرتبه فرود آید. زیرا سرسختی شخص لجوجی که تا به آخر در موضع فطری توقّف می‌کند، بی‌تردید یک جرم و گناه است، از این‌رو مسروق می‌گویـد: «هرکه ناچار به خوردن چیزی شود که خـدا حرام کرده است و نخورد و نیاشامـد تا بمیرد، داخل آتش دوزخ گردد.» «۲».

به راستی مـا به‌طور مطلق مالـک خودمـان نیستیم که دلخواه انفـاق کنیم و حق نـداریم که آن را انـدوخته سـازیم و موقعی که قانون اخلاقی از ما فداکاری مشخّصی را می‌طلبد، بر ما واجب

- پیرمردان و پیرزنـان و بیمـاران مزمن که بهبودی برای آنهـا نیست)، لازم نیست مطلقـا روزه بگیرنـد، بلکه بایـد به جای آن کفّاره بدهنـد، مسکینی را اطعام کنند، و آن‌کس که مایل است، بیش از این در راه خدا اطعام کند، برای او بهتر است، روزه گرفتن، برای شما بهتر است، اگر بدانیـد. آن چنـد روز معـدود را که بایـد روزه بدارید، ماه رمضان است. همان ماهی که قرآن در آن نازل شده، همان قرآنی که مایه هدایت مردم و دارای نشانه‌های هدایت و معیارهای سـنجش حق و باطل است. کسانی که ماه رمضان در حضر باشـند، بایـد روزه بگیرنـد، امّا آن‌هـا که بیمـار یـا مسافرنـد، روزهـای دیگر را به جای آن روزه می‌گیرنـد، خداونـد راحتی شـما را می‌خواهد، و زحمت شما را نمی‌خواهد.

(۱)- نساء (۴) آیه‌های ۲۵- ۲۸: این ازدواج با کنیزان برای کسانی است که از نظر غریزه جنسی شدیدا در فشار قرار گرفته‌اند و قادر به ازدواج با زنان آزاد نیستند، خودداری کردن ازدواج با کنیزان (تا آنجا که توانایی داشته باشید و دامن شما آلوده نگردد) به سود شماست و خداونـد (نسبت به آنچه در گذشته بر اثر بی‌خبری انجام داده‌ایـد) آمرزنـده و مهربان است، خداونـد می‌خواهـد (با این دستور راه‌های خوشبختی را) برای شـما آشـکار سازد. و به سنّت‌ها (ی صـحیح) پیشینیان رهبری کند و (علاوه بر این) توبه شما را بپـذیرد، خداونـد دانـا و حکیم است. خـدا می‌خواهـد شـما را ببخشـد (و از آلودگی‌هـا پاک نمایـد) و نعمت‌ها و برکات را به شـما بازگرداند، ولی شهوت‌پرستانی که در امواج گناهان غرق هستند، می‌خواهند شما از طریق سعادت به کلّی منحرف شوید (و همانند آنها از سر تا پا آلوده انواع گناهان گردیـد)، خـدا می‌خواهـد (با دستورهای مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن) کار را بر شـما سبک گرداند.

(۲)- ر ک: الموافقات: ۱/ ۲۰۶، شاطبی در صفحات: ۲۰۵- ۲۱۱ این مسئله را «از مکلّف نخواسته‌اند که وسایل مباح را ترک کند.» مطرح کرده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۲

است که از روی میـل و رضایت آن را بپـذیریم. بنابراین؛ چرا ما مالک‌تر از پادشاه (و مالک هستی) باشـیم، وقتی که او ما را از آنها معاف می‌دارد؟ البتّه اجرای فرمان فطرت به وسیله فرمان قانون اخلاقی همان چیزی است که به‌طور قطع به نیّت شجاعانه می‌انجامد، ولی اشکالی بر ما نیست که این امر را تنها به موجب رحمت تحقّق بخشیم، درحالی‌که شرع آن را بر ما مباح فرموده است.

و هرچه را که ممکن است بر این اساس با توجّه به اهداف ذاتی مشروع در نظر گرفت، جز طبیعت منفی خود از اخلاقیّت بهره‌ای نخواهد داشت.

ولی گاهی به ما می‌گویند: شما اهداف اراده را به دو مجموعه موضوعی و ذاتی تقسیم کردید و پس از آنکه ارزش اخلاقی مربوط به اراده‌ای که هدفش هدف موضوعی است، کم آورد، اهداف ذاتی را به مشروع و غیر مشروع تقسیم کردید، از اینجا نتیجه می‌گیریم، بالاترین چیزی را که برای نیّت پسندیده است، آن است که مباح و یا جایز باشد. بنابراین؛ آیا اهدافی پیدا نمی‌شود که ذاتی باشد و درعین‌حال به لحاظ ذاتی بودنش دارای ارزش هم باشد؟ و آیا این همواره از ارزش هر منفعت شخصی نمی‌کاهد و در نتیجه به پایین‌ترین درجات اخلاقی سقوط نمی‌کند، اگر آن را در جایگاه تهمت عقیم و بی‌فایده بودن قرار ندهند و به‌گونه‌ای نباشد که به‌هرحال نتواند ایجاد انگیزه شایسته‌ای نماید؟

امّا آنچه مربوط به منفعت حسّی است که با این اوصاف جز دورادور ارتباطی با اخلاقیّت ندارد، و من موافقم که با این نقص همراه است، ولی در اینجا نیز یک منفعت اخلاقی به معنای صحیح وجود دارد، آیا شما معتقدید که ارزش خیر حسّی را انسان را بپذیرد و نیز آن را از میدان اصول و مبادی معیّن اراده به صورت قابل قبولی دور سازد؟ ... و اگر من هدایت شده‌ام، وقتی که رو به اعمال ارزشمندم می‌آورم، با علاقه به کسب صفات راسخ در وجودم، از قبیل: پاکیزگی قلبم، نورانیّت عقل و توانمندی اراده‌ام، آیا ممکن است بدون اختلاف در تعریفات بگوییم: اراده‌ای که به سوی خیر اخلاقی خود می‌شتابد، با نیّت اخلاقی خوبی به حرکت درنیامده است؟

از این پرسش پاسخ می‌دهیم: به این ترتیب که ما باید با اخلاق عقلی همانند حکمای قدیم یونان به‌ویژه رواقیون ایشان آشنا باشیم که معتقد بودند چنین نیّتی نه تنها نیّت حسنه نیست، بلکه بالاترین چیزی است که امکان تحقّق دارد، و چون جوهر نفس، حقیقت‌شناسی و همراهی با فضیلت است و چون کامل‌ترین اعمال در همه چیز از جنبه دیگر آن عملی است که هدفش

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۳

تحقّق بخشیدن کمال ذات خویش است، بنابراین باید نتیجه گرفت که آخرین اصل در اخلاقیّت نمی‌تواند چیزی جز بحث و گفت‌وگو از این کمال باشد.

علاوه بر این؛ لازم است که ما تأکید کنیم از جهت نگرش اخلاق قرآنی محال است که بین این دو نوع از خیر شخصی مقابله برقرار کنیم، زیرا موقعی که قرآن برای ما مسئله بحث و گفت‌وگو از رفاهیّت مادّی را بر این اساس مطرح می‌کند که مباح محض است، بر این مقدار اکتفا نمی‌کند که پاکی دل را تنها شرط برای ایمنی و سعادت ابدی قرار دهد و بس، و بلکه سرآغازی ارزشمند برای اکتساب و اجتهادی است که همچنان جهت‌گیری تلاش ما به سوی آن است، و اگر ما یلی آیه شریفه را که بیانگر معنای اوّل است، قرائت کن: «یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیم.» «۱»، و «مَنْ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِیب.» «۲»، و آن‌گاه راجع به معنای دوم این آیه را بخوان: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها.» «۳»، و «وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتِینَ الزَّکاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.» «۴»، و این آیه: «وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ.» «۵».

و در این صورت آیا لازم نیست که ما این نوع از خیر شخصی را از قاعده کلّی مستثنی بدانیم؟

باوجود این، علی‌رغم همه اعتباراتی که به مصلحت این نتیجه‌گیری کمک می‌کند، ما معتقدیم که در مبدأ کمال نوعی چشم‌پوشی وجود دارد، از این‌رو در ذات خود و به تنهایی نوعی

---

(۱)- شعراء (۲۶) آیه‌های ۸۸، ۸۹: روزی که هیچ مال و فرزندانی سودی نمی‌دهد، مگر کسی که به حضور خدا بیاید، با قلب سلیم

(سالم از هرگونه شرك و كفر و آلودگی به گناه) باشد.

(۲)- ق (۵۰) آیه ۳۳: آن كسی كه از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی پرانابه در محضر او حاضر شود.

(۳)- توبه (۹) آیه ۱۰۳: از اموال آنها صدقه، یعنی زكات بگیر، تو با این كار آنها را پاك می‌كنی و نموّ می‌دهی!

(۴)- احزاب (۳۳) آیه ۳۳: و شما در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیّت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، نماز را برپا دارید و زكات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت كنید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور كند، و كاملا شما را پاك سازد.

(۵)- احزاب (۳۳) آیه ۵۳: و هنگامی كه چیزی از متاع و وسایل زندگی از همسران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بخواهید، از پشت حجاب (پرده) بخواهید، این برای پاكی دل‌های شما و آنان بهتر است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۴

ناتوانی دارد از این‌كه بالاترین انگیزه اخلاقی باشد.

واقعیّت این است كه بیشتر وقت‌ها اتّفاق می‌افتد كه ما كمال را در صفات والای عقلی و اخلاقی‌مان ایجاد می‌كنیم، امّا نه به ذات آنها، بلكه برای این‌كه به وسیله كمال آن صفات، چیزی از نرم‌خویی و سرعت عمل و كفایت بهتر دست یابیم، بدون این‌كه بدین خاطر بخواهیم سروكار با آن صفات در برابر تكلیف به‌طور دقیق سر تسلیم فرود آورد، و در این حالت به‌واقع در نظر ما كمال هدف و غایت به حساب نمی‌آید، بلكه وسیله‌ای است برای رسیدن به غایات دیگر، كه می‌بایست به نقش آنها به دیده اعتبار نگریست تا این‌كه به پیروی از مقیاس اخلاقی بر ارزشمندی آنها به خوبی حكم كنیم.

حتّی موقعی كه در این كمال هدف دیگری را- با قطع‌نظر از همه آنچه می‌ماند- در نظر داریم، آیا در این هنگام عمل ما چیزی جز اشباع میل فطری است كه بر هر موجودی حكم می‌كند تا كمال ذاتی خویش را تحقّق بخشد؟

و این جوهر و ذات مثالی پاكیزه، كه در حدّ اعلای پاكیزگی است، و آن چیزی كه ما او را الگو می‌گیریم، آیا نسبت به ما چیز دیگری را تجسّم می‌بخشد، جز این‌كه موضوعی مورد اهتمام فنّی است؟ و پوشیده نیست كه نه غریزه و نه ذوق فنی، هیچ‌كدام از مبادی اخلاق نیست و چنین امكانی وجود ندارد، و نهایت چیزی كه ممكن است برسد، آن است كه ما در سطحی بی‌اثر با آنها باشیم. و هرگز جریان از این قرار نخواهد بود، اگر ما این كمال را در جان و عقلمان تصوّر كنیم، نه به مانند پاسخی به نیازها و یا ذوق‌هایمان، بلكه در ارتباط آن با قانون اخلاقی، چه از نظر این‌كه خود انجام تكلیف است و یا از آن جهت كه پشتوانه بزرگی برای انجام وظیفه است.

و همچنین می‌توانیم به‌رغم تناقضی كه در اثبات نتیجه‌گیری با آن مواجهیم، نتیجه بگیریم كه تمام اهداف ذاتی مشروع، هرچند كه در ذات خود مختلف باشند، به صفت خود در زمینه نیّت، اختلافی ندارند. و چون از این جهت ارزش آنها نسبی و مشروط است، پس آخرین مبدأ اخلاقی باید در جایگاه یك غایت موضوعی ثابت مورد بحث قرار گیرد، كه همواره اراده در برابر آن تسلیم و خالص باشد.

به این خاطر، در آیاتی كه قرآن كریم بدان وسیله كارهای نیكی را می‌ستاید كه صدقه دهندگان با نیّت حفظ ذات خود می‌پردازند، این هدف یاد شده را جز در جایگاه دوم و با عنوان

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۵

صفت فرعی نمی‌یابیم. زیرا نیّت اساسی خداجویی و كسب رضای خداست. این مطلب را در آیه مباركه ذیل ملاحظه فرمایید: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَها ضِعْفَیْنِ.» «۱».

در این صورت، در این گفتار حق با مكّی «۲» است، هرچند كه سخنش گذراست و اصرار بر مضمون آن ندارد. می‌گوید:

«بنابراين؛ نيّت وى در اين عمل اصلاح قلب و آرامش روح و استوارى حال خود مى‌باشد و همه اين‌ها به خاطر دين و وعده اخروى و شكر پروردگار و ورود در حلال و اقرار به نعمت‌هاى الهى و پيروى از سنّت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است، نه آنكه مطابق طبع و جريان عادى انجام گرفته باشد.» «۳».

اكنون به بررسى مجموعه سوم مى‌رسيم:

د- نيّت‌هاى بد

اشاره

همان‌طورى كه بين دو نقطه در هندسه اقليدسى «۴» جز يك خطّ مستقيم نمى‌شود ترسيم كرد. جريان، در ارتباط شخص مكلّف با موضوع تكليف به وسيله نيّت بر همين منوال است.

امكان ندارد كه جز يك راه براى فضيلت وجود داشته باشد، آن همان راهى است كه نيّت به صورت كامل جلوه مى‌كند، بدان معنى كه با قصد شارع مقدّس تطبيق كند. بنابراين؛ اگر با هدف فرمان وى (يعنى با انگيزه واجب) مطابقت نمايد، پس نيّت، نيّت حسنه است. ولى اگر تنها به قصد بخشش او (يعنى به خاطر فايده‌اى كه اين رخصت دارد) باشد، نيّت مقبوله است.

و هر نوع انحراف احساسى و ارادى از راهى كه بدين نحو ترسيم شود، به‌طور حتم به نيّت گنه‌كارانه منتهى مى‌شود. باوجود اين، چقدر فراوان خارج از اين جادّه مستقيم از روى كردها و موارد انعطاف و گمراهى‌ها وجود دارد كه حدّ و حصر ندارد!!

---

(۱)- بقره (۲) آيه ۲۶۵: و مثل كسانى كه اموال خود را براى خشنودى خدا و استوار كردن (ملكات عالى انسانى) در روح خود انفاق مى‌كنند، همچون باغى است كه در نقطه بلندى باشد و باران‌هاى درشت و پى‌درپى به آن برسد (و به خاطر بلند بودن مكان، از هواى آزاد و نور آفتاب به حدّ كافى بهره گيرد و آن‌چنان رشد كند كه) ميوه خود را دوچندان دهد.

(۲)- نام يكى از مؤلّفان.

(۳)- ر ك: قوت القلوب، مكّى: ۲/ ۳۳۶، چاپ حلبى.

(۴)- اقليدس رياضى‌دان يونانى زمان بطليموس اوّل (در قرن سوم پيش از ميلاد) معلّم مدرسه اسكندريّه بود (مترجم عربى).

آيين اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۶

و همين‌طور يگانه مبدأ اخلاقى در جاى خود در مقابل مبادى بى‌شمار مخالف خود مى‌ماند و اين همان چيزى است كه قرآن كريم بدان اشاره نموده است: «وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.» «۱».

در اين صورت، از گزافه گويى و نابخردى است كه به شمارش كامل تمام انحرافات شروع كنيم و يا حتّى اصناف كلّى را براى انواع مختلف اين مجموعه برشماريم.

و چون طبيعت موضوع تنظيم دقيقى بر اين منوال را نمى‌پذيرد، بنابراين ما بر ابراز حالات روشن آنكه قرآن كريم و حديث روى آن تكيه كرده، بسنده مى‌كنيم. كه عبارت است از نيّت ضرررسانى و نيّت فرار از وظيفه و نيّت دسترسى بر كسب نامشروع و نيّت خشنودى مردم (رياكارى).

۱- نيّت زيان‌رسانى:

در زمینه اجتماعی معروف است که شریعت اسلام مجموعه‌ای از قوانین را مطرح کرده است که اگر درست تطبیق شود، بدون هیچ نوع کوتاهی، به آفرینش مجتمع نیرومند، خوشبخت متعهّد و درخشانی می‌انجامد که در آن واحد به عدالت و رحمت حکم خواهد کرد.

ولی از سوی دیگر ما می‌دانیم که برترین آیین دنیا وقتی که فاقد اراده نیکو و پاکی در نزد مردم باشد، از این‌که خود را بر مردم منطبق کند، ناتوان است و یا با کسانی که دعوت بر تطبیق با آن هستند، انطباق پیدا کند.

به راستی بدترین روش برای تخریب هر آیینی در مواجهه با آن با مقاومت سرسختانه تجسّم پیدا نمی‌کند و یا باعث غفلت از عمل به آن نمی‌شود؛ البتّه گاهی این خود راه دیگری برای بزرگداشت قداست آن آیین می‌گردد تا مبادا طهارت نظری آن آلوده گردد. و عمل به آن را با شادابی بیشتر اشخاص محدود می‌سازد، و علاوه بر این‌ها قداست خویش را به دست روزگار می‌سپارد تا وقتی که می‌خواهند عمل کنند، بر پایه‌ای استوار مبرهن گردد.

ولی بدترین و زیان‌بخش‌ترین موضع‌گیری‌ها نسبت به یک آیین آن است که در مواجهه با

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۵۳: این راه مستقیم من، راه توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقواست. از آن پیروی کنید و هرگز در راه‌های انحرافی و پراکنده گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می‌پاشد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۷

آن به صورت پرهیزگاری با احترام به الفاظ و حروفش با عنایت کامل تظاهر کنیم، اگرچه اتّفاق نظر داریم که هدف آن را دگرگون سازیم و آن را مورد ستم و خشم قرار دهیم، پس از آنکه صاحب احسان و لطف بر مردم بوده است.

و این همان چیزی است که قرآن کریم به مناسبت پاره‌ای از مصالح ازدواج که با سوء نیّت همراه است، آورده، که ایشان (آیات خدا را به مسخره گرفته‌اند.) «۱».

اینک اصل جریان: ما می‌دانیم که قرآن کریم چقدر مایل است، با تمام وسایل معقول این ارتباط مقدّس بین زن و شوهر را حفظ کند و آن را محکم و استوار نماید. قرآن کریم قبل از هر چیز به مردان سفارش می‌کند که با زنان رفتاری چون رفتار انسانی داشته باشند، حتّی در وقتی که نسبت به آنها احساس نفرت دارند: «وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اللَّهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً.» «۲».

آن‌گاه به زنان نیز پند می‌دهد که از همسرانشان اطاعت کنند، حتّی اگر این اطاعت مقتضی مقداری تنزّل از جایگاه خودشان هم باشد: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یُصْلِحا بَیْنَهُما صُلْحاً.» «۳». وانگهی هر دو طرف را در وقتی که نتوانند کار خودشان را بین خودشان اصلاح کنند، دعوت می‌کند که اختلاف را بر حکمیّت نزد اعضای خانواده‌شان عرضه کنند تا آنها بین دو همسر ایجاد صلح و مصالحه نمایند: «وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللَّهُ بَیْنَهُما.» «۴».

و بیشتر از این‌ها وقتی که تمام این تلاش و کوشش‌های اصلاح‌کننده کارگر نباشد و طلاق

(۱)- از سوره بقره (۲) آیه ۲۳۱: «وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً.» (آیات الهی را به مسخره نگیرید.). این آیه به سبب زیان به همسران با رجوع خود نازل شده است، که مبادا پس از آن مرد همسر دیگری بگیرد (مترجم عربی).

(۲)- نساء (۴) آیه ۱۹: و با آنها به‌طور شایسته معاشرت کنید، اگر به جهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید، و ای بسا

آنچه را نمی‌پسندید، خداوند در آن خیر و برکت و سود فراوانی قرار داده باشد.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۲۸: هرگاه زنی احساس کند که شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیّت از پاره‌ای از حقوق خود صرف‌نظر کند و باهم صلح نمایند.

(۴)- نساء (۴) آیه ۳۵: و اگر از جدایی و شکاف میان آنها (دو همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و داوری از خانواده زن انتخاب کنید، اگر این دو داور (با حسن نیّت وارد کار شوند) هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می‌کند و به وسیله آنان میان آنها الفت می‌دهد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۸

تنها راه باقیمانده باشد، قرآن کریم به زن فرصتی می‌دهد تا در خلال آن راجع به زندگی تجدید نظر کند: «وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذلِكَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً.» «۱»، و هرگاه بار دوم اختلاف در مورد زن و شوهر درگرفت و طلاق دوم اتّفاق افتاد، قرآن کریم به همسر بار دیگر فرصتی نظیر فرصت اوّل را می‌دهد: «الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ.» «۲». به‌گونه‌ای که جدایی نهایی جز در طلاق سوم اتّفاق نمی‌افتد.

شایسته است که بدانیم، روحیّه علاقه شدید بر ارتباط همسری امکان ندارد، هرچه بیشتر مستحکم گردد، مگر وقتی که فطرت انسانی وادار کند و بر این ارتباط تحرّک یابد، که تمام این امور برای تدارک رابطه زوجیّت و اصلاح و استحکام آن است، نه آنکه هدف یگانه کردن دو عنصر متفاوت با هر قیمتی باشد، درحالی‌که آن دو نزدیک نمی‌شوند، مگر برخورد داشته باشند! و بلکه زوجیّت، برعکس، ایجاب می‌کند امکان بقای زندگی خانواده را در مجرای عادی خود پس از پایان گرفتن اختلاف و آرامش خاطرها. و قرآن کریم به صراحت در مورد بازگشت اتّحاد زوجیّت شرط می‌کند که هریک از دو همسر امیدوار باشند که وظایف خود را به صورت امانتی انجام دهند: «إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً.» «۳»، و «إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ.» «۴».

باوجود این؛ پلیدی مردان کینه‌توز وادار می‌کند که از این حقّی که بر آنها ارزانی داشته‌اند، سوءاستفاده کنند و از آن وسیله‌ای برای آزار و ظلم بر همسرانشان فراهم آورند و در نتیجه آنان با تأخیر گزینش خود در خلال مدّتی که به آنها داده‌اند و با نگفتن چیزی تا آخرین لحظه، در نهایت به سوی زنانشان برمی‌گردند، نه براساس فراموشی گذشته و نه به نیّت وجود آوردن جوّ سالم برای محبّتی نو، بلکه به قصد طلاق دوباره و معلّق داشتن آنان به این نحو، نه به خاطر چیزی مگر برای طولانی کردن قید آزادسازی آنها. به این ترتیب زنان را به وسیله این قید ظاهری مانع از انتخاب همسرانی دیگر می‌شوند، که گاهی مقدار خوشبختی و آرامش بیشتری را برای آنها

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۲۸: همسران آنها برای رجوع به آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشوئی) در این مدّت عدّه (از دیگران) سزاوارترند، هرگاه خواهان اصلاح باشند.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۲۹: طلاق (منظور طلاقی است که رجوع دارد) دو مرتبه است.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۲۸: هرگاه خواهان اصلاح باشند.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۳۰: مشروط بر این‌که امید داشته باشند، حدود الهی را محترم می‌شمرند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۲۹

فراهم می‌کند.

در مواجهه با این قبیل نیّت‌های گنه‌کارانه قرآن کریم در موارد زیادی مردان را برحذر می‌دارد و احیانا از الفاظ و عبارات خشن نیز استفاده می‌کند، مانند این آیه: «وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ.» «۱».

البتّه قرآن کریم به وصیّت‌کنندگان نیز زنهار مشابهی را می‌دهد، آن‌هایی را که قصد دارند به خاطر کمک به کسانی که از وصیّت آنها سود می‌برند، وارثان شرعی خود را محروم کنند، می‌فرماید: «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ.» «۲».

بنابراین؛ از این قبیل نمونه‌های قرآنی که با مثال‌های فراوان دیگری مشترکند «۳»، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدون تردید این قاعده فراگیر «۴» را استنباط فرموده است که بدان وسیله تکلیف هر مسلمانی مشخّص می‌گردد: «لا ضرر و لا ضرار.» «۵».

۲- نیّت فرار از تکلیف:

جز این‌که راه دیگری برای حیله و نیرنگ با شرع وجود دارد، و آن به این ترتیب است که ما شرایط انجام آن را از دست می‌دهیم، موقعی که اتّفاق ناگهانی برای ما می‌افتد، احتمال دارد که

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۳۱: هرگز به خاطر ضرر زدن و تعدّی کردن آنها را نگه ندارید، چرا که هرکس چنین کند به خویشتن ظلم و ستم کرده است.

(۲)- نساء (۲) آیه ۱۲: این در صورتی است که وصیّت قبلا- انجام گیرد و دیون از آن خارج شود، به شرط آنکه به آنها (ورثه) ضرر نزنند.

(۳)- ر ک: به‌طور مثال به آیات ۲۳۳ و ۲۸۲ سوره بقره و آیه ۶ سوره طلاق.

(۴)- ر ک: موطأ مالک: ۲/ ۷۴۵، حدیث ۱۴۲۹ و ص: ۸۰۴؛ مختلف الشّیعه: ۷/ ۳۶۸؛ کتاب الأمّ: ۳/ ۲۴۹؛ السّرائر: ۲/ ۲۸۹؛ مسند احمد: ۵/ ۳۲۶، حدیث ۲۲۸۳۰؛ المهذّب: ۲/ ۵۷۳؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۷۸۴، حدیث ۲۳۴۰ و ۲۳۴۱؛ الخلاف: ۳/ ۴۲؛ سنن کبرای بیهقی: ۶/ ۶۹، حدیث ۱۱۱۶۰ و ۱۱۶۵۷؛ من لا یحضره الفقیه: ۳/ ۴۵، حدیث ۲؛ مجمع الزّوائد: ۴/ ۱۱۰؛ المقنع شیخ صدوق: ص ۵۳۷؛ تفسیر قرطبی: ۵/ ۴۸؛ رسائل المرتضی: ۱/ ۱۷۸.

(۵)- قاعده لا ضرر یکی از مشهورترین قواعد فقهی و مستند بسیاری از مسائل فقهی است. مرحوم شیخ انصاری رساله مخصوصی در این‌باره تنظیم نموده و در آخر کتاب مکاسب ایشان چاپ شده است، مرحوم ملا احمد نراقی در کتاب عوائد الایّام و نیز مرحوم شریعت اصفهانی تحقیقاتی در این خصوص دارد، و امام خمینی (ره) تحقیقاتی به عمل آورده‌اند که در ضمن مجموعه‌ای با عنوان «الرّسائل» در قم به چاپ رسیده است- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۰

هدف شرعی شرایط را عوض کند، و هم‌چنین خارج از قاعده باشد.

در چنین موردی نیّت شخص هیجان‌زده اساسا ستیزه‌جویی نیست، حتّی اگر از این حیله‌گری ضرر و زیان اندکی نسبت به دیگران عاید شود، ولی او به ضرر و زیان آنها توجّه ندارد، بلکه او به هدف مخصوص خودش می‌کوشد.

این خودخواهی که محبّت زیاد مردم بر خواست‌های دنیوی را بر ایشان تحمیل می‌کند، گاهی به دو صورت ظاهر می‌شود: یکی این‌که ممکن است آرام (استاتیکی) یا محافظه‌کارانه باشد و دیگری متحرّک (دینامیکی) یا محتکرانه. و کمترین انواع خودخواهی با نشاط همان است که انسان را وادار بر خودپیچی می‌کند و او را کم‌بخشش، کم‌احسان و نسبت به آنچه دارد، خسیس می‌گرداند، درحالی‌که خودخواهی با حرص و طغیان تنها به جنبه منفی قانع نیست، بلکه با تمام وسایل و امکانات در جمع‌آوری مکاسب و منافع می‌کوشد.

و حیله‌هایی در شکل اوّل در شریعت اسلامی بسیار معروف است، همان‌طوری که با شکل‌گیری آن آشنا شدید. و ما به‌طور مستند

در باب فریضه زکات می‌بینیم، از جمله وسایل ساده برای فرار به وسیله نیرنگ از این تکلیف مقدّس در وقت جمع‌آوری زکات اموال این است که مالک تمام سرمایه‌اش را به کالاهای مصرفی، وام‌ها و امور اتّفاقی و قراردادها و عقود مشغول می‌کند، به‌طوری که کمتر از حدّ اقل نصاب مفروض باشد.

بنابراین؛ در مواجهه به مانند این کارها چه عاملی می‌تواند باعث ردّ عمل شرعی باشد؟

این مطلب مربوط به نیّتی است که مالک دارد. بنابراین؛ اگر در این دخل و تصرّفات نیاز واقعی دخالت داشته و یا تحت فشار شرایط ناخواسته بوده، ملامتی از جنبه اخلاقی بر آن شخص نیست، و حتّی تنها این نیست، بلکه از نظر شرعی بریء الذّمه و بخشوده است. و امّا اگر این کارها را به روشنی جهت فرار از تکلیف پرداخت زکات انجام می‌دهد، پس نتیجه برعکس آن است.

نیازی به گفتن ندارد که به کار بردن حیله شرعی به این نحو، روح شریعت را می‌کشد، بدون تردید مرتکب عملی از اعمال مخالف اخلاق می‌گردد، ولی این شخص درعین‌حال خطای در محاسبه دارد، وقتی که گمان می‌کند می‌تواند با این حیله از تکلیف شرعی فرار کند.

و تمام فقها اتّفاق‌نظر دارند، موقعی که در روی‌دادهای روشنی سوء نیّت معلوم شود، یعنی

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۱

به مجرّد گذشت یک سال شرایط عادی برگردد.

امّا در حالت عکس، یعنی در صورتی که اموالی را که متصرّف است، داخل در ملکیّت او نباشد، آیا او را گنه‌کار می‌دانیم یا بی‌گناه؟

مسئله مورد اختلاف‌نظر است، درحالی‌که لخمی و ابو حنیفه او را از دادن زکات معاف می‌دانند، با تفسیر حالت شک برای مصلحت او و ترجیح برائت وی از اوّل، دیگران در این توافق بین عمل‌کرد شخصی و سال زکات را دلیلی کافی بر غش‌کاری و حیله‌گری وی می‌دانند.

و بر این منوال، حیله دیگری را می‌یابیم که در گردآوری سرمایه‌های کلان یا دو مجموعه پولی که متعلّق به اشخاص مختلف است، تجسّم می‌یابد، (گاهی حیله‌گری برطبق بیشترین سودها در جداسازی سرمایه مشترک تجسّم می‌یابد) که هرکدام از آنها هدفشان دوری از تعهّد سنگین است.

البتّه حدیث شریف به صراحت این روش انحراف و عدول از قانون را تحریم کرده است، از انس نقل شده است: «که ابو بکر به وی نوشت، وجوب زکاتی را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم واجب کرده و از ترس پرداخت زکات، بین اموال پراکنده را نباید جمع کرد و همچنین اموال مجتمع را نباید پراکند.» «۱».

برخی از روزنه‌های قابل تصوّر باقی ماند، که آن ثروتمندان سنگدل می‌توانند پیروز شده و از عدالت انسانی فرار کنند، آیا آنها می‌توانند با این وسایل مطمئن باشند که از دست عدالت ابدی فرار کرده‌اند؟

قرآن کریم در این مورد برای ما عبرتی را نقل کرده است: صاحبان باغی شامگاه، محصول آن را بین خود تقسیم کردند که صبح زود مخفیانه بروند، جمع‌آوری کنند که مبادا مستمندان متوجّه آنها بشوند و بدان وسیله از درآمدشان به مقدار جزء محتملی از ثروت آنان کم شود،

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۵۲۶، حدیث ۱۳۸۲ و ۶/ ۲۵۵۱، حدیث ۶۵۵۴؛ فقه الرّضا: ص ۱۹۶؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۱/ ۵۴۸، حدیث ۱۴۴۱؛ کافی: ۳/ ۵۳۸، حدیث ۵؛ سنن دارمی: ۱/ ۴۶۷، حدیث ۱۶۳۰؛ تهذیب الأحکام: ۴/ ۹۸، حدیث ۱۰؛ سنن کبرای بیهقی: ۴/ ۸۶، حدیث ۷۰۴۰؛ وسائل الشّیعه: ۹/ ۱۳۱، حدیث ۳؛ مسند شافعی: ۱/ ۸۹؛ سنن ابی داود: ۲/ ۹۷؛ استبصار: ۲/ ۲۳،

حدیث ۳؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۵۷۶، حدیث ۱۸۰۱؛ بحار الأنوار: ۹۶/ ۵۲، حدیث ۴؛ موطّاء مالک: ۱/ ۲۵۸، مسند احمد: ۱/ ۱۱، حدیث ۷۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۲

شگفتا! ناگهان از شانس بد آنها وقتی به باغشان رسیدند که عذاب الهی همه میوه‌های آن را فرا گرفته و در وقتی که خواب بودند، همه آنها را نابود کرده است «۱».

۳- نیّت دست یافتن به کسب نامشروع:

به کار بستن این وسایل انحرافی به صورت دوم در زندگی روزانه برای مردان عمل که به نجات مظهر شریعت اهتمام می‌ورزند، فراوان است.

ما به نقل روش‌های مکر و حیله‌ای اهتمام نداریم که پیشه‌وران و بازرگانان بی‌باکانه استفاده می‌کنند، تا معایب کالای خود را بپوشانند و آن را تا حدّی که واقعیّت ندارد، بالا ببرند. و این کار مفاسد فراوانی دارد که در احادیث بسیاری ذکر شده است، و همین‌قدر بس که امر صریح در قرآن در مخالفت با آن وارد است، و آن امری است که در هر توافق رضایت کامل دو طرف را می‌طلبد. خدای متعال می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ إِلَّا أَنْ تَکُونَ

---

(۱)- این داستان در سوره قلم (۶۸) آیات ۱۷- ۳۳ آمده است: «إِنَّا بَلَوْناهُمْ کَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحِینَ وَ لا یَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَیْها طائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ نائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ کَالصَّرِیمِ فَتَنادَوْا مُصْبِحِینَ أَنِ اغْدُوا عَلی حَرْثِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صارِمِینَ فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ یَتَخافَتُونَ أَنْ لا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مِسْکِینٌ وَ غَدَوْا عَلی حَرْدٍ قادِرِینَ فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ قالُوا یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا طاغِینَ عَسی رَبُّنا أَنْ یُبْدِلَنا خَیْراً مِنْها إِنَّا إِلی رَبِّنا راغِبُونَ کَذلِکَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ.»: ما آنها را آزمودیم، همان گونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند: میوه‌های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند و هیچ از آن استثنا نکنند، امّا عذابی فراگیر (شب‌هنگام) بر (تمام) باغ فرود آمد، درحالی‌که همه در خواب بودند، آن باغ سرسبز، هم‌چون شب سیاه و ظلمانی شد، صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند، که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید، اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید. آنها (به سوی باغ) حرکت کردند. درحالی‌که آهسته به هم می‌گفتند: مواظب باشید، امروز حتّی یک فقیر وارد بر شما نشود، آنها صبحگاهان تصمیم داشتند با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند، (امّا) هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن را دیدند، گفتند: حقّا ما گمراهیم، بلکه ما محرومیم، یکی از آنها که از همه عاقل‌تر بود، گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید! گفتند: منزّه است پروردگار ما (از هرگونه ظلم و ستم) مسلّما ما ظالم بودیم، سپس رو به یکدیگر کرده، به ملامت هم پرداختند، گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم! امیدواریم پروردگارمان (گناهان ما را ببخشد) و بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه‌مندیم، این‌گونه است عذاب، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ‌تر است، اگر بدانند.

شاطبی در «موافقات»: ۱/ ۲۸۹، می‌گوید: «اخبار متضمّن مجازات ایشان به خاطر نیّت حیله برای اسقاط حقّ مستمندان است با ایجاد مانع از آمدن فقرا، یعنی وقت صبح که در چنان وقتی معمولا مستمندان برنمی‌خیزند.».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۳

تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْکُمْ.» «۱».

و این رضایت طرفینی در واقع فرض می‌نماید که هر چیزی در قضایا، به‌طور صریح از شرع استمداد کند. و به وسیله همین شرعیّت در هر چیز و در مقابل هر چیز، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معنای ایمان را در این گفتار تعریف می کند: «دین، خیرخواهی نسبت به خدا و پیامبرش و ائمّه مسلمین و عموم مردم است.» «۲».

و حیله‌ورزی بیشتر از این‌ها همان راه‌هایی است که افراد متمدّن به عنوان یک فرهنگ قانونی برای خودشان به کار می‌برند. بنابراین؛ آنان علی‌رغم تحمّل زحمت احترام به شریعت و علاقه شدیدشان بر این‌که به عبارات ظاهری شریعت صدمه‌ای نزنند، می‌خواهند یک راه فرار انحرافی بیابند که خودخواهی آنها را اشباع کند، و حکیم ترمذی در کتاب «الاکیاس و المغترین» به شماری از این حیله‌ها اشاره کرده است:

از جمله: قاضی که بعضی چیزها را از طرف‌های دعوا به عنوان هدیه دریافت می‌دارد، درحالی‌که به او نداده‌اند، مگر به عنوان این‌که قاضی است و جز به مانند رشوه به او داده نشده است.

و از جمله: بدهکاری که طلبکارش امیدوار است که صمیمانه از هرچه که امکان دارد چیزی به حساب او منظور کند، به‌طور کلی بی‌حساب به او بدهد، امّا این امر را همچنان سربسته می گذارد، امّا آن سود ویژه‌ای که دریافت می‌دارد، هرگز در پیشگاه خدا پذیرفتنی نیست.

و از جمله شوهری که زنش از مقداری از مال خودش می گذرد تا این‌که بدرفتاری از جانب

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۲۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر این‌که (تصرّف شما در اموال دیگران از طریق) تجارتی باشد که از روی رضایت شما انجام می گیرد.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۳۰، حدیث ۵۶، مصنّف در عبارات خود (برای خواص و توده مسلمانان) یادآوری کرده است و آنچه را که ما نقل کردیم، مورد نصّ و مورد اشاره نویسنده کتاب بوده است (مترجم عربی). ر ک: صحیح مسلم: ۱/ ۷۴، حدیث ۵۵؛ بحار الأنوار: ۶۴/ ۲۷۳؛ دعائم الإسلام: ۱/ ۱۳۴؛ الخلاف: ۳/ ۱۸۶؛ منتهی المطلب: ۲/ ۱۰۱۰؛ سنن ترمذی: ۴/ ۳۲۴، حدیث ۱۹۲۶؛ روضة الواعظین: ۴۲۴؛ سنن دارمی: ۲/ ۴۰۲، حدیث ۲۷۵۵؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۸۷؛ مستدرک الوسائل: ۱۳/ ۳۲۷، مسند شافعی: ۱/ ۲۳۳؛ سنن ابی داود: ۴/ ۲۸۶، حدیث ۴۹۴۴؛ المعجم الأوسط: ۲/ ۴۲، حدیث ۱۱۸۴؛ سنن کبرا: ۵/ ۲۲۹، حدیث ۸۷۵۴؛ مسند احمد: ۱/ ۵۱، حدیث ۳۲۸۱؛ مسند أبی یعلی: ۴/ ۲۵۹، حدیث ۲۳۷۲؛ جمال الأسبوع ابن طاووس: ۱۸۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۴

شوهرش را از بین ببرد، این عمل امکان ندارد که از روی اختیار کامل به حساب بیاید، بلکه پایین‌تر از آن است که بخششی از روی میل باشد، بنابر آنچه قرآن به صورت مشروط تعبیر بدان را برگزیده است، می‌فرماید: «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً.» «۱».

سزاوار است که سیری در تاریخ تا عصر یهود داشته باشیم تا حالات نمونه‌ای از این حیله‌کاری‌های پیچیده را ببینیم که در راه تضمین انتظام رفتاری تا آنجا پیش می‌رود که می‌خواهد ذات قانون را تحریف و بد چهره و آن را به این طریق یا آن طریق برطبق هوای خودشان طی کنند، و قرآن کریم به برخی از این بازیچه‌هایی که بنی اسرائیل دست یافته بودند تا روز شنبه شکار کنند و درعین‌حال مرتکب گناه نشوند، اشاره فرموده است، می گوید: «وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ كَذلِكَ نَبْلُوهُمْ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ.» «۲».

و حدیث برای ما داستان دیگری را نقل می کند، آن داستان پیه گوسفند است که برایشان حرام بوده است، پس طبق قانون از آن

خودداری می‌کردند، ولی فروش تجارتی آن را داشتند، عطا می‌گوید: از جابر بن عبد اللّه شنیدم، می‌گفت: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم، فرمود: «خدا یهود را بکشد! چون خداوند پیه حیوانات را بر ایشان حرام ساخت، جمع‌آوری کردند. سپس آن را فروختند و آنها را خوردند.» «۳».

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۴: اگر زنان با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند، برای شما حلال و گواراست.

ر ک: کتاب «الأکیاس و المغترین» حکیم ترمذی، شماره ۵۱ از مجموع، می‌گوید: «خدای تعالی فرموده است: «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً.»، و این از روی نارضایتی و تهدید و آزار و اصرار از او می‌گیرد (اشاره به کسی دارد که زنش را با بدرفتاری وادار به بخشیدن حقّ خود می‌نماید)، می‌گوید: (من از آن مال دست برداشتم و به او بخشیدم. پس کو شرط الهی که خداوند شرط از روی طیب میل را کرد؛ آنجا که فرمود: «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً.»، مهر خودش را به او می‌بخشد. آنچه را از روی میل داده و مرد گرفته است). نویسنده نظری دارد که خداوند عبارت «از روی میل» را فرموده، نه «از روی قلب» (مترجم عربی).

(۲)- اعراف (۷) آیه ۱۶۳: زمانی را که در روز شنبه (از قانون پروردگار) تجاوز می‌کردند، آن هنگامی را که ماهیان در روز شنبه در روی آب آشکار می‌شدند و در غیر روز شنبه ماهیان کمتر به سراغ آنها می‌آمدند، ما این‌چنین آنها را به چیزی که در برابر آن مخالفت می‌کردند، آزمایش می‌کردیم.

(۳)- صحیح بخاری: ۲/ ۷۷۹، حدیث ۲۱۲۱؛ سنن کبرا: ۳/ ۸۶، حدیث ۴۵۸۲؛ سنن نسائی (گزیده): ۷/ ۱۷۷، حدیث ۴۲۵۶؛-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۵

ما حق داریم که از این داستان نتیجه بگیریم که چون خداوند چیزی را حرام می‌کند، همزمان مالکیت بهای آن را نیز حرام می‌گرداند، از این‌رو اسلام کسب جادوگران، کاهنان و فاجران را نکوهش کرده است. در صحیح بخاری آمده است: «ابراهیم «۱»، مزد زن نوحه‌گر و زن آواز خوان را حرام کرده است.» «۲». و قول خدای تعالی: «وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» «۳». فَتَياتِكُمْ،* یعنی کنیزانتان. و از ابن مسعود انصاری نقل است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از بهای سگ و اجرت زنا و پول واسطه‌گری کاهن (پیشگو) نهی کرده است.» «۴».

و حالات زیاد دیگری وجود دارد که مردم برخلاف شرع در اجتماعات اسلامی دادوستد می‌کنند که این موارد در کتاب‌های قانون و شریعت اسلامی به پیروی از مذاهب مختلف گسترده است.

و اگر واجب است که ما معترف باشیم، فقها بر شرعی نبودن این حیله‌ها اجماع ندارند، پس باید فراموش نکنیم آن‌هایی که اثبات کرده‌اند، این موارد حیله را هدفشان این نبوده است که ماهیّت اخلاقی بودن آنها را ثابت کنند و بدان وسیله شکوک را از فاعلان آنها نفی کنند.

باید داشته باشیم و یا سزاوار است، برگردیم به مثال عقد مخاطره، یا فروش «عینه» «۵»، و آن حیله معروفی است که بدان وسیله می‌خواهند چهره زشت ربا را پنهان سازند و آن چیزی است

- التّمهید ابن عبد البرّ: ۹/ ۴۲؛ الخلاف: ۳/ ۱۸۶؛ منتهی المطلب: ۲/ ۱۰۱۰؛ شرح زرقانی: ۴/ ۳۹۵؛ سبل السّلام: ۳/ ۵؛ المعجم الأوسط: ۱/ ۲۸۰؛ بحار الأنوار: ۹/ ۲۳۲.

(۱)- منظور، ابراهیم نخعی است.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۷۹۷، حدیث ۲۱۶۱؛ فتح الباری: ۴/ ۴۶۰؛ سنن سعید بن منصور: ۴/ مقدّمه، حدیث ۷۴۵؛ الدّرایه فی تخریج احادیث الهدایه: ۲/ ۱۷۲، حدیث ۸۳۳؛ تعلیق التّعلیق: ۳/ ۲۸۶.

(۳)- نور (۲۴) آیه ۳۳: کنیزان خود را به خاطر متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند و هرکس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد)، خداوند بعد از اکراه آنها آمرزنده و مهربان است.

(۴)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۷۷۹، حدیث ۲۱۲۲ و ۲۱۶۲ و ۵/ ۲۰۴۵، حدیث ۵۰۳۱ و ۵۴۲۸؛ صحیح ابن حبان: ۱۱/ ۵۶۲، حدیث ۵۱۵۷؛ سنن دارمی: ۲/ ۳۳۲، حدیث ۲۵۶۸؛ سنن ترمذی: ۳/ ۴۳۹، حدیث ۱۱۳۳ و ۱۲۷۶ و ۴/ ۴۰۲، حدیث ۲۰۷۱؛ مجمع الزّوائد: ۴/ ۸۷.

(۵)- فروش چیزی را مدّت‌دار به مبلغی (بیشتر) در برابر مدّتی که به انتظار پرداخت بهای آن چیز می‌ماند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۶

که پاسکال به یسوعیان «۱» عیب گرفته است که آن را مباح می‌شمرند «حتّی موقعی که نیّت اساسی‌شان چیزی جز کسب نباشد.» «۲».

و ما می‌دانیم که قرآن کریم ربا را به‌طور قاطع و به صورت مطلق حرام شمرده است، نه فقط به معنای حرفی و مقیّد، (یعنی سودی که از نرخ مشخّصی بالاتر باشد.) بلکه به قدیم‌ترین معنی و وسیع‌ترین معنای کلمه: یعنی هر نوع سود مادّی یا غیر مادّی که از وام‌گیرندگان دریافت شود.

بنابراین؛ وام‌ها تجارت نیست، بلکه هم‌یاری و کمک است و کمک باید پاک و کاملا پاکیزه باشد، خدای متعال می‌فرماید: «فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ.» «۳».

و در این صورت پس هدف از عقد مخاطره دادن نقدینه‌های وام گرفته شده، در شکل بهای فروش، جنبه عملی از این قرار است: وام‌دهنده ابتدا به متقاضی وام کالایی را پیشنهاد می‌دهد، کالا را به بالاترین مبلغ مدّت‌دار به وی می‌فروشد، سپس همان کالا را به کمترین مبلغ نقدی می‌خرد، به گونه‌ای که در پایان دو عمل، رباخواری واضحی را می‌بینیم، وام‌گیرنده در حال حاضر نقدینه‌ها را می‌گیرد و تعهّد می‌کند که بعدها بیشتر از آنچه را که دریافت کرده است، پس دهد، درحالی‌که بیرون کردن کالا- را و داخل کردن آن را به عنوان پوشش و ظرافت انجام کسب غیر مشروع به کار برده است.

ارزش چنین بازاری در فقه اسلامی چیست؟

به راستی وقتی که امور به‌طوری که توصیف کردیم علنی می‌شود، به این معنی که اگر قبلا توافق بین دو طرف باشد، چیزی را که همان شخص خریده، دوباره بفروشد. اتّفاق‌نظر فقها اجماعی است بر ابطال چنین عقدی به لحاظ این‌که عقد ربوی است. ولی اگر ما در برابر دو عمل پی‌درپی قرار بگیریم، بدون این‌که در آنها همگامی ببینیم، آیا لازم است که هر دو عمل را به صورت یک واحد ببینیم؟ آیا ممکن نیست که دو بازار جدا وجود داشته باشد، با فرض این‌که بازار دوم بر اثر برگشت ناگهانی مشتری پس از چند لحظه از نظر خودش باشد، درحالی‌که از اصرار بر نظر اوّلیه‌اش پشیمان شده است؟.

---

(۱)- یسوعیان، گروهی از مسیحیان هستند که مؤسّس آن قدّیس اغناطیوس (۱۵۴۰ میلادی) است.

(۲)- ر ک: erttel, IIIV. selaicnivorp seL, lacsaP

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۷۹: سرمایه‌های شما از شماست نه ستم می‌کنید و نه ستم بر شما می‌شود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۷

به راستی که دشوار است به‌طور یقین روی نیّت عمیق نزد مردم حکم کنیم ولی چگونه روی قضیه‌ای از این قبیل حکم کنیم؟ امّا

پیروان مذهب مالکی معتقدند که این کسب نامشروع و رباست.

ولی پیروان شافعی آن را مباح می‌دانند و قرین شرع می‌شمرند.

بنابراین حکم این دو گروه متفاوتند ولی آنها در حقیقت، در یک حالت و در یک شرایط دو نوع حکم دارند.

واقعیّت آن است که اگر ممکن باشد که کشف کنیم در اندیشه طرفین عقد چه می گذرد، چه بسا ما این خلاف را نمی‌بینیم، توضیح این‌که پیروان مالک از جانب خود در شرایط عادی مانعی نمی‌بینند، که شخص بار دیگر کالایی را که به قیمت گران و مدّت‌دار خریده است، به صورت نقد و به قیمت ارزان‌تر بفروشد. ولی شافعی از جانب خود موافق نیست که شخص از مجموع این دو عمل، هدفش با قصد و نیّت، سود ناپاکی است.

و مشکلی را که اینان مطرح کرده‌اند، به همین ترتیب است و بس:

اگر ما بدانیم که در دو زمان این دو نوع عمل انجام گرفته- به صورت جداگانه- هیچ اشکالی ندارد، ولی مجموع این‌ها بر روی هم مورد تهمت است، شاید صاحبان این دو عمل هدف نامشروع دارند، آیا ما باید به بطلان چنین عقدی حکم کنیم، گویا که سوء نیّت در معامله برای ما ثابت شده است؟

مذهب شافعی معتقد است که روا نیست مردم را متّهم کنیم «۱»، چون اصل برائت، اصلی است که باید بدان تمسّک جست تا این‌که عکس آن ثابت شود، ولی مذهب مالکی آن را رد می کند، و معتقد است که در اینجا تنها یک امر تهمتی نیست، بلکه امر توجّه و ادراک یک واقعیّت در مدلول عقلانی آن است و آن مدلول نیز کاملا روشن می گردد، وقتی که مربوط به عمل از نوع عمل «اهل عینه» باشد «۲».

---

(۱)- ر ک: بدایهٔ المجتهد و نهایهٔ المقتصد، ابن رشد: ۲/ ۱۵۳.

(۲)- مرجع قبلی: منظور وی آن است که کسی به مردم قرض می‌دهد و می گیرد (به این ترتیب که جنسی را گران می‌فروشد و سپس همان را ارزان می‌خرد)، در حقیقت وسیله‌ای برای پیش‌فروش به قیمت بیشتر در نزد خود محاسبه می کند! هر دو رابطه ظاهری خرید و فروش را دارند، بدون این‌که حقیقت داشته باشد (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۸

و همچنین روشی که محور نزاع و اختلاف است، دلالت روشنی دارد بر این‌که موضوع آن عملی نیست که نیّت آسایش و سود عمومی در آن منظور نظر باشد، بلکه مسئله برخلاف آن، منحصرا یک بی‌بندوباری و یا تبه‌کاری است و بلکه موضوع در حالت مشتبهی محدود است که تفسیر آن مشخّص است، هرچند که این نیّت پلید پنهان باشد یا نباشد (و به عبارت دقیق‌تر:

هرچند که لازم باشد، چنین رفتار کنیم یا نه). بنابراین؛ تمام اختلاف در پایان مطلب بر محور حکم وجود، دور می‌زند، نه حکم ارزش، زیرا در حکم آخر، یعنی جواز اگر ارزشی باشد، کسی تردیدی ندارد و حال این‌که چنان نبوده است، نسبت به آنچه در خصوص داوری دخالت دارد.

و باز مثال دیگری از مثال‌هایی که مورد اختلاف از همین قبیل است، و در آینده نزدیک برای ما روشن خواهد شد که به دلیل عمیق بودن مطلب به اختلاف‌نظر انجامیده است، و این همان جهتی است که لازم است ما سوگند را به معانی زیادی تفسیر کنیم. با کدام معیار بر ما مشخّص می‌شود که بر دروغ بودن و یا راست بودن سوگندی حکم کنیم، منظور من سوگندی است که ضمن تمایل و یا اعتراف شخص انجام می گیرد، به این ترتیب که شخص خورنده سوگند، اقدام به انجام کاری و یا ترک عملی می کند، نه آنکه در حضور قاضی سوگند یاد کند «۱»، و نه

---

(۱)- سوگندی را که در برابر دادگاه انجام می‌گیرد، استثنا می‌کنیم، زیراکه این سوگند به گفته ابن رشد در بدایهٔ المجتهد و نهایهٔ المقتصد: ۱ / ۴۲۸، عبارت است از این‌که ایشان اتّفاق‌نظر دارنـد که سوگنـد در دعاوی براساس خواسته کسی است که سوگنـد را می‌طلبد و آن معیار ثابتی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و به موجب آن توسّل به الفاظ مشکل و به قیدهای دوجانبه برای فرار از دروغ واضـح کـار بیهوده‌ای است. واقعیّت آن است که سوگنـد بایـد به معنایی حمل شود که منظور طرف مقابل است، پس برطبق حدیث: (سوگند براساس نیّت خواهان سوگند باشد)، که آن را روایت کرده است: شرح «نووی علی صحیح مسلم: ۱۱/ ۱۱۷، و رجوع کنید: الفردوس بمأثور الخطاب: ۵/ ۵۵۰، حدیث ۹۰۵۶؛ فتح الباری: ۱۱/ ۵۷۲؛ تحفه احوذی: ۸/ ۲۹۷؛ الدّیباج:
۴/ ۲۵۰، حدیث ۱۶۳۵، فیض القدیر: ۶/ ۴۶۷؛ کشف الخفاء: ۲/ ۵۳۳، حدیث ۳۲۳۴؛ سبل السّلام: ۴/ ۱۰۲؛ نیل الأوطار:
۹/ ۱۱۱. حدیث دیگری را در همین مرجع مشاهده می‌کنیم: «سوگند تو برطبق باور طرف مقابل باشد.» ر ک: تفسیر قرطبی:
۶/ ۲۸۲؛ الفردوس بمـأثور الخطاب: ۵/ ۴۸۸، حدیث ۸۸۴۹؛ فتـح الباری: ۱۲/ ۳۲۸؛ عون المعبود: ۹/ ۵۸؛ شـرح النّووی علی صحیح مسلم: ۱۱/ ۱۱۷؛ التاریخ الکبیر: ۵/ ۸۳؛ اگر بخـواهی به زبـان دیگران صـحبت کنی و از سـخن خود معنـای دیگری را قصـد کنی، معنـای کار تو غش‌کاری و فریب دادن آن‌ها و حرام است. چنان‌که غزّالی گفته است: مبادا در کار دنیا حیله کنی، تا مگر دین مردم را ادا کنـد! مردم خیال کننـد که او رایگان به ایشان داده، او را سـخاوتمند بداننـد! گنه‌کار است، چون حیله است و در دل‌ها مکر و فریب ایجـاد می‌شود.- احیاء علوم الـدّین غزّالی: ۳/ ۲۹۳- بـاوجود این گـاهی از این معـذورات معاف می‌شود؛ در حالت ضـرورت نجات خود از صدمه ظالم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۳۹

سوگندی که در موعد خاصّی وارد است، جایی که شماری از فقها آن را تشبیه به سوگند قضا می‌نمایند؟

امّا مـذهب مالکی اوّلا نیّت یادکننـده سوگنـد را در سوگنـدهایی که به موجب آنها حکم به ضـرر یادکننده سوگند نمی‌شود، معتبر می‌داند. بنابراین؛ اگر معنای دقیقی که سوگندخورنده تمایل خود را به آن نشان داده و یا بدان وسـیله تصمیم گرفته واضح و روشن نباشـد، بایـد به معنـایی رجوع کرد که عرف برای آن نوع سوگنـد در محیـط زنـدگی سوگندخورنـده قائـل است و عرف مردم نوع سوگند را به معنایی می‌گیرند که بیشتر شایع است و بدان وسـیله می‌خواهند از سوی دیگر با تمام وسایلی که احتمال می‌رود از نیّت سوگندخورنـده آگـاهی یابنـد تـا براسـاس ایـن آگـاهی دربـاره سوگندخورنـده داوری کننـد، درحـالی‌که آنهـا بـه مرحلـه دورتری نمی‌روند، مگر این‌که توقّف در مرحله نزدیک‌تر از آن ممکن نباشد «۱».

پیروان مـذاهب حنفی و شـافعی به‌طـور کلّی برخلاـف این عقیده‌انـد، اینـان کمـتر به این قبیـل جسـت‌وجـوگری از معنـای سوگنـدی می‌پردازنـد که ناگزیر سوگندخورنـده خواسـته آن را بیان کند و بلکه به‌طور مسـتقیم وارد کلماتش می‌شوند که به زبان آورده و به معنـای همـان واژه‌ها تمسّک می‌جوینـد. از این‌رو بر عهـده حنفی‌هاست که از نظر شـرعی تمام راه‌ها و حیله‌ها را تا وقتی که با ظاهر کلمات برخورد نداشته باشد، صواب و درست بدانند. همان کاری که ابن حنبل رهبر مذهب سلفی، سخت‌گیری درباره ایشان را در گفتار مشـهور خود انجام داده، می‌گوید: «در شگفتم از سخنانی که درباره حیله‌ها و سوگندها می‌گویند، درحالی‌که سوگندها را به وسیله حیله‌کاری‌ها باطل می‌دانند.» «۲».

---

(۱)- ابو ولیـد بن رشـد در کتاب بدایهٔ المجتهد و نهایهٔ المقتصد: ۱/ ۴۲۸، سـخنی دراین‌باره می‌گوید: «امّا مالک، مشهور از مذهب وی آن است که اوّلا معتبر در نظر وی راجع به سوگنـدها آنچه به موجب آن درباره سوگندخورنده حکم می‌شود، همان نیّت است، پس اگر فاقـد نیّت باشـد، قرینه حـالیه کافی است و اگر قرینه هم نباشـد، عرف عبارت معتبر است، اگر عرف عبارتی نباشـد، دلالت لغوی معتبر است. و بعضـی گفته‌انـد جز نیّت و یـا ظـاهر لفـظ لغوی، چیز دیگری رعایت نمی‌شود، و بعضـی دیگر برآننـد که نیّت و

وضع موجود رعایت می‌شود، نه عرف!». ما عین این عبارت را از آن جهت نقل کردیم تا معلوم شود که مؤلّف در تقدیم نظر مالکیّه به برخی از گفته‌های آنها درباره شناخت حقیقت سوگند، جهت صدور حکم معیّن براساس نیّت سوگندخورنده، بسنده کرده است. این در غیر سوگندهای قضایی است. (مترجم عربی)

(۲)- ر ک: شاطبی: ۱/ ۲۹۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴۰

جز این‌که، بیشترین واهمه در موضع‌گیری حنفی‌ها راجع به این است که عموم کسانی که بیشتر به عقل اعتماد می‌ورزند، کمتر با نظریّه آنها توافق دارند. و ما می‌دانیم که چگونه آنان در برخورد با عبارات کتاب و سنّت امتیاز را به اندیشه پخته و ماهر می‌دهند، و همواره هدفشان دریافت علّت حکم است و غالبا به وسیله قیاس «۱» علّت‌یابی می‌کنند، و چه‌بسا در استعمال قیاس افراط می‌نمایند. ولی آنها موقعی که با تفسیر عقد یا نذر برخورد کنند و به‌طور کلّی آنچه که جزا و یا کفّاره دارد، از هر نوع تفسیری خودداری می‌کنند و هر نوع وسایل پیچیده و انحرافی را تنها با یک شرط می‌پذیرند، و آن شرط این است که این وسایل با نصّ جامد قاعده مقرّر تعارض و برخوردی نداشته باشد.

از اینجا به شدّت و سخت‌گیری یکی از علمای مکتب ظاهریّه، یعنی ابن حزم پی می‌بریم، آنجا که تا سرحدّ تهمت زدن به پیروان مذهب حنفی پیش رفته است که آنها با این روششان تنها بر رذیلت اخلاقی وادار نکرده‌اند، بلکه به بزهکاران می‌آموزند که چگونه هر خلافی را که می‌خواهند از دزدی، هتک آبرو و ناموس و ترساندن مردم و آدم‌کشی مرتکب شوند! درحالی‌که از اجرای حد بر ایشان در امان هستند، هرچند که آنها در حالت مشتبه ساختن و غلطاندازی باشند «۲».

---

(۱)- منظور، قیاس فقهی است که بیشتر مورد توجّه عامّه است، نه قیاس منطقی، زیرا قیاس فقهی حکم موردی را به دلیل مشابهت در مورد دیگر جاری ساختن است که در حقیقت تمثیل منطقی می‌باشد- م.

(۲)- خوب است که ما عین عبارت ابن حزم را در اینجا ذکر کنیم که از بالاترین مراتب شدّت در بیان مسائل فقهی و مخالفت‌هایش حکایت دارد؛ گویی که تازیانه‌ای به دست گرفته، بر پشت فقهای بزرگ پیش از خود فرود می‌آورد، تا چه رسد به درجه احیانا خودداری از توصیف آنها! به نظر ما این نقطه ضعفی در فقه اوست، علی‌رغم فقاهت وی! وی در کتاب المحلی: ۱۱/ ۳۰۳، می‌گوید: «امّا حنفی‌ها، مقلّدان ابو حنیفه در این مسئله، از عجایب دنیاست که نظیرشان پیدا شود! اینجا راجع به اسقاط حد از عمر تقلید می‌کنند، در مورد سه مقدار اندک از خرمای مهر! درحالی‌که در عین همین قضیّه مخالفت کرده و در نکاح صحیح، مانند این را و چند برابر مهر را اجازه نداده‌اند، بلکه از ده درهم کمتر را مانع شده‌اند، به راستی که این نوعی تحقیر و برداشتی از عقیده و قول لازم مطابق دلخواه و ترک آن براساس دلخواه است! چه بد آیینی! اف بر این رفتار! زیرا معتقدند که در حلال دست‌کم جز ده درهم نمی‌شود، ولی در حرام کمتر از یک درهم را قبول دارند. آری این راهنمایی به زنا و مباح شمردن رابطه حرام و کمک به شیطان در تسهیل گناهان کبیره است. بنابراین، مرد و زن زناکار نمی‌خواهد زنای علنی کنند، اگر کردند از حدّ زنا در امانند، به خاطر این‌که یک درهم اجرت زنا داده‌اند، به تبه‌کاران راه راهزنی را یاد داده‌اند که با خود زن بد زناکار و-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴۱

برای این‌که این فقه را که مورد تهاجم شدید قرار گرفته، انصاف دهیم، اوّلا توجّه داریم که وی شرعی محض بررسی می‌کند. و واقعیّت آن است که ابن حزم در اعتراضات شدید خود تا حدّ متّهم کردن مذهب حنفی به رغبت در مجاز دانستن حیله‌گری عمدی در شرع، پیش نرفته است. بنابراین؛ آنچه را که بر ایشان ایراد می‌گیرد، این است که ایشان برخی از رویدادهای بزهکاری را بدون کیفر گذاشته‌اند، درحالی‌که برخی از شرایط کیفر وجود ندارد، و امّا این‌که این ردّ و ایراد به‌طور طبیعی پیش آمده و یا صناعی و

ساختگی است، چیزی است که هیچ دلیل روشنی نداریم، و حال این‌که علمای حنفی نخواسته‌اند از وی (ابن حزم) بازجویی کنند. چه‌بسا که این نقطه ضعف آنهاست.

جز این‌که این مدارا در موارد مربوط به تطبیق کیفرها در حالات مشتبه، با این همه، به سهولت از خلال خود شریعت اسلامی روشن می‌گردد.

آیا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از بین رفتن حقّ مقدّس هرکسی را در شرایط امن- جز به سبب صحیح- حرام نفرموده است؟ ... از جمله فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روایت ابن عبّاس چنین است: «همانا خون، مال و ناموستان بر شما حرام است.» «۱». و اگر این مذهب حنفی را درک ناهنجار اسلامی

- کودک بدکاره را همراه کنند، سپس هرطور خواستند مسلمانان را بکشند، چیزی که به خاطر آن زن زناکار و کودک بدکاره آنها را نمی‌کشند، و هرچه خلافشان بزرگ باشد، جرمشان کوچک و خواری و عذابشان برداشته است، وانگهی راه حیله در زنا را یاد داده‌اند، به این ترتیب که به دو خرما و تکّه نانی زن را اجاره می‌کنند، سپس در امان و بدون عذاب حدّی که خدای تعالی واجب کرده، زنا می‌کنند، سپس در آمیزش مادران و دختران یاد داده‌اند که با آنها ازدواج کرده و علنی، ایمن از حدود، با آنها آمیزش کنند! و حیله در دزدی را یاد داده‌اند که یکی از آنها سوراخی در دیوار منزل کسی ایجاد می‌کند و یکی داخل منزل می‌ایستد و دیگری خارج، سپس هرچه در منزل است، داخل سوراخ می‌گذارد، آن دیگری از سوراخ برمی‌دارد و هر دو ایمن از حدّ راهزنی بیرون می‌روند! و راه آدم‌کشی را یاد داده‌اند که چوب سالمی را برمی‌دارد و سر هرکسی را می‌خواهد می‌زند و می‌شکند، حتّی مغزش را پریشان می‌کند و او می‌میرد. قاتل ایمن از قصاص و از غرامت مالی دیه، در امان به راه خود می‌رود.

به خدا پناه می‌بریم از این سخنان لعنتی و عقاید دور از رحمت خدا ...» تردیدی نیست که سخن مؤلّف موضع حنفی‌ها را بدون تکلّف توضیح می‌دهد. (مترجم عربی)

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۳۷، حدیث ۶۷ و ص ۵۲، حدیث ۱۰۵ و ۲/ ۶۱۹، حدیث ۱۶۵۲، و ص: ۶۲۰، حدیث ۱۶۵۴ و: ۴/ ۱۵۹۸، حدیث ۴۱۴۱؛ المهذّب: ۲/ ۴۵۵؛ منتهی المطلب: ۲/ ۷۱۳؛ صحیح ابن حبّان: ۴/ ۳۱۱ و ۹/ ۲۵۶؛ المستدرک-

نسبت به احترام شخص انسان به این گفته‌ها واداشته است، منظورش التزام به برائت ظاهری بوده است و مسئله باطن را به وجدان فردی واگذار کرده است. و آیا تمام آنچه که بر نظر مذهب حنفی ایراد گرفته شده است، از این جهت نیست که آن‌ها می‌خواسته‌اند آزادی بیشتری بدهند به کسانی که خوب استفاده کردن از آزادی را به کار نگرفته‌اند!!؟

۴- نیّت جلب رضای مردم (ریا)

مطلبی که مانده، نوع دیگری از انگیزه‌های خودخواهی است که باید توصیف کنیم، و نسبت به بحث آخرین موردی است که از آن سخن می‌گوییم؛ که نمونه دیگری از خودخواهی جسورانه است، ولی این خودخواهی، تجاوز به غیر و انکار واقعیّت نیست و جنبه مادّی هم ندارد، بلکه پوششی از نرمش و ابراز انس و الفت بیشتر است. زیراکه این حالت از خوددوستی می‌جوشد؛ همان احساس طبیعی که در بعضی از شرایط، مشروعیّت دارد، البتّه با درجات متفاوت از مشروعیّت، ولی در اینجا عیب کار این است که لزومی ندارد و در غیر محلّ خود به کار گرفته شده است.

البتّه مشروعیّت آن در ذات خود متفاوت است، چون برای زندگی اجتماعی انسان لازم است به کمترین حد از محبّت قلبی دیگران

و در حدّ اقل اعتبار در نظر ایشان، به مقدار ضرورتی که برای تنفّس زندگی مادّیش ضرورت دارد، اطمینان داشته باشد.

آیا این مقدار مجاز نشده و بلکه از امور موافق با سنّت حسنه نیست که شخص به شکل ظاهر و روش لباس پوشیدنش در اجتماع بیشتر اهمیّت بدهد تا در بین کسانی که با آنها انس و الفت دارد، و این امری است که سنّت دینی بر آن تأکید دارد: «پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وقتی که بیرون می‌آمد، ردا می‌پوشید.» «۱».

- علی الصّحیحین: ۱/ ۶۴۷، حدیث ۱۷۴۲؛ کافی: ۷/ ۲۷۳، حدیث ۱۲؛ سنن ترمذی: ۴/ ۴۶۱، حدیث ۲۱۵۹: ۵/ ۲۷۳، حدیث ۳۰۸۷؛ سنن دارمی: ۲/ ۶۹؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۱۳۹؛ مصباح الزّجاجه: ۴/ ۱۶۳؛ تذکرة الفقهاء: ۲/ ۷۷؛ سنن کبرای بیهقی:

۵/ ۸؛ سنن ابی داود: ۲/ ۱۸۵؛ وسائل الشّیعه: ۱۹/ ۳، حدیث ۳.

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۳/ ۱۱۲۵، حدیث ۲۹۲۵، ۵/ ۲۱۸۴، حدیث ۵۴۵۷، عبارت روایت بخاری چنین است: حسین بن-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴۳

همان‌طوری که بر شخص رواست که در عمل بین اجتماعات مختلف علاقه بیشتری نشان دهد که این خود سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرمود: «اشکالی ندارد که فردی از شما دو نوع لباس برای بین مردم غیر از دو جامه کارش داشته باشد.» «۱».

ولی انجام وظیفه انسان نسبت به خدا و به خویشاوندان به قصد این‌که یک شخص برجسته‌ای در بین مردم باشد و مردم با اعجاب و اکرام به او نگاه کنند و درباره او به نیکی سخن بگویند، این همان خودخواهی زشت است، هرچند که جامه‌ای بسیار کم‌ارزش بپوشد.

شخص ریاکار چنان نیست که بتوانیم توضیح دهیم؛ کسی که ظاهری تصنّعی و ساختگی دارد و حرکات ظاهریش با آنچه در دل و اندیشه‌اش دارد، متفاوت است، و خلاصه آنکه کسی که ظاهرش را برخلاف باطن می‌نماید تا مردم را بفریبد، پس در این حالت، ریاکاری، نام دیگر مجرمانه‌ای پیدا می‌کند که همان دورویی و نفاق است، و سوء نیّتی که از عمق بیشتری برخوردار است، همان تلوّن منافقان است.

بنابراین، صفت رذیله «نفاق» مرکّب است، ولی صفت رذیله «ریاء» بسیط است. ریاکار برای مردم فخرفروشی می‌کند، بدون این‌که به فکر فریب دادن و یا پنهان کردن احساسات خاصّ خود زیر پوشش ظواهر فریبنده باشد، بلکه افتخارات خود را به رخ می‌کشد تا مردم ببینند، و از آنها در شگفت آیند؛ به این ترتیب او در خود احساس نیاز به خودنمایی می‌کند و در این راه تمام

- علی علیه السّلام نقل کرده است که علی علیه السّلام فرمود: «پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ردای خود را طلبید، سپس به راه افتاد ...» مفهوم روایت آن است که هروقت بیرون می‌رفت، ردا می‌پوشید (مترجم عربی).

و ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۶۹، حدیث ۱۹۷۹؛ کافی: ۳/ ۲۰۴؛ مسند ابی عوانه: ۵/ ۹۱، حدیث ۷۹۰۲؛ سنن کبرا: ۶/ ۱۲۴، حدیث ۱۱۴۵۶ و ص ۳۴۱، حدیث ۱۲۷۳۵؛ من لا یحضره الفقیه: ۱/ ۱۵۱؛ سنن ابی داود: ۳/ ۱۴۹؛ خصال: ۱۹۱.

(۱)- ر ک: موطّأ مالک: ۱/ ۱۳۳، حدیث ۲۴۴. و در عبارت آمده است: «اگر امکان داشت دو جامه برای بین مردم جز دو جامه کار، داشته باشد.»؛ تفسیر ابن کثیر: ۴/ ۳۶۷؛ المعتبر: ۲/ ۳۱۶؛ صحیح ابن حبّان: ۷/ ۱۵، حدیث ۲۷۷۷؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۴۹، حدیث ۵۶۸؛ مصباح الزجاجه: ۱/ ۱۳۱، باب ۴۷؛ منتهی المطلب: ۱/ ۳۲۹؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۳۴۹، حدیث ۱۰۹۶؛ تأویل مختلف الحدیث: ۱/ ۲۰۰؛ شعب الایمان: ۳/ ۹۸، حدیث ۳۹۹۲؛ بحار الانوار: ۸۶/ ۲۱۵؛ فتح الباری: ۲/ ۳۷۴، حدیث ۸۴۵؛ التّمهید ابن عبد البرّ: ۲۴/ ۹۵۷؛ شرح زرقانی: ۱/ ۳۲۹؛ تنویر الحوالک: ۱/ ۱۰۲، حدیث ۲۴۲؛ علل، ابن ابی حاتم:

۱/ ۲۰۴، حدیث ۵۸۸؛ الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۷/ ۱۴۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴۴

توانش را به کـار می‌برد، ولی در خود یـک نیروی خـاصّ محرّکی را نمی‌بینـد که برای واداشـتن او بر انجـام وظیفه کفایت کنـد، و چنین انگیزه‌ای را نمی‌یابد، مگر تحسـین و اعجاب و سـتایش مردم و کف زدن و سایر عکس‌العمل مشابهی را که پس از آنها نفس راحتی بکشد!

این نوع از اخلاقیّات کودکـانه را روا نیست که علی‌رغم نمود جـدایی پـذیرش، بـا کمـترین چشم‌پوشـی برخورد کنیم. قرآن کریم، برای افرادی که بهای فضیلت را در ارزش‌گذاری مردم می‌دانند، حکم شدیدی صادر کرده و در نهایت شدّت اعلام داشته است که اعمال این‌ها بیهوده و باطل است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ.» «۱»، و آنها: «لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ‌ءٍ مِمَّا کَسَبُوا.» «۲». و اعلان کرده است که این افراد ریاکار سزاوار ویلند:

«فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ الَّذِینَ هُمْ یُراؤُنَ.» «۳».

حـدیث از میان نخستین کسانی که روز قیامت آتش آنها را می‌سوزانـد، سه کس را بر می‌شـمارد: اوّلین فرد: «مردی که به شـهادت رسیـده اسـت، او را آورده، و نعمت‌هـای الهی را بـه خـاطر او می‌آورنـد و او اعـتراف می‌کنـد، می‌گوینـد: دربـاره این نعمت‌هـا چه کردی؟ می‌گویـد: من در راه تو (خـدایا) جنگیـدم تا شـهید شـدم! خطاب می‌رسـد: دروغ می‌گویی، تو جنگیـدی تا بگوینـد چقدر بی‌پرواست، و گفتند! سپس دستور می‌دهند تا او را به روی زمین بکشند، تا این‌که به داخل آتش افکنده شود.» «۴».

فرد دوم: «مردی را که علم آموخته و تعلیم داده و قرآن خوانـده است، می‌آورنـد و نعمت الهی را یادآوری می‌کننـد. او می‌شـناسد، خطـاب می‌رسـد: بـا این‌ها چه کردی؟ می‌گویـد: علم آموختم و تعلیم دادم و قرآن را برای تو خوانـدم. می‌گوینـد: دروغ می‌گویی. بلکه تو علم آموختی تا بگویند:

دانشمندی، و قرآن خواندی تا بگویند: قاری قرآنی، و گفتند! سپس دستور می‌دهند او را به رو

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۶۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید. بخشـش‌های خود را با منّت و آزار باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۶۴: آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند.

(۳)- ماعون (۱۰۷) آیه‌های ۴- ۶: پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند، همان کسانی که ریا می‌کنند.

(۴)- ر ک: تفسیر قرطبی: ۱/ ۱۸؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۱۳، حدیث ۱۹۰۵؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۲/ ۱۲۰، حدیث ۲۵۲۴؛ سنن کبرا: ۳/ ۱۷، حدیث ۴۳۴۵؛ مسند احمد: ۲/ ۳۲۱، حدیث ۸۲۶۰؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۱۵؛ التّرغیب و التّرهیب:

۱/ ۲۸، حدیث ۲۸؛ نیل الأوطار: ۸/ ۳۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴۵

بکشند تا به دوزخ اندازند.» «۱».

سـومین فرد: «مردی است که خداونـد بر او گشـایش داده و از هر نـوع مـال و ثروت را بر او ارزانی داشـته است، پس او را بیاورنـد، نعمت الهی را به خاطر او آورنـد، او بشـناسد، گوینـد: چه کردی با این نعمت؟ گویـد: هیچ راهی را که تو دوست داشتی، فروگذار نکردم، مگر این‌که در آن راه انفاق کردم، گوینـد: دروغ می‌گویی، بلکه تو آن کار را کردی تا بگویند بخشـنده‌ای، و مردم گفتند! سپس دستور دهند او را به رو بکشند و بعد به دوزخ افکنند.» «۲»، «اینان نخستین کسانی هستند که در آتش دوزخ بسوزند.» «۳».

بدیهی است که مردم در این نیّت‌های خراب چیزی را با خدای سبحان در پرسـتش شـریک دانسـته‌اند. رسول خدا صلّی اللّه علیه و

آله و سلّم این صفت ناپسند را به پرستش بت‌ها تشبیه کرده است و آن را «شرک اصغر» «۴» نامیده است.

علمای اخلاق به خصوص محاسبی و غزّالی چندین فصل مهم را به بحث منابع این فساد قلبی و اشکال آن و داروهای معالج آن اختصاص داده‌اند. و چون هدف اصلی ما استنباط مبادی عمومی موجود در قرآن است، از این‌رو خواننده را به این دو مؤلّفه، نسبت به تمام مسائل تفصیلی ارجاع می‌دهیم.

ه- اخلاص نیّت با انگیزه‌های مختلط

---

(۱)- ر ک: تفسیر قرطبی: ۱/ ۱۸؛ سنن نسائی (گزیده): ۶/ ۲۳، حدیث ۳۱۳۷؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۱۳، حدیث ۱۹۰۵؛ سنن کبرا: ۳/ ۱۷، حدیث ۴۳۴۵؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۱۵؛ التّرغیب و التّرهیب: ۱/ ۲۸، حدیث ۲۸ و ۱۷۷؛ نیل الأوطار: ۸/ ۳۴.

(۲)- ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۱۳، حدیث ۱۹۰۵؛ منیة المرید: ص ۱۳۴؛ تفسیر قرطبی: ۱/ ۱۸؛ سنن نسائی (گزیده): ۶/ ۲۳، حدیث ۳۱۳۷؛ سنن کبرا: ۳/ ۱۷، حدیث ۴۳۴۵، و ۵/ ۳۰، حدیث ۸۰۸۳، و ۶/ ۴۷۷، حدیث ۱۱۵۵۹؛ مسند احمد: ۲/ ۳۲۱، حدیث ۸۲۶۰؛ بحار الأنوار: ۶۷/ ۲۴۹؛ التّرغیب و التّرهیب: ۱/ ۲۹؛ نیل الأوطار: ۸/ ۳۴.

(۳)- ر ک: منابع قبلی، و صحیح ابن حبان: ۲/ ۱۳۷؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۱/ ۵۷۹، حدیث ۱۵۲۷؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۶۱۹؛ التّخویف من النّار: ۱/ ۲۰۵؛ سنن نسائی (گزیده): ۴/ ۵۹۱؛ بحار الأنوار: ۶۹/ ۳۰۵.

(۴)- ر ک: مسند احمد: ۵/ ۴۲۸- ۴۲۹ از حدیث محمود بن لبید بن عقبهٔ بن رافع اوسی اشهلی (مترجم عربی). ر ک: زبدهٔ البیان، ص ۱۳۶؛ الثّمر الدّانی: ص ۶۷۸؛ مستدرک الوسائل: ۱/ ۱۰۷؛ حاشیه ردّ المختار: ۶/ ۷۴۷؛ عوالی اللئالی: ۲/ ۷۴؛ سبل السّلام: ۴/ ۱۸۵؛ بحار الأنوار: ۶۹/ ۲۶۶؛ عدّة الداعی: ص ۲۱۴؛ منیهٔ المرید: ص ۳۱۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴۶

بنابراین؛ نیّت را به تبع آنکه اطاعت انسان از خدا به خاطر ذات مقدّس او باشد، یا سود و منفعت شخصی مشروع و یا غیر مشروع هدف باشد، به نیّت حسنه، یا معمولی و یا سیّئه، توصیف می‌شود.

این تشریع و قانون‌گذاری با این فرض است که اراده به وسیله یک مبدأ واحد حکم کند که آن مبدأ ممکن است درست باشد و یا نادرست، ولی نمی‌توانیم امکان نظری این یگانگی و فرد بودن مبدأ را انکار کنیم ولی کمترین چیزی که برای ما گفتنش امکان دارد، این است که آن بسیار نادر است.

بیشترین حالات وارده همان حالتی است که عوامل و اسباب فراوانی برای تصمیم‌گیری ما درگیرند، بنابراین؛ به پیروی از اصول قرآنی، ارزش اخلاقی برای یک تصمیم معیّنی که مجموعه‌ای از انگیزه‌ها در آن دخالت دارند، چه می‌تواند باشد؟

باید نخست نصوصی را که قبلا ذکر کردیم «۱»، به یاد آوریم، و آنچه را که قرآن مجید نه تنها آنها را نمی‌ستاید، بلکه با شدّت از ما می‌خواهد که دلی خالص از تأثیر دنیا و هواهای مخصوص دنیوی داشته باشیم؛ دلی که از خدای عزّ و جلّ برای اعمال خویش تنها او را بخواهد، و این مجموع شرایطی است که صفت «خضوع خالص» با آن متّحد و متّفق است، و همان چیزی است که خدای تعالی در آن باره فرموده است، وجود انسان روی زمین برای هیچ‌چیز نیست، مگر برای همان چیز «۲».

به راستی شخص برای یافتن مدلول واقعی این اقوال مردّد می‌ماند، زیرا این اقوال به ما می‌گویند: چه‌بسا هدف در نهایت بت‌پرستی احمقانه‌ای است که پاره‌ای از مخلوقات را داخل در هدف بندگی در عمل عبادی نمایند و آن چیزی است که به‌طور قطع به دنبال نزدیکی این انحراف دقیق ارادی پیش نمی‌آید، که در اختلاط انگیزه‌های اطاعت خدا تجسّم پیدا کند!

و ما از این پرسش جواب می‌دهیم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باوجود این‌که نخستین مفسّر قرآن بود، از نصوص یاد شده

به‌طور مشخّص به معنای کامل و شامل چنین فهمیده است و نیز شرایطی که

---

(۱)- ر ک به صفحات قبل (۲ ب).

(۲)- اشاره به (ذاریات/ ۵۶) دارد: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.»: من جنّ و انس را نیافریدم، جز برای این‌که عبادتم کنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴۷

نزول برخی از این آیات در آن شرایط اتّفاق افتاده، دلالت بر این دارد که در مرحله اوّل اهتمام به این اختلاط از انگیزه‌ها بیشتر از هر چیز دیگر بوده است. و این همان حالتی است که بدان مناسبت آخرین آیه از سوره کهف نازل شده است. و اینک داستان: «ابن ابی حاتم و ابن ابی الدّنیا در کتاب «الإخلاص» از قول طاووس یمانی نقل کرده‌اند، می‌گوید: مردی گفت: یا رسول اللّه! من به قصد ذات مقدّس خدا می‌ایستم و دوست دارم که او موضع مرا ببیند.» «۱». پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پاسخی به او نداد تا این آیه نازل شد: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.» «۲».

بنابراین؛ اگر ما تفسیر قرآن را به سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم واگذاریم، بسیاری از این فرموده‌ها را در هر مورد خواهیم یافت. بخاری و مسلم روایتی با این عبارت از ابو موسی اشعری نقل کرده‌اند که: «مردی بیابانی خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد، عرض کرد: یا رسول اللّه مردی برای استفاده از غنیمت جنگی می‌جنگد، و مردی پیکار می‌کند تا آوازه پیدا کند و مردی مبارزه می‌کند تا جایگاه خودش را پیدا کند، کدام یک در راه خدا جنگیده است؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «هرکه برای اعلای کلمهٔ اللّه بجنگد، او در راه خدا جنگیده است.»، و در روایتی: «هرکه بجنگد تا کلمهٔ اللّه بالاترین باشد، او در راه خدا جنگیده است.» «۳».

محاسبی می‌گوید: «بیشتر دانشمندان معتقدند که این حدیث شدیدترین حدیث است، چون جز کسی را که عملش را برای اعلای کلمهٔ اللّه خالص کرده، و اراده دیگری را ضمیمه آن

---

(۱)- حدیث مرسل است، حاکم در مستدرک به‌طور موصول نقل کرده است: ۲/ ۱۲۲، حدیث ۲۵۲۷ و: ۴/ ۳۶۶، حدیث ۷۹۳۹؛ سیوطی، لباب النّقول فی اسباب النّزول: ص ۱۴۶؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۱۷؛ الجهاد ابن مبارک: ۱/ ۳۴، حدیث ۱۲؛ شعب الایمان: ۵/ ۳۴، حدیث ۶۸۵۴؛ التّرغیب و التّرهیب: ۱/ ۳۱، حدیث ۳۲ و ۲/ ۱۹۵، حدیث ۲۰۷۸؛ تفسیر طبری: ۱۶/ ۴۰؛ تفسیر ابن کثیر: ۳/ ۱۰۹.

(۲)- کهف (۱۸)، آیه/ ۱۱۰: بنابراین هرکس امید لقای پروردگارش را دارد، باید عمل صالح انجام دهد و نباید کسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد.

(۳)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۵۸، حدیث ۱۲۳ و: ۳/ ۱۰۳۴، حدیث ۲۶۵۵؛ جامع المدارک: ۵/ ۴۱۰؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۱۲، حدیث ۱۹۰۴؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۲/ ۱۱۹، حدیث ۲۵۲۰؛ صحیح ابن حبّان: ۱۰/ ۴۹۳، حدیث ۴۶۳۶؛ سنن ترمذی: ۴/ ۱۷۹، حدیث ۱۶۴۶؛ جواهر الکلام: ۲۱/ ۳۸۴؛ سنن کبرای بیقهی: ۹/ ۱۶۷؛ سنن ابی داود: ۳/ ۱۴. حدیث ۲۵۱۶؛ مسند احمد: ۴/ ۳۹۲؛ وسائل الشّیعه: باب ۳، حدیث ۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴۸

نکرده، عمل دیگری را در راه خدا ندانسته است.» «۱».

نسائی از ابو امامه باهلی روایت کرده، می‌گوید: مردی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد، عرض کرد: آیا مردی را دیده‌اید که برای پاداش و مزد و نام و آوازه جهاد می‌کند، درحالی‌که هدف نهایی او یاد خداست، سزای او چیست؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و

آله و سلّم فرمود: «برای او هیچ اجری نیست! سپس فرمود:

خداوند هیچ عملی را نمی‌پذیرد، مگر این‌که خالص باشد و رضای او را بجوید.» «۲».

و نیز صریح‌تر از این‌ها آن اعلان الهی است که در حدیث قدسی می‌خوانیم، ابو هریره از قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل می‌کند که خدای تعالی فرمود: «من بی‌نیازترین شریکانم از شرک، هرکه عملی را انجام دهد و مرا با دیگری در آن عمل شریک سازد، او و شرک او را به خودش وامی‌گذارم.» «۳».

و این‌چنین می‌بینیم به دنبال این نصوص که تمام انگیزه‌هایی که به اراده طاعت الهی افزوده می‌شود، ارزش عمل را در معرض خطر قرار می‌دهد و آن را از رضای پروردگار متعال محروم می‌سازد.

جز این‌که سزاوار است تا از خود بپرسیم موقعی که این‌چنین به اشکال مختلفی از وظیفه‌مان برخورد می‌کنیم که هم اطاعت از فرمان الهی و هم به انگیزه شخصی باشد، آیا چنین کسی استحقاق نکوهش در حدّ کسی را دارد که فقط و فقط در برابر هوای نفسش تسلیم شده است؟ ...

به راستی در اینجا حالتی وجود دارد که مورد اجماع است، دخالت ادراک حسّی در آن، چیزی از ارزش اراده را نمی‌کاهد، و آن موقعی است که به مقتضای شرع تصمیم گرفته شده باشد، ولی ما در اثر استحسان دیگران بیشتر از آن را خواسته باشیم، در این صورت فایده‌ای که

---

(۱)- ر ک: الرّعایة الحقوق اللّه: ص ۱۹۷ و در آنجا غلط چاپی وجود دارد، به جای «اذ لم یجعل»، «اذا لم یجعل» آمده است، در صورتی که این مناسب‌تر است، چون برای بیان علّت آمده است، (مترجم عربی).

(۲)- ر ک: سنن نسائی (گزیده): ۶/ ۲۵، حدیث ۳۱۴۰: فتح الباری: ۶/ ۲۸؛ تحفه احوذی: ۵/ ۲۳۱؛ فیض القدیر: ۲/ ۲۷۵؛ سنن کبرا: ۳/ ۱۸، حدیث ۴۳۴۸؛ الإصابه: ۵/ ۶۷۱، حدیث ۷۵۳۹؛ التّرغیب و التّرهیب: ۱/ ۲۳؛ المعجم الأوسط: ۲/ ۲۵، حدیث ۱۱۱۲؛ المعجم الکبیر: ۸/ ۱۴۰، حدیث ۷۶۲۸.

(۳)- ر ک: صحیح مسلم: ۴/ ۳۲۸۹، حدیث ۲۹۸۵، و مؤلّف آن را با این عبارت: «و ترکته- و شریکه» نقل کرده است به‌طوری که تحقیق کردیم برخلاف عبارت مسلم است، (مترجم عربی). و ر ک: جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۱۶؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۸/ ۱۱۵؛ کشف الخفاء: ۲/ ۱۳۲، حدیث ۱۸۹۵؛ نیل الأوطار: ۸/ ۳۵؛ تفسیر قرطبی: ۵/ ۱۸۰؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۳۲۱، حدیث ۴۳۲۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۴۹

عاید ما می‌شود- به عقیده من- سبب و باعث عمل ما نشده است، بلکه به نوعی پیآمد و نتیجه آن است. و این همان حالتی است که در حدیث وارد شده، راجع به آن مردی که عرض کرد: «یا رسول اللّه! من عملم را پنهانی انجام می‌دهم، دوست ندارم کسی از آن مطّلع شود، امّا اطّلاع پیدا می‌کنند و من از این بابت خوشحال می‌شوم.»، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مورد چنین کسی فرمود: «وی دو اجر دارد، یک مزد پنهان‌سازی عمل و یک مزد آشکار شدن آن.» «۱».

به راستی همه مفسّران متّفق‌القول‌اند، بر این‌که این فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حالتی است که فرض آشکار شدن عمل پنهانی اتّفاق نیفتاده است، مگر پس از پایان کار. بنابراین؛ آیا این شامل حالتی نیز می‌شود که در حال ادای وظیفه ناگهان این انگیزه در او پیدا شود؟

محاسبی پس از ذکر اختلاف‌نظرها دراین‌باره خواسته است که اختلاف را از بین ببرد، ولی تفرقه‌ای به وجود آورده است که ما با آن موافقیم. او در واقع ملاحظه می‌کند که شادمانی را که شخص در راه عمل خیر مشاهده می‌کند، عوامل مختلفی دارد که همه

آن عوامل ارزشـی نیسـتند، به‌طور مثال: گاهی منبع یک شادمانی اخلاقی آن است که یک الگوی شایسـته‌ای برای دیگران باشد، نه آنکه از آنها بهره‌ای ببرد، بلکه بـدین وسـیله که شـماری از او پیروی کننـد و به آن طریق عمل کننـد، فضـیلتی عایدش شود. ولی او ممنوع نشده است از این‌که چنین حالت غیر منتظره‌ای را که پیش آمده و چیزی را که خودش نخواسته است، وقتی که می‌بیند نوعی از اجر الهی را نیز دارد و یا این‌که پیروان شایسته او استحقاق رضوان الهی را دارند، خوشحال شود.

امّا آنچه مربوط به شادمـانی طـبیعی انسـان است که بایـد در بین مردم در حـدّ معیّنی باشـد و آن همواره یـک کـاستی نسـبت به ما محسوب می‌شود، ولی حرام نمی‌باشـد، مگر وقتی که به همـان شـادی طبیعی بسـنده کنیم و بـدان قـانع باشـیم و هرگاه این شادمانی نسبت به شعور غیر ارادی و گذرا قطع شود، با اصرار می‌خواهیم به ما برگردد، و آن هم تا وقتی که نفوس کبیره تحت تأثیر قرار

(۱)- ر ک: صحیح ترمذی: ۴/ ۵۹۴، محاسبی در کتاب الرّعایة، ص ۱۹۲، تحقیق دکتر عبد الحلیم محمود و طه سرور. و ر ک: صحیح ابن حبّان: ۲/ ۹۹، حدیث ۳۷۴؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۱۷۱، حدیث ۶۵۵؛ مجمع الزّوائد: ۲/ ۲۷۰؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۴۱۲، حدیث ۴۲۲۶؛ المعجم الأوسط: ۵/ ۷۱، حدیث ۴۷۰۲؛ المعجم الکبیر: ۱۷/ ۲۶۳، حدیث ۷۲۳؛ سبل السّلام: ۴/ ۱۸۶؛ حلیة الأولیاء: ۸/ ۲۵۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۰

نگرفته‌اند، ممنوع نشده، درحالی‌که او دوست دارد به‌طور کامل از اسارت آن خلاص شود «۱».

بنابراین؛ وقتی که ما از این حالات فاصـله می‌گیریم، باز هم مشکل حقیقی موقعی است که اندیشه‌های سودمندی عمل پیشی گرفته، سپس به حـدّ معیّنی از بین عوامـل و اسـبابی می‌رسـد که سودجویی را فرض می‌نمایـد و این همان چیزی است که به معنای صـحیح کلمه «اختلاط انگیزه‌ها» گفته می‌شود.

و قبلا گـذشت، گفتیم که نیّت پیش از عمل اساسا بایـد خالص باشـد تا مصـداق نیّت حسـنه باشـد. ولی این خلوص و صـفای مطلق واجب حتمی است و دارای مراتب و درجـات نمی‌باشـد. و سـهل‌انگاری در آن بـاره حرام است و در تصوّر ذهنی بـا عمل خالص و بدون هیچ منفعتی برابر است. وانگهی، قبل از هر چیز از خودمان می‌پرسـیم: آیا فطرت انسانی همواره توانایی نوعی از چنین خلوص و تجرّد را دارد و آیا خود را به خاطر بالاترین الگو (مثل اعلا)- بـدون این‌که هم زمان چیز دیگری او را به سوی خود جـذب کند- به‌طور کامل خودش را فدا می‌سازد؟

و هرچه باشـد روشـی است که به زودی از این پرسشـها، پاسـخ‌ها خواهـد داد، البتّه مـا بر این سـخن مبـادرت می‌ورزیم که ما اعتقاد داریم، مبادی قرآنی ما را به این مطلب می‌خواند که ما نسبت به مواضع حدّ وسط تا طرف مقابل زیاد سخت‌گیر نباشیم.

واقعیّت آن است که هرگـاه چیزی داخـل در میـدان تـوان شـخص نباشـد و از سـوی دیگر این یـک امر مسـلّمی است که هیـچ‌کس نمی‌توانـد مکلّف باشد، مگر در حدود امکاناتش، بنابراین؛ بدیهی است که تمام اقوالی را که این اخلاص مطلق را می‌طلبند- بر این اساس که نقطه اوج ارزشی است و تلاش‌های ما بدان سو می‌شتابند، ولی هرگز بدان جا نمی‌رسند- تفسیر نماییم.

و البتّه که فاصـله گرفتن از این الگوی والاـ (مثل اعلا) بـدون تردیـد نقصـی است، ولی هرگز یک گناه نیست، آری نقص و کاستی خواهد بود، امّا هرگز فساد و خروج از دایره اخلاق نمی‌باشد.

و مطلقا نیازی نیست که نصوص (از کتاب و سنّت) را بـدین نحو تفسـیر کنیم، زیرا کافی است که به تفاوت‌های در گویش بنگریم که بدان وسیله به سوء نیّت و حکم به نیّت مختلط صادر

(۱)- و از ایـن‌رو در دعـایی از دعاهـای سـنّت می‌خـوانیم: «خداونـدا! اسـتغفار می‌کنـم به خـاطر هر خیری که فقـط برای رضـای تو

خواستم، ولی غیر تو در آن مخلوط شد!».

ر ک: نزدیک به این مضمون در «جامع العلوم و الحکم»: ۱/ ۱۷، و حلیة الأولیاء: ۲/ ۲۰۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۱

می‌شود. بنابراین؛ هروقت اختلاط انگیزه‌ها پدید می‌آید، یک پنهان‌کاری سلیقه‌ای، برای بیم‌دهنده به کیفر را می‌بینیم که به دنبال نیّت‌های گناه چنان کیفر وجود دارد، درحالی‌که نصوص را می‌بینیم، بر این قول اکتفا می‌کنند که این عمل، شایسته وصف «در راه خدا» نمی‌باشد، یا این‌که «خداپسندانه» نیست، و یا این‌که «در پیشگاه خدا پاداشی ندارد.»، و یا «خدا از آن بی‌نیاز است.» ... و نظایر این‌ها از عبارات سبک‌باری که برای آن عمل صفت گناه را ثبت نمی‌کند، هرچند که ارزش مثبت هم نمی‌دهد.

امّا اگر ثابت شود که اندیشه خالص برای وظیفه انسانی می‌تواند در تصمیمات ما به تنهایی بر همه اندیشه‌های دیگر سبقت بگیرد، چه این به وسیله نوعی از استعداد فطری باشد و یا به وسیله تکرار عمل، و هرگاه ثابت شود که هر نوع ناخالصی با نیّت خالص مخلوط می‌شود، چنین تفکّری نتیجه‌ای جز سهل‌انگاری نشأت گرفته از خطا نمی‌باشد. بنابراین؛ این نقطه‌ای است که باید در این هنگام مورد نظر باشد، و به‌طور مشخّص در حد یک گناه لحاظ کنیم.

در حقیقت چگونه ما در حکممان روی دلی که کاملا سیاه و فاسد است و آن دیگری که می‌خواهد در درگیری با عوامل وادارنده به فساد، سبک کند و یا توازن برقرار نماید و یا شرّی را به وسیله خیر از بین ببرد، هیچ فرقی نمی‌گذاریم؟! آیا قرآن کریم راجع به این اشخاص با ما سخن نگفته است: «خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» «۱»؟

حقیقت مطلب آنکه این آیه شریفه از دو نوع عمل جداگانه سخن می‌گوید: اوّلی، عمل بد، و دومی آن عملی است که به‌طور خاص در صورت اعتراف به گناه و توبه و پشیمانی از آن تجسّم می‌یابد که خداوند از آن می‌گذرد، درحالی‌که آن حالت مورد بحث، چنان‌که باید اعتراف کنیم، با این مورد متفاوت است: زیراکه آن حالت ارتباطی ندارد جز به یک عمل؛ آن عملی که با انگیزه مختلطی از خوب و بد انجام گرفته است. ولی آنچه (در آیه شریفه) آمده است، به عقیده ما چیزی جز تفصیل مطلب نیست. بنابراین؛ همگونی بین دو حالت جوهری و اصولی است، به گونه‌ای که در هردوی آنها همواره عناصر متفاوتی در مجموع عمل پیدا می‌شود، و به‌گونه‌ای که وجود برخی از چیزهای قابل قبول بین این عناصر ما را وامی‌دارند تا آرزو کنیم ردّ فعلی را که در

---

(۱)- توبه (۹) آیه ۱۰۲: و اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیختند، امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۲

نزد خدای عزّ و جلّ مشمول رحمت بیشتری است. و امّا ظهور این اختلاط نیّت در یک جزء و یا در اجزای مختلف از اهمّیّت کمتری برخوردار است: توضیح این‌که تحلیل دقیقی که بر آن اساس حکم می‌شود، هرگز در یک حالت از حالت دیگر دقیق‌تر نمی‌باشد، تا در آن مورد شرایط از نظر سبکی و لطافت مشخّص گردد. به راستی قرآن کریم در موارد زیادی برای ما تأکید می‌کند که آخرین حکم چگونه در شرایطی صادر می‌شود که در آن شرایط کمترین تفصیلات به سود یا زیان انسان سنجیده می‌شود، به این معنی که هیچ‌چیز از آنچه در عمل صالح ماست، هرگز ضایع نمی‌شود، حتّی اگر به اندازه ذرّه‌ای باشد!

غزّالی توانسته است جدای از این اصل قرآنی در این موضوع نظریه‌ای بدهد که تا حدّ زیادی تنوّع موارد را شامل گردد و این نظریّه شایستگی آن را دارد که مقداری تأمل شود.

این نویسنده (غزّالی) معتقد است که از جمله وظایف ماست که میزان تأثیر هریک از عناصر این انگیزه مختلط را بررسی کنیم؛ نخست به صورت جداگانه به‌طوری که گویا در صحنه ضمیر انسان تنها وجود دارد، آن‌گاه در ارتباط با عنصر دیگر در نظر بگیریم. و از این بررسی و آن ارتباط سه حالت ممکن به دست می‌آید: یا این‌که هرکدام از انگیزه‌ها به قدری قوی است که اگر

تنها هم بود، می‌توانست ما را وادار به عمل کند «۱». و یا این‌که هردوی آنها به تنهایی چنان نیرویی را نداشته‌اند، مگر در ارتباط باهم، و یا این‌که یکی از آنها به تنهایی این توانمندی را دارد و دیگری جز نیروی مکمّل و کمکی نیست که کار آن اوّلی را آسان‌تر می‌کند.

غزّالی در تصویر این سه حالت، اوّلی را مرافقه، دومی را مشارکه و سومی را معاونه نام‌گذاری می‌کند.

و علی‌رغم اختلاف طبیعت این حالت‌ها، اوّلی و دومی باید در یک مجموعه گرد آیند، و آن حالت مساوات است (چه مساوات در عمل و یا مساوات در ترک عمل). و برعکس این‌ها حالت سوم، خود دو نوع مختلف است، به تبع آنکه، سیطره و برتری از آن بهره نیروی اخلاقی باشد، یا از آن بهره نیروی هوای نفس و عاطفه!

بنابراین؛ برای حکم براساس این سه مجموعه پس از تعریف آنها چیزی نمی‌ماند، جز این

---

(۱)- یا به تعبیر خود غزّالی: «به‌گونه‌ای است که اگر تنها هم بود، توان انگیزش قدرت را داشت.». احیاء علوم الدّین: ۴/ ۳۵۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۳

که ما ترازو را بگذاریم و بعد ببینیم کدام کفّه سنگین می‌شود.

مثال برای اساس گفته این دانشمند علم اخلاق: فردی از مردم از شما درخواستی می‌کند با این فرض که وی به دو دلیل استحقاق برآوردن آن نیاز را دارد: گرفتار تنگدستی شده است و رابطه خویشاوندی او را با شما ارتباط داده است، و شما نیاز او را برآورده می‌کنید.

برای این‌که ارزش عمل خودت را بسنجی، چیزی پیش‌روی خود نداری، جز این‌که به تجربه‌ای مراجعه کنی که برای خودت پیش آمده است. پس اگر روی این مطلب پافشاری کنی که وقتی یک بیگانه با همین حالت تنگدستی و یا یکی از خویشاوندان ثروتمندت مراجعه می‌کرد و همین درخواست را از تو داشت، تو همین جنبش و همین علاقه را احساس می‌کردی، پس در این شرایط حکم می‌کنیم که هرکدام از انگیزه‌ها اگر تنها هم بودند، سیطره همسانی نسبت به تو داشتند و اکنون باهم جمع شده‌اند و تو اقدام بر عمل کرده‌ای، و انگیزه دوم همراه و رفیق انگیزه اوّل شده است «۱».

و در حالت عکس نیز جریان از همین قرار است، موقعی که بیگانه تهی‌دست و خویشاوند توانگر از احسان تو برخوردار نمی‌گردند، چون اسباب و عوامل به تنهایی در درجه مساوی و یکسان کارآیی ندارند.

امّا به‌طور مثال، وقتی که می‌دانی- جدای از هر لحاظی دیگر- تصوّر بدبختی دیگری برای هدف احسان تو کفایت می‌کند و رابطه خویشاوندی هیچ تأثیری جز سرعت عمل تو را ندارد، بدون این‌که تأثیری در احسان تو و انگیزشی داشته باشد، در این حال بین دو طرف نیّت تو را باید جدا کرد؛ آن طرف اصلی و نیرومند و برتر و طرف دیگر کمکی و تابع آن.

بدیهی است که در حالت‌های تساوی بین وظیفه و منفعت شخصی باید به عمل نگاه کند که آن باطل است و خیر و شرّ یکدیگر را محو و نابود می‌سازند، ولی اگر انگیزه اخلاقی رجحان داشت، اجر و پاداش دارد، ولی به اندازه ما زاد جهت رجحان نسبت به انگیزه هوای نفس.

---

(۱)- غزّالی مثالی دیگر از همراهی انگیزه‌ها را به صورتی که تعریف کرده، مطرح نموده است، می‌گوید: «و همچنین کسی را که پزشک دستور داده غذا نخورد، روز عرفه فرارسید و روزه گرفت، درحالی‌که می‌داند اگر عرفه هم نبود، او غذا را به خاطر پرهیز نمی‌خورد و از طرفی اگر پرهیز نداشت، به خاطر روز عرفه روزه‌دار می‌بود، درحالی‌که هر دو جمع شده و او اقدام به این کار نموده است.». ر ک: احیاء علوم الدّین: ۴/ ۳۵۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۴

و برعکس؛ اگر انگیزه هوا و هوس از انگیزه انجام وظیفه قوی‌تر است، چنین عملی سزاوار کیفر است، ولی کمتر از آن موردی که به علّت انگیزه پلیدی انجام گرفته باشد.

توضیح این‌که، همان‌طوری که کمترین مقدار از غذا و یا دارو، ناگزیر اثر خوب و یا بد روی بدن‌های ما دارند، همین‌طور کمترین میل ارادی و کمترین ارتباط آن با خیر و یا شرّ روی نفوس ما به مقدار مساوی از نور یا تاریکی را از نزدیکی و یا دوری از خدا می‌افزاید.

در احتمال ضعیفی به‌طور برابر شرّ زیاد استحقاق نابودی کامل خیر اندك را دارد و یا شرّ اندك باعث محو کامل خیر زیاد می‌گردد، زیرا اگر چنین اتّفاقی بیفتد، هر آینه شریعت ما را در تنگنای دشواری قرار داده و ما را از هر آرزویی محروم داشته است و هرگز نفس انسانی نمی‌تواند جز در شرایط نادری از این انگیزه‌های مختلط نجات یابد «۱».

ولی به این نظریّه اعتماد دارم که امکان دارد از یک دلیل مثبتی از قرآن کریم کمك بگیریم، در وقتی که حاجیان سرگرم زندگی مادّی خویش در خلال سفر حجّ خود هستند (به‌طور مثال:

سرگرم تجارتند)، در کنار اشتغال به وظایف معنوی و تکالیف روحیشان، و آن، این فرموده خداست: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ.» «۲»، ولی به این شرط که وظایف روحی محرّك اوّل باشد. «۳»

امّا درباره آنچه که مربوط به نصوصی است که ما در گذشته با آن آشنا شدیم و آنچه بر بطلان هر نوع شرکت در انگیزه‌ها حاکم است، پس همان‌طوری که غزّالی ذکر کرده است، باید آن را محدود به حالتی کنیم که در آنها این انگیزه‌ها برابر باشند، همان‌طوری که واژه «شرك» طبق

---

(۱)- این شرایط نادر، همان حالت اخلاص کامل برای ذات مقدّس خدا و همان تجرّد مطلق از هر انگیزه دنیوی است، غزّالی در «احیاء علوم الدّین: ۴/ ۳۶۸»، می‌گوید: «انسان وابسته به کامیابی‌ها و فرورفته در شهوات خویش است، پس چون کاری از کارها و عبادتی از عباداتش، از بهره‌ها و هدف‌های دنیوی جدا گردد ... تا آنجا که گفته‌اند: هرکه از تمام عمرش یك لحظه برای خاطر خدا سالم باشد، نجات یافته است، و آن به دلیل عزّت اخلاص است.». (مترجم عربی).

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۹۸: گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و منافع اقتصادی در ایّام حج) برخوردار شوید.

(۳)- دراین‌باره آیه‌های ۲۷ و ۲۸ سوره حج را نیز ذکر کردیم: «وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ.»- و مردم را دعوت عمومی به حج کن، تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا منافع خویش را به چشم خود ببینند و نام خدا را در ایّام معیّنی ... ببرند. و اگر ملاحظه کنیم، می‌بینیم جنبه مادّی در سبك گفتار آیه بر جنبه روحی آن مقدّم است. (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۵

معمول بر آن دلالت دارد «۱».

غزّالی علی‌رغم طبع عقلی و نقلی این کتاب و آنچه که برای ما در وقت تجرید، با نشانه‌های صحیح و پاکیزه روشن می‌گردد، مدّعی نیست که به وسیله طرحی که داده، راه حلّ عملی نهایی را برای این مشکل و مقیاس درستی که امکان دهد تا با اطمینان خودمان درباره خود حکم کنیم، پیدا کرده است، بلکه وی برعکس، ما را از خطر بزرگی برحذر می‌دارد که مبادا به احکام خاصّ خودمان اعتماد کنیم که این یا آن عنصر را در بین مجموعه انگیزه‌ها بر قصد و نیّت خودمان غالب می‌شمرد.

سپس می‌گوید: «آری، انسان در این مورد مواجه با خطر بزرگی است، زیراکه وی گمان می‌برد انگیزه قوی‌تر او نیّت تقرّب به

خداست و بیشترین هدفش همان بهره روحی است، درحالی‌که آن مقصدی است در نهایت خفا، بنابراین هیچ اجری بدون اخلاص فراهم نمی‌آید و اخلاص را نیز، هرچه در احتیاط خود مبالغه کند، باز هم کمتر برای یک بنده یقین بر آن حاصل می‌گردد.» «۲».

این حالت تردید در قبل از محاسبی گذشت، ولی به صورتی با نقل نظریّه دکارت دلیل عقلی آن را خاطرنشان کردیم. بنابراین؛ وی با اعتقاد بر این‌که چنین چیزی ممکن نیست، بلکه از چیزهایی است که ضرورت اخلاقی آن را فرض می‌نماید؛ هیچ عملی را من آغاز نمی‌کنم، مگر با یقین به این‌که نیّتم تنها برای خداست و بس. جز این‌که وی معتقد بود که در پایان بعضی از اوقات گاهی فرصتی برای فراموشکاری و یا غفلت از اموری پیش می‌آید که باعث می‌شود تا بیمناک باشیم از این‌که انگیزه‌های دیگری ناخودآگاه به دل‌های ما راه پیدا می‌کند «۳»، مانند خرسندی و شادمانی از این‌که مردم از اعمال ما باخبر شوند و یا توجّه قلبی به چیزی از این قبیل از اموری که توجّهی نداشته است. وانگهی همچنان بیمناکیم تا از عمل فارغ شویم، سپس از

---

(۱)- ر ک: احیاء علوم الدّین: ۴/ ۳۶۸ و ۳۷۴.

(۲)- همان.

(۳)- باوجود این، محاسبی در مسئله معرفت سرسختی نشان نمی‌دهد، در صورتی که برای هر عملی نیّت جدیدی را لازم و واجب دانسته و تأکید بر اخلاص دارد. بنابراین؛ علی‌رغم این‌که ترجیح می‌دهد که چنین بودن کفایت می‌کند، تأکید دارد که شخص باور دارد که در نیّت کلّی خدا را جز به خاطر خدا اطاعت نمی‌کند و اگر احساس سیطره فکر دیگری کرد، باید با تجدید نیّت این که عملش فقط برای خداست، آن را از خود دور کند (محاسبی، الرّعایه، ص ۲۰۰).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۶

اظهار آن نیز خودداری می‌کنیم.

محاسبی می‌گوید: «و چون وقتی از اوقات- اگرچه به قدر چشم برهم زدن باشد- بر وی می‌گذرد، از آنچه امکان دارد یک فردی فراموش کند و یا سهو نماید، پس به بیمناکی و ترس سزاوارتر است، زیراکه او نمی‌داند، شاید خطوری به قلبش از ریا، یا خودنمایی و یا غرور گذشته باشد و او پذیرفته، ولی اکنون فراموش کرده باشد، به خاطر نمی‌آورد که او ریاکاری کرده، پس باید دلش بسوزد و بترسد؛ ترس از کاری که کرده و بیم و دلسوزی به خاطر آن، بلکه آرزو و امیدواری او بیشتر و بیشتر باشد، زیراکه او یقین داشته است که عملش را تنها با اخلاص برای خدا انجام داده است، ولی یقین ندارد که چیزی از آن را ریا کرده است. پس اخلاص او یقینی، ولی ریای او تردیدی است و بیم وی اگر با ریا مخلوط باشد، این بیم نیز از اموری است که امید می‌رود خداوند خالص گرداند، به خاطر این‌که دل شخص بر آنچه نمی‌دانسته، سوخته، پس بدان وسیله امیدواریش را بیشتر نماید، هرچند که ریاکاری نیز مخلوط آن شده است!

پس این یک فزونی بر عمل او و عبادتی است از جانب وی، و هرچه بیشتر دلش بسوزد، بر نعمت طاعتش افزون گردد و امیدش به خدا بیشتر، در صورتی که یقین پیدا کند که با اخلاص وارد عمل شده و با دلسوزی و ترس از این‌که خدا از نیّت او آگاه است، عملش را به پایان رسانده است. پس بدان وسیله امیدواری و آرزویش بیشتر می‌شود و از نعمت طاعت پروردگارش برخوردار می‌گردد «۱».

خاتمه [ارزش دادن اسلام برای عمل صرفا مادی

به راستی مسئله‌ای را که در پایان فصل پیش، پیش روی خود قرار دادیم، پاسخ آن را به طرق مفصّل‌تر و مشخّص‌تری در اینجا می‌یابیم.

و این کفایت نمی‌کند که بگوییم اخلاق اسلامی هیچ ارزشی به‌طور مطلق برای عملی که تنها به منظور مادّی محض انجام گرفته، قائل نیست، به‌گونه‌ای که هیچ توجّه و اعتقاد قلبی نسبت به آن عمل نداشته است!

---

(۱)- ر ک: الرّعایه، محاسبی: ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۷

و هم‌چنین کافی نیست که برای یک عمل، حقیقت ماهوی دوگانه‌ای وجود داشته باشد، به این معنی که هم از روی شعور و ادراک باشد و هم از روی اراده تا وجود آن به عنوان یک عمل اخلاقی ثبت شود، و این وجود با این فرض که به عنوان یک عامل کاملا جدیدی وارد قلب گردد.

بنابراین؛ وقتی که شخص در برابر یک تکلیف عملی قرار می‌گیرد، چون عمل مطلوب باید در ارتباط با قانون لحاظ شود، و از آن جهت که با قاعده‌ای مطابقت دارد، باید تفکّر مربوط به این تکلیف وارد دایره قلب شود و جزئی از هدف قلبی باشد. و هر نوع تصوّری جز به این ترتیب، یعنی:

تصوّر آن از جنبه عادی و در تعریف مادّیش بدان معنی است که عمل بیرون از محدوده اخلاقیّت می‌ماند و آن یک پدیده دنیوی است.

این نگرش عقلی به طبیعت اخلاقی برای عمل تنها از آن جهت ضروری نیست که آن را به طور کلّی به صفت اخلاقی اختصاص می‌دهد، بلکه این صفات اخلاقی باعث می‌شود که آن را به روش دقیقی انجام دهیم که غالبا وظایف خودمان را با آن روش می‌توانیم انجام دهیم.

بی‌تردید، اخلاق اسلامی تا آنجا پیش نمی‌رود که از مفاهیم اخلاقی ما تنها یک معیار فراهم کند، ما را در ذات خود از مطابقت با قانون موضوعی معاف بدارد، ولی از سویی ما می‌بینیم که نیّت حسنه ممکن است، در حالت جهل غیر قابل دفع برای ما امکان‌پذیر نباشد.

و از سوی دیگر موقعی که مطابق بودن واقعیّت با مفهوم ذاتی ما در تعارض باشد، به این معنا که ما عملی را انجام می‌دهیم، به اشتباه معتقد باشیم که مشروع نیست، این نیّت بد برای تنزّل دادن رفتار ما کافی است، درحالی‌که آن عمل، در واقع کاملا درست و مطابق به صواب است. علاوه بر این‌ها اجماعی است و ما نیاز به گفت‌وگوی بیشتری برای اثبات برتری نیّت نسبت به عمل نداریم. ولی این موضوع را چنین می‌یابیم که شرط اوّل برای عملی اخلاقی وجود اراده‌ای است که با علاقه به قانون کار را آغاز می‌کند و با همین صفت و تعریف عمل را به انجام می‌رساند.

ولی اگر این ادراک و احساس شرط لازم باشد، شرط کافی برای افزونی نیّت حسنه از جنبه اخلاقی نیست، زیراکه در اینجا یک چیزی فوق اختیار اخلاقی برای موضوع مباشر، یعنی عمل وجود دارد، که عبارت است از گزینش هدف نهایی، یعنی غایت و در این گزینش نیّت اخلاقی در بالاترین مفاهیمش تجسّم می‌یابد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۸

بنابراین؛ کدام قاعده است که باید بر این گزینش سیطره داشته باشد؟

البتّه دیدیم که چگونه قرآن کریم در خلال تعلیمات اخلاقیش، تمام وسایل اقناعی را به کار می‌بندد تا همه عقول آن تعلیمات را کسب کنند، و گفتیم: «عظمت امر الهی و مطابقت آن با حکمت و موافقت موضوع آن با خیر ذاتی و رضای خاطری که برای بالاترین و لطیف‌ترین احساسات ارزانی می‌دارد و ارزش‌های اخلاقی که تطبیق آنها بر پنهان داشتن از شخص و اهداف نهایی در این دنیا و در آخرت می‌انجامد ... تمام این‌ها در استواری سیطره تکلیف قرآنی سهیم هستند.» «۱»

این روش در ترسیم شرع، مسئله نوعی از معرفت را مـانع نمی‌شود، مادامی که انگیزه‌هایی را که شارع برای اجرای اوامرش به کار گرفته است، به روش صـحیحی امکان پیـدا کند تا به منزله اصـلی باشد که اراده او را به طاعت وادارد. بنابراین؛ آیا مکلّف حق دارد موقعی که مواجه با حالت تصـمیم گیری اخلاقی است، انگیزه‌های خود را از هر منبعی از این منابع- بدون تفاوت- بر گیرد، حتّی اگر از منابع دیگری باشد؟ این پرسشی است که ما قبلا مطرح کردیم و این فصل را بر آن اختصاص دادیم.

هم‌اکنون، بـا وجود نصوصـی که در اختیار داریم، می‌توانیم بگوییم راه حل چیست، زیرا که قرآن از تمام دلایلی که پیش‌روی عقل مطرح شـده است، چیزی به‌جز یک نقطه باقی نگذاشـته است که آن نقطه را به اعتبار این‌که تنها هـدف صـحیح اراده است، بر اراده طاعت فرض می‌نمایـد، و تنها مبـدای است که باید در عمل الهام‌بخش وی باشد: «تو عمل کن و هدفت تنها خداست.»، و این همان قضـیه‌ای است که قرآن همواره در جاهـای مختلف و تقریبـا با همان الفاظ ایراد می‌کنـد. در قرآن مطلقا این تعبیر نهایی به کار نرفته است: «این کار را به خاطر آن هدف انجام بده!» از چیزهایی که موضوع مباشرش منفعت شخصی یا عمومی، حسّی یا معنوی باشد.

امّا خیر محسوس را، نصّی وجود نـدارد که آن را به عنوان یک هـدف اصـلی و نه تکمیلی مطرح کند، بلکه بر اعجاب ما می‌افزاید، خیر اخلاقی که حکماء آن را در بالاترین درجات توصیف

---

(۱)- این سـخن در صـفحات پیش در همین راسـتا با انـدکی تفاوت گـذشت، که ما به دلیل تعهّدمان به روش مؤلّف، آن را رعایت کردیم (مترجم عربی)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۵۹

می‌کنند، همانند کمال ذاتی و فداکاری برای دیگران، این نوع خیر اخلاقی در قرآن در سطح نیّت جز همانند یک ارزش درجه دوم هم‌چون اضافه‌ای در سایه مبدأ والا، یعنی رضوان خداوند علّی اعلا ابراز نشده است.

- و در این صورت چه می‌ماند تا بدان وسیله فطرت را براساس زمینه ارزش‌های اخلاقی به آن ارتباط و اختصاص می‌دهیم؟

- هیچ‌چیز.

- آیا به خاطر بحث از ایمنی و خوشبختی موعود استثنایی وجود ندارد؟

- خیر ...

- ولی، در این صورت پس چرا در این مورد بین تندروان و میانه‌روان اختلاف وجود دارد؟

- این اختلاف به وجود نیامـده، مگر براساس دو جنبه‌ای بودن مسـئله و این چیزی از نتیجه قطعی که بـدان اشاره کردیم، نمی‌کاهـد. بعضـی از آنها معتقدنـد که هر هـدفی جز مبـدأ اعلا، خواری و ذلّت است و بی‌ارزش، و دیگران معتقدند که هدفی را جز او داشـتن نابخردی و از بین بردن ارزش است.

بنابراین؛ آنها که از ارزش‌های برتر مانـدگار سـخن می‌گوینـد و آنها را بر لـذّت‌های گـذرا ترجیـح می‌دهنـد، با همه تأکیـد شـرایط لازمی را که برای این گزینش بایـد فراهم شود، به خـوبی می‌داننـد، زیراکه آن مواضـع برای دل‌هـای مخلص متوجّه به سوی خـدا پوشیده است.

بنـابراین؛ برای انسـان علاـقه‌ای روشن، بـا آگـاهی ذاتی و علاقه‌منـدی به شـرع و بیـداری در برابر امر الهی هم‌چون الگویی اطـاعت کردنی کافی نیست، که به‌طور قطع از مبـدأ دیگری که بیگانه از او است، پیروی کنـد، بلکه بایـد این علاقه و نشاط تحرّک داشـته و هدایت شده باشد و از این امر عظیم متأثّر گردد.

باید این امر چنان باشد که نظر متأمّل را به حرکت درآورد.

باید این نور به نیرو تبدیل شود.

باید آن موضوع درعین‌حال هدف نهایی باشد.

و به راستی که به وسیله در نظر داشتن تکلیف از آن جهت که موضوع مباشر است، باید بتوانیم به زندگی اخلاقی برسیم «به مرحله صحّت و سلامت نائل شویم». و بدان وسیله از آن

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۰

جهت که هدف نهایی است بتوانیم به قلّه ارزش برآییم.

البتّه کانت در این نقطه حق می‌گفت، ولی کاری نکرده، جز این‌که تقلیدی از جنبه نظر اخلاق دینی نموده است، اگرچه از جوهر حیاتی آن تهی است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۱

فصل پنجم کوشش

اشاره

اکنون که به‌قدر کافی تفاوت دو عنصر مشخّص در ساختار اخلاقی- یعنی نیّت و عمل- را شناختیم و پس از آنکه نقش دوجانبه نیّت را (از جهت شرط صحّت و شرط ارزش رفتاری) تعیین کردیم، مطلبی که باقی می‌ماند آن است که اهمّیّت فوق العاده عنصر دوم «عمل» را روشن کنیم، که تنها اسلحه هجومی و دفاعی در نبردگاه فضیلت است.

واقعیّت آن است، تنها کمکی که در دسترس انسان برای رسیدن به اهداف نهائی‌اش و درعین‌حال تنها وظیفه وی است، منحصر در این است که نیروهای معنوی و مادّیش را که توانایی هدایت وی را به سوی آن اهداف دارد، به کار بندد؛ چه آن هدف نهایی را به عنوان یک تصمیم اخلاقی بگیرد و یا آن تصمیم را به اجرا درآورد، و چه بخواهد یک خصلت باطنی را اصلاح کند و یا هدف تزکیه نیّت باشد.

و چه‌بسا نه سودمند است و نه معقول- بدون هیچ تفاوتی- که انسان عملی را، هرچه باشد، برای کسب فضیلت انجام دهد، در صورتی که روح انسانیّت دارای طبیعت کامل تکمیل شده باشد و یا موقعی که این طبیعت، علی‌رغم نقصی که دارد، توانایی بر تغییر وضعیّت را ندارد.

بنابراین؛ ضرورت دخالت مؤثّر ما در این صورت مشتمل بر یک اصل مسلّم دوگانه است، یعنی این‌که عنصر اخلاقی ناقص آفریده شده است، ولی در همان لحظه، قابلیّت برای کمال را دارد، به این ترتیب که همان موجود اخلاقی بذری است که مشتمل بر تمام عناصر موجود به کامل‌ترین شکل آن می‌باشد، و از نظر باطن و بالقوّه مشتمل بر تمام شرایط رشد آن عناصر است ولی آن حالت بالقوّه در انتظار ظهور عمل آزادانه و ارادی است تا این‌که این شرایط باطنی به

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۲

واقعیّت فعلی تحوّل یابد.

امّا این‌که هم‌اکنون آن حالت بذر بودن، حالت یک موجود اخلاقی است، آن چیزی است که قرآن کریم به وسیله آیات ذیل، دلالت کافی بر آن دارد:

باوجود این‌که انسان از طرفی، در حالی به دنیا آمده است که از تمام معارف عقلی و حسّی محروم بوده است، و از سویی خداوند انسان را از ملکاتی برخوردار کرده است که می‌تواند به انسان آنچه را که از این معارف آرزو دارد، بدهد: وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» «۱»

و چون خداوند نفس انسانی را آفرید و او را آراسته گردانید، دو اندیشه خیر و شر را در او به ودیعت نهاد: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» «۲»

بنابراین؛ این مجموع وسایلی است که هر نفس از نفوس آدمی در آنها تصرّف می‌کند و به لطف آن، این توانایی را دارد که تصوّر مباشرت مثل اعلی را نماید که به جانب او می‌شتابد و میل و رغبت در رسیدن به آن را احساس نماید و به تحقّق بخشیدن ذات آن ملتزم گردد.

از سوی دیگر، از صدق این سخن نمی‌کاهد که نفس انسانی علی‌رغم وجود استعدادش با تمام این تجهیزات، همواره قابلیّت برای ترقّی و تنزّل و درخشش و پژمردگی در تحت تأثیر اراده مخصوص خود را دارد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها» «۳»

از این‌رو، ضرورت اخلاقی ایجاب می‌کند که انسان عمل کند و مسئولیّت آن را تحمّل نماید:

«وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «۴»

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۷۸: و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون فرستاد، درحالی‌که هیچ نمی‌دانستید و گوش و چشم و عقل در اختیار شما گذاشت.

(۲)- شمس (۹۱) آیه‌های ۷، ۸: و قسم به جان آدمی و آن‌کس که آن را (آفریده) و منظّم ساخته، سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است.

(۳)- شمس (۹۱) آیه‌های ۹، ۱۰: که هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرده است، رستگار شده و آن‌کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

(۴)- توبه (۹) آیه ۱۰۵: و بگو: اعمال و وظایف خود را انجام دهید، و بدانید هم خدا و هم رسولش اعمال شما را خواهند دید، و به زودی به سوی کسی که از پنهان و آشکار آگاه است، برمی‌گردید و شما را به آنچه عمل کرده‌اید، خبر می‌دهد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۳

جز این‌که مفهوم تلاش، به وسیله «عمل» به صورت کلّی تعریف نمی‌شود، بلکه به «عمل مؤثّر فعّال» محدود می‌شود که موضوع آن «مقاومت نیرو و یا مغلوبیّت مقاومت» است. «۱» و این تعریفی است که در ابتدا با معنای مادّی تلاش و کوشش موافقت دارد، ولی با معنای اخلاقی آن نیز باید توافق داشته باشد. و همسانی بین دو صحنه (مادّی و اخلاقی) واضح و روشن است.

بنابراین؛ روی زمینه ابداع فرد نیکوکار، غالبا اندیشه مربوط به یک موضوع و در نفس انسانی با دو مرحله دشوار روبه‌رو است که باید هر دو را طی کند: خمود مادّی که باید دگرگون کند و نقصان همّت در اراده فاعلی.

و موقع لزوم خودداری از شر نیز جریان از همین قرار است، در مواجهه با قوایی که ما را بدان وامی‌دارند. پس در تمام این حالات تنها کافی نیست که ما «عمل» کنیم، بلکه لازم است «با تمام قوا و پافشاری بکوشیم.»

البتّه وجود جسمی و مادّی ما در برابر تمام انواع بدیها و شروری که با آنها برخورد دارد، در طول زندگی تا هنگام مرگ همواره با آنها در کشاکش است، «۲» و قرآن همواره، از این شرط لازم برای طبیعت انسانیّت، به ما تذکّر می‌دهد، در مثل این آیه: «يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ» «۳»

ولی بالاتر از این کوشش طبیعی که غریزه آن را بر انسان الزام می‌کند، کوشش دیگری وجود دارد که مقتضای عقل و خرد است و لازم است که جهت خدمت «مثل اعلی» به خدمت گرفته شود.

این نوع از تلاش است که ما در اخلاق اسلامی تصمیم داریم تا در آن باره بحث و بررسی کنیم.

نخستین چیزی که در آن باره می‌گوییم: این است که درخواست به کار بستن توان اخلاقی در قرآن فراوان آمده است، به این

ترتیب در هر موضعی از قرآن بر دعوت به سوی این جهاد ثابت مداوم، گوش جان می‌سپاریم، چه به خاطر انجام کار خیر و مقاومت در برابر هوای نفس، یا صبر و تحمّل در برابر بدی‌ها و فروخوردن خشم، و یا برای انجام وظایف شرعی‌مان.

---

(۱)- ر ک: troffe:? elcitra erttiL eriannoitciD

(۲)- بخوانید، reitbas: troffe'L ed eihposolihp aL

(۳)- انشقاق (۸۴) آیه ۶: ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۴

حقیقت مطلب آن است که خدای سبحان، هیچ تکلیفی را بر ما واجب نکرده است که فوق امکانات ما باشد، ولی این مطلب مانع از آن نیست که خداوند ما را به طاعت خود- با هر وسیله‌ای که از توانمندی‌ها در اختیار داریم- وادار سازد: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» «۱».

قرآن کریم ما را دعوت می‌کند، بر این‌که این کوشش و تلاش را صرف کنیم و آن را با روش پیشبرد اخلاقی بالنده یاری کنیم، و این دعوت قرآنی، فراخوانی‌ای است که در شکل یک تشبیه مجازی زیبا، بیان کرده و می‌فرماید: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» «۲»، و سپس حقیقت آن را بیان می‌کند:

«وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» «۳».

و قرآن به این مقدار اکتفا نکرده است که مردم را وادار به عملی ساختن این عبور از گردنه کند تا آنجا پیش رفته است که اندیشه این تلاش را در تعریف ذات ایمان راستین وارد کند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» «۴»

آیا در توان کسی هست که تلاش اخلاقی را در جایگاهی بالاتر از این قرار دهد؟

باوجود این، ما توان آن را نداریم که به این عمومیّات بسنده کنیم، زیراکه یک اندیشه جدلی آزمند به‌طور واضح و دقیق نمی‌تواند در برابر تأکید مطلقی این‌چنین بایستد، بدون این که از بعضی چیزهای مخالف آن گفت‌وگو کند و بخواهد موفّق شود که برخی از امور را در جایگاه صحیح خودش قرار دهد.

به همین خاطر نکته‌های ذیل را برای بحثمان آماده می‌کنیم:

۱- آیا باید ارزش تلاش و کوشش انسانی، ارزش حرکت پیش از خود را نفی کند؟ با چه

---

(۱)- تغابن (۶۴) آیه ۱۶: پس تا می‌توانید تقوای الهی پیشه کنید.

(۲ و ۳)- بلد (۹۰) آیه‌های ۱۱، ۱۷: ولی او (انسان ناسپاس) از گردنه مهم نگذشت، تو نمی‌دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده‌ای، یا غذا دادن در روز گرسنگی یتیمی از خویشاوندان یا مستمندی خاک‌نشین را، سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و رحمت توصیه می‌کنند.

(۴)- حجرات (۴۹) آیه ۱۵: مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، چنین کسانی راستگویانند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۵

شرطی؟

۲- سهم تلاش جسمی در این ارزش چقدر است؟

۳- آیا این تلاش وقتی که ضرورت پیدا می کند، حدّ نهایی دارد؟

۱- تلاش و حرکت رو به پیش

اشاره

سیجور می گفت: انسان «به هر نوع تلاشی افتخار می کند». «۱»

این جهت گیری به ستایش از روح جانبازی و فداکاری، همان جهت گیری مشروع است که در برخی از شرایط تا درجه معیّنی گاهی احیانا به حدّی می‌رسد که می‌تواند از این روحیّه، هدف دیگر، با ارزشی درخور بسازد. بنابراین؛ آیا ما حق داریم که بر ردّ این روش فکری پافشاری کنیم؟

به راستی نیروی عملی که صرف نمی‌شود، جز به خاطر صرف شدن به معنای حقیقی کلمه بازیچه است. و هر نوع تلاش حادّی که موضوع مشخّصی برایش فرض می کند، ارزش خاصّی را به آن می‌بخشد و به خاطر همین ارزش خاصّی که به آن می‌دهد، تصمیم می گیرد که هرچه زودتر به آن برسد. «۲»

و از خلال علاقه‌اش در این موضوع گمشده‌اش، تلاش آدمی ارزش خود را پیدا می کند، همان ارزشی را که دستاویز وی بوده است.

بلکه تلاش و کوشش به‌طور خاص یک ارزش اخلاقی ندارد، مگر از آن جهت که وسیله‌ای برای تحقّق بخشیدن برخی نیکی‌های اخلاقی است. بنابراین؛ شعاری که تلاش و کوشش را به ذات خود می‌ستاید، بدون توجّه به این‌که این کوشش برای چیست، تلاش از این دیدگاه، عبارت از تلاش دینامیکی حیاتی است که هم می‌تواند سودمند باشد و هم زیان‌آور، چنان‌که در شعر این شاعر «۳» آمده است:

---

(۱)- ر ک:

troffe ,tra ,?erttil rap ?et .a .۱۱ ,IIIV .paN .tsiH ,rug ?es.

(۲)- به‌طور مثال، کسی با فرض این‌که از سختی دنیا راحت شود، اقدام به خودکشی می کند!- م.

(۳)- این شعر به قیس بن حطیم منسوب است. به‌طوری که در دیوان وی، ص ۴۴، و در «صاعتین»، ص ۲۴۵ آمده است. و در «اخبار» ابو تمام، ص ۲۸، از عبد الأعلی بن عبد اللّه بن عامر؛ و اعجاز القرآن باقلانی، ص ۸۳؛ شرح رضی بر کافی: ۴/ ۵۱ و مغنی اللّبیب: ۱/ ۱۸۲، به صولی نسبت داده‌اند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۶

اگر تو سودی نداری، زیان داشته باش! زیرا از جوان چنان‌که امید زیان است، امید سود نیز می‌رود!

این شعاری است که غریزه کور آن را املاء می کند، نه قلب آگاه روشن. و اگر روزی ممکن باشد که ما تلاش بزهکار را ارزشیابی اخلاقی کنیم، همچون یک منبع آفرینش و نوآوری، چنین چیزی هرگز امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر این‌که در حال حاضر از موضوعی که مرتکب شده است، چشم‌پوشی کنیم، آن‌گاه ببینیم که آن بزهکار، امکان مباشرت و انجام مستقیم چه کار دیگری را دارد، بدان معنی که خودش را می‌تواند در خدمت فضیلتی قرار دهد.

در اینجا دو دیدگاه فلسفی وجود دارد که هر دو در ارزشیابی این تلاش اخلاقی، به صراحت راه مبالغه را رفته‌اند، و هردوی این‌ها

هرچند آن اصلی را که ما مردود شمردیم، مطرح نکرده‌اند، بدین معنی که اصل تلاش هرچه باشد، در ذات خود ارزشی است! ولی دست‌کم معادلی را که عملی باشد، برای آن مطرح کرده‌اند.

امّا دیدگاه اوّل: براساس سطح وجود و هستی بحث می‌کند و این دیدگاه در این سخن تجسّم می‌یابد که نفس انسانی ناتوان از آن است که با رضایت کامل و با انگیزه محبّت در برابر قانون اخلاقی سر تسلیم فرود آورد. و چون پیروزی بر شرّ همواره ما را مکلّف به فداکاری نموده و بر وجود انسان از روی اجبار تحمیل می‌شود، به یقین پیکار و مبارزه در هرجا و هر زمان شرط فضیلت و تنها وسیله کسب رفتار و سلوک پسندیده است.

البتّه (کانت) دوست داشته است که در کتاب خود «دین در حدود عقل» «۱» سخن قدّیس بولس را در نامه‌ای که به مردم روم نوشته است، تکرار کند: «چنان‌که در آن مکتوب است، نه به یقین نیکوکار است و نه یگانه». «۲»

از برخی اظهارات (کانت) در کتاب «نقد عقل عملی» اش حقیقت این بدبینی آشکار می‌شود که می‌گوید: «به راستی آن درجه اخلاقی که انسان در آن درجه قرار گرفته است ... همان احترام به قانون اخلاقی و حالت اخلاقی است که ممکن است در آن درجه همیشه فضیلت باشد، به این معنی که نیّت اخلاقی برای روبه‌رو شدن با دشمن، قداستی ندارد و چه‌بسا نشأت گرفته از

---

(۱)- ر ک: nosiaR al ed setimil sel snad noigileR

(۲)- ر ک: الاصحاح الثالث: ص ۱۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۷

ناهنجاری فکری و ساده‌اندیشی و پریشان‌خیالی باشد که به روح ارتباط داده‌ایم «با علاقه و میل به مواجهه با دشمن ... بدون این‌که نیاز به محرّکی داشته باشد تا او را وادارد یا لجامی که او را بکشد». «۱»

با این همه، برخی از تعبیرات کانت بیانگر نوعی از شکّ و تردید وی و استبداد رأی کمتر و تعقّل بیشتر اوست که در نهایت انکار می‌کند: «که در توان مخلوقی باشد تا از روی اختیار تمام قوانین را اجرا کند، بدون این‌که در وجود او امکان تمایلی باشد، حتّی برای یک مرتبه هم که شده، او را به مخالفت با آن قوانین وادار سازد.» «۲»

و نیز معلوم می‌شود که وی موافق بوده است با امکان: «این‌که بیم احترام به قانون، به میل و احترام به محبّت تبدیل گردد، و این دست‌کم کمال نیّتی است که قانون را مقدّس می‌شمارد؛ اگر در توان مخلوقی باشد که همراه به آن نیّت برسد!» «۳»

امّا دیدگاه فلسفی دوم: هرگز در حدّ انکار مطلق برای توانمندی انسان بر انجام تکلیف مشخّصی از روی میل و همّت پیش نرفته است، بلکه آن عمل انجام گرفته در این شرایط از نظر وی کم‌ارزش و کم‌اجر است.

در این صورت، بین دو مصلحت «تلاش و ارزش اخلاقی» رابطه ثابتی است، در حدّی که مقایسه دقیق یکی از آنها را به دیگری ممکن است در شکل برابر و معادل یاد کرد. بنابراین، وجود یا عدم، یکی از آن دو و فزونی یا کاستی هرکدام، همان اثر را در دیگری به صورت غیر قابل انکار و با همان نسبت دارد.

و به مقداری که پای‌بندی به قانون امری است که جز با صرف تلاش ارادی، امکان تحقّق ندارد، تفاوت درجه پیدا می‌کند. بنابراین؛ از جمله چیزهایی که هیچ تردیدی در آنها نیست، این است، هر نیروی تلاشی که اندوخته می‌شود، معادل همان خسارت در پاداش است. پس؛ آیا در حالت عکس هم جریان از همین قرار است؛ یعنی آن حالتی که نیروی اخلاقی خود در آن حالت بدون کوشش می‌تواند به تکالیف خود اقدام نماید؟

این مسئله بین علمای اخلاق اسلامی مورد اختلاف است، و از جمله کسانی که نظر موافق

---

(۱)- ر ک.: ۸۹. p. euqitarp nopsiaR al ed. tirc: tnaK

(۲)- ر ک.: ۸۸. p. euqitarp nopsiaR al ed. tirC, tnaK

(۳)- ر ک: ۸۸. p. euqitarp nopsiaR al ed. tirC, tnaK

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۸

دارند، پیروان ابو سلیمان درانی را نام می‌بریم، درحالی‌که دانشمندان بصره کاملا نظر مخالف دارند. «۱» ولی اگر ما به وجدان عمومی مراجعه کنیم، هرگز چنین اختلاف و تفاوتی را مشاهده نخواهیم کرد.

آیا این سرگردانی روی تناقض در ذات اندیشه اخلاقی، در حقیقت تناقضی است بین دو روش ارزشیابی که هر دو احتمالا مشروعند؟

آیا شخصیّت و شرافت اخلاقی، عظمت و طهارت نفس، همه این‌ها نزد همه مورد احترام و اعجابند؟

بنابراین؛ هرگاه این صفات فطری با صفاتی همراه شوند که با عمل به دست می‌آیند، آیا ما کاری جز این کرده‌ایم که نرم و درشت و دائم و موقّت را در مقابل هم قرار داده‌ایم؟

چه کسی تردید دارد، در این‌که بگوید: به چه چیز اعتماد نماید؟

به راستی، اگر ما بین دو هنرمند مخیّر باشیم تا یکی را برگزینیم، آنکه حرکاتی را با استعداد ذاتی و با زیبایی انجام می‌دهد و دیگری همان حرکت را جز با رنج و زحمت و عرق ریختن نمی‌تواند انجام دهد، بدیهی است که ما برتری را از حدّ میانه تمیز داده و همواره یک امر طبیعی را بر یک امر ساختگی ترجیح می‌دهیم.

جز این‌که ما از سوی دیگر به این سخن مشهور می‌نگریم: «هرکسی در گرو اعمال خود است.» نه تنها اعمال عادلانه است، بلکه این اعمال در ذات خود عین عدالت است، و در این صورت، کیست که باور نداشته باشد که صفات فطری را که به‌طور طبیعی بر ما ارزانی داشته‌اند، نتیجه عمل ما نیست؟

آیا بر ما لازم نیست وقتی که با این مقیاس تمام امور را سنجیدیم، به هر قیمتی که شده

---

(۱)- اینک عین عبارت این مسئله چنان‌که در احیاء علوم الدّین غزّالی: ۴/ ۴۱، آمده است، می‌گوید: «اگر بگویی: هرگاه دو توبه‌کار را فرض کنیم که یکی قلبش مطمئن به ترک گناه است، و دیگری همچنان مایل به گناه است، ولی با نفس خود مبارزه می‌کند و مانع می‌شود، کدام یکی بالاتر است؟ بدان که این از موارد اختلاف دانشمندان است، احمد بن ابی الحواری و پیروان ابو سلیمان درانی معتقدند که آنکه مبارزه با نفس می‌کند، بالاتر است، زیراکه وی علاوه بر توبه، فضیلت جهاد با نفس را دارد.

ولی علمای بصره می‌گویند: آن دیگری افضل است، زیراکه وی اگر در توبه‌اش کوتاهی کند، به ایمنی و سلامت نزدیک‌تر است تا مجاهدی که در معرض سستی از مجاهده است. و آنچه را که هریک از این دو گروه گفته‌اند، دور از حقیقت و همچنین خالی از قصور و نقص از کمال حقیقت نیست ...»- (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۶۹

زحمت و تلاشمان را پاس بداریم و از حساب ارزش تمام اموری که ذاتی هستند، جدا کنیم؟ ...

وانگهی، آیا پیامد این منطق آن نیست که نفس مقدّس در این صورت به پایین‌ترین مراتب در محاسبه پاداش فرود آید؟ ... کیست که پذیرای چنین چیزی باشد؟

آیا لازم است که ما در برابر این تناقض به یک طرف منحرف شویم؟ یا این‌که راه حلّ میانه را بپذیریم؟

صواب این است که فضیلت در هر مرحله‌ای از مراحل حیات اخلاقی، نتیجه خالصی از نتایج طبیعت محض نیست، چنان‌که نتیجه

اکتساب مطلق هم نمی‌باشد. توضیح این‌که بدترین و شرورترین مردم، وجودش تهی از بذر پاکیزه نیست، می‌تواند آن را در کشمکش و درگیری اخلاقی بر ضدّ خوی پلیدش به کار گیرد، همان‌طوری که پاک‌ترین نفوس به‌طور مطلق برای ارتقاء در مراتب پاداش، به‌طور مطلق بی‌نیاز از تلاش و کوشش نیست.

زبان فرانسه این مقیاس دوگانه را برای ارزش عمل ثبت کرده است، آنجا که واژه (etir? eM) را بر هر صفت فطری یا اکتسابی سزاوار ارزش نهادن، اطلاق کرده است، حتّی اگر از نوع زیبایی و یا بی‌نیازی باشد!

البتّه تنها چیزی که لازم است ما بدان اعتراف داشته باشیم، این است که مردم در سهم داشتن از عوامل فضیلت متفاوتند، و باید درعین‌حال توجّه داشته باشیم که مردم، نه در موضوع مجاهدت و نه در شکلی که سزاوار است کوشش اخلاقی خود را در آن ابراز دارند، همیشه یکسان و برابر نیستند.

و در اینجا مناسب می‌بینیم که تعمّق بیشتری نماییم تا از نحوه ارتباط بین احکام اخلاقیمان آگاهی پیدا کنیم.

و به راستی که ما معتقدیم، توانمندی دستیابی بر کلید حل- راجع به مسئله جدایی که قرآن کریم بین دو نوع از تلاش اثبات کرده است- را داریم: به یکی از آن دو نوع تلاش، [eriotanimil? e troffe] تلاش مدافعه، و به دیگری [rueta? erc troffe] تلاش آغازگر می‌گویند:

الف- تلاش مدافعه

منظور ما از عبارت «تلاش مدافعه» آن عملی است که در برابر میل‌های پلیدی که ما را وادار

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۰

به بدی می‌کنند، قرار می‌دهیم تا به عنوان نیروی مقاومی که قادر بر دفع تأثیر آنهاست، عمل نماید.

و هیچ‌کسی نیست که بتواند در وقت ضرورت چنین عملی، هروقت ما خودمان را در برابر نیروی مخالفی دیدیم که می‌خواهد بر ما غلبه کند، مبارزه کند و با نیروی مخالف ستیز نماید.

بنابراین؛ در این لحظه، نخستین وظیفه و مسئله فوری و مهمّ ما آن است که از فوران و جهش آن پیشگیری کنیم. و به راستی که دیدیم قرآن کریم در بسیاری از موارد فراموش نمی‌کند که از ما این مقاومت را بطلبد، و آن کسانی را که می‌دانند چگونه در برابر شهواتشان مغلوب می‌گردند، به بدترین پیآمدها تهدید می‌کند، خدای متعال می‌فرماید: «فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرى يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ ما سَعى وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرى فَأَمَّا مَنْ طَغى وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوى وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى «۱»

و از جمله چیزهایی که همچون حکمی عملی از انبوه احکام خاطرنشان می‌سازد: روزه گرفتن مطلق است که قرآن در بخش دوازدهم از سال آن را از طلوع فجر صادق تا غروب خورشید واجب می‌داند، به‌طور مطلق روزه گرفتن و نیز در اوقات زیادی غیر از این، روزه واجب است. به راستی در این عمل برای تسلیم اعضای بدن به بندگی و اطاعت بی‌تردید تمرین و ورزش غیر قابل انکار وجود دارد.

ولی آیا این پیروزی همیشه و در همه جا به حدّی پرمشقّت است که از خود گذشتگی مهلکی را می‌طلبد؟ ...

به راستی این قول علی‌رغم بدبینی افراطی که دارد؛ به زندگی اخلاقی از پشت عینک سیاه می‌نگرد و معتقد است که شرّ قانون طبیعت بی‌رحم است، ما به این سؤال پاسخ می‌دهیم که جریان همیشه از این قرار نیست.

بدیهی است که ما نمی‌خواهیم از فطرت فرشتگان سخن بگوییم که نسبت به آن مشکل شر، به‌طور مطلق مطرح نیست، چون محال است از چنان فطرتی جز کار خیر سر بزند و نیز

(۱)- نازعات (۷۹) آیه‌های ۳۴- ۴۱: هنگامی که آن حادثه بزرگ رخ دهـد، در آن روز انسان به یاد کوشش‌هایش می‌افتـد (و در آن روز) جهنم برای هر بیننده‌ای آشکار می‌گردد. امّا آن‌کسـی که طغیان کرده و زندگی دنیا را (بر همه چیز) مقدّم داشـته، مسلّما دوزخ جایگاه اوست و آن‌کسی که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوا و هوس بازدارد، قطعا بهشت جایگاه اوست.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۱

نمی‌خواهیم از یک بیمار صحبت کنیم که بسا توان عضوی او برای انجام هیچ نوع شرّی یاری نمی‌کند، و چه‌بسا ذوق معمولی برای چشیدن لذّت خاصّی را ندارد.

آری؛ این دو حالت، فوق اخلاقی [laromarpus] و زندگی اخلاقی [laroma] هر دو به‌طور مساوی خارج از بحث ماست.

ولی مـا اگر در زمینـه فطرت کامـل انسـانی بـاقی بمـانیم کـه از غرایز و عقـل برخـوردار است، می‌بینیم بسـیاری از مردم مقـداری از انگیزه‌های مواجهه با کارهایی را دارند که نشأت گرفته از تصـمیمات خیر است و این انگیزه‌ها دارای مراتب بی‌شماری هستند که به بالا-ترین درجه می‌رسـند و به پـایین‌ترین مرتبه نزول می‌کننـد، به حـدّی که در برابر این تصـمیمات هیـچ‌یک از انگیزه‌های مخالف، مقاومت محسوسی نمی‌تواند داشته باشد.

و جریان تنها به این حالت تصمیم‌گیری معمولی و یا تصمیمات نسنجیده خلاصه نمی‌شود، بلکه حتّی در حالت تصمیم‌گیری پرخطر می‌بینیم این تصمیمی که یک فرد عادی جز با زحمت زیاد بر آن نمی‌رسد، برای این اشخاص به آسان‌ترین و ساده‌ترین راه و روش میسّر می‌گردد.

این حالت مشابه یکـدیگر ممکن است به دو طریق فراهم بیاید: یا به لطف اسـتعداد فطری فراهم می‌آید و یا این‌که نتیجه کوشـش و تلاشی است که پس از مدّتی- که فاصله زمانی متفاوتی دارد، و با زحماتی که در آن خلال تحمّل می‌کند- عاید می‌شود.

در حـالت نخست، آنجـا که تمایلات انسانی تا حـدّ غیر قابل درک مغلوب می‌شود و انـدیشه خیر در وجود انسان به جایگاه والایی می‌رسد، عمل صالح موضوع دوست داشتنی و کامیابی می‌گردد. و این حالت آسمانی که مورد توجّه حسّ اخلاقی می‌گردد، همان حـالت بزرگان از شایسـتگان است که آفریـدگار آنها را با آن فطرت آفریـده است، و به‌ویژه پیامبرانی که خداونـد ایشان را از آغاز کار برای تبلیغ رسالت الهی برگزیده است: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ». «۱»

و در حالت دوم، تمام کارها این‌چنین پیشـرفت نمی‌کنـد، مگر تا حـدّ معیّنی و به لطف مجاهـدات و تلاش شخصـی غالبا تحوّل پیدا می‌کند. این تنها یک قانون نیست که بگوییم: به کار

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۲۴: خداوند از همه بهتر می‌داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۲

بستن یک خصلتی در جهت مشخّص به همان نسبت باعث تغذیه آن خصلت نیز می‌شود، بلکه خدای سبحان با کمک مثبتی برای هدایت کسی که در جست‌وجوی راه درست است و به‌طور جدی جست‌وجو می‌کند، کمک می‌رساند و قرآن کریم اعلام می‌دارد: «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ» «۱» و در حدیث قدسی از پروردگار قادر متعال رسیده است:

«همچنان بنده من به وسیله نافله‌ها به من نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود تا به جایی که او را دوست می‌دارم و چون او را دوست بدارم، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شـنود و چشم او که با آن می‌بیند و دست او که با آن حمله می‌برد و پای او که با آن راه می‌رود، و اگر او از مـن چیزی بخواهـد، بـه او می‌دهـم و اگر از مـن پنـاه بخواهـد، به یقین پنـاهش می‌دهم، و در هیـچ کـاری که من انجام می‌دهم، در تردید نباشم، مانند تردیدی که در جان مؤمن دارم، او از مرگ بدش می‌آید و من از ناخوشی او». «۲»

ولی وقتی که بیشتر از این‌ها تا سطح انسان متوسّط تنزّل می‌کنیم، چرا حالتی نظیر این حالت- با جزئی شباهت- را مشاهده نمی‌کنیم؟

بنابراین؛ موقعی که در برابر شهوت خاصّی می‌خواهیم بایستیم، چه در صفت آن بیندیشیم که شایسته موجود عاقلی نیست و یا این‌که نسبت به نتایج ترسناک آن حدس بزنیم، و موقعی که این توقّعات و یا آن ارزش‌ها به جایی می‌رسد که غالبا تصوّر ما را در اختیار دارد و به دل‌های ما نفوذ می‌کند، آیا ما در خودمان نیروی مشخّص متحرّکی را احساس نمی‌کنیم که تا آن وقت قابل احساس نبود. آن‌گاه است که وجود آن نیرو کار دوری ما را از شر آسان می‌کند؟ و بنابراین؛ هرگاه شخص پاک‌سیرت با انگیزه محبّت و فرد متوسّط با کمک عقل، و شخص عامی به خاطر ترس و یا با جاذبه امید، به سراغ عمل می‌روند، به راستی که راه و روش همواره همان است، با صرف‌نظر

---

(۱)- عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹: آنها که در راه ما (با خلوص نیّت) جهاد کنند، قطعا به راه‌های خود هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری:، ۵/ ۲۳۸۴، ۶۱۳۷ حدیث، نویسنده کتاب به برخی از جملات حدیث بسنده کرده بود، ولی ما تمام حدیث را آوردیم. ر ک: مجمع الزّوائد: ۸/ ۲۰۶، حدیث ۷۸۳۳؛ القواعد و الفوائد: ۲/ ۱۸۱؛ فتح الباری: ۱۰/ ۴۶۲. حدیث ۵۶۹۳؛ المحاسن: ۱/ ۱۵۹؛ تحفه احوذی: ۸/ ۴۸۳؛ کافی: ۲/ ۳۵۲، حدیث ۷ و حدیث ۸ (با مقداری تفاوت)؛ شرح سنن ابن ماجه:

۱ / ۱۲۸، حدیث ۱۷۸۹؛ توحید صدوق، ص ۳۹۹؛ فیض القدیر: ۵/ ۴۱۲؛ وسائل الشیعه: ۳/ ۵۳؛ تهذیب الکمال: ۹۶۲۶؛ الجواهر السّنیهٔ: ۳۵۲؛ بحار الانوار: ۵/ ۲۸۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۳

از آن تفاوت نوعی بین اندیشه‌ها و احساسات که در قدر و شرف متفاوتند. بنابراین؛ اراده در این حالت یا آن حالت از عوامل محرّکه دیگری برخوردار است که بر وجود آن اراده کمک می‌کند و در آن حالت تصمیم زودتر و آسان‌تر انجام می‌گیرد و به همان نسبت تلاش کمتر لازم است.

مقصود از این آن نیست که بگوییم: آنجا درگیری به حساب نمی‌آید، بلکه می‌توانیم بگوییم که درگیری وجود دارد، حتّی در حالت شدیدی که امکان گذشتن از آن نیست، و این دست‌کم همان چیزی است که از مجموع آیات و روایاتی که در ذیل خواهیم دید، روشن می‌گردد.

به راستی هر دو نیرویی که ما در اینجا با آن‌ها مواجهیم، به‌طور یکسان مسلّح و مجهّز نیستند. و طبق فرموده قرآن، این یک قانون فراگیر است: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی» «۱».

و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روایتی که ابن مسعود نقل کرده، می‌فرماید: «هیچ فردی از شما نیست، مگر همراهی از جن بر او موکّل شده است. پرسیدند: بر شما هم موکّل است یا رسول اللّه؟ فرمود:

بر من هم موکّل است، جز این‌که خداوند مرا یاری کرده و او تسلیم گشته است و جز به نیکی امر نمی‌کند.» «۲» و این است حال بندگان صالح که شیطان را بر آنها سلطه‌ای نیست: «إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ» «۳»، «إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ» «۴»

به راستی تأثیری که فطرت حسّاس این گروه از این عمل شیطان می‌پذیرد، بسی کم‌ثبات‌تر و کم‌دوام‌تر از تأثیری است که بر توده مردمان وارد می‌شود، زیراکه آن تأثیر صرفا یک

(۱)- یوسف (۱۲) آیه ۵۳: این نفس امّاره ما را به بدی‌ها فرمان می‌دهد، مگر آنچه پروردگارم رحم کند.

(۲)- ر ک: صحیح مسلم: ۴ / ۲۱۶۸، حدیث ۲۸۱۵؛ در کتاب صفهٔ القیامهٔ، عبارتی را که مؤلّف ذکر کرده (آری، و لیکن پروردگارم مرا یاری کرده تا تسلیم شده است). از قول عایشه نقل شده، ولی بقیّه سبک حدیث دلیل بر آن مقصودی است که ما نقل کردیم (مترجم عربی).

ر ک: مسند احمد: ۱ / ۴۰۱، حدیث ۳۸۰۲ و ص ۴۶۰، حدیث ۴۳۹۲؛ بحار الأنوار: ۶۰ / ۲۹۸؛ المعجم الکبیر: ۱۰ / ۲۱۸، حدیث ۱۵۰۲۲؛ الأحادیث المختاره: ۹/ ۵۴۷، حدیث ۵۳۹؛ تفسیر المیزان، علّامه طباطبائی: ۸/ ۶۳؛ تهذیب الکمال: ۹/ ۳۸؛ کشف الخفاء: ۲/ ۲۵۲، حدیث ۲۲۴۲.

(۳)- نحل (۱۶) آیه ۹۹: شیطان تسلّطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند، ندارد.

(۴)- اسراء (۱۷) آیه ۶۵: تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی یافت.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۴

تاریکی خفیفی است، نشأت گرفته از سایه ابری گذرا که دیری نمی‌پاید و از بین می‌رود: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ» «۱»

و صدمه‌ای را که آن تأثیر می‌زند، در حدّ شرارت‌خواهی در وجود آنهاست که از حدّ فرو بردن سوزنی در ساختمان محکم تجاوز نمی‌کند: «وَ إِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «۲».

و از درستی این گفتار نمی‌کاهد که ببینیم کسانی را که از همه مردم شایسته‌ترند، آنان نیز چنین مردمانی هستند که از فطرت کامل خویش بهره می‌گیرند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درباره خودش می‌فرمود: «به راستی من هم بشری هستم هم‌چون دیگران، خوشحال می‌شوم و همچنان که دیگران خشمگین می‌شوند، خشمگین می‌شوم» «۳».

واقعیّت این است که شخص صالح در اسلام، سزاوار نیست که هم‌چون حکیم بودایی تنها در اندیشه شهوت باشد و نه همانند فیلسوف رواقی از درد و رنج باکی نداشته باشد. بلکه برعکس، پاره‌ای از چیزها شخص صالح مسلمان را خرسند و بعضی چیزها ناراحت می‌کند و تا وقتی که میل فطری او و یا چیزی که عادت کرده است با وظیفه و تکلیفی برخورد نداشته باشد، وی در هر دو حال مقابله و مقاومت نمی‌کند. از این قبیل است روایتی که عایشه نقل کرده، می‌گوید: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عسل و حلوا را دوست می‌داشت». «۴»

---

(۱)- اعراف (۷) آیه ۲۰۱: پرهیزگاران هنگامی که وسوسه‌های شیطانی آن‌ها را احاطه می‌کند، به یاد خدا می‌افتند، راه حق را به روشنی می‌بینند.

(۲)- اعراف (۷) آیه ۲۰۰: و هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه ببر که او شنوا و داناست.

(۳)- ر ک: صحیح مسلم: ۴/ ۲۰۰۹، حدیث ۲۶۰۳؛ صحیح ابن حبّان: ۱۴/ ۴۴۴، حدیث ۶۵۱۴؛ مجمع الزّوائد: ۸/ ۲۶۷: الأحاد و المثانی: ۲/ ۲۰۰، حدیث ۹۵۰؛ البیان و التعریف: ۱/ ۲۶۳؛ فتح الباری: ۱۱/ ۱۷۲، حدیث ۵۹۹۹؛ شرح النووی علی صحیح مسلم: ۱۶/ ۱۵۱؛ حلیهٔ الاولیاء: ۷/ ۲۰۸، به خدا پناه می‌بریم از این حدیث و امثال آنکه با عصمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منافات دارد.

(۴)- ر ک: صحیح بخاری: ۵/ ۲۰۷۱، حدیث ۵۱۱۵ و ۲۵۷۷ و ۵۲۹۱ و ۵۳۵۸؛ صحیح مسلم: ۲/ ۱۱۰۱، حدیث ۱۴۷۴؛ صحیح ابن حبّان: ۱۲/ ۵۹، حدیث ۵۲۵۴؛ سنن ترمذی: ۴/ ۲۷۳، حدیث ۱۸۳۰ و ۲/ ۱۴۶، حدیث ۲۰۷۴ و ۲۰۷۵؛ سنن ابی داود: ۳/ ۳۳۵، حدیث ۳۷۱۵؛ سنن کبرا: ۴/ ۳۷۰، حدیث ۷۵۶۲؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۱۰۴، حدیث ۳۳۲۳؛ مسند ابو یعلی: ۸/ ۱۸۶، حدیث ۴۷۴۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۵

و روایتی که از جابر بن عبد اللّه نقل شده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سیر و پیاز را دوست نمی‌داشت و می‌فرمود: «هرکه سیر یا پیاز بخورد؛ باید از ما کناره بگیرد و یا از مسجد ما کناره بگیرد و در خانه خویش بنشیند.» «۱»

و آنچه از خالد بن ولید بن مغیره نقل کرده‌اند که «وی با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد خانه میمونه همسر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شد، سوسمار پخته‌ای آوردند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دستش را به سمت آن دراز کرد، یکی از زنانی که در خانه میمونه بود گفت: به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگویید می‌خواهد چکار بکند، می‌خواهد از آن بخورد!، گفتند: یا رسول اللّه! آن یک سوسمار است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دستش را عقب کشید، می‌گوید: من پرسیدم: یا رسول اللّه! آیا آن حرام است؟ فرمود: نه؛ ولی این حیوان در سرزمین قوم من نبوده است، از این‌رو خوش ندارم! خالد می‌گوید: من آن را جلو کشیدم و خوردم، درحالی‌که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نگاه می‌کرد.» «۲»

«پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شوخی می‌کرد، ولی چیزی جز حرف حق نمی‌گفت». «۳» بخاری از اسامهٔ بن زید روایت کرده، می‌گوید خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودیم، یکی از دختران آن حضرت کسی را خدمتش فرستاده بود، تا از او بخواهد و اطّلاع دهد که فرزند یا پسرش در حال مرگ است، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: برگرد نزد وی و به او بگو: که خداوند هرچه را بگیرد، مال اوست و آنچه را بدهد، هم مال اوست، و هر چیزی در نزد خدا مدّت معیّنی دارد، پس برو به او بگو! باید صبر کند و خویشتن‌داری نماید.

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۲۹۲، حدیث ۸۱۷ و: ۶/ ۲۶۷۸، حدیث ۶۹۲۶؛ صحیح مسلم: ۱/ ۳۹۴، حدیث ۵۶۴؛ مسند احمد: ۳/ ۴۰۰، حدیث ۱۵۳۲۷؛ مصنف عبد الرزاق: ۱/ ۴۴۶، حدیث ۱۷۴۱؛ سنن کبرا: ۴/ ۱۵۸، حدیث ۶۶۷۹؛ سنن ابی داود: ۳/ ۳۶۰، حدیث ۳۸۲۲؛ سنن کبرا بیهقی: ۷/ ۵۰، حدیث ۱۳۱۰۸؛ صحیح ابن خزیمه: ۳/ ۸۳، حدیث ۱۶۶۴.

(۲)- ر ک: موطّاء مالک: ۲/ ۹۶۸، حدیث ۱۷۳۸؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۴۳، حدیث ۱۹۴۵؛ صحیح بخاری: ۵/ ۲۰۶۲، حدیث ۵۰۸۵ و ۵۲۱۷؛ صحیح ابن حبان: ۱۲/ ۶۹، حدیث ۵۲۶۳ و ۵۲۶۷؛ سنن کبرا بیهقی: ۹/ ۳۲۳؛ مسند شافعی: ۱/ ۱۶۸؛ سنن ابی داود: ۳/ ۲۵۳، حدیث ۳۷۹۴؛ مسند احمد: ۴/ ۸۸؛ المعجم الکبیر: ۴/ ۱۰۷، حدیث ۳۸۱۶.

(۳)- ر ک: تهذیب الأسماء: ۱/ ۵۷؛ شرح اصول کافی: ۹/ ۳۹۸؛ تأویل مختلف الحدیث: ۱/ ۲۹۳؛ سنن ترمذی؛ کتاب البر؛ باب المزاح، بحار الأنوار: ۱۶/ ۲۹۴؛ فیض القدیر: ۵/ ۲۶۵؛ مستدرک الوسائل: ۸/ ۴۰۹؛ المغنی ابن قدامه: ۱۱/ ۳۴۴؛ مناقب آل ابی طالب: ۱/ ۱۲۸؛ کشف القناع: ۵/ ۳۶۹؛ شرح صد کلمه ابن میثم بحرانی: ص ۱۶۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶/ ۶۰؛ عوالی اللئالی: ۱/ ۶۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۶

قاصد برگشت و گفت که او شما را سوگند داده است که شما نزد وی بروید. اسامه می‌گوید:

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جا برخاست و سعد بن عباده و معاذ بن جبل نیز برخاستند و به همراه آن حضرت رفتند، کودک را بلند کرد، درحالی‌که جان می‌داد و روحش از قفس تن بیرون می‌شد. اشک از چشمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سرازیر شد، سعد عرض کرد: یا رسول اللّه! شما دیگر چرا گریه می‌کنید؟

فرمود: «این مهر و رحمتی است که خداوند در دل‌های بندگانش قرار داده است، و به راستی که خداوند به بندگان رحم‌دلش، رحم و بخشش می‌کند». «۱»

و همین رویداد عینا اتفاق افتاد، موقعی که «سعد بن عباده گله کرد و گله و شکوای او را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

رساندند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با عبد الرّحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبد اللّه بن مسعود به عیادت وی رفتند، وقتی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر او وارد شد، او را در حال بیهوشی و اغماء دید، پرسید: تمام کرده است؟ عرض کردند: نه یا رسول اللّه! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گریه کرد و چون حاضران گریه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دیدند، آنها نیز گریستند؛ آن‌گاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: آیا نشنیده‌اید که خدا به خاطر اشک چشم و حزن قلبی، کسی را عذاب نمی‌کند، ولی به خاطر این (اشاره به زبان مبارکش کرد) عذاب می‌کند و یا مورد لطف قرار می‌دهد!» «۲»

با این همه زنده‌ترین و عمیق‌ترین احساسات آن حضرت در چنین موارد عادی و معمولی به هیجان درنمی‌آمد، البتّه اهتمام آن بزرگوار به نجات مردم و رنج و آلامی که در وقت مشاهده گمراهی آنان احساس می‌کرد، تأثیر دردناکی بر دل آن حضرت داشت، و قرآن کریم خطاب به وی می‌گوید: «لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ». «۳»

و همان‌طوری که عواطف رقیق پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به این ارزش‌های والا متوجّه بود، می‌بینیم که از سوی دیگر متوجّه چیزی بود که از خود آن حضرت نقل کرده‌اند: «نور چشم مرا در نماز قرار

---

(۱)- ر ک: صحیح مسلم: ۲/ ۶۳۵، حدیث ۹۲۳؛ مستدرک الوسائل: ۲/ ۳۸۶؛ صحیح بخاری: ۱/ ۴۳۱، حدیث ۱۲۲۴، و ۶/ ۲۴۵۲، حدیث ۶۲۷۹؛ مسکن الفؤاد شهید ثانی: ص ۹۵؛ صحیح ابن حبّان: ۲/ ۲۰۸، حدیث ۴۶۱؛ مجمع الزّوائد: ۳/ ۱۸؛ سنن کبرا بیهقی ۴/ ۶۵، حدیث ۶۹۲۱ و ۶۹۴۱؛ بحار الأنوار: ۷۹/ ۹۱؛ سنن ابی داود: ۳/ ۱۹۳، حدیث ۳۱۲۵؛ السّنن الکبرا:

۱/ ۶۱۲، حدیث ۱۹۹۵.

(۲)- ر ک: منابع قبلی، المعتبر محقّق حلّی: ۱/ ۳۴۴؛ الذّکری، شهید اوّل، ص ۷۰، مسکن الفؤاد: ص ۹۵.

(۳)- شعراء (۲۶) آیه ۳: گوئی می‌خواهی جان خود را به خاطر این‌که آنها ایمان نمی‌آورند، از شدّت اندوه بر باد دهی!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۷

داده‌اند.» «۱»

بنابراین؛ قداست اسلامی در برابر فطرت، بدون تفاوت و بی‌مبالات تجسّم نمی‌یابد، بلکه به طور خاص برای ارزش‌های معنوی امتیاز و برتری ویژه‌ای قائل است. و از این‌رو می‌بینیم که قرآن کریم وقتی که مؤمنان راستین را توصیف می‌کند، نمی‌گوید که آنان جز خدا را دوست نمی‌دارند، بلکه می‌گوید: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» «۲»

در این صورت برای این‌که مسئله تلاش و حرکت به پیش را مطرح کنیم، نیازی نداریم تا حالتی را فرض کنیم که قوای مخالف با واجب تکلیفی به‌طور کامل نابود شوند، بلکه همین‌قدر کافی است که ما به‌واقع از نابرابری بین قوای درگیر آزاد باشیم، زیرا کمترین برتری احساس خیر به همان نسبت باید از وزنه تکلیف و از فداکاری که مقاومت ایجاب می‌کند، بکاهد، و قرآن کریم این مطلب را خاطرنشان کرده و پس از آنکه سفارش می‌کند از صبر و پایداری و نماز کمک بگیریم، می‌گوید: «وَ إِنَّها لَکَبِیرَةٌ إِلَّا عَلَی الْخاشِعِینَ» «۳»

در واقع، دشوار نیست که از خلال کشمکش و نزاع بین نیروهای مخالفی که در مقابل یکدیگرند پیروزی را ببینیم که در خطوط عریضش ظاهر یا متجلّی شود، می‌گوییم فقط در خطوط عریض، از آن جهت که ما درصدد عمل مخصوصی نیستیم، به شکلی متبلور شود و انسان در صورت لزوم به‌طور مباشرت و ابزاری بر آن اقبال کند، بلکه آن تنها جهتی است که به صورت اجمالی و گسترده، پخته‌ترین و متحول‌ترین جهت‌گیری بر آن راهنمایی می‌کند.

اکنون ببینیم ارزش آن عمل در شرایطی که گفتیم چیست؟ ...

البتّه آن عمل، نه پیشامد محض و نه اکتسابی کامل است، بنابراین آن عمل نتیجه دو

(۱)- ر ک: سنن نسائی (گزیده): ۷/ ۶۱، حدیث ۳۹۳۹، و عبارت حدیث چنین است: «از انس نقل شده می گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: از دنیا، زنان و بوی خوش محبوب من است و نور چشم مرا در نماز قرار داده‌اند.»- (مترجم عربی).

ر ک: المصنّف عبد الرزّاق: ۴/ ۳۲۱، حدیث ۷۹۳۹؛ المعجم الأوسط: ۵/ ۳۴۱، حدیث ۵۲۰۳؛ کافی: ۵/ ۳۲۱؛ مسند احمد: ۳/ ۱۲۸، حدیث ۱۲۳۱۶؛ خصال، ص ۱۶۵؛ مسند ابو یعلی: ۶/ ۱۹۹، حدیث ۳۴۸۲؛ وسائل الشّیعه: ۲/ ۱۴۴، حدیث ۱۲؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۱۴۳، حدیث ۲۷۳۳؛ فیض القدیر: ۲/ ۱۴۶؛ رسائل کرکی: ۳/ ۲۲۵، حبل المتین شیخ بهائی، ص ۱۵۴؛ لسان المیزان: ۱/ ۴۱۵.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۶۵: امّا کسانی که ایمان به خدا آورده‌اند، عشق و علاقه بیشتری به او دارند.

(۳)- بقره (۲) آیه ۴۵: این کار جز برای خاشعان سنگین و گران است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۸

نیروی همراه: فطرت و شخص آدمی است، همان‌طوری که جریان در هر عمل انسانی دیگر با اندازه‌های مختلف از همین قرار است، ولی آیا سزاوار نیست که هرچه سهم فطرت افزون گردد، از اجر و ثواب شخص کاسته شود؟

سؤال اساسی همین است.

به راستی، قبل از هر چیز حالتی وجود دارد که پاسخ سؤال را غیر ممکن می‌نماید، و آن حالت مرد متوسّطی است که به پیشرفتی نائل می‌شود، و این نرمش فطری نسبت به وی یک عمل اکتسابی برای اراده به حساب می‌آید. اکنون باید در برابر این حالت بایستیم و بررسی کنیم.

آیا ما در حق عمل اخلاقی که نسبتا آسان و میسور گشته است ستم نکرده‌ایم، به این معنی که ذات یک تلاش را در بهترین نتایج آن انکار نموده‌ایم؟ ...

بارها گفته‌ایم که هدف نهایی از درگیری و کشمکش در خود آن نهفته نیست، بلکه در آن پیروزی است که سرانجام پیدا می‌شود. با این همه سزاوار نیست که این پیروزی را بر یک معنای عرضی و یا تصادفی حمل کنند، زیرا هرگاه من برای بار اوّل در برابر فریبکاری مشخّصی مبارزه کنم و بتوانم از دست آن نجات یابم، این مقدار به عنوان یک سبب، کافی نخواهد بود تا مرا پیروز بنامند، پس چه کسی می‌داند که من چه می‌کردم، اگر تصادف در کنار این عمل سهم کوچک یا بزرگی نمی‌داشت؟ ... در مثل گفته‌اند: «یک بلبل نمی‌تواند بهار درست کند». «۱»

تردیدی نیست که این همان سببی است که ارسطو بدان وسیله فضیلت را در گروهی از عادات قرار داده است. بنابراین؛ شرایط را بگذاریم تا دگرگون شود و فرصت را بگذاریم تا در اشکال مختلف میسّر گردد، و چون بر پیروزی دست یافتیم، در آن صورت به خاطر آن پیروزی شگفته می‌شویم، ولی این شکفتگی نیز شکفتگی کاملی نیست.

توضیح این‌که، هرگاه من در هر مناسبتی سزاوارم که به ذات منابع مقاومت متّکی باشم و با سختی‌ها مدارا کنم، تا برای خودم در راه و رفتارم مطابقت اخلاقی را تضمین نمایم، زیراکه من

---

(۱)- این ضرب المثل فرانسوی است: (spmetnirp el sap riaf en elled nonih enu)

مقصود از این ضرب المثل آن است که یک عمل مطلقا با ارزش نهادن انسان و حکم درباره آن بالا نمی‌رود، همان‌طوری که وجود یک پرنده تنها از این نوع نمی‌تواند مجوّز این حکم باشد که دنیا بهار است! به این معنی که ناگزیر اعمال زیادی لازم است، همان‌طوری که بلبلان زیادی برای مژده دادن به رسیدن بهار لازم است.- (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۷۹

بدین وسیله تأکید دارم که صفت تمرّد در فطرت من کاملا باقی است، اگر نگویم که فطرتم از تحوّل و پیشرفت عاجز است. و شاید مثال کلاسیک این مسئله، کودکی باشد که می‌خواهد، توپ خودش را بی‌دلیل در آب غرق کند، این مثل همواره به ما یک صورت کاملی از این اهداف متشابه را می‌دهد، بدون این‌که پیشرفتی حاصل شود!

بیچاره تمام نیرویش را برای داخل آب بردن توپش به کار می‌برد، توپش از زیر دستش می‌جهد و هروقت آن را به حال خود بگذارد، آرام می‌گیرد، مگر این‌که پاره کند و یا وزنه سنگینی را به او ببندد.

نمی‌خواهیم به‌طور مطلق غلوّ کنیم، به‌طوری که متصوّفه مسلمان می‌گویند، در وقتی که ما تأکید داریم موضوع تمام اهتمام اخلاقی به‌طور مشخّص آگاهی از ضرورت این پایداری در مقاومت و تحقّق بخشیدن نوعی از توازن درونی و یا در حدّ ممکن نزدیک شدن به حدّ توازن است.

و اینک مثلی دیگر از میان هزار نمونه دیگر که این حقیقت را تأیید و تصدیق می‌نماید؛ در داستان ذیل آمده است که ابو محمّد مرتعش، حالات خود را پوشیده می‌داشت!

البتّه از جمله عادات این صوفی آن بود که در خلال حجّ سالانه‌اش بر خود هر نوع زحمت و مشقّت را فرض می‌نمود، از جمله گرسنگی و رنج را بدون هیچ احساس ناراحتی از جانب نفسش تحمّل می‌کرد، به حدّی که گمان می‌کرد که او دیگر بر تمایلات غریزیش غالب شده است، تا این که اتّفاق ساده‌ای افتاد و چشمان او را باز کرد، اینک ما او را به حال خودش می‌گذاریم تا داستان را بازگو کند، می‌گوید: «جریان از این قرار است که مادرم روزی از من خواست یک مشک آب بیاورم، این کار بر من سنگین آمد، فهمیدم که پیروی نفسم در سفرهای حج برای لذّت و فریب خودم بوده است، زیرا اگر هوای نفسم از بین رفته بود، نباید چیزی که در شرع به عنوان یک حقّ مسلّم است، بر نفسم دشوار می‌نمود.» «۱» و او دیری نپایید که از کارهایی که می‌کرد، برگشت و تمام

---

(۱)- ر ک: رساله قشیریّه، ص ۴۹، سال نشر، ۱۹۵۷ م، و اخبار مربوط به ابو محمّد مرتعش که برخی به صورت پراکنده در این رساله آمده است. و تمام داستان او در «طبقات الصّوفیه» ابن عبد الرحمن سلمی، ص ۳۴۹ و ما بعد آن، تحقیق شیخ نور الدّین شریبه آمده است، و الطّبقات الکبری شعرانی: ۱/ ۱۰۵، چاپ حلبی، وی به خودش بسیار سخت می‌گرفت و در کارهایش-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۰

اعمال قبلی را ناچیز دانست و فهمید که هنوز به نتیجه مورد نظرش نرسیده است.

«بنابراین؛ هدف از تلاش و کوشش کم کردن زحمت است.» و بزرگ‌ترین مشخصّه‌ای که از تلاش و کوششمان عاید می‌شود، آن است که ما اندک‌اندک خود را از رنج تلاش جدا و مستقل کردیم، و این درعین‌حال ما را مأنوس‌تر با عملی می‌گرداند که تمرین و ممارست داشته‌ایم.

تردیدی نیست که این نتیجه عادتی نیست که ما آن را در شکل استاتیکی خالی از هرگونه قصد و هدفی تصوّر کرده باشیم، بلکه از آن جهت که یک منبع دینامیکی است که با تطبیق رشد می‌کند و با تعدیل موضوع خود خویشتن را تعدیل می‌نماید، و همان است که در بیشترین تنوّع شرایط و ناگهانی بودن آنها سیطره بر موضع‌گیری را بر ما ارزانی می‌دارد.

بایستی مبارزه و درگیری عمیق و اصیل باشد و به طبیعت خاصّی تحوّل یابد تا همچون فطرت ثانوی گردد، و تنها بدین وسیله برای شخص این امکان وجود دارد، تا از اخلاق تحقّق یافته و موجود سخن بگوید، نه از اخلاق مطلوب.

باید خاطرنشان کنیم که این دو مرحله از درگیری و پیروزی و یا به‌طور کلّی این دو مرحله از نسبت و ارتباط خارجی و پیشرفت

تصادفی در زبان عربی با دو شکل مختلف و با دو تعبیر نیکو به کار رفته‌اند، علی‌رغم این‌که هر دو از یک ریشه‌اند: خلق، و تخلّق؛ واژه «خلق یا اخلاقیّت» به معنای صحیح، همان قدرت فطری و یا اکتسابی است که رفتارهای عملی و ذاتی از آنها نشأت می گیرند، و به عبارت دیگر: خلق، همان شکل ثابت وجود باطنی ما در برابر خلقت، یعنی شکل ظاهری است که خداوند به همه مخلوقاتش عنایت کرده است.

و دیرزمانی است که ما بر این ثباتی که به لطف او تمام اعمال در یک لحظه خوش و پیشرو انجام می گیرد، دست نیافته‌ایم، زیراکه ما همواره در حالت تخلّق، یعنی حالت آزمون و گفت‌وگو هستیم، به خاطر این‌که از این راه یا از آن راه برویم.

- همواره شکّ و تردید داشت و همیشه می گفت: «آرامش دل به غیر خدا مجازاتی است که خدا در دنیا بنده‌اش را مبتلا کرده است.» نقل کرده‌اند که وی دهه آخر ماه رمضان اعتکاف کرده بود، دید مردم مشغول عبادتند، قاریان قرآن می‌خوانند، اعتکاف را قطع کرد و از مسجد بیرون شد، پرسیدند چرا این کار را کردی؟ گفت: «دیدم آنها طاعت خودشان را بزرگ می‌شمارند و به عبادتشان اعتماد دارند، نتوانستم تحمّل کنم، لذا بیرون شدم که مبادا بلا بر آنها نازل شود!»- (مترجم عربی).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۱

این لفظ در قالب این شکل بیشتر اوقات به معنای پست آن، نزدیک به تصنّع و تظاهر به کار می‌رود، و همچنین کفایت می کند که در تعریف الفاظ دقّت کنیم تا بدانیم که در چه ناحیه‌ای ارزش‌های والا را قرار دهیم.

جایگاه عمل همچون جایگاه معرفت و شناخت است، بنابراین برای این‌که کاری را چنان که شایسته است انجام دهیم، موقعی است که حکم می کنیم که این دو امر سزاوار مقدار سرمایه‌ای است که از آن برداشت می‌شود.

و هرگاه در دست محقّق و کاوشگر حقیقت، رشته‌ای از اصول اوّلیّه و از قوانین عمومی نباشد و مادام که نتواند جهتی را تخمین بزند که تحقیقات خودش را متوجّه آن سازد، به یقین عملش از طولانی‌ترین و پرزحمت‌ترین اعمال خواهد بود.

آیا ما این حق را داریم که بگوییم انسان به قدری داناست که از دیرکرد در رسیدن به حقیقتش توشه می گیرد؟

به راستی انتظار من این است که هرگز کسی در این عقیده موافق من نباشد، ولی آیا در آن صورت بر ما نیز واجب نیست که انسان شایسته را چنین تعریف کنیم که وی همان کسی است که تصرّفات خودش را مرهون مجموعه‌ای از وسایل خاصّی می‌بیند که قادر بر خاموش کردن فوری ندای هوای نفس و تصمیم خوب را زودتر و محکم‌تر گرفتن است؟

به یقین قبول نظر مخالف که عمل اخلاقی را چنین تعریف می کند که عبارت از عملی است که با بیشترین مقدار از مقاومت انجام می گیرد، معنای این سخن پافشاری عجیبی است که انسان در مرحله اوّلیّه دارد، آنجا که در معرض اجتماع احساسات ناهنجار نامأنوسی قرار بگیرد که توان مقاومت در برابر آنها را ندارد، مگر وقتی که تلاش بیشتر افرادی را بطلبد که با ناامیدی مبارزه کرده‌اند.

این مرحله آغازین که بیشتر فلاسفه اخلاقی ما در آن مرحله علاقه زیادی نشان نمی‌دهند «۱»، جز یک حالت گذرای قابل برای جابه‌جایی و تبدیل به عکس خود، بدیهی است که نمی‌تواند یک قانون یا یک نظام فراگیر برای ارزش‌ها باشد. توضیح این‌که زندگی والای اخلاقی- طبق این

---

(۱)- به‌طور مثال مراجعه کنید به: الرّعایة، محاسبی، فصل پنجم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۲

نظریّه- هرگز تنها زندگی افراد مبتدی و شاگردان نمی‌باشد، بلکه به طریق اولی زندگی اشرار و تبه‌کاران نیز خواهد بود. البتّه

الگوی ما همان انسانی خواهد بود که نمی‌تواند تصمیم بگیرد تا در زندگی راه شرف را بپیماید، جز موقعی که نوعی از فشار دردناکی را بر فطرت خود فرض نماید، و جز موقعی که برخی حرکت‌های شدید را از روی اجبار انجام دهد.

باوجود این، محقّقا این جهت نگرش به‌طور کامل برعکس نظریّه‌ای است که از موضع‌گیری قرآن برای ما روشن می‌گردد، البتّه می‌بینیم که حق‌تعالی چگونه کسانی را که وظیفه‌شان را با شادی و نشاط انجام نداده‌اند، نکوهش کرده است: «وَ لا یَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلَّا وَ هُمْ کُسالی وَ لا یُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ کارِهُونَ» «۱»، و دیدیم که با چه اسلوبی آنان را رسوا ساخت و راز آنها را فاش کرد؟

ارسطو در این گفتارش بحق بود که می‌گفت: کسانی که در انجام کارهای خوب شادمان نیستند، نیکوکار واقعی نمی‌باشند.

تاکنون آن حالتی را دریافتیم که دارای این طبع کریمانه نیستند، درحالی‌که نیکوکاری موهبتی طبیعی است، بلکه دستاوردی است از راه تلاش، و عملی که پس از این هدایت انجام می‌گیرد، خواه کم باشد یا زیاد نقطه مقابل مقاومت درهم فشرده گذشته است، اگرچه اکنون بدون مقاومت زیاد انجام پذیرد.

البتّه ما تأکید می‌کنیم؛ عملی که در این شرایط انجام پذیرد، فضیلت و ارزش آن به لیاقت شخصی برمی‌گردد. بنابراین؛ انگیزش نشأت گرفته از تلاش، منافاتی با آن ندارد، بلکه بیانگر این حقیقت است که اصل آن همان تلاش شخصی است و این استمرار و ادامه آن و به لحاظ آنکه آن غایت بوده، این قبل از آن وجود داشته و وسیله‌ای برای رسیدن به آن می‌باشد.

گاهی به ما اعتراض می‌شود که ما وقتی که بدین نحو استدلال می‌کنیم؛ اراده انسانی را به تصویر می‌کشیم، به‌گونه‌ای که گویی آن نیروی مطلقه تغییردهنده وضع موجود، با صرف‌نظر از تمام نیروهای دیگری که آن را بر این تغییر وضعیت کمک می‌کنند، در خود آن است، بلکه ما به آن اراده به‌طور مستقل، حتّی جدای از فضل و عنایت الهی می‌نگریم!! در پاسخ به این اعتراض،

---

(۱)- توبه (۹) آیه ۵۴: آنها نماز را به‌جا نمی‌آورند، مگر از روی کسالت و ناراحتی و سنگینی؛ و انفاق نمی‌کنند، مگر از روی کراهت و اجبار.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۳

به شدّت آن حرف را انکار می‌کنیم. زیرا چیزی که هیچ تردیدی در آن نیست، ما مرتکب اشتباه هولناکی شده‌ایم، موقعی که مرتکب چنین خلطی در عرض اخلاق قرآنی شویم. البتّه اینک وقت آن فرارسیده است که به صراحت راجع به آن مطلبی صحبت کنیم، که به سختی در فرضمان واگذاشتیم، و در این صورت باید در یک کلمه بگوییم: در چه صورتی دخالت این عامل آسمانی (فضل الهی)- که در قرآن و حدیث برای ما تجلّی می‌کند- تجسّم می‌یابد؟

البتّه فضل الهی غالبا به آن اعتبار برای ما تجسّم می‌یابد که نقش مشخّصی را در ساختن طبیعت اخلاقی ایفا می‌کند، بنابراین او در پاسخ به تلاش جاری و یا مسلّم و قطعی انسان می‌آید، و آن در پی این تلاش و کوشش می‌آید، چه برای تغذیه و استحکام و تثبیت آن و یا برای مؤثّر نمودن و به نتیجه انجامیدن آن.

و دراین‌باره، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا» «۱»، و می گوید: «وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» «۲»، و نیز می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ» «۳»

در این صورت همواره چیزی وجود دارد که نخست از طرف ما می‌آید، بنابراین انسان برای این‌که نور را دریافت کند، سزاوار است که آن را بجوید و برای دریافت آن آغوش باز کند، و بایست نیاز خویش را ابراز دارد و دست‌هایش را به سوی آن بگشاید و گام‌هایی به سمت آن بردارد، و این است معنای سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که می‌فرماید: «خیری نزد من وجود ندارد که من آن را از شما پوشیده و اندوخته کرده باشم، بلکه هرکه پاکدامنی را بطلبد، خداوند بر او عنایت کند و هرکه بردباری را بخواهد، خداوند بر او مرحمت نماید و هرکه بی‌نیازی بطلبد، خداوند بی‌نیازش سازد، و هرگز به شما عطایی نیکوتر و مهم‌تر از

صبر و شکیبایی ندهند». «۴»

(۱)- عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹: آنها که در راه ما (با خلوص نیّت) جهاد کنند، قطعا به راه‌های خود هدایتشان خواهیم کرد.

(۲)- محمّد (۴۷) آیه ۱۷: و کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید، و روح تقوا و پرهیزگاری به آنها می‌بخشد.

(۳)- یونس (۱۰) آیه ۹: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند به کمک ایمانشان آنها را هدایت می کند.

(۴)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۵۳۴، حدیث ۱۴۰۰ و: ۵/ ۲۳۷۵، حدیث ۶۱۰۵، مؤلّف در حاشیه کتابش نوشته: «هرکه خواهان عفاف باشد».- (مترجم عربی). و ر ک: صحیح ابن حبان: ۸/ ۱۹۳، حدیث ۳۴۰۰؛ سنن ترمذی، ۴/ ۳۷۳، حدیث ۲۰۲۴؛ سنن دارمی: ۱/ ۴۷۴، حدیث ۱۶۴۶؛ سنن ابی داود: ۲/ ۱۲۱، حدیث ۱۶۴۴؛ موطّاء مالک: ۲/ ۹۹۷، حدیث ۱۸۱۲؛ مسند احمد: ۳/ ۹۳، حدیث ۱۱۹۰۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۴

بنابراین؛ کمک و یاری الهی در این صورت مشروط به تلاش و کوشش انسانی است، و این کوشش باوجود این، ارزش کامل خود را دارد، امّا آرامش و آسایشی که به دنبال آن می‌آید، چیزی از پاداش آن را نمی‌کاهد!

حق این است که قرآن کریم در برخی از آیاتش از این رابطه سخن نگفته، و راجع به این‌که آن رابطه‌ای است بین شرط و مشروط، بلکه احیانا کمترین اشاره‌ای هم به این درخواست انسانی نمی‌کند، و موقعی که از هدایت کاملی سخن می‌گوید که برگزیدگان از آن بهره‌مندند، آن را به عنوان یک مرحمتی محض مطرح می‌کند که به‌طور مستقیم به وسیله لطف خدا به اینان داده شده است، چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ» «۱»، «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» «۲»، زیراکه او «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ» «۳»، «وَ لکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ» «۴»

جز این‌که سخن نگفتن قرآن کریم از این رابطه بدان معنی نیست که به‌طور قطع چنین رابطه‌ای وجود ندارد، و اگر ما بخواهیم به وسیله برخی از همین آیات راجع به این مورد حکم کنیم، روشن می گردد که این بخشش سماوی چیزی نیست، مگر پاداشی بر موضع نیکوکاری که این گروه از مردم ابراز داشته‌اند: «فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ عَلَیْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً» «۵»، «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ» «۶». بنابراین؛ در این حال ایمانی وجود دارد که نیازمند به تقویت است و نیز احساساتی هست که شایسته پاداش دادن است.

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۲۵: هرکس را خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای پذیرش حق گشاده می‌سازد.

(۲)- مجادله (۵۸) آیه ۲۲: آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است.

(۳)- فتح (۴۸) آیه ۴: او کسی است که آرامش در دل‌های مؤمنین نازل کرده است.

(۴)- حجرات (۴۹) آیه ۷: ولی خداوند ایمان را محبوب شما ساخته و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است.

(۵)- فتح (۴۸) آیه ۱۸: خداوند آنچه را در درون دل‌هایشان (از صداقت و ایمان و آمادگی و وفاداری نسبت به پیمان) نهفته بود، می‌دانست. از این‌رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد.

(۶)- فتح (۴۸) آیه ۴: او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمن نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۵

طبیعی است که ما تا آنجا پیش نمی‌رویم که مدّعی شویم، عمل انسانی به‌طور مطلق جلوتر است. بدیهی است که وجود جسمی و روحی و اجتماعی ما جلوتر از وجود اخلاقی ماست، وانگهی امکاناتی که بالقوّه در باطن این وجود اخلاقی وجود دارد، جلوتر از تلاش آگاهانه ما و همراه با آن است.

بلکه ما بر این عقیده هستیم که نوعی از کمک مثبت الهی برای اشخاص دارای استعداد پاک وجود دارد و یک فزونی در نیروی شخص است که او را از تلاش و کوشش زیاد برای مقاومت در برابر جهت‌گیری‌های بد، بی‌نیاز می‌سازد.

به راستی ما باید در برابر این حالت اخیر قدری تأمّل کنیم تا این‌که دلیل و برهان نظریّه مخالف را کاملا دفع کنیم.

در این صورت باید فرض کنیم که منظور آیات قرآنی همین افراد برجسته و مشخّص است و این نیرویی که به دست آورده‌اند، نتیجه دخالت ارادی و تلاشگر از ناحیه آن نفوس نیست. با وجود اینکه ما با قرآن کریم مقرّر می‌داریم که این نفوس با استعداد پاکی که برای تقوا دارند، چنین شایستگی را پیدا کرده‌اند: «وَ كانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها» «۱» به راستی ما مسلّم می‌دانیم که آن نفوس در حال حاضر چنان استحقاق و شایستگی را دارند: «فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً» «۲». در این صورت سؤالی از ذهن ما می‌گذرد و آن این است که پس برای پاداش آنها چه می‌ماند؟ ... و چگونه این حقیقت را تفسیر می‌کنیم که قرآن هیچ ستایشی را اندوخته نکرده است، مگر این‌که متوجّه آنان ساخته و هیچ وعده نیکی نبوده است، مگر این‌که برای آنها آماده کرده است؟

در اینجا با کمال وضوح تفاوت و اختلاف بین تلاش و کوشش و حرکت ناخواسته روشن می‌گردد.

امّا کسانی که معتقد به ارزش ذاتی و غیر مشروط برای تلاش و کوشش هستند چه‌بسا منظورشان آن بوده است که مقداری نرمش نسبت به آن شدّت نگرششان نشان دهند و به ما نوعی از اعتماد و اطمینان را بدهند، و به ما بگویند: که فقدان تلاش و کوشش در برابر شهوت و تمایل، خلق و خو را تضعیف نمی‌کند، به شرط آنکه این تلاش در حال آماده‌باش بماند و

---

(۱)- فتح (۴۸) آیه ۲۶: و آنان از هرکس شایسته‌تر و اهل آن بودند.

(۲)- حجرات (۴۹) آیه ۸: (و این برای شما به عنوان) فضل و نعمتی از جانب خداست.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۶

حرکت برای مبارزه با هواها و شهوات دیگر همچنان باقی باشد، و آن تلاش پدید نمی‌آید، مگر در یک وضع نهایی؛ موقعی که تمام هوا و هوس‌های فاسد مغلوب گردد، اخلاقیّت موضوع خاصّی نداشته باشد، به خاطر این‌که در آن صورت جای خودش را به قداست داده است.

البتّه این راه حل برای ما قانع‌کننده نیست.

اوّلا- چون نصوص قرآنی هیچ فرقی نمی‌گذارد بین آن شخصی که از این کشمکش به‌طور کلّی برکنار شده و آن دیگری که اندکی از آن درگیری فراغت یافته است، و این تنها نیست، بلکه به نظر می‌رسد که آن نصوص قرآنی امتیاز بالاترین ارزش‌ها را به شخصی می‌دهد که از همه بدی‌ها کراهت دارد و با همه آنها مخالف است: «وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ» «۱»

و از سوی دیگر، این شکل مسئله- علی‌رغم تلطیف و نرمش آن- بسیاری از آن اصل متناقضی را که نظریّه پیشین داشت، در خود دارد، زیراکه این نظریّه همواره به جنبه غیر مهذّب نفس می‌نگرد. بنابراین؛ هیچ خلق و خویی نیست مگر این‌که مقداری از شرور و بدی‌ها را به همراه دارد که باید با آنها مبارزه کند. به این ترتیب، پس بین اخلاقیّت و تلاش دفاعی یک رابطه محکمی وجود دارد، اگر هر دو یک چیز نباشند.

امّا راه حلّ ما کاملا چیز دیگری است.

توضیح این‌که ما از طرفی هـدف فراگیر نصوص قرآنی را ابقا می‌کنیم و در نتیجه می‌بینیم که پیروزی هرچه فرصـتش بیشتر و به هر علّتی باشـد، به فردی که از آلودگی‌ها رهایی یافته، بالاترین پاداش را ارزانی می‌دارد تا آن پیروزی که همواره به عنوان هدفی برای عوامل وادار کننده بر شرّ و بدی آمادگی دارد.

و به جای این‌که ارزشیابی ما در موازات با رنـج مقاومت حرکت کنـد، باید هرچه از زحمت مقاومت کاسته می‌شود، افزون گردد. بنابراین؛ سـخن درست از نظر ما همان قولی است که رابطه معکوسـی بین ارزش، و ضـرورت تلاش جنگجویانه است، به این ترتیب ارزش در ارتباط عکس این ضرورت است، نه به پیشرفت آن.

ولی ما در برابر این قول، هرگز دایره اخلاقی را پس از این پیروزی مسدود نمی‌دانیم، زیراکه

---

(۱)- حجرات (۴۹) آیه ۷: و کفر و فسوق و عصیان را منفورتان قرار داده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۷

مـا بـه جـای این‌که بین اخلاـقیّت و بین یـک جنبه واحـدی از تلاشـمان وحـدت ایجـاد کنیم، دو فرصت را برای اخلاـقیّت مشـخّص می‌کنیم، که دومین فرصت کم‌بهاتر از اوّلی نیست. بنابراین پس از آنکه ما بر ضدّ تیرگی‌ها مبارزه کردیم، به مبارزه در روشـنایی ما را متوجّه می‌گرداند، و هر هوا و هوسی را که محکوم می‌کنیم، عقبه‌ای را پشت سر گذاشته و توده‌ای از نور را به دست می‌آوریم و به درجه‌ای از آزادی و شادابی آن را ارتقا می‌دهیم.

بنابراین؛ از موقعی که اراده پاك برای تضعیف کردن دشمنش ظهور و بروز می‌کند، و وقتی که ضرورتی برای تلاش رودررو نبیند، بروز نمی‌کنـد، «چون تلاـش دیگری خود را مطرح می‌کنـد و فرض می‌نمایـد.» به این ترتیب، زمـان و نیرو، دو چیزی است که برای اعمال ویرانگری و زدودن خرابی‌ها اختصاص یافته‌اند که از آغاز اندوخته شده، تا قدر و منزلت بیشتری پیدا کرده و برای دست‌یابی به نتیجه و استحکام آن به جمع‌بندی بیشتری برسد.

البتّه احیانا با اخلاقیّت آشـنا شدید که عبارت از فنّ سـیطره بر خواسته‌ها و هواهاست، ولی این تعریف ناقص است، چون این تعریف تنهـا بیـانگر جنبه سـلبی و آن جنبه‌ای است که کم ارزشتر از عمـل است، بلکه به عقیـده مـا یـك مرحله آماده‌سـازی است. بنابراین؛ اخلاق به معنای کامل کلمه، نیز و با صـفت خاصّـی برای تحقّق یافتن ارزش‌های ایجابی مشـروع است، و صیغه امر اصلی آن عبارت از: «خودت را از شـر بازدار!» نیست، بلکه: «کار نیك انجام ده» می‌باشد. و واقعیّت مطلب هرچه باشد، ما احیانا خودمان را- به شکل ضمنی- ناگزیر می‌یابیم تا هجوممان را به سمت دشمن متوجّه کنیم که می‌خواهد نظرهای ما را از هدف‌مان برگرداند.

و همین‌قدر ما را بس که خودمان را بدین وسیله قانع کنیم که این درجه‌بندی را در وصایای اسلامی بخوانیم:

«از ابو موسـی اشـعری نقل است، می‌گویـد: پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فرمود: بر هر مسـلمانی صدقه‌ای است، پرسـیدند: اگر نیافت، چه کنـد؟ فرمود: با دست‌هایش کاری کنـد، تا خودش سود برد و صـدقه دهـد. گفتنـد: اگر نتوانست کاری کنـد؟ فرمود: به نیازمنـد و غم‌دیده کمك کند. گفتند: اگر کمك نکرد، چه؟ فرمود: به نیکی (یا به معروف) امر کند». گفتند: اگر آن کار را نکرد، چه کند؟ فرمود: از

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۸

کار شر خودداری کند، که آن برایش صدقه است» «۱»

علاوه بر این، از امور شایع، تشبیه اخلاق به پزشکی است که یکی برای روح و روان و دیگری از جنبه دیگر برای جسم و تن است.

و چون فنّ پزشـکی به این بسـنده نمی‌کنـد که موضوعش معالجه حالت بیماری جسم باشـد تا این‌که تنـدرستی را به آن بازگرداند، بلکه اهتمام بیشتری نیز، در بالاترین حـد به حالت عادی دارد، به خاطر حفظ آن حالت و بهبود آن، زیراکه مسـئله مشابه آن شایسـته

است که به طبابت نفوس مربوط می‌شود. بنابراین؛ از جمله وظایف آن این است که برای ساختار درونی ما نظام غذایی و روش پیروی از آن را برای تحقّق بخشیدن مناسب‌ترین شرایط برای رشد دادن این ساختار توصیف کند.

و هم‌چنین تلاش سازنده بالاتر از تلاش دفاع‌کننده است، و ما پس از آنکه موضع‌گیری قرآن را در برابر تلاش دفاع‌کننده مشخص کردیم، باید ببینیم که اکنون موضع قرآن کریم نسبت به تلاش سازنده چیست.

ب– تلاش سازنده

اکنون باید فرض کنیم که یکی از تمایلات بد و یا بسیاری از آنها و یا همه آن امیال از وجود اخلاقی ما جدا شده است، البتّه ما بدین وسیله پیشرفتی حاصل کرده‌ایم. و هرچه میدان عمل ما از علف‌های هرز و زیان‌بخش آن امیال خالص باشد، قابلیّت برای کشت بیشتری را پیدا می‌کند. و با این همه نباید گمان کنیم که برای زمان حال این شایستگی را دارد، زیرا کنار زدن روی‌کردهای زیان‌بخش به معنای آفرینش قطعی روی‌کردهای سودمند نیست.

از این‌رو، لازم است که ما در حالت لاابالی‌گری و بی‌تفاوت در مقابل کشتی که می‌کنیم،

---

(۱)- حدیث همین‌طور است، چنان‌که در صحیح بخاری: ۲/ ۵۲۴، حدیث ۱۳۷۶ و: ۵/ ۲۲۴۱، حدیث ۵۶۷۶ آمده است، و با آنچه مؤلّف در حاشیه نقل کرده است، مقداری اختلاف دارد. ر ک: شعب الإیمان: ۳/ ۲۰۳، حدیث ۳۳۲۶؛ الرسالة السّعدیه، علّامه حلی: ص ۱۵۷؛ الأدب المفرد: ۱/ ۸۸، حدیث ۲۲۵؛ مستدرک الوسائل: ۷/ ۲۴۲؛ صحیح مسلم: ۲/ ۶۹۹، حدیث ۱۰۰۸؛ سنن کبرای بیهقی: ۴/ ۱۸۸، حدیث ۷۶۱۰ و: ۱۰/ ۹۴؛ سنن کبرا: ۲/ ۳۵، حدیث ۲۳۱۸؛ مسند احمد: ۴/ ۳۹۵؛ سنن نسائی (برگزیده): ۵/ ۶۴، حدیث ۲۵۳۸؛ عوالی اللئالی: ۱/ ۳۶۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۸۹

نبوده باشیم. بنابراین؛ پس از آنکه علف‌های زیان‌بخش را کندیم، باید در جست‌وجوی بذرهای جدیدی باشیم. امّا اگر موضع بی‌تفاوتی را دراین‌باره پیش گرفتیم، به یقین این موضع‌گیری، موضع ضدّ اخلاق خواهد بود.

و هم‌چنین باید فرض کنیم که برخی از امیال شایسته‌ای که رسوخ دارند، هم‌اکنون در جایگاه اوّل وجود ما قرار گرفته‌اند، و این خود بدون تردید یک گام تازه‌ای است، ما را هرچه بیشتر شایسته برای اخلاقی بودن می‌نماید، ولی ما هنوز در جایگاه واقعی آن قرار نگرفته‌ایم.

در این مرحله نیکی به عنوان زیباترین و یا برترین چیز برای ما جلوه می‌کند، ولی ما هنوز نبایستی فرصت کشش و علاقه‌مان را از دست بدهیم. چقدر فاصله است بین این‌که ما به چیزی علاقه داریم و بین آنکه آن چیز را اراده کرده‌ایم تا به دست آوریم!

بنابراین؛ نخستین کار اخلاقی همان اراده به صورت خاص است. و منظور از اراده خیر تنها به مفهوم عام آن نیست که هاله‌ای از ابهام آن را احاطه کرده و نامشخّص و از مفاهیم عامّ است، بلکه منظور اراده این یا آن نیکی مشخّص که از نظر کم و کیف و هدف و وسایل و زمان و مکانش معلوم باشد.

ولی به چه معنا در اینجا ممکن است ما از یک عمل جدّی سخن بگوییم!

سه معنا را می‌توانیم مشخّص کنیم: اوّلاـ در یک بحث جدّی به دور از هر شائبه‌ای، این راه حلّ مشخّص که باید در پیش گیریم، تجسّم پیدا می‌کند. بنابراین؛ سزاوار نیست که مسئله تعریف و تعیین موضوع اراده‌مان را به دست دگرگونی‌های طبیعی خارجی و نه به دست حرکت‌های فطری درونی‌مان بسپاریم. و نقش اخلاقی ما آن نیست که در برابر آنچه در بیرون و یا درون ما اتّفاق می‌افتد، شادمان بمانیم، و نباید به عنوان ابزاری در دست حواس و یا عواطف حاکم تسلیم باشیم. بلکه سزاوار است تا برعکس، بالاتر از تمام

اعتبارات درونی و بیرونی بوده و از بالا به همه اتّفاقات نگاه کنیم تا این‌که صفت اختیارمان را به وضوح و آشکار اجرا کنیم، و این حالت در واقع همان جنبه‌ای است که به شخصیّت انسان هم‌چون یک عامل نسبتا آزاد و مستقل اختصاص دارد.

حتّی اگر ما این راه حل و یا آن راه را از راه‌حل‌های مورد نظر را بدون افزودن هر نوع تعدیلی برگزینیم، موقعی که ما موافقت داریم و به طبیعت شخصی‌مان آن را لازم داریم یا به یک کلام

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۰

آن را برای خودمان می‌سازیم، در این صورت تنها استحقاق داریم که اعمالمان را به عنوان اعمال اخلاقی ساختگی لحاظ کنیم.

و قرآن کریم در غیر نصوصی که ذکر کردیم، وظایف ویژه ما را به ما خاطرنشان می‌سازد، همواره اهمّیّت این وظیفه کلّی را که تمام وظایف دیگر را دربر دارد، مورد تأکید قرار می‌دهد. و همّت ما را بدون هیچ محدودیّتی به استعمال فعل «عمل- عمل‌کرد» در صورت لزوم راهنمایی می‌کند، و برای این منظور اوامری پندآمیز را به کار می‌برد و آنها را تکرار می‌کند و می‌گوید:

«اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ» «۱»، «وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ» «۲»

به راستی قدریّه اتّکالی نخستین دشمن اخلاق اسلامی هستند و ما نظر خودمان را درباره این موضوع به روی‌داد ذیل استوار می‌کنیم که بزرگ‌ترین فرد از دو محدّث معروف، یعنی بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند، بخاری از محمّد بن بشّار نقل کرده، می‌گوید: غندر از قول شعبهٔ از منصور و اعمش روایت کرده‌اند که ما از سعد بن عبیده شنیدیم و او از ابو عبد الرحمن، از قول علی علیه السّلام نقل کرد: «که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در کنار جنازه‌ای بود، چوبی را برداشت و شروع کرد با آن زمین را نقطه‌چین می‌کرد و فرمود: کسی از شما نیست، مگر این‌که جایگاه او آتش دوزخ و یا بهشت است. عرض کردند: یا رسول اللّه! چگونه آتش را از خود دور کنیم؟ فرمود: هر قدر ممکن است عمل کنید». «۳» سپس این آیه را تلاوت کرد: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنى وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرى «۴»

---

(۱)- توبه (۹) آیه ۱۰۵: (بگو:) اعمال و وظایفتان را انجام دهید، و بدانید که خداوند عمل شما را خواهد دید.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۶: و این چه پاداش نیکی است، برای آنها که اهل عمل هستند!

(۳)- ر ک: صحیح بخاری: ۴/ ۱۸۹۰، حدیث ۴۶۶۱ و ۴۶۶۶ و: ۵/ ۲۲۹۵، حدیث ۵۸۶۳ و: ۶/ ۲۴۳۵، حدیث ۶۲۳۱ و ۷۱۱۳، و در حدیث دیگری آمده است: «عمل کنید، زیراکه هرکس استعداد انجام کاری را دارد.» مؤلّف بین دو حدیث موجود در صحیح بخاری را خلط کرده است، و همین‌طور است در صحیح مسلم: ۴/ ۲۰۳۹، حدیث ۲۶۴۶ و ۲۶۴۷؛ بحار الأنوار: ۶۴/ ۱۱۹؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۴۵، حدیث ۳۳۴؛ الأحادیث المختاره: ۱/ ۳۰۵، حدیث ۱۹۵؛ مسند ابو یعلی: ۱/ ۴۵۴، حدیث ۶۱۰؛ توحید شیخ صدوق: ۳۵۶؛ سنن ترمذی: ۴/ ۴۴۵، حدیث ۲۱۳۶؛ عوالی اللئالی: ۴/ ۲۲؛ سنن کبرا: ۶/ ۵۱۷، حدیث ۱۱۶۷۹؛ مسند احمد: ۱/ ۱۳۲، حدیث ۱۱۱۰؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۳۰، حدیث ۷۸.

(۴)- لیل (۹۲) آیه ۵- ۱۰: اما آن‌کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد، و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند، ما او-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۱

این درجه اوّل از تلاش و کوشش، ناگزیر از اخلاقیّتی است که روح و جوهر آن باشد، بنابراین هرکه خودش را در مرتبه پایین‌تر از آن به‌طور مستقیم قرار دهد، خود را تهی کرده و از کرامت انسانی خود را پایین آورده است. و برای این‌که یکی از تعبیرات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به کار ببریم، می‌گوییم: به یقین فقدان این درجه اوّل ضعف شمرده نمی‌شود، بلکه یک ناتوانی واقعی است، و همین مطلب در سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ضمن روایتی که مسلم از ابو هریره نقل کرده آمده است: «بر آنچه

تو را سودمند است، حریص باش! و از خدا یاری بطلب! و ناتوان مباش!» «۱»

جز این‌که برای تلاش سازنده، معنای دومی وجود دارد، و آن منحصر در اختیار ارادی- از هر نوعی که باشد- نیست، بلکه در مورد هر اختیار شایسته است. و تردیدی نیست که اگر به‌طور فرض جست‌وجوی ما از پیش متوجّه کار خیری بوده است، پس تمام دستآوردهای ما شایسته خواهد بود. و باوجود این، چنان نیست که هرچه با هدف خیر باشد، به‌طور مسلّم در حقیقت ذات خود شایسته باشد، درحالی‌که مشروعیّت هدف نهایی باعث نادیده گرفتن مشروعیّت وسایل آن نمی‌گردد، بنابراین جهت مقبول افتادن عمل مورد تصوّر کفایت نمی‌کند که هدف مورد نظر خیر باشد، بلکه باید شرع آن را بطلبد و در ذات خود با قواعد شرعی مطابقت داشته باشد. البتّه گاهی اتّفاق می‌افتد که یکی از وظایف و تکالیف ما به‌طور جدّی برای توصیف به این که شایسته است به ذات خود کفایت می‌کند، درحالی‌که وظیفه دیگر کمتر از آن است که استحقاق چنین توصیفی را داشته باشد.

برای توضیح این مطلب مثال صدقه را مطرح می‌کنیم که اگر به معنای عام آن اطلاق کنیم،

- را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم اما کسی که بخل ورزد و (از این راه) بی‌نیازی طلبد و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند، بزودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم.

(۱)- ر ک: صحیح مسلم: ۴/ ۲۰۵۲، حدیث ۲۶۶۴، و نصّ حدیث چنین است: «مؤمن نیرومند نزد خدا بهتر و محبوب‌تر از مؤمن ضعیف است، و در هر کار خیری بر آنچه به حال تو سودمند است، حریص باش و از خدا یاری بطلب و ناتوان مباش!

و اگر اتّفاقی برایت افتاد، نگو: اگر من آن کار را می‌کردم، چنین و چنان می‌شد، ولی بگو: خدا مقدّر کرده بود و هرچه او خواست، انجام شد، زیرا اگر واژه «اگر» باز گشوده شود، کار شیطان است»- (مترجم عربی). و ر ک: صحیح ابن حبان: ۱۳/ ۲۸، حدیث ۵۷۲۱؛ سنن کبرای بیهقی: ۱۰/ ۸۹؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۳۱، حدیث ۷۹؛ مسند احمد: ۲/ ۳۶۶، حدیث ۸۷۷۷؛ مسند ابی یعلی: ۱۱/ ۱۲۴، حدیث ۶۲۵۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۴/ ۱۸۷، حدیث ۶۵۸۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۲

چیزی واضح‌تر و مفهومی همگانی‌تر از آن وجود ندارد. ولی هروقت به دقّت بخواهیم بدانیم که هر فردی به صورت محسوس در این فرصت چه می‌کند، تا به وظایف خویش عمل کرده باشد. ما در بیشتر تعریفات دچار تفاوت و اختلاف می‌شویم.

توضیح این‌که کمک مالی که صدقه‌دهندگان، به مستمندان می‌دهند، گاهی با هدف‌های متفاوت است و این تفاوت به تبع کرم صدقه‌دهندگان از یک ریال گرفته تا بخشیدن تمام ثروت درجات بی‌شماری دارد.

ولی قانون اخلاقی- دست‌کم در زبان اسلام- کارها را همچنان لجام‌گسیخته و بی‌حساب به حال خودش وانگذاشته است، بلکه مقرّرات و حدودی را مقرّر کرده است. اسلام از طرفی کم‌ترین حدّ هزینه سالیانه را (۱- ۲۲ خ) از سرمایه نقدی و (۵ خ و ۱۰ خ) از محصول را (به تبع روش آبیاری) مقرّر فرموده است. و از طرف دیگر ۳/ ۱ تمام ثروت شخص را به عنوان حدّ نهایی از حقّ انسان در وقت وصیت قرار داده است که به دیگر افرادی که از وارثان شرعی او هم نیستند، ببخشد.

بنابراین؛ وظیفه مؤمن به این ترتیب مشخّص شده است که مبادا به یکی از دو طرف حرام دورتر رود.

پس نباید به مقداری از مال خود؛ کم‌تر از پایین‌ترین حدّ تکلیف بسنده کند و نباید از بالاترین حدّ مباح تجاوز نماید.

و هرگاه میدان عمل در اینجا به جنبه‌های کمّی اهتمام ورزیده، ولی زمینه‌های دیگری وجود دارد که در آنها اموری را که مربوط به کیفیّت، هدف، زمان و مکان است، مورد اعتبار و توجّه قرار می‌دهد ...

و تمام این‌ها شروط اساسی است و یا این‌که شرایط آنها را ایجاب می‌کند، و باید آنها تحقّق یابند تا این‌که آنچه را اخلاق اسلامی به عنوان گزینش شایسته می‌داند، به وجود آورند.

بنابراین؛ عملی که یکی از این عناصر جوهری را نداشته باشد، با همان مقدار اثر در حدّ گل سیاه بی‌ارزش تنزّل می‌کند.

البتّه ما در این قراردادها مقدار فشار روی ضمایر فردی می‌یابیم، به‌گونه‌ای که چیزی را برای اختیار آزادانه فرد فروگذار نکرده است و بعدها گستره آزادی تصرّفی را که برای این اختیار

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۳

واگذار شده است، خواهیم دید. جز این‌که توجّه به این مطلب دشوار نیست که ببینیم این قاعده همه مشکلات را حل نمی‌کند و به‌طور مطلق توان حلّ تمام مشکلات را ندارد، و این در حالی است که ما از دایره محدود به کم‌ترین حدّ مقبول تجاوز نکنیم.

و دوباره به همان مثال برمی‌گردیم تا بیابیم که این مسئله برای ما باقی است تا اشخاصی را برگزینیم که به‌طور کامل این حق را دارند که ما به آنها کمک کنیم و راه و روشی که به آن‌ها حقّشان را بپردازیم (به‌طور مثال: سرّی یا علنی) و هم‌چنین رعایت کیفیّت دادن این حقوق، به‌ویژه در صورتی که این پرداخت عینی باشد به‌طور اختصار هرچه بیشتر در تجربه حسّی ژرف‌نگری کنیم، می‌بینیم که جایگزینی همواره خودش را بر اختیار ما تحمیل می‌کند، بدون این‌که با آن همه ما را از وظیفه دقیقمان بیرون کند.

و سرانجام ما به مرحله سوم از تلاش می‌رسیم و موقعی که می‌خواهیم مشکل اخلاقی را حل کنیم، در جلوی چشممان راه‌حل‌های زیادی تجسّم پیدا می‌کند که همه آن‌ها به‌طور مسلّم شایسته‌اند و غالبا اتّفاق می‌افتد که صلاحیّت همه آن‌ها در یک حد برابر نیست، برخی از آن‌ها شرایط اولیّه را برای یک انجام وظیفه به‌طور کامل دارند و برخی از آن‌ها از شایستگی بیشتر و یا کمتر برخوردارند. آیا جست‌وجوی از برترین، همان چیزی است که تلاش سازنده در درجه سوم آن را به وجود می‌آورد؟ و آیا این بررسی نیز از اموری است که اخلاق قرآنی بی‌کم و کاست در جستن آن پافشاری دارد؟ همان‌طوری که در جست‌وجوی خیر اصرار می‌ورزد؟

از محالات است که ما به این پرسش پاسخ منفی دهیم، بنابراین قرآن در حقیقت علاقه‌مندان به این نوع از تلاش را دعوت نموده و به ایشان توصیه می‌کند و از آن جمله می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» «۱» و این آیه: «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ» «۲»، و «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ» «۳» و این

---

(۱)- زمر (۳۹) آیه‌های ۱۷، ۱۸: پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند.

(۲)- زمر (۳۹) آیه ۵۵: و از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید.

(۳)- مائده (۵) آیه ۴۸: در نیکی‌ها بر یکدیگر پیشی بگیرید!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۴

آیه: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» «۱»، و این‌ها آیاتی است که می‌خواهد بگوید: کسانی که روی زمین دارای برتری اخلاقی هستند، نخستین کسانی خواهند بود، که روز رستاخیز به دیدار رحمت خدا نائل گردند.

و سرانجام، در احادیث صحیح از قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این سخن زیبا را می‌خوانیم: «همانا خدای تعالی ارزشمندترین و شریف‌ترین کارها را دوست می‌دارد و از کارهای پست کراهت دارد». «۲»

و با این روش، مثالی قابل لمس، در یک روی‌داد تاریخی را می‌بینیم؛ ما شرایطی را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و یارانش در آن شرایط نخستین‌بار عزیمت کردند تا از مشرکین مکّه انتقامشان را بگیرند، مشرکانی که بر واداشتن مسلمانان به اجبار بر ترک شهرشان بسنده نکردند و بر اموال و خانه‌هایی را که ترک کرده بودند، مستولی شدند، بلکه بر ظلم و ستم به مستضعفانی

که توان مهاجرت را نداشتند، ادامه دادند.

به راستی برای مسلمانان مدینه دو وسیله مهم، برای نجات برادران تحت ستمشان در مکّه و برای درهم شکستن قدرت تجاوزگران وجود داشت؛ یا در کمین کاروان‌های آنها در وقت مراجعت از شام بنشینند و یا این‌که تصمیم به حرکت بگیرند و با انبوه سپاهیان آنها روبه‌رو شوند که بیش از سه برابر مسلمانان بودند و از نظر وسایل و اسلحه نیز فراوان در اختیار داشتند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با یارانش به رایزنی پرداخت و فرمود: «خداوند به من یکی از دو گروه را وعده داده است: یا کاروان تجّار و یا جنگجویان مبارز کارزار؛ گروه گورەخران وحشی و یا گروه مبارزان جنگجو ابتدا توجّه عموم به راه‌حلّی بود که خطر کمتر و سود بیشتر داشت، ولی خدای متعال راهی را اراده کرده بود که بیشترین تأثیر را داشته و از بالاترین شرافت برخوردار بود و برای پایان

---

(۱)- واقعه (۵۶) آیه‌های ۱۰، ۱۱: و پیشگامان پیشگامند، آنها مقرّبانند.

(۲)- مؤلّف عبارت حدیث را چنین نقل کرد: «خداوند ... ارزشمندترین کارها را دوست می‌دارد و کارهای پست را دوست نمی‌دارد.» و به جامع الصّغیر سیوطی: ۱/ ۷۵ رجوع داد که عین حدیث را چنان‌که نوشته‌ایم از آنجا نقل کردیم (مترجم عربی). ر ک:

المعجم الاوسط: ۳/ ۲۱۰، حدیث ۲۹۴۰ و: ۷/ ۷۸ حدیث ۶۹۰۶؛ وسائل الشّیعه: ۱۷/ ۷۳؛ المعجم الکبیر: ۳/ ۳/ ۱۳۱، حدیث ۲۸۹۴؛ عوالی اللئالی: ۱/ ۶۷؛ تأویل مختلف الحدیث: ۱/ ۲۷۰؛ مستدرک الوسائل: ۴/ ۲۴۳؛ شعب الأیمان:

۲/ ۱۵۰، حدیث ۱۰۷۶؛ بحار الأنوار: ۷۲/ ۱۳۷؛ فیض القدیر: ۱/ ۱۹۴؛ کتاب النّوادر راوندی: ص ۹۸؛ کشف الخفاء:

۱/ ۲۸۴، حدیث ۷۴۳؛ فصول المهمه شیخ حرّ عاملی، ص ۳۸۷؛ المغنی: ۷/ ۲۱۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۵

دادن به جنگ بین حق و باطل مؤثرتر بود که همان شد، و این همان چیزی است که در آیه کریمه آمده است: «وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللَّهُ إِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذاتِ الشَّوْکَةِ تَکُونُ لَکُمْ وَ یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» «۱»

و همچنین قرآن مؤمنان را دعوت می‌کند تا در نردبان اعمال، بالاترین و مؤثّرترین مرتبه را بجویند.

و اکنون سؤالی که مطرح می‌شود این است که برای چه هدفی قرآن چنین تلاش فوق العاده‌ای را از ما می‌طلبد؟ و آیا همان درگیری و مبارزه متبلور در دو مرتبه قبلی را می‌خواهد؟

آری، بدون هیچ تردیدی، موقعی که یکی از ارزش‌های والا در خطر باشد و هیچ وسیله در مقابل انسان برای حفظ و صیانت آن وجود نداشته باشد، جز این‌که با تمام قوا مبارزه کند و می‌باید تمام موارد آن را به انجام برساند.

بزرگ‌ترین دلایل ایمان از دیدگاه ما همان فداکاری و جانبازی یک فرد باایمان از روی میل و آزادی است، از خودگذشتگی تا پای جان به خاطر هدف والایی که برتر از جان است.

ولی آیا در شرایط عادی نیز پاسخ به این سؤال با تمام دقّت و قاطعیّت امکان‌پذیر است؟

ما چنین گمان نمی‌بریم، زیراکه معنای این حرف اوّلا آن است که ما اندیشه آن مرتبه را از ارزشیابی اخلاقیمان حذف کنیم، که فرصت عمل گاهی به شدّت ضیق است، تا آنجا که جز به یک عمل- بدون هیچ‌گونه کم و زیادی- اجازه نداده‌اند. و ما به زودی درمی‌یابیم که تلاش کریمانه‌ای که گاهی پس از گام‌هایی که به خاطر هدف مورد انتظار برداشته شده، متوقّف می‌ماند و به همان اندازه نقص غیر اخلاقی دارد که هر عمل ابلهانه یا متوسّط و یا ضعیف دارد. بلکه خود

---

(۱)- انفال (۸) آیه‌های ۷، ۸: به یاد بیاورید هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) در اختیار شما قرار خواهد گرفت. (امّا شما) دوست می‌داشتید کاروان در اختیارتان قرار بگیرد، نه لشکر قریش. خداوند می‌خواهد بدین وسیله حق را با کلمات خود تثبیت کند (و آیین اسلام را تقویت کند)، و ریشه کافران را قطع نماید، تا این‌که حق (توحید و عدالت و آزادی بشر از چنگال خرافات و مظالم) تثبیت و جای‌گیر شود و باطل (شرک و کفر و ظلم و فساد) ابطال گردد و از میان برود، هرچند مجرمان کراهت داشته باشند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۶

فضیلت یک مفهوم خیالی می‌شود که جز در عالم اساطیر چنین چیزی یافت نمی‌شود. توضیح این‌که وقتی ما چیزی را به وسیله یک امر ممکن ارزشمندتری می‌طلبیم، یعنی همین حدّ محدود از توان انسانی، ناگزیر آنچه قدرت فوق انسانی و یا شایسته‌تر از آن است، با چیزی غیر انسانی مخلوط می‌شود. بنابراین؛ جهت این‌که انسان ثابت نماید که تمام نیروهایش را به کار برده است، تنها دلیلش اقدام به خودکشی خواهد بود. و بدین وسیله اعتقاد داریم که چنین فرضی ما را به چه بن‌بستی می کشاند!

امّا موضع قرآن کاملا با این فرض، متفاوت است. از طرفی اندیشه کمال را بین نابودی نامعقول و کوشش و تلاش معتدل می‌داند، و از سوی دیگر با وجود ترغیب مردم به جستن عمل برتر، به لطف خویش شایستگان پاکیزه را عموما چه ضعیف یا قوی باشند، زیر پوشش می‌گیرد و تزکیه می‌کند، و به همین خاطر است که می‌بینیم پس از آنکه فاصله بین مجاهدی را که از جان و مالش می‌گذرد با عقب‌مانده‌ای که در آخر صف مانده است، مقایسه می‌کند، البتّه این مقایسه پس از آن است که برتری مجاهد را در این آیه بیان می‌دارد:

«لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَةً» «۱»، ناگهان دفع توهّم فرموده، می‌گوید: «وَ کُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی «۲»».

و ذات این مقایسه، بلکه خود ارزشیابی بین دو گروه انفاق‌گر، یکی در شرایط دشوار اقدام به انفاق می‌کند، درحالی‌که آن دیگری به دنبال وی انفاق می‌کند، امّا موقعی که سختی‌ها بسیار کم می‌شود: «لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا وَ کُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ» «۳»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۹۵: افراد باایمانی که از شرکت در میدان جهاد خودداری می‌کنند و بیماری خاصّی که آنها را از شرکت در این میدان مانع شود، ندارند، هرگز با مجاهدانی که در راه خدا و اعلای کلمه حق با مال و جان خود جهاد می‌کنند، یکسان نیستند. خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود در راهش پیکار می‌کنند، بر خودداری‌کنندگان از شرکت در میدان جهاد برتری عظیمی بخشیده است.

(۲)- نساء (۴) آیه ۹۵: و به هر دو دسته (مجاهدان و غیر مجاهدان) وعده نیک داده است.

(۳)- حدید (۵۷) آیه ۱۰: کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند و پیکار نمودند (با کسانی که بعد از پیروزی انفاق کردند)-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۷

و از اینجا قانون عمومی نشأت می‌گیرد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «مؤمن نیرومند بهتر و محبوب‌تر است نزد خدا از مؤمن ضعیف، و در هرکدام خیری وجود دارد». «۱»

و از اینجا به آسانی می‌فهمیم که چرا لهجه قرآن تغییر می‌کند، موقعی که از موضعی سخن می‌گوید که به‌طور کلّی توانی در آن مورد وجود ندارد و نوعی سستی بسیار زیادی بر او حاکم است، تحریم صراحت دارد و ملامت شدید می‌باشد. امّا اگر جریان از

نوع سهل‌انگاری ضعیف و نوع ضعف نسبی و بسیط باشد، البتّه در آنجا رحمت و بخشندگی مشروع و ملایم جلوه می‌کند.

این اصل در درجه‌بندی که نصوص بی‌شماری مشتمل بر آن است، دانشمندان و فقهای مسلمان را به تنظیم خیر و شر در درجات مختلف واداشته است، به گونه‌ای که همین درجه‌بندی به قرار دادن هرکدام در دو طبقه انجامیده است، و بر همین اساس است که عمل صالح ممکن است یا یک تکلیف قطعی باشد و یا یک عمل برتر اختیاری، و همچنین در حالت عکس، یعنی عمل پلید یا به صراحت حرام است و یا تنها کاستی دارد و ناپسند است.

اکنون ما آن کسانی هستیم که می‌توانیم به پرسشی که طرح شد، پاسخ دهیم: بنابراین؛ ما به وسیله استعمال این اصطلاحاتی که در نزد همگان مورد قبول واقع شده، مقرّر می‌داریم که اوّلاـ بحث و گفت‌وگو از ممکن برتر است، در صورتی که از منطقه مشخّص نسبت به هر نوع وظیفه تجاوز کند و آن چیزی که به‌طور مطلق تکلیف محسوب می‌شود، به این ترتیب در مجموعه خیر استحبابی وارد می‌شود.

شاید ما جریان آن عرب بیابانی را به خاطر آوریم، درحالی‌که موهای سر و صورتش سفید شده بود، خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید، عرض کرد: یا رسول اللّه! بفرمایید خداوند از نماز چه

– یکسان نیستند، آنها بلندمقام‌تر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند و خداوند به هر دو وعده نیک داده است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

(۱)- ر ک: صحیح مسلم: ۴/ ۲۰۵۲، حدیث ۲۶۶۴، قبلا نیز اسناد این حدیث نقل شد، و ر ک: مسند حمیدی: ۲/ ۴۷۴، حدیث ۱۱۱۴؛ نوادر الأصول فی أحادیث الرسول: ۱/ ۴۰۴؛ فتح الباری: ۱۳/ ۲۲۷؛ التّمهید ابن عبد البرّ: ۹/ ۲۸۷؛ تحفه احوذی: ۵/ ۲۲۶؛ شرح النووی علی صحیح مسلم: ۶/ ۲۲؛ فیض القدیر: ۱/ ۸۳؛ تهذیب الکمال: ۹/ ۱۳۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۸

مقدار بر من واجب کرده است؟ فرمود: نمازهای پنجگانه را مگر این‌که چیزی به میل خودت انجام دهی. و گفت: به من بگویید: خداوند بر من چقدر زکات واجب کرده است؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم احکام اسلام را برای او گفت: عرض کرد: به خدایی که تو را گرامی داشته است، نه چیزی را اضافه انجام می‌دهم و نه چیزی را از آنچه خداوند بر من واجب کرده است، کم. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «این مرد اگر راست بگوید، رستگار است». «۱»

وانگهی، واژه «افضل: برتر» را از طرفی سزاوار نیست که در اینجا براساس مفهوم بالاترین حد بگیریم، بلکه براساس مقایسه است، زیرا سطحی که پسندیده است تلاش هر انسانی به‌طور مستقیم به آن سطح برسد، یک درجه مشخّصی نیست که در آنجا توقّف تعیین شده باشد، بلکه شامل هر اندازه‌ای است که فوق تکلیف به معنای دقیق کلمه باشد و در این گستره مبارکی که برای سبقت گرفتن مردم به یکدیگر وسعت دارد، هرکس را جهت ارتقاء درجه و بالاـبردن تدریجی مرتبه خویش از نقطه‌ای به نقطه دیگر برحسب توانمندی‌ها و با رعایت بقیّه تکلیف‌هایش فرامی‌خوانند.

این دو نوع لحاظ از جانب خود، در اظهار صفت بخشندگی در این بخش از اخلاق سهیمند، به این ترتیب آنها یک بخش جدیدی را بر اخلاق می‌افزایند، علاوه بر آنچه قبلا گفتیم. «۲»

خلاصه کلام این‌که عناصر سه‌گانه‌ای که تلاش سازنده به کامل‌ترین معنایش از آنها فراهم می‌آید، عبارت است از اختیار ارادی، اختیار شایسته و اختیار برتر.

عنصر اوّل روح کلّی اخلاق است و دومی به تمام جنبه‌های خصوصی اخلاق در شکل‌های مختلفش با رعایت قوانین مخصوص هر نوع، مربوط می‌شود و امّا عنصر سوم در نهایت برای به تمام و کمال رساندن کار آن دو عنصر دیگر می‌پیوندد.

و هرگاه بیشترین مذاهب اخلاقی تنها بر یک پایه اساسی استوار باشد، آن همان تکلیف

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۲۵، حدیث ۴۶ و ۲/ ۶۶۹، حدیث ۱۷۹۲ و ص ۹۵۱، حدیث ۲۵۳۲ و ۶/ ۲۵۵۱، حدیث ۶۵۵۶؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱/ ۱۶۵؛ حاشیه سندی: ۱/ ۲۲۸؛ کشف الخفاء: ۱/ ۱۷۸، حدیث ۴۷۴؛ صحیح مسلم: ۱/ ۴۰، حدیث ۱۱؛ صحیح ابن حبان: ۸/ ۵۳ حدیث ۳۲۶۲؛ المسند المستخرج علی صحیح المسلم: ۱/ ۱۰۵، حدیث ۸۷؛ مسند شافعی: ۱/ ۲۳۴؛ سنن ابی داود: ۱/ ۱۰۶؛ سنن نسائی (برگزیده): ۱/ ۲۲۷.

(۲)- ر ک: فصل اوّل، بخش ۳ ب.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۶۹۹

واجب و یا خیر است، زیراکه اخلاق قرآنی در این صورت، هم اخلاق واجب و هم خیر است. ولی اگر ما فرض کنیم که تلاش به معنای کامل کلمه در دسترس تمام مردم است، این اخلاق شدّت نمی‌یابد، مگر در حدود دو درجه اول، امّا بالاترین درجه، اقتضایی در حدّ نصیحت و تشجیع و ترغیب دارد.

اکنون می‌فهمیم که چگونه امکان‌پذیر است، که بین این سه مرحله تلاش سازنده نردبانی از ارزش‌های اخلاقی تصاعدی قرار دهیم. درحالی‌که موازات بین نیروی تلاش و تصاعد در ارزش چیزی است که ما نسبت به تلاش دفاعی آن را رد کردیم و در اینجا با کمال خرسندی در ارتباط با تلاش نتیجه‌بخش، می‌پذیریم. ولی چون فزونی این تلاش منتج به‌طور طبیعی از کاستی قانونی تلاش دفاعی به دست می‌آید، از این‌رو دو نتیجه باهم سازگار و یکی دیگری را تأیید می‌نماید. و در واقع هردوی آنها چیزی جز دو نوع بیان از ذات یک حقیقت نمی‌باشند.

و فایده این مفهوم آن است که ما را در برابر حلّ چند مشکل از مشکلات کمک می‌کند. اوّلا به ما این اجازه را می‌دهد که به علاقه شدید قانونی آن نظریّه‌ای راضی باشیم که می‌گوید: «تلاش شرط تمام ارزش‌های اخلاقی است». و واقعیّت این نظریّه جواز خود را در این احساس سرگردانی می‌یابد که در دل پیدا می‌شود، موقعی که انسان می‌خواهد به شایستگان پاداشی بدهد که مربوط به کارهایی است که نه تلاشی در آنها به کار رفته و نه پیروزی محقّق شده است و آن اصلی که این نظریّه از آن دفاع می‌کند، اصل برجسته‌ای است، ولی تنها تطبیقش بر آن مورد ناپسند است! و از طرف دیگر به نظر نمی‌رسد که نقص از یک طرف در برابر فزونی طرف مقابل و فیض فزونی آن طرف دیگر باشد. «۱»

واقعیّت آن است که هدف تلاش مقدّس و یا شایسته آن نیست که از گناهان کبیره دوری کنیم و از سقوط در وادی هولناک اخلاقی خودداری نماییم، به همان مقداری که از توقّف در درجه کمال- هرچه باشد- و صعود دائمی تا بالاترین مراتب بالا می‌ترسیم.

بنابراین؛ اخلاق از نظر قدّیسین یک پیکار نیست، بلکه اخلاق سزاوارتر به زندگی است با تمام درگیری‌هایی که زندگی در سر راه و در پیشرفت خود دارد، و به همین خاطر در فاصله‌های

---

(۱)- قشیری به خوبی اندیشه این تعویض را دریافته است، ر ک: رساله قشیریه: فصل اراده، ص ۹۲، و سال‌ها پس از وی ابن عباد آمده و نظر مشابهی را به مناسبت مقایسه بین سالک مجذوب و مجذوب سالک ابراز داشته است. ر ک: الرسائل، ص ۴۰ و ۴۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰۰

زمانی آسایش کوتاهی که دارند، احساس می‌کنند که منادیی آنها را ندا می‌دهد که عمل را از سر بگیرید و این ندای درونی در قرآن کریم در شکل دعوت صریح به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شد: «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ» «۱».

و همچنین روشن می گردد که ما نهایت حرفی را که می‌توانیم بزنیم این است که هر مخلوقی- هرچه باشد- ممکن است در نهایت از مبارزه معاف باشد؛ بلکه ما می‌بینیم که چگونه افقی با وسعت بی‌حدّ و نهایت در برابر نفوس پاک و مخلص گشوده می‌شود تا تلاش خود را مبذول دارند. و حتّی اگر مقاومت ما در برابر هواهای مخالف شرع به نهایت برسد، بر ماست که بر رکود مادّی غلبه کنیم و بر تنبلی فطری پیروز گردیم تا بتوانیم در افق‌هایی حرکت کنیم که با گذشت زمان بر درجاتمان بیفزاید.

و از اینجا این نتیجه به دست می‌آید که هیچ کس به آن نتیجه قبلا- نرسیده است، آن چیزی که به ظاهر متناقض به نظر می‌رسد: قداست به جای آنکه خارج از محدوده اخلاق قرار داده شود، برعکس «اخلاقیّت در برجسته‌ترین معانیش» می گردد. و این مطلب به اعتقاد ما مورد توجه قرآن کریم بوده، آنجا که خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می گوید: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» «۲».

مشکل دومی که ممکن است در پرتو اصل مطلب پیدا شود، عبارت از مسئله نوعی شناخت است، در صورتی که قداست با نقشی که دارد، مراتبی را تنظیم کند؟

هیچ مانعی وجود ندارد که ما پاسخ مثبت بدهیم، به‌گونه‌ای که تمام مراتب داخل در دایره کمال- به گسترده‌ترین معنای کلمه- بوده باشد.

و موضع قرآن در این نقطه کاملا روشن است، اینک برخی از آیات قرآن کریم: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ» «۳»، «وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلی بَعْضٍ وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً» «۴».

باوجود این، زنهار ما در اینجا دو طرز تفکّری را که کاملا متفاوتند، باهم خلط کنیم، هر چند که از برخی جهات: «کم‌اهمیّت و ناقص» به هم مرتبطند، بنابراین بیشتر وقت‌ها یک فکر در

---

(۱)- انشراح (۹۴) آیه‌های ۷، ۸: پس هنگامی که از کار مهمّی فارغ می‌شوی، به مهمّ دیگری بپرداز! و به سوی پروردگارت توجّه کن!

(۲)- قلم (۶۸) آیه ۴: و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۵۳: آن رسولان را، بعضی را بر بعضی برتری دادیم.

(۴)- اسراء (۱۷) آیه ۵۵: و ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر فضیلت بخشیدیم و به داوود کتاب زبور را دادیم.

برخورد و مواجهه وانمود می کند که یکی از این دو طرز تفکّر را به دیگری اشتباه کرده است و همچنان تا حدّی پیش می‌رود که ارزشیابی یک مرد کامل را بد می‌پندارد، مثل آنجایی که او را با مردی با کمال بیشتر مقایسه می کند.

البتّه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به هشدار ما نسبت به این موضع گیری در برابر فرستادگان خدا و بر حذر داشتن ما نسبت به آن توجّه خاصّی داشته، می‌فرماید: «مرا بر موسی برنگزینید!» «۱»، و در این صورت است که قرآن به زبان مسلمانان این گفتار را حکایت کرده است که دلیل بر اعتقاد و ایمان است: «لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» «۲»، البتّه این نفی تفاوت بین انبیاء علیهم السّلام تنها متوجّه به تفاوت مربوط به پدیده ایمان- یعنی اعتقاد به برخی از آنان و انکار دیگر انبیاء- نیست، آن طوری که این آیه کریمه دلالت می کند: «إِنْ تُبْدُوا خَیْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً» «۳»، «إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یُرِیدُونَ أَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلًا» «۴»، «أُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً» «۵» بلکه شایسته است که به هر نوع تفرقه‌ای نیز مربوط باشد که در ارزشیابی

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۴/ ۱۷۰۰، حدیث ۴۳۶۲ و ۶/ ۲۵۳۴، حدیث ۶۵۱۹ و ۶۹۹۱. و در حدیث دیگری آمده است: «از بین

انبیا گزینش نکنید، زیراکه مردم در روز رستاخیز بیهوش می‌شوند و من نخستین کسی خواهم بود، زمین از او شکافته خواهد شد، ناگهان موسی علیه السّلام را می‌بینم که قائمه‌ای از قائمه‌های عرش را گرفته است، نمی‌دانم او از جمله کسانی بوده که بیهوش شده یا به حساب نخستین بیهوشی او را گذاشته‌اند.» و این حدیث روشن‌تر و از حدیث قبلی در تعبیر از ملاک نهی از گزینش کم ابهام‌تر است- (مترجم عربی)، ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۸۵۰، حدیث ۲۲۸۱ و ۳/ ۱۲۴۵، حدیث ۳۲۱۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۵/ ۱۹، حدیث ۷۳۱۹؛ مسند احمد: ۳/ ۳۳، حدیث ۱۱۳۰۴؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۶/ ۳۳۲، حدیث ۳۱۸۳۷؛ صحیح ابن حبان: ۱۶/ ۳۰۱، حدیث ۷۳۱۱؛ تفسیر قرطبی: ۷/ ۲۹۷؛ عون المعبود: ۱۲/ ۲۷۷.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۸۵: ما در میان پیامبران او (خدا) هیچ‌گونه فرقی نمی‌گذاریم.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۴۹: اگر نیکی‌های افراد را اظهار کنید و یا مخفی نمایید، مانعی ندارد (به خلاف بدی‌ها که مطلقا جز در مواردی باید کتمان شود)، و نیز اگر در برابر بدی‌هایی که افراد به شما کرده‌اند، راه عفو و بخشش را پیش گیرید، بهتر است، زیراکه خداوند بندگان شایسته خود را با داشتن قدرت عفو می‌کند.

(۴)- نساء (۴) آیه ۱۵۰: آنها که به خدا و پیامبرش کافر می‌شوند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران تفرقه بیندازند و اظهار می‌دارند که ما به بعضی از آنها ایمان داریم، اگرچه بعضی دیگر را به رسمیّت نمی‌شناسیم و به گمان خود می‌خواهند، در این میان راهی پیدا کنند ...

(۵)- نساء (۴) آیه‌های ۱۴۹، ۱۵۱: آنها کافران واقعی هستند، ما برای کافران عذاب توهین‌آمیز و خوارکننده‌ای فراهم کرده‌ایم. (در-)

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰۲

متبلور می‌شود، به برخی بیشتر داده می‌شود و برخی دیگر از آن محرومند.

و از اینجاست که به اعتقاد ما موضع قرآن چنین است که از ترتیب تاریخی پیروی نکرده و به هیچ نظام مشخّص‌کننده‌ای در شمار انبیاء علیهم السّلام حرکت نکرده است، به‌گونه‌ای که همان نام منسوب به همه انبیا در همان موضع همیشه در یک راستا ظاهر نمی‌شود.

به عقیده ما موقعی که نام ایشان را در سبک‌های مختلفی می‌خوانیم، هدف از آن، زدودن این تصوّر است که بین آنها در مقام و مرتبه درجاتی وجود دارد که تمام آن درجات برای ایشان یکجا ثبت شده است و گاهی وسیله‌ای می‌شود نسبت به موضع‌گیری نامناسبی در برابر برخی از ایشان، هرکدام که باشند.

و مشکل دیگر نیز مشکل نوعی شناخت است، در صورتی که قداست ممکن است با معصیت همراه باشد؟ ... ممکن است ما از این سؤال به آری یا به خیر، پاسخ دهیم؛ به پیروی از تعریفات مختلفی که از کلمات می‌شود.

بنابراین؛ اگر مقصود از واژه «معصیت» معنای معمولی آن باشد که در معصیت و نافرمانی عمدی تجسّم می‌یابد، تردیدی در این مطلب نخواهد بود که موضوع سخن نسبت به کسانی باشد که خداوند آنها را برای هدایت ما موظّف کرده است، زیرا عصمت این افراد در واقع و در دیدگاه شرع نباید مورد تردید قرار بگیرد، به خاطر یک دلیل جدّی و ساده، آن دلیل این است که ما به‌طور وجوب و الزام باید از ایشان پیروی کنیم، و از طرفی معصیتی که گاهی از ایشان صادر می‌شود، چه‌بسا در ذهن ما می‌اندازد که آن معصیت در آن هنگام یک تکلیف واجب است و از قبیل فعل حرام نیست!

امّا برگزیدگانی که مکلّف بر رسالت به سوی مردم نیستند، علی‌رغم این‌که عصمت آن‌ها از نظر شرع ثابت نشده است، چون در واقع، عصمت به صورت عمومی درباره اینان وجود دارد. و هر گاه برای ایشان گناهی اتّفاق بیفتد، این اتّفاق جز به‌طور شاذ و نادر نخواهد بود که در نتیجه فراموشی و یا غفلت پیش آمده است، به‌گونه‌ای که به‌طور موقّت قلب آنها را از این‌که بتواند

- حقیقت این آیه حال یهودیان و مسیحیان را روشن می‌سازد که یهودیان مسیح را به رسمیّت نمی‌شناختند و هر دو پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را درحالی که طبق کتاب‌های آسمانی آنها نبوّت این پیامبران بر آنها ثابت شده است).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰۳

وظیفه معمولی خودشان را انجام دهند، بازداشته است، ولی ایشان بلافاصله به راه صواب خود برمی‌گردند، و دراین‌باره خدای سبحان می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» «۱»، «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللَّهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «۲»

امّا اگر کلمه «معصیت» را به صورت دیگری در نظر بگیریم و بر معنای لطیفی حمل کنیم، معنایی جز اندک تأخیر و توقّف موقّت عارضی در رسیدن به تمام ارزش‌ها نخواهد داشت، زیرا معصیت به این معنی در این مورد تجسّم می‌یابد که شخص قدّیس و انسان پاک کار نیکی را انجام می‌دهد و یا حتّی کاری را که در نظر او ممتاز و بهترین است، ولی باوجود این راه دیگری وجود داشته است که چه‌بسا در واقع بهتر و بالاتر از آن راهی بوده که او رفته است. در این صورت آن ناراحتی و پشیمانی که در دلش احساس می‌کند، آن حالتی را که مرد صالح پس از ارتکاب گناه حس می‌کرد، تعدیل می‌کند و جبران می‌نماید.

و به این معنا، مفسران برحسب عادت، الفاظی از قبیل «عصیان» در آیه: «وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ» «۳»، و «ظلم» در آیه: «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ» «۴»، و «ذنب» در آیه: «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ» «۵» را برای ما شرح می‌دهند، و این‌ها با الفاظی هستند که قرآن کریم احیانا بدان وسیله انبیا علیهم السّلام را توصیف می‌کند و از جمله رسول گرامی اسلام، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز از این توصیف نجات نیافته است!

تمامی این واژه‌ها که بدان وسیله در مورد توده مردم وقتی که مطرح می‌شود به معنای بدترین و زشت‌ترین گناهان است، در اینجا معنایی بی‌نهایت لطیف و ظریفی دارد، هم‌چون

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۵: و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی می‌شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب مغفرت می‌کنند ...

(۲)- نساء (۴) آیه ۱۷: پذیرش توبه از طرف خدا تنها برای کسانی است که کار بدی (گناهی) را از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس به زودی توبه می‌کنند، خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد، و خداوند دانا و حکیم است.

(۳)- طه (۲۰) آیه ۱۲۱: (آری! عاقبت) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد.

(۴)- نمل (۲۷) آیه ۱۱: مگر کسی که ستم کند، سپس (در مقام توبه و جبران برآید و) بدی را تبدیل به نیکی کند.

(۵)- فتح (۴۸) آیه ۲: تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند، ببخشد (و حقّانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند ...

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰۴

فراموشی: «فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» «۱» و خطا: «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ» «۲»، و یا حتّی صرف عکس العمل طبیعی: «إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ» «۳». و همه این امور هیچ معنایی در نظر توده مردم ندارند، جز این‌که در دل شخص برگزیده، نوعی از سنگینی و ضخامت عارض می‌گردد، و به راستی همیشه به حق گفته‌اند: «که تیر مجبور است». [egilboess elbon]

واقعیّت این است که قرآن کریم به ما اعلان می‌دارد که گناهان بزرگان چند برابر گناهان دیگران عقوبت دارد: «یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ

یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ» «۴»، «یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ» «۵». درحالی‌که آن کسانی که مجاهده می‌کنند تا در گناهان کبیره نیفتند، گناهان صغیره ایشان به رحمت خدا آمرزیده می‌شود: «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ» «۶»، «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ» «۷»

و هم‌چنین در قرآن برای هر مرتبه‌ای از مراتب، دقّت خاصّ مقتضیات آن را می‌بینیم، چنان‌که برای رسیدنمان به سطح کمال کلّی، تصاعد تا بی‌نهایت را می‌بینیم.

و حقیقت این است که بسیاری از اوقات اتّفاق می‌افتد که بزرگان از قدّیسین به ضرر خودشان در سلوک رفتاریشان حکم می‌کنند، به این دلیل که آنها پایین‌تر از مرتبه والایی هستند که چشم طمع بر آن داشتند و چون گذشته‌شان نسبت به وضع موجودشان و وضع

---

(۱)- طه (۲۰) آیه ۱۱۵: امّا او فراموش کرد و عزم استواری برای او نیافتیم!

(۲)- توبه (۹) آیه ۴۳: چرا به آنها اجازه دادی، چرا نگذاشتی آنها که راست می‌گویند از آنها که دروغ می‌گویند، شناخته شوند و به ماهیّت آنها پی ببری (هدف تنها اثبات سنگدلی منافقان است که در لباس عتاب و سرزنش بر پیامبر ظاهر شده و جنبه کنایی دارد).

(۳)- نمل (۲۷) آیه ۱۰: که رسولان در نزد من ترس و وحشتی ندارند.

(۴)- احزاب (۳۳) آیه ۳۰: ای همسران پیامبر! هرکدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد شد.

(۵)- احزاب (۳۳) آیه ۳۲: ای همسران پیامبر! شما هم‌چون یکی از زنان معمولی نیستید.

(۶)- نساء (۴) آیه ۳۱: اگر گناهان کبیره‌ای که از آنها نهی شده، ترک گویید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم و می‌بخشیم.

(۷)- نجم (۵۳) آیه ۳۲: آنها کسانی هستند که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره، البتّه که آمرزش پروردگار تو گسترده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰۵

فعلی‌شان نسبت به آینده‌شان یکسان است، تمام این‌ها چیزی جز مراحلی از پیشرفت مداوم آنان نیست، زیراکه هر حالتی از حالات گذشته‌شان تجسّم‌بخش آن است که به راستی اگر با حالات آینده آنها مقایسه شود، باعث دلتنگی آنها می‌شود، و به همین معنی بسیاری از شارحان این آیه شریفه قرآنی را تفسیر کرده‌اند: «وَ لَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی «۱»، و به همین روش تفسیر کرده‌اند آنچه را که مورد توجّه خاص و نشاط رسول خدا در نماز بود و آنچه که همه‌روزه به امید عفو الهی عجز و لابه می‌کرد: «از ابو برده نقل شده است، می‌گوید: از اغر شنیدم که او از اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و برای ابن عمر نقل می‌کرد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای مردم به جانب خدا برگردید و توبه کنید که من هر روز صد مرتبه به درگاه او توبه می‌کنم!» «۲»

در صفحات قبل راجع به طرز تفکّر قرآن نسبت به تلاش در جنبه دفاعی و هجومی آن بحث و بررسی کردیم و دیدیم که تلاش چگونه در این شکل، یا در آن شکل و در تمامی مراتب عبارت از ابزار لازمی برای زندگی اخلاقی است، چه برای زدودن شر و یا برای انجام خیر و یا برای رسیدن به کمال و مبارزه شرط لازم برای انسان است، چه برای کسب فضیلت و یا برای حفظ

---

(۱)- ضحی (۹۳) آیه ۴: و مسلّما آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

مؤلّف این آیه را به‌گونه‌ای ترجمه کرده است که دلیلی برای مطلب مورد نظرش باشد، به این معنا که «آینده برای تو بهتر از زمان حاضر است و عبارت فرانسویش چنین است:

tneserp el euq(etehporpo)iot ruop xaeim tuav erutuf el ,etirev nE

بدیهی است که این ترجمه بیانگر آیه نیست، بلکه تعبیری از نظر بعضـی از مفسّران در مورد آیه است. و آن آخرین چیزی است که مترجمان در مورد کتاب خدا رسیده‌اند، کتابی که برای اوّلین و آخرین معجزه است. (مترجم عربی).

متأسّفانه، متفکّران و روشنفکران مسلمان، به‌ویژه کسانی که مانند مؤلّف مدّتی در غرب بوده و یا به نحوی گرایش به غرب دارند، دانسته یا ندانسته دچار تفسیر به رأی گشته و پیش‌ساخته‌های ذهنی خویش را بر قرآن تحمیل می‌کنند و یا به تعبیر مترجم فرانسه به عربی این کتـاب، به‌گونه‌ای آیه را ترجمه می‌کننـد که دلیلی برای مطلب مورد نظرش باشـد! درحـالی‌که سیاق آیـات و صـریح آیه کریمه، می‌گوید: ای پیامبر! تو مشمول الطاف خدا هستی و در آخرت بیشتر، تو همیشه عزیزی؛ در دنیا عزیزی و در آخرت عزیزتر- م.

(۲)- ر ک: صـحیح مسلم: ۴/ ۲۰۷۵، حدیث ۲۷۰۲؛ شـرح نووی بر صـحیح مسلم: ۱۷/ ۲۴؛ المصـنّف ابن ابی شیبه: ۶/ ۵۷، حدیث ۲۹۴۴۴؛ مسند احمد: ۴/ ۲۱۱ و ۲۶۰؛ صحیح ابن حبان: ۳/ ۲۰۹، حدیث ۹۲۹؛ سنن کبرا: ۶/ ۱۱۴، حدیث ۱۰۲۶۵؛ مسند طیالسی: ۱/ ۱۶۶، حدیث ۱۲۰۲؛ مسند رویانی: ۲/ ۴۶۸، حدیث ۱۴۸۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰۶

حیات: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی کَبَدٍ» «۱»

ولی بحث مـا تـاکنون به صـورت اصـلی و جـوهری روی بخش بـاطنی تلاش بود، و هم‌اکنون بر مـا لازم است که آن را در شکل محسوسش مورد بحث قرار دهیم، و بدانیم که در این صورت ارزش اخلاقی تلاش فیزیکی و جسمانی از نظر قرآن چیست؟

۲- تلاش جسمی:

اشاره

بایـد نخست یـادآور شویم که اگر اخلاقی وجود داشـته باشـد که ببینیـد ذاتا با انـدکی رنـج جسـمانی برای ما همراه است، به یقین ارزشـی شایسـته دارد که خود آن را بجوینـد و یـا به اعتبـار این‌که جریـانی برای نجات انسان است، زیراکه این اخلاق قرآنی به‌طور اکید معتقد نیست که انسان به صـراحت از رنج و زحمت جسمی سخن بگوید، تا چه رسد که به آن امر کند، بنابراین اخلاق قرآنی بین تلاش جسـمی- که واجب مقرّر از طرف شـرع، متضـمّن آن است یـا این‌که به طور طبیعی بـا آن همراه است- و بین تلاش غیر لازم، یعنی آن موردی که بدعتگذاری محض، به خاطر هوا و هوس نفسانی باشد، تفاوت روشنی قائل است.

به راستی که قرآن مجیـد، این نوع آخر از تلاش را مردود می‌شـمارد و حرام می‌دانـد. و شاید ما آشـنا باشـیم با داسـتان آن گروه از مؤمنانی که معتقد بودند که اقدام آنها بر انجام عبادت مقبول اقتضا می‌کند که بر خود انواع گوناگونی از محرومیّت و مشقّت را روا دارنـد، و این چیزی است که قرآن کریم بـدان اشـاره فرموده و آنان را به تنـدروی و مخالفت نسبت داده، می‌گویـد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلالًا طَیِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ». «۲»

در سنّت روایات زیادی در تفصیل این موضع آمـده است، در روایتی از انس نقل کرده‌اند که گروهی از اصـحاب پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم از همسران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم راجع به رفتار آن حضرت در خلوت

---

(۱)- بلد (۹۰) آیه ۴: (پس از چندین سوگند، به چیزی می‌پردازد که هدف نهایی این سوگندهاست). ما انسان را در رنج آفریدیم.

(۲)- مائده (۵) آیه‌های ۸۷، ۸۸: ای کسانی که ایمان آورده‌اید «طَیِّباتِ»* و امور پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده، بر خود حرام مکنید، از خدا و مرزها فراتر نروید، زیرا خداوند تجاوزکنندگان را دوست ندارد، از آنچه خداوند به شما روزی داده است، حلال و پاکیزه بخورید (تنها شرط آن این است که) از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان آورده‌اید، بپرهیزید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰۷

پرسیدند، درحالی‌که بعضی از آنها می‌گفتند: ما با هیچ زنی ازدواج نمی‌کنیم، و برخی می‌گفتند:
گوشت نمی‌خوریم، و بعضی می‌گفتند: در بستر نمی‌خوابیم! (به اطّلاع پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رساندند) حمد و ثنای خدا را گفت و فرمود: «مردمانی که چنین و چنان می‌گویند، اهمیّتی ندارند، ولی من نماز می‌خوانم، می‌خوابم، روزه می‌گیرم، افطار می‌کنم، ازدواج می‌کنم، پس هرکه از سنّت من رو گرداند، از من نیست.» «۱»
دومین روی‌داد که نمونه دیگری از هدایت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به ما می‌دهد، از ابن عبّاس نقل شده، می‌گوید: در آن میان که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سخنرانی می‌کرد، ناگاه چشم آن حضرت به مردی افتاد که سرپا ایستاده بود، پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: او ابو اسرائیل است، نذر کرده سرپا بایستد و ننشیند و زیر سایه نباشد و حرف نزند و روزه‌دار باشد! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «به او بگویید: باید حرف بزند، و باید از سایه استفاده کند، و بنشیند و روزه‌اش را پایان برد». «۲»
آیا به این ترتیب بداهت ندارد که، تلاش جسمی در اسلام امکان ندارد که ارزشی جدای از آنچه اسلام مقرّر کرده، داشته باشد؟ از این‌رو، موقعی که جریان برعکس باشد، یعنی وقتی که انجام تکلیف جز با تحمّل مقداری از مشقّت بدنی امکان‌پذیر نباشد، قرآن و حدیث تلاشی را در جست‌وجوی تلاشمان به این شکل‌های مختلف محدود نمی‌کند:
- تلاش به خاطر معاش: «فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ» «۳»، «فَامْشُوا فِی مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَیْهِ

---

(۱)- ر ک: صحیح مسلم: ۲/ ۱۰۲۰، حدیث ۱۴۰۱؛ شرائع الإسلام: ۲/ ۴۹۲؛ المهذب البارع: ۳/ ۱۵۳؛ صحیح بخاری: ۵/ ۱۹۴۹، حدیث ۴۷۷۶؛ جامع المقاصد: ۱۲/ ۹؛ صحیح ابن حبّان: ۱/ ۱۹۰، حدیث ۱۴؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم:
۴/ ۶۴، حدیث: ۳۲۳۸؛ سنن دارمی: ۲/ ۱۷۹، حدیث ۲۱۶۹؛ سنن نسائی: ۶/ ۶۰، حدیث ۳۲۱۷؛ وسائل الشّیعه: ۲۰/ ۱۰۷، المصنف عبد الرزاق: ۶/ ۱۶۷، حدیث ۱۰۳۷۴؛ مسند احمد: ۲/ ۱۵۸.
(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۶/ ۲۴۶۵، حدیث ۳۶۲۶. این عبارتی که از صحیح بخاری نقل کردیم، با عبارت اصل: «مروه» متفاوت است، و آنچه ما نقل کردیم، درست بود- (مترجم عربی). و ر ک: سنن کبرای بیهقی: ۱۰/ ۷۵؛ منتهی المطلب: ۲/ ۶۳۹؛ سنن دارقطنی: ۴/ ۱۶۰؛ حدیث ۷؛ المهذّب البارع: ۴/ ۱۳۵؛ سنن ابی داود: ۳/ ۲۳۵، حدیث ۳۳۰۰؛ کشف اللّثام فاضل هندی:
۲/ ۲۳۳؛ موطاء مالک: ۲/ ۴۷۵، حدیث ۱۰۱۲؛ مستدرک الوسائل: ۱۶/ ۹۲؛ عوالی اللّئالی: ۲/ ۳۱۲؛ المعجم الکبیر:
۱۱/ ۳۲۰، حدیث ۱۱۸۷۱؛ المحلّی ابن حزم: ۸/ ۴؛ المدوّنة الکبری: ۳/ ۱۱۳؛ نیل الأوطار: ۹/ ۱۴۱؛ الاحکام ابن حزم: ۵/ ۲۰.
(۳)- جمعه (۶۲) آیه ۱۰: در زمین پراکنده شوید!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰۸

النُّشُورُ» «۱»
- تلاش به خاطر کسب که خود صدقه است. «۲»
- تلاش به خاطر عبادت در وقت مشخّص بدون توجّه به فصول سال و تغییر شرایط جوّی و جای نامناسب. از این‌رو، واجب است

ادای نماز به هر طریقی، موقعی که وقت داخل شده باشد:

«إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» «۳». حتّی در خلال جنگ: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالًا أَوْ رُكْباناً» «۴» و روزه واجب است گرفتنش در طولانی‌ترین روزها، همان‌طوری که گرفته می‌شود در کوتاه‌ترین روزها: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» «۵».

و حج، در هر فصلی از فصول سال که باشد، انجام می‌گیرد: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ» «۶»، «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ» «۷».

روشن است که پیش از اسلام، عرب برای این‌که تجارتشان را به آسانی در بازارهای سالیانه انجام دهند و برای این‌که بین تجارت و این عبادت را هماهنگ سازند، حج را در فصل بهار به طور ثابت قرار داده بودند و براساس اقتضای این قراردادشان ناگزیر بودند که براساس تعیین مدّت عمل کنند که آن را (نسییء) می‌نامیدند، از این‌رو قرآن کریم این عادت را لغو کرد، موقعی که ثابت کرد (یا بهتر این‌که بگوییم تثبیت مجدّد کرد) تاریخ قمری معیّنی را که با گذشت تمام فصول سال آن تاریخ نیز می‌گذرد، این مطلب در آیه کریمه آمده است: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ» «۸»

- و بالاخره تلاش دفاع از حقیقت مقدّسه، و دراین‌باره توجیه با تردید بیشتری همراه است، ولی از بالاترین توان برخوردار است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ما لَكُمْ إِذا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ

---

(۱)- ملک (۶۷) آیه ۱۶: بر شانه‌های آن (زمین) راه بروید و از روزی‌های پروردگار بخورید، (و بدانید) بازگشت و اجتماع شما به سوی اوست.

(۲)- ر ک: ص ۴۸۱ از متن (حدیث صدقه)

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۰۳: زیرا نماز وظیفه ثابت و معیّنی است برای مؤمنان.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۳۹: و اگر (به خاطر جنگ و یا خطر دیگری) بترسید، باید (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید.

(۵)- بقره (۲) آیه ۱۸۵: کسانی که در ماه رمضان در حضر باشند، باید روزه بگیرند.

(۶)- بقره (۲) آیه ۱۸۹: درباره هلال‌های ماه از تو سؤال می‌کنند؛ بگو! این‌ها بیان اوقات (طبیعی) برای مردم و حج است.

(۷)- بقره (۲) آیه ۱۹۷: حج در ماه‌های معیّنی است.

(۸)- توبه (۹) آیه ۳۷: تغییر دادن ماه‌های حرام کفری است که بر کفر آنها افزوده می‌شود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۰۹

اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَ رَضِيتُمْ بِالْحَياةِ الدُّنْيا مِنَ الْآخِرَةِ فَما مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالًا وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَ لكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ». «۱»

و هم‌چنین: «وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كانُوا يَفْقَهُونَ» «۲»،

«ما كانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ». «۳»

---

(۱)- توبه (۹) آیه‌های ۳۸- ۴۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود در راه خدا و به سوی میدان

جهاد حرکت کنید، سستی و سنگینی به خرج می‌دهید؟ آیا به این زندگی دنیا، این زندگی پست و زودگذر و ناپایدار، به جای زندگی وسیع و جاویدان آخرت راضی شدید؟ با این‌که فوائد و متاع زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت یک امر ناچیزی بیش نیست، اگر شما به سوی میدان جنگ حرکت نکنید، خداوند به عذاب دردناکی مجازاتتان خواهد کرد، خداوند گروهی غیر از شما (از افراد باایمان و مصمّم و مطیع فرمان خود را) به جای شما قرار خواهد داد، و از این رهگذر هیچ‌گونه زیانی نمی‌توانید به خداوند و آیین پاک او وارد کنید. خداوند بر هر چیزی تواناست، اگر شما او را یاری نکنید، خداوند او را یاری خواهد کرد، در آن هنگامی که کافران او را بیرون کردند. (سپس می‌گوید:) این در حالی بود که او دومین نفر بود، هنگامی که دو نفری به غار پناه بردند، در آن موقع (ترس و وحشت هم‌سفر پیامبر را فراگرفت) به هم‌سفرش فرمود: غم مخور خدا با ماست، در این هنگام خداوند روح آرامش و اطمینان را بر او (پیامبر) فرستاد و او را با لشکرهایی که نمی‌توانستید ببینید، یاری کرد و گفتار و هدف کافران را پایین قرار داد و سخن خدا و آیین او بالا و پیروز است، خداوند هم قادر است و هم دانا، در راه خدا با اموال و جان‌ها جهاد کنید، این به نفع شماست اگر بدانید، اگر غنیمتی آماده و سفری نزدیک بود، به خاطر رسیدن به متاع دنیا دعوتت را اجابت می‌کردند، لکن اکنون که راه دور و پرمشقّت است، سستی می‌کنند و بهانه می‌آورند.

(۲)- توبه (۹) آیه ۸۱: و به آنها گفتند: در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان جنگ حرکت نکنید، به آنها بگو: آتش سوزان جهنّم از آن گرم‌تر و سوزان‌تر است، اگر بفهمند.

(۳)- توبه (۹) آیه ۱۲۰: مردم مدینه و بادیه‌نشینانی که در اطراف این شهر (که مرکز اسلام است) زندگی می‌کنند، حق ندارند از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تخلف جویند و نه حفظ جان خود را بر حفظ جان او مقدّم دارند، این به خاطر آن است که هیچ‌گونه تشنگی به آنها نمی‌رسد و در هیچ نقطه خطرناک و میدان پرمخاطره‌ای که موجب خشم و ناراحتی کفّار است، قرار نمی‌گیرند و هیچ ضربه‌ای از دشمن بر آنها وارد نمی‌شود، مگر این‌که در ارتباط با آن، عمل صالحی برای آنها ثبت می‌شود.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۰

و این روح نیرومند در جهاد تنها از خلال تکرار امر به جهاد در قرآن به چشم نمی‌خورد، بلکه آن روح انعکاس صدایش در گفتاری است که سابقین در اسلام بر آن اساس با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیعت کردند: «از عبادهٔ بن ولید به نقل از طریق پدرش، از جدّش که گفت:

با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیعت کردیم که به فرمانش گوش فرادهیم، و اطاعت کنیم در سختی و آسانی، با طیب میل و برخلاف میل، و براساس اختیار و تصمیم خودمان، و بر این اساس که در هیچ کاری با اهلش خصومت نورزیم و هرجا باشیم حق را بگوییم و در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کننده‌ای نترسیم.» «۱»

و در حدیث دیگری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مشخّص می‌فرماید که: «بالاترین جهاد، سخن حق است در نزد پادشاه ستمگر». «۲»

علاوه بر این‌ها ما معتقدیم، سودمند خواهد بود که وسیله بعضی نمونه‌ها بیان کنیم که تا چه اندازه ارزش تلاش جسمی تغییر می‌کند به تبع آن علاقه و ارتباط محکم و یا غیر محکمی که با خیر و نیکی دارد که آن نیکی هدف نهایی تکلیف واجبی است که انجام می‌دهیم. و در واقع خواهیم دید که این علاقه گاهی به مرتبه همگونی با جنبه اصلی تکلیف می‌رسد و گاهی با جنبه ثانوی در عمل توافق دارد که کم‌وبیش اهمّیّتش متفاوت است و گاهی نیز در حدّ رابطه همراهی صرف تنزّل پیدا می‌کند.

اینک سه نمونه:

۱- دلاوری

وقتی ما می گوییم: باید زندگی شخص غریق را نجات دهیم و یا زندگی یتیمی را حفظ کنیم،

(۱)- ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۴۷۰، حدیث ۱۷۰۹، مؤلّف در عبارت حدیث نقل کرده بود: «و حق را بگوییم، هرطور بودیم». درحالی که صحیح آن بود که ما نقل کردیم: (هرجا باشیم، حق را بگوییم)- (مترجم عربی). و ر ک: التّرغیب و التّرهیب: ۳/ ۱۵۷، حدیث ۳۴۷۷؛ التّمهید ابن عبد البر: ۱۶/ ۳۵۱؛ الثّقات ابن حبّان: ۱/ ۱۰۶؛ المحلی: ۱۱/ ۱۱۲؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۹۵۷، حدیث ۲۸۶۶؛ صحیح ابن حبان: ۱۰/ ۴۱۳؛ سنن کبرا: ۵/ ۲۱۲، حدیث ۸۷۹۲.

(۲)- ر ک: مسند احمد: ۳/ ۹۱، حدیث ۱۱۱۵۹؛ منتهی المطلب: ۲/ ۹۹۳؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۵۵۱، حدیث ۸۵۴۳؛ القواعد و الفوائد: ۲/ ۲۰۶؛ سنن ابی داود: ۴/ ۱۲۴، حدیث ۴۳۴۴؛ الخصال: ص ۶۵؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۳۲۹، حدیث ۴۰۱۱؛ التّهذیب: ۶/ ۱۷۸؛ مسند حمیدی: ۲/ ۳۳۱، حدیث ۷۵۲؛ نضد القواعد الفقهّیه: ص ۲۶۷. مسند ابی یعلی: ۲/ ۳۵۳؛ المعجم الکبیر: ۸/ ۲۸۲، حدیث ۸۰۸۱؛ عوالی اللئالی: ۱/ ۴۳۲؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۳۵۸، حدیث ۱۴۴۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۱

و موقعی که مسئله حفظ زندگی انسانیّت در میان است، در این موقع زندگی یک فرد را که نجات داده می‌شود، همسان زندگی تمام انسانیّت می‌داند: «مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعاً» «۱» به‌طور دقیق وظیفه ما در چنین شرایطی چیست؟ ...

بدیهی است که وظیفه ما هرگز این نیست که این زندگی‌ها را طولانی کنیم، چون ما قدرت و سلطه مستقیمی بر این نتیجه نهایی نداریم، با این‌که این همان خیر حقیقی مورد نظر است. البتّه وظیفه ما آن است که خودمان را به سمت این هدف سوق دهیم، از راهی که برای ما آماده شده است و این تنها راهی است که خداوند آن را برای ما آماده کرده است؛ و آن چیزی نیست جز این‌که ما نیروهایمان را مسخّر گردانیم و آنها را به سمت این هدف متوجّه سازیم، به این ترتیب که سرانجام با بعضی از اعمال تمرین کنیم و مقداری تلاش کنیم؛ تلاش فکری، تا وسیله را بشناسیم و تلاش اخلاقی، تا اراده پاکی را به ما تلقین کند که خودمان را وادار به کار بستن این وسیله نماییم، و تلاش جسمی، تا تصمیممان را به اجرا درآوریم (به این ترتیب که- به‌طور مثال- خودمان را به دریا بیندازیم). و آخرین گام از این گام‌ها که پشت سرهم قرار گرفته‌اند، آن گامی است که ما را به بالاترین درجات خیر قابل تصوّر می‌رساند، بنابراین؛ آن نزدیک‌ترین وسیله برای منظوری است که ما تحقّق بخشیدیم، چنان‌که پدیده‌ای است که با فداکاری بزرگ ممتاز گشته است. درحالی که تلاش جسمی بدین طریق شکل می گیرد، همان‌طور که می‌بینیم یک بخش اساسی را تشکیل می‌دهد که بدون آن، هدف ما به روشنی ناتمام و ناقص است.

۲- نماز

آیا در توجّه مؤمن به سوی خدا با اندیشه‌ای خالص و حواسّ جمع آسایش بزرگی برای خودش نیست؟ ولی واژه‌ای که بیانگر این اندیشه باشد، روی آن تأثیر دارد و آن را استوار می گرداند و نورانی و گرامی می‌نماید.

(۱)- مائده (۵) آیه ۳۲: هرگاه کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل و بدون فساد در روی زمین به قتل برساند، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است و کسی که انسانی را از مرگ نجات دهد، گویا همه انسان‌ها را از مرگ نجات داده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۲

وانگهی خشوع جسمانی که قالب اندیشه ما و محدوده‌ای است برای این طرز تفکّر و درعین‌حال قوت و غذای آن است. و هرگاه ما به جایی نرسیم که این «مناجات مخصوص» در آنجا سامان پذیرد، مگر پس از آنکه ما شماری از آمادگی‌ها را پیدا کنیم، نظیر آمادگی‌هایی که شخص پیش از دیدار یک شخصیت والا پیدا می‌کند، که ما بدان وسیله حواسمان را برای حرمت نهادن به این پیشواز رفتن، چند برابر مورد تأکید قرار می‌دهیم.

و ترکیب اجزای این عمل برای عناصر گوناگون عبارت از همان تعریف نماز است که اسلام ما را موظّف کرده است که هر روز چند بار آن را برگزار کنیم.

با این همه، تمام این جهات سهم برابری در تکلیف ما ندارند. بنابراین؛ در یک موقعیّت خاص ممکن است از یک جهت خاص غافل باشیم و در وقت دیگر از جهت دیگر و همین‌طور! و حتّی ممکن است از تمام جهات جز از یک جهت خاصّی که اساس و محور است، غفلت کنیم که سایر عناصر نسبت به آن جهت، مانند پوست نسبت به مغز و هم‌چون صدف نسبت به مروارید، یعنی عمل قلب است.

بنابراین؛ شخص محتضر که در حال جان دادن است، نمی‌تواند کمترین حرکتی بکند و قادر نیست که لب تکان دهد و یک کلمه حرف بزند، ملزم است که نمازش را به صورت ذهنی ادا کند، به شرط آنکه بفهمد چه می‌کند و قوّه ذاکره داشته باشد.

و همین‌طور می‌بینیم که عمل بدنی در مورد شجاعت و فداکاری لحظه‌ای در مرتبه اوّل قرار داشت، در اینجا نقش درجه دوم را دارد، و باوجود این، در شرایط عادی جزء متمّم واجب است. «۱»

۳- روزه

در اینجا برابر نوعی از زحمت و مشقّت بدنی توقّف می‌کنیم که در خلال ادای تکلیف این مشقّت پدید می‌آید، ولی در حدّی نیست که خود بخشی از تکلیف محسوب شود. بنابراین، رنج و زحمت به طبیعت خود امکان ندارد که موضوع تکلیف باشد، زیراکه رنج- به مقتضای تعریف-

(۱)- یعنی؛ چیزی که عمل واجب جز به وسیله آن سامان نپذیرد، خود، واجب است، همان‌طوری که قاعده اصولی معروف می‌گوید:

«مقدّمه واجب، واجب است».

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۳

انفعال است، نه فعل.

لیکن گاهی به ما می‌گویند: هرگاه چیزی ممکن نبود که موضوع مستقیم تکلیفی باشد، ولی ممکن است که آن را به وسیله عمل مشخّصی تحقّق بخشد و صلاحیّت برای اقامه آن تکلیف را داشته باشد. در این صورت امکان دارد که با این عبارات روزه را بیان کرد: «بر وجودت رنج گرسنگی و تشنگی را با خودداری از آب و غذا در خلال ساعات معیّنی بچشان!».

در پاسخ می‌گوییم که اگر جریان از این قرار بود که هرگز وسیله‌ای برای طاعت و عبادت در اختیار کسی نبود که احساس این محرومیّت محدود را نمی‌کرد تا وقتی که ادامه روزه‌داری افزون بر ساعات مشخّص حرام است، همان‌طوری که افطار روزه پیش از موعد حرام است. و هرگاه دانستیم، آن افرادی که قانون را با اخلاص رعایت می‌کنند، در طاعت و عبادتشان برابرند، با صرف‌نظر

از عکس‌العمل مخصوص جسمی‌شان، به‌طور بدیهی نتیجه می گیریم که رنج و زحمت بدنی به عنوان جزء واجب- به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم- داخل در حساب نیست.

واقعیّت مطلب این است که تکلیف چیز دیگری است، ولی گاهی به‌طور تصادفی ارتباطی با رنج و زحمت پیدا می کند. ولی کوششی که ما در اینجا راجع به آن صحبت می کنیم، اساسا یک طبیعت اخلاقی دارد، نخست و پیش از هر چیزی ورزشی است که برای اراده انسانی فرض شده است تا از آن طریق به مقداری از نظم‌پذیری و پایداری در خضوع و سر فرود آوردن در برابر اراده الهی دست یازیم.

و چون اراده ما از لحاظ سیطره داشتن بر بدن استقلال دارد، ولی- اگر تعبیر درستی باشد- در برابر آفریننده‌اش نایب رئیس است، زیرا وظیفه آن هماهنگ‌سازی بین این دو جریان است که یکی را تابع دیگری نماید و بهترین کارش در پای‌بندی آن به ایفای نقش واسطه نهفته است که جایگاه خودش را بداند، و بهترین وضعیّتش در دگرگون‌سازی این نظام اصلی است که در آن صورت به پایین‌ترین مرتبه تنزّل می‌یابد و برده شهوات و هوا و هوس می گردد.

و برای آسان‌سازی این مشکل، نشانی و علامت برگزیده بسیار ساده، نظام غذایی است که در هر سال به مدّت یک ماه پی گیری می‌شود و این نظامی است که ساعت‌ها را نظم می‌بخشد، بدون این‌که با کم و کیف غذایی تماس داشته باشد، چون طلوع فجر فرامی‌رسد، روزه‌دار از ردوبدل کردن هر چیزی در خلال روز خودداری می کند و پس از غروب آفتاب همه چیز مباح

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۴

می گردد. و این تنظیم خود با علایق و روابط جنسیّت منطبق است.

و هم‌چنین نایب رئیس (اراده) به مناسبت یک عمل واحد، با دو امر مخالف در هر روز مواجه است: یکی آنکه خودداری کند و دیگر آنکه عمل کند، پس تا چه اندازه اراده ما مصمّم باشد بر اجرای این دو چیز در فرصت خاصّ خود، و بتواند خود را در خلال ماه به تمرین عادت دهد؟! پس چقدر برای اراده جای خوشبختی است!

هرچه طاعت شخص بیشتر باشد، مایل‌تر و مطیع‌تر می‌شود، همچنان که اراده هرچه تمرین رهبری کند، رهبریش کامل‌تر می گردد. با این همه؛ این تمرین به آن خاطر نیست که ما در کنار یک موضوع مادّی که در این راه به کار گرفته می‌شود، متوقّف شویم که هدف تمام رفتار ما همان است! زیرا کسی که در خلال روزه‌داریش بر هر گناهی از گفتار یا رفتار رو بیاورد، از آن درس بهره‌ای نبرده است، چون بر خود گذشت‌ها و فداکاری‌هایی را تحمیل کرده، بدون هیچ فایده‌ای، خوردن و آشامیدن را بر خود حرام کرده است، درحالی‌که هدف‌های فرمان الهی را محقّق نساخته است، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روایتی که ابو هریره از آن حضرت نقل کرده است، می‌فرماید:

«کسی که سخن خلاف و عمل به آن را ترک نکند، خدا را نیاز بر ترک خوردن و آشامیدن او نیست». «۱»

به راستی ما نمی‌توانیم تنها براساس تعریفی که اندکی قبل کردیم، نسبت به روش کلّی آموزش قرآنی به محتوا و هدف اخلاقی روزه برسیم، بلکه هدف و محتوای اصلی روزه در همان عبارتی آمده است که به این شعار دینی فرمان می‌دهد، و آن عبارت قرآنی این آیه است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» «۲»، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «روزه‌داری نیمی از پایداری است.» «۳» و نیز می‌فرماید: «روزه سپری است (در برابر

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۶۷۳، حدیث ۱۸ و ۵/ ۳۲۵۱، حدیث ۵۷۱۰؛ منتهی المطلب: ۲/ ۵۶۵؛ صحیح ابن حبان: ۸/ ۲۵۶، حدیث ۳۴۸؛ سنن کبرای بیهقی: ۴/ ۲۷۰، حدیث ۸۰۹۵؛ تذکرة الفقهاء: ۶/ ۳۲؛ سنن ابی داود: ۲/ ۳۰۷، حدیث ۲۳۶۲؛ السّنن الکبری: ۲/ ۲۳۸، حدیث ۳۲۴۵؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۵۳۹، حدیث ۱۶۸۹؛ مسند احمد: ۲/ ۴۵۲، حدیث ۹۸۳۸؛ شعب الایمان: ۳/ ۳۱۵،

حدیث ۳۶۴۱؛ تفسیر قرطبی: ۲/ ۲۷۳.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۸۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما نوشته شده است، آن‌گونه که بر امّت‌هایی که قبل از شما بودند، نوشته شده بود، باشد که شما پرهیزگار شوید.

(۳)- ر ک: شرح زرقانی: ۲/ ۲۰۴؛ البیان شهید اوّل: ص ۲۲۲؛ مسکن الفؤاد: ص ۴۶؛ عوالی اللّئالی: ۱/ ۱۱۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۵

عذاب)». «۱»

در هیچ‌یک از این نصوص و دیگر عبارات کتاب و سنّت- تا آنجا که من می‌دانم- اشاره‌ای به رنج و مشقّت بدنی به عنوان یک تکلیف و یا نتیجه‌ای از نتایج تکلیفی که هدف شریعت باشد، نشده است. «۲»

و از درستی این سخن نیز نمی‌توان چشم پوشید که ممکن است پیدایش این رنج و مشقّت، بلکه نتیجه طبیعی محرومیّت، که ما در نزد روزه‌داران بسیاری از اوقات مشاهده می‌کنیم، چه در آغاز کار و یا در طول مدّت روزه‌داری، احساس تنگنا- کم‌وبیش- حدّ اقل نتیجه تغییر نظام باشد، ولی امری است تازه که شخص بر خود در این حالت فرض و واجب کرده است.

توضیح این‌که تکلیف آن نیست که به صبر و استقامت متوسّل شویم و به کرامت چنگ بزنیم، آن هم تنها در صورت مواجهه با روی‌داد غم‌انگیزی که امکان پیشگیری و جبران ندارد، «۳»

---

(۱)- ر ک: مسند احمد: ۲/ ۳۰۶، حدیث ۸۰۴۵ و ۹۷۱۲ و ۹۹۴۸ و ۱۰۱۷۸ و ۱۰۵۵۹: ۳/ ۳۲۱، حدیث ۱۴۴۸۱: ۴/ ۲۱۷، ۵/ ۲۳۱: حدیث ۲۲۰۶۹ و ۲۲۱۲۱ و ۲۲۱۸۶؛ فقه الرّضا: ص ۲۰۴؛ الکافی: ۴/ ۶۲، حدیث ۱ و ۳؛ المعجم الکبیر: ۲/ ۵۴، حدیث ۱۲۳۵،: ۹/ ۵۸، حدیث ۸۳۸۶؛ من لا یحضره الفقیه: ۲/ ۴۵، حدیث ۲۰۰؛ فیض القدیر: ۴/ ۲۴۲؛ الخلاف: ۲/ ۱۷۱؛ تذکرة الحفّاظ: ۳/ ۱۱۵۴؛ غنیة النّزوع: ص ۱۳۵؛ المختصر النافع: ص ۷۰.

(۲)- جای اعتراض به این آیه است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ»- مائده (۵) آیه/ ۹۵: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال احرام صید نکنید، کسی که عمدا صیدی را به قتل برساند، باید کفّاره‌ای همانند آن چهارپایان بدهد، باید این موضوع زیر نظر دو نفر از افراد مطّلع و عادل انجام پذیرد، قربانی و (هدی) اهداء به کعبه شود و به سرزمین کعبه برسد، معادل پول او را اطعام مساکین کند و یا معادل آن روزه بگیرد، این کفّارات برای آن است که کیفر خلاف خود را ببیند.

این آیه روزه را به نحوی باعث بخشش گناهان دانسته است، جز این‌که قرائت این عبارت برای بیان مقصود کفایت می‌کند که منظور رنج اخلاقی همراه توبه است (تا وبال کار خودش را بچشد) پس مقصود آن است که گنه‌کار زشتی عمل گذشته‌اش را بفهمد، نه آنکه محرومیّت مادّی را که اکنون تحمّل می‌کند. با این همه، چگونه هدف این رنج بدنی را با نوع مجازات دیگر (قربانی و صدقه) برابر می‌شمرد و این همان چیزی است که آیه مبارکه درعین‌حال بیان کرده است؟

(۳)- می‌گوییم: نمی‌تواند جبران کند، چون بدیهی است که تکلیف ما هرگز خود تکلیف در برابر مشقت‌هایی نیست که به‌طور طبیعی پدید می‌آید، مانند بیماری‌ها و حوادث که قابل تغییر و یا تلطیف است. مانند این شرور پدید نمی‌آیند تا موضع منفی بگیریم، بلکه کوشش ما را برمی‌انگیزاند و به مقاومت و غلبه وامی‌دارند، دراین‌باره روایتی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ابو هریره نقل-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۶

از آن قبیلی که قرآن کریم در این آیه می‌فرماید: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ». «۱»

بلکه اینجا فرصت ممتازی است که باید آن را غنیمت شماریم تا بتوانیم دقّت بیشتر و درستی در طبیعت خودمان و ارتباطمان با خدا و مردم داشته باشیم.

در حقیقت با کدام خشوع و فروتنی بر ما مسلّم شده است که به ضعف خودمان در زیر فشار ضرورت‌ها بر روی بدنمان نگاه کنیم: «وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً» «۲»

و چه عظمت و چه احسانی است، ما بابت هردوی آنها به خدا وام داریم که بر ما این روشنی و نور را مرحمت کرده است: «وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَداكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» «۳»

- کرده است: «هیچ دردی خدا نفرستاده که دارویش را نفرستاده باشد.»

ر ک: صحیح بخاری: ۵/ ۲۱۵۱، حدیث ۵۳۵۴؛ المستدرک علی الصحیحین: ۴/ ۲۱۸، حدیث ۷۴۲۳؛ السنن الکبری:

۴/ ۳۶۹، حدیث ۷۵۵۵؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۱۳۸، حدیث ۳۴۳۹؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۵/ ۳۱، حدیث ۲۳۴۱۶؛ مسند ابو حنیفه: ۱/ ۲۱۲؛ مسند احمد: ۱/ ۳۷۷، حدیث ۳۵۷، و آن حضرت در روایت جابر می‌فرماید: «برای هر دردی دوائی است و چون داروی درد برسد، به اذن خدا شفا یابد.» ر ک: صحیح مسلم: ۴/ ۱۷۲۹، حدیث ۲۲۰۴؛ فقه الرّضا: ص ۲۰؛ صحیح ابن حبّان: ۱۳/ ۴۲۸، حدیث ۶۰۶۳؛ ایضاح الفوائد: ۴/ ۱۵۴؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۴۴۵، حدیث ۸۲۱۹؛ سنن کبرای بیهقی: ۹/ ۳۴۳؛ مسند احمد: ۳/ ۳۳۵، حدیث ۱۴۶۳۷؛ جامع المدارک: ۳/ ۱۲۴؛ مسند ابو یعلی: ۴/ ۳۲، حدیث ۲۰۳۶؛ فیض القدیر: ۵/ ۴۲۸. و نیز رسول خدا فرمود: «مداوا کنید، ولی از داروی حرام استفاده نکنید.»، ر ک: سنن ابی داود:

۴/ ۷، حدیث ۳۸۷۴؛ سنن کبرای بیهقی: ۱۰/ ۵؛ فتح الباری: ۱۰/ ۱۳۵؛ التمهید ابن عبد البرّ: ۵/ ۲۷۳؛ فیض القدیر: ۲/ ۲۱۶؛ الدّرایة فی تخریج احادیث الهدایه: ۲/ ۲۴۲، حدیث ۹۸۲.

و ممکن است گفت که عنایت مادّی همیشه واجب لازم و فراگیر به حساب نمی‌آید. و آن کسانی که غم‌هایی بزرگ‌تر از غم‌های جسمی دارند، ترجیح می‌دهند، احیانا که با شجاعت دردهای جسمی را تحمّل کنند و به مداوای آنها نپردازند و یا با تصرّفات غیر معمول و یا با سرسختی، همان‌طوری که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اشاره کرده است: «نه رقّت می‌ورزند و نه به فال نیک می‌گیرند و نه بسیار درشت خویند و بر پروردگارشان توکّل دارند.» ر ک: صحیح مسلم: ۱/ ۱۹۸، حدیث ۲۱۸ و ۲۲۰؛ صحیح بخاری:

۵/ ۲۱۵۷، حدیث ۵۴۷۸ و ۶۱۰۷ و ۶۱۰۷۵؛ صحیح ابن حبّان: ۱۳/ ۴۴۷، حدیث ۶۰۸۴؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۱/ ۲۸۳، حدیث ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۷؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۶۵۸ و حدیث ۲۶۴۶؛ سنن ترمذی: ۴/ ۶۳۱، حدیث ۲۴۴۶.

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۵۵: به‌طور مسلّم ما همه شما را با اموری هم‌چون ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم، و بشارت ده! صابران و پایداران را.

(۲)- نساء (۴) آیه ۲۸: انسان ضعیف آفریده شده است.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۸۵: تا خدا را به خاطر این‌که شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید و شاید شکر نعمت‌های او را بگذارید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۷

و در نهایت خاطرنشان می‌کنیم که برخی از برادران ما در زندگی عادیشان رنج می‌برند، بدون این‌که تکلیف‌های اخلاقی آنها را بر این رنج ناگزیر کند و یا این‌که شرایط طبیعی عمومی آنها را وادار سازد. به راستی کمک به درماندگانی که خداوند سبحان به‌ویژه

در ماه رمضان توصیه فرموده و به عنوان یک تکلیف صریح در دنبال روزه‌داری، این کمک و یاری چیزی جز نتیجه منطقی و محصول این عبادت نمی‌باشد.

و این منافع هرچه باشد با این طبیعت اخلاقی و یا آن منافع دیگر با طبیعت جسمی و یا فیزیولوژی در هر صورت از واضحات است، در دید ما که رنج و مشقّت جسمی نشأت گرفته از محرومیّت (خوردن و آشامیدن و ...) از جمله اهداف شارع نیست، اگرچه احیانا از ادای تکلیف اخلاقی نشأت گرفته باشد، زیراکه با نقشی که دارد واجبات دیگری را فرض می‌نماید. بلکه علی‌رغم این رنج خودداری و امساک طولانی که خود از جنبه مثبت یک عمل درونی است، اراده بدان وسیله در برابر خواسته‌های جسمانی مقاومت می‌کند. و جنبه مادّی در امساک و روزه‌داری در تحمّل رنج‌ها بیش از عمل ضدّ آن، تجسّم می‌یابد؛ زیرا آن تنها بر عمل منفی محض بسنده می‌کند و در این صورت ممکن نیست که آن را به‌طور صریح تلاش نامید.

و همچنین می‌توانیم موضع قرآن را نسبت به مسئله رنج جسمی در اخلاق در دو کلمه خلاصه کرد، «بنابراین؛ لازم نیست که ما از این فداکاری و از خودگذشتگی با چاره‌اندیشی انحرافی گفت‌وگو کنیم، و نه از آن، در وقتی که ضمن یک واجب از واجبات بر ما فرض می‌شود، بگریزیم».

این دو قضیّه به وضوح بیشتر خلاصه می‌شوند، موقعی که با نگرش ژرفی بر کیفیّت تطبیق این اصل قرآنی در آن راه‌حلّی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مسائل مختلف مخصوصی مطرح کردند، تأمّل و دقّت نماییم. و همین‌قدر، در این زمینه ما را بس است که دو قضیه متفاوت- که از دیرزمانی علمای اخلاقی مسلمان درباره آنها اشکال کرده‌اند- بررسی نماییم، با این قصد که برخی از جهات آنها را روشن سازیم:

استقامت، بخشش، عزلت و معاشرت.

[بررسی سه مشکل

۱- استقامت و بخشندگی

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۸

این نخستین مسئله است؛ کدام یک از این دو بهتر از دیگری است، استقامت در برابر سختی‌ها و یا بخشش در وقت رفاه؟

چه‌بسا این مسئله به صراحت بد طرح شده است، در صورتی که منظور از آن تصمیم تدریجی با طبیعت عملی شایسته برای فرض تکلیف و یا حتّی وصیّت باشد. توضیح این‌که جهت بررسی یک فضیلت اساسی مخالف با وضع یا این‌که همین‌قدر کافی است که ما یک روش ساختگی را به جای وضع نقیض قرار دهیم که آن امری محال و نامعقول می‌نماید و یا این‌که لازم است ما به جای قرار دادن وضع ثابت، وضع معکوس آن را بپذیریم.

ولی اگر ما فرض کنیم که اصلاح وضع ما و خوشبخت کردن جنبه مادّی خودمان و یا برهم زدن وضع مادّی و نابود ساختن ثروتمان، هر دو، به خود ما مربوط می‌شود، در آن صورت آیا بر ما لازم است بسیار دقیق و ظریف باشیم تا این‌که بتوانیم از حالتی به حالت نقیض آن برگردیم، تغییر وضع دهیم و یا این‌که برحسب شرایط به این یا آن طریق حرکت کنیم؟

البتّه پاسخ به این سؤال موجود است، اولا به صورت مجمل در سفارش حکیمانه‌ای که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن به‌طور کلّی از ما می‌خواهد که هیچ فرصت کاری را که به صورت عادتی در آمده تا وقتی که حالات این عمل بر ضدّ آن مبدّل نشده است، نباید از دست داد: «از عایشه نقل است که من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود: وقتی که

خداوند از جهتی برای فردی از شما روزی حواله کرده است، نباید ترک کند تا این‌که خود آن روزی دگرگون شود و یا ناخوشایند گردد.» «۱»، به این ترتیب وقتی که ما این سخن را از زمینه اجتماعی به زمینه اخلاقی برگردانیم، آیا نمی‌توانیم تأکید کنیم که انسان وقتی که به‌گونه‌ای می‌تواند نسبت به وظیفه فعلی خود به‌طور کامل وفا کند، بر او لازم است که ملتزم باشد و ثابت‌قدم بماند و هیچ‌چیزی او را مجبور نکند تا جوّی ساختگی به وجود آورد که او را بر انجام خلاف آن وادارد؟ ...

باوجود این، ما را نیازی نیست که به این تعلیل قیاسی پناهنده شویم تا وقتی که عین نصیحت را در میدان اخلاقی می‌یابیم و این جریان موقعی بود که مردمان ناحیه‌ای از نواحی

---

(۱)- ر ک: سنن ابن ماجه: ۲/ ۷۲۷، حدیث ۲۱۴۸؛ مسند احمد: ۶/ ۲۴۶، حدیث ۲۶۱۳۴؛ مصباح الزّجاجه: ۳/ ۹؛ شعب الایمان: ۲/ ۹۰، حدیث ۱۲۴۴؛ میزان الاعتدال: ۶/ ۳۹۱؛ حدیث ۸۴۰۲؛ تهذیب التهذیب: ۱۰/ ۳۷۰، حدیث ۷۴۴؛ کشف الخفاء: ۲/ ۲۹۶، حدیث ۲۳۷۶؛ تهذیب الکمال: ۹/ ۳۱۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۱۹

مدینه می‌خواستند خانه‌هایشان را بفروشند و در نزدیکی مسجد مدینه ساکن شوند: «از جابر بن عبد اللّه نقل است، می گوید: زمین‌های اطراف مسجد خالی شد و قبیله بنی سلمه خواستند به نزدیکی مسجد نقل مکان دهند، جریان به اطّلاع رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید، پیامبر به ایشان فرمود:

به من اطّلاع دادند که شما قصد دارید به نزدیکی مسجد نقل مکان دهید. گفتند: آری یا رسول اللّه! ما چنین قصدی را داریم، فرمود: ای بنی سلمه در دیار خودتان بمانید تا آثارتان نوشته شود، در دیار خودتان بمانید تا آثارتان ثبت شود». «۱»

از مسلّمات است که در برخی از حالات تکلیف گاهی قابل تعدیل نیست، بلکه در حال دگرگونی است، بنابراین، اگر ما دوباره به عبارت صریح مسئله‌مان برگردیم، به یقین مقرّر خواهیم داشت که بر انسان تنگدست واجب است تمام توان خودش را صرف کند تا وضع مالیش خوب شود، آیا عکس این هم صحیح است؟

آیا بر انسان توانگر لازم است که تنگدست شود؟ ... هرگز، زیرا موضع‌گیری اسلام در این مورد کاملا روشن است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هر انسانی را وادار می‌کرد تا در کسب معاش خود تلاش کند، می‌فرمود: «هیچ‌کس غذایی را هرگز نخورد که بهتر از غذایی باشد که از کار دستش فراهم آورده است». «۲»

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر افراد سالم حرام می‌کرد که از دیگران درخواست احسان کنند، و می‌فرمود:

«هر آینه اگر یکی از شما پشته هیزمی بر پشت خود بکشد، بهتر از آن است که از کسی چیزی

---

(۱)- ر ک: صحیح مسلم: ۱/ ۴۶۲، حدیث ۶۶۵، و در این مثال ملاحظه می‌کنیم که هر راه حلّ دیگری خلاف است، توضیح این‌که ناحیه شهر به نوعی از مدینه حمایت می‌کند، بنابراین اگر همه مردم اطراف و نواحی کوچ کنند، مدینه بی‌دفاع می‌ماند، این از یک جهت و از جهت دیگر اگر مردم آماده می‌شدند که به جای معیّنی بشتابند، حتما بین آنها اختلاف به وجود می‌آمد و دشمنی ایجاد می‌شد. ر ک: صحیح ابن حبان: ۵/ ۲۹۰، حدیث ۲۰۴۲؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۲/ ۲۶۱، حدیث ۱۴۹۱؛ سنن کبرای بیهقی: ۳/ ۶۴، حدیث ۴۷۶۱؛ المصنف عبد الرّزاق: ۱/ ۵۱۷، حدیث ۱۹۸۲؛ مسند احمد: ۳/ ۳۳۲، حدیث ۱۴۶۰۶؛ مسند ابی یعلی: ۴/ ۱۱۵، حدیث ۲۱۵۷.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۷۳۰، ۱۹۶۶، مؤلّف عبارت را چنین نقل کرده: «بهتر از کسب دستش» درحالی‌که صحیح آن بود که بالا نوشتیم. و ر ک: مسند شامیّن: ۲/ ۱۶۸، حدیث ۱۱۲۱؛ المعجم الکبیر: ۲۰/ ۲۶۷، حدیث ۶۳۱؛ شعب الایمان: ۲/ ۸۴، حدیث

۱۲۲۴؛ التّرغیب و التّرهیب: ۱/ ۳۳۶، حدیث ۱۲۳۸، و: ۲/ ۳۳۳، حدیث ۲۶۰۲؛ سبل السّلام: ۳/ ۵؛ فتح الباری: ۴/ ۳۶، حدیث ۱۹۶۶؛ حلیة الأولیاء: ۵/ ۲۱۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۰

بخواهد و او بدهد یا ندهد.» «۱» و «صدقه بر توانگر حلال نیست و هم‌چنین بر توانمند سالم.» «۲»

همان‌طوری که بر توانگران حرام فرمود که خودشان را و یا کسانشان را در معرض چنین حالت غمباری قرار دهند، چه به دلیل ولخرجی و اسراف و یا تمام ثروتشان را از راه وصیّت به کسی واگذار کنند؛ به کسانی که می‌خواستند تمام ثروتشان را به خدا و پیامبر خدا واگذارند، به امید این‌که از این تصمیمشان برگردند، می‌فرمود: «مقداری از مالت را برای خودت نگه دار که آن بهتر است برای تو» «۳»، و به کسانی که به دو سوم مال و یا به قسمتی از مالشان می‌خواستند وصیت کنند، می‌فرمود: نه یک سوم و یک سوم زیاد است، زیراکه اگر ورثه‌ای از خود به جا گذاری که ثروتمند باشند، بهتر است از این‌که نان‌خورانی به جا گذاری که مردم آنها را اداره کنند.» «۴» و نیز می‌فرمود: «یکی از شما می‌آید می گوید: تمام ثروتم را صدقه دادم، بعد می‌نشیند و از مردم کمک می‌طلبد! بهترین صدقه آن است که پشتوانه‌ای از ثروت داشته باشد.» «۵»

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۷۳۰، حدیث ۱۹۶۸ و ۲۲۴۵، مؤلّف این حدیث را از صحیح مسلم: ۲/ ۷۲۱، حدیث ۱۰۴۲، نقل کرده است که در آنجا آمده است: «اگر کسی از شما صبح کند، درحالی‌که هیزم به پشت می کشد و آن را صدقه می‌دهد و بی‌نیاز از مردم است، بهتر است از کسی که گدایی می کند»، هرچند که به مرجع حدیث اشاره نکرده است. (مترجم عربی). و ر ک: المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۳/ ۱۱۰، حدیث ۲۳۲۵؛ السنن الکبری: ۲/ ۴۹، حدیث ۲۳۶۵؛ سنن نسائی (برگزیده): ۵/ ۹۳، حدیث ۲۵۸۴؛ مسند احمد: ۲/ ۴۵۵، حدیث ۹۸۶۸؛ مسند ابی یعلی: ۱۱/ ۱۱۴، حدیث ۶۲۴۲.

(۲)- ر ک: سنن ابن ماجه: ۱/ ۵۸۹، حدیث ۱۸۳۹؛ سنن نسائی (برگزیده): ۵/ ۹۹، حدیث ۲۵۹۷؛ التّهذیب: ۴/ ۵۱، حدیث ۱۳۰؛ السنن الکبری: ۲/ ۵۴، حدیث ۲۳۷۸؛ النّاصریّات: ص ۲۸۷؛ سنن ابی داود: ۲/ ۱۱۸، حدیث ۱۶۳۴؛ الخلاف: ۴/ ۲۳۱؛ سنن دارمی: ۱/ ۴۷۲، حدیث ۱۶۳۹؛ الکافی: ۳/ ۵۶۳، حدیث ۱۲؛ سنن ترمذی: ۳/ ۴۳، حدیث ۶۵۳؛ غنیة النّزوع، ص ۱۲۴؛ المعتبر حلی: ۲/ ۵۶۶.

(۳)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۵۱۸، حدیث ۱۳۵۹ و ۳/ ۱۰۱۳، حدیث ۲۶۰۶؛ سنن کبرای بیهقی: ۴/ ۱۸۱۴، حدیث ۷۵۶۴؛ سنن ابی داود: ۳/ ۲۴۰، حدیث ۳۳۱۷؛ المصنف ابن ابی شیبه: ۷/ ۴۲۴، حدیث ۳۷۰۰۷؛ المصنف عبد الرزاق: ۸/ ۴۸۴؛ مسند احمد: ۶/ ۳۹۸؛ المعجم الکبیر: ۱۹/ ۵۱.

(۴)- ر ک: صحیح مسلم: ۳/ ۱۲۵۱؛ المبسوط طوسی: ۴/ ۳؛ صحیح بخاری: ۱/ ۴۳۵، حدیث ۱۲۳۳، ۳/ ۱۴۳۱، حدیث ۳۷۲۱؛ المهذّب: ۲/ ۱۰۵؛ صحیح ابن حبّان: ۱۳/ ۳۸۴، حدیث ۶۰۲۶؛ تذکرة الفقهاء: ۲/ ۴۳۳؛ سنن کبرای بیهقی: ۶/ ۲۶۸، حدیث ۲۳۴۶؛ تحریر الاحکام: ۱/ ۲۹۲؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۷۶۳، حدیث ۱۴۵۶؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱۱/ ۷۷؛ موطّاء مالک: ۲/ ۷۶۳، حدیث ۱۴۵۶؛ مسند ابی یعلی: ۲/ ۱۴۵، حدیث ۸۳۴.

(۵)- ر ک: سنن ابی داود: ۲/ ۱۲۸، حدیث ۱۶۷۳؛ المعتبر ۲/ ۵۹۴؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۲۱۴، حدیث ۸۳۹؛ منتهی المطلب: ۱/ ۵۳۲؛-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۱

تنها موضع‌گیری رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این نبود، بلکه در کلماتی به صراحت فرموده است: «برای کسی که پرهیزگار است، هیچ اعتنایی به ثروت نیست.» «۱»، بلکه نیز فرموده است: «بهترین همراه شخص مسلمان آن چیزی است که از آن به مسکین، یتیم و در راه‌ماندگان بدهد». «۲»

حقیقت این است که کمتر چیزی که قرآن و سنّت توصیف می کند، متاع این دنیاست، ما را به پارسایی می‌خواند، هرچند که کمتر

از این متاع فانی باشد.

جز این‌که این پارسایی را ممکن است عموم مردم به مفهوم روحی بگیرند و سزاوار نیست جز در شرایط بسیار نادری به مفهوم مادّی بدانیم؛ مانند حالت انسان بی‌عائله، بریده‌ای که هیچ گاه طالب نشاط خود نیست (هرچند که به صورت صدقه) هیچ تکلیفی از دور و نزدیک احساس نمی‌کند. پس بهتر برای چنین مردی بدون تردید آن است که هروقت نیازهای خاصّ ضروری‌اش تأمین شد، کوشش زیادی برای کسب بیشتر نکند، بلکه وظیفه دارد که بیشترین تلاش خود را برای تهذیب دل و روحش به کار اندازد.

این شرایط به‌طور مشخّص شرایط متصّوفه مسلمان است که پیش از آنها بر آن روش شماری از صحابه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به‌خصوص اصحاب صفّه بودند، ولی بر هر مسلمانی واجب است که موضع روانی خویشتن‌داری در برابر متاع‌های دنیوی داشته باشد و مقداری از این محبّت زایدی که روح را مسخّر مادّه می‌کند، فاصله گیرد، یعنی آن محبّت دنیا که وسیله صرف را هدف و غایت

- نهایهٔ الأحکام: ۲/ ۴۳۴؛ صحیح ابن حبّان: ۸/ ۱۶۵، حدیث ۳۳۷۲؛ الدّروس شهید اوّل: ۱/ ۲۵۵؛ مسند ابی یعلی: ۴/ ۶۵، حدیث ۲۰۸۴، و ۲۲۲۰؛ جامع المقاصد: ۹/ ۱۳۳؛ تحفهٔ المحتاج: ۲/ ۳۵۳، حدیث ۱۴۰۸.

(۱)- بقیّه حدیث، چنان‌که در سنن ابن ماجه: ۲/ ۷۲۴، حدیث ۲۱۴۱، آمده چنین است: «تندرستی برای پرهیزگاران بهتر از توانگری و پاکدلی بهتر از نعمت و رفاه است.»- مترجم عربی. و ر ک: مسند احمد: ۵/ ۳۷۲، حدیث ۲۳۲۰۶؛ الأحاد و المثانی: ۵/ ۲۸، حدیث ۲۵۶۶؛ البیان و التّعریف: ۲/ ۲۷۱؛ فیض القدیر: ۶/ ۳۸۲؛ تهذیب التّهذیب: ۵/ ۱۷۳، حدیث ۳۴۰؛ تهذیب الکمال: ۱۴/ ۴۵۱.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۵۳۲، حدیث ۱۳۹۶، مصنّف با اندک تفاوتی نقل کرده که صحیح آن را ما آوردیم؛ شعب الایمان: ۷/ ۲۷۵، حدیث ۱۰۲۹۰؛ تفسیر قرطبی: ۱۹/ ۲۸۵؛ صحیح مسلم: ۲/ ۷۲۸، حدیث ۱۰۵۲؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۲/ ۱۱۷، حدیث ۲۳۴۶؛ سنن کبرای بیهقی: ۳/ ۱۹۸، حدیث ۵۵۰۱؛ مسند احمد: ۳/ ۲۱، حدیث ۱۱۱۷۳؛ مسند طیالسی: ۱/ ۲۹۰، حدیث ۲۱۸۰؛ شرح نووی: ۷/ ۱۴۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۲

حقیقی قرار می‌دهد.

و جز این دو معنی، هیچ موضع متعّبدانه‌ای در اسلام وجود ندارد.

و از این‌رو ممکن نیست انسان توانگری را نصیحت کنیم که به اختیار خودش تنگدست شود تا مسلمان حقیقی گردد! بنابراین؛ زهد حقیقی در این نیست، وقتی که می‌بینیم شخص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن را تعریف کرده و می گوید: «پارسایی در دنیا به حرام کردن حلال و از بین بردن مال نیست، بلکه پارسایی در دنیا آن است که بر آنچه در دست خود داری از آنچه که در دست خداست، مطمئن‌تر نباشی». «۱»

و در حالت عکس نیز قضیه از همین قرار است؛ یعنی حالت مردی که بریده از دنیاست و به اندازه ضرورت از دنیا بهره‌مند، قانع و آبرومند و به‌طور خاصّی به ارزش‌های والا متمسّک است.

بنابراین؛ بر ما نیز شایسته نیست که او را وادار کنیم تا از هدفش دور شود، به خاطر این‌که فردی مادّی گردد.

حق این است که برای انسان سزاوار نیست کاری کند، جز آنچه را که لحظه زندگیش بر او فرض می‌نماید؛ و آن عبارت از این است که همواره نیّت کند- هرچند که نیّتش بالقوّه حاصل گردد- و موضع خودش را تغییر دهد، هروقت که وضع زندگی جهت او را تغییر داد، به این معنا که همواره برای هجوم، دفاع، بخشندگی و پایداری و استقامت، آمادگی داشته باشد.

و چون قضیه از این قرار است، پس ما باید بین این دو فضیلت رابطه همسانی در ارزش، متناسب با شرایط خاصّ خودشان ببینیم، و چون هر وضعی مقتضیات اخلاقی خودش را دارد؛ از واضحات است که هرکس بداند چگونه اقدام به انجام وظیفه کامل خود بی‌کم‌وبیش بنماید؛ و آن هم به اعتقاد ما نتیجه قطعی و مسلّمی است که ضرورتا از طرز تفکّر خاصّی نسبت به این

(۱)- ر ک: سنن ترمذی: ۴/ ۵۷۱، حدیث ۲۳۴۰، این حدیث را ابن ماجه از ابو ذر غفاری (۲/ ۱۳۷۳، حدیث ۴۱۰۰) نقل کرده، می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «پارسایی به حرام کردن حلال و تضییع مال نیست، بلکه پارسایی در دنیا آن است که به آن چه در دست خود دارد، مطمئن‌تر از آنچه در دست خداست، نباشی، و به اجر مصیبتی اگر وارد شد، مایل‌تر باشی، اگرچه آن مصیبت بماند.»

و ر ک: نوادر الأصول فی احادیث الرّسول: ۲/ ۴۹، اصل ۱۰۶ و ۴/ ۸۵؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲/ ۴۰۳، حدیث ۵۲۲۸؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۲۸۹

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۳

اخلاق به وجود می‌آید، به این معنا که ما را وادار نمی‌کند تا برخلاف طبیعت اشیا عمل کنیم، بلکه می‌خواهد تا ما خودمان را با آنها تطبیق دهیم، به معنای والای کلمه تطبیق و هماهنگی‌ای که مستلزم ترکیبی از شجاعت و عزّت نفس است.

جدای از این اصل، ممکن است ما ثابت کنیم که این هر دو موضع‌گیری، از نظر عملی از ارزش یکسانی برخوردارند، حتّی اگر ما نصوص معیّنی در این موضوع نداشته باشیم، بنابراین و با وجودی که این نصوص هستند، دیگر چه باکی داریم.

اینک برخی از آن نصوص:

«از صهیب نقل شده، می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: شگفتا از کار مؤمن! که تمام کارهای او برایش خیر است، و این برای هیچ‌کس جز برای مؤمن نیست؛ اگر شادی به او برسد، سپاس گوید، برای او خیر است و اگر ناخوشی به او برسد، شکیبایی ورزد، باز هم برای او خیر است». «۱»

و واضح‌تر از آن این سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روایتی است که ابو هریره نقل کرده: «کسی که طعامی را می‌خورد و شکر و سپاس می‌گوید، به منزله روزه‌داری است که شکیبایی می‌ورزد.» «۲»

و همچنین، به راستی مشکلی که هم‌اکنون ما را به خود مشغول کرده است، با این‌که هیچ معنایی با طبیعت عملی ندارد، یعنی هیچ نوعی تغییری را در وظیفه و تکلیف ما نمی‌طلبد، شایسته است که آن را در بستر بحث و گفت‌وگوی از خیر مطرح کنیم و خود آن را مستقل از امکانات خاصّی که داریم، ارزشیابی نماییم.

پس در این صورت، اکنون که به اینجا رسیدیم، راه‌حلّی که اسلام برای این مشکل قرار داده- طوری که به نظر ما می‌رسد- متوجّه اولویّت بخشیدن به فضیلت تعمیم خیر مثبت مشترک است، یعنی فضیلتی که درجه عالی از آسایش و رفاه طبیعی را ایجاب می‌کند، نه آنکه

(۱)- ر ک: صحیح مسلم: ۴/ ۳۲۹۵، حدیث ۲۹۹۹؛ مستدرک الوسائل: ۲/ ۴۲۶؛ صحیح ابن حبان: ۷/ ۱۵۵، حدیث ۲۸۹۶؛ مسند احمد: ۴/ ۳۳۲ و ۶/ ۱۵، حدیث ۲۳۹۶۹؛ مسکن الفؤاد: ص ۵۰؛ المعجم الکبیر: ۸/ ۴۰، حدیث ۷۳۱۶؛ جامع العلوم و الحکم: ۱/ ۱۹۴؛ شعب الایمان: ۴/ ۱۱۶، حدیث ۴۴۸۷؛ الترغیب و التّرهیب: ۴/ ۱۴۰، حدیث ۱۵۴۹؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۳/ ۳۹، حدیث ۴۰۹۴؛ بحار الأنوار: ۷۹/ ۱۳۹.

(۲)- ر ک: سنن ابن ماجه: ۱/ ۵۶۱، حدیث ۱۷۶۴ و ۱۷۶۵؛ مسند احمد: ۲/ ۲۸۳؛ مسند ابی یعلی: ۱۱/ ۴۵۹، حدیث ۶۵۸۲؛ سنن

کبرای بیهقی: ۴/ ۳۰۶، حدیث ۸۰۳۱؛ سنن ترمذی: ۴/ ۶۵۳، حدیث ۲۴۵۶؛ سنن دارمی: ۲/ ۱۳۰، حدیث ۲۰۲۴؛ صحیح بخاری: ۵/ ۲۰۷۹، حدیث ۵۱۴۴؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۱۶، حدیث ۳۱۵؛ موارد الظّمآن: ۱/ ۲۳۶، حدیث ۹۵۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۴

خیراتش تنها به مالکش محدود است و آن چیزی که به دنبالش محرومیّت و رنج می‌آورد.

توضیح مطلب، در حدّ اقل آن چیزی است که گفت‌وگوی بین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بعضی از اصحابش بر آن دلالت دارد. اینک عین عبارت آن گفت‌وگو که مسلم از ابو هریره نقل کرده است:

مستمندانی از مهاجرین نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند و گفتند: مردم قدیمی مدینه به مقامات بالا و نعمت‌های ابدی رسیدند! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسید: آن مقامات چیست؟ گفتند: آنها نیز مانند ما نماز می‌خوانند و همچون ما روزه می‌گیرند و صدقه می‌دهند، درحالی‌که ما صدقه نمی‌دهیم و بردگان را آزاد می‌کنند، درحالی‌که ما آزاد نمی‌کنیم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: آیا به شما چیزی را نیاموزم که شما بدان وسیله به کسانی که از شما جلو افتاده‌اند، برسید و از بعدی‌ها جلو بیفتید، و کسی از شما بهتر نباشد، مگر این‌که همان کاری را بکند که شما کرده‌اید؟ گفتند: چرا یا رسول اللّه! فرمود: «به دنبال هر نمازی سی و سه مرتبه سبحان اللّه، اللّه اکبر و الحمد للّه می‌گویید.»

ابو صالح می‌گوید: مستمندان مهاجر نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برگشتند، گفتند: برادران ثروتمند کارهای ما را شنیده بودند و آنها نیز همان کارها را کردند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ»* «۱»

۲- گوشه‌گیری و معاشرت

مشکل دوم؛ مشکل تناقض بین گوشه‌گیری و زندگی اجتماعی است، و ما در اینجا نیز همان برتری را نسبت به خیر ایجابی مشترک می‌بینیم، جز این‌که ارزش ایجابی موجود در این جا از جهتی گران‌بهاتر از تلاش و پرارزش‌تر از فداکاری است.

تردیدی نیست که در این موضوع، هیچ امر قاطع مؤکّدی وجود ندارد، زیراکه هر کاری از

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۵۴: به دست آوردن این امتیازات (علاوه بر کوشش انسان) مرهون فضل الهی است که به هرکس بخواهد و شایسته ببیند، می‌دهد.

ر ک: صحیح مسلم: ۱/ ۴۱۶، حدیث ۵۹۵ و ۲/ ۶۹۷، حدیث ۱۰۰۶؛ منتهی المطلب: ۱/ ۳۰۲؛ صحیح بخاری: ۱/ ۲۸۹، حدیث ۸۰۷ و ۵/ ۲۳۳۱؛ تذکرة الفقهاء: ۳/ ۲۶۴؛ صحیح ابن حبّان: ۳/ ۱۱۹، حدیث ۸۳۸؛ بحار الانوار: ۳۱/ ۴۵۲؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۲/ ۱۹۳، حدیث ۱۳۲۰؛ نهایة الأحکام: ۱/ ۵۱۰؛ سنن کبرای بیهقی: ۲/ ۱۸۶، حدیث ۲۸۴۶؛ مسند احمد: ۵/ ۱۶۷، حدیث ۲۱۵۱۲؛ مسند ابی یعلی: ۱۱/ ۴۶۶، حدیث ۶۵۸۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۵

اشخاص و حالات، طبق گفته غزّالی، به وجود می‌آید. «۱»

و کمتر از آن تأکید نشده است که ازدواج نکردن شخصی که از اجتماع به این گمان فاصله می‌گیرد که بدان وسیله برخی از مشکلات اخلاقی را حل کند، در واقع کاری نمی‌کند، جز این‌که از این مشکلات فرار می‌کند. بنابراین؛ آن شخص برای این‌که از خودش انسان پاک و پاکدامن بسازد، برای خودش یک عالم ساختگی و غیر طبیعی می‌آفریند تا بتواند در آن عالم از خطا فرار کند، ولی نه به وسیله قوای ذاتیش، بلکه به نیروی اشیاء دیگر.

در این صورت او را نمی‌رسد که از قهرمانی و شایستگی چیزی به دست آورد که دیگری با مواجهه دلیرانه با زندگی، با همه مشکلاتش و با تمام مسئولیّت و درگیری و از خودگذشتگی به دست آورده است، و آن کسی که تمام نیرویش را به خاطر غلبه بر سختی‌ها به کار می‌برد.

و چنین می‌یابیم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که از قرآن کریم الهام گرفته است: «وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ» «۲»، «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» «۳»، و از همان آغاز با صدای بلند خطاب به جوانها، آنان را سفارش به ازدواج می‌کند؛ با یک شرط، و آن شرط این است که بتوانند به وظایف همسری عمل کنند.

و هرگاه این مسئولیت را فاقد باشند، به جوان‌ها توصیه می‌کند تا به روزه‌داری بمانند یك وسیله دفاع در برابر انگیزه‌های غریزی روآورند «۴»: «ای توده جوانان، هرکه توان مالی دارد، باید ازدواج کند، که آن چشم را از نامحرم بهتر می‌پوشاند و ناموس را بیشتر حفظ می‌کند، و هرکه

---

(۱)- ر ك: احياء العلوم: ۲/ ۲۲۲.

(۲)- نور (۲۴) آیه ۳۲: و مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید، و هم‌چنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارانتان را.

(۳)- نور (۲۴) آیه ۳۳: و آنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفّت پیشه کنند تا خداوند آنان را به وسیله فضلش بی‌نیاز سازد.

(۴)- به عقیده من در این حدیث، قاعده راه و رسم رنج‌پذیری و شرط مجوّز آن است، یعنی روشی که بسیاری از علمای اخلاق مسلمان و دیگران ستوده‌اند.

بنابراین؛ محرومیّت و غلبه‌ای را که مدّعیان مهارت اخلاقی غالبا به پیروانشان فرض کرده‌اند، بایستی ما در واقع بی‌هدف باشیم، بلکه آن وسیله‌ای برای مبارزه با بخشی از فطریّات سرکش است که به اعضای بدن زورگویی می‌کنند. و تردیدی نیست که مراحل این مبارزه به تبع حالت انسانی گاهی طولانی یا کوتاه است، ولی همواره این کار موقّتی است، نه بیك حالت عادی و دائمی که عموما بزرگان بر آن سفارش می‌کنند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۶

توان آن را ندارد، پس باید روزه بگیرد که روزه جلو شهوت را می‌گیرد.» «۱»

و در اینجا احادیث دیگری است که تعبیری ظریف‌تر از این درجه‌بندی را دارد: «مرد بیابان‌نشینی خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و پرسید: یا رسول اللّه! کدام‌یك از مردم بهترند؟ فرمود:

مردی که جهاد با جان و مال خود می‌کند و مردی که در میان قبیله‌ای از قبایل، پروردگار خودش را عبادت می‌کند و مردم از شرّ او در امانند.» «۲»

و هم‌چنین نصّ دیگری را که درجه‌بندی کرده است، ملاحظه کنید: «از ابو هریره نقل است، می‌گوید: مردی از اصحاب رسول خدا به درّه‌ای گذر کرد، که در آنجا چشمه کوچکی از آب گوارا بود، از پاکی آن چشمه تعجّب کرد، اگر من از مردم کناره می‌گرفتم حتما در این درّه اقامت می‌کردم، ولی هرگز این کار را نمی‌کنم تا از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اجازه بگیرم، بعدها جریان را برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرد، پیامبر فرمود: آن کار را نکن! زیرا جایگاه شما در راه خدا بالاتر از هفتاد سال نماز کسی است که در خانه‌اش باشد، آیا نمی‌خواهید که خداوند شما را بیامرزد و شما را داخل بهشت سازد؟ در راه خدا بجنگید هرکه در راه خدا اندك مدّتی بجنگد، بهشت بر او واجب می‌شود.» «۳»

بی‌تردید حالاتی وجود دارد که در آن حالات بر شخص عاقل واجب است، که از مردم دوری کند، چه این دوری کردن به خاطر عوامل عمومی باشد و یا با انگیزه شخصی، و این قبیل اتّفاقات- به‌طور مثال- در زمان‌های نگرانی اجتماعی پیش می‌آید. واقعیّت

این است، وقتی که بی

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۶۷۳، حدیث ۱۸۰۶ و ۵/ ۱۹۵۰، حدیث ۴۷۷۸؛ مبسوط شیخ طوسی: ۴/ ۱۵۲؛ صحیح مسلم: ۲/ ۱۰۱۸، حدیث ۱۴۰۰؛ السرائر: ۲/ ۵۱۸؛ صحیح ابن حبّان: ۹/ ۳۳۵، حدیث ۴۰۲۶؛ تذکرة الفقهاء: ۲/ ۵۶۵؛ المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ۴/ ۶۳، حدیث ۳۲۳۵؛ المهذّب: ۳/ ۱۶۵؛ سنن ترمذی: ۳/ ۳۹۲، حدیث ۱۰۸۱؛ سنن دارمی: ۲/ ۱۷۷، حدیث ۲۱۶۵؛ مجمع الزّوائد: ۴/ ۲۵۲؛ سنن ابی داود: ۲/ ۲۱۹، حدیث ۲۰۴۶.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۳/ ۱۰۲۶، حدیث ۲۶۳۴، و ۵/ ۲۳۸۱، حدیث ۶۱۲۹؛ شرح اصول کافی: ۱/ ۱۵۸؛ صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۰۳، حدیث ۱۸۸۸؛ عوالی اللّئالی: ۱/ ۲۸۱؛ صحیح ابن حبّان: ۲/ ۳۶۹، حدیث ۶۰۶ و ۱۰/ ۴۵۹، حدیث ۴۵۹۹؛ سنن ترمذی ۴/ ۱۸۶، حدیث ۱۶۶۰؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۳۱۶، حدیث ۳۹۷۸؛ مسند احمد: ۳/ ۱۶، حدیث ۱۱۱۴۱.

(۳)- ر ک: سنن ترمذی: ۴/ ۱۸۱، حدیث ۱۶۵۰؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۲/ ۷۸، حدیث ۲۳۸۲؛ مجمع الزّوائد: ۵/ ۲۸۱؛ مسند احمد: ۴/ ۴۴۶، حدیث ۹۷۶۱ و ۱۰۷۹۶۹؛ شعب الایمان: ۴/ ۱۵، حدیث ۴۲۳۰؛ التّرغیب و التّرهیب: ۲/ ۱۸۴، حدیث ۲۰۳۵؛ نیل الأوطار: ۸/ ۲۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۷

تفاوتی و حزن و اندوه سیطره فراگیری بر عقول می‌افکند، و از ارتباط با جامعه و محیط هر فردی را کنار می‌زند تا آنجا که به گوشه‌گیری می‌افتد، بدون این‌که بتواند دفاعی بکند. این پیشامد ناخواسته امّت را در تنگنا قرار می‌دهد و غالبا به جنگ داخلی می‌انجامد، و این همان چیزی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما را سفارش کرده است که از درگیری با آن اجتناب کنیم و از آن در هر جا که هستیم، به فرار روآوریم، در روایتی که ابو هریره نقل کرده است، فرمود: «در آینده نه چندان دور فتنه‌هایی خواهد شد، نشسته در آن فتنه‌ها بهتر از ایستاده و ایستاده بهتر از رونده و رونده بهتر از دونده است، هرکه بر آنها اطّلاع یابد، ستمکار خواهد بود و هرکس پناهگاهی و یا ملجائی پیدا کند، باید پناه ببرد.» «۱»

علاوه بر این؛ آن حالتی است که مناسب شخصی است که دارای حسّاسیّت شدید باشد و یا این‌که درگیری او به حدّی برسد که با آن وضع نتواند به خوبی با برادرانش زندگی کند، و در چنین حالتی، بهترین پناهگاهی که به وضوح می‌توانیم، پناه ببریم آن است که از سفارش زرنگار اسلامی از قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیروی کنیم: «در خانه‌ات را گشوده، زبانت را بسته، بر حال خود گریه کن!» «۲»

ولی آیا ممکن است که ما نزدیک به آن مردی باشیم که همواره سکوت را اختیار کرده و برای این‌که از صدمات غم‌انگیز فاصله بگیرد ملتزم جمود است، و یا با آن دیگری که آسایش خودش را فدا می‌کند و انفعالات خویش را با میل و اختیار به خاطر سلامتی عمومی و به خاطر خوشبختی امّت ایثار می‌نماید؟

به راستی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همان شخصیّتی است که به ما می‌گوید: «هرگاه مسلمان با مردم معاشرت کند و آزار و اذیّت ایشان را تحمّل نماید، بهتر از آن مسلمانی است که با مردم معاشرت

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۳/ ۱۳۱۸، حدیث ۳۴۰۶ و ۶/ ۲۵۹۴، حدیث ۶۶۷۰؛ صحیح مسلم: ۴/ ۲۲۱۱، حدیث ۲۸۸۶ و ۲۸۸۷؛ صحیح ابن حبان: ۱۳/ ۳۰۳، حدیث ۵۹۶۵؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۴/ ۴۸۷، حدیث ۸۳۶۱؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۱۹۰؛ مسند احمد: ۲/ ۲۸۲، حدیث ۷۷۸۳ و ۵/ ۴۸؛ المعجم الکبیر: ۴/ ۲۱۸، حدیث ۴۱۸۰.

(۲)- ر ک: سنن ترمذی: ۴/ ۶۰۵، حدیث ۲۴۰۶؛ المحاسن: ۱/ ۴؛ مجمع الزوائد: ۱۰/ ۲۲۹؛ الخصال: ص ۸۵؛ المعجم الکبیر:

۱۰/ ۱۷۰، حدیث ۱۰۳۵۳؛ تحف العقول: ص ۷؛ حلیة الاولیاء: ۱/ ۱۳۵؛ شرح اصول کافی: ۱/ ۱۸۵؛ صفوة الصّفوة: ۱/ ۴۲۰؛ امالی طوسی: ص ۷؛ کشف الخفاء: ۲/ ۴۲۸، حدیث ۲۸۳۰؛ وسائل الشّیعه: ۱۲/ ۱۹۵؛ الزّهد، هناد: ۲/ ۵۴۵، حدیث ۱۱۲۷؛ الزهد، ابن مبارک: ۱/ ۴۲، حدیث ۱۳۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۸

ندارد و بر آزار ایشان شکیبا نیست». «۱»

البتّه کارآزمودگان موثّق این حدیث را به خوبی درک کرده‌اند، اینک بعضی از گفته‌های آنان:

- جنید می گوید: «مشقّت‌های گوشه‌نشینی آسان‌تر از مدارای معاشرت است.» «۲»

- ذو النّون مصری گوید: «کسی که از مردم به خاطر خلوت رو نهان دارد، هم‌چون کسی نیست که به خاطر خدا از ایشان رو پنهان کرده است». «۳»

- ابو علی دقّاق می گوید: «با مردم بپوش آنچه می‌پوشند و بخور از آنچه می‌خورند، ولی در نهان از ایشان جدا باش!» «۴»

از این‌رو در تعریف عارف گفته‌اند: «کائن بائن»، یعنی عارف با خلق است در کارهای عادی و معمولی، ولی در نهان و در فکر مرتبط با خدایش از مردم جداست.

تنها شکل گوشه گیری که امکان‌پذیر، بلکه واجب است، آن عزلتی است که سودمند و مرغوب است نسبت به همه مردم، زیراکه باعث ارزش‌های مثبت اساسی می‌شود، عبارت از فاصله گرفتن جزئی از غوغای دنیوی به مقداری که برای جمع کردن حواس و ژرف‌نگری شاداب ضرورت دارد. و کسی در ارزش این نوع از با خود بودن تردیدی ندارد که آن تنها وسیله‌ای است که می‌تواند افکار ما را روشنی بخشد و میزان مشاعر و حواس ما را بالا ببرد و تصمیمات ما را قاطع نماید و نماز ما را با ارزشی مطلق استوار سازد.

جز این‌که لزومی ندارد این گوشه‌گیری در خارج شهر سامان پذیرد و در برابر وظایف خانوادگی و اجتماعی ما قرار داده شود. بنابراین؛ به جای این‌که به گسستن از دیگران بپردازیم، شایسته است که به بازگشت به خودمان در خلال ساعات فراغتمان، به‌ویژه در اثنای شب اهتمام

---

(۱)- ر ک: سنن ترمذی: ۴/ ۶۶۲، حدیث ۲۵۰۷؛ مشکواة الأنوار ابو علی طبرسی: ص ۳۳۸؛ تفسیر قرطبی: ۱۰/ ۳۶۱؛ مسند حارث، زواید هیثمی: ۲/ ۷۹۹، حدیث ۸۰۹؛ کتاب الزّهد الکبیر: ۲/ ۱۱۰، حدیث ۱۹۰؛ فیض القدیر: ۶/ ۲۵۵؛ لمقصد الارشاد فی ذکر اصحاب احمد: ۱/ ۳۳۳، حدیث ۳۵۰.

(۲)- ر ک: فتح الباری؛ ابن حجر: ۱۱/ ۲۸۴.

(۳)- ر ک: ذیل تاریخ بغداد از ابن نجار بغدادی: ۵/ ۱۳۶، ولی این سخن به ابو بکر شبلی منسوب است.

(۴)- ر ک: رساله قشیریّه: ۲۲/ ۱۳۹- ۱۴۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۲۹

بیشتری بورزیم و مقصود قرآن مجید از این آیه شریفه نیز همان است: «إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلًا» «۱»

علاوه بر آن؛ ما به خوبی می‌دانیم که این نمونه از گوشه‌گیری جزئی و ناپیوسته روش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود، پیش از آنکه به عالمیان مبعوث گردد، و از آن زمان همواره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این عزلت را به وقت دیگری به‌ویژه خلال دهه آخر رمضان تغییر داد، اگرچه در خانه‌اش و یا در جوار خانه میان مسجد النّبی بود.

البتّه بسیاری از صحابه در این اعتکاف به آن حضرت اقتدا کردند و همچنان برخی از مسلمانان صالح تا به امروز هم به ایشان در

این عمل اقتدا می‌کنند.

۳- تلاش و مدارا

بحث و گفت‌وگوی دو مسئله قبلی به ما این اجازه را داد که افق تشریع قرآنی را مورد مطالعه قرار دهیم، بنابراین تلاش مادّی افزون بر تلاش اخلاقی نیست، زیراکه در نظر اسلام ارزشی برای آن به‌جز ارزش متناسب با خیری که شرع به عنوان هدف برای آن مقرّر کرده، چیز دیگری نیست. و در اینجا نصّی وجود ندارد که از ما بخواهد تا به سراغ مشقّت‌ها برویم، درحالی‌که اقتضای موضع یا تکلیف چنان نیست. امّا موقعی که قضیه برعکس است، یعنی بار زندگی عادی سنگینی دارد، هیچ‌چیزی وجود ندارد که به ما اجازه دهد تا از آن وضع نجات پیدا کنیم.

بنابراین؛ در اینجا دو امر متفاوتی وجود دارد که هر دو برابرند: تعصّب کورکورانه و تعبّد جاهلانه با تنگ‌نظری.

پس ما باید به آن حالتی برسیم که به مقتضای آن حالت محقّق شدن خیر اخلاقی- به معنای وسیع کلمه- وارد در توان ما می‌گردد، در آن صورت بر ما لازم است که راجع به اهمّیّت این اقتضا از خودمان بپرسیم که آیا این اقتضای حالت، تمام توان ما را می‌طلبد و یا این‌که حدّ مشخصی دارد که در آنجا متوقّف می‌شود، و هرگاه از آن حد تجاوز کند، تلاش تکلیف اصلی، لازمه کمال (مطابق آنچه در بررسی مراتب تلاش سازنده گفتیم) می‌گردد، و تنها این هم

---

(۱)- مزّمّل (۷۳) آیه ۶: مسلّما نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و بااستقامت‌تر است.

نیست بلکه اقتضای حاکم جای خودش را به نوعی از اجازه می‌دهد تا این‌که به حدّ تحریم می‌رسد؟

به راستی ما وقتی که بر این مسئله به دلیل پاره‌ای از نصوص حکم کنیم، در آن صورت تلاش و مبارزه باید هدفش رضای خدا باشد و خود را فراموش کند، و در آیات آخر سوره حج فرمان‌های ذیل را می‌خوانیم: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ» «۱»، و در سوره آل عمران: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» «۲» ولی آیات دیگری در قرآن فراوان و احادیثی زیاد در سنّت است که بر محور امکانات انسانی ماست، و قرآن کریم نخستین گام را در این راه، در این آیه کریمه برداشته است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» «۳» که اندازه‌ای برای عمل تعیین می‌کند، نه به آن نسبت که خداوند به مقتضای صفات خویش سزاوار آن است، بلکه نسبت به آنچه که مردم توان رسیدن به آن را دارند، بنابراین خدای متعال درعین‌حال مردم را ملزم می‌سازد که تمام نیروهایشان را در راه رسیدن به بالاترین جایگاه به کار گیرند.

بنابراین؛ آیا در این صورت اخلاق قرآنی به ما دستور می‌دهد که زندگیمان را نابود سازیم و به طریق ناروا آن را فدا کنیم؟

---

(۱)- حج (۲۲) آیه‌های ۷۷، ۷۸: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع کنید و سجده به جا آورید، و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید، و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید.

نباید فراموش کرد که کلمات صراع (ettul) و جهاد (tabmoc) در عربی و فرانسه از الفاظی هستند که بر جنس دلالت دارند و بر تلاش اخلاقی یا مادّی در تمام زمینه‌ها صادقند، علاوه بر آنکه سبک آیه هیچ اشاره‌ای به جنگ ندارد، پس معلوم می‌شود که این آیات پیش از مشروعیّت نظام جنگ نازل شده است. و واقعیّت آن است که این سوره در مجموع به مرحله اوّل پیش از هجرت مربوط نمی‌شود، بلکه شامل برخی از استثناهای مکّی نیز هست، طبق گفته ابن حزم در کتاب (ناسخ و منسوخ) خویش، البتّه آنچه را

که اندکی بر نیمه دومش می‌افزاید، مربوط به مکّه است. در این صورت این نص، حامل صـفتی ضروری است که به مناسبتی تلاش به معنـای عام را یادآوری می کنـد که مورد بحث ما در اینجاست، همان‌طور که پیامبر فرمود: «مجاهـد کسـی است که جهاد با نفس کند.» ر ک: ترمذی: ۴/ ۱۶۵، حدیث ۱۶۲۱؛ تفسیر قرطبی: ۱۲/ ۹۹؛ مسند الشهاب: ۱/ ۱۳۹، حدیث ۱۸۲؛ نوادر الأصول فی احادیث الرسول: ۲/ ۲۳۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۴/ ۲۰۶، حدیث ۶۶۲۹؛ تحفه احوذی: ۵/ ۲۰۶؛ فیض القدیر: ۶/ ۲۶۲؛ کشف الخفاء: ۲/ ۲۶۱، حدیث ۲۲۷۲.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن‌گونه که حقّ تقوا و پرهیزگاری است، از خدا بپرهیزید.

(۳)- تغابن (۶۴) آیه ۱۶: هر قدر توان دارید، از خدا بپرهیزید!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳۱

به راستی در اینجـا دو راه دیگری وجود دارد که حقیقتا و مجازا این مشـکل را روشن می‌سازد. قرآن کریم در این مورد می‌فرمایـد: «وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُمْ رَحِیماً» «۱»، و «وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ» «۲».

و اگر ما به برخی از احکام ویژه توجّه کنیم، می‌بینیم که اهمّیّت واضـحی به آن داده است که هرچه بیشتر با انسانیّت و عقل مطابقت داشته باشد. بنابراین؛ انتظار مرگ تلخ و یا اجبار نیست، و آن تنها چیزی است که مخالفت شرع در آن مورد جایز است، بلکه گاهی ما می‌بینیم، «۳» بیمـاری، پیری و ضـرورت‌هایی که عملیّات نظامی و رنـج‌های سـفر آنها را واجب و فرض می‌نمایـد، تمام این‌ها از جمله عواملی است که ممکن است نوعی از کاستن و یا مدّت‌دار کردن و یا تعدیل در ساختار عبادت دینی را فرض و لازم نماید.

و اینجـا مناسب است که ما معنی و هـدف اهتمام ورزیـدن قرآن کریم را نسـبت به تعـدیل یک تکلیف را به تبع موضـعی که به آن می‌انجامد، بیان کنیم.

و قبل از هر چیز توجّه داریم که آنچه در ارتباط با حالاتی است که در آن حالات تکلیف در

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۲۹: و خودکشی نکنید که خداوند به شما مهربان است.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۹۵: و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید.

(۳)- ر ک: فصـل اوّل، عنـوان فرعی دوم، بخش سـوم- خصـایص تکلیف اخلاقی- و ممکن است بعضـی مثال‌هـا را بر آن مطالب بیفزاییم، ماننـد معاف شـدن از حـج یا وظیفه سـربازی برای کسـی که توانایی انجام آنها را نـدارد، ماننـد وسـیله سواری یا توشه راه، دراین‌بـاره این آیه را بخوانیـد: «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا»- آل عمران/ ۹۷: و برای خـدا بر مردم اسـت که آهنگ خانه (او) کنند آنها که توانائی رفتن به سوی آن را دارند. و این آیه: «لَیْسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَی الْمَرْضی وَ لا عَلَی الَّذِینَ لا یَجِدُونَ ما یُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ وَ لا عَلَی الَّذِینَ إِذا ما أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لا أَجِدُ ما أَحْمِلُکُمْ عَلَیْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْیُنُهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلَّا یَجِدُوا ما یُنْفِقُونَ»- توبه/ ۹۱، ۹۲.

کسـانی که ضـعیف و نـاتوان هسـتند (بر اثر پیری و یـا نقص اعضـا همچون نابینـایی)، همچنین بیمـاران و آنهـا که وسـیله لازم برای شرکت در میدان جهاد در اختیار ندارند، بر آنها ایرادی نیست که در این برنامه واجب اسـلامی شرکت نکنند، این در صورتی است که آنها از هرگونه خیرخواهی مخلصانه درباره خـدا و پیامبرش دریغ ندارند. برای نیکوکاران هیچ راه ملامت و سـرزنش و مجازات و مؤاخذه وجود ندارد، خداوند غفور و رحیم است. همچنین بر آن گروه ایراد نیست که وقتی نزد تو آمدند که مرکبی برای شرکت در میـدان جهـاد در اختیارشـان بگـذاری، گفتی مرکبی در اختیـار نـدارم که شـما را بر آن سوار کنم. ناچار از نزد تو خارج شدنـد، درحالی که چشمانشان اشکبار بود و این اشک به خاطر اندوهی بود که از نداشتن وسیله برای انفاق در راه خدا سرچشمه می گرفت.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳۲

معرض تعدیل مورد نظر قرار می گیرد، یک استثناست، نه یک قانون، و آن از دو جهت استثناست: استثنایی بین همه وظایف، زیراکه اساسا به واجبات دینی مربوط می‌شود و هیچ ارتباطی به وظایف انسانی (محض) ندارد.

بنابراین؛ وظیفه امانتداری هزار شکل ندارد و هم‌چنین وفای به عهد و وظیفه احترام به زندگی فرد بی گناه و احترام به مالکیت و شرف افراد (صورت‌های مختلفی ندارد) ...

و این استثنایی می‌باشد در تطبیق با قانون که جز افراد ناتوان و بازداشت شده، معاف نیستند.

وانگهی؛ بعدها یادآور می‌شویم که حتّی در این محدوده مقیّد به تکلیف دینی، این حالات هیچ ارتباطی به ایمان قلبی ندارد، و جز در جنبه مادّی مشخّص از تکلیف با وجود محافظت کامل بر عنصر ذاتی، هیچ تأثیری ندارد.

مهم‌ترین مشقّت‌ها باعث نمی‌شود که مؤمن از ادای نماز معاف گردد، و به هیچ فردی که تاریخ حج را فراموش کرده باشد، هیچ بخششی نشده است. بنابراین؛ تعدیل حتّی در این محدوده نه به معنای باطل کردن و نه به معنای ساقط کردن تکلیف است.

و از درستی این سخن نمی‌توان چشم پوشید که قرآن و سنّت جز در این موارد تعدیل که نصوص ثبت کرده است و مواردی که ما حق نداریم آنها را تعمیم دهیم، قرآن و سنّت، روش کلّی را مقرّر کرده‌اند که عبارت از ضرورت قانونی است و در این آیه آمده است: «إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ» «۱»، و در تصوّر آنها این ضرورت در جهت گشایش و انسانی است، چنان‌که ما کوشش سرسختانه و زیان بخش فراوانی در زندگی معمولی و به‌خصوص در زمینه دینی داریم.

و در اینجا نصوص بسیاری داریم که پافشاری روی این طبع رحیمانه را در شرع قرآنی دارند.

آیا لازم است که ما در این اصرار شرع اسلام یک نوع تشویق به حدّ اعتدال در تلاش را ببینیم؟

به راستی که جدّا مفید است که ما روی این نعمت دقّت کنیم که قرآن از آن به موضوع

---

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۱۹: مگر در صورتی که ناچار شوید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳۳

رخصت یاد می کند. که به راستی تا آخرین مراحل زنهار و ترس چاره‌سازی کرده است، تا آنجا که ممکن است نظیر آن را نشنیده باشیم.

واقعیّت مطلب آن است که رخصت اسلامی تا آنجا پیش نمی‌رود که بگوید: «به تبع اقتضای مورد هر کاری را بکنید»! و نیز نمی گوید: «برای شما جایز و یا مباح است که چنین کنید.»، بلکه اگر ما از نزدیک آن را مورد دقّت و بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که ضرورت باعث لغو تکلیف نمی‌شود، بلکه تنها اثر مخالفت را از بین می‌برد و بس، و هروقت این مخالفت صورت بگیرد، خداوند از آن عفو و اغماض می‌فرماید: «وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «۱»، «فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «۲».

ولی آنچه قابل ملاحظه است، این است که همین روش قرآنی درحالی که اجازه تلاش را در حدّ نازلی می‌دهد، درعین‌حال شجاعت ما را برمی‌انگیزد تا جهت چیره شدن بر ضعف و سستی مقاومت کنیم؛ ما را پند می‌دهد که رنج‌های ناشی از این مقاومت را تحمّل نماییم و این که در شجاعت به نمونه‌ترین عمل تمسّک جوییم:

«وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَیْرٌ لَکُمْ» «۳»، «وَ أَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ» «۴».

این توجیه به سمت جایگاه کوشش، در حقیقت یک ضرورت است و قرآن در هر مناسبت تکرار آن را از خاطر نمی‌برد: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» «۵»، «وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «۶»

بنابراین؛ قرآن کریم به‌طور کلّی از میان دو مرحله خیر اخلاقی مختار می‌سازد تا بهترین و شریف‌ترین آنها را برگزینیم.

(۱)- نور (۲۴) آیه ۳۳: و هرکس آنها را بر آن کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد)، خداوند بعد از اکراه آنها آمرزنده و مهربان است.

(۲)- مائده (۵) آیه ۳: کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شوند، درحالی‌که تمایل به گناه ندارند، خوردن آنها بر ایشان حلال است، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

(۳)- نساء (۴) آیه ۲۵: خودداری کردن از ازدواج با کنیزان (تا آنجا که بتوانید آلوده به گناه نشوید)، به سود شماست.

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۸۴: روزه گرفتن برای شما بهتر است.

(۵)- احقاف (۴۶) آیه ۳۵: پس صبر کن، همان گونه که پیامبران اولو العزم صبر و شکیبایی کردند.

(۶)- شوری (۴۲) آیه ۴۳ و آل عمران آیه ۱۸۶: امّا کسانی که شکیبایی کنند، و طرف را مورد عفو قرار دهند، این از کارهای پرارزش است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳۴

بنابراین؛ کرم و بخشندگی شایسته‌تر از عدالت مدنی دقیق است و گذشت بهتر از انتقام و قصاص است.

خدای متعال می‌فرماید: «وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ» «۱»، و می‌گوید: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى «۲»، و «وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» «۳»

بنابراین؛ قرآن ما را به صرف کمترین تلاش دعوت نمی‌کند و برای ما نمی‌پسندد که در برابر نخستین مشقّت‌ها به زانو درآییم و عقب‌نشینی کنیم، «بلکه شعارش همواره: بکوشید، بردبار باشید، پافشاری کنید، کار نیک انجام دهید! است».

با این همه، قرآن تا حدّ افراط در این جهت‌سازی پیش نمی‌رود، بلکه در جلو تلاش خدمتگزار شدید ما دو حدّ تعیین می‌کند: یکی مادّی و دیگری اخلاقی، بنابراین جسمی که از بیماری رنج می‌برد، لازم نیست همان تلاشی را به کار ببرد که یک فرد سالم به کار می‌برد، این از یک سو.

و امّا از سوی دیگر، در برخی از حالاتی که پیش می‌آید و شخص برخی از شعائر را به خاطر شعائر دیگر نادیده می‌گیرد، باز هم آن تلاش لازم نیست، از جمله آیاتی که بر این مطلب دلالت دارد، این آیه است: «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ» «۴».

بنابراین؛ تلاش ما باید به‌طور عادلانه روی مجموع وظایفمان تقسیم گردد. و چون بدن ما خدمتگزار روح ماست، بنابراین نباید فرسوده گردد و یا در خدمت مثل اعلا در زمینه محدودی مستهلک شود تا آنجا که در زمینه‌های حیات اخروی ناتوان گردیم، سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از قول آن بزرگوار به ما آموخته است: «سحرخیز باش و بخواب! روزه بگیر، و افطار کن! زیراکه جسم

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۸۰: و (چنانچه قدرت پرداخت ندارند)، ببخشید برای شما بهتر است.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۳۷: عفو و گذشت شما (و پرداختن تمام مهر) به پرهیزگاری نزدیک‌تر است.

(۳)- نحل (۱۶) آیه ۱۲۶: ولی اگر شکیبایی پیشه کنید (و عفو و گذشت)، این کار برای شکیبایان بهتر است.

(۴)- مزّمّل (۷۳) آیه ۲۰: (خداوند) می‌داند به زودی گروهی از شما بیمار می‌شوند و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می‌روند و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می‌کنند، پس به اندازه‌ای که برای شما ممکن است، از آن (قرآن) تلاوت کنید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳۵

تو را بر تو حقّی است، و به یقین چشم تو را بر تو حقّی است، دیدارکننده تو را بر تو حقّی است و همسرت را بر تو حقّی است.» «۱»
و در حدیث دیگری آمده است که سلمان فارسی به ابو درداء می‌گوید: «همانا پروردگارت را بر تو حقّی است و روح و روانت را بر تو حقّی است و خانواده‌ات را بر تو حقّی است، بنابراین حقّ هر حق‌داری را به او بده! پس از این گفت‌وگو، ابو درداء خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید و این‌ها را خدمت آن حضرت عرض کرد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: سلمان راست گفته است». «۲»
و هم‌چنین رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در موارد زیادی، به تبع حالت موجود، به اعراض از دنیا نصیحت می‌کرد و یا دنیاخواهی را ملامت می‌فرمود و یا در عبادت، زیاده‌روی را نکوهش می‌کرد، مثل سحرخیزی طولانی و روزه‌داری مستمّر و از این قبیل، روزی در یکی از مسافرت‌هایش دید جمعیّتی از مردم در پیرامون مردی او را از تابش خورشید سایه می‌کردند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسید: این کیست؟ عرض کردند: مردی روزه‌دار است، فرمود: «روزه‌داری در سفر کار خوبی نیست». «۳» (یعنی در چنین سفر بامشقّت روزه درست نیست).
از ابن عبّاس نقل شده، می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مدینه به قصد مکّه بیرون شد و روزه گرفت تا به عسفان رسید، سپس آب خواست و آن را روی دستش بلند کرد تا مردم ببینند و روزه‌اش را افطار کرد تا به مکّه رسید و این اتّفاق در ماه رمضان بود، ابن عبّاس همیشه می‌گفت:

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۶۹۶، حدیث ۱۸۷۳، حدیث ۱۸۷۳ و ص ۶۹۷، حدیث ۱۸۷۴ و ۵/ ۲۲۷۲، حدیث ۵۷۸۳؛ صحیح ابن حبان: ۸/ ۳۳۷، حدیث ۳۵۷۱؛ سنن کبرا بیهقی: ۴/ ۲۹۹، حدیث ۸۲۵۷؛ سنن کبرا: ۲/ ۱۷۶، حدیث ۲۹۲۳؛ مسند احمد: ۲/ ۱۹۸؛ التّرغیب و التّرهیب: ۳/ ۲۵۰، حدیث ۳۹۰۴؛ فتح الباری: ۳/ ۳۹ و ۴/ ۲۱۷ و: ۱۰/ ۵۳۱، حدیث ۵۷۸۳؛ الطّبقات الکبری: ۴/ ۲۶۳؛ المحلی: ۷/ ۱۲.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۶۹۴، حدیث ۱۸۶۷ و ۵/ ۲۲۷۳، حدیث ۵۷۸۸؛ تفسیر ابن کثیر: ۳/ ۴۰۰؛ سیر اعلام النّبلاء: ۱/ ۵۴۲؛ صحیح ابن حبّان: ۲/ ۴۲؛ مسند ابی یعلی: ۲/ ۱۹۳؛ تاریخ واسط: ۱/ ۲۳۳؛ الاستیعاب: ۲/ ۶۳۷؛ سنن ترمذی: ۴/ ۶۰۸، حدیث ۲۴۱۳؛ صفوه الصّفوه: ۱/ ۳۵۶؛ نصب الرّایه: ۲/ ۴۶۵؛ نیل الأوطار: ۴/ ۳۴۶.

(۳)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۶۸۷، حدیث ۱۸۴۴؛ الانتصار: ص ۱۹۲؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۳/ ۳۸۰، حدیث ۱۵۵۶؛ فتح الباری: ۴/ ۱۸۳؛ النّاصریات: ص ۲۵۷؛ التّمهید ابن عبد البرّ: ۲/ ۱۷۲؛ الخلاف: ۱/ ۵۷۲؛ شرح نووی بر صحیح مسلم: ۷/ ۲۲۹؛ السّرائر: ۱/ ۳۹۳؛ شرح سنن ابن ماجه: ۱/ ۱۲۰، حدیث ۱۶۶۱؛ المعتبر: ۲/ ۶۴۵؛ لسان المیزان: ۳/ ۵۰، حدیث ۱۸۷؛ تهذیب التّهذیب: ۳/ ۳۸۹، حدیث ۷۸۸؛ تهذیب الکمال: ۲۴/ ۱۷۲، حدیث ۴۹۷۳؛ مختلف الشّیعه: ۳/ ۳۷۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳۶

«رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روزه گرفت و افطار کرد، پس هرکه بخواهد روزه بگیرد و هرکه بخواهد افطار کند.» «۱» ...
و مشابه این نیز- امّا در زمینه دیگری- چنین اتّفاق افتاده است، «انس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده است که آن حضرت پیرمردی را دید که به دو پسرش تکیه داده و راه می‌رود، پرسید: به این مرد چه شده است؟ گفتند: نذر کرده است که راه برود! «۲» فرمود: خداوند از این‌که این مرد خودش را عذاب دهد، بی‌نیاز است! و دستور داد سوار بر مرکب شود». «۳»
با این همه، خود این سنّت برای ما این مطلب را بیان می‌کند که از جمله عادت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن بود که تلاش زیاد همسانی برای نصیحت به دیگران جهت اعراض از راحت‌طلبی می‌کرد. به این ترتیب، هیچ شبی را مطلقا به‌طور کامل نخوابید و

احیانا در نمازش آن‌قدر در دل شب سرپا می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد و به یقین تمام شب را به‌خصوص دهه آخر رمضان بیدار می‌ماند و نماز می‌خواند و به اصحابش امر می‌کرد، آنها نیز همان کاری را بکنند که او می‌کند، از ابو سعید خدری نقل شده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در دهه وسط ماه رمضان اعتکاف می‌کرد، سالی اعتکاف کرد تا شب بیست و یکم که شد، یعنی آن شب که بامدادش از اعتکاف بیرون می‌شد، فرمود: «هرکه می‌خواهد با من اعتکاف کند، باید دهه آخر را اعتکاف کند.» «۴» و بسیاری از اوقات روزه را در خلال روزهای زیاد متوالی شبانه روز به هم وصل می‌کرد، و در آن باره از آن حضرت سؤال می‌شد (وقتی کاری را انجام می‌داد که دیگران را از انجام آن نهی می‌کرد.)،

---

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۶۸۷، حدیث ۱۸۴۶ و ۴/ ۱۵۵۹، حدیث ۴۰۲۹؛ صحیح مسلم: ۲/ ۷۸۵، حدیث ۱۱۱۳؛ صحیح ابن حبان: ۸/ ۳۳۱، حدیث ۳۵۶۶؛ سنن ابی داود: ۲/ ۳۱۶، حدیث ۲۴۰۴؛ مسند احمد: ۱/ ۲۹۱، حدیث ۲۶۵۲؛ المسند المستخرج علی صحیح المسلم: ۳/ ۱۹۳، حدیث ۲۵۲۳؛ التّمهید ابن عبد البرّ: ۲۲/ ۵۲؛ عون المعبود: ۷/ ۳۰.

(۲)- او می‌خواست پای پیاده تا مکّه برود.

(۳)- ر ک: ۶/ ۲۴۶۴، حدیث ۶۳۲۳؛ مسالک الافهام: ۱/ ۳۲۶؛ المنتقی ابن جارود: ۱/ ۲۲۶، حدیث ۹۳۹؛ مختلف الشیعه: ۸/ ۱۸۹؛ صحیح ابن حبان: ۱۰/ ۲۲۷، حدیث ۴۳۸۲؛ فتاوای ابن جنید: ص ۳۰۵؛ سنن ترمذی: ۴/ ۱۱۱، حدیث ۱۵۳۷؛ سنن ابی داود: ۳/ ۲۳۵، حدیث ۳۳۰۱؛ وسائل الشیعه: ۸/ ۶۱، حدیث ۸؛ سنن نسائی (گزیده): ۷/ ۳۰، حدیث ۳۸۵۲؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۳/ ۹۲، حدیث ۱۲۴۱۳؛ تتمة الحدائق الناضرة: ۲/ ۲۶۷.

(۴)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۷۱۳، حدیث ۱۹۲۳؛ منتهی المطلب: ۲/ ۶۳۱؛ صحیح ابن حبان: ۸/ ۴۳۰، حدیث ۳۶۷۳؛ سنن ابی داود: ۲/ ۵۲، حدیث ۱۳۸۲؛ السّنن الکبری: ۲/ ۲۶۹، حدیث ۳۳۸۷؛ الموطأ مالک: ۱/ ۳۱۹، حدیث ۶۹۲؛ المحلی: ۵/ ۱۷۹

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳۷

می‌فرمود: «آیا من بنده سپاسگزاری نباشم؟» «۱»، یا چنان‌که در حدیث دیگری آمده است، می‌فرمود: «در روزه‌داری، شب و روز را به هم وصل نکنید!»، گفتند: شما که وصل می‌کنید! فرمود:

«من مثل شما نیستم، همانا من خوابیدم، پروردگارم مرا خوراند و سیرابم کرد.» «۲»

و اینجاست که صفت نسبی بودن تلاش و کوشش پسندیده را می‌فهمیم، بدین حساب این نه تنها نیروی مادّی است که بهره مردم در آن یکسان نیست، بلکه توان اخلاقی نیز همین طور است، بنابراین آنچه که نسبت روح آدمی محبّت و خوف خدا و امید به او باشد، سایر رنج‌ها و مشقّت‌هایی را که بر او عارض می‌شوند، احساس نمی‌کند و یا حدّ اقل ناراحتی را دارد، امّا در هر حال کم‌زیان‌تر است. به راستی که این حالات شادی را به دل و خوشبختی را به شخص مخلص جلب می‌کند، و از این‌رو توده مسلمانان صدر اسلام این روح فداکاری کریمانه را از خود بروز دادند و هیچ‌کس نیز منکر آثار و نتایج آنها نیست. به یقین قرآن کریم به عمل راه‌گشای صهیب اشاره دارد، می‌فرماید: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» «۳».

توضیح این‌که موقعی که مشرکان در تعقیب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحابش بودند، آنها که

---

(۱)- صحیح بخاری: ۱/ ۳۸۰، حدیث ۱۰۷۸، ۴/ ۱۸۳۰، حدیث ۴۵۵۶ و ۵/ ۲۳۷۵، حدیث ۶۱۰۶؛ زبدة البیان: ص ۱۳۹؛ مسند احمد: ۴/ ۲۵۵؛ مفتاح الفلاح: ص ۹؛ المعجم الأوسط: ۲/ ۳۳۶، حدیث ۲۱۵۴؛ مجمع الزوائد: ۲/ ۲۷۱؛ سنن ترمذی:

۲/ ۲۶۸، حدیث ۴۱۲؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۹، حدیث ۳۱۱؛ صحیح مسلم: ۴/ ۲۱۷۱، حدیث ۲۸۱۹ و ۴/ ۲۱۷۲، حدیث ۲۸۲۰ و تفسیر قرطبی: ۴/ ۲۱۰؛ سنن کبرای بیهقی: ۷/ ۳۹، حدیث ۱۳۰۵۲؛ مسند ابی عوانه: ۱/ ۱۷۴.

(۲)- ر ك: صحیح بخاری: ۶/ ۲۶۶۱، حدیث ۶۸۶۹؛ المبسوط سیوطی: ۴/ ۱۵۳؛ صحیح مسلم: ۲/ ۷۷۴، حدیث ۱۱۰۲؛ صحیح ابن حبان: ۱۴/ ۳۲۴، حدیث ۶۴۱۳؛ الخرائج و الجرائح: ۲/ ۹۰۵؛ سنن دارمی: ۲/ ۱۴، حدیث ۱۷۰۳؛ السّنن الکبری:

۲/ ۲۴۲، حدیث ۳۲۶۴؛ بحار الانوار: ۱۷/ ۳۵۰؛ الموطاء: ۱/ ۳۰۱، حدیث ۶۶۸؛ المصنّف ابن ابی شیبه: ۲/ ۳۳۰، حدیث ۹۵۸۵؛ المصنّف عبد الرزاق: ۴/ ۲۶۷، حدیث ۷۷۵۳؛ مسند احمد: ۲/ ۳۳، حدیث ۴۷۵۲.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۰۷: از میان مردم کسانی هستند که جان خود را در برابر خشنودی خدا می‌فروشند (و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است).

بعضی در شأن نزول این آیه ادّعای اجماع فریقین را کرده‌اند که درباره فداکاری علی علیه السّلام در لیلة المبیت موقع هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است از علمای عامّه: فخر رازی در تفسیر کبیر، نیشابور، ابو نعیم در نزول آیات، احمد در مسند، سمعانی در فضایل، غزّالی در احیاء العلوم، ثعلبی در تفسیر خود پس از نقل ماجرای شب هجرت و خوابیدن علی علیه السّلام در بستر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌نویسد: خداوند مباهات کرد بر ملائکه به این عمل علی علیه السّلام. برای شرح مفصّل و مستند این مطالب به کتاب احقاق، ج ۳/ ۲۳- ۴۵ مراجعه شود. که خود یکی از بزرگ‌ترین فضایل علی علیه السّلام است و در اکثر منابع آمد است.- م.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳۸

می‌خواستند با آن حضرت هجرت کنند، صهیب به جانب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حرکت کرد و جمعی از مشرکان او را دنبال کردند و او از مرکبش پیاده شد و هرچه در جعبه تیرش داشت، بیرون ریخت و کمان به دست گرفت، سپس گفت: ای توده قریش! شما خوب می‌دانید که من از بهترین تیراندازان شما هستم و به خدا سوگند که دست شما به من نخواهد رسید، مگر این‌که هرچه تیر در جعبه دارم، تیراندازی کنم و آن‌گاه با شمشیرم آنچه توان در دستم مانده، بزنم و در نهایت هر کاری که می‌خواهید بکنید. گفتند: ما را به خانه‌ات راهنمایی کن و هرچه در مکّه داری، مال ما باشد تا ما دست از تو برداریم، و پیمان بستند که اگر خانه‌اش را به آنها نشان دهد، او را ترک کنند، و او نیز این کار را کرد. بدیهی است که اقتضای تکلیف این نبود که او انجام داد، ولی آن فداکاریی بود که قران در آیات شریفه خود ثبت کرده و همان فداکاری که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را ستوده است، موقعی که صهیب به مدینه رسید، پیامبر فرمود: «ابو یحیی، آن معامله سود داد، آن معامله سود داد!» «۱»

و شاید ما با داستان دو برادر زخم‌خورده جنگ احد آشنا باشیم، یکی از آن‌ها داستان را نقل می‌کند که من با برادرم در احد خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودیم و هر دو مجروح برگشتیم، وقتی که مؤذّن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اعلام کرد که در پی دشمن بیرون روید، من به برادرم یا او به من گفت: آیا ما جنگ به همراه رسول خدا را از دست بدهیم؟ به خدا سوگند ما مرکبی نداریم که سوار شویم و ما سخت مجروحیم. با این همه با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیرون شدیم و زخم من کمتر از او بود، پس هرگاه او مانده می‌شد، من یک نوبت او را پشت می‌کردم و یک نوبت پیاده می‌رفت تا به آنجا رسیدیم که مسلمانان رسیدند. «۲»

و لحظه دیگری پرمحتوا و با هدف عالی در روایتی از جندع بن ضمره نقل شده است که وی پیرمرد بود و سنّ زیادی داشت، وقتی که دستور هجرت رسید و کار برایشان سخت شد، با وجود علم ایشان بر این‌که در دین حرجی و تکلیف ما لا یطاق نیست، به پسرانش گفت: من راه چاره‌ای

---

(۱)- ر ك: اسباب النّزول واحدی، ص ۳۹، چاپ حلبی، و نیز به تفسیر در المنثور سیوطی: ۱/ ۲۴۰ و تفسیر قرطبی: ۳/ ۲۰ و ۸/ ۲۶۷؛ تفسیر طبری: ۲/ ۳۲۱؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۲۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳/ ۴۵۰، حدیث ۵۷۰۰؛ صفوة الصّفوة: ۱/ ۴۳۱؛ المعجم

الکبیر: ۸/ ۳۶، حدیث ۳۷۰۷؛ السّیرة النّبویه: ۲/ ۲۲۴.

(۲)- ر ک: تفسیر طبری: ۴/ ۱۷۶؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۴۳۰؛ تاریخ طبری: ۲/ ۷۵؛ السّیرة النّبویه: ۲/ ۵۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۳۹

می‌بینم، بنابراین معذور نیستم، مرا روی تخته‌ای حمل کنید، او را حمل کردند تا تنعیم که رسید، فوت کرد، درحالی‌که او دست راستش را به نشانه بیعت به دست چپش می‌زد و می‌گفت:

این برای تو و این مال رسول تو! «۱» (یعنی دست راستش را بیعت‌کننده و دست چپش را بیعت‌شونده و دست رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرض می‌کرد).

در این صورت؛ سفارش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به افراد ناتوان برای صرف تمام نیرویشان چیزی جز رحمت و دلسوزی به ایشان نبود، وی می‌خواست که نیروی هدررفته و کوشش ضایع و زیان بخش خود را جبران کنند. و هدف آن حضرت این بود که خطاها و خلاف‌هایی نزد آنها از رفتارهای افراطی وجود داشته است، تلافی و اصلاح نماید، از قبیل پیش افتادن و عقب ماندن از شریعت، موشکافی عمل و ترک عمل، و عدم توازن یا سهل‌انگاری در وظایف دیگری که کم اهمّیّت‌تر نیست. و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هدفش آن بود که از تکلّف و روش‌های متجاوز از حد برحذر دارد که قبل از هر چیز خود آن حضرت از آن ناراضی بود و پروردگارش مأمور ساخته بود که بگوید:

«وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ» «۲».

جز این‌که رحمتی را که در برابر مردم ابراز می‌داشت، از نظر آن حضرت و از دیدگاه کسانی که می‌خواستند و می‌توانستند از آن حضرت پیروی کنند، منافاتی با تعهّد روشنی نسبت به خودشان نداشت که دلیرانه‌ترین تلاش را صرف کنند، ولی درعین‌حال عاقلانه‌ترین و موافق‌ترین تلاش باشد.

و خلاصه سخن آنکه ما اینجا مقابل ترکیبی که شدّت و لطف و نرمش درهم آمیخته‌اند، قرار داریم، امّا با این‌که این فقه قرآنی در این مسئله است، ما راست‌تر از این راهی نمی‌بینیم که پیشاپیش این فقه، شاهدی از خود قرآن بیاوریم که این دو طرز تفکّر را در یک آیه گرد آورده است: خدای تعالی می‌فرماید: «وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» «۳»

---

(۱)- مؤلّف خلاصه هر دو داستان را از قول شاطبی در الموافقات: ۳/ ۲۵۴، نقل کرده بود که ما عین عبارت هر دو مورد از همان مرجع را نقل کردیم- (مترجم عربی).

(۲)- ص (۳۸) آیه ۸۶: و من از متکلّفین نیستم.

(۳)- حج (۲۲) آیه ۷۸: و در راه خدا جهاد کنید و حقّ جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، او کار سنگین و شاقّی در دین (اسلام) بر شما نگذارده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۰

و همچنین به زبان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تعبیرات مشابهی ایراد شده است، و واقعیّت آن است که همواره آن حضرت مقرّر می‌فرمود که مهم‌ترین نشانه‌های نظام اسلامی آن است که هر دو صفت را باهم در یک زمان ضمیمه کنند: این «متین» است و آن «آسان» است، در این فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمده است: «به راستی که این دین، استوار و متین است، پس با رفق و مدارا در آن فروروید و کنجکاوی کنید.» «۱» و «هرگز کسی دین را سخت نگرفت، مگر این‌که مغلوب واقع شد، بنابراین به راه صواب بروید! تندروی نکنید و خوش‌بین باشید!» «۲»

آیا ممکن است که ما خط و روشی را ترسیم کنیم که بتواند مضمون این معنای مرکّب از تلاش مهم و معتدل را تعریف کند؟ ... هرگاه منظور ما از تعریف شکل ریاضـی درست آن هم به صورت فراگیر باشد، بایستی این تعریف را از یک جهت خاصّی مطرح کنیم، چه به آن شیء مورد تعریف از بیرون نگاه کنیم و یا از درون. و تردیدی نیست که ما می‌توانیم به‌طور کلّی این حرف را بزنیم که جدلی بودن دو عنصـری که اندیشه مورد نظر تعریف از آنها فراهم می‌آید، باید آن‌ها را به حدّ وسـطی بین «خمود» و «سرکشی» برسانـد. جز این‌که این تعیین حـدّ وسط امکان ندارد که در شـکل نقطه هندسـی قابل تخیّل و تصوّر باشد که از دو طرف به مسافت همسانی فاصـله داشـته باشد، توضیح این‌که اختلاف موجود در شرایط فردی و آنچه از هزاران وضع نتیجه‌گیری می‌شود، که بر آنها سیطره نـداریم، برعکس؛ ایجـاب می‌کنـد تـا مقیاس عمومی را در منطقه مرکزی تجسّم بخشـیم که این منطقه بین دو قطب از منطقه دیگری عبور کند، که هر دو یک‌بار به این‌سو و بار دیگر به سویی دیگر مایل گردد و به همین صورت مشتمل بر درجات بی‌نهایتی می‌باشند.

برای این‌که این منطقه مرکزی را تعریف کنیم، هیچ راهی برای بیننده نیست، جز آنکه به

---

(۱)- ر ک: مسند احمد: ۳/ ۱۹۸، حدیث ۱۳۰۷۴؛ الکافی: ۲/ ۸۷؛ الأحادیث المختاره: ۶/ ۱۲۰، حدیث ۲۱۱۵؛ مجمع الزّوائد: ۱/ ۶۲؛ المجازات النّبویّه: ص ۲۶۰؛ سنن کبرای بیهقی: ۳/ ۱۸، حدیث ۴۵۲۰ و ۴۵۲۱؛ شرح اصول کافی: ۱/ ۲۷۶؛ مسند الشّهاب: ۲/ ۱۸۴، حدیث ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷؛ منیة المرید: ص ۲۰۰، شعب الایمان: ۳/ ۴۰۲، حدیث ۳۸۸۵، و ۳۸۸۶؛ بحار الانوار: ۶۸/ ۲۱۲؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۱/ ۲۳۵، حدیث ۹۰۰؛ صفوة الصفوه: ۱/ ۲۰۸.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۳/ ۱۹۹، سعد السّعود ابن طاووس: ص ۵۲؛ صحیح ابن حبان: ۲/ ۶۳، حدیث ۳۵۱؛ عوالی اللئالی: ۱/ ۶۹؛ سنن کبرای بیهقی: ۳/ ۱۸، حدیث ۴۵۱۸؛ بحار الانوار: ۷۴/ ۴۰؛ سنن نسائی (گزیده): ۸/ ۱۲۲؛ مسند الشهاب: ۲/ ۱۴۰، حدیث ۹۷۶؛ التّمهید ابن عبد البر: ۵/ ۱۲۱؛ کشف الخفاء: ۲/ ۳۷۶، حدیث ۲۶۴۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۱

ذوق عمومی کلّی و به انـدازه‌گیری تقریبی اوّلیه به تبع تجربه‌هـای روزمره اعتمـاد کنـد. و واقعیّت این است که ما می‌دانیم چه وقت قـدرت و توانمـان ضـعیف می‌شود و به خمود نزدیک می‌گردد و چه وقت بیش از حـد، پرتوان و داغ می‌شود، پس تلاش معقول را بین این دو درجه متفاوت قرار می‌دهیم.

و از اینجا می‌فهمیم که قرآن کریم به این مقیاس کلّی پای‌بند است و پندهایش را متوجّه مردم می‌سازد و از این‌رو، سـرما و گرما، و عرق کردن و رنج و زحمت و تشـنگی و گرسنگی و نظایر این‌ها از سختی‌هایی که مانع از انجام اعمالمان نیست؛ هیچ‌کدام از این‌ها در نظر قرآن شایسـتگی آن را ندارد که ما را از صرف تمام نیروهایمان برای انجام تکلیف اخلاقیمان باز بدارد. و همچنان که احیانا تلـاش نسبی را به کار می‌بریم تا نیاز افرادی را که عزیز می‌داریم، برآورده سازیم و تکفّل آنها را می‌نماییم، هم‌چنین سـزاوار اسـت که بیشتر از آن به خاطر تکلیف واجبی که ضـرورت بیشتری دارد، تحمّل کنیم و بیشترین فداکاری را در راه آن پذیرا باشیم: «انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالًا وَ جاهِـدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِـکُمْ فِی سَبِیـلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «۱»، «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَـدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ کَرِهُوا أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ» «۲» و به‌رغم کمبودی که این تعیین حـدود ظاهری در این تعریف خارجی دارد، از یک امتیاز دوگانه و مرکّبی نیز برخوردار است و آن این است که با روش قرآنی مطابقت دارد و درعین‌حال به مطالب اساسی اخلاقی پاسخ مثبت می‌دهد.

و در ارتبـاط بـا قرآن ملاـحظه می‌کنیم که در تمـام مـواردی که قرآن در آن مـوارد راجع به این عوامـل معاف‌کننـده، از این یـا آن احساس سخن می‌گوید، به‌جز الفاظ شایع و رایج در عموم

(۱)- توبه (۹) آیه ۴۱: همگی به سوی میدان جهاد حرکت کنید، خواه سبک‌بار باشید یا سنگین‌بار، در راه خدا با اموال و جان‌ها جهاد کنید! این به نفع شماست، اگر بدانید.

(۲)- توبه (۹) آیه ۸۱: آنها که در (تبوک) از شرکت در جهاد تخلّف جستند و با عذرهای واهی در خانه‌های خود نشستند (و به گمان خود سلامت را بر میدان جنگ ترجیح دادند)، از این عملی که بر ضدّ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرتکب شدند، خوشحالند، و از این‌که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کنند (و به افتخارات بزرگ مجاهدان نائل گردند)، کراهت داشتند، و گفتند: در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان جنگ حرکت نکنید. به آنها بگو! آتش سوزان جهنّم از این هم گرم‌تر و سوزان‌تر است، اگر بفهمید!

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۲

جنس مانند: «بیماران» و «مسافران» را به کار نمی‌برد. بنابراین؛ قرآن کریم به همان معنای نزدیکی بسنده می‌کند که توده مردم از سختی و دشواری در چنین موردی می‌فهمند، مطلقا نگفته کدام درجه از بیماری و چه مسافت و یا مدّتی در سفر. و از این‌رو گاهی نظرات فقها نسبت به آخرین حد- موقعی که می‌خواهند کم‌ترین مقدار مسافتی را که مسافر طی می‌کند تا مسافر شمرده شود- مختلف است، بعضی از آنها صدها فرسخ و بعضی دهها و بعضی دیگر مقداری از آن را آخرین حد می‌دانند. جز این‌که محدود نساختن به این شکل، جهت نجات آزادی وجدان اخلاقی درعین‌حال لازم بوده و به این طریقی که قرآن در تعبیر خود به وضوح و ملایمت استفاده کرده، توانسته است چارچوب همسانی را برای ساختن این حدّ متوسط اخلاقی مشترک بین همه اعضای جامعه ایجاد کند، ولی چارچوبی غنی و رنگارنگ، که ممکن است در درون آن درجات فراوانی از ارزش اخلاقی را بیابیم.

و در این چارچوب هر فردی آن را به کار برد با نشاطش می‌خوانند، تا خودش را در درجه مناسب بالایی در سلسله مراتب ارزش‌ها به تبع توان مادّی و آرمان‌ها و اهداف اخلاقی‌ای که دارد قرار دهد. و بدین وسیله معنای این حدیث صحیح روشن می‌گردد که می‌گوید: «صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با آن حضرت مسافرت می‌کردند، روزه‌دار به روزه‌خوار و روزه‌خوار به روزه‌دار هیچ ایرادی نمی‌گرفت.» «۱»

و قرآن کریم تنها به وجدان انسانی تکیه نمی‌کند، درحالی‌که از تعیین شرایط برای این، یا آن رخصت غافل بماند، بلکه به صراحت در تعریف برخی از وظایف خانوادگی و اجتماعی ما به وجدان انسانی رجوع می‌کند که آنها را از جنبه کمّی نامحدود گذاشته و تنها به این‌که باید آنها را در شکل و صورت انسانی انجام داد، بسنده می‌کند و آن شکل انسانی را به اجمال در کلمه «معروف» به کار می‌برد: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» «۲»، «وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ

(۱)- ر ک: صحیح بخاری: ۲/ ۶۸۷، حدیث ۱۸۴۵؛ تذکرة الفقهاء: ۶/ ۱۵۴؛ المسند المستخرج علی صحیح الامام مسلم: ۳/ ۱۹۵، حدیث ۲۵۲۸؛ مشارق الشّموس محقّق خوانساری: ص ۳۶۸؛ سنن ترمذی: ۳/ ۹۲، حدیث ۷۱۳؛ مجمع الزّوائد: ۳/ ۱۵۹؛ سنن ترمذی (برگزیده): ۴/ ۱۸۸، حدیث ۲۳۰۹؛ المسائل الفقهیّه سیّد شرف الدین: ص ۵۳؛ مسند احمد: ۳/ ۷۴، حدیث ۱۱۷۲۳؛ المعجم الکبیر: ۳/ ۱۶۱، حدیث ۲۹۹۷؛ حاشیه سندی: ۴۰/ ۱۹۴، حدیث ۲۳۱۲.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۲۸: و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنها است حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۳

بِالْمَعْرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها» «۱»، «وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ» «۲»، بلکه قرآن کریم بیشتر اوقات اندیشه‌های نیک و بد را تحت عنوان «معروف و منکر» قرار می‌دهد.

جز این‌که مقیاس حقیقی تفکّر مرکّبی که در اینجا مورد بحث ماست، امکان تحقّق ندارد، مگر از درون آنجا که باید به سنجیدن هرکدام از ما به خودمان واگذار شود، و این بدان معنا نیست که هرکدام از ما یک‌باره مقیاس خودش را تعیین می‌کند، بلکه می‌بایست این مقیاس متنوّع باشد تا در برابر هر تجربه‌ای بین ارزش توان مجاز ما و اهمیّت مشکلاتمان مقیاسی باشد، بدون این‌که از جنبه توافق مجموع تکلیف‌هایمان غافل بمانیم.

البتّه بدون تردید گاهی سخن از این می‌رود که انسان را یک میل پنهانی در رهایی از وظیفه رهبری می‌کند و از این روی‌کرد در قاعده عمومی استفاده می‌کند تا آن را با حالت‌های نزدیک نسبت به خود طبیعت ظاهری تطبیق دهد و در این حالت ما ظاهرها را نجات می‌دهیم، بدون این‌که به حقّ خودش، بمانند این دخل و تصرّف نائل گردد.

از بدیهیّات است که نمی‌شود از اخلاق سخن گفت، مگر به مقداری که شخص با خودش صداقت دارد و این همان خویشتن‌داری است که قرآن کریم همواره به گوش ما می‌رساند: «فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «۳»، «لَیْسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَی الْمَرْضی وَ لا عَلَی الَّذِینَ لا یَجِدُونَ ما یُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ» «۴».

و از نظر اصولی بطلان هر نوع بهانه‌ای را که ریشه‌ای در صداقت ندارد، اثبات می‌کند.

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۳۳: و بر آن کسی که فرزند برای او متولّد شده (پدر) لازم است، خوراک و پوشاک مادران را به‌طور شایسته بپردازد، هیچ‌کس موظّف نیست بیش از مقدار توانایی خود را انجام دهد.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۳۶: در چنین حالی باید آنها را (با هدیه مناسبی) بهره‌مند سازید؛ بر آن کسی که توانائی دارد، به اندازه توانایی‌اش و بر آن کس که تنگدست است، به اندازه خودش هدیه شایسته‌ای لازم است.

(۳)- مائده (۵) آیه ۳: کسانی به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شوند، درحالی‌که تمایل به گناه نداشته باشند، خوردن آن بر آنها حلال است، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

(۴)- توبه (۹) آیه ۹۱: کسانی که ضعیف و ناتوان هستند (بر اثر پیری و یا نقص اعضاء) همچنین بیماران و آنها که وسیله لازم برای شرکت در میدان جهاد را در اختیار ندارند، بر آنها ایرادی نیست که در این برنامه واجب اسلامی شرکت نکنند، این در صورتی است که آنها از هرگونه خیرخواهی مخلصانه درباره خدا و پیامبرش دریغ ندارند.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۴

«بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ وَ لَوْ أَلْقی مَعاذِیرَهُ» «۱»

و نیز قرآن کریم سخن از خودداری انسان از تلاش می‌گوید، پیش از آنکه در عمل به یکی از مشکلات برخورد کند؛ نه با سوء نیّت، بلکه به نوعی از سهل‌انگاری و بی‌توجّهی. به این ترتیب که وی ابتدا تصوّر می‌کند که به مشکلاتی برخورد خواهد کرد و با خود می‌گوید: هرگز این کار را نمی‌کنم، مریض می‌شوم! و هرگز این کار را نمی‌کنم، مردم به من خرده می‌گیرند! و هرگز چیزی به مستمندان نمی‌دهم!

من فردا به یقین خودم فقیر می‌شوم! درحالی‌که تمام این‌ها بیشتر اوقات چیزی جز اوهام محض نیست، و یا به اصطلاح قرآن کریم افکار شیطانی است، خدای متعال می‌فرماید: «الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا» «۲».

هرگز ... بنابراین؛ نباید عقب‌گرد کنیم، مگر در برابر یک امر محالی که جلو چشممان باشد و یا دست‌کم آن را به تجربه به‌طور کامل بشناسیم.

باید همیشه با اراده بندگی و طاعت کار را آغاز کنیم و شروع به عمل کنیم تا آنجا که کاری، مشقّت زیاد داشتنش برای ما واضح باشد: «وَ لَوْ أَنَّا کَتَبْنا عَلَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیارِکُمْ ما فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِیلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ لَکانَ خَیْراً

لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً» «۳»

البتّه گـاهی به بن‌بستی می‌رسیم که تصوّر گذشتن و عبور از آنجا را نـداریم، ولی خداونـد خروج از آن را ساده می‌کنـد و تجربه شخصـیّت‌های بزرگ بهـترین دلیـل بر ایـن مطلب اسـت، و مـا را همین‌قـدر کـافی است که داسـتان حضـرت ابراهیم علیه السّـلام و فرزندش اسماعیل علیه السّلام را به خاطر آوریم:

«فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» «۴»، و یا جریان مادر موسی علیه السّلام: «وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ

---

(۱)- قیامت (۷۵) آیه ۱۴ و ۱۵: بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، هرچند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۶۸: شیطان (به هنگام انفاق) به شما وعده فقر و تهی‌دستی می‌دهد و او شما را وادار به معصیت و گناه می‌کند، ولی خداوند به شما وعده آمرزش و فزونی می‌دهد.

(۳)- نساء (۴) آیه ۶۶: مسـلّما اگر به آنها دسـتور می‌دادیم که یکـدیگر را بکشـید و یا از وطن و خانه خود خارج شویـد، تنها عدّه کمی از آنها آن را انجام می‌دادنـد. اگر آنها انـدرزهای خدا و پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم را بپذیرند، هم به سودشان است و هم باعث تقویت ایمان آنهاست.

(۴)- صافّات (۳۷) آیـه ۱۰۳- ۱۰۷: هنگـامی کـه هر دو تسـلیم شدنـد و ابراهیـم جبین او را بر خـاک نهـاد، او را نـدا دادیم که ای ابراهیم!-

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۵

فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لا تَخافِي وَ لا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» «۱». و این حـال همه کسانی است که در برابر اراده خدای تبارک و تعالی سر تسلیم فرود آورده‌اند: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ» «۲»، «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً» «۳».

و در نهایت سـخن؛ از این می‌گوید که شـخص- درحالی‌که به واجبات اساسی خود عمل می‌کند و گناهان زشت را ترک می‌کند- به این سطح پایین یک فرد پاک بسنده می‌کند، و معنای این سخن آن است که بی‌تردید او شروع به تثبیت هدف بالای خود در حدّ درجه متوسّـطی کرده است که این درجه نهـایت چیزی است که یـک تلاش معتـدل به آنجا می‌رسـد، و این یک اشـتباهی است که هدف با عمل باهم مخلوط شده است!

به راستی که میـانه‌روی در عمـل را امکان انجام دادن و رسـیدن به آن نیست، مگر براساس نیّتی که از ارزش بالا و بالاترین درجات کمال برخوردار باشـد. و هر انـدازه‌ای که از این سـطح پایین‌تر بیاید، به یقین انعکاساتی روی اراده، ایسـتایی، و تناقض، و بسـندگی خواهد داشت.

آیات قرآنی که به ما دسـتور می‌دهد تا مجاهده جانانه‌ای را در راه خدای سـبحان داشـته باشیم: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» «۴»، «وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ» «۵»، بدون توجّه به امکانات ما، هیچ معنای انسانی دیگری برای این آیات وجود ندارد. بنابراین؛ درعین‌حالی که این تلاش بالاترین هدف را برای ما تعیین می‌کند و درحالی‌که آرمان‌های اخلاقی ما را تا بی‌نهایت می‌ستاید، در

- آن رؤیـا را تحقّق بخشیدی! مـا این‌گونه نیکوکـاران را جزا می‌دهیم، این مسـلّما همان امتحان آشـکار است، و ما ذبـح عظیمی را فدای او کردیم.

(۱)- قصص (۲۸) آیه ۷ و ۸: مـا به مـادر موسـی وحی فرسـتادیم (و به او الهـام کردیم) که موسـی را شـیر بـده و هنگامی که بر او

ترسیدی، او را در دریا افکن! و ترس و اندوهی به خود راه مده! چرا که ما قطعا او را به تو بازمی گردانیم و او را از رسولان خود قرار می‌دهیم.

(۲)- طلاق (۶۵) آیه ۲ و ۳: و هرکس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند، خداوند برای او راه نجاتی قرار می‌دهد (و مشکلات زندگی او را حل می کند) و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌رساند.

(۳)- انشراح (۹۴) آیه‌های ۵، ۶: به یقین با (هر) سختی آسانی است، مسلّما با هر سختی آسانی است.

(۴)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۲: آن‌گونه که حقّ تقوا و پرهیزگاری است، از خدا بپرهیزید.

(۵)- حج (۲۲) آیه ۷۸: و در راه خدا جهاد کنید و حقّ جهادش را ادا نمایید.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۶

واقع می‌خواهد تلاش‌های ما را تا بالاترین درجه ممکن از شدّت و استحکام برخوردار سازد و البتّه ما دیدیم که قرآن کریم تا چه اندازه مردم را به انجام کارهای بهتر وادار می کرد و هم‌چنین تشویق می‌نمود تا در رسیدن به مراتب بالاتر بر یکدیگر سبقت بگیرند. و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کلید ترقّی را به ما مرحمت کرده و آن را برای بازگشایی این مقام والا- به حرکت درمی‌آورد. بنابراین؛ آن حضرت درحالی‌که ما را در زمینه اشیاء مادّی فرمان می‌دهد که به آنچه خداوند نصیب ما کرده، قانع باشیم و همواره به برادرانی که پایین‌تر از ما هستند، نگاه کنیم، در زمینه اخلاقی به ما توصیه می کند تا به کسانی که بالاتر از ما هستند، نگاه کنیم و بخواهیم از آنها پیروی کنیم. و در این‌باره می‌فرماید: «دو خصلت است که در هرکه باشد، خداوند او را شکرگذار و بردبار قرار دهد و هرکه این دو خصلت در او نباشد، خداوند او را شاکر و صابر مقرّر نفرماید. هرکه در دینش به بالاتر از خودش نگاه کند و از او پیروی کند و در دنیایش به پایین‌دست خودش بنگرد و خدا را به خاطر لطفی که بر او کرده، سپاس گوید: خداوند او را شاکر و صابر مقرّر کند و هرکه در دینش به پایین‌تر از خودش و در دنیایش به بالاتر از خودش نگاه کند و بر آنچه ندارد تأسّف بخورد، خداوند او را شاکر و صابر مقرّر نفرماید.» «۱»

خاتمه بحث [رابطه مشقت و تلاش

اکنون که حقیقت تلاش مطلوب و پسندیده را از نظر قرآن فهمیدیم و دانستیم که تلاش عبارت است از نشاط اخلاقی و مادّی که برای خدمت به انجام وظیفه مسخّر گردد و نسبت به آن مقایسه شود.

بنابراین هر آنچه با مشقّت همراه باشد، رابطه‌ای با تلاش مطلوب ندارد، وانگهی تلاش مطلوب علاوه بر این، نشاط دیدنی است و از دو جنبه به روشنی قابل رؤیت است: زیرا نگرش‌های تلاش مطلوب تنها متوجّه زمینه‌های آماده نیست تا آنها را با آگاهی به کار ببندد، بلکه در همان حال در یک نگرش واحد مشتمل بر علاقه‌های متفاوتی است. از طرفی با پروردگارش و با همه مردم، و از سویی با خودش تا این‌که بین همه این‌ها عادلانه تقسیم شود و

---

(۱)- ر ک: سنن ترمذی: ۴/ ۶۵۵، حدیث ۲۵۱۲؛ مسند شامیّن: ۲/ ۳۰۳، حدیث ۱۳۸۸؛ شعب الإیمان: ۴/ ۱۳۷، حدیث ۴۵۷۵؛ الزّهد ابن مبارک: ۱/ ۵۰، حدیث ۱۸۰؛ کشف الخفاء: ۲/ ۳۷۳، حدیث ۲۶۳۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۷

به تکلیف‌های مختلف اقدام نماید.

و در نهایت تلاش مطلوب تلاشی است برجسته، آگاه از سرانجام کارها، بنابراین در حقیقت نمی‌خواهد پایان یابد و در زمان مستهلک شود، و بی‌نتیجه و بدون فردای آینده باشد، بلکه بر عکس، تلاش مطلوب توقّع نوعی از پایداری و ثباتی را دارد که با این

پایداری همچنان بر خوشحالی و شادمانی‌اش افزوده گردد.

بنابراین؛ وقتی که تلاش مطلوب با عناصر سه‌گانه‌اش: (نیرو، مکان و زمان) آهنگ چنین هدف والایی را به خاطر وظیفه نماید، می‌بایست در سر راهش مواظب باشد، به‌گونه‌ای که در حال درخشندگی از افراط بپرهیزد و در حال کوتاه آمدنش از تفریط دوری کند.

البتّه همه این‌ها به آن خاطر است که ما هرچه زودتر حدّ میانه‌ای را یادآور شویم که ارسطو مجموعه‌ای از فصول کتاب اخلاق خود را به آنها اختصاص داده است. و شاید مفید باشد که ما ارتباط نزدیک بین آن دو نظریّه را قطعی شماریم، ولی ما به‌طور مشخّص می‌دانیم که مسأله نوعی از معرفت وقتی که موجود است و یا موجود نیست، نوعی اصالت تاریخی دارد که مطرح نشده است؛ و همه دنیا می‌دانند که نظریّه قرآن پس از نظریّه ارسطو آمده است، ولی از سوی دیگر همه دنیا می‌دانند که از اشتباهات واضح تاریخی است، اعتقاد به فرضیه عاریه گرفتن قرآن از ارسطو، زیرا ارتباط تفکّر اسلامی با فلسفه هلنیسم در حقیقت به وجود نیامد، مگر پس از گذشت دو قرن بعد از اسلام.

تنها چیزی که هم‌اکنون هدف ماست، این است که می‌خواهیم فقط بدانیم تا چه اندازه این دو نگرش باهم شباهت دارند و در چه موردی اختلاف؟

به راستی تفکّر سنجش یک اندیشه قدیمی است، مکتب فیثاغورثی معتقد بود، جهان عبارت از عدد و نسبت عددی است و افلاطون در زمینه اخلاق معتقد بود، که باید همه چیز براساس سنجش و مطابق مقتضیات عقل سلیم انجام گیرد.

موقعی که ارسطو می‌خواست این نظریّه را برای ما در شکلی با حدّ اقلّ تجرید مطرح کند، به ضرورت پای‌بندی بر حدّ وسط عادلانه، یعنی دوری از حدّ افراط و تفریط و یا زیاده و نقصان تأکید داشت.

باری ما همین اصل عملی را عینا در قرآن کریم می‌بینیم، نه تنها به مناسبت تلاش، تقوا و

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۸

پرهیزگاری، چنان‌که اندکی پیش دیدیم، بلکه به مناسبت قناعت: «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا» «۱»، و به مناسبت عفّت و پاکدامنی: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ» «۲»، و بخشندگی و انفاق: «وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً» «۳»، و نرمش صدا و ظرافت رفتار:

«وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» «۴».

و تا این اندازه در همانندی (مکتب قرآن و اخلاق ارسطویی) روشن است.

و اینک ما در برابر نخستین تفاوت با ایشان قرار داریم؛ در کتاب مقدّس اسلام، عبارت عامّی که فضیلت را با عمل متوازن- آن‌طوری که در مکتب ارسطو وجود دارد- سراغ نداریم، آنجا که ارسطو می‌گوید: «در این صورت فضیلت همان نوعی از توسّط و میانه‌روی است، چون هدف مورد نظر آن نوعی از توازن میان دو طرف (زیاده و نقصان) است، بنابراین زیاده و نقصان نمودی از رذیلت است، درحالی‌که حدّ وسط میانه طبیعی فضیلت را جلوه‌گر می‌سازد.» «۵»

آیا این تعریف کامل است؟ ... آیا این تعریف دقیقی است؟ آیا براساس استقراء کامل است؟

وانگهی؛ ما پیش از هر مطلبی این سؤال را داریم: آیا همه اصول اخلاقی با این تفاوت کمّی، در زیاده و نقصان و برابری سازگار است؟

(یعنی این ملاک که ارسطو برای تعریف فضیلت اخلاقی بیان می‌کند، در همه جا قابل صدق است).

البتّه ما خودمان را در برابر راستگویی که آن را احیانا یک استثنا از قاعده می‌داند، متوقّف نمی‌کنیم، چون ما مایلیم که شخص صادق را چنین تعریف کنیم که او حقیقت کامل را می‌گوید:

بنابراین؛ نقصان صدق و راستگویی در این تجسّم می‌یابد، که به دنبال همین مقیاس برویم و یا

---

(۱)- اعراف (۷) آیه ۳۱: بخورید و بنوشید، ولی اسراف نکنید.

(۲)- مؤمنون (۲۳) آیه ۵ و ۶: و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی‌عفّتی) حفظ می‌کنند، و تنها با همسران خود (آمیزش) دارند.

(۳)- فرقان (۲۵) آیه ۶۷: و آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق نه اسراف می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه در میان این دو حدّ اعتدال را رعایت می‌کنند.

(۴)- لقمان (۳۱) آیه ۱۹: در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و از صدای خود بکاه!

(۵)- ر ک.: IV. hc, II ervil, euqihte, etotsirA

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۴۹

مقیاس دیگری. و انسانی که مقداری مبالغه بر حقیقت می‌افزاید و آن دیگری که چیزی از حقیقت را پوشیده می‌دارد، هردوی آنها در خطاکاری یکسانند.

بنابراین؛ اعتراضی که به مثال راستگویی مربوط می‌شود، ممکن است آن را از بحث ما دور سازد. ولی ما چگونه می‌توانیم این تقسیم سه‌بخشی را در عمل اخلاقی درونی پیاده کنیم که هرگز تقسیم‌پذیر نیست؟

به‌طور مثال امانت را در نظر می‌گیریم، از آن جهت که برای شخص در یک موضع مشخّص با خودش یک اتّفاق درونی است، اکنون برای ما در این زمینه اصل طرف سوم به نظر می‌رسد که انطباقش کاملا بعید است، زیراکه این شخص یا با خودش کاملا صادق است یا کاملاـ صادق نیست، چنان‌که گفته می‌شود: فلانی معتقد است و یا معتقد نیست [دیگر حدّ متوسّطی قابل تصوّر نیست.]

باوجود این، ما باید خود را در شرایط مناسبی برای این درجه‌بندی قرار بدهیم. آیا لازم است که بپذیریم هر نوع رفتار و سلوکی که حدّ میانه داشته باشد، رفتار ارزنده‌ای است و برعکس؛ هر رفتاری که از آن مقیاس تجاوز کند، به مجرّد تجاوز پوششی از رذیلت را به خود می‌گیرد؟ به راستی دوستی و دشمنی و نفی و اثبات عملی که سودمند است و استوار، با عملی که زیانمند است و ناپایدار، همه این‌ها نوعی از انحراف از اعتدال است، و آیا ما این حق را داریم، مقرّر بداریم که فضیلت به‌ویژه در شکل بی‌مبالاتی و شکّ و تردید و تأمّل ابلهانه تجسّم می‌یابد؟ ...

از سوی دیگر موقعی که فلسفه یونان به صراحت می‌گوید، حدّ وسط در نظرش همان نقطه تعادل و تساوی است، آیا بیم آن نمی‌رود که آن اندیشه‌ای که با این مقیاس از فضیلت برای خودش ساخته است، چیز دیگری غیر از عدالت دقیق باشد، مقیاسی که اگر در قانون قصاص تجسم نیافته باشد که ارسطو آن را قبول ندارد، حدّ اقل در قانون تناسبی که وی جایگزین آن نموده است، باید تحقّق یابد؟!

بنابراین؛ برای احسان، اخلاص و فداکاری، و فضایلی که از حدّ شمار بیرون است چه می‌ماند؟

و هم‌چنین تعریف ارسطویی به اعتقاد ما از دو نظر خطا و اشتباه است، یک‌بار به دلیل فزونی از حدّ وسط؛ موقعی که با حالاتی ضمیمه می‌شود که هیچ تناسبی با معرّف ندارد، و یک‌بار

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۰

به خاطر نقصان، موقعی که تمام معرّف را شامل نمی‌گردد. و چنان‌که فلاسفه مدرسی گفته‌اند:

تعریف جامع و مانعی نیست، «۱» و به‌گونه‌ای که ممکن است بگوییم حکمت قرآنی در این موضوع از شکل جامع فاصله دارد،

درحالی‌که دانستی چگونه آنجایی که باید توقّف کند، توقّف می‌کند.

و نیز گامی جلوتر بگذاریم و به حالتی بنگریم که هر دو نظریّه (حکمت قرآنی و اخلاق ارسطویی) در رساندن به حدّ اعتدال در آن حالت اتّفاق دارند، در چه موردی این اعتدال تجسّم می‌یابد؟

در اینجا نیز پاسخ هریک از دو نظریّه اندکی اختلاف دارد. زیراکه فیلسوف ما (ارسطو) به برخی از عمومیّات صرف، به این نحو بسنده می‌کند و پاسخی که در نهایت برای هریک از موارد بیان می‌کند و مطلق اهتمام را به تعریف مقصود، از این حدّ وسط ممتاز وامی‌گذارد.

به راستی او فقط ما را به ابزار تعریف راهنمایی می‌کند! و می‌گوید: «باید ما اعمالمان و احساساتمان را در لحظه مناسب براساس وسائل قانع‌کننده، هرجا که فرد شایسته‌ای پیدا شد و به منظور اهداف شایسته با موقعیّتی بایسته ابراز کنیم». «۲»

بسیار مهم است، ولی این «مناسب- قانع‌کننده- مساعد» چیست؟ در حقیقت راهنمای همه این‌ها به‌طور قطع همان عقل سلیم است. و هم‌چنین معیار فضیلت غیر قابل ادراک برای توده مردم می‌ماند و به‌طور کلّی در ذهن فیلسوف نهفته است.

و مثال بخشندگی و کرم را در نظر بگیریم، آنجا که ارسطو می‌گوید: «دشواری این مطلب آن است که بدانیم به چه کسی ببخشیم؟ و چقدر ببخشیم؟ و چه وقت؟ و برای چه؟ و به چه روشی؟ از این‌روست که استفاده خوب از ثروت کم اتّفاق می‌افتد ... و بر کسی که می‌خواهد اعتدال را رعایت کند، لازم است که از آنچه باعث دور شدن او از حدّ اعتدال است، دوری کند ... و

---

(۱)- به راستی شرایطی را که خود فلاسفه، به‌ویژه ارسطوئیان برای معرّف مقرّر داشته‌اند، گویا در بخش اخلاق فراموش کرده‌اند، حکیم سبزواری می‌گوید: «مساویا صدقا یکون اوضحا- اما تری سمّی قولا شارحا».، معرّف باید با معرّف از نظر مصداق برابر باشد- نه کم و نه زیاد- زیرا اگر نباشد، جامع و مانع نخواهد بود و هم‌چنین باید اوضح و اجلای از معرّف باشد، (چون تعریف به اخفی جایز نیست)، مگر نه این است که معرّف را قول شارح گفته‌اند (تا معرّف خود را بازگو کند!)- م.

(۲)- ر ک.: Arı. Stote, ethiqeu, Livre II, ch. VI/ در فصل ۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۱

به کمترین مقدار از بدی‌ها و شرور بسنده نماید». «۱»، و این نهایت تعریف ارسطوست!

امّا قرآن کریم که تعلیمات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به‌طور کامل آن را بازگو می‌کند، برعکس نظر ارسطو برای هر فضیلتی معیار محسوسی را تعیین می‌کند که به قدر کافی قابل شناخت نموده و بدان وسیله تمام فرصت‌های خطا و اشتباه تقریبا از بین می‌رود.

برای این‌که ما در این مورد قانع شویم، همین‌قدر بس که مجموعه پرسش‌های ارسطویی مذکور را براساس روش و قانون قرآنی مطرح کنیم، پاسخ مشخّص برای هر مورد سؤال را در آن جا پیدا کنیم.

و بلکه بیشتر از آنها، زیراکه این شریعت پس از آنکه برای هر فضیلتی معیار و مقیاس نوعی آن را وضع کرده، احکام همه فضایل را با قاعده کلّی به دنبال آن آورده است که ما را موظّف می‌کند تا همه وظایف ضروریمان را با یکدیگر هماهنگ سازیم.

و در نهایت اعتدالی را که اسلام در ارتباط با میزان تلاش می‌ستاید، در حدّ وسط ریاضی و هندسه و یا در نقطه اوج تجسّم نمی‌یابد، درحالی‌که این دو نوع حدّ وسط دو قول مورد تردید در اندیشه ارسطویی است و اعتدال تنها در جایگاه بالایی است که به قدر امکان نزدیک به کمال و مقرون به سرور و آرمان است، و این همان چیزی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در توجیهات خویش به رفق و مدارا و به آنچه که در ذات خود معتدل است، بیان می‌کند و می‌فرماید: «همانا دین شادمان می‌گرداند و هرگز کسی در صدد غلبه بر دین برنمی‌آید، مگر این‌که دین بر او غالب می‌شود، بنابراین استوار باشید و تندروی نکنید و

خوش‌رفتار باشید!» «۲»

---

(۱)- مرجع پیشین/ در فصل نهم.

(۲)- ر ک: صحیح بخاری: ۳/ ۱۹۹، و سعد السّعود ابن طاووس: ص ۵۲؛ صحیح ابن حبّان: ۲/ ۶۳، حدیث ۳۵۱؛ عوالی اللّآلی: ۱/ ۶۹؛ سنن کبرای بیهقی: ۳/ ۱۸، حدیث ۴۵۱۸؛ بحار الانوار: ۷۴/ ۴۰؛ سنن نسائی (برگزیده): ۸/ ۲۲؛ مسند شهاب: ۲/ ۱۰۴، حدیث ۹۷۶؛ التّمهید ابن عبد البر: ۵/ ۱۲۱؛ کشف الخفاء: ۲/ ۳۷۶، حدیث ۲۶۴۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۲

خاتمه‌ای فراگیر [مهم بودن آموزش واجبات محسوس برای توده مردم

به راستی آموزش واجبات محسوس برای توده مردم بسیار مهم است که قرآن به بهترین شکل به آن پرداخته است.

جز این‌که این وظایف لازم علی‌رغم این‌که تعلیمش هدف اصلی است، یک موضوع واحدی ندارد.

از این‌رو، قرآن کریم در کنار این مسئله مهمّ عملی، یک مسئله دیگری را با طبیعت نظری مورد توجّه خاص قرار داده است، تا این‌که از دیدگاه ما یک اندیشه دقیقی از راه و روشی فراهم آورد که شایستگی آن را داشته باشد تا بدان وسیله معنای اخلاق را تصوّر کنیم که قاعده اخلاقی از کجا می‌آید؟ و با چه شرایطی این قواعد خود را فرض می‌گرداند؟ و چه نتایجی را موضع‌گیری ما نسبت به قوانین اخلاقی در پی دارد؟ و سرچشمه و اصلی که باید الهام‌بخش رفتار و سلوک ما باشد چیست؟ ... و با چه وسیله به فضیلت می‌رسند؟

پای‌بندی، مسئولیّت، پاداش، نیّت و تلاش، اینها ارکان اصلی هر نظریّه اخلاقی مورد توجّه هواداران آن است ... و البتّه که ما اساس این بحث را در قرآن، به بررسی این اجزای ساختاری نظریّه اخلاقی اختصاص دادیم. بنابراین؛ هم‌اکنون یک نگاه گذرا می‌کنیم، درحالی‌که در نگاهی فراگیر شامل همه نتایجی است که بحثهای ما بر آنها می‌انجامد و در آینده نزدیکی برخی از علایم مشخصه‌ای برای این اخلاق را خواهیم دید که در نظر ما متجلّی خواهد شد و آنها علائمی است که در خطوط ذیل ابراز می‌داریم:

اوّلا: به چه معنی و با چه معیاری ممکن است اخلاق قرآنی را دینی نامید؟

بدون تردید این معنی تنها به آن قواعدی که این اخلاق یگانه موضوع و ذاتی آن قواعد را تنظیم می‌کند، برنمی‌گردد، یعنی روابط بین انسان و خدای تعالی؛ زیرا ممکن است بر این پای

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۳

فشرد که هیچ جهتی از جهات نشاط انسانی از قانون‌گذاری اخلاق اسلامی خارج نیست. «۱» و از این جهت انسانیّت، اخلاق دیگری کامل‌تر از اخلاق قرآنی را سراغ ندارد.

و نیز ممکن است که ما مقرّر بداریم که شعائر دینی محض در این اخلاق جز کم‌ترین جا را اشغال نمی‌کند. و حق آن است که ما در اینجا بین دو موضع مختلف تفاوت قائل شویم:

موضع طولی و عمقی و یا ظاهری و باطنی. زیرا فعّالیت و نشاطی که یک فرد مسلمان در هر یک از این دو میدان حیاتی و اجتماعی سروکار دارد، به‌طور کلّی- از جهت مظاهر بیرونی‌اش- زمینه گسترده‌تری را- نسبت به زمینه‌ای که با عبادت اشغال می‌کند- اشغال خواهد کرد، زیرا حیات درونی او برعکس به عمق دین‌داری مشخّص می‌شود: او خدا را بالاتر از هر چیز دوست می‌دارد و در برابر اراده خدا سر تسلیم فرود می‌آورد، و در هر موردی خواستار امر خدا و خشنودی اوست.

و نیز سزاوار نیست که معتقد شویم، اخلاق قرآنی اخلاق دینی است، به این معنی که سررشته ارتباط آن اخلاق فقط در آسمان

وجود دارد و پاداش آن نیز پس از مرگ، زیراکه این اخلاق درعین‌حال تمام این مصالح را برای دو نیروی مؤثّر نیز به کار می‌بندد: وجدان اخلاقی و سلطه شرطی، و تنها این هم نیست، بلکه اخلاق اسلامی هر فردی را در میان امّت موظّف می‌دارد که از همه وسایل مشروع بدون کمک گرفتن از رذیلت و ستمگری استفاده کند.

و نیز این اخلاق دینی نیست، به این معنی که انگیزه‌ای جز در خوف و رجاء باعث آن نگردد و انجام آن جز در اراده الهی قرار نداشته باشد که از موضع برتری اوامر خود را صادر می‌کند؛ مستقل از هرچه مقتضای عقل و ادراک انسانی است و آن اراده‌ای است که بر انسان اطاعتش بدون هر مناقشه و یا آگاهی واجب و لازم است.

این اخلاق به این معنی دینی نیست، زیرا قرآن پیوسته به این مفاهیم انسانی به‌طور مشخّص، برای اجرای اوامرش دعوت می‌کند، و از این جهت ما می‌توانیم بگوییم که تعلیم اخلاقی خود را از نظام تربیتی فوق العاده کاملی برخوردار ساخته است، به‌طوری که برای تمام مراتب اخلاقی صلاحیت، دارد.

---

(۱)- ر ک: گزیده‌های قرآنی را که بعدها تحت عنوان اخلاق عملی توصیف خواهیم کرد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۴

بنابراین؛ یک فرد مبتدی، یک پزشک، یک فیلسوف، یک قدّیس، همه این‌ها در اخلاق دینی می‌یابند آنچه را که نیازشان را برآورده سازد و قانع شوند، چه در سطح عقلی، یا عاطفی، تصوّفی و یا انسانی؛ در حدّی که بیشترین اوامر آن به ظاهر حتمی است که ما آن را بدون این‌که متضمّن سبب مشخّصی برای تجویز وضع نمودنش باشد، تلقّی می‌کنیم، این امر در حقیقت به مفهوم کلّی بر حکمت الهی استوار است و به مفهوم نامشخّصی بر نیکی که مورد توجّه اوست.

تردیدی نیست که عنصر دینی در قسمتی از آن- در نظر قانون‌گذار- به این سه رابطه بر می‌گردد:

چه به لحاظ این‌که یک جنبه‌ای از حیات انسانی است و نیاز به قانون منظّمی دارد، و یا به لحاظ این‌که او ضمانت بزرگی برای پیروزی و موفّقیت انسان در تطبیق قانون است و یا به لحاظ این‌که تجویزی است برای این تعریف یا آن تعریف از اموری که در ذات خود برای ما بی‌اهمّیت جلوه می‌کند و یا این‌که گاهی نورانیّت و بصیرت ما برای کشف یا تفسیر آن از جنبه عقلی کفایت نمی‌کند.

جز این‌که در تمام این حالات دو عنصر دینی و اخلاقی با یکدیگر ترکیب نمی‌شوند و هیچ کدام نمی‌تواند معرّف دیگری گردد.

آیا ممکن نیست که ما به این ترکیب، حدّ اقل از یک جهت دست یابیم، موقعی که به اخلاق قرآنی از آن جهت نگاه کنیم که منبع قانون‌گذاری است؟ بنابراین؛ آیا آن نفوذی که یک تکلیف اخلاقی با آن نفوذ بر وجود ما سروکار دارد، در نظر قرآن از سلطه دینی محض نشأت می‌گیرد؟

البتّه ما در تأکید این مطلب به شکل قاطع، بدون هیچ احتیاط یا تقییدی تردید داریم:

اوّلا- چون قانون وجدان مطابق خود قرآن پیش از قانون ایجابی شرعی وجود دارد، زیراکه از آغاز آفرینش در وجود انسانی احساس خیر و شر و عدل و ظلم دمیده شده است.

آیا در واقع ما شاهد ظهور حسّ اخلاقی در کودکان از همان آغاز تمیز و استمرار آن در خلال تمام عمر حتّی در نزد افراد بی‌دین نیستیم؟

وانگهی، آیا ما در بین خود گنه‌کاران، شاهد کسانی نیستیم که به گناهان خود اعتراف می‌کنند و بد می‌دانند آنها را ولی شهامت آن را ندارند که خودشان را از آنها نجات دهند، آیا اینان توده عظیمی از مردم نیستند؟

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۵

ثانیا: چون شریعت ایجابی نیامده است تا قانون طبیعت را نسخ کند و تا سلطه ویژه‌ای را که طبیعت پایه‌های آن را استوار کرده، از بین ببرد. بنابراین؛ شریعت و قانون اسلامی آن شریعت و قانون قدیمی را باطل نمی‌کند، بلکه آن را تصدیق نموده و عمر آن را طولانی و مشخّص می‌سازد.

امّا درباره آنچه مربوط به وجدان می‌شود، تنها کافی نیست که همراه آن باشد، بلکه پس از تغذیه کردن و روشن ساختن وی اعتماد تازه‌ای برای استحکام سلطه خاصّ خویش بر آن می‌نماید.

واقعیّت آن است که شریعت ایجابی بیشتر از قانون طبیعت توانایی ندارد که به‌طور اجبار خودش را بر ما تحمیل نماید، بدون این‌که پذیرش و موافقت ما را در نظر بگیرد. زیراکه فرمان الهی ممکن نیست که نسبت به ما یک تکلیف اخلاقی باشد، مگر با رضایت ما. و قابل قبول نیست که انسان به تکلیف دینی‌اش، اطاعت کرده باشد، بدون اعتقاد به تکلیف طبیعی خود، همانند یک قانون در نظام اشیاء ثابت.

بنابراین؛ نخستین تکلیف اعتقاد به تکلیف است، و لازم است که از درون ذات خویش دستور اطاعت فرمان آسمانی را دریابیم.

از این‌رو؛ می‌بینیم که قرآن کریم مؤمنان را به موجب تعهّد ایمانی که به‌طور عام ملتزم شده‌اند، خاطرنشان می‌کند، پیش از آنکه از ایشان بخواهد با اخلاص او را اطاعت کنند. و هم چنین صفت الهی فرمان قرآنی جز لحظه میانه بین دو احساس انسانی نیست که همواره آن دو احساس او را وادار می‌سازند.

بنابراین؛ از جنبه تحلیلی می‌یابیم که عنصر دینی و عنصر اخلاقی دو مفهوم مستقّلی هستند، هیچ رابطه قطعی بین آنها نیست و هر دو پاسخی از دو نوع الگوی والای متفاوتند: یکی از آنها مربوط به هستی و دیگری مربوط به سرانجام کار است، بنابراین در زمینه اوّلی، الگوی موجود کامل، حق و حقیقتی است که به ذات خود زیباست و همان موضوع معرفت، تأمّل و محبّت است. و در زمینه دوم الگوی والا، عمل کامل است که ما آن را فضیلت می‌نامیم که موضوع چشم‌انداز و نوآوری است.

و بین این دو مفهوم را- چنان‌که کانت می‌گوید- تنها از نظر نیّت منطقی و حکم ترکیبی در حالی نزدیک به هم می‌دانیم که خدا را به عنوان آفریدگار صاحب اختیار و قانون‌گذار

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۶

می‌پذیریم و موقعی که از توجیه و روی‌کرد او یک امر اخلاقی را می‌گیریم. و برای رسیدن به این نتیجه باید به‌طور قطع به مجموعه سوم از اندیشه‌های متوسّط گذر کنیم. بنابراین؛ ما تنها در نزد آفریدگار صفات اخلاقی را به‌گونه خاصّی همچون عدالت، حکمت و بخشندگی نمی‌شناسیم، بلکه علاوه بر این‌ها از شرع او، راه و روش خودمان را می‌گیریم و فرمان او را فرمان خودمان قرار می‌دهیم. و بدون این‌ها، آن دو مفهوم نسبت به ما همواره جدا خواهند بود که ارتباطشان غیر ممکن است.

ثالثا: و سرانجام کسی که در اخلاق قرآنی دقّت کند، تنها وظایف خانوادگی و اجتماعی فراوان را نمی‌یابد که بی‌اندازه از نظر کمیّت در قرآن آمده و بر عهده ارزشیابی وجدان مشترک واگذار شده است، بلکه هر تکلیف قرآنی شرط تطبیق و انجام خود را مجموعه‌ای از اعتبارات قرار می‌دهد که توان انسانی را حرمت می‌نهد و حساب واقعیّت مادّی و هماهنگی بین تکالیف و وظایف را در نظر می‌گیرد. و از این‌رو است که اخلاق قرآنی هر وجدان فردی را یک جزء از فعّالیّت تشریعی می‌داند و این یک جزء، برای اجرای تکلیف مادّیش در هر لحظه‌ای ضروری و لازم است.

و موقعی که قرآن کریم اعلام می‌دارد که قید آن ظریف و تحمّل آن آسان است، بی‌تردید این ظرافت در بخش عظیمی از دستورات اخلاقی قرآن نتیجه همین دخالت و ورود سه عامل بر وجدان انسانی در ایمان به وظیفه و تنظیم آن است.

و از این‌رو می‌بینیم که این دخالت موقعی که بر آن سبقت گیرد و همراه آن بوده باشد و به عناصر انسانی بپیوندد، محدود بدان نمی‌شود که وسیله عامل دینی احاطه گردد، بلکه آن را به یک عامل اخلاقی به معنای صحیح دگرگون می‌سازد.

و همچنین ما نمی‌توانیم بر این اخلاق تنها صفت دینی را بدهیم، چه از نظر تشریع و یا پاداش و یا تجویز یا مادّه‌ای که موضوع تعلیم آن است، زیرا جنبه دینی همیشه به همراه اخلاق نمی‌تواند باشد، مگر به لحاظ این‌که یک عنصر با ترکیبات فراوان باشد.

باوجود این‌ها نکته‌ای در آنجا وجود دارد که نه تنها طبیعت دینی بر آن چیره و مستولی است، بلکه تمام صحنه دل را پر می‌کند و بدین وسیله آن را ممکن و بلکه قطعی می‌گرداند که بر این نظریّه عنوان اخلاق دینی اطلاق گردد.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۷

این نکته همان «نیّت» یا جنبه قصد آدمی است و در این مورد بدون هیچ مخالفت و گفت‌وگو بحقّ معنای دینی منفرد و ممتاز است. به راستی هدفی که برای عمل مؤمن مطیع شایسته است تا به همراه داشته باشد، آن است که او وظیفه‌اش را به خاطر نعمت‌های این دنیا و نه به خاطر شادمانی، و نه عظمت اخروی و نه اشباع احساس خیرخواهی‌اش برای هیچ‌کدام از این‌ها انجام ندهد، بلکه نه به خاطر کامل ساختن وجود باطنی‌اش.

به راستی تنها هدفش خدا باشد، خدایی که باید همیشه در مدّ نظرمان قرار دهیم، و هر هدف دیگری که انسان را بر عمل وادارد، در ذات خود بی‌ارزش و از نوع عدم است.

تردیدی نیست که ما باید بترسیم و هم امیدوار باشیم و به قدر توانمان رفاه مادّیمان را فراهم آوریم، و کار اخلاقی را برای اخلاقی بودن آن و یا برای این‌که وظیفه ما و یا حق ماست، انجام دهیم، ولی نه به آن خاطر که مزد طاعت دهند، زیرا اگر چنین باشد، حدّ اقل با اخلاقیّت منافات دارد، این در صورتی است که نقض عهد و نقض شریعت نباشد، چنان‌که قرآن به ما آموخته است.

و هرگاه علامت ویژه نظریّه اخلاقی‌ای باشد، از اصلی سرچشمه می‌گیرد که براساس اراده است و همچون هدف فعل ارادی مطرح می‌شود، بنابراین اکنون ما اعتقاد داریم که هر خانواده‌ای باید اخلاق قرآنی داشته باشد. و در نگرش این اخلاق، لذّت، منفعت، سعادت و کمال، هیچ‌کدام از این‌ها در ذات خود توانایی ایجاد این اصل را ندارد و تمامی این‌ها باید در برابر سلطه واجب به شکل مقدّس‌ترین معانی کلمه و واقعی‌ترین و والاترین آنها سر تسلیم فرود آورد.

ولی عرف در نام‌گذاری قوانین اخلاقی برحسب عنصر غالب در مضمون و محتوا جاری است: فردی باشد یا اجتماعی، صوفیانه باشد و یا انسانی، بر روش عدالت باشد و یا براساس رحمت و همین‌طور ... و هیچ‌کدام از این صفت‌ها آن‌طوری که به نظر می‌رسد، تنها یک جنبه مناسب ندارد.

به راستی این شریعت، به عدالت و به رحمت باهم توصیه می‌کند، و در این شریعت عناصر فردی، اجتماعی، انسانی و الهی به نحو متین باهم گره خورده‌اند. جز این‌که ما اگر در زمینه این نظام راجع به تفکّر مرکزی بحث کنیم؛ از فضیلت اصلی که همه توصیه‌ها در آنجا متراکم باشد،

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۸

همه را در مفهوم تقوا می‌یابیم، بنابراین باید ببینیم تقوا چیست که اگرنه این همه احترام فوق العاده عمیق برای شریعت نداشت؟

همین‌طور به تفکّر وظیفه می‌رسیم که این‌بار بر زمینه عاطفی مطرح شده است، همانند یک عامل محرّک برای اراده! و روی این زمینه برای ما در مرکز این تفکّر ما بین دو احساس افراطی و تفریطی «احترام» ظاهر می‌شود که ترکیب و تلطیفی از محبّت و ترس است. و چون احترام به نوعی نتیجه آمیختن آن دو باهم است، پس نقش دوگانه‌ای را- در وقتی که همچون عامل محرّکی به کار می‌رود و درعین‌حال بمانند لجامی برای نفس نقش، ایفا می‌کند، و به‌ویژه در این جهت اخیر آن را حیاء می‌نامند، و به وسیله این احساس به‌طور دقیق، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روح این اخلاق را مشخّص کرده است.

و جهت بحث هرچه باشد، به راستی انسان می‌بیند که این اخلاق با هدف بالاترینی که دارد، روی گردآوری تمام نیروها و همه اشکال حیات اخلاقی تکیه می‌کند، سپس همه آنها را به نقطه تعادل و توازنشان بازمی‌گرداند. و به‌خصوص از روشی یاد می‌کنیم

که بـدان وسـیله توانسـته است، بین آزادی فردی و تنظیم اراده فردی توافق ایجـاد کنـد؛ البتّه این توفیق به فضـل طـبیعت متوسّـط آن روش بین نرمش و شـدّت تحقّق یـافته است، و آن چیزی که به لطـف او به تبـع بیشـترین شـرایط زنـدگی کیفیّت‌هـای مختلف پیـدا می‌کند، بدون این‌که با وجود همه این‌ها در برابر فریب‌کاری شهوات و دگرگونی احساساتمان به سستی گراید.

واقعیّت آن است که این شـریعت بین روی‌کردهایی که از عمق بیشتری در نفس انسانی برخوردارند و نیاز گذرای وی، چه مشـروع یـا غیر مشـروع تفـاوت روشـنی قائل است، همان‌طوری که فرق می‌گـذارد بین آنچه را که سـزاوار است، بـدون هیـچ تماسـی ترک گویند- چون یک تکلیف با زمینه‌ای فراگیر غیر قابل تغییر است- و بین آنچه که به خاطر حکم هریک از ما ترک می‌شود- چون با تغییر اوصاف و شـرایط تغییر می‌کند- و بین آنچه سـزاوار اصـلاح یا اسـقاط است، به لحاظ نسبت ناسره و غشی که دارد، از طبیعت بیگانه و شروری سرزده است.

از این‌رو، قرآن کریم به خاطر رعایت این احوال، اصل سه‌گانه‌ای را اثبات کرده است که در قالب «واجب»، «مباح» و «حرام» تجسّـم یافته است.

این‌ها هستند آن نخستین عاملی که از این معیار دقیق برای حکمت قرآنی، رابطه‌ای بین

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۵۹

آزادی و نظم داشتن را فراهم کرده است.

و اینک عوامل دیگر:

هرگاه اصل و جوهر هر قاعده‌ای بر این اساس ثابت شد، باید تا ابد ثابت و به‌طور فراگیر مقدّس شـمرده شود. جز این‌که چون شکل بعضـی از این اصول یـا جواهر به صورت مـادّی مشـخص شـده است و چون تعریف و شـکل تطبیق آنهـا به صـراحت به ذوق سـلیم واگذار شده، بنابراین، داستان یک داستان داوری و ذوق شخصی می‌باشد.

بلکه به راستی برخی از واجبـات ما که به صورتی عـددی مشـخّص شـده است، به این حـدّ نرسـیده، مگر با نسـبت دور و در خطوط پهنـاوری و به این ترتیب مـا بین دو حـدّ فاصـله‌دار قرار گرفته‌انـد تـا این‌که در وقت ارتباط عملی‌مان از دو طرف متناقض و مخالف حتما اجتناب شود:

یعنی از افتادن در پایین‌ترین حـد از آنچه فضـیلت می‌طلبـد و یا انقلاب و جهش بی‌فایده و بی حساب، دوری شود. و در بین این دو طرف آزادی فردی بـدان سـمت دعوت می‌شود که ذات خود را در جست‌وجوی از مراتب به کـار انـدازد تـا به مراتب هرچه بالاـتر برسد، ولی این آزادی فردی با مقتضیات مختلف برای زندگی اخلاقی هم‌سو است.

این روشـی که قرآن کریم بدان وسـیله قانون تکلیف را برای ما پیشـنهاد می‌کند، امتیازش تنها آن نیست که از سـنگینی تکلیف کم کنـد و از ارزش شخصـیّت انسانی جانبـداری نمایـد، به جای آنکه آن را به صورت یک ابزار درآورد. و تنها امتیازش آن نیست که زمینه قانع‌کننـده عادلاـنه و معقولی را برای دو روی‌کرد متفاوت در اراده فردی را فراهم آورده است: یعنی نیاز مرکّب ما به مطابقت و مبـادرت در عمـل، بلکه این روش دارای اهمیّت زیادی در سـطح اجتماعی است، زیرا به لطف این روش،- چنان‌که گفتیم- قرآن کریم توانسـته است که زمینه متجانسـی را به قدر کفایت برای ساختن این حدّ وسط اخلاقی ایجاد کند که مشترک بین تمام اعضای جامعه است، ولی آن نیز به قدر کافی تنوّع دارد تا در گستره خود مراتب ارزشی زیادی را داخل کند.

و مهم‌ترین عامـل در این پیروزی در این جهت تمثّل می‌یابـد که تمـام و یـا بیشترین قواعـد مشـتمل بر دو چیز است: انجـام وظیفه و تحقّق یافتن خیر، و به عبارت دیگر: انجام تکلیف ذاتی و وظیفه کمال.

قرآن کریم در مورد نکته اوّل با شدّت برخورد می‌کند و هیچ سهل‌انگاری را نمی‌پذیرد، ولی

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۶۰

در مورد نکته دوم قاطعیّت جریان را متوجّه به واداشتن و جرئت دادن می‌کند.
و هم‌چنین لازم است که تمام نظام‌های اجتماعی ما متضمّن جنبه ثابت و محافظی را داشته باشد تا از هوا و هوس مردمان و شرایط بازدارنده مصون بماند و جنبه دینامیکی داشته باشد که دگرگون‌پذیر و آزادی‌خواه باشد. و بدان وسیله است که رؤیاهای ما در مورد آرامش، و دگرگونی و تحوّل و نیازمندی‌های ما به نظام و پیشرفت تحقّق می‌یابد.
علاوه بر این‌ها قرآن کریم مواظب راه و روشی است که از تکلیف مشترک شروع می‌شود تا تکلیف کامل مربوط به اقدام و شجاعت هر فردی، و هر مرحله‌ای از این راه، درجه‌ای از پاداش را دارد.
و قرآن کریم درحالی‌که لطف بیشتری نسبت به اعمالی دارد که دارای فضیلت بیشتری هستند و از جهت مرتبه گوناگون هستند. و گروه‌های مختلف از اولیای خود را دعوت می‌کند که همیشه و همیشه به درجات بالاتر ارتقا یابند.
در این شرایط می‌توانیم بحث را با این سخن پایان دهیم:
اگر ما فرض کنیم که انسانیّت همچنان پایدار است و در آینده نزدیکی شرایط زندگی‌اش را تا بی‌نهایت دگرگون می‌کند، در حقیقت ما امیدوار می‌شویم که انسانیّت در قرآن به این مطلب رسیده است که چگونه قانونی را برای تنظیم فعّالیت اخلاقی انسان و وسیله‌ای برای به تلاش وا داشتن آن و رحمتی برای ناتوانان و بالاترین هدف توانمندان ترسیم کرده است؟
و کم‌ترین چیزی را که درباره اخلاق قرآنی می‌توانیم بگوییم: این است که اخلاق قرآنی به‌طور مطلق- بدون هیچ قید و شرطی- خودکفاست؛ بنابراین اخلاق متکاملی است.
توجّه!
هدف ما در خلال این بحث، آن بود که وضوح و دقّت را با موضوعیّت همراه سازیم. و تردیدی نیست که ما علاقه‌مندیم زیبایی را به وضوح و جاذبیّت را با استحکام ضمیمه نماییم، و مناسب است، پس از کشت محصولات فکری‌مان به شکوفه‌های این روش توجّه کنیم، جز این که چون این برخورداری اندکی از روش ما که به زبان فرانسوی نوشتیم، بیگانه بوده است. از آن می‌ترسیم که بحث ما این موضوع محکم و استوار را به صورت مشکلی درآورد و در نتیجه چیزی
آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۶۱
جز تکلّف مضحکی از کار درنیاید. بنابراین؛ در این صورت ما به این مقدار قانع هستیم که افکار و اصطلاحاتمان را هرطور که به عقل درآمده، به‌طور عاریه و ساده و صادقانه تقدیم نماییم.
و می‌ماند این‌که بگوییم: اگر برخی از مردم صفات دیگری را نسبت به هدف ما ابراز دارند که ما در این کتاب آن را به ودیعت گذارده‌ایم، این خود پاداش بزرگی بر بذل جهد و تلاش فوق العاده ما خواهد بود.

اخلاق عملی

اشاره

هدف ما در تمام آنچه گذشت، این بود که مفهوم قرآنی از حسّ اخلاقی را تعریف کنیم، ریشه تکلیف چیست؟ چه اهمیّتی دارد؟ هدف آن چیست؟ و سرانجام آن چیست؟
البتّه برای هرکدام از این علامت‌های سؤال، پاسخی در عبارات قرآنی در حدّ کافی و مشخّص برای اثبات تعریف آنها یافتیم. پس هرگاه به نظریّه اخلاقی قرآن در مجموع نگاه کنیم، ممکن است که چنین تعریف کنیم که ترکیبی برای ترکیب‌هاست، زیرا نظریّه اخلاقی قرآن تنها به مجموعه مطالب شرعی، اخلاقی، اجتماعی و دینی بسنده نمی‌کند و پاسخ‌گو نیست. بلکه گاهی می‌بینیم در هر

گـامی بـا عمق روح تلفیق بین انگیزه‌هـای: آزادی‌خواهی، نظـامی، عقلی، تصوّفی، نرم، درشت، واقعی، مثـالی، احتیاطی و پیشـرفتی، همه این‌ها در آن واحد وارد می‌شود.

سزاوار نیست که در این وحـدت بین موادّ مختلف صـرفا ضـمیمه کردن موضوعـات مختلف و افزودن بر افزوده‌هـا را مشاهـده کنیم، زیرا وحدت در این ترکیب تنها براساس در نظر گرفتن مناسـبت اندک‌اندك و تدریجی بودن و توازن و انسجام استوار نیست. و این وحـدت تنها یک کمال در تلاش قابل قبولی نیست که در خـدمت انگیزه اخلاقی در علاقه‌های مختلفش باشد، بلکه در اینجا چیزی بیشتر و برتر وجـود دارد که در حقیقت نوعی ساختـار عضوی حقیقی است که تمـام عناصـر بـا یکـدیگر هم‌یـاری می‌کننـد و تمـام وظایف به یکـدیگر متّکی هسـتند، و البتّه که ما توانستیم شاهد باشـیم چگونه عنصـر مثالی با واقعیّت عملی خشک درهم می‌آمیزند، «۱» و قاطعیّت محیطی همراه با نرمش در محتوا در کنار هم حرکت می‌کنند و باهم در حفظ نظام و در ایجاد

---

(۱)- ر ك: فصل دوم: تحلیل عمومی برای تفکّر مسئولیّت، ص ۱۹۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۶۲

پیشـرفت اشتراک دارند. «۱» و دیـدیم چگونه عقـل به وسیله ایمان کمال می‌یابـد، «۲» و چگـونه ایمـان بر عقـل متّکی است، «۳» و چگونه یک فرد از حسن جریان زندگی اخلاق عمومی پاسداری می‌کند، «۴» هرچند که مکلّف به مسئولیّت خصوصی فردی است. و چگـونه جـامعه از سوی دیگر به خـاطر برتری خود و به خـاطر حقّ مقدّسـی که نسبت به اعضـا و افراد خود دارد، احسـاس برتری می‌نماید «۵» (بـدون این‌که بـا این وجود، از آنها فـداکاری‌های بی‌فایـده و یا بی‌حساب بطلبـد)، «۶» وانگهی؛ در همـان حـال وظیفه ناگواری را اشعار می‌دارد که بر عهده اجتماع است که برای محرومان مقدار مناسبی از رفاه را ضـمانت کند، «۷» و هر نوع سنگینی طاقت‌فرسا را از ایشان دور سازد. «۸»

تمـام این سـخت‌گیری‌ها، و این جزر و مـدها پیرامون یـک اصل می‌چرخـد که در دل نظام اتّفاق می‌افتـد و ممکن است در اندیشـه «تقـوا» خلاـصه شـود: کـه خـود مفهـومی است بـا نقش مرکّـب؛ چـون هـم عمیـق‌ترین احـترام را برای «مثـل اعلا» دارد و هـم در جست‌وجوی برترین شرایطی است که طبیعت را به قدر امکان فراهم می‌آورد.

و فایـده چنین بررسـی آن است که ما را با تمام ژرفای مسئله‌ای آشـنا می‌کنـد که همه ما به انجام آن دعوت شده‌ایم، وانگهی به ما می‌نماید که چگونه این انجام وظیفه به پایه محکمی استوار است.

ولی تمـام این‌هـا جز نیـاز عقلاـنی را اشبـاع نمی‌سـازد و چیزی جز جنبه ثانوی از مسـئله اخلاقی به شـمار نمی‌آیـد، بنابراین از جمله کارهـای ممکـن آن اسـت کـه «شـخص دارای فضـیلتی باشـد، بـدون این‌که تعریـف آن فضـیلت را بدانـد.» پس در این صـورت ما نیازمندیم تا بدانیم که فضیلت بسی بالاتر از نیاز ما به تعریف آن است.

چه باید بکنیم؟ ... این بزرگ‌ترین پرسش‌ها و دشوارترین آنهاست؛ زیراکه غذای روزانه برای روح انسانی است. و البتّه این عمل ما ناقص است با نقصـی آشـکار، اگرچه در قرآن از اساس نظری و از اصول عامه اخلاق پرده برداشته است، از مشاهـده آثار بزرگ و شگفت‌انگیز اخلاق تطبیقی رو برتافته است که قرآن کریم آن را به ما پیشنهاد داده است.

به این ترتیب بیان اخلاق عملی این است.

---

(۱)- ر ك: قسمت دوم از فصل دوم در تعیین شرایط مسئولیّت اخلاقی و دینی، ص ۲۱۰.

(۲ تا ۸)- ر ك: فصل دوم.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۶۳

و ما در اخلاق عملی خواهیم دید که چگونه فعّالیت ما در تمام عرصه‌های زندگی «۱» راه مشخّص خودش را پیدا می‌کند.

و چه‌بسا مناسب آن است که به عبارات قرآنی برخی از ملاحظات تفسیری و یا مقایسه‌ای را نیز بیفزائیم، ولی برای این‌که کتابمان را- که هم‌اکنون قطور شده است- بیش از این بر ضخامتش نیفزاییم، به عرضه کردن صرف و بسیط این دریافت‌های صریح قرآنی- جز در حالت ضرورت- بسنده می‌کنیم، با عنایت به فراهم آوردن آن برگرفته‌های از نصّ قرآنی با روش علمی، به تبع زمینه‌های مختلفی که قبلا بر آنها اشاره کردیم.

---

(۱)- یعنی در رفتار شخصی ما، همچنان که در رابطه ما با دیگران و با خدای جلّ و علا.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۶۵

فصل اوّل اخلاق فردی

اوّلا- اوامر: آموزش عمومی:

اشاره

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»* «۱»

«اگر شما نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید!»

آموزش اخلاقی:

«وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ». «۲»

«شایسته است مؤمنان همگی به سوی میدان جهاد کوچ کنند، چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین و معارف اسلامی آگاهی یابند و به هنگامی که یاران مجاهدشان برمی‌گردند، احکام آنها را به آنها تعلیم دهند و از مخالفت آن انذارشان نمایند.»

تلاش اخلاقی:

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراکَ مَا الْعَقَبَةُ فَکُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ یَتِیماً ذا مَقْرَبَةٍ أَوْ

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۴۳ و انبیاء/ ۷.

(۲)- توبه (۹) آیه ۱۲۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۶۶

مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» «۱»

«ولی آن (ناسپاس) از آن گردنه مهم نگذشت، تو نمی‌دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده‌ای یا غذا دادن در روز گرسنگی یتیمی از خویشاوندان یا مستمندی خاک‌نشین را، سپس از کسانی باشد که ایمانی آورده و یکدیگر را به صبر و رحمت توصیه می‌کنند.»

«وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا» «۲»

«آنها که در راه ما (با خلوص نيّت) جهاد کنند، قطعا به راه‌های خود هدايتشان خواهيم کرد.»

«وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» «۳»

«و کسانی که هدايت يافته‌اند، خداوند بر هدايتشان می‌افزايد و روح تقوا و پرهيزگاری به آنها می‌بخشد.»

«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى فَأَمَّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنى وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرى «۴»

«سعی و تلاش شما (در زندگی) مختلف است، امّا آن‌کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهيزگار باشد و جزای نيک را تصديق کند، ما او را در مسير آسانی قرار می‌دهيم. امّا کسی که بخل ورزد و بی‌نيازی طلبد و پاداش نيک را تکذيب کند، به زودی او را در مسير سختی قرار می‌دهيم.»

«وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ» «۵»

«و خدا پاکيزگان را دوست می‌دارد.»

تزکيه نفس:

«وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها» «۶»

«و سوگند به جان آدمی و آن‌کس که آن را (آفريده و) منظّم ساخته، سپس فجور و تقوا (شرّ و خيرش) را به او الهام کرده است که هرکس نفس خود را پاک و تزکيه کرده، رستگار شده و آن‌کس که به گناه و معصيت آلوده شده، نوميد و محروم گشته است.»

---

(۱)- بلد (۹۰) آيه ۱۷- ۱۱.

(۲)- عنکبوت (۲۹) آيه ۶۹.

(۳)- محمّد (۴۷) آيه ۱۷.

(۴)- ليل (۹۲) آيه ۱۰- ۴.

(۵)- توبه (۹) آيه ۱۰۸.

(۶)- شمس (۹۱) آيه ۱۰- ۶.

آيين اخلاق در قرآن، ص: ۷۶۷

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ قالَ أَ فَرَأَيْتُمْ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كانَ مِنَ الضَّالِّينَ وَ لا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» «۱»

«و خبر ابراهيم را بر ايشان بخوان، هنگامی که به پدر و قومش گفت: شما چه چيز را می‌پرستيد، گفتند: ما بت‌هايی را می‌پرستيم و همواره ملازم عبادت آنهاييم، گفت: آيا آنها سخن شما را می‌شنوند، هنگامی که آنها را می‌خوانيد؟ يا اين‌که آنها سودی به شما می‌رسانند يا زيانی می‌بخشند؟ گفتند: (اين چيزها مطرح نيست)، مهم آن است که ما نياکان خود را يافتيم که چنين می‌کنند! گفت: آيا اين چيزی را که شما پيوسته عبادت می‌کرديد، مشاهده نموديد، هم شما و هم پدران پيشين شما، همه آنها دشمن منند، مگر

پروردگار عالمیان؛ او کسی است که مرا آفرید، سپس هم او مرا هدایت می‌کند، و او کسی است که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌کند و هنگامی که بیمار شوم، اوست که مرا شفا می‌دهد. و او کسی است که مرا می‌میراند و زنده می‌کند و او کسی است که طمع دارم گناهم را در روز جزا بیامرزد. (نخستین تقاضایی که از پیشگاه خدا می‌کند، این است:) پروردگارا! به من علم و دانش و حق‌بینی مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن! خداوندا برای من در میان امّت‌های آینده لسان صدق و ذکر خیر قرار ده! خداوندا مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده! پدرم (- عمویم) را بیامرز که او از گمراهان بود! مرا در روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند، رسوا مکن! روزی که هیچ مال و فرزندانی سود نمی‌دهد، مگر کسی که به حضور خدا بیاید، درحالی‌که قلب سالم از هر شرک و کفر و آلودگی داشته باشد.»

«وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هذا ما تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ» «۲»

---

(۱)- شعرا (۲۶) آیه‌های ۶۹- ۸۹.

(۲)- ق (۵۰) آیه ۳۳- ۳۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۶۸

«و در آن روز بهشت را به پرهیزگاران نزدیک می‌کنند و فاصله‌ای از آنان ندارد، این چیزی است که شما وعده داده می‌شوید و برای کسانی است که به سوی خدا بازمی‌گردند و پیمان‌ها و احکام او را حفظ می‌کنند، آن کس که از خدای رحمان بترسد و با قلبی پرانابه محضر او آید.»

پایداری:

«قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ» «۱»

«بگو: من تنها انسانی مثل شما هستم، (با این تفاوت) که پیوسته به من وحی می‌شود که معبود شما فقط یکی است. اکنون که چنین است تمام توجّه خویش را به این معبود یکتا کنید و (از شرک و گناه) توبه و استغفار نمایید!»

«فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَكَ» «۲»

«استقامت کن، همان گونه که به تو دستور داده شده و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند.»

پاکدامنی، بزرگ‌منشی، چشم‌پوشی:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «۳»

«به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند و عفاف خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است، خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است، و به زنان باایمان بگو:

چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آمیز) فروگیرند و دامان خود را حفظ کنند و آنها نباید زینت خود را

(۱)- فصّلت (۴۱) آیه ۶.

(۲)- هود (۱۱) آیه ۱۱۲.

(۳)- نور (۲۴) آیه ۳۱- ۳۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۶۹

آشکار سازند، جز آن مقدار که طبیعتا ظاهر است، و اطراف روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند، و آنها نباید زینت خود را آشکار سازند، مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان، یا پدر شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان هم‌کیششان یا بردگانشان یا مردان سفیهی که تمایلی به زنان ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند، آن‌گاه به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانی‌شان دانسته شود و همگی به سوی خدا بازگردید، ای مؤمنان! باشد که رستگار شوید.»

«وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» «۱»

«و آنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفّت پیشه کنند تا خداوند آنان را به فضلش بی‌نیاز سازد.»

«وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِي لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «۲»

«و زنان از کارافتاده‌ای که امیدی به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس‌های (روئین) خود را بر زمین بگذارند، درحالی‌که در برابر مردم خودآرایی نکنند، اگر آنها تعفّف کنند و خویشتن را بپوشانند، برای آنها بهتر است، و خداوند شنونده و داناست.»

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ» «۳»

«مؤمنان رستگار شدند، آنها که در نمازشان خشوع دارند و آنها که از لغو و بیهودگی رو گردانند، آنها که زکات را انجام می‌دهند و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی‌عفّتی) حفظ می‌کنند و تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره‌گیری از ایشان ملامت نمی‌شوند و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند.»

«يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفاً وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتِينَ الزَّكاةَ

(۱)- نور (۲۴) آیه ۳۳.

(۲)- نور (۲۴) آیه ۶۰.

(۳)- مؤمنون (۲۳) آیه ۷- ۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷۰

وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» «۱»

«ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید؛ اگر تقوا پیشه کنید، پس به‌گونه هوس‌انگیز سخن نگویید، که بیماردلان در شما طمع کنند، شما باید به صورت شایسته‌ای (که مورد رضای خدا و پیامبر و توأم با حق و عدالت باشد،) سخن بگویید، و شما در خانه‌های خود بمانید و هم چون جاهلیّت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، نماز را برپا دارید و زکات را

بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد.

(تعبیر به «إِنَّما»* که معمولا برای حصر است، دلیل آن است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است).-م.»

تسلّط بر نفس:

«وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى

(۲)»

«و امّا آن کسی که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوا بازدارد، به‌طور قطع بهشت جایگاه اوست.»

«وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (۳)

«و از هوای نفس پیروی نکن! که تو را از راه خدا منحرف سازد.»

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» (۴)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به‌طور کامل قیام به عدالت کنید، و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید، اگرچه به زیان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکانتان تمام شود. اگر آن‌کس که شهادت به حق، به زیان او تمام می‌شود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به حال آنها آگاه‌تر است. (باز تأکید می‌کند:) از هوا و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه عدالت ایجاد گردد. اگر مانع

---

(۱)- احزاب (۳۳) آیه ۳۳- ۳۲.

(۲)- نازعات (۷۹) آیه ۴۱- ۴۰.

(۳)- ص (۳۸) آیه ۲۶.

(۴)- نساء (۴) آیه ۱۳۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷۱

رسیدن حق به حق‌دار شوید و یا حق را تحریف نمایید و یا پس از آشکار شدن حق از آن اعراض کنید، خداوند از اعمال شما آگاه است.»

خودداری از شکم‌پرستی و شهوت‌پرستی:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّاماً مَعْدُوداتٍ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَ الْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما نوشته شده است، آن‌گونه که بر امّت‌هایی که قبل از شما بودند، نوشته شده بود، شاید پرهیزگار شوید؛ چند روز معدود را باید روزه بدارید، کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند و روزه گرفتن برای آنها مشقّت داشته

باشد، از این حکم معافند و باید روزهای دیگر را به جای آن روزه بگیرند.
کسانی که با نهایت زحمت بایـد روزه بگیرنـد (ماننـد پیران و بیماران که بهبودی برای آنها نیست)، لازم نیست مطلقا روزه بگیرنـد، بلکه به جای آن کفّاره بدهنـد؛ مسـکینی را اطعام کننـد، و آن کس که مایل باشـد، بیش از این در راه خدا اطعام کند، برای او بهتر است، روزه گرفتن برای شـما بهتر است، اگر بدانیـد. همـان مـاهی که قرآن در آن نازل شـده، همان قرآنی که مایه هـدایت مردم و دارای نشانه‌های هدایت و معیارهای سـنجش حق و باطل است کسانی که در ماه رمضان در حضـر باشند، باید روزه بگیرند، امّا آنها که بیمـار یـا مسافرنـد، روزهای دیگر را به جای آن روزه می‌گیرنـد، خداونـد راحتی شـما را می‌خواهـد و زحمت شـما را خواسـتار نیست.»
«ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها» «۲»
«سپس روزه را تا شب تکمیل کنید، هنگامی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۸۵- ۱۸۳.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۸۷.

آمیزش نکنید، این‌ها مرزهای الهی است، به آن نزدیک نشوید.»
«وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذیً فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِی الْمَحِیضِ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ فَإِذا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ.» «۱»
«از تو دربـاره (خون) حیض می‌پرسـند، بگو: چیز زیـان‌آوری است. از زنـان در حـال قاعـدگی کنـاره‌گیری نماییـد و با آنها آمیزش جنسـی نکنیـد تا پاک شونـد، ولی هنگامی که پاک شونـد، از طریقی که خـدا به شـما فرمان داده، با آنها آمیزش کنیـد که خداوند توبه‌کنندگان و پاکان را دوست می‌دارد.»

کظم غیظ:

«أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «۲»
«این بهشت باعظمت برای پرهیزگاران آماده شـده است. آنها در همه حال انفاق می‌کننـد، چه موقعی که در راحتی و وسـعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیّتنـد. آنها بر خشم خود مسلّطند، و آنها از خطای مردم می‌گذرنـد، و خداوند نیکوکاران را دوسـت دارد.»

راستی:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ» «۳»
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از مخالفت خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.»
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِیداً» «۴»
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید!»
«وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «۵»

«امّا کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند.»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۲۲.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۴- ۱۳۳.

(۳)- توبه (۹) آیه ۱۱۹.

(۴)- احزاب (۳۳) آیه ۷۰.

(۵)- زمر (۳۹) آیه ۳۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷۳

نرمش و فروتنی:

«وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ» «۱»

«پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و از صدای خودت بکاه! چرا که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.»

«وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً» «۲»

«و بندگان خاصّ خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر روی زمین راه می‌روند.»

مواظبت در اظهارنظرها:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» «۳»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که بعضی از گمان‌ها گناه است.»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ» «۴»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا (در صورت عمل بدون تحقیق) به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «۵»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه جهاد گام برمی‌دارید، تحقیق و جست‌وجو کنید، و به کسانی که اظهار اسلام می‌کنند، نگویید مسلمان نیستید، مبادا به خاطر نعمت‌های ناپایدار

---

(۱)- لقمان (۳۱) آیه ۱۹.

(۲)- فرقان (۲۵) آیه ۶۳.

(۳)- حجرات (۴۹) آیه ۱۲.

(۴)- حجرات (۴۹) آیه ۶.

(۵)- نساء/ ۹۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷۴

این جهان افرادی را که اظهار اسلام می‌کنند، متّهم کرده و آنها را به عنوان یک دشمن به قتل برسانید و اموال آنها را به غنیمت بگیرید، درحالی که غنیمت‌های جاودانی و ارزنده در پیشگاه خداست، گرچه در گذشته چنین بودید و در دوران جاهلیّت جنگ‌های شما انگیزه غارتگری داشت، ولی اکنون خدا بر شما منّت نهاد (بنابراین)، لازم است در کارها تحقیق کنید، و بدانید که خداوند از اعمال و نیّات شما آگاه است.»

اجتناب از بدگمانی:

«وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» «۱»

«و از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی نکن! زیرا گوش و چشم و دل همه مسئولند! (و در برابر کارهایی که انجام داده‌اند، از انسان بازخواست می‌شود.)»

استقامت و پایداری:

«وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» «۲»

«و به خاطر پروردگارت شکیبایی کن!»

«وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» «۳»

«شکیبایی پیشه کن! و این شکیبایی تو جز برای خدا (و به توفیق پروردگار) نمی‌تواند باشد.»

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا» «۴»

«ای کسانی که ایمان آوردید! در برابر حوادث ایستادگی کنید و در برابر دشمنان نیز پایدار باشید!»

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» «۵»

«آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه حوادثی همچون حوادث سخت گذشتگان به

---

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

(۲)- مدّثر (۷۴) آیه ۷.

(۳)- نحل (۱۶) آیه ۱۲۷.

(۴)- آل عمران (۳) آیه ۲۰۰.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۱۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷۵

شما برسد؟!»

«وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ» «۱»

« [آیا مردم گمان کردند، همین اندازه که اظهار ایمان کنند (و شهادت به توحید و رسالت پیامبر دهند)، به حال خود واگذارده خواهند شد! و آنها امتحان نمی‌شوند؟] ما کسانی را که قبل از آنها بودند، آزمودیم. باید خدا بداند! چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغگو هستند.»

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذابِ اللَّهِ» «۲»

«و از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا ایمان آورده‌ایم! امّا هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می‌بینند، آزار مردم را هم‌چون عذاب الهی می‌شمارند.»

«لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا أَذیً کَثِیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «۳»

«شما در جان و مالتان مورد آزمایش قرار خواهید گرفت، به‌طور مسلّم در آینده از اهل کتاب (یهود و نصارا) و مشرکان سخنان ناراحت‌کننده فراوانی خواهید شنید، اگر استقامت به خرج دهید و تقوا و پرهیزگاری پیشه کنید، این از کارهایی است که (نتیجه آن روشن است و) هر انسان عاقلی باید تصمیم انجام آن را بگیرد.»

«وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ‌ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ» «۴»

«به‌طور مسلّم ما همه شما را با اموری هم‌چون ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می کنیم، و بشارت ده! صابران و پایداران را.»

الگوی نیکو:

«فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» «۵»

«پس صبر کن! همان گونه که پیامبران اولو العزم صبر و شکیبایی کردند.»

---

(۱)- عنکبوت (۲۹) آیه ۳.

(۲)- عنکبوت (۲۹) آیه ۱۰.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۱۸۶.

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۵۵.

(۵)- احقاف (۴۶) آیه ۳۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷۶

«لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ» «۱»

«برای شما در (زندگی) رسول خدا (و عمل‌کرد او در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به (رحمت) خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند ...»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصارَ اللَّهِ کَما قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوارِیِّینَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ» «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاران خدا باشید، همان گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟! و حواریون (در پاسخ با نهایت افتخار گفتند:) ما یاوران خداییم!»

میانه‌روی:

«وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیلًا» «۳»

«نمازت را زیاد بلند مخوان و زیاد هم آهسته مخوان! بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن!»

«وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً وَ الَّذِینَ

یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً» «۴»

«و بندگان خاصّ خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر روی زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند (و به جهل و جدال و سخنان زشت می‌پردازند)، در پاسخ آنها سلام می گویند، و آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند و کسانی هستند که پیوسته می گویند: پروردگارا! عذاب جهنّم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و شدید و پردوام است، چرا که جهنّم بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است، و آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق نه اسراف می کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو اعتدال را رعایت می کنند.»

---

(۱)- احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

(۲)- صف (۶۱) آیه ۱۴.

(۳)- اسراء (۱۷) آیه ۱۱۰.

(۴)- فرقان (۲۵) آیه ۶۷- ۶۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷۷

«وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ» «۱»

«و هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای!»

«وَ وَضَعَ الْمِیزانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا الْمِیزانَ» «۲»

«و (خداوند) میزان و قانون (در آن) گذاشت تا در میزان طغیان نکنید و وزن را براساس عدالت برپا دارید و میزان را کم نکنید.»

اعمال شایسته:

«وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» «۳»

«او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او (خداوند) بر آب قرار داشت، به این خاطر قرار داد تا شما را بیازماید که کدامین بهتر عمل می کنید.»

«إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» «۴»

«ما آنچه را روی زمین است، زینت آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم، کدامشان بهتر عمل می کنند.»

«تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» «۵»

«پربرکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست، آن کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام‌یک از شما بهتر عمل می کنید.»

سبقت گرفتن بر یکدیگر در کار خیر:

---

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۲۹.

(۲)- رحمن (۵۵) آیه: ۹- ۷.

(۳)- هود (۱۱) آیه ۷.

(۴)- کهف (۱۸) آیه ۷.

(۵)- ملک (۶۷) آیه ۱ و ۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷۸

«وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها» «۱»

«و هر گروه و طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است.»

«لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «۲»

«برای هرکدام از شما آیین و شریعت و طریقه و راه روشنی قرار دادیم. خداوند می‌توانست همه مردم را امّتی واحد و پیرو یک آیین سازد، ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه داده، بیازماید، بازگشت همه به سوی خداست و اوست که شما را از روز رستاخیز از اختلافتان آگاه خواهد ساخت.»

خوب شنیدن و پیروی کردن:

«فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» «۳»

«بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند.»

خلوص نیت:

«وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَلِأَنْفُسِکُمْ وَ ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّهِ» «۴»

«آنچه را از خوبی‌ها انفاق می‌کنید، برای خودتان است ولی جز برای خدا انفاق نکنید!.»

«لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «۵»

«در غالب جلسات محرمانه و مخفیانه آنها که براساس نقشه‌های شیطنت‌آمیز بنا شده، خیر و سودی نیست، مگر این‌که کسی در نجوای خود توصیه به صدقه و کمک به دیگران یا انجام کار نیک و یا اصلاح در میان مردم نماید و هرکس برای خشنودی خدا چنین کند، پاداش بزرگی بر او خواهیم داد.»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۴۸.

(۲)- مائده (۵) آیه ۴۸.

(۳)- زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۷۲.

(۵)- نساء (۴) آیه ۱۱۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۷۹

ثانیا- نواهی: خودکشی، قطع عضو و تغییر چهره:

اشاره

«وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ»

«۱»

«و در راه خدا انفاق کنید! و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید.»

«وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ» «۲»

«و خودکشی نکنید!»

«لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» «۳»

«دگرگونی در آفرینش خدا نیست.»

«وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِیناً» «۴»

« (فرمان می‌دهم که گوش‌های چهارپایان را بشکافند و یا قطع کنند،) آنها را وادار می‌سازم که آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند! هرکس شیطان را به جای خدا ولیّ خود انتخاب کند، زیان آشکاری کرده است.»

دروغ:

«وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» «۵»

«و از سخن باطل و بی‌اساس بپرهیزید!»

«إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ» «۶»

«تنها کسانی (به مردان حق) دروغ می‌بندند که ایمان به آیات الهی ندارند و دروغ‌گویان واقعی آنها هستند.»

دورویی:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللَّهَ عَلی ما فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ وَ إِذا

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۹۵.

(۲)- نساء (۴) آیه ۲۹.

(۳)- روم (۳۰) آیه ۳۰.

(۴)- نساء (۴) آیه ۱۱۹.

(۵)- حج (۲۲) آیه ۳۰.

(۶)- نحل (۱۶) آیه ۱۰۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۰

تَوَلَّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ وَ إِذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّهُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ» «۱»

«و بعضی از مردم چنین هستند که گفتار او در زندگی دنیا باعث اعجاب تو می‌شود، (ولی در باطن چنین نیست) و خداوند بر آنچه

در قلب اوست، گواه می‌باشد و او سرسخت‌ترین دشمنان است، نشانه دشمنی باطنی او این است که وقتی روی برمی‌گرداند و از نزد تو خارج می‌شود، کوشش می‌کند که در زمین، فساد به راه بیندازد و زراعت و چهارپایان را نابود کند، با این‌که می‌داند خدا فساد را دوست ندارد، وقتی به او گفته شود، از خدا بترس، لجاج و تعصّب او را به گناه می‌کشاند، آتش دوزخ برای آنها کافی است و چه بد جایگاهی است.»

رفتار برخلاف گفتار:

رفتار برخلاف گفتار:

«أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أ فَلا تَعْقِلُونَ» «۲»

«آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، ولی خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این‌که کتاب آسمانی را می‌خوانید، آیا هیچ فکر نمی‌کنید؟!»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ» «۳»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید، نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!»

بخل:

«وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «۴»

«و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگارانند.»

«الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا» «۵»

«شیطان به شما (به هنگام انفاق) وعده فقر می‌دهد و او شما را وادار به معصیت و گناه می‌کند،

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۰۶- ۲۰۴.

(۲)- بقره (۲) آیه ۴۴.

(۳)- صف (۶۱) آیه ۳- ۲.

(۴)- حشر (۵۹) آیه ۹.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۶۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۱

ولی خداوند به شما وعده آمرزش و فزونی می‌دهد.»

«إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالًا فَخُوراً الَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ» «۱»

«خداوند افراد متکبّر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد، آنها کسانی هستند که (نه تنها خودشان از نیکی به مردم) بخل می‌ورزند، بلکه مردم را نیز به بخل دعوت می‌کنند.»

ولخرجی:

«وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ» «۲»

«هرگز دست به تبذیر نیالای، همانا تبذیرکنندگان برادران شیطانند.»

ریاکاری:

«إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالًا فَخُوراً الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النَّاسِ» «۳»

«خداوند افراد متکبّر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد ... مردم را به بخل دعوت می‌کنند و آن چه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنان داده، کتمان می‌کنند. ما برای کافران عذاب خوار کننده‌ای مهیّا ساخته‌ایم، و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم (و کسب شهرت) انفاق می‌کنند.»

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُراؤُنَ» «۴»

«پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند، همان کسانی که ریا می‌کنند.»

خودبزرگ‌بینی:

«وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «۵»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۳۷- ۳۶.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه ۲۷- ۲۶.

(۳)- نساء (۴) آیه ۳۸- ۳۶.

(۴)- ماعون (۱۰۷) آیه ۷- ۴.

(۵)- لقمان (۳۱) آیه ۱۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۲

«و مغرورانه بر زمین راه نرو! چرا که خداوند هیچ مغرور و متکبّری را دوست ندارد.»

«وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا» «۱»

«و در روی زمین از روی کبر و غرور گام برندار، چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی! و طول قامتت به کوه‌ها نمی‌رسد.»

غرور، خودپسندی و فخرفروشی:

«إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»

«۲»

«و خداوند مستکبران را دوست نمی‌دارد.»

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ» «۳»

«آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می‌کنند، بلکه خداوند هرکه را بخواهد می‌ستاید.»

«هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ» «۴»

«او نسبت به شما از همه آگاه‌تر است، از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که به صورت جنین‌هایی در شکم مادرانتان بودید، پس خودستایی نکنید (و از پاک بودن خود سخن نگویید!)»

فخرفروشی به قدرت و دانش:

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالًا وَ أَعَزُّ نَفَراً وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً» وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالًا وَ وَلَداً فَعَسى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً أَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً وَ أُحِيطَ

---

(۱)- اسراء (۱۷) آیه ۳۷.

(۲)- نحل (۱۶) آیه ۲۳.

(۳)- نساء (۴) آیه ۴۹.

(۴)- نجم (۵۳) آیه ۳۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۳

بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما أَنْفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً.» «۱»

«قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً» «۲»

«فَلَمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ» «۳»

«هنگامی که رسولان آنها با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنها آمدند، (از آنان روی گرداندند و) تنها به معلوماتی که خود داشتند، دل بستند و خوشحال بودند (همین باعث شد تا) آنچه را که از عذاب و تهدیدهای الهی بود، به باد استهزا می‌گرفتند، بر سر آنان فرود آید!»

دلبستگی به دنیا:

---

(۱)- کهف (۱۸) آیه ۳۲- ۴۲: «برای آنها مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنان دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان پوشاندیم و در میانشان زراعت پربرکتی قرار دادیم. هر دو باغ میوه آورده بود (میوه‌ها فراوان) و چیزی فرو گذار نکرده بود. میان آن دو (باغ) نهر بزرگی جاری ساخته بودیم، صاحب این باغ درآمد فراوانی داشت (ولی از آنجا که انسان کم‌ظرفیّت بود)، به همین جهت به دوستش- درحالی‌که با او گفت‌وگو می‌کرد- گفت: من از نظر ثروت از تو برتر و از نظر نفرات نیرومندترم، و درحالی‌که نسبت به خود ستمکار بود، وارد باغ شد (نگاهی به درختان سرسبز و آن همه میوه و محصول فراوان کرد و از روی غفلت) گفت: من گمان نمی‌کنم، هرگز این باغ نابود شود و باور نمی‌کنم، قیامت برپا گردد، اگر به سراغ پروردگارم بازگردانده شوم (و قیامتی در کار باشد)، جایگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت. دوست (باایمان) وی- درحالی‌که با او

گفت‌وگو می‌کرد- گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک آفرید و سپس از نطفه، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟ ولی من کسی هستم که اللّه پروردگار من است و هیچ‌کس را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم. چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است، هیچ قوّت (و نیرویی) جز از ناحیه خدا نیست، اگر می‌بینی از نظر مال و فرزند از تو کمترم، شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد! و مجازات حساب شده‌ای (صاعقه) از آسمان بر باغ تو فروفرستد، به‌گونه‌ای که او را به زمین بی‌گیاه لغزنده‌ای مبدّل کند و این چشمه و نهر جوشان در اعماق آن فرو رود، آن‌چنان‌که هرگز قدرت جست‌وجوی آن را نداشته باشی! (و بالاخره به فرمان خدا عذاب) محصولات او را احاطه کرد، او مرتّبا دست‌ها را به هم می‌مالید و در فکر هزینه سنگینی بود که در آن خرج کرده بود، درحالی‌که بر پایه‌ها فروریخته بود، می‌گفت: کاش احدی را شریک خدا نمی‌دانستم!»

(۲)- قصص (۲۸) آیه ۷۸ گفت: من این ثروت به وسیله دانشی که نزد من است، به دست آورده‌ام! آیا او نمی‌دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و (آگاه‌تر) و ثروتمندتر بودند؟!

(۳)- غافر (۴۰) آیه ۸۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۴

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا» «۱»

«با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر!»

«وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقى» «۲»

«و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادّی که به گروه‌هایی از آنها (کفّار و مخالفان) داده‌ایم، میفکن! (این‌ها) شکوفه‌های زندگی دنیاست، آنچه پروردگارت به تو روزی داده، بهتر و پایدارتر است.»

حسد و طمع:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» «۳»

«یا این‌که نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش) در برابر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده است، حسد می‌ورزند.»

«وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً» «۴»

«برتری‌هایی که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر قائل شده، هرگز آرزو نکنید.

مردان و زنان هرکدام بهره‌ای از کوشش‌ها و تلاش‌ها و موقعیّت خود را دارند، به جای آرزو کردن این‌گونه تفاوت‌ها از فضل خدا و لطف و کرم او تمنّا کنید، چون خداوند به همه چیز داناست.»

تأسّف بر گذشته و خوشحالی برای آینده:

«لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا ما أَصابَكُمْ» «۵»

---

(۱)- کهف (۱۸) آیه ۲۸.

(۲)- طه (۲۰) آیه ۱۳۱.

(۳)- نساء (۴) آیه ۵۴.

(۴)- نساء (۴) آیه ۳۲.

(۵)- آل عمران (۳) آیه ۱۵۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۵

«برای این‌که به خاطر از دست رفتن غنایم جنگی غمگین نشوید و از جراحات وارده در راه پیروزی نگران نباشید.»

«لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ» «۱»

«به خاطر آنکه برای آنچه از دست داده‌اید، تأسّف نخورید و به آنچه به شما داده است، دلبسته و شادمان نشوید.»

زناکاری:

«وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِیلًا» «۲»

«و نزدیک زنا نشوید، چرا که عمل بسیار زشتی است و راه و روش بدی است.»

«الزَّانِیَةُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ» «۳»

«هریک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.

علاوه بر این کیفر مشخّص برای جرمی که مرتکب شده‌اند، شایان ذکر است، مقرّرات پیشگیری که قرآن در برخورد با این فساد اخلاقی مقرّر فرموده است:

۱) تشویق به ازدواج «نور/ ۳۲»: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتَّی یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». (آنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفّت پیشه کنند تا خدا به فضلش بی‌نیاز کند.)

۲) جواز ازدواج با همسر دیگر در شرایط خاص «نساء/ ۳»: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً» (از آنها با دو نفر یا سه نفر ازدواج کنید، امّا اگر می‌ترسید عدالت را (در مورد همسران متعدّد) رعایت نکنید به یکی اکتفا کنید).

۳) تحریم خودنمایی زن با هر وضع زننده، مگر در برابر همسر و یا خویشان محرم: «نور/ ۳۷» «لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ» (تا خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند، پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید، و خداوند هرکه را بخواهد، بی‌حساب روزی دهد). و «احزاب/ ۵۹»: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیبِهِنَّ ذلِکَ أَدْنی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ» (ای پیامبر! به همسران و

---

(۱)- حدید (۵۷) آیه ۲۳.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه ۳۲.

(۳)- نور (۲۴) آیه ۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۶

دختران خود و زنان مؤمنین بگو: روسری‌های خود را فروافکنند ...)

۴) دستور به چشم‌پوشی در برابر دلربائی‌های زنان «نور/ ۳۰» «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ» (به مؤمنان بگو چشمان خود را (از نامحرمان) فروگیرند و عفافشان را حفظ کنند ...).

۵) تحریم نسبت ناروا دادن به همسر، نسبت به زنایی که ثابت نشده و مقرّر داشتن حدّ شدید برای نسبت ناروا دادن «نور/ ۴ و ۱۵- ۱۹ و ۲۳- ۲۵».

۶) منع از ورود بدون اجازه به خانه ديگران «نور/ ۲۹- ۲۷»

۷) و بالاخره تحريم مى‌گسارى (به آيات بعدى توجّه كنيد!) و از طرفى بايد خاطرنشان كنيم، روشى كه قرآن از آن روش در مورد اين فساد اخلاقى سخن مى‌گويد، دليل بر آن است كه قرآن كريم مى‌گسارى را نوعى از قتل و آدم‌كشى سريع مى‌داند و از اين‌رو غالبا بين دو نوع از جرايم مربوط به آدم‌كشى را مطرح مى‌كند، به‌طور مثال مراجعه كنيد: اسراء/ ۳۳- ۳۱: «وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْأً كَبِيراً وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنى إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِيلًا وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»، و فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانيد، آنها و شما را ما روزى مى‌دهيم، چرا كه قتل آنها گناه بزرگى بوده و هست، و نزديك زنا نشويد كه عمل بسيار زشتى و راه و روش بدى است. و كسى كه خداوند خونش را حرام كرده است، به قتل نرسانيد، مگر (آنجا كه) به حق باشد.»

مى‌گسارى و پليدى‌ها:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِى الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» «۱»

«اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد، شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعى بخت‌آزمايى) پليدند و از عمل شيطانند، از آنها دورى كنيد تا رستگار شويد. شيطان مى‌خواهد از طريق شراب و قمار در ميان

---

(۱)- مائده ۹۱- ۹۰.

آيين اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۷

شما تخم عداوت و دشمنى بپاشد و از نماز و ذكر خدا بازدارد، آيا شما خوددارى خواهيد كرد؟»

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِى يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِى التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِى كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «۱»

«كسانى مشمول اين رحمت مى‌شوند كه از فرستاده پروردگار پيروى مى‌كنند، (او) پيامبر خداست، پيامبرى كه درس ناخوانده و از ميان توده‌ها برخاسته، از سرزمين مكّه (امّ القرى) كه صفات و دلايل حقّانيّتش را در (كتب آسمانى پيشين) تورات و انجيل مشاهده مى‌كنند، به نيكى‌ها و آنچه خرد آن را مى‌شناسد و نزدش معروف است، دعوت مى‌كند و از بدى‌ها و زشتى‌ها و آنچه نزد خردناشناس است، نهى مى‌نمايد، طيّبات و آنچه را طبع سليم مى‌پسندد، براى آنها حلال مى‌شمارد و آنچه خبيث و تنفّرآميز باشد، بر آنها حرام، تحريم مى‌كند، بارها را از دوش آنان برمى‌دارد و غل و زنجيرهايى را كه بر دست و پا و گردنشان سنگينى مى‌كرد، مى‌شكند. پس كسانى كه به او ايمان بياورند و مقامش را بزرگ شمارند و او را در ابلاغ رسالتش يارى كنند و از نور آشكارى كه به او نازل شده، (يعنى قرآن مجيد) پيروى كنند، بدون شك چنين افرادى رستگارند.»

«إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ» «۲»

«خداوند تنها گوشت مردار، خون، گوشت خوك و گوشت هر حيوانى را كه به هنگام ذبح نام غير خدا بر او گفته شود، تحريم كرده است.»

هر نوع آلودگى اخلاقى يا مادى:

«وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ» «۳»

«و خدا پاکیزگان را دوست دارد.»

«وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ» «۴»

«و لباست را پاک کن، و از پلیدی دوری کن!»

---

(۱)- اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۷۳.

(۳)- توبه (۹) آیه ۱۰۸.

(۴)- مدّثّر (۷۴) آیه ۵- ۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۸

دادوستد و کسب حرام:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْکُمْ» «۱»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر این‌که (تصرّف شما در اموال دیگران) تجارتی باشد که با رضایت شما انجام می‌گیرد.»

«وَ لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَی الْحُکَّامِ لِتَأْکُلُوا فَرِیقاً مِنْ أَمْوالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «۲»

«اموال یکدیگر را در میان خود به باطل و ناحق نخورید! برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه و بخشی از آن را به قضات ندهید، درحالی‌که می‌دانید.»

«الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا- یَقُومُونَ إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اللَّهِ وَ مَنْ عادَ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ» «۳»

«کسانی که ربا می‌خورند، برنمی‌خیزند، مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان با او دیوانه شده است، این به خاطر آن است که آنها گفتند: بیع هم مانند رباست! حال آنکه خداوند بیع را حلال کرده و ربا را حرام. هرکس اندرز الهی به او رسد و (از رباخواری) خودداری کند سودهایی که در سابق (قبل از حکم تحریم ربا) به دست آورده، مال اوست و کار او به خدا واگذار می‌شود. امّا کسانی که (به خیره‌سری ادامه دهند و) بازگردند (و این گناه را همچنان ادامه دهند)، آنها اهل دوزخند و جاودانه در آن می‌مانند. خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد.»

«وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ» «۴»

«سرپرستان اگر ثروتمندند، نباید از اموال ایتام استفاده کنند، و اگر فقیر و نادار باشند، تنها می‌توانند در برابر زحماتی که می‌کشند، با رعایت عدالت و انصاف حقّ الزّحمه خود را از اموال آنها بردارند.»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۲۹.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۸۸.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۷۶- ۲۷۵.

(۴)- نساء (۴) آیه ۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۸۹

«إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً» «۱»

«کسانی که اموال یتیمان را به ناحق تصرّف می‌کنند، (در حقیقت) در شکمشان تنها آتش می‌خورند، به زودی در جهان دیگر داخل در آتش برافروخته‌ای می‌شوند.»

«إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ» «۲»

«کسانی که کتمان می‌کنند، کتابی را که خدا نازل کرده و آن را به بهای کمی می‌فروشند، آنها در حقیقت جز آتش چیزی نمی‌خورند، خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است.»

«وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیاهِ الدُّنْیا» «۳»

«کنیزان خود را به خاطر متاع زودگذر در دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند، پاک بمانند.»

مدیریّت بد:

«وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَکُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ قِیاماً» «۴»

«اموال و ثروت خود را به دست افراد سفیه نسپارید، این سرمایه‌ای که قوام زندگی و اجتماع شما به آن است و بدون آن نمی‌توانید کمر راست کنید.»

ثالثا- مباحات: برخورداری از نعمت‌های پاکیزه:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلالًا طَیِّباً» «۵»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (طیّبات) و امور پاکیزه‌ای را که خداوند بر شما حلال کرده

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۰.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۷۴.

(۳)- نور (۲۴) آیه ۳۳.

(۴)- نساء (۴) آیه ۵.

(۵)- مائده (۵) آیه ۸۸- ۸۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۰

بر خود حرام مکنید، از حدّ و مرزها فراتر نروید، زیرا خداوند تجاوزکنندگان را دوست نمی‌دارد، از آنچه خداوند به شما روزی داده است، حلال و پاکیزه بخورید.»

«کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلَّهِ» «۱»

«از نعمت‌های پاکیزه که به شما نعمت داده‌ایم، بخورید و شکر خدا را به جا آورید.»

«یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکَمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکَمْ وَ رِیشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ» «۲»

«ای فرزندان آدم! ما لباسی بر شما فروفرستادیم که (اندام شما را می‌پوشاند و) زشتی‌های بدنتان را پنهان می‌سازد، مایه زینت شماست، لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است.»

«یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا خالِصَةً یَوْمَ الْقِیامَةِ» «۳»

«ای فرزند آدم! زینت خود را به هنگام رفتن مسجد با خود داشته باشید، بخورید و بنوشید، ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد. بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده، بگو: این نعمت‌ها برای افراد باایمان در این زندگی آفریده شده، ولی در قیامت این‌ها همه در اختیار افراد باایمان قرار می گیرد.»

رابعا- مخالفت به دلیل اضطرار:

«وَ ما لَکُمْ أَلَّا تَأْکُلُوا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَکُمْ ما حَرَّمَ عَلَیْکُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ» «۴»

«چرا از حیواناتی نمی‌خورید که نام خدا بر آنها گفته شده؟ درحالی‌که آنچه را بر شما حرام است، خداوند شرح داده است، مگر در صورتی که ناچار شوید.»

«إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ» «۵»

«خداوند تنها گوشت مردار، خون، گوشت خوک و گوشت هر حیوانی را که به هنگام ذبح نام غیر

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۷۲.

(۲)- اعراف (۷) آیه ۲۶.

(۳)- اعراف (۷) آیه ۳۲- ۳۱.

(۴)- انعام (۶) آیه ۱۱۹.

(۵)- بقره (۲) آیه ۱۷۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۱

خدا بر آنها گفته شود، تحریم کرده است، ولی کسی که مجبور شود (برای نجات خویش از مرگ) از آنها بخورد، گناهی بر او نیست، به شرط این‌که ستمگر و متجاوز نباشد!»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۲

فصل دوم اخلاق خانواده

اوّلا- وظایف اصلی و فرعی:

احسان به پدر و مادر و تواضع در برابر آنها و اطاعت از آنها:

«وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی «۱»

«و به پدر و مادر نیکی کنید و همچنین به خویشاوندان.»

«وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً» «۲»

«و پروردگارت فرمان داده، جز او را نپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو، یا هردوی آنها نزد تو به سنّ پیری و شکستگی برسند (آن‌چنان‌که نیازمند به مراقبت دائمی تو باشند، از هرگونه محبّت دریغ مدار و کم‌ترین اهانتی به آنان نکن، حتّی)، سبک‌ترین تعبیر نامؤدّبانه، یعنی: اف نگو! و بر سر آنها فریاد مزن! با گفتار سنجیده و لطیف و بزرگوارانه با آنها سخن بگو! و بال‌های تواضع خود را در برابرشان از محبّت و لطف فرود آر! و بگو: پروردگارا! آنها را مشمول رحمت خویش قرار ده، همان گونه که مرا در کودکی تربیت کردند.»

«وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فِی عامَیْنِ أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۳۶.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه‌های ۲۴- ۲۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۳

مَعْرُوفاً» «۱»

«و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با توانی روی ناتوانی حمل کرد، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد. (و نیز توصیه کردم که) برای من و برای پدر و مادرت شکر به جای آور، بازگشت (همه شما) به سوی من است، و هرگاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی که از آن (حدّ اقل) آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن! با آن دو در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن.»

حرمت نهادن به زندگی فرزندان:

«وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ» «۲»

«فرزندان خود را به خاطر فقر و تنگدستی نکشید، زیرا روزی شما و آنها همه به دست ماست و ما همه را روزی می‌دهیم.»

«وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیَّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبِیراً» «۳»

«و فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی به قتل نرسانید، آنها و شما را ما روزی می‌دهیم، چرا که قتل آنها گناه بزرگی است.»

«وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وَ إِذَا السَّماءُ کُشِطَتْ وَ إِذَا الْجَحِیمُ سُعِّرَتْ وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ» «۴»

«و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود: به کدامین گناه کشته شدند؟! و در آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود، و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود، و در آن هنگام که دوزخ شعله‌ور گردد، و در آن زمان که بهشت (به پرهیزگاران) نزدیک شود، (آری در آن هنگام) هرکس می‌داند چه چیزی را آماده کرده است.»

---

(۱)- لقمان (۳۱) آیه ۱۵- ۱۴.

(۲)- انعام (۶) آیه ۱۵۱.

(۳)- اسراء (۱۷) آیه ۳۱.

(۴)- تکویر (۸۱) آیه ۱۴- ۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۴

تربیت اخلاقی فرزندان و تمام خانواده:

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیبِهِنَّ» «۱»

«ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو: جلباب‌ها (روسری‌های بلند) خود را بر خویش فروافکنند. این کار برای این‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است.»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ» «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست، نگه دارید!»

ثانیا- وظایف متقابل همسران:

الف- دستور همسرگزینی:

روابطی که تحریم شده:

«وَ لا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُمْ مِنَ النِّساءِ»

«۳»

«با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده‌اند، هرگز ازدواج نکنید!»

«حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْ وَ أَخَواتُکُمْ وَ عَمَّاتُکُمْ وَ خالاتُکُمْ وَ بَناتُ الْأَخِ وَ بَناتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهاتُکُمُ اللَّاتِی أَرْضَعْنَکُمْ وَ أَخَواتُکُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِکُمْ وَ رَبائِبُکُمُ اللَّاتِی فِی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسائِکُمُ اللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ وَ حَلائِلُ أَبْنائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ أَصْلابِکُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْأُخْتَیْنِ إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلَّا ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ» «۴»

«مادران شما، و دختران و خواهرانتان و عمّه‌ها و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهرانتان بر شما حرام شده‌اند. و مادرانی که شما را شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما بر شما حرامند. و مادران همسرانتان و دختران همسرانتان که در دامان شما قرار دارند، به شرط آنکه با آن همسر آمیزش جنسی پیدا کرده باشید. اگر با آنها آمیزش جنسی نداشته‌اید، دخترانشان بر شما حرام نیستند. و همسران فرزندانتان که از نسل شما هستند. و برای شما جمع میان دو خواهر ممنوع است،

---

(۱)- احزاب (۳۳) آیه ۵۹.

(۲)- تحریم (۶۶) آیه ۶.

(۳)- نساء (۴) آیه ۲۲.

(۴)- نساء (۴) آیه ۲۴- ۲۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۵

مگر آنچه در گذشته واقع شده است. خداوند آمرزنده و مهربان است. ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار حرام است، مگر

آن‌ها را که (از طریق اسارت) مالک شده‌اید.»

«وَ لا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ» «۱»

«با زنان مشرک و بت‌پرست مادام که ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید، کنیزان باایمان از زن آزاد بت‌پرست بهترند، هرچند زیبایی او شما را به اعجاب آورد. دختران خود را نیز به مردان بت پرست مادامی که ایمان نیاورده‌اند، ندهید. یک غلام باایمان از یک آزاد بت‌پرست بهتر است، هر چند (مال و موقعیّت او) شما را به اعجاب آورد، آنها (مشرکان) به سوی آتش دعوت می‌کنند، درحالی که خدا (و مؤمنان) دعوت به بهشت و آمرزش به فرمانش می‌کنند.»

«الزَّانِي لا يَنْكِحُ إِلَّا زانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لا يَنْكِحُها إِلَّا زانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «۲»

«مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند و زن زناکار جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود درنمی‌آورد و این کار بر مؤمنان تحریم شده است.»

روابطی که حلال شده است:

«وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلَّا ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ كِتابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَناتٍ غَيْرَ مُسافِحاتٍ وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ فَإِذا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ» «۳»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۲۱.

(۲)- نور (۲۴) آیه ۳.

(۳)- نساء (۴) آیه ۲۵- ۲۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۶

«ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار حرام است، مگر آنها را که (از طریق اسارت) مالک شده‌اید، این‌ها احکامی است که خداوند برای شما مقرّر داشته است، و زنان دیگر غیر از این‌ها (که گفته شد،) برای شما حلال است که با اموال خودتان آنها را اختیار کنید، درحالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری کنید، زنانی را که متعه می‌کنید، مهر آنها را به عنوان یک واجب باید بپردازید. اگر طرفین عقد با رضایت خود مقدار مهر را کم و زیاد کنند، بعدا مانعی ندارد، خداوند از مصالح بندگان آگاه و در قانون‌گذاری خود حکیم است. کسانی که قدرت ندارند با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان ازدواج کنند، می‌توانند با کنیزان باایمان ازدواج کنند، خداوند به ایمان و عقیده شما آگاه‌تر است، و بعضی از بعضی دیگرید، این ازدواج باید به اجازه مالک صورت گیرد و مهرشان را به خودشان بدهید. (این کنیزان) باید پاکدامن باشند، نه مرتکب زنا! به‌طور آشکار و نه دوست پنهانی بگیرند. و اگر مرتکب عمل منافی عفّت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را دارند، این ازدواج با کنیزان برای کسانی است که از نظر غریزه جنسی شدیدا در فشار بوده و قادر به ازدواج با زنان آزاد نیستند. (امّا) خودداری کردن از ازدواج با کنیزان به سود شماست.»

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِينَ

أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» «۱»

«امروز آنچه پاکیزه است، برای شما حلال شده و غذاهای اهل کتاب برای شما حلال و غذاهای شما برای آنها حلال است. زنان پاکدامن از مسلمانان و از اهل کتاب برای شما حلال هستند و می‌توانید با آنها ازدواج کنید.»

خصلت‌هایی که خدا فرمان داده و مستحب است:

«فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ». «۲»

«و زنان صالح زنانی هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود) حفظ اسرار و حقوق او را دارند، در مقابل حقوقی که خدا برای آنها قرار داده است.»

«عَسى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۵.

(۲)- نساء (۴) آیه ۳۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۷

سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبْكاراً» «۱»

«امید است اگر او شما را طلاق گوید، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن و متواضع، توبه‌کار، عابد، هجرت‌کننده، زنانی غیر باکره و باکره.»

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَمِيلًا وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً» «۲»

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا را می‌خواهید و طالب زینت آن هستید، بیایید هدیه‌ای به شما دهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم، امّا اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده و احیانا به محرومیّت‌ها قانع هستید)، پس خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است.»

رضای مطلق و متقابل:

«لا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ كَرْهاً» «۳»

«ای افراد باایمان! برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی) ارث ببرید!)»

«وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْواجَهُنَّ إِذا تَراضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» «۴»

«هنگامی که زنان را طلاق دادید و عدّه خود را به پایان رسانیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند، اگر در میان آنها رضایت به طرز پسندیده‌ای حاصل شود.»

مهریّه:

«وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً»

«۵»

«مهر زنان را به‌طور کامل به عنوان یک عطیّه (الهی) بپردازید، اگر زنان با رضایت کامل

---

(۱)- تحریم (۶۶) آیه ۵.

(۲)- احزاب (۳۳) آیه ۲۹- ۲۸.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۹.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۳۲.

(۵)- نساء (۴) آیه ۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۸

خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند، برای شما حلال و گواراست.»

«وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِذا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» «۱»

«زنان پاکدامن از مسلمانان و از اهل کتاب برای شما حلال هستند و می‌توانید با آنها ازدواج کنید، به شرط این‌که مهر آنها را بپردازید.»

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ» «۲»

«زنانی را که متعه می‌کنید، مهر آنها را به عنوان یک واجب باید بپردازید، اگر طرفین عقد با رضایت خود مقدار مهر را بعدا کم و زیاد کنند، مانعی ندارد.»

شرایط چندهمسری:

«وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ ذلِکَ أَدْنی أَلَّا تَعُولُوا»

«۳»

«اگر می‌ترسید هنگام ازدواج با دختران یتیم رعایت حق و عدالت را درباره حقوق زوجیّت و اموال آنان ننمایید، از ازدواج با آنها چشم بپوشید و به سراغ زنان دیگر بروید، از آنها دو یا سه یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید! امّا اگر می‌ترسید عدالت را (درباره همسران متعدّد) رعایت ننمایید، تنها به یکی اکتفا کنید و یا کنیزی که متعلّق به شماست، این کار از انحراف بهتر جلوگیری می‌کند.

از اینجا معلوم می‌شود که چگونه قرآن کریم جواز چندهمسرگزینی را به شرایط زیادی محدود کرده است، باوجود این ممنوعیّت مطلق ندارد، زیرا چنین ممنوعیّتی با فطرت مخالف است.

واقعیّت این است که ما در هر زمان و مکانی مردان زیادی را می‌بینیم که به یک زن بسنده کرده‌اند، ولی بعضی دیگر هستند که براساس فطرتشان به زنان بیشتری مایلند، آیا جلوگیری این‌ها از ازدواج با زنان دیگر در سایه شرایط عادلانه و مشروع باعث کینه‌توزی به همسرانشان نمی‌شود

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۵.

(۲)- نساء (۴) آیه ۲۴.

(۳)- نساء (۴) آیه ۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۷۹۹

تا آرزوی مرگ آنها را بکنند؟

آیا این انگیزه‌ای برای خیانت و دورویی آنان با زنانشان نمی‌شود؟ از این‌رو است که به آنها اجازه می‌دهیم تا از انسانیّت در شخص زنان خارج از قانون، وسیله محض و ابزار بهره‌وری بسازند که به هیچ وجه چنین حقّی را ندارند و در نتیجه- به‌طور مختصر- نوعی از بردگان گردند!

با این همه، برای ما روشن می‌گردد که هیچ نوع اخلاق مجاز با منع سرسختانه در این زمینه (چندهمسری) اتفاق نمی‌افتد، بلکه عکس آن را برطبق نظر بسیاری از قدّیسین و پیامبران در کتاب مقدّس مجاز می‌بینیم.

احتمال دارد، جوامعی که چندهمسری را لغو کرده‌اند، این حرمت را از پیروی فرد و افراد بیشتر گرفته‌اند تا از پیروی دینی و شرعی. ولی سؤال این است که آیا این لغو چندهمسری به راستی با واقعیّت سازگار است؟ این مطلب مورد تردید است و بگذریم از این‌که از جنبه عملی بیشتر گسترش یافته و به روش ظالمانه بیشتر و انحراف بیشتر در نزد همان جوامعی که بر این عقیده‌اند، برعکس کسانی که آن را مشروع می‌دانند.

امّا از جمله تناقض‌گویی آنها این‌که ازدواج مردی را با زن دیگر ممنوع می‌دانند، در همان حال به صورت گسترده، زنا و رفیق گرفتن زنان و انواع روابط آزاد را مجاز می‌دانند! با این شرط که عقد رسمی بین دو طرف نباشد تا ارتباط شرعی پیدا کنند.

آیا این سقوط و انحطاط تدریجی در سقط جنین‌ها و شمار هولناک بیماری‌های جنسی و کودکان مطرود و زنا و روابط نامشروع آشکار و پنهان، و بسیاری از انواع بدبختی‌های نظیر این‌ها همگی نتیجه منطقی همین بدعت قانونمند نیست؟

بی‌تردید ما باید به بدی‌های چندهمسری از قبیل غیرت و کینه‌توزی‌های متقابلی که در پی دارد، نه تنها میان همسران، بلکه بین فرزندان از نظری، اعتراف کنیم.

ولی آیا این دلیل در پیآمد روابط متعدّد نامشروع نیز قابل توجّه نیست؟ وانگهی، این اختلاف در حالات عادی بین اولاد از جهات مختلف بلکه بین برادران و خواهران از یک پدر و مادر وجود ندارد؟ حقیقت این است که تمام این عیب‌ها جنبه عاطفی دارد و با تربیت و تأدیب رفع آنها ممکن است، و این عیب‌ها در مقایسه با عفونت‌های دیگری که باعث بدبختی جوامع متجدّد شده، بسیار ناچیز است. و خود موضوعی است قابل تأمّل برای مصلحان!»

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۰

ب- زندگی زناشویی:

روابط مقدّس و محترم:

اشاره

«یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً»

»(۱)

«ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید، آن خدایی که همه شما را از یک انسان پدید آورده، و همسر آدم را از او آفرید. خداوند از آدم و همسرش مردان و زنان فراوانی به وجود آورد. از خدایی بپرهیزید که در نظر شما عظمت دارد و به هنگامی که می‌خواهید از دیگری چیزی طلب کنید، نام او را می‌برید، از خویشاوند خود (از قطع رحم) بپرهیزید! خداوند مراقب شماست.»

اهداف ازدواج:

۱- امنیّت داخلی، محبّت و شفقت:

«وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» «۲»

«و از نشانه‌های او این‌که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش بیابید و در میان شما مودّت و رحمت قرار داد.»

۲- بقای نسل:

«نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ» «۳»

«همسران شما محلّ بذرافشانی شما هستند.»

«وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنِینَ وَ حَفَدَةً» «۴»

«و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌ها قرار داد.»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱.

(۲)- روم (۳۰) آیه ۲۱.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۲۳.

(۴)- نحل (۱۶) آیه ۷۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۱

برابری در حقوق و وظایف:

«وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ» «۱»

«و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان بر آنها برتری دارند.»

«الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ» «۲»

«مردان سرپرست و نگهبان زنانند، این سرپرستی به خاطر برتری‌هایی است که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و نیز این سرپرستی به خاطر تعهّداتی است که مردان در مورد پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند.»

مشورت و رضایت دو طرف:

«وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ فَإِنْ أَرادا فِصالًا عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» «۳»

«مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می‌دهند، این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند و بر آن کسی که فرزند برای او متولّد شده (پدر)، لازم است خوراک و پوشاک مادران را به‌طور شایسته بپردازد. هیچ‌کس موظّف نیست بیش از مقدار توانایی خود را انجام دهد.

(نه مادر به خاطر اختلاف با پدر) حق دارد که به کودک ضرر بزند و نه پدر (به خاطر اختلاف با مادر). و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد. اگر آن دو با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند کودک را (زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست. اگر (با عدم توانایی) خواستید دایه‌ای برای فرزندان بگیرید، گناهی بر شما نیست، هرگاه حقّ گذشته مادر

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۲۸.

(۲)- نساء (۴) آیه ۳۴.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۳۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۲

را به‌طور شایسته بپردازید.»

برخورد انسانی:

«وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ» «۱»

« (درباره فرزندان کار را) با مشاوره شایسته انجام دهید.»

معاشرت نیکو، حتّی در وقت ناراحتی:

«وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً» «۲»

«با آن‌ها (زنان) به‌طور شایسته معاشرت کنید، اگر به جهاتی با همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری آنها در نظر شما خوشایند نباشند (فورا تصمیم به جدایی نگیرید)، و ای بسا آنچه را نمی‌پسندید، خداوند در آن خیر و برکت و سود فراوانی قرار داده باشد.»

«وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً» «۳»

«عدالت از نظر محبّت میان همسران امکان‌پذیر نیست، هرچند در این زمینه کوشش شود.

اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل را از نظر محبّت برقرار کنید، لااقل تمایل قلبی را متوجّه یکی از آنان نسازید! که دیگری به صورت بلاتکلیف درآید و حقوق او عملا ضایع شود. و اگر راه اصلاح و تقوا پیشه گیرید و گذشته را جبران کنید، خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد.»

آشتی پس از اختلاف:

«وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» «۴»

«هرگاه زنی احساس کند که شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیّت از پاره‌ای از حقوق خود صرف‌نظر کند و باهم صلح نمایند، به‌هرحال صلح کردن بهتر است. مردم ذاتا و طبعا به غریزه حبّ ذات، در امواج بخل قرار دارند.»

---

(۱)- طلاق (۶۵) آیه ۶.

(۲)- نساء (۴) آیه ۱۹.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۲۹.

(۴)- نساء (۴) آیه ۱۲۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۳

تعیین داور:

«وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما» «۱»

«و اگر از جدایی و شکاف میان آنان (دو همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و داوری از خانواده زن انتخاب کنید، اگر این دو داور هدفشان اصلاح میان آنها باشد، خداوند بین آنان را الفت می‌دهد.»

ج- طلاق: جدایی بدترین راه است:

اشاره

«لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «۲»

«کسانی که از زنان خود ایلاء می‌کنند (سوگند برای ترک آمیزش جنسی می‌خورند)، حق دارند چهار ماه انتظار کشند، اگر (در این فرصت) تصمیم به بازگشت گرفتند، خداوند آمرزنده و مهربان است. و اگر تصمیم به جدایی گرفتند (آن هم با شرایطش مانعی ندارد)، خداوند شنوا و داناست.»

مدّت انتظار:

«وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذلِكَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً» «۳»

«زنان مطلّقه بايد به مدّت سه بار پاک شدن را انتظار بکشند، برای آنها حلال نیست آنچه را که در رحم آنان آفریده شده، کتمان کنند، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، همسران آنها (برای رجوع به آنها و از سر گرفتن زندگی) در این مدّت عده (از دیگران) سزاوارترند، هرگاه خواهان اصلاح باشند.»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۳۵.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۲۷- ۲۲۶.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۲۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۴

سکنا دادن، و رفتار خوش به امید سازش:

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً» «۱»

«ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه آنها را طلاق گویید و حساب عدّه را نگه دارید و از خدایی که پروردگار شماست، بپرهیزید، نه شما آنها را از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عدّه) بیرون روند، مگر این‌که کار زشتی آشکارا انجام دهند. این‌ها حدود و مرزهای الهی است، هرکس از حدود الهی تجاوز کند، به خویشتن ستم کرده، تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این وضع تازه (وسیله اصلاحی) فراهم کند.»

«أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ» «۲»

«آنها را هرجا خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست، سکونت دهید، به آن‌ها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید (مجبور به ترک منزل شوند). و اگر باردار باشند نفقه آن‌ها را بپردازید تا وضع حمل کنند، و اگر برای شما فرزند را شیر می‌دهند، پاداش آنها را بپردازید. (درباره سرنوشت فرزندان، کار را) با مشورت شایسته انجام دهید.»

زن طلاق گرفته پیش از آمیزش عدّه ندارد:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمِيلًا» «۳»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با زنان باایمان ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید، عدّه‌ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید، آنها را (با هدیه مناسبی) بهره‌مند سازید و به‌طور شایسته‌ای رهایشان کنید.»

---

(۱)- طلاق (۶۵) آیه ۱.

(۲)- طلاق (۶۵) آیه ۶.

(۳)- احزاب (۳۳) آیه ۴۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۵

پس از طلاق، یا خوب نگه‌داری:

«وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ» «۱»

«هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عدّه رسیدند (باز می‌توانید با آنها آشتی کنید)، یا به طرز پسندیده‌ای آنها را نگاه دارید و به‌طور پسندیده‌ای آنها را رها سازید. هرگز به خاطر ضرر زدن و تعدّی کردن، آنها را نگاه ندارید، چرا که هرکس چنین کند به خویشتن ظلم و ستم کرده است، آیات خدا را به استهزا نگیرید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید و آنچه از کتاب آسمانی و دانش بر شما نازل کرده و شما را به آن پند می‌دهد.»

و یا جدایی که جوازی است برای ازدواج دوباره:

«وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْواجَهُنَّ إِذا تَراضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» «۲»

«هنگامی که زنان را طلاق دادید و عدّه خود را به پایان رسانیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند، اگر در میان آنان رضایت به طرز پسندیده‌ای حاصل شود (این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن پند می‌گیرند.)»

حقّ تصرّف در چیزی که مال زن مطلّقه است، نداریم:

«وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً» «۳»

«و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود بگیرید و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را نگیرید! آیا برای بازپس گرفتن (مهر) زنان متوسّل به تهمت و

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۳۱.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۳۲.

(۳)- نساء (۴) آیه ۲۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۶

گناه می‌شوید.»

طلاق باین نیست، مگر در نوبت سوم:

«الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلَّا أَنْ یَخافا أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یَتَراجَعا إِنْ ظَنَّا أَنْ یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ»

«۱»

«طلاق (طلاق رجعی) دو مرتبه است، در هریك از این دو بار بایـد همسـر خود را به‌طور شایسته نگاه‌داری کند و آشتی نماید، یا با نیکی او را رهـا سـازد و برای همیشه از او جـدا شود، برای شـما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنها داده‌ایـد، پس بگیریـد. دو همسـر از این بترسـند که با ادامه زندگی زناشویی حدود الهی را برپا ندارند، اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن (فـدیه) عوضـی بپردازد (و طلاق بگیرد)، این‌ها حـدود الهی است، از آن تجاوز نکنیـد و آنها که تجاوز کننـد، ستمگراننـد، اگر بعد از دو طلاق او را طلاق داد، زن بر او بعد از آن حلال نخواهد شد، مگر همسـر دیگری انتخاب کند (و آمیزش نماید)، اگر او را طلاق داد، گناهی ندارد که بازگشت کنند، به شرط امید بر محترم شمردن حدود الهی.»

زن طلاق گرفته حق دارد عوض مهریه را بگیرد:

«لاـ جُنـاحَ عَلَیْکُـمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسـاءَ مـا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُـوا لَهُنَّ فَرِیضَـهً وَ مَتِّعُـوهُنَّ عَلَی الْمُوسِـعِ قَـدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَـدَرُهُ مَتـاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِینَ وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَهً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَهُ النِّکاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ» «۲»

«گنـاهی بر شـما نیست، اگر طلاـق دهیـد، پیش از تمـاس (و آمیزش جنسـی) و تعیین مهریه، در چنین حـالی بایـد آنهـا را (با هـدیه مناسبی) بهره‌مند سازید، بر آن کس که توانایی دارد، به اندازه

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۳۰- ۲۲۹.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۳۶- ۲۳۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۷

توانایی‌اش و بر آن کس که تنگدست است به اندازه خودش هدیه شایسـته‌ای لازم است و این حقّی است بر نیکوکاران. اگر آنها را طلاق دهیـد پیش از این‌که با آنان تماس پیـدا کنیـد (آمیزش نمایید)، درحالی‌که مهری برای آنها تعیین کرده‌اید، لازم است نصـف آنچه را تعیین کرده‌اید، به آنها بدهید، مگر این‌که آنها حقّ خود را ببخشـند، (و یا اگر صـغیر و سفیه هستند،) ولّی آنها ببخشد، عفو و گذشت شما به پرهیزگاری نزدیک‌تر است، گذشت را فراموش نکنید، خداوند به عمل شما بیناست.»

عوض گرفتن، حقّ عموم طلاق‌گرفتگان است:

«وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ»

«۱»

«برای زنان مطلّقه هدیه مناسب و شایسته‌ای است و این حقّی است بر پرهیزگاران.»

ثالثا- وظایف شخص نسبت به خویشان: بخشش به دیگر خویشاوندان:

اشاره

«فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» «۲»

«پس حقّ بستگان و نزدیکان را ادا کن!»

وصیّت:

«کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ» «۳»

«بر شما نوشته شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد، اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده، وصیت به‌طور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان کند، این حقّی است بر ذمّه پرهیزگاران.»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۴۱.

(۲)- روم (۳۰) آیه ۳۸.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۸۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۸

رابعا- ارث: حقّی است نه تنها بر مردان یا بزرگان یا تنها فرزندان:

اشاره

«لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً» «۱»

«مردان از اموالی که پدر و مادر و نزدیکان به جای می‌گذارند، سهمی دارند و زنان نیز از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان می‌گذارند، سهمی، خواه آن مال کم باشد و یا زیاد، این سهمی است تعیین شده و لازم الاداء.»

قانون تقسیم ارث:

«وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَلِیمٌ» «۲»

«و برای شما نصف میراث زنانتان است، اگر فرزندی نداشته باشند، و اگر فرزند یا فرزندانی برای آنها باشد (حتّی از شوهر دیگر)، تنها یک چهارم از آن شماست، بعد از پرداخت بدهی‌های همسر و انجام وصیّت‌های مالی اوست، و برای زنان شما یک چهارم میراث است، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد (حتّی از همسر دیگر)، سهم زنان به یک هشتم می‌رسد، بعد از انجام وصیّتی که کرده‌اید و ادای دین. اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند یا زنی از دنیا برود و برادر یا

خواهری داشته باشد، هریک از آنها یک ششم مال را به ارث می‌برند، امّا اگر بیش از یکی باشند، مجموعا یک سوم می‌برند، این در صورتی است که وصیّت قبلا انجام گیرد و دیون از آن خارج شود، این سفارش خداست و خدا دانا و بردبار است.»

«یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۷.

(۲)- نساء (۴) آیه ۱۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۰۹

وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ وَ إِنْ کانُوا إِخْوَةً رِجالًا وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» «۱»

«از تو دراین‌باره سؤال می‌کنند: بگو! خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می‌کند. هرگاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد، نصف میراث او به آن یک خواهر می‌رسد، و اگر فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد، تمام ارث او به یک برادر می‌رسد، اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند، دو ثلث از میراث او را می‌برند، اگر ورثه شخص متوفّی چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر)، تمام میراث او را در میان خود تقسیم می‌کنند، به‌طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود. خداوند این حقایق را برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتما راهی را که خدا نشان می‌دهد، راه واقعی است)، زیرا او به هر چیزی داناست.»

ارث لطفی است از طرف خدا، نه حق:

«وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ» «۲»

«برتری‌هایی که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر قائل شده، هرگز آرزو نکنید! مردان و زنان هرکدام بهره‌ای از کوشش‌ها و تلاش‌ها و موقعیّت خود را دارند.»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۲)- نساء (۴) آیه ۳۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۰

فصل سوم اخلاق اجتماعی

اوّلا- زنهارها:

آدم‌کشی:

«وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» «۱»

«دست به خون بی‌گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن‌ها مجاز نیست، به قتل نرسانید، مگر

این که طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد.»

«مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً» «۲»

«به خاطر همین موضوع بر بنی اسرائیل مقرّر داشتیم که هر گاه کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل و بدون فساد در روی زمین به قتل برساند، چنان است که گویا همه انسان‌ها را کشته است.»

«وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلی أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ یَصَّدَّقُوا» «۳»

«برای هیچ مؤمنی مجاز نیست که فرد باایمانی را جز از روی خطا به قتل برساند؛ کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایی به کسان او بپردازد، مگر این‌که خاندان مقتول با رضایت خاطر از دیه بگذرند.»

«وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً

---

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۵۱.

(۲)- مائده (۵) آیه ۳۲.

(۳)- نساء (۴) آیه ۹۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۱

عَظِیماً» «۱»

«و هرکسی فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است که برای همیشه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و از رحمتش او را دور می‌سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ» «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است؛ آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن، اگر کسی از ناحیه برادر دینی خود مورد عفو قرار گیرد (حکم قصاص به رضایت طرفین به دیه تبدیل شود)، باید از روش پسندیده‌ای پیروی گردد (برای پرداخت دیه طرف را تحت فشار قرار ندهد)، و او هم در پرداخت دیه کوتاهی نکند، این تخفیف و رحمتی است از جانب پروردگارتان.»

«وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ» «۳»

«ای خردمندان! قانون قصاص برای شما مایه حیات و زندگی است.»

دزدی:

«وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما» «۴»

«دست مرد و زن سارق را قطع کنید. (که در فقه شیعه منظور بریدن چهار انگشت است)- م.»

غش:

«وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ الَّذِینَ إِذَا اکْتالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَ إِذا کالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ» «۵»

«وای بر کم‌فروشان! آنان که وقتی برای خود پیمانه می‌کنند، حقّ خود را به‌طور کامل می‌گیرند، امّا هنگامی که می‌خواهند برای

دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند!»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۹۳.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۷۸.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۷۹.

(۴)- مائده (۵) آیه ۳۸.

(۵)- مطفّفین (۸۳) آیه ۳- ۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۲

وام با سود (رباخواری):

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوالِکُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ»

«۱»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بپرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده، رها کنید، اگر ایمان دارید، اگر چنین نمی کنید، بدانید با جنگ با خدا و رسول او روبه‌رو خواهید بود، اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از آن شماست، نه ستم می کنید و نه بر شما ستم می‌شود.»

اختلاس:

«وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ» «۲»

«و از حقوق مردم چیزی کم نگذارید.»

هر نوع تملّک نامشروع:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْکُمْ» «۳»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (از طرق نامشروع) نخورید، مگر این که (تصرّف شما در اموال دیگران از طریق) تجارتی باشد که با رضایت شما انجام می گیرد.»

خوردن مال یتیم:

«وَ آتُوا الْیَتامی أَمْوالَهُمْ وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لا تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِکُمْ إِنَّهُ کانَ حُوباً کَبِیراً»

«۴»

«اموال یتیمان را (وقتی که رشد پیدا کردند) به آنها بدهید و هیچ گاه اموال پاکیزه آنها را با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید، و اموال آنها را با اموال خود نخورید، این گونه تجاوز به

---

(۱)- بقره (۲) آیه‌های ۲۷۹- ۲۷۸.

(۲)- اعراف (۷) آیه ۸۵.

(۳)- نساء (۴) آیه ۲۹.

(۴)- نساء (۴) آیه ۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۳

اموال یتیمان گناه بزرگی است.»

«... وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا» «۱»

«... و پیش از آنکه بزرگ شوند، اموالشان را از روی اسراف نخورید.»

خیانت بر امانت و اعتماد:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُمْ» «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید، و در امانات خود نیز خیانت نکنید.»

آزار بی‌دلیل:

«وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً» «۳»

«و کسانی که مردان و زنان باایمان را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند، آزار می‌دهند، متحمّل بهتان و گناه آشکاری شده‌اند.»

ستمگری:

«وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً» «۴»

«و مأیوس (و زیان‌کار) است، آنکه بار ستمی بر دوش دارد!»

«إِنَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ» «۵»

«خداوند قطعا ظالمان را دوست نمی‌دارد.»

«وَ مَنْ یَظْلِمْ مِنْکُمْ نُذِقْهُ عَذاباً کَبِیراً» «۶»

«و هرکس از شما ستم کند، عذاب شدید و بزرگی بر او می‌چشانیم.»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۶.

(۲)- انفال (۸) آیه ۲۷.

(۳)- احزاب (۳۳) آیه ۵۸.

(۴)- طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

(۵)- شورا (۴۲) آیه ۴۰.

(۶)- فرقان (۲۵) آیه ۱۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۴

کمک در کار بد:

«وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ» «۱»

«تعاون و همکاری بر گناه و تعدّی ننمایید!»

دفاع از خیانتکاران:

«وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنِینَ خَصِیماً» «۲»

«هرگز از کسانی نباش که از خائنان حمایت نمایی.»

«وَ لا تُجادِلْ عَنِ الَّذِینَ یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ خَوَّاناً أَثِیماً» «۳»

«هیچ‌گاه از خائنان و آنها که به خود خیانت کردند، حمایت نکن، چرا که خداوند خیانتکاران گنه‌کار را دوست نمی‌دارد.»

وفا نکردن به عهد و پیمان:

«وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا» «۴»

«و سوگندها را بعد از محکم ساختن نقض نکنید، درحالی‌که (به نام خدا سوگند یاد کرده‌اید و) خداوند را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده‌اید.»

«وَ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِینارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ إِلَّا ما دُمْتَ عَلَیْهِ قائِماً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ» «۵»

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۲.

(۲)- نساء (۴) آیه ۱۰۵.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۰۷.

(۴)- نحل (۱۶) آیه ۹۱.

(۵)- آل عمران (۳) آیه‌های ۷۷- ۷۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۵

«در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز می‌گردانند (و به‌عکس) کسانی هستند که اگر یک دینار به عنوان امانت به آنها بسپاری، به تو باز نمی‌گردانند، مگر تا زمانی که بالاسر آنها ایستاده (و بر آنها مسلّط) باشی، این به خاطر آن است که آنها می‌گویند ما در برابر (امّیّین) (غیر اهل کتاب) مسئول نیستیم، آنها به خدا دروغ می‌بندند، درحالی‌که می‌دانند. آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد، زیرا) خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد. کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را (به نام مقدّس او) به بهای کمی معامله می‌کنند؛ بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت، خداوند در آخرت با آنها سخن نخواهد گفت، و نظر لطف خود را در آن روز از آنها برمی‌گیرد و

نگاهی به آنها نمی‌کند.

خداوند آنان را (از گناه) پاک نمی‌کند و برای آنها عذاب دردناکی است.»

مکر و حیله:

«إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ خَوَّاناً أَثِيماً يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ». «۱»

«خداوند خیانت‌کنندگان گنه‌کار را دوست نمی‌دارد، آنها شرم دارند که باطن اعمالشان برای مردم روشن شود، ولی از خدا شرم ندارند!»

خیانت و تبه‌کاری داوران:

«وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «۲»

«اموال یکدیگر را در میان خود به باطل و ناحق نخورید! برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه و بخشی از آن را به قضات ندهید، درحالی‌که می‌دانید.»

گواهی خلاف:

«وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» «۳»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۰۸- ۱۰۷.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۸۸.

(۳)- حج (۲۲) آیه ۳۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۶

«از سخن باطل و بی‌اساس بپرهیزید.»

حق‌پوشی:

«وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» «۱»

«شهادت را کتمان نکنید و هرکس آن را کتمان کند، قلبش گنه‌کار است.»

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدى مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» «۲»

«کسانی که دلایل روشن و وسایل هدایت را که نازل کرده‌ایم، بعد از بیان آن برای مردم در کتاب آسمانی کتمان می‌کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند، (نه تنها خدا) بلکه همه لعنت‌کنندگان نیز آنها را لعن می‌کنند.»

بدگویی:

«لا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَ كانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُوًّا

قَدِیراً» «۳»

«خـدا دوست نمی‌دارد که بـدگویی شود و عیب‌ها و اعمال زشت اشـخاص با سـخن برملا شود، مگر کسـی که مظلوم واقع شـده، و خداونـد سـخنان را می‌شـنود و از نیت‌هـا آگاه است. اگر نیکی‌های افراد را اظهار کنیـد و یا مخفی نماییـد، مانعی نـدارد (به خلاف بدی‌ها که مطلقا جز در موارد اسـتثنایی باید کتمان شود) و نیز اگر در برابر بدی‌هایی که افراد به شما کرده‌اند، راه عفو و بخشش را پیش گیرید، بهتر است، زیرا این کار در حقیقت یک نوع کار الهی است که با داشـتن قدرت بر هرگونه انتقام بندگان شایسـته خود را مورد عفو قرار می‌دهد.»

بدرفتاری با یتیم و فقیر:

«فَأَمَّا الْیتِیمَ فَلا تَقْهَرْ وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ» «۴»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۸۳.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۵۹.

(۳)- نساء (۴) آیه‌های ۱۴۹- ۱۴۸.

(۴)- ضحی (۹۳) آیه‌های ۱۰- ۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۷

«حال که چنین است، یتیم را تحقیر نکن! و سؤال‌کننده را از خود مران!»

مسخره کردن:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسـی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «۱»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شـما گروه دیگر را مسخره کند، شاید آنها (که مورد سخریه قرار گرفته‌اند) از این‌ها بهتر باشـند، و نه زنانی زنان دیگر را (مسـخره کننـد)، شایـد آنان بهتر از اینان باشـند و یکـدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهیـد و با القاب زشت و ناپسـند یکدیگر را یاد نکنید، بسـیار بد است که کسـی پس از ایمان آوردن نام کفرآمیز بگذارند، و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند.»

تحقیر مردم:

«وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «۲»

«با بی‌اعتنایی از مردم روی برمگردان و مغرورانه بر زمین راه نرو، چرا که خداوند هیچ متکبر و مغروری را دوست نمی‌دارد.»

تجسّس:

«وَ لا تَجَسَّسُوا»

«۳»

«و هرگز (در کار دیگران) تجسّس نکنید!»

افتراء و غیبت:

«وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ» «۴»

---

(۱)- حجرات (۴۹) آیه ۱۱.

(۲)- لقمان (۳۱) آیه ۱۸.

(۳)- حجرات (۴۹) آیه ۱۱.

(۴)- همزه (۱۰۴) آیه ۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۸

«وای بر هر عیب‌جوی مسخره‌کننده‌ای!»

«وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً» «۱»

«و هیچ‌یک از شما دیگران را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟!»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَهِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که نجوا می‌کنید، به گناه و تعدّی و نافرمانی رسول (خدا) نجوا نکنید، به کار نیک و تقوا نجوا کنید!»

نیّت بد و زودباوری:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ» «۳»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا (در صورت عمل کردن بدون تحقیق) به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!»

نسبت زنا دادن:

«وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَهً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَهً أَبَداً وَ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «۴»

«و کسانی که زنان پاکدامن را متّهم (به عمل منافی عفّت) می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعای خود) نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید! هرگز شهادت آنها را نپذیرید و آنها همان فاسقانند، جز کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد)، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

---

(۱)- حجرات (۴۹) آیه ۱۲.

(۲)- مجادله (۵۸) آیه ۹.

(۳)- حجرات (۴۹) آیه ۶.

(۴)- نور (۲۴) آیه ۵- ۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۱۹

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِكُمْ ما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَ لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ ما يَكُونُ لَنا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهذا سُبْحانَكَ هذا بُهْتانٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» «۱»

«هنگامی را که (به استقبال این دروغ بزرگ می‌رفتید و) این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن علم و یقین نداشتید و گمان می‌کردید این مسئله کوچکی است، درحالی‌که در نزد خدا بزرگ است! چرا هنگامی که آن را شنیدید، نگفتید: ما حق نداریم که به این سخن تکلّم کنیم، خداوندا!! منزّهی تو! این بهتان بزرگی است! خداوند شما را اندرز می‌دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید، اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید.»

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ» «۲»

«کسانی که دوست می‌دارند زشتی‌ها و گناهان قبیح در میان افراد باایمان اشاعه یابد، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند.»

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» «۳»

«در آن روز که زبان‌های آنها و دست‌ها و پاهایشان بر ضدّ آنان اعمالی را که مرتکب شدند، گواهی می‌دهند، آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی‌کم‌وکاست به آنها می‌دهد، (و در آن روز) می‌دانند که خداوند حق آشکار است.»

دخالت زیان‌آور:

«مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْها وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْها وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً» «۴»

«درست است که هرکسی مسئول کارهای خود می‌باشد، ولی هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد، سهمی از آن خواهد داشت؛ و هرکس دیگری را به کار بدی وادارد، بهره‌ای از آن خواهد داشت. خداوند تواناست و اعمال شما را حفظ و محاسبه کرده و در برابر حسنات و سیئآت

---

(۱)- نور (۲۴) آیه‌های ۱۸- ۱۵.

(۲)- نور (۲۴) آیه ۱۹.

(۳)- نور (۲۴) آیه‌های ۲۵- ۲۴.

(۴)- نساء (۴) آیه ۸۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲۰

پاداش مناسبی خواهد داد.»

بی‌تفاوتی در برابر زیان عمومی:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ» «۱»

«کافران از بنی اسرائیل بر زبان داوود و عیسی بن مریم لعن شدند و این دو پیامبر بزرگ از خدا خواستند که آنها را از رحمت

خویش دور سازد، این اعلام تنفّر و بیزاری به خاطر آن بود که آنها گناه‌کار و متجاوز بودند، یکدیگر را از کار خلاف نهی نمی‌کردند، و حتّی جمعی از نیکان آنها با سکوت و سازش‌کاری، افراد گناه‌کار را عملا تشویق می‌کردند، برنامه عمل آنها بسیار زشت و ناپسند بود.»

ثانیا – اوامر:

بازگرداندن امانت:

«إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها» «۲»

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش رد کنید.»

«فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ» «۳»

«کسی که امین شمرده شده است، باید امانت را (به موقع) بپردازد.»

تنظیم قرارداد برای رفع نگرانی:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ

---

(۱)– مائده (۵) آیه‌های ۷۸– ۷۹.

(۲)– نساء (۴) آیه ۵۸.

(۳)– بقره (۲) آیه ۲۸۳.

کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ وَ إِنْ کُنْتُمْ عَلی سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا کاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ» «۱»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که بدهی مدّت‌داری (به خاطر وام یا معامله) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید، باید نویسنده‌ای از روی عدالت (سند بدهکاری را) بنویسد، کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن خودداری کند و همان‌طور که خدا به او تعلیم داده، باید بنویسد و آن کسی که حق بر ذمّه اوست، باید املا کند. بدهکار باید از خدا بپرهیزد و چیزی را فرو گذار نکند.

هرگاه کسی که حق بر ذمّه اوست (بدهکار)، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (مجنون) و یا (به خاطر لال بودن) توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولیّ او املاء کند. ولی (نیز) باید عدالت را رعایت کند، علاوه بر این دو شاهد بگیرید، (این دو شاهد) از مردان شما باشند و اگر دو مرد نباشند، کافی است یک مرد و دو زن شهادت دهند، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما باشند، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند. هرگاه شهود را (برای تحمّل شهادت) دعوت کنند، خودداری ننمایند، و از نوشتن

(بدهی) کوچک یا بزرگ که دارای مدّت است، ملول و خسته نشوید! این در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از شکّ و تردید بهتر است. مگر این‌که دادوستد نقدی باشد که (جنس و قیمت را) در میان خود دست‌به‌دست کنید، در آن صورت گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. هنگامی که خریدوفروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید. هیچ‌گاه نباید نویسنده سند و شهود (به خاطر ادای حق و عدالت) مورد ضرر و زیان و آزار قرار گیرند، که اگر چنین کنید، از فرمان خدا خارج شدید. و از خدا بپرهیزید، خداوند آنچه مورد نیاز شما در زندگی مادّی و معنوی است به شما تعلیم می‌دهد. و او از همه مصالح و مفاسد مردم آگاه است و آنچه خیر و صلاح آنهاست، برای آنها مقرّر می‌دارد. و هرگاه در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید (تا اسناد معامله را برای شما تنظیم کند و قرارداد را بنویسد)، گروگان بگیرید! اگر بعضی از

---

(۱)- بقره (۲) آیه‌های ۲۸۳- ۲۸۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲۲

شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می‌تواند بدون نوشتن سند و رهن معامله کند و امانت بسپارد)، در این صورت کسی که امین شمرده شده است، باید امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد و از خدایی که پروردگار اوست، بپرهیزد!»

وفای به عهد

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» «۱»

«ای افراد باایمان! به عهد و پیمان خود وفا کنید!»

«وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا» «۲»

«به عهد خود وفا کنید! چرا که از وفای به عهد سؤال می‌شود.»

«وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِٔ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَٔ وَ آتَی الزَّکاهَٔ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا» «۳»

«بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند، آنها نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به عهد خویش هنگامی که پیمان می‌بندند، وفا می‌کنند.»

«إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا یَنْقُضُونَ الْمِیثاقَ» «۴»

«تنها کسانی متذکّر می‌شوند که صاحبان مغز و اندیشه‌اند، آنها کسانی هستند که به عهد الهی وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند.»

ادای شهادت راست:

«وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی
«۵»

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۱.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه ۳۴.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۷۷.

(۴)- رعد (۱۳) آیه ۲۰- ۱۹.

(۵)- انعام (۶) آیه ۱۵۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲۳

«هرگاه به هنگام داوری یا شهادت و یا در مورد دیگر سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید، هرچند در مورد خویشاوندان شما باشد.»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما.» «۱»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کاملا قیام به عدالت کنید، و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید، اگرچه به زیان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود.»

آشتی دادن افراد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» «۲»

«مؤمنان برادر یکدیگرند، پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید، و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او واقع شوید.»

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ» «۳»

«تقوا را پیشه کنید، و در میان خود اصلاح کنید.»

«لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ» «۴»

«در غالب جلسات غایبانه و مخفیانه آنها که براساس نقشه‌های شیطنت‌آمیز بنا شده خیر و سودی نیست، مگر این‌که کسی در نجوای خود توصیه به صدقه و کمک به دیگران یا انجام کار نیک، و یا اصلاح در میان مردم می‌نماید.»

میانجی‌گری:

«مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْها» «۵»

«هرکه دیگری را به کار نیک وادارد، سهمی از آن خواهد داشت.»

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۳۵.

(۲)- حجرات (۴۹) آیه ۱۰.

(۳)- انفال (۸) آیه ۱.

(۴)- نساء (۴) آیه ۱۱۴.

(۵)- نساء (۴) آیه ۸۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲۴

نه به خاطر بدان:

«وَ لا تَكُنْ لِلْخائِنِينَ خَصِيماً وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً وَ لا تُجادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ خَوَّاناً أَثِيماً» «۱»

«هرگز از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمائی! و از پیشگاه خداوند طلب آمرزش نما! زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است، و هیچ‌گاه از خائنان و آنها که به خود خیانت کردند، حمایت نکن، چرا که خداوند خیانت‌کنندگان گنه‌کار را دوست نمی‌دارد.»

دلسوزی متقابل:

«وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ.» «۲»

«و کسانی که با او (پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) هستند، در برابر کفّار سرسخت و شدیدند و در میان خودشان مهربانند»

«أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ» «۳»

«در برابر مؤمنان خاضع و مهربان و در برابر دشمنان و ستمکاران سرسخت و خشن و پرقدرت‌اند.»

«ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» «۴»

«سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و رحمت توصیه می‌کنند، آنها اصحاب الیمین هستند.»

«أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ» «۵»

احسان به‌ویژه بر مستمندان:

«يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۰۵- ۱۰۷.

(۲)- فتح (۴۸) آیه ۲۹.

(۳)- مائده (۵) آیه ۵۴.

(۴ و ۵)- بلد (۹۰) آیه ۱۷ و ۱۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲۵

السَّبِيلِ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» «۱»

«از تو می‌پرسند چه چیز را انفاق کنند، بگو: هر خیر و نیکی (و هرگونه سرمایه سودمند مادّی و معنوی) که انفاق می‌کنید، برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه باشد و هر کار خیری که انجام می‌دهید، خدا آگاه است.»

«وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ الْجارِ ذِي الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ.» «۲»

«و به پدر و مادر نیکی کنید! همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایگان نزدیک و دور و به دوست و هم‌نشین و واماندگان و بردگانی که مالک آنها هستید.»

به ثمر رساندن اموال یتیمان:

«وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْیَتامی قُلْ إِصْلاحٌ لَهُمْ خَیْرٌ وَ إِنْ تُخالِطُوهُمْ فَإِخْوانُکَمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» «۳»

«از تو درباره یتیمان سؤال می‌کنند، بگو: اصلاح کار آنان بهتر است، و اگر زندگی خود را با آنان بیامیزید (مانعی ندارد)، آنها برادر شما هستند، خداوند مفسد را از مصلح می‌شناسد.»

آزاد کردن بردگان:

«وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ».

«۴»

«بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، مال خود را با تمام علاقه‌ای که دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند.

«وَ ما أَدْراکَ مَا الْعَقَبَةُ فَکُّ رَقَبَةٍ» «۵»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۱۵.

(۲)- نساء (۴) آیه ۳۶.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۲۰.

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۷۷.

(۵)- بلد (۹۰) آیه ۱۲ و ۱۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲۶

تو نمی‌دانی آن گردنه چیست؟! آزاد کردن برده‌ای.»

یا زمینه‌سازی آزادی ایشان:

«وَ الَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتابَ مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ فَکاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاکُمْ». «۱»

---

(۱)- نور (۲۴) آیه ۳۳.

قرآن کریم علاوه بر این سفارش‌های زنده به صراحت از حالاتی سخن می‌گوید که آزاد کردن بردگان در آن حالات به خاطر پوشش گناه مشخّصی واجب می‌گردد، از آن جمله حالت قتل غیر عمد است. (نساء/ ۹۲: کسی که مومنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایی به کسان او بپردازد).

و حالت سوگند شکستن (مائده/ ۸۹: و کفاره چنین سوگندی (یکی از سه چیز است): اطعام ده مسکین، این غذا باید حد وسط غذایی باشد که خانواده‌تان تغذیه می‌کنید، پوشاندن لباس به ده نفر نیازمند، یا آزاد کردن یک برده)

چنان‌که بخشی از زکات سالیانه به تصریح قرآن اختصاص به آزادسازی اسیران، و بخش دیگر به دیون بدهکاران هم‌وطن داده شده است. (توبه/ ۶۰: صدقات و زکات برای فقیران است و مستمندان، و عاملان و جمع‌آورندگان زکات و ... ادای دین بدهکاران و ...)

اما سنت بر تنگنا قرار دادن ریشه برده‌گیری، تنها بر محدود ساختن این حق بر مبارزان در جنگ مشروع به خاطر دفاع از عقیده

بسنده نکرده است، بلکه آن فاصله‌ای را که ممکن است این نظام قدیم بین طبقات مختلف جامعه به وجود آورد، کوتاه کرده است. آری؛ این رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بر مالکان بردگان دستور می‌دهد که برای بردگانشان پوشاک و خوراکی را که می‌دهند، باید فراوان باشد و مبادا آنها را به کاری وادارند که از توان آنها بیرون باشد، در صحیح مسلم: ۳/ ۱۲۸۲، حدیث ۱۶۶۱، آمده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود: «آنان برادران شمایند، خداوند زیردست شما قرار داده، پس آنها را از آنچه می‌خورید بخورانید و از آنچه می‌پوشید بپوشانید و مبادا پیش از توان آنها تکلیف کنید و اگر کردید آنها را کمک کنید». ر ک: صحیح بخاری: ۱/ ۲۰، حدیث ۳۰، و ۲/ ۸۹۹، حدیث ۲۴۰۷؛ سنن ترمذی: ۴/ ۳۳۴، حدیث ۱۹۴۵؛ سنن کبرای بیهقی: ۸/ ۷؛ سنن ابی داوود: ۴/ ۳۰، حدیث ۴۱۵۸؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۲۱۶، حدیث ۳۶۹۰؛ مسند احمد: ۵/ ۱۵۸، حدیث ۲۱۴۴۷؛ مصنف عبد الرزّاق: ۹/ ۴۴۸

بلکه هرکس با برده‌اش بدرفتاری کند، باید او را آزاد کند، اگر می‌خواهد که خدا او را بیامرزد؛ مسلم در صحیح خود: ۳/ ۱۲۸۱، حدیث ۱۶۵۹، نقل کرده: «از ابی مسعود انصاری می گوید: من غلامم را می‌زدم، صدایی از پشت سر شنیدم که می گفت: ابو مسعود! بدان که قدرت خدا به تو بیش از قدرت تو بر اوست، برگشتم: دیدم رسول خداست، عرض کردم: یا رسول اللّه! او را برای خدا آزاد کردم، فرمود: اگر این کار را نکرده بودی، آتش دوزخ تو را فرامی گرفت.» ر ک: شعب الایمان: ۶/ ۳۷۳، حدیث ۸۵۶۹؛- آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲۷

«و بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه (برای آزادی) می کنند با آنها قرارداد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنها احساس می کنید، چیزی از مال خداوند که به شما داده است، به آنها بدهید.»

گذشت:

«وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ»

«۱»

«آنها بر خشم خود مسلّطاند و آنها از خطای مردم می گذرند.»

«وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ» «۲»

«و هنگامی که خشمگین شوند، عفو می کنند.»

نادیده نگرفتن بدی در هیچ حال:

«وَ الَّذِینَ إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْیُ هُمْ یَنْتَصِرُونَ وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ إِنَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «۳»

«و کسانی که هرگاه ستمی به آنان برسد، تسلیم ظالم نمی‌شوند و از دیگران یاری می‌طلبند، و کیفر بدی مجازاتی همانند آن است، هرکس عفو و اصلاح کند، اجر و پاداش او بر خداست.

خداوند قطعا ظالمان را دوست ندارد. و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری بطلبد، ایرادی بر او نیست، تنها ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می‌دارند، در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است، امّا کسانی که شکیبایی کنند و طرف را

- ادب المفرد: ۱/ ۷۱، حدیث ۱۷۱؛ التّرغیب و التّرهیب: ۳/ ۱۴۷، حدیث ۳۴۳۸؛ البیان و التّعریف: ۱/ ۱۱۳؛ تحفه احوذی: ۶/ ۶۷؛ فیض القدیر: ۲/ ۹؛ نیل الأوطار: ۶/ ۲۰۶.

از این‌رو، فرموده‌اند: مثله کردن و زخم‌کاری در برده و نیز شکنجه‌کاری باعث آزادی برده می‌شود. ر ک: روضهٔ الطّالبین: ۲/ ۵۳۳ و ۸/ ۵۴۷؛ لمعه دمشقی، شهید اوّل: کتاب ارث؛ فتح الوهاب: ۲/ ۲۲۶؛ المجموع نووی: ۹/ ۱۳۷؛ مواهب الجلیل: ۸/ ۲۹۶.

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۴.

(۲)- شوری (۴۲) آیه ۳۷.

(۳)- شوری (۴۲) آیه ۴۳- ۳۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲۸

مورد عفو قرار دهند، این از کارهای پرارزش است.»

دفع بدی با نیکی:

«وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ» «۱»

«آنها به وسیله حسنات، سیّئات خود را از بین می‌برند، عاقبت نیک سرای دیگر از آن آن‌هاست.»

«وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ» «۲»

«هرگز نیکی و بـدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن! ناگاه (خواهی دید) همان کسـی که میان تو و او دشـمنی است، گویی دوست صمیمی است.»

دعوت به نیکی و نهی از بدی:

«وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی «۳»

«باید دست اتّحاد در راه نیکی‌ها و تقوا به یکدیگر بدهید.»

«وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «۴»

«همواره در میان شـما مسـلمانان باید امتی باشـند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند: مردم را به نیکی‌ها دعوت کنند و از بدی‌ها بازدارند و آن‌ها همان رستگارانند.»

«وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ» «۵»

«به عصـر سوگنـد، به یقین انسان‌ها همه در زیاننـد، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالـح انجام داده‌انـد و یکـدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه نموده‌اند.»

(۱)- رعد (۱۳) آیه ۲۲.

(۲)- فصّلت (۴۱) آیه ۳۴.

(۳)- مائده (۵) آیه ۲.

(۴)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۴.

(۵)- عصر (۱۰۳) آیه ۴- ۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۲۹

گسترش دانش:

«یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ»

«۱»

«ای پیامبر! آنچه را از طرف پروردگارت نازل شده است، (به مردم) برسان. سپس برای تأکید بیشتر اخطار می‌کند که «اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز نمی‌کرد) رسالت خود را تبلیغ نکرده‌ای!»

آن‌گاه به پیامبر که گویا از واقعه خاصّی اضطراب و نگرانی داشته، دلداری می‌دهد و می‌گوید: از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا «خداوند تو را از خطرات آن‌ها نگاه خواهد داشت»، و در پایان آیه به عنوان یک مجازات به آن‌هایی که این رسالت را انکار کنند و از روی لجاجت، کفر ورزند می‌فرماید: «خداوند کافران را هدایت نمی‌کند». راستی چه مسئله مهمّی در ماه‌های آخر عمر پیامبر- هفتاد روز به رحلت وی مانده- مطرح بوده که در این آیه مساوی با عدم تبلیغ رسالت شمرده شده؟! در کتاب‌های مختلف شیعه و سنّی روایات زیادی به صراحت می‌گوید این آیه درباره تعیین جانشین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و سرنوشت آینده مسلمین در غدیر خم نازل شده است، نه آن‌طوری که مؤلف این کتاب فرموده است، درباره نشر و گسترش علم باشد، زیرا با صدر و ذیل آیه و با نقل مفسّران و محدّثان بزرگ فریقین نمی‌سازد- م.»

«وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» «۲»

«و امّا سؤال‌کننده را از خود مران و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن!»

«فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ» «۳»

«چرا از هر گروهی از آنان طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین و معارف و احکام اسلام آگاهی یابند و به هنگامی که یاران مجاهدشان از میدان بازگشتند، احکام الهی را به آنها تعلیم دهند و از مخالفت با آن انذارشان نمایند، باشد (که این برنامه موجب شود) که آنها از مخالفت خدا بپرهیزند.»

---

(۱)- مائده/ ۶۷.

(۲)- ضحی (۹۳) آیه‌های ۱۰- ۱۱.

(۳)- توبه (۹) آیه ۱۲۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۰

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ» «۱»

«به یاد آور زمانی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که آیات کتاب را برای مردم آشکار سازید و هرگز آن را کتمان نکنید.»

«إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتابِ أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» «۲»

«کسانی که دلایل روشن و وسایل هدایت را که نازل کرده‌ایم، بعد از بیان آن برای مردم در کتاب آسمانی کتمان می‌کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند، (نه فقط خدا) بلکه همه لعنت‌کنندگان نیز آنها را لعن می‌کنند.»

برادری و بزرگواری:

«وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» «۳»

«و برای کسانی که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند، هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند، دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدّم می‌دارند، هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند.»

دوستی همگان:

«ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ»

«۴»

«شما ای جمعیّت مسلمانان آنان را (روی خویشاوندی و هم‌جواری و ...) دوست می‌دارید، ولی آنها شما را دوست نمی‌دارند، و شما به تمام کتاب‌های آسمانی ایمان دارید، (ولی آنها ایمان ندارند).»

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۸۷.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۵۹.

(۳)- حشر (۵۹) آیه ۹.

(۴)- آل عمران (۳) آیه ۱۱۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۱

عدالت، مرحمت و احسان:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «۱»

«خداوند فرمان به عدل و احسان می‌دهد، (و همچنین) بخشش به نزدیکان و خداوند از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می‌کند.»

سه موضع‌گیری با تفاوت در مشروعیّت:

۱- تمسّک به حق:

«لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ»

«۲»

«نه ستم می‌کند و نه بر شما ستم می‌شود.»

۲- بخشش در حال رفاه:

«وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» «۳»

«عفو و گذشت شما (و پرداختن تمام مهر) به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید.»

«وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ» «۴»

«اگر (بدهکار) دارای سختی و گرفتاری باشد، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید و (چنان‌که قدرت پرداخت ندارند) ببخشید، برای شما بهتر است.»

۳- ایثار جوانمردانه:

اشاره

«وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «۵»

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۹۰.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۷۹.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۳۷.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۸۰.

(۵)- حشر (۵۹) آیه ۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۲

«و آنها را بر خود مقدّم می‌دارند، هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند، و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگارانند.»

وظیفه همان حدّ وسط است:

«وَ يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»
«۱»

«از تو سؤال می‌کنند: چه چیز انفاق کنند، بگو: از ما زاد نیازمندی‌هایتان، خداوند آیات خود را چنین بیان می‌کند، شاید تفکّر و اندیشه کنید.»

بخشندگی یک وظیفه عمومی:

«لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً»
«۲»

«آنان که امکانات وسیعی دارند، از امکانات وسیع خود انفاق کنند، و آنها که تنگدست‌اند از آنچه که خدا به آنها داده، انفاق نمایند، خداوند هیچ‌کس را جز به مقدار توانایی که به او داده، تکلیف نمی‌کند. خداوند به زودی بعد از سختی‌ها آسانی قرار می‌دهد.»

شرایط احسان:

۱– مبادله:

«قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ فَلِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ». «۳»

«بگو! هر خیر و نیکی (و هرگونه سرمایه سودمند مادّی و معنوی) که انفاق کنید، برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و در راه واماندگان باید باشد.»

«لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً» «۴»

«باید برای کسانی باشد که در راه خدا محصور شده‌اند، همان‌ها که نمی‌توانند سفری کنند،

---

(۱)– بقره (۲) آیه ۲۱۹.

(۲)– طلاق (۶۵) آیه ۷.

(۳)– بقره (۲) آیه ۲۱۵.

(۴)– بقره (۲) آیه ۲۷۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۳

کسانی که افراد نادان و بی‌اطّلاع آنها را از شدّت عفاف، غنی می‌پندارند، آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسید، هرگز به اصرار از مردم چیزی نمی‌خواهند.»

«إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ وَ الْعامِلِینَ عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ» «۱»

«صدقات و زکات برای فقیران است و مساکین و عاملان جمع‌آوری‌کنندگان زکات و کسانی که برای جلب محبّتشان اقدام می‌شود، و در راه آزاد ساختن بردگان و اداره دین بدهکاران و در راه خدا و واماندگان در راه، این فریضه الهی است، خداوند دانا و حکیم است.»

۲– فایده احسان:

«وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَلِأَنْفُسِکُمْ وَ ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّهِ» «۲»

«آنچه را از خوبی‌ها انفاق کنید، برای خودتان است، ولی جز برای خدا انفاق نکنید.»

«وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ.» «۳»

«و مثل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و استوار کردن (ملکات عالی انسانی) در روح خود انفاق می‌کنند، همچون

باغی است که در نقطه بلندی باشد و باران‌های درشت و پی‌درپی به آن برسد (و به خاطر بلند بودن مکان از هوا و فضا بهتر بهره گیرد)، میوه خود را دوچندان دهد، و اگر باران درشتی بر آن نبارد، شبنم بر آن می‌بارد.»

«وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً» «۴»

«و غذای (خود) را با این‌که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند، (می‌گویند:) ما شما را تنها به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداشی و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.»

«وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مالَهُ يَتَزَكَّى وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ

---

(۱)- توبه (۹) آیه ۶۰.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۷۲.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۶۵.

(۴)- انسان (۷۶) آیه ۹- ۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۴

الْأَعْلى وَ لَسَوْفَ يَرْضى «۱»

«به زودی باتقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می‌شود، همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود و هیچ‌کس را در نزد او حقّ نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد، بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست.»

۳- نوع بخشش:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ.» «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از اموال پاکیزه‌ای که (از طریق تجارت) به دست آورده‌اید و از آنچه از زمین برای شما خارج کرده‌ایم (از منابع و معادن، کشاورزی و زراعت و باغ) انفاق کنید! به سراغ قسمت‌های ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید، درحالی‌که خود شما حاضر نیستید، آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت.»

«لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» «۳»

«شما هرگز به حقیقت برّ و نیکی نمی‌رسید، مگر این‌که از آنچه دوست دارید، در راه خدا انفاق کنید.»

۴- راه و روش بخشندگی:

الف- بهتر آن است که پنهانی باشد:

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» «۴»

«اگر انفاق‌ها را آشکار کنید، چیز خوبی است، و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است و بخشی از

گناهان شما را می‌پوشاند (و در پرتو این کار بخشوده می‌شوید)، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.»

(۱)- لیل (۹۲) آیه ۲۱- ۱۷.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۶۷.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۹۲.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۷۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۵

ب- بدی نکردن به کسی که چیزی می‌بخشیم:

«الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذیً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَیْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ یَتْبَعُها أَذیً وَ اللَّهُ غَنِیٌّ حَلِیمٌ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ»

«۱»

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده‌اند، منّت نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداش آنها، نزد پروردگارشان است. علاوه بر آن نه ترسی بر آنها هست و نه غمگین می‌شوند. گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونت‌های آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است. و خداوند (از آن) بی‌نیاز و (در برابر خشونت و ناسپاسی شما) بردبار است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخشش‌های خود را با منّت و آزار باطل نسازید! این همانند کسی است که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند و ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارد. (کار او) همچون قطعه سنگ صافی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهایی در آن افشانده شود) و باران درشت به آن برسد (و خاک‌ها و بذرها را بشوید) و آن را صاف رها سازد، آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند، و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

«أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ أَصابَهُ الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفاءُ فَأَصابَها إِعْصارٌ فِیهِ نارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ» «۲»

«آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انواع انگور داشته باشد که از زیر درختانش نهرها جاری باشد و برای او در آن باغ از انواع میوه‌ها موجود باشد و درحالی‌که به سنّ پیری رسیده و فرزندان (خردسال و) ضعیف دارد، ناگهان در این هنگام گردبادی شدید که در آن

(۱)- بقره (۲) آیه ۲۶۴- ۲۶۲.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۶۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۶

آتش سوزانی است، به آن برخورد کند و شعله‌ور گردد و بسوزد. این‌گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، شاید بیندیشید.»

راهنمایی به بخشش:

«خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها» «۱»

«از اموال آنها صدقه، (یعنی زکات) بگیر! تو با این کار آنها را پاک می‌کنی و نموّ می‌دهی.»

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ» «۲»

«ولی او (انسان ناسپاس) از آن گردنه مهم نگذشت، تو نمی‌دانی آن گردنه چیست! آزاد کردن برده‌ای یا غذا دادن در روز گرسنگی یتیمی از خویشاوندان یا مستمندی خاک‌نشین را.»

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ» «۳»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرارسد که نه خرید و فروش در آن است و نه رابطه دوستی و نه شفاعت.»

«وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِي إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها» «۴»

«و از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرارسد و بگوید: پروردگارا! چرا (مرگ) مرا مدّتی به تأخیر نینداختی تا (در راه خدا) صدقه دهم و از صالحان باشم! و خداوند هرگز (مرگ) کسی را هنگامی که اجلش فرارسد، به تأخیر نمی‌اندازد.»

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً» «۵»

«کیست که به خدا وام نیکویی دهد (و از اموالی که او بخشیده است، در طریق جهاد و حمایت از مستضعفان انفاق کند)، تا خداوند آن را برای وی چندین برابر کند.»

«آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ» «۶»

---

(۱)- توبه (۹) آیه ۱۰۳.

(۲)- بلد (۹۰) آیه ۱۶- ۱۱.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۵۴.

(۴)- منافقون (۶۳) آیه ۱۱- ۱۰.

(۵)- بقره (۲) آیه ۲۴۵.

(۶)- حدید (۵۷) آیه ۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۷

«به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را جانشین و نماینده خود قرار داده، انفاق کنید، کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند، اجر بزرگی دارند.»

«وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»* «۱»

«و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگارانند.»

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «۲»

«کسانی که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، پاداششان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و

نه غمگین می‌شوند.»

«مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ» «۳»

«مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه‌ای یک‌صد دانه باشد، خداوند آن را برای هرکس بخواهد (و شایستگی ببیند)، دو یا چند برابر می‌کند، چرا که او رحمت و آگاهی وسیع دارد.»

«إِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُحْسِنِینَ کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» «۴»

«آنها پیش از آن (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند، آنها کمی از شب را می‌خوابیدند و در سحرگاهان استغفار می‌کردند، و در اموال آن‌ها حقّی برای سائل و محروم بود.»

نکوهش اندوختن و بخل ورزیدن:

«وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ الَّذِی جَمَعَ مالًا وَ عَدَّدَهُ یَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ کَلَّا لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَهِ». «۵»

«وای بر هر عیب‌جوی مسخره‌کننده‌ای، همان کسی که مال فراوانی جمع‌آوری و شماره کرده، گمان می‌کند اموالش او را جاودانه سازد، به زودی در آتشی خردکننده پرتاب می‌شود!»

---

(۱)- حشر (۵۹) آیه ۹ و تغابن/ ۱۶.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۷۴.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۶۱.

(۴)- ذاریات (۵۱) آیه ۱۹- ۱۶.

(۵)- همزه (۱۰۴) آیه ۴- ۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۸

«أَ رَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ فَذلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ الَّذِینَ هُمْ یُراؤُنَ وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ». «۱»

«آیا کسی را که پیوسته روز جزا را انکار می‌کند، دیده‌ای؟! او همان کسی است که یتیم را با خشونت می‌راند و (دیگران را) به اطعام مسکین و مستمند تشویق نمی‌کند، پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند، همان کسانی که ریا می‌کنند و دیگران را از ضروریّات زندگی منع می‌کنند.»

«وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ» «۲»

«افرادی که بخل می‌ورزند و از آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده، در راه او نمی‌دهند، تصوّر نکنند به سود آنهاست، بلکه این کار به زیان آنها تمام می‌شود، به زودی در روز قیامت آن چه (اموالی) را که نسبت به آن بخل می‌ورزیدند، همانند طوقی در گردنشان می‌افکنند.»

«ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ وَ مَنْ یَبْخَلْ فَإِنَّما یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لا یَکُونُوا أَمْثالَکُمْ» «۳»

«آری شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، بعضی از شما (این فرمان الهی را اطاعت می‌کنند،

درحالی‌که بعضی) بخل می‌ورزند و هرکسی (که در انفاق) بخل ورزد، نسبت به خود بخل کرده است. و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید، و هرگاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد، پس آنها مانند شما نخواهند بود.»

«وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ» «۴»

«و کسانی که طلا و نقره را جمع‌آوری و گنجینه و پنهان می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند، آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده! روزی فراخواهد رسید که (این سکّه‌ها را) در آتش سوزان دوزخ داغ و گداخته کرده و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ می‌کنند، این همان چیزی است که

(۱)- ماعون (۱۰۷) آیه ۷- ۱.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۸۰.

(۳)- محمّد (۴۷) آیه ۳۸.

(۴)- توبه (۹) آیه ۳۵- ۳۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۳۹

برای خودتان اندوختید و به صورت کنز درآوردید، اکنون بچشید آنچه را برای خود اندوخته بودید!»

«خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ» «۱»

« (به فرشتگان عذاب دستور می‌رسد) او را بگیرید و در بند و زنجیرش بکشید، سپس (گفته می‌شود:) او را در دوزخ اندازید، بعد او را در زنجیری که هفتاد زراع است، ببندید، چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد و هرگز مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌نمود.»

«يَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ» «۲»

«سؤال می‌کنند از مجرمان: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! می‌گویند: ما از نماز گذاران نبودیم و ما اطعام مستمند نمی‌کردیم (و پیوسته با اهل باطل هم‌نشین و همصدا بودیم! و این که ما همواره روز جزا را انکار می‌کردیم ...»

«فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ كَلَّا بَلْ لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَ لا تَحاضُّونَ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ وَ تَأْكُلُونَ التُّراثَ أَكْلًا لَمًّا وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا» «۳»

«امّا انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور می‌شود و) می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است، و امّا هنگامی که برای امتحان روزیش را بر او تنگ می‌گیرد (مأیوس می‌شود و) می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است، چنان نیست که شما می‌پندارید (که اموالتان دلیل بر مقام شما نزد پروردگار است)، شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌کنید، میراث را (از طریق مشروع و نامشروع) جمع کرده، می‌خورید و مال و ثروت را بسیار دوست می‌دارید.»

«إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ وَ لا يَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

(۱)- الحاقه (۶۹) آیه ۳۴- ۳۰.

(۲)- مدّثر (۷۴) آیه‌های ۴۴- ۴۰.

(۳)- فجر (۸۹) آیه ۲۰- ۱۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۰

صارِمِینَ فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ یَتَخافَتُونَ أَنْ لا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مِسْکِینٌ وَ غَدَوْا عَلی حَرْدٍ قادِرِینَ فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ قالُوا یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا طاغِینَ عَسی رَبُّنا أَنْ یُبْدِلَنا خَیْراً مِنْها إِنَّا إِلی رَبِّنا راغِبُونَ کَذلِکَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ» «۱»

«ما آنها را آزمودیم، همان‌طوری که صاحبان باغ را آزمایش کردیم! هنگامی که سوگند یاد کردند: میوه‌های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند و هیچ از آن استثنا نکنند، امّا عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد، درحالی‌که همه در خواب بودند. آن باغ سر سبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد، صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند (و گفتند): که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید، اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید! آنها (به سوی باغ) حرکت کردند، درحالی‌که آهسته باهم می‌گفتند: مواظب باشید، امروز حتّی یک فقیر وارد بر شما نشود! آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند، (امّا) هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن را دیدند، گفتند: حقّا ما گمراهیم! (همه چیز از دست رفته) بلکه ما محرومیم، یکی از آنها که از همه عاقل‌تر بود، گفت: آیا به شما نگفتم: چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟! گفتند: منزّه است پروردگار ما (از هرگونه ظلم و ستم)، مسلّما ما ظالم بودیم، سپس رو به یکدیگر کرده، به ملامت هم پرداختند، گفتند:

وای بر ما که طغیانگر بودیم! امیدواریم پروردگارمان (گناهان ما را ببخشد و) بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه‌مندیم. (آری) این گونه است عذاب خدا در دنیا، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ‌تر است، اگر می‌دانستند!»

ثالثا- قوانین ادب:

اجازه خواستن پیش از ورود بر دیگران:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِیها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ إِنْ قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ مَسْکُونَةٍ فِیها مَتاعٌ لَکُمْ

---

(۱)- قلم (۶۸) آیه ۳۳- ۱۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۱

وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ». «۱»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است، شاید متذکّر شوید. پس اگر کسی را در آن خانه نیافتید، وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر به شما گفته شود: بازگردید! (این سخن را پذیرا شوید و) بازگردید، که برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی شوید که در آنجا متاعی متعلّق به شما وجود دارد. و خدا آنچه را آشکار می‌کنید و پنهان می‌دارید، می‌داند.»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ وَ الَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حِینَ تَضَعُونَ

ثِيابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لا عَلَيْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلى بَعْضٍ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید مملوک‌های شما (بردگانتان) و همچنین کودکان شما که به حدّ بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز صبح و نیم‌روز، هنگامی که لباس‌های (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشاء (این سه وقت) سه وقت خصوصی برای شماست. امّا بعد از این سه وقت گناهی بر شما و بر آنان نیست (که بدون اذن وارد شوند)، و برگرد یکدیگر بگردید. (آری) این‌چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند دانا و حکیم است. و هنگامی که اطفال شما به سنّ بلوغ برسند، باید (در همه اوقات) اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که قبل از آنها بودند، اجازه می‌گرفتند.»

با صدای کوتاه، و بلند صدا نزدن بزرگان از بیرون خانه:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَكَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَكْثَرُهُمْ لا

---

(۱)- نور (۲۴) آیه ۲۹- ۲۷.

(۲)- نور (۲۴) آیه ۵۹- ۵۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۲

يَعْقِلُونَ» «۱»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگویید (و داد و فریاد نزنید)، آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند.

مبادا اعمال شما نابود گردد، درحالی‌که نمی‌دانید، آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند، همان کسانی هستند که خداوند دل‌های ایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است، (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند.»

سلام در وقت ورود:

«فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً» «۲»

«پس هنگامی که وارد خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید؛ سلام و تحیّتی از سوی خداوند، سلامی پربرکت و پاکیزه.»

جواب سلام بهتر از آن:

«وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها». «۳»

«هنگامی که کسی به شما سلام بگوید، پاسخ آن را به طرز بهتر بدهید و یا لااقل به‌طور مساوی پاسخ گویید!»

نشست خوب:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا» «۴»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به شما گفته شود: مجلس را وسعت بخشید! (و به تازه‌واردها جا دهید)، وسعت ببخشید! (اگر چنین کنید) خداوند (بهشت را) برای شما وسعت بخشد و

---

(۱)- حجرات (۴۹) آیه ۴- ۲.

(۲)- نور (۲۴) آیه ۶۱.

(۳)- نساء (۴) آیه ۸۶.

(۴)- مجادله (۵۸) آیه ۱۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۳

هنگامی که گفته شود: برخیزید! برخیزید.»

موضوع گفت‌وگو خیر باشد:

«وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ» «۱»

«به کار نیک و تقوا نجوا کنید، و از خدایی که همگی نزد او جمع می‌شوید، بپرهیزید.»

حرف زدن با خوش‌ترین عبارات:

«وَ قُلْ لِعِبادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوًّا مُبِیناً» «۲»

«و به بندگان من بگو: سخنی را بگویند که بهترین باشد، چرا که (اگر قول احسن را ترک گویند و به خشونت و لجاج برخیزند)، شیطان در میان آنها فساد و فتنه می‌کند، زیرا شیطان از آغاز دشمن آشکاری برای انسان بوده است.»

کسب اجازه در هنگام رفتن:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا کانُوا مَعَهُ عَلی أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ یَذْهَبُوا حَتَّی یَسْتَأْذِنُوهُ» «۳»

«مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمّی که حضور جمعیّت را ایجاب می‌کند، با او باشند، بدون اذن و اجازه او به جایی نمی‌روند.»

---

(۱)- مجادله (۵۸) آیه ۹.

(۲)- اسراء (۱۷) آیه ۵۳.

(۳)- نور (۲۴) آیه ۶۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۴

فصل چهارم اخلاق دولتمردان

اوّلا- رابطه بین رئیس و مردم:

الف- وظیفه رؤسا:

رایزنی با مردم:

«فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» «۱»

«در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو بـا مردم مهربان شـدی، درحالی که اگر تنـد و خشن و سـنگدل بودی، از اطراف تو پراکنـده می‌شدند، از تقصـیر آنان بگذر! و آنها را مشمول عفو خود قرار ده و برای آنها طلب آمرزش کن! و در کارها با آنها مشورت کن و رأی و نظر آنها را بخواه!»

اجرای تصمیم نهایی ...:

«فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»

«۲»

«امّا هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکّل کن، زیرا خداوند متوکّلان را دوست می‌دارد.»

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۵

... برطبق قانون عدل:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً» «۱»

«خداوند بر شـما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان برگردانید، و به هنگامی که میان مردم داوری می کنید، از روی عدالت حکم کنید! خداوند پند و اندرزهای خوبی به شـما می‌دهد، در هر حال خدا (مراقب اعمال شـماست)، هم سخنان شما را می‌شنود و هم کارهای شما را می‌بیند.»

اجرای نظم:

«إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «۲»

«کیفر کسانی که با خـدا و پیامبر به جنگ برمی‌خیزنـد و در روی زمین دست به فساد می‌زننـد، این است که: کشـته شونـد، یا به دار

آویخته شوند، یا دست و پای آنها به‌طور مخالف (دست راست با پای چپ) بریده شود، یا از سرزمینی که در آن زندگی می کنند، تبعید گردند.

این مجازات و رسوایی آنها در دنیاست، و (تنها به این مجازات قناعت نخواهد شد، بلکه) در آخرت نیز کیفر سختی خواهند داشت، مگر کسانی که پیش از دسترسی به آنها توبه و بازگشت کنند، که مشمول عفو خداوند خواهند شد، و بدانید خداوند غفور و رحیم است.»

حفظ اموال عمومی و تصرّف نکردن آنها:

«وَ ما کانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَغُلَّ وَ مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ» «۳»

«هیچ پیغمبری ممکن نیست خیانت کند، و هرکس خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده، به عنوان مدرک جنایت بر دوش خویش حمل می کند، و یا همراه خود به صحنه محشر

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۵۸.

(۲)- مائده (۵) آیه ۳۴- ۳۳.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۱۶۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۶

می‌آورد، سپس به هرکس آنچه را انجام داده، کامل داده می‌شود و هیچ ظلم و ستمی نمی‌شود.»

بهره‌مندی از اموال عمومی محدود به توانگران نباشد:

«ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ کَیْ لا یَکُونَ دُولَهًٔ بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ» «۱»

«آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه واماندگان است، تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست‌به‌دست نگردد.»

اقلیّت‌های داخل جامعه اسلامی آزادی قانونی دارند:

«فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ وَ کَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراهُٔ فِیها حُکْمُ اللَّهِ ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ ما أُولئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراهَٔ فِیها هُدیً وَ نُورٌ یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسْلَمُوا لِلَّذِینَ هادُوا وَ الرَّبَّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتابِ اللَّهِ وَ کانُوا عَلَیْهِ شُهَداءَ فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ وَ کَتَبْنا عَلَیْهِمْ فِیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفَّارَهٌٔ لَهُ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراهِٔ وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ

مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ وَ لْیَحْکُمْ أَهْلُ الْإِنْجِیلِ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ» «۲»

«هرگاه این‌گونه اشخاص برای داوری به تو مراجعه کردند، می‌توانی در میان آنها داوری به احکام اسلام کنی و می‌توانی از آنها روی گردانی. اگر صلاح بود که از آنها روی گردانی، هیچ زیانی

---

(۱)- حشر (۵۹) آیه ۷.

(۲)- مائده (۵) آیه ۴۸- ۴۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۷

نمی‌توانند به تو برسانند. و اگر خواستی در میان آنها داوری کنی، حتما باید اصول عدالت را رعایت نمایی، زیرا خداوند افراد دادگر و عدالت‌پیشه را دوست دارد. چگونه آنها تو را به داوری می‌طلبند، درحالی‌که تورات در نزد آنهاست و حکم خدا در آن آمده است و به آن ایمان دارند.

(عجب این است که) بعد از انتخاب تو به داوری، حکم تو را که موافق حکم تورات است، چون بر خلاف میل آنهاست، نمی‌پذیرند. ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود، به همین جهت پیامبران الهی که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند و بعد از نزول تورات روی کار آمدند، همگی بر طبق آن برای یهود حکم می‌کردند.

علمای بزرگ یهود و دانشمندان باایمان و پاک آنها، برطبق این کتاب آسمانی که به آنها سپرده شده بود و بر آن گواه بودند، داوری می‌کردند. از مردم نترسید (و احکام واقعی خدا را بیان کنید)، بلکه از مخالفت من بترسید، (و همچنین) آیات خدا را به بهای اندک نفروشید! آنها که برطبق احکام خدا داوری نمی‌کنند، کافرند. ما در تورات قانون قصاص را مقرّر داشتیم که اگر کسی عمدا بی‌گناهی را به قتل برساند، اولیای مقتول می‌توانند قاتل را در مقابل اعدام کنند. و اگر کسی چشم کسی را از بین ببرد، چشم او را از بین ببرد، و نیز در مقابل بریدن بینی، بینی جانی بریده شود و در مقابل بریدن گوش، گوش طرف را جایز است ببرند و اگر کسی دندان دیگری را بشکند، او می‌تواند دندان جانی را بشکند، و به‌طور کلّی هر جراحت و زخمی را در مقابل می‌توان قصاص کرد. اگر کسی از حقّ خود بگذرد و عفو و بخشش کند، کفّاره‌ای برای گناهان او محسوب می‌شود، و به همان نسبت که گذشت به خرج داده، خداوند از او گذشت می‌کند. کسانی که برطبق حکم خداوند داوری نکنند، ستمگرند. پس از رهبران و پیامبران پیشین مسیح را مبعوث کردیم، درحالی‌که نشانه‌های او کاملا با نشانه‌هایی که تورات داده بود، تطبیق می‌کرد، انجیل را در اختیار او گذاشتیم که در آن هدایت و نور بود.

نه تنها عیسی بن مریم تورات را تصدیق می‌کرد، بلکه انجیل کتاب آسمانی او نیز گواه صدق تورات بود، این کتاب آسمانی مایه هدایت و اندرز پرهیزگاران بود، ما به اهل انجیل دستور دادیم که به آنچه خدا در آن نازل کرده، داوری کنند، کسانی که برطبق حکم خدا داوری نکنند، فاسقند. ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، درحالی‌که کتب پیشین را تصدیق کرده و نگهبان آنهاست.

طبق احکامی که بر تو نازل شده است، در میان آنها داوری کن! از هوا و هوس آنها پیروی

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۸

مکن! و از آنچه به حق بر تو نازل شده است، روی مگردان.»

ب- وظایف مردم: نظم:

اشاره

«وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ» «۱»

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده، بگیرید (و اجرا کنید) و آنچه نهی کرده، خودداری نمایید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است.»

اطاعت مشروط:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا» «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را (و اطاعت کنید) اولی الأمر (اوصیای پیامبر) را، اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ارجاع دهید. اگر ایمان به پروردگار و روز واپسین دارید، این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است.»

اتّحاد در پیرامون هدف والا:

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»
«۳»

«و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید!»

«وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ» «۴»

«از مشرکان نباشید؛ از آن کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند، (عجب این‌که) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست، (دل بسته) و خوشحالند!»

---

(۱)- حشر (۵۹) آیه ۷.

(۲)- نساء (۴) آیه ۵۹.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

(۴)- روم (۳۰) آیه ۳۲- ۳۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۴۹

رایزنی در قضایای عمومی:

«وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ»

«۱»

«پاداش‌ها و مواهبی که نزد خداست، بهتر و پایدارتر است، برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکّل می کنند، برای کسانی (بهتر و پایدارتر است) که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب ورزند، و هنگامی که خشمگین می‌شوند، عفو کنند، و آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و فرمان‌های او را به جان و دل پذیرفته‌اند، و نماز را برپا داشته‌اند و کار آنها به طریق شوری و مشورت در میان آنها صورت می گیرد.»

دوری از فساد:

«وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها»*

«۲»

«در روی زمین فساد نکنید، بعد از آنکه اصلاح شده است.»

«وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»

«۳»

«و آنها که عهد الهی را بعد از محکم کردن می‌شکنند، و پیوندهایی را که فرمان به برقراری آنها داده، قطع می کنند، و در روی زمین افساد می‌نمایند، لعنت و مجازات سرای دیگر از آن‌هاست.»

«وَ إِذا تَوَلَّى سَعى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ» «۴»

«نشانه دشمنی باطنی او این است که وقتی روی برمی گرداند و از نزد تو خارج می‌شود، کوشش می کند که در زمین، فساد راه بیندازد، و زراعت و چهارپایان را نابود کند، با این‌که می‌داند خداوند فساد را دوست نمی‌دارد.»

آمادگی برای دفاع عمومی:

«وَ أَعِدُّوا لَهُمْ ما اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ

---

(۱)- شوری (۴۲) آیه ۳۸- ۳۶.

(۲)- اعراف (۷) آیه ۵۶.

(۳)- رعد (۱۳) آیه ۲۵.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۰۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۰

دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ» «۱»

«در برابر دشمنان هر قدر توانایی دارید، از نیرو و قدرت و اسب‌های ورزیده برای میدان آماده سازید، با این وسایل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید، دشمنان دیگری غیر از این‌ها نیز دارید که آنها را نمی‌شناسید، ولی خدا می‌شناسد، و آنچه در راه خدا

انفاق کنید، به شما پس داده خواهد شد و هیچ‌گونه ستمی بر شما وارد نمی‌گردد.»

رقابت اخلاقی: گسترده نکردن فضای شکست و دورویی و مراجعه به مراجع قانونی

«وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» «۲»

«آنها کسانی هستند که هنگامی که اخباری مربوط به پیروزی و یا شکست مسلمانان به آنان برسد، بدون تحقیق، آن را همه جا پخش می‌کنند، درحالی‌که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان (که قدرت تشخیص کافی دارند)، بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد.»

اجتناب از دوستی با دشمن و ارتباط با او:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِما جاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِي سَبِيلِي وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَيْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ» «۳»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنها اظهار محبّت می‌کنید، درحالی‌که آنها آنچه از حق برای شما آمده (اسلام و قرآن) کافر شده‌اند، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست، از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید، شما

---

(۱)- انفال (۸) آیه ۶۰.

(۲)- نساء (۴) آیه ۸۳.

(۳)- ممتحنه (۶۰) آیه ۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۱

مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید، درحالی‌که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید، از همه داناترم، و هرکس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است!»

«لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّما يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ وَ ظاهَرُوا عَلى إِخْراجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «۱»

«خدا شما را از نیکی کردن و عدالت نسبت به کسانی که با شما در امر دین پیکار نکردند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نکردند، نهی نمی‌کند، چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست می‌دارد، تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون کردند و هرکس با آنان رابطه دوستی داشته باشد، ظالم و ستمگر است.»

«لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ» «۲»

«هیـچ گروهی را که ایمـان به خـدا و روز قیامت دارنـد، نمی‌یابی که با دشـمنان خـدا و رسولش دوستی کننـد، هرچنـد پـدران و یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشد.»

«وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً» «۳»

«و هرکس چنین کند، در هیچ‌چیز از خداوند نیست، مگر این‌که از آنها بپرهیزید و تقیّه کنید.»

ثانیا- روابط خارجی:

الف- در جریان‌های معمولی:

اهمّیت به سلامتی عمومی:

«لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ» «۴»

«پیامبری از خودتان به سوی شـما آمد، هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما برسد، بر او سخت ناراحت‌کننده است، او سخت به هدایت شما علاقه‌مند است و او نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است.»

---

(۱)- ممتحنه (۶۰) آیه ۹- ۸.

(۲)- مجادله (۵۸) آیه ۲۲.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۲۸.

(۴)- توبه (۹) آیه ۱۲۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۲

سفارش به فراخوانی سالم:

«ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» «۱»

«به وسـیله حکمت به سوی راه پروردگـارت دعوت کن! و به وسـیله انـدرزهای نیکو و بـا آنها (مخالفان) به طریقی که نیکوست، به مناظره بپرداز!»

«وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُکُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» «۲»

«بـا اهل کتاب جز به روشـی که از همه بهتر است، مجادله نکنیـد، مگر کسانی از آنها که مرتکب ظلم و سـتم شدنـد، بگوییـد: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است، ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم.»

... بدون اجبار:

«لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ» «۳»

«در قبول دین هیچ اکراهی نیست.»

«فَذَکِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ» «۴»

« (پس اکنون که چنین است) آنها را تذکّر بده که تو فقط تذکّردهنده‌ای، تو سلطه‌گر بر آنان نیستی!»

... هیچ نتیجه خوبی برای اجبار نیست:

«وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ کَذلِکَ زَیَّنّا لِکُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ» «۵»

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.

(۲)- عنکبوت (۲۹) آیه ۴۶.

(۳)- بقره (۲) آیه ۲۵۶.

(۴)- غاشیه (۸۸) آیه ۲۲- ۲۱.

(۵)- انعام (۶) آیه ۱۰۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۳

«هیچ‌گاه بت‌ها و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید، زیرا این عمل سبب می‌شود که آنها نیز نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند. ما این چنین برای هر جمعیّتی عملشان را زینت دادیم. بازگشت همه آنها به سوی خداست و به آنها خبر می‌دهد که چه اعمالی انجام داده‌اند.»

ترک استبداد و تبه‌کاری:

«تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ» «۱»

«این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است.»

برخورد نکردن با ایمنی از منحرفان:

«فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلًا» «۲»

«اگر آنها از پیکار با شما کناره‌گیری کنند و پیشنهاد صلح نمایند، خداوند به شما اجازه تعرّض نسبت به آنها را نمی‌دهد.»

خوش‌رفتاری با همسایه، عدالت، نیکوکاری:

«لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» «۳»

«خداونـد شـما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که با شـما در امر دین پیکار نکردند و شـما را از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند، چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.»

---

(۱)- قصص (۲۸) آیه ۸۳.

(۲)- نساء (۴) آیه ۹۰.

(۳)- ممتحنه (۶۰) آیه ۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۴

ب- در حال دشمنی

اقدام به بدی نکردن:

«وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ» «۱»

«نبایـد این جریان سبب شود که بعد از اسـلام آنها، کینه‌های دیرینه را زنده کنید و مانع آنها از زیارت خانه خدا شوید، باید دسـت اتّحـاد در راه نیکی‌ها و تقوا به یکـدیگر بدهیـد، نه این‌که تعاون و همکاری بر گناه و تعـدّی نماییـد. پرهیزگاری را پیشه کنیـد و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید که مجازات و کیفرهای خدا شدید است!»

ترک جنگ در ماه‌های حرام:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ» «۲»

«تعداد ماه‌ها در نزد خدا، در کتاب آفرینش از آن روز که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است، از این دوازده ماه، چهار ماه، ماه حرام است، این آیین ثابت و پابرجا و تغییرناپذیر است، در این چهار ماه به خود ستم روا مدارید.»

یا در اماکن مقدّس:

«وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّی یُقاتِلُوکُمْ فِیهِ» «۳»

«با آنها (مشرکان) نزد مسجد الحرام پیکار نکنید، مگر این‌که آنها در آنجا با شما بجنگند!»

جنگ مشروع دو حالت دارد:

۱- دفاع از جان:

«فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطاناً مُبِيناً» «۴»

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۲.

(۲)- توبه (۹) آیه ۳۶.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۹۱.

(۴)- نساء (۴) آیه ۹۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۵

«اگر آنها از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما برنداشتند، هر کجا آنان را یافتید، اسیر کنید و در صورت مقاومت بکشید! آنان کسانی هستند که ما تسلّط آشکاری برای شما نسبت به آنها قرار داده‌ایم.»

«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» «۱»

«خداوند به کسانی که جنگ از طرف دشمنان بر آنها تحمیل شده، اجازه جهاد داده است، چرا که آنان مورد ستم قرار گرفته‌اند، و خداوند قدرت بر یاری کردن آنها را دارد.»

۲- کمک به مستضعفان:

«وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً» «۲»

«چرا شما در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکان مظلوم و بی‌دفاعی که در چنگال ستمگران گرفتار شده‌اند، مبارزه نمی‌کنید، آیا عواطف انسانی شما اجازه می‌دهد که خاموش باشید و این صحنه‌های رقّت‌بار را تماشا کنید؟ این مستضعفان آنهایی هستند که می‌گویند: خدایا ما را از این شهر (مکّه) که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! ولیّ و سرپرستی برای حمایت ما از جانب خودت قرار ده! و برای ما از طرف خود یا رویاوری تعیین فرما!»

پیکار تنها با طرف مبارزه:

«وَ قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» «۳»

«با کسانی که با شما می‌جنگند، در راه خدا پیکار کنید! (ولی) از حد تجاوز نکنید، چرا که خداوند، تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.»

حقّ فرار با دیدن تجاوزگران نیست:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ»
«۴»

---

(۱)- حج (۲۲) آیه ۳۹.

(۲)- نساء (۴) آیه ۷۵.

(۳)- بقره (۲) آیه ۱۹۰.

(۴)- انفال (۸) آیه ۱۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۶

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با کافران در میدان جهاد روبه‌رو شدید، به آنها پشت نکنید و فرار اختیار ننمایید!»

پایداری و اتّحاد:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ»
«۱»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که گروهی از دشمنان را در برابر خود در میدان نبرد ببینید، ثابت قدم باشید، خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار و پیروز شوید. و فرمان خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و از پراکندگی و نزاع بپرهیزید تا سست نشوید. و نتیجه این سستی و فتور از میان رفتن قدرت و قوّت و هیبت و عظمت شماست.»

استقامت و بردباری:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر حوادث ایستادگی کنید و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید و از مرزهای خود مراقبت به عمل آورید؟ و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید.»

«وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» «۳»

«و سست نشوید و غمگین مگردید، شما برترید، اگر ایمان داشته باشید.»

باکی از مرگ نیست که در وقت خود فرامی‌رسد:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ أَوْ کانُوا غُزًّی لَوْ کانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِیَجْعَلَ اللَّهُ ذلِکَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ» «۴»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانند کافران نباشید هنگامی که برادرانشان (در راه خدا) به مسافرت می‌روند و یا در صف مجاهدان قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند، می‌گویند: افسوس! اگر نزد

---

(۱)- انفال (۸) آیه ۴۶- ۴۵.

(۲)- آل عمران (۳) آیه ۲۰۰.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۱۳۹.

(۴)- آل عمران (۳) آیه ۱۵۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۷

ما بودند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند، تا خدا این حسرت را در دل آنها (کافران) بگذارد، (مرگ و زندگی دست خداست) خدا زنده می‌کند و می‌میراند و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.»

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ» «۱»

«بگو! اگر هم در خانه‌های خود بودید، آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرّر شده بود، قطعا به سوی آرامگاه خود بیرون می‌آمدند.»

«فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ» «۲»

«امّا هنگامی که زمینه جهاد از هر جهت آماده شد و دستور جهاد نازل گردید، ترس و وحشت یک‌باره وجود آنها را فراگرفت و زبان به اعتراض در برابر این دستور گشودند، می‌گفتند: خدایا! چرا به این زودی دستور جهاد را نازل کردی؟ چه خوب بود این دستور مدّتی به تأخیر می‌افتاد! بگو! این زندگی فانی و بی‌ارزش است، ولی جهان ابدی برای پرهیزگاران باارزش‌تر است، به‌خصوص این‌که پاداش خود را به‌طور کامل خواهند یافت و کم‌ترین ستمی به آنها نمی‌شود، درحالی‌که در هر کجا باشید، مرگ به دنبال شما می‌شتابد و بالاخره روزی شما را در کام خود فروخواهد برد، حتّی اگر در برج‌های محکم باشید.»

«أَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ الَّذِينَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِيماناً وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» «۳»

«البتّه که خداوند اجر مؤمنان را ضایع نمی‌کند؛ آنها که دعوت خدا و پیامبر را اجابت کردند و پس از آن هر جراحاتی که روز احد پیدا کردند (آماده شرکت در جنگ دیگر بودند)، از میان افراد برای آنها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند (با اخلاص در میدان جنگ حاضر شدند)، پاداش بزرگی خواهد بود. این‌ها همان کسانی بودند که جمعی از مردم گفتند: لشگر دشمن اجتماع کرده و آماده

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۵۴.

(۲)- نساء (۴) آیه ۷۸- ۷۷.

(۳)- آل عمران (۳) آیه ۱۷۴- ۱۷۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۸

حمله‌اند، از آنها بترسید، امّا آنها نترسیدند، بلکه بر ایمان آنها افزوده شد، گفتند: خدا ما را بس است، او بهترین حامی است، آنها با نعمت و فضل پروردگار برگشتند، خدا فضل و انعام بزرگی دارد.»

ترس از حیله‌گری‌ها و توطئه‌های کافران:

«وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» «۱»

«فتنه از کشتار هم بدتر است!»

«وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» «۲»

«ایجاد فتنه از قتل هم بالاتر است، آنها دائما با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند، هرکس از شما مرتد شود و از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیکش در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و اهل دوزخند و در آنجا جاودانه می‌مانند.»

تسلیم نباید شد:

«فَلا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ» «۳»

«پس اکنون هرگز سست نشوید و (دشمنان را) به صلح (ذلّت‌بار) دعوت نکنید، درحالی‌که شما برترید و خداوند با شماست و (چیزی از ثواب) اعمالتان را کم نمی‌کند.»

«فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» «۴»

«اگر (دست از شرک بردارند) و از جنگ خودداری کنند، خداوند بخشنده و مهربان است.

با آنها پیکار کنید تا فتنه از میان برود و دین مخصوص خدا باشد، اگر آنها (از اعمال ناروا) دست بردارند، تعدّی جز بر ستمکاران روا نیست.»

«وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۹۱.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۱۷.

(۳)- محمّد (۴۷) آیه ۳۵.

(۴)- بقره (۲) آیه ۱۹۳- ۱۹۲.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۵۹

فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ». «۱»

«و اگر آنها مایل به صلح بودند، تو نیز (دست آنها را عقب نزن) و تمایل نشان بده و بر خدا توکّل کن! زیرا خداوند هم گفت‌وگوهای شما را می‌شنود و هم از نیّات شما آگاه است، و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خداوند تو را کافی است، اوست که تو را با یاری خود و به وسیله مؤمنان تقویت کرد و میان دل‌های آنها الفت ایجاد نمود.»

«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا» «۲»

«و به کسانی که اظهار اسلام می‌کنند، نگویید: شما مسلمان نیستید، مبادا به خاطر نعمت‌های ناپایدار دنیا افرادی را که اظهار اسلام می‌کنند، متّهم کنید و به عنوان دشمن به قتل برسانید و اموال آنها را به غنیمت بگیرید!»

وفا به پیمان‌های استوار:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» «۳»

«ای افراد باایمان! به عهد و پیمان خود وفا کنید!»

با خیانت از روی احتیاط روبرو شدن:

«وَ إِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَةً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنِینَ» «۴»

«و اگر آنها (در برابر تو در میدان حاضر نشدند)، بیم آن می‌رود که دست به خیانت بزنند و پیمان‌شکنی کنند. به آنها اعلام کن که پیمانشان لغو شده، زیرا خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد.»

وفا به شرایط، هرچند مضرّ و ناسازگار باشد:

«وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ وَ لا تَکُونُوا کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ أَنْ

---

(۱)- انفال (۸) آیه ۶۳- ۶۱.

(۲)- نساء (۴) آیه ۹۴.

(۳)- مائده (۵) آیه ۱.

(۴)- انفال (۸) آیه ۵۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۰

تَکُونَ أُمَّةٌ هِیَ أَرْبی مِنْ أُمَّةٍ إِنَّما یَبْلُوکُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ ما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «۱»

«و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید، و سوگندها را بعد از محکم‌سازی نقض نکنید!

درحالی‌که (به نام خدا سوگند یاد کرده‌اید و) خداوند را ضامن سوگند خود قرار داده‌اید، چرا که خداوند از تمام اعمال شما آگاه است. و همانند آن زن (سبک‌مغز) نباشید که پشم‌های تابیده خود را پس از استحکام وامی‌تابید.

درحالی‌که سوگند خود را وسیله خیانت و فساد قرار می‌دهید، به خاطر این‌که گروهی جمعیّتشان از گروه دیگر بیشتر است. خدا فقط شما را بدین وسیله می‌آزماید، (به‌هرحال) خداوند آنچه را که اختلاف داشتید، در روز قیامت برای شما آشکار می‌کند.»

روابط برادرانه و انسانی: رابطه مقدّس فوق لحاظ جنسیّت و نوع آدمیان:

«یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً» «۲»

«ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید! آن خدایی که همه شما را از یک انسان پدید آورد و از آدم همسر او را آفرید و از آن دو، مردان و زنان بی‌شماری به وجود آورد، از خدایی بپرهیزید که در نظر شما بزرگ است و به هنگامی که چیزی از دیگری طلب می‌کنید، نام او را می‌برید، از خویشاوندان خود و (قطع پیوند آنها) بپرهیزید!»

«یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ» «۳»

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.»

---

(۱)- نحل (۱۶) آیه ۹۲- ۹۱.

(۲)- نساء (۴) آیه ۱.

(۳)- حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۱

فصل پنجم اخلاق دینی

وظایف ما نسبت به خدا:

وظایف ما نسبت به خدا:

«لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «۱»

«نیکی تنها آن نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی شرق و غرب کنید و تمام وقت خود را صرف این مسئله نمایید، بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند و مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه واماندگان و سائلان و بردگان می‌دهند و نماز را به‌پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به عهد خود هنگامی که پیمان می‌بندند، وفادارند، و کسانی هستند که در هنگام محرومیّت و فقر و به هنگام بیماری و درد و در موقع جنگ با دشمن، صبر و استقامت به خرج می‌دهند، و در برابر حوادث زانو نمی‌زنند، آنها کسانی هستند که راست می‌گویند و آنان پرهیزگارانند.»

«آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَکْفُرْ

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۷۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۲

بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِیداً» «۱»

«به خدا و پیامبرش و کتابی که بر او نازل شده و کتب آسمانی پیشین، همگی ایمان بیاورید! کسی که به خدا و فرشتگان و کتب الهی و فرستادگان او و روز واپسین کافر شود، در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

اطاعت بی‌قید و شرط «۲»

«وَ لَوْ أَنَّا کَتَبْنـا عَلَیهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَـکُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیـارِکُمْ مـا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِیـلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتاً» «۳»

«به یقین اگر ما به آنها دستور می‌دادیم که یکدیگر را بکشید و یا از وطنتان خارج شوید، عدّه کمی آن را انجام می‌دادند، اگر آنها اندرزهای خدا و پیامبر را بپذیرند، هم به سودشان است و هم باعث تقویت ایمان آنهاست.»

تدبّر در آیات الهی:

«وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» «۴»

«هنگامی که قرآن تلاوت می‌شود، با توجّه به آن گوش دهید و ساکت باشید، شاید مشمول

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۳۶.

(۲)- گاهی گفته می‌شود: آیا منظور آن است که به قدر امکانات و توانمان اطاعت کنیم؟ چنان‌که در آیه (تغابن/ ۱۶) آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»: پس تا می‌توانید تقوای خدا پیشه کنید و پرهیزگار باشید.

- آری، تردیدی نیست، ولی عکس این حالت، باعث قیدی بر طاعت خدا نمی‌شود، بلکه قیدی است برای صدور خود نظم الهی که در این حـالت امکـان وجود نمی‌یابـد: «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» (بقره/ ۲۸۶: خداونـد هیـچ‌کس را جز به قدر تواناییش مکلّف نکرده). و تردیدی نیست که اطاعت رسول خدا ۶ در حدود رسالت آن حضرت جزء مکمّل طاعت خداست:

نساء/ ۸۰: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»: هرکس از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.

و نساء/ ۶۵: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِـهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَـیْتَ وَ یُسَـلِّمُوا تَسْلِیماً»: به پروردگارت سوگنـد که آنها مؤمن نخواهنـد بود، مگر این‌که تو را در اختلافات به داوری طلبند و در دل خود ناراحت نباشـند و به داوری تو کاملا تسلیم باشند.

(۳)- نساء (۴) آیه ۶۶.

(۴)- اعراف (۷) آیه ۲۰۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۳

رحمت خدا گردید.»

«یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاـ تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لاـ تَجْهَرُوا لَهُ بِـالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِـکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ» «۱»

«ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد! صـدای خود را فراتر از صـدای پیامبر نکنیـد و در برابر او بلنـد سـخن نگویید (و داد و فریاد نزنید)، آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند. مبادا اعمال شما نابود گردد، درحالی‌که نمی‌دانید.»

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ» «۲»

«این کتابی پربرکت است که بر تو نازل کرده‌ایم، تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکّر شوند.»

«أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها» «۳»

«آیـا آنهـا در آیـات قرآن تـدبّر نمی‌کننـد (تـا حقیقت را دریابنـد و وظایف خود را انجام دهنـد)، یا بر دل‌های آنها قفل نهاده شـده

است؟!»

«أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً» «۴»

«آیا آنها درباره وضع خاصّ این قرآن اندیشه نمی‌کنند و نتایج آن را بررسی نمی‌نمایند. این قرآن اگر از طرف غیر خدا بود، حتما تناقض‌ها و اختلاف‌های فراوان در آن یافت می‌شد (اکنون که در آن هیچ‌گونه اختلافی نیست، باید بدانند که از طرف خداوند نازل شده است.)»

و مطالعه صنع پروردگار:

«وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ» «۵»

«و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است، و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)، آیا (چشم باز نمی‌کنید و این همه آیات و نشانه‌های آشکار حق را) نمی‌بینید؟!»

«أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ وَ أَنْ عَسی أَنْ یَکُونَ قَدِ

---

(۱)- حجرات (۴۹) آیه ۲.

(۲)- ص (۳۸) آیه ۲۹.

(۳)- محمّد (۴۷) آیه ۲۴.

(۴)- نساء (۴) آیه ۸۲.

(۵)- ذاریات (۵۱) آیه ۲۱- ۲۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۴

اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ» «۱»

«آیا در حکومت آسمان‌ها و زمین و مخلوقاتی که خدا آفریده است، از روی دقّت و فکر نظر نیفکندند، آیا در این موضوع نیز اندیشه نکردند که: ممکن است پایان زندگی آنها نزدیک شده باشد (اگر امروز ایمان نیاورند، و دعوت این پیامبر را نپذیرند و قرآنی را که بر او نازل شده است، با این همه نشانه‌های روشن قبول نکنند)، به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟»

«أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی» «۲»

«آیا آنها در درون خویش تفکّر نکردند که خداوند آسمان و زمین و آنچه را در میان این دو است، جز به حق نیافریده؟ و برای آن اجل و پایان معیّنی را قرار نداده است؟!»

«قُلْ إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیدٍ» «۳»

«به آنها بگو: من تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن این‌که: برای خدا قیام کنید دو نفر، دو نفر، یا یک نفر، یک نفر، سپس اندیشه کنید. این دوست و هم‌نشین شما (محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچ‌گونه انحراف فکری و جنونی ندارد، (بلکه) او فقط بیم‌دهنده شما است، در برابر عذاب شدید الهی.»

سپاس‌گذاری او به خاطر نعمت‌هایش:

«وَ ما بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» «۴»

«و آنچه از نعمت‌ها دارید، همه از ناحیه خداست.»

«أَ فَرَأَیْتُمْ ما تَحْرُثُونَ أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْناهُ حُطاماً فَظَلْتُمْ تَفَکَّهُونَ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ أَ فَرَأَیْتُمُ الْماءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ لَوْ نَشاءُ جَعَلْناهُ أُجاجاً فَلَوْ لا تَشْکُرُونَ أَ فَرَأَیْتُمُ النَّارَ الَّتِی تُورُونَ أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ نَحْنُ جَعَلْناها تَذْکِرَةً وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِینَ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ» «۵»

---

(۱)- اعراف (۷) آیه ۱۸۵.

(۲)- روم (۳۰) آیه ۸.

(۳)- سبأ (۳۴) آیه ۴۶.

(۴)- نحل (۱۶) آیه ۵۳.

(۵)- واقعه (۵۶) آیه ۷۴- ۶۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۵

«آیا هیچ درباره آنچه کشت می‌کنید، اندیشیده‌اید؟! آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟! هرگاه بخواهیم آن (زراعت) را مبدّل به کاه درهم کوبیده می‌کنیم، (به‌گونه‌ای) که تعجب کنید. به راستی ما زیان کرده‌ایم، بلکه ما به‌کلّی محرومیم! آیا به آبی که می‌نوشید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را نازل می‌کنید، یا ما نازل می‌کنیم؟ هرگاه بخواهیم این آب گوارا را تلخ و شور قرار می‌دهیم. آیا درباره آتشی که می‌افروزید، فکر کرده‌اید؟ آیا شما درختان را آفریده‌اید یا ما آن را آفریده‌ایم؟! ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده‌ایم، حال که چنین است، پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن!»

«قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَیْکُمُ اللَّیْلَ سَرْمَداً إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اللَّهِ یَأْتِیکُمْ بِضِیاءٍ أَ فَلا تَسْمَعُونَ قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَیْکُمُ النَّهارَ سَرْمَداً إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اللَّهِ یَأْتِیکُمْ بِلَیْلٍ تَسْکُنُونَ فِیهِ أَ فَلا تُبْصِرُونَ» «۱»

«بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد، آیا معبودی جز خدا می‌تواند برای شما روشنایی بیاورد؟ آیا نمی‌شنوید؟ بگو: به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، چه معبودی غیر از اللّه است که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟!

آیا نمی‌بینید؟!»

«وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبِّکُمْ إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ» «۲»

« (خدا، همان کسی است که همه زوج‌ها را آفرید)، و برای شما از کشتی‌ها و چهارپایان مرکب‌هایی قرار داد که بر آن سوار می‌شوید تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگارتان را متذکّر شوید و بگویید: پاک و منزّه است کسی که آن را مسخّر ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم، و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم.»

«وَ اللَّهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ» «۳»

---

(۱)- قصص (۲۸) آیه ۷۲- ۷۱.

(۲)- زخرف (۴۳) آیه ۱۴- ۱۲.

(۳)- نحل (۱۶) آیه ۷۸.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۶

«و خداونـد شـما را از شـکم مادرانتان بیرون فرسـتاد، درحالی که هیچ نمی‌دانستید، و گوش و چشم و عقل در اختیار شـما گذاشت، شاید شکر او را به جای آورید.»

راضی به قضای پروردگار:

«وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» «۱»

«به‌طور مسلّم ما همه شما را با اموری هم‌چون ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می کنیم، و بشارت ده صـابران و پایـداران را! آنهـا کسـانی هسـتند کـه هر گـاه مصـیبتی بـه آنهـا برسـد، می گوینـد: مـا از آن خـدا هسـتیم و بـه سـوی او بازمی گردیم، این‌ها کسانی هستند که لطف و رحمت خدا و درود الهی بر آنهاست و آنها هستند هدایت‌یافتگان.»

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتی نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِیبٌ» «۲»

«آیا گمان کردیـد داخل بهشت می‌شویـد، بی‌آنکه حوادثی هم‌چون حوادث سـخت گذشـتگان به شـما برسد، همان‌ها که شداید و زیان‌های فراوان به آنها رسـید و آن‌چنان ناراحت و متزلزل شدنـد که پیامبر الهی و افرادی که ایمان آورده بودند، گفتند: پس یاری خدا کجاست؟! آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است.»

«الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ» «۳»

«الم، آیا مردم گمان کردنـد، همین انـدازه که اظهار ایمان کنند (و شـهادت به توحید و رسالت پیامبر دهند)، به حال خود واگذارده خواهنـد شـد و آنهـا امتحـان نمی‌شونـد؟! مـا کسـانی را پیش از آنهـا آزمـایش کردیم، (آری) بایـد خـدا بدانـد! چه کسانی راسـت می گویند و چه کسانی دروغگو هستند.»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۵۷- ۱۵۵.

(۲)- بقره (۲) آیه ۲۱۴.

(۳)- عنکبوت (۲۹) آیه ۳- ۱.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۷

توکّل بر خدا:

«إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ إِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» «۱»

«اگر خداوند شـما را یاری کند، هیچ‌کس بر شـما پیروز نخواهد شد، و اگر دست از یاری شـما بردارد، کیست که بعد از او شـما را یاری کند، و مؤمنان باید تنها بر ذات خدا توکّل کنند.»

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» «۲»

«اگر آنهـا روی از حق برگرداننـد، (نگران نبـاش و) بگـو: خداونـد برای من کـافی است (چرا که او بر هر چیزی تواناست)، همـان

خداونـدی که هیچ معبودی جز او نیست، من تنها بر چنین معبودی تکیه دارم، و به او دل بسـته‌ام و کارهایم را به او واگذارده‌ام و او پروردگار عرش بزرگ است.»

«قُلْ أ فَرَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِیَ اللَّهُ بِضُـرٍّ هَلْ هُنَّ کاشِـفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَنِی بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِکاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ» «۳»

«بگو: آیا هیـچ درباره معبودانی که غیر از خـدا می‌خوانیـد، انـدیشه می‌کنیـد که اگر خدا زیانی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند گزنـد او را برطرف سازنـد؟ و آیا اگر رحمتی برای من بخواهـد، آیا آنها می‌توانند جلو رحمت خدا را بگیرند؟! بگو: خدا مرا کافی است، و همه متوکّلان تنها بر او توکّل می‌کنند.»

نومید نشدن از رحمت او:

«وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ» «۴»

«از رحمت الهی هیچگاه مأیوس نشوید! چرا که جز کافران بی‌ایمان (که از قدرت خدا بی خبرند)، از رحمتش مأیوس نمی‌شوند.»

«وَ مَنْ یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» «۵»

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۱۶۰.

(۲)- توبه (۹) آیه ۱۲۹.

(۳)- زمر (۳۹) آیه ۳۸.

(۴)- یوسف (۱۲) آیه ۸۷.

(۵)- حجر (۱۵) آیه ۵۶.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۸

«گفت: و چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می‌شود، جز گمراهان!»

ایمنی از عذاب او!

«أ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُری أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا بَیاتاً وَ هُمْ نائِمُونَ أ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُری أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا ضُحًی وَ هُمْ یَلْعَبُونَ أ فَأَمِنُوا مَکْرَ اللَّهِ فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ» «۱»

«آیـا اهـل آبادی‌هـا خود را از مجازات‌های ما در امان می‌داننـد که شب هنگام در موقعی که در خواب بودنـد (به صورت صاعقه و زلزله و ...) بر آنها فروریزد؟ و یا این‌که مجازات‌های ما به هنگام روز، موقعی که غرق انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها هستند، دامن آنها را بگیرد؟ آیا این مجرمان از مکر الهی ایمن‌اند؟ درحالی‌که جز زیان‌کاران خود را از مکر خدا ایمن نمی‌دانند!»

وابستگی هر کار آینده به خواست خدا:

«وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»

«۲»

«و هرگز در مورد کاری نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم، مگر این‌که خدا بخواهد!»

وفا به پیمان الهی:

«وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ» «۳»

«بعضی از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر از فضل و کرمش به ما مرحمت کند، قطعا به نیازمندان کمک می‌کنیم و از نیکوکاران خواهیم بود، (ولی) به هنگامی که خداوند از فضل و کرمش سرمایه‌هایی به آنان داد، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی گردان شدند. این عمل و این پیمان‌شکنی و بخل نتیجه‌اش این شد که روح نفاق به‌طور پایدار در دل آنان ریشه کند و تا قیامت هنگامی که خدا را ملاقات کنند، ادامه یابد، (این) به خاطر آن است که از عهدی که با خدا بستند، تخلّف کردند و مرتّبا دروغ گفتند.»

---

(۱)- اعراف (۷) آیه ۹۹- ۹۷.

(۲)- کهف (۱۸) آیه ۲۳- ۲۲.

(۳)- توبه (۹) آیه ۷۷- ۷۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۶۹

پاسخ ندادن به دشنام مشرکان:

«وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ»

«۱»

«هیچ‌گاه بت‌ها و معبودهای مشرکین را دشنام ندهید، زیرا این عمل سبب می‌شود که آنها نیز به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند.»

دوری از هم‌نشینی با کسانی که دخالت در آیات خدا می‌کنند:

«وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «۲»

«هنگامی که مخالفان لجوج و بی‌منطق را مشاهده کنی که آیات خدا را استهزاء کنند، از آنها روی برگردان! تا از این کار صرف‌نظر کرده، به سخنان دیگری بپردازند. اگر شیطان تو را به فراموشی افکند و با این گونه اشخاص سهوا هم‌نشین شدی، به مجرّد این‌که متوجّه موضوع گشتی، فورا از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین!»

«وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ» «۳»

«در قرآن به شما قبلا دستور داده شده که هنگامی که بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآنی کفر می‌ورزند و استهزاء می‌کنند، با آنها ننشینید تا از این کار صرف‌نظر کنند و به مسائل دیگری بپردازند. اگر شما در این‌گونه مجالس شرکت کردید، همانند آنها خواهید بود.»

زیاد سوگند یاد نکردن به نام خدا:

«وَ لا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَیْمانِکُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَیْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «۴»

«خداوند را در معرض سوگندهای خود برای ترک نیکی و تقوا و اصلاح در میان مردم قرار ندهید (و بدانید) خدا شنوا و داناست.»

---

(۱)- انعام (۶) آیه ۱۰۸.

(۲)- انعام (۶) آیه ۶۸.

(۳)- نساء (۴) آیه ۱۴۰.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۲۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۰

احترام سوگند را نگه داشتن:

«وَ احْفَظُوا أَیْمانَکُمْ» «۱»

«سوگندهای خود را حفظ کنید!»

پیوسته به یاد خدا بودن:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً» «۲»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را فراوان یاد کنید.»

«وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» «۳»

«و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد، آنها فاسقانند.»

«وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ» «۴»

«و هرکس از یاد خدا روی‌گردان شود، شیطانی را به سراغ او می‌فرستیم، پس همواره قرین اوست.»

تسبیح و تکبیر خدا گفتن:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا» «۵»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را فراوان یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح و تنزیه نمایید.»

«إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا» «۶»

«همانا ما تو را به عنوان شاهد و گواه فرستادیم و تو را بشارت‌دهنده و انذارکننده قرار دادیم،

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۸۹.

(۲)- احزاب (۳۳) آیه ۴۱.

(۳)- حشر (۵۹) آیه ۱۹.

(۴)- زخرف (۴۲) آیه ۳۶.

(۵)- احزاب (۳۳) آیه ۴۲- ۴۱.

(۶)- فتح (۴۸) آیه ۹- ۸: (حشر / ۹).

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۱

(تا شما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید، و او را بزرگ بدارید، و خدا را صبح و شام تسبیح بگویید.»

ادای نماز و واجبات:

«إِنَّ الصَّلاةَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً»

«۱»

«زیرا نماز وظیفه ثابت و معیّنی برای مؤمنان است.»

«فَسُبْحانَ اللَّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِیًّا وَ حِینَ تُظْهِرُونَ» «۲»

«منزّه است خداوند به هنگامی که شام می‌کنید و هنگامی که صبح می‌کنید، و حمد و ستایش مخصوص ذات پاک اوست، در آسمان و زمین (منزّه است) به هنگام عصر و هنگامی که وارد ظهر می‌شوید!»

«أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً» «۳»

«نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپا دار! و همچنین نماز صبح را، چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است.»

«حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ» «۴»

«در انجام همه نمازها مخصوصا نماز وسطی، مداومت کنید و در حفظ آن کوشا باشید و با خضوع و خشوع کامل، برای خدا بپا خیزید!»

وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلًا» «۵»

«نمازت را زیاد بلند مخوان، زیاد هم آهسته نخوان، بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن!»

حجّ خانه خدا (دست‌کم یک‌بار در تمام عمر):

«إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ وَ مَنْ

---

(۱)- نساء (۴) آیه ۱۰۳.

(۲)- روم (۳۰) آیه ۱۸- ۱۷.

(۳)- اسراء (۱۷) آیه ۷۸.

(۴)- بقره (۲) آیه ۲۳۸.

(۵)- اسراء (۱۷) آیه ۱۱۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۲

دَخَلَهُ کانَ آمِناً وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ» «۱»

«نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شده، همان است که در سرزمین مکّه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است، در آن نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است، و هرکس داخل آن شود، در امان خواهد بود، و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند، و هرکس کفر بورزد (حج را ترک کند، به خود ضرر زده)، خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.»

«الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى» «۲»

«حج در ماه‌های معیّنی است، آنها که حج را بر خود فرض کرده‌اند (و احرام بسته‌اند، بدانند) در حج آمیزش جنسی و گناه و جدال نیست. آنچه را از کارهای خیر انجام می‌دهید، خداوند می‌داند، زاد و توشه تهیّه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزگاری است.»

«وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» «۳»

«مردم را دعوت عمومی به حج کن! تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند، تا منافع خویش را با چشم خود ببینند، و نام خدا را در ایّام معیّنی (که از دهم ذیحجّه شروع و به سیزدهم پایان می‌یابد)، بر چهارپایانی که به آنها روزی داده است، (به هنگام ذبح) ببرند. پس از گوشت حیوانات قربانی بخورید و هم به بینوایان فقیر اطعام کنید، بعد از آن باید آلودگی‌ها (و زواید بدن) را برطرف سازند، و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد خانه خدا طواف نمایند، (مناسک) این است. و هرکس برنامه‌های الهی را بزرگ شمارد و احترام آنها را حفظ کند، برای او نزد پروردگارش بهتر است.»

---

(۱)- آل عمران (۳) آیه ۹۷- ۹۶.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۹۷.

(۳)- حج (۲۲) آیه ۳۰- ۲۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۳

«لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ» «۱»

«نه گوشت‌ها و نه خون‌های آنها هرگز به خدا نمی‌رسد، بلکه آنچه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری و پاکی اعمال شماست.»

درخواست از خدا بین خوف و رجا:

«قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُمْ» «۲»

«بگو! پروردگار من برای شما ارج و وزنی قائل نیست، اگر دعای شما نباشد.»

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» «۳»

«پروردگار خود را از روی تضرّع و در پنهانی بخوانید! او (خداوند) تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد؛ و در روی زمین فساد نکنید، بعد از آنکه اصلاح شده است، و خدا را با ترس و امید بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.»

«وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» «۴»

«پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید! تا (دعای) شما را بپذیرم!»

بازگشت به سوی خدا و درخواست آمرزش او:

«وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «۵»
«و همگی به سوی خدا بازگردید، ای مؤمنان! تا رستگار شوید.»
«وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً» «۶»
«کسی که به خود یا دیگری ستم کند و بعد حقیقتا پشیمان شود و از خداوند طلب آمرزش کند و در مقام جبران برآید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.»

---

(۱)- حج (۲۲) آیه ۳۷.

(۲)- فرقان (۲۵) آیه ۷۷.

(۳)- اعراف (۷) آیه ۵۶- ۵۵.

(۴)- غافر (۴۰) آیه ۶۰.

(۵)- نور (۲۴) آیه ۳۱.

(۶)- نساء (۴) آیه ۱۱۰.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۴

و بالاخره محبّت خدا:

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ»
«۱»
«خداوند در آینده جمعیّتی را برای حمایت از این دین برمی‌انگیزد که هم خدا آنها را دوست می‌دارد و هم آنها خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان خاضع و مهربان و در برابر دشمنان و ستمکاران سرسخت و خشن و پرقدرتند، جهاد در راه خدا برنامه آن‌هاست، و در راه انجام فرمان خدا از ملامت ملامتگران نمی‌هراسند، به دست آوردن این امتیاز (علاوه بر کوشش انسان) مرهون فضل الهی است که به هرکسی شایسته باشد، می‌دهد و دایره فضل و کرم خدا وسیع و به همه چیز داناست.»

باید محبّت خدا بالاتر از هر چیز باشد:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» «۲»
«بعضی از مردم معبودهایی غیر خدا برای خود انتخاب می‌کنند، آن‌چنان به آنها عشق می‌ورزند که گویی به خدا عشق می‌ورزند، امّا کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند، عشق و علاقه بیشتری به او دارند.»

---

(۱)- مائده (۵) آیه ۵۴.

(۲)- بقره (۲) آیه ۱۶۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۵

اجمالی از مهم‌ترین فضایل اسلامی

برخی از مهم‌ترین فضایلی که قرآن کریم آنها را از امتیازات مسلمان واقعی می‌شمارد:

«وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَی الزَّکاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «۱»

«بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، و مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان و سائلان و بردگان می‌دهند، آنها نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند، وفا می‌کنند، و در هنگام محرومیّت و فقر و به وقت بیماری و درد و همچنین در موقع جنگ با دشمن صبر و استقامت به خرج می‌دهند و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند، آنها کسانی هستند که راست می‌گویند و آنان پرهیزگارانند.

- ملاحظه می‌فرمایید که قرآن کریم پس از بیان شش اصل که مهم‌ترین اصول نیکی‌هاست، در ناحیه ایمان و اخلاق و عمل؛ یعنی انفاق و ایثار، اقامه نماز، پرداخت زکات و حقوق واجب، وفای به عهد و صبر و پایداری در سختی‌ها، تأکید می‌کند که اینان با داشتن این اوصاف که اعمال و رفتارشان با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است، راستگو و پرهیزگارانند.- م.»

---

(۱)- بقره (۲) آیه ۱۷۷.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۶

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ» «۱»

«مؤمنان تنها کسانی هستند که هروقت نام خدا برده شود، دل‌های آنها (به خاطر درک عظمت او و احساس مسئولیّت در پیشگاهش) ترسان می‌گردد، و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده شود، بر ایمانشان افزوده می‌گردد، و تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکّل می‌کنند؛ آنها کسانی هستند که نماز را (که مظهر رابطه با خداست) برپا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، در راه بندگان خدا انفاق می‌کنند، مؤمنان حقیقی تنها اینان هستند، آنها درجات مهمّی نزد پروردگارشان دارند، مشمول مغفرت (و رحمت و آمرزش) او خواهند شد و روزی‌های کریم (مواهب بزرگ و همیشگی که بی‌نقص و عیب و بی‌حدّ و حساب است) در انتظارشان می‌باشد.

- ملاحظه می‌شود که در این آیات شریفه نیز به پنج صفت ویژه مؤمنان راستین: احساس مسئولیّت، تکامل ایمان، توکّل، ارتباط با خدا و پیوند با خلق خدا، پرداخته و سپس سه پاداش مهمّ آنها را بیان نموده است- م.»

«وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِینَ عَلی ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقِیمِی الصَّلاهِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ» «۲»

«و بشارت ده! متواضعان و تسلیم‌شوندگان (در برابر فرمان‌های پروردگار) را، آنانی که چون نام خدا برده می‌شود، دل‌هایشان پر از خوف (پروردگار) می‌گردد، آنها در برابر حوادث دردناکی که در زندگیشان رخ می‌دهد، صبر و شکیبایی پیش می‌گیرند، آنها نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

- در این آیات نیز صفت متواضعان را در چهار قسمت معنوی و روحی و جسمی توضیح داده که از سویی ارتباط با خدا و از طرفی پیوند با خلق خدا را مستحکم کرده‌اند- م.»

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى

---

(۱)- انفال (۸) آیه ۴- ۲.

(۲)- حج (۲۲) آیه ۳۵- ۳۴.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۷

صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ» «۱»

«مؤمنان رستگار شدند، آنها که در نمازشان خشوع دارند، و آنها که از لغو و بیهودگی رو گردانند، و آنها که زکات را انجام می‌دهند، و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی‌عفّتی) حفظ می‌کنند، و تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند، که در بهره‌گیری از آنان ملامت نمی‌شوند، و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند و آنها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند و آنها بر نمازشان مواظبت می‌نمایند، (آری!) آنها وارثانند، آن‌هایی که بهشت برین را به ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند.»

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِي‌ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ» «۲»

«خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، مثل نور او همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد. آن چراغ در حبابی قرار دارد، حبابی شفّاف و درخشنده، همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود! نوری است بر فراز نوری، خدا هرکس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند و خداوند برای مردم مثال‌ها می‌زند و خداوند بر هر چیزی داناست.

در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن داده؛ دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند! و ذکر نام خدا در آن برده شود و هر صبح و شام در آنها تسبیح او را گویند، مردانی که نه تجارت آنها را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات بازمی‌دارد و نه خریدوفروش، آنها از روزی می‌ترسند که دل‌ها و دیده‌ها در آن دگرگون و زیر و رو شود!!»

«وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً وَ الَّذِينَ لا يَدْعُونَ

---

(۱)- مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱- ۱.

(۲)- نور (۲۴) آیه ۳۷- ۳۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۸

مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتاباً وَ الَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً وَ الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمًّا وَ عُمْياناً وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً أُوْلئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً خالِدِينَ فِيها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً» «۱»

«و بندگان خاصّ خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر روی زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند (و به جهل و جدال و سخنان زشت می‌پردازند)، در پاسخ آنها سلام می‌گویند، و آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند، و آنها کسانی هستند که پیوسته می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنّم را از ما برطرف گردان! که عذابش سخت و شدید و پردوام است؛ چرا که جهنّم بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است! و آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق، نه اسراف می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدال را رعایت می‌کنند.

و آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خدا نمی‌خوانند، و آنها هرگز انسانی را که خداوند (خونش) را محترم شمرده، (جز به حق) به قتل نمی‌رسانند، و زنا نمی‌کنند. و هرکسی یکی از این امور را انجام دهد، عقوبت و مجازاتش را خواهد دید.

عذاب آنها در قیامت مضاعف است و با خواری جاودانه در عذاب خواهند ماند. مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند. که خداوند (گناهان آنان را) مبدّل به حسنات نماید و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می‌کند. (و نیز عباد الرّحمن) کسانی هستند که هرگز شهادت باطل نمی‌دهند و هنگام برخورد با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از کنار آن می‌گذرند، و کسانی هستند که هرگاه آیات خدا به آنها یادآوری شود، کر و کور روی آن نمی‌افتند و می‌گویند: پروردگارا! از همسران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردند! پروردگارا! ما را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار ده، و کسانی هستند که درجات عالی بهشتی در برابر صبر و استقامت، به آنها پاداش داده می‌شود، در آن غرفه‌های بهشتی با تحیّت و سلام روبه‌رو می‌شوند، جاودانه در آن

---

(۱)- فرقان (۲۵) آیه ۷۶- ۶۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۷۹

خواهند بود، چه قرارگاه خوب و محلّ اقامت زیبایی!»

«إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» «۱»

«تنها کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند که هروقت این آیات به آنان یادآوری شود، به سجده می‌افتند و تسبیح و حمد پروردگارشان را به‌جا می‌آورند و تکبر نمی‌کنند، پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود، آنها پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند، هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمّی که مایه روشنایی چشم‌هاست، برای آنها نهفته است! این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند!»

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتِينَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعِينَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِماتِ وَ الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِراتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً» «۲»

«مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردانی که مطیع فرمان خدایند و زنانی که از فرمان حق اطاعت

می‌کنند و مردان راستگو و زنان راستگو مردان صابر و زنان صابر و شکیبا و مردان باخشوع و زنان باخشوع و مردان انفاق‌گر و زنان انفاق‌گر و مردانی که روزه می‌دارند و زنانی که روزه می‌گیرند و مردانی که دامن خود را از آلودگی به بی‌عفّتی حفظ می‌کنند و زنانی که عفیف و پاک‌اند و مردان و زنانی که خدا را زیاد یاد می‌کنند، خداوند برای آنان مغفرت و پاداش عظیمی مهیّا کرده است.»

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ» «۳»

«خداوند بهترین سخن را نازل کرده است، کتابی است که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) آیاتی مکرّر دارد، از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، می‌افتد، برون و درونشان نرم و متوجّه ذکر خدا می‌شود، این هدایت الهی است، هرکه را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند.»

---

(۱)- سجده (۳۲) آیه ۱۷- ۱۵.

(۲)- احزاب (۳۳) آیه ۳۵.

(۳)- زمر (۳۹) آیه ۲۳.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۸۰

«فَما أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ وَ الَّذِينَ إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» «۱»

«پس آنچه به شما عطا شده است، متاع زودگذر دنیای فانی است، ولی پاداش‌ها و مواهبی که نزد خداست، بهتر و پایدارتر است، برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند، برای کسانی (بهتر و پایدارتر است) که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌کنند و هنگام خشم می‌بخشند و آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و فرمان‌های او را از جان و دل پذیرفته‌اند و نماز را برپا داشته‌اند و کار آنها به طریق شور و مشورت صورت می‌گیرد و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، در راه خدا انفاق می‌کنند و هرگاه ستمی به آنان رسد، تسلیم ظالم نمی‌شوند و از دیگران یاری می‌طلبند، کیفر بدی مانند آن است، ولی اگر کسی عفو و اصلاح کند، اجر و پاداش او بر خداست، خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد.»

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ» «۲»

«محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کفّار سرسخت و شدیدند و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌جویند، نشانه‌های آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است. این توصیف آنان در تورات است.»

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» «۳»

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و سپس هرگز شکّ و ریبی به خود راه نداده‌اند و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، چنین کسانی راستگویانند.»

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ آخِذِينَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُحْسِنِينَ كانُوا قَلِيلًا مِنَ

---

(۱)- شوری (۴۲) آیه ۴۰- ۳۶.

(۲)- فتح (۴۸) آیه ۲۹.

(۳)- حجرات (۴۹) آیه ۱۵.

آیین اخلاق در قرآن، ص: ۸۸۱

اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» (۱)

«به یقین پرهیزگاران در باغهای بهشت و در میان چشمه‌ها قرار دارند و آنچه پروردگارشان به آنها بخشیده، دریافت می‌دارند، زیرا آنها پیش از این (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند، آنها کمی از شب را می‌خوابیدند و در سحرگاهان استغفار می‌کردند و در اموال آنها حقّی برای سائل و محروم بود.»

«إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ وَ الَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ أُولئِکَ فِی جَنَّاتٍ مُکْرَمُونَ» (۲)

«به راستی انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده، هنگامی که بدی به او می‌رسد، بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او می‌رسد، مانع دیگران می‌شود، مگر نمازگزاران، آنها که نماز را پیوسته به جای می‌آورند و آنها که در اموالشان حقّ معلومی است، برای درخواست‌کننده و محروم، و آنها که به روز جزا ایمان دارند و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناک‌اند، چرا که هیچ‌کس از عذاب پروردگارش در امان نیست! و آنها که دامان خویش را از بی‌عفّتی حفظ می‌کنند، جز با همسران و کنیزان (که حکم همسری دارند)، آمیزش ندارند، چه بهره‌گیری از این‌ها مورد سرزنش ندارد. و هرکس جز این‌ها را طلب کند، متجاوز است، و (نیز) آنها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند، و کسانی که به ادای شهادتشان قیام می‌کنند، و کسانی که بر نماز مواظبت دارند، آنها در باغ‌های بهشتی (پذیرایی و) گرامی داشته می‌شوند.»

الحمد للّه اوّلا و آخرا. مشهد مقدّس- محمد رضا عطائی

---

(۱)- ذاریات (۵۱) آیه ۱۹- ۱۵.

(۲)- معارج (۷۰) آیه ۳۵- ۱۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».